۱۵۵۹ مواهب العلیه ۶۹۶ ورق تمام درکتابت
یک نسخه جلد ندارد و کناره اوراق او مرموریانه خورده محتاج اصلاح و صحافی است
پشت کتاب را جواهر التفسیر نوشته کرده‌اند ولیکن در سطر اول صفحه دوم
نام تفسیر مواهب العلیه تصریح شده

جواهر التفسیر
شماره دفتر ۱۸۶۲۵
صفحه ۸۲۳

[illegible]

---

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم صلوةً مصونةً عن التناهی نموده
می شود که قبل ازین باشارة بابشارت که از علیجناب امارت پناه ایالت دستگاه
معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیة مؤتمن المملکة الخانیة
رکن السلطنة الباهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والدین شعر
گوهر درج امارت اختر برج کمال ٭ آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله ٭
شهسوار عرصهٔ عزت علیشیر آنکه هست ٭ والی والاجناب و داور دوران پناه ٭
مستفید از نفحهٔ گلزار فضلش جان عدل ٭ مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه ٭
دولت او با جهان و رفعتش با سپهر ٭ فاش میگویند مردم از سر تمکین و جاه ٭
کی جهان از دولت ما هرچه میجوئی بجوی ٭ وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه ٭
اعزه الله بعزة الدارین ووفقه بتکمیل سعادة المنزلین شرف صدور یافته
بود عنان توجه بصوب تالیف کتاب جواهر التفسیر تحفة الامیر که محتوی
بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیب کامل و توصیف
شامل دست داد و بنظر عالی امارت مآب رسید اما بواسطهٔ وفور
علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر می
افتاد و تا در غرهٔ محرم الحرام سنه سبع وتسعین وثمانمائه ایمای از سر عالم
لا یبالی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین بن علی الواعظ الکاشفی عجالة الوقت معترفا
از تکلیف سخن آرائی و مبرا از اظهار فضیلت نمائی رقم زدهٔ کلک و بیان گردد
تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن قیام نمایند و معانی کلمات قرآنی را بنظر استحضار
ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر از رسیدن ثمرات ریاض مراضی یزدانی باوج خدا



معانی که نسبت باسم سامی آن حضرت بمواهب علیه ارتسام یافته محظوظ
گرداند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه وعز سلطانه چنانست
که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برگشاید و عرایس
مجلدات ثلاثه بر منصهٔ ظهور بجلوه درآید شعر وارجو من الله سبل المواهب ٭
ذری لما ینبغی للعبد راهب ٭ و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص
و تعمیم و مجاز واضح آید بر وجهی که شامل بعض از وجوه تفسیری باشد مذکور
خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام الخبر واضح و اشهر است
طریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و بر سخنان ارباب تحقیق تلقین
خواهد بود بر وفق از قراءات معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمه الله که در
دیار صفت اشتهار و به تثبیت اعتبار دارد ثبت میگردد و بعض از کلمات که
حفص را با او مخالفت است و معنی سخن بر سبب آن اختلاف تغیر کلی می یابد اشارت
میرود والهادی وعلی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم والتجا می آرم بالله
بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبنده سرکش
یا از شر رانده شده از رحمت الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده
شده از طبقات آسمان سوره فاتحة الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم
نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرحیم بخشاینده بر ایشان و محافظت
کننده از آفات الحمد هر ثنائی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و
هست و خواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال لله مر خدایراست که مسمی و موصوف
بهمه اسما و صفات است رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب
دهنده و کننده کار عالمیان الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت
بعد از فنای جهان الرحیم کشاینده دیگر بار بر مؤمنان و در آورنده
ایشان را به بهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا متصرف بهرچه
خواهد و قاضی روز حساب ایاک نعبد ترا میپرستیم و غیر از تو مستحق عبادت
نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح
سایر حوایج و مهمات اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست
در اقوال و افعال و اخلاق که آن متوسط میان افراط و تفریط است و ثابت دار
ما را براه مستقیم که دین اسلام و شیمهٔ سید انام است صلی الله علیه وسلم
حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبدالله قدس
سره العزیز درین معنی نکته بلند فرموده اند که بنما ما را راه راست یعنی بمحبت
ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و غیر الله گذشته بتمامی گرفتار تو گردیم
و جز تو ندانیم و نه اندیشیم صراط الذین بنما راه آنان که بفضل خود انعمت

عَلَيْهِمْ انعام کرده بر ایشان بر نعمت نبوت و رسالت و ولایت و شهادت و صلاحیت
یا الله اها که بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت و بجمال نعمت باطن که اطلاع بر دقایق
اسرار حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه آنکسان
که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند یا راه جهودان
که بسبب تمرد و مکابره و قتل انبیا علیهم السلام و تحریف کتب بر ایشان خشم کرده
وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبیل
منحرفه افتاده اند والله آمين چنین باد سورة البقرة بسم الله الرحمن الرحيم
الم حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس بدان اطلاع ندارد و گفته اند معنی
الم انا الله اعلم است یعنی منم خداوند دانا ذَلِكَ الْكِتَابُ آن کتابی که خدای
تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود این کتاب کامل است یعنی
قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ در این کتاب شکی نیست یعنی شبهه در آن مجال نیست هُدًى
لِلْمُتَّقِينَ دلالت کننده و راه نماینده است مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
آنانکه از صدق عقیدت میگروند بنادیده که حق تعالی است و قیامت وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
و بپای میدارند و ادا میکنند نماز پنجگانه بشرایط و آداب وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
و از آنچه که بایشان عطا کرده ایم صرف و نفقه میکنند و خرج میدهند بر اقارب خود
بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
و آنان که ایمان می آورند بدان چیزی که فرستاده شد بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ و آنچه منزل گشته پیش از تو از پیغمبران دیگر چون صحف و توراة و زبور و انجیل
و قرآن وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و سرای دیگر که دار الجزاست ایشان یاد کرده شد بیگمان
شوند أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ آن گروه که موصوف بدین صفات باشند بر راه راست و
درست از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ و هم آن گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات
ثواب اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنان که از روی عناد پوشیده اند نور ایمان را
بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشان را
و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر
نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند و در گوشهای
ایشان تا سخن حق نشنوند و بر دیدهای ایشان پوششی است تا راه حق نه بینند
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست عذاب بزرگ در دنیا بقتل و در عقبی
بزجر و قهر این دو آیت در شان کفار و مشرکانست که حق سبحانه و تعالی دانست
که در کفر می میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار



سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده که قبایح ایشان بواسطه تلبیس و خداع
از کافر اصلی زیاده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ و از آدمیان کسانند که میگویند
گرویدیم بخدای تعالی وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ
و حال آنکه نیستند ایشان گرویدگان و راست گویان فریب میدهند بزعم باطل خود
خدای تعالی را وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و آنان نیز که ایمان آورده اند
یعنی صحابه حضرت منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع و نمی فریبند
مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بر ایشان عاید می شود وَمَا يَشْعُرُونَ فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و نمی دانند که چنین است در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق
باشد و شک در دین و حسد بر مومنان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
پس زیاده کرد خدای تعالی مر ایشان را بیماری و نفاق و مر ایشان راست عذابی دردناک
بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بسبب آنکه بودند که با مومنان دروغ می گفتند
و بنفاق اظهار ایمان می کردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و چون مومنان
گویند منافقان را فساد مکنید در زمین بمعصیت و فریب مومنان قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصْلِحُونَ گویند بجز آن نیست که بصلاح آرنده کار نیم کار خود را بطاعت و خیر
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان ایشان
تباه کاران و فتنه انگیزانند وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ و لیکن نمی دانند وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ چون گویند منافقان را که بگروید بدلها
چنانکه گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ
گویند بطریق با میان قوم خود هم آیا ایمان آریم چنانکه ایمان آورده اند جاهلان
و بیخردان اهل نفاق بآنکه دلبسته اند که مومنان عقلا اند ایشان را سفیه
کنند بجهة آنکه اعتقاد کرده بودند که اعلم الله حق سبحانه و تعالی صفات ایشان را
بر ایشان رد کرد و گفت أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ بدانید ای مومنان
بدرستی که منافقان ایشان بیخردانند که نظر بعاقبت ندارند و فکر آخرت نمی
کنند و لیکن نمی دانند که هیچ نمی دانند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون
بینند اهل نفاق و ملاقات کنند بآنکسانی که ایمان آورده اند صحابه قَالُوا آمَنَّا
گویند ما نیز ایمان داریم چون شما روزی حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
دیدند گفتند ما نیز ایمان داریم حضرت امیر گفت ای فلان از خدای بترسید و نفاق
مکنید که من حال شما را می دانم گفتند یا ابو الحسن بنفاق ما را نسبت میفرمای
حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون مومنان گویند ایمان داریم وَإِذَا خَلَوْا
و چون باز گردند إِلَى شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران و بزرگان
ایشان که شیاطین انس اند مغرور میشوند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی

صدق ما با شما و بر دین شما ایم إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ بجز این نیست که ما افسوس
دارنده کانیم بر مؤمنان اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
خداوند جزا دهنده جزای استهزای ایشان به ایشان رساند یعنی خدای تعالی
مکافات ایشان دهد و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشان را در
گزاف و سرکشی و جهل و تکبر در ان حالتها متحیر می باشند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ آنانکه اهل این صفت اند آنها اند که از روی نادانی بخریدند
و اختیار نموده اند گمراهی را بر راه راست فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ پس سود نکرد و نفع
نرسانید بازرگانی ایشان وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و این گروه نگشتند راه یافتگان
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا مانند ایشان یا سنت ایشان مانند سنت آن
کس است که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد آتشی که راه ببیند تا جای
مقرر کند تا از دزدان و ددان ایمن باشد فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ پس چون
روشن کرد آنکه آتش افروزند ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ببرد خدای تعالی نور
آتش ایشان را وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکی و ظلمات
لَا يُبْصِرُونَ که نه بینند که چاره خود صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ایشان
کرانند از شنیدن سخن حق گنگانند از حق گفتن چه زبان ایشان
در اقرار ایمان با دل موافق نیست پس گوییا گنگ باشند که سخن نمی گویند
کورانند از دیدن حق پس ایشان بازنگردند ازین صفات و بدین وجه
محشور شوند روز قیامت که وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا
وَبُكْمًا وَصُمًّا مثل منافقانست که در شب تیره آتش کلمه شهادت
برافروختند از بیم شمشیر مسلمانان و ایمن شدند اما بعد از مرگ نور
قرار ایشان منقطع گردد در ظلمت و ندامت و حسرت و سخط و عقوبت
در مانند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ یا مانند
سحاب و سحاب باران بزرگ قطره است که به نهیب تمام ریزد از آسمان یا از
ابری که در آن تاریکیها باشد و آواز صعب که از آن رعد شنوند می شود و روشنی
که از و لامع گردد يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ
و در محنت که اهل این باران انگشتان خود را در گوشها کنند از بیم صاعقها
و صاعقه آواز تند هایل که با او آتشی باشد تیز بانگ و دودی که هر چه رسد
بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند از خوف هلاک وَاللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ و خدای تعالی به علم احاطه کننده است بنا گرویدگان و اقوال و
افعال ایشان پوشیده نیست و مجازات و مکافات بر وجهی که باید بدیشان
خواهد رسید يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ نزدیک باشد که برق تمام



برق رباید چشمهای ایشان را بینایی ها ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ
هر گاه که بدرخشد آن برق و درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان
روند در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون باز تاریک گردد بر آن گروه آن راه
عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوا بجای ایستند متحیر
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ و اگر خواستی خدای تعالی
ذهاب سمع و بصر ایشان را هر آینه ببردی شنوای ایشان را با واز رعد و ببردی
دیدهای ایشان را به درخشیدن برق إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی
که خدای تعالی بر همه چیز توانا است اینجا اسلام را به باران تشبیه فرموده
که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزها است که بر ارباب نفاق شاق
باشد چون تکالیف شرعیه و آنها را بر عم ایشان ظلمت گفته و وعده تعالی
و ثنا باید که بیش آید و برق غنیمتها و ظفر که روی نماید و صواعق تهدید
و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان به ظاهر اسلام قبول کردند و چون
احکام جهاد و قتل و امثال آن نازل می شد خوف بر ایشان استیلا می یافت
که شاید که حکم الهی در قلب و صدور ایشان جا یابد می خواستند که گوش
از استماع قرآن بندند و هر گاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان
درخشانی شدی دین اسلام پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات
در یاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی
حاصل که با سید نعمت دوست مدح گوی بودند و از بیم محنت دشمن عیب
گوی و احوال منافقان در هر زمان بدین منوالست يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا
رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای مردمان
بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست
آن آفریده گاری که بقدرت کامل آفرید شما را از نیست هست کرد و آنان را که
انسانی که بودند پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرموده تا
مگر شما بپرهیزید از خشم و عذاب وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ
السَّمَاءَ بِنَاءً آن خدای که بحکمت بالغه ساخت برای شما زمین را بساطی
باز گسترده جهت آرام در وی و خر که برو کرد آن بنا آسمان را سقفی برافراشته وَأَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد از آسمان یا از ابر آبی بر فایده فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ پس بیرون آورد بسبب آن آب و فیضی که با خاک آمیخته
شد از انواع میوها و غلهها روزی ساخته و پرداخته برای شما فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ
أَنْدَادًا پس مگردانید مر خدا را همتایان و انبازان وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما
می دانید که او را مثل نیست و هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات قادر نیست

وان كنتم في ريب مما نزلنا و اگر هستيد شما در شك از آنچه ما
فرستاديم على عبدنا فأتوا بسورة من مثله بر بندهٔ ما كه محمد است صلى الله
عليه وسلم ومى گويند كه آن ساخته و باخته او ست پس بياريد شما كه اهل
بلاغت و بلاغتيد كلامى كه در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غيبيه
باشد مانند قرآن وادعوا شهداءكم من دون الله و بخوانيد اگر بخود توانا
بمعارضه نباشيد حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا و بخوانيد بتان
خود را بمدد تا اثرى كه بمعاونت بخوانيد ان كنتم صادقين اگر هستيد
شما راستگويان فان لم تفعلوا ولن تفعلوا پس اگر معارضه نكرديد
در زمان گذشته و مثل آن سورها نياورديد و در زمان آينده نيز
نتوانيد معارضه كردن فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة
اعدت للكافرين پس بپرهيزيد از آتش دوزخ آن آتشى كه هيمهٔ آن
از ساير آتشها آتش انگيزان مردمانند يعنى كافران و كبريت كه حرارت آن
صعب تر است و بوى بد آماده كرده اند چنين آتش براى كافران وبشر
الذين آمنوا وعملوا الصالحات و بشارت ده آنكسان كه بگروند بحق
تعالى گرويدند بخداى تعالى و رسول و قرآن و بجا آورند كارهاى نيكو از
فرايض و سنن ان لهم جنات تجرى من تحتها الانهار آنكه مر ايشان راست
در آخرت بوستانها كه در وى همه نوع ميوه باشد مى رود در زير آن نالها غرفه
و منظرهاى آن جويهاى آب روان شير و خمر و عسل كلما رزقوا منها
من ثمرة رزقا هر گاه كه روزى داده شوند بهشتيان از آن درختان ميوه
روزى ساخته و طعامى پرداخته قالوا هذا الذي رزقنا من قبل گويند
اين آن ميوه ايست كه داده و خوانده بودند ما را از پيش واتوا به متشابها
و بيارند پيش مومنان از ميوهٔ بهشت هست ولهم فيها ازواج مطهرة وهم
فيها خالدون و مر اهل بهشت راست در بوستان بهشت زنان حورى و انس
پاكيزه يعنى صافى جوهر و خوش منظر و پاكان از عيبها كه زنان دنيا را باشد و ايشان
در آن بوستانها جاويد باشند ان الله لا يستحيي ان يضرب مثلا بدرستى
كه خداى تعالى ترك نكند و باك ندارد آنكه بيان كند مثلى هر جا باشد و براى
هر كه باشد يهودان مى گفتند در قرآن ذكر مگس و عنكبوت شده استهزا مى كردند
كه اين سخنها سخن خداى تعالى چه ماند حق سبحانه و تعالى اين آيت فرستاد
كه خداى تعالى از ضرب المثل شرم ندارد اگر چه باشد مثل به پشه ما بعوضة
فما فوقها پشه خورد پس بچه فراز آن باشد چون ذباب و عنكبوت فاما
الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم پس آنكسان كه گرويده اند و



دانسته اند كه قرآن مجيد حق است پس معتقد شدند كه ضرب المثل درست و
راست از روى دكاراى ايشان واما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا
مثلا واما آنها كه پوشيده اند حق را پس ميگويند از روى جهل و عناد يا از راه
افسوس تا چه چيز خواست خداى تعالى بدين گفتار روى مثل يضل به
كثيرا ويهدي به كثيرا اما كافران نمى دانند كه حق تعالى بعد از خود بسيار
گمراه گرداند بدان مثل از كفار و منافقان كه در آن تامل نكنند و حكمت
آن نيابند و بفضل خود راه نمايد بهمان مثل بسيارى كسان را از مومنان كه
در آن تفكر نمايند وما يضل به وگمراه نكند خداى تعالى بدان مثل كه زد
الا الفاسقين مگر بيرون رفتگان از فرمان بردارى الذين ينقضون عهد الله
من بعد ميثاقه اين فاسقان آنانند كه مى شكنند بعهد و پيمانهاى خداى
تعالى شانه كه بر ايشان گرفته از پس است تواريخ آن و آن پيمان مراد عهد است
كه در توريت با بنى اسرائيل بسته بر متابعت پيغمبر آخر الزمان عليه السلم فاسقان
جهودان باشند و با قرار عهد و ميثاق و بدان قول فرقه كفار و منافقان
نيز باشند ويقطعون ما امر الله به و مى برند پيوند يا ياران و عهد شكنان آنچه خداى
فرموده است بدان چيز ان يوصل كه آن را پيوندند يعنى رحم را كافران رحم پيغمبر را
بشمشير مى بريدند كه با هيچ قبيله از عرب نبود كه آنحضرت قوم قرابتى داشته
باشند و صلهٔ يهود ديه نيز قطع رحم مى كردند چه ميان آنحضرت و ايشان
نيز از جهت اخوت اسمعيل و اسحق عليهم السلام خويشى بود ويفسدون في الارض
و همين گروه فساد ميكنند در زمين و مخالفت حق تعالى و متابعت نفس
اولئك هم الخاسرون آن قوم ايشانند زيانكاران در دين و عقبى وكيف
تكفرون بالله چگونه كافر مى شويد بخداى جل شانه وكنتم امواتا
فاحياكم پس زنده گردانيد شما را بنفخ روح بسوى ثم يميتكم ثم يحييكم
بر ميراند شما را در وقت انقضاء آجال شما پس دوباره زنده گرداند در قبور
شما را يا براى نشور ثم اليه ترجعون پس بسوى او باز گردانيده شويد براى
مجازات هو الذي او آن خداوندى است كه بقدرت بى علت و بى نقص
خلق لكم ما في الارض جميعا بيافريد براى شما انتفاع شما آنچه در زمين است
هم از جبال و معادن و عيون و انهار و نبات و حيوان ثم استوى الى السماء
فسويهن سبع سموات پس راست كرد ذى قطور و خلل آنرا هفت آسمان
وهو بكل شيء عليم و اوست بهمه چيزها نيك دانا واذ قال ربك
للملائكة اني جاعل في الارض خليفة و ياد كن اى محمد صلعم چون گفت
پروردگار تو به تمام فرشتگان با جمعى كه ساكن زمين بودند بعد از هلاك

وجملهٔ بنی الجان من آفریده ام در زمین مکّه واضح است که مطلق زمین باشد
بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه
شما باشد خلیفه را بدین معنی گفته که خلیفتست از جمیع موجودات و همه مکونات
باجمعهم خلق نمی توانند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع عجایب و شهادت خلاصهٔ
عالم جسمانی و روحانی او بیت آدمی برزخ جامع صورت خلق و حق و واقع
قالوا أتجعل فيها گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند یا الهی آفرینی در زمین
من يفسد فيها ويسفك الدماء کسی را که فرمان نبرد و فساد کند در زمین
و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باختیار الهی
بوده یا از لوح خوانده بودند و بجهت آن معنی گفتند که چنین کس را خلیفه
می سازی ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك و حال آنکه ما پاکی ترا یاد میکنیم با مر یا بر تو
توکه موجب حمد است و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی تا شایستی
قال إني أعلم ما لا تعلمون گفت خدای تعالی بدرستی که حق می دانم
در آفرینش این خلقت خلیفه از حکمتها آنچه شما نمی دانید وعلم آدم الأسماء
كلها و آموخت حق سبحانه و تعالی آدم را که خلیفه عبارت ازو بود
نامهای مخلوقات همه از علویات و سفلیات ثم عرضهم على الملائكة
پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات بر فرشتگان که قائل أتجعل فیها بودند
فقال أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين پس گفت و امر کرد از روی
تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید مرا بنامهای این که
معروض شده اند بر شما اگر هستید راست گویان در طعن استحقاق خلافت
آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا سبحانك لا علم لنا إلا
ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم گفتند فرشتگان بعد از جهل خود
بدان اسما بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه می کنیم ترا از نقصانها تنزیه
کردنی هیچ دانش نیست ما را مگر آنچه تو آموختی ما را بدرستی که تویی
دانای آموزگار قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم گفت خدای تعالی ای آدم بی
واسطه خبر ده این ملایکه را بنامهای مسمیات فلما أنبأهم قال ألم
أقل لكم إني أعلم غيب السماوات والأرض گفت حق تعالی آیا
نگفتیم مر شما را که به تحقیق من می دانم آنچه پوشیده است از احوال سماوات
و زمین یعنی آنچه مخفی است از امور من وأعلم ما تبدون و می دانم آنچه ظاهر
میکنید از گفتار اتجعل وما كنتم تكتمون و آنچه بودید شما بر عزم
خود می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین وإذ قلنا للملائكة
اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى و یاد کن آن زمانی که گفتیم مر فرشتگان را که



بیکبار سجده کنید مر آدم را تحیت و تعظیم پس سجده کردند تمام ملائکه
مگر عزازیل دیگر بقول واضح از قوم بنی الجان بود حق سبحانه و تعالی بجهت
نافرمانی او را ابلیس لقب داد یعنی ناامید از رحمت خدای تعالی سر باز زد از سجدهٔ
آدم واستكبر وكان من الكافرين و گردن کشی کرد و بود در علم
خدای تعالی از جملهٔ ناگرویدگان وقلنا يا آدم اسكن أنت وزوجك
الجنة وكلا منها رغدا و گفتیم از محض کرم ای آدم ساکن
شو تو و جفت تو در بهشت هر جا خواهید و بخورید از میوهای او خوردنی
بسیار حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة هر جا خواهید و نزدیک
مگردید بدین درخت یعنی شجرهٔ انگور یا گندم و اشهر گندم است فتكونا
من الظالمين پس باشید شما از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی
فأزلهما الشيطان عنها پس بلغزانید و از جای برد ایشان را از سر کشی
نافرمانان از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار در آمده بود و آدم
و حوا را وسوسه کرد فأخرجهما مما كانا فيه پس بیرون کرد
ایشان را اسناد اخراج ایشان بشیطان مجازیست چه حق سبحانه و تعالی
ایشان را بیرون کرد وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو و گفتیم ما طاوس
و مار را و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بعضی شما
دوست و بعضی دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد او اند
ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين و مر شما راست و ذریت شما در زمین
محل قرار و بهره خود داری و منفعت تا هنگام رسیدن آجال فتلقى آدم من
ربه كلمات پس فرا گرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند که
آنست ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين
و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال
گریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین کرد چون آدم این مناجات کرد فتاب
عليه إنه هو التواب الرحيم پس خدای تعالی قبول فرمود توبهٔ او را بپذیرفت
قلنا اهبطوا منها جميعا گفتیم ما دیگر باره فرو روید از بهشت یا از سموات همه
شما فإما يأتينكم مني هدى پس اگر بیاید شما را از نزدیک من دلالتی
و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع هداى پس هر که متابعت کند
و از پی رود دلالت و بیان مرا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون پس هیچ ترسی
از قبل حلول مکاره نیست برایشان و از آفات ایمن باشند و نیستند ایشان
که از تحقیق فوت مقاصد ایشان اندوهناک باشند والذين كفروا وكذبوا بآياتنا
و آنکسان که پوشیدند حق را و بدروغ داشتند دلایل و حجتهای ما را أولئك

اصحاب النار هم فيها خالدون آن گروه اهل آتش اند وايشان در آتش جاويد
مانند يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم اي فرزندان يعقوب ياد
كنيد بجاي اولاد كه فخر و مباهات بدان ايشان را نيز حاصل است آن نعمتي را كه
انعام كردم شما را واوفوا بعهدي اوف بعهدكم و وفا كنيد بر پيمان من كه در ميان شما نهاده
با شما بسته ام در توريت بحضرت رسالت پناهي في تعريفه فرموده كما قال الله تعالى
النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التورية تا وفا كنم بعهد شما
يعني جزاي آن بشما رسانم واياي فارهبون و از من بترسيد بر نقض عهد
پيمان وامنوا بما انزلت مصدقا و بگرويد بانچه فرو فرستادم از قرآن در حالتي
كه آن فرو فرستاده موافق است در توحيد و وعده و وعيد لما معكم
وانجيلي را كه با شماست يعني توريت ولا تكونوا اول كافر به و مباشيد اول
ناگرويده از اهل كتاب بقرآن ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و بدل مكنيد
بآيتهاي كتاب من كه توريت است بهاي اندك مخاطب علماء يهوداند
كه بهدايا و صلات كعب بن اشرف و امثال او آيات توريت را تحريف ميكردند
و نام محمد را صلي الله عليه وسلم مي پوشيدند واياي فاتقون و از من بترسيد
در فروختن كتاب رباني بحطام فاني ولا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا
الحق وانتم تعلمون و ميامیزيد سخن راست كه حق است از صفات محمد صلعم
بناحق كه شما بدست خود مي نويسيد ومي پوشيد حق را كه صفات محمد است صلعم
و يقين ميدانيد كه اين پيغمبر موعود است واقيموا الصلوة واتوا الزكوة واركعوا
مع الراكعين و برپاي داريد نماز را بدان وجه كه مسلمانان ميگذارند و بدهيد
زكوة را و نماز گذاريد با ركوع كنندگان يعني با جماعت مسلمانان اتأمرون الناس
بالبر وتنسون انفسكم آيا مي فرمائيد مردمان را به نيكوئي و فراموش
ميكنيد تنهاي خويش را وانتم تتلون الكتاب و شما مي خوانيد توريت را
افلا تعقلون آيا خرد خود را كار نمي فرمائيد در شأن بعضي از يهود مدينه آمد
كه ياران خود را كه در ربقه اسلام آمده بودند ترغيب ميكردند و خود را از
سبيل مسلمانان تحاشي مي نمودند واستعينوا بالصبر والصلوة و ياري خواهيد
بشكيبائي در اداء طاعت و گذاردن فرائض وانها لكبيرة و بدرستي
كه نماز بطريق مسلمانان بزرگ و دشوار و گران است الا على الخاشعين
مگر بر فروتنان و دل آرام گرفتگان بطاعت جهد كن تا نور رخشان شود
تا سلوك خدمت آسان شود پس در صفت خاشعان فرموده كه الذين يظنون
انهم ملاقوا ربهم آنانكه بيقين مي دانند كه ايشان رسيدنيند
بجزاي پروردگار خويش وانهم اليه راجعون و بدرستي كه ايشان بدو مي



دانند كه ايشان در آخر كار بسوي پروردگار خود جهت باز داشت باز
گردانيدگانند يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم اي بني اسرائيل
ياد كنيد نيكوئيهاي مرا آن نيكوئي كه من انعام كردم شما را واني فضلتكم على
العالمين و آنرا ياد كنيد كه من تفضيل كردم اجداد شما را بر عالميان كه در روزگار
ايشان بوديد واتقوا يوما لا تجزي نفس عن نفس شيئا و بترسيد از عذاب
روزي كه در آن حق گذاري نتوانند و هيچ نفس مؤمنه از نفس كافر اندك
چيزي از مكافات باكفايت نكند هيچ كس چيزي از عذاب ولا يقبل منها
شفاعة و پذيرفته نشود از آن نفس كافر يعني براي او در خواستي ولا
يؤخذ منها عدل و فرا گرفته نشود از آن نفس فديه كه عوض دهد
ولا هم ينصرون و نباشند كافران در آن روز كه ياري كرده شوند
واذ نجيناكم من آل فرعون و ياد كنيد اي بني اسرائيل چون رهانيد
شما را يعني اجداد شما را منت بر فرزندان نهاد حصول اولاد از آبا و اجداد
باشد و رهانيدن ايشان از آل فرعون يعني از اتباع و منافقان فرعون
يسومونكم سوء العذاب عذاب ميكردند تا مي چشانيدند شما را بدترين عذابي
يذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم مي كشتند پسران شما را و باقي
ميگذاشتند دختران شما را براي خدمت وفي ذلكم بلاء من ربكم
عظيم و در اين رنج و خدمت فرجي و آزمايشي بود از نزد پروردگار شما بزرگ
و بي نهايت واذ فرقنا بكم البحر و ياد كنيد آنرا كه شكافتيم در شما
يعني بسبب نجاة شما درياي قلزم وقتي كه از فرعون ميگريختند فانجيناكم
واغرقنا آل فرعون پس رهانيديم شما را و با بغرق برديم كسان فرعون را
وانتم تنظرون و شما مي ديديد واذ واعدنا موسى اربعين ليلة و ياد
كنيد آنرا كه چون وعده داديم موسي را چهل شب از بهر دادن كتاب و وعده داد موسي
را بر آمدن بجانب طور چهل شبانروز ثم اتخذتم العجل من بعده پس گرفتيد
شما گوساله را بخداي از پس رفتن موسي بطور وانتم ظالمون و شما
ستمكارانيد ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلكم تشكرون
پس عفو كرديم و در گذرانيديم از شما بعد از توبه و اين عفو براي آن بود كه مگر
شما شكر كنيد خدا را بر نعمت عفو واذ آتينا موسى الكتاب و ياد كنيد
آنرا كه داديم موسي را توريت والفرقان لعلكم تهتدون و جدا كننده
حق از باطل تا مگر شما راه راست يابيد بدان كتاب و حجت واذ قال موسى
لقومه يا قوم انكم و ياد آريد آنرا كه گفت موسي مر قوم خود را يعني آنها
كه عبادت عجل ميكردند و گرده بودند اي گروه من بدرستي شما ظلمتم انفسكم

باتخاذکم العجل ظلم وجفا وستم کردید بر نفسهای خویش بفرا گرفتن گوساله
بخدای فتوبوا الی بارئکم پس باز گردید بتضرع وزاری بسوی آفریدگار خود فاقتلوا
انفسکم پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشید کسان خود را بجهت گوساله پرستیدن
ذلکم خیر لکم آن کشته شدن بهتر است شما را از زندگی دنیا عند بارئکم
نزد آفریننده شما بعد ازین حکم بصحرا رفتند و بنا نوحه آمده سرها در پیش
افکندند و هرون ع با دوازده هزار مرد شمشیر کشیده آمدند و از اول روز
تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة می فرماید
که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم
پس توبه بر شما باید پذیرفت بدرستی که اوست پذیرنده توبه از عاصیان مهربان
بر توبه کاران واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک و یاد کنید آنرا که گفتید
ای موسی با تصدیق نکنیم مر ترا درینکه آواز الهی خطاب شنیدیم حتی نری
الله جهرة تا وقتی که بدیده سر ببینیم خدا را جل سبحانه آشکارا فاخذتکم
الصاعقة وانتم تنظرون پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردید
آتشی که از آسمان فرود آمد و شما می دیدید آن آتش را و گویند صاعقه آوازی
بهیبت بود که از آسمان فرود آمد و چون شنیدند بیکبار مردند و موسی
علیه السلام متحیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوندا من با بنی
اسرائیل چگونه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا رفتند حق سبحانه وتعالی ایشانرا
زنده کرد چنانکه بودند ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون
پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را پس از آنکه مرده بودید تا
باشد که شما سپاس داری کنید و حق را در زنده کردن شما وظللنا
علیکم الغمام و سایبان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب
مضرت بشما نیاید و این وقتی بود که ایشان در تیه مانده بودند و خیمه و
سایبانی نداشتند وانزلنا علیکم المن و فرو فرستادیم بر شما
ترنجبین والسلوی و مرغی بشکل سمانی و آن مرغیست در طرف یمن
از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر در تفسیر میگویند که آن مرغان بر خار
شاخی می نشستند و نغمات خوب از ایشان ظاهر می شود پس بادی بر
ایشان وزیدی و پرهای ایشان بریختی و مرغی بودی پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون
و استخوان بنی اسرائیل می داشتند و با ترنجبین آمیخته کلوا من طیبات
ما رزقناکم و گفتیم بخورید از پاکیزهها آنچه روزی کردیم شما را و
برای خود ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند همه
متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون



وستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولیکن بودند که از روی نادانی ستم بر
خود می کردند که برزاقی اعتماد نکرده بود ذخایر می کوشیدند واذ
قلنا ادخلوا هذه القریة و یاد آرید که چون گفتیم شما را در آیید درین
دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فکلوا منها حیث شئتم رغدا
پس بخورید ازین دیه میوهها و طعامهای فراخ هر جا و هر چه خواهید
خوردنی و گوارنده وادخلوا الباب و در آیید بدر شهر که اندرهای این دیه
سجدا سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه وقولوا حطة و بگویید
در خواست ما این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی بیفکن از ما گناه ما را
نغفر لکم خطایاکم تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما به سجود و دعا
وسنزید المحسنین و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان
فبدل الذین ظلموا قولا پس بگردانیدند از روی استهزا آنان که ایشان
ستم کردند بر خود و آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی
بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه وتعالی
فرموده که بگویید فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء پس فرستادیم
بر کسانی که ظلم کردند عذابی بحقیقتی از آسمان بما کانوا یفسقون
بودند بیرون رفته از حد فرمان و عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را
سوخت یا طاعون واذ استسقی موسی لقومه و یاد کنید آنرا که چون موسی ع
آب خواست از ما برای قوم خود بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند
فقلنا اضرب بعصاک الحجر پس گفتیم مر او را که ای موسی بزن بعصای خود
که از شعیب بتو رسیده سنگ معینی را و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی
که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی علیه السلام عصا را بر سنگ زد
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا پس آشکار شد از آن سنگ دوازده
چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم کل اناس مشربهم تحقیق دانست
هر شخص آبخور خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید من
رزق الله از روزی خدای تعالی بی رنج و بی تعب که شما داد ولا تعثوا و از حد
در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کاران اند
واذ قلتم یا موسی و یاد آرید آنرا که گفتید ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم
کرد علی طعام واحد بر طعامی یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود
اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان برای ما
ربک پروردگار خود را و از و در خواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون
آرد برای ما مطلوب ما را مما تنبت الارض از آنچه می رویاند زمین نبات

انبات رفتن مجازیست چه بحقیقت حق سبحانه می رویاند من بقلها از سبزها
وترها وقثائها وازخیارها بادرنگ او وفومها وازگندناها سیر او وعدسها
ومرجومك او وبصلها وپیاز قال گفت خدای تعالی آنکه موسی فرمود
اتستبدلون آیا بدل میکنید الذی بچیزی را که بحسب واقع هو ادنی او فروتر و
خوارتر است چون سیر وپیاز بالذی بچیزی که فی نفس الامر هو خیر او بهتر
ونیکوتر است چون ترنجبین وگوشت مرغ واکنون که چنین می کنید اهبطوا
فرو روید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه فان لکم پس بدرستی
که در آن شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواستید او بقول وضربت و زده شد
یعنی لازم شد علیهم برایشان بکفران نعمت وعدم رضا بقسمت الذلة خواری
وفرومایگی بجزیه دادن والمسکنة و دیگر ایشان وضع زده شدند به درویشی
وبیچارگی که هر چند توانگر باشد خود را در زی محتاج وبی نوایی بخلق نمایند وباؤا
وباز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای
تعالی شدند ذلك آن خواری وبیچارگی وخشم خدای تعالی مر ایشان را بانهم
کانوا بآن بود که ایشان یکفرون کافر میشدند بآیات الله بآیتهای
توریة ویقتلون ومیکشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا ویحیی
وشعیب علیهم السلام بغیر الحق بناحق وناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی
که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلك آن کفر وقتل ایشان
بما عصوا بآن بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وکانوا یعتدون
وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از فرمان خدا می کردند بکثرت عصیان
وهر چند معصیت نفس زیاده رنگ کرد زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند
شعر هر که نه زنگیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار وخجل چون زیاده
گشت دل را تیرگی نفس دون را پیش کرد خیرگی ان الذین بدرستی که آن کسانی
که از روی نفاق آمنوا گرویدند همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا وآنان
که بر یهودیت در آمدند والنصاری وترسایان والصابئین وآن گروه که از دینی
بدینی گرایند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کرده اند ملائکه می پرستیدند وزبور
میخوانند وروی بکعبه نماز میکردند وگویند صابیان زنادقه اند
یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد ازین طائفه باخلاص بالله بخدای
وبه صفات سلبی وثبوتی او والیوم الآخر وبروز قیامت ومتعلقات آن
وعمل صالحا وبکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست
مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف وترس نباشد
علیهم بر ایشان روز محشر ولا هم یحزنون ونباشند که اندوهگین شوند



در وقت مجازات واذ اخذنا ویاد کنید آنرا که گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را
بر متابعت موسی علیه السلام وعمل باحکام توریة ورفعنا وبر داشتیم فوقکم
بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز
نهادند وگفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن نمی توانیم حق سبحانه
وتعالی کوه را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی ودر تفسیر قرطبی آمده
که آن کوه منسوب بود بطور بو اسمعیل فرمان داد تا بر زبر ایشان بایستاد ودر پیش
روی ایشان آتشی افروخته ودر عقب دریای زخار پدید آمد وچون گریزگاه ندیدند
در افتادند متحیر شدند وحق تعالی فرمود خذوا فرا گیرید ما آتیناکم
آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام وجهدی قوی واذکروا
ویاد کنید تا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وست از ثواب وعقاب لعلکم
تتقون تا باشد که شما پرهیز کنید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی بگردانیدید
از فرمان من من بعد ذلك از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل
خدای بودی علیکم بر شما ورحمته از بخشش او ونیست بر شما لکنتم هر
آینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیان داران ولقد علمتم الذین وهر آینه
نیک دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد
فرمان در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز
شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی وایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله
ماهی را می گرفتند فقلنا لهم پس ما گفتیم مر ایشان را که چون خلاف امر کردید
کونوا بباشید قردة خاسئین خوار شدگان وتمامی این قصه در سوره اعراف
مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نکالا
عبرتی وعبرتی که بند نهند وپند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنها را که پیش
از آمدن ایشان بودند یا داشت محمد صلی الله علیه وسلم بوده اند وما خلفها وآنها
که از پس ایشان بوده اند وموعظة للمتقین وموعظه برای متقیان واذ قال
موسی ویاد کنید آنرا که گفت موسی لقومه مر قوم خود را بوقتی که در میان
خود کشته یافته بودند عامیل نام ومی خواستند که قاتل او معلوم گردد
ان الله یأمرکم بدرستی که خدا می فرماید شما را ان تذبحوا اینکه بسمل
کنید بقرة گاوی را وبعضی از وی بر مرده زنیم وزنده شود بگوید که قاتل
او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا آیا فرا میگیری ما را هزوا اهل
فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است وتو می گوئی که
گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت پناه میگیرم بخدای ان اکون
از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان وافسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند

بخوان و سوال کن از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنا تا بیان کند
برای ما ما هِیَ که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است سوال بماهیت جهة
آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر
تواند شد پس او را مجرای سحری چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشان را
معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال او می
پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قالَ گفت موسی اِنَّهُ یَقُولُ بدرستی
که می گوید خدای تعالی اِنَّها بَقَرَةٌ که آن گاویست لا فارِضٌ نه پیر و از کار
افتاده وَلا بِکْرٌ و نه جوان نورسیده عَوانٌ میانه ایست بَیْنَ ذٰلِکَ
میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا پس بکنید ما تُؤْمَرُونَ آنچه
شما را فرموده اند قالُوا گفتند باری دیگر ادْعُ لَنا بخوان از برای ما پروردگار
خود را یُبَیِّنْ لَنا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما ما لَوْنُها که چیست رنگ
آن گاو قالَ اِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که خدای تعالی می گوید اِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ
آن گاویست زرد فاقِعٌ لَوْنُها در غایت زردیست رنگ او تَسُرُّ النّاظِرِینَ
و آن گاو شاد می گرداند و مسرور می کند از رنگ خود نظر کنندگان را بوی
قالُوا ادْعُ لَنا دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما رَبَّکَ خداوند خود را یُبَیِّنْ
لَنا ما هِیَ آشکار گرداند برای ما که آن چه گاویست کار کننده یا در صحرا چرنده
اِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشابَهَ عَلَیْنا متشابه شده اند بر ما در
سال زرد و رنگ بسیار وَاِنّا و بدرستی که ما اِنْ شاءَ اللهُ اگر خواهد خدای
تعالی لَمُهْتَدُونَ از جمله یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز
آن گاو را نیافتندی قالَ اِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که می گوید خدای تعالی
اِنَّها بَقَرَةٌ آن گاویست لا ذَلُولٌ نه رام گشته و نه نرم شده که بحکم زراع
تُثِیرُ الْاَرْضَ بشوراند زمین وَلا تَسْقِی الْحَرْثَ و نه گاویست که آب
دهد کشت را یعنی آب کش برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است
از همه کارها بر خود چرا می کند یا از عیب است و تمام خلقت لا شِیَةَ
نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِیها در وجود او بنی اسرائیل
این نشان شنیدند قالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی
جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو مذهبه
نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل
بخریدند از ایشان آنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوها پس بکشتند او را و
نکشته در کشتن از سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان بود که بهر نوع آنچه



پرستیدن اید قابل ذبح است نه لایق معبود القصه او را ذبح کردند وَما کادُوا
یَفْعَلُونَ نمی خواستند که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای وَاِذْ قَتَلْتُمْ
اول قصه اینست می فرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْساً یکی را که آن عامیل بود
فَادّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِیها در آن نفس مقتول یعنی در کشتن وَاللهُ
مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ
آنچه را که هستید شما پوشیده از قتل بناحق فَقُلْنا اضْرِبُوهُ پس گفتیم
ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِها بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا
زبان یا گوش و بر هر تقدیر چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن میریخت
و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده
بقتل رسانیده بودند و بعد از تشنیع ایشان در حال بیفتاد و بمرد کَذٰلِکَ
همچنانکه این مرده را زنده گردانید یُحْیِ اللهُ زنده می گرداند خدای تعالی الْمَوْتیٰ
همه مردگان را وَیُرِیکُمْ و می نماید بشما خطاب بآن جماعتست که در مجلس احیاء
عامیل حاضر بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه باشد می گوید که انکار حشر میکنند که آخر خدای شما می نماید
آیاتِهِ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّکُمْ مگر باشد که شما تَعْقِلُونَ
فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر
احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُکُمْ دلهای
شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ پس از زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلهای که
که شما راست کَالْحِجارَةِ همچون سنگست در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت
و غلیظ تر از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ و بدرستی که بعضی از سنگها است لَما یَتَفَجَّرُ
آنچه هر آینه روان می گردد مِنْهُ الْاَنْهارُ از وی جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْها و بعضی دیگر
هست از او لَما یَشَّقَّقُ آنچه هر آینه بشکافد فَیَخْرُجُ پس بیرون آرند
مِنْهُ الْماءُ از او آب وَاِنَّ مِنْها و بتحقیق که هست از آنجا به لَما یَهْبِطُ آنچه فرو آید
از بلندی به پستی که آید مِنْ خَشْیَةِ اللهِ از ترس خدای وَمَا اللهُ بِغافِلٍ و نیست
خدای بیخبر عَمّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید ای یهود اَفَتَطْمَعُونَ ایا طمع
در بسته اید ای مومنان اَنْ یُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان
لَکُمْ مر شما را در آنچه می گوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ کانَ
و حال آنکه بودند فَرِیقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که در واسطه یَسْمَعُونَ شنیدند
کَلامَ اللهِ سخن خدا را در کوه طور ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ
ما عَقَلُوهُ پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم آمدند گفتند
ما سخن حق را شنودیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید

واگر قادر نباشید بر اداء آن بکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان می دانند که افترا
می نمایند در دنیا بیع آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که جهودان
بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر می شود
و بعضی از منافقان یهودان قلعه ها مدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما
و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند
یهود الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قَالُوا آمَنَّا گویند
ما نیز گرویده ایم وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان إِلَىٰ
بَعْضٍ به برخی از اکابر چون کعب قَالُوا گویند آن اکابر ایشان که أَتُحَدِّثُونَهُمْ
آیا شما حدیث می کنید و خبر می دهید اصحاب محمد رسول الله را صلی الله علیه وآله
وسلم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آنرا
بر شما در کتاب شما قوله آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت
صلعم اصحاب را از نعت و صفت و بعثت در توریة مذکور بود خبر داده اند و
رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته منع ایشان سرزنش نمودند که شما ایشان را
از صفات محمد صلعم خبر می دهید لِيُحَاجُّوكُمْ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند
بِهِ بآنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما روز قیامت
و گویند بحق امید آفتید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا خرد ندارید
اینمقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمی
دانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی می داند مَا يُسِرُّونَ
آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او وَمَا
يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبر صلعم و صحابه بنفاق (?)
که حق سبحانه و تعالی دانای آشکار و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان
دار آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بپرداند شعر
بکن تو سر خود را پاکیزه است * که دانای پنهان و آشکار است * وَمِنْهُمْ
و از جهودان أُمِّيُّونَ جماعتی اند نانویسندگان و ناخوانندگان لَا يَعْلَمُونَ
الْكِتَابَ نمی دانند توریة و نمی شناسند که در وجه چیز نیست إِلَّا أَمَانِيَّ
مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان است یا وعده های دروغ که از علما
خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشانرا
شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان
می برند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِلَّذِينَ مر آنانرا است که ایشان يَكْتُبُونَ
الْكِتَابَ می نویسند نوشته محرفه را بِأَيْدِيهِمْ بدست خود یعنی
کتاب ماند و دیگران نمی فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس می گویند هَٰذَا این نوشته



مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خداست و چرا چنین می کنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند یعنی
استبدال کنند بِهِ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی
علمای یهود بواسطه لذت شهوت صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم که در توریه
بدین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی یعنی گندم گون سیاه چشم میانه بالا
بی تغیر کردن و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید
پوست فروهشته موی بد چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند
این پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشانرا مِمَّا كَتَبَتْ از آنچه
نوشت و تغیر کرد أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشانرا
مِمَّا يَكْسِبُونَ از آنچیزی که کسب می کنند از رشوت و اکل حرام وَقَالُوا و گفتند
یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا
مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی
در مقابله هزار سال از آن هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد
قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید
عِنْدَ اللَّهِ عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه می گوئید عذاب نخواهد کرد
و اگر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس خلاف نکند خدای تعالی
عهد و پیمان خود را أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ بلکه خلاف میگوئید بر خدای تعالی
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه می ندانید بَلَىٰ نه چنانست که ایشان می گویند
بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ
و فرا گیرد تمام اورا خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بروی مستولی شود تا بر کفر میرد
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکن آتشند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدگانند بخدای تعالی و آنچه از او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشتند و
مستحق آنند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشندگانند
وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُونَ مپرستید شما إِلَّا اللَّهَ
مگر خدای را که سزای پرستش است وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید بپدر و مادر
إِحْسَانًا نیکوئی کردن وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر به اقارب و خویشان خود وَالْيَتَامَىٰ
و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مردمانرا حُسْنًا
سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردمان سخن گوئید که دوست دارید با شما
گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ

وبدعهد ذکوة را بر وجهی که حکم کردیم ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدند
بعد از پیمان و برگشتند از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی
از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که به شریعت توریة استقامت داشتند وَأَنْتُمْ
مُعْرِضُونَ وحال آنکه شما اعراض کنندهاید از حکم توریة که در متابعت محمد صلعم
صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و از آن نیز یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان
از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ
خونها اقربای و همدینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید
کسان خود را ای قوم مِنْ دِيَارِكُمْ از خانهای خویش و عهدی دیگر بود که
اسیران بنی اسرائیل را باز خرند ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کرده اید و قبول نموده اید
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که این عهد نموده ایم
ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان شکستید تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
می کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید گروهی را مِنْكُمْ
از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ همپشت شده اید
عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزونی
طلبی در مدینه دو قبیله بوده اند از یهود یکی قریظه و دیگر نظیر که با هم مقاتله
کردندی و قبل از هجرت دو قبیله نیز مشرک بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی
قریظه با اوس یکی شده ند و بنی نظیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از فرقه یهود
بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان
کوشیدندی تا مهزم قوم مغلوب بجلا انجامید و چون کسی اسیر شدی باتفاق
نجات دادندی چنانچه می فرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ
اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را فدیه می دهید یعنی باسیری دیگر
بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان
بیرون کردید و حال آنکه حرام شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ
بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می گروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ به پاره از
احکام توریة که فدیه اسیر است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر می شوید به بعضی
دیگر که قتل و اخراجست فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس چیست مکافات آنکس که
بکند ذَٰلِكَ این عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری
و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است
و جلای بنی النظیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده می شوند
انجامگاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ سوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از
علامات شدت دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ



از ابطال عهد شکنان میکنید و حفص بیاء می خواند مخاطب هم یهود ند
یا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ به نعمت جاوید
آنسرای دیگر را فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب نه در دنیا بنقصان و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر
بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را
الْكِتَابَ توریة وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس او پیغمبران
چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلم وَآتَيْنَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود عم الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن
که معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیاء موتی وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند کردانیدیم
او را و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین
عیسی بودی یا اسم اعظم که به برکت آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل
و زندگی جان از آن یافتندی شعر دل تازگی از حسن کلامت دارد
جان تازگی از سماع نامت دارد أَفَكُلَّمَا اما هرگاه که نزد شما جَاءَكُمْ
رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بانچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمُ
نفسهای شما از او بخلاف هوا و مدعای شما باشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید
و گردن تنها زدید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان دروغگوی داشتید چون محمد
و عیسی عم وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی عم وَقَالُوا
و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم
و باز داشته شده از قبول بدین سخن نا امید می کردید الله از شرف و سعادت ایمان
بقرآن و متابعت آنحضرت عم حق سبحانه و تعالی بخبر ایشان می کند یعنی نه چنانست
که ایشان می گویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف
از ایشان باز گرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی
از ایشان ایمان آورده اند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام
که بدیشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای تعالی که از قرآنست
مُصَدِّقٌ گواه موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت
و حشر و بعضی از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ
و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت غزو با اندکی يَسْتَفْتِحُونَ طلب
نصرت و فتح می کردند بدین کتاب و بکسی که این بر وی فرود آید هر گاه که کفار عرب
قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشتندی گفتندی بار خدایا

نصرت میخواهیم از تو محمد صلعم که رسول آخر الزمان است عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا
بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بدیشان
مَا عَرَفُوا آنکس را که شناخته بودند کَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدان وجه
ایشان را گمان بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون بنو اسمعیل بود بدو
کافر شده اند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَی الْکَافِرِینَ بر ناگرویدگان
که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع مضمر
تسجیل بکفر ایشان است بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بد چیزیست که ایشان فروختند بِهِ
بآنچه أَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است أَنْ یَکْفُرُوا آنکه کافر
می شوند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بدانچه فرو فرستاد خدای تعالی که آن قرآنست بَغْیًا از جهة
حسد یعنی رشک بردن أَنْ یُنَزِّلَ اللَّهُ بدانکه فرستاد خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خود که کتاب و وحیست عَلَی مَنْ یَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود که سزاوار آن باشد فَبَاءُوا پس بازگشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای
باستحقاق کشتند خشمی را عَلَی غَضَبٍ بالای خشمی دیگر از انکار عیسی و انجیل و خشمی
بانکار محمد و قرآن وَلِلْکَافِرِینَ و مر کافرانراست عَذَابٌ مُهِینٌ عذابی خوار
کننده وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون گویند مر جهودانرا آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای
فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ گویند می گرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَیْنَا بانچه فرستاده اند
و ما یعنی توریه وَیَکْفُرُونَ و کافر می شوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست
وَهُوَ الْحَقُّ و آن هر دو انجیل و قرآن درست و راستست مُصَدِّقًا در حالتی که آن
باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشان و از ینجا کفر ایشان بتوریه
لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بان چیز قُلْ بگوای محمد صلعم در
جواب آنکه می گویند بتوریه ایمان آریم فَلِمَ پس چرا تَقْتُلُونَ می کشید أَنْبِیَاءَ اللَّهِ
پیغمبران خدایرا مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر شما بودید گرویدگان بتوریه
وَلَقَدْ جَاءَکُمْ مُوسَی و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَیِّنَاتِ بنشانهای درست
و پیغامهای راست که احکام الواحست ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را
بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بیداد کردید بر نفس
خود وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ و یاد کنید که چون گرفتیم پیمان شما را وَرَفَعْنَا
و برداشتیم فَوْقَکُمُ الطُّورَ بر زبر شما کوهی را که منسوبست بطور بن اسمعیل
از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام خُذُوا ما گفتیم فرا گیرید
مَا آتَیْنَاکُمْ آنچه شما را داده ایم یعنی توریه بِقُوَّةٍ بعزم محکم درست و جدی
تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند با آشکارا سَمِعْنَا شنیدیم
و پذیرفتیم و پنهانی باخود گفتند وَعَصَیْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی



شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خوطانیده شد یعنی در آوردند فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای
ایشان دوستی گوساله را بِکُفْرِهِمْ پس جحود و انکار ایشان قُلْ بگو بِئْسَمَا یَأْمُرُکُمْ
بد چیزیست آنچه می فرماید شما را بِهِ آن چیز إِیمَانُکُمْ ایمان شما و آن کفر است
بقرآن و بمحمد صلعم إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِینَ گرویدگان بخدای تعالی
چه اگر کسی مومن باشد ایمان او بکفر نمی فرماید و جهودان با این سخن می گفتند
که بهشت جز جای ما نخواهد بود خدای تعالی فرمود که قُلْ بگوای محمد صلعم در جواب
این دعوی ایشان که إِنْ کَانَتْ اگر هست بزعم شما لَکُمُ مر شما را الدَّارُ الْآخِرَةُ سرای
آخر و نعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاصه مِنْ دُونِ
النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان
سرا نتوان رسید و نیز مرگ علامه اشتیاق لقاست پس هر که آرزومندتر بود
بمرگ مشتاق تر باشد بیت مرگ کسی که دوست رساند بر دوست از گیست که او
بمرگ شادان نبود وَلَنْ یَتَمَنَّوْهُ و آرزو نکنند جهودان مرگ را أَبَدًا هرگز
بِمَا قَدَّمَتْ بانچه پیش فرستاده است أَیْدِیهِمْ دستهای ایشان از قتل
انبیا و تغییر نعت حضرت مصطفی صلعم وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِینَ
بستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه اگر یابی تو جهودانرا أَحْرَصَ
النَّاسِ حریص ترین مردمان عَلَی حَیَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا
و از آنکسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و آنجا اصح آنست که مجوس اند
که هیچ کرندگانی دوستتر از ایشان نیست أَحَدُهُمْ دوست می دارد یکی
از ایشان یعنی از گبران لَوْ یُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال
و از نیست تحیة مجوس چون بهم رسند یکدیگر گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی
از علما گفته اند از مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست که رهاننده
او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَنْ یُعَمَّرَ آن که عمر داده شود یعنی طول عمر
دافع عذاب الهی نیست وَاللَّهُ بَصِیرٌ و خدای تعالی بیناست بِمَا یَعْمَلُونَ انچه می
کنند جهودان و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلعم
جبرئیلست و او بد دوست و وحی فرو می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسید
و او به وعذاب بر انبیاء ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما با ابی القاسم ایمان
می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگوای محمد مَنْ کَانَ هر که باشد عَدُوًّا
لِجِبْرِیلَ دشمن مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی که معنی او عبد الله است
و او امین خزائن وحی باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ
پس بدرستی که فرو می آورد قرآنرا عَلَی قَلْبِکَ بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای

تعالی مُصَدِّقًا درحالتی که قران تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ آنچیزی را
که پیش ازوی نازل شده وحالا با ایشانست از کتب منزل چون توریة وزبور
وَهُدًى وقران راه نماینده است بحق وَبُشْرَىٰ ومژده دهنده است لِلْمُؤْمِنِينَ مر
مؤمنان را بثواب ودرجات مَنْ كَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِلَّهِ دشمن مرخدا را
وَمَلَائِكَتِهِ وفرشتگان اورا وَرُسُلِهِ وفرستادگان اورا وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ
یعنی هردو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
دشمنست مرکافرانرا که دشمن ملائکه ورسل‌اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا وهرآینه ما
فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهاء روشن یا اینهاء درست
وراستین یعنی قران وَمَا يَكْفُرُ بِهَا وکافر نشدند بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ
مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی أَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که بود عَاهَدُوا
عهد کردند عَهْدًا عهد کردنی نَبَذَهُ بشکستند آنرا فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی
از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بتوریة
وَلَمَّا جَاءَهُمْ وآن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزد
خدای تعالی یعنی محمد صلعم مُصَدِّقٌ باور دارنده لِمَا مَعَهُمْ مرتوریة را
که با ایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بینداختند گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه عطا داده شده اند توریة یعنی علماء ایشان بینداختند كِتَابَ
اللَّهِ توریة یا قرانرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ بر پشت خود كَأَنَّهُمْ گویا که آن علما
لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که آن کلام خداست ومحمد صلعم رسول ویست وَاتَّبَعُوا
وپی روی کردند این جماعت یهود مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آنچیزی که میخواندند
دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان ع وآن چنان بود که دیوان
درعهد سلیمان شعبدهاء وصد تک را بنیرنجهاء کهانت برآمیخته نوشته بودند
ومیان ارذال وجهال شایع شده بود سلیمان ع بران اطلاع یافته بود بفرمود
تا آن نوشتها آوردند چنان قرار نمودند که سلیمان ع با آن سحرها وشعبدها
پادشاهی میکرده وبعد ازان یهود سلیمان را ع به سحر نسبت دادند
حق تعالی براءة ذمت وی افرمود وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وهرگز کافر نشد سلیمان
یعنی جادوی نکرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیوانرا نا و كَفَرُوا کافر شدند
يُعَلِّمُونَ النَّاسَ درمی آموختند مردمانرا السِّحْرَ جادویی وَمَا أُنْزِلَ ودیگر
یهود متابعت کردند آنچیز را که فرو فرستاده شد از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر هر
دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است
وایشان بر آدمیان کنایه طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بشر نفس
و هوا اند اگر شما نیز همان حالت که ایشان را هست بودی بدتر از افعال ایشان



از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه وتعالی نفس بشری
بدیشان داد برای حکومت خلق بر زمین آمدند بر زنی زهره نام عاشق شدند و
بسبب او به شرب خمر وبر قتل بنا حق وبر سجدهٔ صنم اقدام نمودند وحق تعالی
ایشانرا از صعود بر اسما منع کرد وعذاب ایشانرا در زمین جهان مقرر شد
وحالا در چاه بابل نگونسار آویخته معذب اند واز انزل السحر بدانجهت آن بود
که در آن زمان سحره دعوی نبوت می کردند حق سبحانه وتعالی در زمان حکومت
وقبل از معصیت این علم بدیشان بر کیفیت سحر وحقیقت آن مطلع شده
تعارض مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ ونیاموختند این دو فرشته
در این وقت که درچاه اند مِنْ أَحَدٍ هیچ جادویی را حَتَّىٰ يَقُولَا تا گویند
بحق از آموزانیدن انکس را که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش
خلقیم از خدای تعالی فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل
سحر گناهی مترتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ پس آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک
مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ آنچیزی که جدایی افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان
مرد وزن او وَمَا هُمْ ونیستند جادوان بِضَارِّينَ ضرر رساننده بِهِ بسحر
مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا وقدر خدای تعالی وَيَتَعَلَّمُونَ
ومی آموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشانرا زیان رساند وَلَا يَنْفَعُهُمْ وسود نکند
وَلَقَدْ عَلِمُوا وهرآینه نیک دانستند لَمَنِ اشْتَرَاهُ هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد
وکار بندد مَا لَهُ نیست او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکویی وَلَبِئْسَ
مَا شَرَوْا وبد چیزیست آنکه فروختند بِهِ بدان چیز أَنْفُسَهُمْ نفسهاء خود را
یعنی سحر اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند ایشان که دانند زیان
این بود را وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر این جهودان آمَنُوا گرویدندی بمحمد صلعم
وَاتَّقَوْا وپرهیز کردندی از سحر وکتبش یهودی وپاداشت یافتندی که گویید
نیست که لَمَثُوبَةٌ هرآینه پاداشت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی
خَيْرٌ بهتر است از ثروت که بر کتمان نعت پیغمبر صلعم می ستانند لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسان
که گرویده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد
صلعم وگفتار شما را دستاویز ساخته با آنحضرت که این کلمه میگویید ودر لغت
ایشان دشنام فاحش است ومؤمنان بدان معنی می گفتند که مراعات کن
سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه وتعالی فرمود که این کلمه مگویید وَقُولُوا
انْظُرْنَا وبگویید انظرنا یعنی بسوی ما بنگر وَاسْمَعُوا وبشنوید حکم خدا را
بسمع قبول وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافرانرا است یعنی آنها را که بر سبیل مذمت

این کلمه می‌گویند عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا یَوَدُّ
دوست ندارند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل
کتاب یهود وَلَا الْمُشْرِکِینَ ونه مشرکان أَنْ یُنَزَّلَ آنکه فرو فرستاده شود
عَلَیْکُمْ بر شما مِنْ خَیْرٍ هیچ نیکویی مِنْ رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما مراد وحی است
وقرآن که جامع همه چیزهاست یهود نمی‌خواستند که نبوت با آل اسمعیل آید ومشرکان را
داعیه آن بود که بعضی بولید بن مغیره ونعیم بعلی برسد وَاللَّهُ یَخْتَصُّ وخدای
اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ وخدای ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خداوند فضل بزرگست بر هر کرا او را نبوت داده ودر صفت
فضل بعظمت اشعارست یا آنکه فضل او وفضیلت او افزون از عدد ولطف و
بیرون از شما مَا نَنْسَخْ هر چه منسوخ می‌کردانیم مِنْ آیَةٍ از آیه قرآن بروفق
مصالح خلق ومقتضاء زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش می‌کردانیم آن را از دلها
میبریم نَأْتِ بِخَیْرٍ بیاریم بهتری مِنْهَا از آن آیه منسوخ چنانچه مصابره
یک غازی را با ده تن منسوخ کرد باد و تن مقرر ساخت أَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند
آنکه نسخ کرده ایم در منفعت ومثوبة با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از
بیت المقدس بکعبه أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ
مجادله می‌کردند ومی‌گفتند که آن پیشما نیست وبر خدای تعالی روا نیست واز
حکمت الهی ومصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل ونا اهل بودند حق تعالی می‌فرماید
که ای منکر مجادل یا معلوم نداری یعنی میدانی أَنَّ اللَّهَ از آنکه حق سبحانه وتعالی
عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از محو واثبات قَدِیرٌ تواناست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی
أَنَّ اللَّهَ با آنکه تحقیق خداست که بی شک لَهُ مر او راست مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمان وزمین پس هر چه خواهد کند وَمَا لَکُمْ ونیست مر شما را مِنْ
دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی مِنْ وَلِیٍّ دوستی که از وی شما نفع رسد وَلَا نَصِیرٍ ونه یاری
که از شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِیدُونَ یا می‌خواهید أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سؤال کنید
رَسُولَکُمْ پیغمبر خود را کَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی
مِنْ قَبْلُ پیش از این جهودان می‌گفتند می‌باید که کتابی بیارید بیکبار چنانکه
موسی عم آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلعم همان می‌طلبید از سؤالهاء
متعصبان که پدران شما از موسی عم می‌طلبیدند وَمَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ وهر که
بدل کند کفر را بِالْإِیمَانِ بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس هر
آینه گم گشته است سَوَاءَ السَّبِیلِ از راه راست وَدَّ کَثِیرٌ دوست می
دارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا
کردانت ممدانیان بود وامثال او لَوْ یَرُدُّونَکُمْ آنکه کردانند شما را مراد



حذیفه یمانی وعمار یاسر است که فنحاص ویاران او مر ایشان را دعوت بیهودی می
کردند وحق سبحانه وتعالی فرمود یهود میخواهند که سازند شما را مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ
از پس ایمان شما کُفَّارًا تا کروید کافران حَسَدًا از روی حسد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ
نزد ایشان نفسهاء ایشان نه چون این حسد بمقتضاء طبع ایشان است نه بفرموده
کتبی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را خبر راست
ودرستی یعنی رسالت محمد صلعم وحقیقت قرآن وصحت دین اسلام فَاعْفُوا
پس درگذرید ای مسلمانان ودرگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوا وروی بگردانید
از ایشان حَتَّىٰ یَأْتِیَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ فرمان خود را که حکمست بقتال
یا امر بجزیه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزی از تعذیب
وانتقام قَدِیرٌ تواناست وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّکَاةَ
وبدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوا وانچه از پیش بفرستید لِأَنْفُسِکُمْ برای خود
مِنْ خَیْرٍ مال در دنیا بر سبیل صدقات ونفقات وانواع خیرات تَجِدُوهُ بیابید
او را نوشته عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وثواب آن بیابید از نزدیک
وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما می‌کنید از خیر وصدقه
بَصِیرٌ بیناست وَقَالُوا وگفتند جهودان لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در
بهشت إِلَّا مَنْ کَانَ کسی مگر آنکه باشد هُودًا یهودی أَوْ نَصَارَىٰ یا نصرانی
یهودی گفتندی به بهشت نرود کسی الا یهودان ونصاری گفتند به بهشت
نرود الا ترسایان تِلْکَ این دعوی هر طائفه أَمَانِیُّهُمْ آرزوهاء
ایشانست قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَکُمْ حجت خود را بر این دعوی
إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان در قول خود بَلَىٰ نه چنین است
که ایشان می‌گویند مَنْ أَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهُ همه خود را لِلَّهِ برای
طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ واو نیکوکار است در کردار وگفتار فَلَهُ أَجْرُهُ
پس مر او راست مزد او عِنْدَ رَبِّهِ نزد آفریدگار وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وهیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ ونه ایشان
ایشان اندوهناک از تصور والآن مر جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند
وبا روساء یهود مناظره نمودند هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی
بتقدیم رسانیدند حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْیَهُودُ وگفتند
یهودان که لَیْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند گروه ترسایان عَلَىٰ شَیْءٍ بر چیزی از دین
حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ وگفتند ترسایان لَیْسَتِ الْیَهُودُ نیستند جهودان
عَلَىٰ شَیْءٍ بر چیزی وَهُمْ وحال آنکه همه ایشان یَتْلُونَ الْکِتَابَ میخوانند
کتاب خدای را یهود از توریة می‌دانند که نصاری بجهت اثبات زن وفرزند

مرحق را برهم باطل اند و ترسایان در انجیل می خوانند که یهود بجهت انکار عیسی
وانجیل کافر و بی حاصل اند كَذَٰلِكَ همچنین که اینها می گویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه
لَا يَعْلَمُونَ هیچ نمی دانند و اهل کتاب نیست چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ
مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتار هم درباره همین گفتند که جهودان و ترسایان
بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای تعالی داوری کند بَيْنَهُمْ میان ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در انچیزی که هستند فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
در آن چیز که ایشان اختلاف می کنند از حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنْ مَنَعَ از انکس که باز داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را أَنْ يُذْكَرَ
از انکه یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در انجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در
مساجد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعَىٰ سعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی
آن مسجد و این بخت النصر بابلی بوده یا ططوس رومی که بیت المقدس اخراب کرده
و اخبار را بقتل رسانیده و یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا انکه هر
موضعی از وی یک مسجد است برای سجده أُولَٰئِكَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی
مسجد کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا آنکه در آیند
در ان مساجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام ثابت است
که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان را
فِي الدُّنْيَا در این جهان خِزْيٌ رسوایی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در ان سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ مر
خدای راست الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آفتاب
جمع از انکه یاران حضرت رسالت صلعم شبی جهت ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف
کردند هر کس طرحی نموده برای خود محراب ساختند چون روشن شد خطوط محاریب
ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعادهٔ قضای آن نماز
از حضرت رسالت اجازت خواستند این آیت نازل شد که بعد از ان که تحری کرده اند
اعاده نماز حاجت نیست چه همه جهات تا از ان اوست فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر کجا
که روی کرد بد فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس انجا وجه خداست یعنی جهة طاعت او و محققان را
در تحقیق این آیت نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق مرتبت ولایت
منقبت خلافت ظل هدایته در بنا بیان اشارت بدان می فرماید — شعر
ای نبی اینما تولوا خوان ٭ ثم وجه الله اشارتم دان ٭ یعنی آن سو که روی قصد آری ٭
تا حق بجد کیش بگذاری ٭ وجه حق کان بود حقیقت او ٭ باشد انجا بهر سوی که روی ٭
هیچ جا را نکرد استثنا ٭ پس بود عین حق عیان همه جا ٭ عارف حق شناس را باید ٭
که بهر سو که دیده بگشاید ٭ جند انجا جمال حق بیند ٭ نکسلد از جمال چون قطعا ٭

ان الله



إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی وَاسِعٌ بزرگ مغفرت و بسیار عطا عَلِيمٌ
دانا بر مصالح امور مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللَّهُ
فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی و بی عیبی
او راست بَلْ نه چنانست که ایشان می گویند لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
انچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و انچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین
همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه
ولد نمی باشد الا از جنس والد و این المملوک عن المالک كُلٌّ همه انچه در زمین و
آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
از نو پدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست وَإِذَا قَضَىٰ و چون خواهد که تقدیر
کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر ان چیز را که كُنْ
بباش فَيَكُونُ پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند
خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن
نمی گوید با ما خدای أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا از نکی با پیغام نمی آید كَذَٰلِكَ
همچنانکه این مشرکان می گویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند از
انبیا بیش از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر مانست دلهای کفار
و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و مکابرت
قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تحیر إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد صلعم بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند
مع الحق یعنی با قران یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهندهٔ مومنان وَنَذِيرًا
و بیم کنندهٔ کافران وَلَا تُسْأَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ
الْجَحِيمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزندهٔ بسیار زبانه باشد
روزی بر زبان حضرت رسالت صلعم جاری شد که از خدای تعالی بر یهود
دریغا عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالبا آنست که
از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد
که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو
ادای رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَىٰ و هرگز خشنود نشوند
عَنْكَ از تو الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ نه یهودان و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا انگاه که پی
روی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشانرا قُلْ بگو وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را
ستایش کنند إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای تعالی هُوَ الْهُدَىٰ

آهست راه بودن بحق و به یهود به و نصارا به می خوانند و او را با سلام راه می نماید
وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمایی ای محمد صلعم أَهْوَاءَهُمْ آرزوها و هواهای ایشانرا در
در باب دین بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ
از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملة ایشان مَا لَكَ نیست ترا
مِنَ اللَّهِ از خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده
صورت خطاب با حضرت و معنی راجع با امت الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریه بقولیکه آیت در شان ابن سلام و اصحاب
او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر
بن ابی طالب رض از دیار حبشه بمدینه آمده اند یا قرآن بقولیکه آیت در شان
مسلمانان فرو آمده باشد و بر هر تقدیر يَتْلُونَهُ می خوانند آن کتابرا
یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانکه حق خواندن یا متابعت کردنست أُولَئِكَ
آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
و هر که کافر گردد بکتاب و احکام انرا تغییر دهد فَأُولَئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب
اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتهای که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و بدرستی که پدران
و اجداد شما را تفضیل کردم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر
این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهاء الهی است وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب
روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی
شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا قبول کرده نشود از هیچ نفسی
عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معتبر گردد وَلَا تَنْفَعُهَا و سود نکند
هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نباشند کافران که ممنوع کرده شوند از عذاب یعنی ایشان مدد کرده
شوند سه سودی نکند یاری هر یاری که هست وَإِذِ ابْتَلَى و یاد کن ای محمد
وقتی که بیاموزد یعنی امر کرد إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ
بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرده اند
فروست یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن او را که موی دارد و مضمضه
و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی بغل
و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام
نمود بدان قَالَ گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی
که گرداننده ام ترا لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوای در دین که همه پیشکان

بعد از



بعد از تو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را فرمود که اتَّبِعْ
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و امامه و جوهه را نیز امر کرد که مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ برای انجاز این وعده است
و چون ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قَالَ گفت خدای در جواب او
لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من یعنی رحمت و بقولی اصح رسالت با امامت
الظَّالِمِينَ بستمکارانرا یعنی کافرانرا از ذریة تو وَإِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا
که گردانیدیم الْبَيْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشتن یا موضع ثواب و آن
موضعی است که در وی لِلنَّاسِ مر دمانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز
گردند و آنجا بثواب عظیم رسند وَأَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی
که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا و فرا گیرید ای مومنان بعد از آنکه شرف حرم
دانستید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقام ابراهیم که منسوبست مُصَلًّى نمازگاه
و آن موضعیست که در وی حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آن
حضرت بروست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید بَيْتِيَ
خانه مرا از اوثان و انجاست و جنابت و معاصی و نفسا و حایض لِلطَّائِفِينَ
برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِينَ و برای متقیان و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
و برای رکوع کنندگان و سجود دارندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت
برانند که پاک دارید خانهء دل را که حرم دوستست از دنس تعلقات کونین
و گفته اند تطهیر بیت از دنس است و اوثان است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار
سه اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاک صفات وحدت صرف اندر و گنج ادراک
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار
من بگردان هَذَا این مکانرا که برای تو در او خانه ساختیم بَلَدًا آمِنًا شهری
ایمن از قحط و خسف و مسخ با اهل او و از جور متعلقان ذرکمان خود دار
وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوهها و حق این
دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دهات فلسطین که مشتمل
بود بر ثمرات بسیار از زمین منقلع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه
طواف داده در زمینی بتهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و این دیه را جهة
طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص
کرد رزق بمومنان و گفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر که ایمان دارد مِنْهُمْ از آنان که
ساکنان این شهر باشند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخرت
قَالَ گفت خدای تعالی وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ برخوردار

خورداری دهیم قلیلاً برخورداری اندک همین در دنیا ثم اضطره پس او را
به بیچارگی آنم الی عذاب النار بعذاب دوزخ و بئس المصیر و بد مرجعیست
دوزخ واذ یرفع و یاد کن آنرا که برداشت ابراهیم القواعد ابراهیم اصلها و اساسها را
من البیت از خانه کعبه واسمعیل عطفیست بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع
قواعد شریک بوده هر یک در طرفی از خانه کعبه کار می کردند یا بنوبت
دیوار در می آوردند واصح آنست که اسمعیل ع سنگ جمع می آورد و بدست
ابراهیم ع میداده تا بکار می برد القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست
تضرع برداشته می گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن
از ما این چیز را انک انت السمیع بدرستیکه تویی شنوای دعاء ما العلیم
وتویی دانا به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان هر دوی ما را مسلمین
ثابت در اسلام واستسلام یا موحد و مخلص لک مر ترا ومن ذریتنا و گردان
از فرزند ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده مر ترا
وارنا و بنمای ما را مناسکنا مواضعی که در آنجا افعال حج بجای باید
آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان است
وتب علینا و از ما در گذر آنچه از ما در عمل قصوری و تقصیری واقع
شود انک انت التواب بتحقیق که تویی پذیرنده توبه مقصران الرحیم
بخشنده بر گنهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در
میان ذریه ما یا امة مسلمه و مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از
ایشان و بزبان ایشان تا ذریه مرا عزی و شرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم
بخواند بر ایشان آیاتک کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا
با ایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة و معانی آن
یا بیان آنچه در وست از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند
ایشان را از گناه بسبب شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستیکه تو
توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعاء ما الحکیم تویی دانای محکم کار حق
سبحانه و تعالی این دعا را نیز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت
پناه را صلعم از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید ونکته انا دعوة ابی ابراهیم ع
اشارت بدینست ومن یرغب و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است
یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم ع الا من سفه مگر
کسی که خوار گرداند نفسه نفس خود را یا هلاک سازد و یا سفیه و بیخود
باشد در نفس خود ولقد اصطفیناه و هر آینه باز گزیدیم ابراهیم را فی
الدنیا درین سرای بکرم و فتوت و بشرف نبوت یا عبادت و خلت و با بعمارت

خانه



خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستیکه او در آن سرای لمن الصالحین از جمله
فیروزی یافتگانست بصلاح و فلاح اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت مر
ابراهیم را ع ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در چه مجاری
قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم ع که تسلیم کردم خود را لرب
العالمین مر پروردند عالمیان تا هر چه خواهد کند ع فان شاء احیانی وان
شاء اماتنی بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست گر دوست بنوازد چه رسد پس
نیکوست ووصی و وصیت کرد بها بملة خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه
ابراهیم ع پسران خود را ویعقوب و وصیت کرد یعقوب ع نیز اولاد خود را
بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله
اصطفی بدرستیکه خدای برگزید لکم الدین برای شما این دین مشروع
مأمور که آن اسلام است فلا تموتن پس ممیرید الا وانتم مسلمون مگر که
شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را
بر اسلام بیابد پس نهی از ترک اسلامست نه از مرگ ام کنتم شهداء
آیا شما حاضر بودید اذ حضر آنهنگام که آمد یعقوب الموت بیعقوب
مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و پیدا آمد اذ قال آن وقت که گفت یعقوب
لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من
بعدی از پس من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا
واله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق ابراهیم ع جد
بود پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند
زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجای آرند واین نظر را بجا
والصلات الها واحدا عبادت می کنیم خدایرا که یگانه و یکتاست ونحن له
وحال آنکه ما مر این خدا برا مسلمون منقادیم بطاعت تلک جماعت یعنی ابراهیم ع
و یعقوب ع و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند
لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم
و شما را باشد آنچه کرده باشید و شما را بر عملها باداش خواهند داد ولا
تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند
که ایشان عمل می کردند اعتقاد یهودان بود که انبیا را بطاعت آبا
ثواب دهند و بکفر ایشان معاقب سازند این آیت فرمود که نه شما را
باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذ خواهند
نمود وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا بباشید از جمع

یهودا او نصارى وگفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید
قل بگو ای محمد بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت می‌کنیم و لازم می‌گیریم ملة
ابراهیم کیش ابراهیم ع حنیفا در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجیهای
براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وما کان و نبود
ابراهیم ع من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگویید ای متابعان ملة ابراهیم
یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصارى و در جواب آنکه شما را بیهودی و ترسایی
دعوت می‌کنند بگویید آمنا بالله گرویدیم بخدای تعالی وما انزل الینا
و بآنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده است
الی ابراهیم بسوی ابراهیم ع که ده صحیفه بوده است واسمعیل واسحق
و بفرزندان او اسمعیل و اسحق ع ویعقوب و نبیره او یعقوب ع والاسباط
و بفرزندان یعقوب ع اگرچه باولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده
اما چون متعبد باحکام صحف بوده‌اند گویا که آن نیز بر ایشان منزلست و آنچه
قرآن نیز منزلست وما اوتی موسی وعیسى وما اوتی النبیون و آنچه عطا
داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند لا نفرق
هیچ جدایی نکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم
ونحن له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهاده ایم فان آمنوا پس اگر ایمان
آورند یهود و نصارى بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید
بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه یافتند وان
تولوا و اگر برگردند و اعراض کنند فانما هم پس جز این نیست
که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوتند ای محمد صلعم تو از ایشان
اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای تعالی
کفایت کند و از تو باز دارد فتنه یهود و نصارى را وهو السمیع و او
شنو مقاله موحدان و کافران باقرار و انکار العلیم و دانا باعتقاد هر دو
گروه بعد از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان
نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه
هست و شما را نه صبغه ایشان آن بود مولود خود را بعد از هفت روز
در آب معمود بر غوطه دادند باعتقاد آنکه پاک کننده مولود است از غیر دین
مسیحا و از اقانیم مقام ختان داشتندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه
حق تعالی فرمود صبغة الله بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را
که آن دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست ومن
احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای تعالی صبغة از جهة دین

وتلقین



و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تلوین ونحن له و ما حق را باتباع صبغة الله
عابدون پرستش کنندگانیم گفته اند که صبغة الله رنگ ولایت و درجه محبتست
هر که را این رنگ هستی او را بنداز همه عالم بی‌سر آورد و نزد محققان صبغة الله رنگ
بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه
رسایل درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغة الله و
تحقیق آن از این رباعی که صاحب لوایح خلد الله ظلال الحقایقه بقلم کرم بر الواح افهام
مستفیدان ثبت فرموده بی ستون برد ع بی رنگ نگشت یار دلخواه ای دل
قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ع اصل همه رنگها ازین بیرنگیست ع من احسن صبغة من الله ای دل
یهود و نصارى از تعریضات قرآنی باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله
و احباؤه ما را که شرف و دولت و عز فرزندی حق سبحانه و تعالی ثابت باشد نبوت
سزاوارتر بود از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود قل بگو در جواب ایشان
أتحاجوننا آیا مخاصمت می‌کنید با ما فی الله در دین خدای تعالی و دعوی
اولویت در انتساب بحق وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست وربکم
و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازمست پس عبودیت او همه را واجب باشد
ولنا اعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و شما راست
مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل
ام تقولون یا می‌گویید یهود و نصارى و حفص بخطاب خواند یعنی شما می‌گویید
ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
که این پیغمبران و پیغمبر زادگان کانوا هودا بودند بر دین یهود و این قول
جهودانست او نصارى یا بر کیش نصارى و این سخن ترسایانست قل
تو بگوی أأنتم اعلم آیا شما داناترید بادیان انبیا ام الله یا خدای داناست
بحق که ایشان را بدان دین مبعوث کردانید ومن اظلم و کیست ستمکارتر
ممن کتم از آنکه بپوشید شهادة عنده گواهی که نزد او ثابت
باشد من الله از خدای تعالی بواسطه کتاب الهی دانسته بود که تعریض باهل
کتاب بکتمان شهادت در باب نبوة حضرت رسالت صلعم وما الله بغافل
و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما می‌کنید از کتمان حق و تکذیب
قرآن و انکار محمد صلعم تلک امة آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت
رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست همان رسیده که خود
کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اند
ولا تسئلون و مسئول نمی‌شوید عما کانوا یعملون از آنچیزی که دیگران
کرده اند تکرار آیه برای تقریر و تأکید یا بجهت تنبیه و تحذیر است آنحضرت

صلعم در هر که بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان
رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارند یهود ازین صورت مبتهج شده
گفتند که محمد دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز می گذارد که این وقت اصحاب
او را بقبله بنی برند تا نماز را قبله نیافتند خاطر خطیر آنحضرت صلعم
ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان
و منافقان بعد از تبدیل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن حال بدین
منوال خبر می دهد سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان
و سبکباران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی جهود و منافقان مدینه مَا وَلَّاهُمْ
چه باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي از قبله ایشان كَانُوا
عَلَيْهَا قبله که بودند متوجه بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلَّهِ
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدا راست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن
جانب ایشان افتاده هم مغرب که بیت المقدس در آن جانب واقع شده
يَهْدِي راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم است وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه شما را
ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم گردانیدیم أُمَّةً
وَسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِتَكُونُوا تا باشید شُهَدَاءَ گواهان
مر انبیا را عَلَى النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُونَ الرَّسُولُ
و باشد فرستاده من یعنی محمد صلعم عَلَيْكُمْ بر راستی شما شَهِيدًا گواهی
معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِي آن قبله را
که كُنْتَ عَلَيْهَا تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه
متمیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس که پیروی رسول کند در امر
قبله مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلَى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود
مثل است در باب کسی که باز گردد و از راه عدول کند وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی
که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ و گران إِلَّا عَلَى الَّذِينَ مگر
بر آنها که هَدَى اللَّهُ خدای راه نمود ایشان را بتحویل قبله بحق دانستند
خلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله یکی آن بود که اگر قبله
جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از اصحاب و پیش
از تحویل قبله وفات یافته چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده
باشند حق تعالی فرمود وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای تعالی با فضل و کرم
لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید
یا تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی





بِالنَّاسِ بر مردمان لَرَءُوفٌ مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِيمٌ
و بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند قَدْ نَرَىٰ بدرستی که ما می بینیم تَقَلُّبَ
وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهة آسمان برای انتظار وحی این آیه که در
امر تحویل سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که می گفتند محمد صلعم روی بقبله
ما نماز می گذارد ملول شده و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم ع
امام القبلتین در این باب با جبرئیل ع سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد
سید کاینات علیه افضل الصلوات در ساعت از پی او بآسمان می نگریست و منتظر
وحی می بود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس
متوجه ساختیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو می خواهی و می پسندی
فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدنست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی
مسجد الحرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت
حضرت خواجه صلعم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد
هم در نماز روی از نجوم گردانید بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب جهة تصریح بعموم حکم امت را می گوید
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید
که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ
بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده ایشانرا کتاب
لَيَعْلَمُونَ هر آینه می دانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راست
و حکم آن مِنْ رَبِّهِمْ از پیش پروردگار ایشانست چه در توریه خوانده اند که
پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبلهٔ که بدان باز کعبه است وَمَا
اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه می کنند از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ
و بخدای که اگر بیایی تو ای محمد صلعم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ برای آنانکه داده شده اند
کتاب را یعنی جهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی
و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند
ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و تو نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشانرا
وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی کننده و متابعت
کنند قبلهٔ بعضی را چه جهة قبلهٔ نصاری مشرقست و از آن یهود مغرب و جمع میان این
هر دو متعذر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش آنکه
قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ بدرستی که باشی تو إِذًا آنهنگام که متابعت ایشان نمایی
لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران ظاهر خطاب بنبی است با پیغمبر صلعم اما معنی بجمع امت

با امثال الذین آتیناهم الکتاب داده ایم ایشانرا توریه یعرفونه میشناسند
او را واضح آنست که پیغمبر را علم کما یعرفون همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را
در میان کودکان یعنی شناختن روشن دارند در باب پیغمبر و ان فریقا منهم و بدرستی
که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله
وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد
من ربک از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب بان حضرتست و مراد امت
یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در انکه امر قبله من عند الله است
و لکل و هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایعند یا متوجهی را
وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او بدان
سوی گردانیده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در
نیکوییها که یکی از ان توجه بکعبه است محققان بر انند که از هر نهادی سر بر زده
و در هر سویدا سودای ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود آورده و توجه
بکعبه حقیقی باز می مانند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله
فثم وجه الله روی بهمی گردانند شعر قبله شاهان بود تاج و کمر
قبله ارباب دنیی سیم و زر قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل
قبله زهاد محراب قبول قبله بدسیرتان کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله ان
بدانش پرورش قبله عاشق وصال ذو النوال قبله عارف جمال ذو الجلال اینما تکونوا
و هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یات بکم الله جمیعا بیارد خدای
تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای میان محق از مبطل ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیزی از احضار و تمییز قدیر تواناست و من حیث خرجت
و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فول وجهک پس بگردان روی خود را بهنگام
نماز شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربک و ما الله بغافل عما تعملون
و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد بطرف مسجد حرام و حیث ما کنتم و هر جا که شما الحرام
باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید روهای خود را یعنی همه بدن خود را
شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون للناس تا نباشد مر یهود یا مشرکان را
علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند
محمد صلعم دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را
چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی
نماند الا الذین ظلموا مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم
از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود روی بمکه
آورد و مشرکان روی طعنه میکردند که محمد صلعم دانست که ما بر فتیم دیگر باره روی بقبله

ماکرد



ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید
از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا
کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را
که اختصاص دارد بملت حنفیه علیکم بر شما لعلکم تهتدون و دیگر شما راه یابید
بر شرایع و احکام دین و گفته اند بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانکه در دنیا
ارسال کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما
که یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست و یزکیکم و پاک می
گرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند یا از گناه پاک شوید و یعلمکم
و می آموزد شما را الکتاب قرآن و الحکمة و حلال و حرام را و یعلمکم و تعلیم
میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه هستید شما که بخود تعلمون میدانید از فاذکرونی
پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عقیفه رحمه الله
میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه و تعالی فرموده که بندگان خود را
چیزی داده ام که جبرئیل و میکائیل را ندادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کرده می
و آن آنست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بدین معنی
در این آیه مذکور شده و چون در این ترجمه بساط اطناب مطوی است یک دو
نکته از سخنان محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب
العالمین فرموده لا یزال العبد یذکرنی اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام
ذکر کمال محبتست که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر زبان نیست بلکه ذکر دل
و جانست در نهایة خال از سلطان العالمین قدس سره پرسیدند که چرا از شما
ذکر زبان را کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و اسطی
فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و در این باب فرزند اعز
صفی الدین علی را رباعی است شعر جز یاد توام از دل ناشاد برفت و در سینه هوای کار و
تمشاد برفت مستغرق فکر تو چنانم که دگر در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت
واشکروا لی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید
یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا یاری خواهید بر قیام
بحقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در نجاتست والصلوة و بنماز ان الله
خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت
ولا تقولوا و مگویید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه
خدای تعالی یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند بعد از حرب بدر ذکر
شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان
شیرین بباد داد و از نعمت حیاة و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه و تعالی فرمود

که ایشان را مرده می خوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده اند که آنند در حضرت ولکن لا تشعرون
ولیکن شما نمی دانید کیفیة آن حیوة را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست
ولنبلونکم وهر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزماینده گان می کنیم
واگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست واز آزمایش بچیزی است بشیء بچیزی اندک
من الخوف از خوف دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط وتنگی ونقص من الاموال
ونقص بعضی مالها که بتاراج وحادثات رود والانفس ونقصان در نفسها بسبب بیماری
وضعف وشیب والثمرات ونقصان میوه‌های بآفات سماوی وارضی یا مرگ فرزندان
که ثمره باغ دل اند وبشر الصابرین وبشارت ده صابران را بهر که امکان است
آنانکه الذین اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة دشواری ورنجی وگفته اند
هر حادثه مکروه که بر بنده می رسد مصیبت است وآن صابران در وقت وقوع مصیبت
قالوا گویند انا لله ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم واتصاف بتسلیم ورضا
وانا الیه راجعون وما بسوی حق گردنده گانیم اعتراف است ببعث ونشور اولئک آن گروه
که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشان است صلوات رحمتها
من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة ونعمت وگفته اند بهشت چه بهشت را رحمت
گفته است آنجا که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک وآن گروه هم
ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برین وتسلیم وبیان کلمه استرجاع
که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع از جمیع
امم بدین امت مرحومه عطا فرموده اند وبس اگر نه بایستی یعقوب را بوقت فقدان یوسف
ع بجای یا اسفی انا لله گفتی وفاروق رضی الله این آیه خواندی نعم العدلان گفتی یعنی
صلوات ورحمة نیک دو همسنگ اند ونعم العلاوة الا اندا ان الصفا والمروة
که صفا ومروه آن دو کوه اند در مکه که طواف ایشان من شعائر الله از نشانهای
حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه خدا کند باعمال مخصوصه
بحج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مخصوصه بعمره
فلا جناح علیه برو هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما آنکه طواف کند
با ایشان وسعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه
می کردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف آن
دو کوه در حج وعمره بجای باید آورد چه از شعائر است ومن تطوع خیرا
وهر که بطوع ورغبت خویش نیکویی بجا آرد از زیادتی طواف یا حج وعمره بر سبیل
استحباب فان الله شاکر پس خدای تعالی جزا دهنده شکر گوینده است علیم
دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنانند از علمای یهود که بجهد وجد
یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرستادیم من البینات از نشانهای روشن





در توریة چون حکم رجم والهدی وراه نمودن بنعت وصفت حضرت مصطفی صلعم
من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم آن را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب
در توریة یعنی ما آشکارا ساختیم وایشان مخفی گردانیدند اولئک آن گروه
که بپوشند کتمان حق اند یلعنهم الله میراند ایشان را خدای از رحمت خود ودور می گرداند
ویلعنهم اللاعنون ولعن می کنند بر ایشان لعنت کننده گان یعنی ملائکه یا هر آفریدگان
حق وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعن سوال لعنت است از حق بر بنده وجهه که اللهم العنهم
وهم ازخالق آنچه سزاور لعنت اند الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیده اند از شرک
بایمان یا بتوبه کردن از کتمان نعت نبوی واصلحوا وبصلاح آوردند کارهای تباه
شده را وبینوا وبیان کردند از حضرت رسالت صلعم آنچه پنهان می داشتند فاولئک
پس ایشانند که بسبب توبه واصلاح اتوب علیهم باز گردم بدیشان برحمت وانا
التواب ومنم قبول کننده توبه کنندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبة
ایشان ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت صلعم وماتوا
وهم کفار وبمردند وحال آنکه ایشان کافرانند وکتمان حق اند اولئک علیهم
آن گروه اند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان
والملائکة ولعنت فرشتگان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان واوازین
ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است خالدین فیها
واز بعد ملاعین جاوید باشند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود
عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ونباشند ایشان که
مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت آلهی شوند والهکم وخدای شما
اله واحد معبودیست یگانه لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
الا هو مگر او که احدیست در ذات وواحدیست در صفات الرحمن بخشاینده
در تربیت اشباح الرحیم مهربان است بر تقویت ارواح ان فی خلق السموات
بدرستی که آفریدن آسمان که خیمه ایست بی ستون برافراشته ونی علاقه در هوا
معلق بداشته والارض ودر آفرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادی
مضبوط واختلاف اللیل والنهار واز پی در آمدن شب وروز یکدیگر را بر
سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول وقصر وسواد وبیاض والفلک التی
تجری ودیگر کشتیهاء گران بار که می رود فی البحر در دریاها بما ینفع الناس
بآنچه نفع رساند بمردمان وما انزل ودر آنچه فرو فرستاد خدای تعالی من
السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده
ساخت وتازه گردانید از زمین بآن آب بعد موتها بعد از مردگی وپژمردگی
وبث فیها وپراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم

وسباع و وحوش وغیر آن وتصریف الریاح ودر گردانیدن بادها از هر جهتی
والسحاب المسخر ودر ابر فرو داشته ورام شده مر امر خدای را بین السماء والارض
میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علامات
یعنی درین جمله که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم
یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات گمارند کفار
قریش میگفتند ما سیصد و شصت بت مجرب داشتیم و این همه معبود آن
کار یک شهر راست نمی توانند ساخت محمد صلعم می گوید من یک خدا دارم
و کار همه عالم میسازد اگر این سخن حق است بیارد و علامتی بنماید ما براستی
او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت
الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و تفکر نکند ومن الناس
من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا می گیرد من دون الله فرود از خدای تعالی
اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند بتان را
کحب الله چنانچه خدا را دوست باید گرفت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند
اشد حبا لله ایشان قوی تر و بااستتر اند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مرگ
می بینند و دوست می دارند و مؤمن نادیده دوست گرفته و با امید
دیدن عمر می گذراند و دیگر محبت کفار مجتثیت فانی فقدان او و دوست
گرفتند که بجنبوند پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خدا بسته را ایشان را
سر طریقت فرموده که اگر نحسم یحبهم نگفتی یحبونه نرسیدی مصراع
سیل از طرف یار بدید آمد از اغیار ولو یری الذین ظلموا و چون به بینند و بدانند
این جمله مفعول یری است آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب
بوقتی که معاینه عذاب دوزخ به بینند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت
و غلبه مر خدای را وان الله و آن نیز بدانند که خدای تعالی شدید العذاب
سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان
انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند
الذین اتبعوا آنان که جمعی پیروی ایشان کردند من الذین اتبعوا از جماعتی که
متابعت ایشان نموده یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله گرا امروز
تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا العذاب و ببینند عذاب را هم تابعان و
متبوعان وتقطعت و بریده شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها
که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین
اتبعوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری
متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا کرة کاشکی ما و ایشان را



بازگشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا کما
تبرؤا منا همچنانچه بیزار گشتند از ما اینجا کذلک همچنانچه در آن روز نمودیم
عذاب بدیشان یریهم الله بنماید خدای تعالی کافران را اعمالهم کردارهای
ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بر زعم
ایشان حسن بوده چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبطه سازند
و سبب حسرت ایشان گردد و با اعمال سیئه که مباشر آن می شوند از قتل و غارت
و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وما هم و نیستند تابعان و متبوعان شاد
بخارجین بیرون آیندگان من النار از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند
یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض آنچه در زمین حلالا
طیبا و پاک و پاکیزه یعنی روا بی شبهه را ولا تتبعوا و پیروی مکنید
خطوات الشیطان گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان غیر چیزها بوسوسه
شیطان حلال و حرام می کردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه
و تعالی فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام شیطان منهید و روی از راه
او بگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست
آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورده و میخواهد که شما را
بفریب و غرور بدوزخ برد انما یامرکم جز این نیست که میفرماید شما را
شیطان یعنی وسوسه می کند بالسوء ببدی والفحشاء و بکار زشت گفته اند
سوء گناهان نهانیست و فحشاء جرائم آشکارا یا سوء میلست بدنیا و فحشاء
متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا شامل است جمیع معاصی را از
صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وان تقولوا و دیگر میفرماید
آنکه بگویید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای تعالی در تحلیل جنابت
و تحریم طیبات ما لا تعلمون آنچه نمی دانید حقیقت آنرا واذا قیل لهم و چون
گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پیروی
کنید آنچه خدای تعالی فرستاده یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قالوا گویند
بقرآن نمی گرویم بل نتبع بلکه پیروی می کنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه
بر آن چیز آباءنا پدران خود را این سخن بوجه الانکار گفتند اولو کان آباؤهم
آیا متابعت پدران می کنند و اگر چه بودند پدران ایشان لا یعقلون که فهم نمی کردند
شیئا چیزی را از امور دین ولا یهتدون و به راه راست یافته نبودند ومثل
الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق چون صفت کسی است
که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء ونداء مگر خواندن و
آواز و هیچ از آن فهم نمی کند یعنی کافران نیز از نیم کتند و پند گوینده خود

جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کرانند از شنیدن سخن
حق تعالی بُكْمٌ گنگانانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست
فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر صلعم با ایشان گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گروندگان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهاء آنچه یعنی از حلالها
آنچه شما را روزی داده ایم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس کنید خدای را بر روزی حلال
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص مر او را می پرستید
و بعد از امر به پرستید و بعد از امر به تناول حلال بیان می کند که حرام امر است
و می گوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ
بر شما مردار را و آنچه نیست که ذبح نیافته باشد بشرط از حیوانات ماکول اللحم
وَالدَّمَ و خون روان را وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزاء او و این حکم حرمت
شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز برداشتند بآن بوقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ
برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که
درمانده و بیچاره کرده باکراه یا گرسنگی و بیم هر که خوف تلف نفس باشد
غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت
نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کنند از حد شرع یا تشبیه کننده براحة فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ و هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده مرکسی را که عند الضرورة از این محرمات رَحِيمٌ مهربانست بر
بندگان برخصت دادن ایشانرا در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
بدرستی که آنان از علماء یهود که می پوشند بجهة اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
آنچه فرو فرستاد خدای تعالی مِنَ الْكِتَابِ از توریة و احکام و آن وَيَشْتَرُونَ
و می خرند یعنی بدل می کنند بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک أُولَئِكَ
آن گروه مَا يَأْكُلُونَ نمی خورند روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ
مگر آتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر استعمال
می باشد چنانچه گویند فلان مال خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس آنجا
مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کنایتست از آنکه
درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ
و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز سخن که در ضمن آن
نعمتی و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشانرا از جنابت اعمال یعنی گناه
ایشان با آتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا عذابی باشد دردناک
أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند عناد
یهودیت را که محض گمراهیست بِالْهُدَى بایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ



بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا
أَصْبَرَهُمْ چه چیز ایشانرا شکیبا کرده است عَلَى النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که تا ابد
الآباد در آن باید بود ذَلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که گویند
یا قرانرا فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در توریة یا قرآن و اگر کلام جنس
گیرند در همه کتابهاء منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورند و چند تن بعضی
کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد دورانند از وفاق
باد ضلالتی دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیة گفتند که ما در
شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز می گذاریم و این نیکویی
تمام است حق سبحانه و تعالی فرمود لَيْسَ الْبِرَّ و نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب
خیرها اقتصار باید کرد أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای
خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب
چون یهود وَلَكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی مَنْ آمَنَ آنکس است
که بگرود بِاللَّهِ بخدای تعالی و یکانگی و شکیبایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر
و مسیح را در الوهیت شرکت می دهند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگرود بروز آخرت و متعلقات
و هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت بخود اختصاص می دهند وَالْمَلَائِكَةِ
و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند
وَالْكِتَابِ و ایمان آرد بهمه کتابهاء او نه چون احبار یهود که اختلاف می
کنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی
ایمان می آرند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی
یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست می دارد از سر آن می کند و در راه
خدای تعالی فرا دهد ذَوِي الْقُرْبَى خویشاوندان را وَالْيَتَامَى و یتیمان را که
خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجانرا که سؤال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریانرا
که هیچ در دست ندارد یا مهمانانرا وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده وَفِي
الرِّقَابِ و در بهاء بندگان که در مکاتبت که بر نجم کتابت معونت طلبند
باید کان بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگذارد نماز مفروضه را وَآتَى
الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مفروضه آنچه قبل از این در ایتاء مال مذکور شد در باب
نوافل و صدقات وَالْمُوفُونَ دیگر آنها که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهد خود
إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ
فِي الْبَأْسَاءِ نصب بمدح جهة اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی
وفا کنندگان با عهد شکیبا انند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ در وجع

و محنتی وَحِینَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد در مقاتله با اهل
کفر و عناد أُولَئِکَ آن گروه که موصوفند بدین صفتها الَّذِینَ آنانند که بتحقیق
صَدَقُوا راست گفتند در دین با عهد یا اتباع حق وَأُولَئِکَ و این طایفه
هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند که پرهیزکارانند از همه ناشایستها محققان گفته اند
که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن
معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی و سایر
مؤمن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب
نفس اقامة صلوة و ایتاء زکوة و صبر و مجموع در این آیت جامع کمالات انسانی باشد
و در موخر از ابی میسره رحمه الله نقل می‌کند که من عمل بهذه الآیة فقد
استکمل الایمان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای مؤمنان و ای گروندگان کُتِبَ فرض
کرده شد عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِی الْقَتْلَی
در کشتگان یعنی قبیله ایشان وقتی که قتل بعمد بود قبل از اسلام چون میان
دو قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزاد کردندی و در بدل
زن مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض آن حضرت صلعم رسید
و حکم ربانی نازل که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی
وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده وَالْأُنْثَی بِالْأُنْثَی و زن بزن و شافعی و مالک بنا
بر اجماع قتل ذکر بانثی روا نداشتند و ابو حنیفه بحدیث تتکافؤ دماؤهم تمسک
نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهُ پس هر که عفو کنند و بر او که قاتل است مِنْ
أَخِیهِ از قصاص برادر او که مقتول است شَیْءٌ چیزی اشارتست بآنکه بعض ورثه
با عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو
پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و آن تطوع و رغبت در دادن دیه وَأَدَاءٌ و ادا کردن
و صرف دیت إِلَیْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ بزودی و نیکویی نه بمطل و بدخویی
ذَلِکَ این عفو از قصاص و طلب دیه تَخْفِیفٌ سبکباریست شما را مِنْ رَبِّکُمْ
از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش او در تسهیل امر و تحصیل
نفع فَمَنِ اعْتَدَی پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذَلِکَ بعد از آنکه عفو
کرده باشد و دیه ستانده یعنی قاتل بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند
یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه بگریزد [illegible] و دیه داده دیگری بکشد فَلَهُ پس
مر او راست در آخرت عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک وَلَکُمْ و مر شما راست
فِی الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَیَاةٌ زندگانی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند بخوف
قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص
سبب بقای شماست یَا أُولِی الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید از قتل



بنا حق کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ
چون حاضر شود أَحَدَکُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ و عرض
و غیر آن إِنْ تَرَکَ خَیْرًا اگر بگذارد مال بسیاری الْوَصِیَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَیْنِ
برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِینَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ نوشته شد این
وصیت نوشتنی بخوبی حقی است عَلَی الْمُتَّقِینَ بر پرهیزکاران از حرمان والدین و اقربا در
جاهلیت بریا و سمعه وصیت می‌کردند و والدین و خویشان را محروم می‌ساختند
حق تعالی ایشان را از آن منع کرد و وصیت بر این جماعت فرض ساخت و با حکم آیة
باید مواریث منسوخ شد و سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلتیست در بعض
و آن نیز درباره ایشان نباید و شاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل
کند مر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ
پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل وصایا
می‌کنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنواست هم
کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِیمٌ داناست بنیت موصی و مبدل وصی فَمَنْ خَافَ
پس هر که بترسد و بداند بخواه وارث و بخواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده
جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عمد و لا لذی القربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد با وصیت بزیاده از ثلث
فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَیْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال موصی که [illegible] داشت
کرده و وصیت مخالف شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له را اصلاح کند فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ
پس هیچ وبالی و بزه نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر موصی را
چون بحق بازگردد رَحِیمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه که گرویده اید کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ بر شما
روزه داشتن کَمَا کُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بر آنان
که پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تانیس خاطرها بیان می‌کند
که این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و در
امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا نوشته بر شما و فرض کردیم لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ
تا شاید که شما تنزیه بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بر شرع در صوم که شکننده آرزوهاست
در تفسیر عرایس آورده اند که این نداء اصحاب قلوبست یعنی آنحضرت رب الارباب خطاب
مستطاب محبت بطالبان [illegible] شاهد در اقطار سموات غیوب [illegible] ندا کرد که مفرح
قلوب و مفرح کروبیانست می‌گوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات
چرا که شما در طلب مشاهده ابدیه متوجه از این مطلوب را صوم واجب است با اوقات طبیعت
همچنانکه نجم الدین قدس سره در تحقیقات آورده که صوم در شریعت عبارتست از نخوردن
طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بنخوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقین

وشراب وسقاهم ربهم شرابا طهورا ومقرر است که این صوم جز به عارفان دست ندهد
مرد عارف چون یافت لذت قرب نه با کل کشش کند نه بشرب اکل و شرب چو باشد از نعیم
دایم او در حقیقت مستغرق لقمه از خوان یطعمنی چیند شربت از خمخانه یسقینی
ایاما روزه دارید روزی چند معدودات شمرده مراد روزه رمضان است که بیست و نه روز
باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان
فرض بود فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که متکلفند روزه را مریضا بیمار
که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده می شود او علی سفر یا راکب سفری
بود که در آن قصر باید کرد چون افطار کند فعدة پس بر وست شمار آن روزها
که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر وعلی الذین و بر آنانکه
یطیقونه توانند که روزه دارند و نخواهند که دارند فدیة فدا دادنست طعام
مسکین و آن خوردن درویش است هر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاع از
گندم بقول ابوحنیفه که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده بعد از آن
منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی نتواند روزه
داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهند برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد
فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع خود خیرا نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد
یا بیشتر از یک مسکین را طعام دهد یا جمع کند میان صیام و طعام فهو خیر پس آن
تطوع خیر له بهتر است او را جهت زیادتی اجر وان تصوموا و اگر روزه دارید
مطیقان را می گوید یا رخصت داد کان را در افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان آن روزها
که گفتیم ماه رمضان است الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شده فیه القرآن
در وی قرآن یعنی آغاز نزولش در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ به آسمان
دنیا فرود آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده
و از حکمتها در تخصیص روزه درین ماه یکی این گفته اند که چون در بعضی اوقات
قرآن را که غذاء ارواح است بر شما فرستادیم پس از غذاء اشباح امساک لازم
دارید و ماه قرآن را منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است
مردمان را وبینات و دلایل هویدا روشن است من الهدی از حلال و حرام والفرقان
و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن
شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده
بود در ماه رمضان یا هر که در یابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه
دارد شهر را ومن کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار
کند فعدة من ایام اخر پس بر وست قضاء آن روزه بعد از آن روزها از ایامی





دیگر بجز مقیم که در آیه اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد یرید الله می خواهد
خدا بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید و نمی خواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم
مسافر و مریض را رخصت افطار داد ولتکملوا العدة و می خواهد که تا شما
تمام کنید روزهای رمضان را آیامی که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید
ولتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدا را یا با تکبیر گویید در شب عید فطر از
وقت رؤیت هلال تا روز از اول روز تا وقت اداء نماز عید علی ما هدیکم
بر آنکه راه نمود شما را بصوم ولعلکم تشکرون و دیگر که شما شکر کنید بر نعمت
تعلیم یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل
روزه یکی آنست که و انا اجزی به بندگان با وجود تعبد بدان سبب می کنند بجود
شرفها اضافه می بخشد که الصوم لی و مجازاة آن را بحضرت خود جل ذکره اختصاص
می دهد که انا اجزی به سه هر چه بیان شرع بشارتست است از هم حرفی انا
اجزی به است واذا سألک و چون پرسند ترا ای محمد صلعم عبادی بندگان
من عنی از صفت من یا معامله من یا معامله من با ایشان در وقت دعا
فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که خدا یرا چه گونه
بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای تعم بما نزدیکست تا با او
راز گوییم یا دورست تا او را بر خوانیم این آیه نازل شد که من به بندگان نزدیکم
بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجیب اجابت می کنم دعوة الداع
خواننده خود را اذا دعان چون مرا بخوانند حاجت او را روا می سازم اگر خواهم
یا سؤال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود که فلیستجیبوا لی
باید که بندگان مرا اجابت کنند ولیؤمنوا بی و باید که بر ایمان من ثابت باشند
تا وثوق ایشان با جابت بتحقیق باشد لعلهم یرشدون باشد که براه راست
نمایند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعی روزه داران اند که دعای ایشان قرین
اجابت و آنکه قبل ازین آیه حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان
فرموده مؤکد این قولست و در بدایت حالت مسلمانان را در شبهای رمضان بعد از ادای
نماز خفتن یا بخواب کردن زیاده اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه
شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب شدند روز دیگر
این صورت را بعرض حضرت رسالت رسید آیه آمد احل لکم حلال کرده شد مر شما را
لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایتست از مباشرت الی نسائکم با زنان خود
هن ایشان لباس لکم پوشش اند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز
لباسید ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق علم الله دانست خدای انکم
تحقیقا شما کنتم تختانون بودید چنانچه خیانت کنید انفسکم

بانفسهاءِ خود وستم روا داريد بر خود بمباشرت در غير وقت آن **فتاب عليكم** پس خداء
تعالى قبول فرمود توبهٔ شما را **وعفا عنكم** ودر گذرانيد از شما آن خيانت را **فالآن**
پس اكنون **باشروهن** مباشرت كنيد با ايشان در لياليِ صيام **وابتغوا** وبجوييد **ما كتب الله**
**لكم** از فرزند نوشته است خداى تعالى براى شما در لوح محفوظ يعنى فرزند
مراد آنست كه غرض اصلى از مباشرت بايد كه طلب بقاءِ نسل باشد نه مجرد التذاذ
بشهوت **وكلوا** وبخوريد **واشربوا** وبياشاميد در شبهاءِ صوم **حتى يتبين** تا وقتى
تا وقتى كه روشن شود **لكم الخيط الابيض** مر شما را رشتهٔ سفيد كه كنايت
از روشنايى روز است **من الخيط الاسود** از رشتهٔ سياه كه اشارت بتاريكى شب
است در صحيحين آمده كه بعضى صحابه رشتهٔ سفيد ورشتهٔ سياه برپاى بستندى
بمفطرات اشتغال نمودندى تا وقتى كه ميان بياض وسواد رشتها فرق پديد آمدى
تا آنگاه كه **من الفجر** بيان خط ابيض است نازل شد دانستند كه مراد نور
صبح است **ثم اتموا الصيام** پس باتمام رسانيد روزه را **الى الليل** تا شب **ولا تبا**
**شروهن** ومباشرت مكنيد با زنان **وانتم عاكفون** وحال آنكه شما مقيمان
باشيد **فى المساجد** در مسجدها مراد اهل اعتكافند كه از صورت مباشرت ممنوع
گشته اند وما آنچه هم تلذذات بر معتكف حرام مى دانند ونزد محققان
اعتكاف نگاه داشتن نفس است در دايرهٔ اوامر ونواهى شيخ ابو بكر واسطى
رحمه الله فرموده كه اعتكاف حبس نفس است وحفظ جوارح ومراعات وقت وچون
اين همه شرط بجاى آرى هر جا كه خواهى معتكف توانى بود عزيزى بدين ديده آمد
خادم را گفت مرا به بقعهٔ پاكى نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ماسوى
پاك كن هر جا كه مى خواهى نماز گذار از آن محراب ابرو رو مگردان
اگر در مسجد ودر خرابات **تلك** آن حد گفته شد از روزه ومتعلقات آن **حدود الله**
اندازهاى است كه حق تعالى فرموده **فلا تقربوها** پس بدان نزديك مشويد با
در منع تجاوز از آنچه وقتى كه قريب بدان واقع شود تجاوز از آن خود چگونه
صورت بندد **كذلك** همچنانكه تبيين اين احكام فرمود **يبين الله** بيان مى
كند خداى تعالى **آياته** نشانهاءِ خود را از اوامر ونواهى ووعد ووعيد
**للناس** براى عامهٔ مردمان **لعلهم يتقون** شايد كه بپرهيزند واز حدود
در نگذرند **ولا تاكلوا** ومخوريد **اموالكم** مالهاءِ شما كه واقعست **بينكم**
در ميان شما يعنى مخوريد مال يك ديگر را **بالباطل** بناشايست چون دزدى و
خيانت وغصب وعقود فاسده وبا مالهاءِ خود را بنا مشروع صرف مكنيد
چون شرب وزنا وانواع فسق **وتدلوا** عطف بر فعل نهى است يعنى وفرو مگذاريد
والقا مكنيد **بها** بدان مالها **الى الحكام** بسوى حكم كنندگان ستمكار





يا بعضى از آن مالها برشوت بحكام مى دهيد **لتاكلوا** تا بخوريد بحمايت ايشان
**فريقا** مقدارى **من اموال الناس** از مالها مردمان **بالاثم** بظلم وستم يا بسوگند
دروغ يا بگواه زور **وانتم تعلمون** وشما مى دانيد كه ستم مى كنيد **يسألونك** سؤال
مى كنند ترا اى محمد صلعم **عن الاهلة** از ماههاءِ نو معاذ جبل وثعلبه كه از اعيان
انصار بودند از حضرت رسالت صلعم پرسيدند كه سبب چيست كه جرم
ماه گاه باريك مى نمايد وبمرور ايام نور او تمام مى گردد وديگر باره روى
بتناقص مى نهد حق سبحانه وتعالى چون مى دانست كه ايشان از حكمت نقصان
بكمال ماه دانستن فهم نيست جواب در معرفت فايدهٔ آن فرستاد **قل هى**
بگو آن هلالها **مواقيت** نشانهٔ هنگام وقتهاست **للناس** براى مردمان در وجه
مزد اران او وعدهٔ زنان وحمل زنان ورضاع وفصال وآجال دينها وتحقيق شرطها
**والحج** وعلامات اوقات براى حج كه موسم آن بدان بدانند **وليس البر** ونيست
نيكويى **بان تاتوا البيوت** بآنكه در آييد بخانها **من ظهورها** از پشتهاى
آن در عهد جاهليت كسى كه بحج يا بعمره احرام گرفتى وى محرم بودى
از در خانه آمدن اگر از اهل مدر بودى از بام در آمدى يا بر ديوار سراى
فرجه ساختى واهل وبر از پس خيمها در آمدندى وباعتقاد خود اين
عمل را بر دانستندى وتارك او را فاجر خواندندى واين حكم همه عرب را
شامل بود مگر حمس را وايشان چند قبيله بودند قريش وخزاعه وبنو عامر
وثقيف وغير آن وايشان بسبب از ضلالت الدين در دين خود مى گفتند
روزى در ايام احرام حضرت رسالت صلعم از درى بيرون آمد ومتعاقب
او رفاعهٔ انصارى هم از آن در قدم بيرون نهاد مهاجر وانصار يكبار او را
گفتند چون حضرت رسالت صلعم از وى پرسيد كه اين جرات چرا كردى گفت من
اقتدا بتو نمودم خواجهٔ عالم صلعم گفت او را بود از در بيرون آمدن كه
من از حمسم يعنى از قريش وتو نه گفت اى سيد عالم اگر تو از حمسى من هم از
حمسم دين من دين تست وآيين من آيين تو حق تعالى اين آيه كه شما ابر قاعده
بر نام نهاده ايد واين بر نيست **ولكن البر من اتقى** وليكن بر مر كسى راست با خداى
تركيبى است كه از خشم خداى بترسد يا از اعمال زمان جاهليت بپرهيزكند **واتوا**
**البيوت** ودر آييد بخانها در حال احرام وغيره **من ابوابها** از درهاى آن **واتقوا**
**الله** وبترسيد از خداى تعالى وپاس اوامر ونواهى او بداريد **لعلكم تفلحون** بكر
شما رستگار شويد **وقاتلوا** وبكشيد وكارزار كنيد **فى سبيل الله** در راه خدا
**الذين يقاتلونكم** آنان را كه با شما كارزار مى كنند **ولا تعتدوا** واز حد
در مگذريد يعنى ابتدا مكنيد بقتال ايشان تا اول ايشان آغاز نكنند اين حكم

تا آیه سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمی
دارد ستمکارانرا و آن سال که حضرت رسالت صلعم با جمعی از صحابه رضی عنهم به نیت
عمره بمکه می رفتند سفهاء عرب و مشرکان بی ادبانه ایشانرا از دخول
مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان
بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت
بمراسم طاعت قیام نمایند سال دیگر که به نیت عمره و قضاء آن بیرون می رفتند
صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند
وامر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ
کنند جنگ کنید و دیگر فرمود وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشانرا در حل و حرام وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید
ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه
وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت تر است مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما
ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا آنکه قتال
کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان
ابتداء قتال با شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که حرمت
حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده كَذَلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ پاداشت کافران ستمکاران فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستادند از
شرک فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهان آنها در زمان
کفر هر تکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که بر کت اسلام ایشانرا بدار السلام
رساند وَقَاتِلُوهُمْ با مشرکان قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت
که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ و باشد پرستش
و طاعت مر خدا را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ
پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران
الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه یعنی ذی القعده این سال که بعمره و قضا میروید بِالشَّهْرِ
الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کرده اند معنی آنست
که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند
شما در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان بر آرید وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک
حرمت ایشان آن ماه گذشته فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند
با بتداء مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر وستم کنید یعنی قتال





نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزاء ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
تعالی و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با
پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلعم عزم قضا
کرد جمعی گفتند که توشه نداریم و آنچه را دست رس هست بما چیزی نمی
دهند حکم شد که وَأَنْفِقُوا نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
تعالی که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهاء خود خود را إِلَى
التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاک دلست که البخیل
بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار نظم بخل و خست مرد را سوا کند
بلکه در چاه هلاکش افکند وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست می دارد نیکوکارانرا وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام
کنید حج را و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای
آرید لِلَّهِ برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ
أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم
شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی
و آنرا بمنا باید فرستاد وَلَا تَحْلِقُوا و مترا شید رُءُوسَكُمْ سرهاء خود را یعنی
از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ
بمحل او که مناسبست فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما مَرِيضًا بیمار
در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او و چون صداع یا جراحت
یا غلبه جنندگان و بدین سبب ضرورت بود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس روی
فدیه یعنی فدا دادن کعب ابن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان روی بوی آورده
بودند چون مردم قحط دیده در کاسه سر او افتاده حضرت رسالت صلعم بران
اطلاع یافته فرموده که سر بتراشید و گوسفندی بکش و درویشانرا بخوران گفت
یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ آن بحدث
مقرر شده که آن روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن بشش
مسکین بود هر یک را دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا از قربان دادن گوسفندی بت
فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو و یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که بر خورداری
بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ پس جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع بیا
دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام کیرد و شرایط آن بجای آرد
و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام کیرد و اعمال او بجای آرد و نزد شافعی
و مالک رضی الله عنهم این افضل است یا بطریق قران که در احرام کوید لبیک بحج و عمره معا

واما الحج اختصار کند که عمره درو مسنون جست چون وضو در غسل و نزد امام
اعظم این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقاتی رسد احرام
بعمره کیرد و بمکه درآمد از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید محظوظ
متمتع کردد تا آنکه از درون مکه احرام کیرد بحج و امام احمد این قسم را اختیار فرموده
و در این آیت می‌کوید که متمتع باشد فما استیسر پس بر وی آنچه میسر شود
من الهدی از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم
یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فصیام ثلاثة ایام پس حکم
روزه داشتنست سه روز پیوسته یا کسسته فی الحج در ایام حج وسبعة
و روزه هفت روز دیکر اذا رجعتم چون بازکردید بوطن خود تلک این ایام یعنی
سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی
اهتمام بر اتمام ان ذلک این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران مر کسی راست که لمن لم
یکن نباشند اهل او حاضری المسجد الحرام از مجاوران مسجد حرام یعنی
آفاقی نه مکی و چرا آفاقیان در اشهر حج هر دو عبادت جمع می‌توانند شد و اهل
حرم در غیر ازمنهٔ حج احرام می‌توانند کرفت پس ایشان را تمتع و قران نباشد و این
قول امام اعظم است واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی و بر آنچه در باب حج صادر
شده محافظت نمایند واعلموا ان الله بدانید که خدای تعالی شدید العقاب سخت
عقوبتست بر کسی که حفظ او و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههاء
معروف و مشهور است یعنی شوال و ذی القعده و ده روز از ذی الحجه و شب نحر تا صبح
بمذهب شافعی و امام اعظم روز نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر
که فرض کرداند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را به تلبیه و سوق
هدی بمذهب حنفی و به نیت و احرام بقول شافعی فلا رفث نفی است بمعنی نهی
یعنی باید که اجماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نکوید
ولا فسوق و از حد شرع در نکذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال
و باید که جدال و جنک نکند با خادمان و رفیقان و خصومت ننماید فی الحج
در ایام حج قریش با یکدیکر مجادله می‌نمودند در مناسک و هر یک می‌کفتند
حج ما تمامتر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه می‌کنید
من خیر از نیکویی یعلمه الله میداند آنرا خدای تعالی وتزودوا و توشه بر
کیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردند و در مکه اظهار احتیاج
نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه و تعالی فرمود که توشه بردارید
تا بر دل مردم کران نباشید فان خیر الزاد پس بهترین توشهها التقوی پرهیز
کردنست از طمع و تشویش ندادن مردم و سؤال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت

اشارتی



اشارتی بتزود سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرموده تقوی عوام دور شدنست بتن از کناه و
تقوی خواص اجتنابست بسر از مشاهدهٔ ما سوی الله و حقیقت آنست که بی
توشه در راه عشق بسر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان نمود
زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه راه از پی کوی است قسم الله که دارد عزم راه
واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم
نیست بر شما جناح کناهی ان تبتغوا از آنکه بجویید و طلب کنید در موسم حج
فضلا روزی من ربکم از پروردکار شما بواسطهٔ تجارت تا عرب تجار را
جمعی که بحج آمدندی میکفتندی لا حاج لا حاج این آیت آمد که ایست بحاصل حق
سبحانه و تعالی فرمود که سودا و معاملهٔ ایشان از فیض حج بی بهره نمی‌سازد
بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون
برکردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات کویند بجهه آنکه آنجا
آدم ع و حوا بهم عارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را به تهلیل
و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین
واذکروه و یاد کنید او را در بزرکان یاد کردن نیکو کما هدیکم
همچنانکه شما را راه نمود بمناسک وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله
پیش از هدایت حق تعالی یا قبل از بعث هادی مطلق که محمد است صلعم لمن
الضالین از جملهٔ راه نایافتکان ثم افیضوا پس باز کردید خطاب
با قریش و خلفاء ایشانست که همه عرب وقوف بعرفات بودی و ایشان
در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننک
داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز راه دیکر باز کشتندی
حق سبحانه و تعالی فرمود که باز کردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز می
کردند همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی
ان الله غفور بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده کناهان کذشته مستغفرانست
رحیم مهربان بر آنکه حج کذارد فاذا قضیتم پس چون بکذارید و بجای
آرید مناسککم کارهاء حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید
و ثنا کویید خدا را کذکرکم همچو یاد کردن شما آباءکم
پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک
در پیش حرم یا بین مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و برفعت نسب
و شهرت حسب آباء و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه یاد پدران
میکنند خدا را یاد کنند او اشد ذکرا بلکه فراوانتر و بزرکتر از آن

زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس پس از
مردمان من یقول کسی هست که می گوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی
الدنیا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی می طلبید وما له و نیست
خواهندهٔ دنیا را فی الآخرة در آن سرای من خلاق نصیبی و بهرهٔ اگر داعی کافر است
از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است چون دیگر مؤمنان بهره ندارد
ومنهم من یقول و از مردمان کسی باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار
ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت
آن وفی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی اشتیت و گفته اند حسنهٔ این
جهان قناعتست و حسنهٔ آن جهان شفاعت وقنا و نگاه دار ما را عذاب النار
از عذاب آتش دوزخ حضرت مرتضی فرموده که حسنهٔ این جهان زن صالحه است
و حسنهٔ آن عالم حور چندین و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته و زشتگوی و تیج
خوی بد لقا که زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او زینهار از قرین
بد زینهار وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند
لهم نصیب مر ایشان را بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کرده اند یعنی درخواست
نموده اند والله سریع الحساب و خداوند تعالی زود شمارست بقدر یک لحظه شمار همه خلایق
کند واذکروا الله و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در
روزهای شمرده که آن ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد
امام اعظم بعد از نماز صبح عرفه تا روز عصر عید و بقول صاحبین تا عصر آخر
ایام التشریق عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی درین
مسئله موافق صاحبین است فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منا برود
فی یومین در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجة فلا اثم علیه بر وی هیچ گناهی
نیست بعضی از اعراب در جاهلیت تعجل را اثم می گفتند و جمعی متأخر را حق
سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ گناهی نه ومن تأخر و هر که
تأخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه پس بر وی نیز چیزی نیست
و مطلقا در و وبال نباشد لمن اتقی هر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج
واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در بقیهٔ عمر واعلموا انکم و بدانید که شما
الیه تحشرون بسوی خدا محشور خواهید شد و به مکافات خواهید رسید
ومن الناس و از مردمان هست من یعجبک که ترا خوش آید ترا و در شگفت
اندازد قوله سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت آمده صلعم و او مردی
شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت گوی
او خوش آمد و مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش



کشم و غاشیهٔ خدمت بر دوش و این سخنها از بن کند بود که ساخته و خدا را بگواهی
آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشت زراعت قومی را باتش بسوخت
و چهارپایان مسلمانان بشمشیر بکشت و حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که کسی هست
از مردمان که ترا در عجب میکند سخن او که می گوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی
دنیا ویشهد الله و گواه می گیرد خدای را علی ما فی قلبه بر آنچیزی که در دل اوست
یعنی می گوید که دل و زبان من یکیست وهو الد الخصام و او ستیزه ترین دشمنان است
واذا تولی و چون برگردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین
مدینه لیفسد فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث و نابود گرداند
کشت را در سوختن والنسل و هلاک کند چهارپا را والله و خدای تعالی
لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له و چون گویند
مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیة
بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس بسنده است او را جهنم و آن نام
اقلی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ و
لبئس المهاد و بد فراشیست آتش ومن الناس و از مردمان هست من یشری
کسی که می فروشد نفسه نفس خود را یعنی جان خود را بذل می کند ابتغاء مرضات
الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر ابن عوام بود و مقداد بن اسود که از
مدینه بمکه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود جهت
مکیان بر دار کشیده از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار
قریش از عقب ایشان آمده اعاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته
بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب گشت و آن دو مرد
مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب [illegible] باز
گشتند و گویند در شأن صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه با کافران
داد بالجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای تعالی و خشنودی پیغمبر صلعم
بمال دنیا بخرید بزر وصلش ار می توانی بخر که وصلش عزیزست و زر هیچ نیست
و گفته اند در حق امیر المؤمنین علی ع فرود آمده که در شب غار بر فراش سید عالم
صلعم تکیه کرد و جان فدای آنحضرت کرد والله رؤف و خدای مهربانست
بالعباد به بندگان که خود در طلب رضای او جان فدا می کنند یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در
اسلام کافة همه یکبار یا مؤمنان را می گوید که بر اسلام ثابت باشید و گفته اند
که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول اسلام شرایع و احکام تورات را نیز نگاه می
داشتند و تعظیم می کردند و گوشت شتر را و لبن می کردند حق سبحانه و تعالی

نبود که بیکبار کی با اسلام در آیید ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان
گامهاء شیطانرا یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام می نمایید انه لکم
بدرستی که شیطان مرشما را عدو مبین دشمنی است هویدا که بوساوس خود خاطر
شما را متزلزل می سازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قران
من بعد از پس آنکه ما جاءتکم آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بدانید البیّنات ۲
آنکه خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کارست
انتقام نکشد مگر بحق هل ینظرون آیا چشم می دارید یعنی چشم ندارید ایشان
که بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمی شوند الا ان مگر آنرا که یاتیهم الله بیاید بدیشان
خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایبانها من الغمام از ابر سفید چنانچه
قوم شعیب ع در یوم الظلة بود والملائکة و بیایند فرشتگان که موکلند
بر عذاب وقضی الامر و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد والی الله
و بسوی خدای تعالی یعنی بجزای او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها
یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل
شود فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل بپرس خطاب با آنحضرت
صلعم یا بهر که صلاحیت خطاب دارد آورده اند می گوید بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه
یا مومنان بنی اسرائیل را که کم اتیناهم چند داده ایم بدیشان ایشانرا من ایة
بینة از نشانهاء روشن و پیغامها و نیکو در شان محمد صلعم یا معجزات هویدا
چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل نعمة الله و هر که بدل دهد
از یهود بکردانند نعمت خدا برا که نعمت پیغمبر است من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده
بدو در توریة فان الله پس بدرستی که خدای تعم شدید العقاب سخت عقوبت
بود در دنیا بقتل و جلاد در آخرت بعذاب بی منتها زین آراسته کرده اند
للذین کفروا برای ناسپاسان و پوشیدگان حق الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور می گردند ویسخرون و سخریه می کنند
من الذین امنوا از آنان که ایمان آورده اند اغنیاء قریش بر فقراء صحابه چون
بلال و عمار و امثال ایشان می خندیدند و می گفتند محمد را صلعم مگر و بیند
که میگوید که این گدایان کار جهان راست می کنیم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای
رسوم و عادات ایشان درهم می شکنیم و اگر سرو کار روی حق بودی با یستی که رؤسای
عرب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه و تعالی فرمود والذین اتقوا و آنانکه
پرهیز کاری کردند یعنی درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی
افسوس کنندگان یوم القیمة روز قیامت یعنی مومنان در درجات علی
باشند از فردوس و کافران در درک اسفل والله یرزق و خدای روزی دهد





من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس بودند آدمیان
یعنی آدم ع و اولاد او امة واحدة گروهی یگانه یک ملت بعد از آن مختلف شدند
فبعث الله پس برانگیخت خدا النبیین پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس و غیر ایشانرا
مبشرین مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب ومنذرین بیم کنندگان
ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح ع مبعوث شد همه عالم بر ملت
کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم ع نیز همین واقع بود حق تعم پیغمبرانرا فرستاد
وانزل و منزل گردانید معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان
در آن مبین بود بالحق براستی و درستی لیحکم تا حکم کند هر پیغمبری
بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب
یا در دین الا الذین اوتوه مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری
که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات
معجزهاء روشن و حجتهاء پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تحقیق بود بلکه
بغیا بینهم از جهة حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی
الله پس راه نمود خدای تعالی الذین امنوا آنانرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه
بدانچیزی که اختلاف کردند در آن من الحق بیان مختلف فراست یعنی حق سبحانه
مومنانرا بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف ام
قبله بود که بعضی روی بشرق آورده اند و بعضی بمغرب خدای تعالی راه نمود که مومنانرا
بکعبه که وسط است یا مخالفات است که در افضلیت ایام هفته نمودند یهود شنبه
و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت بجمعه که فاضل روزها ست راه
نمود والله یهدی و خدای تعالی راه می نماید بفضل خود من یشاء هر کرا خواهد
الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید
که همچو آن مهاجران که ترک خان و مان گرفته در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارند
ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید به بهشت ولما یاتکم و نیامده بشما مثل الذین
خلوا مانند محنت آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان
و متابعان ایشان محصل آیه آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و شما
نرسیده باجر دوستان خدا که پیشتر اند مستهم البأساء رسیده است
بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی و قلت
آنکه میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بود
و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکتهٔ ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت تاکید این قول می کند لم زانکه بلاها که انبیا برداشتند سبحان
هفت تن افراشتند هر که در راه محبت پیشتر بر دلش بار محنت بیشتر بر انبیا و

مومنان محنت کشیده‌اند و زلزلوا و انجا عبرانگیخته شدند از ترسانیدن بلاها که بدیشان
رسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت پیغمبر ایشان والذین آمنوا و گفتند آنانکه ایمان
آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او متی نصر الله کی باشد یاری دادن
خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت می‌کردند نه آنکه بر سبیل
شک فرمود حق سبحانه و تعالی برسول ایشان گفت بدانید الا ان نصر الله
که یاری دادن خدای مومنان را قریب نزدیکست یسئلونک می‌پرسند ترا
ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود مردی بزرگ
و توانگر از حضرت پیغمبر پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود
قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه می‌کنید و اخراج می‌نمایید من خیر از مال فللوالدین
پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف
آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که
بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین
و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است والیتامی و بی پدران
خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره
معیشت خود ندانند و ابن السبیل و راه گذریان و مهمانان و ما تفعلوا و آنچه
بکنید من خیر از نیکویی هر کس که باشد فان الله پس بدرستی که خدای تعالی به
آن نیکویی علیم داناست و بر آن جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم
القتال بر شما کارزار با دشمنان دین و هو و آن قتال کره لکم مکروهست
مر طبع شما را و این کراهت نه بر فرمان خدا بود بلکه مقتضای طبع بشری آنست
که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند و عسی ان تکرهوا و شاید که شما
مکروه می‌دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود و هو و حال آنکه آن چیز
خیر لکم نیکو باشد شما را چون غزو که مکروه می‌شمارید و خیر شما در آنست
هم بجهت دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت
از رتبه شهادت و نعیم مخلد و عسی ان تحبوا و شاید که آنچه دوست دارید
شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد و هو شر لکم
و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا بحرمان
از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا والله یعلم و خدای می‌داند مصلحت شما را
و انتم لا تعلمون و شما نمی‌دانید یسئلونک می‌پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه
حرام قتال فیه یعنی قتال در وی و حضرت رسالت صلعم در سال دوم
از هجرت عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه به بطن نخله فرستاد و میان
ایشان و کافران قریش که از طائف می‌آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی





از کفار کشته شد و مسلمانان شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد و ندانستند که
آخر روز سلخ جمادی الاخر یا غره رجب بوده بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند
که محمد صلعم ماه حلال را حرام کردانید و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن
در ماه رجب فتوی داد قل قتال فیه بگو که جنگ در ماه حرام کبیر گناهی بزرگست
هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود و حرمت با ایه سیف منسوخ گشته
و اگر چه این قتال بزرگ بود اما آنچه کافران میکنند از آن بدتر وصد و باز داشتن
مردمان عن سبیل الله از راه خدای تعالی که ایمان است و کفر به و ناگرویدن
بخدای تعالی والمسجد الحرام و کفر بمسجد الحرام با منع مردم از طواف آن و نماز در آن
و اخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر و اصحاب او منه از مسجد یا که
از مکه که مشتمل بر مسجد است اکبر عند الله بزرگترست نزدیک خدای تعالی از قتال
رجب و عقوبت آن بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگترست
از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یقاتلونکم
با شما ای مومنان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند از دین شما که عن دینکم
دین اسلام است ان استطاعوا اگر توانند و قادر باشند و من یرتدد منکم
و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فیمت پس بمیرد
و هو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فاولئک
پس آن گروه مرتدان را حبطت اعمالهم باطل باشد عملهای ایشان فی الدنیا
در این سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال غنیمت و میراث ایشان
سلوب کرده و فی الآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند و اولئک و آن
گروه اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون
جاویدانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدا و رسول والذین هاجروا
و آنانکه هجرت کرده‌اند از اوطان خود را و جاهدوا و جهاد کرده‌اند فی سبیل الله
در راه خدای تعالی یعنی عبدالله بن جحش و یاران او اولئک آن گروه یرجون امید
می‌دارند رحمت الله رحمت خدا را والله غفور و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست
رحیم و بر ایشان مهربانست یسئلونک می‌پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر
از شراب و خمر و قمار جمعی از کبار صحابه چون عمر خطاب و معاذ جبل
با آن حضرت گفتند فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقلست و در قمار که سبب
سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه و تعالی فرمود قل فیهما بگو در این
هر دو اثم کبیر گناهی بزرگست و منافع للناس و منفعتها مردمان را و منافع خمر یافتنی
بوده باشد با اشتغال حرارت غریزی و هضم طعام با خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت
ممسکان و جرات بددلان یا مال چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر

توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که بر مساکین قسمت
کرده اند در حقایق سلمی آمده که اثم کبیر است در اشتغال بدینها و منافع للناس
در ترک آنهاست واثمهما اکبر وگناه خمر وقمار بزرگتر است من نفعهما از نفع آنها
ویسئلونک و می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند عمرو بن الجموح
از نو بتا اول که سؤال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول
الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد که قل العفو
بگو بخش فاضل آنرا از نفقه خود وعیال ونزد بعضی از علما این حکم بآیه زکوة منسوخ است
کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یبین الله بیان میکند وروشن میکرداند
خدای لکم الایات برای شما نشانهای روشن لعلکم تتفکرون تا باشد که شما
تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای وآن سرای یعنی حال دنیا بنهید و
آخرت را بعضی و جاء از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و
آخرت آنست که بدانند که قاطعان راهند و همه احرامان علی اهل الله بعت
دنیوی وعقبی حجاب عاشق است سبل ایشان کی ز غایتش لاتواست ویسئلونک و می
پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون
تهدید بخوردن مال یتیم بآیه ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم
اموال ایشان بودند و در آن بمعاملات تصرف می نمودند بجهة برات ذمت
خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بطرف روند صورت حال بحضرت
محمد صلعم رسانیدند حق سبحانه وتعالی فرمود که قل اصلاح لهم بگو باصلاح
آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر ست از تجنب از ایشان
آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا میساختندی واز جلوس بر فراش ایشان احتراز
مینمودندی و بهیچ نوع مخالطت ایشان نکردندی حق تعالی فرمود که وان تخالطوهم
واگر با ایشان در آمیزند وطعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران
شما اند در دین والله یعلم المفسد وخدای نعم میداند تباه کننده مال ایشانرا
من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله واگر خواستی خدای
تعالی لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی وکار بر شما تنگ کردی یا آنکه
مخالطه با یتیمان حرام کردی ان الله بدرستی که خدای تعالی عزیز غالبست وقادر
بر اعنات حکیم داناست در آنچه کرد از شریعت ولاتنکحوا المشرکات وبزنی مخواهید
زنان مشرک را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آورند رسول خدای صلعم مرثد غنوی
کرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان که در مانده بودند آنجا بودند پنهان
از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام در غایت جمال
بود و در جاهلیت با هم یاری داشته بودند دوری آمد وسلام محبت دا



تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت بر وجه
زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت این امر موقوف باجازت
پیغمبر صلعم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت بعرض رسانید وحکم شد که تا
مشرکان ایمان نیارند در آیند بازواج داخل نسازند و هم در این وقت عبد الله
رواحه رض کنیزک خود را بجهت طپانچه که بروی زده بوده واو داد خواهان
بحضرت رسالت پناه صلعم رفته بود آن حضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف
حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد وروزه میدارد وخدا ورسول را
تصدیق میکند اما سخن زنده و فرمان نابرنده است حضرت فرمود پس او مومنه
باشد با او نیکویی کن عبد الله اورا آزاد و بخواست جمعی زبان طعن گشادند
که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه اگر
با مال وجمال بود بدو میدادند بخواستن آیه آمد ولامة مؤمنة وهر آینه کنیزک مومنه
خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتکم واگر چه شما را در
شگفت آرد آن زن بجهت مال وجمال ولاتنکحوا المشرکین و مدهید زنان
مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آرند ولعبد مومن وهر آینه
بنده مؤمن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم واگر شما را
بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین و مشرکات
یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی کفر که ارتکاب آن سبب رسیدن
بدوزخ است والله یدعوا وخدای میخواند بر السنه رسل یا اولیاء خدای میخواند
الی الجنة والمغفرة بسوی جنت وآمرزش یعنی بعملهای که بدان آمرزیده شوند
وبه بهشت برسند باذنه بقضا وارادت او ویبین وهویدا میکند آیاته احکام
خود را حلال وحرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که پند گیرند
ویسئلونک می پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان یهود آن حالت از تناول خود مهاجرت
وچشم بر روی ایشان نمی انداختندی و سخن با ایشان حرام دانستندی و نصاری
بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه می نمودندی بلکه مباشرت وملاعبت می
افزودند ثابت بن الدحداح نو پرسید تا زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک
کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهیست که نفس از وی در آزار
نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دوری جوئید و یکسو روید از زنان فی
المحیض در حالت حیض یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بعضی انکه ترک
مکالمه و مخالطه نمایند جهت تاکید میفرماید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید
بدیشان حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم واین مذهب
شافعیست وحفص یطهرن میخواند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک

شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دم بعد
از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فاذا تطهرن پس چون
غسل کنند تا پاک شوند فأتوهن پس بیایید بدیشان من حیث امرکم الله
از انجا که خدا امر کرده است یعنی اتی مقرر ان الله یحب التوابین بدرستی
که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از مناهی ویحب المتطهرین
و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت
شما اند یهود می گفتند هر که در وقت مباشرت طهر زوجه جانب قفا باشد
فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت
نبوت عرضه کردند از حق سبحانه وتعالی جواب رسید که زنان محل زرع و
منبت اولادند فأتوا حرثکم پس بیایید بکشت زار خود انی شئتم هر گونه که خواهید
بطریق اقبال وادبار واستلقا وغیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع
حرث بود نه محل فرث وقدموا وفرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد کنید
یا از پیش بفرستید نیت خالص وقصد صالح نفس کنید لانفسکم از حرام
واتقوا الله وبترسید از خدای در مخالفت امر او و مباشرت نهی او واعلموا انکم
وبدانید انکه شما ملاقوه رسندگانید بانچه از پیش میفرستید یا ملاقات
کنندگانید انرا که می پرستید یعنی اورا در عقبی بدیدهٔ سر خواهید دید یا مراد او ملاقات
عرصهٔ کانست بر خدا کما قال تعالی وعرضوا علی ربک وبشر المؤمنین و مژده ده
مومنان را ببهشت و دیدار ولا تجعلوا الله عرضة و مگردانید نام خدا را بهانه ودست
آویزی لایمانکم مر سوگندهای خود را عبد الله رواحه رض از شوهر خواهر خود بشیر بن
نعمان برنجیده و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق
وی نیکویی نکند و اورا با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیه فرستاد که مگردانید
ذکر خدا را مانع ان تبروا از انکه نیکویی کنید با اقربا ولجا وتتقوا و از انکه بپرهیزید
از مروت و یاران را مکالمه نکنید وتصلحوا و از انکه اصلاح کنید بین الناس میان
مردمان والله سمیع وخدای تعالی شنواست سوگندهای شما علیم دانا بنیات
الضمیر سوگند خورندگان و عبد الله رواحه رض از استماع آیه از هر چه گفته بود
در گذشت و باشد در مقام رحمت وشفقت آمد لا یؤاخذکم الله نگیرد
خدای شما را یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده که واقع شود فی ایمانکم
در سوگندهای شما بقول امام اعظم آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن
انکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی لغو انرا داند که بی
اختیار در زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و بر او
در ان قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و جای



تعالی بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذت میکند شما را
بما کسبت قلوبکم بانچه عزم کنند دلهای شما بعمد سوگند خورید و
حانث شوید وانرا کفارت باید داد و بیان کفارت در سورهٔ مائده بیاید
والله غفور وخدای آمرزنده است بنده را یعنی به یمین لغو نگیرد حلیم برد
بارست در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید للذین یؤلون
مر انانرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود و نرسیدن و باز ایستادن
در زمان جاهلیت چون مردی بزنی میل نبودی وغیرت داشتی که چون بگذارد
ودیگری بخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند
و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بجائی مدتی تمادی
نه بیوه بودی و نه آنکه خدای بیاسودی حق سبحانه وتعالی انرا نه پسندید و
حکم فرمود که برای ملاحظهٔ احوال انانکه چنین سوگند خورند تربص
اربعة اشهر انتظار بودن چهار ماه است فان فاؤا پس اگر باز آیند
یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان و مباشرت کنند فان الله
غفور پس خدای تعالی آمرزنده است شکنندهٔ سوگند را در این صورت رحیم
مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم
شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود
بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بروی کفارت سوگند نیست
و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربه نکند نزد امام اعظم رض طلاق
باین واقع شود و قول امام شافعی رض آنست که زن را رسد که مطالبه
کردن که با من آی و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود مولی را برجوع و یا طلاق
فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن او را طلاق دهد وان عزموا الطلاق
واگر عزم کنند طلاق را فان الله سمیع پس بدرستی که خدای شنواست قول
مولی را علیم و زنان رها کرده بالغ مدخوله بها اگر حامله نباشند یتربصن
انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود تاکید در انتظار ثلاثة قروء
سه قروء آن نزد شافعی و مالک طهر است و نزد امام اعظم رض حیض و فایده
خلاف در معتد ظاهر می شود که چون در حیضهٔ ثالثه شروع کرد عدت
منقضی شد بقول انکه قرء طهر را گویند و بقول انکه حیض را گیرد انقضاء
عدت بعد از انقضاء حیضهٔ ثالثه است ولا یحل لهن و حلال نباشد
زنان را ان یکتمن انکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای تعالی فی
ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند و حیض کتمان ولد سبب ابطال حق رجعت است
پس زنان را روا نبود ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم

الاخر بخدای تعالی و روز قیامت وبعولتهن وشوهران ایشان احق
سزاوارتراند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان تربص
ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا صلاح آوردن کار
زنان نه عند وازار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنرا طلاق رجعی
می دادند وچون نزدیک می شد که عدت برآید رجعت می کردند وزنانرا
باخود گرفته باز طلاق می دادند وغرض ایشان افتاد بودن اصلاح
ولهن وزنانراست بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند ان حقوق
مردانرا بر ایشانست بالمعروف بخوبی معیشت وحسن معاشرت حق زن بر مرد
آنکه بدهند کابین بوجه احسن کند وآنچه از علم دین بکار آید آموزند وحق مرد
بر زنان آنست که فرمان او برند ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایرهٔ عفت
وصیانت بیرون ننهند وللرجال ومردانراست علیهن بر زنان درجة فزونی
وبلندی با آنکه مهر بر ایشانست ونفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف
زنان می برند یا بطلاق ورجعه که سر رشتهٔ اختیار آن بدست رجالست
ودر حقائق بخجیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت
وکمال ولایتست ودر حدیث آمده که از مردان بسیار بکمال رسیدند واز زنان
گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران والله عزیز وخدای
غالبست بر هر چه میکند مردانرا وفضل میدهد بر زنان حکیم داناست بحکمت حکم
می کند بر بندکان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد دو
بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود واگر صد بار طلاق واقع شدی
مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زنرا طلاق می دادند ونزدیک بانقضا
عدت رجوع نموده دیگر بار رها می کردند روزی زنی بخدمت عایشه آمد
واز جور شوهر که پیوسته او را طلاق می داد وبرای اضرار رجعت می کرد
بنالید وحکایت آن شکایت بسامع حضرت نبوت رسید آیت نازل
شد که طلاق رجعی دوبارست وبعد از دو طلاق فامساک بمعروف
باخود گرفتنست با رجعت او تسریح یا رها کردن باحسان به نیکویی
یعنی بگذارد تا عدت بگذرد بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند واگر دیگر
باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید وتا آن زن بنکاح شوهری دیگر
در نیاید بران مرد حلال نشود ولا یحل لکم وحلال نیست شمارا ای مردان
ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید بایشان خود را شیئا
چیزی ثابت انصاری یعنی با جمیع صاحب مهر بزن داده بود زن ازو جدایی
طلبید همان کابین خود را باز خرید وآیت نازل شد که روا باشد چیزی طلبیدن





از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه دانند مرد وزن الا یقیما آنکه
بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت ومعاشرت فان خفتم
پس اگر بترسید ای حکام که امر اخذ واعطا بدست شماست الا یقیما
آنکه مرد وزن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدای تعالی را
فلا جناح علیهما پس هیچ وزر ووبال نیست بر مرد وزن فیما افتدت
به در آنچه زن فدا دهد بشوهر وبآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت
کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق ورجعت وخلع حدود الله
اندازهای خدای تعالی است فلا تعتدوها پس از اندازه مبرید حدود را
ومن یتعد حدود الله وهر که حدود خدا را از اندازه می برد فاولئک
پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان
طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فلا
تحل له پس آن زن حلال نباشد بران مرد من بعد بعد از طلاق
ثلاثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر را
وزوج ثانی از مباشرت او برخورد دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلاثه بود
وبقصد شوهری دیگر در آمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل
از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلعم منع فرمود وگفت لا حتی تذوقی
عسیلته وتذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را
بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول واین مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح
جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یعنی گمان
میبرند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله احکام خدای تعالی
وحق یکدیگر را شناسند وتلک واین که گفته شد از تحلیل
وتحریم حدود الله اندازهای احکام خداست یبینها بیان می کند
آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که از پیش حق است وبدان
بگروند واذا طلقتم النساء وچون طلاق دهند زنانرا فبلغن اجلهن
وبرسند بنزدیک مدت یعنی بانقضای عدت فامسکوهن بمعروف
پس نگاه دارید ایشانرا به نیکویی او سرحوهن یا رها کنید ایشانرا به
نیکویی تا عدت ایشان منقضی گردد ومالک نفس خود شوند ثابت
بن یسار زن خود را طلاق داد وسه بار رجعت کرد حق تعالی درین
آیة از آن نهی کرد وفرمود ولا تمسکوهن ونگاه مدارید ایشانرا وقت رجعت
مکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بایذای

مدت عدت وَمَن یَفعَل ذٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر رساند
بایشان فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ پس ستم کرده است بر نفس خود و او را
در معرض غضب الهی آورده و از او رسانیده بزبان صاحب شریعت صلعم ملعونست
در اختلاف برکینه آورده که در امة موسی ع هر که را خواستندی که دفع آن کنند
گفتندی بر کرد ادود لا از باد چه کسی که آزاد کند زود نو بود هلا
نکو خواه مردم نباشد بدین فرو نزدیکی بد که ننگ افتد شرا آنکه هم در سر شرع بود
چو کردم که بالخانه کمتر بود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آیَاتِ اللهِ حکمهای خدای تعالی
هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمایید در عمل بآن در زمان
جاهلیت که نکاح و طلاق و را ست می گرفتند و می گفتند که بازی می کردیم وَاذکُرُوا
و یاد کنید نِعمَتَ اللهِ نعمتهای خدا را که فائض می گرداند عَلَیکُم بر شما خصوصاً در باب
مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در رشته نکاح
روا نبودی مگر پیغمبرانرا و اینجا تا چهار حره در عقد وی و احد جایز است و اماترا
بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادام که زن مطلقه زنده بودی
مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیگر خویی ود در شریعت حلالست وَمَا أَنزَلَ
عَلَیکُم و دیگر ذکر کنید آنچه را که بر شما فرستاده است مِنَ الکِتَابِ
از قرآن وَالحِکمَةِ و احکام حدود آن یَعِظُکُم پند میدهد شما را بِهِ
بقرآن و منع می کند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از
خدای تعالی در مخالفت احکام وَاعلَمُوا أَنَّ اللهَ و بدانید که خدای تعالی
بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصلح و نیکوکار شما عَلِیمٌ داناست
وَإِذَا طَلَّقتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بانتهاء
مدت فَلَا تَعضُلُوهُنَّ پس منع کنید ایشانرا و باز مدارید أَن یَنکِحنَ آنکه بنکاح در
آیند أَزوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را خطاب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید
که این عمل یعنی طلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار بنت خواهر خود را بعبدالله
بن عاصم نکاح داده بود عبدالله وی را طلاق داد هنوز تمام ناشده پشیمان شد
و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی
و باز آمده که رجوع کنی بخدای که هرگز او بتو نیاید و تو بدو نرسی حق تعالی این آیه
فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع با زواج خود إِذَا تَرَاضَوا چون رضا دهند
بَینَهُم میان مردمان بِالمَعرُوفِ بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت
ذٰلِكَ این نهی عظیم که کردیم یُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَن کَانَ مِنکُم
هر که باشد از شما که بوجه اخلاص یُؤمِنُ بِاللهِ بگرود بخدای تعالی وَالیَومِ الآخِرِ و بروز
رستخیز که واجبست همه نورها است ذٰلِکُم این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار





أَزکَیٰ لَکُم پاکیزه ترست مر شما را از روی معانی چه بوقتی که یکدیگر را
دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان انسب است از نکاح با کسی که ندیده و نشناخته
باشد وَأَطهَرُ و پاکتر از آنکه حرام اندیشد و فکر فجور نمایند وَاللهُ یَعلَمُ و خدای
میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند وَأَنتُم لَا تَعلَمُونَ و شما نمیدانید
وَالوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان
و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد
و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یُرضِعنَ شیر دهند أَولَادَهُنَّ
فرزندان خود را حَولَینِ کَامِلَینِ دو سال تمام لِمَن أَرَادَ مر آنکس را که خواهد
أَن یُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزند خود را وَعَلَی المَولُودِ لَهُ
و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رِزقُهُنَّ روزی آنان شیر دهندگان
یعنی خورش ایشان وَکِسوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالمَعرُوفِ بطریق
انصاف و اعتدال لَا تُکَلَّفُ نَفسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ
نفسی إِلَّا وُسعَهَا مگر آنرا که کفایت و توانایی آن دارد می باید که قدر
معلوم باشد و روا است که مجهول بود پس هر دو معنی از و اخذ کرده باشد
لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیر
خواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد و باید که رنج رسانیده
نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر
قبول کند نفقه و کسوت از و باز نگیرد وَلَا مَولُودٌ و باید که
ضرر نرساند مولود لَهُ یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در شیر
خوارگی از مادر باز نستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه
فرزند از و زیاده خورش و پوشش نطلبند وَعَلَی الوَارِثِ و بر وارث مولود له
چون مولود متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد وی وارث وی
شود لازم است مِثلُ ذٰلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت
و عدم اضرار فَإِن أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند
از پستان یعنی باز کردن فرزند از شیر قبل از تمام حولین عَن تَرَاضٍ مِنهُمَا
از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر
در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَیهِمَا پس هیچ و بالی نیست بر ایشان از این
جهت وَإِن أَرَدتُم و اگر خواهید ای پدران و کسانی با استرضاع محتاجید
أَن تَستَرضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَولَادَکُم برای فرزندان
خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نباشد فَلَا جُنَاحَ عَلَیکُم
پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمتُم چون تسلیم کنید بدایگان

ما آتیتم آنچه اراده کرد باید دادن ایرا بدیشان بالمعروف به نیکویی
نی مضایقه واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در باز گرفتن مزد و مرد و آن
واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بما تعملون بدانچه می‌کنید از رضاع و
فصال و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون و آنانکه بمیرند
منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان باید که زنان ایشان
یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه وعشرا و ده
روز مگر حامله باشند که عدت بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که
عدتش دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده
اجلهن بپایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزری و وبالی
نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای عورثه و اولیاء ازواج فیما فعلن در آنچه
زنان زنان کنند فی انفسهن از تهیأ خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکویی
یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول
والله بما تعملون و خدای تعالی بدانچه شما می‌کنید خبیر داناست ای
مطیع چون دانست که کار تو می‌داند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی
چون می‌دانی که گناه تو می‌داند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند
هر که دانست که در هر وقت حق تعالی داناست همه کردارها تو باشد خیر
همه گفتارها تو باشد راست ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای
راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر دهید
من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویید
با ایشان که مفهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بدین وجه که تو آن
شوهر را نخواهی ماند یا امثال تو زنی می‌باید یا چون عدت سر آید مرا خبر کن و از
تصریح نکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گویید او
اکننتم یا آنکه بپوشید فی انفسکم در تهیأ خویش علم الله می‌داند
خدای تعالی بعلم قدیم خود انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که
یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن ولکن وعده
مدهید ایشان را سرا بعلمی که آن پنهان می‌کنید یعنی بمباشرت مراد آنست
که بکثرت مجامعت وعده مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه بگویید قولا معروفا
سخنی نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد مکنید
عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب
یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض کرده از عدة اجله بغایت خود و مدت
او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی یعلم ما فی انفسکم می‌داند آنچه

آنچه



آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید
و حذر بکنید از عقوبت آن واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غفور
آمرزنده است آن را که بترسد از عقوبت او حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل
نکند لا جناح علیکم گناهی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق
دهید زنان را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی جماع واقع
نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را موجب مهر می‌دارد بشرط عدم مانع و امام
شافعی مس را کنایه از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا
لهن و یا که نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
فریضة مهری که مقرر است پس طلاق دهید ومتعوهن و برخوردار سازید
چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال عدت می‌داشتند و جامه‌های کهنه می‌پوشیدند
قاعده تزین و تجمل فرو می‌گذاشتند اگر از اهل بدو بودندی در همان خانه با اولیاء
زن در همان منزل جهة او خانه بنا کردندی و بلاس خانه جدا کانه بر او بساختندی
و یک سال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی و فی
کال از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت پیغمبر صلعم بمدینه
آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری بماند آنحضرت
ترکه را بولد و والده قسمت کرد و زن را نصیب تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یک
سال از ترکه نفقه بوی رسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرمود آمد که
جمعی از شما چون بمیرند و زنان ایشان باز مانند وصیة فرض شد وصیتی و
نصب خوانند معنی آنست که کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان
ایشان متاعا متاع دادن و کسوت و سکنی از ترکه شوهر الی الحول تا یک سال
غیر اخراج بیرون نکردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند
قبل از انقضاء سال ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون
آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای
اولیاء شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای
خود از زینت و طلب شوهر من معروف در آنچه نیکو بر وفق شرع باشد
والله عزیز و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند
حکیم صواب کارست در آنچه حکم فرماید و این حکم میراث زن که ربع
یا ثمن باشد از ترکه منسوخ شده و عدت یکساله با چهار ماه و ده
روز آمده چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که مس
کرده باشند متاع نفقه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف
نیکویی و توسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار گردانیده است خدای ایزد

علی المتقین بر پرهیزکاران یعنی همه مسلمانان کذلک همچنانکه این احکام
بیان کرد یبین الله روشن می کرداند خدای تعالی لکم برای شما
آیاته احکام خود را در آنچه محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول
خود را در قبول آن و تفکر در این کار فرمایید الم تر ایا ندیدی ای
بیننده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منازلهای
خود وهم الوف و ایشان چند هزار بودند امام ثعلبی رحمه الله گوید که در
قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد و بعضی بیرون رفتند
و اکثر بلامت ماندند و بعضی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر معاودت
کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از دیه
بیرون رفتند حذر الموت از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند
تا در وادی دار اسان فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشان را خدای
که موتوا بمیرند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای
وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار مردند ما
چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند
آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند از انجا در گذشتند و مدتی بر
ایشان بگذشت و اندام ایشان چرا استخوانی بماند ثم احیاهم پس زنده
کرداند ایشان را و این صورت بر آن وجه بود که روزی حزقیل بن بوذی
که ثالث خلفا موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان
مشاهده نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت از ایشان نمودی نظر رحمت بر ایشان
فکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را
زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق تعالی ایشان را زنده ساخت
ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمت است
علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس ولکن بسیاری از مردمان لا یشکرون
سپاس داری نمی کنند خصوصا بنی اسرائیل که چندین معجزه دیدند
و فرمان حق را کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا
و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای تعالی برای آشکارا
کردن دین خدا و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای سمیع شنواست
قول متخلفان را از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می نمایند علیم
داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله
وام دهد خدا را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قرضا
حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام تعجیل نکند یا منت ننهند یا طالب



عوض نباشد و بحدیث صحیح وارد شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیادت است
و برین تقدیر مضاف محذوف باشد تقریض عباد الله واضح آنست
که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد
صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که اعطای عوض در آن لازم است
و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال
تصدق کنند امام اعظم استفهام را حمل بر معنی کند ایا کسی
هست که قرض دهد فیضاعفه پس خدای مضاعف گرداند
و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او اضعافا کثیرة ضعفها
بسیار مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بر وجه ازحد شما تصور کنند
این آیه که نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض
می طلبد و چون مسلمانان بوعده حق سبحانه و تعالی و ثواب وعده معامله
این قرض مبادرت نمودند ولا ابو الدحداح انصاری نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول
الله خدای تعالی این قرض چرا می طلبد حضرت صلعم فرمود که می خواهد تا شما را
بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله صلعم مرا دو خرماستان
و بهترین آنها حسنه نام دارد اگر آنرا قرض دهم شما با یندان بهشت می
شوید سید عالم فرمود که من ضامن می شوم حق سبحانه و تعالی دو چندان
در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر
ایشان با من باشند خواجه عم گفتاری چنین باشد پس دست مبارک
رسول صلعم گرفت و حسنه را در راه حق سبحانه و تعالی صدقه کرد فی الحال بدر
خرماستان آمد مادر و فرزندان را گفت یا ام الدحداح ابن حدیقه را صدقه
کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندین بستانم و تو و کودکان با زواج و دار
قباح فی الجنة لا فی الدحداح والله یقبض و خدا فرا می گیرد و تنگ می کند
روزی بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح ایشان در آنست و یبسط و گشاده
می گرداند روزی را بجمعی که منفعت ایشان در آنست والیه و بسوی حق
بپاداشت همه ترجعون بازگردانیده خواهید شد در معنی قابض و باسط
محققان را استغراقست در بحر الحقایق گفته که فرا می گیرد از اغنیا آنانکه ستاننده
اوست که منت بر فقرا ننهند و بسط می کند بر فقرا آنرا از حق بینند و منت اغنیا
نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جزوی نبینند و باسط اوست
تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض
در زندان خودی گرفتار کرداند و یکی را بسط از خودی رهانیده بحق متوجه
سازد پیر طریقت قدس سره گفته الهی هر گاه بخود نگرم گویم از من زارتر

[illegible]

کر نیست و چون بتو نگرم کویم از من بزرگوار تر کیست کاهی که بخود در نگرم پست شوم
کاهی که بتو نگرم مست شوم ألم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی الی الملأ بجمعی
از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب ع من بعد موسی بعد از
وفات موسی ع اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشان
و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه وتعالی اورا بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد
و گویند یوشع بود یا شمعون بر هم تقدیر پیغمبر خود را گفتند ابعث لنا
برانگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی را تا او نقاتل
کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان از
عمالقه بود از بقیه عاد که بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با
بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند
و ایشان را ملکی و کارفرمایی نبود بسبب آن از پیغمبر خود استدعاء حاکمی کردند که بعهده
او جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغمبر ع هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب
چون فرض کرده اند علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا
انکه شما مقاتله کنید قالوا وما لنا گفتند چیست ما را وجه بر آن دارد
الا نقاتل که قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا من
دیارنا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود وابنائنا
و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت
از ابناء ملوک ایشان چهارصد و چهل اسیر گرفته بود و چندین گروه
و از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب در میان حرب مبالغه
داشتند فلما کتب پس آنهنگام که نوشته شد علیهم القتال
بر ایشان کارزار با اعادی تولوا برگشتند و از فرمان سرداری
بگذشتند الا قلیلا مگر اندکی منهم از ایشان و ایشان سیصد
و سیزده تن بودند والله علیم و خدای تعالی داناست بالظالمین به ستمکاران
که ایشان از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل ع بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه وتعالی استدعا نمود که ملکی برای آن
قوم تعیین کند حق سبحانه ظرفی از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود
که هر گاه نزل تو آید و روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر
پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل ع در آمد فی الحال این خبر بقوم رسانید
و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد و شد آغاز نهادند برای
هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی
مردی سقا یا دباغ که تناول نام داشت بواسطه طول قامت او را طالوت





گفتندی بخانه اشموئیل ع در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد
و عصا با قامت او برابر بود وقال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر
ایشان ان الله قد بعث لکم بدرستی که خدای بتحقیق برانگیخت برای
شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی و فرمان روایی قالوا گفتند
قوم از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک
مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق و ما سزاوار تریم بالملک
بپادشاهی که از سبط یهوداییم منه از وی که از سبط بنیامین است
و در آن سبط نه نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت
نیست مرد سقاست ولم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری
و فراخی من المال از مال دنیوی چون یعنی از نسبت نسب عار نیست باری
بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب
جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر ع در جواب ایشان ان الله
اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده
و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش
یعنی علم حرب و گفته اند که دانا بود بامور سپاهی و تدبیر ممالک و
عساکر والجسم و دیگر بیفزود او را در تن آورده اند که طالوت مردی
بغایت با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمانه خود زیاده تر
بودی والله یؤتی و خدای تعالی که مالک الملک است علی الاطلاق
می دهد ملکه ملک خود را من یشاء هر که را که میخواهد او را
صلاحیت ملکداری هست سه ملک ده و ملک ستان اوست و کس
را مجال بحکمش نبرد هیچ کس والله واسع و خدای تعالی بسیار فضلست
در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد علیم
داناست باستحقاق کسی که او برمی گزیند باید که بنی اسرائیل چنانچه
دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمدند گفتند ما را بر اصطفاء
طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری و هواداری
او رغبتی پدید آید اشموئیل ع از خدای تعالی درخواست و خدای از علامت
پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر
ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان
یاتیکم التابوت آن است که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی
بود صور همه انبیا در آنجا منقوش فیه سکینة در آنجا سکینه
ایست من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر

شما در آن باشد وگفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت
چون شعلهٔ او وبخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از حضرت مرتضی علی رض
منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از
تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که بتعجیل وزد بروی دشمنان جستی و ایشانرا
متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر
بداشتندی وبقیة و چیزی دیگر در تابوت باقی چیزیست مما ترک ازانچه
بگذاشته است آل موسی وآل هرون یعنی موسی و هرون ع والحال از موسی و
هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هرون و پارهٔ ترنجبین
که در تیه بر ایشان می‌بارید و ریزه الواح و این تابوت عمالقه از بنی اسرائیل گرفته
بولایت خود برده بودند و هر موضع که داشتند عآفتی باهل آن موضع رسیدی
آخر در حوالی غزیله دفن کردند وحق سبحانه وتعالی فرشتگان را امر کرد تا از آنجا بر
داشته نزد اشموئیل آوردند چنانچه فرموده تحمله الملائکة بردارند ملائکه
آن تابوت را نزد شما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما
لایة لکم هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر ع و پادشاهی طالوت
ان کنتم مؤمنین اگر هستند شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن
تابوت حکم او را منقاد گشتند وبتهیهٔ مقاتله جالوت نمودند هفتاد هزار مرد در
موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن
هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرها
ساخته قال گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم
ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شما است در هوای
گرم بنهر بجوی آبی که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مطیع وعاصی را
بشما نماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی
پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد ونیاشامد
آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله فیما طعموا ای شربوا فانه منی
پس او از منست یعنی پیروی من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف
مگر آنکه کس بر دارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه
وتعالی بقدرت کاملهٔ خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد چون
لشکر در آن هوا با عطش غالب بآن جوی رسیدند فشربوا منه پس
بیاشامیدند از آن جوی زیاده از آن غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف اختصار کردند همه از آن غرفه سیر آب
شدند و هم مطهرهاء ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد و آنانکه از غرفه زیاده





بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه بر ایشان
غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی باز ماندند
با لشکر ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه
مثلی رای دیدی و اهل آن فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت سالکانند
متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت هوا شده و آن جوی آب متاع و مزخرفات دنیا
هر که بآن نیاز آمد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلهٔ استسقا
حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته
اطمینان نیابد ع کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در
وچنین کسی بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر جالوت هوا محروم
وبخیبت و بی نصیب شده بعلهٔ استسقاء حرص گرفتار گشته و هر که از
جوی دنیا بر غرفه شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد
خرسند گردد حق سبحانه وتعالی او را بقرب خویش هویت کرده اند ازوی
معنی مستغرق سازد قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را
فلما جاوزه پس آنگه که از جوی عبره کرد و بگذشت هو طالوت والذین امنوا
وآنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند با او
قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبره نموده بودند لا طاقة لنا الیوم
نیست توانائی ما را امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست از
لشکر شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از آنچهار هزار که عبره کردند چون
چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت
تن ترسان و بیدل شده گفتند ما طاقة حرب جالوت نداریم قال الذین
یظنون گفتند آنانکه بیقین می‌دانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات
کننده اند بمعنی بیننده جزا دادن خدا یرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد
سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار گروه اندک مؤمنان
غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن
الله بعون و نصرت و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبر
کنندگانست بتایید و قوت و چون خایفان پا نبودند و مخالفان
بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر
جالوت صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تفسیر هشتصد هزار سوار
جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه وار بودند و جالوت نیز خود مردی عظیم الجثه شدید
الشوکه بود و در تفسیر امام خدادی رحمه الله مذکور است که اسلحهٔ او هزار
بطل آهن بوده از جمله خودی که بر سر می‌نهاد سیصد رطل بوده ولما برزوا

وان هنگام که مؤمنان ظاهر شدند وصف قتال راست کردند لجالوت
از برای جالوت وجنوده ولشکرهاء او قالوا گفتند ربنا ای پروردگار ما
افرغ علینا زیاده کن بر ما صبرا شکیبائی استعداد استنار کبار واکمال
یعنی صبر بسیار بر ما اضافه کن وثبت ونگاه دار بجای خود اقدامنا
قدمهای مارا در میدان حرب وانصرنا ویاری ده مارا علی القوم الکافرین
بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس شکستند وبهزیمت کردند مؤمنان
کافران را باذن الله باعانت وتوفیق خدای تعالی وقتل داود جالوت
وبکشت داود بن ایشاء جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد وخود
در سرش شکست ومغزش پریشان شد ولشکر او تارومار گشته وطالوت
شرط کرده بود که دختر خود بکشندهٔ جالوت دهد واورا در پادشاهی شریک
گرداند پس دختر خود را بداود ع داد وفضلی از مملکت بوی گذاشت وآخر
تمام مملکت بدو رسید چنانچه فرمود وآتیه الله الملك وعطا کرد
خدای تعالی داود را ع بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة واورا حکمت
داد یعنی نبوت یا زبور وعلمه ویاموزانید اورا مما یشاء از انچه خواست
وآن علمیست که پیغمبران را بکار آید وگویند صنعت زره گری بود یا دانستن
زبان مرغان ولولا دفع الله الناس واگر نه باز داشت خدای تعالی مردمان را
بعضهم ببعض برخی از ایشان برخی بعضی اگر دفع نکردی بجزاء مشرکان را
بسبب جهاد کنند لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین
بظلمت کفر ومنافع او باطل گشتی ولکن الله ولیکن خدای تعالی ذو فضل
خداوند فضل ورحمتست علی العالمین بر عالمیان تلك آیات الله این
قصهها که در وفضیلت معجزات بود از نشانهاء قدرت خداوندی است
نتلوها علیك می خوانیم انرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو می خواند بفرمان ما
بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقع است واهل کتاب مسلم میدارند وانك
لمن المرسلین وبدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی تلك الرسل آن پیغمبران
فرستادگان که در این سوره مذکور شد فضلنا افزونی دادیم بعضهم
برخی ایشانرا بخصایص وفضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم از ایشان پیغمبران
من کلم الله کسی بود که خدای تعالی با وی سخن گفتی بی واسطه چون آدم ع
که گفت اسکن انت وزوجك الجنة وچون موسی ع که فرمود انا ربك وچون
پیغمبر ما صلعم فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم وبرداشت بعضی ایشانرا
درجات بمرتبهای بلند وتفاوت بنا ع این جهت که بعضی ایشان
مبعوث بفرقهٔ از آدمیان بودند وبعضی باکثر ایشان یا بتمام زمین ایشان

جزو الث





بالجمع جن وانس چون پیغمبر ما صلعم ودیگر آنکه گروهی ادریس پیغمبری
دادند وجمعی داود را بسیاری ونزد بعضی از مفسران مراد از رفع ادریس است ع
که حق سبحانه اورا رتبهٔ عالی کرامت کرد کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب
کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعضی پیغمبر ماست صلعم که مفضل است بر انبیاء
بفضائل بیکران وخصایص بی پایان همچنانچه از مطاوی آیات ومحاوی احادیث
معلوم ومفهوم میگردد شعر همه انبیا در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند
تو مهر منیری همه اختراند تو سلطان ملکی همه لشکراند وآتینا وعادیم ما عیسی ابن
مریم البینات عیسی پسر مریم را معجزهٔ روشن وهو تنبأ چو ابراء الاکمه والابرص
واحیاء الموتی وایدناه وقوت داده ایم اورا بروح القدس بجان پاک که
جبرئیل ع [illegible] اورا بموافقت جبرئیل ع ولو شاء الله
واگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم
از پس انبیا بودند من بعد ما از پس آنکه جاءتهم البینات آمد بدیشان
نشانهاء روشن بر نبوت پیغمبران ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند
فمنهم پس از ایشان من آمن کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثابت
ورزید وملازم دین پیغمبر خود شد ومنهم من کفر واز ایشان کسی بود
که از دین اعراض نمود وطریق حق را بگذاشت تعرض یهود ونصاری که بعد از موسی
وعیسی ع از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله واگر خواستی خدای تعالی
ما اقتتلوا خلاف نکردندی مخالفة را که بلفظ اقتتال یاد کرده ذکر مسبب
واراده سبب است وقوع قتال بسبب اختلاف است وتکرار از برای تاکید
ولکن الله ولیکن خدای تعالی یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد یعنی
ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید انفقوا نفقه دهید مما
رزقناکم از آنچه شما عطا کرده ایم یعنی زکوة بیرون کنید من قبل
ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول وهیبت لا بیع
فیه خرید وفروخت نباشد در ان تا کسی خودرا از عذاب باز خرد ولا خلة
ونه دوستی بود تا کسی را حمایت کند ولا شفاعة ونه درخواستی بود بوقت
حلول عذاب والکافرون وناگرویدگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در
غیر موضعش الله خدای تعالی سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی نیست
در وجود مر خلق را الا هو مگر او که مستحق عبادت اوست ثابت الحی زنده
پیش از همه زندگان فرزنده بعد از فناء ایشان القیوم پاینده در ذات

وصفات تا قایم رسد بر وحفظ مخلوقات لا تأخذه فرا نکیرد او را سنة مقدمه
خواب از فتور وغیر آن که مقدمه نعاس ولا نوم ونه خوابی که در کیرد
حواس ظاهر است له مر او راست فی السموات آنچه در آسمانها است از سعادات
علویه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی آنکس
که او یشفع درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر آن عنده نزدیک او روز
قیامت کسی را الا باذنه مکر بدستور او که اجازت شفاعت دهد یعلم
میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها است وزمین ها
از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای
آن جهان ولا یحیطون وفرا نرسند آفریدکان بشیء من علمه بچیزی از
معلومات او الا بما شاء مکر بدانچه که او خواهد بدان محیط وسع وفرا رسیده است
وکنجایی یافته کرسیه کرسی او که بزیر عرش وزبر آسمانها است یا فرا کرفته است
علم او السموات همه آسمانها را وآنچه در آنست والارض وتمام زمین وآنچه بر آنست
ولا یؤده واو را رنج نیفکند و بر او کران نیاید حفظهما نکاه داشتن آسمان
وزمین وهو العلی واوست برتر از حد اوهام العظیم بزرکتر از آنکه در افهام آید این
آیه شریفه شریفترین آیتها است از قرآن ودر حدیث آمده که این آیه را از آن جهت
که تقدیس می کند خدا را نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل قرآن در
اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن
دین اسلام بعد از اسلام یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و
نصاری ومجوس بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه وکفته اند این آیه با آیه
قتال منسوخ شد تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیکران
قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را
دو پسر قابل داشت ناکاه ترسایی از شام بمدینه آمده وایشان را او نصرانیت
نموده بافسون وافسانه او مغرور کشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه
او متوجه شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلعم دستوری خواست تا برود
وایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل که اکراه مکنید کسی را که بدین
متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد راه راست
من الغی از کمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز کشت فمن یکفر
پس هر که کافر کردد یعنی منکر کردد بالطاغوت بآنچه می پرستند جز خدای
خواه شیطان وخواه بتان وخواه سحره وکاهنان ویؤمن بالله وبکرود
بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنک در زد بالعروة الوثقی
بدستاویز محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزد یک امر ونهی که



سلوک طریق پیغمبر صلعم سلمی کوید که عروه وثقی توفیقاتست در
بدایت وسعادت در نهایت حقایق بحقیقیه وارد دست که آن هر عوام را توفیق
طاعتست وهر خواص را عز هدیه عنایات محبت واخص خواص را جذبات ربوبیه
که ایشان را از ظلمات وجود فانی کرداند وبانوار اخلاق واجب الوجود باقی
سازد ودر مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین قدس سره
نقشبند قدس سره مذکور است که در طریق طاغوت ماسوی حق است
کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است وپیغمبر صلعم فرموده
که الهواء عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایانی که در زمین
می پرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هویه می بینی
ای محمد که انرا که هوای خود را بخدایی کرفته آن بیچاره می پندارد که او
بنده خدا است بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست
در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجه در هلاکت بنده
سیم وزر وبنده زن وفرزند هر آیینه هر که بنده چیزی باشد آنرا
پرستنده بیت هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی آنست ترا در دو جهان معبود
ومعبود پس بالضروره از همه چیزی باید برید وبحق پیوست تا نیست سر فقد
استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست لا انفصام لها هیچ انقطاعی
وانفصامی نیست مر انرا والله سمیع وخدای شنوا است قول کسی را که متولی است
بعروه وثقی علیم داناست بر نیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی
الذین آمنوا خدای یار ودوستان کسانی است که بوی کرویده اند تا متولی
کار ایشان است در راه نمودن صراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا
من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنایی ایمان وهدایت
یا از منکر بمعروف یا از شک بیقین یا از ظلمت نمود دل یا از صفات بشریه
باخلاق ربوبیه والذین کفروا وآنانکه حق پوشیدند یعنی یهود یا
مرتدان واصح آنست که عام کیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان
الطاغوت طاغوتند یهود را کعب الاشراف وحیی بن اخطب وامثال ایشان
وبت پرستان را اصنام وآلهه باطله واهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم
این معانی از بتان ودیوان وطاغوت عبارت از ایشانست بیرون
می آرند یعنی می خوانند کافرانرا من النور از ایمانی که داشتند الی الظلمات بسوی
کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بکلام
اولئک آن کروه یعنی کافران باطواغیت خود اصحاب النار ملازمان
آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاویدند

ساند کاند الم تر آیا ندیدی و بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی
سوی آنکس که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد
با ابراهیم ع فی ربه در بودن خدای یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او و مجادله که کرد ان اتیه الله الملک بقوت آنکه
داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرات مجادله نمود برای آنکه خدای تعالی
ملک بوی ارزانی داشت و او دست از آستین طغیان بیرون آورد و سر
تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادله نمرود کنعان بود که همه
روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم ع بتان را شکسته و رای
ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار یافت نمرود گفت او را بیارید چون
حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست
و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم ع در جواب
سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکسی است که اندر وی قدرت
یحیی زنده می گرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند و از
منزل بقا بوادی فنا می برد قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده می
گردانم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید از زندگانی
قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری بیگناهی را
طلبید و بقتل رسانید و گفت زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مردک طاغی
آن بود که مگر که احیا بعفو است و اماته بقتل و نمی دانست که احیا و اماته
خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد
یا می دانست و بر حضار مجلس خود تلبیس می کرد لاجرم ابراهیم ع بحجتی
روشن تر انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم ع فان الله پس بدرستی که
خدای تعالی یاتی بالشمس می آورد آفتاب هر روز من المشرق از افق که محل
طلوع اوست فات بها پس بیار آن را من المغرب از جانبی که محل غروب اوست فبهت
پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود ملعون
و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بسط بر احتجاج القوم
الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی این سخن مرتب بر اول آیه است با ذکر
قصه محاجه ابراهیم را ع یا ندیدی مثل آنکس که او مر علی قریه بگذشت بر دیهی
وهی خاویه و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول
سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست
اشهر آنست که گذر کننده بر این دیه خراب عزیر بود ع که توریه حفظ
داشت و از اکابر احبار بود آورده اند که بخت نصر بعد از خرابی بیت



المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار خلاص
داد و عزیر ع توجه به بیت المقدس نموده بقریه ساترآباد که بعقب
کرده بود و فی بحی ایلیا بود رسید موضعی ویران دید در سایه دیواری قراری
گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور بیفشرده پاره
بیاشامید و بقیه که بود در خنک ریخت و دراز گوشی که داشت در پیش
خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه می نگریست چون دیه خراب دید
قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هذه الله این
دیه را خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی
او یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این نه
بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله
پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این تامل و تفکر مائة عام
صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت
که بود در خبر است که حق سبحانه و تعالی او را طعام و شراب داد و حمار او را
از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک
شد حق سبحانه بوشنک فارسی را انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت
سی سال بحال عمارت باز آورد و این دیه را از اول بهتر آبادان کرد
پس عزیر را زنده گردانید و گفته اند او را هنگام چاشت بمیرانید و در
آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی
در وقتی که عزیر زنده شده بود و چشم می مالید قال گفت مر او را کم لبثت اینجا
چند وقت است که درنگ کردی قال گفت لبثت یوما درنگ کردم اینجا روزی
و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پاره از روز قال بل
لبثت گفت فرشته نه چنانست که تو گمان برده بلکه درنگ کرده اینجا
مائة عام صد سال و در این صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و چون بنگریست
اوضاع این موضع بر نهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره باو گفتند فانظر
پس نگاه کن الی طعامک بسوی طعام خویش یعنی انجیری که در سله نهاده بودی
و شرابک و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انگور که در خنک ریخته بودی لم یتسنه
هیچ تغیر نکرده بود آن عصیر وانظر و در نگر الی حمارک بسوی دراز گوش خود
که استخوانهاش مانده و باقی اجزا متفرق شده آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ
زنده کردم تا آثار قدرت بر تو ظاهر گردد و لنجعلک و دیگر ما گردانیم
ترا آیه نشانه و عبرتی للناس از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند
وانظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت الهی

كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه آنرا حركت مى دهيم و بعضى را بالاء بعضى مركب مى سازيم ثُمَّ
نَكْسُوهَا پس مى پوشانيم آنرا استخوانها را لَحْمًا گوشتى عزير ع در استخوانها
مى نگريست ندائى شنيد كه اى گوشت و پوست بپخته و اجزاء متفرقه جمع شويد
بقدرت كامله ربانى همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او شمه تسويه يافت
و بجان بجسد شد در آمد فى الحال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ
پس آن هنگام كه روشن شد بر عزير آثار قدرت الهى در احياء موتى
بطريق معاينه قَالَ أَعْلَمُ گفت مى دانم حال بعيان چنانچه دانسته بودم
قبل ازين باستدلال و بيان أَنَّ اللَّهَ آنكه خداى تعالى عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چيزى از احيا و اماته قَدِيرٌ تواناست پس عزير ع بامنان قوم شد و پيران قبيله
او را بشناختند و گويند كه بعد او را شناخت و امتحان كردند تا توريه
از ظهر القلب املا كرد و نوشتند كه بخت نصر كتب ايشان را سوخته بود وَإِذْ
قَالَ إِبْرَاهِيمُ و ياد كن آنرا كه ابراهيم ع گفت رَبِّ أَرِنِي اى پروردگار
من بنماى كه بقدرت كامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده مى گردانى
مردگان را سؤال شهود براى كيفيت احيا فرموده نه آنكه در اصل احيا او را
شبهه بود قَالَ گفت خداى تعالى أَوَلَمْ تُؤْمِن آيا تو ايمان نياورده كه من
مرده را زنده مى كنم استفهام بمعنى ايجابست يعنى تو ايمان دارى بقدرت
من بر احيا و اماته و با نمرود گفته بودى كه رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ گفت
ابراهيم ع بَلَىٰ ايمان آورده ام و بكمال قدرت تو گرويده ام وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ
و ليكن اين سؤال كردم تا بيارامد و ساكن شود قَلْبِي دل من بمعاينه
چگونگى آن و در فتوحات مكى مذكور است كه احيا متنوع مى باشد چنانچه
وجود خلق كه بعضى بكلمه كن موجود شد و بعضى را بيد و بعضى را بيدين
ايجاد كرده و بعضى را بدا بوجود آورده و طائفه را بسبب مخلوقات ديگر
موجود ساخته و چون ابراهيم ع تنوع وجود خلق ديده بود دانسته بود كه
احياء خلق بعد از موت وجود ديگر است و اين نيز متنوع مى تواند بود در
خواست نمود كه بمن بنماى كه احيا بكدام نوع ميكنى تا چون مرا علم بدان حاصل
آيد دل من از آن دانش آرامش پذيرد آورده اند كه ابليس در سبيل بحر مى گذشت
نظرش بر مردارى افتاد كه مرغان و جانوران دريا و وحوش صحرا هر يك از و پاره
خورده بودند ابليس با خود گفت خوش دام حيله يافتم جمعى كوته نظران سبك
سار كه را در طبع را فريب مى توان داد كه اجزا اين جثه متفرق را در حواصل
طيور و اجواف سباع و امعاء نهنگان و ماهيان جمع چگونه توان كرد حق
سبحانه و تعالى وحى فرستاد بخليل ع كه بكنار فلان دريا شو كه دشمن



دام بگوئى گسترده است و سر رشته رزق به دست آورده مى خواهد كه جمعى را
بقيد سرگشتگى در آرد خليل ع آمد ابليس متحير و در شبهه خود القا كرد ابراهيم ع
فرمود كه چه محل تحيرات همان كس كه اين اجزا از كتم عدم بقضاى وجود آورده
و قادر است كه ديگر باره كه از او در هر متفرق ساخت جمعيت رساند سبو
كوزه گر كه كوزه را بشكند چون بخواهد باز قائم مى كند و آنكه داند كوزه كردن از نخست
چه عجب كه شكسته را سازد درست پس ابراهيم ع زبان سؤال بگشاد كه الهى بنماى
كه چگونه زنده مى كنى تا اين طاغى ياغى ملزم گردد و اين قول من بالزام او اطمينان
تمام يابد قَالَ گفت خداى تعالى اگر مشاهده اين حال آرزو دارى فَخُذْ پس فرا گير
أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان چون كبوتر و خروس و طاوس و زاغ و غراب را
نيز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع كن ايشان را إِلَيْكَ بسوى خود يعنى بدست گير و
در اشكال و هيات نيكو تامل نماى و دقايق بنيه هر يك را بنظر تدقيق باز بين
تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد يا مجتمع ساز اجزاء ابدان ايشان را با
يكديگر يعنى بعد از آنكه پاره پاره كرده باشى و سرهاى ايشان بدست خود
نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع كن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر سر هر كوهى كه ممكن باشد
كه جزوى از آنها بروى توانى نهاد چه قسمت بر جميع جبال متعذر است و اين
از قبيل اراده عام و اراده خاص است ملخص سخن آنكه بر هر كوه كه نزديك تو باشد
مِّنْهُنَّ از اين مرغان متفرق شده با يكديگر آميخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ
پس بخوان اين مرغان را بنام هاى ايشان تا اجابة نمود يَأْتِينَكَ بيايند بسوى تو
و مى شتابند سَعْيًا شتافتنى وَاعْلَمْ و بدان از روى يقين أَنَّ اللَّهَ بدرستى
كه خداى عَزِيزٌ غالبست و عاجز نيست از آنچه تو طلب كنى حَكِيمٌ محكم كار است در هر چه
مى سازد القصه ابراهيم ع مرغان را ذبح كرد و اجزاى ابعاض و لحوم و دماء و عروق
و اعصاب و عظام و قوايم و اجنحه ايشان پاره پاره كرده با يكديگر بر آميخته و كوفته اند
در هاون بكوفت تا اختلاطى تمام يافتند و منقسم ساخته بر چهار يا هفت
پاره كوه بدست خود نهاد و سرهاى ايشان بدست گرفته آواز داد كه اى كبوتر و اى
طاوس و اى زاغ و اى خروس بيائيد بجانب سرهاى خود پس بفرمان خداى تعالى
اجزا هر يك از ديگر منفصل شده و با يكديگر ملتئم گشته ابدان ايشان درست
بسوى سرهاى ايشان بر زمين دويدند و حكمت در دويدن آن بود كه اين صورت
ابلغ باشد در حجت و دور تر از شبهه چه توهم آن مى باشد كه مرغان پرنده [illegible]
بالجمله چون رسيد كه شايد با بالهاى ايشان درست نشده باشد و ديگر آنكه ادراك
باصره كيفيت مرغى در وقت دويدن بيشتر است از ادراك آن در حال پريدن
پس آن بدنها در پيش پاى ابراهيم ع مى دويدند و از آنجا پرواز نموده بسرهاى خود

که در دستاو بود متصل می شدند و در انوار آورده که هرکه خواهد نفس خود را
بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را
با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند و ایشانرا بداعیهٔ شرع و
عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتابکنان باز آیند محققان گفته‌اند که در ذبح
طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر که پیوسته با مردم همستانس است بکش
رشتهٔ الفت از خلق ببرد خروس که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند
شهوت باز رهان و زاغ که منبع حرص است بقتل آور صفت حرص و آز را بگذار و طاوس
که مجمع زینت است سر ببر جاه و رعونت و همت از آرایش دنیا فرو بند که هرکه بتیغ
مجاهده این چهار صفت از طبایع ارکان اربعهٔ آدمی پدید آید ذبح آنها بتیغ مخالفت
لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتش است و دوم داعیهٔ شهوت که منشأ هواست
سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم بی تکاسالی که صفت خاکست و حکیم
شاه روح الله روحه بدین معنی اشارتی نموده شعر چار مرغند چار طبع بدن
جمله را بهر دین بزن گردن پس بایماء نوعی و عقل و علیل زنده کن هر چهار را چو خلیل
مثل الذین نمودار مثل آن کسانی که بی شایبهٔ غرض ینفقون بیرون میکنند
اموالهم خواستهای خود را در راه خدای تعالی بغازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه فی سبیل الله
ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة
همچو حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه انبتت برویاند سبع
سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و در هر
شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد
حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدای تعالی زیاده می گرداند از هفتصد تا
هفت هزار یا بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت
والله واسع و خدای تعالی بسیار بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده می
دهد علیم داناست بنفقه کنندگان و عزایم نیات ایشان غرض ازین
تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که نظر باجر کنند که یکی را هفتصد آید
پیوسته بتصدق اشتغال نماید شعر آنکه بشارت بجودت می دهد
دانه بانبار شیطان مکار تا زیکی هفتصد آید ببار الذین ینفقون آنکسانی
که نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در جهاد یا سایر
خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آیند ما انفقوا آنچیزی را که نفقه
می کنند و کرده اند منّا یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن و لا اذی
و دیگران پی در نیاورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را نرنجانند
قولا و فعلا لهم مر ایشانراست اجرهم مزد صدقهٔ ایشان عند ربهم

دانه…



نزد پروردگار ایشان و لا خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن
مزد و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت ثواب قول
معروف سخنی نیکو و وعدهٔ جمیل مر درویش را و مغفرة در گذشتن
سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است مر مسئولی را
در نفع من صدقة از آن صدقه که نسبت بسایل یتبعها اذی از پی
در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش والله غنی و خدای تعالی بی نیاز است
از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و بخاشاک منت و آزار
مکدر سازند حلیم بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا باطل مکنید و
تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقاتهای خود را بالمن بمنت
نهادن بر درویش چه مالی که از آن حقست و توانگر حالا آن پیش نیست
و منت صاحب مال راست نه خاله را و حضرت حقایق پناهی اشارت
بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید شعر بار فقرا ز فکنی از یک تن
بار منت منه بسر کردن چو عطا بخش خدا آمد و بس به که دانا ننهد منت کس
در کرم حیله گری پیشه نیست جود را هلکنندهٔ پیشه نیست بر متصدق باید که دنکار
آنکه مظهر اتا خیر واقع شده است منت دارنده باشد نه منت دارنده باشد
نه منت نهنده و لا الاذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را یعنی رنج رسانید
بدرویشان به زبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعلی که روترش
کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت کرم
نتواند شد شعر ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا که گدائی وی آیینه زرداری است
حق تعالی در این آیه بجهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان می فرماید که خود را بمنت
و اذا باطل می سازید کالذی همچون آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت
نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه می کند مال خود را رئاء الناس
برای نمودن بمردمان و لا یؤمن و بحقیقت نمی گرود بالله و الیوم الآخر
بخدای و بروز آخرت تا اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی
نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات
کردی نه برای مرایات فمثله پس نمودار صدقهٔ منافق مرائی کمثل
صفوان همچو نمودار سنگیست خارهٔ هموار علیه تراب که بر آن سنگ
خاک خشک است فاصابه پس برسد بآن سنگ رسیده وابل باران بزرگ
قطره که سیل انگیزد و بسیار خیزد فترکه پس بگذارد آنرا از آن سنگ
و بگذاشتن آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد خاک و خاشاک سنگ مثل

منافقیست و خاک بران سنگ نمود از نفقهای آنکه بر پا کرده چون
قطرات باران عذاب از سحاب حساب بر آن ریزان کرد آثار آن نفقات بجز
حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد لا یقدرون قادر نباشند
این نفقه کنندگان ریائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه که تصدق
کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای تعالی ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند
القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد
و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون می کنند مالهای خود را و بدو میدهند
ابتغاء مرضات الله برای خشنودی وتثبیتا و از برای ثبات و یقین
صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة
مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب
زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بیشتر بروی وزد و این درختان بیشتر اصابها
برسید بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت اکلها پس بیارد و بیاورد میوه
خود را ضعفین دو برابر یعنی یکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر
بدو سال بدهد فان لم یصبها پس اگر نرسد بدان باغ وابل باران است
عظیم القطرات فطل پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافی
یعنی اثر باران را ضایع نمی کند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین
مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدا تصدق کنند از
پاداشت نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله
بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما می کنید از روی اخلاص و ریا بصیر
بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیل دیگرست
برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما هیچ انکار
یعنی دوست ندارد ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی
من نخیل از درختان خرما و اعناب انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار تجری
میرود من تحتها الانهار از زیر درختهای او جویهای آب له مر صاحب باغ را
فیها در آن بوستانها من کل الثمرات از همه میوهها نه همین خرما و انگور
تخصیص اینها بجهة فضیلت یا کثرت ایشان است واصابه الکبر و حال
آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر او راست
در زیر پیری و فرزندان ضعفاء خوردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان
همه از این بوستان است فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید بادی گرم
وگویند گرد بادی فیه نار در آن باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند
فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر شد و مهموم



فرو ماند این عمل منافق مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان اگر بدان
امید واری دارند وزد و ایشان محروم بمانند در کاری که ر یابند مردی
بران بحالی که بینند نفعی در آن از ابر ریا برق افروخته هم کشت اعمال ایشان
سوخته کذلک همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله
بیان می کند خدای تعالی لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف و احسان
خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت
دیگری را با او شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا
نفقه کنید در راه خدای تعالی من طیبات ما کسبتم از پاکیها و برگزیدها
آنچه کسب می کنید بتجارت و صناعت ومما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم
لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره اغنیاء انصار
بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان میکردند و بمسجد
حضرت پیغمبر صلعم آورده در گوشه نهادندی تا فقراء مهاجرین تناول
نمودندی روزی یکی از ایشان عادل دنبی دوست صاعی خرما از متاع که هیچ نیرزیدی
بیاورد و در میان نهاد خرمای نیکو بخت و کالای خبیث خود را بآن ساخته
پاکش بر آمیخت حق سبحانه و تعالی از این معامله نهی فرمود و فرمود که از طیب
اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بچیزهای ناپاک و ناخوش
که از دناءة همت منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم و حال
آنکه نیستید شما باخذیه و اگر بدهید چنان چیزی اگر بشما بدهند در حقوق
شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرا خوابانید فیه در اخذ آن
و مساهله کنید واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای تعالی غنی بی نیازست
از کسی که تصدق بمال خبیث کند حمید ستاینده است
آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس در
تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده
می کند شما را بفقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق در روی محتاجی
ویأمرکم و می فرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات
والله یعدکم و خدای تعالی می دهد وعده شما را بصدقه دادن مغفرة
آمرزشی منه از خود مر گناهان شما را در عقبی وفضلا و افزونی که
روزی و مکافات خیر در دنیا والله و خدای تعالی واسع بسیار فضلست بر
منفقان علیم دانا باستحقاق ایشان مر سعة فضل و مغفرت را یؤتی
الحکمة می دهد خدای تعالی حکمت انفاق فقد اوتی هر که را خواهد چنانکه
که چه می باید داد با دانش که القاء رحمانی و وسوسهٔ شیطانی تمیز نماید تا از

تا از وعید شیطانی نترسد و بوعدهٔ رحمانی مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة
و هر کرا حکمت دادند فقد اوتی بدرستی که دادند او را خیراً کثیراً نیکویی
بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده حق تعالی مال دنیا را اندک خوانده قل متاع
الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیراً کثیراً پس
عالم باید که تا اهل ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکند
که او را خیر کثیر داده اند و ایشان را متاع قلیل و در کلام مرتضی رض وارد است رضینا
قسمة الجبار فینا • لنا العلم وللاعداء مال • فان المال یفنی عن قریب • وان العلم
باق لا یزال • علم دادند با درس و بقا معززیم شد یکی فوق سماک و دگری تحت
سمک وما یذکر و در نیابند و پند نگیرند الا اولوا الالباب مگر خداوندان
عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک
یا بسیار یا علانیه بطریق فرض یا تطوع اندوی یا با اخلاص و در راه خدا یا غیر آن
او نذرتم من نذر یا بر خود واجب کردانید هیچ نذری از نذرهای معین یا غیر معین در طاعت
یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یعلمه میداند او را و امر
نمیکند وما للظالمین و نیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری که در
طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که
عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای
خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیک چیزیست آنچه دیگران را به آن رغبت
افتد و بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنایی با اهل حق میل
کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و بدهید
آنرا به درویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهتر است مر شما را
چه آن صدقه از آفت ریا دور و محفوظ ماند و درویش نیز از مذلت اظهار ناموس
محفوظ می باشد بعضی علمای احکام عام دانند در فرایض و نوافل چه صحابه در
زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا مبالغه عظیم داشته بوده اند هم در نفقه فرض و هم
در نفقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار
اولی است تا کرا انجای بجای زکوة متهم نسازند دیگر بدلیل مسارعت بامر حق
تعالی و رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة و اما در تطوع مرحال اخفا
اولی باشد و از ابن عباس رض منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه
هفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب ولذلک الحقیت
که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد ویکفر عنکم و محو کرداند
از شما و حفص نکفر میخواند یعنی خدای تعالی محو کرداند من سیئاتکم
انکناهان شما یعنی انکه مظالم شود والله بما تعملون و خدای تعالی بدانچه شما میکنید



از ابدای صدقه و اخفای آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل
از اسلام بجهت مصاهرت رضاعی که در میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه می کردند بعد از انکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام
علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان
کاره شدند و چون صورت حال بعرض رسالت پناه صلعم رسید آیت نازل شد
لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن یهود بهدایت و توفیق
بلکه بر تو همین دعوتست و بس ولکن الله و لیکن خدای تعالی بعنایت خود
یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هر که را خواهد پس سید صلعم فرمود تصدقوا
علی اهل الادیان و باتفاق علماء اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز است
وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من خیر از مال خوب فلانفسکم پس از
برای نفسهای خود می کنید و ثواب آن راجعست بشما خواه منفق علیه کافر باشد
و خواه مسلمان ۵ کر او می برد بیش آتش بجود • تو ای جراغ بری دست جود •
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام • که روزی همای بود در افتد بدام • جو هر گوشه
تیر نیاز افکنی • بناگاه بینی که صیدی افکنی • وما تنفقون و نفقه نمی کنید شما که
مؤمنانید الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای
وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه می کنید از مال خوب یوف الیکم توفیه
مزد آن می کند برای شما جزای آن بتمامی بشما میرسد وانتم و شما لا تظلمون
ستمدیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند للفقراء این
صدقه و نفقه شما برای درویشانست الذین احصروا آنانکه باز داشته
شده اند فی سبیل الله در راه خدای لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بغزو
و یاد ام طاعت ضربا سیر کردن فی الارض در زمین برای تجارت و طلب
رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار و بلال
و ابن مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب
آنجا بسر بردندی و مسکن ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت
بود صلعم و بروز ملازم آن حضرت بودند نه سائر الثقات بکسب مشغول
و به سؤال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود یحسبهم الجاهل
می پندارد ایشان را مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند
من التعفف بسبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق تعرفهم می شناسی
ایشان را ای محمد بسیماهم بنشانها که در صفرة لون و نزاری بدن
و خمیدگی پشت و جبین و بسیاری اشک لا یسألون الناس سؤال نکنند مردمان
و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چیزی نخواهند

موصوفند بتعفف که ترک سؤال است بجهة شفقت و مرحمت می کردند
که تا کام مردم ردّ سؤال کنند و از ستمکاری باز مانند کما قال و من ردّ السائل
وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان
از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بِهِ عَلِيمٌ بدان دانا است می داند
که بکه می دهند و از برای چه می دهند الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه می کنند در راه
خدای تعالی برای مستحقان أَمْوَالَهُم مالهاء خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و روز
سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً و باشکارا غرض استغراق اوقات است باعطاء صدقات
در اسباب نزول آورده که حضرت مرتضی علی رض چهار درم داشت یکی بظاهر
تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تع این آیه
فرستاد حضرت مصطفی صلعم از مرتضی علی پرسید ترا چه بر این داشت که بر این
نوع تصدق نمودی جواب داد طریق صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم
جمیع آنرا التزام نمودم بتمنّاء آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموقع رضا برسد
و صاحب کشاف آورده که ابو بکر چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در شب
و مثل آن در علانیه و همان مقدار در غیب و بهمان منوال در سر و حق تع در آن
آیه صدقات حضرت ابو بکر و مرتضی علی رض را بستود فَلَهُمْ مر ایشانرا است
که بدین چهار نوع صدقه کردند أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودان است و
گفته اند مزد آنست که ایشانرا در مقام عند ربهم فرود آورد فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهخورند الَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبَا
می خورند مال ربا را یعنی معامله می کنند و زیاده می ستانند لَا
يَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ
مگر همچنانکه برمی خیزد الَّذِي آنکه که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بزند و بیفکند
او را دیو مِنَ الْمَسِّ از سودن نه او صرع و جنون است عرب آن بود که چون
جنی مس آدمی نماید عقل و مختلط و دماغ او را مختبط می سازد پس حق تعالی
سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا می کند و ملخص کلام آنست
خورندگان ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بدان
نشانه شناسند ذَٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست
که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست
کفار بگمان بد و درم بیع می کردند و می گفتند این ربا نیست بیع است
میان ربا و بیع فرق نکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حق تعالی حلال

کرده



کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربا را فَمَن جَاءَهُ پس هر که
بیاید او را یعنی بوی رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار او و نهی است
از ربا فَانتَهَىٰ پس باز ایستاد از آن فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ آنچه او گرفته است
قبل از تحریم و آنرا فرو نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذاشت از گناهان گذشته
معفو شده وَأَمْرُهُ و کار او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی هم او در زمان
آینده و ابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد یا مرتکب آن
کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد باستحلال ربا پس از آنکه خدای تعالی
آنرا حرام گردانید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن
جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است و کفر موجب خلود
باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاست می گرداند خدای تعالی
مال ربا را یعنی هر چند که فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران
می کشد ابن عباس رض فرموده که هیچ از آن مال صدقه دهد یا در
راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است
وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون گرداند خدای در صدقها را یعنی هر چند
کم باشد مزد او بسیار خواهد بود وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای تعالی دوست
نمی دارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی که مستحل ربا بود أَثِيمٍ بزه کاری که بر
ارتکاب ربا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا تحقیق آنانکه بگرویدند
بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل آوردند او امر او را بموجب فرمان
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند
زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِندَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترس
نیست بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین
شوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروید گان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب
خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا از آنچه مانده است از ربا
إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان مرخزمیته ناد
بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت
صلعم روز فتح مکه بحرمت ربا فتوی داد بنی عمرو بشرط آنکه رباء ایشان
بر یکدیگر ثابت باشد و رباء دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت
طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آوردند و
گفتند که ما چه بدبخت کسانیم که ربا از همه مردمان وضع کرده اند و ما

هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم
مکه بود رسانیدند و او نیز صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب
صلعم نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فان لم تفعلوا
پس اگر بقیه ربا را ترک نکنید فاذنوا پس آگاه کنید خود را یا آماده باشید
بحرب بجنگ کردن من الله ورسوله از خدا و رسول و حفص فاذنوا خوانده از
اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربا نکنید آگاه باشید بدانید که اعلام
بحرب خدای تعم کرده است وان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربا
فلکم پس مر شما راست رؤس اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون
نه شما ظلم کنید بدیون و زیاده از راس المال طلبید ولا تظلمون و نه بر شما
ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را
طاقت خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره
از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن
تعجیل نموده از امهال و تأجیل تنگدست و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن
دادنست الی میسرة تا بوقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و اگر صدقه
دهید بقرض دار مفلس خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون
اگر دانید شما که آنچه خدای تعم فرماید متضمن صلاح دو جهانی و
متکفل نجاح جاودانیست واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی
که همه شما ترجعون بازگردانیده شوید فیه در آن روز الی الله بجناب
خدای تعم بجزای که مقرر شده از ثواب و عقاب ثم توفی پس تمام داده شود
کل نفس هر نفس را ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وهم
لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند یا ایها الذین آمنوا ای جماعت گروندگان
اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی بندید که
در آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور
فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین
و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید ولیکتب باید
که بنویسد آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل
براستی یعنی زیاده نکند در اجل و مال ولا یاب و باید که سر باز نزند
هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض
کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ
شده بقوله تعالی ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا
نکند چون التماس کنند از کاتب ان یکتب آنکه نویسد وثیقه معامله



کما علمه الله چنانچه بیاموزانید او را خدای تعم یعنی بدان نوع که امر شرع
واقع شده فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند بر کاتب
الذی علیه الحق آنکسی که بر وی است دین و بزبان خود اقرار کند ولیتق الله
و باید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا یبخس
و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از آن حق که بر وست چیزی را
فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکسی که بر وست حق یعنی بر ذمه
اوست سفیها جاهلی بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید او ضعیفا یا عاجزی
ناتوان چون کودکی خورد یا پیر زنیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانایی
ندارد و نمی تواند ان یمل آنکه املا کند هو او که مدیون است بجهه آنکه
اخرس باشد یا بواسطه وهن لکنت در زبانش پدید آمده یا آنکه بدان
لغت که متعارف قوم است دانا نباشد فلیملل پس باید که املاء آن حق کند
ولیه ولی یکی از اینها که گذشت یعنی ولی حاکم و آنکه قیم است مر طفل و مجنون را
و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید ولی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف
یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود
شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان یعنی از مسلمانان بالغ
و آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو
مرد و یعنی اتفاق نیفتد که گواه شوند فرجل وامراتان پس یک مرد
و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب
نساء و در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا
مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق
و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید که باشد ممن ترضون
از آنکسان که پسندید و راضی باشید من الشهداء از گواهان پس
بیان می کند علت اعتبار عدد امراتین یعنی دو زن برای آن باید
ان تضل که تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن معامله را
که بر آن گواه بوده اند فتذکر پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان
آن دیگری را چون بجهه غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه زنان
غالبست پس دو زن باید تا متذکر اگر یکی نسیان کند و دیگری ازاله کند ولا
یاب الشهداء و باید که سر باز نزند گواهان از تحمل شهادت اذا ما دعوا
چون خواهند شنوند برای اداء آن ولا تساموا و ملول نشوید ان تکتبوه
از آنکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا
یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید الی اجله تا مدتی که مقرر

شده باقرار مدیون ذلکم این کتابه شما اقسط راست تر است عند الله
نزدیک خدای واقوم وصواب تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتابه بتذکر
شهود وادنی نزدیک ترست کتابه الا ترتابوا آنرا که بشک نشوید در
مقدار حق ومدت آن وتعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابه الا ان تکون
مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها که می گردانید آنرا
بینکم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد فلیس علیکم
پس نیست بر شما جناح گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا واشهدوا
وگواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید وفروخت کنید بنقد وحکم این آیت
منسوخست بقوله تعالی فان امن بعضکم بعضا الآیة ولا یضار وباید که رنج
رسانیده نشود کاتب نویسنده یعنی ویرا باکراه واجبار کتابت نفرمایند
ولا شهید ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد
این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم
اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب تغییر ندهد کمی را در وثیقه درست
نویسد واز خیانت در کتابت احتراز کند وگواه نیز تحمل شهادت نماید واز ادای آن
در نگذرد وگواهی نپوشد وبوقت طلب باز نگیرد وان تفعلوا واگر بکنید ای فاعلان
آنچه اگر نهی کرده ام از اضرار کاتب وشهید فانه پس آن فعل منهی فسوق بکم
نافرمانی باشد لاحق بشما واتقوا الله وبترسید از فرمان خدای خلاف مکنید
ویعلمکم الله ومی آموزد خدای شما مصالح دین ودنیا شما والله بکل شیء
وخدای تعالی بهمه چیزی علیم داناست وان کنتم واگر باشید علی سفر
در سفر وعلی اینجا بمعنی فی آمده ولم تجدوا کاتبا ونیابید کاتبی که ثبت حقوق کند
یا نویسنده باشد وادوات کتابت یافت نشود فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد
گروها قبض کرده شده فان امن پس اگر ایمن دارد بعضکم بعضا برخی از شما
برخی را وبدل از خیانت او جمع باشد فلیؤد پس باید که ادا کند الذی اؤتمن آنکه
امین داشته شده است یعنی مدیون امانته وام او را وانکار حق نکند ولیتق الله
وباید که بترسد از خدای تعالی ربه آفریدگار او ولا تکتموا الشهادة ومپوشید
گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبیره است ومن یکتمها وهر که بپوشد
گواهی را فانه آثم پس بدرستی که بزه مند وگناهکار است قلبه دل او واسناد
اثم بقلب تمام است بر وعید ربانی که کتم شهادت را چه جرم قلبیه سخت تر
وغلیظ تر است از آثام متعلقه باعضاء ظاهره والله بما تعملون وخدای تعالی بانچه
شما می کنید از اظهار شهادت وکتمان آن علیم داناست لله مر خدای راست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ستاره وفرشته با او راست عوالم روحانی

وما فی الارض





وما فی الارض وآنچه در زمین است وان تبدوا واگر آشکارا کنید ما فی
انفسکم آنچه در نفسهای شماست از عزایم ونیات او تخفوه یا پنهان سازید
آنرا یحاسبکم به الله شمار می کند بدان آنچه خدای شما را از آن آگاهاند
که دانای ضمایر ومطلع بر اسرار اوست آورده اند که حق سبحانه وتعالی روز قیامت
اعمال بنده را بتمام بر وی احصا کند از گفتار زبان وکردار اعضا واندیشه دل
فیغفر پس بیامرزد بعد از احصا لمن یشاء هر که را خواهد بفضل خود
ویعذب وعذاب کند من یشاء هر که را خواهد بعدل والله علی کل شیء
وخداوند تعالی بر همه چیز از غفران وتعذیب قدیر تواناست بعضی بر آنند که این
آیه بآیه لا یکلف الله منسوخست وجمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد
اصولیان آنست که نسخ که بر احکام متعرض شود نه بر اخبار واین آیه خبر است
پس منسوخ نشود ونزول آیه لا یکلف الله بعد از این آیه برای آنست تا دانند
مواخذه بر خطرات نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه
نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن کرده متالم گشته نه طاقت
شدند وا تصدیق وفاروق ومعاذ بن جبل رض وبعضی از اعیان انصار رض
التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم رفته صورت حال
بموقف عرض رسانند ایشان بجانب حضرت نبوت آمده گفتند یا رسول الله
کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف بکاری کردند که قوت آن نداریم
بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آید حضرت ص استفسار فرمود
که کدام خبر گفتند یا رسول الله ص عنان اختیار دلها در قبضه اقتدار وزمام
اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید
وفکر مناهی در خاطر ما خطور می کند وما آنرا مکروه میداریم واز قوت بفعل
نمی آریم وحق سبحانه وتعالی میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد
کار دشوار گردد وهیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم ص فرمود
که مگر شما همان می گویید که بنی اسرائیل می گفتند سمعنا وعصینا تا لاجرم
چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع شد بگویید سمعنا واطعنا دلهای
اصحاب از کلام سید احباب ص اطمینان تمام یافت گفتند سمعنا واطعنا
آخرهم ببرکت این گفتار دشواری ایشان روی باسانی نهاد وحضرت حق در
اثنای این ثنا ایشان وسپاس ایشان را این آیه فرستاد آمن الرسول گروید
اعتقاد کرد رسول یعنی محمد ص بما انزل الیه بانچیزی که بدو فرستاده شده است
من ربه از پروردگار او که آن آیات قرآن است واحکام دین وحقوق شرع
والمؤمنون ومومنان نیز از آیه او که بدان منزل شده گرویدند اما ایمان رسول

بحمل وتبلیغ بود ایمان ایشان باقرار و تصدیق او حضرت بجهة تکریم مؤمنان جمع کرد
میان ایشان و پیغمبر و ایشان و فرمود که كُلٌّ همه ایشان یعنی از نبی و مؤمنان
آمَنَ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود ابدی و اسماء حسنی و صفات
جلال وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی
از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزله وی
که همه حق است و کلام اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و
معصوم اند و برگزیده و خوانندهٔ براه حق لَا نُفَرِّقُ می‌گویند نبی و مؤمنان که ما
جدا نمی‌کنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه
ایمان می‌آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند وَقَالُوا
وگفتند مؤمنان که سَمِعْنَا شنیدیم قول خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم
امر او را بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب آمد بگفتند
غُفْرَانَكَ رَبَّنَا می‌طلبیم آمرزش از تو ای پروردگار وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تست
بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول آمد مذکور شد اعتبار کنند
این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و ما قبل
او مکی اند و بی واسطه در شب معراج بر حضرت رسول صلعم نازل شد
چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رض وارد است که آن حضرت را در شب
معراج سه خبر عطا کردند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورة البقرة و آنکه
گناهان هلاک کننده یعنی کبائر بیامرزند هر کسی را از امت وی که
شرک نیارد بخدای تعم در ینابیع آورده که حضرت رسالت ص بمعراج رفت
و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید سوی عالمی شد
که عالم نماند ● و نفوذ میان نشانه هم نماند ● بیرون آمد از پردهٔ بود خویش ●
نگه کرد بی‌پرده مقصود خویش ● بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی
در مقالهٔ تحیات حضرت رسالت صلعم واقع شد حق سبحانه و تعم فرمود آمَنَ
الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ خواجهٔ عالم مساهمتی کرد محو وحی را آنکه مرا شرکت
این کرامت است چه مؤمنان امت گوارند نیست حق سبحانه و تعم فرمود والمؤمنون
کل آمن الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه می‌گویند خواجه
فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا آنکه خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم
لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ در بیخ نیفکند خدای تعم نَفْسًا هیچ نفسی را یا نفرماید
بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس راست آنچه
می‌کند از نیکیها وَعَلَيْهَا و بروی باشد مَا اكْتَسَبَتْ آنچه بجا آورد از بدیها
حضرت پیغمبر صلعم در بن محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردگار ما



لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کردیم و عملی
از ما فوت شده أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و بی قصد بعمل گناهی شدیم رَبَّنَا
ای پروردگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما إِصْرًا باری گران كَمَا
حَمَلْتَهُ همچنانچه بار کردی آنچنان گران را عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانی که پیش از ما
بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده رَبَّنَا
ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ آنچیزی که طاقت
نیست لَنَا بِهِ ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او بقولی این را نفی
دانند و ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقولی مکی گویند مراد استیلاء شیطان را
بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول گرداند بنده را
از فرمان برداری و باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است
از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیهای
ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای
ما أَنْتَ مَوْلَانَا توئی ناصر و مشفق و معین ما فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را
و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ برگروه ناگرویدگان آورده اند
که چون معاذ جبل رض این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که
حضرت رسالت ص این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین می
کردند حق سبحانه و تعالی اجابت می‌فرمود سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بالاء عموم خواص است و
لام بلقاء او و میم بمحبت قدیم برکه او علی العموم در درد نمی‌همه را شایع است و
نعمت لقاء او در سرای عقبی بارباب خصوص و اصل و فیض محبت بی
منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللّٰهُ خدای سزای پرستش
اوست لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ مستحق عبادت بجز او الْحَيُّ زنده که
همه زنده از اوست الْقَيُّومُ پاینده که قیام همه پاینده بدوست جمعی از نصارای
نجران بمدینه آمده می‌خواستند که حضرت رسالت صلعم مناظره کنند
و آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما قبل
اسلام بروش و حلقهٔ قبولهٔ بنا آلهی درگوش داریم حضرت صلعم جواب داد که
شما نسبت زن و فرزند بخدا و الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان
گفتند که در نسبت فرزندی عیسی ع بحق تعم محققیم و اگر عیسی ع پسر او نیست
پس پدر او کیست رسول خدای صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی
روا نیست و خود می‌دانید که عیسی ع شربت اجل چشیده و دیگر شما آعتراف

میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود وهم بعقیده
شما پروردگار عالم مصور نیست ودیگر خود می گویند که عیسی ع اکل
وشرب داشت ورفتن وآمدن وخواب وبیداری باوی نسبت می کنند
وحق تعالی ازین همه منزه است ایشان ساکت شده ازمجلس برخاستند و
هشتاد آیه از اول این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تازه در نبوت
حضرت محمد بود صلعم وتازه در الوهیت عیسی ع لاجرم باول سوره ذکر الوهیت
حق وحی وقیومیت او نازل شد بعد در بیان نبوت فرمود نزل علیک
الکتاب فرو دآورد خدای تعالی بر تو قرآن را بالحق بدرستی در اخبار وراستی در
دلالات مصدقا درحالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها
که پیش از وی بوده وآن توافق در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است
وانزل التوریه والانجیل وفرو فرستاد توریه وانجیل را من قبل پیش از فرستادن
قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق وچه در هر دو کتاب
نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است وبدین نفی بطلان قول یهود ونصاری
در انجیل نسبت بعزیر وعیسی ع می کنند ثابت می شود وانزل الفرقان
وفرو فرستاد کتابهاء دیگر را که جدا کننده اند میان حق و
باطل ودر تفسیر کبیر آورده که قرآن معجزیست که مقارن انزال الکتب
بوده ودعوای صادق وکاذب بدان متمیز می شد ان الذین کفروا
بدرستی آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهاء قدرت الهی یا آیات
قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق استدلال لهم مر ایشان
راست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز وخدای
تعالی غالبست وقادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب
وغضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخفی علیه شیء
پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه
در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات وعلم
عیسی ع ببعضی از مغیبات حاصل بود وآن نیز بعلم حق سبحانه علی ناقص
مستند نتوان شد بر بوبیت او هو آنکه علم او محیط است بهمه موجودات
الذی یصورکم آنکسی است که تصویر می کند شما را فی الارحام در رحمهای مادران
شما کیف یشاء بهر نوعی که می خواهد دراز وکوتاه ذکر وانثی سیاه وسفید
وناقص وکامل زشت وزیبا وشقی وسعید وقدرت عیسی ع برین وجه
نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته ومصور بمصوری چگونه تواند بود زیرا
که مصور مخلوق است وخالق همه الله است لا اله الا هو مکرر بجهه تقریر



وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قایل اند العزیز
بی همتا وبی مانند الحکیم دانای محکم کار هو الذی انزل اوست آنکه
فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازین کتاب آیات
محکمات آنها اند روشنست وآنهاء مفصل ومبین که در لفظ ومعنی
آن هیچ اشکال نیست وآن آیات محکمه هن ام الکتاب اصل ومعظم
قرآنند واخر وآنهاء دیگر متشابهات مانند یکدیگر در ظاهر وادراک
معانی آن بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل
یک وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه داشته باشد شیخ
ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم می داند ودر
متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند وگفته اند متشابه حروف
مقطعه اند که یهود ونصاری از روی حساب جمل آن بر مدت دولت
اسلام استدلال می کردند وچون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره
در حساب تفاوت بسیار می داشت چنانچه الم هفتاد ویک والمص
صد وشصت ویک والر دویست وسی ویک المر دویست وهفتاد
ویک وآنچه طلب می کردند بر ایشان مشتبه وگفتند ما بدین ایمان
نداریم حق سبحانه وتعالی فرمود فاما الذین واما آن کسانی که
از روی تقلید وتعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی وشبهت
یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی می نمایند ما تشابه آنچه را که
لفظ او متشابه است ومعنی مشکل منه از کتاب ابتغاء الفتنة
برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال
چنانچه یهود گفتند این حسابهاء مختلفه ما مشتبه است وغرض آن بود که جهال
قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله ودیگر اتباع متشابهات می کنند
بجهه طلب تاویل آن بر وفق مدعی وهوای خود وما یعلم تاویله ونمی دانند
تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای تعالی که فرو فرستاده امام
سجاوندی رحمه الله که بمذهب اهل سنت وجماعت اینجا وقف لازم است
یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم بعد ازین مذکور می شوند
در دانستن تاویل داخل نکردند وبحقیقت بخبر حق سبحانه وتعالی بتاویل آن
عالم نیست والراسخون وثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان
اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخ بود یقولون می گویند آمنا به ما
گرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات ومتشابهات از نزد
پروردگار ماست وما یذکر ویاد نکنند یا پند نپذیرند الا اولوا

الالباب مگر خداوندان عقلهای صافی ربنا هم قول ایشان علم است و ایشان قومی
اند که متاع دانش خود را بنور علم آراسته می‌گویند ای آفریدگار لا تزغ
بمیل مده و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا
پس از آنکه ما را راه نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک از نزدیک تو
رحمة توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است و یا از زائل
دار عصمتی از شک و شبهه انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده
هر عطیه ربنا ای پروردگار انک جامع الناس بدرستی که فراهم آرنده
مردمانی یعنی جمع کننده ایشان لیوم برای حساب روزی که ما را لا ریب
فیه هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخلف
المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین
کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیریه یا کفار قریش
که بر حضرت صلعم سرزنش می‌کنند که در توریت است و قرآن ندارد و
خود را باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می‌نمایند لن تغنی عنهم
اموالهم و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات
می‌افرازند من الله از عذاب خدای تعالی شیئا هیچ چیز نه بدر و نه اگر
بجهت دریهانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند
اولئک و آن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت
این مشرکان با یهود و نصاری در تکذیب حضرت صلعم کداب آل فرعون
مانند عادت و متابعان فرعونند در تکذیب موسی عم والذین من قبلهم
و مثل عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا
بایاتنا که بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیا را خود را
فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از
تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبت
بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد صلعم مر آنکسانی را که کافر شدند
از یهود و شما قصد کردند در واقعه احد ستغلبون زود باشد
که مغلوب شوند در دنیا بنصرت مومنان بر شما و تحشرون و جمع کرده
شوند در عقبی الی جهنم و بئس المهاد سوی دوزخ و بد آرامگاهیست
دوزخ پس خطاب با کفار قریش می‌فرماید قد کان لکم بدرستی
که بود شما را آیة علامتی و نشانی در صحت نبوت محمد صلعم فی فئتین التقتا
در دو گروه که هم روبرو دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی
که کارزار می‌کنند فی سبیل الله در راه خدای تعالی که لشکر پیغمبر بودند صلعم





سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش انصاری
واخری کافرة و گروهی دیگر که ناگرویده بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و
پنجاه تن یرونهم می‌دیدند مسلمانان ایشان را یعنی کفار را و لشکر کفار خود را
نمودند به مسلمانان مثلیهم دو برابر خود رای العین دیدنی آشکارا
اگرچه ایشان مقابل مومنان بودند تا حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان
برابر دو تن از کافران غالب آیند کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا مائتین
در محل کفار را برابر ایشان اندک نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب
آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بسیار غالب
آمدند و در اخبار آمده که در بدر اول قتال مومنان را اندکی بکافران نمود تا بر
جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیدار نمود
تا از خوف مغلوب و منکوب نشوند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند
و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود والله یؤید و خدای
قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک
بدرستی که در تقلیل و تکثیر لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار
مر خداوندان بیناییها را مراد بینایی دلست که بصیرت گویند زین زینت
داده یعنی آراسته شده است للناس برای مشرکان حب الشهوات
دوستی آرزوها نفس مراد مشتهیات و زینت دهنده حق سبحانه و تعالی بود که
خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهة امتحان بندگان و گفته‌اند مزین
شیطانست که می‌آراید در چشم ایشان مشتهیات را من النساء از
زنان که بدترین دام شیطان آشنانند والبنین و پسران که محبوب
طبایع والدینند والقناطیر المقنطرة و قنطارها گرد کرده یاد فاین ساخته
من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال ذهبست یا هشتاد
هزار درم نقره یا پر پوست گاوی دینار و درم والخیل المسومة و دیگر
اسبان علامت داران نشان اساست که عیب و هنر او ظاهر می‌کرداند چون
مطلق الیمین و غیر محجل و امثال آن و گفته‌اند مسومه اسبان آراسته با تمام خلقت
یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود والانعام و دیگر چهار
پایان از شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشتزار یا زمینها برای زرع ذلک
این که یاد کرده شد که در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا
چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا والله و خدای که معبود
بحق است عنده نزدیک اوست حسن المآب نیکویی بازگشت حسن المآب
جز در قرب رب الارباب متصور نیست قل اؤنبئکم بگو آیا خبر دهم شما را

ای درویشان صحابه بخیرٍ من ذلکم بهتر ازین‌ها که گفته شد
للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علامة مؤمنان باشد
یا از ارتکاب فواحش نگذشتند و متاع دنیا را دست بداشتند چون اهل صفه
مر ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست که اندکی
از آن بهتر است از دنیا و هرچه در وست و در حدیث آمده که موضع سوط من الجنة
خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها می‌کند که تجری من تحتها الانهار
میروند از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خالدین فیها جاویدان
باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهة آنست که نعمت خود را از
خوف انقطاع منقص نگردد و ازواج و مر ایشان راست جفتهای حوری و انسی مطهرة
پاکیزه از قاذورات که زنان دنیوی را می‌باشد یا پاکانند در خلق و خلق و رضوان
من الله و دیگر ایشان راست خوشنودی از خدای و این از بهشت و نعیم او
بهتر است والله بصیر و خدای تعالی بیناست بالعباد به بندگان و احوال
ایشان الذین متقیان که نازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز یقولون
ربنا ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده‌ایم بالحق فهو حق
فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر
عصیان ما کش وقنا عذاب النار و نگهدار ما را از عذاب دوزخ نگاه دار
الصابرین و راستانند در قول و فعل و نیت والصادقین والقانتین
و فرمانبردارانند مر امر خدا را در نهان و آشکارا والمنفقین و نفقه
کنندگان اند از مال حلال در اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش
خواهندگان بالاسحار در سحرگاه که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان
در ثلث آخر شب یا آنکه کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند
اهل تقوی صابرانند در کشیدن ریاضت و صادقانند در ابتهاج ارادت
و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی فترت و منفق
صفات و ذوات‌اند از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است
بغیر حق گناه آمد شهود ماسوی الله از این نوع گناه استغفر الله
و از این صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوک است و صدق بنده تخلق باخلاق
مالک الملک و قنوت اشتغال بنقص نفس و الفضول و انفاق سبب تکمیل او در
رتبه قبول و مراد از استغفار فناء در توحید است و تا ستاره هستی سالک
در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ابدی او از مطلع فیض ازلی
طالع نگردد و ذکر سحر یعنی کلمات والمستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال ظلمت
شب و ظهور نور و صفاء روز است این فایده می‌دهد که چون شواهد حیرت



بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شدست و جود ما عدا که نمود بی بود است
زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید در سر کلام تمام لطف
الصباح نقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید لمعهٔ نور قدیم تافت از اکوان
حلّه مرادات محدثات بر آمد صبح وصال سر میدمد در همه آفاق هر طرف بانگ
الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده و هم از اخبار شام بمدینه آمده از
حضرت رسالت صلعم سؤال کردند که بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی در کلام
خدای کدام است این آیه نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای حکیم
کرد یا اعلام نمود که انه آنکه خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او والملائکة و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی
دادن و اولوا العلم و خداوندان علم که مؤمنان شدند از اهل کتاب یا
جمیع مهاجر و انصار و علماء این امت همین گواهی میدهند قائما در حالتی
که هر یک از این علما حاضر قایم اند بالقسط بعدل در ادای شهادت با خدای
گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم بر راستی گفته اند
شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت
و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران
شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار جهة
تاکید است و از برای اهتمام بمعرفت دلائل توحید العزیز قوی است و غالب
یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی
مگر بر وجه امر همه مامورند باظهار کلمهٔ توحید الحکیم داناست
در شهادت بوحدت حق ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند
الله الاسلام نزدیک خدای تعالی اسلامست نه یهودیت و نه نصرانیت و ما
اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلعم
پیغمبر بحق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند ایشان توریت را الا مگر
من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه بدیشان دانش بحقیقت آید یعنی
قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگاه آغاز خلاف کردند
بغیا بینهم از روی حسد یا جویکه در میان ایشان است یا میل بریاست
و بندگی قوم و من یکفر و هر که نگرود بآیات الله بقرآن یا بمعجزاتی که خدای
تعالی حضرت محمد صلعم را ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای
سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد که مخالفان از این
عالم بروند و خدای ایشان را جزا دهد بکفر و انکار ایشان فان حاجوک
پس اگر این حسودان خصومت کنند با تو در دین بعد اقامت حجت با نصاری

بجز آنکه در مقام جدال باشند بواسطهٔ عیسی ع فقل اسلمت پس بگوی در جواب
ایشان که تسلیم کردم وجهی لله ومن اتبعن وقل بگوی للذین اوتوا الکتاب
مر آنکسان از آنکه کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین
و بگوی مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءاسلمتم ایا اسلام می آرید
چنانچه من آورده ام استفهام بمعنی امر هست یعنی آرید فان اسلموا پس اگر
اسلام آورند وامر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود
کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند
پشت بر اسلام کردند ترا هیچ ضرر نیست فانما علیک البلاغ پس جز این
نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس والله بصیر وخدای تعالی
بیناست بالعباد به بندگان و بتکذیب و تصدیق ایشان ان الذین
یکفرون بدرستی آنانکه کافر شوند بآیات الله بقرآن و محمد صلعم با حجتهای
روشن که بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی واقع است و بر کتابها آرد و یا ویقتلون
النبیین و می کشند پیغمبران را بغیر حق بی آنکه کشتن راستی باشد در بیان
تاکیدست که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان می دانند که بغیر حق می کشند
و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق می کشند و از حضرت رسالت م
روایتست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را
در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد
ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر
روز بکشتند چنانچه حق تعالی فرماید ویقتلون الذین و می کشند آنان را
نیز که اندوی حقانیت یامرون بالقسط می فرمایند بعدل و راستی من
الناس از مردمان یعنی ما سوی انبیا فبشرهم پس خبر ده ایشان را بعذاب الیم
بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت اولئک الذین آن گروه
قاتلان بالاسلاف و اخلاف ایشان آنانند که در شایسته شمه حبطت اعمالهم
تباه گشت نیست شد عملهای ایشان که می گفتند ما پیروند احکام توریة ایم
و بر شریعت موسی ع عمل می کنیم و بیشک اعمال ایشان حبطه است فی الدنیا
در این سرای که کس از ایمنی ستایند والاخرة و در آن سرای که ثوابی بر آن مترتب
نمی شود وما لهم و نیست ایشان را هیچ نقابت من ناصرین از یاری
دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه
اوتوا نصیبا داده شده اند بهره من الکتاب از توریة یعنی اندک چیزی
دانسته اند یدعون الان خوانده می شوند الی کتاب الله بسوی توریة
لیحکم بینهم یا توریة حکم کند میان ایشان در قصهٔ یهود چیز نیست

کرحکم



که حکم رجم را منکر شدند و در سورهٔ مائده مذکور خواهد شد و گویند روزی
حضرت رسالت صلعم یهود را با اسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد صلعم من
با تو بحضور علمای دین خود مناظره می کنم حضرت صلعم فرمود که این صحیفه را از توریة
که بر نعت و صفت منست بیارید و در میان محکمه آن را حکم سازید ایشان از این قول
ابا نموده آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان توریة می خوانند
ثم یتولی پس روی می گردانند فریق منهم گروهی از ایشان که رؤسای یهودند
وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از الحق ذلک این اعراض از حکم توریة
ایشان را بانهم قالوا آنست که ایشان می گویند لن تمسنا النار نخواهد رسید
بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر چند روزی شمرده که هفت یا چهل وغرهم
و فریب داد ایشان را فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آن چیزی که
هستند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آباء ایشان مر ایشان را فکیف
پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن هنگام که جمع کنیم مر ایشان را لیوم
از برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن ووفیت
کل نفس و داده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم
لا یظلمون و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان حسنات و زیادات سیئات عمرو بن عوف
روایت کرده که در غزوهٔ احزاب که حفر خندق می کردند سنگی سخت بدید
آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر صلعم نمودند و آن
حضرت بر آن موضع آمده میتین بدست گرفت و بقوت روحانی و بتایید
ربانی چنان ضربتی فرود آورد که سنگ قدری بشکست و برقی از میان آهن
و سنگ بجست که از بارقهٔ آن آتش کوچهای مدینه روشن شد بحدی که ابر سید
و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر ضربه آن حضرت مقدار
از آن برجست و نوری درخشان شد که بروشنائی آن صفایی منظر ظاهر گشت
نوبت سیم لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد اصحاب تکبیر
گفتندی و حضرت رسول صلعم فرمود که روزی باشد که امت من بر مداین ظفر یافته
کوشکهای حیره بتصرف در آورند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه
برسد و شقهٔ رایت شریف من سایهٔ یمن و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد و مؤمنان
مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح آشنائی
و تعریض انگیخته زبان طعن بگشادند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان
عرب خندق می کند و بمجرد آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد
یاران خود را بگرفتن روم و فارس وعده می دهد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
که قل اللهم بگوی بار خدایا مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف

در آن تؤتی الملک عطا می کنی پادشاهی من تشآء هر کرا خواهی وتنزع الملک وی
ستانی ملک را ممن تشآء از هر که میخواهی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی
ظاهر است که حق سبحانه وتعالی تمام جهان داری بقبضهٔ هر که خواهد میسپارد
وعنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت
مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد وانرا که خواست داد
وگفته اند که ملک نبوة ورسالت است از بنی اسرائیل بستد وبه بنی اسمعیل داد با آیالة
مکه وحوالی آن که کفار قریش از ان محروم ساخته بلا زمان عتبهٔ علیه
نبویه حواله فرمود یا ملک روم وفارس ویمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین
امت ارزانی داشت ونزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز
دو جهان شد واز هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت امام احمد
حرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست ودلها در قبضهٔ قدرت خدا
یکتاست هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحبدلانش
بنوازد وهر کرا از دلها دور افشان بیندازد شعلهای نیران بگذارد
وتعز می سازی من تشآء هر کرا می خواهی وبایمان ومعرفت چون پیغمبر
ومتابعان وی وتذل وخوار وبی مقدار می کردانی من تشآء هر کرا می خواهی
بکفر ونکوبت چون ابو جهل وبی روانان ویا مراد عزتست از امنیت واستیلا
بر دیار عرب وعجم وذلت اهل فارس وروم وغیر ایشان از کفار امم یا عزت
مؤمنان بظفر بر یهود ونصاری وذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل وجلا کفته اند
عزت بشرف قناعتست وذلت بخست حرص استغناء قناعت فقیر از ابصدر
تمکن رساند وتکاپوی حرص توانگر از در صف نعال افکند در تفسیر
بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت
امام مقری که در زمان خود قطب اولیا بود امداد استدعاء فاتحه نمود وهمچنان
در صف نعال الایستاده از تفسیر تعز من تشآء وتذل من تشآء نکته در خواست
فرمود خواجه جواب داد که روشن ترین وجهی در بن معنی اینست که ترا با هزار
هفتصد پیل جنگی وپنج هزار زر سنگ ولایت آبادان وصد هزار سوار مکمل
بجهة طلب بیشی وبیشی بر بیشی همچو من گدایی آورد ودر صف نعال باز داشت ومرا
از کلیم کهنه وبای برهنه ملک قناعت بخشید ودر صدر آزادی جای داد
آنکو بقناعت آشنا شد وانکو ز حرص وآز بیمود سلطانی تعز من تشآء شد وانکو ز
حرص وآز بیمود مقهور تذل من تشآء شد ونزد محققان عزت تنهود بقا و
کشف غطاست وذلت بحجاب حرمان وباز داشت بیدک الخیر بدست تست
یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکو بهاست از اعطاء ملک واعزاز مؤمنان واگرچه



شر چون نزاع واذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضاء مقام آنست
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست ووعدهٔ
ایشان بفتح اقالیم وکثرت غنایم بالاکتفا کرده باحد الضدین چه از وضع ضد
دیگر مفهوم میشود چون سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب
چنانچه ابراهیم ع فرمود واذا مرضت فهو یشفین وحقیقت آنست که شر خالص
در عالم نیست بلکه از امر نسبی است چنانچه در مثنوی میفرماید که
بد بد نسبت باشد این هم بدان زهر مطلق نباشد در جهان زهر مار آن
مار را باشد حیات نسبتش با دیگران باشد ممات یا آنکه خیر وجود است
شر عدمی وعدم را با وجود آمیزش نتواند بود ولهذا حضرت رسالت پناه
در بعضی ادعیه فرموده انه الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک
وصاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص نیز
این سخن را ما بی میفرماید آنجا که در نعت حضرت خاتم صلعم میفرماید شعر
بلبل شاخسار باغ بلاغ شاهباز نشیمن ما زاغ داشت چشم سر شهود دیده
روشنایی نکحل ما بصر چون بنظاره جهان پرداخت هر چه نیکو نیک را که دید
شناخت کانکه نیک انحصار قدم است وانکه بد انتقاص عدم است
کفت الخیر کله بیدیک لاکن الشر لایعود الیک انک بدرستی
که تو علی کل شیء بر همه چیزی از انتزاع واعطا واعزاز واذلال قدیر
توانایی تولج اللیل در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول
آفتاب بنقطهٔ شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی اجزاء شب می کاهی
ودر اجزاء روز می افزایی یا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان
اطول سنه می شود وتولج النهار ودر می آری روز را فی اللیل در شب
یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم می کنی واجزاء شب را بدان زیاده
می سازی تا شبی که در آخر قوس اطول لیالی می شود وتخرج الحی وبیرون
می آری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه است یا
اخراج کنی مرغ را از بیضه ودرخت از دانه وتخرج المیت از زنده که حیوان
ودرخت ومرغ است وگفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری وطیب را
از خبیث یا کافر را چون کنعان از نوح ع ومؤمن را چون ابراهیم ع از کافر
چون آزر وترزق وروزی می دهی از خزانهٔ رحمت واسعه من تشآء
هر کرا خواهی بغیر حساب بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد ومقدار
آن ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند
الکافرین کافرانرا که دشمنانند اولیآء دوستان ومتولیان

[illegible]

امور خود من دون المؤمنين بيرون مؤمنان يعنى دوست مؤمن جز مؤمن نبايد
پس مؤمنان بايد كه كافرانرا بدوستى نگيرند چنانچه جمعى از انصار با دوستان يهود
دوستى اختيار كرده بودند وعقد موالات وعهد مواخات در ميان
آورده حق سبحانه وتعالى ايشانرا نهى فرمود وازين دوستى تهديد كرد گفته ومن يفعل
ذلك وهركه بكند اين دوستى با دشمنان فليس من الله پس نيست
انكس از دين خداى في شيء در چيزى يعنى از دين حق هيچ ندارد الا ان
تتقوا مگر آنكه بترسيد وحذر كنيد منهم از ضررهاى كافران
تقية ترسيدنى وحذر كردنى حكم تقيه در ابتداء اسلام وقبل از استحكام
امور دين بوده اما امروز رخصت تقيه جز در دار الحرب نيست ويحذركم الله
ومى ترساند خداى شما را از ارتكاب مناهى نفسه از عذاب نفس خود يعنى
عذابى كه صادر باشد از محض قهاريت حق سبحانه وتعالى يا ذكر نفس مراد
ذات او باشد والى الله المصير وبسوى جزاء خداوند است بازگشت
همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان داريد ما في صدوركم آنچه در سينهاء
شماست يعنى در دلهاء از موالات كفار او تبدوه يا آشكار كنيد آنچه كه
در ضمير شماست يعلمه الله ميداند خداى تعالى آنرا ويعلم ما في السموات
وميداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علويات وما في الارض وآنچه
در زمين است از انواع سفليات والله وخداى تعالى كه علم ذاتى او بهمه
محيط است على كل شيء قدير بر همه چيزى تواناست وقدرت
او بهمه مقدورات احاطه كرده پس هر چه مى كنيد ميداند وعقاب
آن مى تواند نافرمانى مكنيد وبترسيد يوم تجد آن روزى كه بيابد
كل نفس هر كسى از عمل كنندگان ما عملت من خير از آنچه كرده باشد
از نيكوئى محضرا حاضر كرده شده نزديك خود يعنى ببيند صحايف
حسنات را وما عملت من سوء وآنچه كرده باشد از بدى تود
دوست دارد آن نفس لو ان بينها انكه باشد ميان او وبينه وميان
عمل بد امدا بعيدا مسافتى دور يعنى نخواهد مطلقا عمل خود را ببيند
ويحذركم الله وحذر مى فرمايد خداى شما را نفسه از خود در
فتوحات فرموده كه خداى تعالى شما را مى ترساند از آنكه در ذات او تفكر مى
كنيد بدين تأكيد رفع مناسبت مى كند ميان ذات خود وذات خلق ما
للتراب ورب الارباب چه نسبت ذره را با عين خورشيد چه نسبت خاك را
با عالم پاك والله رؤف وخداى مهربانست بالعباد به بندگان كه مبالغه
مى فرمايد در تحذير ايشان قل ان كنتم بگو اگر هستند شما اى يهود ونصارى

لاف



لاف نحن ابناء الله واحباؤه در عالم افكنده بدين دعوى ميكنيد كه تحبون الله
دوست مى داريد خدا را فاتبعوني پس مرا پيروى كنيد يحببكم الله
تا خداى شما را دوست دارد ويغفر لكم ذنوبكم وبيامرزد گناهان
شما را والله غفور وخداى آمرزنده است كسانى را كه در متابعت او راسخ
باشند رحيم مهربانست بر ايشان برحمت خاصه يا خطاب
باقوميست كه ميگفتند ما بتانرا از براى خدا دوست مى داريم وشفاعت
نزديك خداى ازيشان اميد داريم ايشانرا گفته اند كه اگر حق را دوست
مى داريد متابعت حبيب او را مگذاريد قل اطيعوا الله بگو فرمان بريد
خدا را در اوامر ونواهى والرسول وپيغمبر را در احكام شرع فان
تولوا پس اگر بگرديد واعراض كنيد از طاعت خداى تعالى ورسول
او فان الله پس بدرستى كه خداى تعالى لا يحب الكافرين دوست
نمى دارد كافرانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران مى كند
كه تولى از طاعت خداى ورسول كفر است ان الله اصطفى بدرستى كه
خداى برگزيد آدم آدم را كه پدر بشر است بتعليم اسما وسجده ملائكه
وابو انبيا واصفيا ونوحا ونوح را بطول عمر وترتيب سفينه ونسخ
شرع متقدم وآل ابراهيم ونسل ابراهيم را بخلت ونجاة از آتش نمرود و
امامت عالميان وبناء خانه كعبه وآل عمران وآل عمران كه موسى وهرون
بودند برسالت وتكليم على العالمين بر عالميان زمان ايشان وگفته اند
ابن عمران پدر مريم است وآل او مريم وعيسى بودند كه خداى تعالى
ايشانرا برگزيد مريم را بعفت وطهارت وعيسى را بكتاب ورسالت
ذرية وهمچنين برگزيد فرزندان اين پيغمبران بعضها برخى ازيشان
من بعض از برخى زاده شده مراد اولاد فرزندان اند انانرا برگزيده
والله سميع وخداى تعالى شنواست مر اقوال باطله يهود را كه گفتند
نحن ابناء الله يا مر خرافات نصارى كه بنبوت عيسى گفتند ابن الله عليم
داناست باغراض فاسده ايشان ازين مقالات اذ قالت امرأة عمران
ياد كن اى محمد صلعم كه چون گفت زن عمران بن ماثان كه حنه بنت فاقود بود
در وقتى كه حامله شد رب انى نذرت لك بدرستى كه من نذر كردم اى
پروردگار من لك براى تو ما في بطني آنچه در شكم منست محررا آزاد كرده
شده از قيد تعلقات دنيوى تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد تو كند
در آن زمان خدمت مسجد قدس را از بهم مى داشتند وفرزندان را براى
آن كار نذر مى كردند ودر شريعت ايشان انقياد الذين بر فرزندان در

چنین نذرها فریضه بود بعد از آن بحنّه شوهر خود گفت ویحک
این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد
نتواند پس بر زبان حنّه جاری شد که فتقبّل منّي پس قبول کن خدایا
من از آنچه نذر کردم انّك انت السّميع بدرستی که شنوای سخن
که درباب نذر گفتم العليم دانای بمقصد من درین نذر که جز رضای تو
نخواستم فلمّا وضعتها پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید
بتسمیه است یا بنذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسّر ربّ انّي
وضعتها ای پروردگار من بدرستی که نهادم آن بار را انثى فرزند ماده
والله اعلم و خدای تعالی داناتر است بما وضعت بآنچه بار نهاد حفص وضعت
خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنّه وضع کرد وليس الذّكر گفت حنّه
که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كالانثى همچو فرزند
ماده که بمن داده وانّي سمّيتها و بدرستی که من نام نهادم او را مريم
و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وانّي
اعيذها بك و بدرستی که من در پناه تو می آرم او را وذرّيّتها و فرزندان
او را من الشّيطان الرّجيم از وسوسه دیو سرکش رانده شده ببرکت دعای
حنّه پروردگار مریم و عیسی ع رسیده از مسّ شیطان محفوظ ماندند و
در حدیث آمده که هیچ مولود نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت
ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مسّ شیطان الا مریم و پسر او که ازین
صورت محروس و محفوظ بودند فتقبّلها پس فرا پذیرفت مریم را ربّها
پروردگار او بقبول حسن بپذیرفتنی نیکو جهة خدمت خانه وانبتها
و برویانید او را یعنی نشو و نما داد او را نباتا حسنا نشو و نمای نیکو یعنی پرورش
یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون نشو و نما او بانواع عبادت
بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلّق او بود باخلاق ربّانی
و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورد و احبار را گفت دونکم هذه
النّذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن بزرگان بقبول وی رغبت
نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن
وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریة کردندی بکنار نهر اردن بردند
در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق
باشد القصّه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالة مریم بروی مقرر شد
وكفّلها زكريّا و فرا سپرد خدای تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بجانه برد
جهة ارضاع او دایه مقرّر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را مسجد





آورده بغرفه که بجز نردبان صعود بآن میسر نشدی حراست او باقصی الغایة
کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال وی لایح
گشت كلّما دخل هر گاه که درآمدی عليها بر مریم زكريّا المحراب زکریا
بغرفه که آنجا می بود وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی و آن
میوه تابستانی بودی در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان
زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قال يا مريم گفت ای مریم
انّى لك از کجا است مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت
مریم هو این رزق که می بینی من عند الله بدرستی که از نزد خدای است انّ الله
بدرستی که خدای تعالی يرزق من يّشاء روزی میدهد هر که را می خواهد
بغير حساب بی شمار از کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالك در آن
وقت که مشق تانه نه در هنگام آن مشاهده کرد طمع افتاد که با وجود
کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زكريّا بخواند زکریا
ربّه پروردگار خود را قال ربّ گفت ای پروردگار من هب لي بخش مرا
من لّدنك از نزدیک خود ذرّيّة طيّبة فرزند پاک از آلائش گناه
انّك بدرستی که تو از کرم سميع الدّعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده
فنادته الملائكة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبریل ع
بوده و بجهة تعظیم او را بطریق جمع یاد کرده وهو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده
بود يصلّي في المحراب نماز میکرد در محراب مریم یا محرابی که داشت انّ الله بدرستی
که خدای يبشّرك مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست ۲ بيحيى
که نام پدر با فرزند باشد یا دین بدو زنده گی یافت مصدّقا در حالتی که آن
فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بكلمة بعیسی که او کلمه است من الله
از نزدیک خداوند آورده کما قیل که بعیسی ع ایمان آورد یحیی ع و دیگر صفت
یحیی آنست که وسيّدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط آراسته باشد وحصورا
و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب ونبيّا من الصّالحين
پیغمبری باشد از شایستگان یعنی زکریا و آبای او و صلاح آن باشد که
حقوق خالق و خلایق بر وجهی که باید ادا کند و چون زکریا را بچنین فرزندی
مژده و بشارة دادند قال ربّ گفت ای پروردگار من انّى يكون از کجا باشد
مرا لي غلام پسری وقد بلغني الكبر و بدرستی که فرا رسید مرا پیری و بزرگ سالی
وامرأتي و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مریم بوده عاقر نازاینده است آیا مرا
جوان میسازی تا درین پیری فرزندی میدهی قال گفت خدای تعالی یا جبرئیل گفت
بفرمان خدای تعالی كذلك همچنین بر همین حال که هستید از پیری الله يفعل

ما يشاء خداى تعالى مى كند آنچه مى خواهد بر وفق عادت و خلاف آن
قال گفت زكريا رب اجعل لى اى پروردگار من ظاهر گردان براى من
آية نشانه كه مرا آن حمل ابتدا خبر كند بعلوق قال گفت جبرئيل ع كه خداى تع
مى گويد آيتك نشانه تو الا تكلم الناس آنست كه سخن نگويى يعنى قادر
نباشى بسخن گفتن با مردمان ثلاثة ايام سه شبانروز الا رمزا مگر آنكه
اشارت كنى برمزى يا اشارة دست يا بر زمين نويسى واذكر ربك و ياد كن
پروردگار خود را كثيرا بسيار وسبح و تسبيح گوى او را بالعشى در شبانگاه
والابكار و در بامدادها باقى قضيه زكريا ع كه در سوره مريم خواهد آمد
واذ قالت الملائكة و ياد كن آن زمانى را كه گفت جبرئيل ع يا از ملائكه كه شام
گفتند يا مريم اى پرستار نكار خداى تعالى ان الله اصطفاك بدرستى كه خداى
ترا بر گزيد براى عبادت يا قبول كرد ترا بخدمت يا پرورش داده بعصمت
وطهرك و پاك ساخت ترا از لوث شرك يا از تقادورات نساء مى باشد
چون حيض و نفاس يا از خصال الذميمه و عادات قبيحه واصطفاك تكرار از براى
تاكيدست يعنى بجهت آنكه ترا بر گزيد على نساء العالمين بر زنان عالميان
آنكه ترا بى شوهر فرزندى دهد و بنفخه جبرئيل مخصوص گردانيد يا مريم اقنتى
اى مريم فرمان بردارى كن لربك مر آفريننده و پرورنده خود را
واسجدى و سجود كن خدا را واركعى مع الراكعين و ركوع كن با ركوع
كنندگان مريم را حكم بود نماز بجماعت بگذارد با احبار بيت المقدس ذلك
اينها كه ذكر كرده شد از اين ابتها از حديث مريم و زكريا و يحيى من انباء
الغيب از اخبار پوشيده است كه ما بجهت اظهار آنها نوحيه اليك
وحى مى كنيم و بزبان جبرئيل بتو مى فرستيم وما كنت و تو نبودى اى محمد صلعم
لديهم نزديك احبار المقدس اذ يلقون آن هنگام كه مى انداختند از براى
قرعه اقلامهم قلمها و كتابة خود را در جوى آب روان تا بدانند كه ايهم
كدام ايشان يكفل مريم پاينده ايشان شود تعهد مريم وما كنت لديهم
و تو نبودى نزديك ايشان اذ يختصمون آن وقت كه مخاصمه مى كردند
براى كفالت مريم اذ قالت الملائكة ديگر ياد كن كه گفتند فرشتگان
واصح آنست كه جبرئيل ع گفت يا مريم ان الله اى مريم بدرستى كه خداى يبشرك
مژده مى دهد ترا بكلمة كه مراد حضرت عيسى است ع و او را كلمه از آن گفته كه
بكلمه كن حاصل شد بى حاصل پدر و اگرچه هر مخلوقى بجز آدم بواسطه اين كلمه
آفريده شد اما چون از سبب متعارف كه والد باشد مفقود است در حق او
لاجرم اضافه حدوث او بكلمه اكمل و اتم تواند بود اسمه نام كلمه او

المسيح



المسيح عيسى ابن مريم مسيح لقب است و عيسى اسم و تقديم لقب بر اسم از روى
تعظيم باشد چنانچه گوييم نام پيغمبر ما محمد مصطفى است صلعم و مسيح بلغت عبرى
مبارك باشد يعنى مبارك وجيها روى شناس و تمام قدر في الدنيا در دنيا
بطاعت يا نبوت يا مخلوق شدن بى پدر يا برفع بر آسمان يا بنصرت دين محمد
در آخر الزمان يا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت يا بعلو درجه ومن
المقربين و از نزديك گردانيدن شدگان بكرامة خداى تع ويكلم الناس
و سخن گويد اين فرزند با مردمان في المهد در كنار تو كه مهد باشد
يا در زمان صغر يعنى وقتى كه شايسته گهواره بود وكهلا و سخن گويد در وقتى
كه كهل باشد يعنى دو سوى تكلم او در مهد معجزه بود و در كهولت دعوت ومن الصالحين
و از انبياء شايسته است قالت مريم از روى استفهام يا بطريق استبعاد
انى يكون لى از كجا و چه باشد مرا غلام فرزندى ولم يمسسنى و حال آنكه مرا
مس نكرده است بشر هيچ بشرى و اين خارج است از عادت كه زنى بى شوهر از زنى
فرزند آيد قال كذلك گفت جبرئيل ع بر همين حكم تو هستى بى مساس بشرى
الله يخلق ما يشاء خداى تع مى آفريند آنچه مى خواهد اذا قضى چون خداى
حكم كند امرا كارى را فانما يقول پس جز اين نيست كه گويد له مر آن چيز را
كه معلوم اوست كن بباش فيكون پس باشد و گفته اند لفظ كن
اخبار است از سرعت تكوين اشياء يعنى بتكوين او يعنى هست كردن خلق او ولاد او نبود
نيست چنانچه قادرست بر خلق اشيا از اسباب و مواد همچنان قادرست بر آفريدن
ايشان دفعه بى سببى و مادة و آنكه از روى بديت بكت سبب بى سبب آفريند تا تر چه عجب
قدرتى را كه عجز نيست در آن هست از اين نوع كارها آسان ويعلمه الكتاب
و بياموزد او را خداى تع كتابها را فرو فرستاده بيش از او چون صحف شيث و ابراهيم
و جز آن والحكمة و علم حلال و حرام كه حكمت شريعت است والتورية
والانجيل و تعليم دهد او را توريه و انجيل و تخصيص اين از كتب منزله جهة
تفضيل است ورسولا و گردانند او را فرستاده بجانب بنى اسرائيل بسوى
فرزندان يعقوب پس بگفت عيسى ع با ايشان انى بانكه من قد جئتكم
بتحقيق آمده ام بشما باية بعلامتى من ربكم از پروردگار شما و آن علامت
كه رسالت منست و مراد از آيه جنس است نه فرد زيرا كه پنج علامت ذكر مى كند
اول انى اخلق بدرستى كه من مى سازم و تصوير مى كنم لكم براى شما من الطين
از گل كهيئة الطير مانند شكل مرغى فانفخ پس مى دمم نفس خود را فيه در آن
مرغ از گل ساخته فيكون پس مى گردد آن گل مصور طيرا مرغى زنده
پروازكننده باذن الله بامر خداى يا بمشيت او گويند بشكل خفاش مرغى

از گل می ساخت و بر دست گرفته نفس در وی می دمید بقدرت ربانی
طیران آغاز می کرد و میانهٔ زمین و آسمان به پرواز می آمد و گفته اند
در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین می
افتاد و علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری می گردانم نابینای مادر
زاد را از علت او وَالْأَبْرَصَ یا شفا می سازم شخص را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض
او و چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده کنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار
این کلمه برای رفع توهم است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نمی بندد
و مفسران بر آنند که عیسی ع چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح
بود ع که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ
و خبر می دهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما می خورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه
ذخیره می کنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مشهور آنست در
مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای
شما فلان چیز گذاشته اند ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات
باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتیست
مر شما را و دلالتی بصدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور کنندگان
که این معجزه نیست یا ایمان آرندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم بشما باور دارنده
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیزی را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که از کتاب موسی است ع
و من تقریر کنندهٔ تمامت آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم شما را
بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنکه در شریعت موسی ع حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود
بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه وَجِئْتُكُمْ
و آمدم بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما معجزات و دلایل است
و ایراد آیه بلفظ وحدانیت بنا است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیه دارد فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت وَأَطِيعُونِ و فرمان مرا ببرید در
قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بدرستی که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ
و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه
راست و رسانیده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنگام دریافت
عیسی ع مِنْهُمُ الْكُفْرَ از ایشان کلمهٔ که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن
اجتماع در مشاورت بود بر قتل وی چون عیسی ع آغاز دعوت کرد جهودان
بقصد وی برخاستند عیسی ع فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر و بر لب
نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی می گرفتند عیسی ع با ایشان گفت که بیائید
بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدامست فرمود که بیائید

تادام



تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنیم اینجا شکار ماهی می کنید آنجا شکار از
بالا انبیاء کما هی کنیم و در معالم آورده که عیسی ع گفت بیائید تا مردمان را
صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسول او ایشان
بوی ایمان آوردند قَالَ بعد از آن گفت عیسی ع مَنْ أَنْصَارِي از شما کیانند
یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا و توقع که نصرت الهی در رسد قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی آن جماعت صیادان و گفته اند حواریان
گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این
خاصگان و برگزیدگان در جواب عیسی ع گفتند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران
خداییم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویده ایم بخدای تعالی
وَاشْهَدْ و تو ای عیسی ع گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهاد
گانیم دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار
ما و ما ایمان آوردیم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا
الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی ع فَاكْتُبْنَا پس
بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ
با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و گفته اند که کتاب
بمعنی جمع است و مراد از شاهدان امت بزرگوار سید مختار است صلعم و معنی
دعاء حواریان این بود که خدایا جمع کن ما را در زمرهٔ امت محمد صلعم که
برکت آن حضرت از همه امتان اکملند و افضل و نحن الآخرون السابقون وانتا
حلوای آخرند و نمک اول ع هستان پیغمبران او خوبتر امتیست از امتان محبوبتر
وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانی که عیسی ع از ایشان احساس کفر کرده بود بر آن
که جمعی را برانگیختند که هرجا عیسی را ع ببینند بکشند و اصحاب آن گفته بانواع
حیل عیسی را ع بدست آوردند و در خانهٔ محبوس ساخته شب همه شب باینر
داشتند و علی الصباح مجتمع گشته یکی را از خود که یهودا نام بود بدرون
خانه فرستادند تا عیسی ع را بیرون آرد حق تعالی در آن شب عیسی را باسمان
برده بود یهودا که بخانه در آمد عیسی را ع ندید و حق تعالی شبه عیسی را
بر او افکند چون بیرون آمد و خواست که گوید که اینجا نیست در روی او ریختند
هر چند استغاثه کرد که فلان کسم بجائی نرسید والبته دارش در آویخته تیر
باران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند
وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای تعالی جزای مکر ایشان به ایشان رسانید و تا مهتر
خود را بخواری تمام بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای تعالی بهترین
مکافات کنندگانست قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که گفت خدا يَا عِيسَىٰ إِنِّي

متوفیک یا عیسی من فراگیرنده توام از دنیی ورافعک الی و بردارنده توام
توام بسوی عرش خود یعنی بمقر ملائکه خود ومطهرک و پاک کننده و نجات
دهنده توام من الذین کفروا از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند بتو
وجاعل الذین اتبعوک و گرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان
امت تو فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و آن
فوقیه بآن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت
عیسی ع یا غالب شدند بر ایشان و بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و سوسه
بر ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیمة تا روز رستخیز
ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان
و منکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم براستی میان شما فیما کنتم فیه
تختلفون در آن چیزی که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را
معتقد و عیسی ع و محمد را صلعم منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق
میکنند و بمحمد صلعم نمی گروند و بثالث ثلثة قایل شوند و مؤمنان
می گویند الله تعالی یکیست و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم فرستادگان ویند
بحق پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس آنانکه
کافر شدند یعنی یهود و نصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا
عذابی سخت فی الدنیا در این سرای بقتل و سبی و جزیه و خواری والاخرة و در آن
سرای با نواع عقوبات و خلود در دوزخ وما لهم و نیست این کافرانرا من
ناصرین از یاری و نصرت کنندگان در منع عذاب واما الذین امنوا و اما آنکسانی
که ایمان آورده اند چون محمد صلعم و اتباع او وعملوا الصالحات و عمل صالح
کرده اند فیوفیهم پس تمام بدهیم ایشانرا یوفیهم خواند یعنی خدای
تعالی دهد اجورهم مزدهای ایشانرا در دنیا بنیکنامی و در عقبی بنیک
کامی والله لا یحب الظالمین و خدای تعالی دوست نمی دارد ستمکارانرا
ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه علیک میخوانیم
از او بر تو من الآیات و آن از علامات نبوة و دلالات رسالتست والذکر
الحکیم و از یاد کرد نیست محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی
قرآن آورده که از ایشان قصه عیسی ع نصاری نجران زبان بطعن و اعتراض
گشاده گفتند ای محمد صلعم تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی
می نهی خواجه ع فرمود که معاذ الله که نام عبد الله عیسی را دشنام باشد
او بنده است و فرستاده خدای تعالی و کلمه ایست القا کرده بمریم بتول عند ایشانرا
آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشند که ایشان بی پدر





مخلوق کرده حق تعالی آیه فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی ع
و شان غریبا و عند الله نزدیک خدا است یعنی در علم و قدرت او کما انسانی
بی پدر بیافریند کمثل آدم همچون آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر
و مادر مخلوق شده و حال آنکه ابن الله نمی گویید پس شخصی که از مادر بی پدر
در وجود آید چگونه او را ابن الله میخوانند و گفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی
اوصاف پس عیسی ع مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه هر دو
خارج از عادت است و امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بنفخ
روح ایشان از مرور بر مراحل اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو بیمراتب
بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم می کند خلقه
بیافرید خدای تعالی قالب او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت
مر آن قالب را بحکم من کن بباش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه
می فرماید که همچنانچه خاک را گفتیم که آدم باش یا در را گفتیم که عیسی باش الحق
پس این خبر که از عیسی گفته شده درست و راست و پیغامیست رسیده
من ربک از پروردگار تو بتو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک
کنندگان فرمادی تاکید ست بر زیادتی یقین و ثبات در آن و اصح آنست که
ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلعم اما مقصود خطاب با امة آنحضرت
اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل
عیسی ع چون مثل آدم است و در گمان میفتند چون نصاری که در ظلمت
ظن و تخمین ماندند لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند ع نازل از یقین
حرفی نخواندند بزندان گمان محبوس ماندند بر ایشان کشته ظاهر آفتابی به بیش
دیده ایشان حجابی چو بیند چشم نابینا نخورشید چه داند دیو شرح جام جمشید
فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی ع
من بعد ما جاءک از پس آنکه بتو آمد من العلم از دانش آن عیسی ع که
بنده و رسول است فقل تعالوا پس بگو ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله
ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران ما و پسران شما را و نساءنا و نساءکم
و زنان ما و زنان شما را و انفسنا و انفسکم نزدیکان خود را و شما را
ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل
لعنت الله پس بکنیم لعنت خدای را علی الکاذبین بر دروغگویان یعنی
نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت وفد نجرانرا
طلبیده گفت هر چند حجت می آورم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون
بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز

کرد و نصاری بدان صورت راضی شدند زمان و مکان را مقرر ساختند
روز دیگر حضرت رسالت صلعم امام حسین ع را برداشته و دست امام حسن ع را
گرفته و حضرت امیر المومنین علی رض و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بعد از آن روان شدند خواجه عالم ص با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما
آمین گویید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات بسیار از مباهله پشیمان
صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صلعم صف کشیدند
چون مهتر ایشان حضرت رسالت را با اهل بیت بدید فریاد بر کشید که ای
یاران من مباهله این بزرگواران بپرهیزید که من رویها می‌بینم که اگر
از خدای بدر خواهند کوهها را از مواضع آن زایل گرداند و یقین می
دانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند برین منوال
صلح نامه نوشتند و بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر ص فرمود که اگر
وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیدی آتش
بر ایشان فرو بختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفها در منازل
ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصها که مذکور شد
لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست وما من اله و نیست هیچ
معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق معبودیت او راست
وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم اوست غالب و قوی
محکم کار فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله برتابند
فان الله پس بدرستی که خدای تعالی علیم بالمفسدین داناست بر تباه کاران
وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید
هر که برین نمط راه بجای نبرد ؛ هر که ازین نخ بتافت روی بهایی نبرد
قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده می‌فرماید
که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تعالوا
بیایید الی کلمة سواء بسوی سخن راست بیننا و بینکم میان و شما یعنی کلمه
که هم باید که در آن یکسان باشد و آن کلمه سه چیز است الا نعبد یکی آنکه
نپرستیم الا الله مگر خدا را تعریض بیهود و نصاری در عبادت عزیر و عیسی ع
ولا نشرک به و دوم آنکه شرک نیاریم به شیئا بخدای چیزی را و شرک
این هر دو گروه ظاهر است ولا یتخذ سیم فرا نگیرد بعضنا بعضا
بعضی از ما دیگری را اربابا خدایان من دون الله جز خدای تعالی اتخاد ارباب
از نصاری آن بود که احبار خود را سجده می‌کردند و می‌گفتند از کمال ریاضت
انحلول لاهوت بذات ایشان ظاهر است و اتخاد ارباب از یهود اطاعة

احبار



احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر بر گردند اهل کتاب
ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب
مر ایشان را که گواه باشید بانا مسلمون بانکه مسلمانانیم یا اهل الکتاب
ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا دو گروه خصومت می‌کنید فی ابراهیم
در دین ابراهیم ع مدعای یهود آن بود که ابراهیم ع یهودی بوده و ترسایان
می‌گفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می‌کنید و او را
جهود و ترسا می‌خوانید وما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده شد توریة
مگر بعد از زمان ابراهیم ع که یهود به شریعت او عمل می‌کنند والانجیل
و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند الا من بعده مگر بعد از
ابراهیم ع و مقرر است که ابراهیم ع بهزار سال و چون او بر دو پیغمبر
و شریعت و ائمه ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت
بوی چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی‌یابید و تعقل سخن خود
نمی‌کنید ها انتم تنبیه می‌کنید که گوش دارید هؤلاء آن گروه
حاججتم که خصومت کردید و حجت آوردید فیما لکم در آن چیز
که نیست شما را به علم بدان دانشی فلم تحاجون فیما لیس لکم
به علم پس چرا خصومت می‌کنید و مجادله می‌نمایید در آنچه نیست شما را
بدان دانشی والله یعلم و خدای تعالی می‌داند که ابراهیم بر دین هیچکس
از شما نبود وانتم لا تعلمون و شما نمی‌دانید حقیقت حال او را ما کان
ابراهیم نبود ابراهیم ع یهودیا جهود ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان
ولیکن بود حنیفا پاک موحد میخ فی اعتقاده دینه مسلما مخلص و تسلیم
کننده وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست
که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی ع و عزیر ع ان اولی الناس بدرستی
که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم ع للذین اتبعوه هر آینه
آنکسانند که پیروی کرده‌اند او را در زمان او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر
که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر صلعم
جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند ما بتعظیم
ملت ابراهیم ع سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بود و محمد صلعم حسد
بر آن داشت که خود را با ابراهیم ع منسوب سازد این آیه در رد ایشان
نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که
جعفر بن ابی طالب با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو
عاص و عبد الله بن ابی ربیعه پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان

باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد
و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد نجاشی و اتباعش
ایشان در استماع قرآن رقت در رسیدن و نجاشی جعفر و قوم او را گفت
مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بشما ابراهیم ع عمرو عاص گفت
حزب ابراهیم ع کدامست نجاشی گفت این گروه که پیش پیغمبری
که ایشان از نزد او آمده اند عمرو را این سخن خوش نیاید و آغاز دعوی
کرد که ابراهیم ع از ما بود و ما با وی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن
نجاشی که در حبشه می گفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که
سزاوارتر با براهیم ع حضرت پیغمبر است و اصحاب او **والله ولی المؤمنین**
دوست مومنان و سازنده کار ایشانست **ودت** آرزو می برند
**طائفة من اهل الکتاب** گروهی از یهود **لو یضلونکم** انکه
شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را
بدین خود دعوت می کرده اند چنانچه در سوره بقره گذشت و می
خواستند که از راه راست بیفکنند **وما یضلون** و گمراه نمی سازند
**الا انفسهم** مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است **وما**
**یشعرون** و نمی دانند که آن زیان بخود می رسانند **یا اهل الکتاب**
ای گروه نصاری و یهود **لم تکفرون** چرا کافر می شوید **بآیات الله**
بقرآن یا بنعت محمد صلعم **وانتم تشهدون** و حال آنکه شما گواهی می دهید
که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست **یا اهل الکتاب**
ای گروه یهود **لم تلبسون الحق** چرا می آمیزید راستی را **بالباطل** بکجی و ناراستی
یا غلط می کنید توریة را بزخرفات خود می پوشید **وتکتمون الحق**
و چرا می پوشید سخن راست که نعت حضرت رسول صلعم **وانتم تعلمون**
و حال آنکه می دانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروخته عنایت
الهی است بدم هر بیهوده نفسی منطفی نمی گردد والله متم نوره لکر باد
اگر جهان گیرد شمع خورشید از آن نمی میرد **وقالت طائفة** وگفتند
گروهی **من اهل الکتاب** از یهود و ایشان دوازده تن بودند
از حبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز که بدین محمد صلعم در آیند
از روی مکر و حیله و آخر چنان قوا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم
و با علما و احبار محاطه بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما ما را روشن
شد و نشانهای نبی موعود به پیغمبر شما موجود نیست یکن که بدین جهة بعضی
از اصحاب مرتد شوند که گویند این طایفه اهل کتابند سخن چنین از روی

کاو



گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف انحراف از حق نخواهند باشند نهفتشان
کار تصدیق محمد صلعم منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه و تعالی مومنان را
ازین کار آگاهی داد و آیة فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب
یعنی آن دوازده تن که گفته شد **آمنوا** ایمان آرید یعنی بزبان
اقرار کنید **بالذی** بدانچیزی که **انزل علی الذین آمنوا** فرو فرستاده
شده است بر مومنان یعنی قرآن **وجه النهار** در اول روز **واکفروا آخره** و کافر
شوید و انکار کنید در آخر روز بیان چیزی که در اول روز اقرار کرده اید **لعلهم**
شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده **یرجعون** باز
گردند از دین خود و چون پیغمبر این دیدند که رزق ایشان ظاهر
شد یهود مدینه را وصیت کردند که **ولا تؤمنوا** تصدیق مکنید
**الا لمن تبع دینکم** مگر آنکسی را که پیروی کند **دینکم** دین شما را
که یهودیت است **قل ان الهدی** بگو ایشان را ای پیغمبر که دین حق
**هدی الله** دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن
یهود و بعد قول ایشان از پس باز تتمه کلام ایشان بیان می کنند که تصدیق
مکنید جز همکیشان خود و باور مدارید **ان یؤتی احد** آنکه داده باشند
هیچکس را **مثل ما اوتیتم** مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت
**او یحاجوکم** و این را نیز باور مدارید که مسلمانان مخاصمه کنند **عند**
**ربکم** نزد پروردگار خود شما زیرا که دین شما درستر است **قل ان**
**الفضل** بگو ای پیغمبر که برتری و افزونی در علم و حکمت **بید الله** بدست
تصرف خداوند **یؤتیه من یشاء** می دهد آنرا بهر که می خواهد **والله**
**واسع** و خدای تعالی بسیار رحمت است **علیم** دانا باهل استحقاق در اعطاء
فضل **یختص** خاص می گرداند **برحمته** یا اسلام یا قرآن یا نبوت **من یشاء**
هر کرا می خواهد و می داند که استحقاق آن دارد **والله ذو الفضل العظیم**
و خداوند خداوند فضل بزرگست بر مومنان **ومن اهل الکتاب**
و از اهل کتاب **من ان تأمنه** کسی باشد که اگر امین سازی **بقنطار**
بهزار و دویست اوقیه از مال **یؤده الیک** ادا کند آن مال را بتو آن
عبدالله سلام بود که مردی از قریش هزار و دویست اوقیه بودی
و ابن سلام از او رد کرد **ومنهم** و از ایشان باشد **من ان تأمنه** کسی که او امین
گردانی **بدینار** بیک دینار **لا یؤده الیک** ادا نکند با تو باز ندهد
**الا ما دمت** مگر آنکه مادام باشی **علیه قائما** بر سر وی ایستاده بجهة
تقاضا و آن محاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بوده داده بودند

ودر آن خیانت کرد ذلك این خیانت یهود را بانهم قالوا بآنست که گفتند
لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت که خوانند ونویسنده نیستند
سبیل گناهی وعقوبتی در آخرت معتقد یهودان بود که هر که توریة نداند
امی است ومال امی بر ایشان حلال میدانستند ودیگر میگفتند توریة روا داشته
که مخالف دین خود خیانت کنیم ویقولون ومیگویند در این سخن علی
الله الکذب بر خدای تعالی دروغ چه در همه ملل وشرایع باداء امانت
حکم رفته است وهم یعلمون وحال آنکه ایشان میدانند که خیانت حرام است
بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت
عرب وحکم آنست که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد خویش که خدای
تعالی با او بسته است در توریة باداء امانت وترک خیانت واتقی وبپرهیزد
در باب حلال وحرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست
میدارد پرهیزکاران را ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون بعهد الله می
فروشند عهدی را که با خدای بسته اند وآن ایمانست بمحمد صلعم وایمانهم
وسوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی صلعم وتغییر آن میخورند
ثمنا قلیلا بهای اندک وآن صاعی جو وکرپی چند کرباس بوده که از کعب
ابن الاشرف ستانده اند ونعت حضرت رسالت صلعم تحریف کرده وبدین افترا در
پیش عوام سوگند خورده اولئك آن گروه عهد شکنان وسوگند
بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا فی الآخرة
در آن سرای از ثواب خدای ولا یکلمهم وسخن نگوید با ایشان خدای
ولا ینظر الیهم ونظر رحمت در ایشان نکرد یوم القیمة روز رستخیز
ولا یزکیهم وپاک نسازد ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم
ومر ایشانرا باشد عذابی که هرگز منقطع نگردد وان منهم وبدرستی
که جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب وابو یاسر وحیی که از
روی ناراستی یلوون السنتهم میپیچانند زبانهای خود را بالکتاب
بخواندن کتابی که نوشته وبر بافته احبار ایشان وآن مفتریات را
بلغت عبری خوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند
من الکتاب از توریة وما هو من الکتاب وحال آنکه نیست از توریة و
یقولون ومیگویند هو من عند الله آن از نزدیک خداست وما هو من
عند الله ونیست آن از نزد خدای تعالی ویقولون علی الله الکذب ومیگویند
بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وهم یعلمون وایشان
میدانند که میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افتراء نصاری می





کند که در حق عیسی ع میگفتند که او دعوی الوهیت کرده امت را بعبادت
خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید ما کان لبشر هرگز نبود ونبوده
باشد مر آفریده را یعنی ع ان یؤتیه الله الکتاب بانکه بدهد خدای
او را انجیل والحکم وفهم آن یا فصل امور واقضیه والنبوة وپیغمبری
ثم یقول پس آنکس گوید للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما
بندگان یا پرستندگان من من دون الله از جز خدای ولکن کونوا
ولیکن گوید که باشید ربانیین دانستان در دین واستواران در دانش
بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص بما کنتم تعلمون الکتاب
بیاموزند کسانرا کتابی که از حق فرود آمده وبما کنتم وآنکه باشید
شما پیوسته تدرسون بخوانید ودرست کنید کتابرا از معنی آیه چنان
فهم میشود که ربانی آنست که علم را بپرورش دهد بافاده واستفاده وآنکه محمد
ابن الحنفیة در روز دفن عبد الله عباس رض فرمود که مات الیوم هذه الامة مؤید
این قولست وبزبان اهل معرفت ربانیان محرمان باشند قدم بر سر کونین زده واز
کمال التوکل بغیر حق ملتفت ناشده وجهاد با نفس فریضه کرده در روی توجه
از خود بر تافته وبمعشوق آورده بتحقیق باران عرفان از سحاب مکرمت
شسته نقش حرف غیر از صفحه سینه رسانا ودر لطایف قشیریه آورده که ربانیان
دانایان باشند بخدای وبردباران در راه قائم بالله وفانی از ما سوی الله
شنودن ثنا ایشانرا نخواست وگفتن با حق بالا وگویند آنچه از وی میشنوند ولا یأمرکم
ونمیسزد از آنکه خدای تعالی پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة
آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص
ملک ونبی که بجهة آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود
ونصاری پیغمبران را که عیسی ع وعزیر ایامرکم فرمودن اسلام را بالکفر
بعد اذ انتم مسلمون واذ اخذ الله ویاد کن که چون فرا گرفت خدای
میثاق النبیین پیمان عهد پیغمبران را وامم در اخذ میثاق تابع انبیا اند
واین میثاق اعظم است که حق سبحانه وتعالی همه پیغمبران فرا استده که شما
وامم شما ایمان آرید بمحمد صلعم ومضمون میثاق چنین است که لما آتیتکم
هر چه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب منزل وفهم
آن ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که محمد است
صلعم مصدق لما معکم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست
از کتاب وحکمت لتؤمنن به تا هر آینه ایمان آورید بوی ولتنصرنه
ویاری کنید او را بتن خود قال گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض

این میثاق برایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
برین که گفتیم إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند اقرار کردیم
و میثاق پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت خدای که پس گواه باشید بعضی
بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ
و من که خدایم با شما مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم برین اقرار فَمَن تَوَلَّىٰ
پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول ع و نصرت وی بَعْدَ
ذَٰلِكَ بعد ازین عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان اند
فاسقان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ می طلبند حفص بغیبت
خواندی یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دین دیگر را
وَلَهُ وحال آنکه مر خدایرا أَسْلَمَ گردن نهاده است مَن فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا برغبت
وَكَرْهًا یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند
اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره
همه اهل آسمان و زمین بسوی او رجوع خواهند کرد وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قُلْ آمَنَّا
بگو ای محمد صلعم که ایمان آورده ایم ما بِاللَّهِ بخدای که یکتاست در ذات
و بی همتا در صفات وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده اند
بر ما یعنی قران وَمَا أُنزِلَ و بانچه نازل کرده شده اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان و کتاب ایشان
همان صحف ابراهیم بود ع چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَمَا
أُوتِيَ مُوسَىٰ و بانچه داده اند بموسی که توراتست وَعِيسَىٰ و بعیسی
که انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و آنچه داده به پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس
و داود و شعیب ع که کتب ایشان نازل شده بود مِن رَّبِّهِمْ از پروردگار
ایشان لَا نُفَرِّقُ جدا نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان میآریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ و ما امر خدایرا گردن نهاده گانیم وَمَن يَبْتَغِ هر که طلبد
غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا جز دین مسلمانان دین دیگر را فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ
پس پذیرفته نشود آن دین از و وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ در آن سرای از زیان زدگان باشد این تهدید
جمعیست که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول
شرف اسلام دست از دامن دین متین باز داشته و مرتد شوند فرماید
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه

نماید



نماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از
ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان روی
تافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة ابن ابیرق و مقیس
ابن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای تعالی وَشَهِدُوا و گواهی
دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده خدای تعالی یعنی محمد صلعم حَقٌّ حق است
بقولا و صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان نشانهای روشن یعنی
قران و معجزات پیغمبر صلعم وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَٰئِكَ
آن گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداشت ردت ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر
ایشان لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِكَةِ و
لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان
و آن مذمت کردن ایشانرا خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت
که عقوبتست لَا يُخَفَّفُ سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از
برای رجوع بتوبه یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز
گردند بحضرت ربوبیت مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آن کفر شنیع اند از حق وَأَصْلَحُوا
و بصلاح آوردند آن چیز را که در آن فساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که
خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَّحِيمٌ مهربانست برایشان
برادر حارث بن سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد حارث
بعد از تلاوت فرستاده را گفت من هرگز از تو دروغ نشنوده ام برادرم
نیز بر رسول خدا افترا نمی کند خدا و رسول خدا نیز بر خدا دروغ نمی بندد
و خدای از همه راست گوترست پس بمدینه آمد با شمر توبه کنان روی
بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان
آن توبه را ابا نموده جواب داد که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت
محمد صلعم و انصار و اعوانش می بریم اگر مراد حاصل شد فهو المراد والا هر چون بدین
اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول او بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از
گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را یعنی ثابت ورزیدند
بان لَن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ
و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشان گمراهان از طریق هدایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر

مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ کس از ایشان ملء الارض
ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به واگر فدا دهد آن هم یعنی کافر آن
مقدار که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد از عذاب
دوزخ باز رهد از و قبول نخواهد بود اولئک که کافر میرند لهم عذاب الیم
مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم فی حساب و ما لهم من ناصرین و نباشد
مر ایشان را هیچ کس از یاری و بند کاننده باز داشتن عذاب از ایشان لن تنالوا
البر هرگز نیابید نیکویی و بدانچه می طلبید نرسید یا نیابید بهشت
حتی تنفقوا نفقه کنید یا صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست
می دارید یا مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت کنید
یا بدن که قوت آن را بطاعت مبذول سازید یا دل که آن را وقف محبت الهی
گردانید یا جان که آن را در راه رضای حق تعالی در بازید یا سر که آن را از
ناس تعلق بما سوی الله بردارید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه
کند در دینی بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که یک سر از دینی و عقبی
بگذرد بقرب حضرت مولی برسد که صرف وحدت کسی نوشکر کرد بدین و
عقبی فراموش کرد بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری رض بجانب حضرت صلعم
آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من باغیست هر جا که خدا
حکم کند وضع کن و آن باغی در غایت مرغوبی و نهایت نازکی و خوبی که حضرت
رسول صلعم گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول نمودی پس در جواب
ابو طلحه گفت بخ بخ این مالی است با سود بسیار و حضرت آن میان اقربا او قسمت
فرمود و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی خواه اندک و خواه بسیار
از محبوبات اموال و خواه از غیر آن فان الله به علیم پس خدای تعالی بچیز
داناست و بر حسب نیات شما جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها
کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را ع آورده اند
که چون آیه فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال
چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن
آشفته شده گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد و فرمود
که همه این طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام
کرده اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب ع
مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا بخشد هر طعام و شراب
که دوستتر دارد بر خود حرام گرداند حق سبحانه او را شفا بخشید یعقوب





گوشت و شیر شتر را که از همه دوستتر داشتی تقربا الی الله و وفاء بنذره بر خود
حرام کرد جهودان بمتابعت و از آن اجتناب نمود گفتند توریه بحرمت
اینها حکم کرده حق سبحانه فرمود که نه چنین است که اینها می گویند
بلکه یعقوب ع بسبب نذر اینها بر خود حرام کرده من قبل ان تنزل
التوریة پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریه و اگر ایشان همچنانه انکار
اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو توریه را بیارید فاتلوها پس بخوانید
از آن یعنی آیه تحریم آن اشیا را از و تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر
هستید از راست گویان و چون یهود از آوردن توریه صحیح ابا کردند
افترای ایشان بر خاص و عام ظاهر شد فمن افتری پس هر که افترا کند
و بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحریم و تحلیل من بعد ذلک
از پس آنکه ظاهر شد که از بنی اسرائیل بوده نه از ملت خلیل فاولئک پس آن
مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از آن اضاف تر نیست
قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود
فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش و دین او را حنیفا بیان
حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و ما کان من
المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه که
بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان
تا آن را زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که برای پرستش خدای
ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت عبادت بوده اما اول خانه ایست
که حق تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت آن را سبب رحمت و هدایت
ساخت کقوله تعم مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکة
او تا حدیست که نظر کردن در وی و طواف و نماز برابر است با عباده یکساله
که در غیر مکه واقع شود و هدی و آن خانه خدا رهنماینده است للعالمین
مر عالمیان را که بمعرفه قبله ایشان را مهتدا می سازد یا راه نماینده است
مسلمانان را به بهشت فیه در آن خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای
روشن یکی از آنها مقام ابراهیم و آن قدم مقام سنگیست که اثر قدم
خلیل الرحمن ع بر آن بوده و آن نه یک نشست که جهارا ابتدا است اول تا اثر آن
سنگ از قدم ابراهیم ع دوم غوص کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیم
بقاء آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت
اعادی آیه چهارم و من دخله و هر که در آید بدین خانه کان امنا
باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض

ازوی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل بجهة اداء
حج و عمره ایمنست از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده
چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه می کردم
و بغایت وقتی صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا
داخل حرم از چه چیز امن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام
ابراهیم ع یک آیة دانند و من دخل حرام را آیتی دیگر قول ایشان آنست که آیات جمع
آیات بینات دو ذکر و باقی را مطوی ساخت یا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار آن
و فکر آن متجاوز از حد و شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر می کنند چون
میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه
مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام آنخانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده
نباشد و هر که نظر بخانه کند دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب
در ولایت حوالی حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال
این آیات بسیارست سو هرچه گفتیم در اوصاف و بیان وی بکمال هیچ
نگفتیم که صد چندانست محققان گویند بحقیقت این خانه که در صورت اجزاء
جهة اسطوره و لیکن بنظر الی قلوبکم موضوع شده خانه دل است و جمع
وجود برکت دل بحق راه یابد چه هرگاه اشعه لوامع نظرات تجلیات
ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد
و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار
بی یسمع و بی یبصر شود و در این علامات روشنست که طالب بدان بر مطلوب
خود استدلال می کنند و مقام ابراهیم ع که محل تسلیم باشد یکی از آنهاست
شیخ شبلی رحمه الله فرموده که مقام ابراهیم ع مقام خلتست و هر که بدین
مقام درآید از همه فتنها ایمن گردد در آمدن بحرم صورت سبب امانست
از تیغ دشمن و دخول در حریم و اسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست
و عاشقان از هیچ المی الا الم فراق زیاده نیست سو بر تیغم گر زنی باکی ندارم
بجز اینم کشی طاقت ندارم ولله و مر خدا راست علی الناس بر مردمان حج البیت
قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت کعبه
سبیلا از جهة راه و استطاعت بقول شافعی رض زاد و راحله است و بسخن
مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم
مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرط است ومن
کفر و هر که منکر گردد بفرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای
غنی عن العالمین از همه عالمیان بی نیازست قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب





لم تکفرون چرا می پوشید و منکر می گردید بآیات الله بآیتهاء که خدای تعالی
در وجوب حج فرستاد والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه
شما می کنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل
توریه لم تصدون چرا باز می دارید عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است
و منع می کنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق و قبول کرده مراد عمار
یاسرست که در قبضه یهود افتاده بود او را بکیش خود می خواندند تبغونها می طلبید برای آن راه
راست عوجا کجی و انحراف یعنی بود مسلمانانرا می گفتند که در دین شما کجی هست یعنی
این شخص که متابعت او می کنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او بر
وجهی که تعریف داده بودند باهل اسلام می گفتند یکه حق سبحانه و تعالی فرموده که
کجی می طلبید در دین اسلام وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه
راست و دین پسندیده اسلام است و الذی وصیت ابراهیم ع و یعقوب ع دانسته اید
وما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما تعملون از آنچه شما می کنید یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست که
که می گوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا
الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند
شما را بعد ایمانکم بعد از ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت
شاس و سایر یهود او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهودی حقود
بود پیوسته عیب جوی و بدگوی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه
در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در
جاهلیت میان ایشان قتال دایم و تعادی بود چون مسلمان شدند و آن
خصومت بود از او باتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که
همان طریق عداوت میان ایشان تازه گردد شخصی را گفت تا در میان اوس
و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی
در میان افکند و قصیده که در آن ایام مذمت خزرج گفته بودند بخواند
القصه چون ذکر محاربه در میان آمد و ابیات قصیده باسماع خزرجیان
رسید از غایت اشتعال ایشان نیز زبان بهجا اوسیان گشوده حمل کردند
آغاز مسبت خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیر از طرفین
مضمار مقاتله در میان مجادله بیاراستند که فی الحال جبرئیل ع بدین
آیتها نازل شد و خواجه عالم صلعم بمعرکه ایشان در آمد و در میان دو صف
قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت
می گذارید و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری

می کنا رید بشنوید که خدای تعالی چه می فرماید پس این آیتها بر ایشان
خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بینداختند و یکدیگر را
در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز می
گردند وحق تعم ابا ایشان برین وجه خطاب می کند وکیف تکفرون وچگونه
کافر می شوید وانتم تتلی وحال آنست که شما آیید که خوانده می شود علیکم
برشما آیات الله قران وفیکم رسوله ودرمیان شما است رسول او ومن یعتصم
وهرکه چنگ زند بدین خدای تعم یا کتاب او فقد هدی پس بدرستی
که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین امنوا
ای گروه گرویدگان از اوس وخزرج اتقوا الله بترسید از خدای تعالی
حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه
تقوی بر آن وجه که حق او باشد هیچ کس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت
ازین آیت رفع نموده ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری
کنید آن مقدار که مقدور شما است ولا تموتن ومیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه
شما مسلمانان باشید که لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة امر است باقامت
اسلام تا بر مسلمانی میرند واعتصموا وچنگ در زنید ای اقتدا بحبل الله برسن
خدای که حبل متین است جمیعا همه شما بقول بعضی حبل الله انبیا واولیا اند
با موافقت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه امر می کند که همه مجتمع باشید در اعتصام
بدین حبل متابعت سید انام چه هرکه بظاهر وباطن چنگ در حبل اتباع آنحضرت نزند
نه راه بمقصد اصلی تواند برد ونه بمطلوب حقیقی تواند رسید حقا که بی متابعت سید رسل
هر که کسی بمنزل مقصود ره نیافت از هیچ در هیچ دری ره نمی دهند اگر از آستانه
او بری دل نتافت ولا تفرقوا وپراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا ویاد
کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدا را که برشما افاضه کرده و آن اسلام
و قرآن است وهجرت پیغمبر صلعم ببلاد ایشان اذ کنتم آنرا یاد دارید که بودید
با یکدیگر اعداء دشمنان که پیوسته حرب می کردید فالف پس خدای
پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام ومیمنت خدمت سید
انام صلعم فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا بنعمت خدای تعم برادران
یکدیگر وکنتم وبودید شما بواسطه ضلالت وجهالت علی شفا حفرة بر کنار
مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن واگر شما را در آن
حال مرگ رسیدی هر آینه بدوزخ می رفتید فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای
منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک همچنین که بیان کرد احوال شما را
از نفرت قدیمی والفت مجدد یبین الله بیان می کند خدا وروشن می گرداند



لکم آیاته برای شما دلایل وحدت خود را لعلکم تهتدون
تا باشد که شما ثابت باشید بطریق هدایت ولتکن منکم وهرآینه باید
که باشند از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمان را
به نیکویی یعنی باسلام وجمعی برانند که از داعیان خلق را بعبادت خدای
تعالی می خوانند ویامرون بالمعروف وبفرمایند به نیکویی وینهون عن المنکر
وباز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر
آنکه مخالف قرآن وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حق است
ومنکر صحبت نفس واولئک وآن گروه که داعی خیر وآمر معروف وناهی منکر
هم المفلحون ایشانند رستگاران ولا تکونوا ومباشید ای مسلمانان
کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود
ونصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه وسامره و
موشکانیه از یهود وملکانیه ونسطوریه ویعقوبیه از نصاری
هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا واختلاف کردند در دین
خود چون یهود بعد از پانصد سال از موت موسی عم ونصاری بعد از سیصد
سال از رفع عیسی عم واین اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات
پس از آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتاب ایشان واولئک وآن
گروه پراکندگان لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ یوم
تبیض وجوه در آن روز که سفید گردد رویها وتسود وجوه وسیاه گردد
رویها فاما الذین اسودت پس آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای
ایشان وحق تعم بفرماید تا از روی توبیخ بدیشان گویند اکفرتم
بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که
بعد از ایمان به پیغمبر صلعم کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار وبدل
انکار می کردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق تعم اعتراف نمودند
ودر دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بتعالیم ایمان گرفتار
دام شقاوت وخذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک فتنه در ورطه
بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم
تکفرون بآنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذین ابیضت
وجوههم واما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان واهل سنت
ففی رحمة الله پس ایشانند در رحمت خدای تعم یعنی بهشت از قبیل تسمیه
محل است باسم حال وعارفان گویند رحمت وصالست ومشاهده جمال
هم فیها خالدون در رحمت خدای تعم تا در جنت جاوید مانندگانند

تلك آنچه گذشت در سورهٔ از اخبار واحکام آیات الله آیتهای خداوندست
در روز آخر و بشارت و وعد و وعید نتلوها علیك می‌خوانیم آنرا بواسطهٔ جبرئیل
بالحق براستی و درستی وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما بیدادی
از نزد خود للعالمین ولله ما فی السموت و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وما فی
الارض و آنچه در زمینهاست از جن و انس یعنی برایشان ستم نکند و از جرم عقوبت
نفرماید والی الله و بسوی خدای تع ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها
کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلق بجهان غیب بیرون اخرجت
آورده شده است للناس از برای مردمان تو گوئی آنست که بوده‌اید شما بهترین
امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در
جواب الست بربکم مسارعت نمودند و خیریت این امت بجهة آنست که در سلك
خدمت حضرت رسالت صلعم منتظم اند چون خدا پیغمبر ما را بر جمیع خوانده است
افضل پیغمبران هستیم ما خیر الامم و گفته اند خیریت امت در این همه صفت است
که یاد کند تامرون بالمعروف می‌فرمایید بمعروف و خیر چیزیکه شرع آنرا
مستحسن دارد وتنهون عن المنکر و نهی می‌کنید از منکر و آن چیزیست که بود
که شارع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون و می‌گروید از روی تحقیق بالله بخدای
تعالی و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشید بهر چه ایمان بآن
لازم است چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آرید
ایمان آورده باشید ولو آمن و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب
علماء بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لکان هر آینه
باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار منهم
المؤمنون بعضی زیشان گرویدگانند چون ابن سلام و اصحاب او رض
واکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ دین
لن یضروکم شما را ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندکی یعنی که شما
را بکفر دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی بندند تا اهل ایمان را ابتلا
خود بترسانند وان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم
الادبار پشتها بر شما گردانند و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از
هزیمت یاری کرده نشوند نه از خلق یاری بینند و نه از حق مدد کاری
ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامة خواری و
نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و احاطه آنست که گرد چیزی است
اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثنا منقطع است
یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشانرا از آنها امان می‌دهند الا بحبل من الله



بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من الناس و بعهدی از مؤمنان
یا از خدای بعد از قبض جزیه وباءو و باز گشتند جهود بغضب من الله بخشمی
از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت و زده شد یعنی موضوع
شد علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده
شد بایشان چنانکه بیت مضروب بر اهل آن ذلك این خواری
و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم کانوا بآنست که ایشان هستند که
از روی عناد یکفرون بآیات الله نمی‌گروند بقرآن یا احکام توریه
یا بمحمد معجزات صلعم ویقتلون النبیین و می‌کشتند پیغمبرانرا بغیر حق
بناسزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد
ایشان نیز بغیر حق بود و این اصح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند
در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبا یهود صادر شده و اقع شد اما رضاء
ایشان بدان اینها نیز داده بعداوت ملاقی می‌آید ذلك این قتل و کفر بما عصوا بسبب آن
بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که تجاوز می‌کرده اند
از حدود خدای تع آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران جهودان ثعلبه
و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند جهودان زبان طعن گشاده گفتند
که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند
حق تعالی آیت فرستاد که لیسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سواء برابر
با کافران ایشان من اهل الکتاب امة از اهل کتاب گروهی اند قائمة ایستاده بر دین
اسلام یا قائم بعبودت الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص بر دین
درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو
تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی عم ایمان داشتند و بمحمد صلعم
نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یتلون آیات الله
می‌خوانند قرآن را آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب
و عشا وهم یسجدون و ایشان سجده تلاوت می‌کنند یا نماز می‌گذارند در آن
ساعات و نماز عشاست که مخصوص امت شد حضرت رسالت صلعم تاخیر
عشا فرموده و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و فرمود که بدانید که از اهل
ادیان هیچ طایفه در این وقت خدا را یاد نمی‌کند غیر از شما یؤمنون بالله
صفت امتی قائمه می‌گوید که ایمان حقیقی می‌آرند بخدای تع والیوم الآخر
و بروز قیامت ویامرون بالمعروف و می‌فرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم
یا بهمه مامورات شرع وینهون عن المنکر و نهی می‌کنند از تکذیب پیغمبر یا از
تمام منهیات ویسارعون و می‌شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات

واشتغال بمراة واولئك وآن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات
که مذکور شد من الصالحین از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانند وما
تفعلوا وآنچه می‌کنید من خیر از نیکی فلن تکفروه پس هرآینه سپاس نا داشته
نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را
کفر می‌گویند فی قوله تعالی وکان سعیکم مشکورا وحفص در هر کلمه بیاء خوانده
یعنی آنچه می‌کنند امت قائمه از خیر آنکه در این سار عند عمل ایشان
ضایع نخواهد شد والله علیم وخدای تعالی داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران
ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن وبمحمد صلعم وان کعب بن الاشرف
واصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای
ایشان که رشوت می‌ستدند از علماء خود را یا آنچه رشوت می‌کردند از اراذل
قوم خود ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان
متظاهرند من الله شیئا از عذاب خدای تعالی چیزی را واولئك وآن گروه کفار
اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آتش
جاوید مانند کانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه می‌کنند جهودان
بر علماء خود یا ابوسفیان واصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفر
می‌نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود فی هذه الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا کمثل ریح مانند باد سختی که باشد
فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت
زار قومی که بشرک ومعاصی ظلموا انفسهم ستم کرده‌اند بر نفسهای
خود با حق خدا ونداده‌اند فاهلکته پس هلاک ونابود کردانند
آن سر دکشت ایشانرا وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای تعالی بر ایشان
بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن کانوا انفسهم ولیکن ایشان هستند
که بر نفسهای خود یظلمون ستم می‌کنند بارتکاب عملی که بدان مستحق
عقوبت می‌شوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه کرد از مالها
که نفقه می‌کردند بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرمازده که منفعتی
از آن بکسی نرسد وگفته‌اند مثل اتفاق نا پسندیده ایشان در هلاک چون
مثل ریح در مهلکاست در هلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی نهان من دونکم از دون مومنان که ابناء
جنس شما‌اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد
موالاه بسته بسبب نسبت قرابه یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صدقه فرو نمی
گذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشوند





لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند درباره شما خبالا از روی تباهی
ودّوا دوست دارند ما عنتّم آنکه شما در آن باشد از رنج ومشقت قد بدت
البغضاء وبتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامات عداوة من افواههم
از دهنهاء ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان می‌گذرد یهود پیوسته در تجسس
عیوب مسلمانان بودند واهل نفاق بر نسبت با حضرت رسالت صلعم
سخنان فتنه انگیز می‌گفتند وما تخفی صدورهم وآنچه نهان می‌دارد
دلهاء ایشان اکبر بزرگتر است وبیشتر از آنچه بزبان می‌رانند قد
بیّنّا هر آینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما آیتها در لزوم موالاة
ایشان بآن ومعادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی انصاف
تعقلون تعقل کنید ودر یابید مواقع نفع را که دوستان جانی‌اند و
مکامن ضرر را که دشمنان نهانی‌اند ها تنبیه است بر خطای یاران که
با اغیار دم دوستی می‌زنند انتم شما اولاء وتحقیر ومعنی آنکه آگاه
باشید شما ایشان خطا کارانی که طرح دوستی افکنده‌اند پس بیان
خطا می‌کند بر این وجه که تحبونهم شما دوست می‌دارید ایشانرا
ومی‌خواهید که بهترین چیزی برسند که اسلام است ولا یحبونکم وایشان
دوست نمی‌دارند شما را ومیخواهند به بدترین چیزی که کفر است وتؤمنون
وشما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهاء الهی وایشان بعضی را
منکرند واذا لقوکم وهر گاه بشما رسند قالوا آمنا گفتند ما
نیز ایمان آورده‌ایم مثل شما واذا خلوا وچون با یکدیگر خلوت کنند
عضوا علیکم الانامل می‌خایند ومی‌گزند بر دشمنی شما سر
انگشتانرا من الغیظ از غایت خشم وکینه قل بگوای محمد صلعم
موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر توبیخ است وحاصل المعنی آنکه بخشم
ودردی که مومنان در دل دارید می‌گذرانید یا بوقت مرگ
ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بذات الصدور
بدان علمها که در دلهاء شماست بعضی را فهمند که دعا علیهم است حق تعالی
بپیغمبر خود را که بهلاک برمیید از حسد پیوسته غمگین
که حزم کشی نخواهد داد تسکین ان تمسسکم حسنة اگر رسد بشما
نعمتی وغنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دلتنگ کرده‌اند
ایشانرا وبدحال شوند وان تصبکم سیئة واگر رسد بشما غمی والمی
در حرب احد واقع شود یفرحوا بها خوشدل وفرحناک شوند بآن
واین علامة عداوت که بغم کسی شادمان وبشادی کسی غمگین شوند

وان تصبروا واگر شما ای مؤمنان صبر کنید وجفای یهود یا کید
منافقان بازکن کنار وتتقوا وپرهیز دان مخالطهٔ اعدا لا یضرکم
شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر وحیلهٔ ایشان هیچ چیز ان الله
بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما می کنید از صبر وتقوی محیط
رسنده است واحاطه کننده بعلم واذ غدوت یاد کن ای محمد صلعم چون
بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه رض که اهل تست نقول
بعضی آن روز احزاب باید بود واصح روز احد است وان هفتم شوال سنة
ثلاث من الهجرة بوده آورده اند که ابو سفیان لشکر از احیاء عرب فراهم آورده
متوجه مدینه گشت وباسه هزار سوار وپیاده که هفتصد زره و
دویست اسب تا ایشان بود بحوالی احد فرود آمدند وحضرت رسالت
می خواست که در مدینه توقف کند ودر شهر با ایشان مقاتله کند
جمعی از دلیران اصحاب که حرب حاضر نبوده بودند ودر باب خروج مبالغه کردند
وحضرت با هزار کس از مهاجر وانصار بقتال ایشان توجه فرمود ودر
اثنای طریق عبدالله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده
بمراجعت نمود وسید عالم با هفتصد کس در برابر دشمن صف کشیده
کوه احد بر قفا وعسکر را بر دیار گذاشت وروی بجانب مدینه آورده
عبدالله جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف احد بود مقرر
فرمود وبتوقف در آن مرکز ومحافظت مبالغه بسیار نمود وبنفس نفیس
خود بتسویه صف عسکرها بنوا اقدام کرد واین آن بامداد است که حق تعالی
فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین می ساختی ومهیا
می کردی بجهة مومنان مقاعد جایهاء ایستادن للقتال برای
کارزار وآن چنان بود که میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد ومیسره بمقداد
اسود داد وقلب بحمزه سپرد وعلی را رض بملازمت خود تعیین فرمود و
الله سمیع وخدای تعالی شنواست قولهاء شما را که در باب خروج از مدینه
ووقوف در آن می گفتند علیم داناست بر نیتهاء شما بعلم قدیم
دانسته بود اذ همت چون قصد کردند طائفتان منکم دو گروه از
شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس وبنو سلمه از خزرج ان تفشلا آنکه
بد دلی کنند وبازگردند بوقتی که ابن ابی بازمی گشت والله وحال آنکه خدا ولیهما
یاری کننده ایشانند دو گروه وعلی الله وبر خدای تعالی نه بر غیر او فلیتوکل
المومنون باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد
نصرکم الله وبدرستی که خدای تعالی نصرت داد شما را ببدر بموضعی که آنرا

بدر



بدر گویند وآن جاهی است منسوب به بدر بن کلده وانتم اذلة وحال آنکه
شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید وایشان اکثر
شما را فکری نداشتند فاتقوا الله بپرهیزید از خدای تعالی وبکثرت
مشرکان وبازگشتن منافقان بد دل مشوید لعلکم تشکرون شاید
که توفیق یابید وشکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد وپس از
نصرت مومنان در حرب بدر خبر می دهد اذ تقول چون می گفتی تو
للمؤمنین مر گروندگان را وقتی که در ماندن بودند الن یکفیکم
آیا کفایت نمی کند وبسنده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مدد کاری
کند پروردگار شما شما را بثلاثة آلاف به سه هزار سوار من الملائکة
از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا وبعضی بر آنند که
وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر وتقوی
چنانچه می فرماید بلی ایجاب است بعد از نفی یعنی مدد کاری نمایند
ان تصبروا اگر صبر کنند در جنگ دشمن وتتقوا وبپرهیزید از مخالفت
قول پیغمبر که در باب حرب واشهر آنکه اصح آنست که صحابه رسول روز
بدر از حق تعالی مدد طلبیدند وخدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار
فرشته پس از آن به سه هزار رسید وآخر به پنج هزار انجامید چنانچه فرمود
ویاتوکم وبیایند بشما دشمنان شما من فورهم از خشمناکی که ایشان راست
با بوفور بیایند وهیچ درنگ نکنند هذا یمددکم اینست که مدد کند
شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة
از فرشتگان مسومین ونشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف
سرخ بر پیشانی واذناب اسپان خود بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند
بعمامهاء خود سفید طرفها از میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله
خدای تعالی آن امداد یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژدگانی
شما را بزودی فتح ولتطمئن وبرای آنکه بیارامد قلوبکم به دلهاء
شما بوعدهٔ نصرت وما النصر ونیست یاری دادن الا من عند الله
مگر از نزد خدا العزیز الحکیم که نصرت وخذلان او بمقتضاء حکمت
باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت
داد تا ببرد وپست گرداند طرفا گروهی بزرگان را من الذین کفروا از
آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان ودر آن واقعه فی الواقع
شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته وهفتاد اسیر
شدند او یکبتهم یا آنکه خوار ونگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا

پس باز گردند و بهزیمت شدند خائبین درحالتی که نی بهره کان
ونا امید باشند ذکر قصه بدر و حرب احد برای آن فرمود تا صحابه
جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین قصه مشتمل بر فتح و غنیمت بود
برای آن شکر باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه
احد اجمالا بران وجه بود که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علم
داران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت
نهادند و اهل اسلام در لشکرگاه ایشان بخته آغاز نهب و غارت
کردند جماعت تیراندازان که محافظه رخنه کوه تعلق بدیشان داشت
با آنکه حضرت رسالت صلعم فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم
شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه
آوردند چند آنکه عبد الله جبیر مبالغه نمود از تاکید حضرت رسالت
پناهی ایشان را آگاهی داد بجانبی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان
بده می رسید با وی توقف کردند و باقی بتحز امیر خود التفات نانموده
متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان بنوعی در لشکر اسلام
رسید خالد بن الولید و عکرمه ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون
رخنه کوه را از حارثان و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر
سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام
درآمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان
رسیده گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در
میان گرفتند و سید الشهدا حمزه با جمعی بعضی از اصحاب شربت شهادت
چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت نبوت س
جان نکو و از بر میان بستند القصه بهر یا انجا رسید که سنگ بدگهران
در شاهوار درج لعل ابدار سید مختار علیه افضل الصلوات آزرده شد
بود لعلش شهید بخشنده سنگ از رنگ لعل بخشنده چون شمیلش
رفو سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد و حضرت در میان کشتگان
افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران باز گشته روی
بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان
وقوف یافت بخاطر مبارکش خطور کرد که بر نفرین بعضی از اهل ضلال که دان
بارگاه کبریا و جلال آیه نزولا جلال یافت که لیس لک بفت ترا من الامر
این کار که نفرین کفار است شیء چیزی یعنی نظر استیصال ایشان طایفه
بدست تو نیست او یتوب علیهم گفته اند انجا او بمعنی الا است یعنی آنکه تو

استیصال

کاری



کاری نکشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قولی آنست که او
برای عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای
نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل
صنادید قریش یا بهزیمت لشکر اسلام یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند
او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون
پس بدرستی که ایشان ستمکاران اند که وضع عبادت کنند در غیر موضع ولله
ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض
و آنچه در زمین است یغفر لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد و یعذب
من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور و خدای تمام آمرزنده است
دوستان خود را رحیم مهربان است بر بندگان خود یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا اضعافا
مضاعفة افزوده تو بر تو و گفته اند اضعافا در دراهم است و مضاعفة
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا می داد تا وقتی معین که آنکه
در اجل رباتا باندک مدتی همه مال المدیون متفرق می شد واتقوا الله
و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده لعلکم تفلحون مگر شما رستگار
شوید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند
شما را بآتش التی آن آتشی که اعدت اماده کرده شده است للکافرین
مر کافران را و غیر ایشان را بالذات برای کفار است و بالعرض برای عاصیان
تباه کار واطیعوا الله و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند والرسول
و اطاعت کنید رسول الله را صلعم در آنچه فرماید لعلکم ترحمون باشد
که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسارعوا و بشتابید
الی مغفرة بسوی آنچه که سبب مغفرت باشد شما را من ربکم از پروردگار
شما اقامه لازم در هر مقام ملزوم است چند تو بتوبه کنان بموجبات مغفرت
و آن کلمه شهادتست تا اداء فرائض تا تکبیر اول جماعت در یابند یا صف
اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا
استغفار یا جهاد و مقتضاء مقام خود ابنت جمایة در خلال القصه
احد نازل شده محققان گویند ان مسارعت تقدم کل نیست لکن تقدم دل است
این راه به پای دل بپایان نرسد ، تا جان نزند قدم بجانان نرسد ، در بحر
الحقایق آورده که بشتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از
اخلاق حیوانی که حریدین بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست
بگذار ره هوا و رستی نو از سوی خدا رستی وجنة و بشتابید بجلی که

برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت عرضها السموات پهنای او آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها والارض و زمینها و صفت عرض بهشت کرد جهة
وصف طول او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر آورده که اگر آسمانها
و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک از این طبقات
سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و موصل کرداند این طبقات را
بایکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود
اعدت آماده شده چنان بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از
از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه می کنند فی السراء در آسانی والضراء
و در سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجه خالی از فراخی
نیست یا مضیقی یعنی بهر حال نفقه می کنند و گفته اند مستغنی اند
در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین
الغیظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که
کسی امام اعظم را رض طپانچه زد امام فرمود که من هم می توانم که ترا
طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما
نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله تعالی بنالم ولیکن ننالم
و می توانم که بقیامت که خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز
نکنم و اگر فردا امر رستکاری باشد و شفاعت من در پیوندد بی تو قدم در بهشت
ننهم مردی گمان مبر که بزور است و پردلی با خشم اگر برآیی تو دانم که مقبلی
والعافین و عفو کنندگان عن الناس از مردمان و در گذرندگان
یا کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد والله یحب المحسنین و خدای تعالی دوست
می دارد نیکو کاران او بهتر اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند
بجای جمعی که با ایشان بد کرده باشند در تفسیر آورده که روزی
سید الشهداء امام حسین با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود
خادمی با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه
بساط بر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر رخسار
مبارکش فرو ریخت امام از روی تادیب نه از راه تعذیب در وی نگریست
بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین رض فرمود که
خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس شهزاده گفت عفو کردم
خادم تتمه آیت بر خواند که والله یحب المحسنین امام بجواب داد که از مال
خود آزاد کردم ۰ بدی را مکافات کردن بدی ۰ بری اهل صورت بود بخردی ۰
بمعنی کسانی که پی برده اند ۰ بدی دیده و نیکوئی کرده اند والذین معطوفست

والذین



بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان و ایشان دو طایفه اند یکی
آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند دوم مستغفران
ایشانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری
ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی
و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول
کبایر و ثانی صغایر و بقول بعضی فاحشه ظلم خطا و عمد است یا زنا و آنچه
ما دون زنا و سایر مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر
تقدیر بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا
یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت
را که باستغفار باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم
برای گناهان خود ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهانرا
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگانرا الا الله
مگر خدا ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه
از ایشان صادر شده از معاصی یعنی دیگر بر سر آن فعل نرفتند وهم و ایشان
که اصرار نکنند یعلمون می دانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه
عظیمتر است نزول آیه در شان شهبان تمار بود که زنی صاحب جمال
بخرما خریدن نزد وی آمد شهبان او را دل بدو کشش کرده بهانه خوبتر
در گوشه کاشانه برده و در کنار کشید قبل از وقوع فعل زن
زبان فضیحت گشاد اتق الله بترس از خدا و دامن پاک را بلوث حرام آلوده
مکن شهبان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت
رسالت پناه صلعم شتافت صورت حال را بعرض سید انام رسانید
سید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها می کنید حق تعالی
برای تاکید امیدواری تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان
ابو اللیس فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه
کردند یا مرتکب فاحشه شده توبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه
متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان
مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان وجنات تجری و بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید
باشندگان شده در آن ونعم اجر العاملین و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان
یعنی بمغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بود من قبلکم
پیش از شما سنن واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت

ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی مقرر نهاده بحدوث این وقایع با اهل سنن
وادست وسنن شرایع باشد یعنی ایشان بوده اند بانواع دینها وبجهة تکذیب
انبیاء ع هلاک شده اند فسیروا فی الارض پس بروید وسیر کنید در زمین
وببینید بلاد عاد ودیار ثمود وبیابان فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت
که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین
عاقبت کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه بدر واحد
گذشت یا این شرح که در امم گذشته ووقایع بروزگار عادیم بیان سبب
هویدایی سخن حقیقت للناس برای عاقبه مردمان وهدی وزیادتی بصیرت
وموعظة وپندی مشتمل بر رغبت للمتقین مر پرهیزکارانرا ولا تهنوا وسست
مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلعم بشعب در آمد
ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب
دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت تسلیه ایشان فرستاد این آیت که سستی
مکنید ولا تحزنوا واندوهناک مباشید از جراحات ومصیبات تا فوت
غنایم وانتم الاعلون وحال آنکه شما برتر آیید بحسب مکان یا اندروی محاربه
بر ایشان بیشتی وازیشان بیشتی دارید یعنی در جنگ بدر با برتری شما یافت
که کشتگان در صدر نعیم اند واز ایشان در قعر جحیم با مقام شما درجات
عالیه خواهد بود واز ایشان درکات سفل وحقیقت آنست که از بشارت
بوده مومنانرا بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد ان کنتم
مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده وان جندنا لهم الغالبون
٤ اگر شما رسید جراحتی وزخمی فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است
گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی مثله مثل جرح وقرح شما
وتلک الایام واین روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آنرا
بین الناس میان مردمان روزی بدولت وعزت کنند وروز بنکبت وعسرت
فیوما علینا ویوما لنا واین مداوله برای آنست که پند گیرند ولیعلم الله
وبرای آنکه ببیند خدا یا بداند اولیاء او الذین آمنوا اصحابنا را که
بدو گرویده اند ویتخذ وبرای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان
یعنی گواه کسی باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده که روزی بگیرند آورده
والله وخدای تعالی لا یحب الظالمین دوست نمی دارد ظالمانرا ستمکارانرا
که مشرکانند ولیمحص الله وفایده دیگر درین مداوله آنست که پاک گرداند
خدای تعالی الذین آمنوا مومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان می رسد
مکفر ذنوب ایشانست ویمحق الکافرین ودیگر آنکه در نقصان افکند وهلاک کند

ان یمسسکم قرح

سازد



سازد کافرانرا ام حسبتم آیا پنداشتید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید
به بهشت ولما یعلم الله ونداند خدا الذین جاهدوا منکم آنهاکه
جهاد کرده اند از شما ویعلم الصابرین وبداند شکیبایانرا بر فرمان رسول
وصابرانرا بر هجوم مصایب ووقوع نوایب مخص سخن آنست که بی محنت مجاهده
براحت مشاهده نتوان رسید بلبلی که جور ستم خار تحمل نکند بهتر آنست که
دیگر سخن گل نکند ولقد کنتم وبدرستی که شما بودید که آرزوی اشتیاق
تمنون الموت آرزو میبردید مرگرا یعنی شهادت من قبل ان تلقوه
پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است فقد رأیتموه پس بتحقیق
بدیدید آنرا یعنی مطلوب خود را از مقاتله کفار وانتم تنظرون وحال
آنکه شما می نگریستید بیاران وبرادران خود که مقتول می شدند یا نظر
می کردند در پیغمبر صلعم واو را تنها گذاشته در خلاص خود می کوشیدند
آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم زخم خورده در میان
کشتگان پنهان شد ابلیس لعین بر صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص
وعام افکند قومی از ضعفاء اسلام که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس
کنند که از ابو سفیان جهة ایشان خط امان بخواستند وقومی دیگر بگریختند
وبعد از آنکه آن حضرت مهتر ایشانرا ملامت میکرد که چرا فرار اختیار
کردید وپشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشودند که
ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار ما شوریده شد واز غایت ترس بگریختیم
حضرت عزت جل اسمه رفع عذر ایشان آیه فرستاد وما محمد نیست
بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش من قد خلت
بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از فرستادگان
أفإن مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر صلعم او قتل یا کشته گردد انقلبتم
باز می گردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد می کنید
یا مرتد می شوید ومن ینقلب علی عقبیه وهر که برگردد وبه پس باز رود
بارتداد یا ترک جهاد فلن یضر الله پس زیان نرساند بخدا برگشتن
خود شیئا چیزی که وجود مضار ومنافع بر وی روا نیست وسیجزی
الشاکرین وزود باشد که جزا دهد خدای سپاس دارندگانرا وما
کان لنفس ونباشد ونیز هیچ نفس را ان تموت آنکه بمیرد
الا باذن الله مگر بمشیت خدا وفرمان او ونوشته است خدا این حکمرا
در لوح محفوظ کتابا نوشتنی مؤجلا زمانش وقت کرده شده
کس پیش از آن نمیرد واز آن نیز در نگذرد واین آیه تحریص مسلمانانست

بر جهاد و دار ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که [illegible]
داند که عمر او مقرر و اجل مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت
معارک و شروع در مهالک وَمَن يُرِدْ و هر که خواهد بجهادی که می‌کند
پاداشت این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم ورا از دنیا آنچه مقدر کرده‌ایم
وَمَن يُرِدْ هر که خواهد با عمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزاء آن جهان
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم ورا آنچه خواهد و او را ببرد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ
و زود باشد که پاداشت دهیم شکر گویندگان را بر نعمت خود وَكَأَيِّن مِّن
نَّبِيٍّ و چندان پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد
مَعَهُ رِبِّيُّونَ و با او بودند سپاه فراوان ربّی نام سپاهیست که کم از
هزار نباشد و در عین المعانی گوید ده هزار ربانی یعنی ربانی است
یعنی فقهاء و علما و اتقیا با پیغمبر فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند
این پیغمبران اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بانچه بایشان رسید از محنتها
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد از کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از
حرب بسیار وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان به تعریض
منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی بودند از بوسفیان خطا مان می
طلبیدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای تعالی دوست می‌دارد صبر
کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد از
قتل نبی ایشان اگر واقع شده إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما که سبب منع نصرت و قتل
صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و در گذار از حد گذشتن ما را فِي
أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله
با اعداء دین وَانصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر قوم ناگرویدگان
فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار و ثبات و صبر و
بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداشت این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و
یافتن غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداشت
آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای تعالی
دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت
اعراض است و توجه بافریدگار هر دو من فارغم از هر دو مرا عشق تو بس
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان
برید کافران را در شان جمعیتی که از بوسفیان طلب امان می‌کردند در کشاف
آورده که منافقان مؤمنان را می‌گفتند که از پی زمان پیغمبر کشته شد و رایت

دولت



دولت کفار استعلا یافت می‌گفتند شما را دیگر باره بدین خود رجوع
باید کرد حق تعالی می‌فرماید که اگر فرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ
باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند
فَتَنقَلِبُوا پس آنگاه گردید خَاسِرِينَ زیانزدگان در هر دو سرا
نه بفرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ بلکه بدانید که خدا مَوْلَاكُمْ
یار و دوست و مددکار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از خدای
بجویید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدا بهتر یاری کنندگانست سَنُلْقِي
زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران
الرُّعْبَ ترس و بیم آنکه خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار
افکند که با وجود ظفر و غلبه ترک قتال گرفته بازگشتند و القاء
رعب در دلهای ایشان سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بانکه شریک آوردند
بِاللَّهِ بخدا و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ چیزی را که نفرستاده است خدای تعالی
بِهِ باشراک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی و غرض نفی
حجت است چه اگر حجتی بودی بفرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان
آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را
دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد خدای
وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود صبر می‌کردند
مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن
عباس رض نقل می‌کند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این
نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس رض
فرمود که میان من و شما کتاب خدای محکمست که فرموده وعده نصرت ما شما را راست
شد إِذْ تَحُسُّونَهُم آنهنگام که می‌کشتید کافران را از روی شتاب بِإِذْنِهِ
بخواست خدا و در اول روز ظفر شما را بود حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که
بددلی شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و منازعت کردید در کار وَعَصَيْتُم
و عاصی شدید مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم بعد از آنکه نمود شما را مَّا تُحِبُّونَ
آنچه دوست می‌داشتید از نصرت و غنیمت مِنكُم از شما مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا
کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که نام
بلند پای از مرکز فرمان بیرون نهاده بودند وَمِنكُم و از شما هست
مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ آنکسی که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت
و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت
چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت و روی شما را بگردانید

عنهم از قبل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزماینده کان کند ولقد عفی عنکم و بدرستی که عفو
کرد و در گذرانید از شما که بنوعی مخالفت همه شما نکشتند والله
ذو فضل و خداوند تعالی خداوند فضل و رحمتست علی المومنین بر گرویدگان
از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اذ تصعدون آن هنگام
که دور می رفتید در هزیمت ولا تلوون و نمی ایستادید و التفات نمی
کردید علی احد بر هیچ کس از مردمان یا نمی نگریستید بیکی آن رسولست
والرسول یدعوکم و شما را می خواند پیغمبر فی اخریکم در عقب شما
می گفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمی کردید
فاثابکم غما بغم پس مکافات کرد شما را خدا غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل
پیغمبر است صلعم و غمی دیگر شهادت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی
فوت غنیمت لکیلا تحزنوا تا اندوهگین نکردید علی ما فاتکم
تا آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و نه اندوه
خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای تعالی
داناست بما تعملون بآنچه شما می کنید ثم انزل علیکم پس فرستاد
خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة امنی و آرامیی که
و آنچه بود نعاسا خواب سبک یغشی می پوشید یعنی در می یافت
آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند
در ثبات میگویند که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی
رض و سعد ابی وقاص و طلحه از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف
را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کردند و فایده نعاس عود قوت ایشان
بود و دفع کلال از ایشان وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر
و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در اضطراب افکنده
بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون گمان بردند بخدا
غیر الحق ظنی ناروا و ناسزا ظن الجاهلیة کما فکه اهل جاهلیه را
می بود که هم محمد صلعم باتمام نخواهد رسید یقولون می گویند هل
لنا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار
ظفر و نصرت که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع غلبه
داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی گفتند
قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار
ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون می روید سخن ما را





قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که کارها از هزیمت و غنیمت
لله مر خدا راست و بفرمان او وست یخفون نهان می سازند منافقان
فی انفسهم در نفسهای خویش از شبهات ما لا یبدون آنچه آشکارا نمی
توانند کرد لک برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان ما هو کشف
غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان یقولون
می گویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی ما را من
الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما حق بودی
ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب مقتول نمی گشتند و
هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر می بودید ای منافقان فی
بیوتکم در خانهای خود نمی خواستند که تا شما بیرون آیید لبرز الذین
هر آینه بیرون آمدندی آن کسان شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل
نوشته شده است برایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتن
گاه خود یا اگر شما تخلف می کردید مومنان که خدا قتل کفار
بر دست ایشان مقدر ساخته بیرون می آمدند بمعارک حرب و
مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان می فرماید که بعد از چنان غمی
و الم که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید
ولیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند خدای تعالی ما فی صدورکم آنچه در
سینهای شماست از اندیشها ولیمحص و دیگر تا پاک و خالص سازد ما
فی قلوبکم آنچه در دلهای دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای تعالی
داناست بذات الصدور بدانچه در سینها باشد از اسرار و خفیات ان
الذین تولوا بدرستی آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما
و بهزیمت رفته یوم التقی الجمعان آن روز که روی بروی آورده بودند
دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم
الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب
زلل کرد ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند
یعنی مخالفت امر رسول صلعم ولقد عفی الله و بدرستی که خدای تعالی در گذرانید
عنهم از ایشان گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور بدرستی
که خدای آمرزگارست حلیم بردبار است تعجیل نکند در عقوبت گناه
کاران یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین
کفروا مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم
و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض

چون برفتند در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا غزًّی یا بودندی
غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر
بودندی نزد ما و سفر و غزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر
وما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت
ایشان نکنید در این قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شما را
یا گمان ایشان را اگر ایشان بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی
در دلهای ایشان والله یحیی و خدا زنده میگرداند در حضر و تدبیر
ویمیت و او میمیراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خدا بانچه شما
میکنید از صبر و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدا که اگر شما
کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدا یا
فراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خداوند ورحمة و بخششی از او
خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه شما جمع میکنید از مال دنیا و حفص بغیبت
خواند یعنی آمرزش و بخشایش حق تعالی شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم
می آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق تعالی
او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر آینه بسوی خدای که
معبود شماست تحشرون حشر کرده عارفان گفته اند که اگر در آیید شما ای
مخالفت کنندگان با نفس و هوا با شهید کرد دین بتیغ ریاضت در طریق
طلب رضا القا پس شما بحشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل
کرده اند نه بغیر او و انجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله
گرم گرنه بسد جاه راسم کانراه بهشت می شناسم شرکان ره تو یا بیمات
شایسته افزون صالنست فبما رحمة پس ببخشایشی که ترا رسید من الله
از حضرت حق لنت لهم نرم گشتی بر آن منهزمان احد نزول آیت
در آن وقت بود که حضرت صلعم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان
تغلیظ و قتل بد نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوش خوئی
بنسبت آن جماعت نمود حق تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی
تو برحمت من بود ولو کنت فظًّا و اگر می بودی تو درشت خوی یا
سخت گوی غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا هر آینه
اصحاب تو پراکنده شدندی از حول من حولک از نزدیک تو و باتو
نیازمند نبودندی فاعف عنهم پس در گذر از ایشان و عفو کن تقصیری
که در خدمت تو کرده اند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای
ایشان وشاورهم فی الامر و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی

در آن



در آن حکمی جزم صادر نشده کلبی گوید مشاورت مخصوص بود با امور محاربه
با کفار فاذا عزمت و چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله
پس توکل بر خدا کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدا یحب المتوکلین
دوست میدارد توکل کنندگان را و توکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد
و جز با او امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدا شما را نصرت دهد
چنانچه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر
شما و ان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت
فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده پس از
فرو گذاشتن وعلی الله و بر کرم خدا فلیتوکل المؤمنون باید که را
توکل کنند با وجود دادنکان وما کان و نباشد و سزا نبود لنبی مر پیغمبری را
ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از فقرا اصحاب از پیغمبر صلعم درخواست
می نمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده
آیه آمد که خیانت در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر قطیفه
یا قطیفه سرخ رنگ گم شده جمعی سفیه کلمات از روی نفاق نسبت
آن بسید علی الاطلاق صلوات الله علیه کردند حق تعالی ذمه حبیب خود خصوصا
و جمیع انبیا عموما از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبری در
غنیمت خیانت نکند ومن یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل
بیاید بگناه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیارد آن چیز را که در آن خیانت
کرده بر گردن یوم القیمة روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد
اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی
کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد آن
حضرت او را قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام
داده شود در آن روز کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزاء آنچه کرده باشد
از خیر و شر وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا
افمن اتبع رضوان الله خشنودی خدا را در ترک غلول باشد کمن باء
همچو کسی که باز گردد بسخط من الله بخشم از خدا بسبب خیانت
ومأویه جهنم و آرامگاه او دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای
بازگشتن است دوزخ هم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان خدا اند درجات
پایها و بلندیها اند یا مراتب ایشان راست در جهات عند الله نزدیک خدا والله
بصیر و خدای تعالی بیناست بما یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت
داری و خیانت گذاری لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد خدا

علی المؤمنین بگروید کان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان رسولا
من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان
آیاته آیتهاء قرآن یا نشانهاء توحید ویزکیهم و پاک می کرد اند ایشانرا از
ادناس مقتضیات طبیعت و رشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان
می گیرد تا کارهاء ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی می دهد ویعلمهم
الکتاب و می آموزاند ایشانرا کتاب یا معارف شرعیه والحکمة
و حدیث یا معارف عقلیه وان کانوا و بدرستی که بودند هم مؤمنان
من قبل پیش از بعث رسول لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا نه حق را
میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند تاریک بود ظلمت باطل همه جهان
عالم از روی روشن از نور حق گرفت اولما اصابتکم ایا هر گاه شما رسید
مصیبة تا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قد اصبتم
رسیده بود از ایشان مثلیها دو چند از معنی یافته بودید از کافران دو برابر
بر جراحت ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد
تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این قلتم گفتید از روی
جزع انی هذا این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان
ماست قل هو بگو این که بشما از پیش آمد که نافرمانی من عند انفسهم
هم از نزدیک نفسهاء شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون
آمدید تا مرکز بموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی
که خدا علی کل شیء بر همه چیزی از فتح و غنیمت قدیر تواناست وما
اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما یوم التقی الجمعان
در آن روز که گروه ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی آوردند فباذن الله با مر خدا
وقضا و قدر او بود ولیعلم المؤمنین و تا بر بیند خدا اثبات مومنانرا و ظاهر
سازد ولیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند خصوصیت آنرا که نفاق ورزیدند
وقیل لهم و گفتند و ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه بمدینه
که تعالوا بیایید و از حرب باز مگردید و بجد تمام قاتلوا فی سبیل الله کار
زار کنید با مشرکان در راه خدا او ادفعوا یا دفع کنید شر بیگانگان که داعیه
قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا گفتند اگر میدانستیم حرب می دانستیم
لاتبعناکم هر آینه متابعت می کردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود
می آییم و جنگ واقع نخواهد بود صلعم با اقربای خود صلح خواهد کرد هم ایشان منافقان
للکفر یومئذ بسوی کفران روز یا این سخن گفتند اقرب منهم للایمان
نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان



یقولون بافواههم می گویند مر زبانهاء خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست
در دلهاء ایشان یا آنکه بزبان می گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهاء ایشان
آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدای داناترست بما یکتمون بانچه پنهان
می پوشند از حقد و عداوت و حسد الذین منافقانند که از روی
جهل یا بجهة قرب جهال قالوا لاخوانهم گفتند برای امثال خود یا اقربا
و هم نسبان خود را که در جنگ احد شهید شده بودند وقعدوا و حال
آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهاء خود و باز ایستاده از قتال
لو اطاعونا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما در انصراف از راه و سکون
در خانها کردن خود ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو
ای محمد صلعم که اگر اختیار مرگ بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن
انفسکم الموت از نفسهاء خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست
گویان که حذر دفع قتل می کند در کشاف آورده که در آن روز که
منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید ولا تحسبن
الذین مپندار آنرا که بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شدند در راه
خدا امواتا که ایشان مردگانند ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت صلعم
صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی جانهاء
ایشانرا در اجواف مرغان سبز جا داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر خماء
طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بقنادیل
ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش و ایشان می گویند که خدا
خبر دهد یاران و برادران مارا از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان
بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان فرستاد این
آیة انزال فرمود بعد جابر انصاری رض که یکی از شهدا بود از حق تعالی
درخواست کرد که مرا بدنیا باز فرست تا دگر باره شربت شهادت بچشم
فرمان رسید که حکم الهی ازلی بر این وجه رفته که آمدگان را رجوع ممنوع
باشد پس گفت بار خدایا از سعادت حال و جمیع نعمت فلان آنکه مرا داده
یاران را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده می پندارید بل احیاء
بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
بدان معنی که هر سال الغزوة بدیشان می رسد یا خاک ایشانرا نمی خورد
و با نمی شوند ایشان چون سایر مردگان و سلام زایران می کنند یا بد
ستوه زندگانی یرزقون روزی داده می شوند از میوهای بهشت فرحین
در حالتی که شادمانند بما اتیهم الله بدانچه کسی عطا کرده است خدا بدیشان

من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است وعطای ورای
آن متصور نیست ودر تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی با انوار الهیت
شوقی پدید آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند
پرتو آن اشارت بآنست که پس ازان بمنبع نور وبمصدر رحمت ناظر شوند
فرحین عبارت ازانست که بحسب طبع اتمام فرحی زیاده از وصول بمقام وصال
و[illegible] افزونتر از نظر بجمال وجه کریم می تواند بود مانند خوشدلی
انجاست که دل در انجاست می کنم جهد که خودرا هم آنجا فکنم ویستبشرون
ومسرور می شوند به بشارت یا شادی می کنند بالذین بانانکه هنوز
لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان وامید
میدارند که بدیشان رسند ودر کرامت با ایشان شریک شوند
یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخروی اخلاف صاحب وقوف شده
یقین میدانند الا خوف علیهم انکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از لحوق
در بهشت ایشان خواهد بود ولا هم یحزنون ونباشد که اندوهناک گردند
بر مفارقت بنا وآنچه در دنیا بگذارند یستبشرون شادمانی مینمایند
بنعمة من الله برحمتی که فایض شده از خدا برایشان یعنی ثواب اعمال
وفضل وافزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل آنچه زاید
بر آن برسد از انچه دارد وان الله ودیگر فرح دارند شهیدان بانکه
خدای تعالی لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار مومنان موحد
ومجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا اجابت کردند لله و
الرسول مر فرمان خدا ورسول را وقتی که امر بخروج از مدینه کرد
وآنچنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلعم آخر
همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد وصباح یکشنبه
بفرمود تا لشکریان احد باز عقب دشمنان روند وهرکه در معرکه احد
باز عقب دشمنان بروند وهرکه در معرکه احد حاضر نبود بدین غزوه
بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف وجراحات بمکه متوجه
شدند در حمرای اسد عسکرها بود مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار بر او وچند
تا صیت هیبت لشکر اسلام باحیا وقبایل عرب رسیده دانند که ایشانرا
عجز وانکساری نیست حق تعالی باین آیه میستاید انهارا که اجابت امر خدا ورسول
کردند من بعد ما از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود بدیشان
جراحتها للذین احسنوا مر آنکسانی را که نیکوئی کردند منهم از ایشان
بوفا وعهد واتقوا وبترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر





صلعم اجر عظیم مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیانرا بعد
از رجوع ندامتی بود وبعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم
داد ناگاه خبر رسید بآن حضرت صلعم بحمراء الاسد باو وگفتند رعبی در
دل ایشان افتاده از آنجا روی هزیمت بمکه آوردند ودر راه قافلهء تجار
با طائفهء از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار
نموده گفتند که محمد ویارانرا هرجا که به بینید از ما بترسانید وچنان نمایید
که ایشان بالشکر آراسته باز گشته اند وجدال وقتال واستیصال شمارا
میان بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده
ابوسفیان طرح تخویف افکندند وعنایت ازلی مسلمانانرا دریافته هیچ خلل
اثر تزلزل ببنیان خواص اجابت کنندگان نانشد که آنچه تخویف قال لهم
الناس گفتند مرایشانرا مردمان یا تجار یا اعراب ان الناس بدرستی
که ابوسفیان واصحاب او قد جمعوا جمع شده اند ومتفق الکلمه گشته
لکم برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید ازان آمدن ایشان که شمارا
با ایشان طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد این سخن مومنانرا
ایمانا تصدیقی ویقینی در کار خود تا نترسیدند وقالوا وگفتند حسبنا
الله بسنده است مارا خدای یاری دهنده وکفایت کننده
ونعم الوکیل ونیکو کارگذار است حضرت پروردگار نزد بعضی
این آیه که گذشت وآنچه بعد ازوست در غزوه بدر صغری فرود آمده
آورده اند که در حرب احد ابوسفیان در پایان شعیب مقرر کرد که میعاد
حرب ما در سال دیگر موضع بدر است وپیغمبر صلعم فرمود که در جواب او
بگویید چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان نعیم
نعیم بن مسعود مقرر کرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را بترساند از قریش
وچنان سازد که عنان عزیمت ایشان بمدینه باز گشتند نعیم بیامد وچند
مقدمات تخویف آمیز لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان
ترتیب داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود حضرت با صحابه
احد وجمع دیگر که مجموع هزار وپانصد نفر بودند به بدر رفت وهشت روز
آنجا توقف فرمودند وبازارها قایم گشت وبمعاملات سود فراوان
بدست آمد وکفار از بیم لشکر اسلام بدان موضع نیامدند وحق تعالی
این آیتها فرستاد وبرین تقدیر آن ناس که در آیه سابقه عبارت از قافله
بود اینجا نعیم است وبرهر تقدیر ثانی عبارت ابوسفیان واتباع اوست
وتتمه حال مومنان اینست که فانقلبوا پس باز گشتند [illegible] از حمراء الاسد

ونقول تا اين موضع بنعمة با عافيتى تمام با ثواب الكلام من الله از خدا وفضل
وزيادتى حرب يا افزونى مال وتجارة لم يمسسهم سوء نرسيد ايشانرا مكروهى
از قتل وجرح وهزيمت بلكه بسلامت رفتند وبكرامت بازآمدند واتبعوا رضوان
الله وپى روى كردند خشنودى خدارا بفرمان بردارى رسول صلعم والله
وخداى تعالى ذو فضل عظيم خداوند فضل بزرگست بدفع مشركان از
مومنان انما ذلكم الشيطان جز اين نيست كه آن تخويف تخويف شيطان بود
يخوف اولياءه مى ترسانند بدان دوستان خودرا يعنى آنچه اعراب با اهل
قافله با نعيم مى گفتند از شيطان القا كرده بود تا بترسانند بدان منافقان
واز لشكر پيغمبر صلعم روگردان شوند وآن سبب صورت شكست مسلمانان
كردد فلا تخافوهم پس شما اى مومنان مترسيد از اولياء شيطان وخافون
وبترسيد از من در مخالفت از من ان كنتم مومنين اگر هستيد
تصديق كنندگان وعد ووعيد مرا ولا يحزنك الذين وبايد كه
اندوهناك نگرداند ترا آنانكه يسارعون فى الكفر مى شتابند
در يارى اهل كفر چون ابن ابى ومتابعان او كه از جنگ احد تخلف ورزيدند
ترا فروگذاشتند انهم بدرستى كه ايشان لن يضروا الله هرگز زيان نرسانند
خدايرا يعنى دوستان خدارا شيئا چيزى بسبب سارعت در كفر
يريد الله مى خواهد خداى تعالى الا يجعل لهم آنكه نگرداند ايشانرا يعنى نهد
حظا فى الآخرة بهره در ثواب آن جهان ولهم ومر ايشانراست عذاب
عظيم عذابى بزرگست يعنى بسيار وهيبت ان الذين اشتروا الكفر بدرستى
كه آنانكه بخريدند كفررا يعنى بدل كردند بالايمان بايمان لن يضروا الله هرگز
زيان نكنند خدارا شيئا چيزى چه بيانست آنكه ضرر بايشان عايد كردد
ولهم عذاب اليم ومر ايشانراست عذابى دردناك كه الم آن ببدنهاى ايشان رسد
ولا يحسبن الذين كفروا ونه پندارند كافران آنكسانى كه كافر اند
از يهود ونصارى ومشركان ومنافقان انما نملى لهم بدرستى كه ما درنگ
ومهلت مى دهيم ايشانرا خير لانفسهم بهتراست بر نفسهاى ايشان
انما نملى لهم بدرستى كه ما درنگ ومهلت مى دهيم ايشانرا ليزدادوا اثما
تا زياده كنند گناه را ودر دين باطل خود ثابت ورزند ولهم عذاب مهين
ومر ايشانراست عذابى خوار كننده ورسوا سازنده ما كان الله خداى تعالى
بران نيست ليذر المومنين كه بگذارد مومنانرا على ما انتم عليه بر آنچه
كه شما اى منافقان بر آنيد از بر قيا در خفا واستهزا با ايشان در آشكارا
بلكه صراف حكمت الهى نقد حال شمارا بر محك امتحان زند حتى يميز الخبيث





تا وقتى كه جدا كند پليد را كه آلوده نفاقست من الطيب از پاك يعنى مومن
مخلص واين تميز يا بجهاد باشد يا منافقان تخلف نموده با اعداء دين
محاربه نكنند چنانچه در روز احد يا باظهار مخزونات ضماير ايشان كه بطريق
وحى بسيد عالم صلعم معلوم كردد وصحابه بران اطلاع يابند واز جمله مكنونات
ضماير اهل نفاق آن بود كه در وقتى كه حضرت پيغمبر صلعم فرمود كه امت
مرا بصورت رحليه بر من عرض نمودند همان شبانه كه ذريات با آدم ع نمودند
مرا بالهام الهى معلوم شد كه كدام از ايشان اسلام قبول كند وكدام در باديه
ضلالت سرگردان ماند منافقان با يكديگر مى گفتند محمد صلعم چنين
دعوى بلند مى كند واز حالات دل متزلزل ما غافلست اگر راست مى
گويد على التعيين با ما بگويد كه كدام مخلص است وكدام منافق آيت آمد وما
كان الله ليطلعكم چنان نيست خدا كه مطلع گرداند شمارا اى
منافقان على الغيب بران سر پوشيده كه كدام ايمان آرد وكدام كافر ماند
ولكن الله يجتبى وليكن خداى بر گزيند براى اطلاع بران من رسله من يشاء
از فرستادگان خود هر كرا خواهد فآمنوا پس شما اى مومنان بگرويد
بالله بخدا بران وجه كه او متفرد است بعلم غيب ورسله وباور داريد رسولان
او را كه بندگان بر گزيده اند ومى شايد كه خطاب با كفار يا منافقان باشد
وان تومنوا وايمان آريد بدين وجه وتتقوا وبپرهيزيد از نافرمانى
يا از شرك ونفاق فلكم اجر عظيم پس شمارا باشد مزد بزرگ ولا يحسبن
الذين ونه پندارند آنانكه از دنائت همت يبخلون بخيلى مى كنند
بما آتاهم الله بآنچه مال دنيا بديشان داده است من فضله فضل وكرم
خود هو خيرا لهم آن بخل خوبست ايشانرا بل نه چنين است هو
شر لهم آن بخل بد است مر ايشانرا هم در دنيا بى بى هاب بركه از اموال وهم در
آخرت باستحقاق در شدايد واهوال سيطوقون زود باشد كه
در گردن طوق كرده شود ما بخلوا به آنچه بخل كردند بآن از
مال ها وزكوة نداده اند واين فضيحت ايشانرا واقع باشد يوم القيمه
روز رستخيز چنانچه در حديث آمده كه هر كرا حق تعالى مالى عطا فرمود
وانكس اداى زكوة آن ادا ننمود تمثيل وتصوير كنند روز قيامت مال اورا
بصورت مارى بزرگ كه از بسيارى زهر موى سرش ريخته باشد
دو نقطه سياه بر چشمهاى وى اشكال بود وچنين حيه خبيث تر جانورى است
پس آن مار بيايد وطوق گردن او شده هر دو كناره دو رودهن اورا
بگيرد وزبان تيغ كشاده گويد كه انا مالك وانا كنزك يعنى من آن مال توام

که در بخیلان بیاهات می زدی و کنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می
افکندی کنج را اندل بیرون کن مار را بفکن بچشم مال تو مار ست در معنی و
گنج اژدهاست ولله و مر خدا راست ميراث السموات والارض ميراث اهل
آسمانها و زمينها يعني همه ميرند و ملك آسمان و زمين بی دعوی مدعيان و نزاع
منازعان او را مسلم باشد لمن الملك اليوم لله الواحد القهار محققان گفته اند
که ميراث در حقيقت چيزی را گويند که بملك کسی در آيد و پيش از ان در ملك او نبوده
باشد پس اموال اهل آسمان و زمين ميراث بر وجه مجاز گفته چه عاريتست در دست
ايشان و در حقيقت از ان خداوند ست ولله ملك السموات والارض پس چون
اهل آسمان و زمين بميرند عاريت بصاحب او باز رسد و در ين سخن اشارتی هست
بآنکه بخيل را در نفس الامر مالی نيست و آنچه دارد از حقيقت پس بمال ديگری بخل
ورزيدن غايت غباوت و نهايت شقاوت باشد ای بر بخل گشته ابد کنی خود را و يوی
مال خرسند کنی اين مال خداست تصرف کن در ره او امساك بمال ديگری چند کنی
و خدا بانچه شما می کنيد از انفاق و امساك خبير داناست لقد سمع الله بدرستی
که بشنيد خدا قول الذين قالوا سخن آنها را که گفتند ان الله فقير بدرستی که
خدا درويش است ونحن اغنياء و ما توانگرانيم چون آيت اقرضوا الله قرضا حسنا
بر پيغمبر صلعم فرود آمد جهودان گفتند که خدا محتاج است که از ما قرض می طلبد
حق تعالی اين آيه فرستاد و از روی تهديد گفت که سنكتب زود باشد که نويسيم
يعنی حفظ بليغ فرماييم که بنويسند ما قالوا آنچه ايشان گفتند فقر باو و غنا را
بخود اسناد کردند وقتلهم الانبياء و ديگر بنويسيم کشتن اسلاف ايشان
پيغمبران را بغير حق بناحق ونقول و گوييم ايشان را نزديك مرگ يا بوقت قيام
از گور ذوقوا عذاب الحريق بچشيد عذاب آتش سوزنده را ذلك اين
عذاب شما را بما قدمت ايديكم بسبب چيزيست که از پيش فرستاده دستهای
شما ذکر يد برای تحقيق فعلست و اگر چه عامل ايشان نبودند فعل ايشان قتل انبيا
بود عادت جهل و امثال آن وان الله و ديگر آن عقوبت بسبب آنست که خدا
ليس بظلام للعبيد نيست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستوجب عذاب ايد
از روی عدل شما را معذب می سازد الذين قالوا ديگر شنيد قول آنانکه گفتند
ان الله عهد الينا بدرستی که خدا عهد کرده و پيمان فرستاده بما يعنی ما را امر
کرده الا نؤمن لرسول بآنکه ايمان نياريم و تصديق نکنيم مر فرستاده را حتى يأتينا
بقربان تا وقتی که بياورد برای ما قربانی که تأكله النار بخورد آنرا آتش
بنی اسرائيل چون قربانی حلال بشود آنرا در وسط بيتی مکشوف السقف نهادندی
و پيغمبر آن زمان در ميان خانه استاده مناجات کردی و خلفای بنی اسرائيل





از خارج بيت سرها در پيش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربانی مقبول
شدی و علامت قبول آن بود که آتش سفيد بی دود باواز مهيب از آسمان فرود آمدی
در قربانی پيچيدی و بسوختی پس جهودان می گفتند که در توريه مذکور است که
جز بدان پيغمبر مگرويد که قربانی برين وجه بيارد حق تعالی ايشان را الزام ميکند
قل قد جاءكم بگو بتحقيق آمده بشما رسل من قبلي فرستادگان خدا پيش
از ظهور من بالبينات وبالذي قلتم بمعجزهای روشن چون معجزه عيسی ع
و بآنچه گفتيد قل فلم قتلتموهم پس چرا کشتيد ايشان را يعنی زکريا که صاحب
ذبح بوده و پسر او يحيی ع ان كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان که
متابعت صاحب قربان می بايد کرد فان كذبوك پس اگر تکذيب کنند ترا ملول
مباش فقد كذب پس بدرستی که تکذيب کرده شده اند رسل من
قبلك فرستادگان پيش از تو چنان فرستادگان که ايشان جاءو بالبينات
آورده اند حجتهای روشن و معجزات ظاهر والزبر و مواعظ زاجره يا احکام
شرعيه والكتاب المنير و کتاب روشن کننده حلال و حرام كل نفس
هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگ است و زود باشد اهل تکذيب و ارباب
تصديق که شما اين شربت بچشيد وانما توفون اجوركم و جز اين نيست که
تمام داده شويد مزدهای اعمال خود را يوم القيمة روز رستخيز از قبور
فمن زحزح عن النار پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ وادخل
الجنة و در آورده شد به بهشت فقد فاز پس هر آينه رستگاری يافت
و بمراد رسيد وما الحيوة الدنيا و نيست زندگانی اين جهان الا متاع الغرور
مگر برخورداری با پندار حيوة دنيوی را بمتاعی تشبيه کرد که خريدار آن مغرور
بايد و مراد آنست که زندگانی دنيا مردم را فريب می دهد و اگر بحقيقت آن
دانا گردند معلوم شود که هيچ بها نيرزد ـه در ديده اعتبار خوابيست ـه
روزه کلبه ای اجل بر آبيست ـه ايمن منشين از گرم و سردش ـه مشغول مشو بسرخ و زردش ـه
لتبلون بخدای که شما آزمايش کرده خواهيد شد في اموالكم در مالهای
خويش اهل شرك بعد از مهاجرت مهاجران بمدينه دست تعدی بمال و
ضياع هر که داشتند دراز کرده می فروختند و هر کرا از ايشان
در مکه بدست می آمد در آتش تعذيب می سوختند حق تعالی اين آيه فرستاده که هر آينه
شما مبتلا می شويد در مالهای خود بنقصان و تلف وانفسكم و در نفسهای خود
بجهاد يا امراض و علل ولتسمعن و هر آينه خواهيد شنيد من الذين اوتوا
الكتاب از آنانکه کتاب بديشان داده اند من قبلكم پيش از شما
يعنی يهود و نصاری ومن الذين اشركوا و از آنکسان نيز که شرك آورده اند

اذیً کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر باشد هم بنسبت
پیغمبر صلعم وهم بنسبت خود وان تصبروا واگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا
وبپرهیزید از مکافات ایشان و با منعم حقیقی کار بید فان ذلک پس بدرستی
که این صبر و تقوی من عزم الامور از استواری کارهاء دین است ودر سخن
نشانهاء آن یا از جمله ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا گرفت
خدا میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا
توریه وانجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه
للناس هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است ع
ولا تکتمونه ونه پوشیده پیغمبر را صلعم حفص هر دو کلمه بخطاب میخوانند
یعنی گرفتار از اهل کتاب که بیان نکنید نعت پیغمبر را صلعم و مپوشید
فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا پیمانرا وراء ظهورهم از پس پشت
خود این کلمه مثل است التفات واشتروا به وخریدند یعنی برگزیدند
بانچه اخذ میثاق بر آن بود ثمنا قلیلا بهاء اندک که ماکول و رشوتهاء
احبار واسا فقه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون
پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی بحطام فانی
لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد ص آنانرا که شادی میباشند بما
اتوا بانچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا
واین ها دوستی میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بانچه نکردند حضرت
پیغمبر صلعم از یهود چیزی پرسید وایشان جواب از آن مخفی داشتند وسخن دیگر
آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند و باوجود
آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود این آیه نازل شد یا در شان
منافقان است که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر ص باز آمد زبان باعتذار
گشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار یا ای نبی و ای مومنان
ایشانرا بمفازة من العذاب که اهل رستگاری اند از عذاب قیامت یا عذاب
دنیا چون قتل و جلا و ذلت و خواری ولهم عذاب الیم وایشانراست
عذابی دردناک در روز رستخیز ولله و مر خدا راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمین والله خدا علی کل شیء بر همه چیزها
از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قدیر توانا است آورده اند که قریش از یهود پرسیدند
معجزات موسی ع چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا یا معجزات عیسی ع
سوال کردند احیاء موتی و ابراء مرضی و مانند آن گفتند پس بجناب نبوة آمدند گفتند
ای محمد ص از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدینجا آمدیم



اگر کوه صفا را از زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو دانیم حق تعالی آیه فرستاد
اگر شما طالب آیات وحدانیت آیید ان فی خلق السموات بدرستی که آنچه آفرینش
آسمانها و آنچه در روی است والارض ودر آفریدن زمین و آنچه بروست
واختلاف اللیل والنهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور
وظلمت یا نقصان و زیاده لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت و کمال لاولی الالباب مر خداوندان زیرک عقول را یعنی از شوایب
حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الذین
این اولوا الالباب آنانند که از روی اخلاص یذکرون الله یاد میکنند خدا را
قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم
و در آن زمان که تکیه کرده اند بر پهلوی خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم
با ذکر حق اند و پیوسته در دریاء محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر
ذکره شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو
کس حاضر نیست یا مراد ذکر نماز است که باین هیات سه گانه میگذارند بحسب
طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس میکنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که با بنای صحبت یا انست و بر راحت اضطجاع ع
ومنام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دلست
زیرا دوام ذکر زبان ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد
پس مراد از ذکر آن صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جان اند
قیاما در حالتی قایم اند یعنی متوجه اوامر الهی قعودا قاعد اند یعنی باز ایستادم
از مناهی وعلی جنوبهم از ارتکاب مناهی بر جانبند یا قایم اند بر استانه
خدمت وقاعد اند بر بساط قربت و آسوده گانند در بارگاه وجد
و حال بر کناره از پندار وهم و غرور و خیال الحجاب که از پنداشتن بر در رسیده
بخلوتگاه وحدت رسیده دور وهم وخرد بر خویش بسته بحق پیوسته
واز خویش رسته ویتفکرون واندیشه میکنند از روی استدلال
فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه
ایشانرا راه بصانع قدیم و مبدع حکیم و بحجب بعد و هجر از نظر دل ایشان
برخواسته از غیبت بحضور آمده واز روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا
ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی تو این مخلوق را که آسمان و زمین است
باطلا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث یا هزل سبحانک پاکی تراست
از که چیزی باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایة لطف خود عذاب
النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که از روی عدل

من تدخل النار هر که را در آوری بدوزخ و در آنجا جاوید فقد اخزیته پس به تحقیق که او را خوار کردانی بعقوبة وما للظالمین و نیست ستمکارانرا از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار یاری که عذاب از ایشان مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم نداء ندا زننده را با شکارا ینادی للایمان می خواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلعم یا قران و این عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول صلعم در نیافته همه کس از قران می شنود که بزبان بیان ندا می زند ان امنوا بربکم برین وجه که بگروید به پروردکار خود فامنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای افریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز کناهان ما را مراد کبایر است یا مطلق کناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهاء ما را مراد صغایر است یا کناه آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما واتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادکان خود که نعیم جاوید است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش که طلب ایشان کرده انبیا را کفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه کفته ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم ع فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه پیغمبر ما صلعم امر کرده واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تفسیر نقل میکند که دعوات خمس که در این آیتها است از حضرت پیغمبر صلعم و چهار خلیفه بزرکوارش بر ترتیب واقع شد حضرت رسالت صلعم از مرتبه شهود خود دعا کرد ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق در مقام خوف کفت ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین و فاروق نیز خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان و ذو النورین طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و علی رضی از سر همت دوی بطلب موعودات ذی الجلال آورده فرمود ربنا واتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول رسیده بر و آنچه رحمت از دیوان عنایت بر این وجه صادر شد فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر دعاء ایشانرا ربهم پروردکار ایشان بانکه کفت انی لا اضیع من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم سؤال کردم که هر عاملی را اجر هست این چه کونه باشد





که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد کرده و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرموده این آیت آمد من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیکرند یعنی شما همه از یکدیکر زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را از ثواب یک حکم داده که علی عمل کند مزد آن برد ذکوره و انوثه را در این مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا اوطان خویش واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از دیار و سراها و منزلهای خود یعنی حضرت پیغمبر صلعم و یا آنکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را بنهب اموال می رنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد این طایفه مهاجرانند لاکفرن عنهم هر آینه در کذرانم از ایشان سیئاتهم بدیهاء ایشانرا ولادخلنهم و در آرام ایشانرا جنات تجری بوستانهایی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداشت دهیم ایشانرا ثوابا پاداشت دادنی من عند الله از نزد خدا وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیه با سم الله که ذات است بر ذات با مجموع صفات اشارت بتعظیم ثواب والله عنده حسن الثواب و خدا است که نیکویی پاداشت و پاداشت نیکو نزد یک وست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان بحسرت می کشیدند و در خاطر ایشان می کذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق بفرمود جهت تسلیه ایشان با پیغمبر ص فرمود که مراد رویت ایشان است لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس از آنکه باخرت روند ماویهم جهنم بازکشت ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست جهنم لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عقاب پروردکار خود و بمتاع دنیی مغرور نکشتند لهم جنات مر ایشانراست بوستانها بر آن وجه که تجری میرود من تحتها الانهار در زیر قصور آن یا در زیر اشجار آن جویها از آب و شیر و می و انکبین خالدین فیها جاوید باشند در آن بوستانها نزلا در حالتی که ایشانرا این بهشتها بی شکش باشد من عند الله از نزدیک خدای

نزل انرا گویند که در منزل مهمانان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی
آن دلیلست بر کرامت مهمانان و نیکو داشت را و باشد و هرگاه که بهشت نزول
مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت جز تماشای پر نور انوار لقا نباشد
توای زاهد سوی باغ بهشتم می کنی دعوت نمی خواهم بهشت و دعوت دیدار می
خواهم وما عند الله و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است
مرد نیکوکار انرا از متاع فانی وان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب
لمن یؤمن کسی هست که می گرود بالله بخدا وما انزل الیکم و بانچه
منزل شده که قرآنست وما انزل الیهم و بدانچه فرستاده اند
که توریة است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او
خاشعین لله در حالتی که ترسکار اند مر خدای را لا یشترون بدل نمی کنند
بایات الله باحکام توریة یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک
چنانچه احبار در رشوت خوار اولئک آن گروه خاشع متدین لهم اجرهم
مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهادند عند ربهم نزد پروردگار
ایشان ان الله بدرستی که خدا سریع الحساب زود حساب است با ایشان
و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان
اصبروا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد بر اعداء و حقیقت آنست که
بر امتثال احکام شرعیه تا هم طاعات را شامل باشد وصابروا و شکیبائی
نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا و ساخته
و آماده باشید مقاتله اعداء الله را و رابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام
اسپان و اسلحه آماده دارند تا از آن کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد
بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز واتقوا الله و بترسید از خدا و
پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که رستکار شوید محققان گفته اند
صبر کنید بر مجاهده نفوس خود از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمایید مراقبه
قلوب مع الله تسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه
ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از
التفات اغیار تا با رستگار شوید از حجب وجود بفنای فی الله و فایز
گردید بعد از فنا بدولت بقای بالله گر بقا خواهی فنا شو کز فنا
کمترین چیزی که می زاید بقاست سورة النساء بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و به
پرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری
که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال



والسنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است ع وخلق منها و بیافرید
از آن تن تنها زوجها جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا از پهلوی چپ آدم ع
بیافرید وبث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بواسطه توالد
و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان واتقوا الله و بترسید
از مخالفت امر خدا الذی آن خداوندی که شما را در وقت استعطاف یکدیگر
تساءلون حاجت می طلبید و سوگند بیکدیگر می دهید به بآن خدا والارحام
و بپرهیزید از قطع رحم با یکدیگر مهربانی و پیوند کنید ان الله کان بدرستی
که خدای هست و بود و باشد علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه
اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدا نگهبان اوست باید که
در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی
باکی و شرف دارد هر که واقف بود بر آنکه خدا حافظ و ناظر است در همه جا
در و دیوار حاجب بقواب نیست در دیدن خدای حجاب در حرمها ع
نور رتق که تواند مخالفت با او واتوا الیتامی و بدهید یتیمان را ای اولیا و
اوصیاء ایشان اموالهم مالهای ایشانرا بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید
آورده اند که اولیاء در مال یتیمان تصرفات ناشایسته می کردند مثل آنکه
گوسفند لاغر خود در رمه ایشان در داده بعوض گوسفند فربه و بزرگ می گرفتند
شاة بشاة حق تعالی فرمود ولا تتبدلوا الخبیث و بدل نمی کنید مال ناپاک
پلید را بالطیب بمال پاک یعنی فرا مگیرید بتبدیل را مال یتیم که در حق شما خبیث است
و بجای آن منهید مال خود را که نسبت شما طیب است ولا تأکلوا اموالهم
و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم آمیخته بمالهای خود انه بدرستی
که خوردن مال یتیم یا تبدیل با خیانت در ان کان هست نزدیک خدا حوبا
کبیرا گناه بزرگ این آیت در شان مکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات
کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عم مست اموال او را متصرف شده
چون پسر بحد بلوغ رسید و مال خود را از عم طلب نمود در اداء آن تعلل
می کرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبویه افتاد و این آیه فرود آمد غطفانی
کلمه نعوذ بالله من الحوب العظیم بر زبان راند تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود
وان خفتم و اگر می ترسید یا می دانید الا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی
نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه نقل می کند
که آیه در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف
در مال آن صغیره بود داشت و می خواست که او را در قید نکاح آرد و بحق خدمت
و تعیین کابین چنانچه باید نگذارد بانواع شفقت او امید وار و هر چه

والله

مکرو طبیعت او بود پیش او می آورد آیه فرود آمد اگر می دانید که در تعیین
مهر یتیمان و اداء حال ایشان از روش عدالت دورید فانکحوا پس نکاح
ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه و ثلاث
وسه گانه و رباع وچهار گانه تا که مختار است از اعداد مذکوره هر کدام
خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر دانید تا ترسید الا تعدلوا آنکه عدل
نتوانید کرد میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یکی را او ما ملکت
یا سریه گیرید آنچیز را که ما الملک آنست ایمانکم دستهاء شما یعنی شما را در آن
ملکه در تصرف نیست ذلک این اختیار واحده ادنی نزدیکتر است الا
تعولوا بآنکه میل نماید و انحراف ننمرید یا جور نکنید وآتوا النساء وبدهید
زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کاوینهاء ایشان را در
حالتی که هست آنها نحلة هدیه و عطیه از خدا بخشیده شده بدیشان
فان طبن پس اگر این زنان خوش باشند و بخشند لکم مر شما را و بکنند عن شیء منه
از چیزی از کاوین نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه
پس بخورید آنچیز را و بکار برید هنیئا ساز گار مریئا خوشگوار در
آورده که حضرت رسالت صلعم برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن
بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه باری در دل و رنجی نباشد ولا
تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان و کم خردان اموالکم مالهاء خود را
خطاب با اولیاء و نوان و آیتا مستعاضا فرمال بدیشان است در آن بحق
و ولایت التی جعل الله آن مالهاء که گردانیده خدا لکم قیاما برای شما
سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و زکوة و صدقه
و نفقات و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم و روزی دهید سفیهان را یعنی
وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم
و بپوشید و جامه دهید ایشان را بقدر حال وقولوا لهم و بگوئید بعد
از منع مال ایشان را قولا معروفا سخنی نیکو چنانچه مثلا اگر یتیم
باشد گوئید این مال از آن تست و من حرز دار سم توام و بوقت بلوغ تسلیم
تو خواهم کرد و زنان را وعده کنند که دل ایشان خوش سازد وابتلوا الیتامی
که مردانند بعقل و تمیز صیانت اموال و دقایق و بیع و شرا و اگر زنانند تعزل
و نسج و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح آنگاه که برسند بحد
نکاح و این کنایه از بلوغ است فان آنستم پس اگر دانستید و در
یافتید بعد از بلوغ منهم رشدا در ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح
دین و اصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهاء

ایشان را



ایشان را که در دست شما بود ولا تأکلوها و مخورید ای اوصیا مالهاء
یتیمان را و تلف مکنید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی
زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وبدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال
ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ
شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ
شوند و مال از شما باز ستانند ومن کان غنیا و هر که باشد
از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست
باز دارد و عفت خویشتن داری بجای آرد ومن کان و هر که باشد از آن
جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فقیرا درویش محتاج فلیأکل
پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف بر نیکوئی یعنی بقدر حاجت از
طعام و لباس آن مقداری که اجر مساعی اوست فاذا دفعتم پس چون
بدهید و باز گذارید الیهم اموالهم بر یتیمان مالهاء ایشان را فاشهدوا
علیهم پس گواه بگیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان جدال و خصومت
پدید نیاید وکفی بالله و بسنده است خدا حسیبا گواه بندگان
یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که
عادت عرب در زمان جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خورد
سال را میراث نمی داده اند و میگفته اند مال کسی برد که بر دشمن قتال تواند
کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت
رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود و طریقه میراث بر همین قانون مستمر
بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت مآب آمده فرمود که اوس بن صامت [illegible]
حق لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار بگذاشته و ابناء
عم او بحیطه در تصرف آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم و محتاج گذاشته اند
حضرت رسالت صلعم ایشان را طلبیده صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند
ایشان همان قانون جاهلیت پیش آورده خواستند که طریقه آبا و اجداد را
رونق دهند آیت آمد للرجال نصیب مردانرا که خورد باشند و اگر بزرگ
بهره ایست مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند پدر و مادر و
الاقربون و خویشان نزدیک وللنساء نصیب و مر زنانرا حصه هست
مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه پدر و مادر و اقربا بگذارند مما قل منه
از آنچه کم باشد از ما گذاشته او کثر یا بسیار بود بحق تعالی مقرر
ساخته برای ایشان نصیبا بهره مفروضا باندازه پیدا کرده
واذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا

القربی خویشان که میراث نمیبرند والیتامی و یتیمان که بیکانه باشند
والمساکین و درویشان محتاجان فارزقوهم پس روزی دهید ایشانرا چیزی
منه از آنچه مقسوم می‌کردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که
حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و کفته اند این
امر بر سبیل وجوب بوده و بآیة مواریث و وصایا منسوخ شده وقولوا لهم
و بکویید مر این جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر
ایشان شود ولیخش الذین و باید عاجز و ضعیف خافوا علیهم بترسند بر
ایشان از فقر و بی نوایی و ضایع شدن بعضی ورثه باید که تا ضعفاء اقارب
و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم
شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اکر ایشانرا فرزندان
خورد عاجز باشد و بعد از وفات ایشان بحنان مجلسی در آیند و حرمان
ایشان جایز نیست باشد و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد
کرد پس آنچه بخود روا ندارند نیست بدیکر از بر جایز نشمارند می‌پسند
بدیکران آنچه بخود نپسند فلیتقوا الله پس باید که از عذاب بترسند ولیقولوا
و باید که بکویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست
یعنی عذری جمیل و وعدهٔ نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جراة
یأکلون اموال الیتامی می‌خورند و تلف می‌کنند مالهاء یتیمانرا ظلما
از جهه داد و ستم انما یأکلون جز این نیست که می‌خورند فی بطونهم نارا
در شکمهاء خویش آتشی و چه آتشی در انوار ابوهریره رض نقل میکند که حضرت
رسالت صلعم فرمود که حق تعالی برانکیزد در روز قیامت قومی را که از کورها و بیرون
می‌آید آتش از دهنهاء ایشان ایشان کفتند یا رسول الله صلعم این کروه کیانند
فرموده اند که نمی‌بینید که خدای تعم می‌فرماید انما یأکلون فی بطونهم نارا
و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورندهٔ مال الیتیم بعوضها در آید و آتشی
کند درونا و از آن ملوست نباید می‌خیزد و از دهن و بینی و چشم و کوش او بیرون
می‌آید و باین علامت هر که بشناسد که این آکل مال الیتمان است پس بدین
سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب آنست که وسیصلون و زود باشد که انداخته
شوند خورنده کان مال یتیمان بحفص معلوم می‌خوانند یعنی که بزودی در آیند
سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر می‌کند شما را خدای تعالی فی
اولادکم در کار خویشاوندکان شما مقادیر میراث ایشانرا یا فریضه
می‌کند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان سهام میراث را بر وجه که
للذکر مردی را باشد مثل حظ الانثیین مثل بهرهٔ دو زن فان کن





نساء پس اکر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود
فوق اثنتین بالاء دو فلهن پس مر ایشانرا باشد ثلثا ما ترک دو بخش
از سه بخش آنچه متوفی کذاشته است وان کانت واحدة و اکر
باشد وارث یک دختر و بس فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروکه
متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد هر یکی را منهما السدس
از ایشان حصه شش یک است مما ترک از آنچه کذاشته فرزند ان کان
اکر باشد له ولد مر آن فرزند مرده را فرزندی و ورثه ابواه و میراث
برند او همین پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد
از مال و چون حصه وارث کرد برابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد
که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اکر باشد مر این متوفی را برادران
پدر و مادری یا بعضی پدری و مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد
شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهه ورثه مفروض شد بدیشان میرسد
من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است
بدان و بحفص معلوم می‌خوانند و مدعی موصی میت است او دین یا بعد ادای دینی
که در ذمهٔ مورث باشد اباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما
لاتدرون نمی‌دانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهة منفعت یعنی نمیدانید از اصول
و فروع ورثه که نفع رساننده تر شما در دین و شفقت و در آخرت شفاعت
و چون حق تعالی با احوال وارث و مورث داناست بر حکم کرد که سهام مواریث را
فریضة فرض کردانیدنی من الله ثابت از نزدیک خدا ان الله بدرستی
که خدای هست علیما دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیما حکم کننده که تقدیر
سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم
نیمهٔ آنچه ترکه کذارند زنان شما ان لم یکن اکر نباشد لهن ولد و مر آن
زنانرا فرزند و خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مؤنث
خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فان کان
لهن ولد پس اکر زنانرا فرزند باشد بهر چه کذا باشد فلکم الربع پس شما را
چهار یک باشد مما ترکن از آنچه بکذارند زوجات شما و این نصف
یا ربع که حصه شماست بتوانید کرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات شما
یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضاء دینی که در ذمة
ایشان باشد ولهن الربع و مر زنانراست چهار یکی مما ترکتم از آنچه می
کذارید خواه زن یکی و خواه زیاده همه در ربع شریکند ان لم یکن اکر نباشد

لکم ولد شما را فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث خواه
از ایشان وخواه غیر ایشان فان کان پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه
که بود فلهن الثمن پس آن زنان راست هشت یکی مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید
از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت بآن کنید او دین
یا بعد از اداء دینی که در ذمهٔ شما باشد وان کان واگر باشد رجل یورث مردی که
از او میراث میگیرند کلالة کسی که والدین واولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله
وله ومر این مرد را وزن نیز در این حکم داخل است اخ برادری مادری باشد
او اخت یا خواهری مادری فلکل واحد پس مر هر یکی را منهما از این برادر وخواهر
السدس شش یک حصه رسد از میراث کلاله ومذکر در این با مؤنث یکسان است
فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری فهم
پس ایشان تمامی خواه ذکور وخواه اناث از فریقین شرکاء فی الثلث انباز باشند
در سه یک مال که عزیزتر ذکور بر اناث واین میراث بدیشان می رسد من بعد وصیة
از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده شده است بدان او
دین یا پس از اداء دینی غیر مضار در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد
بر وراث در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز نماید وزیان
در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمهٔ او چیزی نداشته باشد وصیة
من الله نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدا والله علیم وخدای داناست
بر نیات شما در نفع وضرر حلیم بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند وبتوبه
گناه ایشان عفو فرماید تلک آن احکامی که تقدیم یافت از امور یتامی ومهمات
نکاح وقسمت مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید
گذشت ومن یطع الله ورسوله وهر که فرمان برد خدا ورسول او را صلعم در
حکم یدخله در آرد خدای تعالی او را جنات تجری بوستانها که پیوسته میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که دائم
در این جنات جاویدان باشند در آن ذلک واین ادخال مطیعان در بهشت
بر صفت خلود رستگاری الفوز العظیم رستگاری بزرگست ومن یعص
الله ورسوله وهر که فرمان خدا ورسول او نبرد ویتعد حدوده ودر گذرد
از اندازها که حلال وحرام ومیراث وسایر احکام مقرر شده یدخله
نارا خدای تعالی در آرد او را در آتشی وچه آتشی خالدا فیها در حالتی که
جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهة استحلال محرمات بود وله
ومر آن عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذاب خوار کننده واللاتی
وآن زنان که جهة متابعت هوای نفس یأتین الفاحشة بیایند بفعل



قبیح یعنی مرتکب آن شوند من نسائکم از زنان شما مراد مخلصانند یعنی
شوهرداران فاستشهدوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید
علیهن بر فعل فاحشه این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ منکم
از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار
تن گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نگاه دارید این زنان را وبند
کنید در خانها اصح قول آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان
زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حتی
یتوفاهن الموت وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت باستیفاء
ارواح ایشان کند مرگ او یجعل الله یا گرداند خدای تعالی یعنی پیدا سازد
لهن سبیلا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص
یابند وبعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فراگیرید از من
قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه
صلعم فرمود الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة وتغریب عام
پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد وانها دو استشهاد باقی ماند
واللذان وآن دو کس یعنی مرد وزن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند بفاحشه
منکم از شما که مسلمانانید فآذوهما پس برنجانید ایشان را بزبان و سر
زنش کنید وملامت نمایید ابن عباس رض فرمود که ایشان را بدست نیز
ایذا باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا وکار
باصلاح آورند فاعرضوا عنهما پس شما روی بگردانید یعنی دست باز
دارید از ایذاء ایشان این حکم نیز بحکم جلد ونفی منسوخ شد ان الله کان توابا
بدرستی که خدا هست توبه پذیرنده از بنده کان رحیما مهربان بتوبه کنندگان
انما التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله بر خداست بر طریق وجوب
بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست و وعده قبول توبه للذین
برای آنکسانیست که یعملون السوء بدی میکنند بجهالة بنادانی دم ما
فرمود که گناه مؤمن بجهالتست یعنی نه از روی شک وعناد وجحود واستکبار
میشاید که جهل باشد بعقوبت آن وایشان بجهل عملهای بد میکنند ثم
یتوبون پس باز گشت مینمایند بحق تعالی من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش
از حضور مرگ یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی گناه
در دل متمکن گردد واصح قول آنست که زمان قریب پیش از مرگ است واگرچه
بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تا بیکی بکنفس پیش
از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود آمدی وجه

خرش بشارت دهد بودی ومؤید این قول آنست که حضرت رسالت صلعم فرموده ان الله
یقبل التوبة من عبده ما لم یغرغر بنده کان کفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان
نزول مرک معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از نتیجع بعجزت
او غافل نباید بود شعر غافل مشو ای عاصی و یاد ده وندم باش هر دم دم آخر شمر و خاص
دم باش فاولئك پس آن کروه که مدد توفیق یافته بعد از کناه توبه کنند
یتوب الله توبه دهد خدای تعالی و باز کردد بمغفرت علیهم بر ایشان
وکان الله علیما و هست خدا دانا بتوبه تائبان حکیما حکم کننده
بآنچه تایب را عقوبة نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر آنکسانرا
بطریق اصرار یعملون السیئات بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون حاضر شود
یعنی در رسد احدهم الموت یعنی از ایشان مرک کسی را قال انی کوید بدرستی
که من تبت الان توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست
و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرک
از ایشان مقبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبولست آنهارا
که بمیرند وهم کفار و حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت سوق
روح از هیچ کافر و منافق مقبول نیست زیرا که ایمان بأس است و آن سود نمی
دارد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا اولئك آن کروه که منافق باشند
و آن کروه که بکفر بمیرند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان
در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف و انقطاعی نداشته باشد
آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه ازو
ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا او که استحقاق
میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل
در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را
بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر معجل و خود تصرف کردی یا او را از
تزویج منع کرده محبوس داشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین
کس کذاشتی یا می مردی و میراثش این کس می بردی و آن زن را قبل از القاء ثوب
برو با اهل خویش رفتی وارث زوج متوفی را با او دست نبودی و در اوایل اسلام همین
قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری رحمه الله وفات کرد و زنی
کبیشه نام ازو بازماند پسری که ابو قیس از زنی دیگر داشت کبیشه را بحجت
تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مصاهرت آغاز نهاد و غرض آنکه هرچه
دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت صلعم بوقف عرض
رسانید و خواجه صلعم فرمود که بخانه باز کرد و پای اضطراب در دامن اصطبار کش

تا از حضرت



تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز کردید بعضی دیکر از زنان مدینه
که بدان مبتلا بودند روی بدرکاه نبوت پناه آورده کفتند یا رسول الله
صلعم ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلوده این بلیه نوشیده ایم و لباس
محنت ازین قضیه پوشیده حق تعالی روی آفتاب این آیه فرستاد یا ایها
الذین امنوا ای کروه کرویدکان لا یحل لکم روا نیست شما را ان ترثوا
النساء آنکه میراث کیرند زنانرا کرها از روی ناخوشی و کراهیت
بقید میراث کرفتن بمکروه دلالت بران نمی کند که بطوع و رغبت ایشان
میراث توان کرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا
نمی کند قوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل
در وقت عدم خشیه هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید این
زنانرا از تزویج و کفته اند خطاب با مردانست که از زنان خود تنک آمده
برای آنکه از سر مهر خود در کذرند ایشانرا در خانه باز می داشتند
حق تعالی می فرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا
برای آنکه ببرید ببعض ما آتیتموهن بعضی از آنچه بدیشان داده اید
از مهر الا ان یاتین مکر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعمل زشتی و ثبوت
کرده شده بشهود عدول و حفص بکر بفتح یا خوانده یعنی فاحشه روشن کننده
حال ایشانرا و فاحشه در این آیت نشوز است یعنی سر باز زدن از صحبت
مرد و مردم را امنوختن وعاشروهن و زندکانی با زنانی که در حکم تکبت فراش
شده اند بالمعروف به نیکویی در معروف قول و فعل و نفقه و سکنی
یا بیاموزید ایشانرا احکام و ادب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست
فان کرهتموهن پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن فعسی ان
تکرهوا شیئا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را ویجعل الله و
کرداند خداوند پدید آرد برای شما فیه در آن چیز مکروه خیرا کثیرا
فراوان یعنی ثوابی عظیم بر تحمل مکاره وان اردتم و اکر خواهید شما بواسطه
کراهیت صحبت و حاجات بوقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال
زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زوج دیکر و آتیتم و داده
باشید احدیهن یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید قنطارا مالی
بسیار بجهت کاوین فلا تاخذوا پس فرا مکیرید منه از آنچه بدو داده آید
شیئا چیزی را اندک و بسیار اتاخذونه آیا میکیرید چیزی از آن زن
بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا و حرامی ظاهر و کناهی هویدا بهتانرا
در قول باطل نیز اشتغال می کنند یعنی در این آیت آنست که شوهری مهر زنرا

زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد می کنید گویا مدعاء او
انست که ان مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وکیف وچگونه بگیرید او را وچه
وجه وچه جهت تأخذونه فرا می استانید مال از زنان وقد افضی وحال انکه رسیده
است بعضکم الی بعض برخی از شما ببرخی دیگر افضا کنایت از مباشرت است
واخذن وفرا گرفته اند از زنان منکم از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا
پیمانی محکم وعهدی استوار که ان کلمه نکاح است یعنی ایجاب وقبول ودر حدیث
آمده استحللتم فروجهن بکلمة الله اورده اند که جمعی از جاهلان فرزندان اباء
خود را نکاح می کردند حق تعالی ازین عمل نهی فرمود وگفت ولا تنکحوا وبزنی
مخواهید ما نکح آباؤکم انرا که خواسته اند پدران شما من النساء از زنان
بنکاح در آورده الا ما قد سلف مگر انچه گذشته است قبل از تحریم که معفو
عنه است انه بدرستی که نکاح زن پدر کان بود قبل از نهی وهست بعد از
تحریم فاحشة عملی زشت وناپسندیده ومقتا ومبغوض خدا ومؤمنان
این عمل نزد اشراف عرب مکروه می بوده وفرزندی که از زن پدر متولد شدی
مقیت می گفتند یعنی دشمن داشته شده وساء سبیلا وبد راهی
که این راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی وفاحشه اشارت
بدان است دوم قبح شرعی ومقت اشارت بدانست سیم قبح عرفی وساء
سبیلا مشتمل بر انست حرمت علیکم حرام کرده شد بر شما امهاتکم نکاح
مادران شما واین امر عمومی دارد هر زنی که نسب مردی بدو راجع شود
بولادة خواه از جهت ذکور چون مادر پدر وپدر پدر هر چند بالا رود
وخواه طرف اناث چون مادر مادر ومادر او هرچند که باشد حکم مادر
دارد در تحریم وبناتکم ودختران شما واین نیز عام است هر زنی که
نسب او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور واناث بیک درجه یا زیاده در
بنات داخل است واخواتکم وخواهران شما که با مرد در صلبی بوده
باشد یا در رحمی گذاشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری را
وعماتکم وخواهران پدران شما هر زنی که با پدر هرچند بالا رود در صلبی بوده
یا در رحمی مرور نموده عمه انکس است واینجا نیز طرق ثلاثه متصور است وخالاتکم
وخواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا انجا که برسد
در صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته خاله انکس است وقوع بوجوه مذکوره
امکان دارد وبنات الاخ ودختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت می شود از وجوه
ثلاثه وبنات اولاد ایشان واولاد اولاد ایشان هر چند دور شوند همان حکم
دارد وبنات الاخت ودختران خواهر از هر وجه که اخت باشد واین نیز





شماول بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان است هر چند پایان
روند همان داخل بنات اخت اند وامهاتکم وحرام کرده اند بر شما مادران
شما اللاتی ارضعنکم انهایی که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر
گویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را وزنی که شیر داده
باشد آن شیر دهنده را وزنی که داده باشد شوهران زن را که جنبه
از وجه یا ام ولد رضاع واقع شوند همه امهات رضاعی اند واخواتکم من الرضاعة
خواهران شما از برای شیر خوردن امام اعظم وامام مالک برانند که
حکم رضاع ثابت نمی شود وامهات نسائکم ومادران زنان شما
بجهات منکوحه از قبل مادر وپدر بنسبت ورضاع همین حکم
دارند وربائبکم ودختران زنان شما اللاتی فی حجورکم آنکه دختران
که در کنار شما پرورش می یابند وشرط در حرمت ایشان آنست که متولد
باشند من نسائکم اللاتی از زنان که دخلتم بهن در آمده باشید
با ایشان این دخول کنایت از مباشرت فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی
نیست بر شما در نکاح ربایب وحلائل ابنائکم ودیگر از محرمات زنان
پسران شما اند الذین من اصلابکم آن پسران که از پشتهای شما باشند
چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از ان آن زید بن حارثه که پسر
خوانده انحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد مشرکان
اغاز سرزنش کردن که زن پسر خود را خواسته این ایه فرود آمد که حلیله پسر
صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد وان تجمعوا ودیگر حرامست
بر شما انکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف
مگر انکه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی وتحریم که معفو عنها است برخی
مفسران بر انند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب جمع کرده بود دو خواهر
لیا مادر یهودا وراحیل مادر یوسف ودر دین وی حلال بود ان الله کان
بدرستی که خدای هست غفورا امرزگار انکسانرا از اهل ایمان که در زمان
جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربانی بر کسانی که در ایمان داری
این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده اند والمحصنات و
حرام کرده شده بر شما شوهرداران من النساء از زنان الا ما ملکت مگر آنچه
مالک آن شده است ایمانکم دستهای شما ابو سعید خدری
نقل می کند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال الحقیقا بر اهل

جهاد رسید و از جمله زنان که شوهر از ایشان را بجهت وجه سبی می‌شناختیم
بقید اسیری ما در آمده‌اند و حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود
در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگر چه ملک یمین بودند
از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت صلعم این آیه نازل
شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما
شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط آنکه اخراج ایشان در دار الحرب
با ازواج ایشان و این قول امام اعظم است باقی ائمه بحرمت ایشان احلال می
دانند كتاب الله ملازم باشید فرض خدا را در باب منکحات با مصادر
مؤکدات معنی آنکه نوشت خدا نوشتنی عليكم بر شما در محرمات واحل لكم
و حلال کرده شد مر شما را حفص مجهول می‌خواند و معنی آنست که حلال کرده
شد بر شما ما وراء ذلكم آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث نبی
محرمات ثابت شده چون نکاح مرأه بر عمه او و بر خاله او بر خواهرزاده او و نکاح
معتده و نکاح امه بر آزاده و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها
در کتب فقه مذکور است چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس
روا باشد شما را ان تبتغوا آنکه بطلبید زنانی اگر غیر محرم باشند یعنی
بنکاح در آید و کابین کنید باموالكم بمالهاء خود محصنين در حالتی
که آن تزوج متعفف باشد یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غير
مسافحين و نباشید زنا کنندگان فما استمتعتم پس هر که برخورداری
یافته آید به منهن از زنان بسبب نکاح فآتوهن پس بدهید ایشان را
اجورهن مهرهاء ایشان فريضة مقرر کرده و مفروض ساخته چه
مهر در مقابله استمتاع است ولا جناح عليكم و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما
که ازواج نوجانید فيما تراضيتم به در آنچه از یکدیگر راضی شوید به
من بعد الفريضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه
زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاد
سازد و گفته‌اند تراضی در نفقه هاست یا در صحبت و موافقت ان الله كان عليما
بدرستی که خدا هست دانا بمصالح بندگان حكيما محکم کار در مهمات نکاح ایشان
ومن لم يستطع منكم و هر که را استطاعت نیست از شما طولا از روی
توانایی و توانگری ان ينكح المحصنات المؤمنات آنکه نکاح در آرد زنان آزاد گرویده را
فمن ما ملكت ايمانكم پس باید که بخواهید بزنی آنچه مالک است دستهاء شما من
فتياتكم المؤمنات از کنیزکان شما گرویدگان والله اعلم و خدا داناتر است
بايمانكم بگرویدن شما و بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بعضكم





برخی از شما که عبید و اماآند من بعض از برخی دیگر یعنی همه شریک‌اند
در ایمان شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است عم فانكحوهن
پس بخواهید کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان
چه ایشان مملوک دیگری‌اند وآتوهن و بدهید بکنیزکان نکاح کرده
اجورهن مزدهای ایشان بالمعروف به نیکویی محصنات در حالتی
که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود باشند نه زنا کنندگان آشکارا
غير مسافحات ولا متخذات اخدان و نه فرا گیرندگان دوستان بپنهان
فاذا احصن پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب
تزویج و حفص بصیغه مجهول بخواند و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر
کرده شدند فان اتين بفاحشة پس اگر بیایند بزنا فعليهن پس بر ایشان
لازم بود نصف ما على المحصنات نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی‌شوهر
من العذاب از عذابی که حق تعالی مقرر کرده حد زدن آزاد بی‌شوهر صد تازیانه است
از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و نفی آزاد را تعذیب عام است شافعی
می‌گوید تعذیب کنیزان نصف عام باشد امام اعظم رضه میان جلد و نفی
جمع نکنند مگر برای سیاستی و بهمه مذاهب در زنای عبید علما رجم نیست
ذلك آن نکاح کنیزکان لمن خشي العنت برای کسی است که بترسد از رنج
غش یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد منكم از شما که عزب باشند وان تصبروا
و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خير لكم بهتر است مر شما را و با احتیاط
نزدیکتر والله غفور و خدای آمرزنده است مرکسی را که صبر نتواند کرد از نکاح
اماء رحيم مهربانست برخصت دادن بندگان در آن يريد الله می‌خواهد
خدا ليبين لكم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام ويهديكم
و راه نماید شما را سنن الذين راههای آنکسان که بودند من قبلكم
پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است عم با روش پیشینیان از اهل
حق ويتوب عليكم و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال و رفع احمال
و تخفیف احکام و غفران آثام والله عليم و خدا داناست بمصالح شما در آنچه
حكيم درست کار است گفتار شده در آنچه حکم کند والله يريد و خدای می‌خواهد
ان يتوب عليكم آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه
شما باشد ويريد الذين و می‌خواهند آنانکه از سر غفلت یا عناد يتبعون
الشهوات پیروی می‌کنند آرزوهاء نفس را ان تميلوا آنکه میل کنید
شما از راه راست ميلا عظيما میل کردنی بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده
و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله

حلالست با انکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام اند خواهرزاده چرا
حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند
این آیة نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد جهود از می
خواهند شما را منحرف سازند یرید الله می خواهد خدا ان یخفف عنکم
انکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید نسخ
بایوید عدم فرموده که مراد تخفیف است در انتقال عبادات و توبه ارتجاعات
و ترک استیصال بعقوبات وخلق الانسان آفریده شده است آدمی
ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم
گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تعالی ضُعُف
خلقکم من ضعف یا ضعیف در هم زنان و قوت آنکه خود را از زنان
باز دارد یا آنکه درد تا در سرّا و ضرّا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان
گویند حق سبحانه و تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف
و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا سبب متابعت
از روی نفس نقصی در حال او آید سمت ضعفی که بر حال او کشیده تا آن
اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است
سر آن ظلوم جهول که او را گفتی چرا باید از ضعفا ای کریم و از جهال
یا ایها الذین امنوا ای مومن گرویدگان لا تأکلوا اموالکم مخورید
مالها را یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل بانچه حلال نباشد در
شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا سوگند دروغ یا بدعوی
باطل الا ان تکون مگر آنکه باشد جهة تصرف تجارة با درکالی و سیعی
عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که معاملت اید ولا تقتلوا
انفسکم و مکشید بناحق و بنا روا نفسها را خود را مکشید و هلاک مسازید
چنانکه جهال از بت پرستان یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه
از بت پرستان سنه خود را برای بت قربانی می کنند یا خود را در مهالک
میفکنند یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق
گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال الحرام یا بمتابعت
هوی یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ان الله بدرستی که خدا کان
بکم هست بشما ای امت محمد صلعم رحیما مهربان و نهی که می فرماید از
غلبه رحمت است ومن یفعل ذلک و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را
عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و نه داد



تونت نصلیه پس زود باشد که در آریم او را نارا در آتشی مراد از آتش
دوزخ است وکان ذلک و هست در آوردن آتش علی الله یسیرا بر خدا
سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یکطرف شوید یعنی به پرهیزید کبائر
ما تنهون عنه از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
از آن نکفر در گذرانیم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم
از شما گناهان خورد شما که از نماز تا نماز و از جمعه تا جمعه
وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضعی بزرگ و
شریف که آن بهشت است ملخص آیة آنست که هر که از کبائر پرهیز کند
صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواد چه می شاید
که حق تعالی که از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید
و یا عکس و علما را در کبائر اختلافاست بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای
تعالی نهی کرده است کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن با آتش باشد
چنانچه یدخله نارا یا بغضب و گفته باشد غضب الله علیهم و لعنهم یا
بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن گناهان
صغیره گویند در انوار فرموده که اقرب اقاویل بتحقیق آنست که کبیره گناهی
که شارع حدی بر آن مرتب ساخته یا در باب او وعیدی تصریح وارد گشته
یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات کاشفی مذکور است که اگر
به پرهیزید از کبائر که اثبات غیرست در وجود و اقرار بوجود غیر شیئا
شما را عفو کنیم تلوینات ظهور نفس و غلبات محو کنیم چه بعد از ظهور نور
توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که بحضرت
راجع است ۵ تا بکوید تفرقه سوی عین جمع غرق شود بحر در پای جمع
در توابع فرموده که تفرقه عبارت از آنست که وی را بواسطه تعلق با مور
متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی ۲
چون تفرقه دلت حاصل نهم دل را بیکی سپار و یکدله شو در اسباب نزول
آورده که ام سلمه رض بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان شرف
جهاد دارند و زنان مثوبه محروم اند در حال با وجود احراز غنائم و قوت
تحصیل مکاسب دو برابر زنان اند در میراث می برند و زنان با ضعف
حال و کثرة احتیاج نصف مردان گرفته راه حسرت می سپرند
کاشکی ما در دائره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث
بهره مند می شدیم آیة آمد ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آنچه زیادت
که خدای تعالی افزونی به بدان بخشید از امور مالی و جاهی بعضکم بر بعضی شما

کمر دانید علی بعض بر بعضی دیگر که زنانند للرجال نصیب مر مردانراست بهره‌ای
مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده‌اند چون جهاد و سایر اعمال خیر
وللنساء نصیب مر زنان را نیز بهره‌ایست مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم
دارید آرزو به بهرهٔ دیگری مبرید واسئلوا الله و بخواهید از خدا و طلب کنید
من فضله از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد ان الله کان بدرستی
که خدا هست بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که او
داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد بجای باید و چون آن نباید سو
کرم فضل و کرم او انکار حکم داند* او مصلحت تو از تو بهتر داند* در زمان جاهلیت
فرزند اجنبی را پسر خود می‌خواندند و در میراث شریک می‌ساختند حق تعالی
از آن نهی کرد و فرمود که ولکل و برای هر یک از شما جعلنا آفریدیم
موالی عصبه و میراث خواران مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند پدر و
مادر والاقربون و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر
معاقده می‌کردند و بسوگند مخالفت در میان می‌آوردند و هر یک از متعاقدان
می‌گفت دشمن تو دشمن منست و دوست تو دوست منست من تو از من
میراث بری و من از تو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنان
موکد می‌ساختند حلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله صلعم جمعی از حلفا داریم که با ایشان
میراث از یکدیگر پیمان بسته‌ایم حکم الهی در باب میراث فرود آمد و
هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت والذین عقدت
و آنکسانی که در مخالفت بسته‌اند ایمانکم دستهای شما
اسناد معاقده با یدی بر سبیل مجاز است و سبب این اسناد آنکه متحالفان
در وقت بیعت دستها بیکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید مر ایشانرا
نصیبهم بهرهٔ ایشان که سدس میراثست و حکم این آیه بآیه اولی
الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدا هست
علی کل شیء بر همه چیزها شهیدا گواه از عهود و مواثیق و مخالفات
آورده‌اند که حبیبه زوجهٔ سعد بن ربیع یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریق
نشوز پیش گرفته با شوهر نافرمانی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطرار
طپانچه بروی وی زد و شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت
حضرت رفته قصهٔ گذشته عرض کردند آن حضرت بقصاص از شوهر
وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی براه مسجد نهادند





جبرئیل آمد و آیت آورد که الرجال قوامون مردان کارگزارانند و تسلط یافته علی
النساء بر زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت صلعم پدر و دختر را آواز داد
که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدا کاری خواست والذی اراد الله
خیرا و مفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان ادب کننده و کار فرمایندهٔ
زنانند بما فضل الله بسبب آنچه تفضیل کرد و افزونی داد بعضهم
بعضی از ایشانرا که مردانند علی بعض بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل
مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال الصوم و صلوة
جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت
در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال و آنکه انبیا از مردانند از همه
فضایل اکمل و اشرف است وبما انفقوا و بآنچه فضیلت دادند مردانرا بر زنان
بسبب آن چیزی که نفقه می‌کنند بر ایشان من اموالهم از مالهای خویش چه در
مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان
برندگانند مر خدا را و قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب نگاه
دارندگانند در غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت بما
حفظ الله بآنکه نگاه داشت خدا مر ایشانرا واللاتی و آن زنان که تخافون
می‌دانید نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشانرا فعظوهن پس بگویید ایشانرا بکلماتی
که دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهد از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید
از ایشان فی المضاجع در خوابگاه یعنی با ایشان در یک جا خواب مکنید یا پشت
بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند
و هیچ عضو ریش نگرداند و گفته‌اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر
بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند
شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن
سبیلا بر ایشان راه تعدی ان الله کان بدرستی که هست خدا علیا
برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو
گذارد وان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق
بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید
از برای تحقیق نشوز حکما من اهله میانجی که صلاحیت حکومت
داشته باشد از قبیلهٔ مرد وحکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت
داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا طلب صحبت و میل فرقت بدانند
ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا صلاح آوردن کار زوجین یوفق الله
سازگاری افکند خدا بینهما میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی که خدا

[illegible]

هست علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله
بپرستید خدا یرا ولا تشرکوا وانباز مکیرید به شیئا بوی چیزی را از خصم و غیره
به وبالوالدین وبنکویی کنید با پدر و مادر احسانا نکویی کردنی بقول و فعل
وبذی القربی وباخویشان بصله رحم والیتامی وبا یتیمان بدلنوازی و کار
سازی والمساکین وبادرویشان بصدقات و زکوة والجار ذی القربی وباهمسایه نزدیک
خویشاوند بشفقت و رحمت همسایه والجار الجنب وباهمسایه بیگانه یعنی
آنکه خویشی ندارد یا از همسایه کافر و بحق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند وطلحة
حقه همسایگان آنکه خیر باشد بدیشان و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم روایت
انس رضی الله عنه واز شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه امام قشیری
رحمه الله فرموده که هر گاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس
حق همسایه نفس را که دلست بطریق اولی که فرو نگذاری و بخاطر تنفر هم
و خیالات ردیه را روی باز داری و با همسایه دل که روح است نکویی
نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی
و همسایه روح را که سرست از عنایت مواطن شهودات و محال مکاشفات
مانع شوی و از همه سزاوار تر آنکه از سر وهو معکم غافل نگردی و یقین دانی
والصاحب بالجنب همسایه و همنشین و همراه هم اوست باد لو کنا و اطلس شرهم اوست
در انجمن فرق و فی الخلوة انجمع بالله هم اوست ثم بالله هم اوست والصاحب بالجنب
و دیگر نیکویی کنید با همنشین که هم صحبت و صاحب کناف فرموده که مراد صاحب
است و این میتواند که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم و آموختن حرفه یا پیشه
یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او حق صحبت و بنای آن بر
مهربانی باشد وابن السبیل و با رهگذریان یا مهمانان وما ملکت ایمانکم
و با بندگان و با پرستاران که در تصرف شما اند ان الله بدرستی که خدای تعالی
لا یحب دوست نمی دارد من کان هر که را باشد مختالا خرامنده متکبر
که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان
نیکویی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که نه حقوق الهی مرعی سازد
ونه با حسان با خلق پردازد الذین یبخلون دوست ندارد خدای آنانرا که بخل
می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می گفتند مال
خود مبرید یعنی حضرت محمد صلعم و یاران مهاجر او نفقه نکنید که اندک
زمانی فرو مانید و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد
کشید این آیه نازل شد که خدا ایشانرا دوست نمی دارد که بخیل اند ویامرون الناس
وامر می کنند مردمانرا بالبخل بر بخیلی ویکتمون و می پوشند از خلق ما آتیهم الله

آنچه



آنچه خدا با ایشان داده است من فضله از نعمت خویش یا بیان نعت و صفت حضرت
رسالت است صلعم که حق تعالی با ایشان عطا فرموده بود در توریة و آنرا بپوشیدند
واعتدنا و آماده کرده ام للکافرین برای یهود که عطای الهی را یا نعت حضرت رسالت
پناهی صلعم می پوشند عذابا مهینا عذابی خوار کننده که عذابست دوزخ والذین
و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلعم ینفقون اموالهم نفقه می
کنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن خردمندان و ملاحظه ناموس
و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع می کردند
و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه
بود یا در صفت یهود می گوید که بر قوم خود از جهة اغراض و اعواض نفقه
می کنند ولا یؤمنون و ایمان نمی آورند از روی حقیقت بالله بخدای تعالی
ولا بالیوم الآخر و نه بروز آخرت که قیامت است ومن یکن الشیطان و هر که
باشد دیو سرکش یعنی ابلیس له قرینا مر او را یار و همنشین فساء قرینا
پس بد همنشینی که اوست در دنیا و همنشینی در آخرت نیز با او خواهد بود
کما قال الله تعالی فهو له قرین حکیم سنائی فرماید هر که اینجا که قرین تو اوست
ان سرا نیز همنشین تو اوست دوستی چو که جان بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید
دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وماذا علیهم و چه چیز
بودی بر کافران و چه زیان داشتی ایشانرا لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی
بخدا والیوم الآخر و بروز آخرت و جزای اعمال تصدیق کردندی
وانفقوا و بیرون کردندی حق خدا را در عوض و بنا مما رزقهم الله از آنچه
داده است خدای تعالی با ایشان وکان الله وخدا هست بهم بایشان
در اقوال و افعال ایشان علیما دانا و جزا فراخور آنها خواهد داد ان الله
لا یظلم بدرستی که خدا ستم نکند مثقال ذرة بمثل خرده در وزن
ذره مو چه سرخ را گویند که از غایت صغر چون نظر بر نکرند ظاهر نشود
و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد در هوا
ظاهر گردد و آنرا جنبان و رقی بود و حقیقت این سخن مبالغه است
در نفی یعنی نه از ثواب مطیعان همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر
بودن ذره خواهد افزود و واضح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ای
نشود وان تک و اگر باشد مثقال ذرة حسنة نیکی در دیوان بنده مومن یضاعفها
ثواب آنرا افزوده گرداند بر تو ویؤت و بدهد او را زاید بر ثواب عمل من لدنه
از نزد ملک خود بفضل و رحمت نه استحقاق آنکس اجرا عظیما عطای بزرگ
و فی ثمانه فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلم اذا جئنا روزی

که بیاریم ما من کل امة از هر گروه از امم گذشته بشهید گواهی آن پیغمبر
ایشان خواهد بود بر افعال و اقوال امة خود گواهی خواهد داد و جئنا
بك و بیاریم ترا ای محمد صلعم علی هؤلاء برین گروه از امة تو شهیدا
گواه یا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف آورده که چون
پیغمبر صلعم شفیع امة ساخته اند شهادت نیز می باید که مقربات
کر شهادت بنوعی خواهد داد که محل الشفاعت باقی ماند یومئذ آن روز که
واقع شود در و گواهی انبیا و آن روز قیامت یود الذین کفروا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای تعالی وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول
ویرا لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض با ایشان زمین یعنی دفن
کنند ایشانرا چون مردگان را و مبعوث نکردند یا کنایه است از آنکه ایشان
آرزومند باشند که خاك شوند چه زمین بخاك راست شود ولا یکتمون الله
و پوشیده نتوانند داشت بر آنکه از خدای تعالی بپوشند حدیثا
سخنی را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او لا
تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری وحال آنکه مستان باشید
از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه از عبادتست مامور
بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از اداء عبادت روزی
جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن عوف شراب خمر که در آن وقت مباح بود
اشتغال داشتند و در زمان سرانداز و بیهوشی صدای اذان شام
باسماع صحابه کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر
در سوره کافرون لا که در چهار موضع مثبتست حذف نموده این آیت
نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول مشوید حتی تعلموا تا وقتی که
بدانید ما تقولون آنچیزی را که در نماز میخوانید محققان گویند که خطاب
می کند بنوعی قوای روحانیه که در قوم ایمان شهود به صحیح جان دارند
که نزدیك مشوید بنماز قربت در قرب مسجد جامع دل و توقع کرم مستاز باشید
از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هشیار شده دانید که چه می
گوئید و شناسید که سخن را با که میگوئید المصلی یناجی ربه و اگر درستی
هستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان هستی مانده لا
جنبا یعنی نزدیك مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا
عابری سبیل مگر آنکه رونده گان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما
هیچ آب نباشد در آن محل بر تیمم نماز توانید گزارد و دیگر هیچ وجه روا
نباشد در حین جنابت نماز گذاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی





گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد و میابید مگر آنکه راه
بر آن باشد وان کنتم و اگر باشید شما در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماری
آنست که در آن از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم
یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی
از احد السبیلین او لامستم النساء یا بسوده باشید زنانرا و امام شافعی رض
بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زن شود از غیر محارم واجنبیه
صغیره وضو لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام
احمد رض بر آنند که لمس بشهوت وضو می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و
امام اعظم مباشرت فاحشه را که نماز فرض است بی حایلی انتشار آلت ناقض
وضو میداند و بر همه چیز چون حاضر باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث ملمس
وغیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا
طیبا خاك پاك احکم تیمم در یکی از غزوات نازل شد و اشهر غزوه بنی
المصطلق است که سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و بنیت
از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را
عایشه گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد
و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت نزد صدیق
زبان طعن بگشادند ناگاه سید عالم صلعم بیدار شده و بر مضمون حال ملال
صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت مقارن توجه آنحضرت
جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا
قصد کنید چیزی را از اجزاء ارض که پاك باشد و دست بر آن زنید فامسحوا
پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام روبهای خود وایدیکم
و دستها بند دستهای خود بدان تا مرفق ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست
عفوا درگذرانند از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده گناهان که تیمم
کنند الم تر الی الذین آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه اوتوا داده اند ایشانرا
نصیبا من الکتاب بهره از علم توریه یشترون الضلالة میخرند گمراهی را
یعنی بدل می کنند هدایت بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت
حضرت رسالت صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت صلعم انکار
وی نمودند و یریدون و می خواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان
تضلوا السبیل آنکه شما براه مؤمنان راه را گم کنید والله اعلم و خدای تعالی
داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند وکفی بالله و بسنده است خدا
ولیا دوست و متولی امور شما وکفی بالله و بسنده است خدا نصیرا یاری دهنده

شما را دشمنان من الذین هادوا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیه متدین شده اند
یحرفون الکلم می گردانند کلمها را و تغییر می دهند عن مواضعه از اماکن
آن تحریف نعت حضرت رسول پیغمبر صلعم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای
وطبع خود یا کتمان آیة رجم یا تغییر کلام پیغمبر صلعم و روایتست که زمرهٔ
از یهود بملازمت آنحضرت عم می آمدند و جواب آنحضرت صلعم از امری که سؤال
کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات را
منحرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرموده که دشمنان
یهودی سخنان را که حبیب منست از مواضع آن تحریف می کنند ویقولون
و می گویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ
عصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تفسیر گوید اظهروا لطعنا واضمروا
عصینا وحقیقت آنکه زبان مقال ایشان سمعنا می گفته و لسان ایشان
بعصینا ناطق گشته و دیگر می گفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که غیر
شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است وجهی در مدح دارد و روی
در ذم وجه مدح آنست که استماع دشنام دادن باشد یعنی مکروهی اینکه
دشنام داده و شنوانیده شده یعنی اصم از دعا علیه باشی یهود وجه مدح را
پردهٔ نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر می گفتند
راعنا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد
یعنی نگاه دار ما را و در یکرو وجه ذمش آنکه از رعونت حمق بود و مراد یهود
نسبت رعونت بود بآنحضرت صلعم و گفته اند یهود اشباع می کردند و
راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض می کردند برعی غنم و بر هر تقدیر
این کلمه می گفتند لیا بالسنتهم در حالتی که گردانندگان بر حرف و جدال اهل
اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این ممر فارغ ساخته بمعاشرت
نشستند در این باب بعضی قریش از ابو سفیان و اهل کتاب پرسیدند طریقه ماکه
زائران حرم میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و عبادت اصنام بطریق
آبا و کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقرب یا دین محمد صلعم که در دین
احداث کرده و بت را شکسته نام نهاده و دین پدران ما را محو می داند و ما را کافر
و جاحد میخواند بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آیین
شما با نور تر ابو سفیان گفت ما باعتقاد شما وثوق اعتماد خواهیم کرد
که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بود
بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معانده و مکابرهٔ ایشان خبر می دهد
که الم تر ایا نمی دانی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا



نصیبا من الکتاب بهرهٔ از توریة که بواسطهٔ عداوت مسلمانان یؤمنون همی
گروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش راهست و گفته اند جبت سحر است
و یهود آنرا معتقد بوده و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او می نمودند و نزد محققان
نفس اماره امام است و طاغوت آرزوهای او ویقولون و می گویند این جهودان للذین
کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هؤلاء این گروه
کفار قریش اهدی هادی ترند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر
صلعم و اصحاب او سبیلا از جهة راه یعنی راه یافته ترند اولئک آن گروه
متعنت و متعصب الذین آنکسانند که لعنهم الله دور کرده است
خدای ایشانرا از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور سازد فلن
تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع عذاب کند از وی ام لهم نصیب
آیا ایشان راست یعنی جهودانرا نصیب من الملک بهرهٔ از پادشاهی استفهام انکار
بر سبیل انکار دعوی یهودان بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند
بدین سبب متابعت عرب ننگ می داشتند و می گفتند آخر منصب ملک داری
و ملک کلاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر
بفرض از ملک ایشان بهره مند شوید فاذا پس آنهنگام لا یؤتون الناس ندهند
مردمان را یا پیغمبر صلعم و اصحاب او را نقیرا بآن مقدار که بر پشت دانهٔ خرماست
و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری بنقیر مضایقه دارند
هنگام درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند ام یحسدون الناس بلکه حسد
می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتاهم الله بدانچه خدای بدیشان
داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلعم از ایشان
و گفته اند و مراد از ناس حضرت رسالت است صلعم و حسد بجمع را بر واحد اطلاق
می کنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع شود الا در بسیاری از مردمان
کما قال الله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب
و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه و تعالی مباح کردانید
او را جمع میان بسیار از زنها در زنی یهود بر وی حالت حسد می بردند و طعنه می
زدند که اگر او پیغمبر بودی این همه آرزو نخواستی و بکار ایشان نپرداختی
حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بواسطهٔ نبوت و کتابست پس
باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد برده اند چه این صورت مخصوص
بدان حضرت نیست فقد آتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند الکتاب یعنی توریة و زبور
و انجیل والحکمة و علم حلال و حرام و آتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت

ملکاً عظیماً پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف ع و داود و سلیمان ع داشتند
گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن
داشت و سلیمان علیه السلام هزار و درین تعریض بیهودست که اگر حسد شما
بر محمد صلعم بواسطه کثرت ازواج است پس داود ع و سلیمان ع بحسد سزاوارترند
و در تفسیر آورده که مراد از آل ابراهیم ع محمد است صلعم و از کتاب قرآن و از
حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید ملائکه
فمنهم پس از یهود من آمن کسی بود که ایمان آورد به بحدیث آل ابراهیم ع یا بمحمد
ومنهم و از ایشان من صدّ کسی هست که اعراض کرد عنه از خبر انبیا در باب
فناء و تصدیق نکرد وکفی بجهنم و بسنده است دوزخ سعیراً آتش افروخته
برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی که آنکسانی که حق را پوشیدند
و نگرویدند بآیاتنا بدلایل و حدیث و با آیات قرآن یا معجزات پیغمبر صلعم
سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا ناراً در آتشی چه آتشی کلما
نضجت هرگاه که پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش
بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلوداً غیرها پوستهاء غیر آن که پخته
و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری
منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق
آنست که احتراق آن تلف نیست و بحالت اول باز آرند یعنی این تبدیل صفت نه
تبدیل عین است بجدید این حال بجهة احساس عذابست یعنی هر زمان
پوست ایشانرا تازه می سازند لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را
و آن چشیدن دایم باشد ان الله کان بدرستی که خدای هست عزیزاً
غالب که کسی اورا از تعذیب کفار منع خواهد کرد حکیماً دانا بعقوبت
دوزخیان بر وفق حکمت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا
و رسول او وعملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان
سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانهاء که می رود
من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند این مومنان در آن ابداً
همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لهم فیها مر ایشانرا باشد
در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس و مکدرات
اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم ایشانرا ظلاً ظلیلاً در سایه پاینده
که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را
اعظم اسباب راحات می دانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و





و آرامش و بدین نکته مندفع می شود سخن کسی که می گوید چون در
بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل چرا باشد و فایده او
چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و صیانت پادشاهی است
که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود آن سایه از زوال مبرا و از
نقص و انتقال معرا است سه این سایه را زوال بدرست عاقبت در سایه کرم
کاو را زوال نیست ان الله یامرکم بدرستی که خدای تعالی فرماید ان تؤدوا
الامانات آنکه ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل آن حضرت رسالت
صلعم روز فتح مکه فرموده تا کلید خانه او عثمان بن طلحه دار بند
و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بنزد مادر رفت و کلید بوی می داد و می
گفت اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار
بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه می کرد و سلافه مضایقه می نمود
و حضرت صلعم در مسجد الحرام انتظار می کشیدند آخر الامر صدیق و فاروق
رض بر سرای سلافه آمدند و فاروق با واز بلند گفت ای عثمان بیرون آی
که انتظار حضرت رسالت می کند سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی
بهتر که هم رعیت بگیرد پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت آورد و آن
سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست که یا رسول الله
سقایه زمزم بمن تفویض نمودی حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد
از استماع سخن دست باز کشید و حضرت فرمود ای عثمان کلید بمن ده دست
پیش آورد عباس رض همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت
فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله
القصه حضرت صلعم بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بر دست او
بود مرتضی علی رض پیش رفت و گفت منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانکه
سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل ع باین آیت نازل شد و حضرت صلعم
فرمود یا علی شمارا کاری میفرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه کمانه زنید
که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها یا بنی
طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت رسول
صلعم اختیار فرمود کلید به برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست
آن قوم است و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوص نازل شده اما تمام
تمام امانات درین حکم داخل است و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد ایراد
ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود
مجازی باشد چون وجود اظلال نیست همچنانچه وجود ظل اما از آفتابست و در حق

که آفتاب جلوه کنان تجلّی نمود باشعه عالم افروز انا فی طالع شده بزبان حال
می گوید ان تؤدوا الامانات الی اهلها چگونه نفی می کردند وجود ایشان بتجلی محو
می شود و همین منوال وجود شعاع خورشید وجود حقیقی از افق غنا ذاتی که
الله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با اهل آن باز می
گردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید جلد سرها را
به پیش او نهند ملک وما ملکنا اوست ملک او را دهند خصم هر شیر اسد و هم
روبه او کل شیء هالک الا وجهه واذا حکمتم ودیگر امر می کند که چون حکم
حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل آنکه حکم کنید
براستی ان الله بدرستی که خدای نعم نعما یعظکم به نیکوترین چیزی
که شما را بدان پند می دهد یعنی ادای امانات وعدل در حکومات ان الله کان
بتحقیق که خدای تعالی هست سمیعا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر امانت بصیرا
بینا برد مفتاح بری یا ایها الذین امنوا ای گروه که گرویده اید اطیعوا الله
فرمان برید خدا را در فریضها واطیعوا الرسول وفرمان برداری رسول کنید
در سنتها واولی الامر منکم واطاعة کنید خداوندان امر از شما مراد از امر
مسلمانانند که حضرت پیغمبر صلعم در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب
نزول هست که حضرت صلعم که خالد ولید را بر سریه امیر کرد وعمار یاسر را با وی
فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند ویکی از ایشان
که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت عرم قبیله من فرار نمودند ومن با ستظهار
ایمان در منزل خود اگر مرا دستگیری کنی باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود
گیرم عمار او را امان داد بنا بر فرموده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد
لشکر را بغارت وتاراج آن قبیله امر کرد وغیر از آن مسلمان کسی را نیافتند پس
او را اسیر وعیال او را دستگیر کرده نزد خالد در آوردند وعمار فرمود که او مسلمان
وبفرموده من در امان خالد گفت از اداب دور می نماید که کسی امیر لشکر بی مجاوره
او کسی را امان دهد گفت وگوی در میان خالد وعمار بسیار شد وعمار بجانب نبوت
ماب صلعم آمده وصورت بعرض رسانید سید عالم صلعم امان عمار را برقرار گذاشت
ونهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد واین آیه نازل شد که فرمان برید
واولوا الامر را یعنی امراء سرایا تغلبی آورده که اولی الامر ابو بکر وعمر اند رض
که وزیر صدیق بودند واشارت فاقتدوا بالذین من بعدی در شان ایشان
نازل شده ابو بکر رض وراق گفت خلفاء اربعة اند ومجموع صحابه نیز گفته اند
با فقهاء وعلما وارباب عقول ونزد عرفا اولی الامر مشایخ اند وپیران طریقت که
بترتیب اهل سلوک اشتغال می نمایند وسالک را فرمان برداری ایشان لازم است





هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد که میسر شود بروی براه آوردن هر که خواهد که بر
منزل مقصود رسد باید که پیروی راه نمایان کردن فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید
فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید از بکتاب خدای و
الرسول ورجوع کنید یا رسول الله در زمان حیات او وبسنت آنحضرت صلعم
بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما از روی اخلاص تؤمنون بالله می گروید
بخدای والیوم الاخر وبروز رستخیز چه ایمان بخدا وبقیامت مقتضی آنست که در
امر متنازع فیه رجوع بخدا ورسول نمایند ذلک این رجوع خیر بهتر است
واحسن تاویلا ونیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت
افتاد یهودی منافق را بمحاکمه نبوت صلعم می کشید ومنافق بحکومت کعب ابن اشرف
میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت آمدند وحکم بر وفق مدعای یهود صادر شد
چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که بحکم پیغمبر صلعم
راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم ودیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رض
رفتند ویهودی ماجرای دعوی وحکم حضرت پیغمبر صلعم باز گفت عمر رض از منافق
استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی می گوید منافق تصدیق کرد که
آری حال بدین منوال است اما در آن حکم راضی نیستم واز تو حکم می طلبم عمر فرمود
که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم وبراستی میان شما حکم کنم ایشان
توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد شمشیر کشیده سر منافق را بصحرا افکند وفرمود
که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد وآن روز حضرت رسالت
عمر را فاروق لقب کرد وحق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد که الم تر الی الذین یزعمون آیا نگه نکردی بسوی
کسانی که می برند انهم امنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده شد
بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک وبآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون
می خواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت
بسوی کعب ابن الاشرف که بغایت طاغی وباغی است وقد امروا وحال آنکه مامور بودند بعد از
وهم مکلف بآن مامور بودند ان یکفروا به بآنکه انکار کنند بحکم طاغوت ویرید الشیطان
ومی خواهد دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را
که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند
کرد واذا قیل لهم وچون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما
انزل الله بحکم که خدای تعالی فرستاده از کتاب خود والی الرسول وبحکم که پیغمبر او می
کند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را که بطریق عناد یصدون عنک
اعراض می کنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عناد فکیف پس چون
باشد وچه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبة صدود

واعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت مصیبت
قتل فاروق بود مر ان منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار
بگشایند یا دیت قتل خود طلبند یحلفون بالله سوگند می خورند بخدای و مضمون
سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس شما به ترافع بجانب عمر
الا احسانا مگر نیکوی که با الخصم شود وتوفیقا و تالیف موافقتی که بین
الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان سوگند خورندگان بدروغ
الذین یعلم الله آنکسانند که خدای می داند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای
ایشان است از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان
وعظهم و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وقل لهم
و بگو مر ایشانرا در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا
سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن عبرت گیرند
و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا
من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده برسیدگان خود الا لیطاع مگر برای
آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای ولو انهم و اگر از منافقان اذ ظلموا
انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو و بتحاکم الی الطاغوت
جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی
از خدا واستغفر و آمرزش خواستی لهم الرسول برای ایشان رسول یعنی
شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی
خدایرا توابا قبول کننده گناه کاران رحیما مهربان بر آمرزش طلبان
و در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آبراهه
که هر دو از آن مر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم
صلعم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب
شد و از روی الحاد این سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل حضرت بجانب زبیر
حق سبحانه آیت فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وربک
بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک
تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان
و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس از نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی
و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا
و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمانبرداری بظاهر
و باطن جماعت اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت صلعم
بیرون آمدند مقداد در راه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب



جواب داد که برای عمه زاده او و این سخن را تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی
آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت
این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی ع
گناهی کرده بودند و موسی ع حکم فرمود که نداشتند ثابت بن قیس چون
این سخن بشنید گفت بخدای اگر محمد صلعم مرا فرماید که خود را بکش بکشتم
و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود ولو انا واگر
چنانچه ما کتبنا علیهم فرض کردانیدیم بر ایشان که دعوی ایمان میکنند
ان اقتلوا انفسکم با آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا
یا بیرون روید من دیارکم از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند ما فعلوه نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم
مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رض ولو انهم و اگر ایشان
که منافق اند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشانرا پند میدهند
و تکلیف می نمایند بآن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در
عاجل و آجل واشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان
ایشان واذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا و تدین ایشان لاتیناهم
هر آینه میدادیم ایشانرا من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ
و آن مزد که نعیم جنتاست ولهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشانرا
صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسند آورده اند که ثوبان رض
که مولای رسول ع بود روزی بجناب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف و نزار
و نحیف گشته حضرت فرمود که ای ثوبان ما لون غیرک تو چرا تغیر کرده و روی
سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله صلعم من نهانی که در حالت
نمی نگرم انوار جمال زندگانی نمی شمرم بیت بی تو ای آرام جان زندگانی میکنم
بی تماشای جمالت شادمانی میکنم ع حالا در اندیشه آنم که چون سیل اجل
در رسد و مفارقت ضروری افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم ع از فرقت
غمی نیست زان می ترسم که بر تو دیدار تو محروم مانم دور ع و سخن محققانه کرده در آن
جهانی در نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که مرتبه رفیع
حکوند رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری را که صاحب آذان و صاحب
الدعوی بوده آورده اند که نزدیک حضرت صلعم آمد گریان و بعد از استغفار رجوع
گریه گفت یا رسول صلعم تو نزدیک من از نفس و مال و ولد دوست تری و من
امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم و می ترسم که فردا تو در بهشت با نبی
برد رجه بلند و من در صف نعال با امثال خویشتن نشسته و از دیدار بزرگواری

محروم مانم حق سبحانه وتعالی شکسته دل فراق ایشان را بوصال ایشان شادمان ساخته
این فرستاد که ومن یطع الله وهر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی والرسول
وفرمان برداری رسول کند در احکام حدود فاولئک پس آن گروه فرمان
برداران باشند روز قیامت مع الذین با آنکسان انعم الله علیهم انعام
کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران و مرسل و اولوا العزم نیز داخل اند
والصدیقین و راست گویان که پیش از همه تصدیق انبیا کردند والشهداء
و کشتگان راه خدا مراد شهداء احد اند و نزد جمهور عام اند والصالحین
و شایستگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وحسن وچه نیکو اند اولئک
این جماعت رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق می کنند
یا آنکه از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین پیغمبر ماست صلعم
و صدیقین اشارت با بوبکر است و شهداء عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و صالحان
سائر صحابه بملخص این آنکه هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد
بود المرء مع من احب همچو بلبل دوستی گل را گزین تا شوی با خرمن گل همنشین
زاغ چون مردار شد از همنفس یار او مردار خواهد بود و بس ذلک آن بودن
با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی و کرامتیست از خدای وکفی بالله
و بسنده است خدای علیما دانا بمقاصد و نیات یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را
یعنی آماده شوید برای حرب فانفروا پس بیرون شوید بقتال دشمنان
ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا یا سیر کنید برای
جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحد وان منکم و بدرستی که از شما لمن
لیبطئن کسی هست که درنگ می کند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر می
کند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که روز احد تخلف ورزیدند
فان اصابتکم پس اگر برسد شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون
قتل و هزیمت قال گوید منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای
انعام کرد بر من اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در
معرکه قتال ولئن اصابکم و اگر برسد شما را فضل من الله نیکوی زیاده
از خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از غنیمت کان لم
تکن چنانچه گویی نبوده بینکم و بینه میان شما و او مودة دوستی یعنی خود را
دور انداز و سخن بر وجهی گوید که گوییا شما را هرگز ندیده و بصحبت شما نرسیده
و سخن او اینکه یا لیتنی کاشکی کنت معهم بودمی در این غزوه با مسلمانان
فافوز تا فیروزی یافتم فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی





فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدا با دشمنان دین الذین
آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروخته زندگانی دنیی که روی
در فنا دارد بالآخرة برای جاودان و نعیم غیر فانی ومن یقاتل وهر که کارزار کند
فی سبیل الله در راه خدا و از برای دین فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادت
یابد او یغلب یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه زود باشد
که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نیاید ومالکم
و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد تمام لا تقاتلون جهاد نمی کنید و بکار
زار اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای والمستضعفین
و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه
که مسلمان شده بودند و کافران ایشان را از هجرت بمدینه منع کردند من الرجال
از مردان چون سلمه ابن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و امثال
ایشان والنساء و از زنان چون ام شریک و غیر او والولدان و از کودکان
ابن عباس رض می فرماید که من و مادر من مستضعفان بودیم از زنان و ولدان
الذین و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یقولون می گویند
یعنی دعا می کنند ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون کن ما را من هذه
القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها دهی که ستمکارانند اهل او
بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست واجعل لنا و بساز برای ما
من لدنک از نزدیک خویش ولیا کسی که دوست دار و متولی کار باشد
واجعل لنا و دیگر بساز برای ما من لدنک نصیرا از نزدیک خود
یاری و مددکاری که شر اعادی از ما دفع کند حق سبحانه دعا را مستجاب کرد و
بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت
صلعم بدیشان فرستاد تا روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات
ایشان را سرانجام فرمود و جاهی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید
که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه بوی داد و یار ضعفا و مددکار بیچارگان
بود الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار می
نمایند فی سبیل الله در راه خدای والذین کفروا و آنکسانی که کافر شده اند
از وثنی و یهودی و نصرانی یقاتلون مقاتله می نمایند فی سبیل الطاغوت
در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فقاتلوا پس بکشید
ای دوستان حق اولیاء الشیطان ان کید الشیطان بدرستی که حیله و وسوسه
شیطان کان ضعیفا هست سست و بی قوت زیرا که قریب است محو و
از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه در مکه [illegible]

می کردند چون عبدالرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد و امثال آنها که
ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که از ایشان آزارها کشیدیم حکم
الهی قال لهم گفته شد مر ایشان را که از کارزار و کشتار کفوا ایدیکم باز دارید
دستها را از خود تا وقتی که فرمان الهی در رسد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را
واتوا الزکوة و بدهید بمستحقان زکوة را فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه
آمدند و نوشته شد یعنی واجب شد علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن
اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسیدند
از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدندی که از خدا باید
ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن از جبلت ضعف
بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدندی
وقالوا ربنا و گفتند ای پروردگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی
علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را بگذاشتی ایمن و
فارغ الی اجل قریب تا اجلی که نزدیکست هم گفته اند که این سوال از منافقان صادر شده
چندان عجب و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و به طلب تخفیف گفته
باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد از نزول آیه قتال
منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن از ایشان بوده و اصح آنست
که سوال محمول بر قتال تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قل بگوی ای محمد صلعم
این پرسندگان را که دل در دنیا بسته اند متاع الدنیا آنچه بدان تمتع
می کنند از دنیا قلیل اندک است در جنب آخرت والاخرة و سرای آخرت خیر
بهتر است از دنیا و فانی لمن اتقی مر کسی که بپرهیزد از شرک تا از همه مناهی و
لا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد
کم نخواهند کرد فتیلا مقدار رشته که بر دانه خرماست پس بر وجه
استیفا آن ثواب منتظر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت
مپندیشید که هیچ کردنی را ازین رهایی میسر نیست و در هیچ پناهی از
این واقعه خلاصی متصور نه اینما تکونوا هر کجا شما باشید خواه در مدینه
و خواه در مکه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم و اگر چه
باشید شما فی بروج مشیدة در حصارهای محکم با کوشکهای آراسته یا در بروج
دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست
گر کاخ تو برسپهر اعظم سازند ۞ ور کار تو چون سلسله در هم سازند ۞ هم عاقبت
این حجره فانی ترا ۞ ترکان اجل برای ماتم سازند ۞ چه کنی خانه گل آبادان ۞ دل درین ایما
نکو نفوا خوان ۞ چونکه آید اجل چه بنده چه شاه ۞ وقت چون در رسد چه بام و چه چاه ۞

وان تصبهم



وان تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمت و ارزانی یا ظفر بر دشمن
چنانچه در حرب بدر بود یقولوا می گویند هذه این نیکویی من عند الله
از نزدیک خداست وان تصبهم سیئة و اگر برسد بدیشان دست تنگی و
قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هذه گویند این سختی
من عندک از نزدیک تست که محمدی صلعم و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده
در انوار فرموده که چون حضرت صلعم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه‌ها در آن سال
بر منوال سنه سابقه نبود و بعضها روی بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن را
آن حال را نسبت بقدم سرور عالم صلعم کردند حق سبحانه و تعالی تکذیب قول ایشان
می گوید قل کل بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی من عند الله از نزد خدای است
و بارادت او فمال پس چیست و چه حالست هؤلاء القوم مر این گروه منافق و
جهود را لا یکادون یفقهون که نزدیک نیست که فهم کنند حدیثا سخنی را که
مشتمل است بر نصیحت ایشان یا آنکه نیستند که سخن دریابند چون بهایم
که می شنوند و فهم نمی کنند و از نافهمی که ایشانست که می گویند ما اصابک
آنچه بتو رسد من حسنة از غنیمت و فتح فمن الله از فضل خداوند است
وما اصابک من سیئة و آنچه بتو رسد از هزیمت و قتل اصحاب فمن نفسک از نفس
تست و بعضی معنی آیه بدین فرو می آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد
از فضل و کرم خداوند است و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست
وارسلناک و فرو فرستادیم ترا للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده
که تبلیغ احکام کنی وکفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو
من یطع الرسول و هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بتحقیق
که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای خواند یا و خدای نیز
فرمان برداری حق باشد در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلعم بوصف
فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود
پس خلافت حق مر آنحضرت را صلعم ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما
قال وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و بی شک خلیفه بود در هر معامله
که با او می کردند و طاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهه طاعت مستخلف ۞ چون آیتی
شد آنحضرت و بر شد ز دوست ۞ بی شکی این جان این فرمان اوست ۞ ما رمیت فاش
گوید بر ملا ۞ که نیفکندی تو افکندیم ما ۞ تو در افکندن نه ای جز آلتی ۞ فعل فاعل را تویی
علتی ۞ عقل اینجا ره ندارد وهم نیز ۞ چشم بگشا به فرو بند ای عزیز ۞ ومن تولی و هر که
اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستاده ایم علیهم حفیظا بر ایشان
نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم بآیه السیف

منسوخ داند ویقولون و می‌گویند منافقان در حضور تو طاعة از فرمان
برداری و از تو حکم فاذا برزوا پس بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت
طائفة شب بایکدیگر می‌گویند منهم از ایشان غیر الذی یقول غیر از آنکه
روز با تو می‌گویند یا می‌گویند غیر از آنکه تو با ایشان می‌گویی والله یکتب و خدای
می‌نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین یا مر خدای می‌نویسند که حضرت
پیغمبر است صلعم ما یبیتون آنچه ایشان می‌گویند و تدبیر می‌کنند در شب
فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم
قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود وی
گذار وکفی بالله و بس است خدای تو وکیلا قایم با مور بندگان و متصرف
در احوال ایشان و کفایت کنندهٔ مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن
اما چرا تأمل نمی‌نمایند این منافقان در قرآن تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز
که این کلام حق است ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک
غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا
هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در او اختلافی بسیار زیرا که کلام بشر خالی از
فیه اختلافا کثیرا
خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی واذا جاءهم و چون بیاید
بمنافقان امر کاری یعنی خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم
حضرت رسالت صلعم بر مصالحهٔ قومی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب
ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریهٔ از سرایای مسلمانان اذاعوا به
افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر
نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و خبر بد موجب ضعف مسلمانان
و بر ایشان فاش آن ولو ردوه و اگر باز گذارند آن خبر را الی الرسول برای صایب
پیغمبر ما صلعم اگر صلاح داند خود آشکارا کند والی اولی الامر منهم یا بدبیر
خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لعلمه الذین هر آینه
بدانستندی آن را که یستنبطونه استخراج می‌کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم
از پیغمبر و اولی الامر ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال الرسول
ورحمته و بخشایش او بانزال القرآن و گفته‌اند فضل حضرت پیغمبر است صلعم
یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق کرم اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان
هر آینه پیروی می‌کردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت
ربانی از وساوس شیطان ایمن می‌ماندند و گفته‌اند اندک جماعتی‌اند که قبل
از بعثت رسول صلعم و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته‌اند چون
ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو امثال ایشان فقاتل

پس کار



پس کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای تعالی نزول این آیه در بدر
موعد بود که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از
لشکر ابوسفیان می‌ترسانید و بعضی صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت صلعم
فرمود که اگر همه باشیم تنها که میروم این آیه آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کار
کفار تو برو و مقاتله کن لاتکلف تکلیف کرده نشد در جهاد الا نفسک مگر در
نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وحرض المؤمنین و تحریص کن
مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو بجز تحریص نه تکلیف عسی الله شاید که خدای
باز دارد از مسلمانان ان یکف بأس الذین کفروا شدت آنها که کافر شدند
یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقع شد
که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور
شد والله اشد بأسا و خدای سخت‌تر است در هیبت و صولت از قریش واشد
تنکیلا و سخت‌تر در عقوبت عذاب بر ایشان من یشفع و هر که درخواهد
شفاعة حسنة درخواستنی نیکو یکن له باشد مر او را نصیب منها نصیبی از آن
ومن یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستنی بد که بر آن حقی از حقوق
فوت شود و ضرری بکسی رسد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال
آن وکان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت
یا آنکه گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة چون تحیت داده شوید بسلام فحیوا
پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گویید باحسن منها به نیکوتر از آن
تحیت اگر او گوید سلام علیکم شما در جواب گویید که علیکم السلام ورحمة
الله و اگر او سلام با رحمت کند در جواب و برکاته زیاده کنید او ردوها
یا همان تحیت باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید و علیک
السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد بجهت فضل و شرایط
سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی
بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود
برو رد باید کرد بلفظ و علیک ان الله بدرستی که خدای تعالی کان علی کل
شیء هست بر همه چیزی حسیبا حساب کننده شما را بر تحیت و جواب آن خواهد
کرد الله خدایست که نیست هیچ لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش
نیست مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند که جمع کرده خواهد شد شما را
در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت که برانگیزد لاریب فیه هیچ نیست در آن
روز یا در جمع ومن اصدق و کیست صادق‌تر من الله از خدای تعالی یعنی نیست
از او راستگوی‌تر حدیثا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده

خونداه نیست زیرا که آن نقص است وخدای تعالی از نقص منزه است آورده اند
که قومی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام از اسلام
خود بخبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان
ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم می فرمودند آیة آمد که فما لکم
پس چیست شما را فی المنافقین از شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو
فرقه و گفته اند که بعضی مهاجران ناخوشی و هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت
رسالت صلعم اجازت خواسته اقامت ببادیه نمودند از مدینه بیرون رفته
بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد بدید آمد این آیة نازل
شد که شما را چه شد که دو گروه شده بودید در کفر ایشان اتفاق می کنید والله ارکسهم
وحال آنکه خدا رد کرد ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بما کسبوا بآنچه عمل کردند
در روی از مومنان برتافته رجوع با کافران نمودند اتریدون ان تهدوا آیا می
خواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته خدای تعالی ومن
یضلل الله و هر که را که خدای گمراه گرداند فلن تجد پس نیابی له سبیلا
مر او را راه بحق ودوا دوست می دارند این برگشتگان دین لو تکفرون آنکه
کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون سواء
تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان
دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و تحقق شود ایمان ایشان و هجرت
کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای تعالی هجرت خالی از عرض دنیا فان تولوا
پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم بگیرید ایشان را و اسیر کنید
واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم
ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری
مددکاری بلکه ایشان را بقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنانرا که پیوند
کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما
وایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر اسلم که پیغمبر صلعم با ایشان
مقرر نموده بود که هر که در جوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد
او جاءوکم یا بپیوندند بقومی که آمده اند بشما حصرت صدورهم وحال آنکه
تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم از آنکه با شما
جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان
بنو مدلج بودند که پیمان بسته که با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین
عهد کردند ولو شاء الله واگر خواستی خدای تعالی لسلطهم علیکم هر آینه
مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم



پس هر آینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند معاهدان
شما فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب
انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت و نداد
خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال
ایشان حکم این آیة بآیة فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ شد ستجدون آخرین زود باشد
که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
یریدون ان یامنوکم می خواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند
کافر شوند و یامنوا قومهم و اراده ایشان آنکه از قوم خود ایمن شوند کلما
ردوا هر گاه که بخوانند مر ایشان را الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام
ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما
کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم والقا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را
ویکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید
ایشان را واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر جا که ایشان را دست
یابید واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا
مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و از حجة وضوح کفر و وقوع
مکر و عذر ایشان است وما کان و نسزد و روا نباشد لمومن مر مومنی را
بخطا بکشد ان یقتل مومنا آنکه بکشد بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی خطا
ومن قتل مومنا خطأ و هر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وی است
آزاد کردن بنده مومنة گرویده ودیة مسلمة و بر وی است دیتی تمام ادا کرده
شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان ایشان همچون سایر مواریث
الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه از او عفو فرمایند نزول
آیة در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب پنهان
می داشت پس بگریخت و روی بمدینه نهاد مادرش در فراق او ناله کرد ابوجهل
و برادر او حارث که برادران مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده بدنبال
او عقب رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون باز گردانیدند و در مکه
دست و پایش بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام انکار کرد و حارث بن یزید
بر وی بگذشت گفت ای عیاش این همه محنت چرا می کشی بمفارقت دین اسلام
اختیار کن و آسوده شو القصه از بی تابی آنچه او از آن کلمه که از وی طلبیدند
بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس
ترک این حق چرا کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد
و سوگند خورد که اگر روزی بتو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود

تجدید اسلام وحارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد وعیاش در وقت بیعت حاضر
ولسلام او حاضر بود روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت وبنابران سوکند
او را قتل کرد صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را با حق کشتی در قیامت
چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شد بخدمت سید عالم صلعم آمده
وتمام قصه بعرض رسانید وگفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا او را
واقع شد منتظر حکم الهی بود این آیه فرود آمد وحکم قتل خطا مبین شد **فان کان**
پس هرگاه که باشد مقتول **من قوم عدو لکم** از گروهی که دشمن شما اند یعنی
کافران **وهو مومن** واو مومن باشد **فتحریر رقبة مومنة** پس بر قاتل او باشد آزاد
کردن بنده مومن واداء دیه با اهل او نشاید زیرا ایشان کافر ومومن وارث
نیست **وان کان من قوم** واگر آنکه کشته شده از قومی باشد که **بینکم
وبینهم میثاق** میان شما وایشان عهد وپیمان است یا اهل ذمت بوده
وحکم او در دیه وکفارت حکم مسلمانانست **فدیة مسلمة** پس بر قاتل است
دیه ازاد کرده شده **الی اهله** باهل او **وتحریر رقبة مومنة** وازاد کردن
بنده مومن **فمن لم یجد** پس هر که نیابد بنده وقدرت نداشته باشد
بخریدن آن **فصیام شهرین متتابعین** پس بروست روزه دو ماه پیاپی
**توبة** واین حکم کرده خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی واین توبه دادن
**من الله** از خدایست بتوفیق او **وکان الله علیما** وهست خدای دانا بحال
قاتل ومقتول **حکیما** حکم کننده در باب دیه وکفارة آورده اند که مقیس
ابن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت
صلعم صورت حال عرض کرد وآن حضرت صلعم زهیر فهری را با او نزد بنی نجار
فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیه او
بموجب شرع ادا کنید بنی نجار چون از آن مقام آگاه شد تعهد شتر قبول مقیس
کردند وبا زهیر روی بمدینه نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه
شیطان مقیس را بر آن داشت که مردی را که گناه را بکشت وبا خود گفت نفسی را
بقصاص نفسی بکشتم ومرا دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد واین
آیه نازل شد **ومن یقتل** وهر که بکشد **مومنا متعمدا** مومنی را بعمد وقصد
وحلال دانسته کشتن او **فجزاؤه جهنم** پس پاداش او جهنم است **خالدا فیها**
در حالتی که جاویدان باشد در آن **وغضب الله علیه** وخشم گرفت خدای تعالی
برو **ولعنه** وبراند او را دور ساخت از رحمت خویش **واعد له** وآماده ساخته
برای او **عذابا عظیما** عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند
که حضرت صلعم سریه بر سر قومی فرستاد ومرداس فهرکی از ایشان مسلمان بود وهم





او بکریخت ومال ومتاع وغنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه بتکبیر
گویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت وبر مومنان
سلام کرد وبزبان بکفت لا اله الا الله محمد رسول الله کشاده از کوه بزیر آمد
اسامه بن زید فی الحال برو تاخت وبضرب شمشیر سر از بدن انداخت وهر چه داشت
غارت کرده کوسفندان او را براندند این خبر بحضرت صلعم رسید بغایت متالم
شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یکانکی شرک تبرا نموده بیکانکی
حق معترف شده بود اسامه بران عمل نادم شد گفت یا رسول الله صلعم
برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله ولعلمنی
آنکه کرد اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بوده
حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی
که راست می گوید یا دروغ واین آیه نازل شد **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه
گروید کان **اذا ضربتم** چون سفر کنید **فی سبیل الله** در راه خدای تعالی یعنی بجهاد
روید **فتبینوا** پس نیک بپرسید وتفحص نمایید **ولا تقولوا** ومگویید
**لمن القی الیکم السلام** مر کسی التماس کند با شما سلام را یعنی تحیت اهل
اسلام گوید **لست مومنا** تو مومن نیستی بلکه از جهت ایمنی از ما این کلمه
میگوئی **تبتغون** می طلبید ای مجاهدان **عرض الحیوة الدنیا** اموال فانیه
دنیا را که آن غنیمت وغنم ومرداس است واگر شما طالب غنیمت باید **فعند الله**
پس نزدیک خدای **مغانم کثیرة** غنیمتها ءِ بسیار است که بدست شما
خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال **کذلک کنتم**
همچنان بود بدید شما **من قبل** پیش از این یعنی اول که با سلام در آمده بید
بجهت عصمت خون ومال خود توسل بکلمه شهادت نمودید **فمن
الله علیکم** پس منت نهاد خدای تعالی بر شما بآنکه استقامت داد شما
در دین **فتبینوا** پس نیک روشن سازید مر را در قتل مردم بتعجیل
مکنید ایشان را ممکن است که جو بال زنده گذاشته اند انکار نزد خدای تعالی
کمتر است از کشتن یک مسلمان **ان الله کان** بدرستی که خدای هست **بما
تعملون** بآنچه شما میکنید **خبیرا** دانا **لا یستوی القاعدون** برابر نیستند
نشینندگان در خانهای خود **من المومنین** از مومنان **غیر اولی الضرر**
که نباشند خداوندان بیماری وعجز **والمجاهدون** وجهاد کنندگان
**فی سبیل الله** در راه خدای تعالی **باموالهم** بمالهای خود که تهیه اسباب
قتال وتجهیز مقاتلان می کنند **وانفسهم** وبنفسهای خود که در معرض
قتل می آیند وچگونه برابر توانند بود کسی که در مرتبه راحت پروری

کند با آنکه در معرکه مجاهدان جان بازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه می فرماید که این
آیه فرود آمد که در وی الفاظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله
صلعم حال من چون باشد که نابینا ام و محرومم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان
آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من
المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را
باموالهم وانفسهم بمالها و بنفسها خود علی القاعدین بر نشستگان
درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و هر را از قاعدان
بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بنفس مباشر شوند
وعد الله الحسنی وعده کرده است خدا پاداش نیکو که آن بهشت است اما
تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین
و تفضیل داد خدا مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا
عظیما مزد بزرگ که آن درجات پایه های بلند است از خدای در آخرت
و گفته اند درجه است میان هر درجه مقدار دویدن اسب تیز هفتاد سال
ومغفرة و آمرزش ورحمة و بخشایش وکان الله غفورا و هست خدای
آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان و لاحق باد
اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید
و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون
روساء قریش بجانب بدر می آمدند ایشان هم با کافران بحربگاه حاضر
گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان
فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم الملائکة جان
می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم
در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت
فرض بود و بموافقت با کفار ممنوع بود قالوا گفتند ملائکه ایشان را از روی
سرزنش ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین و بکدام طایفه بودید
قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی
الارض در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان
که الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا
فیها که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند
فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است
وساءت مصیرا و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همان تارکان
هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی که بجهت واقع ضعف و



من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة
توانایی و چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه
با طریق بیرون آمدن عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو فاولئک
کند از ایشان لفظ عفو ایما می کند بآنکه ترک هجرت امر خطیر بود حتی
که مضطر ایمن نتواند بود وکان الله عفوا و هست خدای تعالی عفو کننده
از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی
سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدا یجد فی الارض
یابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی مکانها وسعة
و فراخی در روزی یا گشادی در اظهار دین و اعلام کلمه عمرو بن دینار از
عکرمه روایت می کند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت
هجرت نداشتند چون آیه ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان
رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هرچند پیر و بیمارم از جمله مستضعفان
نیستم چاره نفقات نمی توانم و راه مدینه نمی دانم می ترسم که ناگاه بمستاصل
در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سریر
که خفته ام بیرون برید فرزندان اشارت پدر را منقاد شده استعداد
راه مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد
دست راست خود بر چپ نهاد و گفت خدایا دست این از آن تو این دیگر
از آن رسول تو صلعم بیعت می کنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این
بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند اگر بمدینه
رسیدی اسلام او کاملتر بودی حق تعالی این آیه فرستاد که ومن یخرج من بیته
و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت
کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد
او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی
که ثابت شده باشد مزد او علی الله نزدیک خدای وکان الله غفورا و هست
خدای تعالی آمرزنده گناهی که در تاخیر هجرت کرده رحیما مهربان
در وعده مثوبت بخشیدن او واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید
در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من
الصلوة در آنکه کوتاه سازید نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید
ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه بکشند شما را
کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد ان الکافرین بدرستی که

کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا و اذا
کنت فیهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت
لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را ذکر خود دو قسم
ساز فلتقم طائفة منهم پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک
با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی بدشمن بایستند ولیاخذوا
اسلحتهم و ایشان باید که فرا گیرند آنان که نماز می گذارند سلاحهای خود را
از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان
فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز می گذارند من ورائکم
از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز
روند ولتات طائفة اخری و بیاید این طائفه دیگر لم یصلوا نماز نگذارده اند
و پاس می داشته فلیصلوا معک پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر
ولیاخذوا و باید که بر دارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر
میکنند از دشمن چون سپر و مانند آن واسلحتهم و سلاحهای که بدان جنگ
می کنند چون شمشیر و تیر و کمان ود الذین کفروا و دوست میدارند آنانکه
کافر شده اند لو تغفلون آنرا که غافل شوید عن اسلحتکم از سلاحهای
حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت
فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة یک حمله و هر چه
بیابند ببرند نقل است که حضرت صلعم بغزوه نجد بود و همین که بعسفان رسید
مشرکان عرب راه بر وی صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شدند حضرت
صلعم نیز فرمود لشکر اسلام در مقابله صف بر کشید وقت نماز پیشین در آمد
سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بود و حضرت صلعم
باصحاب باقامه نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه سجود و رکوع ایشان
مشاهده نموده بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند
که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترکتاز شوکت دمار از ایشان بر نیاوردیم
یکجا از زمره کفر آواز داد که این جماعت را بعد از این نماز نمازی دیگر هست
که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه تقدیم می رسانند فرصت نگاه داشته
در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از دشمنان داد انتقام بستانیم
هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل ع فرود آمده کیفیت نماز خوف بدین
آیة حضرت صلعم تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلافی بسیار است
و در کتب فقهی مسطور شده ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما
ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران کرداند اسلحه





او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح ان تضعوا آنکه
بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را وخذوا حذرکم و در هر حال
فرا گیرید الآت نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند
مراقب و حذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین
آماده کرده برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده فاذا قضیتم
الصلوة پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فاذکروا الله
پس یاد کنید خدای را در حالت قیام که شمشیر می زنید قیاما وقعودا در حالت
نشستن که تیر می اندازید وعلی جنوبکم و در پهلوی خود آن زمان
که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه
احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما
در وقت تصرف در امور وقعودا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت
با خلق و در هنگام توجه بمنام و عرائس الاتقان آورده که چنین خوف تو لابد بود ط
هر که در خوف نشد کم صبر او شود الاتفاق و کوشش او خایفانه از الاتفاق
کشته رنیس هر که خوفش نیست چون گوی بی سر بهر فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید
امید و از خوف ایمن شدید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان
شرایط آن ان الصلوة بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان
کتابا موقوتا فرض بوقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن
روا نیست ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف منمایید فی ابتغاء القوم
در طلب کافران و کارزار با ایشان این در غزوه حمراء الاسد نازل شده که
حضرت صلعم بعد از جنگ احد میخواست از عقب ابو سفیان رود و صحابه
از جراحات متالم بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان تکونوا تألمون اگر
هستید شما ای مسلمانان که دردمند شده اید از جراحتها فانهم
یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده کما تألمون
چنانچه شما هستید وترجون و شما با وجود که امید میدارید من الله از
خدای ما لا یرجون آنچه ایشان ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وکان الله
و هست خدای علیما دانا بضمایر شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند
که طعمه ابن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی
که انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشته همه
راه آرد می ریخته تا بخانه طعمه و طعمه از آن بخانه یهودی که زید بن السمین نام
گفتند برد و بطریق ودیعه بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه یهودی
و بعد از طلب درع سوگند یاد کرد که این کار نکرده و قتاده برهان ندارد که طعمه

بخانهٔ یهودی رفته بود بی‌برده و جهود را بخیانت گرفت طعمه دوش زره جهود را بنابر
ودیعت کرده بمن داده و جمعی برآن گواهی داده‌اند قتاده صورت حال بحکمهٔ علیه
نبوت رفع کرده بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی که نخواستند
که طعمه متهم شده شود آغاز جدال کردند با جهود و رای حضرت صلعم بر آن بود
که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمانان از خیانت مبرا باشند و همین که حضرت
قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت
رب الارباب خبر رسید که انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیک الکتاب
بسوی تو قرآن را بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان
مردمان بما اریک الله بانچه خدا ترا آشنا گردانیده و وحی فرستاده ولا تکن للخائنین
و مباش برای خیانت کنندگان خصیما دشمن آنکس که بی‌گناه است و در مقام
دفع خیانت سارقان از خاین واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعتاب
یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده مرکسی را که آمرزش
طلب کند رحیما مهربان برو ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه
یختانون انفسهم خیانت می‌کنند نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساختند
ان الله لا یحب بدرستی که خدا دوست ندارد من کان خوانا هر کرا که بسیار
خیانت کننده است یعنی مصر آن اثیما گناهکاری که مستغرق بود یستخفون
من الناس شرم می‌دارند از مردمان و پنهان می‌کنند خیانت را ولا یستخفون
من الله و شرم نمی‌دارند از خدای بقم وهو معهم و حال آنکه خدا با ایشان
است و اسرار ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارتر است که ازو شرم
دارند اذ یبیتون آن هنگام که بشب تدبیر می‌کنند ما لا یرضی آنچه را
که نمی‌پسندد خدا من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت
می‌کردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلعم سوگند او را که
مسلمان است باور خواهد کرد و بقول یهودی التفات نخواهد کرد وکان الله
و هست خدای بما یعملون آنچه شما می‌کنید از تدبیر محیطا احاطه کننده
بعلم و هیچ از خیطهٔ علم خارج نیست ها انتم هؤلاء شما ای گروه بنی ظفر که از
حمیت جاهلیه جادلتم عنهم دفع می‌کنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت
فی الحیوة الدنیا در وقتی که در دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت
با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من
یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگهبان که نگذارد ایشان را
عذاب کنند تا حمایت کند که عذاب از ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا و هر که
بکند بدی که از آن ضرر بغیر او یظلم نفسه یا ستم کند که بر نفس خود ثم یستغفر الله





پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه یجد الله یابد خدا را غفورا آمرزنده
گناهان او رحیما مهربان بفضل خود برود را این آیت ترغیب قوم طعمه و
قوم او را بتوبه و استغفار ومن یکسب و هر که بکند گناهی و بخواهد که گناهی را
بدان متهم کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل
بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمی‌کند وکان الله علیما
و هست خدای بهمه دانا بر ودیع حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید
ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره او اثما یا گناه کبیره یا آنچه بعمد
از وی صادر گردد ثم یرم به پس متهم کند بآن گناه بریئا بی‌گناهی
چنانچه طعمه بنیت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که بر داشته در بهتان را
که از آن متهم می‌شوند بی‌گناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناهی
ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بود علیک بر تو که وحی فرستاد
و ترا از حقیقه مهم اعلام داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب
زید و نصرت طعمه متصرف ساخت لهمت طائفة هر آینه قصد کرده بودندی
گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک با آنکه بگردانند ترا از حکم راست وما
یضلون و در خطا و ضلالت نمی‌اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه
و بال عمل عاید بدیشان است وما یضرونک من شیء و ترا زیان نمی‌توانند
رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه خدایی وانزل الله و فرو فرستاد خدای
علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة و بیان احکام آنرا وعلمک
و در آموزانید ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات
امور و مکنونات ضمایر جهود و گفته‌اند آن علم است بربوبیت حق بعد
و شناخت عبودیة نفس و فقر حال او و در بحر الحقایق میفرماید آن علم ما کان
و ما یکون است که حق سبحانه و تعالی در شب اسری بدان حضرت صلعم عطا
فرموده چنانچه در حدیث معراجیه آمده که در زیر عرش بودم قطره در حلق
من ریختند فعلمت ما کان وما یکون وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک
بر تو بنبوت عظیما بزرگ چه فضل اعظم از نبوت کامله که ترا هست
دیگری را نیست لا خیر نیست نیکویی فی کثیر من نجویهم در بسیاری از رازگفتن
ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته‌اند نجوی
اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکی در آن رازگویان نیست الا من امر مگر آنکس
که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن
چیزی است که شرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض دادن است
یا دستگیری بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان

ودفع کدورت اندهای ایشان ومن یفعل ذلک وهر که بکند اینها که مذکور شد
ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای تعالی فسوف نؤتیه زود باشد
که بدهیم اورا اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول وهر که مخالفت رسول
کند من بعد ما تبین له الهدی از پس آنکه ظاهر شد برای او راه هدایت بوقوف
بر معجزات وظهور دلایل واضحات ویتبع وپیروی کند غیر سبیل
المؤمنین غیر آن راه مومنان بر آنچه از اعتقاد وعمل این آیه هم در شان
طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه وهر چند شد وآنجا نقب
در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد ودر زیر آن بماند وخواستند که آنرا از میان دیوار
بیرون آورده اند خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست نمودند
که این از مدینه گریخته وپناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس اورا
اخراج کردند وانجا بقضا عزم سوی شام عزیمت نمود ودر منزلی که بعمارت مشغول
ساخته بانه انتاع ایشان بدزدید وبگریخت آخر الامر گرفتند وسنگسارش
کردند وقولی آنست که از جده دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید
وبعد از وقوف بر آن اورا در دریا انداختند این عذاب دنیا بود وعذاب آخرت را
می گوید نوله ما تولی وگذاریم اورا در آن سرای با آنچه دوستی دارد در این
سرای که آن کفر وردت است ونصله جهنم ودر آریم اورا بدوزخ وساءت مصیرا وبد باز
گشتی است دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که نیامرزد خدای تعالی ان یشرک به آنرا
که شرک آرد بخدای تعالی ویغفر ما دون ذلک آمرزد آنچه جز شرک است لمن یشاء
هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بوده از اعراب که بجناب نبوت صلعم
آمده وبعرض رسانیده که یا رسول الله صلعم پیری ام در گناه غرق شده الا آنست
که تا خدای را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام وبجز او کسی را دوست نگرفته
ومعصیت از روی جرأت ونه از جهت نکرده وبحالی آمده ام پشیمان از گناه وتوبه کننده
بدرگاه حال من چه گونه می بینی این آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک
امید آمرزش هست ومن یشرک بالله وهر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه
گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت وضلالت پس از
حال مشرکان خبر میدهد ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون خدای
تعالی الا اناثا یعنی مادگان را بتان را ماده می گویند بواسطه تانیث اسامی ایشان چون لات
وعزی ومنات وهمچنین در هر قبیله بود که انثی بنی فلان می گفتند ودر تفسیر
منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساخته بودند وگفته اند مراد از اناث
ملائکه اند زیرا که ایشان می گفتند که فرشتگان دختر خدا اند وان یدعون
ونمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری



لعنه الله براند است خدای تعالی اورا ودور کرده از رحمت وقال وگفت
شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه می گیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا
بهره مقرر کرده بعث النار گویند واگر هزار کس از آدمیان نهصد ونود ونه
بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم وایشانرا گمراه می
کنیم از طریق حق ولامنینهم ودر آرزو می افگنم ومی آریم در چشم ایشان امانی
باطله چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت
با ارتکاب گناه ولامرنهم ومی فرمائیم ایشانرا فلیبتکن پس هر آینه بشکافند
آذان الانعام گوشهای چهار پایان را وانچه خدای حلال ساخته حرام می
گردانند ایشان رسمیت بانچه عرب داشته اند از بحیره وسائبه ووصیله و
غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ولامرنهم وهر آینه می فرمایم ایشانرا
فلیغیرن پس تغییر می دهند خلق الله آفرینش خدا را بصورت یا صفت چون
خصی ساختن انسان وتیز ساختن دندان ولواطه وسحق ورقم کبود زدن بر
لب وروی ودست ویلی یا مراد غیر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال
جوارح وقوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان وهر که فرا گیرد شیطانرا
ولیا من دون الله دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان گوید آن کند
فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیان روشن چه سرمایه عمر
وقوت از دست بدهد واز سود محروم بود یا زیان بفوات بهشت وحصول
دوزخ یعدهم وعده می دهد ایشانرا بانچه وفا نکند ویمنیهم ودر آرزو
می افگند ایشانرا بچیزی که نباشد وما یعدهم الشیطان ووعده نمی دهد
ایشانرا شیطان الا غرورا مگر فریب وخداع یعنی اظهار نفع می کند در آنچه
مشتمل بر ضرر است اولئک آنانکه پرستندگان بتان ومتابع شیطان اند مأویهم
جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون عنها ونیابند از دوزخ محیصا
گریزگاهی که بدانجا انتقال کنند والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا
الصالحات وعملهای پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم
ایشانرا جنات تجری ببوستانها که می رود من تحتها الانهار در زیر
درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن
ابدا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله وعده کرد خدای تعالی وعده
کردنی درست کرد بسخن خود را حقا راست کردن ومن اصدق وکیست راستتر
من الله قیلا از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت می کند که مسلمانان
واهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت
کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما صلعم مبعوث شده وکتاب ما قبل از کتاب

شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند
که پیغمبر ما صلعم خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شما پس ما به بهشت سزاوار
تریم آیت آمد لیس بامانیکم آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود
به آرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه به آرزوهای اهل کتاب
که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ به آرزو بر نیاید بلکه
ریاضت می باید کشید از که ریاض بهشت باید بآرزوی هوس بر نیاید این معنی
باب دیده و خون جگر توان بود ومن یعمل سوء یجز به هر که عمل بد کند جزا داده شود
بآن عاجلا و آجلا این حکم عام است بر همه عالمیان را آورده اند که چون این آیه
فرود آمد صحابه متألم گشتند و صدیق رض گفت یا رسول الله صلعم کیف الصلاح
بعد هذه الآیة هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزاء آن که دارد حضرت فرمود
که نه بیمار می شوی و غمناک می گردی و نه بلاها بتو می رسد گفت بلی یا رسول
خواجه صلعم فرمود که هو ذاک آن جزا اینست و در تفسیر آمده که حضرت صلعم بعد
از این سخن فرمود که ای ابا بکر تو و اصحاب تو و مؤمنان از اجزاء گناه در دنیا
دهند تا بخدا رسیدن شما را گناهی نباشد و دیگران را اجزاء ایشان جمع کنند
و در قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رض می گوید عمل بد شرکست بدلیل
آنکه حق تعالی می فرماید ولا یجد و نیابد له برای نفس خود من دون الله
جز خدای تعالی ولیا دوستداری که مدد بدو رساند ولا نصیرا و نه یاری
که از عذاب برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که بجای می آورد بعض اعمال
صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد و زن وهو
مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد عمل بی ایمان را اعتبار نداده فاولئک پس آن گروه
عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم
می خواند یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا
بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا و کیست نیکوتر از
جهت دین ممن اسلم وجهه از آنکه خالص کرد ذات نفس خود را لله برای خدای تعالی
وهو محسن و حال آنکه در آینده است به نیکیها و ترک کننده بدیها واتبع و پیروی کرد
ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالتی که ابراهیم با این خبر روی مائل است از دینها بدین
اسلام واتخذ الله و گرفت خدای تعالی ابراهیم خلیلا ابراهیم دوست یعنی او را برگزید
واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد
ابراهیم ع قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند در
سال قحط همه جمعیت رو نمودند آنچه ابراهیم ع داشت برای ایشان ایثار کرد و همین که انبار
تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یکی دوستی که معتمد علیه بود تا طعام

ازمصر



از مصر بیارد فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت درین ولایت ما
نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم ع از برای خود طلبیدی هر
نوع که بودی چاره توانستمی نمود فاما شنیده ام که جموع فقرا و مردمان بدو التجا کرده اند
و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی خود می خواهد که این طعام بر ایشان صرف کند
القصه گندم بملازمان حضرت ابراهیم ع نداد و تهی از نزد او بضرورت
بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتر خالی به شهر آرند از جهت آنکه گدایان و بینوایان
چشم بر آن داشتند که شتران خلیل ع با طعام فراوان خواهد رسید شتران را
در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آورده اند ابراهیم ع از این حال دل
تنگ شد و بمسجد نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم ع در خواب بود چون
بیدار شد جوالها پر دید خرم شد سر یکی را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی
و پاکیزگی پاره از آن خمیر کرده نان پخت و عیال و اطفال الحاد چون ابراهیم ع از مسجد
باز آمد بوی نان بمشام مبارکش رسید پرسید که این از کجاست گفتند از نزد دوست
مصری تو ابراهیم ع فرمود که این از نزدیک دوست من است از خدای تعالی بدین
جهت او را دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام شده است
در همه احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم
شد و شرط محبت فناء حبیب است در محبوب و بقاء او بدو و این مقام حضرت
محمد است صلعم لاجرم بحبیب مسمی گشت و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود
که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایه باز نمود فاتبعونی یحببکم الله
و در این معنی گفته اند عجز آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که
محبان تو محبوب باشند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی
تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر
داده اند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کرده
اسری بعبده لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات تقدیم گاه
حبیب گردانید که دنی فتدلی خلیل از نظر تا شان بیاهش هیچ انجا و شان باتکا
ولله ما فی السموات مر خدایراست آنچه در آسمان بود وما فی الارض و آنچه در زمین
باشد پس هر که را خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وکان الله
و هست خدای تعالی بکل شیء محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت
ویستفتونک و طلب فتوی می کنند از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی
دختران ام کجه چنانچه گذشت واعتراض عیینه بن حصین که دختران و خواهران
نصف مال می دهی و ما یعنی را هیچ مگر کسی بلکه کارزار کند قل الله یفتیکم بگوی خدای
فتوی می دهد یعنی بیان می کند حکم را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم و دیگر

فتوی می دهد که آنچه خوانده می شود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النسآء
در شان یتیمان که زنان اند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمی دهید ایشان را
ما کتب لهن آنچه فرض کرده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت می
کنید ان تنکحوهن آنکه نخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان بخورید
والمستضعفین و دیگر فتوی می دهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان
از فرزندان خود که ایشان را میراث نمی دهید وان تقوموا و دیگر حکم می کند قرآن
بآنکه حکم نمایید للیتامی برای یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط
بعدل و راستی وما تفعلوا من خیر وآنچه می کنید از نیکویی درباره یتیمان
و کودکان و غیر ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدا هست به علیما بدان
دانا و بدان جزا خواهد داد و در اسباب نزول آمده که مردی بزن خود بهانه برد
تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق با فرزندان بفراق او رضا نمی داد و می گفت طلاق
طلاق مده و هر کجا می خواهی می رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلم با شوهر
خود رافع بن خدیج که می خواست او را طلاق دهد همین گفت که مرا رها مکن و من
نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که وان امرأة واگر زنی
خافت بترسد و در یابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سرباز زدن از صحبت
او او اعراضا یا روی گردانیدن از مجالست و مکالمت او فلا جناح علیهما
پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح آرند
میان یکدیگر صلحا یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبه
خود بزن دیگر گذارد مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا
نکند او را والصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب
سیر بر آنند که حضرت پیغمبر صلعم سوده بنت ربیعه را طلاق داد او بر سر
راه حضرت صلعم بنشست تا وقتی که سید عالم صلعم برسید سوده بتضرع گفت
یا رسول الله صلعم رجعت نمای بمن بجهت آنکه دوستی مهر در دل من نمانده
لیکن می خواهم فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبه خود را بعایشه
می بخشم حضرت صلعم بوی رجعت نمود و روز نوبت او در خانه عایشه بودی
و این آیه در قصه وی نازل شد واحضرت الانفس الشح و فرا آورده اند نفسها را
بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از نیست که هر یک از زوجین در مصلحت
و قربت بخل می ورزند وان تحسنوا واگر نیکویی ورزید در زندگانی وتتقوا
و بپرهیزید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای تعالی هست
بما تعملون خبیرا بآنچه می کنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا
و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید





و راستی نگاه دارید من النسآء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع
نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت صلعم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات
ملاحظه عدل می فرمود می گفت خدایا این قسمت در آن چیز است که من مالک آنم
از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی دوستی
بعضی چنانچه عایشه را از همه ازواج دوستر می داشت ولو حرصتم واگر حریص
باشید از ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فلا تمیلوا کل المیل پس
میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوب است در قسم و نفقه یعنی قلب را با میل فعل یکجا
جمع مکنید و اگر چنین باشد فتذروها پس می گذارید آن دیگری را
کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی نه مطلقه باشد و نه
شوهر دار وان تصلحوا واگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اند از امور زنان
در زمان گذشته وتتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان
الله کان پس بتحقیق هست خدای تعالی غفورا آمرزنده گناهان ماضی
رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وان یتفرقا واگر جدا شوند
هر یک از صاحب او بطلاق ایشان یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدای تعالی هر
یکی را من سعته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر کس را یا بدل
بدید آرد وکان الله واسعا و هست خدای تعالی فراخ بخشایش بندگان خود
حکیما محکم کار در افعال و احکام ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه
در همه آسمانها است از جواهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینها است از کواین سفلی
ولقد وصینا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده الذین اوتوا الکتاب آنانکه
داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها نیز قبل
از ایشان بوده اند وایاکم و شما را نیز وصیت می کنیم یعنی می فرماییم
ان اتقوا الله بآنکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا واگر کافر شوید فان لله پس
بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است وما فی الارض و آنچه
در زمینها است همه مخلوق و مملوک اوست پس بکفر و معصیت شما متضرر نمی گردد
چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمی شود وکان الله غنیا و هست خدای تعالی
بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده است اگر حمد او
کنند و اگر نکنند ولله و مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از
ملائکه و ستاره و غیر آن وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید
و جز آن وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کارساز در مهمات بندگان ان
یشأ یذهبکم اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را و فانی گرداند ایها الناس ای مردمان
ویأت بآخرین و بیارد و ایجاد کند دیگران را که فرمان بردار تو باشند چون آیه

نازل شد حضرت صلعم دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و گفت آنها قوم
این اند یعنی پارسیان وکان الله وهست خدای علی ذلک بر این ایجاد و اعدام
قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش
این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس
نزدیک خداست ثواب الدنیا والاخرة پاداشت دنیا و آن چنین است و پاداش
آخرت و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی می شود و از شریفترین
چیزی باز ماند و اگر با شرف مایل شود احسن تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی
المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت
دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز روی می نهد پس
توجه باصل باید کرد که فرع در پی آنست وکان الله سمیعا وهست خدای همه
شنونده قولها بصیرا بیننده همه فعلها یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان
کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی جهد کنندگان
در اقامت مراسم عدالت شهداء لله و باشید گواهان برای خدا و اداء شهادت
کنید براستی ولو علی انفسکم واگر چه بر نفس شما باشد گواهی بر نفس خود آنست
که اقرار کند بحقی که در ذمه او باشد در تفسیر ابو العالیه نقل می کند که مردی
از انصار گفت یا رسول الله صلعم کسی را بر من حقیست و من بر آن گواهی می
دهم و مرا باز می دارد از اداء شهادت الا درویشی و افلاسی پس این آیه
نازل شد که گواهی را باز مگیرید اگر چه بر نفسهای شما باشد او الوالدین یا پدر
و مادر والاقربین و خویشان ان یکن اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود
له و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی خوف ایراء غنا
احترام می کند و بر فقیر جهت افلاس ترحم می نمایند فالله اولی بهما
پس خدا سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی شهادت بر ایشان
یا برای ایشان مصلحت نیست بر آن حکم نفرموده فلا تتبعوا الهوی پس متابعت
هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر بپیچانید
زبانهای خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از اداء آن فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بآنچه شما می کنید از عدل و میل خبیرا
دانا و شما را از آن مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان
آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مومنان اهل کتاب و می گفتند
یا رسول الله صلعم ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر پیغمبر کتاب
و به هیچ پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را می
گویند ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان امنوا ثابت باشید بر ایمان





خود بالله بخدای تعالی ورسوله و بفرستاده او بدل و زبان که محمد است صلعم
والکتاب الذی نزل و بآن کتاب که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر
خود که قرآن است والکتاب الذی انزل و آن کتابهای دیگر که فرستاد من قبل
پیش از قرآن محققان گویند ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان
ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید
بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره
منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه طرفة العینی نفی
وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود و از حضرت
سید الطائفه جنید قدس سره منقولست فرمودند که پنجاه سالست تا ایمان
آورده ام و هنوز ایمان تازه کرده ام و هنوز در آنم دم ز جمع زدن محض گناه هست
بخود مشغول گشتن کفر راه است تراه هر دم کشد پندار هستی سوی ظلمت سرای خود
پرستی خودی کفرست نفی خویشتن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن
یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائکته و بفرشتگان او وکتبه
و بکتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الاخر و بروز آخرت
فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت
دوری از مقصد و نهایت بعد از مقصود ان الذین امنوا بدرستی آنانکه
ایمان آوردند بموسی ع یعنی جهود ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن
گوساله ثم آمنوا پس ایمان آوردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه
ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلعم
لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار
بخاتمه آنست و خدای تعالی دانسته که بخاتمه امور ایشان بکفر و طغیانست
ولا لیهدیهم و نیست که راه نماید ایشان را سبیلا راهی که بحق باشد
بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای
بشارت بان لهم بآنکه ایشان راست عذابا الیما عذابی درد ناک
الذین و منافقان آنانند که یتخذون الکافرین می گیرند کافران را اولیاء من
دون المومنین دوستان بدوستان مومنان ایبتغون ایا می طلبند
عندهم العزة نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان
العزة پس بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدای راست هر که را عزت
بسد او رسد و او دوستان را از مؤمنان عزت داده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
وقد نزل علیکم و بدرستی که خدا فرستاد بر شما مومنان فی الکتاب
در قرآن حق سبحانه و تعالی که در محکمات فرستاد که با خوض کنندگان و

مستهزیان بقرآن نشست وخاست میکنید واز آیه اینست واذا رایت الذین
یخوضون الایة اخبار در مدینه نیز کار آن می نمایید ومی گوید که خدا در قرآن فرستاده
بود که ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدا را از قرآن
یکفر بها کافر شوند بدان ویستهزا بها واستهزا کرده شوند
بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران ومستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی
که شروع نمایند فی حدیث غیره در سخنی غیر از استهزا انکم اذا بدرستی
که شما آنگاه هنگام که نشست وخاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشانید
در گناه زیرا که قادرید بر اعراض ایشان وانکار بر ایشان با وجود این راضی بصحبت ایشانید
ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقانست
والکافرین وکافران [illegible] فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشانرا الذین
یتربصون آنانکه انتظار می برند بکم شما وقوع یکی را فان کان لکم
پس اگر واقع شما را فتح من الله فتحی ونصرتی از نزدیک خدای قالوا گفتند منافقان
الم نکن معکم آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت
بدهید وان کان واگر بود للکافرین نصیب مر کافرانرا نصیب بهره
از حرب یعنی غلبه کردند مومنان قالوا گفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم
نه غالب ومستولی بودیم بر شما ومی توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم
ونمنعکم وباز داشتیم شما را من المومنین از مومنان بانکه سستی کردیم
در مددکاری ایشان وسخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب
شدید پس [illegible] در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای تعالی
حکم کند ای مومنان میان شما ومنافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر
از کسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله ونگرداند خدای للکافرین
مر کافرانرا علی المومنین بر مومنان روز قیامت سبیلا حجتی که بدان
ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مومنان دستی ان
المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر می کنند با دوستان
خدای در اظهار اسلام واخفاء کفر وهو خادعهم وخدای تعالی
جزا دهنده است ایشانرا بر مکر وفریب ایشان وآنچنانست که روز
قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند وچون بر صراط
نهند نور مومنان باقی ماند بنور خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفی
گردد باد ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند واذا قاموا وچون برخیزند
منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان وگران
جانان چون کسی که بکاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب حضرت پیغمبر صلعم

ایشانرا



ایشانرا دید نماز می گذارند واگر نه ترک می کنند یراءون الناس می نمایند
خود را بمردمان وریا می کنند تا پندارند که ایشان مومنانند ولا یذکرون الله
ویاد نمی کنند خدایرا الا قلیلا مگر اندکی وآن نیز نزد حضور مردم نزد خلوت
یا ذکر زبان دارند وبس آن نسبت با ذکر دل اندکست در قوت القلوب آورده اند
که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غرض [illegible] است باکد آمیخته بطمع دنیی
وهر چه درو هست بغایت مختصر ست وذکر خدای تعالی از همه بزرگترست ولذکر الله
اکبر ومنافقان زبان می کنند مذبذبین در حالتی که متحیر ومترددند بین ذلک
میان کفر وایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مومنانند که ایشانرا باشد هر چه آنانراست
ولا الی هؤلاء ونه با کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر ایشانست ومن یضلل الله
وهر کرا خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو نیابی مر ورا راه بحق وثواب
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا
اولیاء من دون المومنین دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با
دشمنان خدا دوستی کنند اتریدون آیا می خواهید ان تجعلوا لله اینکه
بدهید خدایرا علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن
وآن موالات کافرانست که موجب عقوبت وخذلانست ان المنافقین بدرستی که
منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیرترین اند دوزخ بیشتر ایشان
از کفار بیشتر باشند بجهة آنکه ایشان بدل کافرانند وکفر را با خدع ومکر
واستهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ
حکم شود بدرکه اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست
نه بر زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند مجاز گفته اند اما در سوختن ایشان
دخل نمی کنیم وبر همین سوال در هر درکه آتش آنرا جواب [illegible] ایشانرا بکند تا بدرکه
هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دلها
نشان داریم چون در دل ایشان نشانه شرک باشد آتش در ایشان بپیچد وابد
الاباد در عذاب باشند ولن تجد لهم ونیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری که
حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد همه منافقان در عذاب خواهند بود
الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا وباصلاح آرند آنچه فاسد
شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله وچنگ در زنند بدین خدای و
سنت پیغمبر صلعم واخلصوا دینهم وخالص وپاکیزه گردانند دین خود را لله
برای خدا یعنی طاعت کنند برای رضاء خدا فاولئک پس آن گروه که بتوبه واصلاح
واعتصام واخلاص موصوفند مع المومنین با مومنان باشند واز شمار ایشان
در هر دو سرای وسوف یؤت الله المومنین وزود باشد که بدهد خدای تعالی

مومنانرا اجراً عظیما مزد بزرگ وایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله
بعذابکم چه می کند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا ان شکرتم
اگر شکر گویید مر ورا بفرمان برداری وامنتم وتصدیق کنید بواحدنیت او واز
روی تحقیق وکان الله شاکراً وهست خدای نعم ثواب دهنده شاکران علیما
دانا بحقوق شکر وایمان لا یحب الله الجهر دوست نمی دارد خدای اشکار کردن
بالسوء من القول سخن بد الا من ظلم مگر اشکار کردن کسی که بر وستم کرده اند مروی است
که شخصی مهمان قومی شد اورا طعام نه دادند انکس زبان بشکایت کشاده هر جا که
میرسید از مروت آن قوم شکایت می کرد صحابه اورا از آن شکایت عتاب کردند این آیه
در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وکان الله سمیعاً وهست
خدا شنوا مر سخنان مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیراً اگر
آشکار کنید نیکویی وطاعت را او تخفوه یا پنهان بجای آرید آنرا او تعفوا
یا عفو کنید عن سوء از بدی که شمارا از ایشان مواخذت رسد فان الله کان پس
بدرستی که خدا هست عفواً عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام
ایشان قدیراً توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندگان واین آیه تحریص
مظلومانست بر عفو تا متعلق شوند باخلاق ربانی وبانکه رخصت دارند از سر آن
در گذرند ان الذین یکفرون بالله بتحقیق وبیقین آنها که کافر می شوند بخدا
ورسله وبپیغمبران او ویریدون ان یفرقوا ومی خواهند که جدایی افکنند
بین الله ورسله میان خدا ورسولان او بانکه ایمان آرند بخدا وکافر شوند
بپیغمبران ویقولون نؤمن ببعض ومی گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران
ونکفر ببعض وکافر می شویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که می گفتند ایمان داریم
بموسی ع وعزیر ع وکافریم بعیسی ع ومحمد ع ویریدون ان یتخذوا ومی خواهند که
فرا گیرند بین ذلک سبیلاً میان ایمان وکفر طریقی ببسند هم الکافرون ایشان
کافرانند حقا بگوی محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود زیرا که ایمان
نتوان گفت بوجهی که آن ایمان که ایشانراست معتبر نیست واعتدنا للکافرین
وآماده کردیم برای کافران عذاباً مهیناً عذابی خوار کننده والذین امنوا
وکسانی که ایمان آورده اند بالله بخدای ورسله وبفرستادگان او ولم یفرقوا
وجدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه بگرویدند
اولئک آن گروه که مومنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم
ما وحفص صیغه مغایبه خوانند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا
که وعده داده است وکان الله غفوراً وهست خدای آمرزنده سیئات ایشان
رحیماً مهربان بتضعیف حسنات ایشان ودر اکثر تفاسیر آورده اند که

بیان ایمان وکفر ... ازانکه ... اولئک ... [illegible]





احبار یهود چون کعب بن اشرف وفنحاص بن عازورا وامثال ایشان بجناب رسالت
مآب صلعم آمده گفتند اگر راست می گویی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی ع
آورد آیة آمد یسألک اهل الکتاب سؤال می کنند از تو اهل کتاب یعنی یهود
میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری برایشان کتاباً من السماء
کتابی از آسمان بیکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح
موسی ع یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک کتابی بیار
که نوشته باشد که رسول خدای چون این سؤال از روی تعنت بود سمت
اجابت نیافت وحق سبحانه تسلیه فرمود آن حضرت را صلعم که ازین سؤال ایشان
ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که این گروه خواسته اند از موسی ع
اکبر من ذلک بزرگتر ازین در خواستی در بن وقت که کلام حق شنیده بودند
فقالوا پس گفتند که ارنا الله جهرة بنمای بما خدای را بعیان
فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و
بسوخت ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب
رؤیت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی
من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای روشن
فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان از آن گناه بسبب آنکه توبه کردند
واتینا موسی وبدادیم موسی را ع سلطاناً مبیناً تسلطی ظاهر
بر ایشان که فرمود که بکشید گوساله پرستانرا وایشان فرمان برداری نمودند
ورفعنا فوقهم الطور وبر داشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه
پیمان قبول کنند وایشان آن پیمان را بعد از قبول کنند وایشان نشکنند
وقلنا لهم ادخلوا الباب وگفتیم ایشانرا بر زبان یوشع که در آیید بدروازه
شهر اریحا سجداً که خاضع وخاشع باشید وایشان ازین حکم ابا
کردند وقلنا لهم وگفتیم ایشانرا بزبان داود ع لا تعدوا ستم مکنید
واز حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید وماهی
مگیرید وایشان ازین امر نهی تجاوز نمودند واخذنا منهم وفرا گرفتیم از ایشان
در هر یک ازین حکمها میثاقاً غلیظاً پیمانی استوار فبما نقضهم
میثاقهم پس بشکستند ایشان پیمان خودرا کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن
ومسخ وانواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله ودیگر بجهت کفر ایشان بتوریة
یا قرآن وقتلهم الانبیاء ودیگر کشتن ایشان انبیا را بغیر حق بنا حق
وقولهم قلوبنا غلف ودیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است
یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششها است وفهم

آنچه محمد صلعم می‌گوید ندارد و نه چنانست که می‌گویند بل طبع الله علیها بلکه خدای
مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب جحود و کفر ایشان
و از دانش محجوب گردانید و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان
منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی‌آرند الا قلیلا مگر اندکی
چون عبدالله سلام و یاران او رضی یا ایمان اندکی غیر معتبر وبکفرهم و دیگر
عقوبت ایشان بکفر ایشان است بعیسی ع وقولهم علی مریم و گفتن ایشان بر مریم
نسبت بهتانا عظیما بهتان عظیم که انتساب بزنا بوده وقولهم و دیگر بگفتن
ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی بن مریم عیسی ع رسول الله
فرستاده خدای این وصف خداست مر عیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند
او را وما صلبوه و بر دار نکردند ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شد برایشان
و قتی شبیه عیسی ع بر بعضی از ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران درگذشت
وان الذین اختلفوا و بدرستی آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی ع بر این عیسی بعد
بطلب وی مشغول شدند و چون از همه چیزی نیافتند آغاز اضطراب کردند که اگر این
عیسی است ع یار ما کجاست گفته اند که شبیه عیسی ع همین بر روی بود نه بر تن بود
و روند بکر که بپایان دار آمده و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن
بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر جهود را نه عیسی بقتل او من علم دانشی الا اتباع
الظن مگر آنکه پیروی گمان می‌کنند وما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را بیقین
بل رفعه الله الیه بلکه خدای برداشت او را بمحل کرامت خود وکان الله عزیزا و هست خدای
تمام غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی ع و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود
یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی ع وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی
الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ع قبل موته پیش از مرگ خود و آن در
وقت معاینه بود که ایمان باو گویند و هیچ نداند و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی ع پیش از مرگ عیسی ع و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه
اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی چنانند که او پیغمبر بوده و ایشان را باسلام دلالت کند
و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی ع حکم بمقتضای
کتاب و سنت پیغمبر صلعم کند و چهل سال بماند آنگه متوفی شود و مومنان بروی نماز گذارند
ویوم القیمة و در روز یکون علیهم شهیدا باشد بر اهل کتاب گواه بر یهود بتکذیب و بر
نصاری بآنکه او را ابن الله گفتند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که
از ایشان واقع شد که متدین بدین یهودیه اند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان طیبات احلت لهم طعام های پاکیزه که حلال کرده بودند بر
ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید وبصدهم عن سبیل الله

ودیگر



و دیگر به باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری از
مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغمبر صلعم و با مردم گفتند که بدو
ایمان میارید که پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بگرفتن ایشان ربا را
وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربا در توریة واکلهم اموال الناس
و دیگر خوردن ایشان مالهای مردم را بالباطل برشوت و غصب و سایر وجوه
محرمه واعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم برای کافران از بنی اسرائیل
عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان
علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص عمل آرند منهم از بنی اسرائیل
چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و مومنان
ایمان آرند بآنچه فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بآنچه فرود
گشته پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می‌آرند بگذارندگان
نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه نماز مقرر بوده والمؤتون الزکوة و دهندگان
زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الآخر و روز آخر که قیامت است
اولئک آن گروه که مصدق‌اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم بدیشان
اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک
بدرستی که ما وحی کردیم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح
ع که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعای او
امت هلاک شدند و بود این سخن جواب اهل کتاب که می‌گفتند کتابی بیار
بیکبار حق سبحانه میفرماید که کار تو چون نوحست در وحی والنبیین من بعده
و پیغمبران بعد از نوح چون هود و صالح و شعیب واوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط و فرزندان یعقوب ع وعیسی
وایوب ویونس وهرون وسلیمان تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین
من بعده داخلند بجهة تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم ع اول اولوا العزم است
و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان واتینا داود
و عطا کردیم داود را ع زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی
و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود ع همان شریعت توریة بود ورسلا
و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصناهم علیک نام برده ایم و
قصه ایشان خوانده بر تو من قبل پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و
الیاس والیسع و عزیر علیه و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم علیک و رسولان
که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وکلم الله موسی و سخن
گفت خدای تعالی با موسی ع تکلیما سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مرتبت

وحی است واگر این تکلیم با موسی ع بر در روی طور بود با پیغمبر ما صلعم بر عرفه نور بود فاوحی
الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بعین وحی هیچ عارفی کامل
جز بتعلیم حضرت محمد صلعم اطلاع نیافت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای
بالای عرش پایه طور محمد است وفرستادیم رُسُلًا پیغامبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان
مر اهل ایمان را وَمُنذِرِينَ وبیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ
تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای تعالی حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ
بعد از فرستادن رسولان یعنی بگویند که ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند
و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا وهست خدای غالب در آنچه خواست از
فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امور نبوت و رعایت
حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبری آورده اند که از روساء کفار جمعی از یهود
بمجلس آن حضرت در آمدند سید عالم صلعم فرمود بخدا که شما می دانید که من
پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمی دانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد که ایشان گواهی
نمی دهند لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ ولیکن خدای گواهی می دهد بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ
بآنچه فرستاده است بتو که قرآن است و معجزیست روشن و دلالت کننده بر نبوت
تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بعلم خاص بوده و آن علم است با اثر القرآن بر نظمی که صلعم
عاجز آیند از ایشان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
و فرشتگان نیز گواهی می دهند بر نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است
خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنها که کافر شدند به نبوت تو یعنی
یهود وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای یعنی از نعت
حضرت محمد صلعم قَدْ ضَلُّوا هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی
بنهایت رسید زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلعم بانکار قرآن
او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای
که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را هیچ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ
جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان
در او همیشه وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست این حکم خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد
بشما فرستاده بِالْحَقِّ بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن مِن رَّبِّكُمْ
از پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَّكُمْ گرویدنی که آن
خیر باشد شما را وَإِن تَكْفُرُوا واگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس مر خدای راست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و زمینهاست پس بکفر شما زیانی





نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای
تعالی عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید
در دین خود جهود را می گویند در طرف نکوهش عیسی ع و عزیر ع غلو می
نمایند تا حدی که او را ابن الفاعله گویند و ترسایان را می گویند در جانب
ستایش عیسی ع غالی شوید بدان سان که او را ابن الله گویند وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
در هیچ کدام شما مگویید بر خدای تعالی إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد که عیسی ع
و عزیر ع پسر او نیستند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی
بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفته اند
مراد از کلمه شهادت نیست بر وقوع ولادت بی سابقه احدی أَلْقَاهَا برسانید
این کلمه خدا را إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ
و دیگر عیسی ع خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه و تعالی بواسطه
اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا و فرستادگان او خطاب
با ترسایانست وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگویید خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از
نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله
عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات او و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم
الحیوة یعنی روح القدس این را اقانیم ثلاثه می گفتند حق سبحانه و تعالی میفرماید
که انتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادن آن خیر باشد
شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوند یست یگانه بذات خود
سُبْحَانَهُ به پاکی یاد میکنیم او را پاکی أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند
باشد لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است
و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است
خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد
در خبر است که نصاری نجران گفتند تو می گویی که او بنده خداست و بندگی عیب
باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس را عیب نشمرد موافق
قول حضرت آیه آمد لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی ع و تعظم ننماید
أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدا را و چون عبده ملائکه نیز ایشان
را فرزندان خدای می دانستند اثبات بندگی ایشان می کند که وَلَا الْمَلَائِكَةُ
الْمُقَرَّبُونَ و از بندگی او عار ندارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیته اند
در معالم آورده که اینها حمله عرش اند و در انوار گفته که کروبیانند بر حوالی عرش
وَمَن يَسْتَنكِفْ وهر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ

وسرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشان را جمیعا
همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات
فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد
خدای مزدهای موعود ایشان را ویزیدهم و بیفزاید بر جزای ایشان من فضله
از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا و اما آن کسانی
که از پرستش حق استنکاف و استکبار کردند فیعذبهم پس عذاب کند
ایشان را عذابا الیما بعذابی دردناک ولا یجدون لهم و نیابند مر ایشان
من دون الله بجز خدای تعالی ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری
یا ایها الناس ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم
برهان یعنی حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن حضرت محمد است صلعم
با معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرستادیم سوی شما نورا مبینا
نور ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آوردند بخدای
واعتصموا به و چنگ زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان
فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة منه در ثوابی
که از وی باز آء ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و
احسان ویهدیهم الیه و بنماید ایشان را بانچه وعده کرده صراطا مستقیما
راهی راست که آن اسلام است و طاعت در دنیی و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری
رض منقولست که بیمار شدم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول
الله صلعم مرا مالی هست و من کلاله ام که والدین ندارم مرا خواهری چند است
و پس مال خود چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد یستفتونک طلب
حکم می کنند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بگو خدای تعالی حکم می کند
که فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مرد بمیرد چنان مردی
لیس له ولد که نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را نصف
نمی کند از درجه وراثت وله اخت و مر او را خواهر باشد فلها نصف ما ترک
پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وهو وآن مرد یرثها میراث میگیرد
از خواهران لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است
آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث والا مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمی کند
فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس مر ایشانرا
دو ثلث است مما ترک از آنچه گذاشته است مرد وان کانوا اخوة و اگر باشند وارثان
او برادران و خواهران رجالا ونساء زنان و مردان فللذکر پس مذکر را
از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مؤنث یبین الله بیان می کند خدای

تعالی



تعالی احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا که گمراه نشوید تا بیان
می کند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه نگردید والله بکل
شیء وخدای تعالی بهمه چیزها از مصالح در محیا و ممات علیم داناست

## سورة المائدة بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود
بعهدها که با یکدیگر می کنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و بیع و
امثال آن احلت لکم حلال کرده شده بر شما بهیمة الانعام چهار پایان
بسته زبان که از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی
چون آهو و بحیره و گاو کوهی و گور خر یا آنچه از بطون انعام بیرون می آید الا ما یتلی
علیکم مگر آنکه خوانده خواهد بر شما هم در این سوره وهو قوله تعالی حرمت
علیکم المیتة والدم الایة غیر محلی الصید نه چنانکه حلال دارند باشید صید را
وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره یعنی همه انعام بر شما
حلال است مگر آنچه وحشی باشند و از او صید کنی در حال احرام بر شما حرام است
ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم می کند در حلال و حرام ما یرید
آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید
و حرمت بشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین حق را که آورده اند
که خطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه او بسفاهت و بی باکی در عرب شهرتی
داشت بخدمت حضرت بمدینه آمده و گفت امت را بچه چیز دعوت می کنی
حضرت صلعم گفت خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت
صلوات و اداء زکاة مواظبت نمایند خطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما
فرامنان باشند که کارها بمشاوره ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان
با ایشان در میان نهم اگر دل پذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت صلعم پیش از
آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید
کافر در آید و غادر بیرون رود پس خطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه
یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلعم بعمره قضا
توجه فرموده بودند چون بسعیم رسیده بودند او از تلبیه حجاج یمامه شنید
و خطم کندی دیدند که شتران بغارت برده بقلادهای آراسته بر سم هدی
بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت صلعم فرمود که او
هدی را تقلید کرده با این عمل از شما لایق نیست و این آیة آمد که حرمت شعائر
شکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و ولا الهدی
ولا القلائد و نه خداوند قلادهارا از هدی و قلاده چیزیست که در گردن

چهارپایان می‌کنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است
وکسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ ونه قاصدان خانهٔ محترم را که
عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ می‌طلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا و می‌طلبند مؤمنان خشنودی خدا و کافران اصلاح معیشت
دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون
آیند و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن
ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ بر آنکه
باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا
آنکه از حد درگذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید
حکم این آیه تا بدین محل منسوخست مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون
آیند و کافران به هدی و قلاید اما نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را
عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت وَالتَّقْوَى و پرهیزکاری
و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر
وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری و اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدا
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانی
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که
روح او نه بذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ
و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
و آنچه آواز برداشته باشد یعنی یاد کرده باشد غیر خدا را نزدیک ذبح او مراد
ذبیحهٔ کفارست که بنام لات و عزی می‌کشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده شد
بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد که کافران گوسفند را اختناق می‌کردند تا می‌مرد
پس می‌خوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ
و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه
شاخ زده باشد دیگری او را و مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه خورده باشد او را
درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید از اینها ذبح او را در
زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند
وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگهای که منصوبست
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون تقدیر علی بمعنی لام
باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آنکه حرام است
که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ بر تیرها و اقداح باید دانست که عرب سه تیر بود
بی پیکان که آن ازلام اقداح می‌گفته‌اند و چون ایشان را مهمی اتفاق افتادی رجوع بدینها کردندی
و این سه تیر در خریطه کرده بکعبه که محل هبل بود می‌سپرده‌اند بر یکی نوشته بود که





وبر دیگری نهانی ربی و سیم را مسیح گفتندی که از کتابت خالی بودی چون
کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمده و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه
کردی و تیری بیرون آوردی و اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان مهم
اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی
و اگر مسیح برآمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته‌اند مراد استقسام
جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت
کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان
و اختلاف در نسب و غیر آن ذَلِكُمْ از استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن است
از دایرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای تعالی و اگر او را رب دانند و می‌خواهند
با شرک اگر غیر او را می‌گویند الْيَوْمَ امروز که روز جمعه است و عرفه يَئِسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا ناامید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال دین شما
یا از رجوع شما بدیشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان
وَاخْشَوْنِ و از من بترسید این آیه نماند دیگر حرفه در حجة الوداع فرود
آمد و آن حضرت صلعم بر ناقهٔ عضباء سوار بود و بعد از نزول این آیه
هشتاد و یک روز زیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم
برای شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج گذارید
ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم
لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما دِينًا دینی پاکیزه‌تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ
پس هر که بیچاره شود فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و از این
محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد
سوی گناهی به تلذذ بخورد یا زیاده از سد رمق تناول بکند فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس خدای آمرزگارست در بزرگان رَحِيمٌ مهربان بود با کل این
مقدار رخصت داد آورده‌اند که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر
صلعم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آن حضرت صلعم آمده گفتند یا رسول الله
ما در جایی می‌باشیم که ما را سگها و مرغان شکاری همان داری می‌کنیم
و سگان آن ذبیح و آن جانوران دشتی می‌گیرند و بعضی از آن حلال است
که ما در می‌یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح می‌کنیم و برخی آنست که
تا رسیدن ما سگ تلف کرده است حق سبحانه و تعالی فرموده که مردار حرامست
حکم این چگونه بود این آیه آمد يَسْأَلُونَكَ از تو می‌پرسند که از اطعمه
مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده‌اند بر ایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ

یعنی حلال کرده شد بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده شود
وما علمتم و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار
کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از اقسام طیور چون چرخ
و باز و جز آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و معلم ایشانید تعلمونهن
می آموزید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته
از طریق تادیب و آنچنان است از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد
ایشان را و بخوانند تا وا باز آیند و شکار نگاه دارند برای شما و نخورند فکلوا
پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آنچیزی که جانوران حلالی
نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور باین حد متعذر است واذکروا اسم الله
و یاد کنید نام خدای را علیه بر آنچه که تعلیم داده اید در وقت ارسال
او بجانب صید و گفته اند باسم الله اللهم اهد صدره تا بیکفت و بسم الله
نیز کفایت است واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است
ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای تعالی زود حساب است و از حلال و حرام سؤال
خواهد کرد الیوم یعنی در روز نزول این آیت احل لکم الطیبات
حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب
و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و
غیر آن حل لکم حلال است مر شما را وطعامکم حل لهم وطعام
شما نیز ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای می کنید
والمحصنات و دیگر حلالست زنان آزاد و پارسا من المؤمنات آن آنها که
گرویده اند و این بسبیل اولویت است و کنیزان مؤمنه نیز حلالست و
المحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که ایشان را کتاب
داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی آزادانند
پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رض عفایفند پس
قول او حرایر و اما مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا آتیتموهن مزدهای
ایشان محصنین در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویید غیر
مسافحین نه مجاهد باشید ولا متخذی اخدان و نه فرا گیرنده دوستان نهانی
ومن یکفر بالایمان و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار
شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل باشد
کرده های او وهو فی الآخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیانکاران است
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید

که برخیزید



که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم پس بشوئید رویهای
خود را از منبت شعر سر تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش
در عرض وایدیکم الی المرافق و بشوئید دستهای خود را تا و فراز
مرفق موصل ذراع و عضد است وامسحوا برؤسکم و مسح کنید
سرهای خود را و امام مالک نظر بر ظاهر می فرماید که تمام سر را مسح باید
کرد و نزد امام اعظم رض مسح ربع سر فرض است و امام شافعی می گوید که
آن مقدار که اسم مسح بر آن اطلاق توان کرد کافیست وارجلکم
و بشوئید پایهای خود را الی الکعبین تا استخوانهای که بیرون آمده از هر دو
جانب قدم بر مفصلی که میان قدم است و حفص ارجلکم بنصب خوانده است
همچنانکه در عذاب من رجز الیم حفص بنصب خوانده عطف بر وجوهکم
وان کنتم جنبا و اگر باشید بجنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید
وان کنتم مرضی و اگر باشید بیماران و مجروح آب شما را مضر باشد او علی
سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما
من الغائط از خلا جای محدث بود او لامستم النساء یا بسوده باشید
زنان را یا مباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس اگر نیابید آب بعد از طلب
یا میان آب و شما حایلی بود از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس بیم باشد
یا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا می فروشند و شما قیمت آن
ندارید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیزی
که از جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم
بروی و دستهای خود منه از آن خاک بدو ضربت یکی برای وجوه و یکی برای
ایدی ما یرید الله نمی خواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو
و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگی فرا گیرد ولکن یرید و لیکن
می خواهد لیطهرکم تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو
کفارت ذنوبست ولیتم نعمته و تا تمام گرداند نعمت خود را علیکم
بر شما یا آنکه رخصت می کند شما را در تیمم لعلکم تشکرون تا باشد
که شما شکر گوئید بنماز که معراج شماست در رجوع بمقام قرب بجنب
رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه و استغفار
و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق ما فی الکونین و مسح
کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت
و قیام با مانیه غسل دهید و اگر شما را جنابت رسید از التفات بغیر ما
پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از دید طاعات و اسرار را

انما لاحظ الفباد وادواح را از آرایش بغیرها و سر را از لوث وجود که
آلوده کرد از بن کثیف ترنیست وجودك ذنب لا یقاس به ذنب ای بی پندار
وجود آلوده خود را پاك ساز که منزلها بر سالک ره نمایی می کشد
واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمت خدا را که انعام کرده علیکم بر شما
باسلام و شرایع آن ومیثاقه الذی واثقکم به و آنکه پیمان بست آن
یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در
لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلعم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید
اذ قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قرآن را واطعنا و فرمان بردیم
امر ترا و گفته اند مراد از بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده
چنانکه مذکور خواهد شد واتقوا الله و بترسید از خداوند سبحانه و تعالی
در فراموشی بیعت و شکستن پیمان ان الله بدرستی که خدای تعالی علیم
بذات الصدور داناست آنچه در سینهای مخفی باشد یا ایها الذین امنوا
ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بحق لله برای
خدا شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم و بر آن ندارد
شما را یعنی بیارد شما را شنآن قوم دشمنی قومی از مشرکان علی الا
تعدلوا برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان
کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکترست به
پرهیزکاران و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقرب است قیاس
باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود عدل کن زانکه
در ولایت دل در پیغمبری زند عادل عدل مشاطه ایست ملک آرای
دین و دولت ز عدل ماند بجای واتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم
و ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای بیناست بما تعملون بآنچه
می کنید از عدل و ظلم وعد الله الذین امنوا وعده کرده است خدای آنکسانی
را که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند و وعده آنست
که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه واجر عظیم و مزدی
بزرگ از فضل آله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا
و تکذیب کردند قرآن را اولئك اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخند
یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلعم در غزوه غطفان بحرب
بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته بامهتر خود که دعثور یا غورث نام
داشت بکوههای متحصن شدند لشکر اسلام را می دیدند در وقتی که باران
بارید و حضرت صلعم از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای





تر بر درخت افکنده اعرابی مشاهده کرده مهین خود را گفت در پایه که محمد صلعم
تنها در پای درخت تکیه فرموده اعرابی را درین می توانی دست یافت غورث
شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعك الیوم کیست که ترا حمایت کند و شر
من از تو کفایت کند حضرت صلعم فرمود که الله ترا کفایت کند که مانع
و کافی اوست فی الحال جبرئیل عم بر سینه غورث زد چنانکه شمشیر از
دست وی بیفتاد و سید عالم صلعم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت
من یمنعك الیوم منی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه
شهادت بگفت و میان قوم باز رفت و ایشانرا باسلام دعوت فرمود این
آیت آمد یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان اذکروا نعمة الله علیکم یاد
کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی فرموده اذ هم قوم چون قصد کردند
قومی یعنی غورث و متابعان او ان یبسطوا الیکم آنکه بگشایند بسوی شما
ایدیهم دستهای خود را بقتل و هلاک فکف ایدیهم پس خدای باز داشت
دستهای ایشانرا عنکم از شما بگردانید و بعضی برانند که نزول آیه در قصه
بنی نضیر است که قصد آن کردند وقتی که بجانب ایشان رفته بود جهت دیه
عامریان و شرح این در سوره حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفر
آن نعمتها وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند
مؤمنان که رساننده خیر و دفع کننده شر اوست ولقد اخذ الله و هر آینه
فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در موافقت موسی و محاربه
با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر
هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند و صورت این قصه بر وجه
اختصار بر آنست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را عم که
ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی
دارد و این مواضع در آن وقت مسکن جباران بود و ایشانرا عمالقه می گفتند
مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شد
و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان آلهی در رسید که بارض مقدسه
روید که هزار دیار دارد و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با
جباران پس موسی عم دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل
مهمات سبطی باشند تا قوم خود را تا آنجا رسانند و نقبا را بتجسس احوال
عمالقه فرستادند ایشان یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج
بن عناق می گفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی گز
بود عمر او سه هزار سال بود و باقی عمالقیان نیز قدهای بلند داشتند

و در نیم پاره هشتصد تا هشتاد گز آورده پس بیان تین ایشان از دید تن یک
خوشه انگوران بمقدار بود که پنج کس نتوانستی که برداشت و پنج نفر در پوست انار
ایشان می‌گنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را حال این قوم خبر نتوان
داد چه ممکنست که نافرمانی کرده بمصر بازگردند پس عهد کردند که اخبار ایشان از جنگ
این قوم رغبت نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هرون را از حقیقت حال خبر دادند
و بدلی کرده صفت جباران که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن
نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند
دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران
چگونه جنگ کنیم **وقال الله** و گفت خدای تعالی که **انی معکم** من با شمایم بنصرت دادن
شما بر دشمنان و دیگر گفت **لئن اقمتم الصلوة** بخدای که اگر بپای دارید نماز را
بشرائط آن **وآتیتم الزکوة** و بدهید مذکوة را بارباب استحقاق **وآمنتم برسلی**
و تصدیق کنید پیغمبران مرا **وعزرتموهم** و تقویت ایشان را و تعظیم ایشان
بجای آرید **واقرضتم الله** و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او **قرضا**
**حسنا** نفقه دادنی نیک **لاکفرن عنکم** هر آینه در گذرانم از شما **سیئاتکم**
گناهان شما را **ولادخلنکم** و هر آینه در آورم شما را **جنات تجری** بوستانها
که جاریست **من تحتها الانهار** در زیر درختان آن جویها **فمن کفر** پس هر که کافر شود
**بعد ذلک** بعد ازین شرط **منکم** از شما **فقد ضل** پس هر آینه
گم کرده باشد **سواء السبیل** راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند
و حق سبحانه فرمود که **فبما نقضهم میثاقهم** پس بشکستن ایشان پیمان خود را
**لعناهم** براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا جزیه بر ایشان وضع
کردیم **وجعلنا قلوبهم** و گردانیدیم دلهای ایشان را **قاسیة** سخت بمثابه که متأثر
نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات **یحرفون الکلم** می‌گردانند سخنان توریة را
یا نعت حضرت رسالت صلعم **عن مواضعه** از جایگاه آن یعنی صفت دیگری بجای
پیغمبر صلعم وضع می‌کنند یا کلمات توریة را تأویل می‌سازند بتلبیسات و بآرای فاسده
**ونسوا حظا** و ترک کردند بهره تمام را **مما ذکروا به** از آنچه پند داده شده
بودند بیان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلعم **ولا تزال تطلع** و همیشه
هستی تو که مطلع می‌شوی **علی خائنة منهم** بر خیانتی از جهودان **الا قلیلا**
**منهم** مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی‌کنند چون ابن سلام و اصحاب او **فاعف**
**عنهم** پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند **واصفح** و روی
بگردان از ابداء ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته‌اند مطلق عفو و صفح
بآیة السیف منسوخ است **ان الله یحب المحسنین** بدرستی که خدای تعالی دوست می‌دارد





نیکوکاران را **ومن الذین قالوا** و از آنان که گفته‌اند **انا نصاری** بدرستی که ما ترسایانیم
خود را بخود نصرانی گفتند نسبت دادند بدیه نصرانی یا ناصره که حضرت عیسی ع
در آن می‌بود یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر تقدیر این کیشان **اخذنا میثاقهم** گرفتیم پیمان
ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم **فنسوا حظا** پس ایشان نیز ترک کردند بهره
وافی **مما ذکروا به** از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از فارقلیط که احمد است
صلعم **فاغرینا** پس برانگیختیم و بنوعی میان شکنی **بینهم العداوة** میان ترسایان دشمنی
ظاهر **والبغضاء** و بغضی نهانی در دل **الی یوم القیمة** تا روز رستخیز و آن چنانست
که نصاری سه فرقه شده‌اند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برانند که دشمنی
انگیختیم میان یهود و ایشان **وسوف ینبئهم الله** زود باشد که بیاگاهاند ایشان را
**بما کانوا یصنعون** بآنچه می‌کنند و از خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود **یا اهل**
**الکتاب** ای جهودان و ترسایان **قد جاءکم رسولنا** بدرستی که آمد بشما فرستاده
ما که **یبین لکم** روشن می‌گرداند برای شما **کثیرا** بسیاری **مما کنتم تخفون**
از آنچه هستید که از ایشان می‌داریدی **من الکتاب** از توریة چون نعت محمد صلعم
و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد صلعم **ویعفوا عن کثیر** و در می‌گذرد
از بسیاری مخفیات شما و خبر نمی‌دهد بآنچه هیچ مهم دینی بآن وابسته نیست
نقلست که جهودی با آن حضرت صلعم گفت کدامست آن کثیر که از آن عفو کرده حضرت
صلعم از و اعراض کرد و خصم و نیم نوبت مبالغه کرد حضرت صلعم روی مبارک از وی
گردانید و قصد یهود آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود
سرگشت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آن حضرت صلعم متیقن شده
فی الحال ایمان آورد **قد جاءکم من الله** بدرستی که آمد شما را از نزدیک خدای
**نور** روشنایی که رفع کنند ظلمت ضلالت **وکتاب مبین** و کتابی روشن
کننده و بخود روشن و گفته‌اند که نور حضرت رسالتست و در بحر الحقایق آورده که
وجه تسمیه آن حضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت
عدم بیرون آورده نور او بوده صلعم که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را از پرتو نور
او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکور است که اصل منشا و معاد
جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقة محمدی و نور احمدی است
صلعم که صورت حضرت واحدی احد است جامع جمله کمالات الهی و کیانی و وضح
میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی از حضرت عالم و عالمیان صور
و اجزا تفصیل او و آدم و آدمیان مخترع برای تکمیل او و الیه الاشاره بقوله صلعم انا سید
ولد آدم و آدم و من دونه تحت لوائی ه آنچه اول شد پدید از جنب غیب ه بود نور
جان او بی هیچ ریب ه بعد از آن آن نور مطلق زد علم ه گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ه

بك علم از لوح باكنز عالمت بك علم در هستيست وآدميت نور او وجود اصل موجودات
بود ذات او چون مقتضى هر ذات بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات
پيدا ونهانش يهدى به الله راه مى نمايد خداى تعالى بدين نور يا كتاب
من اتبع رضوانه انرا كه پى روى خشنودى او مى كند سبل السلام بطلب راههاى
سلامت از عذاب كه راه حقيقت يا سبل دار السلام است وطريق بهشت است
ويخرجهم وبيرون مى آرد ايشانرا من الظلمات از تاريكى كفر يا شك يا جهل
الى النور بروشنائى ايمان يا يقين يا علم باذنه بارادت وتوفيق خود ويهديهم
وراه مى نمايد ايشانرا الى صراط مستقيم براه راست كه نزديك ترين راههاست
بحق لقد كفر الذين بدرستى كه كافر شدند آنانكه قالوا ان الله گفتند بدرستى
كه الله هو المسيح ابن مريم او مسيح است پسر مريم قايل بدين قول از فرق نصارى يعقوبيه اند
وبطلان قول ايشان بهمين كه مى گويند پسر مريم خداست نعوذ بالله ظاهر است
چه مادر اقدام است بر ولد پس ولد حادث باشد وحادث را الوهيت نشايد وديگر
آنكه مادر اكبر است وولد اصغر وجد دور است كه اصغر اله باشد قل فمن يملك
پس بگو كيست كه مالك باشد ومنع كند من الله از ارادت خداى شيئا
چيزى را يعنى كسى مانع نتواند شد ان اراد اگر خواهد خداى ان يهلك
المسيح ابن مريم آنكه هلاك كند عيسى بن مريم را وامه ومادر او را ومن فى الارض
جميعا وآنهارا كه بر روى زمين اند يعنى مسيح ومادر او مقهورند وقابل فنا
چون ساير ممكنات وچنين كس خدايى را نشايد ولله ملك السموات والارض
ومر خداى راست پادشاهى آسمانها وزمينها وما بينهما وآنچه در ميان ايشانست
يخلق ما يشاء مى آفريند هر چه مى خواهد قادر على الاطلاق است بى اصلى
وماده مى آفريند چون آسمان وزمين وخلق مى كند از ماده واصلى چنانچه ما بينهما
وانشا مى كند از اهل كه چنين نيست چون آدم از خاك واصلى كه جنس است از
والدين يا از مرد بى زن چون حوا يا از زن بى مرد چون مريم عيسى را والله على
كل شىء قدير وخداى بر همه چيزى تواناست وقالت اليهود والنصارى وگفتند جهودان
وترسايان نحن ابناء الله ما پسران خداييم واو ما را چون پدر است در مهربانى
ورافت وما او را چون پسريم در قربت ومنزلت ابراهيم نخعى فرموده كه در توريه
با ايشان خطاب كرد كه ابناء احبار يعنى ايشان خوانند يا ابناء ابكارى ودر كتاب
انجيل است كه مبروم الى ابى وربكم ايشان چنين خوانند الى ابى وابيكم واحباؤه
وديگر گفتند ما دوستان خداييم قل فلم يعذبكم بگو پس چرا عذاب مى كند شما را
بذنوبكم بگناهان شما وآن عذاب در دنيا قتل است واسر ودر آخرت عذاب
ايشان بدوزخ پس اگر پسر مى بوديد شما را عذاب نمى كرد زيرا كه پدر پسر را رنج نخواهد





ودوست نيز عذاب دوست نمى خواهد پس شما نه پسريد ونه دوست بل انتم
بشر بلكه شما آفريدگانيد ممن خلق از آنكه خداى آفريده است وهمچو ساير
بنى آدم ببدى ونيكى پاداشت خواهيد يافت يغفر لمن يشاء مى آمرزد خداى هر كرا
مى خواهد وآن اهل ايمان باشند ويعذب من يشاء وعذاب مى كند هر كرا مى خواهد
وآنها مشركانند ولله ملك السموات والارض ومر خداى راست پادشاهى آسمانها
وزمين وحكم فرمودن در آن ودر اين وما بينهما وآنچه ميان آنهما باشد واليه
المصير وبسوى اوست بازگشت همه يا اهل الكتاب اى يهود ونصارى
قد جاءكم رسولنا بدرستى كه آمد فرستاده ما يبين لكم روشن مى
گرداند براى شما احكام را على فترة من الرسل بانقطاع از وحى وفتور از ارسال رسل
ان تقولوا تا مگوييد شما كه ما جاءنا نيامد بما من بشير مژده دهنده
ولا نذير وترساننده كافرانرا بعذاب قيامت والله على كل شىء قدير وخداى
بر همه چيزها قادر است اگر خواهد رسولان پى در پى بفرستد چنانچه در مدت
هزار وهفتصد سال كه ميان موسى وعيسى ع بود هزار پيغمبر فرستاد همه از
بنى اسرائيل وخالد بن سنان از عرب واين آيت منت نهند بر بندگان كه وقتى كه
وحى منقطع بود واخبار رسالت منقطع بود من بر شما پيغمبر فرستادم ونذير فرستادم
تا بيك بدين ظلمت باطل همه جهان عالم را بدين روشن او را جو كردن واذ قال موسى
وياد كن كه چون گفت موسى ع لقومه مر قوم خود را كه بنى اسرائيل بودند يا قوم
اذكروا اى قوم من ياد كنيد نعمة الله عليكم نعمت خدا را كه فاضل است
بر شما اذ جعل فيكم انبياء چون گردانيد در ميان شما بعضى پيغمبران تا شما را
راه نمايد ودر هيچ آيتى آن مقدار نبود كه در بنى اسرائيل وجعلكم ملوكا
وگردانيد شما را پادشاهان يعنى ملوك فرعونيان بوديد حالا مالك نفس خود شديد
يا منازل شما وسيع است ودر وى آب جارى هست چون منازل ملوك وآتيكم
وبداد شما را از من وسلوى ومانند آن ابر وشكافتن بحر ما لم يؤت احدا آنچه نداد
كسى را من العالمين از عالميان زمان شما يا قوم اى گروه من ادخلوا الارض
المقدسة درآييد در زمين پاك كرده شده كه ولايت شام است يا طور وحوالى
آن يا فلسطين واردن ولفظ آنست كه اريحا وايليا كه حالا بيت المقدس است
التى كتب الله لكم آن زمينى كه خداى نوشته در لوح محفوظ كه مال كن
شما باشد بشرط جهاد با جبابره وچون ايشان از عمالقه ترسيده بودند
بعض نقباء خود مى گفتند كه راه گم كرده ايم بمصر باز مى گرديم موسى ع گفت كه
ولا ترتدوا على ادباركم وباز مگرديد بهمان راه كه آمده ايد فتنقلبوا
خاسرين كه اگر چنين كنيد وباز گرديد زيانكاران باشيد در دنيا از ثواب

جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد **قالوا یا موسی** ایشان گفتند ای موسی **إنّ**
**فیها** بدرستی که در ارض مقدسه **قوما جبارین** گروهی اند متغلب و با قوت
و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست **وانا لن ندخلها** و ما در نمی آییم
در آن زمین جهة جنگ **حتی یخرجوا منها** تا وقتی که بیرون آیند ایشان **فان**
**یخرجوا منها** پس اگر بیرون روند از زمین **فانا داخلون** پس ما در آییم کاینم
در آن **قال رجلان** گفتند دو مرد **من الذین یخافون** از آنانکه می ترسیدند از خدا
**انعم الله علیهما** و انعام کرد خدای تعالی بایشان بایمان و ثبات عهد و پیمان
و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند **ادخلوا علیهم الباب** در آیید
بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ گیرید و بصحرا راها
کنید **فاذا دخلتموه** پس چون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد **فانکم**
**غالبون** پس بدرستی که شما غالبید زیرا که ایشان جثی چند بیدل
و تن آورانند بی حاصل این بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی ع **وعلی**
**الله فتوکلوا** و بر خدای توکل کنید درین حرب **ان کنتم مؤمنین** اگر
هستید باور دارندگان مر وعده حق را **قالوا یا موسی** گفتند ای موسی **انا لن**
**ندخلها ابدا** بدرستی که ما هرگز در نمی آییم درین ولایت **ما داموا فیها** مادام
که ایشان درین موضع اند و تو بجز دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده گروه را نمی
داری **فاذهب انت** پس برو تو **و ربک** و پروردگار تو **فقاتلا** پس جنگ کنید
**انا ههنا قاعدون** بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند با خدا
و رسول و گفتند ما انعمرا از رب هرون بوده و هرب بمعنی سید است پس هرون
کدا و بزرگتر بود دستید گفتند و کلمه قالا لاموسی این قول است **قال رب** گفت موسی
ای پروردگار من **انی لا املک الا نفسی** من مالک نیستم مگر نفس خود را **و اخی**
و برادر خود را **فافرق بیننا** پس جدائی افکن میان ما **و بین القوم الفاسقین**
و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان **قال** گفت خدای **فانها** پس بدرستی
که ارض مقدسه **محرمة علیهم** حرام بر ایشان شد در آمدن در آن و تملک آن بدان
سبب نافرمانی **اربعین سنة** چهل سال **یتیهون فی الارض** سرگردان و متحیر می
بودند در زمین تیه که شش فرسنگ است پس قوم موسی چهل سال در آن مقدار
زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شبانگاه رفتندی
و شبانگاه همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل
سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و آن بلاد را بگشاد و صدقی و
اصح آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد
ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان را بر او بعث





کردند و یوشع برفت و ولایة ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران براند اخت
و در اخبار آمده که چون موسی ع بر قوم دعا گفت حکم شد که چهل سال سرگردان
باشند موسی از آن پشیمان شد و حق تع با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم
بتحیر و سرگردانی ایشان **فلا تأس** پس اندوه مخور و هنان مباش **علی القوم الفاسقین**
بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است صلعم یعنی
فرمایند قوم موسی مدتی سرگشته بودند و تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب
فسق و نافرمانی مستحق آن بودند **واتل علیهم** و بخوان بر اهل کتاب **نبأ ابنی آدم**
خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل و **بالحق** حال آنکه بدرستی
و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسری و دختری
می آورد چون بزرگ می شدند آدم ع جاریه یک بطن را بغلام بطنی دیگر می داد آنکه با قابیل
زاده بود اقلیما نام داشت در غایت حسن و دم هابیل را لیوذا می گفتند و لیوذا
جمالی نداشت چون برسیدند آدم ع خواست لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل
قابیل از حکم ابا نمود گفت خواهر من اجملست و با من در یک رحم بوده او بمن
اولی ترست آدم ع فرمود که خدای برین جمله صدور یافته مراد من حکم خداست
قابیل مسلم نداشت و تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه فرمودی
خوب روی تر بدو میدهی فرمود که اگر سخن من باور نداری هر یک از شما قربانی
کنید تا بچه می نمایند قربانی هر که مقبول گردد اقلیما او را باشد حق سبحانه و تعالی
ازین خبر داد که **اذ قربا** چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان
**قربانا** بقربانی خود هابیل گوسفند داده بود بره فربه که بغایت دوست داشت
بیاورد و بر سر کوهی بنهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول نشود ترک اقلیما کنم
و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع
نهاد و با خود گفت اگر این قربانی قبول نشود و اگر شود دست از خواهر خود باز ندارم
**فتقبل من احدهما** پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدانک
نوعی که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد گوسفند را بخورد **و لم یتقبل من**
**الآخر** و مقبول نشد از دیگر که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن
آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرت
او را تیره کرد **قال** گفت هابیل را **لاقتلنک** بخدا که ترا بکشم برآنکه قربانی تو مقبول
شد و از آن من مردود **قال** گفت هابیل را **انما یتقبل الله** جز این نیست که خدای
قبول می کند **من المتقین** از پرهیزکاران که در قربانی نیت خود خالص گردانند
**لئن بسطت** و اگر بگشایی و دراز کنی **الی یدک** بسوی من دست خود را
تا مرا بکشی **ما انا بباسط** من باری نیستم دست دراز کننده **یدی الیک** دست خود

بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله من می ترسم از خدای تعالی رب العالمین
که پروردگار عالمیانست با وجود آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و باشوکت تر اما تسلیم
شده قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید من می خواهم ان تبوء آنکه باز گردی تو
باثمی بعقوبت گناه در قتل من واثمک و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربان
بود و این از هابیل موافق حکم خدا بود فتکون پس باشی تو از ین دو گناه
من اصحاب النار از ملازمان دوزخ وذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش
ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری کرد او را
نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد
ابلیس بشکل مرغی بر وی متمثل شد مرغی بدست گرفته پس سر آن مرغ بر سنگی نهاد
و سنگ دیگر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد و قابیل نظر کرد تا هابیل را در
خواب یافت سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را با سنگ بر سر او زد تا
مغز سر وی پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان کاران در دنیا
با آنکه بقیه عمر مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهرست نصف عذاب
اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جایی در پیچید و چهل روز
در پشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن عباس رض فرموده که یکسال می کشید
بوی سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند قابیل بتنگ
آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را یبحث فی الارض می کاوید
زمین را بمنقار بهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل بسبب آن بود
تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوءة اخیه جثه برادر
خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و زاغی مرده آورد و در آن حفره نهاد و
خاک بر آن می پاشید تا بپوشید گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که ای وای
بر من اعجزت ان اکون که عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب
مانند این زاغ در این عمل فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را
آنکه قابیل همین طریق هابیل را در خاک نهاد فاصبح من النادمین پس گشت
پشیمان شده کان بر آنکه یکسال او را می کشید و گویند ندامت او بر آن بود که
پدر و مادر او تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندا می شنید که کن
خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا می دید می ترسید که ناگاه او را بکشد عاقبت
بدست نابینا از آن کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی
اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر کس بکشد
کسی را بغیر نفس یعنی آنکه او کسی کشته باشد تا قصاص لازم شده او فساد

في الارض



في الارض یعنی آنکه او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا
بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را
کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته
یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست که استجلاب غضب الهی ومن احیاها
و هر که سبب حیاة کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک
فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان
باشد مقصود ازین سخن کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس
ولقد جاءتهم و هر آینه آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما
بالبینات بمعجزها آیتهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی
که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض
لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی بیجا و از حد اعتدا
یا اسراف در قتل یا گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از
هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز
گشته ملازمت حضرت نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان
موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت صلعم
ایشان را میان شتران سر داد که نزدیک جبل البعیر بود فرستاد و چند روز
در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت
مبدل شد صاحبی تغافل کرده پانزده شتر حضرت را رانده روی بقبیله خود
نهادند یسار که مولی حضرت بود با چند نفر از عقب آن مردم رفت و بدیشان ایشان
رسید مقاتله کردند بالاخر یسار را گرفته دست و پای او بریدند و خوار
در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت صلعم ازین حال وقوف یافته
کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دسته
کرده نزد آن حضرت صلعم آورد حق تعالی این فرستاد که انما جزاء الذین
جزای آنست جزای آنکه یحاربون الله ورسوله حرب می کنند با دوستان
خدا و رسول او ویسعون فی الارض و می شتابند ایشان اگر کسی را کشته
باشند و در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت
ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده او
یصلبوا یا بکشند و بر دار کشند و اگر کشته باشند و مال برده او تقطع
ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف بر خلاف
یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برا شند

ایشانرا من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع
قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما نفی نموده باشند
و امام اعظم رض نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر ایشان به دیگر مسلمانان نرسد
چون حضرت رسالت صلعم فرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم
ایشان کشیدند پس مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم
برای ایشان خزی فی الدنیا خواریست و رسواییست در دنیا و لهم فی الاخرة و مر ایشانرا
هست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهة بزرگی گناه ایشان الا
الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق الله است من قبل ان تقدروا
علیهم پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی
اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد از و
ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر مسلمان است که قبل از قدرت
بر توبه کرد مالک بن انس رض می گوید که حدود از وی می افتد و او را بجزی
نتوان گرفت و قول مگر که مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش و وارث
مقتول نیز مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رض آنست که قبل القدرة علیه
از حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله بتحقیق
که خدای تعم غفور امرزنده گناهانست بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای تعم وابتغوا
الیه الوسیلة و بطلبید بسوی او وسیله را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب
قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب
حضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است در لطایف شرع که گویند وسیله
تجرید عابدانست و از عالمان بدلایل و از عارفان بترک وسایل عابد بمعامله
توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد که
یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی
ملکوت السماء و الارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرمود که الهی
وسیله بتو هم تویی اگر کسی را طلب یافت من خود طلب از تو یافتم ° از طلبهامان
نه طلب تو داده ° کنج لطفانت برهم بگشاده ° این طلب در ما هم از ایجاد تست ° رستن از بیداد
یارب داد تست ° این قدر ارشاد تو بخشیده ° تا بدین بس عیبها پوشیده ° قطره
دانش بخشیدی ز پیش ° متصل گردان بدریاهای خویش ° وجاهدوا فی
سبیله و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن لعلکم تفلحون

شاید



شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح
بچهار چیز باز بسته کرده اول آنکه رستگاری حقیقی دست ندهد الا اول ایمان که اصابت نور
در رسد و ظلمت بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میدهد دوم تقوی که منبع اعمال
شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیوم
ابتغاء وسیله و آن فنای ناسوتیست در بقای لاهوت و عارف بسبب آن از انانیت او
فانی هستی بیرون آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت
و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود می رسد چون جلوه کند
نور شهود از شرق غیب از ظلمت هستی نه اثر ماند نه آثار از جهت وحدت بفکند پرده
کثرت تا در نظر ماند که و نه بیان ماند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند
به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشانرا ما فی الارض
جمیعا آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه و مانند
آن با آن هم یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافران را باشد
لیفتدوا به تا از افتدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز
ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم
عذاب الیم و مر ایشانراست درین روز عذابی دردناک یریدون می خواهند یعنی
طمع می دارند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین
منها و نیستند ایشان بیرون آینده از آتش و لهم عذاب مقیم و مر ایشانراست
عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد را
فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای ایشانرا چون اخذ نصاب کنند که ربع
دینار است نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم رض و سه درم نزد امام مالک و
زیاده چند بخیر باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق
یا کسی که نگاه میدارد مثلا در ره یا مسجد و پنهان به جا بیند جزاء بما کسبا خدای تعم
پاداشت میدهد ایشانرا پاداشت دادنی نکالا من الله و عقوبت میکند ایشانرا
عقوبتی صادر از خدای تا پند شود و باز دارد ایشانرا از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز
و خدای تعالی غالبست در حکم خود حکیم داناست بحکمت آنچه بدان حکم کند
فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه از پس ستمکاری خود یعنی دزدی
واصلح و بصلاح آید کار خود را بانکه تراضی خصم کند و عازم باشد بانکه باز دزدی
عود ننماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای تعم توبه قبول کند اما قطع ید
ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است گناه او را رحیم مهربانست
بر و در آنکه در محل او را سوال نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آن
حضرتست و مراد امه اند یعنی دانستند ان الله آنکه خدای تعم له ملک السموات

وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب می‌کند
هر کرا می‌خواهد چنانکه سارقرا بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می‌آمرزد هر کرا می‌خواهد
یعنی تائب را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب
قَدِيرٌ توانا است يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب تشریفیست که آنحضرت بلقب یاد
کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب می‌ساخت چنانچه یا آدم اسکن و یا نوح اهبط
یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتك یا عیسی ابن مریم چون نوبه بخطاب حضرت
رسالت صلعم رسید او را بصفتهاء کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ
الَّذِينَ ترا اندوهناک نکرداند کردار آن کسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ
می‌شتابند و خود را می‌افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم
و آن گفتن هست بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهاء ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده دلهاء
ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی می‌کردند وَمِنَ الَّذِينَ
هَادُوا و بعضی از آنکسانی که دین یهود پذیرفتند سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ
گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می‌رفتند و می‌گفتند از محمد
صلعم چنین شنودیم و ناشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ
شنوندکان برای گروهی دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامده‌اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند
که یهود مدینه جاسوسی می‌کردند و اخبار بخیبر می‌فرستادند نزول آیه سبب آن
بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان
بحکم توریه رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که حد برایشان
اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و نی
فرنبطه همانه و حلیفا و بنزدیکی بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی پرسند
اگر گوید که تازیانه زنید قبول او کنید و اگر برجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی
از یهود بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف
یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناهی صلعم آمده از حد زانیین
محصنین پرسیدند حضرت صلعم فرمود که رجم می‌باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند
خدای تعم در توریه فرموده که ایشانرا چهل تازیانه بطلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان
سیاه گردد و روی سیاه کرده بازگونه بر دراز گوش نشانند و گرد شهر بگردانند چون آن
حضرت را صلعم خبر دادند فرمود که دروغ می‌گویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است
می‌داند که حکم توریه رجم است نه جلد حضرت ع فرمود که میان ما و شما در حکم توریه
او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی باشیم حضرت صلعم بحضور او امر فرمود پس از
چند روز او را حاضر کردند و حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم یا حضرت
حضرت صلعم فرمود که میان من و اینها تو حکم باش که دانا تری یهودی ابن صوریا



قبول کرد و حضرت صلعم سوگند داد او را که بان خدا که توریه بر موسی نازل گردانید
و دریا برای شما بشکافت و شما را از ذل فرعون نجات داد و من و سلوی بشما
فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت اگر
نه ترس آن دارم که توریه مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو
بگوی خدای تو چه گفته حضرت صلعم گفت خدای من چنان حکم کرده که چون
چهار گواه بر زنا محصن و مُحْصَنَه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا
گفت بخدای که موسی در توریه همین حکم فرموده اما علماء ما از ملاحظه جانب
اشراف بنی اسرائیل سعی نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را
رجم کردند نزد باب در مسجد و حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
تغییر می‌دهند کلمها را یعنی آیه رجم مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدای تعم وضع
کرد آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می‌نویسند يَقُولُونَ می‌گویند
یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلعم بجلد
حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید و قبول کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم شما را
نه دهد و برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ
فِتْنَتَهُ و هر که خدای تعم خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را فَلَنْ
تَمْلِكَ پس هرگز نتوانی آورد و مالك نتوانی شد لَهُ برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از خدای تعم چیزی در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در ازل لَمْ
يُرِدِ اللَّهُ نخواست خدای تعم أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ آنکه پاک سازد از لوث کفر و نفاق
ایشانرا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشانراست در دنیا رسوایی با آنکه جزیه دهند
و از مؤمنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندکان
سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندکان حرام اند یعنی رشوت در
حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ حکم کن میان
ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آن
حضرت را در این آیه میان حکم و اعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان
و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ
و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کن میان ایشان براستی إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعم يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست می‌دارد عدل کنندکان را در حکم وَكَيْفَ
يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم می‌سازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریه در نزد
ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در آن حکم خدای تعالی برجم است ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان
برمی‌گردند و اعراض می‌کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه ترا حکم کرده موافق حکم

ایشان وما اولئك بالمؤمنین ونیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را انا انزلنا
التوریة بدرستی که ما فرستاده ایم توریة را فیها هدی در وی راهنمونی بحق
ونور وروشنی که ظلمات شبهات را رفع کند یحکم بها النبیون حکم
کرده اند بتوریه پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنها که انقیاد کرده اند
امر خدا را للذین هادوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیت والربانیون
وحکم کرده اند علماء ربانی والاحبار وعلماء ایشان نیز بما استحفظوا
من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظه توریة یعنی
نگاه داشت آن از تحریف وتضییع وکانوا علیه وبودند بر کتاب شهداء
گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید
از مردمان در اجرای احکام حق واخشون واز من بترسید ودر حکم مداهنه مکنید
ولا تشتروا وبدل مکنید بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهاء اندک که رشوت
یا اعتبار وجاه باید دست ومن لم یحکم وآنها که حکم نکنند بما انزل الله
بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده یعنی یهود فاولئك هم الکافرون پس آن گروه
ایشان کافرانند وکتبنا علیهم وحکم کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان
النفس بالنفس که چون یکی را بکشند بقصاص بکشند وبنی نضیر بخلاف حکم خدا
عوض یکی ده تن می کشتند از بنی قریظه والعین بالعین ودیگر حکم کردیم که چشم
بچشم وچه بردن روشنائی در کندن والانف بالانف وبینی ببینی والاذن
بالاذن وگوش بگوش والسن بالسن ودندان بدندان والجروح قصاص
وجراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آنچه که حفظ کردن مساوات
ممکن باشد چون لب ودست وپای وآنچه مساوات نگاه توان داشت
چون خراشش پوست وشکستن استخوان فمن تصدق به پس هر که تصدق کند
یعنی عفو نماید فهو کفارة له کفارت باشد مر گناه مصدق را بالکفارت معفو
عنه باشد بسقوط قصاص ومن لم یحکم بما انزل الله وآنها که حکم نکردند بآنچه خدای تعالی
منزل کرده اند فاولئك پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ظالمان که وضع حق
می کنند در غیر موضع آن وقفینا ودر آوردیم علی آثارهم بعیسی بن مریم
پیغمبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه
مر آنچه پیش از وی فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل
ودادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمونی بتوحید ونور وروشنی بطریق حق
ومصدقا وگردانیدیم انجیل را موافق در امور دین لما بین یدیه من التوریة آنچیزی را
که پیش از وی بود از توریه وهدی وگردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین
وپند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی





علماء وی بما انزل الله فیه بآنچه خدای تعالی نازل کرده است در انجیل ومن لم یحکم
وهر که حکم نکرد بما انزل الله بآنچه خدای تعالی نازل کرده است چون ترسایان که از
احکام انجیل عدول نمود فاولئك هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگان اند
از حکم خدای تعالی بالایمان وانزلنا الیك الکتاب وفرو فرستادیم بسوی تو قرآن را
بالحق بدرستی وراستی مصدقا در حالتی که مطابق است لما بین یدیه من
الکتاب مر آنرا که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه ونگاهبان است
بر کتب که محافظة آن می کند از تغییر یعنی هر چه در آن تغییر می دهند از وی راست
می شود یا گواهست مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل
کتاب بما انزل الله بآنچه خدای تعالی فرستاده بتو از رجم وقصاص وگویند
این آیه ناسخ حکم تخییرست که قبل از بن گذشت ولا تتبع اهواءهم واز پی مرو آرزو
روهای ایشان را عما جاءك من الحق از آن چیزی که بتو آمده از حکم راست
لکل جعلنا منکم هر گروهی از شما ساختیم شرعة شریعتی ومنهاجا
وراهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آنکه
ثابت شود بحدیث حضرت پیغمبر صلعم ولو شاء الله واگر خواستی خدای
لجعلکم امة واحدة هر آینه می ساختی شما را یک امت ومتفق در یک
ملت ولکن لیبلوکم ولیکن می آزماید شما را فیما آتیکم در آنچه بشما
داده است از شرایع مختلفه مناسب عصر وزمانی فاستبقوا الخیرات پس
شتابید وپیشی گیرید بخیرات که اتباع شرایع است الی الله بخدایست
مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را
در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن
اختلاف می کنید از امور دین وان احکم بینهم ودیگر فرستادیم سوی تو آنکه
حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده بتو سبب نزول
این آیه آن بود که احبار یهود با یکدیگر تدبیر کردند از روی مکر وتزویر تدبیر کردند
که بیایید تا برویم نزد محمد صلعم شاید که او را از راه ببریم وچون متابعت
تو کنیم همه یهود در تصدیق ما بتو اقتدا می کنند اکنون میان ما وقوم ما در
اموال خصومتهاست وترا حکم می سازیم اگر قضا چنان کنی که رضاء ما باشد
رسالت ترا مسلم می داریم حق سبحانه وتعالی رسول خود را از ملتمس ایشان تحذیر
فرمود وگفت حکم کن بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم وپی روی آرزوی
ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوك وحذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند
عن بعض ما انزل الله الیك از بعضی از آنچه خدا بتو فرستاده فان تولوا پس اگر
برگردند واعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان

از آنجهة است که می‌خواهد خدای تعالی ان یصیبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند
بدیشان عقوبتها به برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی
وان کثیرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیار از یهود فاسقانند
بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که افحکم
الجاهلیة ایا حکم جاهلیت یبغون می‌طلبند جهودان بحکم تو و بقول
راضی نمی‌شوند ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهة
حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبیر می‌کنند از روی یقین و می‌دانند
که احسن احکام حکم اوست آورده‌اند که عبادة بن صامت رض با ابن ابی در
مجلس حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عبادة گفت مرا از طوایف
دوستانند که در نوایب بمدد و مدد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی
خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی رسول بس است عبد الله ابی
گفت من از دوایر روزگار می‌ترسم و از مظاهرت و معاونت که خلفاء
من اند گریز ندارم آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تتخذوا
الیهود والنصاری فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم
اولیاء بعض برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهة موافقت ایشان
در مخالفت شما ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد
و بامعاونت و متابعت ایشان میل کند فانه منهم بدرستی که
او نیز از ایشان باشد این سخن غایة تهدید بداست در موالات یهود و
نصاری ان الله بدرستی که خدا لا یهدی القوم الظالمین راه نمی‌نماید
گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم می‌کنند فتری
الذین پس می‌بینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری
نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می‌شتابند در دوستی
و یاری جهودان یقولون می‌گویند نخشی می‌ترسیم ان تصیبنا دائرة
آنکه برسد ما را از گردش زمانه چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام
مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی بدین آیه اندیشه ایشان را باطل کرد و
فرمود که فعسی الله ان یأتی پس شاید که خدای بیاورد بالفتح فتح را از
برای رسول صلعم و یاران او مراد فتح مکه است یا فتح مواضع و منازل یهود چون
خیبر و تیما و فدک او امر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود
و اجلاء ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بآنچه
پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود بر کار پیغمبر صلعم نادمین
پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا و گویند مومنان مر یکدیگر را اهؤلاء



این گروه اند الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند می‌خوردند بخدای جهد
ایمانهم غلیظ ترین سوگند آن خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند در
امور بوده ایشان در دین شد و معلوم گشت که دروغ می‌گفتند حبطت اعمالهم
باطل شد عملهاء ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان از نقصان
در دنیا و فوات ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم
هر که گردد از شما عن دینه از دین خود این آیه اخبار می‌کند
از صورتی که در غیبت بوجه قبل از وقوع و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت
رسالت صلعم تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین
بعضی از دادن زکوة باز ایستادند بعضی و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح
کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد
که اگر کسی مرتد گردد از دین حق یعنی یاری و مدد کار نخواهد ماند دین حق را فسوف
یأتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را که یحبهم دوست
دارد ایشان را ویحبونه و ایشان دوست دارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع
و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و
متغلب و بیرحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا رسایان یا
اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی با بوموسی اشعری کرد و گفت هم
قوم هذا با اشارت مجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از
نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبائل و در تفسیر آورده که
ابن عباس و حسن بصری رض بر آنند که این قوم ابابکر صدیق اند و اصحاب
او که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم می‌کنند که جهاد
می‌کنند فی سبیل الله در راه خدای تعالی ولا یخافون و نمی‌ترسند لومة
لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد
فضل الله افزونی کرم اوست یؤتیه من یشاء عطا می‌دهد هر کرا می
خواهد والله واسع و خدای تعالی بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا
بکسی که استحقاق آن دارد علما در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت
می‌گویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق هدایت اوست در دنیا و اعطا
و حسن ثواب و کرامة او حساب در آخرت و محبت بنده با خدای تعالی ارادت
طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که
او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه بر اعا و از غیر او خالص گردد و ارباب
حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث چون تجلی کرد اوصاف
قدیم پس بپیوند وصف محدثه را کلیم هرگاه که صدمات سطوت محبت ذی الجلال

در سرادق احتشام بحتیم وجود فانی محبت را در بوتهٔ اضمحلال انداز د دیگر باره
هبوب نفحات از حمن عنایة بحتوبر رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف
سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیة اللاهوتیة ومحبة الله للعبد
ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل السائرین فرموده که محب در بدایا
تلذذ است بعبادت و فراغت از نوائب اسباب تفرقه و در نهایة در توحید ذات از زوال
ذات در حضرت احدیة بفناء رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محب پرسیدند
که محبت چیست گفت از محبت حق باید می پرسید یا از محبت بنده در بزم خاص
با حضرم بودم نکته از محبت حق با من گفت که ملائکه ملکوت طاقت
شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول که در محبت سخن می گفت
و مرغ روحش که طائر آشیانه منه نداء والیه یعود بود در هوای هویة طیران
می نمود مرغی از هوا فرود آمده منقار بر زمین می زد تا خون شد و آن مرغ در
خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب کدا آتش که افروخته بود نار الله
الموقدة بود پر و بالش سوخت و جان بداد بر که مرغ سحری در غم گلزار تو سوخت
حکم الله بر آن دل شده زار چو سوخت حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده
که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان سمنون داده بود که تا حال محبت در یافته
محکوم سلطان محبت گشت و بجهة موعظهٔ حاضران و تنبیه مدعیان این
صورت بظهور آمد و صاحب لوایح انار الله قلوبنا بلمعانها افاده فرموده که محبت
میل جمیل حقیقی است عز شانه بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود
بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرات بی توسط کاینات معشوق که کس
بترجمان نشناخت در ملک ازل لوای خوبی افراخت فی طاس سپهر بود نی مهرهٔ مهر
هم خود با خود نرد محبت می باخت و یا جمع تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر
بی حد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود می کند و مطالعه صفات کمال خود می فرماید
جانان که دم عشق زند با همه کس کی راه برسد بما منشور دست هوس مرآت شهود
اوست در ذات وجود تا صورت خود عشق همی باز د و بس یا از تفصیل بتفصیل
چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایا تفاصیل آثار مشاهده می
کنند و ایشان جمال مقید زایل مقصود کلی داشته و بلذت وصال خود رسیده
بمحنت فراق و درد مبتلا کردند ای حسن تو کرده جلوها در پرده صد عاشق و معشوق
بدید آورده بر بوی تو لیلی دل مجنون برده وز شوق تو وامق غم عذرا خورده
و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکر از نگارخانه افعال و آثار
بیرون برده و خرق حجب صفات که مبادی افعال و آثار اند کرده متعلق
همم اند و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات نبع الدرجات

او دیگر



او دیگری نیست بیرون از حدود کاینات دلم برتر از احاطه جهات دلم فارغ
ز تقابل صفات دلم مرآت تجلیات ذات دلم و از این کلام حقایق اعلام چنان
مفهوم و معلوم می شود که محبت از مرتبه سیست از جمع بر تفصیل و محبت از مقام
از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین خواجه عبدالله قدس سره در رساله که نام
والله بن ذکر از خود نوشته فرموده اند که چون سالک در نکری حضرت حق جل
و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته محبت و محبوبیة جهة
اقرار است بر پرده مکر خویش را خریدار است که زیرا که دوست داشتن صاحب
جمال آئینه را که آئینه نیست بلکه از جهت مشاهده خود روی است و در حقیقت
خود را دوست داشته و صاحب فطنت کامله در رتبه محبت و محبوبیة
که در نزاع ایشان را ثابت است بحقیقت قرب فرایض و نوافل می تواند بود بتأمل
ولی والله الموفق والکافی آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود بحضرت نبوی
آمد گفت یا رسول صلعم قریظه و نضیر خویشان ما اند بسبب کیش ایشان و ما
با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما در دین اسلام
باشیم سوگند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از مجالست
بما اولی الصحاب محروم می مانیم حال چگونه باشد آیة آمد که ایشان دشمنی
میکنند انما ولیکم الله جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست
ورسوله و فرستاده او والذین امنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب
حضرت محمد صلعم چون ابن سلام این آیت شنید گفت رضینا بالله و برسوله
و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان می کند الذین یقیمون الصلوة آنانکه
بپای داشتند نماز را و یؤتون الزکوة و می دهند زکوة را و هم
راکعون و حال آنکه با خشوع و فروتنی کردند و دادند در نماز زکوة خود و گفته اند
این حال مخصوص است بیؤتون یعنی زکوة می دهند در حال رکوع خود در نماز از
غایت حرص که بر احسان دارند و مسارعت که ادای آن نمی نمایند و در اکثر تفاسیر
مذکور است که این آیة در شان امیر المؤمنین علی رض و در اسباب نزول آورده
که حضرت محمد مصطفی صلعم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع
و جمعی در قیام بودند و دیگر اشارات آن حضرت صلعم بر سائل افتاد پرسید که
هیچکس ترا چیزی داد سائل گفت بلی این انگشتری نقره بحضرت ... بود که این خاتم بمن
داده اند حضرت پرسید که این عطا که کرد درویش اشارت بشاه مردان کرد
حضرت فرمود که در چه حال بتو داد درویش اعطانی و هو راکع حضرت صلعم
گفت مرحبا و این آیة مذکور بر خواند ومن یتول الله و هر که دوست دارد
خدا یرا ورسوله و رسول او را والذین امنوا و آنانکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر

وانصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غالبان
در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام می‌کردند
و بکفر منافق شدند بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبت بود بیان
بوحی حق تعالی این آیه فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید
آنانرا که گرفته‌اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزا و بازی یعنی ظاهر
می‌کنند اسلام و مخفی میدارند کفر مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده‌اند
ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید کافرانرا نیز أَوْلِيَاءَ
دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر
هستید مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن می‌کند که با دشمنان حق دوستی نکنند
وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا می‌کنند و مردم را می‌خوانند إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز
اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا می‌گیرند مردم را یا نماز را بسخریة و بازی چون مؤمنان
بعد از استماع اذان بنماز برخواستند یهود با یکدیگر می‌گفتند بطریق استهزا قاموا
لا قاموا صلوا لا صلوا و در معالم آورده که ترسای بود در مدینه هرگاه که مؤذن
گفتی که اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم و آتش
بخانه او در آورد ترسا با اهل و عیال در خواب بود شراره از آن آتش جست و خانه را
با جماعت که در وی بودند بسوخت ذَلِكَ این استهزاء ایشان باذان بِأَنَّهُمْ
بآنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی‌اند که تعقل نمی‌کنند که در این
استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده‌اند که ابو یاسر بن اخطب
و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پرسیدند که تو ای پیغمبر
بکدام ایمان داری حضرت صلعم فرمود که ایمان دارم بخدای و آنچه بما فرستاده
که ما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق الآیه چون نام عیسی ع مذکور شد ایشان
انکار نبوت وی کردند که بخدای نمیدانیم دینی بدتر از دین شما آیه آمد قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ بگوای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید ما را
و انکار می‌کنید یعنی عیب و انکار نمی‌کنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر از آنکه ما ایمان آورده‌ایم
بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و آنچه بر ما فرستاده‌اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده‌اند پیش از وی چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ
أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بدرستی که بیشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو
آیا خبر دهم ایشانرا بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ ببدتر از آنچه گفتید که دین شما که بدترین
ادیانست یعنی شما را آگاه کنم و خبر دهم از بنی قوم که بدترین مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ
از جهة که جزائی که باز گشت ایشانرا بنزدیک خدای بیان میکند که آن
بدترکیست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرده خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت
بر وی و آن یهود اند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بعضی غضب





خود آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ ساخت
ایشانرا بدان صورت که اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانکه منکران
مائده عیسی ع وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است
یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند أُولَئِكَ
آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از جهة متصرف خود در قیامت یعنی
باز گشت ایشان بدتر مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه‌تر عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راستی
راه وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق
قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در
می‌آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون می‌روند بکفر یعنی کفر با
ایشان است در وقت دخول و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست
بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می‌پوشند از کفر و نفاق و کینه
مسلمانان وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و می‌بینی بسیاری از یهود یا منافقان
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب می‌کنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ
وَالْعُدْوَانِ و در ظلم و تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ یا خوردن ایشان
رشوت بار بار لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان
می‌کنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمی‌کنند ایشانرا علماء ربانی
وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت بار بار لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بد چیزیست که ایشان می‌سازند در نهی و منع ایشان نمی‌جا زنند آورده‌اند
که پیش از هجرت حضرت صلعم بمدینه یهود را مال بسیار بود در وسعت عیش و
فراخی می‌گذرانیدند چون آنحضرت صلعم بیثرب هجرت فرمود و ایشان با انکار
و عناد پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکة از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر می‌
دهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است
این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی‌دهد و روزی بر ما تنگ می‌سازد ٥
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر و کرم او و اثبات ید صفتست
مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست
و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات
و متشابه را بظاهر تغییر نتوان کرد معنی او را موافق محکم ادا باید نمود چنانچه در
محل این سخن دلالت بر غایة جود می‌کند چه متناوله در لفظ باید و اخذ واقع می‌شد
اینجا اعطا را ید بین نسبت می‌دهد دلیلست بر آنکه عطای او اکثر من ان یحصی است

ینفق کیف یشآء روزی می دهد چنانچه می خواهد بر وفق مشیت
و مقتضاء حکمت ولیزیدن کثیرا منهم وزیاده می کرداند بسیاری را
از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی
قران طغیانا وکفرا تا فرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند با آنکه
قران سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده می
شود چنانچه از تناول غذایی که صالح است مر اصحاء را مرض مریض روی
با فزونی می نهند والقینا بینهم وافکندیم درمیان طوایف یهود چون
قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیمة
تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کلما
اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب با رسول
اطفاها الله فرونشاند آن آتش را خدای تعالی بآنکه منازعت درمیان
افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض ومی شتابند
در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین
وخدای دوست نمی دارد تباه کاران را ولو ان اهل الکتاب واگر چنانچه
اهل کتاب امنوا ایمان آوردندی بمحمد صلعم واتقوا و پرهیز
کردندی از معاصی یا از یهودیت لکفرنا عنهم هر آینه ما در می گذرانیدیم
از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم جنات النعیم
و هر آینه در می آوردیم ایشان را در بهشتهای پر نعمت ولو انهم واگر ایشان
اقاموا التوریة والانجیل بپای داشتندی احکام توریة و انجیل یعنی
عمل بآن کردندی وما انزل الیهم واقامت کردند آنرا که فرو می آید بایشان
من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که قرانست لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی
روزیها از بر سر خویش ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی
بر ایشان فراخ کشتی بسیار ریختن باران و رستن گیاه و میوه ایشان چندان شدی
که از بر می چیدند و از زیر پای بر می داشتند یا بسیاری که بر زمین ریخته
بودی منهم از یهودان امة مقتصدة گروهی اند راست رو و راستکار
یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده وکثیر منهم وبسیاری از ایشان ساء ما یعملون
بد است آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه
خلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک از پروردگار تو چون
حکم رجم و قصاص وامر زینب بنت جحش در نکاح و حکم جهاد و غزوات وان لم تفعل
واگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده
رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع می کند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضو





از ارکان نماز مبطل نماز است والله یعصمک وخدای تعالی نگاه می دارد ترا
من الناس از شر مردمان و کسی را بقتل تو دست نخواهد بود ان الله
بدرستی که خدای تعالی لا یهدی القوم الکافرین راه نمی نماید کافران را بتسلط
بر تو از انس منقولست که آنحضرت صلعم را شبها حراست و پاسبانی می کردند
چون آیة نازل شد سر مبارک از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان
باز گردید که خدای تعالی مرا نگاه داشت قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب
لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا التوریة والانجیل
تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دینست از آن یا قیام
دارید آن امری که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلعم وما انزل
الیکم وقرانی که بسوی شما دارید او امر و نواهی آن که فرستاده می شود بشما
من ربکم از پروردگار شما یعنی قران ولیزیدن کثیرا منهم وزیاده می کند
بسیاری از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک آنچه منزل می شود از پروردگار
تو یعنی استماع قران می افزاید ایشان را طغیانا وکفرا بیدادی و ناگرویدگی فلا
تاس پس اندوه مناک مشو علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر و طغیان گروه
ناگرویدگان ان الذین امنوا بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان والذین هادوا
وآنها که دین یهود گرفتند والصابئون والنصاری صابیان و ترسایان هر یکی
من آمن هر که ایمان آرد ازینها بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر
بخدا و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نبود بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم یحزنون و نه ایشان که
اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا هر آینه که فرا گرفتیم از انبیا
میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد صلعم وارسلنا
و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی ع و آخر عیسی ع
کلما جاءهم رسول هرگاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بآنچه
نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا
گروهی را تکذیب کردند چون عیسی ع و محمد صلعم وفریقا یقتلون وگروهی را
بودند که می کشتند چون زکریا و شعیا م وحسبوا و پنداشتند بنی اسرائیل
الا تکون فتنة آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیاء م
فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از
استماع سخن راست ثم تاب الله علیهم پس رجوع کرد خدای تعالی بتوبه ایشان
ببعث عیسی ع ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند کثیر منهم
بسیاری از ایشان بانکار محمد صلعم والله بصیر بما یعملون وخدای بیناست

بآنچه ایشان می‌کنند و مناسب او پاداشت بدیشان خواهد رسید لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی‌بصری قالوا ان الله گفتند
بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم و مسیح پسر مریم است و قال المسیح و گفت
مسیح که یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی
و ربکم که پروردگار من و آفریدگار شما است یعنی من بنده‌ام مخلوق و مربوب
مثل شما پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را
انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای تعالی فقد حرم الله علیه
الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرد بر وی بهشت را و ماواه النار و جای
او دوزخ است و ما للظالمین و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر
موضع او کرده‌اند من انصار هیچ یاری در دفع عذاب از ایشان لقد کفر
الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا
ان الله ثالث ثلاثة گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد فرقه‌ای
از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یک
از ایشان الهند و خدای یکی از این سه است و ما من اله و حال آنکه نیست در وجود
ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه موصوف است
بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت و ان لم ینتهوا و اگر باز نایستند
این قوم عما یقولون از آنچه می‌گویند از توحید قایل نشوند لیمسن الذین
کفروا هر آینه برسد آنان را که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب
الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی‌کنند الی الله بخدای
تعالی از قول بتثلیث و یستغفرونه و آمرزش نخواهند از وی باعتقاد توحید
استفهام است یعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار والله غفور و خدای آمرزگار است
تائبان را رحیم مهربان است بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح
پسر مریم که ایشان او را خدا می‌گویند الا رسول مگر فرستاده خدای قد خلت
من قبله الرسل بدرستی که گذشته‌اند پیش از وی فرستادگان و او را معجز داده‌اند
چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در
دست موسی ع اژدها گشت و آن عجیب‌تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی
پدر و مادر موجود گشت و آن غریب‌تر است پس آیات انبیا ایشان را از عبودیت
بیرون نمی‌برد و در الوهیت داخل نمی‌سازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم
بسیار صدیقه بود یعنی تصدیق بسیار نمود کما قال و صدقت بکلمات ربها و کتبه
کانا یاکلان الطعام و بودند پسر و مادر که طعام می‌خوردند چون سایر
حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق





نتوان کرد انظر کیف بنگر چگونه نبین لهم الایات بیان می‌کنیم برای
دلایل توحید را ثم انظر پس باز نگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه بر می
گردند در یافتن و پذیرفتن حق قل بگو ترسایان را اتعبدون من دون الله
آیا می‌پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بدان خود مالک نیست
برای شما ضرا و لا نفعا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع تصرف آن نداشت
که مثل خدای برساند زیانی را از بلا و عطا کند سودی را از صحة و غنا والله و خدای
تعالی که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوا اقوال باطله شما العلیم دانا بعقاید
فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی
دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه
یهود است در مذمت عیسی ع و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا و پیروی
مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل
گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعث پیغمبر صلعم واضلوا کثیرا و بسیار
گمراه ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن
سواء السبیل از طریق راست بعد از بعث آنحضرت ص لعن الذین کفروا لعنت کرده
شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان
داود بر زبان داود ع که اهل ایله را نفرین کرد گفت اللهم العنهم و عیسی ابن مریم
و بزبان عیسی ع نیز که اصحاب مایده را همین گفت ذلک این لعن مر ایشان را بما
عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که از
حد در می‌گذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی‌کردند بعضی مر بعضی را
عن منکر فعلوه از عمل زشت که می‌کردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد
چیزیست آنچه می‌کردند در بنایه تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نفرمایند
با آنچه توانند تری کثیرا منهم می‌بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد
و حسد مسلمانان را یتولون الذین کفروا دوستی می‌کنند با کافران چون کعب
بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان
تحریص می‌نمود لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است
لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است ان سخط الله
علیهم آن که خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان و فی العذاب هم خالدون
و ایشان در آنجا و بیان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان
آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر ص و ما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است
بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی
چه فرمان موسی ع و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و می‌شاید که مراد

منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلعم وقرآن ایمان داشتندی باهل کفر دوستی
نکردندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم فاسقون از یهود و با منافقان
خارجیانند از دایرهٔ ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی سخت ترین
مردمان را عداوة از روی دشمنی للذین امنوا بانکسانی که گرویده اند
جهودان را والذین اشرکوا وآنان که شرک آورده اند یعنی بهترین دشمنی مومنان را
جهودان و مشرکانند بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم
ومی یابی نزدیکترین مردمان مودة للذین امنوا از روی دوستی با مومنان
الذین قالوا انا نصاری آنانرا که می گویند ما ترسایانیم دلهاء ایشان نرم تر است
از یهود بدوستی مشرکان اظهار نمی جویند ذلک این قرب و مودت بانست
منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راست گویند
ورهبانا و عابدان صومعه نشین وانهم لا یستکبرون و بسبب انکار ایشان
کردن کسی نمی کنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب و مودت با مومنان
داشته اند نجاشی و اصحاب او بند از نصاری جمعی که قتل مسلمانان و تخریب بلاد
و هدم مساجد سعی کردند ایشان که از یهود نشینند اما نصاری حبشه که قرآن از
جعفر ابن ابی طالب رض استماع کردند ایشان بمسلمانان مایل شدند و نجاشی با اغلب
ایشان ایمان آوردند و بعضی برآنند که جعفر چون از دیار حبشه مراجعت نمود
نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود بخدمت مصطفی صلعم فرستاد و چون
ایشان باستانهٔ رسالت پناهی رض رسیدند آنحضرت رض سوره یس برایشان
خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه
مشابهت تمام دارد با آنچه بر عیسی ع نازل شده و مقصود از قایلان ایشانند واذا
سمعوا و چون می شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلعم
والله الابرار ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول تری اعینهم
می بینی چشمهاء ایشانرا که از رقت دلهاء ایشان تفیض من الدمع می ریزد
اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون
می گویند که ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین
پیغمبر رض فاکتبنا مع الشاهدین و بنویس ما را از گواهان که اداء شهادت کرده اند
بحقیقت و آن بر نبوت محمد رض یعنی ما را از آنها گردان که گواهان انبیا اند در قیامت
در خبر است که یهود رفقاء جعفر را سرزنش کردند که چرا زود ایمان آوردید تا
که ما را دعوت می کنند و قبول می کنیم با اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی
بکسی که او را ندیده حق سبحانه وتعالی خبر می دهد که ایشان در جواب گفتند که ومالنا
لا نؤمن بالله وچیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق

تعالی



تعالی یعنی کتاب و پیغمبر رض ونطمع ان یدخلنا ربنا و حال آنکه ما طمع می داریم
آنکه در آرد پروردگار ما ما را به بهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان
که امت حضرت رسالت اند رض فاثابهم الله پس جزا داد خدای تعالی ایشانرا
بما قالوا بانچه گفتند از روی اخلاص واعتقاد جنات تجری بوستانها که می
رود من تحتها الانهار در زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها جاویدان
باشند در آن وذلک جزاء المحسنین این است پاداشت نیکوکاران والذین کفروا
وآنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا و دروغ داشتند آیتهاء ما را اولئک
اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلعم برای صحابه وصف قیامت می کرد و از اهوال آن دوزخ
شمه باز می نمود ده تن از اصحاب چون صدیق و مرتضی رض و ابن مسعود و مقداد و ابوذر
و سلمان رض عنهم از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق
کردند که بقیهٔ عمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت
و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند
و بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید با ایشان گفت
من مامور نیستم آنچه شما ذکر کرده اند بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس روزه
دارید و افطار کنید و شب قیام نمایید و خواب کنید که من نیز می خسپم و خواب نیز
می کنم و روزه می دارم و افطار می کنم و گوشت و چربی می خورم و بر زنان در می آیم
فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه
گروندگان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهاء
که پاکیزه است و خدای بر شما حلال کرده است ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود
آلهی که آنچه حلال ساخته بر شما حرام می سازید ان الله بدرستی که خدای تعالی
لا یحب المعتدین دوست نمی دارد آنانرا که از حد در گذرانند وکلوا مما رزقکم الله
پس بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال
و پاک باشد واتقوا الله الذی و بترسید بتحریم ما احل الله از آن خدای که انتم
به مؤمنون که شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه کنیم
سوگندها که ما خورده ایم آیه آمد که لا یؤاخذکم الله مواخذه نمی کند خدای شما را
باللغو فی ایمانکم بلغو سوگند از شما و لغو بمذهب امام شافعی رض آنست که بی قصد
بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رض هر چه آنکه سوگند خورد بر چیزی
گمان برد که هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یؤاخذکم
ولیکن مواخذه می کند شما را بما عقدتم الایمان بانچه بستید سوگندها
و یمین معقود آنست که بر زبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکند فکفارته

پس کفارهٔ شکستن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین است هر یکی را
مدّی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح
و صاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی رطل
و مدّی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی و بقول عراقیان دو رطل نیم سنت و هر تقدیر
طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانهٔ آنچه می دهید خود را
یعنی متعالی و نه دون او کسوتهم یا کفاره پوشیدن ده درویش است
بقول حنفی ثوبی جامع که با وی نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار
و اگر یکی دهد معجز نه اضافت باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت
کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی در او ایمان
شرط می کند و حنفی می گوید سالم و بی عیب می باید خواه مؤمن و خواه کافر
فمن لم یجد پس هر که نیابد ازین کفارات ثلاثه فصیام ثلاثة ایام
پس کفارهٔ او روزهٔ سه روزه است پی در پی و نزد شافعی شرط نیست ذلک
این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارهٔ سوگندهای شماست اذا حلفتم
چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید
سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید کذلک
همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله بیان می کند و روشن
می گرداند خدای لکم آیاته برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعظیم را و مفسران بر آنند که حق
سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیه نازل کرد اول در مکه ومن ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و حلال بوده دوم وقتی که عمر خطاب
و معاذ جبل رض در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلعم جواب آمد
که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظهٔ
و منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف
که امام ایشان بود در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لاات خواند آیه
آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند شرب
چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست بیکبارگی ترک کردند چهارم
در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان که سعد
بن وقاص از ایشان بود مهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند در حالت
مستی سعد وقاص شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود یکی از مجلسیان
سر سعد را بشکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس
معلای حضرت صلعم عرض کرد فاروق رض زبان نیاز برگشاده دست دعا بر گشاد





اللهم بیّن لنا فی الخمر بیانا شافیا این آیه تحریم فرود آمد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مؤمنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات در وی داخل است
والمیسر و قمار و این نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن والانصاب و بتانی
که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای قداح رجس پلید است من
عمل الشیطان از وسوسهٔ شیطان و تزیین او ست فاجتنبوه پس اجتناب
کنید از این پلید لعلکم تفلحون تا باشد که رستگار شوید از بن اجتناب
انما یرید الشیطان جز این نیست که می خواهد شیطان ان یوقع بینکم
انکه افکند میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن
خمر والمیسر و در باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله
از یاد کردن خدا و عن الصلوة و از گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس
هستید شما باز استادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز استید بعد از آنکه
بر معایب این مسکرات مطلع شدید و در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد
عمر گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیه ده دلیل بر حرمت خمر اول
آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم آنکه
با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سه همه حرام هاست چه این نیز حرام بود سیوم
او را رجس گفته اند یعنی پلید و هرچه پلید است حرام است چهارم فرمود که این
از عمل شیطان است و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از وی بر کناره شوید
و هرچند وی را نو فرض است حرام است ششم رستگاری با اجتناب او بود حرام
هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدای تعالی و هرچه بنده را از یاد خدای تعالی
باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بیک حرام بود دهم فرمود که باز
ایستید از آن یعنی ترک کنید هرچه ترک آن فرض است حرام است و از تهدید
آنکه در احادیث آمده عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن
یعنی مدمن خمر مانند پرستندهٔ بت است سعد می گفت که از جگر آمیخته
بر جگر وی نکان ریخته پیغمبران مرد که چیزی چشید که در قلم نمی در کشید
واطیعوا الله و فرمان برید خدا برا در اجتناب از خمر واطیعوا الرسول و فرمان
برداری کنید رسول را بآنچه امر و نهی کند واحذروا و حذر کنید از مخالفت
فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا
پس بدانید انما علی رسولنا انکه بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن
روشن چون حکم ما بشما رسانید قولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که
چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم حال برادران

ماکه شاربان خمر بودند قبل از آیة تحریم وحالا ترک نموده اند وآنانکه شاربان خمر
بودند وحالا شرب ترک نکرده اند چون باشد آیة آمد لیس علی الذین آمنوا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وعمل صالح کرده اند
جناح گناهی فیما طعموا از آنچه خورده اند وبر ایشان حرام نبوده وبرزندگان
که قبل از حرمت ارتکاب خمر می نموده اند الحال نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز
کنند از شرک وآمنوا ثبات ورزند بر ایمان وعملوا الصالحات وبکنند کارهای
پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز فرمایند از محرمات وآمنوا وایمان آرند بتحریم
او ثم اتقوا پس ثابت ومستقر باشند بر تقوی خود واحسنوا وکارهای
نیکو یا احسان ورزند والله وخدای تعالی یحب المحسنین دوست میدارد
نیکوکاران را آورده اند در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان
غلبه کرده در میان رخت وبار ایشان در می آمدند وچون ایشان بعمره احرام
بسته بودند از صیادان شکار سالم میشدند حق سبحانه آیة فرستاد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گروندگان لیبلونکم الله هر آینه می آزماید خدای تعالی
با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت
احرام شما چنانچه صیدی که تناله ایدیکم میرسد بدان دستهای شما وچون صید
ورماحکم ونیزهای شما چون کنار وابتلائی آنست که لیعلم الله تا
ببیند خدای تعالی تا بدانند دوستان من یخافه آن کس را که از وی میترسد
بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی پس هر که از حد در
گذرد وشکار کند بعد ذلک بعد ازین ابتلا فله عذاب الیم پس ویرا است
عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا
الصید مکشید شکار را وآن بمذهب امام اعظم رح حیوانیست که در اصل
خلقت ممتنع ومتوحش بود خواه ماکول اللحم وخواه غیر آن وبمذهب امام
شافعی ومالک رح مراد حیوانی بری است که ماکول اللحم بود ودر همه مذاهب
سگ گزنده وگرگ ومردارخور وکلاغ ومار وکژدم در صید داخل نیستند [illegible]
که غیر این ستفقات جانوری وحشی بقتل میآید وانتم حرم وحال آنکه شما
محرم باشید بحج یا عمره ومن قتله منکم وهر که بکشد صیدی را از شما
متعمدا بعمد یعنی داند که محرم است وقتل صید بر وی حرام مراد ابوالیسر است
که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد وبکشت پس متعمد اشارت
بدوست واگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا خطا فجزاء مثل ما قتل
پس بر وی واجبست جزاء مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید
خود وان فدا من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر وگاو وگوسفند یحکم به





حکم کنند بدان فدا ذوا عدل منکم خداوند عدل ودانش از اهل ملت شما
یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا
در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة رسیده بکعبه یعنی بحرم
برند وآنجا بر نحر رسد او کفارة یا بدست کفارة آن طعام مساکین
طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آنکه طعام میدهد
روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام وبال امره گرانی
وسختی کار خود را بالتزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید
کند مثل آنچه کشته است قربانی باید کرد ومماثلت نزد امام شافعی رح و
امام مالک در خلقت وهیأت است چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری ودر گورخر
خرگاوی ودر آهوی گوسفندی ودر آهو بره وبقول امام اعظم صید را در
موضع قتل او قیمت باید کرد واگر بهای قربانی باشد قربان خرد وبحرم فرستد
ویا طعام خرد وبدرویشان دهد وهر مسکینی را نیم صاعی از غیر آن یا از طعام
هر مسکینی یک روز روزه دارد ونزد امام شافعی بهر درویشی را مدی طعام باید
داد عفی الله در گذشت وعفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است
که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بود ومن عاد
وهر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای تعالی انتقام
کشد از و والله عزیز وخدای تعالی غالب است در حکم خود ذو انتقام خداوند
انتقام است بر کسی که احتراز نمی کند از معصیت احل لکم حلال
کرده شد مر شما را صید البحر شکار دریا اگر محل آیید واگر محرم وجمیع
میاه از چشمه وچاه در ین داخلند وطعامه وطعام دریا نیز حلال کرده شد
یعنی آنچه آب بکنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما وللسیارة
وبرای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وحرم علیکم وحرام
کرده شد بر شما صید البر شکار بیابان ما دمتم حرما مادام
که باشید شما احرام گرفتگان واتقوا الله وبترسید از خدای الذی الیه تحشرون
آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای
تعالی کعبه را البیت الحرام بیت الحرام خانه محترم است قیاما للناس
سبب قیام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج ومناسک بدوست
ودر دنیا بجهة آنکه ایمنی از نهب وقتل در وست والشهر الحرام ودیگر
گردانید ماه حرام را نیز واسطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در وی
سازند یا مراد بجمیع اشهر حرم است که مردم در او از قتل وغارت ایمن باشند
والهدی والقلائد وگردانید قربانی وذوات القلائد را هم سبب قیام کارها

یعنی بانها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون بند ذلك آنچه گفته شد
لتعلموا برای آنست تا بدانند ان الله آنکه بتحقیق خدای یعلم ما فی السموات
وما فی الارض میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها است وان الله و بدرستی
که خدای تعالی بكل شيء عليم بهمه چیزی داناست پس آنچه مقرر می کند
از حلال و حرام از روی علم و حکمتست اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی
شديد العقاب سخت عقوبت است مرکسی را که ارتکاب محارم او می کند
وان الله غفور رحيم و بدرستی که خدای آمرزگارست و مهربان برکسی
که از محرمات بپرهیزد ما على الرسول نیست بر رسول الا البلاغ
مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند والله يعلم و خدای تعالی
می داند ما تبدون آنچه اشکارا می کنید وما تكتمون و آنچه پنهان می
سازید از تصدیق و تکذیب قل بگوای محمد لا يستوي الخبيث والطيب
مساوی نیست پلید و پاك این حکم عام است در نفی مساوات میان
نیك و بد از اشخاص و غیر آن ولو اعجبك واگرچه بشگفت آرد ترا كثرة
الخبيث خبیث چه اعتبار جودت در ذات دارد نه در قلت و کثرت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يا اولي الالباب
ای خداوندان عقلهای صافی لعلكم تفلحون شاید که شما رستگار
شوید در معالم از ابن عباس رض نقل می کند که قومی بر سبیل استهزا
از حضرت رسالت صلعم سؤالها می کردند یکی می گفت پدر من کیست و
دیگری می پرسید که اشتر من گم شده و کجا باشد حق تعالی آیه فرستاد که
يا ايها الذين امنوا ای کسانی که بگرویده اید لا تسئلوا مپرسید عن
اشياء ان تبد لكم از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن
تسؤكم اندوهگین کرداند شما را وان تسئلوا عنها و مپرسید از آن
چیزهایی که اگر بپرسید از آن وحين ينزل القرآن در وقتی که فرود آید
قرآن تبد لكم اشکارا کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد
خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدا در گذرانید آنرا و بدان تکلیف
نکرد بندگان را آورده اند که چون آیه فریضه حج نازل شد سراقه ابن مالك
گفت ایا در هر سال فرض شد حضرت صلعم از او اعراض فرمود و او سه نوبت
این سخن را اعاده کرد حضرت صلعم فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی
و شما را توانایی آن نبودی فاتركوني ما تركتكم و این آیه نازل شد که خدای در گذرانید
و بتبیین سؤال شما را مؤاخذه نساخت والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است
که عفو می کند حليم بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سألها



بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلكم گروهی پیش از شما چون ثمود
که طلب ناقه نمودند و حواریون که طلب مائده کردند ثم اصبحوا بها كافرين
پس گشتند بدان از کافران یعنی بعضی از ثمود و محروم بدان نگرویدند و
سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس زیرک بخت آنست که از ما لا یعنی عبرت
بگیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و در این باب گفته اند بيت
مگوی آنچه گفتن ضرورت شود * دگر گفتهها را فرو بند در * بجای آر فعلی که لازم بود *
ز افعال بی حاصل اندر گذر * آورده که عمرو بن لحی هفت قبیله را بزرگ از قبایل
عرب که مکی و قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و اولاد بن اسمعیل عم متصرف
ساخته برب پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحیره و سایبه و وصیله
و حام از بدعتهای او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی
و بطن آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن
رها کردندی و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی
و آنرا بحیره می گفتندی و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافر داشتی بجهة شفا
آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه
چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن
بزادی بطن سابع او را ملاحظه کردندی و اگر انثی بودی می گفتند که از آن ماست
در میان رمه سر می دادند و اگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست آنرا
ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را می گشتند که وصلت اخاها یعنی انثی به برادر
خود پیوست و برادر حکم او گرفت و او را وصیله خواندندی و فحلی که ده سال
ناقه را آبستن ساختی می گفتند حمی ظهره پشت خود را حمایه کرد دیگر سواری
نمی کردند و در هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند او را حام می گفتند و از زمان عمرو
بن لحی تا زمان حضرت رساله صلعم اهل آن قبایل بسبب بدین آیین بودند و دعوی آن
انکه خدای بدین فرموده حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان کرد و آیه آمد که ما
جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده هیچ چیز من بحيرة از ناقه گوش
شکافته ولا سائبة و نه ناقه بخیر افکنده ولا وصيلة و نه شاتی که برادر
پیوسته بود ولا حام و نه حمایه کننده ظهر خود ولكن الذين كفروا و لیکن
ایشان که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يفترون افترا على الله الكذب
بر خدای دروغ که تحریم اینها بدو نسبت می دهند واكثرهم و بیشتر کافران
لا يعقلون نمی دانند حلال و حرام را و عقل را در تحقیق آن کار نمی فرمایند
بلکه بتقلید میروند واذا قيل لهم و چون گویند مر ایشان را تعالوا
بیایید الی ما انزل الله بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام والی

الرسول و بباید بر رسول بیان کند آن حکم است قالوا حسبنا گویند
بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن
اولو کان آباؤهم آیا تقلید می کنند و اگر چه باشند پدران ایشان
لا یعلمون شیئا نمی دانند چیزی را و لا یهتدون و نمی دانند راه را یعنی
ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم
می باید تا کار بتحقیق انجامد ع از محقق تا مقلد فرقهاست ٭ این یکی
کوهست و آن دیگر صداست ٭ دست بر بینا زنی آید براه ٭ دست بر کوری زنی
افتی بچاه ٭ یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد
محافظت نفسهای شما لا یضرکم زیانی نرساند شما را من ضل هر که از راه
انگس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست
که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد مث
اگر بینی که نابینا و چاه است ٭ اگر خاموش بنشینی گناه است ٭ این آیت وقتی فرود آمد که
مؤمنان حسرت می خوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می نمودند حق سبحانه
و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که گمراهی کافران مؤمنان مهتدی را
ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم
پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل می کردید آورده اند
تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام شدند سهمی
بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسید
بدیل بیمار شد آنچه با خود از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت
مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه
او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت مجوزه تصرف در آوردند
و آوانی که از نقره که بزر منقش ساخته بودند سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان
امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان
آن صحیفه بدیل که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون آنا مذکور در آن
بیان یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلی
حضرت مصطفی صلعم آوردند این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر
چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما علامت مرگ پس باید که گواه شوند
حین الوصیة هنگام وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل
و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم
از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حالا این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی

شنوند



شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم
پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسید یعنی نزدیک شوید بمرگ
محصل سخن آنست که چون در سفر بوید و مرگ مشرف شوید دو گواه بر وصیت
خود گواه گیرید از مسلمانان یا غیر ایشان و چون در سفر باشید و گواه ضرورت باشد
و فرا گرفته باشید از غیر خود تحبسونهما باز دارید آن دو تن را که از غیر شما اند
من بعد الصلوة پس از نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای تعالی
ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان که لا نشتری ما بدل نمی کنیم از سوگند
ثمنا قلیلا بهای اندک را که آن مال دنیاست یعنی از طمع مال میت سوگند
بدروغ نمی خوریم و لو کان ذا قربی و اگر مشهود له ما از خویشان ما باشد که سوگند
دروغ یاد نمی کنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی
گواهی خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت
که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین بزه کاران باشیم پس حضرت صلعم تمیم
و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما از اقصد مال بدیل
نکرده ایم و این سوگند راست می خوریم و بفرموده تا دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن آنا که گم شده در دست ایشان یافتند و در آن باب مجادله از
حد اطناب گذشت و ایشان می گفتند ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم
چون بیّنه نداشتیم اقرار نکردیم دیگر باره بمجلس سید عالم صلعم مرافعه نمودند
آیت آمد فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما
بر آن که این دو گواه کسب کرده اند گناه بسبب خیانت فآخران پس دو
گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو وصی من الذین استحق علیهم
از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان
آنانکه اول بودند در نزد مراد اولیاء میت اند حفص استحق می خواند و اولیان نیز
قراءة اوست که یعنی دو گواه احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه فیقسمان بالله
سوگند خورند بخدای بمضمون آنکه لشهادتنا گواهی ما احق من شهادتهما
سزاوارتر است از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی کرده اند و ما اعتدینا و ما
ستم نمی کنیم و از حد نمی گذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما
آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع حق وضع کرده پس حضرت رسالت صلعم فرمود تا عمرو عاص و
مطلب بن ابی وداعه برخاستند سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة
عصر که این آنا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت صلعم
حکم کرد تا آن را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کرده شد از ردیمین

ازقوم آنانکه
من الذین استحق علیهم
بسبب ایشان واقع شد بر گواهان

بشاهد اذنی نزدیکترست ان یاتوا بانکه آیند کواهان بالشهادة بکواهی
علی وجهها او یخافوا نزدیکترست تا بانکه بترسید ان ترد ایمان انکه رد کرده
شود بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوکندان که ایشان خورده اند
و مدعی سوکند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوکند دروغ رسوا شوند
فاتقوا الله و بترسید از خوردن سوکند دروغ واسمعوا و بشنوید
امر خدا را بسمع اجابة والله و خدای تعالی لا یهدی القوم الفاسقین راه
نماید خاینان و کواهان دروغ دهنده را یوم یجمع الله الرسل یاد کنید
روزی که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس کوید مر ایشان را که
ماذا اجبتم بچه اجابت کرده شد بدید یعنی قوم شما شما را چه چیز اجابت
کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکران
یا بجهة اداء شهادت انبیا بر مومنان قالوا کویند پیغمبران لا علم لنا
هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو هیچ دانشی نیست ما را الا آنکه تو از ابراز
ما می دانی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانندهٔ نهانهایی پس
تو میدانی که ما چه ظاهر کردند بزبان چه در دل نهان داشتند
واذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن که چون کفت خدای تعالی عیسی بن مریم
اذکر نعمتی یاد بیر نعمتی ما را که افاضه کردیم علیک و علی والدتک
بر تو و مادر تو اذ ایدتک یاد دار که چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل
تکلم میکرد بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و کفته روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن می کویی با مردم فی المهد در کهواره و آن
معجز تو بود وکهلا و سخن کویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و
کهولیت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است بدین ایتاسته الا الی
کنند نزول عیسی ع چه باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در آن
سن نازل خواهد شد و در زمین بر سن کهولت خواهد رسید واذ علمتک
الکتاب و دیکر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتابة و خط والحکمة
و فهم چیزها والتوریة والانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل و اذ
تخلق و از آنکه می ساری من الطین از کل کهیئة الطیر مثل هیئت مرغی باذنی
بدستور من فتنفخ فیه پس میدمی در آن صورت از کل ساخته فتکون طیرا
پس می شود مرغی زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و از علت بیرون
می آری کور مادر زاد را و چشم او روشن می کنی والابرص و پاک می کنی پیسی
سانئی ابرص را باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی و چون بیرون می آری مردکان را
از قبور ایشان زنده می کنی باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن

کرچون



که چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را عنک از تو که قصد قتل تو
داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن
از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس کفتند آنان که کافر شدند منهم
از بنی اسرائیل ان هذا نیست این را احیا و سایر معجزات که عیسی ع می نماید الا سحر مبین
مکر جادویی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحرست واذ اوحیت الی الحواریین
و یاد کن ای محمد صلعم آنرا که امر کردیم حواریان را بر زبان پیغمبر خود ان آمنوا بی
آنکه ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستادهٔ من عیسی ع قالوا آمنا کفتند ایمان
آورده ایم واشهد و تو کواه باش باننا مسلمون بانکه ما کردن نهاده کانیم فرمان
ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی ع بوده اند یا عیسی
ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان توی رب یعنی اجابت
می کند دعای تو پروردکار تو تا تو دعا کنی ان ینزل علینا آنرا که فرو فرستد
بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مایده خوانی را میکویند که طعام باشد
ایشان از عیسی ع خوانی طلبیدند قال اتقوا الله کفت عیسی ع که بترسید از
خدای این سوالها مکنید ان کنتم مومنین اکر هستید شما باور دارندکان
و کمال قدرت او و صحت نبوت مرا قالوا کفتند از روی تمهید معذرت
که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که
بخوریم طعامی از آن مائده وتطمئن قلوبنا و آرام کیرد دلهای ما بانضمام
علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع شود ونعلم ان
قد صدقتنا و بدانیم که تو با ما راست کفتی که هر چه از خدا درخواهید بشما
ارزانی دارد ونکون علیها و ما باشیم بدان من الشاهدین از کواهان وقتی
که آن مائده طلبی از ابن عباس رضی الله عنه منقولست وقتی که چون حواریان
طلب مائده کردند عیسی ع کفت سی روز روزه دارید آنکه از خدای تعالی
طلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند که یا عیسی
ما برای هر که این کار می کردیم ما را طعام میداد پس از خدای درخواه
تا ما را طعام دهد و سلمان رض نقل می کند که چون حواریان سوال کردند عیسی ع
پشمینه پوشید و دعا کرد چنانکه حق تعالی میفرماید قال عیسی ابن مریم
کفت عیسی ع بن مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمهٔ بزرکست بود رجاء
عطاردی کفته که هفتاد نام از نامهای الهی درم اللهم تعبیه کرده است و از
نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد
عیسی ع وقتی که طلب مائده کرد حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس کفت
ربنا ای پروردکار ما انزل علینا فرو فرست برای ما مائدة من السماء

خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول
آن عیدی باشد لِأَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا و آنان که از پس ما آیند یا
اول و آخر ما الان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی
صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن
ما را از آن خوان یا توفیق شکر بر آن وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللَّهُ گفت خدای تعالی که ای عیسی بگوی بحواریان که إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ
من فرو فرستاده ام این خوان را بر شما جهة اجابة شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شد
بَعْدُ پس از نزول مائدة مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس من عذاب کنم او را
عَذَابًا عذاب کردنی چنانکه لَا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ یکی را
از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد سفرهٔ سرخ در میان ایشان تا بزمین
آمد سفرهٔ از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی ع بگریه درآمد گفت اللَّهُمَّ
اجعلني من الشاكرين و دیگر و ضوء خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان
پس وضو ساخت و نماز کرد و بگریست و گفت بسم الله خير الرازقين و مندیل از آن
برداشت خوانی دید آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن
از وی می‌چکید نزدیک سر او نمک بود و نزد دم سرکه و بر حوالی او انواع ترها مگر گندنا
کشنو و بیخ کرده بر آن خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر
چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست و گفت یا روح الله این از طعام
دنیاست یا از طعام آخرت عیسی ع فرمود که از هیچ کدام نیست طعامی است که حق
سبحانه و تعالی بقدرت خود ایجاد کرده پس گفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گویید
تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیتی دیگر بما نمایی موجب ازدیاد
یقین شود عیسی ع با آن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای تعالی بجنبش در
آمد عیسی ع فرمود که با حال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تماشای
آیاتی ترسان شدند از آن مائده نخوردند و عیسی ع فرمود تا درویشان و بیماران
و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا هزار و سیصد
کس از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آن طعام کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام نخورد
الا توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت
و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه تناول نمودند بعد از چهل روز غایب
شد روزی می‌آمد و روزی نه همچون ناقهٔ صالح پس وحی رسید که ای عیسی مائدهٔ ما را
بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شدند در مائده شک آوردند و آن را
بر جادویی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ
شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد

کن



کن که چون گفت خدای تعالی عیسی بن مریم را ع بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای
روز قیامت عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ
اتَّخِذُونِي مر مردمان را که بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای
قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی ع پاک گویید که تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی
مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار
نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام گفته ام آن را فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که دانسته
آن را تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي
نَفْسِكَ آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمی
دانم آنچه تو پنهان کرده إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیده‌های
مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر
کردی بدان ایشان گویم از توحید و من گفتم ایشان را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید
خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق
گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا
گواه یا نگهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس
آن هنگام که مرا گرفتی یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیراندی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی
تو نگهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها
شَهِيدٌ گواهی و مطلع بر آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بکفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس
بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلقا اعتراض نرسد از هرچه
کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده
فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در
همه کنی از عفو و عقاب قَالَ اللَّهُ گفت خدای تعالی بآنکه مراد آنست که گوید و ایراد لفظ
ماضی برای تحقق وقوع است که آن قیامت قایم شد و خدای تعالی گفت هَٰذَا يَوْمُ این
روزیست که درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود می‌رساند راست گویان را صِدْقُهُمْ
راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي و این صادقان راست
بهشتهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان
نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت وَ
رَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان از او بنیل کرامت ذَٰلِكَ این دخول
جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است لِلَّهِ مر خدای راست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات
و ارضین است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز تواناست بقدرت کامله

وضعف منزه و مقدس تبارك وتعالى وتقدس سورة الانعام
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست
الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بی
عمدی و مسندی والارض وبیافرید زمین را بی اصل و ماده وجعل الظلمات
والنور وپیدا کرد تاریکیها و روشنی را در قول مجوس است که گفتند الله خالق
نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه وتعالی گفت نور و ظلمت هر دو
مخلوق منند بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل
و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدایت و ضلالت و از فلا
جهة ظلمت بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد
کرد که هدی یکیست و در بحر الحقایق آورده که بیافرید آسمان دل و زمین او وپیدا
کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی ظاهر ساخت
نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس همه دلایل
و آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردگار
خود برابری می دهند بتان را یا عدول می کنند از آفریدگار بعبادت غیر او وهو
الذی خلقکم اوست آنکسی که بیافرید شما را من طین از طین یعنی
ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا وحکم کرد مدتی را که چون
بسر آید مرگ برسد واجل مسمی عنده ومدتی نام برده و معین شده
نزدیک اوست که کسی را ندانند و بعد از آنکه کسی را آن قیامت نام باشد ثم انتم
تمترون پس شما شك می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق
از وست پس شك نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله واوست خدای
مطلق و معبود بحق فی السموات وفی الارض در آسمانها و زمینها و همه را بحز
وحدانیت یعلم سرکم میداند آنچه نهان شماست یعنی مخفی دارید وجهرکم
وآنچه آشکارای شماست یعنی بزبان میگوئید ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه
کسب میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد و در فتوحات می فرماید
که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری
اوست صاحب انوار آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعه نهاده
و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست
جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق و بروح از عالم امر نشان مرتبه امر بوده
جهر شما از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات جهانی
در یك روی خصایص ربوبیت و در روی دیگر نقایص عبودیت چون در خصایص



ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارتری و چون نقایص عبودیت شماری از همه بیچاره تر
و بیمقدارتر چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نکوتر از من دگری
وانگه که فتد بحال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه
وتعالی می فرماید که من سر از خصایص شما در مرتبه غیب میدانم و از نقایص شما در عالم
شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات
انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و افتتان از دانائی سالك را برآن دارد که
با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیفای
یا نعیم روحانی متصاعد گردد ع حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور
گذرد آدمی میتواند از کوشش که بمقام فرشته در گذرد وما تأتیهم من آیة ونمی
آمد بکافران آیتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر می شود
بدیشان معجزه چون انشقاق قمر وانقلاع شجر و غیر آن الا کانوا مگر هستند عنها
معرضین از آن آیة و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدرستی
که دروغ داشتند قرآن را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان فسوف
یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود انبؤا ما کانوا به جزا آنچه
آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزاء میکردند وظهور آن در دنیا بوقت
نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و قوت شوکت سید
انام علیه الصلوة والسلام وظهور آن اخبار بکافران در آخرت روشنست الم یروا
آیا ندیدند و ندانستند که ما نفوذ قهر آیة کم اهلکنا چند هلاك کردیم من
قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن
پیغمبری بود و قرن هفتاد یا هشتاد سالست که اغلب اعمار مردم همان باشد و بعضی
از این نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکناهم فی الارض چنانکه همه
هلاك کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا در آن واهل آن متصرف
ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون
عمر دراز و قوت تمام و سعه مال واستظهار بخدم وحشم وارسلنا السماء وفرستادیم
باران را علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی و هنگام که محتاج بودند بدان و
جعلنا الانهار و گردانیدیم جویهای آب که پیوسته تجری من تحتهم فی
درزیر درختان ایشان یا در زیر ایشان قصور و منازل ایشان که بدان مشرف بودند
یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنکه ایشان
متمکن بودند در زمین در رفاهیت و سعه عیش می گذرانیدند فاهلکناهم
بذنوبهم پس ایشان را هلاك کردیم بجهت گناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن
قوت و نعمت وانشأنا وبیرون آوردیم من بعدهم از پس هلاك ایشان قرنا آخرین

گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن
حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت پناهی صلعم آمدند و
گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از
آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده ام و در ضمن آن
مکتوب این معنی مندرج باشد که رسول اویی آیة آمد که ولو نزلنا علیک و اگر فرستادیم
بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس بپسودندی و بسایند
بدستهای خود و بچشم ایشان از نزول این کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین
کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند ان هذا نیست این آورده ما الا
سحر مبین مگر جادویی روشن بهمه کس وقالوا و گفتند کافران لولا انزل
علیه ملک چرا نفرستاد بر محمد صلعم را با او فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است
ولو انزلنا ملکا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده
شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را
چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند
بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان می گفتند که چرا فرشته برسالت
بما نمی آید حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا و اگر ما گردانیدیم رسول را فرشته
لجعلناه رجلا هر آینه گردانیدیم او را مثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل هم
بصورت دحیة الکلبی بمثل می شد و این صورت بجهة آنست که قوت دیدن
ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر جمع انبیا را علیهم که بقوت قدسی مشاهده
ایشان توانند نمود پس چون فرشته را بصورت بشر فرستیم وللبسنا هر آینه در آن
حال پوشیده گردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند
امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمی دارند در آن وقت نیز طعنه زنان
خواهند گفت که ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی می دهد پیغمبر را صلعم تا از قول کافران
غبار ملال بر خاطر عاطر آن حضرت صلعم ننشیند و می گوید ولقد استهزئ برسل
و هر آینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند من قبلک
پیش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا بآنانکه سخریه کردند
منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا کرده اند ما کانوا به جزای آنچه کرده بودند
که بدان یستهزءون استهزا می کردند و آن جزا و عذاب و نکال الهی بود بگرد ایشان
در آمد قل بگو که اگر عذاب گذشتگان مسلم می دارید سیروا فی الارض سیر کنید در
زمین گاهی بیمن گاهی بشام و ببر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت
کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگو
ای محمد صلعم و بپرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها

وزمینها



و زمینها از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند اگر نه قل لله تو بگو مر خدا راست
کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود خود
که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت
و آن نزد یک اوست فوق العرش مضمون آنکه رحمتی سبقت غضبی و می شاید که مراد رحمت
ذاتیه باشد که رحمت مطلقه را گویند و این رحمتیست که بر همه چیز فرا رسیده بی شبهه
آن داده است بی سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی
معنوی وارد است در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود لیجمعنکم بخدا که جمع
خواهد کرد خدای تعالی شما را الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد در
قبور لا ریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم
آنانکه زیان کردند بنفسهای خود یعنی فطرات اصلیه و عقل سلیم سرمایه
ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد
وله و مر خدا راست ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز
یعنی اوست مالک آنچه مکان و زمان او را گرفته وهو السمیع و اوست شنوا
آنچه کافران گویند العلیم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیة آنست که جمعی
از کفار قریش گفتند که ای محمد صلعم ما را معلوم شده که احتیاج و مسکنت ترا بدین
کار میدارد که پیش گرفته ما از برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل
کنیم که توانگرتر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه از دعوی بگذری پس
حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بر آن اشتمال دارد از آن خداست
اگر خواهد پیغمبر خود را چندانی مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله
بگو با غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فاطر
السموات والارض خدای که پدید آرنده آسمانها و زمینها است وهو یطعم
و آن می خوراند بخلق یعنی روزی می دهد ولا یطعم و روزی داده نمی شود یعنی
بی نیاز است از خلق بلکه خلق محتاجند قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور
شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدای را
برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا می گویند
که مباش از شرک آورندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من می ترسم ان عصیت
ربی اگر فرمان شوم در پرستش کار خود و غیر او پرستم عذاب یوم عظیم
از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگردانند خدای عذاب را و حفص
بصیغه مجهول می خواند یعنی هر که بگرداند عذاب را عنه از وی یومئذ
در آن روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که خدای تعالی رحم بوی بخشایش

وزبوده است وذلك واین بخشش خدا الفوز المبین رستگاری هویداست
وان یمسسك الله بضر واگر برساند خدای بتو سختی چون فقر و مرض فلا كاشف له
پس هیچ بازدارنده نیست او را الا هو مگر او وان یمسسك بخیر واگر برساند بتو
نیکویی چون غنا و صحت فهو علی كل شیء پس او بر همه چیزها قدیر توانا است
وهو القاهر واوست قهر كننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیه
نه بمكانست بلكه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات
وهو الحكیم واوست محكم كار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفایای احوال بندگان
نقلست كه سفهاء قریش گفتند ای محمد صلعم ما كسی نمی بینیم كه ترا تصدیق كند
واز احبار یهود و علماء نصاری پرسیده ایم كه صفت این مرد در كتب خویش دیده اید
همه انكار كردند اكنون كسی بیار كه بما گواهی دهد برسالت تو و برحقیت كتاب تو آیه
آمد كه قل بگو در جواب ایشان ای شیء چه چیز است اكبر شهادة بزرگتر
از جهة گواهی كیست بزرگتر از همه گواهیها قل الله بگو كه خدای تعالی از همه بزرگترست
از جهة شهادت شهید بینی وبینكم او گواهیست میان من و شما گواه حقیت
من و بطلان شما اوست واوحی الی هذا القرآن ووحی كرده اند این قرآن
لانذركم به تا شما را بیم كنم بقرآن واگر چه در وی بشارت نیز هست اما اكتفا كرد
باحدی الضدین ومن بلغ و دیگر انذار می كنم هر كرا قرآن باو برسد از عرب
و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله گفته هر كرا قرآن بدو رسید و حضرت
پیغمبر صلعم نذیر اوست و از اینجاست كه محمد كعب قرظی رض فرموده كه من بلغه القرآن
فكانما رأی محمد صلعم ائنكم لتشهدون آیا شما میكه گواهی میدهید كه ان مع الله
آنكه با خدای هستند الهة اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو
باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو بگو جز این نیست كه او اله واحد خدای
یگانه و من برین وجه گواهی میدهم واننی بریء وبدرستیكه من بیزارم مما
تشركون از آنچه بوی شریك می دارید از اصنام و غیر آن الذین آتیناهم الكتاب
آنانكه ایشانرا داده ایم كتاب یعرفونه میشناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی
كه در توریة است كما یعرفون ابناءهم چنانكه میشناسند پسران خود را بحلیه
وصفت و معرفتی بیش است آورده اند كه فاروق رض از عبد الله سلام پرسید
كه معرفت شما و حضرت پیغمبر صلعم كه خدای تعالی از آن خبر میدهد كه همچون معرفت فرزندانست
بچه وجه می تواند بود ابن سلام گفت من برسالة پیغمبر صلعم متیقن ترم از آنكه
نسبت پسر خویش چه این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم كه زنان چه ساخته اند
عمر رض فرمود كه خدای ترا توفیق دهد یا عبد الله فقد اصبت وصدقت الذین
خسروا انفسهم آنانكه زیان كار شدند در نفسهای خود از مشركان واهل كتاب

فهم لا یومنون



فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم وكیست ستمكارتر ممن
افتری از آنكسی كه افترا كند و بر نهد علی الله كذبا بر خدای دروغ بآنكه
ملائكه دختران ویند و بتان ما را نزدیك او شفیع خواهند بود او كذب بآیاته
یا آنكه تكذیب كند آیات او را كه قرآنست و آنرا سحر و شعر و كهانت نام نهند انه
لا یفلح الظالمون بدرستیكه رستگار نشوند ستمكاران یعنی كافران ویوم
نحشرهم جمیعا و یاد كن روزی كه حشر كنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان
ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشركوا مر آنانرا كه شرك آوردند این شركاؤكم
كجا اند خدایان شما كه شریك خدای ساختند الذین كنتم تزعمون آنانرا كه گمان
میبردید كه شما را شفاعت خواهند كرد ثم لم تكن فتنتهم پس نباشد معذرت
ایشان الا ان قالوا مگر آنكه گویند والله ربنا و خدای پروردگار ماست ما
كنا مشركین و ما نبودیم مشرك آرندگان دروغ گویند و بدان سوگند یاد
كنند مشركان چون روز قیامت مشاهده كرامات و علو مقامات اهل توحید
كنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید یا انكار شرك كنیم شاید كه ما نیز نجات
یابیم پس سوگند خورند بخدای كه ما مشرك نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهنهاء
ایشان نهد تا جوارح ایشان بر كفر ایشان گواهی دهد انظر كیف كذبوا
بنگر كه چگونه دروغ می گویند علی انفسهم نفسهای خود بنفی شرك از آن
وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما كانوا یفترون آنچه بودند كه افترا می
كردند از شرك مر خدا را نقلست كه ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف
و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام تكیه نموده و استماع قرآن خواندن
حضرت رسالت صلعم كردند پس نضر بن حارثه كه تواریخ ملوك عجم خوانده بود و
اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند كه این چیست كه محمد صلعم میگوید آن نضر گفت
من نمی دانم كه چه می گوید الا آنكه لب می جنباند و افسانهٔ گذشتگان می خواند
وی نیز می خواند چنانچه احیانا من نیز بر شما می خوانم آیتی نازل شد كه ومنهم از كفار
مكه من یستمع الیك كسانی هستند كه گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی كه قرآن
میخوانی وجعلنا وافكنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اكنة پوششها
ان یفقهوه تا فهم نكنند وفی آذانهم ونهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا
گرانی تا حق نشنوند وان یروا كل آیة واگر ببینند هر معجزه كه از تو می طلبند
لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند از فرط عناد و استحكام و تقلید پیشینیان و تكذیب
ایشان بغایة رسیده حتی اذا جاؤك تا چون بیایند بتو یجادلونك جدل
و خصومت كنند با تو یقول الذین كفروا گویند آنها كه كافر شدند ان هذا
نیست این كتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان وهم و ایشان یعنی

کافران ینهون عنه باز می دارند مردمانرا از ایمان برسول وینأون عنه و دور
می شوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند ونه دیگری را می گذارند وگفته اند
این آیه در شأن ابو طالب است ومعنی آن این که نهی می کند دشمنانرا از تعرض رسول
بجانب وخود از دین او دور می شود وان یهلکون وهلاک نمی کنند بدین عمل
الا انفسهم مگر نفسهاء خود را وما یشعرون ونمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان
تعدی نمی کند ولو تری واگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون باز داشته باشند
در آتش هر آینه بر بینی امری در غایت شناعت وایشانرا مشاهده کنی از سختی عذاب
چه فریاد می کنند فقالوا پس می گویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده
شویم بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا وپیش تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را
ونکون من المؤمنین وباشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان می گویند
که چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همانا بر کفر خواهند بود واین اقرار ایشان چه حالی
برای آنست که بدا لهم ظاهر شد است ایشانرا ما کانوا یخفون آنچه بودند
که می پوشیدند از کفر ومعاصی من قبل پیش از این در دنیا چون امروز نهادهای
جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار می کنند وتمنای رجوع بدنیا می دارند ولو ردوا
واگر ایشانرا باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن
چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک وعصیان وانهم لکاذبون
وبدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان وچون این آیتها در وعید
قیامت با کافران خوانده شد بعث ونشور را انکار کردند وقالوا وگفتند ان هی
نیست زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا وما نحن بمبعوثین
وما نیستیم برانگیختگان از قبور ولو تری اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز
دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای تعالی الیس هذا
بالحق آیا نیست این بعث ونشور راست ودرست قالوا بلی وربنا گویند بلی حق
پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید کافر می شدید یعنی عقاب
کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله
تکذیب کردند دیدن خدایرا یا انکار کردند لقاء ثواب وعقاب را بعد از مرگ
حتی اذا جاءتهم الساعة یعنی بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان
قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت وپشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه
تقصیر کردیم فیها در حیوة دنیا وهم یحملون وایشان بر دارند اوزارهم
گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد
واز ایشان منفک نگردد در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند





اورا چیزی در غایت خوبی وخوش بویی وگوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی نمی دانم
من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیا ترا سوار بوده ام وآیة ٥
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدینست وچون کافر سر از خاک بر دارد
پیش آید اورا در غایت زشتی وناخوشی بوی که گوید مرا می دانی گوید ترا نمی شناسم گوید من
کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار می شوی وهم یحملون اوزارهم عبارت از آنست
الا ساء ما یزرون بدانید بد باریست بار گناهان که می کشند وما الحیوة الدنیا
نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازی کودکان
ومشغولی بیهودگان وللدار الآخرة وهر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون
بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهة آنکه سرای باقیست ولذتهاء
او خالص از شوایب آفتهاست ونعمتهاء او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل
نمی کنند وحفص بخطاب می خواند یعنی آیا تعقل نمی کنید که ازین هر دو کدام
بهتر است آورده که اخنس بن شریق وابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس
گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله صلعم چه حکم کنی در دعوی خود صادق است
یا کاذب حالا کسی ما را مطلع نیست که اگر راستی گویی باز خواستی کند ابو جهل
گفت محمد صلعم راست گوست وآنچه با ما می رساند اسما نیست شطاقی اما اگر بنبوت
او اگر اقرار واعتراف می کنیم محمد علو می دارد وآن چنانست تمام عز وشرف که اهل
حرم بدان ممتاز وسرافراز بودند از لوا وسقایة وندوه وعمارت مسجد تعلق با آل
قصی دارد واگر بنبوت نیز باید نشان باز گردد اشراف قریش از آل او یکبارگی محروم
مانند وقول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر صلعم گفت ای
محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم وترا صادق وراست دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت
تکذیب تو میکنیم آیة آمد که قد نعلم بتحقیق که ما می دانیم انه لیحزنک الذی یقولون
بدرستی که ترا اندوهگین می کرد آنچه می گویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی
که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت وبراستی تو معترف اند ولکن
الظالمین ولیکن که ایشان ستمکارانند بآیات الله یجحدون انکار می کنند آیتهاء
خدایرا از روی عناد پس برای تسلیه آن حضرت می فرماید که ولقد کذبت
وبدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبرانرا قبل از تو فصبروا
پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشانرا تکذیب کرده اند واوذوا
وبر آنکه رنج بایشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا
یاری کردن ما یا وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت وحکم کرده بغلبه مؤمنان وقهر کافران
ولا مبدل نیست تغییر دهنده لکلمات الله وعدهاء خدایرا وحکمی که کرده
نصرت اهل ایمان فرموده ولقد جاءک وهر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین

از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان
صبر فرموده و آخر غالب شده اند وان کان کبر واگر چنانست که گران شد
علیک بر تو اعراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
پس اگر می دانی ان تبتغی نفقا فی الارض آنکه بجویی سوراخی در زمین آورده اند
که از غایت حرص که حضرت رسالت صلعم بر ایمان قوم می خواست که هر معجزه که
اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدان مؤمن شوند
در آیند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که چون از اهل اعراض ایشان ملول شدی
و بر تو بزرگ می آید اگر می توانی بدست آری یعنی در زمین و بایجاد آری او سلما
فی السماء یا نردبانی پیدا کنی و بر آسمان بر آیی فتاتیهم بآیة پس بیاری آیتی
برای ایشان ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی ایشانرا جمع
کردی و بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش صورت خطاب
متوجه آن حضرت است و در معنی امت را می گوید مباشید من الجاهلین از نادانان
بدین مسئله که کفر و ایمان و ابتلا خذلان و توفیق نیست انما یستجیب جز این
نیست که اجابت می کنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه بشنوند سمع
قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید
چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگان را انگیزاند خدای آنگاه
بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردند همه
برای جزا و مکافات وقالوا وگفتند روسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی
فرستند بر محمد صلعم آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم از او
قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدای تعالی قادرست علی ان ینزل آیة
بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشتر
ازیشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی بر این وجه
شرف نفاذ پذیرفت که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند
و مقترحات ایشان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم
ثمود و اصحاب مائده وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین ولا
طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالهای خود این کلمه
برای تاکید است چنانچه گویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش
شنیدم یا آنکه طیران کنایه از سرعت است پس لفظ بجناحیه قطع مجاز می کند
و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم ایشان امتانند
مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن در اداء ثناء الهی چه هیچ کدام از
تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیستند ما فرطنا فی الکتاب و فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ





من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق علوم علوی و سفلی ثم
الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد تا انصاف
بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشتند
انبیاء ما را صم کر اند از شنودن دلایل ربوبیت وبکم و گنگانند از گفتن
سخن در باب وحدانیت فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید مند
من یشاء الله یضلله هر که را خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت
ازو منقطع سازد ومن یشاء و هر که را خواهد یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد
علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارأیتکم بگو ایشانرا آگه چه می بینید
ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته
آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت
اغیر الله تدعون آیا غیر خدای می خوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی هیچ گاه
غیر خدا را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند نه
چنانست بل نه چنانست که بتان را می خوانید بلکه ایاه تدعون فیکشف ما تدعون
الیه آنچه او را بکشف می خوانید ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش
می کنید در وقت دعا یعنی دست باز می دارید ما تشرکون آنچه شریک
ساخته اید با او یعنی آلهة خود را ولقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسولان را الی امم
با امتان ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران
کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها
و بیماری لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک و اعراض بوده است
باز آیند در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا که وقتی که آمد
بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند اگر زاری کردندی
بلا از ایشان دفع شدی ولکن قست ولیکن سخت شده بود قلوبهم دلهای ایشان
و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وزین لهم الشیطان و آراسته
بود از برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال
خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است و در حدیث آمده
ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و ابلیس چون دانست
که از جهة در دام سعادت انداختم هم دعوی و لاف که از گریبان هستی سر بر زده
سر نهایند او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را از این راه بچاه ادبار
می اندازند و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته می سازد تا بواسطه خود
دیدن از حق بپوشیده باشند مرد معجب ز اهل دین نبود ❁ هیچ خودبین
خدای بین نبود ❁ بی خبر از جهان دست یکیست ❁ خودپرستی و بت پرستی یکیست ❁

فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه پند
داده شده بودند بآن فتحنا علیهم بگشادیم برایشان ابواب کل شیء درهای همه
چیزها را از نعمت و راحت یعنی چون به بلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت
معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه
بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آن را سبب استیفاء لذات
ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر و سایر لوازم سپاس را اقدام ننمودند
اخذناهم بغتة بگرفتیم ناگهان فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب
بودند پشیمان و نا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن
گروه که ایشان ستمکار اند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردیم بیخ اعداء
خود را والحمد لله رب العالمین و حمد خدایرا که پروردگار عالمیانست بر هلاک
ظالمان و چون هلاک ظالمان روی که سبب خلاص از ستم و پیدا داشتن
نعمتی بزرگست هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا باشد قل ارأیتم بگو چه بینید
ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی شما را کر شوید و ختم علی قلوبکم
و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در وی نماند من اله غیر الله کدام خدایست
غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به بیارد برای شما آنچه گرفته است انظر
نگاه کن و در وی تفکر کن کیف نصرف الآیات چه گونه می گردانیم آیتها را از اسلوبی
یعنی گاهی در هیبت و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون
پس کافران اعراض کنند از آن و خود را انقیاد نکنند قل ارأیتکم بگو ای کافران چه
بینید و چه کنید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة
ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن او جهرة یا آشکارا که علامات حلول
و نزول آن ظاهر گردد گویند بغته آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که در
روز واقع شود و بر هر تقدیر هل یهلک هلاک کرده نشوند بدان عذاب الا القوم
الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین و نفرستادیم
پیغمبران را الا مبشرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را بهشت و منذرین
و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان آرد و صلاح
کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشان را
از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوه گین شوند از فوت ثواب آن
جهانی والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب
برساند ایشان را عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق
بیرون می رفتند قل لا اقول لکم بگو نمی گویم شما را عندی خزائن الله که نزدیک
منست خزینهای روزی خدا تا هرچه خواهید بیارم ولا اعلم الغیب و نمی دانم غیب

۲ وابصارکم و بینایی شما کور شوید

مادام



تا دام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک
و نمی گویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم همچون شما بشرم
ان اتبع متابعت نکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزرا که وحی کنند بمن قل بگو از روی
تمثیل که هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر
نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمی کنید
تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل وانذر و بیم کن به بآنچه بتو وحی می کنند
الذین یخافون آنکسان را که می ترسند از بسیاری خلل و تقصیر در عمل
ان یحشروا از آنکه حشر کنند الی ربهم بجزای خداوند ایشان اگرچه بیم قرآن همه را
عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که در دل پند پذیر و گوش نصیحت
شنو ایشانرا است لیس لهم نیست ایشانرا من دونه جز خدای تعالی ولی
دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب
برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که به پرهیزند از
گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند که همواره
در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب
و امثال ایشان نیز اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست
و خواست کنیم و همچنانکه در دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت صلعم فرمود که من
راندن مومنان را از صحبت خود نتوانم پس گفتند محالست با ایشان عیب و عار است
اگر بوقت حضور ما ایشانرا عذر خواهی کنیم تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو شویم
نقل است که فاروق رضه فرمود که یا رسول الله صلعم چنین می توان کرد تا ببینیم که ایشان
روسای عرب چه می کنند حضرت صلعم درخواست ایشان را قبول کرده و ایشان بدین
مواخذه وثیقه التماس نمودند پس حضرت صلعم نفرمود تا اسباب کتابت حاضر
کردند و حضرت مرتضی کرم الله وجهه را امر کرد تا این صورت را در حیز
کتابت آرد آیه آمد ولا تطرد الذین یدعون و مران از مجلس خود آنانرا که می خوانند
ربهم پروردگار خود را و ذکر او می گویند بالغدوة والعشی بامداد و شبانگاه
یا می گذارند نماز بامداد و صلوة عصر یریدون می خواهند بدان دعا و ذکر وجهه
رضای خدایرا و گفته اند وجهه صله است یعنی می خواهند خدا را و بس
شیخ یعقوب سهروردی رضه پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه بر خواند
که یدعون ربهم بالغداوة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت
بر سه وجه است اول ارادت دنیا محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان
آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین دلخوش بودن و از درویشان و مسلمانان
اعراض نمودن دوم آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها و آن نیز دو

علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در موافقت و الفت بروی
درویشان کشادن سیوم ارادت محض کما قال تعالی یریدون وجهه و فشان آن پای بر
سرکونین نهادنست و از خود و خلق آزاد کشتن مارا خواهی خطی بعالم درکش در بحر فنا
غرق شو و دم درکش ما علیك نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال
ایشان چیزی و ما من حسابك و نیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی
فتطردهم تا تو برانی ایشانرا ازین جهت وجه مران فتكون من الظالمین که تو باشی از
ظالمان اگر برانی وكذلك و همچنانچه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان
فتنا آزمودیم بعضهم ببعض برخی را بر برخی از ضعفا در امور دین و مقدم
ساختیم ایشانرا بر اقویا و اعرب در سبقت با یمان لیقولوا تا گویند
بزرگان هؤلاء آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق و هدایت
من الله علیهم منت نهاد خدا برایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم
آیا نیست خدای دانا تر یعنی هست بالشاکرین بشکر کنندگان بر نعمت اسلام
واذا جاءك الذین و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند
بآیتهاء ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد دهانه درویشان خند
که حق سبحانه و تعالی دور کردن ایشانرا نهی فرمود بعد از آن هرکدام که بخدمت
حضرت صلعم بسلام بروی بشره دستی کرفتی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی
بخدمت سید کاینات صلعم آمده کفتند یا رسول الله کناهان بزرگ کرده ایم
و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار چگونه کنیم آنحضرت
صلعم بجواب ایشان ملتفت نکشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت صلعم باز
کشتند فی الحال آیة نازل شد که چون مومنان کناه کار که بر وحدانیت من و
رسالت تو تحقیقست اقرار کرویده اند بسوی تو آیند برایشان سلام کوی که بشارت
بسلامت دینی و رحمت عقبی ده و بگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشته و حکم کرده
علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد برحمت وعده
که از شائبه خلف مبرا بود انه من عمل منکم بدرستی که هر که بکند سوءا
کار بدی بجهالة بنادانی یعنی بدی کند بحالتی که جاهل باشد بر تبعه آن
و نداند که عقوبتی بدان مترتبست ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن
عمل و اصلح و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عوض آن
کناه فانه غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبانرا رحیم
مهربانست برایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که اگر بر تو ذلت می نویسد ملك برای
تو رحمت می نویسد پیش از آن دو کتابت است یکی ازلی بی وقت و مقررست که کتابت
وقتی کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیه شربت شفاست بیمار دل

بیمارستان



بیمارستان کناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار در شبان
کنه را روز و شب شربتی بهتر از استغفار نیست وكذلك و همچنانکه تفصیل کنیم
درین صورت دلایل توحید و نبوت همچنین نفصل الآیات تفصیل می کنیم
آیات قرآنرا در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شود ولتستبین و تا روشن
شود سبیل المجرمین راه کناه کاران را یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که
چون قریش آنحضرت را صلعم بدین آبا دعوت کردند آیه آمد که قل انی نهیت
بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که تدعون
من دون الله می پرستید شما بجز خدا یعنی بتانرا که آرزوی شما
آنست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو پیروی نمی کنم اهواءکم
آرزوهاء شما را قد ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوی
شما کنم وما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن
الحارث و دیگر روساء قریش کفتند ای محمد صلعم چند مارا بعذاب الهی تخویف و
تهدید نمایی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و بیش ازین مارا مترسان
این آیه نازل شد قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشن
من ربی از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله
باشد میان حق و باطل و کذبتم به و شما تکذیب می کنید آن دلیل را
ما عندی نیست نزدیك من ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب
می نمایید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر
عذاب الا لله مگر خدایرا یقص الحق می گوید خدای تعالی چیزهای
درست را و هو خیر الفاصلین و او بهترین کارگذارانست یا بیان کنندگان
قل لو ان عندی بگو اگر نزدیك من بودی ما تستعجلون به آنچه شما
شتاب می کنید از عذاب لقضی الامر هر آینه گذارده شده بودی
کار بینی و بینکم میان من و شما یعنی شمارا هلاك کرده بودمی بتعجیل
و میان ما انقطاع شده بودی والله اعلم و خدای دانا ترست بالظالمین
بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان و عنده و نزدیك اوست مفاتح
الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها نمی داند آنرا الا هو مگر او پس
تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او از سید عالم صلعم
مرویست که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی نداند آنرا بجز خدای بعد از آن
این آیه خوانده که ان الله عنده علم الساعة الآیة و معنی این در سوره لقمان
مذکور خواهد شد و یعلم و می داند خدای ما فی البر آنچه در بیابانست

از نبات وحیوانات وَالْبَحْرِ وآنچه در دریاست از جانوران آبی وجواهر یا آنچه
بر عالم شهادت است وبحر عالم غیب وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ ونیفتد هیچ برک
از درخت اِلَّا يَعْلَمُهَا مکر بداند خدای تعالی او را که چند برک از درخت افتاد
وچند برک بر وی باقی ماند وآن برکها افتاده از درخت تا زمین بر چند ورق
منقلب کشت این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ ونیفتد
دانه فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمیست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ
ونه تری است وَلَا يَابِسٍ ونه خشکی است اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مکر در کتاب روشن
شده یعنی در لوح محفوظ کفته اند مراد از رطب اشارت بعالم روحانیان است
ویابس اشارت از عالم جسمانیات وهمه در لوح محفوظ ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي
يَتَوَفَّاكُمْ واوست خداوندی که می خواباند وتوفی میکرداند بِاللَّيْلِ بشب
توفی فرا کرفتن چیزیست بتمام لا جرم اینجا استعاره کرده توفی را از مرک برای
خواب چه میانه ایشان مشارکت است در زوال احساس وتمیز وامتناع بدن از عمل
وسر النوم اخ الموت اشارت بدینجاست وَيَعْلَمُ ومیداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه
کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انکیزد شما را از خواب فِيهِ در روز
اطلاق بعث تعظیم برای ترشیح است در مقابل توفی لِيُقْضٰى اَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی
که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرک برسد ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی
اوست بازکشت شما بعد از مرک ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید وخبر کردن بآنست که جزا
دهد شما را بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست قاهر وغالب فَوْقَ
عِبَادِهِ بر بندکان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ وفرو می فرستد بر شما
حَفَظَةً فرشتکان که نکاه دارند مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملهای
شما را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال الحفظه
آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی
دلیری نکند واز هیبت کتاب اقرأ کتابک عملی بجای آرد که وقت نامه
خواندن خجل وشرمنده نکردد نه اندیشی از آن روز که در وی حکرهای خون
ودلهای ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال کویند بخوان تا کردهای خویش بینی
مکن ورسیکی باری در آن کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی وایں کرام الکاتبین
مشرف حال بندکان خواهند بود حَتّٰى اِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
یکی از شما مرک تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را بر دارند فرشتکان ما یعنی ملک
الموت واعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت وهفت
دیکر ملائکهٔ عذاب پس ملک الموت چون روح مؤمن قبض کند بفرشتکان

احمد



رحمت سپارد وچون جان کافر بر دارد بملائکهٔ عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ
واین فرشتکان تقصیر نمی کنند در قبض ارواح ثُمَّ رُدُّوا پس باز کردانیده شوند
مردمان بعد از فوت اِلَى اللّٰهِ بحکم وجزای خدای تعالی مَوْلٰيهُمُ الْحَقِّ آنکه
خداوند ایشانست وحقست یعنی درست کوی وراست کار اَلَا لَهُ الْحُكْمُ
بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال الحکم نباشد وَهُوَ
اَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ واوست شتاب کننده ترین حساب کنندکان وکفته اند
حق سبحانه وتعالی مقدار دو شیدن کوسپندی همه مکلفان را حساب خواهد
کرد با وجود کثرت جن وانس وبسیاری اعمال ایشان واین دلیل کمال قدرت
است قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بکو که کیست که می رهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ
از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وسحاب وغبار وَالْبَحْرِ وار ظلمت دریا
که تاریکی شب وسحاب وبخارست مراد رهانیدن از سختیها وکشتنهاست
تَدْعُونَهُ می خوانید بخات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری وشکار را
وَخُفْيَةً وپنهانی لَئِنْ اَنْجَانَا ومی کویید که اکر نجات دهد خدای ما را مِنْ
هٰذِهِ از این شدت ومحنت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از شکر
کویندکان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ بکوای محمد که خدای تعالی نجات
میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر وبحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ واز هر اندوه وغمی
که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما باز بشرک رجوع میکنید وبعهدی که کرده اید
وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بکو اوست توانا عَلٰى اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه
فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذاب از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد
وسنکباره که بر سر قوم باریدند اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ یا عذاب از زیر قدم شما
چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت وکفته اند
که عذاب من فوق حکام ظالم اند ومن تحت ارجل بندکان وخدمتکاران
بد معاش یا من فوق کبار قوم اند ومن تحت صغار ایشان اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا
یا در آمیزد شما را باهم کرده هر کروهی را سودایی وتمنایی وآرزویی ومدعای
بخلاف آن دیکر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ وبچشاند خدای
بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج وسختی مراد سیوف مختلفه است اُنْظُرْ كَيْفَ
بنکر که چکونه نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ می کردانیم آیتها را بوعد ووعید لَعَلَّهُمْ
يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ ودروغ میدارند عذاب را
یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ وآن عذاب یا کتاب
حق وصدق است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بکو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نکهبانی که
مهم شما را بمن کذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا تعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٌّ

و هر چیزی را از وعده و وعید قسمتیست که در آن قرار یابد یعنی واقع شود یا هم
علی الاجرای وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آن را وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون
ببینی آنکسانی را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض و شروع میکنند و گفتگوی
می نمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و بدان طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند
فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش
گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآن حضرت صلعم
و مراد امة اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بعد از آنکه یاد کنی خدا را بَعْدَ الذِّكْرَىٰ
بعد از آنکه یاد کنی نهی خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع
تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیة آن بود که
هرگاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی
در تکذیب قرآن و استهزا با بعضی کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که
چون ببینند کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری
دوری جویید اهل اسلام گفتند یا رسول الله صلعم ما را از طواف خانه و قعود در
مسجد الحرام چاره نیست کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه
میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز
منع می توانیم کرد آیا اثم باشیم یا نه آیة آمد وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه
يَتَّقُونَ به پرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی
از جرایم ایشان مِنْ شَيْءٍ از چیزی وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن بر ایشان هست که پند
دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت
کنند از افعال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم
دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا
وَلَهْوًا دین خود بازی و مشغول بطرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو
و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را
بدان دعوت میکند بان سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادت است
بلهو و طرب می گذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده ایشان را زندگانی دنیا
تا بدان سبب انکار بعث و حشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَنْ تُبْسَلَ
تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفسی بکار وی بسبب آنچه
کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای
وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب باز خرد وَإِنْ تَعْدِلْ
كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ





مِنْهَا آن فدا از وی گیرند أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده اند
بهلاک و عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ و ایشان راست
در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشان را بسوزاند
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
بجهة آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ بگو ای محمد صلعم أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ
آیا بخوانیم و پرستیم بدون خدای یعنی بجز پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند
اگر طلب عبادت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع
و ضر وَنُرَدُّ و باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع
بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام و از مضیق
کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق باز گردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ
الشَّيَاطِينُ مانند کسی که بربایند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیابان
دور و دراز حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه می داند و نه چاره بکار خود می تواند لَهُ
أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ می خوانند او را
إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و میگویند ائْتِنَا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف
خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن که اگر اجابت شیطان
میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود به منزل نجاة
میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت بکسی که غولان و دیوان
او را از رفیقان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که
مومنانند او را براه شرایع که منهاج شریعت است می خوانند دیو فریبنده او را
به بیابان ضلالت می کشد اگر بر گردد و خود را بکاروان رساند و در زمره
ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه فرو رفته اند قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست
وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را
وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از
خدا در همه حال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست خداوندی که بسوی او تُحْشَرُونَ
جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکسی
که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین بِالْحَقِّ برای اظهار حق و مصنوعات و دلایل
قدرت و وحدانیت او یند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی که خدای گوید یعنی
هر چیزی را که تکوین او خواهد او فرماید که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد آن
چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ خبر است است
وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که در دمند

در صور و آن شاخی است که در وی خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید
عالم الغیب اوست خدای داننده غیب که عالم ملکوت است والشهادة و دانای
شهادت که ... وهو الحکیم و اوست خدای با حکمت در بعث و حشر خلائق الخبیر
دانا بآنکه برانگیزد و بر چه حشر کند واذ قال ابراهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه
ابراهیم ع که ایشان دعوی فرزندی او می کنند پس و لحالی که بموافقت او نمایند در
توحید و قصه او آنست که گفت لابیه آزر مر پدر خود که آزر را بود در کتب تواریخ
نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر هر تقدیر گفته
مر او را که ای پدر اتتخذ اصناما آلهة آیا فرا می گیری بتان را که خود تراشیده
بخدایی انی اریک بدرستی که من می بینم ترا وقومک و گروهی که متابع تواند فی ضلال مبین
در گمراهی هویدا وکذلک و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نری ابراهیم
بنمودیم ابراهیم را ملکوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروه
عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخته تا استدلال کند بدان در قدرت
کامله حق ولیکون من الموقنین و تا باشد از جمله آنان یا موافق بود در علم استدلال در
معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاهی روی زمین تعلق بدو داشت در شهر بابل
نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلاد طلوع نمود که در تشعشع جلال و
نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکماء مملکت
تعبیر این واقعه برین وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی بجسته طالع از
خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت بر دست
او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود
تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی را موکل ساخت و آزر را که
یکی از محرمان و معتمدان نمرود بود شبی با زن خود او فی بنت نمر پنهان از موکلان
خلوت دست داد او حامله شد و بامداد کاهنان با نمرود گفتند امشب
آن کوکب برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی
موکل ساختند تا اگر پسر زاید بکشند و زنانی که در تفحص احوال حامله بودند
چون مادر ابراهیم را ع اثر حمل ظاهر نبود از وی تفحص نکردند و دیگر کسی بدو التفات
نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید او فی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر
بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند پنهان از شهر بیرون رفت و غاری
در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را ع بزاد و در خرقه پیچیده و همانجا
گذاشته در غار بسنگ استوار کرد و آزر که از حال خبر داشت گفت که از
ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری بزادم و فی الحال بمرد در خاک دفن
کردم و بازگشتم و او فی روز دیگر بآن غار آمد دید که ابراهیم ع انگشتان خود را از یکی



و از دیگری عسل بیرون می مکید و می نوشید او فی چون این حال بدید خوش وقت شد و باز
مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی نوشید بروزی چنان
می بالید که کودک دیگر در ماهی بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی
چو ماه نو که بار وی بکمال افزود بود نماینده نورش روز تا روز چون پانزده ماهه شد
با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا هفده
سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم ع بزرگ شد او فی با آزر گفت که پسر تو آن روز
مرگ نا و بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایت خوبرویی و نیکو خویی پس آزر را بغار
آورد و ابراهیم را ع بوی نمود آزر بجمال پسر خوش بر آمد و با او فی گفت این را از غار بخانه آورد
که بلا از بیم نمرود بر سر آزر برود او فی ابراهیم را ع از غار بدر آورد نماز شام بود
و بر پایان غار گلهها از اسب و اشتر و بهائم و گوسفند جمع بود ندا ابراهیم ع از مادر
پرسید که هر آینه اینها را پروردگاری خواهد بود که آفریده و روزی می دهد پس
مادر گفت که هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد از تربیت
یابد پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام ابراهیم ع گفت پروردگار
تو کیست گفت پدر تو ابراهیم ع گفت خدای او کیست گفت نمرود گفت خدای نمرود
کیست مادرش بانگ بر ابراهیم ع زد که مثل این سخنان مگو که خطر عظیم دارد در زمان
نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند و بعضی بت پرست بودند و جمعی
پرستش نمرود می کردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن
علیه اللیل پس چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره
رخشان یعنی زهره و مشتری و گفته اند نزدیک بافق مغرب یعنی که ستاره
پرست بودند بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم ع هذا ربی یا این است پروردگار
من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت
قال لا احب الافلین گفت دوست نمی دارم فرو روندگان را زیرا که تغیر و انتقال
بر پروردگار روا نباشد پس قدری دیگر راه رفتند و شب چهاردهم بود و ماه طبق
سیمین بر کناره خوان سبز فلک نمودار شد فلما رای القمر پس چون دید ماه را
بازغا بر آینده و تابنده و جمعی از پرستاران پیش وی بسجده در افتادند قال هذا ربی
گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط
نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید
مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من من القوم
الضالین از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب
ابتداء طلوع کرد جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس پس چون دید
ابراهیم ع آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور خود تابنده قال هذا ربی گفت

اینست که می‌گوید آفتاب پرستان که پروردگار منست هذا اکبر این کوکب
بزرگترست در جرم و پیشتر است در روشنائی فلما افلت پس چون غائب شد
زوال و انتقال او پدید آمد قال یا قوم گفت ای قوم انی بریء من بیزارم مما تشرکون
از آنچه شما با انباز می‌گیرید با خدای تعالی انی وجهت وجهی بدرستی که من
خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی مر آنکسی را که از محض
قدرت خود فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی
که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان
در تفسیر منیر مذکور است چون ابراهیم ع بشهر در آمد او را بدیدن نمرود بردند
او مردی بود که بد منظر و ابراهیم ع او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و
کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از ایشان پرسید که این چه کس است که او را بدین
او آورده اید گفتند خدای همه اوست پرسید که این ملازمان به حوالی تخت کیانند
گفتند آفریدگان ویند ابراهیم ع تبسم فرمود گفت ای مادر چگونه است که این
خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است با اینکه او از ایشان خوبتر بودی
ابراهیم ع پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم
با او مجادله می‌کردند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد وحاجه قومه و حجت
بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا با من
حجت میکنید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وقد
هدان و حال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خدایشان او را تخویف
کردند که با معبودان ما استهزا مکن ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم ع
فرمود که ولا اخاف و نمی‌ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شریک آورده‌اید بدان یعنی
از بتان شما باک ندارم که هیچ ضرری نتوانند رسانید الا ان یشاء مگر آنکه
خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد
وسع ربی وسیع است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیزی را
علما از جهة علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و میان عاجز و قادر و جاهل
تمیز نمایید وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما انباز گرفتید
ولا تخافون و نمی‌ترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می‌آرید بخدای تعالی
ما لم ینزل آنچه را که فرو نفرستاده است خدای به شریک کردنش علیکم
بر شما سلطانا کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان
احق بالامن سزاوارترند با ایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید
که بدانید آنرا اکنون باید ترسید و قادر است بر ایصال النفع و ضر یا آنکه حق تعالی
از سؤال ابراهیم ع جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الذین امنوا آنکسانند که ایمان



ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه
لهم الامن مر ایشان راست امان از خلود دوزخ وهم مهتدون و ایشانند راه
یافتگان وتلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم ع باقوال کواکب تا اینجا
حجتنا حجت و برهان بود از روی دوستی آتیناها ابراهیم دادیم آنرا با ابراهیم ع
که تا حجة گرفته بیان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم
پایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی
که پروردگار تو حکیم خداوند حکمتست در برداشتن و فرو گذاشتن
بندگان علیم دانا با استحقاق هر کس در رفع و حفظ او ووهبنا له
و بخشیدیم مر ابراهیم را ع اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
ویعقوب و نبیره او که اسرائیل است کلا هدینا و هر یک را از ایشان راه نمودیم
ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را ع پیش از ابراهیم ع ومن ذریته و هدایت
دادیم از ذریت نوح ع بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم ع اولی و اصح است زیرا که
یونس ع و لوط ع در این آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت
ابراهیم اند ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم ع از ذریت نوح است باتفاق پس حق
سبحانه و تعالی میگوید که از ذریت نوح ع راه نمودیم داود داود را که پدر ایشانست
از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او سلیمان ع وایوب و ایوب را که پسر موص از
اسباط عیص بن اسحق ویوسف و یوسف بن یعقوب را ع وموسی وهرون و موسی و
برادر او هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه
ابراهیم ع جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را از خود
استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او از اولاد و پسر زید بن مسلم است
از اولاد رحیم بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است
و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و عمران پسر ماثم بن
اموص است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم می‌شود که نسبت از طرف مادر صحیح است
چون عیسی را که ذریت نوح و یا ابراهیم یاد کرده و حال آنکه نسبت او از مادر است نه
از پدر پس حسن و حسین علیهما السلم از اولاد رسول صلعم باید دانست و بنوت ایشان
در این مضایقه نمی کردند والیاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر نسی بن فنحاص بن عیزار
بن هرون و آنکه گفته اند که مراد ادریس است دور می‌نماید چه ادریس از آباء نوح است
نه از اولاد او وکل من الصالحین همه این پیغمبران از شایستگانند واسمعیل
و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است ع والیسع والیسع که پسر اخطوب است
یا ابن العجوز مشهور است ویونس و یونس بن متی را ع ولوطا و لوط را که پسر هرون
بوده و هرون برادر حضرت ابراهیم بوده ع وکلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم

على العالمين ومن آبائهم وذرياتهم واخوانهم وبعضى از برادران واجتبيناهم وبرگزيديم
اين پيغمبرانرا وهديناهم الى صراط مستقيم وراه نموديم ايشانرا يعنى ثابت داشتيم براه
راست ذلك اين دينى كه انبيا بدين متدين بودند هدى الله دين خداست
يهدى به من يشاء راه مى نمايد بدان دين بفضل خود هركرا مى خواهد من عباده
از بندگان خود ولو اشركوا واگر اين پيغمبران شرك آرند بخداى با وجود اين همه
فضل وكمال لحبط عنهم هرآينه باطل گردد ونيست شود از ايشان ما كانوا
يعملون آنچه ايشان كرده باشند زيرا كه كفر محبط اعمال است درين آيه تهديد
عظيمست مر مشركانرا اولئك اين گروه يعنى انبيا الذين آتيناهم الكتاب آنانند
كه داديم ايشانرا كتاب والحكم وداديم حكمت در فصل دادن امور والنبوة و
پيغمبرى فان يكفر بها پس اگر كافر شوند بكتاب وحكمت ونبوة هؤلاء اين گروه معاندان
از قريش فقد وكلنا بها پس بتحقيق كه ما بر گماشته ايم ومهيا كرده براى ايمان
بدينها قوما گروهى را كه از روى صدق ليسوا بها بكافرين نيستند بدين
چيزها كافر مراد پيغمبران وتابعان ايشانند وگفته اند اين قوم اشارت
با نصار است واهل مدينه وچون در وقت نزول اين سوره ايشان هنوز ايمان
نياورده بودند پس اين صورت بشارت است بايمان ايشان اولئك الذين آن
گروه انبيا آنانند كه هدى الله راه نمود خداى ايشانرا بدين خود فبهديهم
اقتده پس بطريقه ايشان اقتدا كن مراد آن چيزاست كه بدان متفق بوده اند
از توحيد واصول دين نه فروع مختلف فيها در مفاتيح غيب آورده اند كه حق سبحانه
وتعالى حضرت مصطفى را صلعم گفت فبهديهم اقتده يعنى سير اقتدا كن واحوال
ايشان پيدا بين بناى اشارت گفت بانكه بر وصف وسيرت هريك مطلع شده
اجود واحسن را اختيار فرمايند زيرا كه اقتداء پيغمبر صلعم بديشان در اصول
دين نشايد چه در آن تقليد روا نيست ودر فروع نيز نباشد چه شريعتش ناسخ
شرايع ايشانست پس مراد محاسن اخلاق ومكارم اوصاف خواهد بود واز
صفات سنيه واخلاق رضيه هرچه با همه ايشان متفرق بوده نزد او تنها
مجتمع است پس از همه افضل واكمل بوده باشد ❊ هرچه خوبان جهان داده اند ❊ قسم
نيكوتر از ان داده اند ❊ هرچه بنازند بدان دلبران ❊ جمله تراهست زياده بر آن قل
بگواى محمد صلعم با كافران كه لا اسئلكم نمى خواهم از شما عليه بر پيغام رسانيدن
از خداى تعالى اجرا مزدى چنانچه هيچ پيغمبرى از شما مزد دعوت از امت نطلبيده
ان هو نيست اين تبليغ من الا ذكرى للعالمين مگر پندى مر عالميانرا وما قدروا
الله وتعظيم نكردند جهودان خداى را حق قدره چنانچه سزاى تعظيم او باشد ودر كشف
الاسرار گويد كه خدايرا نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد وارى قدم را





باحدوث چه نسبت خاك وآب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگى را در
شناخت آگهى سؤال كردند فرمود كه كل ما خطر ببالك فهو على خلاف ذلك و حضرت
حقايق پناهى خلدت ظلال كماله بالفيض نا آگهى در شروع رباعيات فرموده اند
كه معرفت وادراك حق سبحانه وتعالى باعتبار كنه ذات وتجرد او از تعينات
اسما وصفات ممتنع است مر غير حق را زيرا كه ازين حيثيت بحجاب عزت محتجبست
وبرداء كبريا مختفى هيچ نسبت نيست ميان او وپس شروع در طريق معرفت او
ازين وجه اضاعة بضاعة وقت است بخيال در نگنجد تو خيال خود مرنجان
وامام علامه قدس سره در اسرار التنزيل فرموده كه اى انكه سوى جمال وجلالت
از تو بال كنه خردم در خور اثبات تو نيست دانسته ذات تو بجز ذات تو نيست
وگفته اند كه معنى آيه اينست كه ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند كه مالك
الضيف كه سرخلقه احبار يهود بود بخدمت سيد كاينات صلعم آمد آن
حضرت با وى گفت سوگند مى دهم ترا بدان خداى كه توريه بموسى منزل كرد
كه در توريه ديده كه خداى دانشمند فربه را دشمن مى دارد گفت آرى اين
خبر در توريه هست حضرت صلعم فرمود كه آن چه تن پرور خود پرست تويى
او در غضب شد وگفت خداى هيچ كتابى بر هيچ كس نازل نساخته آيه آمد
كه آنها خدايرا چنانچه مى بايد بوصف نكردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاد
خداى تعالى على بشر من شىء بر هيچ بشرى هيچ چيز از وحى واحكام شرع همچنين صفى را
كه از كتب ورسل است از حق سبحانه سلب كردند قل بگواى محمد صلعم
من انزل الكتاب الذى كه فرستادن آن كتابرا كه جاء به موسى آورد موسى ع
يعنى توريه نورا در حالتى كه بود روشنايى دهنده وهدى للناس وراه نماينده
مردمانرا تجعلونه شما گردانيده ايد آنرا قراطيس صحيفها وطومارها
و ورقها پراكنده تبدونها آشكارا مى كنيد آنچه مى خواهيد وتخفون كثيرا
وپنهان مى سازيد بسيارى را از ان چون نعت حضرت پيغمبر صلعم وآيه رجم وغيرآن
وعلمتم وآموخته شده ايد اى اهل اسلام بزبان پيغمبر صلعم ما لم تعلموا آنچه
ندانسته ايد انتم ولا آباؤكم نه شما ونه پدران شما از امر ونهى ونه حلال وحرام
قل الله بگواى محمد صلعم كه خداى تعالى فرستاد واين جواب آنست كه كه فرستاد توريه را
ثم ذرهم پس دست بازدار از يهود وبگذار ايشانرا تا بوسته فى خوضهم يلعبون
در باطل وخرافات خود بازى مى كنند شيخ ابو سعيد ابو الخير قدس سره در كلمه قل الله
فرموده كه الله وبس وما سواه هوس وانقطع النفس شيخ الاسلام قدس سره فرموده
كه دل ما سواى او را داد ثم ذرهم غير او از و گذار وشبلى با بعضى اصحاب خود
مى گفت كه عليك الله ودع ما سواه چون تفرقه دلست حاصل از همه دلها يكى

سپاه و بگذرند هم وهذا کتاب انزلناه واین قرآن کتابیست که فرستادیم او را
مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده
از کتب ولتنذر وتا بیم کنی این کتاب و حفص بیا می خواند یعنی تو بیم کنی ام القری
اهل مکه را ومن حولها و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را
قری جمع قریه است و او را ام القری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا که مجتمعی باشند
شهر و دیه او را قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهة آنکه تمام زمین از تحت او
بسط کرده اند یا آنکه قبیله اهل قریه است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون
بالآخرة وآنکسان که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب
یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست و خوف سبب تدبر و تفکر
در آنکه نجاة بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد وهم ایشان که بدین وکتاب
میگروند علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه
ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت
کردند و حضرت رسالت صلعم از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر
بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن
افتری از آنکس که افترا کرد و بر بست علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی و گفت من
پیغمبرم او نیم اوقال یا گفت که اوحی الی وحی می کنند بمن ولم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند
بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و می گفت که این وحی است که بمن
فرود آمده و اسود عنسی نیز می گفت شخصی بر من ظاهر می شود و بر خاطر من سخنان نشسته و
بر من القا می کند ومن قال وکیست ظالمتر از آنکه گفت که سانزل زود باشد
که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده اید گوینده این سخن
عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بوده روزی که آیه لقد خلقنا الانسان
من سلالة می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه می کرد
بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد
که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت صلعم فرمود که بنویس که همچنین نازل شد
عبدالله در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد صلعم صادق است بمن نیز وحی فرود آمد
چنانچه برو فرو می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او می گوید ولو تری و اگر ببینی تو
اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای
مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گشاینده کان دستهای
خود را برای قبض روح ایشان در شرایع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب
ایشان و عمود آتشین بر ایشان می زنند و می گویند که اخرجوا انفسکم
بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای ایشان همچو متقاضی مسلط که از روی غلظت





وعنف چیزی می طلبد یا می گویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب
اگر می توانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهد
شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید
علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود وکنتم عن آیاته وبودید که از آیات او
تستکبرون گردن کشی می کردند و در ان تدبر و تأمل نداشتند ولقد جئتمونا
و بدرستی که آمدید برای ما جزای ما فرادی تنها بی مال یا شما است نه فرزند نه خدم
و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم ولقد آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم اول مرة
در نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وترکتم ما خولناکم و بگذاشتید
وراء ظهورکم از پس پشت خود و هر چه از نعمت فرستاده بدیم و نه با خود برداشتید
وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء
شفیعان شما را لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و حفص
بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت
وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید
که گمان می بردند که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای تعالی
فالق الحب شکافنده تخم است تا از روی نبات بروید والنوی و شکافنده
دانه تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نباتی که نشو و نما
حیاتی دارد من المیت مرده که تخم و دانه است یا بیرون می آرد ولد را از نطفه
و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آورنده
مرده است چون تخم یا نطفه از بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است
ذلکم الله این زنده کننده میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا بر گردانیده
می شوید از وی فالق الاصباح شکافنده نور صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی را
بروشنایی آورده وجعل اللیل سکنا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب
حرکات روز برآسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا
نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین
بدیشان متعین گردد ذلک این کار که بیرون آوردن شمس و قمر است بروجها
تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم
دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست خداوندی که بقدرت کامله جعل
لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها
فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریاها و نجوم
را جز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رجم شیاطین و غیر آن در تفسیر
گفته که ذکر این منفعت کرد چه در بحار دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر

قد فصلنا الآيات

ظلمات دليل معرفت طريق دريا ساخته با وجود بعد مسافت ميان آسمان و زمين
بدرستی که روشن و مبين ساختيم نشانهای قدرت لقوم يعلمون برای گروهی
که دانند و بيانا سند لال کنند وهو الذی انشأكم اوست آنکه بيافريد شما را
من نفس واحدة از يکتن که آدم است فمستقر پس شما را کاهی است ومستودع
وجای وديعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نيز گفته اند يا مستقر قرار
و مستودع دنيا و حقيقت آنست که هرجا که آدمی قراری دارد مستودع اوست چون
صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت يا دوزخ مستقر اوست و از جهت
آخرت دار القرار گفته اند و محققان مراد درين آيه اشارتيست که زبان قلم از تحرير
و قلم زبان از تقرير آن معزول اند و توهمی که حقايق و معانی گويند با خلوتخانه آنانی
گويند اسرار غمز عشق نا دلها با هم هر دم زبان بجز بانی گويند قد فصلنا الآيات
بدرستی که بيان کرديم علامات وحدانيت خود را لقوم يفقهون برای گروهی که فهم
کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء ماء و فرستاد از ابر باران را آبی
فاخرجنا پس بيرون آورديم به بآن آب نبات كل شیء رستنيها هر چيزی
مجمل و نوعی آنکه مفصل ميگويد فاخرجنا منه پس بيرون آورديم از ان آب خضرا
چيزی سبز يعنی گياهی که از و تخم رسته است و بيخ و شاخ پيدا کرده نخرج منه بيرون
می آريم از ان گياه سبز حبا متراكبا دانه بريکديگر مرکب شده يعنی خوشه ومن النخل
و بيرون آريم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان شاخها دانية
نزديک بيکديگر يعنی بر هم بجهه يا بزمين نزديک از کثرت بار وجنات من اعناب و ديگر بيرون
آريم بوستانها از انگور والزيتون و بيرون آريم زيت را يعنی از درخت زيتون والرمان
و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ
وغير متشابه و آن اشجار و درختان در ثمر بعضی ببعضی شباهت ندارند و مانند
بيکديگر نيند اگر در طعم ميوه چه بعضی بغايت ترش می باشند و بعضی شيرين و برخی ترش
و شيرين انظروا الى ثمره بنگريد بميوه هر درختی اذا اثمر چون بيرون آرد ثمر
خود را بغايت خورد و بحرق وينعه و بنگريد در رسيدگی و پختگی او که چگونه بکلی
و عزم و نفع و لذتی در روی پديد می آيد ان فی ذلكم بدرستی که در آنها که ياد کرديم لآيات
نشانهاست بوجود قادر حکيم لقوم يؤمنون هر گروهی را که بگروند وجعلوا و
ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند يعنی مجوس که پيدا کرده اند برغم
خود لله برای خدا شركاء الجن انبازان و برای بعضی گفته اند که شيطان شريک خداست
و هر چه خيرست خدای آفريند او را يزدان می گويند و هر چه شرست شيطان خلق میکند
او را اهرمن ميگويند وخلقهم و حال آنکه او آفريده است هر يکی را از شيطان که
شيطان نيز مخلوق اوست و ايشان مخلوق را شريک خالق می گويند وخرقوا له و برمی

بافند



بافند کافران برای او بنين پسران چون عزير و عيسی ع وبنات دختران چون ملائکه
بغير علم بی آنکه علم باشد ايشان را بحقيقت آنچه می گويند سبحانه پاکست خدای
تعالی و برترست عما يصفون از آنچه صفت می کنند که او را شريک و فرزند
هست بديع السموات والارض اوست بديد آورنده آسمانها و زمينها انى
يكون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی ولم تكن له صاحبة
و حال آنکه نيست مر او را فرزندی که فرزند از شوهر و زن بديد آيد و چگونه او را زن
باشد که در زن با شوهر کفايت و جنسيت شرط است و او را کفو نيست و ميان او و
ما سوی مجانست نه وخلق كل شیء و بيافريد همه چيز را و خالق را مانند نيست
وهو بكل شیء عليم و او بهمه چيزها داناست و غير او را از دانائی نيست پس او را
مثل نبود و مانند او را شايد نه اسناد و صاحبه و ولد بروی محالست ذلكم
اين که بدين صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت است ربكم
پروردگار شما لا اله الا هو هيچ معبود بسزا نيست مگر او خالق كل شیء
آفريننده همه چيزها فاعبدوه پس او را بپرستيد وهو و او با وجود اين همه
صفات على كل شیء بر همه چيزها وكيل نگاهبانست و متولی امور بندگان
لا تدركه الابصار در نيابد او را ديدها وهو يدرك الابصار او در يابد خداوند
ديدها را اين آيه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو نه
بر نفی رؤية که ادراک ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رؤيت دارند تقييد بايد کرد ببعضی
بعضها او ... در دنيا چه رؤيت در عقبی بنص قرآن و حديث ثابتست وهو اللطيف
الخبير و اوست نيکوکار و دانا باسرار و در بعضی گفته که اوست باريک بين نهانی
دان که نه بينند آنچه وی می بيند و کسی ندانند آنچه وی داند قد جاءكم بصائر
بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربكم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه
پس هر که ببيند منفعت او مر او راست ومن عمی فعليها و هر که نابينا شود يعنی نه
بيند آن حجتها را ظاهر را پس ضرر آن بر وست وما انا عليكم و نيستم من شما را
بحفيظ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و برآن شما را جزا دهم بر من نيست جز تبليغ
و بس وكذلك و مثل اين تصريف که در آيتها گذشته کرديم نصرف الآيات ديگر می گردانيم
آيتها را از نوعی بنوعی و از وعد بوعيد تا سامعان متنبه شوند وليقولوا و تا
بگويند اهل مکه که تو درست خوانده و تعليم گرفته از يکی از اهل کتاب و قريش
آن بود که حضرت صلعم ... ياد کرده و بنده بود نه تعليم می کرد و می گويند خدای
بر من وحی می کند حق تعالی می گويد ما تصريف آيات می کنيم تا بگويند که تو از بشر تعليم
گرفته زيرا که اين نوع کلام مقدد هيچ بشر نيست ولنبينه و ديگر تصريف برای
آنست که بيان می کنيم قرآن را لقوم يعلمون برای گروهی که می دانند که اين کلام خداست

نقل است در محلی که کفار بحرب آن حضرت صلعم بدین آبا دعوت می‌کردند این آیه
نازل شد اتبع ما اوحی الیک پیروی کن چیزی را که وحی کرده شد بتو من ربک
از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی نیست
مگر او واعرض وروی بگردان عن المشرکین از شرک و باقوال کافران التفات می
منمای ولو شاء الله واگر خواستی خدای تعالی که موحد بودندی ما اشرکوا
هرگز شرک نمی‌آوردند وما جعلناک ونگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا برین
کافران نگاهبان وما انت ونیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان
بتو بازنگذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب
جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد صلعم زبان از دشنام بتان بربند
واگرنه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد می‌کنی بجا گوییم آیه آمد که ولا تسبوا الذین
یدعون ودشنام می‌دهید آنانرا که می‌پرستند من دون الله بجز خدای و قبایح
ایشان یاد مکنید فیسبوا الله وایشان در مقابله ناسزا گویند خدایرا
عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم یعنی بنادانی یعنی این عمل بکنید از روی
نادانی حق سبحانه وتعالی نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن
متهم واقع نشود کذلک همچنانچه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل
امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشانرا از نیک و بد در نظر ایشان
کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست مرجعهم
بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا
یعملون بانچه بودند که عمل می‌کردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت
صلعم گفتند ای محمد صلعم تو ما را خبر می‌دهی که موسی عصا بر سنگ زد دوازده
چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده کرد از نبی آیتی بما نما تا ایمان
آریم حضرت صلعم فرمود که چه معجز خواهید گفتند می‌خواهیم که کوه صفا بدعای تو
زر گردد حضرت صلعم فرمود که اگر این معجز بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید
کرد جمله بقبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد و تاکید نمودند که
اگر این معجزه نمایی همه در موافقت اهل توحید متابعت کنیم در معالم آورده که حضرت
بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرموده گفت اگر بدعا تو این
کوه را زر سازیم اما سنت ما بران جاری شده که چون بنیاد بر سوت ایشان
ایمان نخواهند و این آیه بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب
استیصال بدیشان فرستیم اگر می‌خواهی که این معجز ظاهر سازیم اما عذاب در پی
دارد واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت صلعم قسم ثانی را اختیار فرمود و آیه
آمد واقسموا بالله وسوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت‌ترین سوگند از ایشان

لئن



لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب می‌کنند لیؤمنن بها
هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که این آیتها یعنی
نشانهای نبوت که معجزات آن عند الله نزدیک خداست و او بر اظهار
آنچه خواهد قادر است وما یشعرکم وچه چیز دانا کرد شما را ای مومنان بانچه
از کافران صادر گردد انها اذا جاءت بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان
لا یؤمنون نخواهند گروید ونقلب افئدتهم و می‌گردانیم دلهای ایشانرا
از تصدیق وابصارهم ودیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی‌آرند در آخر
کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بانچه آیة ظاهر شد اول مرة نخستین
بار چون شق قمر وغیر آن ونذرهم ومی‌گذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون
در بیراهی خود سرگشته می‌شوند ولو اننا نزلنا واگر چه ما فرو فرستادیم
الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانکه می‌گویند لولا
انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی واگر سخن می‌گفتند با ایشان مردگان چنانچه
اقتراح می‌کنند که فاتوا بآبائنا وحشرنا علیهم واگر جمع می‌کردیم برای ایشان
کل شیء همه چیزها که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت
الهی و بر رسالت رسالت پناهی ما کانوا لیؤمنوا نبودند که بگروند ایشان
که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای تعالی خواهد ولکن اکثرهم ولیکن
بیشتر کفار یجهلون نمی‌دانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند
آورد وکذلک وچنانکه ترا ای محمد صلعم دشمنان هستند جعلنا ما گردانیدیم
لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گردنکشان از
انس وجن شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمن
یوحی بعضهم وسوسه می‌کنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی
بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه می‌کنند و خبر می‌دهند بعضی از جن
جنرا و برخی از انس انس را زخرف القول سخنان دروغ را آراسته غرورا
از برای فریب ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو ایمان ایشانرا ما فعلوه
نمی‌کردند دشمنی با پیغمبران فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا وآنچه دروغ را
که بر می‌بافند و از اینجا معلوم شد شیطان در سخنان رنگین که اصل آن فریب خواست
ولتصغی الیه و برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسانی که لا یؤمنون
بالآخرة نمی‌گروند بآخرت ولیرضوه و برای آنکه بپسندند آنرا ولیقترفوا
و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده اند از گناهان
قل افغیر الله بگو ای محمد صلعم که آیا بغیر خدای تعالی ابتغی حکما می‌طلبم کسی را
که حکم کند میان من و شما وهو الذی واوست آنکه انزل الیکم الکتاب

فرو فرستاد بشما قرآن مفصلاً بیان کرده شده در حق و باطل والذین آتیناهم
الکتاب وآنکسانی که داده ایم ایشانرا کتاب چون علماء یهود و نصاری یعلمون
می دانند انه منزل آنکه قرآن فرو فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو
بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش خطاب امت اند یا مراد هر کسی چون
او را حقیقت قرآن ظاهر شده باشد من الممترین از شک کنندگان وتمت
وتمام شد کلمة ربک سخنان پروردگار تو در بیان توحید و نبوت صدقا وعدلا
از روی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل
وهیچکس نیست که تبدیل دهند لکلماته مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند
آیات تورات را زیرا که حق سبحانه وتعالی وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا
له لحافظون وهو السمیع واوست شنو گفتار همه العلیم ودانا باسرار همه
وان تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که در روی زمین اند
یعنی کفار وجهله گویند که ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه یضلوک
عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند
این گروه الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون
ونیستند ایشان الا که دروغ می گویند در تحلیل مردار و تحریم بحایر وانعام
فرزند بوی ان ربک هو اعلم واو داناترست من یضل عن سبیله بآنکس که گم
می شود از راه وی وهو اعلم واو داناترست بالمهتدین براه یافتگان فکلوا
پس بخورید مما ذکر اسم الله از آنچیزی که یاد کرده شده نام خدای تعالی علیه
بر وی در زمان ذبح او ان کنتم واگر هستید شما بآیاته مؤمنین بآیاتها در حلال
وحرام گرویدگان وما لکم وچیست شما را الا تأکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله
از آنچه یاد کرده اند نام خدای تعالی علیه بر وی وقت ذبح وقد فصل لکم وبدرستی
که تفصیل کرده خدای و بیان فرموده برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما تفصیل
در این آیت که حرمت علیکم المیتة والدم الآیة و حضرت حرم فعل خواندن یعنی بیان کرده
خدای تعالی آنچه حرام ساخت بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه بیچاره باشید و محتاج گشته الیه
بسوی آن محرمات آن نیز حلال است عند الضرورة وان کثیرا وبدرستی که بسیاری
از مردمان لیضلون گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم
بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و تحقیقی ان ربک بدرستی که
پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در گذشتند
وذروا و دور بدارید ظاهر الاثم آشکارا گناه وباطنه و پنهان او یعنی ترک
کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند که نکاح
محارم مکنید و بزنان مایل شوید و بعضی گفته اند گناه ظاهر آنست که بجوارح

میل



میل کنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب
نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل نعمتهای عقبی هر دو سبب مشغولی می شود از حضرت
مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بتمنای
نفس بجوارح و گناه باطن محبت آن و بقای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را
بر آن اطلاع می افتد و باطن آنکه میان خدا و بنده بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر
اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضاء ارتکاب آن دست می دهد و گناه باطن
عقاید فاسده و ضمایر باطله و در بحر الحقایق فرموده که همچنانچه ایشانرا ظاهر هست یعنی
بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی است گناه را نیز ظاهر هست و آن قولی و فعلی
باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی
پس حق سبحانه وتعالی می فرماید که ترک کنید افعال طبع را باتباع اعمال شرع و دست بدارید
اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری رحمه الله می گوید که چون حق تعالی
نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة اینجا می فرماید
که ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان
ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود ان الذین یکسبون الاثم بدرستی
آنانکه کسب می کنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند
بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب آورده اند که مشرکان عرب مردار را حلال
دانستندی گفتندی ای محمد صلعم گوسفندی که مرده کشنده او کیست فرمود که الله کشنده
او گفتند واعجبا چیزی که یاران تو می کشند و سگ و چرغ هلاک می کنند حلال است و آنکه
و هر چه خدای می کشد حرام و نا پاکست این سخن وسوسه در خاطر ضعفاء اهل
اسلام افتاد آیه آمد ولا تأکلوا ومخورید مما لم یذکر اسم الله علیه
آنچه یاد نکرده اند خدا را بر ذبح و امام احمد حنبل رحمه الله حرام داند لحوم متروک
التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و مالک و شافعی رضی الله عنهما بخلاف این می گویند که ذبیحه
مسلمانان حلال است اگر چه تسمیه نکرده است و امام اعظم فرق می کند میان عمد
و نسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرده حرام است و الا حلال وانه لفسق وبدرستی خوردن
او فسق است وان الشیاطین وبدرستی که دیوان لیوحون وسوسه می کنند الی
اولیائهم بدوستان خود که کافران اند لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه خود
می کشید می خورید و آنچه خدای کشته می گذارید وان اطعتموهم واگر شما ای مؤمنان فرمان
برید ایشانرا انکم لمشرکون بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان
غیر او شرک است اومن کان میتا آیا آنکه که مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه
پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وجعلنا له نورا و دادیم مر او را نوری
از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود بآن نور در میان

براه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد کَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که
صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده از آن
كَذَلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند
برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه می کنند از عبادت اصنام آیة در شان حمزه رضی الله عنه
و ابو جهل لعین است در وقتی که ابو جهل نسبت با حضرت صلعم بی ادبی کرده بود و ذکر آن
لایق حال نبوت و مراتب مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود چون
باز آمد شکایت بی حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر او بیامد
رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده شد بنور اسلام حمزه رضی الله عنه
و گرفتار ظلمت و کفر و آثام ابو جهل لعین و گفته اند در باره عمر بن الخطاب و ابو جهل
فرود آمد که مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که بار خدایا اسلام را بیکی
از این دو تن عزیز گردان دعای آنحضرت صلعم در باره فاروق بسمت استجابت یافت
پس زنده شد عمر رضی الله عنه و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند که موت بهوای نفس و حیاة
بمحبت حق یا موت بنکرست و حیاة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت
دیگر است و حیاة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان بحیوة معرفت
روزی باشد که حیوة بشریت بسر آید که کل نفس ذائقة الموت و هر حیاة معرفت بر نیاید
فلنحیینه حیوة طیبة و از اینجاست که المؤمن حی فی الدارین نمیرد هر که را جانش تو باشی
خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی این آیة بر خواند او من کان میتا فاحییناه
گفت نشان این آیة سه چیز است از خلق عزلت و با حق دعوت و دوام ذکر بر زبان و دل
و بزرگی این معنی نظم فرموده • بر روی خلایق در صحبت مگشای • می باش بجلوت و بخلوت بخدای
غافل مشو از ذوق دل ذکر زبان • تا زنده جاوید شوی در دو سرای وَكَذَلِكَ و همچنانکه در مکه
بزرگان گنهکار هستند جَعَلْنَا آفریده ایم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا
بزرگان گنهکاران آن موضع اند یا گردانیدیم بزرگان هر دهی یا شهری را مجرمان آن مقام
لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه
رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که آید و از حال پیغمبر
صلعم سؤال کند گویند که ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمی
کنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه وبال آن با ایشان راجع است
وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ایشان که تبعه مکر بدیشان می رسد ولا یحیق المکر
السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل لعین و متابعان او می گفتند که با بنی عبد مناف که در
هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون می گویند که در میان ما پیغمبر است که به وی وحی می آید
راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانچه بدو نازل می شود حق تعالی این آیة فرستاد که اذا بیاید
بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان صلعم قَالُوا وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ



لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم بدین آیة یا معجزه حَتَّى نُؤْتَى تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا
أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید
امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است صلعم چنانچه در آیة یا ایها الرسل
مخاطب اوست و این بسبیل تعظیم در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه و تعالی تمام ملل
همه انبیا با وی جمع نکرد او را یا ایها الرسل خطاب نکرد. هر چه خوبان همه دارند تو تنها
داری و در تیسیر آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلعم گفت اگر نبوت حق است
من از تو سزاوارترم جهة آنکه سن از تو اکبر و مال از تو بیشتر حق سبحانه و تعالی فرمود که
نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالات اللَّهُ أَعْلَمُ خدا داناتر است حَيْثُ يَجْعَلُ
رِسَالَتَهُ آنجا که می نهد پیغامهای خویش سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که
برسد آنکسان را که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای تعالی وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب آنکه بودند مکر می
کردند با مؤمنان به بد سگالیدن در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدای
أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید بطریق حق شناسا کرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید دل
او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام وَمَنْ يُرِدْ و هر کرا خواهد أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو گذارد و از
طریق ایمان بگرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند دل او را ضَيِّقًا تنگ حَرَجًا سخت تنگ بآنکه
که سر باز زند و از سخن حق باک کند كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ گوییا که بالا میرود فِي السَّمَاءِ
در آسمان یعنی می گریزد از قبول حق و می خواهد که باسمان رود كَذَلِكَ همچنانکه تنگ
می گرداند دل کافران را يَجْعَلُ اللَّهُ می گمارد خدای تعالی الرِّجْسَ عذاب یا لعنت را
عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر دلهای آنانکه نمی گروند و بتوحید تصدیق نمی کنند وَهَذَا و این
اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهی است چنین که پروردگار تو مُسْتَقِيمًا در حالتی که
راست است و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ
يَذَّكَّرُونَ برای گروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مر آن پند پذیران راست بهشت
عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزد خدای وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی
ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه آنچه کرده اند از تصدیق و کارهای
پیغمبر صلعم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص نحشرهم
خوانده یعنی خدای تعالی جمع کند جن و انس را همه ایشان را پس گوید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ
ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار یافتید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان که باغوا
تابع خود ساختید وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ و گویند دوستان شیاطین از
آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخوردار
یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بآرزوهای نفس راه
نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد آن شدند امام ترمذی رحمه الله فرموده که

استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاونت یکدیگر کردند دیوان آدمیان را بگناه می خواندند
و آدمیان دعوت دیوان اجابت می کردند وَبَلَغْنَا و دیگر می گویند الهی باستمتاع رسیدیم
أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بآن وقتی که برای ما مقرر فرموده بودی مراد بر آنکه گفتنی است از قول
یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قَالَ گوید خدای تعالی النَّارُ مَثْوَاكُمْ
که آتش است آرامگاه شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای شما را از آتش بزمهریر نقل کند إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس عَلِيمٌ داناست
باحوال و اعمال ایشان وَكَذَلِكَ و چنانکه فرو می گذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّي مسلط می
گردانیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعض ظالمان را بر بعضی در دنیا یا والی می گردانیم بر بعضی
مالک دنیا فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه و تعالی فرموده که منم
می گردانم دشمنان خود را و بار ایشان را بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت
در آخرت خواهد بود ظلمهء انس و جن را باهم گذاریم تا دانند که هیچکس نفع بدیگری
نمی توانند رسانید بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه کسب می کنند از معاصی و مناهی بار دیگر
حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان أَلَمْ
يَأْتِكُمْ آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز آدمیان نبوده
اما انس را چون با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان
مبعوث بود و جمهور بر آنند که رسل جن نذر گویند و ایشان رسل رسولان اند نه خود مختار
هفت نفر از جن پیغام حضرت صلعم بقوم رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ
و بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی می فرماید که آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت
يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن این روز که روز قیامت است قَالُوا گویند در جواب که
شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی می دهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف می کنیم بکفر و استحقاق
عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا
تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهء محشر درآمدند بگناه خود معترف شدند
وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان
بودند کافران ذَلِكَ این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ برای آنست که نیست
آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کنندهء ساکنان دهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلم
که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ و حال آنکه اهل آن شهرها و دهها غافل باشند یعنی پیغمبری بدیشان
نیامده باشد و ایشان را از خدای تعالی و قیامت خبر داده اند و بزرگان گفته اند که استیصال
هیچ قوم نباشد بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا
فنتبع آیاتک وَلِكُلٍّ و هر یکی را دَرَجَاتٌ مراتبیست از ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده اند





وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه مردمان می کنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ
و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان
و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و خداوند رحمت است
بر مجرمان و عاصیان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه
وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر که را خواهد
از آفریدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریت
قومی دیگر که پدران شما بودند إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را
از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه آینده و بودنیست بی شک وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ بگو ای محمد صلعم يَا قَوْمِ
اعْمَلُوا ای قوم مراد کفار است عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ هر یکی بر حالة و آنچه شما را استطاعت
شما را باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است می گوید که شما بر حالة
خود باشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ آنکس که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر او را عاقبت
پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که پیروزی و رستکاری نیابند
ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هر درین روزی بباید که دنیا
بکجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینند که درویشان شکسته بال را برای کرامت
چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند ع
باش تا کل بینی آنها را که امروز جزوند ❊ باش تا کل بینی آنها را که امروز نخوات ❊ تا که از دار الغروری
ساختن دار السرور ❊ تا که از دار الغروری ساختن دار القرار ❊ آورده اند مشرکان در میان
کشت زار خود خطی کشیده بودندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان جدا کردندی
و همچنین چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب
خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهء بتان بودی بر خادمان
بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصهء خدای بهتر بودی بدل کردندی از حصه
آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای با میان نصیب
بتان افتادی بهمان گذاشتندی و گفتندی خدای تعالی توانگر است بدین احتیاج ندارد
و اگر نصیب خدا به نصیب بتان مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم
کردندی و گفتندی که بتان حقیر و محتاج اند حق سبحانه و تعالی از این حال خبر می
دهد و می فرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کرده اند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفریده است
مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره فَقَالُوا پس گفتند
هَذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان
وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب شریکان که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ

بر آن نصیبی که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمی
رسد بخدای تعالی و در آن تصرف نمی کنند وما کان لله و آن نصیبی که مر خدا راست فهو
یصل پس آن می رسد الی شرکائهم به بتان ایشان یعنی بهر نوع از نصیب خدا بر می
دارند و نامزد بتان می کنند ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان می کنند وکذلک
و مانند آن آرایش که شیطان در قسمت قربان زین می آراید لکثیر من المشرکین برای بسیاری
از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان
دیوان یا خادمان بتخانه آرایش می دهند کشتن فرزند نزاد در چشم مشرکان لیردوهم
تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده گردانند
بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بوده اند از کیش اسمعیل ولو شاء الله
و اگر خواستی خدای تعالی ما فعلوه نکردندی شرکا آنچه برای ایشان آرایش می دهند
فذرهم وما یفترون بگذار ایشان را با افترا و دروغی که می گویند وقالوا هذه و گفتند
این نصیب الهه ما انعام وحرث حجر چهارپایان و کشت حرام است لا یطعمها
نخورد و نخورد آن را الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان
و مطلقه زنان را دخل نمی دادند بزعمهم بگمان خود بی حجت و برهانی وانعام
حرمت ظهورها و می گفتند که این چهارپایانند که برای قربان بتانند وانعام
لا یذکرون اسم الله و یاد نمی کنند نام خدا را علیها بر ذبح آن بلکه بر نام بتان
ذبح می کردند افتراء علیه و در دین افترا می کردند بر خدای که می گفتند اینها خدا
فرموده زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بما کانوا یفترون بسبب آنکه افترا سیجزیهم
می کنند وقالوا و گفتند که ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چهارپایانست
یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خالصة لذکورنا پاکست و حلال مر مردان
ما را ومحرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر متولد شود وان
یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء برابر ایشان
همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم وصفهم وصفهای ایشان
که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدا حکیمست
در آنچه حلال و حرام می کند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت
قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان
خود را سفها بغیر علم بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر
از عرب دختران خود را زنده در گور می کردند که نباید در معرض سبی یا اسیری
افتند چه غارت در قبائل عرب عام بوده که اگر بزرگ شوند جهاز و ما یحتاج
عروسی باید خواست بخانه و هم می فرمایند که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وحرموا
و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده ایشان را خدای یعنی بحایر و سوائب



افتراء علی الله در بر بافته اند افترا بر خدای قد ضلوا بدرستی که گم شده اند در
ضلالت وما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان بطریق حق وهو الذی
و اوست آنکه که برای شما انشاء پیدا کرد جنات بوستانها از انگور
معروشات در زمین افتاده نی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردم
بدست خود نشانده باشند وغیر معروشات آنکه در کوه و بیشه باشد والنخل
و بیافرید درخت خرما را والزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و میوه او
حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلفست میوه هر یک از اینها در
هیئات و کیفیت والزیتون و دیگر بیافرید زیتون را والرمان و انار را متشابها
در حالتی که ماننده یکدیگرست برگهای او وغیر متشابه و مانند نیست مزه
میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید
از این میوهها هر یک اذا اثمر وآتوا حقه یوم حصاده در روز درویدن زرع و بریدن
نخل و چیدن میوهها مبالغه است در اتمام صدقه و عدم تاخیر در اداء آن اشهر
اقوال آنست که مراد ازین صدقات نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض
شد و این آیه مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آیه مدنیست آورده اند
که ثابت بن قیس را نخل قریب پانصد نخل بود که خرما آن را برید و صدقه کرد تا وقتی
که هیچ غله نماند که ولا تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن
یعنی همه چیز را یکبار تصدق مکنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید
یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک و امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه
در حفظ نفس خود نفقه کنی اسراف است و اگر همه یک دانه باشد بود و هر چه
برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اگر چه هزار دینار دهی انه بدرستی که خدای تعالی
لا یحب المسرفین دوست نمی دارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را
ومن الانعام و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولة آن را که بار کشند چون
شتر و گاو وفرشا و آن را که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند
حمول کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بر زمین نزدیکست مانند فرش
کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را روزی داد خدای تعالی و حلال
کرد بر شما ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را
یعنی راه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او انه لکم بدرستی که او شما را
عدو مبین دشمنی است آشکارا ثمانیة ازواج و از چهارپایان
بیافرید هشت نوع را زوج آن را گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس نر زوج
انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج می گویند اما مراد آنست که گفتیم
و این هشت زوج هشت فردند هر یکی زوج دیگری من الضأن از انجه یعنی میش

دارند وایشانرا میش خوانند اثنين ونوع یکی قوچ و دیگر جفت او
ومن المعز وازآنها که موی دارند وایشانرا بز گویند اثنين دو زوج دیگر
نر و ماده قل بگو آلذكرين حرم آیا دو نر را حرام کرد خدای تعالی ام
الانثيين یا دو ماده را اما اشتملت عليه یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر او ارحام
الانثيين رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نبئوني
خبر دهید مرا بعلم بامری معلوم که خدای تعالی کدام را حرام کرده است
ان كنتم صادقين اگر هستید راست گویان که تحریم او نزدیک اوست ومن
الابل اثنين واز شتر دو نوع نر و ماده ومن البقر اثنين واز گاو نیز
همین منوال دو زوج قل بگو آلذكرين حرم آیا دو ذکر را از گاو و شتر
حرام کرد ام الانثيين یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت عليه یا آنرا
حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثيين رحمهای هر دو ماده
ام كنتم یا بودید شما شهداء حاضران و شاهد گشته کان اذ وصاكم الله بهذا
آنهنگام که وصیت کرد شما را خدای باین تحریم سبب نزول آیه آنست که عوف بن
مالک بحضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا محمد صلعم حلال کردی آنچه پدران ما حرام
کرده بودند حضرت صلعم فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمی شود
عوف گفت که خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلعم گفت خدای
تعالی ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون
بحیره و سائبه و حام را حرام می گویید این تحریم از قبل ذکورست یا از قبل اناث مالک
ساکت شد و اگر می گویند که تحریم بسبب ذکوریست پس جمیع ذکور باید که حرام بود
و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر
بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است
یا انثی پس حضرت فرمود صلعم که ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم
حضرت صلعم این آیه برو خواند فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افترى از آنکه
افترا کند على الله كذبا بر خدای تعالی دروغ و نسبت کند تحلیل و تحریم اشیا را
ليضل الناس تا گمراه کند مردمانرا بغير علم بی دانشی مراد اکابر ایشانند که
قرار این بهم متعلق بوده است یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود حضرت
صلعم میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج
بودند ان الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الظالمين نمی نماید گروه ظالمانرا
که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه شنیدند گفتند همه انعام
حلال شد پس حرام کدام است این آیه آمد که قل بگوای محمد صلعم لا اجد نمی یابم فيما
اوحي الي در آنچه وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده على طاعم يطعمه

برخورنده



برخورنده که بخورد آنرا الا ان يكون مگر آنکه باشد آنچه مردار میتة او دما مسفوحا
یا خون ریخته شده و مراد خونیست که در وقت ذبح از او در آید مذبوح رود یا در زندگی
او از وی بیرون آید و جگر و سپرز در این داخل نیست او لحم خنزير یا گوشت خوک
و آنچه از او توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلید است او فسقا یا کشته شده
بفسق و آن چهارپاییست که اهل او از بر داشته شده است لغير الله برای غیر
خدای فمن اضطر بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشند غير باغ
و آنرا فاسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند پس هر که بیچاره گردد در مانده یا
ستمکار بود بر بیچاره مثل خود ولا عاد و نه از حد در گذشته در خوردن زیاده
از ضرورت فان ربك غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است و مواخذت
نکند او را بضرورت از محرمات تناول کند رحيم مهربانست که بیچارگانرا در آن
رخصت دهد وعلى الذين هادوا و بر آنکسان که یهود بودند حرمنا حرام کردیم
كل ذي ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه
منقار و سم دارد چنین داخلند در معالم آورده که مراد شتر و شترمرغ و بط که
بر ایشان حرام بوده ومن البقر والغنم از گاو و گوسفند حرمنا عليهم حرام
کردیم بر ایشان شحومهما پیه ها که در درون ایشان بود چون گرده و پیه و غیر آن
الا ما حملت مگر آنچه بر داشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان از درون
و بیرون او الحوايا یا آن چیزی که بودی متعلق برودهای ایشان الا ما اختلط
بعظم یا آمیخته بودی باستخوانها چون دنبه و پیه پهلو و گوشت و مغز استخوان
ذلك تحریم این چیزها جزيناهم پاداشت داده بودیم جهودانرا ببغيهم
بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه
چیز فان كذبوك پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد صلعم در خبری که من
بتو وحی کرده ام فقل پس بگو ربكم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند
بخشایش فراوانست که مهلت می دهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب
نمی کند ولا يرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمين
از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنکه اهمال نخواهد بود سيقول
الذين اشركوا زود باشد بگویند آنانکه آورده اند در این آیه اعجاز قرآن ظاهر
که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی
خدای تعالی ما اشركنا شرک نمی آوردیم ولا اباؤنا و نه پدران ما این سخن در سنت
نه بطریق اعتذار می گفتند از ارتکاب قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا می کردند
باعتقاد ایشان بود که حق مشروع و مرضی من عند الله اینست که ما می کنیم یعنی همه موافق
اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم ولا حرمنا من شيء و حرام نمی کردیم هیچ چیز یعنی

او امر فرمود بتحریم اینها کذلک همچنین تکذیب کنند قوم تو می کنند کذب الذین من قبلهم
تکذیب کرده اند آنانکه پیش از تو بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ
امری معلوم که بدان حجة آرند بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید
وظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمی کنید در مقالات خود
الا الظن مگر گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون و نیستند شما
مگر قومی که دروغ می گویند قل بگو ای محمد صلعم اگر شما را حجتی نیست بر قول خود
فلله الحجة البالغة پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت صحت ولو شاء
پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید
شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون آنانکه گواهی دهند ان الله حرم
که خدا حرام کرده است هذا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر
آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده
با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن ولا تتبع و اتباع مکن اهواء الذین
آرزوهای کسانی را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را [illegible]
از حلال و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی مکنید آنانرا که نمی گروند بالآخرة
بجهان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم و ایشان بربهم به پروردگار خود
یعدلون برابر می کنند بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من
اتل می خوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما
بر شما این آیة با دو آیة دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ
شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن ان لا تشرکوا
آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین احسانا و نیکویی
کنید با پدر و مادر و نیکویی کردن در تاویلات فرموده که توحید و احسان
والدین را در یک سلک انتظام داده بجهة آنکه ایشان سبب فرعند در وجود
و تربیت دو واسطه اند که حق سبحانه و تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد
و ربوبیت خود ساخته ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من
املاق از جهة ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی می دهیم شما را
وایاهم و ایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست شما چرا مرتکب بامر ناحق
می شوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید بزشتیها و گفته اند
فواحش زناست و معتقدات زنان اکابر عرب پنهان از مردان زنا کردندی و اوباش
و بی باکان بر آن اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر
منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن وآنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست

وما بطن



وما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت ولا تقتلوا النفس
التی و مکشید آن نفس را که حرم الله حرام کرده حق تعالی کشتن او را الا بالحق
مگر بحق آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک
امر وصیکم امر کرد خدا به نگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر
دریابید که راه راست آنست ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال
یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد
یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارة کنید تا بیشتر شود و از آن نخورید
و بکس مدهید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بثبوت خود یعنی بالغ شود
واوفوا الکیل و تمام پیمایید کیل را در مکیلات والمیزان و ترازو را
در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید
در بیع آورده که بعد از نزول این آیة صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما قادر
نیستیم در آنکه در وزن پیمانه و ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بکمی
میل نکند حق سبحانه و تع آیة فرستاد که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمی کنیم کسی را
الا وسعها مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی
قصد شما واقع شود و شما از غیر مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم واذا قلتم
و یکی دیگر از احکام آنست که چون محکوم گویید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا
پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له یا محکوم علیه
یا مشهود له و مشهود علیه خداوند نزدیک وبعهد الله و بعهد خدای که
در احکام شریعت اوفوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و یک نهی
وصیکم به وصیت کرد خدای تع شما را بدان لعلکم تذکرون
باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا و بر شما می خوانم حکم و هر را و آن
آنست که آنچه مذکور شده است در این سورة از دلایل توحید و اثبات نبوت
و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تا به بهشت
فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه ولا تتبعوا السبل و از پی
مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها
جدا گردانند و دور سازد شما را عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع
وصیکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید
که بپرهیزید از ضلالت و دوری مکنید از حق عبدالله مسعود رض نقل
می کند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بکشید برای ما خطی پس گفت هذا
صراط الله این خط راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط
و فرمود که این راههاست بر هر سر راهی دیوی موکل می خواند مردمانرا بدان

پس این آیه برخواند وانّ هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط مستقیم
نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت آن کیست و نهایت هم
بکجاست شیخ صدر الدین قونیوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده که
احاطهٔ حق بجمیع اشیا ثابتست والله بکل شیء محیط و آن احاطهٔ وجودی
با علمی با اختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود
صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور ه هرجا
قدمی نهم در کوی تو بود ثم پس بخوان بریشان آنکه آتینا موسی الکتاب دادیم
موسی را توریة تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که
نیکو نماید قیام باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین
بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایت و بخشش
لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات
جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که
فرستاده ایم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را واتقوا
و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب
متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را ای قوم عرب تا شما
نگویید انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی جهود و نصاری وان کنا
و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قراءت ایشان مر کتاب خود را لغافلین
بی خبران یعنی نمی دانیم که ایشان چه می خوانند زیرا که لغت ما نیست او تقولوا و
برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب
بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما می بودیم
راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما را
بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود
آمد وهدی و راه نمای هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة
و بخشایش مؤمنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه بمعنی گواه گیرند
و گویند که مراد از آن حضرت رسالتست صلعم که گواه امتانست هدی و رحمة نیز
اوست یعنی خداوند رحمت و هدایتست مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست
ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکه تکذیب کرد و دروغ شمرد آیتهای خدا را و
صدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنان را
که یصدفون عن آیاتنا بر می گردند از آیتهای ما سوء العذاب بد عذاب
یا بعذاب که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند





که اعراض می کردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر
نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر صلعم الا ان تأتیهم الملائکة
مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان فرود آیند ملائکه عذاب
بر ایشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او
و مراد ازین آیات علامات قیامتست و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج
دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی ع و ظهور مهدی و بیرون آمدن یأجوج
و مأجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک
بعضی آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب
و شبی که آفتاب صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آن متهجدان
و اهل اوراد دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح می برند
و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد با سر گیرند و چون
تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانسته که کار عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه
گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح
از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی بر آید و همه خلق آنرا مشاهده
کنند و چون این آیة عظیم ظاهر گردد غیب عیان شود و ایمان اضطراری
باشد پس بسبب این لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها
ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل
پیش ازین و امروز ایمان آورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها
خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده و این دلیل کسیست که ایمان را
مجرد از اعمال اعتبار نمی کند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر می داند تخصیص می کند
این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد از خیر اخلاصست یعنی چنانچه ایمان
کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی منافق نیز سود نکند و امام حسن
بصری فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما
امر [illegible] فرو گذاشته باشد چون این آیة معاینه بیند و انکار چیزی کند
آن چیز پذیرفته نباشد در معالم التنزیل آورده که در آن روز ایمان کافر و توبهٔ
فاسق قبول نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود
تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد صلعم انتظروا انتظار برید
آمدن آنرا انا منتظرون که ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود ولی شما و خصم شما
حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دینهای خود را
که به بعضی انبیا و کتب ایمان آورده اند و ببعضی کافر شدند وکانوا شیعا و گشتند گروه
گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری هفتاد و دو فرقه بودند لست منهم

یوم یأتی بعض آیات ربک [illegible]
یعنی روزی که بیاید بعض آیات ربک [illegible]

یعنی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربت با ایشان نیست این
حکم بآیة السیف منسوخ است و گفته اند که مراد از اهل بدعة اند و معنی لست منهم
فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم الی الله جز این نیست که کار ایشان
الی الله با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه
می کنند در دنیا من جاء بالحسنة هر که بیاید به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها
ده بار مانند آن یعنی ده نیکویی امام ترمذی گفته که مراد تعیین عدد نیست
بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید
بحسنه مر او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه می تواند آمد حسنه
ایجاد از عدم آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال
کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول تا این ده حسنه
وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آورد و من جاء بالسیئة و هر که
بیاید بسیئه یعنی بفعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر بمانند
آن یکی بیکی و هم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستمدیده و
نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگو مر این قوم را که تفرقه
در دین خود افگنده اند اننی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی
پروردگار من الی صراط مستقیم براه راست دینا قیما دینی پاینده درست
ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم است ع حنیفا مسلما در حالتی که ابراهیم ع
از همه دینها بدین مایل بود و ما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از مشرکان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز
من و نسکی و قربانی من یا حج من و محیای و زندگانی من یعنی آنچه بر آنم
در زندگی و مماتی و آنچه بر آن میرم از ایمان و طاعة لله همه مر خدای راست
رب العالمین که آفریدگار عالمیانست لا شریک له و هیچ انباز نیست او را
یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمی کنم چون بت پرستان و قربانی
بنام او می کنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمی کنم بخلاف
اهل جاهلیت که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند این
کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی همه حکم و تدبیر و دادم
برای خداست و بذلک امرت و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول
مسلمانانم برای آنکه اسلام ما متقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقتی که مبالغه
کفار قرآن حضرت رسالت را در رجوع با دین ایشان این آیة نازل شد قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ع
ابغی ربا طلبم پروردگاری در عبادت او شریک سازم و هو رب کل شیء و حال آنکه خداست

۳ هرکه بیاید به ده برابر





آفریدگار همه چیزها پس ما سوی مربوب و مخلوق او باشند و لا تکسب کل
نفس و کسب نکند هیچ نفسی را بدیها الا علیها مگر وبال آن بر او باشد و بعضی ع
می گفتند ای صنادید قریش متابعت ما کنید و گناهان شما در گردن من
خواهد بود حق سبحانه و تعالی فرموده و لا تزر وازرة و بر ندارد هیچ دارنده وزر اخری
بار دیگری را یعنی عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم مرجعکم
پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم باز گشت همه فینبئکم پس خبر
خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید که در آن تختلفون
اختلاف می کردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر
خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و اوست آنکه گردانید شما را ای آدمیان
خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بر غالجان یا شما را ای امت محمد صلعم
خلیفه امم گذشته ساخت و رفع بعضکم و بر داشت بعضی را از شما فوق
بعض بر برخی دیگر درجات درجات بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن
لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه بشما داد از مال و جاه
تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو
سریع العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را و انه
و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده است و مهربان بر شاکران و صابران
سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم
المص نام قرآنست یا اسم این سورة یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الهی المص
چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و
و صدق یا ابجا است یا اسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال
و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل یعنی که خدای می دانم و بیان می کنم از همه
داناترم و حق از باطل جدا می کردانم در تاویلات کاشی مذکور است که الف
اشارتست بذات احدیت و لام عبادتست از ذات با صفت علم و میم کنایت از جا معیت است
که از محمد علیه صلعم و صاد صورت محمد است صلعم و قول ابن عباس رض آنکه
من وصل بکه علیه عرش الرحمن اشارتی بدین معنی می کند در حقایق سلمی گوید که
الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصل
و انفصال هر منفصل و فی الحقیقة نه اتصالست و نه انفصال بلکه الکفایة است و نه انفصال و محال
نمایش این صورتها این بیرون از فصل و وصل کائنات و فرع می گفته اند اصل
فی معانی نه عبارت فی عیان فی حقایق فی اشارات خی بیان بر قرستاز مدرکات
عقل و وهم لاجرم کم گشته در وی فکر و فهم چون بتجلی روی گفت و گوی نیست
هیچکس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده شده

إِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ در سینهٔ تو
حَرَجٌ تنگی مِنْهُ از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن
پیغام الٰهی و تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بتو فرود آمد لِتُنذِرَ
بِهِ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرَىٰ و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ
مر مؤمنان را اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم آن
چیز را که فرستاده اند بشما مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن
کنید بنگاه داشتن اوامر و نواهی وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید مِن دُونِهِ بجز
کتاب خدا عز و جل را أَوْلِيَاءَ دوستان را مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست
می گرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در راه گمراهی می افکندند قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ اندک پند می گیرید وقتی که متابعت غیر حق می کنید وَكَم مِّن
قَرْيَةٍ و بسیاری اهل دیه ها و شهرها از کفار و فجار که ما أَهْلَكْنَاهَا
حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فَجَاءَهَا پس آمد باهل آن قریه
و شهرها بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب هنگام مانند قوم لوط ع
أَوْ هُمْ یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان قَائِلُونَ خفتگان در
نیم روز چون قوم شعیب ع تخصیص این دو وقت بجهة آنست که زمان آسایش
و استراحت اند و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس بیته غیر منتظر صعبتر
و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است فَمَا كَانَ پس نبود
دَعْوَاهُمْ در خواست ایشان إِذْ جَاءَهُم وقتی که آمد بدیشان بَأْسُنَا
بلا و عذاب ما إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند که إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما
ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه
خود و مظنه آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه
نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب
توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس ع از این حکم مستثنی اند چنانچه
رقم خواهد یافت فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ پس هر آینه که بپرسیم آنان را
که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان را از قوله سالت
و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعذیبست وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ
و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از اداء رسالت و
تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریعست و گفته اند امم را از جواب
دادن انبیا پرسند و انبیا را از مهر بادی امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم
عَلَيْهِم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خود یعنی
که دانسته بوده ایم که هر یک چه کردند و گفتند و شنودند و ایشان چه بودند وَمَا كُنَّا

ونبودیم



و نبودیم ما غَائِبِينَ پنهان و دور و بی خبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ
و سنجیدن اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت الْحَقُّ درستست
و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی
میزان بپنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات
بپله نور نهند و سیئات در پله ظلمت فَمَن ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ
اعمال سنجیدهٔ او و برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند
نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان
بطاعتست و بر آنانکه میزان گران باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران و رسیدن بنجاة وَمَنْ خَفَّتْ و هر کرا سبک باشد
مَوَازِينُهُ عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی به معصیت خواهد بود فَأُولَٰئِكَ
آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُم بهرهای
نفس خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع کردند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما يَظْلِمُونَ ستم می کردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در
موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که تمکین گردانیدیم شما را ای آدمیان
فِي الْأَرْضِ در زمین بجهة سکنی و تدبیع و گفته اند خطاب با قریش است
که می گویند شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر می کنید بشام و یمن
در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا در
زمین مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و انچه سبب معیشت
معیشت است قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک شکر می گویید با وجود تخصیص چنین
نعمتها از شما اندکیست که براسم شکر گذاری و سپاس داری قیام می نمایید
نعمت بی شکر گذارنده اندکیست گویندهٔ سپاس الٰهی ضد یکیست وَلَقَدْ
خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
پس صورت کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را
اسْجُدُوا سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیة لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده
کردند ملائکه از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که او از راه
عجب و حسد لَمْ يَكُن نبود مِّنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ
گفت خدای عز و جل مر ابلیس را که مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ
از آنکه سجده نکردی مر آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم ترا بسجدهٔ او قَالَ
گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ من بهترم مِّنْهُ از آدم جواب از حیثیت معنیست
یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی را فرمایند مانع آن
که من از او بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِن نَّارٍ از آتش و او جوهر لطیف نورانیست

وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از گل که جسم کثیف ظلمانی است ابلیس درین
صورت بمغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار
فاعل که لما خلقت بیدی عبارت از آنست و نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی
اشارت بآن در نگریستی و دانستی که خیریت و افضلیت مر آدم راست نه او را
نکرده مر ابلیس صورت دیده و بس غافل از معنی شد آن مردود حس که چرا نرخ گل
این طین کم صورتی را من الحق چون دیدی کم نیست صورت چشم را نیکو بمال
تا ببینی شعشع نور جلال وقیاس نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود
زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است
هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خائن بهتر باشد آتش متکبر است
و خاک متواضع و متواضع از متکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر بود چنانکه آدم نقش
پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش نپذیرد چنانچه نقش معرفت
ابلیس بسوخت که ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر
التفسیر بطریق تفصیل مذکور است صورت خاک اگرچه دارد تیرگی در تیرگی
نیک بنگر کز برو معنی صفا اندر صفاست این همایون خاک کاندر وصف او
صاحب الحق نکته گفته است کز وعید بیدی جان را جلاست چو ساقی گو کرد احمر عمر
ضایع کرده است روی در خاک سیاه آور که اکثر کیمیاست گفت خدای تع
مر ابلیس را فَاهْبِطْ پس فرو رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت و این او عقوبة
بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی
که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ
پس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی که همه خاشعان
و مطیعان اند یا شاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست
فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ
از خوار کنندگانی در ینابیع آورده بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در
میان فرشتگان پس حق سبحانه و تع تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها
قَالَ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ و از رحمت نومید گشت أَنْظِرْنِي مهلت ده
مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز
قیامت قَالَ گفت خدای تع إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده گانی
ابلیس داعیه مهلت داشته تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد حق سبحانه
خواست او را قبول نکرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود
إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ گفت ابلیس که فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب
آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای فرزندان





آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن راست است یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم
که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست
وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آرزو در چشم ایشان آرایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ
و در آیم از راست ایشان از جهة حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ
شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهة سیئات و آن را در دل ایشان شیرین
کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان
آدم را شَاكِرِينَ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان
مَذْءُومًا در حالتی نکوهیده باشی و عیبناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت
لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هرکه در پی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان
تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو
أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حواست الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید
از نعمتها و میوهاء بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هرجا که خواهید وَلَا تَقْرَبَا
و نزدیک مشوید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس که این درخت گندم است یا انگور
از آن که اگر نزدیک بدید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویش
فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا
عاقبت آشکار کرداند برای ایشان مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده بودند عَنْهُمَا
از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت که هیچ بدن
و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نکرده بودند و گفته اند حق سبحانه
و تع ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی
آن لباس از تن ایشان دور می شود پس خواست ایشان را در معصیت اندازد تا لباس
از ایشان فرو ریزد بجهة کشف عورة در میان ملائکه رسوا کرداند آغاز وسوسه
کرد بعد از آن که پنهان بدستیاری مار و طاووس به بهشت در آمده بود و بصورت
دیگر در آمده وَقَالَ و گفت آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما
عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این شجره إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ
دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید
شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا زندگانی که مرگ را بدیشان
راه نبود چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود ابلیس تدبیر
دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي بدرستی که من

لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت
می گویم که از این درخت بخورید که تا نمیرید آدم ع گمان نبرد که کسی سوگند
بخدای تع بدروغ خورد و بدان فریفته شد فدلیهما پس ابلیس فرود آورد
بدین سوگند ایشانرا و از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکندشان بغرور
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که بچشیدند میوهٔ آن
درخت یعنی فی الحال بعقوبت آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشانرا سوآتهما
عورتهای ایشان یعنی لباس ایشان از تن بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در
اخبار آمده است که کسی دیگر جز این عورت ایشان ندیده ایشان از صورت
منفعل شدند وطفقا و در ایستادند و قصد کردند به برگهاء درخت
یخصفان می چسبانیدند برگی بر بالای برگی می نهادند علیهما بر عورت
خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم
بستند تا چون هیات الدی شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از این
طرف بدان طرف می گریختند وناداهما و ندا کرد ایشانرا ربهما آفریدگار
ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن
این درخت واقل لکما و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان
لکما بدرستی که شیطان هست شما را عدو مبین دشمنی آشکارا و عداوت
او عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند
که در گریختن ایشان حق سبحانه وتع گفت افرارا منی یا آدم ع از من می گریزی
یا آدم آدم ع گفت بل حیاء منك این گریختن من بجهة حیا است از حضرت تو نیس
بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه وتع از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای
پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود به بین ناورمانی
وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناه ما را وترحمنا و ببخشایی بر ما
لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیان کاران قال گفت خدای
تع مر آدم را و حوا را و مار و طاووس و ابلیس را اهبطوا فرو روید بزمین
بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر بعضی را دشمن اند آدمی و مار و طاووس
همه دشمن یکدیگر اند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر
قرارگاهی و آرامجایی ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن
مرگ آدم ع غمناك و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال
گفت خدای تع فیها تحیون در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین
می میرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده می شوید برای جزای آدم ع
از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب

عام است



عام است مر همه فرزندان آدم را می گوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم
بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسهایی که بیرات سماوی
و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است وانزل لکم من الانعام پس بیان فایدهٔ
لباس میکند و می فرماید یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورات
شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را
گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ما ورای آنست از جامها
آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله مذکور است که لباس آنست که از
پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم و گویند ریش متعهٔ خانه است
ولباس التقوی و پوشش تقوی یعنی برای تواضع پوشند چون پشمینها
و درشت ذلك خیر آن بهترست از لباسهای نرم و گفته اند لباس
پرهیز بجامهای حربیت چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر
تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عباد می بدان
پوشیده می شود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس
التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق
آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مخصوص بامر شرع است و لباس
تقوی و آن متعلق بحکم حقیقتست و از لباس تقوی همین بدان بهره مند شد
که ستر سوآت او می شود و از لباس تقوی هر یك از دل و روح و سر و خفی بهره دارند
و بهره یك چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است
در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوآهٔ طمع دنیا و ما فیها و حظ روح
از لباس تقوی محبت حضرت است و بدان مستور گردد سوآهٔ تعلق بغیر مولی
و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا تا بدان پوشیده سوآهٔ رؤیت
ما سوی و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدو پوشیده گردد
سوآهٔ هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از
سر وجودات منکشف درکشیده اید شرط لمن الملك الیوم بر غرفهٔ وحدت قهاری
جلوه نماید ملك ما لنا او شما و خود ما الا اناست غیر ذات او کل شیء هالك
کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله عظیم باطل ملك آمد بشنو و جهد رهنت
هستی الله تعالی خود ظرف ادبیت ذلك آن فرستادن لباس من آیات الله از
نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سوآت آدمیان پوشیده و ایشانرا از
خصف برگ درخت مستغنی کرد لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند
گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان
بر حذر باشید که شما را در فتنه نیفکند از دیو شیطان و با شما مکر نکند و شما را

از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون آورد ابویکم پدر و مادر شما را
من الجنة از بهشت ینزع عنهما برمی کشید از ایشان لباسهما جامهای ایشان
لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی بسبب آن
شد که ابوین شما مکشوف العوره گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر
او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو وقبیله او و لشکر او
من حیث لا ترونهم از جایی که شما او را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت
رقت و لطافت در نظر نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت
می بینند حذر از چنین دشمن لازم است انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین
گردانیده ایم شیاطین را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند
یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیو را دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا
و چون بکنند کافران و مرتکب شوند فاحشة عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم
بحیره و سایبه و امثال آن و کمی ایشان را از آن نهی کنند قالوا گویند از روی
تقلید که وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت اباءنا پدران خود را والله
امرنا بها و خدای تعالی فرموده است ما را بها یعنی بآن فاحشه پس تقلید با افترا جمع
کنند قل بگو ای محمد صلعم ان الله بتحقیق که خدای تعالی لا یأمر نمی فرماید بالفحشاء
بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر می کند
بمکارم اخلاق و محاسن خلال اتقولون آیا می گویید شما علی الله بر خدای از
راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمی دانید که او فرموده است قل بگو ای محمد صلعم
امر ربی فرمود پروردگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید
که سر همه راستیها است واقیموا وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله
عند کل مسجد نزدیک هر زمانی سجودی یا مکانی سجودی و مراد از سجود
نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز در رسد نزدیک
هر مسجدی که باشد و تاخیر مکنید بآن جهت که در مسجد خویش گذارید
وادعوه و بپرستید خدا را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید
له الدین برای خدا طاعت را کما بداکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا
تعودون باز خواهید گشت یعنی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه
شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهد برد فریقا هدی گروهی را راه نمود بر
آنکه داد بر ایمان و فریقا و گمراه کرد گروهی را بجهت لاف و جدا نکرد حق علیهم
الضلالة سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق و فعل الله ما شاء
انهم و بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء
دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بجز خدای تعالی

ویحسبون



ویحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتگانند
و فی نفس الامر نه چنانند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب عام ست و اکثر
مفسران گویند خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعه دیگر از مشرکان عرب بودند
که مرد و زن برهنه طواف کردندی و بدان تجرید نوعی از ذنوب تفأل نمودندی
و بنی عامر در ایام احرام از خوردن چربی مجتنب بوده و باندکی طعام قناعت کرده آنرا
طاعت دانستندی و اهل اسلام گفتند ما باجتناء این تعظیم سزاوارتریم حق تعالی
ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای خود را که بدان
آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنند یا در آن
یا در آن نماز می گذارند و مراد از زین جامه نیکوترین لباسهاست که در وقت نماز
پوشند و گفته اند بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بزبان کشف حضور دولت
برای عرض راز سو و وقت طاعت بحضور دل بیاید هیچ کس طالب خود را دل حاضر
برین درگاه و بس وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن
از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد
در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شراب در خوردن انه بدرستی که خدا
لا یحب المسرفین دوست نمی دارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری
بخورند در کتاب قوت القلوب آورده که دوبار خوردن در روزی اسراف است
و از بعضی سلف نقل می فرماید که اسراف آنست که هر چه آدمی را آرزو کند بخورد و دقیقه
و رو معانی آنست که همت تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در ابیات حقایق
سمات سلسلة الذهب مذکور است خواجه آنکه از سحر تا شام دارد اندیشه
شراب و طعام شکم از خوش دلی و خوش حالی گاه پر می کند گهی خالی فارغ از خلد
ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام انصاری رحمه الله فرموده
که اگر همه دنیا را لقمه سازی در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن
بود که نه برضای حق تعالی صرف کنی یک جوانرا که خیر دایم داشت شد می داد راهی
در ره بری کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قل بگو ای محمد صلعم
من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایش که خدای تعالی مقرر فرموده یعنی
جامها از نوع التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده
برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم
و حریر و از معادن در زره و خود والطیبات و دیگر حرام کرده است پاکیزهها من الرزق
از روزی یعنی مستلذات از اکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات چون بحیره
و سایبه و حرام قل هی بگو این زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانی
که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا

اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشان اند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل
ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیامة روز رستخیز کذلک
همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات تفصیل می کنیم نشانها و
احکام دیگر یا دلایل توحید مبین می سازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند
و می دانند قل بگو ای محمد صلعم انما حرم جز این نیست که حرام کرد ربی پروردگار من
الفواحش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظهر منها آنچه
پیداست از آن چون کفر وما بطن و آنچه پنهانست چون نفاق والاثم و حرام
کرد گناهی را که بران حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت
ستمکاری یا کبر را بغیر الحق بنا حق و این حشو ظلم و کبر بحق نخواهد بود وان
تشرکوا و دیگر حرام کرد آنکه شریک آرید بالله بخدای تعالی و شریک گیرید در عبادت
ما لم ینزل آنچیزی را که خدای تعالی فرستاده است به به پرستش او سلطانا
حجتی و برهانی و آنرا حرام کرده که بگویید به دروغ و افترا می کنید وان تقولوا
علی الله بر خدای تعالی علی ما لا تعلمون آنچه نمی دانید از تحریم حرث و انعام
و برهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل
وقتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیوة ایشان را و گفته اند مهلتی از غیر
ان مؤمنان وقتیست که در ان عذاب استیصال بدیشان فرود می آید فاذا جاء
پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت
بسر آید لا یستاخرون ساعة و پس نیایند از آن اجل ساعتی که در عرف اهل
اوقات انرا گویند و مراد ساعتی بخمان ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل
اجل چون فرود آید نه پس و نه پیش پس و پیش نگذارد تیکفس یا بنی ادم
گفته اند خطاب با مشرکان عرب است اما یاتینکم چون بیاید بشما رسل
منکم پیغمبران از شما بزبان شما واصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان
آدم چون بیایند فرستادگان شما از نوع شما یقصون علیکم بخوانند بر شما
آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را با احکام شریعت فمن اتقی
پس هر که به پرهیزد از شرک و تکذیب واصلح و با صلاح آرد عمل خود را
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند ایمن
شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید می
دارند برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایاتنا آیتهای
ما را یعنی تکذیب رسل کردند واستکبروا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی
سرکش بودند عنها از آیات و دلایل وحدت اولئک آن گروه اصحاب النار
ملازمان آتش اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون باقی اند ببقای ابدی



فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از کسی که بربندد
علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغ بانکه گوید زن و فرزند و شریک دارد
او کذب بایاته یا به دروغ شمرد آیات منزله او را اولئک آن گروه
مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان
من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر بر لوح نوشته از عذاب و نکال
ایشان بدیشان رسد یا بیابند آنچه نوشته در دفتر اعمال ایشان حتی اذا
جاءتهم تا وقتی که بیایند بدیشان رسلنا فرستادگان ما که
ملک الموت و اعوان او یند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح
ایشان را قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع اینما کجا اند
آن بتان سوخته کنتم تدعون بودید که می خواندید و می پرستیدید
ایشان را من دون الله بدون خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدا را
از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند
و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای
خود انهم کانوا بانکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان قال گوید
خدای تعالی یا یکی از ملائکه گویند مر ایشان را که ادخلوا در آیید فی امم
قد خلت در میان آن امتان که درگذشته اند من قبلکم پیش از شما هم
بر دین و آیین من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین
دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید درآیید با هم فی النار در آتش
دوزخ هر که را از ایشان عناد و تکبر باشد با آتش آید کلما دخلت هر گاه
که در آید امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم
دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت سیر چنانچه جهودان جهودان را
لعنت می کنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس حتی اذا ادارکوا
تا بانکه بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند
آنها که پس روانند و از پی درآمدگان لاولیهم بر آنها که پیشوایانند یعنی
درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه
کردند ما را فاتهم پس بده ایشان را ضعفین من العذاب عذابی دو چندان
ما را هست فی النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک قسم دیگر برای
گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای تعالی لکل ضعف مر همه را عذابی دوباره است
پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید ولکن
لا تعلمون و لیکن ایشان نمی دانند و حفص بخطاب می خواند یعنی شما نمی
دانید و ان عذاب یکدیگر را خبر ندارید وقالت اولیهم و گویند پیشروان

لاخریهم مر آخریرا و انرا فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل
برما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما
وشما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه بودید که کسب می کردید از کفر وحوالهٔ عذاب بدیکری می
کنید ان الذین کذبوا بدرستی وراستی که آنها که بدروغ داشتند بآیاتنا
آیتهاء ما را از قرآن ودلایل قدرت واستکبروا سرکشی کردند عنها از
کرویدن بآن وفرمان برداری لا تفتح کشاده نشود لهم برای اعمال
ایشان یا بجهة نزول رحمة برایشان ابواب السماء درهاء آسمان برای
اعمال وارواح ایشان ودر آسمان نکشایند بلکه ایشانرا بسجین برند
که در زیر زمین هفتم است وبرای روح وعمل مومن بکشایند وآنرا
بعلیین برند که بالاء هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة در نیایند این
مکذبان در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط
در سوراخ سوزن واین صورت هرکز وجود نکیرد پس کافر هرکز به بهشت
نرود وکذلک وهمانند این باداشت منکر نجزی المجرمین جزا دهیم
مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ
مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم واز زبر ایشان غواش
پوششها باشد هم از ان یعنی زیر وزبر ایشان آتش بود وکذلک ومثل جزاء
این کروه نجزی الظالمین پاداشت دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا وانانکه کرونده
بخداء تع وعملوا الصالحات وعمل شایسته کردند چون تصدیق رسل وفرمان
داری کتب وچون اعمال صالحه بسیارست واز تکالیف تمام آن وفوق طاقت
بشریه محقق فرماید که لا نکلف تکلیف نمی کنیم ونمی فرماییم نفسا هیچ تنی را
الا وسعها مکر آنچه قادر باشد بران وتواند آوردن واین جمله معترضه بود
میان مبتدا وخبر ومبتدا آنست که آنها که ایمان آورده اند وعمل صالح کردند
وخبر این که اولئک آن کروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها
ایشان در بهشت خالدون باقی ودایم باشند ونزعنا وبیرون بریم ما فی
صدورهم آنچه در سینهاء ایشان بود من غل از کینه وحسد وآنچه
اسباب عذاب باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان
جویها که برای زیادتی ولذت وسرور ایشان وقالوا وکویند اهل بهشت چون
منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد وثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هدانا
راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزاء آنست وما کنا
لنهتدی ونبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت لولا ان هدانا الله



اگر نه خدای تع ما را راه نمودی واین شکریست که بهشتیان بر نعمت
هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود
وبی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد شعر
کر بدرقهٔ لطف تو نشاید راه * از راه تو هیچ کس نکردد آگاه * آنکه که بمن
رسند وبا بدرفتن * توفیق رفیق اگر نشد واویلاه * لقد جاءت دیکر می
کویند بهشتیان که بدرستی آمدند رسل ربنا فرستادکان پروردکار
ما بالحق براستی یا بمدد ارشاد ایشان راه توحید یافتیم ونودوا وندا
کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشتست که وعده
داده شده بودید بما کنتم تعملون میراث داده شدید آنرا بآنچه بودید که عمل
می کردید بر طریق شریعت وموافق سنت بهشت را میراث کفت زیرا
که عطاء حق تع است ودیکر آنکه میراث کرفته اند از کافران چنانچه
در خبر آمده است که هیچ کس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت
ومنزلی باشد در دوزخ ومنازل کافران بمیراث بمومنان رسد در بهشت
ونادی اصحاب الجنة وندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از
روی شماتت کویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا
حقا آنچه وعده کرده بود پروردکار ما از مثوبتها راست ودرست فهل
وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرد شما را آفریدکار
شما از عقوبتها حقا راست ودرست قالوا نعم کویند دوزخیان که
آری یافتیم آنرا چنانچه خداء تعالی کفته بود فاذن پس آواز دهد مؤذن
آواز دهنده کویند اسرافیل باشد یا کسی که ندا کند بینهم میان بهشتیان
ودوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین برکافران است
که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز
می داشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خداء تع ویبغونها ومی
طلبیدند از برای راه حق عوجا کجی وناراستی یعنی عیب می جستند در
دین خدای وهم بالآخرة واینان سرای آخرت کافرون ناکرویدکانند
وبینهما ومیان بهشت ودوزخ بهشتیان نتوانند حجاب پرده است
یا میان اهل بهشت ودوزخ حاجزیست چو باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال تع
فضرب بینهم بسور وآن حجاب را اعراف کویند امام زاهد [illegible] که اعراف
تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال وبر اعراف مردمان باشند
مشرف بر بهشت ودوزخ یعرفون کلا بشناسند این رجال اهل بهشت
ودوزخ بسیماهم بعلامتهاء ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند

و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان
این عارفند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان
یا ملائکه بصورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت
ایشان باشد چه از آنجا منازل خود در بهشت می‌بینند و از آن متلذذ می
گردند و عذاب دوزخ مشاهده می‌کنند و بخلاصی از آن مسرور می‌باشند
در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل می‌کند از ابن عباس رض اعراف منزل بلندیست
از صراط که حمزه و عباس و علی رض و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان
خود را بشناسند بتازگی و سفید روی و دشمنان خود را دانند بتیرگی
و سیاه روی و گفته‌اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات
ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین راضی باشد از ایشان و یکی نه و یا موحدان
باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب
ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا می‌کنند اصحاب اعراف
اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل
تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد و یا خوش حال
شما که بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت
در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع می‌دارند که در آیند قولی
آنست که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در
سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات
اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می‌نگرند و هم در دوزخ
و دخول هیچ کدام را مرجح نبود پس خلوت را بسجود خوانند و آن آخرین
تکلیف است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات
ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه
که چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه
و تعالی فرشته بفرماید تا روی ایشان را تلقاء اصحاب النار سوی
دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای تعالی و گویند قالوا ای آفریدگار
ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی ما و
ایشان را در دوزخ جمع مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب
اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند بسیماهم بعلامات
ایشان از سواد وجه و زرقت عین و آن شناختگان روسای کفر باشند
چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان که مشرکان که در
دنیا می‌گفتند که خدای تعالی امثال بلال و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ

هر



هرگز چنین نباشند و سوگند می‌خوردند که خدای بندگان
و شبانان بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما
در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد عذاب از شما جمعکم جمع مال که
می‌کردید یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید
که گردن کشی می‌کردید از سخن حق یعنی تکبر شما مانع عذاب نشد
بر اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و صهیب و سلمان و امثال
ایشان رض و کافران را گویند اهؤلاء الذین این گروه آنانند که در دنیا
اقسمتم سوگند می‌خوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز
نرساند بخشایش خود را الا برحمت حق در خشند و چون اصحاب
اعراف از این سخن فارغ گردند حق سبحانه و تعالی ایشان را بکرم خود گوید
که ادخلوا الجنة در آیند در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست
بر شما از مخاوف و شدائد ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید
از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رض فرموده که چون اهل اعراف به
بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند
خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن
گوییم حق سبحانه و تعالی اذن فرماید که بهشتیان در دوزخیان
نگرند و خویشان خود را بشناسند چه خلقت ایشان را بشناسند و
بنام و کنیت گویند و از ایشان طعام و شراب بهشت طلبند چنانچه
می‌فرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة
بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنرا بریزید علینا بر ما من
الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله
یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع
طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که ان الله بدرستی
که خدای تعالی حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین
بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را
لعبا ولهوا و مشغول و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می
آمدند و دست می‌زدند و بازیچه می‌کردند وغرتهم الحیوة الدنیا
و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند
و ندانستند که دنیا غدار است کشنده و مکار است بازی دهنده شعر
در دیده اعتبار خوابیست • بر ره گذر اجل سرابیست • مشغول مشو بسرخ
و زردش • اندیشه مکن ز گرم و سردش • سرهاش نه آفتاست بنهاد • خود را

زفرسا ونگهدار فاليوم ننسيهم پس امروز فرو گذاريم ايشانرا در آتش
كما نسوا چنانچه فرو گذاشته و در خاطر نگذرانيدند لقاء يومهم
هذا ديدن اين روز را وما كانوا ونه چنان بودند كه از روى عناد بآياتنا
يجحدون انكار مى كردند بهو بيت يا آيات كتب ما را ولقد جئناهم
وهر آينه آورديم براى اين گروه كفار بكتاب فصلناه كتابى را
كه بيان كرديم معانى او و بفصلها ساختيم هر چه بكار آيد ورا على علم واين ساز
بر علم كرديم يعنى عالم بوديم بوجه تفصيل هدى وآورديم اين كتاب را راه
نماينده ورحمة وخداوند بخشش لقوم يؤمنون براى گروهى كه مى گروند هل
ينظرون آيا انتظار برند كافران يعنى برند و منتظر نيستند الا تأويله مگر عاقبت
كتاب و حقيقت او وآن وعده و وعيد يعنى منتظرند آنچه خداى تعالى وعده
كرده است درين كتاب از ثواب وعقاب تا ببينند كه راست مى شود يأتى
يوم يأتى كه روزى كه بيايد تأويله عاقبت كتاب يعنى ظاهر شود آثار
وعد و وعيد وآن روز قيامت باشد يقول الذين گويند آنانكه نسوه ترك كردند
كتاب مفصل را من قبل پيش از اين در دنيا يعنى چون كافران كه بقرآن
نگرويده‌اند در آن روز ظاهر گردد و صدق و سخن خداى تعالى مى گويند
قد جاءت بدرستى كه آمده بودند رسل ربنا فرستادگان آفريدگار ما را
بالحق براستى و درستى و ما تكذيب كرديم و آن خطاى عظيم بود فهل لنا
پس آيا هستند ما را من شفعاء درخواست كنندگان فيشفعوا لنا تا شفاعت
كنند براى ما امروز او نرد آيا باز گردانيده شويم ما بدنيا فنعمل پس ما
بكنيم غير الذى جز آنكه كنا نعمل بوديم كه عمل مى كرديم يعنى تصديق
كنيم بتكذيب و بوحدت قايل شويم نه بشرك پس نه كسى كه ايشانرا شفاعت
كند ونه بدنيا شان باز آرند قد خسروا بدرستى كه زيان كردند انفسهم
در نفسهاى خويش كه سرمايه عمر صرف پرستش بتان كردند وضل عنهم
وگم شدن ايشان ما كانوا يفترون آنچه بودند كه افترا مى كردند و دروغ
مى گفتند كه بتان شفيعان ما اند بنزديك خداى تعالى دى روز بعود لم
اميدى مى داشت امروز برفت و نا اميدم بگذاشت ان ربكم بدرستى
كه پروردگار شما على التحقيق الله خدايست جامع جميع صفات كمال
الذى خلق السموات والارض او ستانكه بيافريد آسمانها و زمين
فى ستة ايام در شش روز يعنى در قبل از خلق آسمان و زمين روزى
كه معقولست معين از زمان طلوع آفتاب تا غروب او نبوده و در تبيان
گويد در شش روز از ايام آخرت كه هر روز آن هزار سال دنيا است و قول





اول اصح و اشهر است و در آفرينش اشيا بتدريج با وجود قدرت بر ايجاد آن
بكلمه كن دليل است بر اختيار قادر مختار و رعايت است و تأنى در امور و ترك كُنْ
عجلت و اضطراب و نكته العجلة من الشيطان والتأنى من الرحمن مؤيد اين
سخن است و فى المثنوى والمعنوى مكر شيطان است تعجيل و شتاب خوى
رحمانست صبر و احتساب يا آنكه گشت موجود از خدا تا به شش روز اين
زمين و چرخها ورنه قادر بود كز كن فيكون صد زمين و چرخ آوردى برون
اين تأنى از پى تعليم تست صبر كن در كار دير آيى درست ثم استوى
پس قصد كرد على العرش بآفرينش يا مستوى شد امر او بران يا مستولى
گشت بران و تخصيص عرش بآن سبب است جو بجهت آن باشد كه عرش اعظم
مخلوقات است و حقيقت آنست كه استواء بر عرش صفتيست مر خدا را بلا
كيف والوصف واين از جمله متشابهات قرآنست ما بدان ايمان داريم
و تأويل داريم و تأويل آن بحق گذاريم يغشى الليل در مى كشد خداى
تعالى شب تاريك را النهار در روز روشن يعنى پوشيده مى گرداند
روشنى روز را بتاريكى شب و عكس از ان نگفت اكتفاء باحد الضدين
يطلبه مى جويد شب روز را يعنى از پى او در مى آيد حثيثا شتاب كننده و روز نيز
طالب شب است والشمس والقمر و بيافريد آفتاب و ماه را والنجوم
و ستارگان مسخرات بامره رام شده گان بفرمان او الا له الخلق بدانيد
مر خدا يراست آفريدن بديع والامر و فرمان نافذ يا امر او راست هر چه آفريده
شده و تصرف در آنها تبارك الله بزرگست خداى تعالى بوحدانيت و در بوبيت
و فردانيت رب العالمين آفريدگار عالميانست ادعوا ربكم بخوانيد پروردگار
خود را تضرعا بزارى وخفية و پوشيدگى يعنى هم بظاهر و هم بباطن او را
شناسيد و او را پرستيد تضرع نشانه احتياج است و پنهان داشتن دليل
اخلاص و محتاج مخلص را وى نا اميدى نيست انه بدرستى كه خداى تعالى لا يحب
المعتدين دوست نمى دارد از حد گذرانند كانرا يعنى آنها كه دعا بكنند و در
چون نا مستحق و در دعا فرياد كنند يا بريا آميخته شود يا چيزى كلى طلب دارند از
خداى تعالى كه لائق آن نباشد چون رتبت انبيا و صعود بر مدارج سما
ولا تفسدوا و فساد مكنيد فى الارض در زمين بكفر يا ظلم بعد اصلاحها
بعد از اصلاح آن بعلم يا عدل وادعوه و بخوانيد خدا را خوفا از بيم عذاب او
وطمعا و باميد ثواب او ان رحمت الله بدرستى كه رحمت خداى تعالى قريب
من المحسنين نزديك است بر نيكوكاران را وايشان محسن العمل اند چون عابدان
يا محسن الامل چون عاصيان واميد ايشان برحمت بى غايت و فضل بى نهايت اوست

در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفا
کاران نیز بغیر تو پناهی ندارند وهو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح می فرستد
بادها را چه بادها را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از
آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون که دارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران
بادرا گفته اند باد صبا ابرها را برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب
بباریدن قطرات درآورد و باد دبور بعد از باریدن همه متفرق سازد و بر هر
تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیاء
زمین مرده فانزلنا به پس فرو فرستیم به الماء بدینجا ابر را باران زمین فاخرجنا
پس بیرون آریم به بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک
نخرج الموتی همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردانیم لعلکم تذکرون
تا شاید که در یابید و بقیاس بکروید و بدین صورت بیان معنی استدلال
کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت
باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدای تعالی
و مشیت او که بیرون آرد باسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که ناپاک
بوده و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی
که در آن هیچ نفع نبود این مثلی است که حق سبحانه وتعالی ایراد فرموده در شان
مؤمن و کافر تشبیه فرموده دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین
شوره زار پس هر گاه باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن
بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن
کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و ازو هیچ صفت که بکار آید در ظهور
نیاید زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضایع مگردان کذلک
همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الایات میگردانیم آیتها را و ضرب امثال
در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برگروهی که شکر نعمت منعم وادراک بجا
آرند و در مثلها تفکر نموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا و بدرستی که
ما فرستادیم نوحا نوح بن مالک بن متوشلح زاده ادریس ع وقتی که پنجاه ساله
بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال
پس گفت نوح ع یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدایرا به یگانگی
مالکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید
و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف من می ترسم علیکم
بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که آن روز طوفانست
یا روز قیامت قال الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی

که ما



که ما می بینیم ترا فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش
چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت می کنید قال گفت نوح ع در جواب
ایشان که یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة هیچ گمراهی و دوری از طریق
حق مرا نیست ولکنی رسول و لیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار
عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار
خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را بجهت صلاح شما واعلم و میدانم
من الله از وحی خدای تعالی که بمن آمده است ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید
قوم نوح ع عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند شنیده بودند و نمیدانستند
چون نام پیغمبر و وحی شنیدند تعجب کردند نوح ع گفت اوعجبتم
آیا شگفت میدارید ان جاءکم از آنچه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی
من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما
یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت
کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرهیزید از خشم خدای تعالی ولعلکم
ترحمون و تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک
فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح را ع او را نوح دعا
کرد بهلاک قوم خدای تعالی حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان
بکشتی در آمد و حق سبحانه طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد
و نوح ع با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه می فرماید فانجیناه
پس نجات دادیم از غرق شدن والذین معه و آنانرا نیز که با وی بودند
فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل
زن واغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایاتنا آنانرا
که بدروغ داشتند دلالات و حجت با معجزات نوح را ع انهم کانوا
بدرستی که قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوردلان از دیدن آیات
و حجت نابینا شدند و باقی قصه نوح ع در بعضی آیات و سوره خواهد
بود والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب
یعنی خویشاوند ایشان هود را ع عاد که قبیله را بدو باز خوانند جد چهارم
هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و بر این قول از ابناء
عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تناور و بلند بالا بودند و از ایشان
در تمام روی زمین در آن زمان عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال
وافر داشتند و عمر در بت پرستی می گذرانیدند حق سبحانه وتعالی هود را
ع بدیشان فرستاد پس هود ع بمیان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت

کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را و
یگانگی او قایل شوید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او
و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب
خدای تعالی قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از گروه او اشراف قوم او و مسلمان بودند
چون مرثد بن سعد و تابعان او اما کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ
بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم را
می گذاری و دین محدث را میگروی وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان
می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه می گویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت
هود ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالت
وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من فرستاده ام مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ فرستاده از
پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ می رسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیامهای آفریدگار
خود وَأَنَا لَكُمْ و من شما را نَاصِحٌ نصیحت کننده ام أَمِينٌ راستگوی و بی
خیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را أَن جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ
پندی یا بیانی مِّن رَّبِّكُمْ از نزدیک پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی
مِّنكُمْ از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب
فرود آمدن ذکر بر او آنکه لِيُنذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا
و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ پس
نشینان و ساکنان زمینهای احقاف از حضرموت مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک
قوم نوح ع وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را در آفرینش شما بَسْطَةً
قوتی زیاده داد شما را بر آنکه بهر کان غلبه و گفته اند مراد از بسطة طول قامت
که مقدار کوتاه ترین ایشان شصت گز بوده و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا
پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدای را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما
رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللَّهَ
تا بفرمایی که پرستیم خدای را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست باز داریم
و پرستش نکنیم مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچیزی که بودند و می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران
ما از بتان و ما بهیچ وجه ترک عادت ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب
می ترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را بوی وعید می کنی إِن كُنتَ
اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود ع
قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُم بر شما یا فرود آمده بشما رِجْسٌ وَغَضَبٌ
عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله می کنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامهای بی فایده

این



این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه می گفتند و گمان ایشان
آن بود که باران از ایشان می آید و بعضی را حافظه می خواندند بظن آنکه
نگاهبان در سفر ایشانند و همچنان رازقه و ساله و این الفاظ اسما بودند
بی مسما چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود ع
فرمود که شما جدال می کنید بدین چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا
أَنتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را وَآبَاؤُكُم و پدران شما مَّا نَزَّلَ اللَّهُ
نفرستاده است خدای تعالی بِهَا بچیزی از عبادت ایشان مِن سُلْطَانٍ هیچ حجتی
و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار می نمایید
فَانتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُم
بدرستی که من با شما مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ از منتظرانم مر او را آورده اند که خدای
تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت یا بقحط مبتلا شوند و در آن زمان
هر گاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است
و آنجا پشته از ریگ سرخ که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی و بعد از
عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب کامیاب شدندی و از مخاوف خلاص
یافتندی پس قوم عاد بتجهیز آن سفر نموده قیل بن عتر و مرثد بن سعد با هفتاد
تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بن معاویة بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ
که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت وظایف ضیافت
اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا طلب باران بموضع معین روند
مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ع ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد اگر اطاعت هود ع نمایید و از در توبه و استغفار آیید تا سبحانه
و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس او را معاویه در خواستند
تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود آنجا رفته گفت
خدایا بده قوم عاد را باران آنچه می خواهی فی الحال سه ابر آمد یکی سفید و یکی
سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه می خواهی برای
خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد
و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که
المساکن ایشان بود رسید و بشارت بمردم قبیله رسانید عاد بآن خوشدل و
شادمان گشته بر تفریح ابر از منازل خود بیرون آمدند و عذاب الهی از آن
نازل شد و در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت
روز تمام عادیان را تمام کرد و هود ع با قوم خود سلامت بماندند و تفاصیل این قصه
در اثنای آیات مذکور خواهد شد بتوفیق حق سبحانه و تعالی نجات مومنان و هلاک

کافران خبر می دهد فنجیناه پس نجات دادیم ما هود را ع والذین
معه وآنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند برحمة
منا وآن رهانیدن به بخشش و بخشایشی بود از ما بدیشان وقطعنا
وبریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و انکار ورزیدند
بآیاتنا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال ساختیم و از بیخ
و بنیاد برانداختیم وما کانوا ونبودند قوم عاد مؤمنین گرویدگان
بوحدت معبود و رسالت حضرت هود ع والی ثمود و فرستادیم بقبیله
ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که بسبب ایشان بثمود بن عابر بن
ارم بن نوح ع منتهی شدی و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر می
گفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت پرستیدند حق سبحانه
وتعالی بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب که
صالح بود ع و صالح به پنج پشت به ثمود می رسد قال گفت صالح
چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید
خدا را بی شریک ما لکم من اله نیست شما را معبودی که استحقاق
الوهیت داشته باشد غیره بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد
و بسیاری مال و توانایی جثه تکذیب صالح ع کردند و گفتند ما را
آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالة تو صالح ع فرمود که چه آیتی می
طلبید گفتند با ما بصحرای بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش
داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه و ما از خدایان
خود درخواهیم پس دعا هر که بمحل اجابت رسد دیگرانرا متابعة او
باید کرد برین صورت قرار دادند روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع
حاجت که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نرسید پس رؤسا
سر ملامت در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله
بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه می
گفتند و گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آر شتری بختی
بسیار موی آبستن صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کاملهٔ خود
که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه می
کنید گفتند می گرویم و پرستش خدای تو می کنیم و بدین شرط سوگند
یاد کردند و صالح ع دو رکعت نماز گزارد و بدعا از حضرت عزت معجزه
طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چنانکه بوقت زادن ناله کند نالید
و بشکافت و ناقه که بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی





وفی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در می نگریستند جندع را مدد
توفیق رفیق فی الحال ایمان آورده و بوافقی اشراف ثمود در بادیه خذلان
سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون آورده اند
یکی بنور عنایت ره هدایت یافت یکی بوادی خذلان بماند سرگردان یکی بسوی
دیو رفت سوی سقر یکی زبر وی حق گرفت ملک جنان القصه ازین شتر
در میان آنین قوم بماند و در مرعی ایشان می چرید و آب چاهها بطریق
غیب بدو می رسید و صالح ع بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد
جاءتکم بدرستی که آمد شما را بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار
شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله
این شتر خدای است اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای تعالی
بیرون آورد این ناقه را تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری
فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله
در زمین خدای ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی ف
فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک بحقیقت
عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از مشاهدهٔ معجزه
و عقر ناقه دلیل تمادی ایشانست در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ
جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین
من بعد عاد از پس هلاکت قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را فی
الارض در زمین حجر تتخذون فرا می گیرید من سهولها از زمینهای
نرم قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون من الجبال و می کنید
و سوراخ می کنید در کوهها یعنی می سازید در سنگ بیوتا خانها برای
زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن
در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوید
فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتی که قاصدان فساد باشید
ایشان از جواب صالح ع اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه
می فرماید قال الملأ گفتند گروهی بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردن
کشی می کردند من قومه از قوم صالح ع للذین استضعفوا مر آنکسانی را
که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بآنکسان لمن آمن مر آنکسانی را که
گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران اتعلمون آیا شما می
دانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده است من ربه از پروردگار
او و این سخن بسبیل استهزا می گفتند قالوا گفتند آن ضعیفان انا بما

کە ما بما ارسل بە بدانچیزی کە صالح را ع بدان فرستاده اند یعنی توحید
مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه گردن کشی
می کردند از ایمان بخدا و رسول او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بدان
چیزی که شما بدان گرویده اید کافرون ناگرویدگانیم و منکران
آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او
بود تمام آب چاه ایشان می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود
چهارپایان وفا نمی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی می رفت و انعام
از وی هراسان شده ببطن وادی می رفتند و از این جهت ضرر بدیشان می
رسید و جماعتی از زنان که عنیزه و صدقه می گفتند و مواشی بسیار داشتند
این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران
آوردند که ناقه را بکشند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن
ناقه سبب نزول عذاب ایشان شد چنانچه حق سبحانه و تعالی می
فرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سر
کشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا
و گفتند از روی استهزا که یا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچه را که بما تعدنا
و وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان
براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از
شنیدن صیحه عظیم فاصبحوا پس بامداد کردند و گشتند فی دارهم در سرای های
خویش جاثمین بروی افتادگان و جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید
صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای تعالی فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل
و زلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم
بخدا که من رسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار که من باداء آن مامور بودم
ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست
نمی دارید و پیروی نمی کنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما
با ایمان میخوانند و از اتباع شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران که برادر
زاده ابراهیم بود ع آورده اند که چون ابراهیم ع از بابل متوجه شام شد برادر زاده
او لوط با او بود خدای تع ویرا پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده
سدوم اعظم مداین بود و دیگر عامه و داود او صابورا و صعوه و کوینه در هر
شهری چهار بار ده هزار آدمی بود تا لوط ع بید وما و خلق را بخدای تع دعوت
کرد و بجلال می نمود و از فواحش امر می فرمود و یکی از فواحش لواطه بود و حق سبحانه
و تعالی از تسنت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد صلعم یاد کن قصه

لوطا



لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم سدوم را که لوط ع در میان ایشان
بود اتأتون الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم کسی که بر شما
پیشی نگرفت بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکردند
من احد هیچکس من العالمین از عالمیان ائنکم آیا شما حفص انکم بطریق تعجب
خبر می خوانند یعنی براستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان
از روی مباشرت من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما
پس شما بر طریق حق نیستید بل انتم بلکه هستید قوم مسرفون گروهی
اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وما کان و نبود جواب قومه
قوم لوط ع بازاء این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم
مر بعضی را که اخرجوهم بیرون کنید لوط ع و دختران او و آنها که بدو ایمان
آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی سدوم انهم بدرستی که لوط
و متابعان او اناس یتطهرون مردانند که طلب پاکیزگی می کنند و از فواحش
یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید
و عذاب بدیشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب
نازل شد فانجیناه پس نجات دادیم لوط را ع واهله و کسان او را
از اهل بیت و مؤمنان الا امرأته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر
خود پنهان می داشت و کفره را با نکاح لوط ع اغرا می نمود کانت بود آن زن
من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد
و در میان قوم هلاک وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط ع
مطرا بارانی و چه بارانی یعنی بارانی عجب و آن سنگ بوده که بر هر قوم
بارید فانظر پس درنگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة
المجرمین آخر کار گناهکاران والی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین
که پسر ابراهیم خلیل بود ع اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل
بن یشجر بن مدین را قال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید
خدا را ما لکم نیست شما را من اله هیچ معبودی بحق غیره جز وی
قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از
پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب ع مذکور نیست و در احادیث نیز
بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء ع می گویند
که معجزه شعیب آن بود که چون بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی تا شعیب
باسانی بروی صعود کردی و هر یک از قوم او را مکیال بودی و دو میزان یکی
از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خوردتر فروختندی و باز چون

کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ع ایشانرا گفت من شمارا بخدا
میخوانم و آیتی روشن بشما می‌نمایم وَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید
کیل را وَالْمِيزَانَ و ترازو را یعنی در کیل و وزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ در چیزهاء ایشان یعنی
خیانت مکنید در خرید و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر
و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن ببعث
انبیا و انزال کتب ذَٰلِكُمْ آنچه می‌فرمایم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب
در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی
چنانچه ایشانرا از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا
و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی بجهة اخذ مالی تُوعِدُونَ بترسانید
مردمانرا و گفته اند بر سر راهها نشستندی و هر که خواستی بملازمت
شعیب رود او را تخویف کردندی پس شعیب ع فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس که ایمان آورده بخدای تعالی
وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میخواهید برای راه کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید
وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا
اندک از جهة عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کردانید خدای تعالی شمارا بآنکه
برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم ع دختر
لوط را ع بخواست و خدای تعالی ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر کردانید
پس شعیب ع این نعمت را با یاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا بنگرید كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته
که نوح ع و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب روی بمؤمنان کرد و گفت
وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ
وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند یعنی جمعی از شما بشعیب ع ایمان آوردند و جمعی
دیگر انکار کردند و گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنانرا پس حق با
ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و سعت معاش
ایشانرا بودی شعیب ع حکم فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا
پس شکیبایی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای تعالی میان
ما دو گروه وَهُوَ و خدای است خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان
در حکم او میل و مداهنت نیست قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه





گردن کشی کردند از پرستش خدای تعالی مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب ع بعد از انکار دعوی
او که لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آورده اند مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود
خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون
کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم و جمع کردند همراهان شعیب
هرگز کافر نبود و آن مؤمنان بودند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید
با ملة و لهذا شعیب ع جواب برهمین وتیره داد قَالَ گفت شعیب ع أَوَلَوْ كُنَّا
و هر چند باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و آنرا کارهیم
پس اگر عود کنیم با ملة شما گوییم مر خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ
افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای تعالی
دروغی در وسیط آورده که ادعاء قوم شعیب ع آن بود که حق سبحانه و تعالی ایشانرا
امر کرده که بدان طریق باشند و بدین سبب آنرا ملة گفتند پس شعیب ع
گفت که عود ما با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست افترا
باشد بر خدای تعالی إِنْ عُدْنَا اگر باز گردیم یعنی قوم من از ایمان باز گردند فِي مِلَّتِكُمْ
در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه برهانید ما را خدای تعالی
از ملة شما و اعتقاد کردن که این ملة مأمور بهاست افترا باشد بر خدای تعالی وَمَا
يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم
بملة کفر إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَشَاءَ اللَّهُ خواسته باشد خدای تعالی
وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده بهمه چیزها و داناست بعاقبة
کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن بحکمة عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی
تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع روی از
معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
رَبَّنَا افْتَحْ خدای ما که حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم
ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تویی بهترین حکم کنندگان وَقَالَ الْمَلَأُ
گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای تعالی مِنْ
قَوْمِهِ از قوم شعیب ع با گروهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ
اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَيْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید
إِنَّكُمْ بدرستی که شما باشید إِذًا لَخَاسِرُونَ آن هنگام از زیان زدگان که
آیین قدیم گذاشته و بر دین محدث گرویده با بزرگان کفر هم باتفاق قوم خود
گفتند اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروختن است

و او شما را از آن منع می کند پس شد شعیب خشینه ند و از کفر و خیانت باز نگشتند
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل
مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که بصیحهٔ منکره آمد که زمین را بلرزانید
چه مقرر شد که زلزله فی صباح و رواج نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد
کرد که زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند
فِي دَارِهِمْ در خانهای خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان یعنی بر زمین
افتادند جسدهای بی روح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند
شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا هرگز نبوده اند فِيهَا در آن
شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه به دروغ داشتند شعیب را علیه السلام كَانُوا هُمُ
الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دین و عقبی بفوت مثوبت و
لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلد
عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران فَقَالَ يَا قَوْمِ
و گفت از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت
کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک
ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما صلعم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل
ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تأسف و حسرت بر قوم خود تسلی داد و
گفت فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ
بر هلاک کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک
ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و می فرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهری و دهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب
کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه گرفتیم أَهْلَهَا اهل آنرا بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ
و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیرفته
و راحت مبتلا ساختیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ
بجای بلا و شدت و مرض سلامت و صحت و راحت حَتَّى عَفَوْا تا وقتی که بسیار شدند
هم بمال و رجال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَقَالُوا و گفتند از ایمنی و نعمت بجای محنت
و مرض بنا بر عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا
پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط
بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بیماری زمانی غم و دمی شادی این نه بسبب کفر و
ایمان است پس ما بر همان طریق می باشیم که بوده ایم چون این قوم بر کفران رسوخ ورزیدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما گرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند



وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمی دانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و این
حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى
و اگر چنانچه اهل دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه حوالی او آمَنُوا
بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر صلعم لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ هر آینه می گشادیم ما بر ایشان بَرَكَاتٍ زیادتها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین بر روا شدن
حاجات یا رستن نبات وَلَكِنْ كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند
رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه بودند که کسب می کردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده
که اگر ایشان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا بتر سیدندی
از تهدید من و طهارت دادی ایشان را بنور مشاهدهٔ خود و روشن دادمی که برکت سما
اشارت بباطنست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیارستمی که برکت ارض
عبارت از آنست و در زمین و آسمان درهای خود می گشایندی بر اهل جود
از زمین اطاعت باز کنی بر همهای معرفت بر واکنی أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند
أَهْلُ الْقُرَى اهل مکه و حوالی آن بعد از این بیان که در عذاب کافران
کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا
در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته باشند أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آیا
ایمن شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى
در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی می کنند یعنی تصرف در
مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند مخلص سخن آنست که بعد
از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود در هیچ روز و در شب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن
شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از گرفتن خدای استعاره است از استدراج بندگان
و گرفتن او بر وجهی که ندانند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا
الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند
أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای تعالی لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آنکسان که میراث گرفته اند
زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از آن هلاک کردن کفار در میان
حضرت رسالت پناه صلعم که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای تعالی برای ایشان
بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنکه اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ
بجزای گناهان ایشان عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را وَنَطْبَعُ
و ما مهر می نهیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان
نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود

در محل بايد پس گوش دل را از استماع سخن حق فايده دارد نه گوش آب و گل سع
اين سخن از گوش دل بايد شنود • گوش گل اينجا ندارد هيچ سود • گوش سر با جمله
حيوان همدم است • گوش هر مخصوص نسل آدم است • گوش سر چون جانب
گوينده است • گوش سر سهلست اگر آگنده است • پس بجهت تسليه آن
حضرت صلعم مى گويد تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها كه نسبت با امم مذكوره داشت
چون احقاف و حجر و موتفكات و غير آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانده ايم بر تو
مِنْ أَنْبَائِهَا بعضى از خبرهاء آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستى كه
آمده اند بايشان رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان هود و صالح و لوط ع بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات روشن يا دلايل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
بآنچه تكذيب مى كردند قبل از آمدن ايشان يعنى مستمر بودند بر تكذيب و
صلاحيت قبول ايمان نداشتند بسبب رسوخ در كفر و مهر بودن بر دلهاى
ايشان كَذَلِكَ مانند آن مهر نهادن كه بر دلهاى كفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر مى نهد خداى تعالى عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهاء ناگرويدگان مراد آنها اند
الله كفار و فرعون كه خداى تعالى دانسته كه ايمان نيارند وَمَا وَجَدْنَا و نيافتيم
لِأَكْثَرِهِمْ و بيشتر امم مذكوره مِنْ عَهْدٍ وفاء عهدى كه در روز
ميثاق بسته بودند يا عهدى كه در زمان خوف مضرت مى كردند كه اگر
نجاة يابيم ايمان آريم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستى كه يافتيم أَكْثَرَهُمْ
بيشتر از ايشان لَفَاسِقِينَ شكنندگان عهد و پيمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس
برانگيختيم و فرستاديم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از پيغمبران مُوسَى موسى بن
عمران ع بِآيَاتِنَا بمعجزاتى كه او را اعطا كرده بوديم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوى فرعون
كه نام او قابوس بوده وليد بن مصعب بن ريان فرعون لقب ملوك مصر
بوده چون كسرى و قيصر و خاقان و تبع كه القاب سلاطين فرس و روم و چين
و يمن است وَمَلَإِهِ و بسوى گروه او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم كردند
يعنى كافر شدند بآن آيات و وضع كردند كفر را در مكان ايمان چه حق آن
آيتها از غايت وضوح آن بود كه بآن مى گرويدند فَانْظُرْ پس بنگر بديده بصيرت
كه بعد از انكار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بوده عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آخر كار تباه كاران كه غرقه شدند است حضرت موسى ع چون از مصر فرار نمود
و در مدين بصحبت شعيب ع رسيد و دختر او صفوره را بعقد در آورده عزم
مراجعت بمصر نمود و در اثناء طريق بوادى ايمن رسيد و خلعت پيغمبرى يافت و
عصا و يد بيضا اختصاص پذيرفت چنانچه تفاصيل آن در اثناء سوره
آينده مذكور است حق سبحانه و تعالى فرمود كه بمصر رو و فرعون را بخداى تعالى دعوت



كن و از طغيان و سركشى و دعوى ربوبيت منع كن موسى ع بيامد و بعد
از مدتى كه ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت كرد وَقَالَ مُوسَى و گفت
موسى ع يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ اى فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالميان بسوى تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت يا آنكه تصديق
من كنى مستقرم و ثابتم عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ بر آنكه نگويم عَلَى اللَّهِ بر خداى تعالى
إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستى كه آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتى
روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما يا آورده ام معجزه پيدا و هويدا كه
بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان يعقوب را و دست از استخدام ايشان كوتاه كن تا بارض مقدسه
كه موطن آباء ايشان بود باز گردند آورده اند كه فرعون بنى اسرائيل را ببندگى
مى گرفت و سبب آن بود كه چون يعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر
آمدند همان جا قرار گرفتند و نسل ايشان بسيار شد و يعقوب و يوسف ع
با برادران در گذشتند و عمالقه ريان كه فرعون زمان يوسف بود و پدر
پدرش مصعب بنى اسرائيل را حرمت مى داشت و متعرض ايشان نمى شد چون
او بمرد وليد كه فرعون زمان موسى بود بر تخت سلطنت نشست و زبان
بلاف انا ربكم الاعلى بگشاد بنى اسرائيل دعوى او را قبول نكردند گفت پدر
شما در مرخريده گان ما بوده شما بنده زادگان ماييد پس ايشان را
ببندگى گرفت تا وقتى كه موسى ع مبعوث شد و گفت اى فرعون دست از بنى
اسرائيل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستى تو در دعوى خود جِئْتَ
بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتى فَأْتِ بِهَا پس بيار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستى از راست گويان بنماى معجزه خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بيفكند
موسى ع عصاء از دست خود فَإِذَا هِيَ پس عصا بعد از القى ثُعْبَانٌ
مُبِينٌ اژدها بود شد دهان گشاده و ما بين لحيين او هشتاد ذرع
بود فك اسفل بر زمين نهاد و فك اعلى بر كنگره قصر فرعون روى بجانب تخت
وى آورد ملازمان بارگاه بهزيمت رفتند فرعون از بيم تخت و در
ازدحام خلق بوقت هنگام فرار بيست و پنج هزار آدم هلاك شد و فرعون
نعره زد كه اى موسى سوگند ميدهم ترا بدان خداى كه فرستاده او عصاء
خود را بگير كه من بتو ايمان مى آرم و بنى اسرائيل بتو مى گذارم موسى ع گفت آرى
برو دست است بگرفت باز بشكل عصا آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بيرون
كشيد دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنگاه بود دست او بَيْضَاءُ سفيد
كه در غايت كمال بود لِلنَّاظِرِينَ براى نگرندگان و نظاره كنندگان

آورده اند که موسی ع مردی گندم گون بود و چون دست در گریبان کرد
و بیرون آورد نورانیت آن بمثابه بود که شعاع عش نور آفتاب غلبه کرده
در بعد ارکنا آورده که موسی ع دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در
گریبان کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که میان آسمان و زمین روشن ساخت
و باز دیگر بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول بود القصه فرعون
بعد از مشاهده این معجزات اشراف قوم را طلبید و در باب موسی ع با ایشان
مشورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این موسی ع لَسَاحِرٌ جادوییست عَلِيمٌ دانا بفنون سحر و بنا دارد
که جواب را اژدها می سازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ
می خواهد که این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را از قبطیان مِنْ
أَرْضِكُمْ از زمین شوکت کر و ولایت مصر است و چگونه به بنی اسرائیل دهد
فرعون که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز می فرمایید مرا
و تدبیر چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او
هرون را تا اخیر کن مهم ایشانرا و بشتاب بزرگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ
و بفرست در شهرها که تعلق بمصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آورندگان
و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جا ساحری
باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که بهیچ قرن چندان
ساحر نبوده که در قرن موسی ع بوده و رؤساء سحره باقصی مداین صعید
بوده اند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که
ایشانرا در فن وقوفی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر
خود را گفتند ما را پدر بنما بر چنان کرد و ایشان بسر خود را و از دار
جواب باز داد که ای ابنا ملک مصر ما را طلبیده بجهة آنکه دو کس آمده اند که
لشکر و سپاه و کار برو تنگ آورده و ایشانرا عصاییست که چون می افگنند
اژدها می شود و هر چه پیش او می آید می خورد فرعون داعیه نمود که ما را با او
معارضه فرمایید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید که وقتی ایشان
در خواب می شوند آن عصا همان اژدها می شود باز اگر می گردد بدانید که
جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد چون حال
بدین منوال باشد شما هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد
بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و
در زاد المسیر گوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی

فرعون



فرعون بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد
قَالُوا گفتند أَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ
الْغَالِبِينَ از نزدیکان من هر گاه خواهند نزد من در آیند و آورده اند گفتند
که مهتران جماعه چهار تن بودند و آن دو برادر که سابور و عادور
و دیگر حطط و مصفی و در لباب آورده که از چهار تن را نیز مهتری بود شمعون
نام چون بمصر آمدند و صابور و عادور واقعه سؤال و جواب پدر با قوم گفتند
ایشان از قصه خواب و بیداری موسی ع و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ
نمودند معلوم شد که هر گاه موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی
می کند ایشانرا تردیدی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد نهان می
داشتند تا وقتی که فرعون موسی ع طلبید و مقرر شد که جادوان مناظره
کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند بمیدان
آورده اند و فرعون بالای تخت بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر
شدند هفتاد هزار ساحر بیک طرف صف بر کشیدند و موسی و هرون
ع بر یک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند
ای موسی ع إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ تا آنست که تو می افگنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ
نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افگنندگان حبال و عصای
خود قَالَ أَلْقُوا شما بیفگنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفگندند جادوان
آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی
نمودند بدیشان چیزی مخیل که آن حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردم را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادویی بزرگ آورده اند
که رسنهای بزرگ مجوف تافته بودند و بعبیر مطلا کرده و چوبهای دراز میان
تهی کرده همه را سیماب نموده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق
در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بر یکدیگر بشکل مار پیچیدن گرفت در
تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش افروخته
چون حرارت آتش و آفتاب اندر روز بر او اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمد
چنان نمود که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
بسوی موسی ع أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفگن عصای خود را پس موسی بیفگند
اژدهایی شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که اژدها شده بود
عصا تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر می کردند و بدروغ
مخلوق می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود و دوای گوید که چون چوبها
و رسنها را فرو برد و روی بنظارگیان آورد مردم بگریختند و خلق عظیم در آن

ابنوهی هلاک شدند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد وحق بجانه و نقض
آن حبال وعصی باطل معلوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد وپدید آمد راستی
موسی ع وبطل وزایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل می کردند از سحر جادوان
با هم گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوییهاء ما را باطل نکردی فغلبوا
پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که موسی ع غالب شد بر فرعون وقوم
او مغلوب ومنکوب گشتند وانقلبوا وبازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان
وبانا امیدان ونامرادان والقی السحرة وافکنده شدند جادوان بر رویهاء خود
ساجدین سجده کنندگان مر خدا را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب
العالمین بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا می خواهید گفتند
نه که با تو که رب موسی وهرون پروردگار موسی وهرون است قال فرعون گفت
فرعون با جادوان آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی ع وتصدیق نمودید
او را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در آن ان
هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیر خفیست که شما مکرتموه
ساخته اید آنرا فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده
گاه یعنی شما با موسی ع مواضعه کرده اید واین حیله ساخته اید لتخرجوا
منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل آنرا که قبطیانند واین
ملک شما را وبنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که
بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه
تفصیل کرد وگفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهاء راست
شما را وارجلکم وپای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر عضوی
شقی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بردار کنم همه شما را برای تفضیح
شما وعبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ
چه ترسانی ووعید کشتن چه دهی ما بر آن تشنه تریم از تشنه بآب
زلال زیرا که سبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار
خود منقلبون بازگردانیم پس چرا خواهان نباشیم وفی المثنوی المعنوی
جانهاء بسته اندر آب وگل ۞ چون رهند از آب وگلها شاد دل ۞ در هوای
عشق حق رقصان شوند ۞ همچو قرص بدر بی نقصان شوند ۞ چون
نقاب تن برفتاد از روی روح ۞ از لقاء دوست دارد صد فتوح ۞ مرغ
جان در جهان نالد بگوش ۞ ناله او لیت قومی یعلمون ۞ وما تنقم و تو ای فرعون
منکر نمی شوی منا از ما وعیب نمی کنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما بگرویدیم
بآیات ربنا بنشانهاء قدرت آفریدگار خود لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما

ومشاهده



ومشاهده کردیم در دست موسی ع پس روی از فرعون بگردانیدند متوجه حق
شده گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما واضافه کن صبرا
شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین وبمیران ما را مسلمانان
ثابت قدم در ایمان وقال الملا وگفتند مهتران قوم فرعون من قوم فرعون
از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا می گذاری ودست بازمی
داری موسی وقوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر
وروم بتو متغیر گردانند ویذرک وپرستش ترا بگذارند والهتک
وعبادت معبودان وخدایان تو دست بازدارند گفته اند فرعون خلق را
بپرستش خود می فرمود وخود پرستنده کواکب بود واصح آنست که صورت
خود بتان ساخته بود وهر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او
شما را بمن نزدیک گرداند از این سبب می گفت وانا ربکم الاعلی این خدایان
خوردترند ومن خدای بزرگ القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص
کردند بر قتل موسی ع وقوم او وفرعون دانست که او بر قتل موسی ع قادر نیست
قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را ونستحیی
نساءهم وزنده بگذاریم زنان ایشان را وانا فوقهم قاهرون وما بر ایشان
غالبانیم وایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی
اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بطرف موسی ع آوردند
وبعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را
استعینوا بالله یاری خواهید از خدای تعالی واصبروا وصبر کنید
بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدا راست یورثها
میراث دهد من یشاء هر کرا می خواهد من عباده از بندگان خود
در این سخن وعده هلاک قبطیانست ودر آمدن ولایت ایشان بتصرف
بنی اسرائیل والعاقبة وعاقبت نیکو با ظفر ونصرت یا بهشت للمتقین
مر پرهیزکاران است این کنایه مشتمل بر بشارت ایشان بود در نهایت مند
وباز آغاز شکایت فرمودند قالوا گفتند اوذینا من قبل ان تاتینا ما را
رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا می کردند ومن بعد ما جئتنا وایذا می کنند
از پس آنکه تو بنا آمدی وتمام روز ما را بکار می فرمایند ما پیش از این ابناء ما را
می کشتند وحالا نیز می خواهند که بما ناشتغال نمایند قال گفت موسی ع از
روی تصریح عسی ربکم شاید که پروردگار شما وعسی از خدای اطماع است
یعنی طمع می دارم از خدای تعالی ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمنان
شما را که فرعون است با قوم او ویستخلفکم وخلیفه گرداند شما را بعد از هلاک

ایشان فی الارض در زمین مصر یا ارض مقدسه فینظر پس به بیند
که شما بوقت نعمت وراحت کیف تعملون چگونه عمل می کنید و چه هنر
بجای می آرید از کفر و شکر طاعت و معصیت تا شما را جزا دهد انکه حق تعالی
بعد از وعدهٔ هلاك دشمنان مقدمات انرا بیان می کند ولقد اخذنا
و هر آینه ما کرفتیم آل فرعون تبع و خدم فرعون را بالسنین بقحط و تنکی
و خشك سالی ونقص من الثمرات و بنقصان بعضی از میوهاء ایشان
لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند کیرند و از کفر باز استند ایشان
متنبه نشدند فاذا جاءتهم الحسنة نیکویی و فراخی و ارزانی قالوا
لنا هذه می کفتند اند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وان تصبهم
و اکر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد می
کرفتند بموسی ومن معه بموسی ع و انانکه با وی بودند از مومنان و می کفتند
این بلا و محنت بشامت ایشان بما رسید الا بدانید انما طائرهم جز این
نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیك خداست و این اعمال
بدیشان است که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت این عملها
در ایشان رسید ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمی دانند
که انچه بدیشان میرسد از نکاده بواسطهٔ شومی اعمالست وقالوا و کفتند
فرعونیان موسی را ع مهما تاتنا هر چیز که بیاری بما من آیة از نشانها که زعم
توانستی که معجزهٔ توست مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را
بآن فما نحن پس نیستیم ما لك بمؤمنین ترا از کرویدکان و باور دارندکان
چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم
الطوفان بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا کیرد همه را
چون باران و سیل والجراد والقمل و فرستادیم ملخ برنده و ملخ پیاده یا کنه
یا سبوسه والضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این
آیتها مدت ما بوده از یکدیکر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه
بود و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان کردن کشی کردند از فرمان برداری
وکانوا و بودند قوما مجرمین کروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود ظهور
آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هر کاه که واقع شد و فرود آمد
علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از انها که مذکور شد قالوا کفتند از روی
تضرع یا موسی ادع لنا بخوان برای ما ربك پروردکار خود را بما عهد عندك
بانچه عهد کرده و آن عهد نزدیك تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون
اورا بخوانی اجابت کند لئن کشفت اکر باز و زایل کردانی عنا الرجز از ما

این عذابرا



این عذابرا لنؤمنن هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لك ترا ولنرسلن
و هر آینه بفرستیم معك بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما
کشفنا پس آن وقت که ببردیم بدعاء موسی ع و دفع کردیم عنهم الرجز
از ایشان عذابرا و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که ایشان هم
بالغوه ایشان رسیدکانند بان و معذب کردند در آن اذا هم ینکثون
پس ایشان عهدرا بشکستند و در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز
فرو باران بارید و بظلمت ابرهاء متراکم در ماندند و آب بخانهاء قبطیان
در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکانرا بر بلندیها فتانند بی
و هر قبطی در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بخانهاء ایشان
متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه بتنك آمده رجوع
بفرعون کردند و از وی نا امید شده روی بموسی ع آوردند که از خدای تعالی خود
درخواه تا این عذابرا دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعاء موسی ع
مندفع شد و آب از روی زمین برفت و زروعات ایشان ظاهر کشت بمثابه
نیکو که هرکز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه
و تعالی ملخ فرستاده بر ایشان بکماشت تا کشت و زروعات ایشانرا بخورد دیکر باره پناه
بحضرت موسی ع آوردند و سوکند یاد کردند که اکر بلا منکشف کردد بخدای تو
بکروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب
جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از زروعات
مانده بود کفتند این محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق سبحانه و تعالی ملخ
پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود همه بخوردند دیکر باره التجا بکلیم الله
کرده اغاز تضرع نمودند بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد کفتند ای موسی ع ما را
تحقیق شد که تو در فن سحر از جملهٔ ماهرانی دیکر باره حق تعالی لشکر بزغ فرستاد
تا بخانه و بخوابگاه ایشان در می آمدند و در دیکهای ایشان می افتادند و چون کسی
سخن کفتنی بدهن وی در آمدندی باز تضرع کرده و شرط نموده این بلا مندفع
کشت دیکر باره با سر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون کردانید همان
که سبطی می خورد آب صافی بود همین که قبطی میل می کرد خون ناب می شد و اکر
در یك ظرف خوردندی بنسبت هر یك این حال واقع بودی این جا نیز عهد کردند
بعد کشف بلا باز بعهد ایمان نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم
و داد انتقام کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشانرا
همه فی الیم در دریای قلزم نزدیك مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا
بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت مارا وکانوا عنها و بودند از تامل

آن غافلین بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را الَّذِينَ كَانُوا
يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان
یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع
او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات مشرق از زمین شام وَمَغَارِبَهَا جهات
غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آن زمین که برکت پیدا کردیم فیها
در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا با اقدام انبیاء عظام ع وَتَمَّتْ و تمام
شد و بوفا رسید كَلِمَتُ رَبِّكَ وعده پروردگار تو الْحُسْنَى وعده نیکو عَلَى
بَنِي إِسْرَائِيلَ برای اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا بِمَا صَبَرُوا و وفای این
وعده برای آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم
مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و استکرده بود فرعون وَقَوْمُهُ
و گروه او از کوشک و حصارها و منزلهاء نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند
که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ اندریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و
بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم که در ولایة رقه يَعْكُفُونَ اقامت
میکردند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود و چون بنی اسرائیل
قوم مر احجار دید بدیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی
بساز از برای ما إِلَهًا خدایی یعنی تمثالی چنانکه ما آنرا بپرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
چنانچه ایشانرا خدایان هست که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ موسی گفت بدرستی
که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی نادانی میکنید و جهل می ورزید در
که عبادت غیر از خدا در دل دارید إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که گروه بت پرستان
مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ با آنچه ایشان در آنند یعنی خدای
دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشان بدست ما پاره پاره
خواهند گشت وَبَاطِلٌ و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان
که میکنند از عبادت اصنام قَالَ گفت موسی ع أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای تعالی
أَبْغِيكُمْ إِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل
داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما بانواع نعم تخصیص فرمود وَإِذْ
أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید که چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از
تبعیت تبع فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی
عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهة خدمتکاری
وَفِي ذَلِكُمْ و در رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا در دادن عذاب محنتی بود شما را



مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی ع
وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم که هرچه شما را باید
در آن مبین و مفصل باشد از پیش خدای تعالی چون اندریا نجات یافتند و فرعون
غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی ع از خدای تعالی درخواست کتاب کرد حکم
شد که سی روز روزه با نخوردن بطور آیی تا با تو سخن گویم موسی ع سی روز روزه
داشت روز سیم که بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با چنین بوی دهن سخن گوید
فا از دهن او بوی روزه آید برای دفع آن را بچه سواک کرد ملائکه گفتند ما از
تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک رفع کردی حق سبحانه و تعالی فرمود تا جریمانه
آن ده روزه دیگر روزه دارد چنانچه می فرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده داده بودیم
موسی را ع برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز دیگر از ذی
القعده چون مدار حساب شهور عرب برویت هلال است و آن شب را می
شود تا یخ را شب مقید کرده وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده
دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقت که پروردگار او مقرر
فرموده بوده أَرْبَعِينَ لَيْلَةً بچهل شبانه روز وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ع
لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود هرون را ع که من بطلب کتاب بجانب طور سینا
میروم اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من وَأَصْلِحْ
و با صلاح آن کار که شایسته اصلاح باشد از امور دین وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن
سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آن هنگام که آمد موسی ع
لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت
با وی پروردگار وی بشنوانید کلام خود را بی واسطه در تیبا نا آورده که حق
سبحانه و تعالی کخواست که با موسی سخن گوید تیره بود را هفت فرسخ کردا گرد طور
ظلمت فرو گرفت و چون موسی ع قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از و برانداند و
ملکین کاتبین را از وی دور کردند و اسمان از استظری وی در آوردند ملائکه را
دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی گفت
در منابع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد
هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل صباح
با موسی ع سخن گفت چون موسی کلام حق شنید و از جام کلام ربانی جرعه
ذوق محبت چشید فراموش کرد کلام دنیا سن خیال لبت کند برروز
اعلی است و چون جنت جای مشاهده لقا است قَالَ گفت موسی ع رَبِّ أَرِنِي
ای پروردگار من مرا بنمای نفس خود را یعنی متمکن ساز از رویت خود تا ببینم
أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای تعالی لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا

دردنیا چه حکم الهی بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند
نمیرد و در بهارک آورده که یعنی ببینی فانی را مرا بر بینی بلکه جمال باقی
مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رویت را
دلیل جواز رویت است چه اگر رویت بادلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال
بودی موسی ع این سؤال نکردی چه طلب مستحیل از انبیاء روا نیست صاحب کشف
الاسرار گوید که مقام موسی ع در آن ساعت خطاب لن ترانی شنید عالی بود از آن
وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در عین مراد خود
قائم بمراد حق بودن کامل تر است از قیام بمراد خود لن ترانی هرگز نبینی مرا یعنی بجواب
هرچه آن از دوست آید سر بنهه کردن متاب اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم
راحت فرستاد که تو با ضعف بشریه طاقت دیدار نداری از آن گفتم لن ترانی ولکن انظر
ولیکن نظر کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین کوه مدین است و قوت تحمل
او از بیشتر است فان استقر پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار گیرد مکانه
در جای خود بهنگام تجلی من پس فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز
ببینی مرا و طاقت دیدار من داشته باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا
از تمنای این کار درگذر فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی ع
یعنی ظاهر کردانید انوار خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی للجبل
برای آن کوه بعد از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا آن نور حق
سبحانه و تعالی دید و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی
خود را از نور آن هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر
دیوانه که در زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا یافت
عرصه زمین سر سبزی پذیرفت و آبهاء شور عذب شد و حلاوت متصف گشت
بتان و حجر روی در افتادند بتان فرو ریخت بسبب آن تجلی جعله گردانید
خدای تعالی مر آن کوه را دکا ریزه ریزه در میان آورد که کوه بدان عظمت
پاره پاره شد و شش کوه دیگر از وجد آن کوه که احد است و ورقان و رضوی
بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه و خر موسی ع و بیفتاد
موسی ع صعقا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه از عشیه
خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه ماند چون موسی ع بهوش آمد فلما
افاق قال گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه لایق حضرت تست سبحانک
پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شود در دنیا تبت الیک باز گشتم بتو از اقدام
بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد و انا اول المؤمنین و من اول گرویدگانم بعظمت
و جلال تو بانکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت





ای که زبیک لمعات کوه بصد پاره شد چه عجب ار هست کل عاجز و بیچاره شد
عجب تر هست که کوه با آن عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را تحمل و لیکن
انظر و الی قلوبکم دلها را معمور میسازد بنور حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل موسی ع
و تدارک الهی که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر
ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقاء ذات تو اند و هنا کی مساب
انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان
که در زمان تو موجود اند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی
و به سخن کردن ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فخذ پس فرا گیر
ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بیان عمل کردن و ذکر و مداد نیز
النور نوشت و کن من الشاکرین و باش از شاکران و کتبنا له
و نوشتیم له برای موسی ع فی الالواح در لوحها اگر هفت یا نه یا ده
بوده و در زاد المسیر دوازده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده
یا ده ذرع بوده و لوح از یاقوت بوده یا از چوب سدره بهشت یا سنگی سخت
که از تمام در روی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده
و بر وی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب محتاج الیه بودند
موعظة پندی و تفصیلا و بیان کردنی لکل شیء مر هر چیز را از اوامر و نواهی
فخذها پس گفتیم موسی ع را فرا گیر الواح را بقوة بجد تمام و عزیمت درست
و امر و بفرما قومک گروه خود را تا عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها نکوترین
آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن
بوده و قول آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بعزیمتها تا بفضیلت عمل
کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمعست بین الفرائض و النوافل
ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان
یعنی الام کاه ایشان که د و رخت با شما اد در ولایت شام در آید و منازل القرون
ماضیه که از دایره فرمان بیرون بوده اند بشما بنمایم شما را منازل فرعونیان قبطیان
در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرند از آن ساصرف
زود بود که بگردانم عن آیاتی از قبول آیتهاء من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت
که آفاق و انفس و صنعیه نهاده ام الذین یتکبرون آنانکه تکبر میکنند فی الارض
در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهاء متکبران نهیم تا فهم سخن
ما نکنند ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی میخواهد که کرامی
سازد دلهاء مدعیان باطل را لکن حکمتهاء قرآن لاجرم انحطاط آن ایشان قاصیت قبول

آن سلب می‌کند مصراع حیفست چنین گنج در این ویرانه وَاِنْ یَرَوْا و اگر ببینند این
سرکشان کُلَّ آیَةٍ هر آیتی و نشانی که ما بنمائیم بر تصدیق نبوت محمد صلعم یعنی
معجزات آن حضرت تا بدانند که هر پیغامی که فرستیم لَا یُؤْمِنُوا بِهَا نمی‌گروند بدان
از جهة ستیزه و عناد وَاِنْ یَرَوْا و اگر ببینند سرکشان سَبِیلَ الرُّشْدِ
راه راست و طریق هدایة لَا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا از آن راه نگیرند یعنی متابعت نکنند
وَاِنْ یَرَوْا و اگر ببینند سَبِیلَ الْغَیِّ راه بی‌راهی و گمراهی یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا آن را
راه گیرند و پی‌روی کنند ذٰلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات
بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را
وَکَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِینَ ناآگاهان
و بی‌خبران و گفته‌اند مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت و جهل
یعنی میدانستند و تصدیق نمی‌کردند وَالَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند
بِآیَاتِنَا آیات ما را که قرآن است یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند
دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل باشد و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ
آنچه بودند که در دنیا یَعْمَلُونَ عمل می‌کردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فرا گرفتند
قوم موسی یعنی ساختند سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی
بطور مِنْ حُلِیِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریة گرفته بودند
عِجْلًا گوساله جَسَدًا بدنی بی‌روح لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی چون آوازی
گاو آورده‌اند که بنی اسرائیل که از مصر بیرون آمدند جهة آنکه قوم فرعون از حال ایشان
خبر نیابند بهانه انگیختند که عروسی داریم و بدان اشتغال می‌نمائیم و هر یك
از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت ستدند و بعد از
عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون
موسی عم بغیبة طور رفته بود سامری نزد حضرت هرون عم آمد و گفت
این پیرایهاء عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده می‌خرند و می‌فروشند و تصرف
ایشان در آن حرامست هرون بفرمود تا تمام آن را جمع کردند و سامری را گفت
اینها بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره در تصرف آورد و او زرگری ماهر
بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و شکل بهیئت گوساله اما بدنی بود
بی‌روح بی‌عمل کرد که از وی بدر آمد چون آواز گاو آورده‌اند که سامری در وقت
غرق شدن فرعون جبرائیل را عم دیده بود بر اسب سوار از زیر سم اسپش قبضه
خاك برگرفته با خود می‌داشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد در وی
آن خاك در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را گردانید و بفریاد آمد از این

عکس



عباس رض منقولست که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده
در افتادند اَلَمْ یَرَوْا آیا نه دیدند و ندانستند اَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ آنکه گوساله
با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا و نمی‌نماید ایشان را راهی
که بجای رسند اِتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدایی وَکَانُوا ظَالِمِینَ
و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن در لطایف قشیری
مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و امتی که عبادت
صانع خود کنند ع آنرا که تو ساختی نشاید که او دست سازنده شد در دو عالم یاد
وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت فِی اَیْدِیهِمْ در دستهای ایشان
یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود در آرد و این
لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون
پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَأَوْا اَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان
قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنَا
اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَیَغْفِرْ لَنَا
و اگر نیامرزد ما را لَنَکُونَنَّ بخدای که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیان
کاران و هلاك شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آن هنگام که بازگشت موسی عم
از طور اِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایة اَسِفًا
اندوهناك با جمع آورده‌اند که موسی عم وقت رجعت این خبر اصح آنست
که حق سبحانه و تعالی وی را اخبار کرده بود بطور و او خشمناك با اندوه تمام
بمیان قوم آمد و از غایة غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی بد نیابتی
کردید با زمن مِنْ بَعْدِی از پس مفارقه من اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی
گرفتید بر فرمان وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ و بیفکند الواح و شکسته شد شش سبع
و هر چه بر آن مکتوب بود بآسمان بردند و یك سبع ماند که هدی و رحمت
بود پس موسی عم بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد وَاَخَذَ و بگرفت
بِرَأْسِ اَخِیهِ موسی سر برادر خود را یعنی هرون عم یَجُرُّهُ اِلَیْهِ بطرف
خود کشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی عم آن بود که مگر
هرون در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ یَا ابْنَ اُمَّ گفت هرون عم برادر
من اگر چه ایشان برادر پدر و مادر بوده‌اند اما بجهة ترقیق قلب مادر را
یاد کرد پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا
بیچاره و تنها یافتند وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی و نزدیك بود که مرا بکشند از
بسیاری مبالغه که من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شاد مکن
بِیَ الْاَعْدَاءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که از روی ایشان حاصل شود اهانت

من وَلَا تَجْعَلْنِي وبمدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان يعنى مرا در عداد
گوساله پرستان قَالَ گفت موسى ع بعد از استماع اين سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي
اى پروردگار من بيامرز مرا در عملى كه با برادر بزرگ كردم يا در آنكه الواح را
بيفكندم وَلِأَخِي وبيامرز برادر مرا اگر تقصيرى كرده باشد در منع ظلمه وَ
أَدْخِلْنَا ودر آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشايش خود وگفته اند در پناه عصمت
خود در دنيا ودر رياض جنت در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو مهربان‌ترين
بخشندگان چه بخشش همه از اثر بخشايش مجموع از نظر بخشش تو إِنَّ الَّذِينَ
بدرستى آنانكه از روى جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را سَيَنَالُهُمْ
زود باشد كه برسد ايشان را غَضَبٌ خشمى مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ايشان
وآن خشم همان خواهد بود كه حق تعالى امر كرد كه بكشند يكديگر را وَذِلَّةٌ وخوارى برسد
ايشان را خوارى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانى دنيا كه آن جزيه است با الجلاء از ديار
ايشان وَكَذَلِكَ وهمچنين كه پاداش داديم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ
جزا مى‌دهيم دروغ گويان را وَالَّذِينَ وآنانكه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ كردند بديها را
از كبائر وصغاير يا شرك آورده بودند ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخداى تع مِنْ بَعْدِهَا
از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا وبگرويدند يعنى تصديق كردند حق تع
بيگانگى ورسول او صلعم به پيغمبرى واگر مراد از سيئات غير شرك باشد معنى آمنوا
آنست كه تصديق كردند كه حق تعالى توبه گناهكار را قبول مى‌كند إِنَّ رَبَّكَ
بدرستى كه پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده است ومهربان
بر ايشان بقبول توبه از ايشان وَلَمَّا سَكَتَ وچون خاموش شد يعنى ساكن گشت
عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسى ع خشم وتشبيه كرد غضب را كه حامل موسى بود
بر آن فعل بكسى كه آمر باشد بچيزى وبر آن اغرا كند واز سكون بسكوت تعبير نمود
بآنكه غضب دلالت مى‌كند بر آنكه در نفس خشم گيرنده است براى مغضوب
عليه پس گويا كه آن بمنزله خلوتست وسكون بمثابه سكوت القصه چون خشم موسى
ع فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقيه الواح را كه بيفكنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا
ودر آنچه مكتوب بود در آن هُدًى راه نمودن بود از گمراهى وَرَحْمَةٌ وبخشايش
يعنى پاك شدن از گناه لِلَّذِينَ هُمْ براى آنان كه ايشان لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را
ترسگارى مى‌كنند يعنى از عذاب خداى تع مى‌ترسند آورده اند كه از حضرت عزت
شانه خطاب رسيد بموسى ع كه جمعى اخيار بنى اسرائيل را با خود بطور بر تا از عبادت
عجل عذر كنند موسى ع با قوم گفت وقبول كردند وَاخْتَارَ مُوسَى وبرگزيد موسى
ع قَوْمَهُ از قوم سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا براى ميعاد ما يعنى
وقتى كه وعده داده بوديم وقولى آنست كه طائفه از بنى اسرائيل گفتند بخداى با موسى

م



ع سخن نكرده وآنچه بر الواح است كلام موسى است حق تع فرمود كه قومى از بزرگان
اولاد يعقوب را ع با خود بيار تا كلام من بشنوند وبر آن گواه باشند موسى ع
هفتاد تن را با خود برد وچون بطور رسيدند ابرى پديد آمد وميان موسى وايشان
حايل شد وموسى ع بزير پرده غمام در آمد واخيار قوم بسجده در افتادند وحق سبحانه
با موسى سخن گفت وامر ونهى ووعد ووعيد فرمود وچون غمام منكشف گشت موسى ع
بيرون آمد وفرمود كه شنيديد كلام پروردگار من گفتند كلامى شنيديم اما متكلم
معلوم نبود وقتى ايمان آريم كه خدا را آشكارا ببينيم مقارن اين سخن صاعقه
پديد آمد وهمه را بسوخت موسى ع مضطرب شد آغاز دعا كرد چنانچه حق سبحانه
خبر مى‌دهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام كه بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه
بسوختند وقولى آنست كه فرا گرفت ايشان را لرزه از هيبت وهمه از هول بمردند وگفته
اند لرزه بر اندام ايشان افتاد بمثابه كه مفاصل ايشان بانقطاع نزديك رسيد
موسى ع ترسيد كه بميرند ولو بر د بنى اسرائيل بقتل ايشان متهم گردد قَالَ رَبِّ
گفت پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر مى‌خواستى أَهْلَكْتَهُمْ هلاك مى‌كردى ايشان را
مِنْ قَبْلُ پيش از بيرون آمدن ما از ميان قوم وَإِيَّايَ ومرا نيز هلاك مى‌كردى وبعض
عيون المعانى آورده كه ايشان را هلاك مى‌كردى بعبادت عجل ومرا بقتل قبطى أَتُهْلِكُنَا
آيا هلاك مى‌كنى ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه كرده اند بيخردان مِنَّا از قوم
يعنى عبادت عجل يا جرأة اين قوم در طلب رؤيت إِنْ هِيَ نيست اين كردار از ايشان
إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمايش وابتلاء تو چه ايشان را كه ايشان را كلام خود شنوانيدى
تا طمع در رؤيت كردند واز گوساله آواز بيرون آمد تا گوساله را روى بوى آوردند
ودر فصل الخطاب قدس الله سر جامعه مذكور است كه حق سبحانه وتعالى موسى
ع در مقام بسط بداشت تا بكمال حال انس رسيد واز روى دلال بر جرأة اقدام
نمود ودلال بر ثمره محبوبيت است چنانچه در قوت القلوب فرموده كه ومن ادلال المحبين
من المناقب مناجات برخ العبد الاسود الذى استسقى به كليم ع ثلاث دفعات
ودر حضرت مولوى قدس سره فرموده كه گستاخى عاشق ترك ادب نيست بلكه عين ادب
گفت گويى عاشقان در كار رب * جوشش عشقست نى ترك ادب * هركه كرد از جام
حق يكجرعه نوش * نه ادب ماند در او نه عقل وهوش * وهم از مقام بسط است اين
سخن موسى ع تُضِلُّ بِهَا گمراه مى‌گردانى بآن فتنه وابتلا مَنْ تَشَاءُ
هر كرا مى‌خواهى كه گمراه شود وَتَهْدِي وراه مى‌نمايى براه ايمان مَنْ تَشَاءُ هر كرا خواهى
راه يابد أَنْتَ وَلِيُّنَا تويى كار ساز ما يعنى متولى كار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بيامرز ما را
وَارْحَمْنَا وببخشاى بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وتو بهترين آمرزندگانى وَاكْتُبْ
لَنَا وبنويس براى ما يعنى ثابت كن يا عطا ده ما را فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در اين سراى

حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال وفی الآخرة
ودر آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت یا رؤیة
إنا هدنا باز هستی که ما باز گشتیم إلیک بسوی تو قال گفت خدای تعالی عذابی
عذاب و صفت آنست أصیب به می‌رسانم من أشاء بهر کس می‌خواهم یعنی کفار
ورحمتی وسعت ورحمت من وصفت او آنست که رسیده است کل شیء بهر
چیزی یعنی شاملست در دنیا مؤمن وکافر را بدادن جان و فرستادن روزی
وگفته‌اند رحمت تعاطفست که خدای تعالی بخلق ارزانی داشته بدان بر یکدیگر مهربانی
می‌ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین
رحمت دعوت فرموده وتوبوا الی الله جمیعاً ونزد محققان رحمت دو نوعست یکی رحمة
ذاتیه که آنرا مطلقه وامتنانیه گویند وآن رحمتی است همه را فرا رسیده چنانچه
فرموده ورحمتی وسعت کل شیء و نتیجهٔ او عطاء اوست بی سابقهٔ سائل و وسیلهٔ
حاجت تا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه المثنوی المعنوی
ای بداده رایگان صد چشم و گوش بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش
در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقا ضامان نبود
لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود دوم رحمت وجوبیه که مقید است بخواستها و آن
هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق بنده مر آنرا رحمت را هم نتیجهٔ رحمت
امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت و رابطهٔ دعوی استحقاق وجود
ارزانی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده قابلیت استفاضه داده رحمت
وجوبیه را مقید بجهة آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال
چنانچه فرموده فسأکتبها پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را للذین
یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک ویؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه را
والذین هم وبرای آنانکه ایشان بآیاتنا بآیات منزلهٔ ما یؤمنون می‌گروند
قتاده گوید که رحمت الله که یهود و نصاری تمناء این رحمت نموده گفتند ما بآیات
ایمان داریم و زکوة مال ادا می‌کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود وحق تعالی رشتهٔ
امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدینها تخصیص داد و فرمود که متقیان
و مؤمنان که رحمت برای ایشان می‌نویسیم الذین آنانند که از روی صدق
یتبعون الرسول پیروی می‌کنند فرستاده را که صفت اوست النبی الأمی
پیغمبری نانویسنده و ناخوانده و وصف آنحضرت صلعم بدین صفت تنبیه است
بر آنکه کمال علمی با وجود امیت یکی از معجزات او می‌تواند بود نگار من که بمکتب نرفت
وخط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در بحر الحقایق فرموده که عرب
اصل هم کتابت پس حضرت رسالت را صلعم باصل منسوب ساخته تا دانند



که اصل موجودات و اول همه مکنونات و نکتهٔ لولاک لما خلقت الافلاک به
این معنی است که تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست
الذی آن پیغمبری که یجدونه می‌یابند اسم و صفت او را مکتوباً نوشته عندهم
نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنجا که می‌گوید احمد الضحوک القتال یرکب
البعیر و یلبس الشملة تا آخر والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی ع فرماید
انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیط جاء تا آخر یأمرهم می‌فرماید که
این پیغمبر امی ایشانرا [illegible] بالمعروف به نیکویی که توحید است
وینهاهم وباز می‌دارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرک است و
گفته‌اند که معروف مکارم اخلاقست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر
مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم و حلال
می‌گرداند برای ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیه
حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه وجز آن یا مستلذات محرمه بر یهود
چون شحوم ویحرم و حرام می‌سازد علیهم الخبائث بر ایشان خبیثها
پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا ما اهلّ تا وجه چون ربا و رشوت
ویضع وفرو می‌نهد یعنی تخفیف می‌کند عنهم از ایشان اصرهم بار گران
ایشانرا یعنی سبک می‌گرداند بر امة خود اوضاع شرع را که گویند مراد آن
چیزهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی
که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار جامه که نجاست بدو می‌رسید
و جز آن والاغلال و دیگر سبک گردانند بر امة خود اوضاع شرع را گویند
مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بنا می‌کند
و بر می‌دارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه در وقت موسی ع کانت علیهم
بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص نه عفو و دیه
واحتراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا پس آنکسانی که ایمان آوردند به بدین
نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری دادند او را
بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه
فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد آنست و گفته‌اند لفظ معه دلالة بر بقاء
قران می‌کند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح
که بر موسی ع فرود آمد و اکثر آن باز باسمان بردند و نکته در آنکه قرآنرا نور
گفت بنابر آنست روشن است چه امور دین و دنیا ازو منفصل است و هویدا
أولئک آن گروه که ایمان و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون
ایشان رستگارانند از عذاب و فایزند برحمت و ثواب قل بگو ای محمد صلعم بر سبیل

عموم قل یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستاده
خدایم الیکم جمیعا بهمه شما بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند
الذی آن خدای که بتحقیق له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی
آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی نیست
مستحق عبادت جز او یحیی زنده گرداند ویمیت و بمیراند فآمنوا بالله
پس ایمان آرید بخدای تعالی که صفتش اینست ورسوله و بگروید بفرستاده
او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن بالله آن پیغمبری که میگرود بخدای
وکلماته و بسخنان فرستاده او و انبیا واتبعوه و پیروی کنید او را پیغمبر را
صلعم لعلکم تهتدون تا باشد که راه راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی ع
امة گروهی که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست
وبه و بحق و راستی یعدلون عدل و راستی میکنند در میان خلق گفته اند مراد
ازین امت عبد الله سلام و اصحاب وی اند رض و اشهر آنست که بعد از وفات
حضرت موسی ع و فوت خلیفه وی یوشع ع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید
آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نموده گروهی از ایشان بیشتر تمام از حضرت
ملک علام درخواستند که تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه
و تعالی راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمدند و آنجا منازل
ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلعم شب معراج ایشان را دیده ده سوره
از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانانند و بقبله
نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند از اینجا صفت
ایشانست حق سبحانه و تعالی اخبار قوم خود فرماید و میگوید وقطعناهم
و جدا کردیم قوم موسی را و گروه گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلست
از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم سبط سبط و سبط ولد الولد را ابنا فرزندان
یعقوبیاند امما گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم
امه امة هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم ما بموسی ع اذ استسقیه
چون آب خواستند قومه گروه او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان
شدند و از حرارت آفتاب متأذی گشتند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع
آب طلب کردند و وحی بود خدای تعالی بموسی ع ان اضرب آنکه بزن بعصاک
الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون به شبه در آمدی با تو بسخن در آید که مرا
بردار که ترا بکار آیم و تو بر داشتی و حالا تو در توبره داری موسی ع عصا بر آن
سنگ زد فانبجست پس شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ
اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که



کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و با بشخور غیر خود
میل نکردند وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام ابر را بر ایشان برداء
تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن
بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی شبیه بسمانی و
گفتیم کلوا بخورید من طیبات از پاکیزهای آنچه بمحض عنایة ما رزقناکم
روزی دادیم شما را و چون ستم ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند
و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا
و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم می
کردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه
جباران و ظفر بر ایشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین قریه یعنی اریحا
و ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوه‌های آن حیث شئتم از هر جا
که خواهید وقولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن
گناهان ما را وادخلوا الباب و در آیید در یکی از درهای این دیه سجدا
در حالتی که سجود کنندگان باشید یا بمعنی شده کان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را
خطایاکم گناهان شما را سنزید المحسنین و زود بود که افزون گردانیم
جزای نیکوکاران یعنی زیاده دهیم ایشان را از ثواب و درجات فبدل الذین ظلموا پس
تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخنی مأمور بدان را
غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حطة
فیها شعیر و این آن سخنی است مستهزآ بود فأرسلنا پس فرستادیم ما علیهم بر تغییر دهندگان
رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون
بسبب آنچه بودند که ظلم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع او وضع کردند واسألهم و بپرس
ای محمد صلعم یهود را عن القریة از خبر دیه و واقعه آن التی کانت آن دیهی که بود
حاضرة البحر نزدیک دریا و آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر ساحل بحر
طبریه و گویند نام آن قریه [illegible] بوده در میان مدین و عینونا و بهر تقدیر اهل آن
دیه متشرع بشرع توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بوده
که در آن روز صید ماهی نکنند و با عالم دنیوی مشغول نشوند خلاف امر
خدای تعالی کرده بر زبان داود ع ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه
جهة اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلعم خطاب بمحمد فرماید
که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه اذ یعدون چون در گذشتند
از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به بودند بدان فی السبت در روز
شنبه که آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم چون می آمد

بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی
روزی که در آن شنبه بود شکار ماهی ماهیان می‌آمدند شرعا ظاهر شده بر روی
آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و روزی که بشنبه عمل نمی‌کردند یعنی
بتعظیم آن روز مأمور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لا تاتیهم نمی‌آمدند بدیشان
ماهیان و این ابتلا بیحد بود از حضرت عزت عزشانه و ایشان را که چون روز شنبه در
آمدی ماهی بسیار ظاهر شدی بر روی آب و بانگ در بیی و چون شنبه برفتی
تا شنبه دیگر ماهی پدید نیامدی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون بیرون می‌روند
از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه بسیار ماهی می‌دیدند و صبر مشکل بود و
صید دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدبیر متمسک جسته در طلب چاره آن
کار بودند آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساخته از دریا بدان جویها
بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی
و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه
بگذاشتندی و اهل این دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی
نهی می‌فرمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را
نیز ملامت می‌کردند چنانچه حق سبحانه و تعالی می‌فرماید واذ قالت و چه هنگام اهل
خبر از چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل
و نهی مر گروه ناهی را لم تعظون چرا پند می‌دهید قوما گروهی را که خدای
الله مهلکهم خدای تعالی هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک
تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی
سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ
ما عذر خواستن است از ما و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن ما
برای معذرت است از ما الی ربکم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف
و نهی منکر بر ما واجب است ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور
باشیم ولعلهم یتقون و تا باشد که ایشان بترسند از خدای تعالی و ترک
معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنان
ما ذکروا به آنچه پند داده می‌شدند بآن یعنی بباب موعظه قبول نکردند
انجینا برهانیدیم الذین ینهون آنهارا که نهی می‌کردند عن السوء
از بدی و نافرمانی واخذنا و بگرفتیم الذین ظلموا آنان را که ستم کردند بصید
منهی عنه بعذاب بئیس بعذابی سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد
یفسقون خارج می‌شدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلاف





که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب
آن قوم خبر می‌دهد فلما عتوا از هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا عنه
از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا گفتیم ما لهم و ایشان را
کونوا گردید قردة بوزینگان خاسئین دور شدگان و نا امید از رحمت
آورده‌اند ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند و ترک
ساکنی ایشان نمودند میان خانه‌های خود و ایشان دیواری کشیدند و دری
بمحله خود نشانده راه آمد شد بستند روزی از محله خود
بیرون نیامدند و کسی از محله فاسقان نیامده بود در تفحص افتادند همه را بوزینه شده دیدند هر بوزینه
گرد کسانی خود می‌گشت و روی در جامه ایشان می‌مالید و سر بر زمین نهاده بودند
و بعد از سه روز همه مردند واذ تاذن و یاد کن ای محمد صلعم چون آگاهی داد ربک
پروردگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که برانگیزد بر یهود الی یوم القیمة
تا روز قیامت من یسومهم کسی را که بچشاند ایشان را سوء العذاب
عذابی سخت چون قتل و جلا و ضرب گفته‌اند بخت نصر با ایشان بقتل و اسر
اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را می‌رنجانیدند و باج می‌گرفتند
تا زمانی که حضرت رسالت مبعوث شده حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام
آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقی است ان ربک بدرستی که
پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت است مر کافران را وانه و بدرستی که
لغفور آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربان امما
که بعد از توبه بگناه نگردد وقطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین
جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهود نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان نیکو
کاراند که بدین موسی متدین شده تغییر حال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند
که بحضرت ما صلعم ایمان آورده‌اند یا آنها که در شب معراج بآن حضرت گرویدند
ومنهم و از ایشان هستند دون ذلک فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه
وبلوناهم و بیازمودیم ایشان را بالحسنات بنیکوییها چون عیش و غنا و صحة والسیئات
و ببدیها چون شدت و فقر و مصایب و قحط و بال لعلهم یرجعون شاید باز گردند بنعمت
نعم و از معصیت بطاعة که ابتدا ایشان را در نعمت شکر بایست کرد بطر و استغنا ظاهر
کردند و گفتند ید الله مغلولة پس بمحک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند
خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد فخلف من
بعدهم پس از پی در آمدند صالحان را خلف بد آنکه ورثوا الکتاب میراث گرفتند
توریة یعنی بیاموختند علم آن را از پدران یاخذون فرا می‌گیرند عرض هذا الادنی خواسته
و متاع این جهان فرومایه که دنیا ست از احبار زمان حضرت رسالت صلعم که حق تعالی

و ورز نماید که در حکم رشوه می گیرند و يقولون و می گویند سيغفر لنا زود باشد
که ما را بیامرزند و ادعاء ایشان آن بود که گناه روز شب و جرم شب ایشان
بروز آمرزیده می شود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند وان یاتهم
و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر
در حرمه یاخذوه فرا می گیرند او را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ
رشوت و اکل حرام الم يؤخذ عليهم آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان ميثاق الكتاب
عهد مذکور در توریة ان لا يقولوا که نگویند على الله بر خدای تع الا الحق مگر
راستی ایشان دروغ گفته در آن که غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه و تع
نسبت دادند و می دانند که دروغ می گویند زیرا که توریة با ایشان است
ودرسوا و خوانده اند ما فيه آنچه در وی هست و این حکم در وی دیده اند والدار
الآخرة و سرای دیگر که عقبی است خير بهتر است از عرض دنیوی
للذين يتقون مر آنها را که پرهیز کنند از استحلال محارم و دروغ بر خدای تعالی
افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنید و حفص بخطاب می خواند یعنی در نمی یابید که نعمت
عقبی بهتر است از فنا الدنیا والذين و آنانکه يمسكون بالكتاب نگاه می دارند
کتاب و چنگ در آن می زنند مراد مومنان اهل کتابند و کتاب درین آیه قرآنست
واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوات با آنکه تمسک بکتاب شامل است
بر اقامه جمیع عبادات جهة آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین
موقوف بر اقامه آن، خانه دین خویش چو جدا بی ستون نماز کرد نما فی شکل با ستون
بجای بود، خانه دین جو بپای بود انا بدرستی که ما لا نضيع ضایع نکنیم اجر المصلحين
مزد کار مصلحان را که اندکی کرد از خود بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا
و یاد کن برای یهود زمان خود چون بکشیدیم و برداشتیم الجبل کوه طور را فوقهم
بر زبر ایشان كانه ظلة گویی که کوه سایه نیست بر سر ایشان وظنوا و دانستند
انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه
خدای تع ازین خبر داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتيناكم آنچه شما را داده ایم
از احکام بقوة بجد تمام واذكروا ما فيه و یاد کنید پیوسته آنچه در وست از اوامر
و نواهی لعلكم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از [illegible] باشید
واذ اخذ و یاد کن ای محمد ع چون فرا گرفت ربك پروردگار تو من بني آدم از فرزندان
آدم ع من ظهورهم از پشتهاء ایشان ذريتهم فرزندان ایشان را واشهدهم
و گواه کردانید ایشان را على انفسهم بر نفسهاء ایشان بر اقراری که کردند یا بعضی را
بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربكم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلى
گفتند آری پروردگار مایی حق سبحانه و تعالی ذریه آدم را بیرون آورده بعضی از





اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا ذکر آدم ع همه کس را معلوم است که بدء
بشر او ست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رض در صحیح خود از
ابن عباس رض نقل می کند که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که خدای تعالی فرا گرفت
میثاق از ذریه آدم بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب
گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و ذریه را بیرون آورده که اخذ میثاق در دنیا
بوده بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت در فضایی که در بهشت است و
عرض آن سی هزار ساله راه است حق سبحانه و تع بر ایشان عرض کرد و ایشان
قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون
ذریه بلی گفتند حق سبحانه و تع ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا
و سدی گفته این جواب که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان می دهد
که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم ان تقولوا يوم القيمة تا بگویند روز قیامت
که انا كنا بدرستی که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلين بیخبران
او تقولوا یا آنکه گویند انما اشرك بجز این نیست که شرک آوردند آباؤنا پدران
ما من قبل پیش از ما وكنا ذرية و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس
ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلكنا آیا هلاک می کنی ما را و عذاب
می سازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان و بیراهان
یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید پدران کردند و بر ایشان این عذر از ایشان
مسموع و مقبول نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوفیق الهی بر احدی از ذریه
واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نتواند بود و پیش از این گفتیم که
عهد الست تا بی خبران سر گوش غفلت را بسته ساز [illegible]
دلا آن سؤال و جواب غافل نیستند، الست از ازل همچنان شان بگوشم بفریاد
قالوا بلی در خروش، در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را گفتند که روز
بلی یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه انصاری
رح فرموده که درین سخن نقصانست صوفی را دی و فردا چه بود آن روز هنوز
شب در نیامده صوفی در همان روز است، روز امروز است ای صوفی و شان
کی بود اندی و از فردا شان، انکه [illegible] نیست غافل بگفتش ماضی و مستقبلش
حالست و بس، از حسین منصور قدس سره منقول است که فرموده اند غایب از
حقایق سؤال الست را چگونه جواب دهد یعنی مخاطب و مجیب بعنایه بازگشت
هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وكذلك همچنان که دیدیم او میثاق را
نفصل الآيات تفصیل می کنیم و بیان می سازیم نشانهاء قدرت خود را تا تدبر
کنند در آن ولعلهم يرجعون شاید که ایشان باز گردند به تقلید بتحقیق واتل

وبخوان ای محمد صلعم عَلَيْهِمْ بر ایشان بر قوم خود یا یهود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که
آتَيْنَاهُ دادیم اورا آيَاتِنَا علم آیات ما یعنی کتب منزله و آنکس امیه بن صلت
بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی
مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت
صلعم مبعوث شد از روی حسد بوی کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف
نهاد کما قال تعالی فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا از آن آیات بواسطه
کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس در پی وی رفت
یا او را تابع خود فرمود فَكَانَ پس گشت آنکه دانسته آیات مِنَ الْغَاوِينَ از
گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بود که حضرت پیغمبر صلعم او را فاسق
نام نهاده و او ساعی مسجد الضرار است صفت پیغمبر صلعم در کتب سماوی دیده
بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده و آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر
آنست که این کس بلعم باعورا بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده
بود و اسم اعظم می دانسته در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه
ولایت ایشان شد جبابره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة بود و التماس نمودند
که بر موسی ع و قوم او نفرین کند حق سبحانه و تعالی از یاد او اسم اعظم برد و لعنت
با وی بماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر می خواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر می داشتیم او را
بسبب آن آیات صحف با کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات
سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دناءت همة
أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی
کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رغبت و استماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت
او در صفت خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است که در آخر احوال
او إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ بروی و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن
بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از
دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن یکسان است
در هیچ حال صفت خود ترک نمی کند بلعم نیز بهمین صفت بود همین حال داشت
که بهیچ اندازه خساست خود بر نگشت او را بجواب نمودند که بنی اسرائیل را دعاء
بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند
بر درازگوش که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و لعین بر این عمل [؟] هم
متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده تا باد تقدیر از کجا بر آید و چه
بوالعجبی بوی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهره من گیرد اگر عنقا از باب راه دین
گرداند و اگر از عدل وزد توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد



آنرا بوی از صومعه برد بر گبران افکنی · وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی ·
چون و چرا در کار تو عقل برون را نکی ره · فرمان دهی مطلق تویی هر چه کی خواهی آن کنی ذَلِكَ
این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استنکار
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ می شمردند آیتهای ما که قرآنست و این گروه کفار مکه اند
فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند
که تکذیب آیات توریه کردند در کتمان نعت حضرت پیغمبر صلعم پس می فرماید که قصه
بلعم را بر ایشان خوان که احوال او و احوال ایشان را مناسبتی دارد با آنکه بسبب ایشان هم
آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و تفکر ایشان
بآن تادیه کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلی است مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان
وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول
دلالت بر آن می کند که وبال ظلم ایشان جز بایشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه
نماید خدای تعالی بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ
و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستیکه بیافریدیم لِجَهَنَّمَ
برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی
بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و عناد ایشان
پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ ایشانراست دلها که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ چیزی در
نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت نمی گردانند و آن آینه را از زنگار انکار و
غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانراست
چشمها که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی تو نمی بینند بآن سبب که بنظر اعتبار در
مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانراست گوشها که بهیچ وجه لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
سخن بآن نشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآن را استماع نمی کنند أُولَئِكَ
این گروه در آنکه در بینش خود را متوجه اسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی
شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست
و ملتفت بنعیم باقی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا
که انعام را تکلیفی نیست اگر وقوف شرع ندارند بخلاف اینها که متصف نیستند أُولَئِكَ
آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان
صاحب در عین المعانی آورده که مکلفین با امور ما فوق کناشته معذور و مساوی نیست
چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر
عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس

وازلت و در این معنی گفته اند شعر بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو ترک دیوی
کن و بگذر بفضیلت زملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدای راست نامهائی نیکو
فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بآنها مراد نود و نه نام است که خبر من احصاها دخل الجنة
در آن باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آن بود که مردی در نماز
خدا را بسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او می گویند
که ما یک خدای می پرستیم پس این مرد دو خدا را می خواند این آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار
و همه نیکوست او را بآن نامها بخوانید صاحب کشاف گفته اند متخلق شوید باخلاق
ربانی و متصف شوید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعة آنهائی
که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل می کنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهاء او یعنی
تسمیه می کنند حق سبحانه و تعالی بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده
چنانچه اعراب حق را یا ابی المکارم و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری یا ابی المسیح
و حکما اولی می خوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون
لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده
شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزاء آنچه هستند که عمل می کنند و چون ذکر
جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت می کند و می گوید که
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریدیم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل می کنند در احکام
خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند بهم وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب
تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را یعنی کفار مکه را باستهزاء سَنَسْتَدْرِجُهُم
باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک
گردانیم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هر گاه که گناه می کنند
نعمت ایشان زیاده می گردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس
سره فرموده که استدراج اعطاء پرست و انفاء شکر یعنی نعمت بدیشان می دهد
و سپاس داری بر دل ایشان فراموش می گرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند
وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهم مر ایشان را مدتی پس بگیرم ایشان را إِنَّ كَيْدِي
پس بدرستی که گرفتن من مَتِينٌ سخت است کید علی را گویند که در خفیه باشد
پس استدراج بلجهة آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند
که شبی حضرت رسالت صلعم بکوه صفا بر آمد و یک یک از کوه قریش را از
عذاب خدای تعالی می ترسانید یکی از صنادید گفت باصحاب که این یار شما
دیوانه شده که همه شب فریاد می کند آیة آمد أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند
این معاندان و اندیشه نمودند در نکه مَا بِصَاحِبِهِم نیست مر یار ایشان را یعنی



محمد صلعم مِّن جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی از همان عاقلست که او را قبل از اظهار نبوت
محمد امین صلعم می گفتند بعد از آنکه دعوت حق آشکارا کرد چرا دیوانه می خوانند
إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر آنکه بیم کننده از عذاب الهی مُّبِينٌ پیدا و هویدا
بیم کردن او أَوَلَمْ يَنظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم
است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحر است و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ
و بنگریستند در آنچه آفرید خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع
و حال محدثات مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَىٰ و در نگر نظر کردند در آنکه
شاید أَن يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت فناء
ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد بیش از
وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که نجاح روحانی و فلاح جاودانی با خود
شعر زان پیش که اجل فرا رسد شک ولیام عنان ستاند از چنگ بر مرکب فکر و بتن
ند زین فرداند در ایمه ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد
از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع
دین و دنیا و مجموع معانی صورت و معنی است مَن يُضْلِلِ اللَّهُ هر که را گمراه گرداند
خدای تعالی و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد
وَيَذَرُهُمْ و می گذاریم گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته
يَعْمَهُونَ سرگردان و متحیر می گردند گروهی از قریش و واضح آنست که یهود گفتند
ای محمد صلعم خبر ده ما را از وقوع ساعة اگر پیغمبری که ما می دانیم که کی خواهد بود و این
سؤال امتحانی بود زیرا که می دانستند که جز خدای تعالی هیچ کس نمی داند آیه آمد
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعة یعنی قیامت از اسماء
غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهة آنست که ساعة قیامت
قائم شود و با حساب خلایق در روی بکم از ساعتی وقوع یابد یا بمعنی همه بیان نخارگ
نزد خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال می کنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی ست
بیان کردن و پدید آوردن او قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور
ساعة عِندَ اللّٰهِ نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر آن
اطلاع نیست لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را در وقت او إِلَّا هُوَ
مگر او که دانا است بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا گران عظیم است
دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت
بر اهل آنها از ملائکه و ثقلین بزرگست از جهة هول و هیبت او گویا که حکمت در
اخفاء اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ می

لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ

پرسند از تو گویا تو دانا و واقف وقت آنرا بدان وجه که گویا تو كَأَنَّكَ حَفِيٌّ مهربانی
و دوستی می داری عَنْهَا سؤال از آن و حال آنکه تو کاره ای از آن سؤال جز موقعی
بانکه حق سبحانه وتعالی آنرا کسی نمی داند قُلْ بگو دیگرباره از روی تاکید
إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که آنرا جز حق تعالی
نمی داند و در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد صلعم خدای تو چرا خبر نمی کند
که نرخ کی گران و ارزان می شود تا در آن از آن چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بسیار
سود کنیم آیة آمد قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا خیر
منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای تعالی مرا
در آن تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی
غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و
منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و
رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان
وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگرویده اند و ایمان
و با آنچه با امنیت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای تعالی آنکه بیافرید
شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است ع وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا
از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و
این آفریدن آن بود لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم ع إِلَيْهَا بسوی وی و الفت
پذیرد با وی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که پوشید آدم خود را یعنی خلوت
کرد با وی حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن
نطفه آدم بود بوجود او در آمد فَمَرَّتْ بِهِ پس می گذشت با آن بار یعنی
می آمد و می رفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد حوا بآن باری
که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد حوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند
حوا و آدم خدا را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست بدانکه عبد الله را بعبد الحارث
و بعضی را انند و گفتند خدایا آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم و فرزندان شایسته
ایشانرا غیره را شریک ساختند در عبادت لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا
فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم
مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاسداران هر آینه بدان نعمت مجدد و در آن آنست که چون حوا حامله
ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است جواب داد که
نمی دانم ابلیس گفت شاید که سبعی یا بهیمه باشد آنکه پرسید که از کجا بیرون خواهد
آمد گفت معلوم نیست ابلیس گفت اندهی یا گوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا





بشکافند بیرون آید حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم ع در میان آورد آدم نیز
اندیشه ناک شد ابلیس دیگرباره خود را بصورت دیگر بایشان ظاهر کرد و از
سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من از اسم اعظم می
دانم و مستجاب الدعوه ام از خدای تعالی درخواهم که این حمل را مثل شما فرزندی درست
خلقت گرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام
ابلیس در ملائکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنگام
که خدای تعالی عطا کرد بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تن درست جَعَلَا
لَهُ گردانیدند برای خدای تعالی شُرَكَاءَ خداوندان شرکت یعنی شریک ساختند
در اسم بنده عبادت تا اینجا مضاف بتقدیر می کنند نافع و ابو بکر شرکا و حفص شرکاء
می خوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدا را فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه
داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس
واحده قصی است از اجداد حضرت ص پیغمبر صلعم که خدای تعالی ورا زوجه از جنس
او یعنی عربی و قرشی کرامت نمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی
ایشانرا فرزندی شایسته دهد شکر گذاری و سپاسداری قیام نمایند حق تعالی
ایشانرا چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را عبد مناف
و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای
تعالی و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انبار می گیرند قصی و اولاد او و بر قول
اول ضمیر یشرکون شامل است هم مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز می گیرند
در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچه را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق
اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه آن بتان کز آن که می گیرند ایشانرا آفریده شده اند و
مخلوق خالق نتوانند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمی توانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان
خود نَصْرًا یاری دادنی در جر و منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت
ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و به نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری می دهند در وقتی
که کسی ایشانرا می شکند یا بالوث و ارواث آلوده می سازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ
و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا
يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمی کنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما
أَدَعَوْتُمُوهُمْ و اگر بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ
یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل
و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی
که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و ایشانرا الهه
نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمان اند أَمْثَالُكُمْ

مثل شما ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ حق اند فَادْعُوهُمْ
پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند
مر شما را اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه ایشان
آلهه اند چه آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعاء بنده و نداء پرستنده خود
اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان را پایها است که در مهمات خود يَمْشُونَ
بِهَا بروند بدان پایها چنانچه شما می روید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستها است
که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بدان چنانچه شما فرا می گیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ
یا ایشان را چشمها است که مر ایشان را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند چنانچه شما بدان می
بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشان را گوشها است که مسموعات را بشنوند بدان
چنانچه شما می شنوند و خود قایلید که ایشان را پای رو و دست گیرا و چشم بینا
و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایهٔ
جهل است که فاضل مفضول را پرستید از این اثبات جهل کفار نیست و ایشان
بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند و حضرت پیغمبر صلعم را با آلهه خود و
گفتند حذا باش ما را که آنکه هشیار مکن که مبادا که آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی
فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد صلعم که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای
خدا ساخته اید و با هم یار شوند در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید آن
مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و بکنید
آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایة الهی و از مکر و قصد شما نمی اندیشم بیت
اگر همه دو جهان خصم کردند نترسم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار
مومن و متولی کار من الله است الَّذِي آن اللهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ مرو فرستاد قرآن را
که حامی بندگان حق است وَهُوَ و خدای تع يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد
و کار ساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که شما می خوانید
و می پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای تع لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَكُمْ
یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهاء خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند
بوقت قصد کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافران را
إِلَى الْهُدَى بدین راست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ
و می بینی تو ای محمد صلعم ایشان را که بتنها ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند
بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا بصر بصیرت
و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بجهة معنی نمی
بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی رحمه الله پرسید
که سر این سخن چیست که سلطان العارفین فرموده هر که بایزید را دید آتش

يَسْمَعُونَ بِهَا





دوزخ بر وی حرام شد و حضرت رسالت صلعم این سخن نگفت و او را کفار و منافقان
می دیدند شیخ فرمود که این دیدن داخل به رؤیة ظاهر مکن معلوم است که حضرت
رسالت را صلعم چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس بجمال او بینا
شده باشند شعر برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این چشم که من دارم جمالت
نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق است می فرماید که فرا گیر یعنی آسان فرا گیر
در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت
عفو و از سر گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل
باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بود باشد
وَأْمُرْ و بفرمای دیگران را بِالْعُرْفِ به نیکویی در اقوال و افعال و گفته اند
عرف خصلتی است که آن را عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی
بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه
بغدادی رحمه الله فرمود که نفس جاهلترین جاهلان است و او سزاوارتر است
بآنکه اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول این آیت
از جبرئیل عم پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار تو می
فرماید که بپیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده کسی را که ترا محروم سازد و عفو کن
از کسی که بتو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین حکیم الهی فرماید شعر
هر که زهرت دهد بدو ده قند و آنکه از تو برد بدو پیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هر
گاه بر انگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب بآن حضرت صلعم و مراد امة اند
و هر یک از امة را می گوید که چون از جای بر انگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهة دیو
نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه
بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای تعالی از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی
سَمِيعٌ شنونده است آن را که بزبان گویی عَلِيمٌ داننده است آن را که در دل داری
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنان که پرهیزگاری کردند از شرک و معاصی و بترسیدند
از حق تع إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو
سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ
پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینایی وسوسهٔ شیطان از
خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند
يَمُدُّونَهُمْ می کشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و عوایة و چشم ایشان می
آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان
باز نمی کنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب
ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا بر هم چرا انیافتی و بر نگزیدی آن آیه را از پیش خود

در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها از قرآن می طلبیدند تعنت خلنا است
یعنی می خواستند که او را گناه کار سازند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی
از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را از آیت
نازل شدی که قل بگو ای محمد صلعم انما اتبع جز این نیست که من پیروی می کنم ما
یوحی الی آنچه وحی کرده می شود بمن من ربی از پروردگار من و من بافنده و
سازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلهاء حجتها است که بدان حق دیده و صواب
دریافته می شود من ربکم فرود آمده از پروردگار شما و هدی و راه نماینده است
و رحمة و بخشاینده با هدایت و رحمت لقوم یؤمنون برای گروهی که می گروند
بخدای تع و رسول وی در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول صلعم
نماز می گذارد هرچه آن حضرت صلعم قراءة می فرمود او نیز می خواند آیة آمد که و اذا قرئ
القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس بشنوید له مر او را و انصتوا
و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید
ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءة قرآنست هرجا خوانند اما عامهٔ علما برآنند
که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبه در روز جمعه
و مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن و اذکر و یاد کن ای محمد صلعم ربک پروردگار
خود را فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری و خیفة و بترس ترسکاری و زاری
از بیم عدل او و دون الجهر من القول و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا
یعنی میان سر و جهر بالغدو در بامدادها و الآصال و شبانگاهها و مراد دوام
ذکرست یا آنکه درین دو وقت افضل شبانروزست و لا تکن و مباش خطاب
با حضرت پیغمبرست صلعم و مراد امة اند یعنی مباشید من الغافلین از جمله بیخبران
از ذکر خدای تع آورده اند که کفار مکه تعظیم می کردند از سجده نمودن
مر خدای را و تنفر نموده می گفتند انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا حق سبحانه و تعالی
می فرماید ای محمد صلعم اگر کافران تکبر و سرکشی می کنند ان الذین بدرستی
که آنان از ملائکه اعلی که نیستند عند ربک نزدیک پروردگار تو یعنی مقربان
بارگاه عزت لا یستکبرون گردنکشی نمی کنند عن عبادته از پرستش خدای تعالی
و یسبحونه و تنزیه می کنند ذات او را از آنچه لایق حضرت نباشد و له و مر او را
خالص یسجدون سجده می کنند تعریض مشرکانست و تهییج مومنان و لهذا
بعد التلاوة این سجده می باید کرد و سجدهٔ تلاوة چهارده موضع است در قرآن نزد
در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب شافعی و امام احمد رض سجده هست
و بمذهب امام اعظم رض نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رض هست و باقی
ائمه و نزد امام اعظم رض سجده تلاوة بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب است



در حال و اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت و قضا لازم نه
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را ملائکه گفته و فرموده که
ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی قسمی خاص حاصل کرده تا حقیقت
این سجده دریافته باشد اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه
ظهور چهره می کشاید و رمز فاعن علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی می
نماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل الخلاص
زینت تو بس که کمر بند کی * تاج تو در سجده سرافکندگی * شرم تو بادا که سر بالا و بیست
سجده طاعت بردش همچنین هست * تو کنی انعبده او سرکشی * بگذار این شیوه قدم در کشی *
شیخ الاسلام فرموده سری که بسجود بنشست سخره ابلیست و کفی که در سجود نکشی و نعم ما
قال * شرف نظر بسجودست و کرامت سجود * هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود *

## سورة الانفال بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک می پرسند ترا ای محمد صلعم عن الانفال از حکم غنیمتهاء کفار
که برین امة حلال هست بانند در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کرده
جوانان را مدعا آنکه حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار
و عون شما بوده ایم ما را نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیهٔ احراز غنیمت
داشتند بالآخرة از جناب نبوت صلعم استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال
بگو که حکم غنیمتها لله مر خدای راست و الرسول و مر رسول او را که بامر او قسمت
کند بهر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت می نمائید و اصلحوا
و صلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن
صامت رض فرموده که این آیه در باب اهل بدر فرود آمد که در اختلاف می کردیم
ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی حکم آنرا برسول خود
تفویض فرمود و او میان مسلمانان قسمت راست نموده و ما خلفاء را خود را
بصلاح آورده ایم و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستادهٔ او را
آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان
مقتضی طاعة و تقوی است انما المؤمنون جز این نیست که مومنان کامل الذین
آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای تع نزدیک ایشان وجلت
بترسد قلوبهم دلهاء ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لا یزال و یا از تقصیر
اعمال خود در جنب انعام و افضال او و اذا تلیت و چون خوانده شود علیهم
بر ایشان آیاته آیتهاء او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده کرد ایشان را این آیه ایمان را
یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و برایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیة انضمام پذیرد
و با ایمان ایشان بآیتهاء منزله را تصدیق و ایمان ایشان بیفزاید و در حقایق سلمی

مذکورست که برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت
بظاهر هویدا و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعه
روزنه دلی در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب بخوانند روزنه دل ایشان
برکت قرآن گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق
گردند وعلى ربهم و بپروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دیگری و اهل
دین هر چه کسی که در تحت سطوات غلبه نورانیت مضمحل و مقهور شد او را پروا
نمی ماند بلکه غیر حق در دیده شهود او در نمی آید هر که او در بحر مستغرق شود
فارغ از کشتی و از زورق شود غرق دریا بجز دریا نبیند غیر دریا نیست در روی نیاید
الذین و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای
می دارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و آنچه روزی داده ایم ایشان را
ینفقون نفقه می کنند اولئک آن گروه اعمال قلب از وجل و توکل و یقین
با عمال الجوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان
حقا بایمانی درست و روایت ابن عباس رض گوید که منافق هر که نباشد او
مومن حقا لهم و این مؤمنان درجات مرتبه‌ها عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان که کرامت و منزلتهاست یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیرات
ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ که صافی باشد از کدورات اکتساب و خالی
از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را
از شهود رازق باز ندارد رو برو کرده بروزی و ایمان از سبب بگذر مسبب بین
عیان از سبب محو شد هر خیره سر نیست از اسباب و وسایط ای بی بصر اصل بینند
دیده چون اکحل بود فرع بیند دیده چون احول بود آورده اند که کاروان قریش
با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب
سرداری آن قافله می نمود جبرئیل ع حضرت را صلعم خبر داد و آن حضرت صلعم با یاران
صورت حال باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه
سر راه بکاروان گیرند از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری
را بجهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از جاده راه روی
بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم بمدد کاروان بیرون
آمد متوجه بدر شدند و حضرت صلعم بوادی ذفران بود جبرئیل ع بیامد و از
آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صلعم صحابه را فرمود
که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوستتر می دارید یا مقاتله لشکر
بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است
حضرت سید صلعم ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار

کردند



کردند و آن حضرت فرمود که بشارت باد قوم نظر می کنیم و نشان داد که ابو جهل را
در فلان موضع کشته اند و ابی بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید بر این قیاس
و آنچه آن حضرت صلعم فرموده بود یکسر مو تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی می
فرماید که ترا بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد بود کما اخرجک ربک چنانچه
ترا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق
براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گروندگان لکارهون
هر آینه کاره اند رفتن به بدر و آن کراهت طبعی بود و از جهت سفر و بی برگی نه کراهت
از روی مخالفت یجادلونک جدال می کنند با تو فی الحق در اختیار حرب که جهاد است
بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شد بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته الله
باعلام تو بر دشمن ظفر خواهی یافت و با وجود آن می ترسیدند کانما یساقون گوییا
کرانده می شوند الى الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و گوییا که ایشان می
نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و سلاح و کمی زاد
و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر سیصد و پنج نفر بود و هفتاد شتر داشتند
و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده
داد شما را خدای تع احدى الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کفار
که جدال آن بوده که ما برای کاروان بیرون آمده ایم اندیشه حرب نداشتیم
و ساخته کارزار نیستیم انها لکم آن شما راست وتودون و شما دوست
می دارید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون
لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این
لشکر نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را می خواهید ویرید الله و می
خواهد ~~ان یحق الحق~~ می خواهد خدای تع ان یحق الحق آنکه ثابت گرداند
حق را بکلماته بایاتی که در باب محاربه ذات الشوکة فرستاده یا
بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا کلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در
لوح محفوظ نوشته ویقطع و ببرد و بر کند دابر الکافرین بنیاد کافران را
و مستاصل سازد معاندان را لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام بقتل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را ویبطل الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد
او و شرک را ولو کره المجرمون و اگر نخواهند و کاره باشند کافران اذ تستغیثون
یاد کنید آنرا که فریاد می خواستید ربکم از پروردگار خود می گفتند اغثنا
یا غیاث المستغیثین ربنا انصرنا على عدوك و گفته اند حضرت پیغمبر صلعم
دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد
فاستجاب پس اجابت کرد خدای تع لکم مر شما را انی ممدکم بآنچه مدد کننده‌ام

شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از ملائکه مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر
در آیند کافی تعداد از بین الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه اند با وجوه و
اعیان ایشان در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل می‌کند که بجز این هزار
فرشته روز بدر قتال نکردند و آن ثلاثة و خمسه که در سورهٔ آل عمران گذشت
جهة بشری بوده و سیاطی می‌گوید که الفی بود بعد الفی تا بپنج هزار رسید وَمَا
جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای تعالی این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر برای مژدگانی
مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما
و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مگر از نزدیک خدای تعالی نه از ملائکه و نه از غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای تع غالب است و دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ راستکارست
دشمنان را منهزم سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا که کشید بر سر شما
جوالی سبک اصحاب رض در آن شب که روز بدر بود آنچنان خواست بود دغدغهٔ
عظیم دست داد جهة آنکه منزل ایشان در ریگستان که رونده را قدم در خاک
فرو می‌رفت و آب نیز نداشتند و حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً
برای ایمنی مِنْهُ حاصل از بود نکشا و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند و على الصباح
شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می‌باید گذارد و بعضی محتاج غسل و بعضی جنب
آب ندارید و از پای تا زانو در خاک فرو می‌روید و کافران در زمین سخت اند و
بر آب قادر و شما می‌گوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست چگونه باشد
حق سبحانه و تع در آن فرستاد چنانچه فرمود که وَيُنَزِّلُ و فرستاد عَلَيْكُمْ بر شما مِنَ السَّمَاءِ
از ابر یا طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را بِهِ بآن آب از حدث
و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ شیطان را
که می‌گفت نصرت و جنابت بهم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ و تا بربندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما
امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ و برای آنکه ثابت کند بِهِ بدان باران
الْأَقْدَامَ قدمهای شما را چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس
قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین سخت که قدمگاه کافران بود گلاب عظیم
پدید آمد و گفته اند مراد اثبات قدم است در معرکهٔ حرب إِذْ يُوحِي
یاد باد ای محمد صلعم چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان
با امداد مؤمنان آمده بودند و مضمون وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمایم
از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را
بر تکثیر ثواب ایشان با محاربه با کافران و اصح آنست که بشارت چه در مدارک
آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان می‌رفتند و می



گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای تع یار شماست و مردانه
باشید که دشمنان اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی این آیه باشد که
ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را پوشیده اند فَاضْرِبُوا ترس و بیم را
پس بزنید ای ملائکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی سرهای ایشان
یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانباری نقل می‌کند که آن ملائکه بقتال
مامور شدند و نمی‌دانستند که در ضرب قصد کدام عضو می‌باید کرد حق سبحانه
و تع فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذَٰلِكَ این ضرب
بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را
وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدا
و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تع شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر مخالفت یعنی بگرفتاری و در آخرت بخواری ذَٰلِكُمْ اینست عقوبت کافران
فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافرانراست
آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید
إِذَا لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند زَحْفًا انبوه و درهم
پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بایشان پشتها را
یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن از ده کافر زیاده
نشایستی که بگریختی و بآیهٔ خفف الله منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور
گردد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند از ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ
پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر
لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که می‌گریزد خصم را بازی دهد
تا غافل شود پس باز گردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی
گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه و میسره رود یا بر عکس و هر که بغیر از این
دو وجه پشت بخصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی
بزرگ از خدای تع وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت و عدهٔ دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جای بازگشتی است دوزخ آورده اند که چون آتش مشتعل شد لشکر
کفار بیک حمله کردند حضرت پیغمبر صلعم در عریش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک
ساخته بودند حضرت صلعم در آنجا بود آغاز دعا کرد که اللهم انجز لی ما وعدتنی
خدایا وعده‌ای که در باب نصرت من فرموده بودی بوفا رسان جبرئیل فرود آمد
و گفت کفی خاک برداور و بطرف دشمن افکن آنحضرت صلعم کفی خاک و سنگ

دیزه برداشت وگفت شاهت الوجوه وبر روی لشکر بیگانه افگند حق تعالی
آن خاک وسنگ در چشمهای مشرکان برسانید وبخود مشغول شدند وملائکه
آغاز حرب کردند ومؤمنان بکارزار در آمدند هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شدند وهفتاد دیگر اسیر گرفتند چون از آنجا اهل بدر تفاخر می
کردند این میگفت کشتم وآن می گفت اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس
شما نکشتید دشمنان را بقوت خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای تعالی
ایشان را بکشت باین که شما را نصرت داد وبر ایشان مسلط کردانید وما رمیت
نه بیفکندی تو ای محمد صلعم آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون
بیفکندی وافگندن تو باثر نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله
رمی ولیکن خدای تعم بیفکند آنرا بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد
از راه کسب است وبحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه
وتعالی راه نمود صحابه را بر صحت بقای احوال در سلب فعل از ایشان واثبات
آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر
صلعم در بقا با حق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت ونسبت داد
فعل را بوی که اذ رمیت واثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی اما افاده
معنی تفضیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمد صلعم بالله لا بنفسه در
فتوحات آورده که حضرت رسالت صلعم سبب بود در رمی بحکم کنت
سمعه وبصره وبه یرمی پس از آنکه سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه
بحسب عین واین کلام در مرتبه قرب نفلیست ودر نفحات الانس مذکورست
روایح انفاس سامعه مذکورست که بنا بر کمال حال مصطفی صلعم استغراق
او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا واولیا بود وچون حضرت رسول صلعم
مستغرق مقام فنا فی الله بوده حق سبحانه وتعم در کلام قدیم خود نسبت
فعل از وی دفع کرد وهر چند نشانه فعل وی بود حیث قال وما رمیت
اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نینداختی خدای انداخت
هم از آن جنس فعل از داود عم حاصل آمد وقتل داود جالوت را داود
جالوت را نوکشتی تا فرق باشد میان مصطفی صلعم ودیگر پیغمبران فرق
بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند وبنده محل آفات
وحوادث ومیان آنکه فعل بنده بخود اضافه فرماید ووی سبحانه منزه
وقدیم از آفات وحوادث ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار ما بر کارها
دارد سبق گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان وتیر انداز خداست
تا شد مغلوب کر این سر بیافت کر توخواهی آن طرف باید شتافت وا مثنوی





معنوی چنان معلوم می شود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام
قرب فرض بود واین سخنان در جواهر التفسیر بسیطی لا یق سمت تحریر یافته
ولیبلی المؤمنین وکرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرداند وعطا دهد
مومنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطاء نیکو که آن نصرتست
وغنیمت در حقایق سلمی از امام جعفر صادق نقل می کند که بلاء حسن
آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی کرداند وبعد از فنا بهویت خود
شان باقی سازد وامام قشیری رحمه الله گوید بلاء حسن آنست که مبتلا نشاهد
کند لیلی را در عین بلا سه چو دانستی که این درد تو از کیست ز رنج خویشتن
می باش خرم که او نصرت دهد بهتر ز شکر در رحمت زند بهتر ز مرهم
ان الله سمیع بدرستی که خدای تعم شنواست استغاثه ودعاء شما را عولاد
علیم داناست به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که
دیند وان الله وآن نیز هست که خدای تعا موهن سست کننده وباطل ساز ندا است
کید الکافرین مکر وحیله کافران آورده اند که کافران در وقت
خروج از مکه باستار حرم متعلق شدند وگفتند خدایا روی
بقوم محمد صلعم داریم نصرت ده از این دو لشکر آنرا که راه یافته ترست
ودین او فاضلتر لاجرم دعا را اجابت فرمود دود روز جنگ ابو جهل نیز
همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه وتعم خطاب
می کند با اهل مکه ان تستفتحوا اگر طلب فتح ونصرت کردید فقد جاءکم الفتح
پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بنزد وی دوستر است وان تنتهوا واگر باز
استید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر ومعادات رسول صلعم فهو خیر
پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل این جهان وعقوبت آن عالم وان تعودوا
واگر باز کردید بمحاربه مسلمانان نعد باز کردیم بنصرت ایشان ولن تغنی ودفع نکند
عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت
واگر چه بسیار باشند آن جماعت وان الله وبدرستی که خدای تعم مع المؤمنین
با مؤمنان است بنصرت ومعونت یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که ایمان
آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را ورسوله وفرستاده او را ولا تولوا
وبر مگردید واعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان
خدای تعالی یا روی مگردانید از رسول صلعم چه مراد از آیه امرست بطاعت پیغمبر
صلعم اوست پس او امر رسول را سر متابید وانتم تسمعون وحال آنست که
شما می شنوید که من می گویم که او پیغمبر منست ولا تکونوا ومباشید کالذین
مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان

وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند شنیدنی که بدان
نفع گیرند پس گوییا که نمی شنوند ؎ مگو که می شنوم هرچه گفته شد
چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدترین همه
جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی الصُّمُّ کرانند
شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند در گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در نمی
یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنانند که از خرد بسبب تفضیل
ایشان بر سایر حیوانات روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس
شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نضر بن حارث اند از بنی عبد الدار که از
ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حویلة وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ
و اگر دانستی خدای تعالی فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکویی که استماع آیات
قرآن لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع
دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ و اگر بشنوانیدی ایشان را گفتند
ای محمد صلعم برای ما زنده گردانی قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق
تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر خدای بشنوانیدی
ایشان را کلام قصی که هم ایمان نمی آورند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ و فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ
چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ با چیزی که شما را زنده گرداند
یعنی علوم دینیه که حیوة دل آنست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که موجب
حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقاء شماست اگر ترک کنید
دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیات است نزدیک
حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ آنرا
که خدا يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او و صاحب انوار
فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بآنکه وی
سبحانه و تعالی مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر غلبات
خواست مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است یا بر مبادرت
بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه حائل کند حق سبحانه و تعالی میان مرد و
دل او بموت و فرح است عمل فوت گردد و گفته اند حائل می افکند میان بنده
و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند و لمن کان له قلب اشارت بآنانست و عرفا دل
گم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت از آنست در بدایت از دل ناچارست و در
نهایت حجاب دیدارست ؎ زین پیش همه دیدنی اند در دل خویش دل خود که





حجاب بود برداشت زپیش و آنرا نیز بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او
حشر کرده خواهید شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید
فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
برسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصة یعنی مخصوص
بر ایشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم از آن فتنه برسد و آن
بوقت اقتران کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت است بر کسی که ضرر دین او و متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا
و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ
بیچارگان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه از هجرت تَخَافُونَ می ترسید أَنْ
يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از
مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را
خدای تعالی در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن
خود یا بظاهر بانصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نکرد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید
که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی فرموده که بعضی صحابه سخنان
از حضرت پیغمبر صلعم می شنیدند و در افشای آن می کوشیدند و منافقان
بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان می رسانیدند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد
که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اند لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار قولی آنست که چون پیغمبر
ابولبابه را در محاصره بنی قریظه فرستاد جهود با او در باب فرود آمدن از
حصار مشاورت کرده بودند و گفتند محمد صلعم با ما چه خواهد کرد اگر فرود
آییم ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی
الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر آمد و خود را بر ستون
بست تا وقتی که توبه وی قبول یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید
با خدای تعالی در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ
و خیانت مکنید در امانتها که میان دیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید
که وبال خیانت بسیارست یا می دانید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوا
و بدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنکه مالهاء شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت
فرزند شما را در وقوع در اثم ندارد احمد نظامی فرموده که حق سبحانه و تعالی

مال و فرزندان فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته فتنه را زیاده
می‌خواهیم چون ویرا که دهند مال و فرزند نه عاقلند که طفلان تا خرمند
وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای عِندَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی
بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را با ساید یا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی باور دارند کان إِن تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای
تعالی و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَل لَّكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد
شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی فرقان
یعنی صبح آمده گویند سطع الفرقان ای الصبح درین آیه مراد ظهور و اشتها
باشد در دلها شما که فرق کنید بدان میان حق و باطل یا جدایی میان
شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاة از محذورات یا مخرجی از شبهات یا
ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر
الحقائق آورده که حق سبحانه و تعالی بسبب تقوی افاضه کند بر شما
با سرار جلال خود بفیض کلی انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید نیز وجود و عدم و از سخنان شیخ و متابعان او رض
مراد شیخ قمر الدین است چنان معلوم می‌شود که متقی آنست که حق
سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال
و فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفة او در صفات حق مستهلک
گشته گم شده چون سایه اندر آفتاب یا چون بوی گل در اجزاء گلاب
وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ و بپوشاند و دور کردانند سَيِّئَاتِكُمْ بدیها شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ است
و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای تعالی ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ
آورده‌اند که چون اجازت شد و صحابه عزم مدینه کردند و جز ابوبکر و امیر المؤمنین
علی رض کردن خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوة
جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان جمع در آمد در باب حضرت صلعم
استفسار نموده یکی گفت او را در خانه محبوس ساخت و در خانه مستحکم آورد
و از روزن آب و نان بوی داد تا بمیرد ابلیس این رای نه پسندید و گفت اگر اهل
مدینه امان او رسند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر
بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری
می‌گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت هر جا
که میرود مردم فریفته وی می‌شوند جمعی را فریب دهد بیایند و با شما مقاتله
کنند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفاء ایشان
یک کس را طلسم تا اتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو





هاشم را تمام قبایل محاربه نتوانند بالضروره بدیه راضی شوند ابلیس
گفت رای اینست پس ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن
شب حضرت صلعم را نعوذ بالله قتل نمایند جبرئیل ع خبر آورد و آن حضرت
علی را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه و تعالی
پیغمبر خود را ازان نعمت یاد می‌دهد که وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند
بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ
یا بکشند بشمشیرهاء مختلف وَيَمْكُرُونَ یا بیرون کنند ترا از مکه
و ایشان بد می‌سگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و جزا می‌دهد
خدای تعالی ایشان را بد ایشان رد می‌کند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده‌اند
می‌افکند آورده‌اند که نضر حارث بتجارة ببلاد فارس آمده بود قصه رستم
و اسفندیار بخرید و معرب ساخت بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده‌ام
شریف تر از افسانهای که محمد صلعم بر ما می‌خواند حق سبحانه و تعالی از عناد
نضر خبر می‌دهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و
متابعان او آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی
که شنیدیم این کلام لَوْ نَشَاءُ اگر می‌خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَٰذَا
مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده عرب که فَأْتُوا
بمثله و ایشان عاجز شدند پس عرض ایشان اظهار مکابره و عناد بود که می
گفت من مثل این بگوییم و دیگر گفت إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مگر افسانها که پیشینیان نوشته‌اند و من نیز از قصص دارم بعد از آنکه
این سخن حضرت رسالت صلعم فرموده که وای بر تو این کلام الله است و منزل
من عند الله است نضر گفت بعد بنا بر این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی
خبر می‌دهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن بر ابراهیم که گفتند نضر و متابعان او بودند که بار
خدایا إِن كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِندِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً
مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ سنگی از آسمان همچنانچه اصحاب فیل را
باراندی وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست که خدای عذاب کند
ایشان را و اگرچه بدعا می‌طلبند و استعجال می‌کنند وَأَنتَ فِيهِمْ و حال آنکه
تو در میان ایشانی و سنة الهی بران جاری شده که مستاصل نکرداند
قومی را که پیغمبر صلعم در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی
وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار می‌کنند یعنی در میان ایشان

مستغفرانند از مؤمنان یا بعرض که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان
ایمان است از مرتضی علی رضی منقولست که در زمین دو تا امان بود یکی رفت
و دیگری باقی است آنکه حضرت پیغمبر است صلعم آنکه باقی است استغفار است
ای عزیز مانع نیست ان ترا کم و ثبات ملك موجب محو زوال اوست پس سبب
غضب الهی نشود بلکه وسیلهٔ عفو و غفران گردد فاستغفروني اغفر لکم
گفت حق کاو رزش از من مطلب کان طلب عفو را باشد سبب ای اخی هر
گناه ار نشوی هست استغفار تریاق قوی وما لهم وچیست ایشان را که
جای آنست الا یعذبهم الله آنکه خدای تعالی عذاب نکند ایشان را وهم یصدون
وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را عن المسجد الحرام
از مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه متولیان
امر مسجد رد قول کفار است که میگفتند نحن ولاة الحرام ما بشکار و صاحب
اختیار تحریمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرك ولایت حرم نشایند
ان اولیاؤه نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام الا المتقون مگر پرهیزکاران
از شرك ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق
ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وما کان صلاتهم و نیست
دعاء مشرکان عند البیت نزد یك خانه خدای الا مکاء مگر صفیر
زدنی وتصدیة و دست بر دست کوفتن و قولی آنست که عادت بعضی
کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و
دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که حضرت رسول صلعم نماز میگذاردی ایشان
برای تغلیط آن حضرت صلعم این عمل میکردند و بر تقدیر مراد از صلوة نماز زمان حضور
بر باشد فذوقوا العذاب پس بچشید کافران عذاب را که قتل و اسر است روز
بدر و حرق و زجر در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه شما هستید که کفر
میورزید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر
دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکری را طعام
دهد هر یکی از ایشان در روزی ده شتر باز میکشتند حق سبحانه و تعالی فرماید
که ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه می
کنند اموالهم خواستهای خود را اشتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند
لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است
صلعم که گفته که بو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای
جنگ احد سوی لشکر که خود میآمدند با اصحاب آن کاروان که ابو سفیان گریزانید
سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب



احد رفتند و این آیت نازل شد که تمامهاء خود را خرج میکنند فسینفقونها
پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثم تکون پس باشد
آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پریشانی و غم چه مال رفته باشد
و مقصود نا شده ثم یغلبون پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه
و این از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد قبل از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه
ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند
لیمیز الله و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای تعالی
الخبیث من الطیب ناپاك را که کافر است از پاك که مومن است ویجعل
الخبیث وجمع کند و با هم افکند کافران را بعضه علی بعض بعضی را بر بعضی
فیرکمه جمیعا پس بر هم چسپاند همه را فیجعله فی جهنم پس در
آرد همه را در دوزخ اولئك آن گروه خبیث با منافقان بد هم الخاسرون
ایشانند زیان کاران در اموال با احوال خود قل للذین کفروا بگو برای
آنها که کافرند چون ابو سفیان و اصحابش ان ینتهوا اگر باز ایستند
از کفر و عداوت رسول صلعم یغفر لهم بیامرزیده شود ایشان را
ما قد سلف آنچه گذشته از گناهان ایشان ان یعودوا و اگر باز
گردند بمعادات و مقاتلهٔ پیغمبر صلعم فقد مضت پس بدرستی که در
گذشته است سنة الاولین سنت الهی در پیشینان که بر پیغمبران لشکر
کشیدند و باخر مستاصل شدند وقاتلوهم و کارزار کنید ای مؤمنان
با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرك یعنی مشرك
نماند از وثنی و اهل کتاب ویکون الدین کله و باشد همه دین خالص
که توحید است یا پرستش لله مر خدای را و بس فان انتهوا پس اگر باز
ایستند از کفر یا جنگ با ایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای بهر
بما یعملون بانچه عمل میکنند بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداش
خواهد بود وان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند
باکی مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای تعالی مولیکم ناصر
و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاری است خدای تعالی که دوستان خود را
ضایع نگرداند ونعم النصیر و نیکو یاری دهنده است که مومنان بر
مشرکان غالب سازد واعلموا و بدانید ای مومنان انما غنمتم که آنچه
غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق
توان کرد فان لله پس بدرستی که مر خدای راست خمسه پنج یك آن وللرسول
و مر رسول را ولذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی المطلب

وَالْيَتَامَى ویتیمان مسلمانانرا که فقیر باشند وَالْمَسَاكِين ودرویشان
محتاج از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ ومسافران مسلمانان نزول کنند وجمهور
علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم وتیمن است واز غنیمت چهار قسم
برای مقاتلان ویک قسم منقسم بر پنج بخش شده برای حضرت وچهار طایفه
مذکور مقرر است وحالا سهم حضرت رسول صلعم بمصالح مسلمانان صرف
باید کرد یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام
اعظم بوفاة حضرة پیغمبر صلعم سهم ایشان وذوی القربی ساقط است وتمام
ثلاثه باقی صرف نمایند ونزد مالک تقسیم آن مفوض بر امام است بهر جا
که اهم باشد صرف نماید وابو العالیه وربیع رحمه الله می فرمودند بدین
قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدا را وقسمی مر پیغمبر را
وچهار قسم طائفهٔ مذکوره را وقسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانهٔ
کعبه ولیستان صرف باید نمود ومحل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان
وغازیان در کتب فقه است وبدانید ای مقاتلان که خمس غنایم مر خدای
تعالی ورسول وطوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید وباقی اربعه
باقیه قناعت نمایید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ
ایمان آورده اید بخدای تعالی وَمَا اَنْزَلْنَا وبآنچه فرو فرستادیم از آیات عَلٰى عَبْدِنَا
بر بندهٔ ما که محمد است صلعم يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز جدا کردن حق از باطل
در روز بدر يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان
وکافران وآن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرت وَاللّٰهُ
وخدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را
بر لشکر بسیار غالب سازد اِذْ اَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا
بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه وآن ریگستان بود که پای در زمین فرو میرفت
وآب نداشتید وَهُمْ وایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى
بکنار وادی دورتر از مدینه در زمینی ایشان محکم بود وبر آب قادر وَالرَّكْبُ
وسواران کافران یعنی بوسفیان واصحاب او بودند اَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر
از مکان شما سه فرسنگ ایشان در جادهٔ راه منصرف شده بطرف بوقوعه
عزیمت ساحل وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ واگر وعدهٔ قتال بودی میان شما وقریشیان
کرده وعده تصوی بودند وشما از بسیاری عدد وکثرت اسلحهٔ ایشان
خبر می یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه اختلاف می کردید فِي الْمِيعَادِ
در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح وایشان
بسیار ومسلح وَلٰكِنْ ولیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما وایشان بی میعادی

لیقضی الله



لِيَقْضِيَ اللّٰهُ تا حکم کند خدای تعالی یا تمام سازد اَمْرًا کاری را که آن كَانَ
مَفْعُولًا بود کاین در علم او وسزاوار بود بآنکه کرده شود وآن نصرت اولیا
وقهر اعدا لِيَهْلِكَ وبرای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک
میشود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی روشن قایم وَيَحْيٰى وبزید مَنْ حَيَّ هر که می زید
عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا مشهود یعنی واقعهٔ بدر از آیات عظیم است
هر که مشاهده نمود اگر می رود واگر می زید او را حجتی وعذری نیست
ومراد از من هلک ومن حی اهل کفر واسلام اند یعنی چند ودکفر واسلام
از بیان بر حجتی واضح است هر که کافر گردد بطلان روشن است وهر
که باسلام ثابت ماند حقیقتا ومقرر ومعین وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ وبدرستی که
خدای تعالی شنواست مر اقوال مومن وکافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان در
ترجمهٔ کشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقهٔ سفینهٔ
دوستان می سپارند در آستین دشمنان تردامن نیز می نهند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ
عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيٰى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ یعنی اگر قدر نور عقل اگر از جانب عنایت
وتوفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند واگر از طرف خذلان
استضائت پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا نقلست که حضرت پیغمبر صلعم در آن شب که روز آن
جنگ بدر واقع شده بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت وذلت
تاویل فرمود که دوستان غالب ودشمنان مغلوب خواهند شد مومنان
بعد از استماع این رویا وتعبیر آن بغایت مسرور وفرحان شدند وحق سبحانه
وتعالی بدان کاوآن نعمت می فرماید ومی گوید یاد کن ای محمد صلعم اِذْ
يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ آنرا که چون بنمود خدای تعالی ایشان را فِي مَنَامِكَ در خواب
تو قَلِيلًا اندکی تا چون خبر دادی دلیر شدند وبوعدهٔ نصرت
مستظهر گشتند وَلَوْ اَرٰيكَهُمْ واگر خدای بتو نمودی ایشان را كَثِيرًا
بسیار وتو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بد دلی شدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ
وهر آینه نزاع می کردید فِي الْاَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا قرار
نماییم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای تعالی سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بد
دلی وتنازع یا از نصرت اعادی اِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ
الصُّدُوْرِ بآنچه در سینهاست از جرأة وبیم وجزع وتسلیم وَاِذْ يُرِيكُمُوهُمْ
وآنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما اِذِ الْتَقَيْتُمْ چون
ملاقات کردید فِي اَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما
قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه وتعالی لشکر قریش را در دیدهای

مسلمانان اندکی کردانید برای تمشیت ایشان در قصد بودن و بنا بر رؤیاء پیغمبر
صلعم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود
فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت نزدیک بصد باشند
وحال آنکه ایشان نهصد و پنجاه بودند ويقللكم و اندک کردانید شما را
في اعينهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از شما احتیاط
بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل
میکفت بسلاح ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و دستها بربندید و
چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه و تعالی مؤمنان را در نظر مشرکان دو
برابر ایشان نمود يرونهم مثليهم رأي العين بدین سبب دل شکسته و مبهوت
شدند و شکست بریشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگرچه
بسببی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب هزار تن
صد تن بیند و قریب سیصد نفر را هزار و نهصد عدد هر آینه قدرت کامله
ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود سای
ر شروط رؤیت ليقضي الله امرا و برانه خدای تعالی حکمی را که آن كان مفعولا
هست بودنی در علم او وإلى الله و بسوی خدا ترجع الامور بازگردانیده
شود کارها يا ايها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان اذا لقيتم چون
بر بیند فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا
پس بایستید و از مقاتله ایشان روی متابید واذكروا الله و یاد کنید
خدای را كثيرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلكم تفلحون مگر باشد
که شما ظفر یابید برا عدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت تیر
زدن یا دعاء بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم
در بن آیه تنبیه است بر آنکه بنده را باید که هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد
تو بهر حالی که باشی روز و شب * یکنفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی
ذکر شکر نعمتست * در بلاها التجا با حضرتست واطيعوا الله و فرمان برید
خدای را ورسوله و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال
ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بد دل شوید وتذهب
ريحكم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت
در هیئت امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و بعضی بر آنند
که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه و تعالی
از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر گویند واصبروا و شکیبایی کنید در
مقاتله ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرين با صابران است بحفظ

و نصرت



و نصرت ولا تكونوا و مباشید كالذين خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند
من ديارهم از سرایها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر ورئاء
الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمده بودند و در
راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم
رجوع کردند ابوجهل گفت لا بد است که به بدر رویم و بزم و خمر اشتغال نمائیم
تا آوازه ابهت ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما
حساب گیرند پس خدای تعالی مؤمنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار
بیرون میایید که ایشان حیله میورزند و ریا میکنند ويصدون و باز
میدارند مردمانرا عن سبيل الله از دین خدای والله بما يعملون و خدای
تعالی بآنچه ایشان میکنند محيط عالم است و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند
که چون قریش از مکه بیرون آمده بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بر آمده
با ایشان ملاقات نمود و گفت شما آهنگ جائی میکنید بروید من ضامن
که از بنی کنانه ضرر بشما نرسد و من بجهة کینه قدیمی که میان ایشان
بود اندیشه ناک شده خواستند بازگردند ابلیس بصورت سراقه بن
مالک که مهتر کنانه بود بر آمده بنظر بود رفاقت و عهود دارم پس ابلیس با جمعی
شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند حق سبحانه و تعالی ازین قصه خبر
میدهد واذ زين لهم الشيطان و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران
دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی حضرت پیغمبر
در حقا نوسلی فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتقاد
بیان کردند وقال و گفت ابلیس لا غالب لكم اليوم هیچ غلبه کننده
نیست مر شما را امروز من الناس از مردمان بجهة کثرت لشکر شما
و آراستگی ایشان واني جار لكم و من فریادرس و نگهدارنده مر شما را
از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه
لشکر یکدیگر را نكص باز گشت شیطان على عقبيه بر دو پاشنه خود
و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه
فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد در آن محل دست حارث
بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال ما را میگذاری ابلیس دستی
بر سینه او زد وقال و گفت اني بريء من بیزارم منكم از شما
اني ارى بدرستی که من میبینم ما لا ترون آنچه شما نمی‌بینید یعنی
فرشتگان که بمدد مؤمنان می‌آیند اني اخاف الله بدرستی که من میترسم
از خدای ابن عباس رضی فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از

خدا نرسیدی کار بدینجا نرسیدی وَاللّٰهُ و خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست بر کسی که از وی می ترسد نقل است که منهزمان بدر بعد
از رجوع بمکه سراقه را پیغام دادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه
سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما شنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم
پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بر صورت سراقه نموده
إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه
وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه در دلهاء ایشانست مَرَضٌ شک و نفاق
یعنی منافقان مکه یا مشرکان ناصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده
و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش
با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری را که بیشتر باشد
ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند و در
بدر شامت آن بدیشان رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده گفتند
غَرَّ بفریفته است هَؤُلَاءِ این گروه مؤمنانرا دِينُهُمْ دین ایشان
که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق
سبحانه و تع در جواب ایشان فرموده که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند
عَلَى اللّٰهِ بر خدای تع و کار خود با او گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای
عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکیم کرده است که اهل توکل را
یاری کند وَلَوْ تَرَى و اگر می دیدی ای محمد صلعم إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون
قبض می کردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که
اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و
نبیه ابن الحجاج الهی کشته گشتند حق سبحانه و تع فرمود که ای حبیب من
اگر مشاهده می کردی که ملائکه قبض ارواح ایشان يَضْرِبُونَ می زدند عمودهاء
آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهاء ایشان
وَذُوقُوا و می گفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزناک آنرا که مقرر که
عذاب دوزخ است هر آینه می چشید یا عمود منکر و نکیر بر هول و دیگر ملائکه
می گفتند ذَلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از
پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهاء شما از معاصی و ترک هجرت وَ
أَنَّ اللّٰهَ و دیگر بسبب آنست که خدای تع لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ
مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدل است پس
تسلیه حضرت رسالت صلعم می گوید عادت مشرکان قریش تو كَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی عم وَالَّذِينَ

من قبلهم



مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با
پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ کافر شدند
بنشانهاء خدای تع یعنی بدلایل که بر توحید خود نصب کرده بود
یا معجزات فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس گرفت ایشانرا خدای تع و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تع قَوِيٌّ
با قدرت و قوتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر منکران و
مکذبان ذَلِكَ این گرفتن عقوبت پیشینان بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست
که خدای تع لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده تغیر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را
که انعام کرده است عَلَى قَوْمٍ بر گروهی حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر
و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حالرا که در نفسهاء ایشانست بحال
بدتر مراد ازان تهدید قریش است که ایشان خود را که بت پرستی و مردم آزاری
بود بمعادات حضرت پیغمبر صلعم و تکذیب قران و استهزا ابدان و ایذا و آثار
مؤمنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی سَمِيعٌ شنوا
سخنان فرجام مشرکانرا عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله ایشان و دیگر باره
برای تاکید می فرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو صنع آل
فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ تکذیب کردند آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک
کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند
و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم در دریاء
قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان
قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهاء خود بکفر و عصیان
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای تعالی الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر و مراد معاندان
قریش اند چون ابو جهل و عقبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون
کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان
ایمان نمی آرند و بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بسته اند
با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنو قریظه که پیغمبر صلعم با ایشان معاهده
فرمود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس می شکستند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ
در هر باری که عهد می کنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند
که دشمنان رسول الله صلعم را یاری ننمایند و در روز حرب بدر مشرکانرا
بسلاح مدد کاری نمودند بعد ازان گفتند فراموش کردیم دیگر باره عهد

بستند و در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق کرده عهد بشکستند
وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمی‌کنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت غدر
فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده
گردان و متفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که از پس
ایشان فرا رسند از اعلام شما یعنی بر ایشان ظفر یابی چنان از ایشان بکش
که هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لَعَلَّهُمْ باشد که آن
امیدکان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بهراسی
و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد
بعلامتها اگر بر تو روشن شده شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان
عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما برانداختم
تا تو و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمی‌دارد خیانت‌کنندگان را و نمی
پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارد ای محمد صلعم آنان را که کافر
شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند عذاب ما را و از کر جنگ کار بیارند
شکستگان عهد بیفرماید که مپندارید که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نکنند ما را از عذاب خود حفص و لا یحسبن
بغیبت می‌خواند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از انتقام ایشان عاجزیم
وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مومنان لَهُمْ برای منافقان که ناقضان
عهدند مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر
بدان قوت می‌یابد عقبة بن عامر رضی می‌فرماید که شنیدم از حضرت رسول صلعم
که بر منبر می‌فرمود الا ان القوة الرمی بعضی علما گفته‌اند تخصیص رمی بذکر
دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی‌ترین سلاحها است شیخ ابو القاسم نصرابادی رحمه الله
فرموده که در این آیت گفته‌اند قوة رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه است
رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سلم
خطوط انذل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابو علی رودباری رحمه الله فرموده
قوت اعتماد است بر حمایت حق سبحانه و نعم و وثوق بودن بعنایت او و گفته‌اند مراد
از قوت حصارهاست می‌فرماید که آماده سازید قلعها جهت دفع کفار وَمِن رِّبَاطِ
الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسبان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ
بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار
مکه‌اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِن دُونِهِمْ
جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ نمی‌دانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای تعالی

می‌داند



می‌داند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود بودند یا منافقان یا مجوس و دیوها رک
آورده که کفره جن صهیل اسب جز را لمحی ترساند وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه
می‌کنید مِن شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی
ترتیب سلاح و نفقه است يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما
جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب
وَإِن جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا
پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس
از آنکه بمکر و حیله طرح صلح افکنده باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی
که خدای تعالی شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن
اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان کارد وَإِن يُرِيدُوا و اگر
خواهند أَن يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ بازدارند فَإِنَّ
حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ
اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه
وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مومنان و اتحاد آنست که با انصار و پیوند افکند بعد وَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال
میان ایشان تعصب و ستیزه بود و بهواره بقتل و غارت هم اشتغال می‌نمودند
حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با هم الفت داد لَوْ أَنفَقْتَ اگر خرج می
کردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر آنچه در زمین
است از مال و متاع مَّا أَلَّفْتَ تالیف نمی‌دادی و قادر نبودی به الفت بَيْنَ
قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی بحکمت بالغهٔ خود أَلَّفَ
بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او
غالب و قادر است هر چه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه می
کند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر صلعم حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای
وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کردند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه مومنان
این آیه در غزوهٔ بدر قبل از قتال کفار نازل شد برای تقویهٔ حضرت رسول
صلعم و تسلیهٔ خاطر اصحاب رض و گفته‌اند سی و سه مرد و شش زن به محمد
صلعم ایمان آورده بودند چون عمر بشرف اسلام یافت و عدد اربعین تمام
شد این آیه نازل شد و ابن عباس رض فرموده که نزول این آیه اسلام فاروق است
رض و برین تقدیر آیه مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای رفیع قدر و با خبر کننده
حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را

عَلَى الْقِتَالِ بر كارزار كردن با كفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اكر باشد از شما
عِشْرُونَ بيست تن صَابِرُونَ صبر كنندكان در معركهٔ قتال يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دويست تن از مشركان شرط بمعنی امرست يعنی بايد كه از شما
در مقابله ده تن از شما دشمنان شكيبايی ورزند و فرار نكنند وَإِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ و اكر باشد از شما مِائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بايد
الكهی بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانكه كافر شده اند و اين غالب شدن ايشان
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ كروهی اند كه نمی دانند خدا را
و روز قيامت نمی شناسند لاجرم از نجاة و درجات غافل مانده در زمان
مقابله يكی با ده انديشناك شده اند و بر ايشان كران آمد حق سبحانه و تع آيه را
منسوخ كردانيد و فرمود الْآنَ اكنون كه اين حكم شما را كران و دشوار ساخت
خَفَّفَ اللَّهُ سبك كردانيد خدای تع عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ و دانست أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا
آنكه در شما سستی هست يعنی ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اكر باشد از شما
مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شكيبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دويست تن اين
شرط بمعنی امرست يعنی يكی از شما بايد كه در مقابلهٔ دو تن صبر كند و نكريزد
وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اكر بود از شما أَلْفٌ هزار كس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند
بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای تع و ياری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای
با صابرانست باعانت و مددكاری چه هر كه صبر كند ظفر يابد الصبر مطية الظفر
صبر و ظفر هر دو دوستان قديم اند صبر كن ای دل كه بعد از آن ظفر آيد
از چرخ صبر رخ متاب كه روزی باغ شود سبز و شاخ كل ببر آيد آورده اند
كه روز بدر هفتاد تن اسير شدند حضرت رسالت صلعم در باب ايشان با اكابر
اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابو بكر كفت رض اكابر و اشراف اين قوم اقارب
و عشيرت تواند اكر هر يك را بقدر طاقت و استطاعت فدايی بدهند باشد
كه روزی بسعادت هدايت برسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زياده شود فاروق رض
كفت يا رسول الله صلعم ايشان ائمهٔ كفر اند همه را بفرمای تا كردن زنند كه حق
تع حق سبحانه و تع ترا از فدا مستغنی كردانيده و از كروه انصار عبد الله رواحه رض
نيز واضح آنست كه سعد بن معاذ رض فرمود كه اشارت عالی فرمای تا اين اسيران را
بشمشير و آتش بسوزيم حضرت صلعم بقول صديق ميل نمود و بدان مقرر شد
فرمود و حق سبحانه و تع آيه فرستاد كه مَا كَانَ و سزد و نشايد لِنَبِيٍّ
أَنْ يَكُونَ پيغمبری را كه باشد لَهُ أَسْرَى مر او را اسيران كه از ايشان
فدا كيرد حَتَّى يُثْخِنَ تا آنكاه كه بسيار بكشد از ايشان فِي الْأَرْضِ در زمين
چه اين صورت سبب قلة و ذلة كفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوكت



تُرِيدُونَ می خواهيد شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواستهٔ دنيا كه عرضی سريع الزوال است
وَاللَّهُ و خدای تع يُرِيدُ الْآخِرَةَ می خواهد برای شما ثواب آخرت كه بهشت
و نعمت لايزالست وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای تع غالبست دوستان را بر دشمنان
غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه بايد كه آن كند لَوْلَا كِتَابٌ اكر حكمی و
فرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای تع سَبَقَ پيشی كرفته است و در لوح محفوظ مكتوب
كشته نبودی صريح عقوبت نكند يا بر نادانی مؤاخذت ننمايد يا اهل
بدر را عذاب نفرمايد يا غنايم بر شما حلال فرستادی لَمَسَّكُمْ هرآينه
می رسيد بر شما فِيمَا أَخَذْتُمْ و در آنچه فرا كرفته ايد از فدا عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی
بزرك در روايت آمده است كه حضرت رسول صلعم فرمود كه اكر عذاب فرود
آمدی غير عمر و سعد معاذ از آن نجاة نيافتندی زيرا كه اين هر دو بقتل كفار
راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول اين آيه از غنايم بيم دست باز
كشيدند آيه آمد كه فَكُلُوا پس بخوريد مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنيمت كرفته ايد
و فدا نيز از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد
از خدای تع در مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی كه خدای تع غَفُورٌ آمرزنده است
عفو كرد كناه شما را رَحِيمٌ مهربانست كه غنيمت بر شما حلال كرده
و بر امم ديكر حرام بود در اسباب نزول آمده كه حضرت صلعم عباس را كه عم
او بود كه از جملهٔ اسيران بود فدای نفس خود و دو برادر زادهٔ او عقيل بن ابی طالب
و نوفل بن حارث و حليف او عتبه بن جحدم تكليف كرد عباس كفت ای محمد
روا می داری كه عم تو خواستكاری درويش وار در پيش خويش و بيكانه
دست بيرون كند من اين همه را مال آنجا آدم حضرت صلعم فرمود كه كو آن
زرها كه وقت خروج از مكه بام فضل دادی و چنين و چنين كفتی
كفت عباس كفت ای محمد صلعم من اين سخن نهفته كفته بودم ترا كه خبر كرد
فرمود كه آفريدكار من جل جلاله بمن پيغام فرستاد عباس كفت كواه باش
كه بوحدانيت خدای تع و رسالت تو كواهی می دهم پس فدای خود و رسانه
تو كواهی می دهم پس فدای خود و كسان ديكر بداد آيه آمد كه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پيغمبر قُلْ بكو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مر آنكسانی را كه در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَى
از اسيران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اكر داند خدای تع و بيند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهاء
شما خَيْرًا نيكويی از ايمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را خَيْرًا مِمَّا
أُخِذَ مِنْكُمْ بهتر از آنچه كه از شما كرفته اند از شما يعنی زری كه برای فدا
داده ايد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بيامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای تع آمرزنده است
كناهی را كه در وقت شرك واقع شود رَحِيمٌ مهربانست كه شما را توفيق اسلام

داده آورده اند که عباس رض گفت که خدای تعالی مرا وعده داده بود یکی آنکه
بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد چنانچه بیست بنده
دارم که هر یکی برای من به بیست هزار دینار تجارت می کنند و سقایت زمزم نیز
بمن داد که از همه اموال عرب دوستتر دارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که بدان
نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست خلاف وعده
مخالفت کرم آید لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند
این اسیران که مسلمانان شده خِيَانَتَكَ خیانت کرده بنقض عهد یا برگشتن
از دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای تعالی مِنْ قَبْلُ
پیش از این بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای تعالی توانایی داد ترا بر ایشان تا در بدر
بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
تعالی داناست بحال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول
و از وطنها خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که در سلاح
و نفقه محتاجان مصروف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و نفسها خود که مباشر قتال شدند فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی و ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه
جای دادند مر مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت پیغمبر صلعم مراد
گروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان اند
برخی دیگر اند و متولی در میراث در سبیل کار که بود که مهاجر و انصار از یکدیگر
میراث گیرند بسبب هجرت و نصرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند
وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی
ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ
و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین
یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ
النَّصْرُ پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی
مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی
نقض عهود و عهد می کنند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بانچه شما می کنید
از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر
شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند بمظاهرت
و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از دوستی با یکدیگر و تعاون
و دوستی تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود فتنه و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در زمین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند

وهمدیگر



وهمدیگر را یاری نکنند مهم ایمان روی بخلل نهد و اهل کفر ظهور کنند و فتنه
از این بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و
بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزاء هجرت و نصرت ایشان خبر می دهد
می فرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا
و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی
وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و
نَصَرُوا و یاری کردند حضرت پیغمبر را صلعم در قتال مشرکان أُولَئِكَ
آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مومنان حَقًّا براستی لَهُمْ ایشان راست
مَغْفِرَةٌ آمرزشی وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بهشت مزد و منت وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت
کردند چون جبیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا جهاد کردند
مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ
از جمله شما اند یعنی لاحقان بسابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد
وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوند خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان
أَوْلَى بِبَعْضٍ سزاوارترند ببرخی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای
تعالی یا در لوح محفوظ این آیه نسخ توارث آن جماعتست که بسبب
هجرت و نصرت میراث می گرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بِكُلِّ
شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار نسب هجرت و نصر و اولاد اعتبار
رحم و قرابات ثانیا عَلِيمٌ داناست کس را نرسد چون و چرا

## سُورَةُ التَّوْبَةِ

نه در احکام او ست چون و چرا نه در افعال او و چگونه چند
و این سوره برائت و براءة بیزاری از کفار و فاضحه فضیحت کننده اهل نفاق
و مخزیه رسوا کننده منافقان و مشقشقه پاک کننده از منافقان و فاضحه
و مخزیه و مشقشقه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در روی جهه
آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای غضب و دفع امان است
و گفته اند صحابه رض اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند
که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند
و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه
اسباب نزول از فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل می کنند که ثقات
مشایخ بعضی از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتبان خاتم رسالت
عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم حضرت مصطفی صلعم میان آن دو
دو سوره املای بسم الله نه فرمودند آورده اند که چون این سوره نازل شد

حضرت رسالت صلعم چهل آیت از اوایل سوره با ابابکر صدیق رض فرستاد
تا در مکه معظمه بر مردم خواند بعد از روان شدن صدیق علی المرتضی
کرم الله وجهه را طلبیده بود و بر ناقه عضبا سوار شده از عقب آنحضرت فرستاد
و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند چون آنحال بر صدیق رسید به جواب
داد که جبرئیل عم بمن آمد و گفت اداء این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو با
باشد پس علی رض با ابو بکر ملاحق شده بود روز ترویه صدیق رض خطبه خواند
و مردمانرا تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیتها
بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللهِ از خدای تعالی وَرَسُولِهِ
و از فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از مشرکان آورده اند که آنحضرت صلعم با بعضی از مشرکان
عرب عهدها بسته بود مرقوم و مدت تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی
کنانه عهد بشکستند حق تعالی این آیه فرستاد که مضمونش اعلانست بفسخ
عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چون ایشان عهد خدا و رسول بشکستند
رسول نیز بفرمان خدای تعالی عهد که کرده با ایشان و حکم شد که ای رسول صلعم
بگو ایشانرا فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیایید
و بروید با امن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر
که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیه در اوایل شوال فرود آمد
پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی چنین آورده که اجل بعضی معاندان
که نقض عهد کرده اند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل
ایشان کمتر مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکر کنند و آنانرا که بیشتر بود
چهار ماه اقتصار کرد تا در مهمات خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته
بودند ایشانرا تا انقضاء مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت
وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ نه آنانید که عاجز کنند که از
خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَأَنَّ اللهَ و آنرا نیز بدانید
که خدای تعالی مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در
عقبی بسوختن وَأَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ
از خدای تعالی و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ
یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در وی
یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود آن روز یا در
یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون
اعلام کلام است أَنَّ اللهَ آنکه خدای تعالی بَرِيءٌ بیزار است مِنَ الْمُشْرِكِينَ





از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس
اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ پس آن باز گشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد شما را
از اقامت بر آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی تواند
که از گریزند یا او و ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذابی درد ناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرموده در باب بنی
ضمره و بنی کنانه که در حد سه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده می
گوید إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان
آورده که آن ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدها
شما یعنی نشکستند پیمان شما وَلَمْ يُظَاهِرُوا و دیگر یاری هیچکس نکردند
عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید
بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده
با ایشان اما چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت ندهید إِنَّ اللهَ
بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیانرا و از جمله
تقوی وفاء عهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را
چهار نشانه است حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة
بالموجود و بدین وجه ترجمه یافته است که متقی را بود چهار نشان حفظ احکام
شرع اول آن ثانیا آنچه دسترس باشد برفقیران و بیکسان باشد عهد را
با وفا کند سوم هر چه باشد بدان شود خرسند و چون حکم معاهدان
مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون
بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههاء حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و ماه محرم
و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور ست
و حرم باعتبار بعضی گفته که ذی الحجه و ماه محرم درست یا آنکه حرام بود
در بین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که آن زمان نزول سوره که بر ند
نه آن وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههاء حرام است اعنی
ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون تمام ماهها منقضی گردد
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اند با ایشان
یا آنکه عهد شما شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل
و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید
شانرا از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ
مَرْصَدٍ بر هر رهگذری یعنی بسته گردانید راهها را بر ایشان تا منتشر نشوند

در بلاد و قرى فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک با ایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را و این هر دو عمل دلیل
تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید هر جا خواهند بروند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای عز و جل آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ
مهربانست بدادن ثواب بجای بدیها ایشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ
زینهار خواهند از تو فَأَجِرْهُ پس امین ساز او را و زینهار ده حَتَّى يَسْمَعَ تا بشنود
كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را که قرآن است ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان
او را مَأْمَنَهُ بجاینکه موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای ذَلِكَ
این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند
که نمی دانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان باید تا بشنوند و در آن
تدبر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعادست
یعنی نیست و چگونه تواند لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای تعالی وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او صلعم و بعد از ظهور
اسلام و استیلا ایشان میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنانکه عهد
بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلعم عهد بسته
بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست
بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامة ورزند
بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست می دارد پرهیزکاران که بر عهد و پیمان
استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال
آنکه اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند
در باب شما إِلًّا حق قرابتی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ
خشنود می کردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ زبانهاء خویش یعنی وعده می دهند را
بایمان و طاعت باسخنان شیرین می گویند وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ و دلهاء ایشان
از آنچه بزبان می گویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست وَأَكْثَرُهُمْ
و بیشتر ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگان اند از جاده فرمان یا سرکشان اند از
قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند
اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزیرا که
بهاء اندک دارد از متاع دنیا ابوسفیان جمعی را تطمیع طعام دنیوی کرده





برای قتال ایمان جمع کرد ایشان نکث عهد قرآن بوده و بطمع افتاده عهد
قتل مسلمانان آمده اند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدای
تع تا باز داشتند مردم را از راه حق إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بد کاریست می کنند قولی آنست که مراد از این قوم یهود اند که عهد
حضرت پیغمبر صلعم شکستند و آیات توریه را باندک چیزی فروختند و مردم را
از متابعت دین اسلام منع می کردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمی دارند یهود
و ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا قرابتی را سوگند
وَلَا ذِمَّةً و نه عهدی وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد
درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از
کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را
فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان راست
آنچه شما را بود و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان می کنیم
آیات را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا
و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهاء خود را مِنْ
بَعْدِ عَهْدِهِمْ بعد از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي
دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید
أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستی که ایشان را عهد و پیمان است در حقیقت که اگر ایمان ایشان
درست بودی شکست بدان نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین أَلَا
تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمی کنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکنند أَيْمَانَهُمْ
پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه دیگر عهدها میان حضرت
پیغمبر صلعم و قریش آن بود که خلفاء یکدیگر را بر نجاسد و بر قتال ایشان
با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که خلفاء ایشان بودند که
بسلاح و مرد مدد دادند با بنی خزاعه که خلفاء رسول صلعم بودند
جنگ کردند یا مراد از ناکثین یهود بنی قریظه اند که روز احزاب ابو سفیان
و قوم او را مدد کاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ
الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول صلعم از مکه و مشاورت بودند در
دار الندوه چنانچه گذشت در سوره انفال یا قریش مکه در حدیبیه قصد
آن کردند که رسول صلعم جهة اداء عمره بمکه راه دهند و بعد از
اتمام قواعد آن بجهة استحقاق از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی

که مراد به بودند قصد اخراج آن حضرت صلعم نمودند از مدینه وَهُم بَدَؤُکُم
و حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار اَتَخشَونَهُم
آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللهُ اَحَقُّ پس خدای تعالی سزاوارتر است اَن تَخشَوهُ
بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بسبب جبن یا بسبب اشتغال
کنید اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبة الهی در ترک مامور
کارزار کنید با مشرکان تا خدای عذاب کند
ایشان را بِاَیدِیکُم بدستهاء شما یعنی بشمشیرهاء شما مقتول شوند وَیُخزِهِم
و رسوا سازد شان بمقهوریه و مغلوبیه وَیَنصُرکُم عَلَیهِم و نصرت دهد شما را
بر ایشان وَیَشفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ سینهاء گروهی را که
از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده ایمان آورده بودند و از مشرکان
ایذاء بسیار یافتند و چون شکایت بحضرت رسالت صلعم رسانیده بودند فرمود
بو حکه ابشروا فان الفرج قریب وَیُذهِب و ببرد خدای تعالی بنصرت شما از کفار
غَیظَ قُلُوبِهِم اندوه دلهاء آنان را که بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند وَیَتُوبُ اللهُ
و توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بفضل خود عَلَى مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد حق
سبحانه و تعالی درین آیه خبر داد از توبه بعض کفار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان
و عکرمه ابن ابی جهل و سهیل ابن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللهُ عَلِیمٌ و
خدای تعالی داناست بتوبه بعضی کفار حَکِیمٌ حکم کننده است بقبول توبه اَم
حَسِبتُم آیا پنداشتید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره هستید و گفته اند خطاب
با منافقانست میفرماید که پنداشتید اَن تُترَکُوا آنکه شما را بگذارند
بر اینکه هستید وَلَمَّا یَعلَمِ اللهُ و نبیند خدای اَلَّذِینَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد
کنند مِنکُم از شما در راه وی وَلَم یَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِن دُونِ اللهِ بجز خدای
تعالی وَلَا رَسُولِهِ و فرستاده وی وَلَا المُؤمِنِینَ و بدون مؤمنان وَلِیجَةً دست
نشانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان از دست باز
نخواهند داشت و خدای تعالی از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان تا دیده وَاللهُ
خَبِیرٌ و خدای داناست بِمَا تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملهای
وی را معلوم است آورده اند که ابن عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بشرک
و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داد که شما مساوی ما گویید یعنی
بدیها و از محاسن یاد نمیکنید علی رضی الله عنه فرمود که شما چه چیز هست که
از اداخل محاسن توان شمرد و عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نمایم
و خانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان شربت میدهیم و اسیران را از بند آزاد می
کنیم این آیه نازل مَا كَانَ نشد و روا نباشد لِلمُشرِكِينَ مر مشرکان را اَن





یَعمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللهِ مسجدهاء خدا را و گفته اند مسجد حرام را
بلفظ جمع یاد کرده زیرا که قبلهٔ مساجد است کانه عامر او عامر جمیع مساجد باشد
و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِینَ در حالتیکه گواهان باشند عَلَى اَنفُسِهِم
بر نفسهاء خود بِالکُفرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا آنکه بپیغمبر انام صلعم یعنی
شاید که جمع کردن میان دو امر متخالف که عبادت بیت حق است و عبادت اُولَئِكَ
آن گروه مشرکان حَبِطَت تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک اَعمَالُهُم
عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد سقایه حاج وَفِي النَّارِ و در آتش
دوزخ هُم خَالِدُونَ ایشان جاوید اند بسبب کفر اِنَّمَا يَعمُرُ جز این نیست
که عمارت کنند مَسَاجِدَ اللهِ مسجدها خدا را مَن آمَنَ بِاللهِ آنکس که بگرویده
باشد بخدای تعالی و ایمان بخدای تمام نیست الا با ایمان برسول وی وَاليَومِ الآخِرِ
و بروز بازپسین وَآتَى الزَّكَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَاَقَامَ الصَّلَاةَ
و داده باشد زکوة وَلَم يَخشَ و نترسیده باشد در امور دین اِلَّا اللهَ مگر از خدای
تعالی فَعَسَى اُولَئِكَ پس آن گروه شاید اَن یَکُونُوا آنکه باشند مِنَ المُهتَدِینَ
از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغهٔ توقع جهت قطع طمع مشرکانست
یعنی اهتدا آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را بر حالی آنکه من
کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد جائیکه شیر مردانه در معرض خطا اند
روباه سیرتان را اینجا چه باب باشد و دیگر منع مؤمنانست از اعتراض باعمال خویش
و بر آن اعتماد نمودن هر که بعمل مغرور است از فیض ازلی محجور است بیت
مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب در بارگاه عزت دود آورده اند
که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم حاج را به نبیذ زبیب یا عسل و سویق می
دادند و در زمان حضرت صلعم منصب سقایه بعباس رض متعلق داشت و متصدی
عمارة مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی با هم بود با مرتضی علی کرم الله وجهه
بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمودند علی
باسلام و جهاد مفتخر می بود و حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المؤمنین علی رض آیت
فرستاد اَجَعَلتُم آیا می دارید سِقَايَةَ الحَاجِّ اهل سقایه حاج را وَعِمَارَةَ
المَسجِدِ الحَرَامِ و ارباب عمارة مسجد حرام کَمَن آمَنَ همچو آنکس که ایمان آورده است
بِاللهِ بخدای تعالی وَاليَومِ الآخِرِ و بروز آخرت وَجَاهَدَ و جهاد کرده است
فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای تعالی لَا يَستَوُونَ برابر نیستند این قوم عِندَ اللهِ
نزدیک خدای تعالی وَاللهُ و خدای تعالی لَا يَهدِي القَومَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید
بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند
بخدای تعالی و بآنچه آمده از نزدیک خدای تعالی وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود

برمجاهدان و بقیه اسباب قتال ایشان وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند
در راه خدا و بقتال کوشیدند بِأَمْوَالِهِمْ ببذل و انفاق مال خود در راه حق تعالی
وَأَنْفُسِهِمْ و در باختند نفسهای خود را در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترانند
از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی از آنها که سقایه
حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه که مستجمع
این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ مژده
دهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایض از وی بر ایشان
وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را
که باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعیمی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایما است
بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این گروه
جاوید باشند در آن بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود ست تا حمل بر مکث طویل
نفرماید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ
که نعیم دنیا حقیر باشد چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان
در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی
بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است
کنه ما یأتون نحن ثمار عفونا فرعون تر از گناه هم قطره ز ابر رحمت تو بس است
شستن نامه سیاه هم آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بهجرت اشارت
شد بعضی اصحاب بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان
بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح می فرمودند و جمعی دیگر
از آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و اقامت در منزل و مقام
التماس می کردند و ایشان را شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ
پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید
إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را
از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هرکه از شما ایشان را دوست دارد یعنی این
عمل از ایشان بپسندد فَأُولَئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محل وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان
باید و با مشرکان نشاید چون این آیه آمد و متخلفان از هجرت گفتند که ما را در میان
قبائل و عشایر خویش و بمقالات و تجارات اشتغال بوده اوقات می گذرانیم چون
عزیمت هجرت کنیم بالضروره قطع پیوند و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و باقی

بود



و بی مالی بمانیم دیگر آمد که قُلْ بگو ای محمد تارکان هجرت را إِنْ كَانَ اگر هست
آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما
وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالهای
که از آن کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی
آن وَمَسَاكِنُ و مسکنهایی که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندند آن را أَحَبَّ إِلَيْكُمْ
دوسترست سوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستر
می دارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه
او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای تعالی
بِأَمْرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي توفیق هدایت
ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان این آیت تهدیدی
و توبیخی عظیم است و بقول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بآنکه این آیه را بحیز نا امیدی
استفهام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در آن مقام اند که دین خود را
از اموال و ازواج و مساکن و عشایر دوستر می دارند و حظوظ دنیوی را اختیار می
کنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کونین بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ مال را بذل مهمان و فرزند را بقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان
کند تا دعوی دوستی صادق باشد • آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند
عیال و خان و مان را چه کند • آورده که حضرت صلعم فرموده است که لا یؤمن احدکم
حتی اکون احب الیه من ولده و والده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام
رحمه الله منقول است که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته بود
قرآن اسمعیل الزقران بدیشان می خواند گفتند ای احمد ازین پیش ما بر خیز و برو ترا
در کار خدا کردیم بر خواست و گفت الهی اکنون جز ترا ندارم روی بکعبه نهاد
و بعد از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد
چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید در بجنبانید و مادر او آواز داد که من
علی الباب گفت انا احمد اینک مادر بگریست گفت ازین ما را فرزندی بود او را در کار
خدا کردیم احمد و محمود را بما را چه کار • ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم • جان را
اسیر بند هوای تو کرده ایم • ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز • وینها که کرده ایم
برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی که یاری داد خدای شما را ای
مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنها و بسیار یعنی مواقع حرب و معارک
کا بدر و جنگ روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه
و حرب خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است میان
مکه و طائف که حضرت رسالت صلعم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه

وجود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان
نمودند و خبر بحضرت رسید یا ده و ازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد
و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما
از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت
رسالت رسید ناپسند بود و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام
آمد پس حق سبحانه و تعالی این قصه را یاد مومنان می دهد که شما را یاری داد روز
حنین اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن
وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بر شما زمین در آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی
و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب
مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند
با حضرت صلعم چهار تن بماندند امیر المومنین رض و عباس رض و ابو سفیان بن حارث
و عبد الله بن مسعود حضرت صلعم در آن روز با استری سوار بود چون دوستان هزیمت
کردند و دشمنان بتمامی روی بآن حضرت آوردند ایشان استر خود را هیب می دادند
و روی بدشمن حمله می نمودند و می گفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس
و ابو سفیان رکاب و لجام گرفته نمی گذاشتند که آن حضرت صلعم میان دشمن در
آید و از این صورت بر کمال شجاعت سید عالم صلعم استدلال می توان نمود که چنان
نفوذ راسته که در معرکه حرب که کردندی نماز و سوار شدی و بی مددکار متوجه حرب
کفار گشتی نسبت خود را اظهار می فرمود القصه عباس چون آن حضرت را دید که ثابت
کمحارب بماند بحضرت صلعم فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس رض مرد بلند آواز
بودند آواز کرد که یا عبد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة
البقره مردم باواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد می رسید ملازمت
حضرت صلعم پیوسته بودند بر آن جماعه حمله شدند و آن حضرت فرمود که الان حمی الوطیس
و به تلاوت دعائی مشغول گشت که در روز بدر و قلوب خوانده بود که اللهم لك الحمد و الیك
المشتکی و انت المستعان و از استر فرود آمد یا مجاهدان سواد شد مشتی خاک و سنگ
ریزه از زمین برداشت و از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف دشمن
بیخت و فرمود که انهزموا و رب محمد صلعم بقدرت ربانی هیچ کس نماند که از اعدا
چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر نشد و شکست بر دشمن افتاده دلهای
مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای تعالی
سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلٰى رَسُولِهِ بر
فرستادهٔ خود تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى



الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند وَاَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد
لشکرهائی که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدند شما ایشان را اما کفار دیدند می
و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علامه بین الکتفین گذاشته
بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای تعالی آنان را که کافر بودند بآنکه بسیار کس
کشته شدند و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان درره گرفتند و بیست و چهار
هزار اشتر و چهار هزار وقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست
آمد وَذٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداشت ناگرویدگان است
ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ پس توبه می دهد خدای تعالی و فضل می کند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این
جنگ بتوفیق اسلام عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان
از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین
بملازمت سید انبیا صلعم آمده بشرف اسلام معزز گشتند وَاللّٰهُ غَفُورٌ
و خدای تعالی آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربان است که بعد از
توبه مواخذت نکند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان
اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیداند خبیث
باطن ناپاک عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از
جنابت غسل نمی کنند و ابن عباس رض فرمود که نجس العین اند مانند کلاب
فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مسجد حرام که
محیط بیت الحرام است ۲ که سنه عاشره بوده امام اعظم گفته مراد منع کفار است
از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و مالک رحمه الله منع می
فرماید از دخول همه مساجد قیاس بمسجد الحرام و شافعی همین از دخول مسجد
حرام نهی می کند خاصه وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی
بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت طعمه
والبسه می آوردند حق سبحانه و تعالی می فرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید
و اگر می ترسید که از انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ
پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود
اِنْ شَاءَ اگر خواهد و لیکن از این وعده فرمود بآنکه اصناف مردم را از
اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت آنجا می رسیدند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است
بحقیقت آمال ایشان اگر در عهد بعد دیگر بگشاید سو کما نمدار گر رضا بعمل نگذارد
سبب الاسباب بروی من در لحنا تا گر تو در بندی در دیگر بگشاید مفتح الابواب

۲ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا یعنی بعد از این سال که سنه نه است
و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حجة الوداع

بعد از ذکر مقاتلهٔ وثنی بمحاربهٔ کتابی امر می کند قَاتِلُوا بکشید ای مؤمنان
و کارزار کنید الَّذِينَ با آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان ندارند بخدای تعالی
یعنی یهود که بتثنیه قایل اند و نصاری که بتثلیث معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ و نمی گروند بروز قیامت یهود که میگویند در بهشت اکل و شرب نخواهد بود
و نصاری معاد روحانی اثبات می کنند پس ایمان ایشان بروز قیامت چنانچه
باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمی دانند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است
رسول او یعنی محرم نمی دانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده وَلَا
يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنانکه داده شده اند کتاب یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم
بیان للذین لا یؤمنون است می فرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّى يُعْطُوا
الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج نسبت بهر یک از ایشان
که مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه
ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود دادند و بنشینند
تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را سیلی فرو کوبند
و مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون شبههٔ
کتاب است ملحق اند باهل کتاب و امام شافعی گفته از غیر کتابی جزیه نگیرند
و امام اعظم فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر مشرکان عرب که حکم ایشان
یا تیغ است یا اسلام و امام مالک گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او
قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که عزیر پسر خداست تعالی
عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است
از سبط لاوی و بچهار پشت بهرون بن عمران ع می رسد و مجمل قصهٔ او آنست
که چون حق سبحانه و تعالی بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را
بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت تا هر که توریة می دانست همه را بکشت
و باقی را برده کرده و عزیر را که از جملهٔ اسیران بود چون خورد سال بود از خون
وی حسابی نگرفتند و بعد از مدتی از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت
المقدس نهاد حق سبحانه و تعالی در اثنای طریق در قریهٔ سایر آباد او را بمیرانید
و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سورة البقرة گذشت چون عزیر
بمیان قوم آمد قصه تعریف نمود و انرا نخواندند و بنوشتن توقف کردند در تفسیر
امام ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی ببسته بود به پنج
انگشت کتابت توریة می کرد از ظهر القلب تا باتمام رسید یکباره همه شبهه
کردند که چون کسی توریة داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این



از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده
بود فلانی شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن
مرد برفتند و توریة از آن محل بر داشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر ع نوشته
بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه
و تعالی بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست پس
متقدمان یهود برین قول قایل شدند و گویند بعضی از زمان عظیم الشان
حضرت رسول صلعم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان
الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست این سخن جمیع ایشان که وجود
بی وجود پدر مستحیل نمودند یا آنکه او ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی می نمود
برین جرأت اقدام کردند ذَلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است
بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان که بر ایشان افترا می کنند یا سخنی است مهمل که
بزبان می رانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابهه می سازند سخن خود را
قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان
یعنی بنو مدلج گفته اند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب
که حق سبحانه و تعالی را ابو اللات و ابو العزی می خواندند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت کند
خدای تعالی بدیشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ چه گردانیده می شوند از راه
حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری
أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و زاهدان خود را أَرْبَابًا خدایانی
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی فرمان ایشان می برند در تحلیل و تحریم چنانچه
فرمان خدای می باید برد یا سجده می کنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی
پسر مریم را نیز بخدای می گیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان
فرموده نشدند تا فرا گیرند کار خود را بخدایی مامور نیستند در همه
کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنکه فرمان برند إِلَهًا وَاحِدًا یک خدای را که در وحدانیت
لَا إِلَهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ پاکست او عَمَّا يُشْرِكُونَ
با آنچه او را انباز می گیرند يُرِيدُونَ می خواهند جهودان و ترسایان
أَنْ يُطْفِئُوا آنکه بنشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت حضرت
پیغمبر صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ
بباد دهنهای خود یعنی بتکذیبی که بزبان می رانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمی خواهد
خدای و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن
خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه آنرا کاره
باشند کافران

لیطفوا

ويأبى الله الا ان يتمّه چراغی را که ایزد بر فروزد
تمام نوری کند و می فرماید هو الذی
۲ رسوله فرستاده اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل فرستاد رسول خود را که حضرت
محمد است صلعم بالهدی با قرآن که محض هدایت است ودین الحق و بدین
درست که اسلام است وارسال برای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب
گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام انرا
وآن بعد از نزول عیسی ع خواهد بود که بروی زمین جز دین اسلام نماند
ولو کره المشرکون واگرچه کراهیت دارند مشرکان این صورت را یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار والرهبان
از علماء وزهاد یهود و نصاری لیأکلون هر آینه میخوانند اموال الناس
مالهاء مردمانرا بالباطل برشوت در حکم ویصدون و باز میدارند
خلق را عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی منع کنند از دخول در اسلام و
الذین وآنانرا از اهل کتاب باشند وغیر ایشان که اندوه حرص و بخل یکنزون
الذهب گنج می نهند زر را والفضة ونقره را ولا ینفقونها و نفقه نمی
کنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی زکوة نمی دهند
چه در خبر آمده است که آنچه زکوة آن داده اند گنج نیست یعنی گنجی
که وعیدی مرتب باشد و وعید آنست که فرمود فبشرهم بشارت
ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذاب الیم بعذابی دردناک
یوم یحمی روزی که گرم شود یعنی برافروزند آتش را علیها
بران گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها
بدان دینارها و درمهاء سوزان جباههم پیشانیهاء ایشان که در
وقت دیدن فقرا گره بران زدند وجنوبهم و پهلوهاء ایشان که از اهل
فقر تهی کرده اند وظهورهم و پشتهاء ایشان که در وقت دیدن روی بدان
گردانیده اند وگفته اند اشرف اعضاء ظاهر این سه عضو اند که اشتمال
بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این سه را در آن روز معذب
گردانند بداغ و گویند هذا ما کنزتم اینست آن گنجها که نهاده بودید
لانفسکم برای منفعت نفسهاء و امروز سبب مضرت نفسهاء
شما باشد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون و بال آنچه بود که ذخیره
کرده و بال بران متفرع باشد اعمال الصالحات در امالی ظهیر الدین
لواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر
دیگران کنوز و اعراض فانیه جو بند رموز اسرار باقیه جوی بیت

بکردم



بگلدم کاند همی بده و بستی بهتر از گنجهاء متخراست زانچه داری همی بر داد
کان ذکر روزی که بوده است وچون اعیاد متعبدان اهل کتاب بر ماه قمری و سال
شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع باشد تقریبا و سال قمری
سیصد و پنجاه روز و کسری بود در هر سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عده ماه
در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه وتعالی بناء اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمری
نهاد و احکام صوم و حج و زکوة وغیر آن بدان مرتبط ساخت و در عدد آن فرمود
ان عدة الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عند الله نزدیک
خدای تعالی اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در
حکم او یوم خلق السموات والارض روزی که بیافرید آسمان و زمین را منها
ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام سه در هم پیوسته ذو القعده
و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست درست
شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن در این چهار ماه انفسکم
نفسهای خود را بارتکاب محرمات و ترک حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند
که حرمت مقاتله در این ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصیست
تا ترک قتال مقاتلین از اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است تخصیص
نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه در این ماهها اشد است بگناه در
حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین و کارزار کنید با مشرکان کافة
باهم ایشان در اشهر حرم وغیر آن کما یقاتلونکم همچنانچه ایشان با شما کارزار
میکنند واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی مع المتقین با پرهیزکاران است
بنصرت وحفظ آورده اند که طبایع اهل جاهلیت بقتل وغارت مستانس شده
بود و در ماههاء حرام قتال نهی کرده اند و چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ
گشتند ماسه ماه پی در پی تا راج و غارت تحمل نداریم پس کاهنی صورفه بانجمعیت
در موسم ندا کرد که ای معشر خدای شما را در این ماه محرم حلال کرده اند و حرمت
او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود
که خدای تعالی درین سال محرم حرام ساخت و صفر حلال و گاه بودی که در اثناء
محاربات ایشان ماه حرام نو شدی و حرمت او را حرام کردندی بماهی بعد از و
او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه حرام می داشتند اما اختصاص شهر
حرام را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردند و این عمل نسی می گفتند حق سبحانه
وتعالی فرمود انما النسی جز این نیست تا خیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر
افزونی در کفر دیگر که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفر دیگر است که
بکفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه می کردند و بکسر یضل بصیغه مجهول

می خوانند یعنی گمراه کردانیده می شوند بدین عمل الذین کفروا آنانکه
کافر شدند زیاده بر زیاده یحلونه حلال می کنند عاما ویحرمونه
لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنرا که
خدای حرام کرده است یعنی چهار ماه وقت زین لهم اعمالهم آراسته کردانیده شد
برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردار
ایشانرا والله وخدای تعالی لا یهدی القوم الکافرین توفیق و ارشاد
و هدایت نکند تا کرویدن کافرانرا درینجا بیع آورده که جاهلان عرب در سال جهاد
ماه حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن می ساختند تا مومنان نوحی
بیان سزاوارند که در همه ماهها ضر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست
فرو کذارند که محارا با ناظر در جهان ناظر است و مکافات آزار را از آزار دل خلق
محزونی بیچی تا بر نکشند یا رنی نمیشنی بر مال و جاه الخوف نه نکبه مکن کانرا بیشتر
برند و این آیه نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلعم عازم غزو
تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی بتنگ الحال
می کذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب بعزم جهاد بر میان بندند و غازی
عزیمت بران صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرة اعداء
و قلت زاد و کرمی هوا بکراهت طبع در رفتن تکاسل می ورزیدند آیت آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعلای کلمه
دین اذا قیل لکم چون کویند شما را که بجهت تمام انفروا بیرون
روید فی سبیل الله در راه خدای تعالی و جهاد کنید اثاقلتم کرانی کنید
و درنک کنید یعنی مایل شوید الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل
کنید بمزروعات ارض و شما را ارضیتم آیا راضی شده اید و خرسند کشته اید
بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا من الآخرة از ثواب آخرت می کنید و دنیا را
بآخرت می کزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری دنیا و زندکانی
دنیا فی الآخرة در جنب سرای آخرت الا قلیل مکر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرک را
از دست ندهد برای خوردتر متاع این جهان فانی معیوب و نعیم آن جهان
باقی مرغوب چرا کسی دعوت باقی کذارد و بنعمت فانی سر در آرد الا تنفروا
اکر بیرون نروید بجزئی که شما را فرمان شده یعذبکم عذابا الیما عذاب
کند شما را عذابی دردناک بانکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسبب امساک باران
شاید شما را هلاک کند ویستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم
بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس ولا تضروه شیئا
و زیان نتوانید رسانید به پیغمبر خدا یا اکنه خدا را که دست از همه یاری رسول او را که



در پناه عصمت اوست والله وخدای تعالی علی کل شیء بر همه از تغییر و تبدیل
قدیر تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را صلعم نبود باشد
که خدای تعالی او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نکذارد چنانچه در ماضی
فرو نکذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ
اخرجه الذین کفروا آنکاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از
از مکه و حق سبحانه و تعالی او را دستوری خروج ثانی اثنین اذ هما در حالتی
که دوم دو بود و نصرت داد وقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور و آن غاریست
بر اعلی جبل ثور الطحا در جانب یمین مکه بمسیر ساعتی از ساعة زمان و در آن
وقت کسی بدانجا نمی رسید و رفات و اهل صحاری از نزول در ان فارغ بودند
پس حضرت صلعم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق برفاقه
وی بیرون آمده بر آن غار توجه فرمود و شب در آنجا بوسته بود روز دیکر
کفار بطلب آن حضرت صلعم بیرون آمده پی برده بغار آوردند حق سبحانه و تعالی
همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانیده و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد
تا آنجا آشیانه کرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار پرده تنید
کما قال ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم القصة
کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که بر خلو مقام از نشیمنان داشت متعرض
غار نشدند و صدیق می کفت یا رسول الله صلعم اکر یکی از مشرکان در زیر
قدم خود نکاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه عالم صلعم فرمود ما ظنک
باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه و تعالی ازین حال خبر می دهد اذ یقول چون
کفت پیغمبر صلعم لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی
که خدای تعالی معنا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از غوادی فانزل الله
پس فرستاد خدای تعالی سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه
بر رسول صلعم و اشهر آنست که بر صدیق بجهة آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت
صلعم بغایة مضطرب بود و شیخ فرید الدین در باب نزول سکینه بر صدیق فرمود
خواجه اول کاول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد
نحو منزل برو کشت مشکلها آسان عالم حل برو وایده و قوت داد پیغمبر خود را صلعم
بجنود بلشکرها آن ملائکه که شما لم تروها ندیدید ایشانرا یعنی فرشتکان را
فرستاد تا در غار حراست و محافظت او نمودند یا مراد ملائکه اند که در بدر
و احزاب و حنین وجعل وکردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنانرا که کافر
شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر می شد خوار و
بی مقدار ساخت وکلمة الله وکلمه خدا یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه

شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع تر و برتر است وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی
غالب است عزیز کند اهل توحید را حَكِيمٌ داناست خوار سازد اهل شرك را
مقصود از ایراد قصه غار در غزوه تبوك آنست که اگر شما ای کارهان جهاد یاری
نکنید پیغمبر را صلعم من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یك کس بیش نبود
و تمام صنادید قریش قصد او برخواسته شدند من یاری کردم و از میان دشمنان بسلامت
بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه منست وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ یاری
از من جو نه از خیل و سپاه ٭ مرا دان نه کوی نه با میر و شاه ٭ هر کرا یاری کنم برتر شود ٭
هر کرا وا افکنم بتر شود انْفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوك خِفَافًا سبکباران
وَثِقَالًا و گران باران مفسران از خفاف و ثقال اقوال است حاصل آنکه مراد سواران
پیادگان با تندرستان بیماران با جوانان و پیران با درویشان و توانگران با بی سلاحان
و مسلحان با عزبان و کدخدایان بالاعزان و فقیهان سلمی رحمه الله می گوید سبکباران
با رتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله فرماید که
خفاف آنانند که از بند شهود ما سوی آزادند و ثقال آنانند که بقید تعلقات
مقیدانند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوك
و ثقال سالکانند بروش متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما
یکی با کشش می پرد بی مشاهده ما سوی الهی می کند مرد عارف چون بیابی
می پرد در دمی آینه فلك می بکند سیر زاهد هر دمی یك روزه راه سیر عارف هر زمان
با تخت شاه در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع
و پریشانی کار و بار و بهانه داعیه تخلف از غزوه تبوك می داشتند حق
سبحانه و تعالی عذر ایشان قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبك اند
از بار مال و آنها که گرانند از احمال و اثقال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ با مالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید
وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن
و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از تخلف و ترك جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و تخلف عقاب او فرموده اند که چون حضرت
مردمان را دعوت بغزوه تبوك اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت
نمودند و فرمان را بسمع الطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند
و بعضی ضعفاء مومنان از کران آمدنا ما فرمان خدای تعالی و حکم رسول صلعم بر هوای
نفس اختیار کردند و بی خود دستوری باقامة و تخلف طلبیدند و آنها منافقان
بودند در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان
دعوت می کنی عَرَضًا خواسته دنیاوی قَرِيبًا نزدیك بغزا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا



و سفری میانه آسان لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پی روی تو می کردند بسبب مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ
ولیکن دور شد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ بر ایشان مسافتی که بشقت قطع آن ممکن بود
که سوگند خورند بخدای تعالی این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع
بیان می کند که چون از تبوك باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم
یاد کنند لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستمانی سفر کردن و استطاعت داشتمانی لَخَرَجْنَا
هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما در مرافقت و موافقت می نمودیم
يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاك می کنند خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب
می سازند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی می داند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ دعاء الله است حق سبحانه
و تعالی پیغمبر خود را صلعم می فرماید که عفو کناد از تو خدای و عادت مردم
می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطائی از وی
چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او در جواب می گوید غفر الله یا در جواب
عاطس می گوید یرحمك الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلعم بعضی
مستاذنان را اجازت تخلف داد حق سبحانه و تعالی او را عفو کرد و برین تقدیر
خبر باشد یعنی درگذرانید خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ چرا دستوری دادی لهم
در باز ایستادن مر ایشانرا و عده رحیل امیر ایشانرا شنیدی با
اجازت مبادرت می نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شدی
لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ
الْكَاذِبِينَ و تا بدانی دروغ گویانرا لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند
از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بحقیقت ایمان دارند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدای تعالی و روز بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا از آنکه جهاد نکنند بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ
به پرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری می جویند
از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای
و روز قیامت وَارْتَابَتْ و در شك افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان
یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شك
خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردانی می کردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی
این منافقان آمدن بغزو لَأَعَدُّوا هر آینه آماده می کردند لَهُ برای خروج
عُدَّةً آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتندی وَلَٰكِنْ
كَرِهَ اللّٰهُ ولیکن کراهت داشت خدای تعالی و نپسندید انْبِعَاثَهُمْ بر
انگیختن ایشانرا در این سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا از ترس کاری

وکاهلی ورزیدن ایشان کاشت وَقِيلَ اقْعُدُوا وگفته شد ایشانرا که بنشینید در
خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان وکودکان وبیماران ومعلولان
وگوینده این سخن حضرت پیغمبر صلعم بود یا بعضی می گفتند وبعضی برآنند که
چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی که نایب جوقی
از منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کردند وچون لشکر از آن منزل با
منزل دیگر که حرف کوچ گفته کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر
بحضرت رسالت صلعم رسید فرموده که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی
منت داری که از شر اشرار خلاص شدید وحق سبحانه وتعالی موافق قول حضرت
صلعم آیة فرستاد لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا
زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی وبدی ومکر وعذر وَلَأَوْضَعُوا
وهر آینه در می تاختند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی وغمازی
وافسادات الیقین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنة یعنی
مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ دشمنان می ترسانیدند
وَفِيكُمْ ودر میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما
بایشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای تعالی داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران
یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب
وپریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند ودر حرب
خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا وبگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ
برای تو کارها یعنی مکاید وحیلها در ابطال امور تو انگیختند حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ
تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ وغالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای تعالی بر ایشان
ودین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ وایشان ناخواهان شدند نصرت ودولت ترا اما
چون خدای تعالی می خواهد کراهت ایشانرا اثری نیست چون ترا الله رحیم فرزند
داد شاه انفه بوده دار وطعن دیان غم محمود آورده اند که چون حضرت رسول صلعم
جند بن قیس را گفت هَلْ لَكَ فِي جِهَادِ بَنِي الْأَصْفَرِ تتخذ منهم سراری ووصفا یعنی هیچ
شاید که بقتال اهل روم میل کنی وازیشان سرهای خوب وکنیزکان نیکو روی بگیری
جند بن قیس گفت که انصار میدانند که مشغوف بزنانم میترسم که چون زنان بنی
الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد ودر فتنه افتم آیة آمد وَمِنْهُمْ وازیشان
مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي ومرا
در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که مظهر بود
نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستی که آسیاب خول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا
گیرنده است واحاطه کننده بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد





بتو ای محمد صلعم در بعضی غزاها حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر وغنیمت چنانچه در بدر
بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشانرا وآن فرط کین دارند وَإِنْ تُصِبْكَ واگر برسد
بتو در برخی جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی وشکستی چنانچه در احد واقع شد
يَقُولُوا گویند از روی خود پرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستی که گرفتیم ما أَمْرَنَا
احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم وبدین حرب
نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا وبرگردند از مجلسهاء خود وَهُمْ فَرِحُونَ وایشان شادمان
باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگوی ای محمد صلعم لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را
إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ مگر آنچه نوشته است خدای تعالی لَنَا برای ما در لوح محفوظ
از غنیمت یا در هزیمت وسرا وضرا ودولت ونکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست
یاری دهنده وکارسازنده کارها وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای تعالی بر غزا فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای تعالی
حصول مرادات است وکفایة مهمات وایمنی از آفات ومخافات قُلْ بگوی ای محمد
صلعم مر ایشانرا که هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار
نمی برید که بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست
اگر بکشیم وشهادت اگر کشته شویم وَنَحْنُ وما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم می
داریم بشما یکی از دو چیز أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند خدای تعالی بِعَذَابٍ
مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه ورجفه وخسف تا هلاک شوند أَوْ
بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما
منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جند بن قیس با حضرت رسول صلعم
گفت من اجازة تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر معتذرست اما
لشکر ترا بمال خود مدد کاری نمایم آیه آمد قُلْ بگو در جواب او أَنْفِقُوا نفقه
کنید امر است یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع ورغبت أَوْ كَرْهًا خواه بکره
ونفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ قبول کرده نخواهد شد مِنْكُمْ از شما إِنَّكُمْ بدرستی
که شما هستید كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وگروهی بیرون رفتگان از دائرة اسلام ونفقه
کافر قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ وباز نداشت ایشانرا أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول
کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهاء ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان
كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای تعالی وَبِرَسُولِهِ وبفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
ونمی آیند بنماز جماعت إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می
آیند بکسالة وکراهة نه بصدق وارادت وَلَا يُنْفِقُونَ ونفقه نمی کنند در
راه خدای تعالی إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهة

نفقه می‌کنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمی‌ترسند
فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با حضرت رسالت صلعم و مراد
امة اند مؤمنان را می‌فرماید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که می‌خواهد خدای تعالی لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند
ایشان را بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت
در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان رسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون
رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند و نه مال ایشان را دستگیر شود و نه فرزند بفریاد
رسد وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند می‌خورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله
شما اند یعنی از اهل اسلام وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهة کفر
وَلَكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند که می‌ترسند از شما که با ایشان
از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان می‌کنید پس تقیة اظهار اسلام می‌کنند لَوْ
يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر یابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا
جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند
خزید لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی می‌کنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ
و ایشان می‌شتابند شتافتنی که منع کس باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند
که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت می‌فرمود ابو الخواط منافق گفت صاحب
خود را می‌بینید که صدقات شما را بر اعیان قوم می‌دهد و گمان می‌برد که عدل
می‌کند آیة آمد وَمِنْهُمْ و از منافقان کس هست که عیب می‌کند ترا فِي الصَّدَقَاتِ
در قسمت زکات و صدقه‌ها و گفته اند این آیة در شأن ابو حرقوص بن زهیر
که پیر خوارج بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت
صلعم بجهة تالیف قلوب نومسلمانان حظ وافر از غنایم بدیشان دادی زبان
طعن گرد یا طلایی غیر خالص که مرتضی علی رض از یمن فرستاده بود و حضرت
صلعم تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت صلعم
گفت اعدل یا رسول الله و حضرت صلعم در جواب فرمود ویلک ان لم اعدل
فمن یعدل و آن حضرت صلعم او را و قوم او را مارقین گفت و در ینابیع آورده
مذکور است که امیر المؤمنین علی رض را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در
تفسیر خود از ابو سعید خدری نقل می‌کند که من از نهروان حاضر بودم که مرتضی علی
رض با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند
که عیب کننده قسمت مغیث بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن می‌کرد و





و غرضش جز نفع خود نبود چنانچه می‌فرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا
از صدقات چندانکه دلخواه ایشانست رَضُوا پسندند آن قسمت را
وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان
بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه دهد ایشان را خدای تعالی وَرَسُولُهُ
و فرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوا و گویند
حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای تعالی سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد
که بدهد ما را خدای تعالی مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ
و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از آنکه حالا عطا نموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی
که ما بسوی خدا رَاغِبُونَ بازگردانندگانیم و امیدداران لکان هر آینه
این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب اجتناب است
جزع در این موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم رحمه الله نقل می‌کند که هر که بعقاید
خرسند شد از غم و ملال باز رست نظم رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است بیت تا ز نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف صدقات می‌کند
تا دانند که آنچه آن حضرت صلعم در قسمت غنایم کرده عین صواب است
إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان است
وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را از امام اعظم رض می‌فرماید که فقیر آنست
که سؤال نکند بجهة آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه
سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی بر
عکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی
جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است
دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما تالیف دلهای ایشان هنوز خالص نیست
بجهة تالیف ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفة قلوب
اشراف عرب بوده که حضرت پیغمبر صلعم تنظیم بر الفت دلهای ایشان
مبین حق عز قبل اسلام امثال ایشان ایشان را از غنایم صفین قسمتی
کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان
و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اعراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام
و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای
صرف کردن است در گشاده کردن بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بنده ایست که
خود را از خواجه باز می‌خرد در ادای نجوم کتابت او را از زکوة مدد باید کرد و مالک

والحمد براند که بمال زکوة بنده باید خرید وآزاد کرد والغارمین ودیگر وام
داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند ودر غیر معصیت صرف کرده
وفی سبیل الله ودیگر برای صرف نمودن در راه خدای تع یا آنکه نفقه
کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای محاربان وگفته اند ساختن
پل ورباط نیز از این جمله است وابن السبیل ودیگر برای راه گذری که از مال خود
دور مانده باشد حق سبحانه وتعا برای این جماعت فرض کرده است
فریضة فرض کردنی من الله ثابت از نزد خدای تعا والله علیم وخدای
تعالی داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید
وباید حق تعالی چون در قسمت کناد هر کسی را هر چه می بایست داد
نیست واقع اندر از قسمت غلط بنده خواهی رضا خواهی سقط آورده اند
که جلاس واصحاب او چون رفاعه وسماک ودیگر منافقان که تظاهر ایمان
کرده بودند وسینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبود در خلا
آن حضرت را سخنهای که زبان را حتما ادای آن نیست نسبت می کردند یکی
گفت خاموش باشید که اگر بسمع آن حضرت صلعم رسد جمیع شما رسوا
شوید گفتند محمد صلعم گوشی شنوا دارد ما هر چه می خواهیم می گوییم وچون
پیش او سوگند می خوریم که نگفته ایم باور می کند تا با نقل سوخته
سخن چینی کردی واسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون
او را منع کردند گفت محمد مردی سخن شنواست ما نفی وانکار هر چه
می گوییم باور می کند این آیه آمد که ومنهم والمنافقان الذین یؤذون النبی
آنانند که آزار می دهند پیغمبر را صلعم ویقولون ومی گویند هو اذن او
مردی خوش شنواست هر چه او را می گویند استماع می کند قل بگو ایشان را
که او اذن خیر لکم شنونده خیر است شما یعنی ولا آنست که هر چیزی
که شما از روی منقصت می گویید بلکه شنونده وقبول کننده نیکوئیست
یؤمن بالله تصدیق می کند خدا برا هر چه گفته ومی گوید ویؤمن للمؤمنین
وتصدیق می کند مومنان را وسخن ایشان را یعنی بعز قبول می رساند بسبب
خلاص نیات ایشان را ورحمة واو رحمتست صدق وکذب شما را می داند
اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد واز روی رحمت با شما رفق می نماید
للذین آمنوا وآنانکه می گروند منکم از شما یعنی آنست که بقول شما
داناست وصدق وکذب شما را می داند اما پرده از روی کار شما بر نمی دارد
واز روی رحمت با شما رفق می نماید والذین یؤذون وآنانکه می آزارند
بقول وفعل رسول الله فرستاده خدا را لهم مر ایشانراست عذاب الیم





عذابی دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند می خورند بخدای لکم
برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود
گردانند از خود والله ورسوله وخدای تع ورسول او احق سزاوار ترند
ان یرضوه آنکه خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول الله را صلعم
چه سخن در ایذا ورضاء رسول است وخدا را نیز گفته اند وتوحید
ضمیر دلالت بر تلازم رضا دارد یعنی خشنودی خدای تع وابسته
خشنودی رسول اوست صلعم یعنی خدا ورسول را صلعم خشنود باید
کرد ان کانوا مؤمنین اگر هستند مومنان چنانچه گمان می برند
الم یعلموا آیا نمی دانند انه من یحادد الله آنکه هر کس خلاف کند
با خدای تع ورسوله وبا رسول او صلعم وانحراف کند دانند فان له پس
سزاوار است آنکه باشد مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالی که
جاوید باشد در آن ذلک واین خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوائی
بزرگست در اسباب نزول از مجاهد آورده اند که منافقان پیغمبر را
سخنان نا سزا می گفتند وبطریق استهزا آن سخنان ادا می کردند
وبعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی ما را صبر تا زمانی زندگی
اسما نا آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی واین آیه نازل شد یحذر المنافقون
حذر می کنند منافقان ان تنزل علیهم آنکه فرود آمده شود بر مومنان
سورة سوره از قرآن تنبئهم که آگاه گرداند آن سوره مومنان را از چه
دهد بما فی قلوبهم بآنچه در دل منافقان است از کفر ونفاق قل استهزءوا
بگوای محمد صلعم ایشان را که افسوس دارید امر تهدید است یعنی استهزا
مکنید که جزا خواهید یافت وجزا آنست که برای تفضیح شما ان الله بدرستی
که خدای تع مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیزی را که حذر می
کنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق واوصاف که شما راست آورده اند
که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالة
صلعم می رفتند ومی گفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلعم می خواهد که
حصارهای شام بگیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن
بنور نبوت بر باطن مبارک آنحضرت صلعم ظاهر شد با عمار یاسر گفت این
قوم را دریاب که بسوختند از ایشان استفسار نمای که چه می گفتند اگر
انکار نمایند بگو که چنین وچنین گفتند عمار رض پیغام رسانید وایشان
پیش آن حضرت صلعم آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل وبازی
چنانچه داب ره گذریان می گفتیم این آیه آمد ولئن سألتهم واگر بپرسی ای محمد

ایشانرا که چه می گفتید لیقولن هر آینه گویند انما کنا جز این نیست که بودیم
ما همچون مسافران نخوض خوض می کردیم در هر نوع از سخنان ونلعب و بازی
می کردیم در آنچه می گفتیم قل ایشانرا بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدای تعالی وآیاته
و سخنان وی ورسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید که استهزا
می کنید و استهزا بایشان انشا بید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ
محالست قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلعم
بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم
عن طائفة از گروهی منکم از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه
کرد و از حق سبحانه و تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه
شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه
هستند مجرمین گناه کاران باصرار بر نفاق المنافقون بر مردان منافق
که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضهم
من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق
یأمرون می فرمایند بالمنکر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب
حضرت پیغمبر صلعم وینهون و باز میدارند عن المعروف از نیکویی که ایمانست
یا طاعت یا تصدیق حضرت رسالت صلعم ویقبضون و فرا می گیرند ایدیهم
دستهاء خود را یعنی فرو میدارند از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و
مناجات سیلی فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک
کردند فرمان برداری خدا را فنسیهم پس فرو گذاشت ایشانرا خدای تعالی
و باز داشت فضل خود از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان
هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد الله المنافقین
وعده داد خدای تعالی مردان منافق را والمنافقات و زنان منافقه را والکفار
و ناگرویدگان از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید باشند
در آنجا هی حسبهم آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت ولعنهم الله و دور
کرده خدای ایشانرا از رحمت خود ولهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب
مقیم عذابی پاینده که انقطاع نپذیرد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن
تعب نفاق است کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند
من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر
از شما قوة از روی قوة یعنی بدن ایشان از شما قوی تر بودند واکثر و بیشتر بودند
از شما اموالا و اولادا از روی مال و فرزندان بیشتر از شما بودند فاستمتعوا پس
بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیوی و از مال و فرزند بهره بردار شدند





فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از
آرزوهاء فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند پیش از
شما بخلاقهم من قبلکم بهره خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید
در باطل کالذی همچو خوضی که گذشتگان خاضوا خوض کردند و بران رفتند
اولئک آن گروه حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهاء ایشان
فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد والآخرة و در آخرت که ثوابی
بر آن عملها مرتب نشد واولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان
زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان
که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه مهجورند نبأ الذین
من قبلهم خبر نکال و عذاب آنکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه
نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند
وثمود و قوم ثمود که برجف و صیحه بمردند وقوم ابراهیم و قوم ابراهیم ع م
که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود که به نیش پشه زهر هلاک چشید
واصحاب مدین و اصحاب مدین که قوم شعیب اند والمؤتفکات و مؤتفکه
اتتهم رسلهم آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بالبینات بحجتهاء
روشن و نشانهاء راست فما کان الله پس نبود خدای تعالی لیظلمهم
که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولکن کانوا
ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهاء خود ستم کردند بکفر
و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردمان مومن والمؤمنات
و زنان مومنه بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند
در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف می فرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان
برداریست وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گناه کاریست ویقیمون
الصلوة و برپای میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند
زکوة را با داب متعلقه بدان ویطیعون الله و فرمان می برند خدا را ورسوله
و پیغمبر او را صلعم در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که
رحمت کند خدای تعالی بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست
هر چه خواهد کند حکیم داناست بوضع هر شیء در مواضع او وعد الله وعده
داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان و زنان مومنه را جنات تجری
به بوستانها برمیوه که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها
خالدین فیها جاویدان باشند در آنجا ومساکن طیبة و دیگر وعده ایشان
مسکنهاء پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهاء پاینده جنات عدن

علم شهید نیست که در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات
بهشت است امام ثعلبی می گوید بهر قبیت درجنت بوستانها نهاده آب بر هر دو کنارهاء
اوست وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وخشنودی از خدای تعالی مومنان را أَكْبَرُ بزرگتر است
از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات رضاء حضرت
عزتست و مؤدی به نیل وصال و فوز لقاء ذو الجلال است و محققان راه
و عارفان آگاه را در درگاه و پیشگاه بجز رضاء حضرت الله تعالی مطلوبی نیست
یکی می خواهد از تو جنت و حور ۰ یکی خواهد که از دوزخ شود دور ۰ ولیکن ما
نخواهیم این و آن جست ۰ مرادی ما همین خشنودی تست ۰ چو تو خشنود
گشتی در دو عالم ۰ همین مقصود بس والله اعلم ۰ در احادیث صحیح وارد است
که حق سبحانه و تعالی خطاب می فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیك
والخیر فی یدیك پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود
نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه به هیچ یک از خلق خود عطا نکرده پس
حق تعالی گوید یا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آنچه چیز
تواند بود که ازین فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی
خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم می شود که نعمتی
از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر صلعم
جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان
بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش
بر ایشان در جهاد مهما امکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان همه دوزخست
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت مراجعت غزوه
تبوك جلاس بن سوید در آن کوهی سوار شده از جانب قبا بمدینه می آمد
و از برای تکثیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلعم می گوید او مرد حق باشد
ازین که بر این سوارم بتر باشم پس زید او آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلعم
رسانید و آن حضرت جلاس را طلبید و بحضور زید از آن مقاله سؤال
کرد جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و زید شهادت کرد که خدایا بر رسول
خود آیتی نازل گردان که صدق سخن من الان معلوم گردد حق سبحانه و تعالی
آیه فرستاد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند می خورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا
نگفته اند این سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه که گفته اند كَلِمَةَ الْكُفْرِ
کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین
وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا
و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج حضرت

پیغمبر



پیغمبر و اجلاء مهاجران بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابی نهند
و پادشاهی بر دارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان
إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و پیغمبر زاده
او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش
بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلعم بدانجا رسید ببرکت آن حضرت
صلعم غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت
نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند که مولی جلاس کشته شده
بود و حضرت صلعم انجا تعرض می فرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست
مگر توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد آن باز
گشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردانند از توبه
و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای تعالی ایشان را عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت
بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی
که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست
که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان است آورده اند که ثعلبه
انصاری که از جمله زهاد صحابه بود بملازمت حضرت صلعم آمده التماس
نمود که آن حضرت از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چند بار
حضرت او را پند داد که از زر مدعا درگذرد سود مند نیفتاد حضرت صلعم
از خدای تعالی درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه
تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه و تعالی در گوسفندان او برکت
کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت
نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره از آن
نیز باز ماند و چون عاملان صدقات از نزدیک سید کاینات صلعم بنزدیک او رفتند
و ذکوة طلبیدند محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرد و گفت این که محمد صلعم
از ما می طلبد جزیه است پس ذکوة نداد خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید صحابه متعجب
شدند و این آیه نازل گشت وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی هست که
با خدای عهد کرده است لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای تعالی مِنْ فَضْلِهِ
از فضل خود مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم
وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه باشیم بتصدیق مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان
فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و
کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کنند بدان حق تعالی را ندادند وَتَوَلَّوْا و روی گردانیدند

از عهد و پیمان وَهُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعقَبَهُم
پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای
ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَىٰ يَومِ يَلقَونَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای
آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا بسبب آنکه
بودند که در وعده يَكذِبُونَ دروغ می‌گفتند أَلَم يَعلَمُوا آیا نمی‌دانند منافقان
وعده أَنَّ اللَّهَ يَعلَمُ آنکه می‌داند خدای تعالی سِرَّهُم آنکه پنهان ایشانست از
نفاق و عزم و خلاف عهد وَنَجوَاهُم و آنچه را می‌گویند با یکدیگر که نه این زکوة
جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمی‌دانند که خدای تعالی عَلَّامُ الغُيُوبِ داننده نهانی
و پوشیده است در این آیت تهدید عظیم است مکر اندیشه عصیان چون می‌دانی
که می‌دانند ببینند روی آن و این چه می‌دانی که می‌بینند نقل است که حضرت پیغمبر
اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود صدیق رضی الله
عنه فرمود اند نیا و هر چه داشت بیاورد و فاروق نصفی از اموال خود
تصدق کرد و ذو النورین سیصد شتر بمحمل جهان بسته بداد و هزار مثقال طلا
نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن عوف چهل وقیه طلا با چهار هزار درم صدقه نمود
و هر یک از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه نیز مبلغی مال آوردند و از همه
نزد آن حضرت صلعم مجتمع شد و عاصم بن عدی صد وسق خرما کرد و هزار و
چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد ابو عقیل انصاری صاعی خرما
آورده گفتنا امشب تا صباح بجهت مردم آب چاه کشیده ام و دو صاع اجرت
بمزد داده اند یکی برای عیال خود گذاشته ام و یکی آورده حضرت صلعم فرمود تا آن
صاع خرما بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند نثار نمودند منافقان
آغاز لمز و غمز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا دادند و خدای و
رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست تا خود را بیاد مردم دهد تا از
صدقات چیزی بستاند آیت نازل شد که الَّذِينَ آنانکه يَلمِزُونَ المُطَّوِّعِينَ عیب می
کنند افزون دهندگان را مِنَ المُؤمِنِينَ از گرویدگان فِي الصَّدَقَاتِ در اداء صدقات
یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت می‌دهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب می
کنند که نمی‌یابند إِلَّا جُهدَهُم مگر بقدر طاقت و قوت یعنی ابو عقیل را که می‌گویند
خدا و رسول از صاع او مستغنی‌اند فَيَسخَرُونَ مِنهُم پس افسوس می‌دارند
از ایشان یعنی سخریه می‌کنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنهُم جزا دهد خدای ایشانرا از
وَلَهُم و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا که می
کنند بر سخریه ایشان در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت
از جمله مؤمنان در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلعم درخواست نمود
که از



که از برای پدر وی آمرزش طلبد آن حضرت برای ابن ابی استغفار آیت آمد اِستَغفِر لَهُم
استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَو لَا تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش مخواه برای ایشان
مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی‌اند إِن تَستَغفِر لَهُم اگر آمرزش طلبی برای
ایشان سَبعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَن يَغفِرَ اللَّهُ لَهُم پس نمی‌آمرزد خدای ایشانرا
آورده‌اند که حضرت صلعم فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سَوَاءٌ عَلَيهِم
أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن يَغفِرَ اللَّهُ لَهُم سید عالم صلعم بعد از نزول
این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین می‌شود که مراد از
عدد سبعین تکثیر است بر تحذیر ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق
ایشان بِأَنَّهُم سبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای
تعالی وَرَسُولِهِ و برسول او صلعم وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا يَهدِي القَومَ الفَاسِقِينَ
راه نماید بمقصود گروه فاسقان یعنی متمردان را در کفر خویش فَرِحَ المُخَلَّفُونَ
شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بِمَقعَدِهِم بنشستن خویش خِلَافَ
رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت داشتند عقیدت
أَن يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَموَالِهِم وَأَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند
مؤمنانرا لَا تَنفِرُوا بیرون مروید بدین غزو فِي الحَرِّ در گرما خود نرفتند
و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قُل بگو مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ
آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت‌تر است از جهت حرارت نسبت با این گرما و
ایشان بمخالفت مستحق سوختن در آخرت شدند لَو كَانُوا يَفقَهُونَ
اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فَليَضحَكُوا پس باید
که بخندند قَلِيلًا اندکی وَليَبكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبر است
بصیغه امر واقع شده تا دلالت بر آنکه لازم است که در قیاس خنده ایشان
اندک و گریه ایشان بسیار باشد و می‌شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد
و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح ایشانرا غمی باشد که فرح و اندوهی بی سرور جَزَاءً
یاداشت دهد خدای تعالی ایشانرا یاداشت دادنی بِمَا كَانُوا يَكسِبُونَ
بآنچه بودند که کسب می‌کردند در نفاق و مساوی اخلاق فَإِن رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز
آرد خدای تعالی ترا مدینه إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنهُم بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاستَأذَنُوكَ
پس دستوری طلبند از تو لِلخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از
تبوک فَقُل لَن تَخرُجُوا پس بگو بیرون نیایید خبر است بمعنی امر یعنی بیرون میایید
مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا
دشمنی را إِنَّكُم بدرستی که شما رَضِيتُم خرسند شدید بِالقُعُودِ

بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار شما بغزو تبوك فاقعدوا پس بنشینید
دیگر باره مع الخالفین با بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان
و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از تردامنی
این کار نیاید و نامردی در دم مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت
یا برو همچون زنان رنگی و بوی پیش گیر ● یا چو مردان اندرای و گوی در میدان فکن
آورده‌اند که حضرت صلعم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت
صلعم التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بر دفن
من حاضر شده بر من نماز گذارد و مرا آمرزش طلب حضرت پیغمبر پیراهن مبارک
خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شد خواست که نماز گذارد فاروق رضی در آن
باب اضطراب بسیار نمود و مساوی وی را یاد حضرت می‌داد و چون عازم شد
بنماز بر وی آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده بود بر وی نازل شد ولا تصل
و نماز مگذار علی احد بر هیچ یکی منهم مات از منافقان که بمیرند ابدا هرگز ابدا
ظرف لا تصل باشد و گفته‌اند ظرف مات است یعنی چون کسی بمیرد بر کفر
اجساد او برای تعذیب باشد نه برای تمتع پس گویا نه که همان مرده است و ابدا
بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن
و زیاده یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند
بخدای تعالی که شریك آوردند ورسوله و فرستادهٔ وی که فرمان برداری نکردند
وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق
فرمان ولا تعجبك و باید که ترا معجب نسازد و مراتبه اند و خطاب با نحضرت است
یعنی در عجب ندارد شما را اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است
ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که قوی و با اقتدارند انما یرید الله
جز این نیست که می‌خواهد خدای تعالی ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند
ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته
در رنج باشند و برای رونق احوال و اولاد و تهیه اسباب ایشان همواره محنت
و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهاء ایشان بحسرت تمام
وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند در وصیتی
می‌گفتند اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع می‌کنند بانواع بر دشواری و رنج
می‌دارند باصناف بلیه و مشقه و می‌گذارند بحسرت نظم ● در اول چو
خواهی که جمع مال ● بی رنج بر خویش بباید گماشت ● پس از بهر آن تا بماند بجای ●
شب و روز می‌بایدت پاس داشت ● وزین جمله آن حال مشکلتر است ● که آخر بحسرت
بباید گذاشت وإذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سوره از قرآن تمام

بابعضی



یا بعضی چه سوره بر هر دو اطلاق می‌کنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
شد که در آن امنوا بالله آنکه ایمان آرید بخدای تعالی وجاهدوا مع رسوله
و جهاد کنید در خدمت پیغمبر صلعم استأذنك دستوری جویند
از تو در بازایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم
از منافقان وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را نکن تا باشیم مع القاعدین
با نشستگان در خانه‌ها رضوا خورسند و راضی گشتند بان یکونوا
با آنکه باشند مع الخوالف با زنان و باز پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شد
علی قلوبهم بر دلهاء ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمی‌کنند آنچه را
که در جهاد است از انوار سعادت لکن الرسول لیکن فرستادهٔ خدای تعالی
والذین امنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند معه با او یعنی در خدمت او
جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمال و نفسهاء خود واولئك
و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکوییهاء هر دو سرای غنیمت و نصرت
در دنیا و کرامت در عقبی واولئك و آن قوم هم المفلحون ایشانند
پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته
خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که می‌روند من تحتها الانهار
در زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن ذلك
آنست الفوز العظیم رستگاری بزرگ و پیروزی تمام وجاء المعذرون
و آمدند در وقت توجه بغزو تبوك عذرگویندگان من الاعراب از بادیه
نشینان یعنی غطفان و اسد از قلة مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل
که اعتذار کرده بودند بآنکه اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت
می‌کنند و این عذرها گفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند ایشان را
در تخلف وقعد الذین بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای تعالی
ورسوله و با رسول او صلعم مراد منافقان اعرابند که بنامدند و اعتذار نکردند
سیصیب الذین زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب
عذاب الیم عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در آخرت لیس علی الضعفاء
نیست بر ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان
ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه
کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه
طائفه نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیك
خواهی نمایند و فرمان برند لله ورسوله مر خدای را و رسول او را در نصح
ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی

وملامتی والله غفور وخدای تعالی آمرزنده است آنرا که بعد از عذر باز ماند
رحیم مهربانست که معذوران را رخصت قعود دهد ولا علی
الذین وهیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی اذا ما اتوک چون
بیامدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا دستوری
دهی و با خود بحرب بری قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما
احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بران تولوا وگشتند از پیش تو
واعینهم وچشمهای ایشان دوان میشد از اشک یعنی اشکها از دیدهای ایشان ۲ ایشان تفیض من الدمع
می‌ریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا به جهة آنکه نمی یافتند ما
ینفقون آنچه خرج کنند درین سفر واین قوم که بکائین گویند وایشان
هفت تن بودند که بدرگاه نبوت آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه
جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای که بران سوار شده
بغزا آییم حضرت صلعم فرمود که آنچه می جویید نمی یابم ایشان گریان از پیش
حضرت صلعم بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ایشانرا زاد و توشه
ومرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه می فرماید که برین قوم که تخلف
کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبت و ملامت
علی الذین بر آنانست که ایشان یستأذنونک از تو دستوری می
جویند در ایستادن وهم اغنیاء وحال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و
مرکب ایشان آماده رضوا بان یکونوا راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف
با زنان و کودکان وطبع الله ومهر نهاد خدای تعالی از خذلان علی
قلوبهم بر دلهاء ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمی دانند که عاقبت
خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مرتب است یعتذرون القاء اعتذار
خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست
از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک الیهم بسوی ایشان
بمدینه باز آیید قل بگوی ای محمد صلعم لا تعتذروا عذر مخواهید بعذرهای
کاذبه برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت شما را بجهة آنکه قد
نبأنا الله در بتحقیق ما را خبر داده است خدای تعالی من اخبارکم از اخبار و احوال
شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود وسیری الله عملکم وببیند خدای تع
کار شما را ورسوله وفرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه می کنید
یا بران ثبات می ورزید ثم تردون پس باز گردانیده خواهند شد در قیامت
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است
بر ضمایر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه

بودید



بآنچه بودید که می کردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق سیحلفون بالله زود باشد
که سوگند خورند بخدای تعالی لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز گردید از سفر
الیهم بسوی ایشان و اعجاز قرآن یکی این بود که خبر دادن سوگند بعضی منافقان چون
جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلعم و اصحاب او بمجلس آمده قسم یاد
کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه وتعالی می فرماید که سوگند می
خورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عقاب و سرزنش ایشان
فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از یشان و بگذارید شانرا انهم رجس
بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب [illegible]
در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث باطنها بدین نرود تطهیر نیست وماویهم
جهنم وجای ایشان دوزخست جزاء برای پاداشت بما کانوا یکسبون
بآنچه بودند که کسب می کردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند
منافقان لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از یشان و از
تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آن حضرت صلعم سوگند یاد کرد که دیگر
در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و عبدالله ابی نیز در حضور فاروق
بهمین نوع سوگند خورد حق سبحانه می فرماید که سوگند ایشان برای طلب رضاء
شماست نه برای خشنودی خدا فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان
عنهم از منافقان بدروغ گویی فان الله پس بدرستی که خدای تعالی لا یرضی
خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما
با وجود خشم خدای تعالی ایشانرا سود ندارد مراد از آیه نهی مؤمنانست که
از یشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب
بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان اعراب حوالی مدینه اند
نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا ونفاقا سخت ترند از
روی کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل مصر بیشتر است بجهة آنکه متوحش اند
و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند واجدر سزاوار ترند الا یعلموا آنکه
ندانند حدود ما انزل الله اندازهای که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله
بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم وخدای تعالی داناست باحوال
ایشان حکیم حکم کننده از حکمت باهمال ایشان ومن الاعراب واز منافقان
اهل بادیه من یتخذ گروهیست که فرا می گیرد یعنی می شمارد ما ینفق
آنچه نفقه می نماید و صدقه می دهد مغرما تاوانی وزیانی یعنی صدقات خود را
غرامت می شمارد چه بران امید ثوابی ندارد و بریا و بقیه نفاق میکنند ویتربص
وانتظار می برد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام نگیست

مبدل شود روزگار مسلمانان برگردد از انفاق وخلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ
السَّوْءِ بر ایشان باد گردش روزگار بد بایشان منقلب شود وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای تع
شنواست مرانانرا که بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل پنهان می دارند
وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسان هستند که می گروند بخدای وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وبروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه وگفته اند عبدالله ذی البجادین
ورهط اویند که بخدای تعالی وبقیامت میگروند وَيَتَّخِذُ وفرا می گیرند مَا
يُنْفِقُ آنچه نفقه می کنند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربة عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای تع یعنی تقرب می جویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله
می سازند آنرا بتقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ وبدعای پیغمبر صلعم که پیوسته متصدقانرا
بخیر وبرکت می کنند وآمرزش می طلبند که قوله اللهم صل علی محمد ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا
بدانید که نفاق ایشان باصلوات الرسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیک است ایشانرا
بدرگاه ربانی سَيُدْخِلُهُمُ زود باشد که در آرد خدای تع ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ
در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع غَفُورٌ
آمرزنده است مر متصدقانرا رَحِيمٌ مهربانست بر مستقرانیشان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
وپیشی گیرندگان وپیشینان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان مِنَ
الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی از مکه هجرت کردند بمدینه آمدند مراد اهل
بدر یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز کرده
اند یا اهل بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ وآنانکه متابعت کردند سابقانرا
بِإِحْسَانٍ بایمان وطاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر وانصار که پی روی سا
بقان اند وگفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعان است
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای تع بقبول طاعت ایشان سابق ولاحق
در این رضا داخلند وَرَضُوا عَنْهُ وخشنود شدند ایشان از خدای تع بآنچه
یافتند از نعم دینیه ودنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرد خدای تع مر ایشانرا جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که می رود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید خلودست
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست که پیروزی بزرگ ورسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ
واز آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند
چون اسلم واشجع وغفار وقوم از جهینه ومزینه که کلمه شهادت می گویند
وبنماز وروزه قیام می نمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ واز اهل شهر شما نیز مَرَدُوا
تمرکه خو کرده اند واقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق تا در منافقی ماهر
شده اند بمرتبه که تو ای محمد صلعم با وجود کمال فطنت وصدق فراست خود

که هفتاد تن بودند [illegible] بیعت عقبه [illegible]



نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند
وآثار ایمان واحسان بظهور می رسانند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی
شناسی سَنُعَذِّبُهُمْ ما می دانیم ایشانرا که بر سر ضمیر ایشان مطلعیم مَرَّتَيْنِ
زود که عذاب کنیم ایشانرا ثُمَّ يُرَدُّونَ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا ودیگر
بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان وبتکلیف بجهاد إِلَىٰ عَذَابٍ پس باز گشته شوند
در قیامت عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است وبحقیقت عذاب عظیم
بعد ایشان از نور لقا ورؤیة وهیچ عذابی از نکبت حرمان وشقت هجران
بزرگتر نیست شعر از فراق تلخ می گویی سخن • هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن •
تلختر از دهر هجران هیچ نیست • در فراق غیر چاپیچ نیست • صد هزاران مرا
تلخ از شوی تو • نیست مانند فراق روی تو • جور دوران وهرانچه بحی که هست
سهلتر از بعد تو رحو غفلتست • از فراق این خاکها شوره شود • در فراق این
آبها تیره شود • دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست • بید از حرقت چنان
لرزان شدهاست • گر بگویم از فراق یک شمار تا قیامت بگذرد آن از هزار
آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن که بی عذر تخلف ورزیده بوده اند
چون از تهدید آیات الهی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند
هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند
که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشوده شوند
چون حضرت صلعم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول فرموده بر عادة
معهود بمسجد در آمد وایشانرا دید فرمود که چه کسانند صورت حال عرض
رسانیدند بر زبان گهربار رسانید که من هم سوگند می خورم که ایشانرا نگشایم
تا وقتی که امر در رسد وَآخَرُونَ وقومی دیگر که ستاقعان نزد پیغمبر صلعم اعْتَرَفُوا
بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود ومقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند
عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلعم از ایشان در وجود
آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا وبعمل دیگر بد که از تبوک تخلف جسته بودند عَسَى اللَّهُ
شاید خدای تع أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایبانرا رَحِيمٌ مهربان متفضل بر وعده تایبان
کاشفی ملکوت گوید که اعتراف بذنب جهت بقا نور استعداد است وعدم رسوخ ملکه
خطیات ونشان استدلال می توان کرد بآنکه معترف را دیده بصارتست که ده
قباحت گناه مشهود بیند ودر عذاب خلاصی نماند حکیم سنایی فرموده
جرم نبود که گناه را دانی • کشدت جانب پشیمانی • ونهانی گناه را که بدست
آن نشان شفا وتابناست • القصه بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلعم

فرمود که ایشانرا بگشادند آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت آلهی اموال خود را بحضرت
نبوت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله صلعم ما بسبب این مال از دولت
خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدا تصدق فرمای حضرت صلعم جواب
فرمود که من بأخذ مال شما نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای
ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان
یا از جهت مالی که مودی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل وَتُزَكِّيهِمْ
و زیاده گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ
و دعا گو بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی که دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ
آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنواست دعاء ترا
عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مرآنرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمی دانند این
تایبان یا آنها که توبه نمی کنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای تعالی
هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول می کند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ
الصَّدَقَاتِ و فرا می گیرد یعنی قبول می کند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و نمی
دانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر
توبه کنندگان وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی استقامة ورزید
بدان یا مخالفان یعنی ای گروه عمل کنید بکنید آنچه می خواهید بطریق تهدید است
فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که ببیند خدای تعالی عَمَلَكُمْ کار شمارا از خیر و شر
وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ و گروندگان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ
و زود باشد که بر گردانیده شوید بمرگ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی
دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه کند شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بانچه بودید که عمل می کردید و آگاهی بمجازات باشد بران که قبل ازین مذکور شد
که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر
که کعب بن مالک بود و هلال بن امیة و مرارة بن ربیع ایشان خود را بستون نه
بستند اما پیش حضرت صلعم آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت صلعم
حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند در شان ایشان که
وَآخَرُونَ و دیگران متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدگان اند و باز داشته
و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای تعالی در بارهٔ ایشان
إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ تا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار بکنند بر گناه وَإِمَّا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند تا آن تردید برای عباد است و گر
نه عند الله تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بحال ایشان حَكِيمٌ
حکم کننده بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبیل





ابن حارث و ودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بتحریک ابو عامر راهب در برابر
مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در
علم توریة و انجیل بها رتبتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلعم
با اهل مدینه می خواند چون آن حضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن خطه
جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر رمیدند و پروای او نکردند شعر با وجود لب
جان بخش تو ای آب حیات * حیفم آید بخضر از چشمهٔ حیوان گفتن * ابو عامر از طرف
جنبید در حرکت آمده بنفی آن حضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه
گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر
اسلام انداخت وی بود از آن سبب حضرت صلعم او را فاسق لقب نهاد و در حرب
حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت
و می خواست از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان
که شما در مقابلهٔ قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه
آیم آنجا بافادهٔ علم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر
صلعم چون عازم غزوهٔ تبوک شد بایشان مسجد آمدند و گفتند یا رسول الله
صلعم ما برای ضعیفان و بیمارکان وقت سرما و باران کی مسجدی ساخته ایم
والتماس می کردند در آن مسجد گذاری و غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آن
حضرت صلعم مهم خود استحکام دهند چنانچه در مثنوی است شعر
مسجد و اصحاب مسجد را نواز * مهر است دمی با ما بساز * تا شود شب از جمالت همچو روز *
ای جمالت آفتاب جان فروز * ای دریغا کان سخن از دل بدی * تا مراد آن همه حاصل شدی
القصه حضرت پیغمبر صلعم در جواب ایشان فرموده که حالا متوجه غزوه ایم
تا باز آییم و چون وقت باز گشتن بمنزل اوان که قریب مدینه است رسید اهل
مسجد همان التماس را نمودند جبرئیل این آیة آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا
گرفتند و بنا نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مومنان و ستیزه
ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اضمار آن می کنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه
افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَإِرْصَادًا
و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَرَسُولَهُ
و با رسول او صلعم مِنْ قَبْلُ پیش از بناء مسجد و مراد ابو عامر راهبست که در حرب
احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند می خورند چون کسی
گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بناء این مسجد
إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خواستن نیکوئی که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ
و خدای تعالی گواهی می دهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود

لا تقم ما بیست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی که
اسس بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم
از روز نخستین مراد مسجد حضرت پیغمبر است صلعم واظهر واشهر آنست
که در محله بنی عمرو بن عوف حضرت صلعم اول بعوالی مدینه رسیده بمحله قبا
فرود آمد چهارده روز آنجا اقامة فرمود و در آن ایام اساس مسجد بنهاد مدینه
که حضرت صلعم در آنجا نماز گذارده و در تشریف الحرمین از ابن عمر نقل میکند
که حضرت رسول صلعم دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه
وتعالی می فرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی است احق سزاوارتر است
ان تقوم آنکه قیام کنی فیه در وی برای نماز فیه در آن مسجد مؤسس
بتقوی رجال مردانند پاکیزه طینتی یحبون دوست میدارند ان
یتطهروا آنکه پاک و پرهیزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت
باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیة
حضرت صلعم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه وتعالی
بر شما گفت جواب دادند که آب از پی سنگ می آریم بعد احجار ثلاثه یعنی در استنجا
و نزد جمعی مراد تطهر است از معاصی و خصال والله و خدای تعالی یحب
المطهرین دوست میدارد پاکیزگان را افمن اسس آیا هر که اساس
افکند بنیانه بنای دین خود را علی تقوی بر پرهیزکاری من الله از خدای
تعالی ورضوان و طلب خشنودی او خیر بهتر است ام من اسس یا آنکه
که اساس نهد بنیانه بنای امور دین خود را علی شفا جرف بر کناره
رودی که زیرش بسیل تهی شده و ظاهرش بر جا ایستاده باشد هار
شکافته شده نزدیک بافتادن و این چنین زمینی سست ترین قواعد
باشد و چون بران بنا کنند فانهار پس آن زمین سست گردد و در افتد
بانیه با بانی فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثل است برای آنها که بنیاد
دین خود را بر امور باطله نهاده اند و سبب مآل ایشان رجوع باشد بدوزخ
والله و خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین نمی نماید ستمکاران را
بدانچه مقصود ایشانست لا یزال همیشه هست بنیانهم بنای ایشان
الذی بنوا آن بناها که بنیاد نهاده اند از اغراض فاسده ریبة سبب شک
نفاقی فی قلوبهم در دلهای ایشان زائل نمیشود شک و نفاقی که دارند گفته اند
که مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع حرب تبوک ایشان التماس
نمودند که آن حضرت صلعم بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا
تقم فیه ابدا حضرت صلعم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند





و حکم شد که آن موضع مزبله مدینه باشد پس بتخریب فرمود آنرا همه
برکنیدند مطرح خاشاک خاکستر کنید حق سبحانه و تعالی وتقدس میفرماید که
باشد خرابی بنای ایشان بواسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته
در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع
قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک
آن نماند و گفته اند بتقطع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا بقرار در قبر
یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور والله
علیم و خدای تعالی بهمه داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده
حکیم حکم کننده است بجزای آن بروجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد
کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و دو تن
از اهل مدینه با حضرت صلعم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رض گفت
یا رسول الله صلعم شرط کن برای خدای تعالی و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود
که شرط میکنم برای خدای که او را پرستید و شرک بدو نیارید و برای خود
آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها شما نگاه میدارید گفتند چون بدین
امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت صلعم فرمود که جزا بهشت خواهد
بود انصار گفتند ربحنا بالبیع لا نقیل ولا نستقیل خرید و فروخت سود مند ست
ما درین بیع سود کردیم هرگز اقالت نخواهیم نمود حق سبحانه وتعالی ازین بیع و شری خبر می
فرماید که ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای تعالی من المؤمنین از گروندگان
انفسهم نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند واموالهم و مالهای ایشانرا
که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة باینکه مر ایشانرا باشد بهشت این
تمثیل است برای اثابت مومنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان در حقیقت
اشترا نیست زیرا که بیع و شرا جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست
و هر چه هست از آن حق است که العبد و ماله لمولاه پس این تحریض است در غزو
و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت که
زوال نفس مایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور پس این دو ناقص معیوب را
در راه ما فدا کن و بهشت باقی بگیر سنگ بده از و گهر می ستان خاک زمین
بده و در می ستان در عوض فانی خوار و حقیر نعمت پاکیزه باقی بگیر و در
کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی در مسجد حضرت صلعم می
گذشت و آن حضرت صلعم این آیه میخواند که لمعات کلام الهی باطن او را عکس
پذیر اشراقات فیوض ملکی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا
کلام الله سؤال کرد که این بیع و شرا کی بوده است جواب داده اند که روز میثاق

که بذرات ذرات خطاب الست بربکم شنوانید اعرابی گفت والله بیع مربح لا
یقیل ولا یستقیل چون معیوب و اموال فانی را خرید و در عوض بهشت باقی می
دهد هرگز این بیع را بر نمیداریم بلکه بر صدق نفوس و مال خود را در
بازیم ع آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم اصلا در آن حدیث اقاله نبود
نعزیزی فرموده که هر که بنده بخرد و بعیبها او دانا بود او را رد نتوان کرد پس حق
سبحانه و تعالی ما را خریده و بعیوب ما دانا امید هست که از درگاه کرم رد نکند
و در نفحات الانس از بو در بوزجانی رض نقل میکند که • بعلم ازل مرا دیدی
دیدی آنکه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی •
و در حقایق آن بیع و شری و بیان آنکه خود را اشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال
ما را بذکر اختصاص داد و بدین مبایعه داخل نکرد مذکوران و محققان اعتبار
غریب و اشارات عجیبست و در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته هر که خواهد
کزین برد بویی • که تماشای آن گلستان کن • بعد از بیان ثمن الاجله الشری
میکند و میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان
خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون
پس گاهی که میکشند دشمنان را ویقتلون و گاهی که کشته میشوند بر دست
ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شری وعده
دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن
درین کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریة و انجیل مامور بوده اند بقتال ومن
اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای تعالی که کریم است
و کریم خلف وعده روا ندارد پس فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم
بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید ذلک و آن بیع هو
الفوز العظیم او رستگاری بزرگست در مدارک از امام جعفر الصادق رض
نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خود را
الا بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاوید است
و در مثنوی معنوی است س خویش را ارزان مکن آدمی از فزونی آمده
شد در کمی • خویشتن را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس خویش را بر دلق دوخت •
التائبون بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه و تعالی
العابدون پرستندگان حق با خلاص الحامدون ستایندگان حق را
بدانچه بدیشان رسیده از سراء و ضراء یا شناسندگان نعم الهی در هر
لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون
آیندگان از بادیه نفس الراکعون رکوع کنندگان در نماز و خضوع

آرندگان



آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجود کنندگان در خلوت یا
طالبان قرب الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت
حضرت رسالت صلعم والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و
معصیت و ارتکاب بدعت والحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله
مر احکام خدای را سلمی گوید رض نگاه دارندگان او امر او بر جوارح و
قلوب و اسرار و ارواح وبشر المؤمنین و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوفند
وضع مظهر دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست باین فضایل و حذف مبشر به
اشارت بتعظیم و تکبیر آن آورده اند که حضرت رسول صلعم بعد از زیارت قبر مادر
گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند
و در استغفار وی دستوری خواستم و مرا باز داشتند این آیت آمد ما کان
صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغمبر را صلعم والذین آمنوا و آنانکه
گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای
شرک آرندگان و گفته اند حضرت صلعم را ابوطالب در مرض الموت بعد
از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای
تو مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از آن بعضی از برای آباء و اقربا خود استغفار
نکنم و حالا آنکه ابراهیم ع صلاة خود را استغفار کرده و اینک پیغمبر ما
صلعم برای عم خود استغفار میکند آیة آمد روایت پیغمبر و مومنان را
که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی قربی
خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شد لهم مر ایشانرا
انهم آنکه ایشان اهل شرک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخند وما کان
استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم ع لابیه از برای
پدر خود الا عن موعدة مگر برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره
وعدها ایاه وعده کرده بود پدر خود را آنجا که گفت ساستغفر لک
ربی در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم ع مر او را که من ایمان
آرم پس استغفار ع آن بود که من طلب مغفرت کنم و تو بگروی فلما تبین له
بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود ان ابراهیم لاواه بدرستیکه
ابراهیم ع بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او
حلیم بردبار بود بحدی که پدر می گفت لارجمنک و جواب میداد استغفر
لک ربی آیة تالیه تمهید عذر مومنان میکند که چون ایشان قبل
المنع استغفار کرده بودند بدان مواخذ نخواهند بود وما کان الله لیضل
قوما و نیست خدای که قومی را گمراه گرداند یا ایشانرا بگیرد چنانچه اهل ضلال

مد

پس آن هنگام که روشن گشت ابراهیم را
که پدر او دشمن است خدا را تبرأ منه

بَعْدَ اِذْ هَدٰیهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ تا وقتی که
روشن کرداند برایشان مَا یَتَّقُوْنَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند
وگفته اند این آیة در شان جمعی است که از نقل تحویل قبله در گذشتند
یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی
بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزها از احوال اوقات و آخر ایشان عَلِیْمٌ داناست اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای تعالی مر او راست لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمینها پس هر چه خواهد کند بهمانچه بی ممانعی یُحْیٖ زنده کرداند
مرده کانرا وَیُمِیْتُ و می میراند زندگانرا وَمَا لَکُمْ و نیست شما را ای مؤمنان
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای تعالی مِنْ وَّلِیٍّ کارسازنده وَلَا نَصِیْرٍ و نه یاری
مددکاری و می شاید که خطاب با کفار باشد یعنی خدا برا پرستش
کنید که شما را بغیر وی سوی او مددکار نیست لَقَدْ تَّابَ اللّٰهُ بدرستی که
توبه پذیرفت خدای تعالی و قبول کرد عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر خود بجهة
اذن او از تخلف باعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج به توبه و
استغفار باشد حتی اصحاب او چه هر کس را مقامی است که مادون
آن بنسبت وی منقصت خواهد بود پس توجه بما دون کنایت است که
از آن توبه لازم است و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة
اشارت بدین است و نزد محققان این معنی مناسب نه بحضرت رسالت
صلعم نیست چه توجه آن حضرت صلعم بغیر حق مقصود نبوده و سلمی رض
گوید که ذکر توبه نبی برای آنست که مقدمه امة باشد و توبه تابع عقله
تصحیح پذیرد و بهر تقدیر در بدو پذیرفت خدای تعالی توبه را وَالْمُهٰجِرِیْنَ
وَالْاَنْصَارِ و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند غزوه تبوک
را بطبع نه بعناد الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ و آنانکه پیروی کردند پیغمبر صلعم فِیْ سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ در زمان تنگدستی لشکر تبوک جیش العسرة می گفتند
بجهة آنکه عسرتی عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم
در توشه که دو کس روزی یک خرما بر می بردند و هم در آب با وجود
قلة مرکب شتر را می کشتند و بطوبات احوال و امعاء آن دهن تری می ساختند
و هوا بغایت گرم می گذشت پس صفت می کند خدای تعالی در ین زمان لشکری
متابعت حضرت پیغمبر صلعم میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا کَادَ پس از آنکه نزدیک
بود که از غایت عسرت یَزِیْغُ میل کند و از جای برود قُلُوْبُ فَرِیْقٍ دلهای
گروهی مِّنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند
یا از متابعت دست باز دارند ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ پس حق سبحانه و تعالی

در گذشت



در گذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود اِنَّهٗ بِهِمْ
بدرستی که بدیشان رَءُوْفٌ بسیار رافت کننده است چون توبه کردند
رَّحِیْمٌ مهربان بر تفضل بر ایشان وَّعَلَی الثَّلٰثَةِ الَّذِیْنَ خُلِّفُوْا و دیگر توبه
داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر
ایشان موقوف بحکم الهی بود تا قبل توبه که کعب و هلال و مراره بودند و در
تا خبر افتاد و حضرت صلعم که حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ننماید و بعد
از چهل روز تا از زنان خود دور شدند و بن هلال که مرد ضعیف بود تا فرزند
گشت بشرط مباشرت و کار بر ایشان بر تنگ آمد حَتّٰٓی اِذَا ضَاقَتْ وقتی که تنگ
شد عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود گشادگی و سعت این
کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ عَلَیْهِمْ و تنگ شد
بر ایشان اَنْفُسُهُمْ تنهاء ایشان از بسیاری غم و حسرت بحیثیتی که فرح و انس را
در آن راه نبود وَظَنُّوْٓا و دانستند اَنْ لَّا مَلْجَاَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللّٰهِ
از خشم خدای اِلَّآ اِلَیْهِ مگر هم بوی ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ پس چون در ماندند
و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِیَتُوْبُوْا تا توبه
کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد توبه هیچ
تایب درست نبود
کر لطف تو یاری ننماید بنخست * هم توبه شکسته است
و هم پیمان سست * چون چشم بامید پذیرفتن تست * تا تو نپذیری نبود توبه درست
القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته شد اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ اوست قبول توبه کننده توبه از تائبان ۲ رکوع
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای مؤمنان بترسید از خدای تعالی و مثل این
فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَکُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ و باشید با
راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و این دو تن دیگر که راست گفتند
و عذر باطل نیاوردند بسبب راستی من صدق نجا دولة نجاه یافتند
از کجی افتی بکم و کاستی * از همه غم رستی اگر راستی * راستی خویش نهان کس نکرد
در سخن راست زیان کس نکرد * و گفته اند که خطاب با اهل کتابین است یعنی ای
گروندگان بموسی و عیسی ع بترسید از مخالفت حضرت محمد صلعم و باشید با صادقان
که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند مَا کَانَ روا نیست و نشاید لِاَهْلِ الْمَدِیْنَةِ
مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِّنَ الْاَعْرَابِ از بادیه
نشینان اَنْ یَّتَخَلَّفُوْا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ
از حکم رسول خدا نهیست در صیغه نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی بجهة
قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آن حضرت صلعم بطرف تبوک وَلَا یَرْغَبُوْا بِاَنْفُسِهِمْ

ونرسد ایشانرا رخصت کنند بنفسهاء خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن
داری کنند وخود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او می کشد مروی است
که ابو خیثمه انصاری در مدینه مانده بود بعد از عزیمت آن حضرت بچند
روز بخانه در آمد آن روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت زنان وی هر یک
عریشی نشسته بودند وآنرا رفته آب زده وکوزهاء آب سرد مهیا ساخته
وطعامهاء نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد وزمانی نگریست
گفت روا باشد رسول صلعم در بیابان بشدت حرارت وابو خیثمه در سایه
خنك وآب سرد وطعام لذید وبا زنان معاشرت کند بخدای که در هیچ عریشی
نیایم واز این آب وطعام نخورم تا زمانی که بآن حضرت صلعم ملحق شوم
پس اندکی زاد برداشت وبسر تبوك بلشکریان ملحق شد ذلك این وجوب
متابعت وترك تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا
یصیبهم ظمأ نرسد ایشانرا تشنگی ولا نصب ونه رنجی ولا مخمصة ونه گرسنگی
فی سبیل الله در راه خدای تع ولا یطؤن ونسپرند موطئا مکانی از اماکن
کفار بسم اسب یا کف پا که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا ولا ینالون
ونیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ آفتی از قتل واسر وهزیمت الا کتب لهم
مگر که نوشته شود برای جهت ایشان به بآن عمل صالح کردار شایسته یعنی
بهر یکی از این که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض گوید بهر ترسی
که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد درجه می نویسند ان الله بدرستی
که خدای تع لا یضیع ضایع نمی گرداند اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا
ولا ینفقون ونفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندك چون علاقه
تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی بدهند چون ابو عقیل رض ولا کبیرة
ونه نفقه بزرگ چون ذو النورین وعبد الرحمن عوف ولا یقطعون وقطع
نکنند در سیر خود وادیا هیچ ممر آب وسیل را از زمین است یعنی زمین را
قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن ولکن نوشتن
برای جست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدا ایشانرا احسن ما کانوا نیکو
ترین آنرا که در راه حق یعملون عمل می کردند وچون احسن را جزا وحسن
نیز بآن الحاق کند بجهت توفیر اجر دریا بیع فرموده که اگر غازی را هر اطاعتی
باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق تع انرا ثواب عظیم دهد وبهمه دون وی دونه
بطفیل آن قبول کند وهر یکیرا برابر آن ثواب اجلیرا مقدار دارد تا کرم او نسبت بمجاهد
بر همه ظاهر شود آورده اند که چون انواع تهدید بآیات در باب متخلفان نازل شد
مومنان جازم شدند که چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم حرب شوند آیت آمد



وما کان المؤمنون وروا نیست ونشاید مؤمنانرا لینفروا آنکه بیرون
روند بغزا کافة همه ایشان چه امر معیشت مختل می ماند فلولا نفر پس چرا
بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله واهل
بلده اند طائفة گروهی اندك بجهاد وباقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب
دانش کنند فی الدین در دین وفقه آموزند ولینذروا وتا بیم کنند فقهاء
قومهم گروه خودرا اذا رجعوا الیهم چون بازگردند از غزو بسوی ایشان
لعلهم یحذرون تا باشد که حذر نمایند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که گرویده اند قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیك شما اند
من الکفار از کافر کیشان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند
وگفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند ولیجدوا وباید که
بیابند کافران وفهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی وسختی
خود یعنی غلبه در مقابله قتل یا شجاعتی ودلیری محاربه واعلموا ان الله وبدانید
که خدای تعالی مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ واعانت ونصرت
در فتوحات مذکور است که حق سبحانه وتعالی مومنانرا بقتال الکفار امر می فرماید
وهیچ دشمن از نفس اماره بدتر نیست ونزدیکترین دشمنان اوست که اعدا
عدوك نفسك التی بین جنبیك بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است مشغول او
انسب می نماید والیه اشار فی المثنوی ع ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند ازو خصمی بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم این زمان اندر
جهادی اکبریم سهل شیر است آن که صفها بشکند شیر آنرا دان که خود را بشکند
واذا ما انزلت سورة وچون فرستاده شود پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از
منافقان کسی هست که گوید ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این
سوره ایمانا گرویدنی یعنی انکار کرده است که این سوره ایشانرا یقین وثبات
در دین یا ایمان داده بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان است فاما الذین
واما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهاء ایشان بیماریهای شك ونفاق وحقد
وحسد وبغض اسلام است فزادتهم پس زیادتی می کند آن سوره ایشانرا
رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشك ایشان یعنی چون در سورهای دیگر شك داشتند
پس شك ایشان در این سوره انضمام یافت وماتوا ومیمیرند یعنی استحکام یافت
این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون وایشان کافران بوده
اولا یرون انهم ایا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون بآنکه ایشان مبتلا
می شوند باصناف بلیات تا نحط ومرض وغیر آن فی کل عام در هر سالی مرة
او مرتین یکبار یا دوبار ثم لا یتوبون پس توبه نمی کنند از نفاق ولا هم یذکرون

آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون
ایمان آوردند پس زیادت کرد ایشانرا ایمان وایشان شادی می کنند بنزول آن وبانتفاع حاصل

وبه بند می گیرند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ وچون فرود آید سُوْرَةٌ سورتی از قرآن که در آن
عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند بعضی از ایشان اِلٰی بَعْضٍ
بسوی برخی دیگر یعنی یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوی
وبا هم گویند هَلْ یَرٰیکُمْ مِنْ اَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس برون
روید پس اگر بینند اقامه کنید واگر نه برخیزید ثُمَّ انْصَرَفُوْا پس باز گردند از
مجلس حضرت پیغمبر صلعم صَرَفَ اللّٰهُ بگرداند خدای تع قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را
از فهم قرآن یا قبول ایمان واصح آنست که از همه نیکوئیها این کلام خبرست و احتمال
دعا دارد بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُوْنَ گروهی اند که در نمی
یابند حق را وفهم نمی کنند لَقَدْ جَاۤءَکُمْ هر آینه آمد بسوی شما ای آدمیان
رَسُوْلٌ فرستاده بحکم خدای تع مِنْ اَنْفُسِکُمْ از شما یعنی از جنس شما در صورت
تا بواسطه جنسیت مخالطه نمایند وافاده واستفاده وجود گیرد یا آمد بشما
ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما از قبیلهٔ شما ابن عباس رض فرموده
که هیچ قبیله نبود در عرب که حضرت مصطفی صلعم رشته قرابتی پیوسته
بود بدان و در قراءة شاذه من انفَسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از نفیس‌ترین
وشریفترین همه در حسب و هم در نسب عَزِیْزٌ عَلَیْهِ دشوار مَا عَنِتُّمْ آنچه در
رنج افتید بدان وبعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند او را صفت رسول داشته و معنی
عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ برین آورند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروست
در روز قیامت بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت
نماند بعصیان کسی در گرو • که دارد چنین سیدی پیش رو • اگر دفتر از گنه
پاک نیست • چو او عذر خواهست بود باک نیست حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ صفتی دیگرست
اینکه حریص است بر اسلام شما بگرویدگان رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ مهربان ست و
بخشاینده حق سبحانه وتع هیچ یک پیغمبر را بدو نام اختصاص نداده مگر پیغمبر ما را
صلعم خود را فرمود اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ و در باره وی گفت بالمؤمنین رءوف
رحیم و یک وجه تفضیل آن حضرت صلعم بر سایر انبیا اینست فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر رو
گردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ
پس بگو حَسْبِیَ اللّٰهُ بسنده است مرا خدای تعالی که شر شما کفایت کند و مرا بر شما
غالب سازد لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر وی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر وی توکل کردم
وکار خود با وی گذاشتم وَهُوَ واوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ پروردگار عرش بزرگ
مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال
قدرت وحفظ حق تعالی است یعنی آن خدایی که عرش را با آن همه عظمت هشت هزار
رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده از قاعده بقاعده سیصد هزار سال راه



همه آن مملو از خافات وصافات بقدرت کامله نگاه می دارد قادرست که مرا از شر
معاندان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان اوست ز و خواه
یاری که یاری ده اوست • بدو التجا کن که اینها از وست • کسی را که او در پناه
چه غم دارد از کینه قصد خواه • مطالعة لطائف و اشارات این دو آیه حوالت باوراق
جواهر التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر سورة یونس علیه السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓرٰ حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی سورند و علم الهدی رح
فرموده که حق تعالی نام نهاده است سوره را بهر چه خواهد وگفته اند الر یعنی
انا الله الرحمن و در بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلعم
می فرماید که سوگند میخورم بالائی من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود
وبرافت من بر تو تا ابد جواب قسم چیست تِلْکَ این سوره اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْحَکِیْمِ
آیتهاء قرآن مشتمل بر حکمتهاست یا محکم که در وی تناقض واختلاف نیست
یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود تا کسی بتغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده
که چون اساس نبوت محمدی صلعم تاکید یافت و حضرت پروردگار او را برسالت
اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجبست که خدای تع
بعالمیان از آدمیان رسول فرستد یتیم ابوطالب را اختیار کند حق تع فرمود
اَکَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا شگفتی اَنْ اَوْحَیْنَا آنکه وحی کردیم
اِلٰی رَجُلٍ بسوی مردی مِنْهُمْ از جنس ایشان و قبیله و مضمون وحی آنست اَنْ
اَنْذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی بعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی
از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد
بشارت را با اهل ایمان چه کفار را که سبب بشارت نیست پس فرمود وَبَشِّرِ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ومژده ده آنان را که گرویده اند اَنَّ لَهُمْ مر ایشان راست قَدَمَ
صِدْقٍ پیش روئی نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان یعنی ایمان و طاعت
وگفته اند قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه وعده راست داده
در انجام مومنان را دم ساطع که بعد مقام صدق در گذشته با تقدیم حق سبحانه وتع
چنانچه فرمود نحن الاخرون السابقون از آن خبر می دهد یا شفیع صدق که حضرت
پیغمبر است صلعم در عین المعانی فرموده که حضرت رسول صلعم را از قدم صدق
پرسیدند فرمود شفاعت سلونی الی ربکم و مقررست که گناه کاران پناه دیگر ندارند
هیچ وسیلتی برای آمرزش بجز شفاعت آن حضرت صلعم نیست گفتیم شفیع
عاصی عذر خواه • دل برامید آن کرم افتاده بر گناه قَالَ الْکٰفِرُوْنَ گفتند ناگرویدگان
بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن خرق عادات اِنَّ هٰذَا بدرستی که این

مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادویست آشکارا إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما
الله است اللَّهُ الَّذِي آن خداوندی که نه عجز و حکمت بی قصور خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ
بر عرش که اعظم مخلوقات است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ می‌سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت
یا تقدیر می‌کند بودنیها را بر وجهی که می‌خواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ
شفاعت کننده روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدای
مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت مؤمنون
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا رَبُّكُمْ پروردگار
شماست نه غیر او چه غیر را با او در صفتها مشارکت نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را به یگانگی
بپرستید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرید یا تفکر نمی‌کنید که مستحق عبادات
اوست نه معبود آن شما إِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما بموت
و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب و سؤال او را وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را
خدای وعده دادنی حَقًّا حق است و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای تع
در اول بیافرید خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از زنده مرده گرداند و مراد مقصود ابدا
و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرمود لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنانرا
که گرویده اند و بر او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند بِالْقِسْطِ بعدل
خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده
باشد یا بایمان ایشان چه ایشانرا ایمان عدل قویم است و در برابر آن شرک که ظلم
عظیم و این وجه برای مقابله او جز است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ
مر ایشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء
و امعاء ایشان پاره پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر آنرا بود عذابی دردناک که
تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول يَكْفُرُونَ کافر
می‌شدند هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بقدرت جَعَلَ الشَّمْسَ گردانید
آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور و علما گفته اند
که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نور است و در انوار آورده
که حق سبحانه و تعالی درین آیه تنبیه فرمود بانکه آفتاب بذات خود نیر است
و قمر بعرض نیر می‌شود و آن مقدار بمقابله اوست با شمس چنانچه در علم
هیات مبین شده وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر مَنَازِلَ
منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر
منزلهاء بیست و هشت گانه و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی کند



لِتَعْلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها
باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شما اوقات زمانها و
روزها در معاملات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ بیافرید خدای تع آنچه
مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند بالحق بمعنی لام است یعنی
مگر برای بیان يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن می‌کند حفص نفصل می‌خواند یعنی
خدای تع بیان می‌کند دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که می
دانند یعنی در آن اندیشه می‌کنند و از آن نفع میگیرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بدرستی که آمد شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و آنچه آفرید خدای تع فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
از انواع بودنیها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم
امور یعنی از حال و مال و معاد بر اندیشند و از سوء آن حشر ترسان گردند چه
آن اندیشه و خوف باعث بود ایشانرا بر تفکر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل
لقاست وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا و آرام گرفتند بدان همت خود را بلذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور
گردانیده اند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شده اند یا آنکه در دنیا
ساکن گشتند بر وجهی که گوییا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت آن کیست که نهاد و فارغ
بنشست پنداشت که مهلتی و فا چیزی هست گو خیمه مزن که بیخ می‌باید کند
گو رخت منه که بار می‌باید بست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات
کتاب ما از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد
کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه
بودند که کسب می‌کردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت
یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوک سبیلی که بانعمت مودی بادراک حقایق تا
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدا را سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
فِيهَا در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند
به پاکی یاد می‌کنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهة تلذذ بودند برای عبادت و چون

این کلمه گویند آنچه منتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر کرده وَتَحِيَّتُهُمْ
و درود ایشان بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیة ملائکه
بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان یعنی مادعاء
بد ایشان از برودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشان را استجاب می کرده ایم
ایشان زود هلاک شوند أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که گویند همه حمد برای رَبِّ
الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان از بهشت
در آمده انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان
متبعت جلال و تسبیح ملك متعالی گشایند و ملائکه باحق سبحانه و تعالی
بر ایشان سلام کنند بانواع و هر آینه کرامات و علو مقامات مبشر
کردند وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام صفات اکرام فرمایند
و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر
آید دوونام شریعت سوشتاقرا از بهشت بجا و دالی خوشترات در عین
المعانی آورده که یکی از بردگان حرم محترم حضرت سید عالم صلعم
بند اسیر با سک کردانیدان اسیر بگریخت حضرت رسالت صلعم خبر
یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد وَلَوْ يُعَجِّلُ
اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای تعالی لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابة دعای بد
اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشان است در اجابة دعای خیر
لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان
و هلاک شوند رجا بمعنی خوف نیز می آید حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدایا
فرا می گیرم نزدیک تو عهدی که مراد آن خلاف نخواهی فرمود بلکه هستی که من نیز
بر هر مومنی که او را بر بخوانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم آن نفرین او را در باره او
دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی گردان تا
بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار نزول عذاب استعجال می
نمودند که ما در عذابی که ایشان می طلبند تعجیل نکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس فرو گذاریم
آنانرا که لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی بعث نمی کردند
یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ در بیراهی ایشان یعنی طریق
استدراج مهلت می دهیم ایشان را در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است
یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیع و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا
بخواند ما را باخلاص لِجَنْبِهِ در حالتی که تکیه باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب
فراموش بود از آن رنج یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و فایده تردید در تعمیم أَوْ قَاعِدًا





دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون
برداریم و ببریم عَنْهُ از و ضُرَّهُ رنج و مضرت او را بجهة اخلاص او در دعا
مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بران رجوع نکند
كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا گویا که او نخوانده است ما را إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی
که بدو رسیده كَذَلِكَ همچنین زُيِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف
کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق
در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ می کنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ
و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه
لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ظلم کردند به تکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه
آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
یا معجزهاء ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند که ایشان ایمان آرند اگر هلاک
نشدندی و زنده ماندندی بجهة فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی
ایشانرا كَذَلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم
داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما صلعم می کنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ
پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد صلعم بشما مبعوث است خَلَائِفَ
خلیفهاء آنکسانکه فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرونی که هلاک شدند
لِنَنْظُرَ تا به بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانستیم در غیب که شما
كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال
شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر س جزا بنه فعل است گو بعث
که در وی هر چه کردی می نماید اگر کردی نکویی نیک بینی و گر بد کرده بد بینی آن
در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند اگر می خواهی که ما
سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و مذمت بتان در آن نبود
فرمود که وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهای
ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان
بعد از شنیدن قرآن پیغمبر را صلعم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَذَا
بجز این که بما می خوانی یعنی کتابی که در و ذکر حشر و نشر و ثواب و عقاب و
معایب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا آنکه تبدیل کن قرآنرا قُلْ مَا يَكُونُ لِي
بگو نمی توانم که بخود أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي مگر بدل کنم و تغییر قرآن او در آن
بزیادة و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمی کنم و اتباع نمی نمایم إِلَّا مَا يُوحَى
إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی کرده شود بسوی من از حضرت حق سبحانه و تعالی بی زیادة

ونقصان إِنِّي أَخَافُ كه من مى ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصى شوم در پروردگار
خود به تبديل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را كه قيامت است
قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستى خداى تع مَا تَلَوْتُهُ نخواندمى آنچه بر من منزل شده است
عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ و نيز شما را دانا كردى خداى تع بِهِ بقرآن پس آنكه
فضل و رحمت اوست كه مرا امر كرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ
لَبِثْتُ و به تحقيق كه من درنگ كردم فِيكُمْ عُمُرًا عمرى دراز در ميان شما كه مقدار چهل سال بود
مِنْ قَبْلِهِ پيش از نزول قرآن يعنى در آن مدت كه مبعوث نبودم نه من قرآن ميخواندم و نه
شما بدان دانا بوديد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا چرا در نمى يابيد و تعقل نمى كنيد كه كسى
چهل سال در ميان شما بوده و ممارست علمى ننموده و با عالمى مصاحبت نفرموده كلامى
بر شما ميخواند كه فصحاء عرب از نجال بلاغت آن حيرانند و هر آينه بتامل درين
استدلال مى توان نمود كه القاء كلامى چنين از مردى چنان خارق عادت است پس
قرآن معجزه رسالت و وسيله دلالت مى باشد ٭ امى دانا كه بعلم فرو نون ٭ رانده
رقم بر ورق كاف و نون ٭ بخط و قرطاس نه علم ازل ٭ شكل لوح و قلمش گشته حل ٭
مضمون آيه سابق آنست كه من افترا نمى كنم بر خداى تع در تغيير و تبديل قرآن و شما
افترا مى كنيد كه قرآن را كلام مى دانيد فَمَنْ أَظْلَمُ پس كيست ستمكارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از كسى كه افترا كند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خداى تع دروغ أَوْ كَذَّبَ
بِآيَاتِهِ يا تكذيب كند آيتهاء او را و بدان كافر شود لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستى
كه نجاة نيابند گناهكاران يعنى كافران وَيَعْبُدُونَ و مى پرستيد مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خداى تع مَا لَا يَضُرُّهُمْ چيزى را كه ضررى نرساند بديشان اگر ترك عبادتش
كنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بديشان اگرچه اوقات در پرستش او صرف
نمايند زيرا كه معبود ايشان جماد است و جماد بر ايصال نفع و ضر قادر نباشد و حال
آنكه معبود بايد كه قدرت داو بايقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان باميد
نفع و ضر او را بپرستند وَيَقُولُونَ و مى گويند عبده اصنام هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا
ايشان شفيعان ما عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى تع يعنى در امور دين ما را شفاعت
مى كنند و از خداى تع درخواست مى نمايند تا مهمات ما كفايت يابد اگر فرضا بعث
و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خداى تع درخواست مى كنند
و از عذاب مى رهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آيا خبر مى كنيد خداى را
بِمَا لَا يَعْلَمُ بآن چيزى كه نمى داند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ
و نه در زمين انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است يعنى شما مى گوييد كه خدا را
شريك هست و اثبات شفاعت بتان مى كنيد و خدا دانا و عالمست بجميع معلومات
اين را نمى داند پس معلوم شد كه شريك نيست و شفاعت نخواهد سُبْحَانَهُ

پاكست



پاكست خداى تع وَتَعَالَى و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ايشان شريك
او مى دانند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدميان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتى يگانه
متفق بودند بر كفر در زمان بعث ابراهيم ع فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف
كردند بسبب بعث رسل يعنى بعضى ايمان آوردند و بعضى بر كفر اصرار
ورزيدند يا عرب بر دين اسمعيل ع متفق بودند پس مخالف شدند بسبب
عمرو بن لحى كه احكام جاهليت اختيار كرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه كلمه است
پيش گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو يعنى حكم ازلى واقع شده بتاخير
عذابى كه فاصل و فارق باشد ميان مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آينه
حكم كرده شدى ميان ايشان فِيمَا فِيهِ در آنچيزى كه ايشان در آن يَخْتَلِفُونَ
اختلاف مى كنند يعنى عذاب بيامدى و مبطل هلاك شدى و محق
بماندى وَيَقُولُونَ و مى گويند مقترحان آيات يعنى آيت يعنى مشركان
مكه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلعم آيَةٌ معجزه
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزات ما كه مى طلبيم كه آن تفجير انهار است
و دواقى آياتكه در سوره بنى اسرائيل مذكور شد فَقُلْ پس بگو در جواب ايشان
كه نزول آيات مقترحه شما مفوض باشد كه بارادت آنها را از نزول إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ
جز اين نيست كه غيب خدايراست فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار بريد نزول مقترحات را
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستى كه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببينم كه
عذاب بشما مى آيد يا آنها كه مطلوب شماست واقع مى شود وَإِذَا أَذَقْنَا
النَّاسَ و چون بچشانيم مردمان را يعنى اهل مكه رَحْمَةً صحتى مِنْ بَعْدِ
ضَرَّاءَ پس از بيمارى كه مَسَّتْهُمْ رسيده باشد بديشان يا
فراخى بعد از تنگى و قحط إِذَا لَهُمْ چون در مكرى مر ايشان را است مَكْرٌ
فِي آيَاتِنَا مكر در آيتهاء ما طعن كنند در آن و در باره پيغمبر صلعم كيد
نمايند آورده اند كه اهل مكه هفت سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون
رحمت ربانى ازالة آن بلية نمود بقدح كلام الهى و قصد حضرت رسالت
پناهى صلعم مشغول و بمكايد و حيل تمسك جستند حق سبحانه و تعالى
فرمود كه قُلِ اللَّهُ بگو اى محمد ص كه خداى تع أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است
از شما در رسانيدن جزاء مكر شما يعنى پيش از ظهور مكر شما تدبير عذاب شما
او خواهد كرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستى كه فرستادگان ما يعنى ملائكه حفظه يَكْتُبُونَ
مى نويسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما مى انديشيد از مكر و بعد از آنكه تدبير خفى
از فرشتگان نماند پوشيده نيست بر ما كه نهان نخواهد بود مضمون اين كلام تحقيق
انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنكه يُسَيِّرُكُمْ مى راند و قدرت مى دهد در

قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب بری چون اسب وشتر وَالْبَحْرِ
ودر تری بمرکب بحری چون کشتی وزورق حَتَّىٰ إِذَا كُنتُمْ تا چون باشید
فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِم وکشتیها می روند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ
طَيِّبَةٍ ببادی خوش که نرم می وزد فایده عدول از خطاب بغیبت مبالغه
است گوییا این صورت تذکره است غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند
از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند وکشتی ایشان ببادی راست که
براندازه صلاح کشتی می برد وَفَرِحُوا بِهَا وشادمان شده اند ایشان
بدان باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا
شوریده در آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ وبیاید بدیشان موج دریا مِن كُلِّ مَكَانٍ از هر
مکانی یعنی از چپ وراست وپیش وپس کشتی بموج در آید وَظَنُّوا ویقین
کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب
دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک
کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را
خالص سازند وفطرت اصلی ظهور کند وعوارض نفسانیه وشیطانیه زایل گردد
وگویند لَئِنْ أَنجَيْتَنَا اگر رهانی ما را النجاة دهی مِنْ هَٰذِهِ از این احوال وبلا لَنَكُونَنَّ هر آینه
باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنجَاهُمْ پس چون
باز رهانید ایشان را از آنچه می ترسند إِذَا هُمْ چون بر بیخود ایشان را يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ
ستم می کنند در زمین یعنی شتابند بهمان کارها که بر آن بودند از شرک وفساد
بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه می
دانند که در آن عمل می طلبند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست
که ستم شما عَلَىٰ أَنفُسِكُم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما
مصراع هر که او بد می کند با خود می کند وگفته اند بغیکم
علی انفسکم مبتدا است خبر او مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آن ستم وبیدادی
شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت شما
پایدار نیست لذت آن بگذرد وعقوبت بر آن باقی بماند وحفص متاع بنصب خوانده
ومصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند می خورید برخوردنی از زندگانی
دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در قیامت
فَنُنَبِّئُكُم پس خبر دهیم شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هستید که عمل می کنید
ومناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل
زندگانی دنیا كَمَاءٍ مانند آبی است یعنی باران که أَنزَلْنَاهُ که فرو فرستاده ایم آن را
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بان آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه



رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه می خورند آدمیان چون حبوب
غاذیه وثمار وبقول وَالْأَنْعَامُ واز آنچه می چرند چهارپایان چون گیاهها
تر وخشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا
پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ وآراسته شد بمحصولات گوناگون وثمرات رنگارنگ رنگ
وَظَنَّ أَهْلُهَا وگمان بردند اهل آن زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادرند
عَلَيْهَا بر درودن گیاه وچیدن میوههای آن أَتَاهَا ناگاه آمد بدان
زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن زمین در رسید لَيْلًا
در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن کشت وزرع را حَصِيدًا
شبیه بانچه درو ده باشند یا از اصل بر کنده كَأَن لَّمْ تَغْنَ گوییا که هیچ
نبود بِالْأَمْسِ دی یعنی روز كَذَٰلِكَ همچنین که در این تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ جدا می کنیم وروشن می سازیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
برای قومی که تفکر کرده ضرب المثل وبدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است
حال دنیا را در انقراض نعیم وزوال اموال وظهور ادبار بعد از نفوذ اقبال
تشبیه میکند بحال گیاه وزمین که بعد از تازگی وطراوت خشک وتیره
وبی رونق می شود چنانچه اول کتاب والصفة صفوت آخر بمیت کدورت
می داد نوازش دولت است ومنتهاء آن گذارش نکبت وحسرت
نیکی ناکه روی زمین فصل نوبهار * مانند نقش خانه مانی زینت وقت
خزان برگ ریاحین چو بنگری * منصف شود که لا تو ادبار نکبت * وگفته اند
که مثل آب باران است وممثل مال جهان ودر وجه شبه مال دنیا باب باران
سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه احوال دنیا وحظوظ آن بآب
باران از آن روی است که باران بحیله وتدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه متعلق الهی
ومشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد وتلبیس وتزویر مجتمع نگردد
بلکه بحکم ازلی وقسمت لم یزلی بدست آید * رزق مقسوم است واز اول مقرر کرده اند
هیچ کس را پیش از آن حاصل نمی گردد بجهد * هر چه می آید زیبش وکم بدانخور سنک
کانچه خواهی زآسمان نازل نمی گردد بجهد * دیگر آنکه آب باران ما دام که جاری بود وسمت به
پاکی وپاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید ومدتی بکجا بماند رنگ
وبوی وطعم آن متغیر گشته مواد انقطاع یابد مال دنیا نیز تا سبب انفاق وجود مردان
دست بدست روان بگردد پسندیده ومقبول باشد وچون در مضیق بخل وامساک
خسیسان بماند نکوهیده ومذموم بود ودر مثنوی فرموده مال چون آبست
تا بات روان * فیض بخش باید او با اهل جهان * چند روزی چون کند یک جا درنگ *
کنده وبیحاصل است وتیره رنگ * ودر عرائس حمیدی مذکور است که وجه مماثلت

آنست که چون آب باران باندازه آید وبقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش
آدمیان وآرایش عالمیان شود اما چون از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ
خرابی عالم وسرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز بآن مقدار احتیاج بدست آید
مقاصد دین ودنیا بنجاح مقرون گردد وفواید ابی بدو ونزدیک برسد وچون
روی بازدیاد نهد وخزانه وانبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی ووسیلهٔ
تفاخر بر ادانی واقاصی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی توانگری کند
سوی عجب ونخوت وناز خوش است فقر که دارد هزار سوز وگداز ودیگر آنکه چون
باران بنهال گل رسد لطافت وطراوت او بیفزاید چون بر خار بن بگذرد حدت
وشوکت او زیاده کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال
للرجل الصالح اگر بدست مفسد افتد مایهٔ فساد وعناد روی بازدیاد نهد شعر
در محل امتحان نامدکران • نقد حالم گیتی کرده عیان • چون کهی را بسنا فقد زری •
از زرش آسوده کرده کشوری • عام باشد کار وسان بنای او • روح بخشد دل نوازی های او •
سفلهٔ گر راه یابد سوی کنج • خلق را از وی نباشد غیر رنج • وگفته اند چون آب
باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف وجوانب روان گردد مال دنیا نیز
یکجا قرار نگیرد بلکه هر روزه در دست دیگری باشد وهر شب با یکی عقد مواصلت
بندد نه عهد او را وفا بود ونه وفای او را بقا • گنج امان نیست درین خاکدان •
مغز وفا نیست درین استخوان • کهنه سراییست بصد جا گرو • کهنه و اندر گرو نو بنو •
در تفسیر فرموده که حق سبحانه وتع بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل
آفاتست بلکه بسرای بهشت دعوت می کند که منزل سلامت از همه آفاتست
چنانچه فرمود والله یدعوا وخدای تعالی میخواند بندگان خود را الی دار السلام
بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت
بود ودار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان
بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه وتعالی باشد واضافهٔ بهشت
بدان جهت تعظیم چنان چون اضافهٔ بیت بر آن تکرار آن در حصول فرمود که حق
سبحانه وتع بنده را میخواند بسرای که اولش بقا واوسطش غنا وآخرش
فناست سرایی که مبدء اش عطا ومیانه اش رضا است ومنتهایش لقا است شعر
والله یدعو آمد آزادی زندانیان • زندانیان غمگین شده کوی بزندان مسکنی •
شاهان سفیهان را همه در بند زندان میکنند • تو انچه از زندانشان سوی
گلستان میکشی • همه را به بهشت میخواند ویهدی وراه می نماید من یشاء
هر کرا که اراده میکند ومیخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی
بدار السلام باشد وآن اسلام است یا طریق سنت یا عز دعوت عام است بدلالت

حضرت



حضرت رسالت پناهی صلعم وهدایت خاص است ووابسته بتوفیق حضرت الهی شیخ
الاسلام فرموده که همه را میخواند تا ناکرا بسند بقبول نشانند تا باکرا خواهد
میل بکرم باشد للذین احسنوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند
الحسنی مثوبت حسنی وپاداش نیکویی یعنی بهشت وزیادة وافزونی از بهشت
که بطریق تفضل کرامت فرماید میگویند حسنی جزاء حسنه است یکی بیکی وزیادة آنکه
بیکی ده دهد وزیادة خشنودی حضرتست در مدارک آورده که زیادة محبت است
در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا فرماید ودر آخرت حساب ننماید وگفته اند
تجلی است که بر سر اهل بهشت میکنند وهرچه خواهند بر ایشان بیارد جمهور
محققان بر آنند که زیاده لقای حضرت پروردگار است جل جلاله که بمحض کرم
بهشتیان را بدان مکرم سازد ولا یرهق وپوشیده نگرداند وجوههم رویهای
بهشتیان را قتر گردی وغباری ولا ذلة ونه خواری یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ
ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشت اند هم فیها
ایشان در بهشت خالدون جاوید باشند که نه نعمت ایشان زوال یابد ونه
دولت ایشان انتقال پذیرد والذین وپاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب
کردند بدیها را چون شرک وکفر ونفاق جزاء سیئة پاداش بدی بمثلها
بمانند ستیزه که کرده اند نه زیاده بر آن وترهقهم وبپوشد ایشانرا ذلة
خواری وبی نوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد ایشانرا
من الله از عذاب خدای تع من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچ کس عذاب حق از ایشان
باز ندارد کانما اغشیت گوییا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا
من اللیل پاره از شب مظلما در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای
ایشان از غم واندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیئات اند
یعنی مشرکان ومنافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم ایشان
فیها در آن آتش خالدون جاوید باشند که نیست هرگز رهایی از عذاب
ندارند ویوم نحشرهم وبترسند از آن روزی که حشر کنیم ایشان وبیاریم جمیعا
همه ایشانرا ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا آنانرا که شرک آورده اند مکانکم
بایستید بر جای گاه خود انتم وشرکاؤکم شما وشریکان شما که بت وبت
پرستیده اید یعنی شان تا ببینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم
میان گفتار ومعبودان ایشان وبپرسیم از کافران که چرا پرستش شان کردید
گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه وتعالی سایر انحن آرد
وقال شرکاؤهم وگویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما
ایانا تعبدون که ما را پرستید باشید بلکه شما هوای خود را می پرستید

اگر ابت من اتخذ الهه هواه در بیابع آورده که کافران آغاز جدال نموده گفتند
نه چنین است بلکه شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان گویند فکفی بالله شهیدا
پس بسنده است گواه است خدای تع بیننا وبینکم میان ما و شما ان کنا
بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا
که نمی دیدیم و نمی شنیدیم وعقل و فهم نداشتیم هنالک در این مقام تبلوا
بیازماید کل نفس هر کسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال
یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه ببیند وردوا و باز گردانیده شوند همه ایشان الی الله
بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی مولیهم الحق خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی
امور ایشان براستی وضل عنهم و گم کرده از کافران ما کانوا یفترون آنچه
هستند که افترا می کنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری
نمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی می دهد من السماء از آسمان
که باران می باراند والارض و از زمین که گیاه می رویاند امن یملک السمع آیا کیست
که خداوندی کند گوشها را والابصار و دیدهها را یعنی که تواند سمع و بصر
بیافریند و از آفتها نگاه دارد ومن یخرج الحی و کیست بیرون آورد زنده را که حیوان
نبات است از مرده که نطفه یا دانه است ویخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است — من المیت
یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن یدبر الامر و کیست که تدبیر
کند کارهای عالم را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سؤالها کنی
از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون
الله پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی خداست و چون این اقرار کردند برین
محجت است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام فقل پس بگوی ای محمد صلعم
مر ایشان را که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خدا و
و بتان را شریک او می سازند فذلکم الله پس آنکه او را این صفتهاست خداست
ربکم الحق پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او و شایستگی که شک را
در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیز هست بعد الحق بعد از راستی و پیدایی حق
الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده می شوید از حق بباطل
و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حقت سزاوار
شد کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب آلهی علی الذین
فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود
انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آورند قل هل من شرکائکم بگوی ای
محمد صلعم که خدای تع من یبدؤا الخلق بآغاز بیافریند خلق را ثم یعیده
پس باز زنده سازد پس بعد از موت چون کفار ابتدا مقر و اعاده را منکر بودند





واز روی عناد و لجاج بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه و تعالی فرموده قل
الله بگوی ای محمد صلعم که خدای تع یبدؤا الخلق بآغاز بیافریند خلق را ثم یعیده
پس باز زنده سازد پس بعد از موت و کفار فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده می
شوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید
من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
قدرت یعنی بنصب حجج و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق
قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع سزاوارتر است
که متابعت نماید امن لا یهدی یا آنکس که نیابد نمود الا ان یهدی
مگر آنکه راه نمایند او را تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان جمادیرا یا بی
بستند و انجا بجای نقل می کردند پس حق سبحانه و تعالی فرموده برابر بود آنکه
او را راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی فما لکم پس چیست و چه بوده شما را کیف
تحکمون چگونه حکم کنید که برابری می دهید که کسی که شما بوی محتاجید با کسی
که او بشما محتاج است و یکسان می شمارید قادر و عاجز را حکیم فرموده عجز و قدرت
که هم دو ضد اند عقل کی گوید که یکسانند عجز بر خلق می در اند پوست
قادری بر کمال الحضرت اوست وما یتبع و پیروی می کنند اکثرهم بیشتر از
کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی که
شده است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بشاهد و خالق
بمخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی نه نیاز نکرداند کسی را من الحق از علم
و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند
ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی
فرموده که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق تع شیئا چیزی
ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان
می کنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما کان و نیست و نشاید
هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بافته شود و
کسی تواند گفت من دون الله بجز از خدای تع یعنی سزا نیست که این سخن مفتری
بشر باشد ولکن و لیکن خدای تع فرستاد تصدیق الذی برای تصدیق
آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی بالجمله اعجاز گواه کتب
منزله نیز هست وتفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از
اوامر و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی شاید که باشد چه منزل است
من رب العالمین از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمی گرویدند ام یقولون
بلکه می گویند افتریه بربافته است این کلام را محمد از نزد خود قل بگو گر این

سخن رسیدن بایف فَأْتُوا پس بیارید شما و برمآرید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند
آن در بلاغت و فصاحت پس شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهورید و سرآمد
دوران و اگر بخود معارضه نمی توانید استعانت نمایید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت
خود را بآن سورۀ مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که او بیاری خواهید مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا شما را مدد کاری کند و مثل آن بیارند قرآن ۱۰
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد صلعم از خود می سازد
بَلْ كَذَّبُوا کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و تکذیب کنند
بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآنچیزی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت
نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند از امر او آنست که بعد از استماع قرآن
و قبل از تدبر آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ نیامد
بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن
و ذهن ایشان باسرار دقایق آن نرسید تا تکذیب کردند آنچه ندانستند
در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و بنامده بدیشان آنچه از
عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد که بعد الوقوع جز
ندامت حاصلی نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد
كَذَلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب
کردند انبیاء خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان فَانْظُرْ
پس بنگر و ببین که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ آیتهاء
مکذبان و ستمکاران و ایشانرا مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد
در این آیه تسلیه حضرت رسالت صلعم و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است
وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب می کنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ که می گرود بقرآن و
تصدیق او می کند در نفس خود و می داند که حق است ولیکن از روی عناد
اظهار نمی کنند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط
جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو دانا است بِالْمُفْسِدِينَ
به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه آنست
که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند
که از سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب
کنند ترا یعنی بر این اصرار نمایند و از اجابت ایشان نا امید شوی فَقُلْ
پس بگوی لِي عَمَلِي مراست جزاء عمل من وَلَكُمْ و مر شما راست عَمَلُكُمْ
پاداشت عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ و شما بیزارید یعنی ذمت شما بریست مِمَّا
أَعْمَلُ از آنچه می کنم شما را یعنی بعمل من مواخذت نخواهند کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من





بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه می کنید یعنی باخذ بعمل شما نخواهیم شد
بعضی از علما گفته اند این آیه بآیه السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار
و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسان هستند که گوش فرا می دارند
إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن می خوانی و امت را احکام شرعی می آموزانی
تا استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ می شنوانی کران را استفهام
بمعنی نفی است یعنی اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که
با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند مراد آنست که اصم غافل بطریق
نفرین از چنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بچیزی می تواند کرد
چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند پیداست که حال او چه منوال بود وَ
مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ و از ایشان کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلایل
نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید
که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمایی
کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایه ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر هستند با وجود عدم
بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی از دیدن بچشم سر شاهد دلایل
اعتبار است بچشم سر ایشان الآن محروم اند بمحض سخن آنست که می بینند چه
عمی جهالت در ایشان جمع شده و ممکن که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَظْلِمُ
النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول
ایشانرا وَلَكِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم کنند بر نفسهای
خود و حس و عقل که آلة ادراک آیات است در ملاهی استعمال نمایند و لیکن
منافع و فواید آن همه را از ایشان فاسد کردد. چشم از برای دیدن آیات الله
گوش از برای شنیدن اخبار حضرت است هر که که حق نه بیند و نشنود کور و
کور و کر هست بلکه از آن هم بتر است وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی که جمع کنیم و
حفص بغیبت می خواند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آن روز مدت
بودن در دنیا و در قبر ایشانرا کوتاه نماید كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گوییا درنگ
کرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر زاهدی
آورده که معتزله در نفی عذاب قبر در این آیه استدلال نموده گویند اگر کفار در
قبر معذب بودندی مدتی بعید دراز ایشانرا ساعتی ننمودی و جواب می
گویند که صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت
عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ
بَيْنَهُمْ آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند که زمان مفارقت

اندک بوده و این دنیا و لبعث باشد پس از آن بسبب تواتر قیامت آن آشنایی
تعارف یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند آنان که در
خطوط خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند لقاء خدا را یعنی
بعث و جزا را منکر شدند و ما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان
بایمان و اما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی بعض از آنچه نعدهم وعده دادیم
کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی ایشان بود روز بدر او نتوفینک یا متوفی
سازیم ترا قبل از اراده آن تو بدانی که آن حقست و واقع خواهد شد یعنی اگر
انتقام نکنیم از ایشان در دنیا و تو به بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت
ایشان و تدارک آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله پس خدای تع بعد از
اراده آن ما پس توفی تو شهید گواهست علی ما یفعلون بر آنچه ایشان
می کنند و فرا خود عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و مر هر گروهی را از امم
ماضیه رسول فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت می فرمود فاذا جاء پس
چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب
او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالحق
براستی یعنی رسول نجات یافت و مکذبان هلاک شدند وهم و ایشان
یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم
نکنند و در عذاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد
از نزول آیه و اما نرینک الآیات کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند
این آیه نازل شد و یقولون و می گویند کافران از روی استبعاد و استهزا متی
کی باشد هذا الوعد این وعده چرا بما فرود نمی آید ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راستگویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلعم و مؤمنان
که اهل شرک را تخویف می کردند قل بگو لا املک مالک نیستم لنفسی برای نفس
خود ضرا زیانی را و لا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستیم بر دفع ضرری
و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای تع پس چگونه استعجال
کنیم در حلول ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة هر گروهی را
اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت
عذاب ایشان لا یستاخرون واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی
و لا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن تهدید مشرکانست بآنکه ساعت بساعت
عذاب الهی بر شما فرود آید و شآمت تکذیب در بعد کار شما رسد و بعد از حلول
عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد قل ارایتم بگو ای محمد صلعم آیا دیدید
و دانستید شما یعنی خبر می دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدا





که بنزول آن تعجیل می کنند بیاتا بوقتی مشغولی شما بخواب یعنی شب
او نهارا یا روز که زمان اشتغال بطلب معیشت است هرآینه پشیمان شوید
از استعجال پس چون حال برین منوال است ماذا چه چیز را یستعجل شتاب
می کنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند المجرمون گناه
کاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است و در تبیان آورده
که چون این آیه نازل شد کفار گفتند باور نمی داریم عذاب را و تعجیل می کنیم پس اگر
بما فرود آید ایمان آریم اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب
و معاینه بینید آمنتم به ایمان آورید بوی پس گوی با ایشان الآن
آیا اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزاء
به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود
بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب
که ایمان یاس مقبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی که
الم آن دایم بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند شما را الا بما
کنتم الا آنچه بودید که همه عمر تکسبون کسب می کردید از کفر و عصیان
آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت صلعم بتجارت
بمکه رفته بود و چون بحرم رسید و دعوت سید عالم صلعم شنید بمجلس
شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد صلعم اجاد انت ام
هازل این دعوی که می کنی بحق است یا هزل و این کلام که می خوانی راست
یا باطل از حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که و یستنبئونک و خبر می پرسند
از تو در باب قرآن و ادعاء نبوت احق هو آیا حقست و راست است این و گفته اند
مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نی جواب آمد که
قل بگو ای وربی آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن
یا بعث یا عذاب موعود حقست و راست و درست است و ما انتم و نیستید شما
بمعجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه
نیابد و شما عذاب وی را از خویش باز نتوانید داشت و لو ان و اگر باشد لکل
نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد
ما فی الارض آنچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هرآینه فدا
دهد به بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و اسروا الندامة و پوشیده کنند
پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت
شنوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در یابند
الم حسرت و ندامت در دل و بر ناء خویش و گفته اند اسروا یعنی اظهار است

واین از لغات مضادّه باشد مضمون آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود
میان ایشان کافران با رؤسا و اتباع با ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ
و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند بنقصان ثواب یا بافزونی عقاب أَلَا إِنَّ
بدانید آگاه که بدرستی لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها وَالْأَرْضِ
و آنچه در زمین است پس بعذاب کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب
قادر هست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعده خدای تعالی در مثوبت و عقوبت
حَقٌّ راستست و در آن خلاف ممکن نیست لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
اهل کفر لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند و چشم از حقیقت دور
مانده در تنگنای این مجلس غیر دنیا ندیده دیده چون چشم دل او که بر ذهاب
جانب ملک آخرت نکرده مرغ کو در قفس زبون باشد جز شناسد که باغ چون
باشد هُوَ يُحْيِي اوست که زنده گرداند وَيُمِيتُ و می‌میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عام است
قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
وَشِفَاءٌ و شفای عدوای لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آن چیزی را که در دلهاست از امراض
جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ و مهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ
مر گرویدگان را یعنی قرآن نازل شده برای مردمان کتابی جامع است جمیع
آنکه بمحاسن اعمال ترغیب می‌کند و از مقابح افعال تنفیر می‌نماید و مشتمل است
بر حکمت عملی که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند
منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلام عین هدایت و محض حکمت خواهد
بود و زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین غایت رحمت کمند
کلام تو اهل عرفان را زشوره زار خساست بگلشن همت و گفته‌اند قرآن موعظه
نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است
مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی اخص خواص را و رحمت است برای همه که
بدان رحمت هر یک برتبه خود رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ
بفضل خدای تعالی که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام است و گفته‌اند
فضل قرآن است و نعمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآنست و رحمت
حضرت رسالت صلعم یا فضل توفیق است و رحمت عصمت در حقایق سلمی
بخمداسه آورده که فضل معرفتست و رحمت توفیق و در یافته در عین المعانی آورده
آورده که فضل نعم ظاهرست و رحمت نعم باطن یا فضل دخول جنان و نعمت
نجاة نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقاء صاحب کشف الاسرار فرموده

که از



که از روی بشارة می‌فرماید بنده من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و
خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر که را
سرمایه است و سرمایه مؤمنان فضل من کس را خزانه ایست و خزانه مؤمنان رحمت
من و گر شاه را خزانه نهادن بود هوس درویش را خزانه همین لطف دوست و بس
بعضی بر آنند که معنی آیة اینست که بفضل و رحمت من فرود آمده موعظه و شفا و
فَبِذَٰلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ
او خیر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع می‌کنند از حطام دنیی که در معرض زوال
و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه
فرستاد خدای تعالی لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که خوردن
حلال است فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی
حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی بعضی را گفتید حلال است و بعضی را حکم کردید
حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید بر جمعی حرام است
و بر جمعی حلال مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا
قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ آیا خدای تعالی دستوری داد لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل
أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تعالی تَفْتَرُونَ افترا می‌کنید والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ
و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را
تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای تعالی با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز بمکافات در ینا بهام تهدید بزرگ و وعید عظیم است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان
بانزال الکتب و ارسال رسل بدیشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان
لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمی‌کنند این نعمت وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد
فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاد
خدای تعالی مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری
از کارها إِلَّا كُنَّا مگر هستیم عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگهبان
إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض می‌کنید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ
و پوشیده نمی‌شود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ
مورچه خورد یا مقدار فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و در آسمان
وَلَا أَصْغَرَ و نیست خوردتر مِنْ ذَٰلِكَ از ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر
آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ بعض ائمه آورده
که هیچ قولی و فعلی بر حق سبحانه و تعالی پوشیده نیست و بمکافات افعال و
اقوال مناسب آن حکم خواهد بود پس در ضمن آن کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال

شوبه و وعید بود مشرکانرا بغایة عقوبة پس از محاذات اهل ایمان
خبر می دهد و می فرماید الا ان بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان
خدا بر لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره
و شدائد و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت
مطالب و مقاصد و در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقاء ایشان
موجب یاد کرد خدای تعالی باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله
آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیاء بدین وجه
می کند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته
و باطن ایشان بانوار فقر افروخته رخش از میدان ازل تاخته گوی در چوگان
ابد باخته معتکفان حرم کبریا نشسته از صورت کبر و ریا راه نوزدان
شکسته قدم در انگشتان فرو بسته دم و گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که
با یکدیگر دوستی برای خدای تعالی کنند و مؤید این قول همین کلام پس وجبت محبتی
للمتحابین فی الله و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین
از اهوال یوم القیامة و نزد بعضی از اولیاء مؤمنان پرهیزکاران اند بدلیل آنکه
حق سبحانه و تعالی در صفت ایشان می فرماید الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویدند
اند بما جاء من عند الله و کانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری می کنند از محارم
الله لهم البشری مر ایشان راست مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلعم در باب ایشان گذاشته بود و بقول
جمعی مراد رؤیاء صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا
مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع در تبیان گوید
بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت بیند پیش از مرگ و در
مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و ثناء و مدح و فی الآخرة
و مر ایشانرا مژده ایست در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان
سلمی فرموده رحمه الله که بشارة دنیا وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن
وعده شیخ الاسلام قدس فرموده که دلیل راه و بشارتیست در دنیا شناخت و در
عقبی در نواخت در این سرای سر و مجاهده و در آن سرای نور مشاهده
این صفا و وفا و انجاز رضا و لقا لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله
مر سخن خدایرا یعنی در وعدهای او خلاف نیست ذلک آن بشارت موعود هو الفوز
العظیم آنست که رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ
زیرک بکنه آن نرسد و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای
محمد صلعم قولهم گفتار کفار در اشراک در ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت



بر قتل تو نعوذ بالله یا سخنان که خوار داشت تو می گویند ان العزة بدرستی
که غلبه لله جمیعا مر خدایراست دین ترا عزت خواهد داد هو السمیع اوست
شنوا اقوال ایشانرا هر چه بجد و جهد می کنند العلیم دانا باحوال ایشان
در عزیمت و نیتی که دارند و فراخور ایشانرا جزا خواهد داد الا ان لله بدانید
که خدایتع راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من
فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس چون اینها که اشرف ممکناتند
همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس از ایشان نرسد که دعوی
کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک حق شناختن غایة جهل باشد و نهایة ضلالت و ما یتبع
و چه چیز را متابعت می کنند الذین یدعون آنانکه می خوانند و می پرستند
من دون الله شرکاء بجز از خدایتعالی شریکانرا متابعت نمی کنند آنانکه شرکا
می گویند بحقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون
پیروی نمی کنند در عبادت شرکا الا الظن مگر گمانرا یعنی رفتن ایشان
بشرکت حق برده اند و ان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ
می گویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی آن شرکت تنبیه می کند
بکمال قدرت بر انا استدلال بر فردانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت
او راست و بس چنانچه می فرماید هو الذی و اوست آنکسی که بقدرت کامله
جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید
دور و از تعب تردد روز برآسائید و النهار مبصرا و روز را روشن تا در انجام
مهمات خود قیام نمائید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن روز و شب
و نور و ظلمت بر ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم
لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند قرانرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر
نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی که فرا گرفت خدای تع ولدا فرزندی یعنی ملائکه را
بفرزندی گرفت سبحانه پاکست خدایتع از گرفتن فرزند هو الغنی اوست بی نیاز از
اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار
گذراند یا ذلیلی بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم و رسم
پیدا کند و مجموع اینها علامه احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه
از اتخاذ ولد مستغنی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی
ترکیب باشد و هر ترکیب ممکنست و هر ممکنی محتاج است بغیر و واجب الوجود غنی
مطلق است پس احتیاج راه نبود و باو نیست و اشارت به بیان غنای حق اینست
که له مر او راست از روی مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس

علویات وما فی الارض وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم
نیست نزدیک شما از مشرکان من سلطان حجتی و برهان بهذا باین که خدای
تعالی فرزند فرا گرفت أتقولون ایا می گویید علی الله بر خدای تعالی دروغ و افترا
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید قل بگو ای محمد صلعم ان الذین یفترون بتحقیق
آنانکه افترا کنند و بربندند علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ را باتخاذ ولد و
اضافه شریک لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند
متاع مر ایشان راست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی و سود مند
چند روزه مهلتی دارند و مهل و فرصتی بگذارند ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم
بازگشتن ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشدید عذابی سخت
یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر صلعم یکفرون
کافر می شدند واتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر خود و اهل مکه نبأ نوح
خبر نوح پیغمبر را اذ قال یاد کن چون گفت لقومه گروه خود را یعنی آنها که
مشرک بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست بزرگ شده و گران
گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نصح کلام
ربانی مبنی از آنکه نوح ع نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت
کرد و بر جفا و اذای ایشان تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید گفت ای
قوم اگر بر شما شاق می گذرد مکث در میان شما وتذکیری و پند دادن من
مر شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی و تصدیق
نا نموده مرا می رنجانید فعلی الله پس بر خدای تعالی توکلت توکل کردم
در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا امر کرده اند و محکم سازید امرکم کار خود را فاجمعوا
یعنی عزیمت کنید بآن یا جمع کنید خداوندان امر را مراد قوم شما اند وشرکاءکم
و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکاء حق ساخته اید ملخص آنست که
شما بقصاص من همه باتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد
من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی بنظام و هویدا می شوید ثم اقضوا الی پس ادا
کنید بمن آنچه می خواهید یعنی بکنید بمن مکاره آنچه اراده شما است ولا تنظرون
و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت و محنت کلام من این سخنان دلیلست
بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و توقع تمام بنصرت ملک علام داشته
و می خواست که امت بدین معنی پی برده در طریق متابعت نهند خود ایشان از اتخاذ
ابد دریافته آن قول و فعل اعراض نمودند و نفی فرمود فان تولیتم پس اگر روی
بگردانید بیان قبول قول فما سألتکم پس نمی خواهم از شما بر اداء رسالت خود
من اجر مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من





برای شما دعوت الا علی الله مگر بر خدای تعالی و او مرا بران ثواب خواهد داد
خواهی شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید وامرت و فرموده شده ام ان اکون
آنکه باشم من المسلمین از گردن نهندگان مر حکم خدای را بر خلاف حکم او نکنم
و اجر رسالت از غیر او نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام
او را یعنی اصرار کردند در تکذیب و بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه
پس نجات دادیم نوح را ع از غرق شدن ومن معه و هر که با وی بود فی
الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد بودند از ذکور و اناث و
جعلناهم و گردانیدیم کشتی خلائف باشندگان در زمین از پس هلاک
شدگان واغرقنا و غرق بطوفان الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند
بآیاتنا بآیتهای ما که با نوح ع بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر
ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین
عاقبت بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع در این آیه هم تسلیه حضرت
رسالتست صلعم و تهدید اهل کفر ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از
بعد نوح ع رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان هر رسولی را
بقومی هود را ع بقوم عاد و صالح را ع بقوم ثمود و ابراهیم را ع بقوم بابل و شعیب را ع
بقوم ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان با ایشان خود بالبینات
بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم ایشان
که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنکه
تکذیب کرده بودند قبل البعث پیش از بعث برهان و تیره سلوک نمودند
با ایمان نیاوردند بچیزی تکذیب کرده بودند پیش از ین معنی در عهد میثاق
کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم
نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان در
تکذیب یعنی مکذبان قریش ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این
پیغمبران موسی وهرون موسی بن عمران ع و هرون برادر او ع الی فرعون
بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف قوم او بآیاتنا
بآیتهای ما یا بمعجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند
از قبول و متابعت نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم
آرندگان یعنی بعناد و بتکذیب انبیا و امم فلما جاءهم پس آن هنگام
که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزد ما یعنی موسی ع
بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا نمود و معجز بدیشان نمود قالوا گفتند از
فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این که آورده و معجز نام کرده لسحر مبین

بربان من قبل پیش از بعث
رسل یعنی تکذیب سخن او اعا
کرده بودند م

هر آینه جادویست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی ع قایلان این قول أَتَقُولُونَ
آیا می گویید شما لِلْحَقِّ مر حق را که معجز است و معجز روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام
که بشما آمد این سحر است أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است این که من بشما نمودم استفهام است
بطریق انکار وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و پیروزی نیابند ساحران و بمراد
نرسند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی ع را أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو
لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما عَلَيْهِ بر آنچه آبَاءَنَا
پدران خود را در عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز
داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما لَكُمَا مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از
تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی از ملازمان خود را ائْتُونِي
بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه
کند با موسی ع پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت
بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا
جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی ع قَالَ
لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسی ع مر ایشان را أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ
آنچه شما افکنندگانید مر او را از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون
بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت
آمده در چشم مردم مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی ع مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه
آورده اید شما السِّحْرُ آن جادویست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان
آنرا می گویند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَيُبْطِلُهُ زود باشد که تباه کرداند
سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای تعالی بصلاح
نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ عمل تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت
گرداند خدای تعالی حق را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش
یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید ایشان را یعنی حق سبحانه و تعالی وعده
نصرت وفا کند و از خشم و از کراهت دشمنان باک ندارد و از مثنوی معنوی اشارتی
بدین معنی هست ع حق نترسد از غم و خشم خصام • کی گذارد اولیا را در عوام • مه
فشاند نور و سگ وع وع کند • سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خسانه می رود
بر روی آب • آب صافی می رود بی اضطراب • مصطفی مه می شکافد نیم شب •
ژاژ میخاید ز کینه بولهب • آن مسیحا مرده زنده می کند • وآن جهود از خشم سبلت
می کند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبدا امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ

مگر فرزندان



مگر فرزندان از قوم موسی ع و آن چنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمد
بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان
بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ
و ترس از گروه خود یعنی از پیران و رؤسای قوم مر دانست که جمعی از بنی اسرائیل
ایمان آوردند بموسی ع با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ
يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون
تا باز گردانند ایشان را بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر بود
و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به
بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی ع مر آن مومنان را وقتی که آثار خوف ایشان
شاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که
گرویده اید بِاللَّهِ بخدای تعالی و دانسته اید که ایصال المنافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود باو گذارید
إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضای او را در
انوار آورده که این القبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب
توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف
و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از ملاحظه
اسباب و گفته اند تعلق دل است بحضرت قادر مطلق و نفی پیان غیر او یعنی خود را
و غیر خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه معتقد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه
میت در دست غاسل • هر که در بحر توکل غرق گشت • همتش از ما سوی الله در گذشت
این توکل گرچه دارد بحرها • فهم هر کس بحث دارد ای کجها • و چون موسی ع ایشان را بتوکل فرمود
فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف و
و اثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرونست زبان نیاز باغاز دعا کرده گفتند
رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم
وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا ملاقات با ایشان آورده اند
که بعد از ایمان این قوم بموسی ع اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی بود فرعون
گفت تا مساجد و معابد که در سر محلات بعد مبادا سواق ساخته بودند خراب کرده
ایشان را از اداء منع نمودند و حق سبحانه و تعالی موسی ع فرمود تا درون خانهای ایشان
معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نشوند چنانچه می فرماید وَأَوْحَيْنَا

و وحی کردیم ما **الی موسی واخیه** بموسی ع و برادر او ع **ان تبوّءا** آنکه فرا گیرید جای
باز گشت **لقومکما** برای قوم خود **بمصر** در شهر مصر **بیوتا** خانها که رجوع
کنند بان بجهة پرستش خدای تنکیرش ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص
معابد و تعیین قبله آن است بامله قوم و در آن محل امام ایشان موسی ع بود و
هرون ع **واجعلوا** و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما **بیوتکم**
خانهای خود را که گرفته‌اید **قبلة** سجدهها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع
نماز بجانب کعبه گذاردی **واقیموا الصلوة** و بپای دارید نماز را در ان موضع جمع ضمیر
بجهة آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد **وبشر**
**المؤمنین** و بشارت ده ای موسی ع مؤمنانرا بنجاة دنیوی و درجات عقبی
ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعتست و آن موسی بود ع
**وقال موسی** و گفت موسی ع در دعاء خود **ربنا** ای پروردگار ما **انک آتیت** بدرستی
که تو دادی **فرعون وملأه** فرعون و گروه اورا **زینة** چیزی که بآن آرایش کنند از
لباس و پیرایه و متاع خانه **واموالا** و داده ایشانرا مالها از نقود و متاع و ضیاع
**فی الحیوة الدنیا** در زندگانی دنیا ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه
کوههای که در معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرعون
او را بدین مواضع بود بدین سبب مال بسیار بتصرف قبط در آمده متمول و متجمل بود
و سبب ضلال و اضلال ایشان شد پس موسی ع بعد از آنکه در دعاء خود گفت
ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع
تکرار ذکر کرده **ربنا** ای پروردگار ما ایشانرا داده **لیضلوا** تا گمراه کردانند بندکان از
**عن سبیلک** از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند **ربنا اطمس** ای پروردگار
ما اثر محو و نیست **علی اموالهم** بر مالهاء ایشان یعنی صورت آنرا محو ساز و تمثیل منتقل
کن بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله کفته دینار و درهم ایشان
همه سنک شد و بر همان شکل و نقشی که داشت و ربیع رحمه الله فرموده که تمام اموال
ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنک شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر
موسی ع دعا فرموده که **واشدد علی قلوبهم** و سخت فرا گیر بر دلهاء ایشان یعنی مهر نه بر آن
تا سخت دل شوند **فلا یؤمنوا** پس ایمان نیاورند موسی ع بوحی معلوم فرموده بود که
ایشان ایمان نخواهند آورد و بدین لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا ایمان منشرح نشوند
و ایمان نیارند **حتی یروا العذاب الالیم** تا آنکه ببینند عذابی دردناک که آن غرق دریای قلزم
**قال** گفت خدای تعالی **قد اجیبت دعوتکما** بدرستی که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر
آورده‌اند که موسی ع دعا میکرد و هرون ع آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است
ازین جهة فرموده که دعاء هر دو مستجاب شد **فاستقیما** پس ثابت باشید بر دعوت و الزام





حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند
بعد از چهل سال اثر از دعا ظاهر شد **ولا تتبعان** و پی روی مکنید در تعجیل
**سبیل الذین** راه آنانرا که از فرط جهالت **لا یعلمون** نمیدانند که وعده
حق سبحانه و تعالی بوفا می انجامد در وقت آن **مصرع** کارها موقوف وقت
آمد نگهدارید وقت • و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی ع
که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسید موسی ع
با جماعة بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریاء قلزم رسیدند فرعون
با لشکر خود از عقب و بدعاء موسی ع دریا شکافته شد و تفاصیل این
واقعه در سوره شعرا است ذکر خواهد یافت القصه بنی اسرائیل بسلامت
از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید **وجاوزنا ببنی اسرائیل**
و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را ع **البحر** از دریاء قلزم بسلامت **فاتبعهم**
پس از پی در آمد ایشانرا **فرعون وجنوده** فرعون و جنود لشکر او **بغیا**
برای ستم کردن بنی اسرائیل **وعدوا** و از جهة از حد بیرون بردن در
جفای ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند اسپ فرعون بسبب بوی
مادیان که جبرئیل ع سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه در دریا
افکندند و فرعون میخواست که بدریا در آید تا مرکب او را میبرد **حتی اذا ادرکه**
**الغرق** تا چون دریافت که غرق میشود دانست که هلاک خواهد
شد **قال آمنت** گفت ایمان آوردم و بگرویدم **انه** بآنکه **لا اله** نیست معبودی
مستحق عبادت **الا الذی** مگر آنکه خدای که بگرویده‌اند بوی **آمنت به بنو اسرائیل**
گرویده اند بنی اسرائیل **وانا** و من **من المسلمین** از جمله گردن نهادگانم و حکم
او را در مدارک آورده اند که فرعون واحد ثلثه نوبت عبادت تکرار کرده
و لا غایه حرص که بر قبول آن داشت و بجهة فوت وقت مقبول نشد از وقت
واحده تکافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن کفت حق تعالی جبرئیل ع را در جواب
او فرمود **آلآن** آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند **وقد عصیت** و حال آنکه
تو نافرمانی کردی **قبل** پیش ازین و فرمان الهی نشنیدی **وکنت من**
**المفسدین** و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و عرائس
از تفاسیر آورده اند که نوبتی جبرئیل ع بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت
فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که در نعمت و احسان مالک
خواجه خود بیاید و بتربیت و انعام او ممتاز گردد پس کفران نعمت
پیش آورده و دعوی خواجگی کرده فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در بیان
فتوی او نوشت که محکوم به ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود

بیرون آید ودر نعمتها وکافر کردد آنست که او را در دریا غرق سازند
وجبرائیل ع آن خط فرا گرفت ودر بن محمل که فرعون بگرداب فنا در افتاد
اظهار ایمان می نمود جبرائیل ع آن خط بوی نمود کفت بفتوی با تو عمل
کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز می رهانیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی
قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا در روی آب آورده اند که چون فرعون وقوم
او غرق کشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده ودم بدم کشتیها
ساز کرده لشکر از دریا بکشد باشد واز عقب ما در آید حق سبحانه وتعالی
فرعون را بر روی آب آورد باز رهی کردن بر داشت وبدان او را می شناختند تا
بنی اسرائیل تنی فرعون را بی روح دیده قلبی یافتند واز بنیت که بعضی علما ننجیک
بدن را بمعنی درع داشته اند وآمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی
رسوب در آنست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی ودر زاد المسیر آورده که بقیه
قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند وگفتند ما و با قوم
خود در جزایر بحر بصید مرغ وماهی مشغول است حق سبحانه وتعالی فرمود
تا موجها که فرعون را بر کنار افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین
افکند چنانکه همه کس او را دیدند واز ابن عباس است که در معنی ننجیک فرموده اند
که نلقیک علی نجوة من الارض ونرمی بر هنه ترا از دریا بر آریم لتکون تا تو باشی
لمن خلفک برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بر تو عبرت گیرد وداند که مملوک
مقهور دروغست از دعوی ما الکبریة وقاهریة بنده که خود را از غرق شدن
در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان
رساند عاجزی که او را سر جواب وخوارست لاف قدرت ترند چه بخرابست
انکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا
وبدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت
ما غافلون بیخبرانند ایشان اند در و فکر نمی کنند واز آن عبرت نمی گیرند ولقد بوأنا
وبدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل را جای پسندیده چنانچه از صدق وعده ما سرزمین آن ولایة
شام بود از آن مصر ورزقناهم وروزی دادیم ایشان را من الطیبات
از پاکیزها وچیزهای لذیذ وبقول بعضی مراد ازین جا از بنی اسرائیل یهود
وعصر پیغمبر اند که ایشان را در یثرب جای داد وخرما وروغن وشک بدیشان ارزانی
داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یاد بایشان حضرت محمد صلعم
حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة واحکام آن ودر آن
اختلاف کردند بتاویلها تا زمانی که عالم شدند به نبوت احمدی وصفات محمد صلعم
وبه تغییر وتحریف آن مشغول کشتند وگفته اند علم قرآنست که فرود آمد و سبب

[illegible]





اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند
میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه که بودند از روی عناد
وجهل فیه یختلفون در آن چیز خلاف می کردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلعم
فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا از آنچه فرستادیم
بر تو از قصص واحکام فاسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب
می خوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلک پیش از تو یعنی اهل
کتاب چه این منزل محقق است ونزد ایشان مثبت مخاطب حضرت پیغمبر است
صلعم واداته اند ودر زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک
نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق بدرستی که
آمد بتو بیان راست ودرست من ربک از پروردگار تو فلا تکونن پس مباش
من الممترین از شک آورندگان واصح قول آنست که در امثال این مخاطبان صورت خطاب
متوجه حضرت رسالت است صلعم اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت صلعم معصوم
ومحفوظ است از شکوک وشبهات در آنچه بروی منزل شده است از همین قبیل است
این خطاب دیگر که ولا تکونن ومباش من الذین از آنکسانی که تکذیب کردند
کذبوا بآیات الله مر نشانهای خدا را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب
کنی من الخاسرین از زیانکاران ان الذین حقت بدرستی آنانکه واجب شده است
علیهم بر ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته
که ایشان بر کفر میرند وملائکه را بر آن خبر داده وگفته اند کلمه آنست لاملان
جهنم یا هؤلاء فی النار ولا ابالی وبعضی بقضیه چون کلمه در شان ایشان ثابت
شده است لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه ونعم در وع نیست
وچون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان مفقود است
مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم واگر چه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که
اقتراح می کنند حتی یروا تا ببینند العذاب الالیم عذابی درد ناک را
که نام فردای ایشان وبعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه
قوم فرعون وسایر امم ماضیه را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان
آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود
اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند
فنفعها پس سود رساند اهل دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن
وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لما آمنوا آن هنگام که ایمان
آوردند کشفنا عنهم بر داشتیم وبردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوا
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم وبرخوردار گردانیدیم ایشان را

الی حین تا هنگام رسیدن اجلهاء ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته
شد استثناء از الا قوم یونس متصل بود و نفع با ایمان باس مخصوص باشد
باین قوم و مستثنا باشد از حکم این آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا
باسنا و بعضی بر آنند که معنی این آیه آنست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را
ایمان ایشان لیکن قوم یونس ع چون اثر عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند
ایمان خود را تا بوقت حلول ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد
و قصه یونس ع بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه و تعالی او را با اهل نینوی فرستاد
از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای تعالی دعوت میکرد و ابا نمودند او ملول بجان رسید
آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه و تعالی
اجابت نمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب شما فرود
آید یونس ع ایشانرا خبر داد از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد
چون زمان موعود رسید حق تعالی بمالک دوزخ اشارت کرد که بمقدار شعیره از
سموم دوزخ بدیشان فرست مالک فرمان الهی بجا آورد سموم بصورت ابر سیاه
با دود غلیظ و شراره آتش بیامد گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل آن شهر
دانستند که یونس ع راست گفته روی بملک آوردند و او مرد عاقل بود فرمود
که یونس را ع طلب کنند چندانکه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر
یونس ع برفت خدای که ما را بدو دعوت میکرد باقی است و دانا است
و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم
پس ملک سر و پا برهنه پلاس در پوشید و رعایا بهمین صورت روی
بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکانرا
از مادران جدا کردند و بیکبار بنیتی خالص ساخته آواز بر آوردند که آمنا
بما جاء به یونس ع و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بر وجهی نالیدند و درین
چهل روز از افغان و ناله نیاسوده در مناجات و بیقراری بودند عرضه میساختند
چاره ما ساز که بی یاوریم کرمی بر ما بکن که روی آورده ایم لطفی بما رسان که جز تو
نداریم نوازنده پیش تو گریه کنان آمده ایم بر امید تو جدا آمده ایم قوم می گفتند
خداوندا یونس ع ما را گفته بود که خدای تعالی گفته بندگان بخرید و آزاد
کنید ما بندگان توایم ما را بکرم آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند الهنا ما را یونس ع
خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری یا بیچارگان
و درماندهایم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر عرضه میرسانیدند که ای
پروردگار یونس ع از قول تو می فرمود که هر که بر شما ستم کند او در گذرانید خدایا



ما بگناه بر خود ستم کرده ایم عفو کن بر ما و دیگر برین گونه دعا می کردند که یونس ع
ما را می گفت که سائل را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرم آورده ایم
ما را رد مکن تهی دستان بر آورده ایم دست در دعا نقد فضل بر دست
گدایان نه القصه روز چهارم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان
ظهور نمود برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته
ابر رحمت سایه انداز رفت بر مفارق ایشان افکند و یونس ع بعد از چهل روز
متوجه شده می خواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر
صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرد و با خود گفت من
ایشانرا بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر من بدین شهر
روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه بدریا و محبوس گشتن
در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر
خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در
زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آوردندی که حضرت رسالت صلعم بر ایمان
قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینه دل آنحضرت
صلعم می نشست حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و ایمان خلق بمشیت خود باز
بست و فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّى يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ تا گروند مؤمنان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا
كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ نفس را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق و قضاء الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می گماریم عذاب را
یا خشم میکنیم یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفص بیا می خواند یعنی غضب می
کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو
ای محمد صلعم مشرکانرا که از تو طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه
کنید بدیده سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت
وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و
بلاغ حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمی کند دلیلها و آیتها
وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ
يَنْتَظِرُونَ پس چشم نمی دارند این مشرکانرا إِلَّا مگر ایامی را یعنی وقایع را مِثْلَ
أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم
عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه نزول عذاب است قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس
انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما

ثُمَّ نُنَجِّي پس برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بتکذیبان
ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجاة دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
كَذَٰلِكَ همچنانکه نجاة دادیم رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعدۀ ثابت
بود در سنت ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجاة میدهیم گرویدگانرا
که محمد است صلعم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ
فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من پیدا نکنم دین خود
برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی‌پرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ شما می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای تعالی از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن میپرستم و کنم خدا را
الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدائی که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است
چه وفات اهل شرک مبدأ عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و مأمور شده‌ام
أَنْ أَكُونَ بآنکه می‌باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار
انبیاء وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده‌اند مرا بوحی فرستاده بآنکه بپای دار
وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا
در حالتی که مائل باشی از همه دینها بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آرندگان این خطاب متوجه بغیر آن حضرت است وَلَا تَدْعُ و مخوان
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچه را که سود ندارد ترا خواندن
او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی
یعنی بخواهی این چنین چیز را بدرستی که تو مِنَ الظَّالِمِينَ آن هنگام از ظالمان
باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند
خدای بتو رنجی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز
دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که خداست وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد
بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده
نیست مر فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه
و تعالی متفضل است باراده خیر بندگان نه باستحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ
میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود وَهُوَ الْغَفُورُ و او آمرزنده پس از غفران او بمعصیت او نا امید مشوند
الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت او امید رحمت او بندند قُلْ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد شما را کلامی درست
با پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ نزدیک از پروردگار شما و هیچ عذری نماند
شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعت و عاید بدو است



وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که
گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست وَمَا أَنَا
و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد
دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد صلعم
مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچه را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ
و صبر کن بر دعوت و ایذا که بتو رسد شکیبائی ورز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم
کند خدای تعالی بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و نفی و جزیه کتابی وَهُوَ و او است
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم
نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد از سفیدی و سیاهی
تا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سُورَةُ هُودٍ ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر در احقاف فرموده که حروف مقطعه نیست باصطلاح وضعی و عرفی
مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی
مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی آنست
که انا الله اری منم خدای که می‌بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا
و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتملست بر وعده و وعید
كِتَابٌ این کتابی است صفت او اینکه أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است
آيَاتُهُ آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته بنظمی محکم چون بنای مستحکم که
نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره
و آیه آیه یا بتفصیل یافته آنچه بندگان بدو محتاج اند یعنی مبین شده است
مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد یک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا
بهمه چیزها أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را إِنَّنِي لَكُمْ
بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی بامر وی نَذِيرٌ بیم کننده‌ام بعقوبه
بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبه بر توحید و ایمان وَأَنِ
اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست که تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ
از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت
او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا
برخورداری نیکو یعنی عمر دراز فراخی دهد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از
بندگانی دهد در ایمنی و تن درستی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام شده که آخر
عمر معهود است محققان گفته‌اند متاع حسن رضا است بر آنچه هست و نعمت
صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری رحمه الله مذکور است که

برخورداری نیکوست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود وَيُؤْتِ و تا
بدهد خدای تعالی كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب
و جزاء فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل
کسی است که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او و جوزجانی گفته ذو فضل آنست
که در دیوان اعمال نام و نشان فضل نوشته باشند و هر اینه بعد از وجود بدان
شرف خواهد رسید آنرا که بدادند اثر بار نگیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران
برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ
عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که روز قیامت
است و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و از آیات الاهی
کنار بود قحط و بلا تا حدی که مردار می خوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خداست
مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها و از اعاده و
اثابت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست آورده اند که جمعی مشرکان با کمال عداوت
حضرت رسالت صلعم می ورزیدند و بجهة مصلحت زمان در اخفاء آن می
کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند که چون پردها فرو گذاریم
خود را بجامهای خود بپوشیم و سینهای خود را فراهم کنیم در عداوت حضرت
محمد صلعم کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که ایشان
یعنی کافران أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم می کنند سینهای خود را بر عداوت
حبیب من یا دو تا می کردانند آنرا دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده
داشتن راز در دل یعنی دشمنی حضرت پیغمبر در دل می گیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان
دارند مِنْهُ از خدای تعالی أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را بر فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ
خدای تعالی می داند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می کنند در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ
و می داند آنچه آشکارا می کنند به زبانها و ستر و علانیه ایشان نسبت
علم وی یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
باسرار که در سینها است و گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه و تعالی
مضمرات آنرا می داند ع ای که در دل نهان کنی سرّ آنکه دل آفرید می داند
در اسباب نزول آورده که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده که او مردی
شیرین زبان و جمیل المنظر بحضرت رسالت صلعم آمدی و سخنان شیرین و خوش
ادا کرده لاف هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش
تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه و تعالی خبث عقیدت او بدین آیت آشکارا
کرد بصفای ظاهر شان ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده





که منافق مشابه ماریست درونش و اندرونش بیرونش نقش و نگاریست ع صورت
ظاهر منهادند اعتبار باطنی باید منزه از غبار وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده
فِي الْأَرْضِ از زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خداست رِزْقُهَا
روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی قید وجوبیت در شرع به
جهة وصول رزقست بر نوعی و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه
مفوض بخدای تعالی است اگر خواهد که بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ
می داند که خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات در حین حیاة وَمُسْتَوْدَعَهَا
و آرامگاه وی بعد از وفاة صاحب کشاف است آورده اند که مستقر مکان حیوانات
از زمین و آب و هوا و مستودع موضع ولاد ایشان قبل از استقرار چون صلب
و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و
مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح
محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه
و آخر او آدینه بوده وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
عرش او بر آب در بعضی از تفاسیر آورده که حق سبحانه و تعالی در مبدا آفرینش یاقوت
سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را زبر آب جای داد و در وقوف عرش
بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید
آسمان و زمین و عرش و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله
آزماینده گان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست
از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین نعمت یا تصدیق که کاملترست
در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را
إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَذَا نیست این
سخن که در باب بعث می گویند إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر مانند سحر آشکارا در
فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب
را که وعده داده ایم إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم
لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی طعن و تمسخر مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز می دارد عذاب را
از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که روزی که بیاید عذاب بدیشان
لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون
وقت در رسد به هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دنیا طی فرموده که این عذاب قتل

جبرائیل است عم استهزا بانرا که مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر می‌دهد
و در سورهٔ حجر خواهد مذکور شد وحاق بهم و احاطه کرده خواهد شد
بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهة تحقق وقوع است یعنی گویا
که فرا گرفته است جهات ایشانرا ما کانوا آنچه بودند اندروی جهل به
یستهزءون آنرا استهزا می‌کردند و بوقوع آن استعجال می‌نمودند ولئن اذقنا
الانسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما رحمتی که دریابد
لذت آنرا ثم نزعناها پس بازستانیم آنرا منه ازو انه لیؤس بدرستی که او ناامید است
بجهة بی‌صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است بر رحمت گذشته
ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء
مسته بعد سختی که باو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر آینه
گوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مکاره و مصایب که مرا بدی می‌آمد دور
شد عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمان است بنعمت مغرور
مانند فخور تا زنده و مفخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته اند
از شکر نعمت و قیام بحق آن الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند در محنت
و بلا وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند
در نعمت و رخا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند ایشانرا مغفرة
آمرزش گناهان واجر کبیر و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ الاسلام فرموده
که در بهشت نعمتی هست که همه نعمتهای بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی
شاهده و انوار لقاء او ما را بهشت بهر لقای تو در خور است بی پرتو جمال تو جنت محقر است
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات
صلعم می‌کردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک می‌نمودند
و از جملهٔ اقتراحات ایشان بود که چرا گنجی ننهادند یا ملکی بتصدیق تو نفرستادند حضرت
صلعم از عدم قبول دعوت و استهزاء و تعنت ایشان تنگدل می‌شد حق سبحانه و تعالی
برای تهییج حضرت صلعم در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد
که فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی امام زاهدی رحمه الله می‌گوید استفهام
بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده است الیک
بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از سب آلهه ایشان وضائق و تنگ
بر ما اظهار آن صدرک سینهٔ تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل
چرا فرستاده شده است علیه کنز بروی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن
تابع او شوند او جاء معه یا چرا نیامد با او ملک فرشته بجهة گواهی بر نبوت او
بسبب این مقالات از ادای رسالت انما انت جز این نیست که تو نذیر بیم کننده



بر تو انذار است و بس و نبود دران تقصیر نمی‌نماید پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد
در شب مهتاب مه را در سماک از سگان عوعو ایشانرا چه باک والله علی کل شیء
و خدای تعالی بر همه چیز وکیل گواه است یا کارگذار آنکه کارها و کار ادو و نگهدار
آنکه خود را باو سپارد پس توکل باو کن و کار را از گفت و شنود هر حسود و عنود باک
مدار ام یقولون بلکه می‌گویند کافران افتریه محمد صلعم می‌بافد آنچه می‌گوید
که این وحی گفته یعنی قرآنرا خود می‌سازد قل فأتوا بگو پس بیارید بعشر
سور ده سوره مثله مثل قرآن در بیان و حسن نظم مفتریات بر بافته
نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود می‌توان بافت و بر این
گمان می‌برید که من از خود می‌سازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز
قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادر ترید بجهة وقوف
شما بر قصص و اخبار و تعود شما بر آن انشاء اشعار وادعوا من استطعتم
و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که توانید من دون الله بجز خدای تعالی
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلف است
و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فأتوا بسورة
من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا
پس اگر اجابت نکردند لکم مر شما را در آنچه گفتید از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است
صلعم و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته‌اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی
میکردند برای جانب پیغمبر صلعم و می‌گفتند که حضرت رسالت صلعم مفتری می‌کند
شما با مفتریها و معارضه کنید پس حق سبحانه و تعالی فرموده که ایشان در معرض
جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید که انما انزل آنچه فرستاده شده بعلم
الله بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علمست بمصالح عباد
و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد وان لا اله و بدانکه نیست معبودی بحق
الا هو مگر او که عالم است بآنچه غیر او ندانند و قادر است بر آنچه او تواند فهل انتم
پس هستید شما مسلمون ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز می‌تواند بود
یعنی باسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد من کان هر که
باشد که اراده نماید همت یرید الحیوة الدنیا خواهندهٔ زندگانی دنیا و زینتها
نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها و از آنش از اداده مقابلهٔ اعمال خیر خود
منافقانند یا اهل ریا یا یهود یا نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است و
جمیع مردمانرا که هر که انیشان باحسان و اعمال بر وجود دنیا خواهد لا یبخسون
کاسته نمی‌شوند از ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که لیس
لهم نباشد ایشانرا فی الآخرة در سرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه

ایشان استیفای جزوی که بر صور اعمال ایشان مرتب بوجه نموده اند
و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است ماند وحبط
و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت
متفرع با اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وباطل و ناچیز است
فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بوده اند که می کردند از ریا و سمعه و غیر آن
أفمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار
خود که او را دلالت کند بر طریق ثواب ویتلوه و از پی درآید برهان او را
که دلیل است شاهد منه گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد و آن
قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبند و عمل نه بر وجه صواب کنند
گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومنی مخلص و شاهد
پیغمبر است صلعم و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است صلعم و تابع دست شا
کان جبرئیل است ع یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر رضی الله عنه یا امیر المومنین
علی رض یا صورت حضرت صلعم هر یک بدین انصاف در روی بکر بیق انوار الحق والد
صدق در چهره مبارک او شاهد بودی ع ای حسن سعادت جبین تو
هویدا ام ابر حسن چه حسن است تبارك الله تعالی بعضی بر آنند که بینه قرآن است
و یتلوه یعنی تبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل
تابع او بوده، کتاب موسی یعنی توریه چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت
بوجود او تابع است یعنی موافق و قرآن را اماما در حالتی که توریه پیشوا
بوده مر اهل دین را ورحمة و سبب بخشایش منزل علیهم اولئك آن گروه
که صاحب بینه اند یؤمنون به می گروند بقرآن ومن یکفر به و هر که کافر
شود بقرآن من الاحزاب از گروهی چند که اهل مکه اند رحمة حضرت پیغمبر اند
فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده اوست و لا محاله بدان رسند فلا
تك پس مباش فی مریة در گمان منه از این موعد انه الحق بدرستی
که این وعده درست و راست است من ربك از پروردگار تو ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یؤمنون نمی گروند بآن و تصدیق نمی
کنند ومن اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری از آنکه بر
بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات
شریك برای او اولئك آن گروه ستمکاران یعرضون عرضه خواهند شد
در موقف علی ربهم بر پروردگار خود ویقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان
یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی
دهند که هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم

قرآن است یعنی تصدیق می کند و ... من قبله و پیش از ... کتاب موسی ... تا نزول قرآن تابع ...

گفتند



گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریك الا لعنة الله بدانید که لعنت
خدای تعالی علی الظالمین بر ستمکاران است یعنی کافران و مراد از لعنت دور باشد
از درگاه پس صفت ظالمان می کند و می فرماید که الذین آنانکه یصدون
باز می دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی از دین او ویبغونها
و وصف می کنند راه خدای را بکجی عوجا و انحراف از راستی وهم و ایشان بالآخرة
بدان سرای هم کافرون ایشان ناگرویدگانند مکرر ضمیر جهة کفر ایشان است
بآخرت اولئك آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان
مر خدا را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم
و نیست مر ایشان را من دون الله بجز خدای تعالی من اولیاء هیچ کس از دوستان که
عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای
ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهة ضلال و اضلال ما کانوا
شوند در دنیا یستطیعون السمع توانستند شنید یعنی سخن حق را از
شنیدن آن کر بوده اند وما کانوا یبصرون و نبودند که ببینند آیات قدرت را
چه از دیدن آن کور بوده اند اولئك الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا
انفسهم زیان کردند نفسهای خویش یعنی زیان بدیشان باز گردد وضل
عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه که افترا می کردند از شفاعت
بتان و درخواست ملائکه لا جرم انهم بیشك و شبهه ایشان فی الآخرة در آن
سرای هم الاخسرون ایشانند زیان کاران از همه زیان کاران ترجیح پرستش
خدای تعالی خریده اند متاع دنیوی فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و در این
سودا عین خسارت است ع ماند دین را بدنیا دادن از دون همتی است
زانکه دنیا جملگی هیچ است و این آشنائیست نعمت دنیا ستانی دولت
باقی دهی اند برین سود خرد داند که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی
آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته
از ادای فرایض و تعهد نوافل واخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم با پروردگار خود
یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی منقطع شده اند اولئك اصحاب
الجنة آن گروه ملازمان بهشت اند هم فیها آنان در بوستانهای جنان
خالدون دایم و باقی اند مثل الفریقین مثل دو گروه که مومن اند و کافر
کالاعمی والاصم مانند کور و کراند والبصیر والسمیع و مانند بینا
و شنوا هل یستویان آیا برابرند این دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی
برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمی گیرند بدین مثلها و تامل نمی نمایند
در آن تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهة عدم مشاهده او امر

آیات قدرت را و بنا شنوا بسبب تصامم و از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن
بسمیع و بصیر جهة آنست که حال مؤمن در سمع و بصر مرضیة احوال کافرانست
در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اجتناب نماید
و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر
کند و بحقیقت بصیر کسی است که دیدهٔ بصیرتش بکحل و بی یبصر جلا یافته باشد
و سمیع کسی است که گوش هوشش بگوشوارهٔ و بی یسمع آراسته بود هر که بخدای
نگرد بیند جز از خدا نه بیند و هر که بخدای شنود جز خدای نشنود ** گو شخصی
که بحق باز بود در همه جائی ** او هیچ سخن نشنود الا از خدای ** و آن دیده که از نور
بد بود او را ** هر ذره بود آینهٔ دوست نمائی ** وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را ع بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را که إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب
و وجه خلاص ایشان می کنم باید بیرم أَن لَّا تَعْبُدُوا بانکه نپرستید
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ
بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی که مؤلم است در و عذاب بصفت یوم
الیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع در و فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف
و رؤساء قوم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از قوم نوح ع
مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما
باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب کرداند اطاعت تو
از تو در نمی یابیم ایشان هیکل بشر ترا دیدند و از درک حقایق اشیا غافل
ماندند / همسری با انبیا بر داشتند ** گفتند اینک ما بر ایشان بشر **
ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور ** این ندانستند ایشان از عمی ** در میان فرقی
بود بی منتها ** هر دو گون زنبور خوردند از محل ** زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب ** زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب ** آن دو نی
خوردند از یک آبخور ** آن یکی خالی و دیگر پر شکر ** صد هزاران همچنین اشباه بین
فرقشان هفتاد ساله راه بین ** وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشد
ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند
بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر و بی تامل یا متابعان
تو اراذل در بادی الرای هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند
وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما افزونی
که بدان متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان می بریم شما را كَاذِبِينَ
دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ

گفت



گفت نوح ع يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم
بر حجتی هویدا مِّن رَّبِّي از نزدیک پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی
دهد وَآتَانِي و بمن داد خدای تعالی مرا رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ بخشایشی از نزدیک خود
که نبوتست فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و
تشدید میم خوانند پس پوشیده کرد آن رحمت را بر شما بسبب معرفت آن و
منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را قبول
آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر آن ابتدا بدان وَأَنتُمْ
لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهانید و ناخواهندگانید قتاده
فرموده که اگر نوح ع توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردگار است
عدل را و کار داند و فضل او کرا خواند وَيَا قَوْمِ بتسلیم حکمت سرافکنده اند
وَيَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت
مَالًا خواسته که مزدکان من باشد تا بر شما گران آید اقرار کنید یا مرا سخن نبود
اگر ابا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای تعالی آورده اند که
اشراف قوم می گفتند ای نوح ع اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن
تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب می فرمود وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ
الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُم بدرستی که ایشان مُّلَاقُو
رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز شوند
ایشان را برانم وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی
که نمی دانید قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَن يَنصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی إِن طَرَدتُّهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا نمی
یابید که التماس طرد ایشان می نمایید گفتند تو بر همه صفت ایشان می کنی
و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح ع
فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمی گویم شما را البته عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک منست خزینهای
علم خداوندست وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمی دانم غیب را تا تو بواطن مردمان خبر
دهم وَلَا أَقُولُ و نمی گویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید ما انت
الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمی گویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر ایشان را که بخواری در ایشان
می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهة فقر ایشان را اراذل می گویند لَن
يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای تعالی ایشان را خَيْرًا نیکویی یعنی خیر جهانی و نعیم
در آخرت برای شما آماده کرده با آنکه شما را در دنیا داده است اللَّهُ أَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست در صدق و اخلاص
و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنهنگام باشم

لمن الظالمین از ستمکاران چه اینها را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح
قد جادلتنا ای نوح ع با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار
کردانیدی جدال فأتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده دادی ان کنت اگر هستی
تو من الصادقین از راست گویان در وعده خود قال گفت نوح ع انما جز این
نیست که یأتیکم به الله بیارد بشما خدای تعالی عذاب ان شاء اگر خواهد
عاجلا و آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از
تعذیب خود با آنکه منکر بزنید ولا ینفعکم و سود نمی دارد شما را نصحی
نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم
مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای ع می خواهد ان یغویکم اینکه
شما را گمراه سازد و در کلام و تاخیری هست تقدیرش این که اگر خواهد خدا ع
نع اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمی رساند
شما هو ربکم اوست پروردگار شما و متصرف در شما در وقف الارادة
والیه ترجعون و بسوی او باز گردید خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید
یافت ام یقولون بلکه میگفتند افتریه بر می بافد نوح ع وحی را از پیش خود
یا نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بر بافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست
و بال گناه کردن من وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه می کنید
بر من نمایید و اوحی الی نوح و وحی کرده شد بسوی نوح را انه لن یؤمن
آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکه که ایمان آورده
فلا تبتئس پس اندوهگین مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب
و ایذا و چون فایده دعوت منقطع گشت و زمان نزول عذاب در رسید حکم شد
که ای نوح ع میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا نگاه
داشت ما باعین ملائکه که مدد کار در کشتی چگونه می باید و وحی آمد که
بساز چون سفینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره
آنها که ظلم کردند یعنی از من در مخواه دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی
که ایشان غرق شدگان اند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در اخبار آمده که نوح ع
چون کشتی مطلبید قوم ان در رسیدن تا درخت ساج بکاشت و در مدت
بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم
بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند
پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک و بود که می ساخت
کشتی را وکلما مر علیه و هر گاه که بگذشتندی بر وی ملأ من قومه گروهی
مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بروجهی که کشتی در بیابان می





ساخت دور از آب و گفتندی آب کو و دیگر طعنه زدندی که اول نبی بودی آخر
نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح ع گفت اگر سخریه می کنید با ما فانا نسخر
منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون همچنانکه شما افسوس می
دارید فسوف تعلمون پس زود بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید به او عذاب
یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است ویحل علیه و فرود
آید بر او عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت که آن وقت پس نوح ع کشتی ساخت
در مدت دو سال طولا و سیصد ذرع و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه
ذرع و بقولی ششصد ذرع وارتفاع او سی ذرع و بقولی سیصد و غیر این ها
نیز گفته اند و آنرا برسه طبقه مرتب ساخته بقیر مطلا گردانید و بحکم
الهی نوح از هر نوع از حیوانات جمع کرده طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم
در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر شد و چون تهیه اسباب
اتمام این مهام مشغول بود حتی اذا جاء تا وقتی که آمد امرنا عذاب ما یعنی
امر ما بعذاب وفار التنور بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ
که حوا در آن نان بختی و میراث بنوح ع رسیده بود و نشانه عذاب آن بود
که آب از آن تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قلنا احمل
گفتیم نوح را ع بردار فیها در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت از حیوانات یعنی
آنها که جفت می کنند اثنین دو تا نر و ماده و حصر تنوین کل می خوانند
یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر واهلک و کسان خود را در کشتی
در آر الا من سبق مگر آنکه پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ما
یعنی حکم بهلاک وی و مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح ع بودند
ومن آمن و بر دار در کشتی هر کسی را که ایمان آورده اند وما آمن و ایمان
نیاورده بودند و موافقت نکرده معه با نوح ع الا قلیل مگر اندکی
از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان
ایشان هفتاد و دو تن بودند و با نوح ع هشتاد تن پس نوح ع ایشان را
نزدیک کشتی آورد و بر سر هر یکی ترتیب داده بود تا لای کشتی پوشید و از زمین
آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب آمدن آغاز کرد وقال و گفت نوح ع با
قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید بسم الله بنام
خدای تعالی بریده مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و بهنگام
باز داشتن آن و گفته اند بنام خداست رفتن و ایستادن او چه در خبر
آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی دوان شدی
و چون خواستندی ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ع

ایشانرا بدین وجه تسمیه تعلیم داد و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ
آمرزنده مؤمنانست رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجاه می دهد
وَهِيَ وکشتی تَجْرِي بِهِمْ همی برد ایشانرا فِي مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود
كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَى وآواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح ع پسر خود کنعان را
وگویند نام او یام بوده وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ وحال آنکه بود بر کرانه کشتی و بعد
او د اسلمان می دانست پس از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ ای پسرک من سوار
شود در کشتی مَعَنَا با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ ومباش مَعَ الْكَافِرِينَ
از ناگرویدگان که غرق کرده آید پس منافق بود باید ظاهرا اسلام کرده و بنا
کافران درکفر ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پسر سَآوِي زود باشد
که بر کردم و پناه برم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی از غایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ
نگاه دارد مرا در غرق شدن از آب قَالَ گفت نوح ع لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه
دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای
إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم یعنی معصوم است
چون ماء دافق و عیشة راضیة یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر
که خدای برو بخشد در اثنای این مکالمه میان پسر و پدر طوفان اشتداد یافت
وَحَالَ وحایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه یا از زمین ورده که موضعیست
بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت
وچون از واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شد ندا از الهی در رسید
که وَقِيلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر
مَاءَكِ آب خود را که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز گیر ای کرم فرو گذاشته
وَغِيضَ الْمَاءُ وکم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ وگذارده شد کاری
که حکم خدای تعالی بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجاة وَاسْتَوَتْ وقرار گرفت
کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت
طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ وگفتند بُعْدًا دوری و هلاک باد لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ مر قوم ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون
آمد روز را بجهة شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیة در غایة
فصاحت و نهایة بلاغة است و در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار
البلاغة و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم
غریب و اسلوب عجیب و نکتها با ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر
کشیده و چون درین ترجمه ساخت میان سخن وری سعة ایراد آن ندارد حواله

وقوف



وقوف بر دلایل حالی بطالعه این محل بجواهر التفسیر مردود و من الله التوفیق ع
یغوص البحر من طلب اللآلی کوهر طلبی بسوی دریا کن وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح ع را
رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر
من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل منست و تو فرموده بودی که اهل ترا نجاة دهم و اهلاک
شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعدهٔ تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو
حکم بهترین حکم کنندگانی درین حکمت چنین امام ماتریدی ق در تاویلات آورده
که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت اگر داشتی این سؤال نکردی بدلیل آنکه حق تعالی فرموده که
وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سؤال فرموده قَالَ گفت خدای تعالی يَا نُوحُ إِنَّهُ
بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند
عملیست غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و نه شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ و پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ
آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بدان آنچه دانش یعنی چیزی که جواب پوشیده است آنرا ندانی مپرس
یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون فرزند کافر ترا نمی سؤال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که
من پند می دهم ترا و منع می کنم أَنْ تَكُونَ آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بسؤال
غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح ع ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که من
پناه می گیرم بتو بعد از ین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي
آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآنچه دانا نیم یعنی بجواز سؤال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي
واگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان
کاران قِيلَ يَا نُوحُ گفتند ای نوح ع اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا
بسلامتی حاصل از حضرت ما با سلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و زیادتیها عَلَيْكَ
بر تو یعنی نسل تو تا آدمی ثانی باشی چه انتساب آدمیان قولی آنست که اهل کشتی
غیر نوح ع و سه پسر او عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی
شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود وَعَلَى أُمَمٍ
و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تواند یا از آنها که یعنی ا
شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی
باشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی
عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشانرا مِنَّا از ما عَذَابٌ عذابی
دردناک در آخرت مراد کفار اند و در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل می کنند
که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از ان روز که تا قیامت داخلست درین اسلام
و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا داخل دارد درین و عذاب تِلْكَ آن قصه
که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که بواسطه جبرئیل ع
نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی صلعم مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی

آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش ازین وقت
فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذاء قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح صبر کرد
إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که عاقبت نیکو مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا
و در آخرت بدرجات اعلی بسیر لطیفه فرموده که صبر کلید همه فتحهاست
و شکیبائی علاج همه خستگیها و نتیجهٔ شکیبائی ظفر است و کار رنج بر از
هر روز بتر هست صبر است کلید گنج مقصود بصبر در مراد بگشود که صبر کنی مراد
یابی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان هود را ع ذکر اخوت بجهة نسب است چنانچه در سورهٔ
اعراف گذشت قَالَ گفت هود ع يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید
خدا را به یکانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او که شما
مر او را شریک اثبات می کنید إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا
کنندگان بر خدای تع باتخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم
از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالة أَجْرًا مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم
خود را از بی طمعی خود خبر داده اند بجهة ازالهٔ تهمت و خلوص نصیحت
چه دولت و فتوح نصیحة و موعظت آن زمان فایده رساند که طامع فاسد
آلوده نباشد طمع بند و دفتر حکمت شوی طمع بگسل و هر چه خواهی
بگوی لاجرم سعید آن مرد بنقد قانون نخواستند چنانچه هود ع
فرموده إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي مگر بر آنکه بمحض قدرت فَطَرَنِي
بیافریده مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمی کنید و عقل خود کار نمی فرمایید تا محق را
از مبطل تمییز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود ع قبول نکردند و حق
سبحانه و تعالی بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر
و عقیم ساخت و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان بسیار داشتند برای
زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود ع فرمود
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ
از پروردگار خود با ایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید إِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او
يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا باران پیوسته
وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ قوة الی قوتکم یعنی فرزندان
دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس [illegible]
وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ
در حالتی که مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند یا هود مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ نیاوردی
بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود ع معجزات بدیشان





نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ
و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود عَنْ
قَوْلِكَ از سخن تو که گویید خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا
بِمُؤْمِنِينَ گروندگان إِنْ نَقُولُ نمی گوییم در شأن تو إِلَّا اعْتَرَاكَ
مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ بدی
و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون دشنام
می دهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان کنی بی طریق
عقل چنانکه از تو شنوده قَالَ گفت هود ع إِنِّي بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ
گواه می سازم خدای را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ بر آنکه
من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز می گیرید مِنْ دُونِهِ بدون
خدای تع یعنی در عبادت او دیگری را شریک می سازید فَكِيدُونِي جَمِيعًا
پس اجتماع کنید بر کید من بنیست من همه شما یعنی شما و خدایان شما
در اهلاک من اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هر چه
خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایة عصمت الهی از مضرت
و مضرت شما اندیشه ندارم و این از جملهٔ معجزات هود بود ع که تن تنها در مقابلهٔ جمع
جمع کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوة که بخون او
تشنه بودند این همه مبالغه می کرد که جمع شوید و اتفاق نموده در هلاک
من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و قدرت و اختیار نرسانیدند
اندک ضرری بدو و عاجز شدند و نعم ما قیل تو چو با شوی کجا عالم
دریاست بخدا گر سر مویی قامت تر گردد و چون هود ع بکرم عمیم الهی
وثوقی تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ
بر خدای تع رَبِّي وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و شما است و مهم خود بوی باز
گذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر آنکه خدای تع
فرا گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا موی پیشانی او را یعنی مالک او و ست
و غالب و قادر بر اخذ نواصی إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بر طریق عدالت است هر که بر وی توکل کند او را ضایع نگذارد
و در بحر الحقائق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی باشد بغیر او کما
قال وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ و در نقد النصوص قدس سره جامعه مذکور است
در باب اخذ بناصیه افعال و بیان تأثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه
جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی بجانب قابلیت
بسوی حضرت خود می کشاید اینست سر اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم

کشش کشانت می‌کند کل الینا راجعون وازین مقوله است قول قابل شعر
چون همه راستا وستا بحضرت راست تو به هر ره که می‌روی او راست چون از بود ابتداء
همه همه بدو باشد انتهاء همه فان تولوا پس اگر برگردید از من واعراض کنید یعنی
بر اعراض ثابت باشید فقد ابلغتکم پس به درستی که رسانیدم بشما ما ارسلت به
آن چیزی که فرستاده شده بودم بان الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما
رسانیدم وبر شما حجت گرفتم وچون قبول نکردید حق سبحانه وتعالی شما را هلاک
کند ویستخلف وجانشین شما گرداند ربی پروردگار من قوما غیرکم گروهی را
غیر از شما ولا تضرونه شیئا وزیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من
وابا از قبول دعوت حق ان ربی به درستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها
حفیظ نگهبانست یعنی افعال واقوال واحوال همه را نگاه می‌دارد ومجازات آنها
ازو فایت نمی‌شود وچون کفار قوم هود ع بدین سخنان ملتفت نشدند حکم ربانی
بعذاب ایشان نازل شد ولما جاء امرنا پس آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب
ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین آمنوا وآنکسانی که گرویده
بودند معه با او وایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم برحمة
منا به بخشش وبخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بوده نه بعمل ایشان ونجیناهم
ورهانیدیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت وآن سموم دود بود
که بمناخر ایشان درآمده واز دبر بیرون شده واعضای ایشانرا پاره پاره
می‌ساخت وتلك عاد وآن عاد است که یعنی اثرها در دیار احقاف می‌بینند
آثار قبیله عادست جحدوا انکار کردند وکافر شدند بآیات ربهم بآیات
پروردگار خود وعصوا رسله وعاصی شدند فرستادگان او را وعصیان
یك پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبر است واتبعوا وپیروی کردند امر کل
جبار فرمان هر گردنکشی عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند کسی
که ایشانرا بحق دعوت می‌کرد ومطیع گشتند آنانرا که ایشانرا بکفر وضلالت
می‌خواندند واتبعوا واز پی درآمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة
لعنتی که بعد وهلاك گشت ویوم القیامة ودر روز قیامت نیز لعنت در پی
ایشانست الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم نگرویدند به پروردگار
خود الا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دورند وبعضی
گفته‌اند قوم هود دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت ودعاء هلاکت بر ایشان بعد
از هلاك ایشان دلیل استحقاق عذاب عقابست قوم هود عطف بیان
عادست یعنی این دعا که هلاك شدند عاد اولی بودند که حضرت هود ع مبعوث
بدیشان بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان را قوم ثمود هلاك



شدند والی ثمود وفرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان
صالح را ع مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح ع یا قوم اعبدوا الله ای قوم
بپرستید خدای را بیگانگی نیست او بگروید ما لکم نیست شما را من اله غیره
معبودی جز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را
ع که پدر شما است ونطفه‌ها که از او از آن آفریده می‌شود از خاک پیدا کرده
واستعمرکم وزندگانی وبقا داد شما را فیها در زمین در مدارک مذکور است
که عمر هر یك از ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین
تا منازل نزه ساختید وبحفر انهار وغرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه
پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید
به پرستش وعبادت او ان ربی به درستی که پروردگار من قریب نزدیك
است بامید وادادن برحمت مجیب اجابت کننده دعا است بفضل خود
قالوا یا صالح گفتند قوم که ای صالح قد کنت به درستی که بودی فینا میان ما
مرجوا امید داده شده قبل هذا پیش ازین یعنی نشان رشد وسداد در جبین حال تو مشاهده می‌کردیم
که دعوی پیغمبری کنی ومی‌خواستیم که ترا ملك یا مستشار خود سازیم یا امید می‌داشتیم
که بدین ما مستدین شوی حالا بدین سخن که می‌گویی امید از تو بریده‌ایم اتنهانا
آیا ما را نهی می‌کنی ان نعبد از آنکه می‌پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند
پدران ما که می‌پرستیدند واننا لفی شك وبه درستی که ما در شکیم مما تدعونا از آنچه
تو می‌خوانی ما را الیه بسوی آن از توحید وترك عبادت اصنام مریب شکی در
تهمت می‌افکند یعنی که آن که نفس را مضطرب می‌سازد ودل را آرام نمی‌دهد وعقل را
شوریده می‌گرداند قال یا قوم گفت صالح ع که ای گروه ارأیتم خبر دهید مرا
فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار
خود وآتانی منه وداده شده مرا از نزد وی خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی
پس کیست یاری کند وباز دارد مرا من الله از عذاب خدای تع ان عصیته
اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدا می‌خوانم وشما مرا بدین
خود دعوت می‌کنید وبا من مجادله می‌نمایید فما تزیدوننی پس شما
نمی‌افزایید مرا غیر تخسیر جز زیانکاری دادن یعنی نسبت کردن شما
بزیان یا نسبت کردن من شما را بزیان آورده‌اند که قوم ثمود بعد از جدال ایشان
طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بدعای وی از
سنگ ناقه بیرون آمد صالح ع بدیشان حجت گرفت ودر باب ناقه وصیت
آغاز کرد ویا قوم وگفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه‌ایست که خدای تع خلق کرده
لکم برای شما آیة درحالتی که نشانه‌ایست بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را

تاکل تا بخورد وبچرد فی الارض در زمین خدای تع روزی او بر شما نیست ورنج آن بر شما نیست
ولا تمسوها بسوء ومرسانید بوی آزاری که اگر بر بدی قصد او کردید پس مهلت
نیابید فعقروها پس پی کردند آنرا ناقه را وتفصیل آن در سوره قمر بیاید بعد
از عقر ناقه بچه او بر کوهی بر آمده سه بانگ کرد وصالح ع در آن وقت در
میان قوم ثمود وچون بیامد وحال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت
شما برزید وبرخورید از حیات فی دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز
که چهارشنبه وپنجشنبه وآدینه است وروز شنبه بشما عذاب فرود
آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که روز چهار
شنبه رویهاء ایشان زرد شد وپنجشنبه سرخ گشت وآدینه سیاه گردید
وشنبه عذاب نازل شد فلما جاء امرنا پس آن هنگام که آمد فرمان ما
بعذاب ایشان نجینا صالحا نجاة دادیم صالح را ع والذین آمنوا معه
وآنانکه با او بودند از مؤمنان برحمة منا بفضلی وبخششی از نزدیک
ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل ورحمت ومؤمنان آنان بلا برهانیدیم
ومن خزی یومئذ واز رسوایی آن روز ومی شاید که مراد روز قیامت باشد
ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بنجاة مؤمنان
العزیز غالب بر دشمنان بر هلاک ایشان واخذ الذین ظلموا وفرا گرفت
آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرائیل ع است
در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای
خود ساکن شده قبرها کنده اند ومنتظر عذاب می بودند وچون روز چهار
شد آفتاب طالع شد وعذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را
میخواندند ناگاه جبرائیل ع بر صورت اصلی خود پایش بر زمین وسر بر آسمان
پرهای خود را نشر کرده از مشرق تا مغرب پاهاء وی زرد وبالها سبز ودندانها
سفید وبراق وپیشانی با جلا ونورانی ورخسار بر افروخته وموی سر وی چو
افروخته وروی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شده افق بپوشید وثمود
آن حال را مشاهده نمودند روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند جبرائیل ع نعره
زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه مردند وزلزله در خانها افتاده سقفها
بر ایشان فرود آمد وبشکستند فی دارهم در سراهای خود جاثمین مردگان
ودر زمین چسبیدگان کان لم یغنوا گوییا گوییا هرگز نبوده اند فیها در آن
سراها در وسیط آورده که خدای تعالی بهمان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم
ثمود بود در مشارق ومغارب وسهول وجبال مگر یکی که اورا ابو رغال گفتندی
وآنحضرت رسالت پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر ثقیف



الا ان ثمود آگاه باشید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خودرا
الا بعدا بدانید که دوری باد از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت
وهر آینه بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما یازده یا دوازده یا هفت
یا هشت ویا نه یا سه فرشته یعنی جبرائیل ومیکائیل واسرافیل ع بر صورت
جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم ع بالبشری
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط ع در حقایق سلمی مذکورست که این
بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون او را خلیل را
بنواخت که فاتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داد واز قطعت
ایمن ساخت وهم در حقایق آورده مژده بود در مقابله این توان بود که بنده را
چنین خبری باشد ع خوش وقت آن بنده که چنین باشد شعر شاد باش ای آنکه
صدق که چنین بود که گهی آیا آن تو مکرم وابا آن تو عزیز صلوا علیه ما طلع النجم
والقمر دمیاطی آورده اند که جبرائیل ع بهلاک قوم لوط آمده بود واسرافیل بشارت ولد
وابراهیم را ع ومیکائیل بمحافظت لوط واهل وی واخراج ایشان از مؤتفکات
القصه چون نزد خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام
کردنی قال سلام گفت ابراهیم ع که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ع ندانست
که فرشتگانند ایشانرا بمهمان خانه نشانید فما لبث پس درنگ نکرد
ان جاء بآنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس چون
بگسترد وصلا در داد ایشانرا دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام
که دید ابراهیم ع ایدیهم دستهای ایشانرا که مطلقا لا تصل نمیرسد بدان
گوساله یعنی دست بدان گوساله نمی کنند نکرهم انکار کرد آنرا از ایشان یعنی
منکر شمرد واوجس ودر دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن
زمان هر که قصد کسی داشتی طعام او تناول نکردی وچون ایشان طعام نخوردند
ترسید که دزدان باشند وضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف
نمودند از وی قالوا گفتند لا تخف مترس انا ارسلنا ما فرشتگانیم فرستاده
الی قوم لوط بسوی قوم لوط ع تا ایشانرا جواب گوییم وامراته وزن ابراهیم ع
ساره بنت هاران قائمة ایستاده بود در پس پرده وسخن ملائکه استماع
می نمود یا برای خدمت مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود وپیر گشته
واز کسی بعضی می پوشید همینکه سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید
انجهت فرح وسرور فرح ایجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یا برای هلاک اهل
فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب کرد از غفلت قوم لوط ع با وجود
قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا گفته اند

از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم و بر هر تقدیر
چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم ما او را بزبان
ملائکه باسحق با وجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحق یعقوب
و از پس اسحق یعقوب بتخصیص بشارت بساره جهة آن بود که بهجت و سرور
زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت نام اسمعیل
و ساره را فرزندی نبود پس مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا
أألد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و در آن وقت صد و نه سال از
عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتی که پیر است
صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله ان هذا بدرستی که این که می گویند
لشیء عجیب چیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت
قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را أتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار
خدای تع هیچ عجب نیست که از صنع الهی و فضل الهی از ایشان دو پیر فرزندی
بیرون آید نه عجب آنکه بکمال بود که چنینها را محال رحمت الله بخشایش خدای
وبرکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان
بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل ع از ابراهیم ع
و ساره پیدا شدند انه بدرستی که خدای تع حمید ستوده است با عطای نعم
مجید بزرگوار است با ظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم
الروع از ابراهیم ع ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان فی قوم لوط در شان قوم
لوط ع آورده اند که ملائکه گفتند شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مومن
باشد گفتند نه فرمود که نود باشند گفتند نه هلاک نمی کنیم همچنین ده ده
کم می کرد تا بده رسید و بر پنج ملائکه گفتند ما را بهلاک ایشان فرمان نیست
ابراهیم ع فرمود که ان فیها لوطا آنکه لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند
که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم
دایم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه دنده و تاسف خورنده
بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت می کرد ازین صفتها دلالت
دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم ع با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده
و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند گفتند
یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و در گذر عن هذا ازین جدال
انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان وانهم آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود





عذاب بازگردانیده بجدال و دعا پس ملائکه ع را وداع فرموده روی بموتفکات
نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بود
چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط ع در آنجا می بود نگاه کردند دیدند
که وی در زمین کاری میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا
و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط ع سیء بهم اندوهگین
شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهة ایشان از کراهة
مهمانداری بلکه ایشان را دید با روهای خوش و صورتهای دلکش
از بدی و بدکاری قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روزی
سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط ع
چهار نوبه بر بدی قوم گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط ع
مهمانان را که دید گفت شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان
گفتند چیست لوط ع شهر آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم
این قوم اند جبرئیل به میکائیل ع اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس
لوط ع با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن تکرار
فرمود و چون بشهر درآمد دیگر بار اعاده نمود و چون بخانه رسید دگر باره
ادا کرد و شهادت تا ربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را ع دیدند خبر
بدیگران رسید با زن لوط اکابر قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط نهادند
وجاءه قومه و آمدند بلوط ع قوم او یهرعون الیه بشتابند و اینده شده
بسوی او ومن قبل و پیش از ین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند که
عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و مراعات آنرا
نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط ع آمدند و طلب مهمانان کردند
قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من از ایشان را بخواهید
هن ایشان پاکترند اطهر لکم پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط
ایمان بوده باد در شریعت او تزویج مومنات بکفار میتوانست کرد لوط ع از فرط
فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات ایشان
بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان
بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله بترسید از خدای تع بترک فواحش
ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان الیس منکم آیا نیست از
شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد
قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را
فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و تو بتحقیق

تو میدانی ما نرید آنچه ما می خواهیم از پیمان فاحشه قال گفت لوط عم
در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی مرا باشد قوة بدفع شما قوتی یا اگر
مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم او اوی یا پناه گیرم
و باز گردم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما
توانم کرد در احادیث صحاح وارد ست که حضرت رسالت صلعم فرمود که
رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت و خدا
او را یاری داد چه ملجا درماندگان جز درگاه او نیست ع آستان اثر که قبله
گاه همه است ازهمه آفتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بربست از غم هر دو
کون وا رستاست آورده اند که لوط عم در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان
مجادله میکرد ایشان دیوار شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط عم
بغایت مضطرب شد و اندوهناک ملائکه او را بدان اضطراب دیدند قالوا یا
لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توییم و بعذاب
ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمی رسند
باضرار و انداد تو یعنی ضرر ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را
با ایشان گذار پس جبرئیل عم که پیش ایشان نازل شد و پر خود بروی همه
ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون آمده می گفتند که مهمانان
لوط عم ساحرانند پس جبرائیل عم فرمود که فاسر باهلک بیر کسان خود را
بقطع من اللیل به پاره از شب یعنی بعد از گذشتن بخشی از شب و لا یلتفت و باید
که التفات نکند و باز پس ننگرد منکم احد از شما یکی همه اهل خود ببر
الا امرأتک مگر زن خود را که او کافره است انه مصیبها بدرستی که رسنده است
او را ما اصابهم آنچه رسیده بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک
خواهد شد و لوط عم از غایت دلتنگی گفت که کی خواهد بود جبرئیل عم فرمود که
ان موعدهم الصبح تحقیقا موعد ایشان صبح است الیس الصبح بقریب
گفت آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن وقت
که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرائیل عم را فرمودیم تا پر خود در زیر شهرها در
آورد و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند
پس حکم کردیم ما بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها
سافلها در آن شهرها زیر آن یعنی نگون ساختیم و امطرنا و بیارانیدیم علیها
بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن حجارة من سجیل از گل متحجر یعنی بسنگ گلت
و آن گلی باشد با آتش پخته آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن
سنگها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط



بخطوط سیاه و سفید چون جزع با بیاض و حمرت و در زاد المسیر گوید
مهر کرده شده بود بعضی سفید برو نقطهای سیاه و برخی سیاه و
نقطهای سفید یا نام هر کس که بدو باران می شد بر آن نوشته بود یا
آماده کشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در
تفسیر ناصری آورده که سنگ کلان و برابر خمی بود و خردی او مساوی
سبوی قولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند
پس هر یکی از ایشان که بی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک
شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در رو تا چهل روز سنگ در هوا معلق
بود همین که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد و ما هی و نیست
آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن
هست که سنگ بر ایشان بارد ع چو عالم از ستمگر تنگ دارد عجب نبود
که بروی سنگ بارد و گفته اند که ضمیر هی راجع بغیر است کنایه غیر
مذکور یعنی دیار قوم لوط عم از ستمکاران مکه دور نیست در اثنای اسفار
بدان دیار می گذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از
عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح
آرند و الی مدین و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلده مدین
اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب عم را قال یا قوم اعبدوا الله گفت
ای قوم بپرستید بیگانگی خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره
هیچ خدای بجز وی و لا تنقصوا المکیال و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن
مکیلات و المیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی
که من میبینم شما را با توانگری و نعمت یعنی فرو مانده و محتاج نیستید
که داعی باشد شما را بخیانت بلکه بسعیر و توانگر ید سزاوار آنست که مردم را از
مال خود بهره مند گردانید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید و انی و بدرستی
که من اخاف علیکم میترسم بر شما باین خیانت که دارید عذاب یوم
محیط عذاب روز فرو گیرنده توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست
بجهة وقوع دارد یعنی در آن روز عذابی که در شما را فرو گیرد که هیچ کس را راه
رهایی نیابد مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص
کیل و وزن امر میکند بایفاء آن و آن غایت مبالغه است و یا قوم و ای گروه من
اوفوا المکیال و المیزان و تمام پیمایید مکیل را به پیمانه و تمام سنجید موزونات را
ترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن
هر چه خریدندی از آن چیزی باز می گرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می

بریده‌اند در آن باب می‌فرماید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ
چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه می‌خرید یا قراضه که از درم و دینار می‌برید
وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین یا نه جوید مُفْسِدِينَ
در حالتی که تباه‌کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای تع باز می‌گذارد برای
شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع
کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان قول را وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من
نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت
کنم من رسولم پیغام رسانند و نصیحت‌کننده بر من رسانیدن است و بس
من آنچه شرط بلاغت با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده‌اند
که انبیاء ع بر دو قسم بوده‌اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی
و داود و سلیمان ع و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرموده‌اند و شعیب از آن جمله بود
ع که رخصت حرب نداشت قوم خود را موعظه می‌گفت و خود همه شب نماز
می‌کرد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا
نمازهای تو می‌فرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنچه پرستیده‌اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از آنچه
فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه می‌خواهیم از نقصان کیل و وزن
یا باز گرفتن یا قطع میکنیم اطراف دراهم و دینار إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی
که تو بردباری الرَّشِيدُ و راه یافته بزعم خود و این سخن از روی تهکم می‌کنند
و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد می‌گفتند که تو با آنکه
بحلم و رشد موصوفی چرا این سخنان می‌گویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ع
ای گروه أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي
از پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک خود
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت و بخس و
تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل از آن خدا داشته باشد و سعادات روحانی
و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
و نمی‌خواهم که من مخالفت کنم شما را در چیزی منع می‌کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه
از هر چه سوی آن چیز که باز می‌دارم خود نیز باز می‌ایستم إِنْ أُرِيدُ نمی‌خواهم إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم وَمَا
تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح و امور یا رسیدن بر منزل صواب و صلاح
إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل می‌کنم که قادر است
بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز می‌گردم در هر چه نیت می‌کنم

[illegible]

ویا قوم



وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بر آن ندارد دشمنی و ستیزه کاری با من
أَنْ يُصِيبَكُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ گروه
نوح را ع از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را ع از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه
صالح را ع از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط ع مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی
در مکان و زمان بشما نزدیکانند اگر از ایشان عبرت نمی‌گیرید باری از ایشان
عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
رَحِيمٌ بخشنده مستغفران است وَدُودٌ دوستدار تایبان است و ودود بمعنی
فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را
دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء
الله تع معنی الودود در این معنی آورده که دوست دارند نیکی به همه خلق و دوستی
ایشان نوع دوستی دوست نیز اگر چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان
که سبب محبت باشد غیر او را ثابت نیست پس خود را دوست می‌دارد و از این باب نکته
چند در آیه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ بر منظر عیان جلوه نمود و للوالد العزیز حقایقه
ضیفا سو ای حسن تو داده یوسفان را خوبی و ز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی
گر کس بنظر کنی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند ای شعیب ع
مَا نَفْقَهُ فهم نمی‌کنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه می‌گویی از وجوب توحید
و حرمت تطفیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکر ایشان بود
یا این سخن از روی عناد می‌گفتند و اگر نه جز افهم کلام او نکردندی و او خطیب
الانبیا بود و دیگر گفته‌اند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و ما می‌بینیم ترا فِينَا در میان
ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو
بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز می‌داریم لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ترا سنگسار
می‌کردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع
رجم یا موجب رحم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ع ای گروه من أَرَهْطِي آیا
عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزترند بر شما و دوسترترند شما مِنَ اللَّهِ از خدای تع
وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا گرفته‌اید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا
همچو مرد فراموش شده یعنی حرمت رهط نگاه می‌دارید و فرمان پروردگار من را
می‌افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید مُحِيطٌ احاطه کننده
بروجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ
اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالهای خود که دارید إِنِّي
عَامِلٌ که من نیز عمل کننده‌ام متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید

مَن يَأْتِيهِ آنکس که بیارد عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت هلاک
تمام سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس که دروغ گوی است بزعم شما یعنی زود باشد
که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میگویم إِنِّي مَعَكُمْ
رَقِيبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که آمد عذاب ما
نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را عم وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده
بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایش و فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا
که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل عم که آنرا گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي
دِيَارِهِمْ پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِينَ مرده کافی بر زمین افتاده كَأَنْ
لَمْ يَغْنَوْا گوییا که هرگز اقامة ننموده اند فِيهَا در آن دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ
بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ
همچنانکه هلاک شد ثمود ملعون تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب
هر دو قوم صیحه بود در تیسیر از ابن عباس رض آورده که هیچ دو امة بیک عذاب
هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان
و اهل مدین را از فوق وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بتحقیق ما فرستادیم مُوسَى بِآيَاتِنَا موسی را
با معجزات که نشانهاء صحت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهر بیرون روی
کردند آن گروه إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون فرا در
کافر شدن بموسی عم وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر نهج رشد
و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ
پیش روی کند قوم فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ
پس در آورد شان با آتش دوزخ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانی است در آمده
شده در وی یعنی آتش دوزخ چه دارد که آب خورست برای تبرید جگر و تسکین عطش
باشد و آتش بر ضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی در آورده شدند فرعون
قوم او فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در این سرای لعنت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز نیز
لعنت در پی ایشان است بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطا یست داده شده بدیشان
یعنی لعنت هر دو جهان ذَلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى از اخبار دیههاء که هلاک
شدند نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا بعضی از آن قَائِمٌ باقی است و
آبادان چون زرع قائم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی از آن مفقود است یا خراب
چون کشت درو ده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیه می نمود چون دیار
عاد و ثمود و حصید آنکه فانی است چون دیار قوم نوح عم وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم
نکردیم بر اهل این دیهها یا هلاک ایشان وَلَكِنْ ظَلَمُوا و لیکن ایشان ستم کردند
أَنْفُسَهُمْ بر نفسها خود با رتکاب آنکه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ



سود نکند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایان که از روی جهل يَدْعُونَ
بودند که میخواندند و میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تع یعنی آلهه ایشان
باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردگار
تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشانرا غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیان کاری
هلاکت وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا
أَخَذَ الْقُرَى چون بگیرد اهل دیهها وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن ظالم باشند
إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که گرفتن خدای تع أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است و از آن
گرفتن کس را روی خلاص و راه رهائی نیست کسی کو بر سر ظلمش دل نهاده
چراغ عیش مظلومان بمیرد نمی ترسد از آن کایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ
هر کس که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَلِكَ و آن روز يَوْمٌ روزیست
مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع
کنند وَذَلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل
آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر از برای
گذشتن مدتی شمرده یعنی تا وقت وعده نرسد قائم نگردد يَوْمَ يَأْتِ روز
که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس بسخنی که او را نفع رساند
إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری باذن خدای تع و این در موقفی خاص باشد که در و اجازت
سخن گفتن نیز نبود هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون فَمِنْهُمْ
پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت است باشد که بمقتضی وعید در دوزخ جای او
وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد که موجب وعده بهشت ماوی او بود در حقائق سلمی
از شقیق بلخی نقل میکند که علامة سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیار
گریه و تنفر از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی
دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیائی شیخ ابو سعید خراز ره
فرموده که حق سبحانه و تع درین سوره دو کار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری
و سطوت قهاری که بندها را از روزگار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بشقاوت
و سعادت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلعم از هیبت آن چنین سطوت
این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود سه آن یکی را از لوح سعادت بر کرد
و دیگری را با بداغ شقاوت بر جبین عدلا و میخوانند این را بسوی اصحاب شمال
فضلا و میخوانند آنرا نزد اصحاب یمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا پس آنانکه بدبخت شدند
فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آن آتش زَفِيرٌ
فریاد سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا

صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف در آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه
می‌کند فریاد اشقیا را بانکر الاصوات و این بدبختان با این ناله و افغان
خالدین فیها جاوید باشند در دوزخ آتش ما دامت السموات والارض مادام تا آسمان
و زمینها بجا است کلمات عرف عرب عبارتست از تأبید و تخلید است پس دوام
دوزخیان بدوام زمین و آسمان باز بسته نباشد چه دانند والله تر باشد دوام
اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار
اشقیا عبارتست از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب
سازد یا بعذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است
و یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب
نار نه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید
کننده است هرچیزی را که خواهد از عذاب تعذیب و اما الذین سعدوا و اما
آنانکه نیک بخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها
جاویدان در آن ما دامت السموات والارض مادام که باشد آسمان آخرت و زمین
آنجه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل آسمان
و زمین خواهد بود شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین
از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورتهای ایشان و گفته اند
فوق و تحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا سما گویند و آنچه زیر
قدم باشد ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد که آن سعدا در بهشت
باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم
جنان بدرستی که رسانند از آن رتبه دوستی است و رضوان یا نعیم که کنه آنرا
ندانند مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
من قرة اعین موید این قولست و شمه ازین باب در سورة توبه در تفسیر و رضوان
من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علما تفسیر در این استثنا
سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثناء لا تنعقد و در معالم
فرموده که خدای تعالی بدین استثنا دانا تر است و اگر اقوال همه آورده شود شرط
ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله وله الحکم والیه ترجعون عطاء
عطا دادا ایشانرا عطا دادنی غیر مجذوذ از منقطع نه بلکه ممتد الی غیر النهایة
فلا تک پس مباش فی مریة در گمان و غلط حضرت رسالت است صلعم و حیثیت
خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مما یعبد هؤلاء از جهت آنچه
پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلال ایشانست مودی بهلاک یعنی شک مکنید



در آنکه این عبادت گمراهی است که آخر با بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم
ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند این گروه مشرکان
اهل شرک بتانرا الا کما یعبد مگر بر وجهی که پرستیدند آباؤهم من قبل
پدران ایشان پیش از این بباطل و انا لموفوهم و بدرستی که تمام رسانیده ام
بدیشان نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن
نصیب ناکاسته نباشد ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم
اختلاف کردند بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة
سبقت و اگر نه سخنی است پیشی گرفته من ربک از پروردگار تو بتاخیر عذاب
ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی ع تا مبطل
بعذاب استیصال مبتلا شدی و محق از آن نجات یافتی وانهم و بدرستی
که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمانند منه از قرآن مریب گمانی
در ریبت فکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده وان کلا
و بدرستی که همه یکی از مختلفان لما لیوفینهم از انجمله اند که هر آینه تمام بدهد
داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزای عملهاء ایشان بعضی ایشان
صاحب ایجاز فرموده که چون ما بمعنی ظرفست اینجا تقدیر محذوف باید بابنی
وجه وان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال
نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر
مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است و تنوین
عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیر چنین باشد که وان کلا لیوفینهم
انه بدرستی که خدای تع بما تعملون بانچه شما می کنید خبیر داناست
و چیزی از نعمت فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد بهمه کارهای بندگان دانا او
مکافات هم توانا اوست فاستقم پس مستقیم باش کما امرت همچنانچه
فرموده شدی و من معک و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که اگر
مستقیم گردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست
که مستقیم باشند با امر و نهی و قشیری فرموده که مستقیم آنکسست که از راه حق
باز نگردد تا بر منزل وصال رسد و حقایق سلمی از جون جانی نقل می کند که طالب
کرامت مباش طالب استقامة باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که به بوده وی همه
نیکوئیها نیکو شود و به نابوده وی همه زشتیها زشت شود استقامت شیخ الاسلام
قدس سره این سخن شنید و گفت وی بسیار نیکو گفته دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را
پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت ابو علی شبوی ره فرموده که حضرت رسالت

صلعم را در واقعه دیدم گفتم سبب شیبتنی از سوره هود چیست فرموده
که فاستقم کما امرت و عزیز هر کرا قدم متریخ نباشد رنجش ضایع است شیخ
علی ابو دقاق ره گفته استقامت آنست که خود را از نما سوی محفوظ دادی خواجه عصمت
بخاری ره در صفت اهل استقامت فرموده نو کیمی یا دانم اهل استقامت که باشند بر سر
کوی ملامت تا وصاف طبیعت پاک کرده با طلاق هویت جان سپرده تمام از گرد
تن دامن فشانده برفته سایه و خورشید مانده ولا تطغوا واز حد در مگذرید
انه بما تعملون بدرستی که خدای تع بانچه شما میکنید بصیر بیناست ولا
ترکنوا ومیل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه
منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد
ایشان سفیان ثوری ره فرموده که هر که قلمی برای ظلمی بتراشد یا سیاهی در
دوات ایشان ریزند یا کاغذ بدست ایشان دهند یا بنویسند ظلم ایشان
شریک باشند و همراز ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد بهلاک
مشرف بود او را آب توان داد فرمود که نه گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود
گرچنانچه نه تکافی مرده بس حق تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید
فتمسکم النار پس شما را باید آتش بشما برسد آتش دوزخ وما لکم ونیست شما را
من دون الله بغیر خدای تع من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون
پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة وبپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز
وزلفا من اللیل ودر ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز بامداد است و نماز طرف
اسفل ظهر و نماز زلفا اللیل مغرب و عشاء آورده اند که عربی خرما می فروخت
زنی صاحب جمال را گفت بخرما اخرین آمده بود گفت خرما خوبتر در خانه است
چون زن بخانه در آمد عربی او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شد عمل حضرت
صلعم گریان گریان حال گذشته بعرض رسانید این آمد که ان الحسنات بدرستی
که نیکوییها یعنی نماز پنج گانه یذهبن السیئات ببرد و محو کند بدیها را غیر کبایر
حضرت صلعم اعرابی پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری حضرت صلعم
فرمود آن نماز کفاره این گناه است گفتند یا رسول الله صلعم این حال اعرابی
راست خاصه گفت نه برای عموم مردم است و موید این قول در حدیث آمده
که از نمازی تا نمازی کفاره گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد
وچون از کبایر اجتناب نمایند و اسلمی قده در این آیه فرموده که انوار طاعات
ظلمت معاصی را محو میسازد و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی
النهار و زلفا من اللیل ظلمات و قالی را که بجوارح نفسانی ظهور شده دفع میکند
و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله و





ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین
پندیست مر یادکنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی
فان الله پس بتحقیق که خدای تع لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران
عدول از مضمر اشارتست بآنکه شکیبایی از حسنات است فلولا کان پس چرا
نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان
عقل و رأی که از روی حزم باز میداشتند مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباه   ینهون²
کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا
از آنها و متابعت کردند که نجاة دادیم ایشانرا از عقوبات منهم از گذشتگان که
ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا آنچه از آن منع شده بودند در آن
یعنی متابعت زوقهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف
گردانیده ایشان و تراز آن نمودند ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین آنچه گردیده بودند
کافران در آن وما کان و نخواست ربک پروردگار تو لیهلک القری
تا هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون و حال آنکه اهل
آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک
نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا
یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی
مردمانرا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون و همیشه
باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من
رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بروی و او را راه نماید چون اهل
هدایت که مسلمانانند یا آنکه مختلفانند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش
مگر آنکه خدای تع چون اهل هدایت وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف
خلقهم آفریده است خدای تع مردمانرا تمت و تمام شد کلمة ربک سخن
پروردگار یعنی کلمه با ملائکه گفته و آن اینست لاملان هر آینه پر سازم جهنم
دوزخ را من الجنة والناس از اجنه و آدمیان و آن خبر چیست وکلا نقص علیک من انباء الرسل
آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم بآن فؤادک دل ترا فایده اخبار رسل
آنست که دل تو بیارامد و سیقت بیقراری و اداء رسالت بثبات نمایی
و از انباء کفار شکیبایی نمایی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق در این
سوره آنچه درست و راست در معالم فرموده که تخصیص این برای تشریف است
والا حق در همه سوره قرآن هست و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است
در این سوره یعنی این چیزها راستی است وموعظة و پند است وذکری
و یادکرد للمؤمنین مر گرویدگان را وقل و بگوی ای محمد صلعم للذین لا یؤمنون مر آنانرا

[illegible]

که ایمان نمی‌آورند اعملوا عمل بکنید علی مکانتکم بر حالات که بر آن متمکنید
انا عاملون به درستی که ما نیز عمل کننده‌ایم بر همان حال که داریم فانتظروا
و چشم دارید ما انقلاب زمانرا انا منتظرون به درستی که ما منتظرانیم
نزول عذاب را بشما ولله و مر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غایبست
از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله بازگردد و حفص یرجع
مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن
او را و او که مرجع همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل
اشارتست بآنکه نفع توکل بعبادت رسد و توکل مجرد که فارغ از عبادت بود
وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بی‌خبر از آنچه می‌کنان و حفص بخطاب می
خواند و مخاطب همه مردم باشد و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل می‌کند که
فاتحه تورات آیه سوره انعامست و خاتمه سوره هود والحمد لله وحده سوره یوسف

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآن است
لا یعلم تاویله الا الله و گفته‌اند مراد ترکیب اسماء حق است اگر کسی داند
چنانچه از الر و حم و ن الرحمن حاصل می‌شود یا مختصرات از اسماء الهی
چنانچه الف الله و لام لطیف و را از رؤف یا الف انفرادست و لام لطف و راء
رحمة گوییا قسم می‌کند بدین وجه یا انفراد بربوبیت و لطف من با عارفان
لطائف احدیه و رحمت من بر کافه بریه حاصل قسم حیثیت تلک آن آیات
آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز
آن که هویداست معانی بر تامل یا روشن کننده قصه یهود و سؤال کرده بودند
چه در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد صلعم
سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب ع از شام بمصر چه بود این سوره نازل
شد انا انزلناه به درستی که فرو ما فرستادیم کتابرا و این سوره آن
قرآنا عربیا قرآنی تازی بعضی نقل او را قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت
عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن
برسید و محلت شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن
عذر آرید نحن نقص ما می‌خوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین
قصه که خوانده شود در معالم گوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب
و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصها احسن است
بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد با احوال ایشان اگر تاویل کنند یوسف دل
و یعقوب روح و راحیل نفس و قوی و حواس برادران یوسف ع حضرت

شیخ



شیخ قدس سره بدین سؤال تمام قصه را با احوال ایشان منطبق داده و چون در این
ترجمه طریق اختصار مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات
او با نکات و دقایق که در هر آیتی گفته‌اند حواله بجواهر التفسیر می‌رود و اینجا
بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می‌نماید آورده‌اند که بعضی صحابه رض گفتند
یا رسول الله صلعم لو قصصت علینا این آیه نازل که ما بر تو می‌خوانیم بهترین
کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد خبر می‌دهیم ترا بهترین خبری بما
اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره مقرون را
وان کنت و به درستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین
از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است
اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف ع لابیه مر پدر خود یعقوب ع را
گویند یوسف ع در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود
ناگاه سراسیمه از خواب در آمد پیش یعقوب ع گفت ای پدر ترا چه رسید گفت
یا ابت ای پدر خواب دیدم انی رایت به درستی که دیدم در خواب احد
عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر
کوهی بلند بودم که حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این
ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می‌نگریستم رایتهم دیدم
ایشانرا لی ساجدین مرا سجده کنندگان یعقوب ع دانست که یوسف ع
مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه که ستارگان اشارت بدیشان است
با یعقوب در زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان است
تعظیم و تکریم او بجای آرند نگران که اگر برادران این واقعه شنوند و ایشان
در تعبیر وقوف دارند حسد ورزی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از
روی شفقت و محبتست لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود را
علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا که حیله کنند لک برای هلاکت تو
کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان به درستی که
دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که
او را بمکر و کید میدارد وکذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین خوابی که دیدی
و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک بر خواهد گزید ترا پروردگار تو
تو بفرمان فرمایی و پادشاهی ویعلمک و خواهد آموخت من تاویل الاحادیث
ص ص از تعبیر خوابها یا تبدیل غوامض کتب منزله ویتم نعمته و تمام
خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو وعلی آل یعقوب و بر
فرزندان یعقوب ع یعنی برادران تو بعضی که ایشانرا پیغمبر می‌گویند یا بر نسل

یعقوب ع که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را
علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش ازین وقت ما پیش از تو مراد جد است
و پدر جد یعنی ابراهیم واسحق بر ابراهیم ع بخلت و رسالت و نجات از نار
نمرود و بر اسحق ع باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی
که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارند حکیم
استوار کار است و درست کردار بکند آنچه باید لقد کان بتحقیق که
هست فی یوسف در قصه یوسف ع واخوته و در حکایت برادران او
آیات نشانهای قدرت یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را
و غیر ایشان را یوسف را ع یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر
عیانی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله نیز بودند یهودا و روبیل
و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر علاتی بودند و ایشان از دو
پسر تیر بودند و آن دیقثالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف ع خواب
مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب ع بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا
و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و فرزندان را
که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت
آمد بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران
یوسف ع با یکدیگر لیوسف واخوه هرآینه یوسف و برادر او بنیامین
احب الی ابینا دوستتراند بسوی پدر ما منا از ما ونحن عصبة و حال
آنکه ما جماعتی توانا و کاردانیم و ایشان خورد سال و بیکفایت پس بایستی که ما را
دوستتر داشتی و چون عاجز و ضعیف اند مردی قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی
که پدر ما لفی ضلال مبین در دور افتادنیست آشکارا از راه صواب یعنی در دین
کار خطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد
بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف می خواهد که شما را بنده خود کند
گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را ع و گویند گوینده
این سخن دان بود گفتند او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمینی دور از عمارت
یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما
وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آورد و بتمامی روی بشما
اقبال کند وتکونوا و باشید من بعده بعد از یوسف ع از ساختن کار او قوما
صالحین گروهی شایستگان توبه کنندگان و این تغیر از مکاید ابلیس بود که ناشکیبا
بادنیا آرزو را از روی تسویف می گوید که کار امروز بفردا انکه ازین زمان که چو فردا برسد
نوبت کار دگرست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لاتقتلوا



یوسف مکشید یوسف را ع که قتل نفس از گناهان عظیم است والقوه و بیفکنید
او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرد بعض السیارة بعضی از
راه گذریان که بدانجا گذار رسند و ببرندش با جایی دیگر و شما از وی باز رهید
یعنی چون غرض نابود نمودن است برین وجه می باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید
شما کار کنندگان بشورت پس همه برین متفق شدند و نزد پدر آمدند گفتند
فصل بهار رسیده و فرح دمیده سنبل سر از خواب برکرده گل دست بر ... کرده
سیراب سبزهای نوخیز از لولو تر زمرد انگیز چه شود که یوسف ع با ما بصحرا
بیرون آید روزی بتماشا و تفرج بگذارند یعقوب ع فرمود که از هجر ... بیمار
رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدار که شما در گلزار باغ ... شنید
و من در خانه خار هجر گرفتار باشم حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج
غم چون غنچه دلتنگ فرزندان از یعقوب ع در ماندند پیش یوسف ع آمدند
و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند موسم گل دوسه
دور بیش نمی ماند که دگر تو بر تابان نخواهد بود این مقال بعرض رسانند
زین تنگنای خلوت خاطر بصحرا می کشد گر بوستان باد بهر خوش می دهد پیغام را
یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف ع یا ابانا ای پدر ما
مالک لاتامنا چیست ترا که امین نمی داری ما را علی یوسف بر یوسف ع و تامل می کنی
در فرستادن او وانا له و حال آنکه ما او را لناصحون نیکو خواهانیم و بغایت بر وی
مهربان ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در سعت فضا
معیشت میوه و نقلها خورد ویلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن
وانا له و بدرستی که ما او را لحافظون نگاهبانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت
یعقوب ع انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به آنکه ببرید او را
از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی کم
واخاف و می ترسم ان یاکله الذئب آنکه بخورد او را گرگ چه بیابان زمین کرگی رویند
درنده می باشند مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم و شما عنه غافلون
از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت
از آن ترسم که غافل نشیند ز غفلت صورت حالش نه بیند که ناگه گرگی بیرون دندان
کند تیز درین دیرینه دشت محنت انگیز گفتند فرزندان یعقوب ع لئن
اکله الذئب اگر بخورد گرگ او را ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی
توانا و قوی هیکلیم که یکی از ما با ده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد انا اذا
بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ دهیم لخاسرون هرآینه زیانکاران
باشیم پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنید و میل یوسف ع بگشت دشت

تماشای صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضاء ربانی رضا داد بفرمود تا سر و تن
یوسف را عم بشستند و مویش شانه زده جامهای نوش پوشانیدند و بمیراث
بر یعقوب عم رسیده چون تعویذی بر بازوش ببست و بنابعد فرزندان تا
منجزم الوداع که بر دروازهٔ کنعان بود بیرون آمد یوسف عم را بر کنار گرفته گریه
کنان اغاز وداع کرد ~ روز وداع گریه که در خورد دید بود • طوفان اشک تا
بگریبان رسیده بود • یوسف عم که پدر را گریان دید قطرات کواکب بر گل
رخسار باریدن گرفت و از مروارید خوشاب بالماس فرقه سفتن اغاز کرد
نالهٔ در کمر فرو بارید و گل را آب داد و نزیکه روح پرور ما اثر عتاب داد
میان بعزم عزم سفر بسته سر براه آب • سرشک دیدهٔ من همره و دیگر گرد
ای یوسف از من رفتن تو اینجا اندوهی عظیم بشام دل من میرسد و نمی دانم که سرانجام
کار بکجا خواهد کشید • باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من
ترا فراموش نخواهم کرد فراموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان را در باب
محافظت یوسف مبالغه بسیار نمود و ایشان یوسف را برد و بر دوش گرفته روی براه
آوردند یعقوب عم در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می
گریست هنوز سرو روان من چشم ناشده دور • طاوس تصور دوری چو بید لرزان است
وچون فرزندان از نظر پدر غایب شدند روی بکنعان نهادند فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ
پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را عم کردند با او آنچه کردند و صلابتی بردند
بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده می گفتند
ای صاحب رؤیا آمد کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از
دست ما برهانند یوسف عم گفت یا اخوتاه شما را چه شد که بیکی از حال کنعانی
براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید باری دهید که در او
روز گذشته ام رحمی کنید که زعم اولاد مانده ام القصه تیغ نخنا او التفات ننموده
طپانچه بر روی می زدند و در خاک بخاری و گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند
تا بهلاکت نزدیک رسیده بود آن صورت مشاهده نمود او را در بر دامن
حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با ما عهد
کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن
او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ یا بنکه
بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی
کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان
او گشاده هفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را عم بر سر چاه آوردند و خواستند
دست در هر یکی از ایشان میزد دستش بر بسته و رسن بر میانش محکم کرده

[illegible]

بچاه



بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن
از برش بر کشیدند چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک
اعلی جل جلاله خطاب بطایر اشیانهٔ سدرة المنتهی رسید که ادراک
عبد ما جبرائیل عم پیش از آنچه یوسف بته چاه رسد بنشانید و از طعام
و شراب بهشت بوی داد پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در پوشانید نید
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او که اندوهناک مباش که زود باشد از
حضیض چاه بذروهٔ جاه رسانیم و برادران را بحاجت مندی نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ تا هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَذَا باین کاری که کرده اند
و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانسته که تویی
بجهة علو شان و رفعت مکان تو اندک زمانی را این صورت دست داد که
بخدمت او آمدند نشناختند وهم له منکرون اما چون یوسف عم بخوف
الوجه ساختند وَجَاءُوا و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه فی بدروغ
يَبْكُونَ می گریستند یعقوب عم آواز گریهٔ فرزندان شنید سراسیمه از خانه
بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه می شود یوسف من کجاست که او را
نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا
و پیشی گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم
یوسف را عم تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بارها فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد
او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا ما را یعنی باور نمی کنی وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ و اگر چه هستیم ما راست گویان در دعوی کارها اما انجا نسبت
بدگمانی که داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ
یوسف را عم و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَى قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف عم
بِدَمٍ كَذِبٍ بخونی دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف عم نزد پدر بخون آلوده
ساخته بدروغ یعقوب عم که پیراهن خون آلوده دید غلغلهٔ هلاک یوسف عم
در دلش پدید آمد و فرمود که عجب گرگی بود که یوسف را عم خورده و تعرض پیراهنش
نکرده پس از روی عناد قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می گویید
بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آن ساختن
کاری بزرگ را در هلاک یوسف عم فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو
یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای تعالی وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای است
یاری خواسته شده یعنی یاری از وی می خواهم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت می کنید
از هلاک یوسف عم آورده اند که یوسف سه روز در آن چاه بود روز چهارم
مژده بچاه بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروانی نزدیک آن چاه و آن

جمعی بودند که از مدین بمصر می‌رفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ خود را وارد
بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب چاه کشیدن کاروان متعلق بدو باشد
و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل جوزین بر سر چاه آمد فَأَدْلَىٰ
دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و چون رسید بر یوسف ع که در دلو
نشین ای یوسف آخر هر گاه این دلو در چاه آمده یوسف ع در دلو نشست
در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف ع بگریستند و در انس المرید
فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران
دید بچاه نگرید و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده
و شادمانی و گفته‌اند بشری نام صاحب او بود او را آواز داد و گفت هَٰذَا غُلَامٌ
این بیت که دلو را گران ساخته پس بمدد کاری و یوسف ع را از آنجا بر
آورده چو آن ماه جهان آرا برآمد زجان نو آنک یا بشری برآمد بشارت کز
چنین تاریک چاهی برآمد پس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند
او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن
بمصر بفروشیم و گفته‌اند ضمیر اسروه راجع به برادرانست یعنی برادران حال او را
پنهان داشتند و گفتند بندهٔ ماست و آن چنان بود که از حال خبر یافته بسوی
کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تع
داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنند یعنی اولاد یعقوب ع با پدر و برادر با کار
و ایشان از اخفاء امر یوسف ع آورده‌اند که چون برادران یوسف ع بدین نسبت
بزبان عبری با او گفتند آنچه ما می‌گوییم اگر خلاف گویی البته ترا بقتل رسانیم
یوسف ع خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریز پاست و
نافرمان و دل بر خدمت ننهاد او را می‌فروشیم بیا او را از ما بخر و با خود ببر تا دیگر بار
از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشتم بضاعت خریده‌ام
و با من درهمی ناسره مانده است گفتند تو آنچه بهای غلام بسیار است اما ما توقع
سازیم بهر چه داری پس دست یوسف ع بدست او دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند
او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده
عادت اهل آن روزگار چنان بود که ما دون چهل درم را می‌شمردند و ما فوق آن را
وزن می‌کردند مالک در بهای او شمرده هجده درم بود ده بدانست هر برادر دو
دو درم برداشتند و در بسیط آورده که هیچ یک هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را ع
بخرید وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در یوسف ع مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان
نخواستند که او با ایشان باشد و یا کاروانیان در خرید او نیز بی رغبت بودند
بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورده و در آن زمان پادشاه مصریان



ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا قطفیر مصری که
عزیز گفتندی باز داده بود و چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و کاروان
عزیز مصر بسر راه کاروان آمد یوسف را دید از لمعه جمال شیفته و حیران
باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام با کمال مشهور
آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در
السنه بفتح زا و کسر لام مشهور است القصه چون عزیز خبر یوسف ع شنید بمالک
پیغام داد که غلام خود را اینجا بیار روزی دیگر مالک یوسف را آراسته بیازار
آورده و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد از آسته آن بازار بر آمد
فریاد و فغان از در و دیوار برآمد خریداران من یزید در آمده هر کس بها چیزی
اضافه می‌کردند تا بجایی رسید که هم سنگ مشک و زر و نقره و دیبا
قدم خریداری پیش نهاد خریداران دیگر لب ببستند بزبان بی خاموشی نشستند
عزیز بها بداد و یوسف را بخانه در آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس
که خرید یوسف را ع مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی
زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام کنعانی است جای نیکو داشت و حسن تعهد
چه شناسند کسی را بجهت نیکوئی و نیل عزت و احترامست این غلام را نیکو دار عَسَىٰ
أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که انگه سود رساند ما را کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح
روزگار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزند گویند عزیز عقیم بود گفتا او را
بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه محبت
یوسف را در دل عزیز جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و متمکن
ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کنند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم
او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تاویل تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای
تع غالب است عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس را چیزی از آن رد نتواند کرد و هیچ
چیزها از آن منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف ع که برادران او را خواهند
و واقع نشد آنچه ایشان را مکر که خدای تع خواست بود هر کس را دیگر گونه رای نباشد
مگر آنچه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند
که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که یوسف ع
رسید أَشُدَّهُ بقوت خود یعنی بسا لگی یا بیست سالگی و گویند میان
سی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت یا حکمتی که علمی باشد موید بعمل
وَعِلْمًا و دیگر دادیم او را دانش وَكَذَٰلِكَ و مانند این نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداشت دهیم نیکوکاران را آورده‌اند که چون یوسف ع بخانه عزیز
در آمد سلطان عشق رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و شکیب

اورا اکرام کرد • زلیخا چون بروی وی دیده بگشاد • بیک دیدار دلش افتاد آنجا افتاد
زحسن صورت ولطف شمایل • اسیر شد بصد دل نه بیک دل • بعد از آنکه عشق
بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال بمیان آورد با یوسف ع وَ
رَاوَدَتْهُ درخواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف ع در خانه
او بود یعنی زلیخا مراوده کرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد او
کرد از یوسف ع واورا بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها را وَقَالَتْ وگفت هَيْتَ لَكَ بشتاب پیش
من آی که من ترا ام یوسف ع که این حال قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه می گیرم
بخدای تع پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای تع پروردگار منست أَحْسَنَ
مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست
و ترا نیکو داشت من فرموده پس حرمت او و نیکویی حق نعمت او رعایت نموده
دست خیانت بحرم او دراز نمی کنم إِنَّهُ بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار
نمی شوند ستمکاران یعنی چون ناسپاسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران
چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب می کرد گفته اند
نمی خجلت کرد در روز قیامت که اقتدینا بنا کاولین غرامت • جای آن خط کشان
نویسند • مرا سر دفتر ایشان نویسند • وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن
یعنی زلیخا یوسف ع وَهَمَّ بِهَا وقصد کرد یوسف ع بدفع او بطریق نزار لَوْلَا أَنْ رَأَى
و اگر ندیدی یوسف ع بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را آینه قصد مخالطه او
کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان
یوسف ع و میان آنچه سبب خشم خدای تع بود پس یوسف ع مدد نبوت
و قوت فتوت خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین اورا ثبات دادیم لِنَصْرِفَ
تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت به حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت
یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی
پاک کرده شده • از هر ناشایست و نابایست آورده اند که یوسف ع از زلیخا فرار
کرد بهر در بسته که می رسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شد و زلیخا از عقب
می دوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف
رسید و دست در وی زده بازش کشید وَقَدَّتْ و بدرید در کشیدن
قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را ع مِنْ دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا و یافتند سَيِّدَهَا شوهر
یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب
دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه سخن مشغول گردد
زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن درآمد قَالَتْ گفت مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای





کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن
خواست که ابراء ذمه خود کند از گناه و چنان نماید که جرم یوسف است پس
گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر
آنکه بزندان کرده شود یعنی باز داشته در زندان است أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی
دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان
تهدید می کند قَالَ گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي او درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من
بوی ننمودم و از وی می گریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچ کس ازین
واقعه خبر دارد یوسف گفت ع در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بوده گواه
اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند چه
گوید که یوسف ع گفت خدای تع قادر است بر آنکه اورا بسخن درآرد و گفت یوسف راست
می گوید بحق تع ازین قصه خبر داد درین کلمات که وَشَهِدَ و گواهی داد شَاهِدٌ
مِنْ أَهْلِهَا گواهی از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی
حکمت گفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان قمیص یوسف ع
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست می گوید وَهُوَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ و یوسف ع از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه
زلیخا دفع یوسف ع می کرده از خود گریبانش از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
و اگر هست پیراهن یوسف ع قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ
پس زلیخا دروغ می گوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست چه
این حال دلالت بر آن دارد که یوسف ع از وی گریخته و او از پی آمده و اورا
بخود کشیده که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که بدید عزیز
قَمِيصَهُ پیراهن یوسف ع را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا
کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله
شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگ است زود
در دل می آورد و در نفس تاثیر می کند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار
گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف ع درگذر و اعراض کن عَنْ هَٰذَا از این مهم
پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش خواه لِذَنْبِكِ از برای گناه
خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف ع که غریب است و تو اورا
بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گنه
کاران تذکیری برای تعلیم آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تکیه داد
اما سخن عشق و غوغای ملامت در کار است نه سودای سلامت • نشان عشق
کنج سلامت • خوش نیست سودای نکونامی و ملامت • غم عشق از ملامت تازه گردد ••

وَقَالَ نِسْوَةٌ وگفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص
ملک ریان یعنی صاحب وساقی وطحان وزندان بان وصاحب دواب که بیکدیگر
نشستند گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون
سخن ایشان آنکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ یعنی زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا
طلب کرد غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس خود در خواسته که کام او بدهد
قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهه دوستی
محبت یوسف بدرون دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می‌بینیم آن
زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا وخطایی روشن که با وجود شوهری مانند
عزیز شیفته وفریفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا
بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در عقبه می‌گفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد
بسوی ایشان واستدعا نمود که بدعوت وحاضر شوند آورده اند که چهل زن را
طلبید وآن پنج زن ملامت‌گر در میان ایشان بود پس چون بمنزل وی در آمدند
مراسم اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ وآماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه
گاهی از بالشها لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا ساخت مجلس طعامی
در خواست که ایشان تکیه زده طعام می‌خوردند وَآتَتْ وبداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ
هر یکی را از این زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت برین کنند وبرد وتناول نمایند
ملک یوسف را امر کرد جامه مرصع در پوشانیده وتاج مکلل بر فرق نهاده
وَقَالَتِ اخْرُجْ وگفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ بر این زنان یوسف ع ابا نموده
زلیخا مبالغه افزود تا وقتی که یوسف ع الکر یوسف ع را بیرون آورد ع ز خلوتخانه
آن گنج نهفته بیرون آمد چو گل از شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که
زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتند شده جمال بیکبار همه شیفته جمال
او شده خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ وببریدند أَيْدِيَهُنَّ دستهای
خود را وبالم آن محسوس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که خوی محاه
وقع برای آنست که مدعیان محبت را سرزنش می‌کند که مخلوقی در
روئیت مخلوقی بدان مرتبه می‌رسد که احساس الم قطع نمی‌کند شما در شهود پرتو
جمال خالق باید که از هیچ بلا ومحنتی متالم نشوید ع گر با تو بدست براغوش توان
کرد بیداد توبه ملست فراموش توان کرد الغصه زنان مصری از بیخودی بخود
آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ وگفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای تع از صفت عجز
در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود
بشر نمی‌باشد إِنْ هَذَا نیست او إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای تع
چه جمال بدین زیبایی وکمال بدین غایت وعصمتی درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست



چو دیدندش که جز والا گهر نیست برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست نه چون
آدم ز آب وگل سرشت زبالا آمده قدسی فرشته است صاحب وسیط باسناد خود
از جابر انصاری رحمه الله نقل می‌کند که حضرت رسالت صلعم فرمود که جبرئیل ع
بر من فرود آمد وگفت خدای ترا سلام می‌رساند ومی‌گوید حبیب من حسن روی
یوسف را از نور کرسی کسوت دادم وکسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم وما
خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود وآن حضرت صلعم را کمال در شهود
جمال یوسف دستها بریده شد در ظهور کمال محمدی صلعم زنارها قطع یافت ع
از حسن روی یوسف دست بریده سهل است در پای دلبر من سرها بریده باشد یکی از
حرمان حضرت صلعم نقل می‌کند که در وصف جمال حضرت رسالة صلعم
فرموده لواحی زلیخا لو رأین حقیقة لاثرن فی القطع القلوب علی الید زنان
مصر هنگام جلوه یوسف از روی بیخودی از دست خویش بریدند مفردات
که دل پاره پاره می‌کردند اگر جمال ترا ای نور دیده می‌دیدند القصه چون
زلیخا حیرت زنان مصر وشیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ گفت فَذَلِكُنَّ
الَّذِي آنکس است که شما لُمْتُنَّنِي ملامت کردید فِيهِ در دوستی واکنون
دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ وبدرستی که من مراوده
کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او ودر خواستم که از وی کام من بدهد
فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت وسر بمن در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ
يَفْعَلْ واگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه من بفرمایم او را از انجاح مراد من
لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ وباشد از
خوار شدگان یعنی داخل زندان وهم با کان یوسف ع که این سخن بشنید
روی از آن مجلس برتافت وزنان در عقب وی رفتند وبر لباس
انکه ما او را ملامت می‌کنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند
یوسف ع از ملاقات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوست‌تر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه می‌خواهند
این زنان مرا بسوی آن از لقا وعبد زلیخا با میل بدیشان ع عجب در مانده ام
در کار ایشان مرا زندان بهتر از دیدار ایشان وَإِلَّا تَصْرِفْ واگر نگردانی عَنِّي
از من كَيْدَهُنَّ مکر وفریب ایشان یعنی که در پناه عصمت نگیری أَصْبُ
إِلَيْهِنَّ میکنم میل بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ
وباشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ پس اجابت داد لَهُ مر دعای
او را رَبُّهُ پروردگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از وی كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست بدعوت کسی که بناه بود الْعَلِيمُ دانا

عالکی که از همه دور گردید آورده اند که چون زلیخا نومید شد زنان از وی بزلیخا
گفتند صلاح آنست که او را روزی چند بزندان بازداری شاید بسبب ریاضت رام
گردد و عقد نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم را بر خط فرمان نهد چو کوره ساز
زندان را برو گرم بود زندان کوره کرده آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرد
و نزد عزیز آمد و گفت این غلام عبری بد نام گشته ام و طبع مرا خدمت او از نفرتی
پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا گمان برند که او گناه کار است
و من از ملامت باز رهم عزیز را مقبول آمد حکم فرمود تا او را بزندان بردند ثم بدا
لهم پس ظاهر شد ایشانرا و در دل افتاد من بعد ما رأوا الآيات از پس آنکه
دیدند دلایل عصمت و شواهد براءت یوسف را چون شهادت صبی و چاک
پیراهن و قطع دستها را یعنی بوجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت
که برای اصلاح ليسجننه هر آینه در زندان کنند او را حتى حين تا هنگامی
که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بر ایشان سرو قامت گل رخسار
رشک گلستان کردند (ع) چو آن دلبند در زندان درآمد بحیرت مرده گویی جان
درآمد در آن محنت سرا افتاد جوشی ودخل و درآمد معه السجن با او بزندان
فتيان دو بنده از بندگان ریان یکی ساقی ملک که یونا گفتندی و دیگری طباخ
او که مجلب خواندندی ملک بدیشان گمان برده بود که او را زهر می دهند و حکم
زندان کرده اتفاقا با یوسف هم بزندان درآمدند یوسف عم تعبیر حال زندانیان
کردی و خوابهای تعبیر فرمودی این دو زندانی خوابها دیدند و گویند ساقی و
طباخ فی المطلق خواب نادیده یوسف عم را امتحان کردند قال احدهما
گفت یکی از ایشان یعنی ساقی که انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را در خواب یعنی
در باغی که اصل تاکی بود سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست
من اعصر خمرا می فشارم در وی انگور التسمیة عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه وقال
الآخر و گفت دیگری طباخ انی ارانی من می بینم خود را در مطبخ ملک احمل
بر می دارم فوق راسی بر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره نانست
تاکل الطير می خورند مرغان منه از آن نان می ربایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله
بتعبیر هر خواب انا نراك بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنين از نکوکاران
با اهل زندان پس نیکوئی بنا کن یوسف عم برخواست که تعبیر گوید چه در آن نیکوئی
متوجه بود بیکی از خوابهای ایشان اعراض فرموده قال گفت لا ياتيكما نیاید بشما طعام
ترزقانه خورده که روزی داده شوید الا نباتكما مگر دهم شما را بتاویله
بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و صنف آن طعام قبل ان ياتيكما پیش از آنکه بیاید بشما
یعنی اخبار کنم شما را از غیبهای ایشان گفتند ما کاهنانرا امثال این شنیده ایم یوسف عم





فرمود که این معجزه منست نه عرافت و کهانت ذلکما این که گفتم مما علمنی از
آنچیزیست که در آموخته مرا ربی پروردگار من بالهام و وحی انی ترکت
برای آنکه من دست داشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمی گروند
بالله بخدای تعالی وهم و همه ایشان بالآخرة برای آخرت هم کافرون
ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست باخرت
واتبعت و پی روی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب
اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باسماع کلام وی
ما کان روا نیست و نشاید لنا ما را که پیغمبرانیم ان نشرك آنکه انباز
گیریم بالله من شیء بخدای تعالی چیزی را که او هستیم بیکانکی ذلك این توحید
من فضل الله از فضل خداست علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وعلی
الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد فرستاده ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون
سپاس داری نمی کنند فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان
ءارباب متفرقون آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن
و چوب و سنگ با اعلی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای
یگانه و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید
شما من دونه بجز خدای الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار
نامها که نی حجت و برهانی سمیتموها نام نهادید آنرا انتم وآباؤکم شما و پدران
شما ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای تعالی بها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند
بر تحقیق مسمیات نامهای ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی ان الحکم
نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدایرا که مستحق عبادتست امر فرمان داد
بزبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا آنکه نپرستید الا ایاه مگر او را ذلك اینست
الدین القیم دین خود و روشن و درست و راست ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی دانند راه حق را و در بادیه جهالت سرگردان
می شوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی
ملکست سه روز دیگر از حبس خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند مربی
کننده خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر می بود واما الآخر و اما آن دیگر
که طباخ است فیصلب پس آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل شود
فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من راسه از کله سر وی یکی از ایشان
گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف عم فرمود قضی الامر الذی حکم کرده
شد و محکم ساخته گشت کار خوابی که شما فیه تستفتیان در آنچه از من طلب تاویل

آن کردید وخلاف آنچه من کفتم نخواهد بود وَقَالَ وکفت یوسف عم
لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنکه او رستنی است مِنْهُمَا
از آن هر دو یعنی ساقی را کفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک
مربی خود یعنی پیشکار ملک بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت رهاند سو
بکو هستند اندران زندان غریبی ز عدل شاه دولت بی نصیبی چنین شرحی
کنم مجبور و بجود که هستی ز ظرفم معطلتر بود آورده اند که
چون سه روز بر آمد فرستاد تا طباخ که جنایت وی ثابت شده بود بر دار
کردند وساقی را که صفت امانت او محقق یافته همان منصب شرابداری بدو
داد اما چون بر بستهٔ تقرب رسید واز ساغر جاه ودولت سرخوش کردید
از زندان واهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس فراموش کردانید بروی
شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را عم نزدیک مربی خود فَلَبِثَ
فِي السِّجْنِ پس درنک یوسف عم در زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال
بضع عدد است میان سه و نه کویند یوسف عم بعد ازین واقعه
هفت سال در زندان بود مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال
در زندان مانده بود در معالم از حسن بصری نقل میکنند که روزی
جبرائیل عم بزندان در آمد یوسف عم او را بشناخت ایا اخ المرسلین
چیست که می بینم ترا در میان کناه کاران جبرائیل عم کفت یا طاهر
الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام می رساند ومی فرماید که
شرم نداری که آدمی را سبب خلاص ساختی وبدو استشفاع می کنی
بعزت وجلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف عم کفت درین
حال از من راضی هست یا نی کفت آری ازتو خوشنود است یوسف عم کفت اذا لا
ابالی اکنون که او راضی است من هیچ باک ندارم و فی المثنوی
پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین کر چه
تقصیر آمد از نحو سحاب تا نخواهی آب از دیک سراب اما چون مدت
محنت سر آمد ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد تمامی حکما وندما را
طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ وکفت ملک إِنِّي أَرَى بدرستی که من خواب دیدم
سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت کاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند وکاوان لاغر
بخوردند فربه ایشان را وَسَبْعٌ عِجَافٌ هفت کاو لاغر و در شکمهاء ایشان
هیچ زیاده نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ ودیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و
تازه که دانهاء ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ وهفت خوشه دیکر
دیدم يَابِسَاتٍ یعنی رسیده وبه رامده پس این خوشهاء خشک برای

خوشهاء



خوشهاء سبز پیچیدند ودر حال زیر کردند ایشان را وبپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
ای کروه کاهنان ومعبران واشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید یعنی جواب
کویید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما از روی دانش
لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکویید قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ کفتند
حکما واهل علم که مخاطب وی بودند خوابهای شوریده است وَمَا نَحْنُ
ونیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ تعبیر این نوع خوابهای بِعَالِمِينَ دانایان
چه ما تعبیر منامات صادقه میکوییم واین از قبیل منامات باطله است ملک
ریان از جواب ایشان متحیر کشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل
مرا که کشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید سو یا رب این خواب پریشانم را
تعبیر چیست ساقی که ملک متفکر دید ازحال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي
وکفت آنکسی که نَجَا مِنْهُمَا نجاه یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی وَادَّكَرَ
ویاد کرد از قول یوسف عم اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ بعد از زمانی
دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب
فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو می کند دانند
ملک ریان ازین خبر شادمان شد حکم شد که زود برو و خبر بیار ساقی
ساقی سوار شده بزندان آمد وکفت يُوسُفُ ای یوسف عم أَيُّهَا الصِّدِّيقُ
ای نیک راستکوینده أَفْتِنَا فتوی ده مرا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
در هفت کاو فربه يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت کاو
لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ ودر هفت خوشهٔ سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ وهفت
خوشهٔ دیکر خشک که بر ایشان پیچیده خشک ساختند همه حکما در خیره اند
تو جواب بکوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز کردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی
مردمان یعنی ملک وملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ تا باشد که ایشان ببرکت
تو بدانند تاویل این واقعه را با شرف وفضل تو معلوم کنند قَالَ کفت یوسف عم
کشما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال بقرات سمان اشارت است
بدیشان دَأَبًا از روی عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات
فَذَرُوهُ بکذارید او را فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی چوب را پاک مکنید تا از
شپشه و آفات ایمن باشد وغلات را با آن خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا
مکر اندکی بقدر حاجات مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ
يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس ازین سالهای سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت
که سبع عجاف عبارت از آنست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن
زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ از آنچه پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ

برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید وضبط کنید
برای تخم وزراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالهای قحط
عَامٌ فِيهِ سالی که در وی يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان باران
داده وَفِيهِ ودرین سال يَعْصِرُونَ بیفشرند افشردنی باشد مثل انگور وکنجد
وزیت وامثال آن واین کنایه از کثرت ثمارست وگفته اند اشارت
بدوشیدن شیرست از پستان گاو وگوسفندان واین عبارتست از فراخ
سالیست وچون یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی بازگشت وبخدمت ملک آمد
ودر محفل عام آن سخنان را که شنیده بود برهان وجه تقریر نمود ملک بپسندید
وخواست بگوش خود از زبان یوسف بشنود وبطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت
ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را ع فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد
بیوسف فرستادهٔ ملک قَالَ ارْجِعْ گفت بازگرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ
پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد وتفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ
اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند
دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان وفریب
ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف ع خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد
تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک گفتند تا چون باز آمد
وپیغام یوسف ع رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند وزلیخا را نیز
بیاورده اند انجهت تحقیق مهم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال
شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب می کردید یوسف را ع عَنْ نَفْسِهِ از نفس
وی یعنی کام دل وی میجستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاکست
خدای تع از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ع مَا عَلِمْنَا
ندانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف ع از هیچ بدی نه اندک ونه بسیار چون
زلیخا دید که جز راستی فایده دیگر نیست وی نیز به پاکی یوسف ع اقرار کرد
قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ
پیدا وهویدا شد آنچه درست وراستست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را ع عَنْ نَفْسِهِ
از نفس او واز روی وصال کردم وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی بجرم خویش اقرار کرد مطلق
برآمد نو صدای حصحص الحق بگفتا نیستی یوسف را گناهی منم در عشق او
گم کرده راهی بخستا ورا بوصل خویش خواندم چو کام من نداد از پیش راندم
ملک بیوسف ع پیغام داد که زنان بگناه معترف شدند بیا تا بحضور تو
ایشان را عقوبت کنم یوسف ع فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَٰلِكَ این خواستم برای





آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکردم او را بِالْغَيْبِ
در غیبت وی وحرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ وتا دیگر تا معلوم
کند که خدای تع لَا يَهْدِي راه ننماید وبصلاح نیارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت
کنندگان را پس یوسف ع خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه از برای تزکیهٔ
نفس گفتم تا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذارم بر نعمت وتوفیق الهی در ترک
معصیت واگر حفظ ربانی حامی نبودی معلومست از نفس غدار چه نوع کار آید
این کلمات را نیز در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي وپاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمی گویم
نفس از آرزوها مبرا ومعرا است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده
بِالسُّوءِ ببدی یعنی معصیت إِلَّا مَا رَحِمَ لیکن آنرا که ببخشد پروردگار رَبِّي
پروردگار من از خطرهای نفس در امان آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
غَفُورٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت
حمایت نماید آورده اند که چون ملک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف ع
زیاده شد وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را ع بیش من
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص گردانم او را برای خود وبمهمات بوی فرمایم در تدبیر
آورده اند که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج ولباس
ملوکانه بزندان فرستاد وبتعظیمی هرچه تمامتر یوسف را ع ببارگاه آوردند
در خبرست که چون یوسف ع ایشان را وداع فرمود دعا کرد که اللهم
عطف قلوب الاخیار وقص علیهم الاخبار وچون نزدیک ملک رسید او را احترام
تمام نمود واستقبال فرمود وبقرب مقدمش چون خبر یافت باستقبال
او چون بخت شتافت کشیدش در کنار خود چو تن تنگ جو سرو گلرخ وشمشاد
گلرنگ به پهلوی خودش بر تخت بنشاند به پرسشهای خوش بنواخت واو را با سخن راند
فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت واز تعبیر خواب خود پرسید
وجواب دل پذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف ع إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز
لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه وقدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه می
خواهی از مناصب بجاه وآنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف ع که
گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی هر انچه حاصل
ولایت مصر باشد از نقود واطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاه دارنده
ام چیزها را از ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک وهر چه باید از خالی از ضایع
نباشد یا نگاه دارنده حسابم ودانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که
یوسف ع هفتاد ودو زبان می دانست در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک
تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهة یوسف ع مقرر کرده تاج مکلل بدر وگهر

وکلیدهای خزاین بوی سپرده تمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد
و عزیز خود را عزل نموده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف ع کرد اندک زمانی
عزیز درگذشت بالتماس تمام ملک زلیخا را بعقد یوسف ع درآورده حق سبحانه
وتعالی یوسف را ازو دو پسر داد میشا و افرائیم و تفاصیل این حالات حواله
بجواهر التفسیر است وکذلک و همچنین که ملک را برو مهربان ساختیم مکنا
جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن یوسف را در
حکومت یتبوأ تا بود که جای میگرفت منها از آن زمین که چهل فرسخ در
چهل فرسخ عرض داشت حیث یشاء هر جا که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم برحمت
خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء هر کرا میخواهیم ولا نضیع وضایع
و باطل نمیگردانیم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را ولاجر الآخرة و هر آینه
مزد آخرت بجهت دوام خیر بهتر است للذین آمنوا مر آنانرا که گرویدند الله
مر آنانرا که گرویده اند بخدای تع وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از فواحش
چون یوسف ع باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید ع بدینی و عفتی
کسی قدر یافت کنا و جا بصبر و تقوی شتافت القصه یوسف ع مهمات
ملکی از پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی
بنا نمود و هر ساله هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را
با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در مصر و شام تنگی عام شد
و مردمان مصر روی بیوسف ع آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان
فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سوم بغلام و کنیزک و چهارم بدواب
و مواشی و پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی
دادند یوسف ع صورت حال بملک عرضه کرد و گفت همه بندهٔ تواند و اختیار
بدست تست یوسف ع بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار
و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در آن بود که مصریان یوسف را
ع بوقت خرید و فروخت و صورتی بندگی دیده بودند قدر شناخته همه را طوق بندگی
او در گردن نهاد تا کسی بدر بارهٔ او سخنی نباشد آورده اند که اثر قحط بکنعان
رسید کار بر اولاد یعقوب ع تنگ کرد بپدر گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست کریم
قحط زدگانرا می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد ع
ز احسانش آسوده برنا و پیر • وزو گشته خوشدل غریب و فقیر • بخشش ز ابر بهاری
فزون • صفاتش کمالش ز غایت برون • اگر فرمایی برویم و طعامی بجهت گرسنگان
کنعان بیاریم یعقوب ع اجازت فرمود و بنیامین را بجهت خدمت خود باز
گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آورده اند

دیگر



و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وجاء و آمدند اخوة
یوسف برادران یوسف ع از کنعان بملازمت یوسف ع فدخلوا علیه پس درآمدند
بدو و رسم خدمت بجای آوردند فعرفهم پس شناخت یوسف ع ایشانرا
در نظر اول وهم له منکرون و ایشان ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد
چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود با آنکه یوسف ع از پس پرده
با ایشان سخن گفت و او را نشناختند از ایشان پرسید که شما چه کسانید که
سوی ما آمده اید گفتند معاذ الله که ما پسران یک پدریم یعقوب صفی الله
گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی از ما در صغر
سن گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده کس
بملازمت آمدیم یوسف ع فرمود که اینجا کو باشد که شما را شناسد گفتند
مردم مصر ما را نمیدانند یوسف ع گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید آن
برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام
شمعون برآمد پس وی بایستاد و یوسف ع بفرمود تا بضاعات ایشان
بستدند و عوض آن گندم بایشان بداد ولما جهزهم بجهازهم و آن
هنگام که بساخت یوسف ع کار ایشان را و هر یک شتر را یک شتر بار داد ند
گفتند یک شتر دیگر بجهت برادرها که در خدمت پدر است بدهید یوسف
ع گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند
قال ائتونی گفت یوسف ع بیارید بمن باخ لکم من ابیکم
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی الا ترون آیا نمی
بینید انی اوفی الکیل آنکه من تمام میپیمایم پیمانه را و حق کسی باز نمی
گیرم وانا خیر المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم که بنعود را از اهل مهمانان
و اکرام و احسان با دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تاتونی به پس اگر
نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزد من کیل
نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیک مشوید بمن در ولایت من
میایید قالوا گفتند سنراود عنه اباه و بر طلب میم از پدر وجهد کنیم
وانا لفاعلون و بدرستیکه ما کنندگانیم آنچیز را که بگوییم وقال و گفت یوسف
لفتیانه مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم
بنهید بار ایشانرا که بهای گندم آورده و آن ادیمی و کفش چند بود یوسف ع
نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج
کنید فی رحالهم در بارهای ایشان و دیگر آنست که دیانت ایشان اقتضاء
آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون بهای گندم بود باز آرند و ازین جهة فرمود

لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا
وچون باز گردند إِلَى أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار کشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
شاید باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آن هنگام که باز گشتند
فرزندان یعقوب ع إِلَى أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما
مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد
که دیگر طعام بر ما نه پیماید اگر بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا
برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم از برای خود و از برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بتحقیق
ما مر او را نگاه دارنده‌ایم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب ع که ای فرزندان
هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ برو إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه امین
ساختیم شما را عَلَى أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش از این که گفتید وانا له لحافظون
و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای تع بهتر است حَافِظًا
از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خوانند یعنی او ست بهتر در حالتی که نگاه دار است
پس توکل بر و می‌کنم و کار خود بدو می‌گذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده‌ترین است
شاید بمحافظت بروی بخشاید و مرا بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا
و آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت
خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهٔ خویش و بحکم یوسف ع رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
باز گردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز می
طلبیم از احسان و رای این که هَذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که غله بدین
بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده بما پس بدین اکرام رجوع کنیم
بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاه داریم برادر
خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن
شتر یعنی شتر وار بصاحبت برادر زیاده بیاریم ذَلِكَ این یک شتر وار كَيْلٌ يَسِيرٌ
مکیل اندکیست و ملک با آن مقدار را مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب ع
لَنْ أُرْسِلَهُ نمی‌فرستم ابن یامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّى تُؤْتُونِ تا بدهید مرا
مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی موکد بدانکه خدای تع در میان فرموده که او را باز آرید
تا سوگند خورید بحق محمد صلعم خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ
بانکه بیارید او را بمن إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذاب
و هم هلاک گردید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت ص سوگند خوردند
که در مهم بنیامین عذر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند بدو پیمان و عهد خود مَوْثِقَهُمْ
قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب ع از روی شفقت که خدای تع عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ بر آنچه
می‌گوییم نگاه بان است وَقَالَ و گفت یعقوب ع يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در نیایید



در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران بهم از یک دروازه شهر
در روید نا گاه چشم بدی بشما برسد که با آن جمال و هیات و شوکت و اصلت بینند
وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از ابواب پراکنده و آن شهر را
چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب ع در اول مرتبه این پند ندا
کرد و آخر عجز بندگی آشکارا کرد که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمی‌کنم شما را
بدین نصیحت که کردم مِنَ اللَّهِ از قضاء خدای تع مِنْ شَيْءٍ چیزی را که حکم
دفع قضا نمی‌کند نفوذ تدبیر تقدیر را متر جهد همی کنم قضا می‌گوید
بروی نگهبانیه تو کار دگرست إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ
مگر خدا برا هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ و برو
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل‌کنان نه بر غیر او که کفایت مهم بجمیع متوکلان
برو ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب
ع مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب
متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب ع مِنَ اللَّهِ
از قضای خدا وند تع که در بارهٔ واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را لکنه تهمت دزدی
بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف
گشت پس تدبیر یعقوب ع فایده نداد إِلَّا حَاجَةً مگر حاجتی بود فِي نَفْسِ
يَعْقُوبَ در نفس ع یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قَضَاهَا ظاهر کرد
آن را و وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستیکه یعقوب ع خداوند دانش بود
و می‌دانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آنچه را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی
و از آن بود که گفت وما اغنی عنکم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان
لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند مرقه را یا جاهلند بانکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی‌تواند
کرد و تدبیر کننده بنده تدبیر نماند تقدیر خداوند بر تدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا
و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب ع عَلَى يُوسُفَ بر یوسف ع فرموده که
دانستیم ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان
آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف ع فرمود که هر دو برادر که از یک پدر
و مادر آید بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان بنشستند بنیامین
تنها ماند بگریه در آمد و می‌گریست تا بیهوش شد یوسف ع بفرمود تا گلاب
بروی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش
شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود طعام خورد مرا
برادری بود مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی
با من بر این خوان نشستی و طعام خوردی از شوق این حال بی طاقت شدم و بیهوش

گریه و بیهوشی من از تو بود یوسف گفت تا من برادر تو باشم و با تو بودن خواهی
نتوانیم بفرمود تا خوان و برابر داشتند و در پس پرده آورده اند و او را نیز
طلبیده بدین بهانه اوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را
و یوسف ع نقاب بسته دست بطعام کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف ع
افتاد بگریست یوسف ع او را پرسید که این چه گریه است گفت ای ملک چه
مانند است دست تو بدست برادرم ع که از کم شد و طاقتش نماند
پرسید که نشان آن چه داشت و بنیامین بملک گفت انا اخوک منم برادر
تو فلا تبتئس پس اندوه ناک مباش بما کانوا یعملون بآنچه کردند برادران
در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش
برفت و با خود آمده دست در گردن یوسف ع افکند و بزبان حال گفت
این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عنا
آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمی کنم یوسف ع گفت
ای برادر اهتمام بدرد پشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود
اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن
باک ندارم پس یوسف ع فرمود که نزد برادران رود و این سر را مخفی دارد بنیامین
از پس پرده بیرون آمد و حکم فرمود که کارسازی کنعانیان کنید فلما جهزهم را
بجهازهم پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشانرا جعل السقایة پیمانه بنهاد
و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی در این
وقت بجهة عزت و غلا ستطعام آنرا پیمانه ساخته بود یوسف ع بفرمود
تا محرم او آنرا تعبیه کرده فی رحل اخیه در بار برادر او با بهای دیگر محمل
کرده و ایشانرا اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمع
ملازمان یوسف ع از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد
ندا کننده ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که
شما دزدید بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند از منادی
این سخن نه بفرمان یوسف ع گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان
یعقوب رسید قالوا و گفتند و اقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع ماذا تفقدون
چه چیز گم کرده اید که می جویید صواع الملک مشربه ملک را که شما را پیمانه
غله بود و لمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتر وار از غله مقرر است
و انا به و من که منادی ام بآن زعیم کفیلم و پایندان قالوا تالله گفتند
بخدای تع لقد علمتم شما می دانید که ما فرزند امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید
در کرت اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بسته ایم

تا از زوع



تا از زروع کسان نخورند ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه
کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم و ما
کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا
فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف ع که چیست جزاء دزدان ان کنتم
کاذبین اگر باشید دروغ گویان در ابراء ذمه خود یعنی شما می گویید که ما دزد
نیستیم اگر ریخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالوا
جزاؤه گفتند جزاء او سرقه سارق من وجد فی رحله گرفتن آنکس است که
یافت شود دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس همو است جزاء او یعنی او را به بندگی
باید گرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی الظالمین پاداش دهیم
ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا باز گردانیده بمصر آوردند و بر در سرا
بارگاه باز داشتند فبدأ پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف ع باوعیتهم
ببار دانهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار دادن برادر او ثم استخرجها
پس بیرون آوردند صاع را من وعاء اخیه از بار دان برادر او که بنیامین بود
کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را ع بالهام برادران
یوسف را نجیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین کشودند
ما کان نبود یوسف ع یعنی شایسته و سزاوار نبود او را لیأخذ
اخاه تا فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر چه حکم
ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف ع برادر
خود را الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای تع و دستوری آن درجات
نرفع درجات بر می داریم از روی درجه بسیار بعلم و حکمت من نشاء هر کرا
می خواهیم و فوق کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی علیم دانا بیشتر
درجه او بلند تر از آنکه یوسف ع فرمود که این چه عمل است که از شما صادر می
شود می گفتید که ما سپهبد را دکانیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کند
بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر عینی
که او را بوده من قبل پیش از این یعنی یوسف ع در هما زکنا اورده که در خانه یعقوب
ماکیان بود سائلی بدر خانه آمد هیچکس حاضر نبود یوسف ع آن مرغ را بسائل
داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف
پس نهان داشت یوسف ع آن مقاله را فی نفسه در نفس خود و لم یبدها
و ظاهر نکرد آنرا لهم بر ایشان قال گفت با خود که انتم شر مکانا شما بدترید
از جهة منزلت در دزدی پس ولا از پدر والله اعلم و خدای تع داناتر است
بما تصفون بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف ع بنیامین را بکانه خود برد

برادران چندانکه در استخلاص وی سخن گفتن بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله
زدن گرفت وموی های تن وی سر از جامه بیرون کرد وگفت ای ملک برادر مرا
بگذار واگر نه فریادی کنم که هر حامله ایست در مصر از هول آن بار نهد یوسف ع
دید که روبیل در غضبست پسر خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون
دست وی بر روبیل رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته روی به برادران کرد
که شما را هیچ کس دید گفتند فی فرمود یعقوب ع او را مس کردی تسکین یافتی
و در همه عالم آورده که دیگر در غضب شد و آهنگ تخت یوسف ع کرد یوسف ع نقاب
بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بعسر دست آورده باز بر زمین نهاد
و گفت ای کنعانیان شما بزور مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید
که کس بر شما غلبه نتواند کرد خدایی که بالا و پست آفرید نبرد ستم
دسند ستا آورند (?) قالوا يا ايها العزيز گفتند ای عزیز ان له بدرستیکه مر
بنیامین را ابا پدری هست شيخا كبيرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد
از هلاک پسر خود یوسف ع بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فراگیر
یکی را از ما بستد که مكانه بجای او و او را رها کن انا نريك بدرستیکه ما می بینیم ترا
من المحسنين از نیکوکاران نیست ما بر احسان خود با تمام رسان ع
تمام الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله یوسف ع گفت پناه می گیرم بخدای پناه
گرفتنی ان ناخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آن را که ما یافتیم متاعنا
عنده متاع خود را نزد او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا تا هم
ما انگاه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استيأسوا پس آن وقت
که نومید شدند منه از یوسف ع و دانستند که برادر را بدیشان نمی
دهد خلصوا نجيا با یک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر
آغاز کردند قال كبيرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل
یا در خرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمی دانید شما ان اباكم آن را که پدر
شما قد اخذ عليكم بتحقیق فرا گرفت بر شما موثقا عهد و پیمان من الله
از خدای ع یعنی بسوگند و عهد محافظت بنیامین و شما سوگند خورده اید
بحق خاتم النبیین صلعم که شما در شان وی عهد نشکنید اکنون این صورت واقع
شد ومن قبل ما فرطتم و پیش از این تقصیر کردید في يوسف در شان یوسف ع
فلن ابرح الارض پس من جدا نمی شوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون
نیایم حتى ياذن تا وقتی که دستوری دهد لي مرا ابي پدر
من او يحكم الله یا خدای تعالی حکم کند لي برای من برجوع با پدر یا بتخلص
برادر وهو خير الحاكمين و او بهترین حکم کنندگان است چه براستی حکم

کند



کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما باز گردید الى ابيكم بسوی پدر
خود فقولوا يا ابانا پس بگویید ای پدر ما ان ابنك بدرستیکه پسر تو
بنیامین سرق دزدی کرد وما شهدنا و ما گواهی نمی دهیم الا بما علمنا مگر
آنچه می دانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد وما كنا و نیستیم ما للغيب مر
باطن حال را حافظين نگاه دارندگان یعنی دزدی او از نفس الامر خبر نداریم
که مبر تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا او خود مباشر این امر بوده
واسئل القرية التي و بپرس از اهل آن دهی که ما كنا فيها بودیم
در وی یعنی مصر مراد آنست که بعض مستحضران بپرس والعير التي و از کاروان
بپرس سوال کن که اقبلنا فيها روی نهادیم بکنعان در میان ایشان و آن جمع
کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب ع بل سولت بلکه آراسته است لكم
برای شما انفسكم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اگر نه
ملک مصر چه می داند که جزای سارق استرقاق است فصبر جميل پس صبر نیست
شکیبایی نیکو عسى الله ان ياتيني شاید که خدای ع بهم جميعا همه ایشان را
بمن یعنی یوسف ع و بنیامین و آن برادر دیگر که در مصر است انه هو
العليم بدرستیکه اوست دانا بحال من الحكيم راست کار در جمع
می کند پس یعقوب ع از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وتولى عنهم
و روی بگردانید از فرزندان وقال يا اسفى و گفت ای اندوه من على يوسف بر فراق
یوسف ع صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم از جبرئیل ع پرسید که وجد
یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف ع جبرئیل ع فرمود که برابر هفتاد
مادر مرده حضرت صلعم سوال کرد که او را اجر چه مقدار مزد دادند گفت
مزد صد شهید آری هیچ کس را در آتش مفارقت برابر یعقوب ع نسوختند چهل
سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف ع تا زمان وصال او چشم یعقوب ع
از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیدن گرفت
وابيضت عيناه و سفید شد هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو كظيم
پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمی کرد
ع در دو فیستد (?) سینه که گفتن نتوانیم اما چون فرزندان او را بر این آشفته
اضطراب بیهوش مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا بخدای که همیشه
باشی یا بار دوزاری تذكر يوسف یاد کنی یوسف ع را حتى تكون حرضا تا وقتی که بیمار
شوی و مشرف بر موت او تكون من الهالكين یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت
ای فرزندان انما اشكوا جز این نیست که شکایت می کنم بثي وحزني غم و اندوه خود
الى الله بخدای نه بشما و بغیر شما زیرا که کس بیک انجاره و بحال کار اوست ر

[illegible]

حاجتی بلکه از تو می جویم باکسی نه که با تو می گویم راز گویم بخلق و خوار شوم با تو گویم
عزیز و بزرگوار شوم در تفاسیر هست که چون یعقوب ع گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ
حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من اگر یوسف ع و بنیامین
هر دو مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز رسانیدمی
و این مژده بود که یعقوب ع گفت وَأَعْلَمُ و من می دانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای تعالی
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی دانید از حیات یوسف ع و رسیدن او بمن و گویند روزی
ملک الموت ع بزیارت وی آمده بود یعقوب ع سوگند بدو داد که روح یوسف ع قبض
کرده گفت نی بدین امید واثق گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا
پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف ع و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید
مباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل خدای تعالی إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که
امید نشوند مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فرج خدای تع إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب ع نامه نوشت و چه کرد از یعقوب اسرائیل الله
بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان که ما اهل بیتیم
که بلاها را موکل ما گردانیده اند که جدم ابراهیم ع را دست و پای بسته در آتش
نمرود افکندند و حق سبحانه و تع او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند
خدای تع بر وی فدا فرستاد و مرا پسری بود دوسترین همه فرزندان بمن برادران او را
بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند گفتند او را گرگ بخورد من در فراق
او چندان گریستم که چشمم سفید شد و او را برادری بود مادری که من بوی
تسلیه داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما از آن خاندانیم که
دزدی نکنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعای
کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس بفرزندان داد و اندک بضاعتی
از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدند
برادر ع که آنجا بود ملاقات نموده باتفاق روی ببارگاه یوسف ع نهادند
فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف ع عَلَيْهِ بروی قَالُوا يَا أَيُّهَا
الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسیده است ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را
سختی و بینوایی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی مُزْجَاةٍ
اندک و بی اعتبار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن بر ما کیل وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و نیکویی
و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیاده ارتفاع ما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
تع يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پاداش دهد به نیکویی آنانرا که از روی تفضل تصدق می نمایند
و آن نامه یعقوب ع بر گوشه تخت نهادند یوسف ع نامه را بخواند گریه بر وی
غلبه کرده و عنان تمالک از دست داده قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ





آیا می دانید آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ بیوسف ع و برادر او بر سبیل اجمال
گفت تا از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ع ظاهر و با بنیامین آن بوده
که او را خوار و بی اعتبار می داشتند تا بمرتبه که با هیچ یک سخن نمی گفتند إِلَّا
بخواری و عجز و مذلّه یوسف ع گفت آیا دانسته اند قبح آنرا که با یوسف ع و
برادر او کرده اید آیا از آن توبه فرموده اید إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ چه آن وقت شما وقف
نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ یا جاهلی بود بقطع رحم و موافقت هوای
نفس یوسف ع این سخن از روی مناصحة گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب
بر افکند و تاج از سر برداشت ایشانرا که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قَالُوا گفتند
أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریر است یعنی البته تو یوسفی که این جمال
و کمال دیگری نتواند بود الله که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارک
الله از این روی نازنین که تو داری قَالَ گفت أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي من یوسفم و این
برادر من بنیامین است قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای تع عَلَيْنَا بر ما
بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای تع وَيَصْبِرْ
و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی پس بتحقیق خدای تع لَا يُضِيعُ
ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکارانرا وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است
بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف ع او را
بشناختند روی بخجالت آورده خواستند که در پای وی افتند یوسف ع از تخت
فرود آمده ایشانرا در کنار گرفت قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت
و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید ترا خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا
لَخَاطِئِينَ و بدرستی که هستیم ما گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ
گفت یوسف ع در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ
بر شما امروز و من هرگز دیگر گناه شما را بروی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ بیامرزد خدا
لَكُمْ مر شما را که اعتراف کرده اید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده
ترین بخشایندگان است نظم آنجا که بود جهانی گناه • با شکی نشوید دو رو سیاه •
بدو ماند که تخت شاهی دهد • بدو ماند کانده چه خواهی دهد • پس چون بنواخت
بزرگانه دلهای برادران تازه ساخت بکار دیگر دل پرداخت و گفت اذْهَبُوا
بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بود که جبرائیل ع در قعر
چاه بوی پوشانیده و وحی بوی فرستاده که آنرا بکنعان رساند فرموده که ببرید
فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید آنرا عَلَى وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا
تا باز گردد بینا بوجه چشم و بحال اول باز آید وَأْتُونِي و بیایید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ
شما بهمه کسان خود از اضداد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف ع پیراهن

خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن هم حواله کن بمن تا ببرم شاید که فرح این
قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف ع پیراهن بوی داد و اسباب راه جمله پدر
و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران
متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون
آمد از کاروان از عمارات مصر و بفضاء صحرا رسید باد صبا از حق تعالی
دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف ع بمشام یعقوب ع رسانید قَالَ
أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از بزرگان او إِنِّي لَأَجِدُ
بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف ع را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ
اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و سخن خرافت میگوید
قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که بخدای که هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف ع از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات
او بعد از چهل سال یا هشتاد فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده
دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا به برادران پیش افتاد و سر و پای برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را
ع عَلَى وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا حاصل شد قَالَ گفت أَلَمْ
أَقُلْ لَكُمْ نمی گفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی دانید و آن حیات یوسف ع بود و پیوستگی میان
من و او هیچ راه نمود هر که در ایشان پیوسته بود اندک روانه متوجه
مصر شدند و برادران دیگر رسیده و در دست و پای پدر افتادند قَالُوا گفتند
يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای تعالی ذُنُوبَنَا گناهان
ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما هستیم خَاطِئِينَ گناهکاران قَالَ گفت یعقوب ع
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم از برای شما رَبِّي از پروردگار خود
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده تائبان است بمحو ذنوب الرَّحِيمُ مهربان است
بر بندگان بکشف کرب و حضرت یعقوب ع تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر
که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند آنکه یوسف ع از ایشان عفو کرده
یا نه و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست نماز و بعد
از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را هم در قفای خود بداشت و برادران
در عقب او و آن حضرت ع دعا فرمود و فرزندان آمین کردند و حق سبحانه
اجابت فرمود القصه چون یعقوب ع نزدیک مصر رسید یوسف ع با ملک
ریان و تمام اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال بیرون آمد و یعقوب ع
با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و دار و ستگی میکردند جبرئیل ع فرود

آمد



آمد و یعقوب را گفت از این لشکر و تجمل عجب میداری بالای نگر جنود ملائکه از
زمین تا افلاک بتفرج آمده و بشادی تو بتبسم و سرور اند بجای تحمید و تمجید مشغول اند
تو محزون و بحزن بوده اند پس یوسف ع چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که
سلام کند جبرئیل ع گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب ع
نیز پیاده شد و چون چشمش بجمال یوسف ع افتاد گفت السلام علیک یا
مذهب الاحزان و هر دو دست در یکدیگر در آورده از شادی میگریستند چه
خوش حالیست بعد دوری دوست دیدن • پس از عمری بیک دیگر رسیدن • شراب
خوشدلی از نو نوش کردن • بشادی دست در آغوش کردن • بکام دل زمانی
آرمیدن • بهم گفتن سخن و هم شنیدن • ز دل بر حال هجر آغاز کردن • ز عاشق دفتر غم
باز کردن • پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف ع و قصری رفیع در آنجا
ساخته بودند یوسف ع در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند
عَلَى يُوسُفَ بر یوسف ع در آن منزل آوَى إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ
پدر و خاله خود را که بجای مادر پس بود و یکباره برادر او را در کنار گرفت خاله را
پرسش فرمود و برادران را که از نو از شکر کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ گفت در آیید بمصر
إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمنان باشید از قحط و غلا
و مشقت و بلا ان شاء الله داخلست در امن در دخول مصر چون بمصر در آمدند پس آنرا
در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله را یعنی بر بالا برد عَلَى الْعَرْشِ
بر تخت خود وَخَرُّوا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر او را سُجَّدًا
در حالتی که سجده کنان بودند بتحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف ع
که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر
من هَذَا این سجده کردن شما را تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خوابیست که دیده بودم مِنْ
قَبْلُ پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که کرد آنرا رَبِّي پروردگار
من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من
إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران
منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب ع آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان
بود یوسف ع جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان بتخت
رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ از پس آنکه
أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من
وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَطِيفٌ
رساننده نیکیست لِمَا يَشَاءُ مر آنرا که خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بتحقیق که او ست دانا بوجوه

تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف فرموده که
چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را ع وفات رسید و بعد
از بیست و سه سال دیگر یوسف ع پدر را بخواب دید که می‌گوید ای یوسف
بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف ع از خواب
در آمد و برادران را طلبید و وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخته
فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی
بدرستی که دادی مرا من الملك پادشاهی و مملکت داری وعلمتنی و بیاموختی
مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والارض ای پدید آرنده
آسمانها و زمینها انت ولیی توی یار من و متولی کار من فی الدنیا والاخرة درین
سرای و در آن سرای توفنی بمیران مرا مسلما در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی
مسلمان بمیران والحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدران شایسته من آورده‌اند
که بعد از سه روز واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق
پناهی قدس سره در قصه یوسف ع و زلیخا که لباس دل پذیر پوشانیده محرر بعضی ابیات
از آن درین اوراق اتفاق افتاد وفات یوسف ع برین نمط ذکر فرموده‌اند بیت یکی جبریل
حاضر داشت سیبی که باغ خلد ازان می‌داشت زیبی چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
روان آن سیب را بویید و جان داد بلی زان نکهت باغ بقا یافت از آن نکهت سوی
باغ بقا شتافت ذلك آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای
غیبست که ما بجهت دلایل اعجاز نوحیه الیك وحی می‌کنیم آنرا بتو وما کنت
لدیهم و تو نبودی نزدیك برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام که جمع می
کردند رایهای خود را بر افکندن بچاه یوسف را ع وهم یمکرون و ایشان مکر می
کردند بر یعقوب ع و یوسف ع و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو می‌دانند که اگر کسی
نشنیده و خبر می‌دهی چنانچه بوده پس دلیلی روشن است بر آنکه بوحی آگهی داشته
وما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان ولو حرصت اگر چه حرص می‌ورزی بایمان
ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وما تسئلهم
و نمی‌خواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و اداء احکام یا برخواندن قصص قرآنی من اجر
مزدی چنانچه قصه گویان می‌خواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای
تع للعالمین مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از معجزه تو روی می‌گردانند
وکاین من آیة و بسا نشانهاء قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او است
فی السموات والارض در آسمانها و زمینها کافران معاندان یمرون علیها می‌گذرند
بران وهم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گردانند که اندیشه در آن
فکر نکنند و از آن عبرت گیرند وما یؤمن اکثرهم و نگروید بیشترین ایشان

بالله



بالله بخدای تع الا وهم مشرکون مگر ایشان شرك آرندگان باشند گویند مراد ازین
گروه کفار مکه‌اند که گفتند ربنا الله و از بتها آوردند بنات الله یا یهود که شرك
آوردند بخدای تع و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای تع گرویدند و گفتند المسیح
ابن الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تاتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة
عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای تع او تاتیهم
الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند
آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قل بگوی ای محمد صلعم هذه دعوت بتوحید سبیلی
راه منست و برین راه باشم ادعوا میخوانم خلق را الی الله بخدای تع علی بصیرة
بر بیان و حجتی روشن انا من ضمیر مستتر است در ادعو ومن اتبعنی و میخواند
بخدای تعالی آنکه پیروی کرده است مرا وسبحان الله و پاك است خدای تع از شرك یعنی
که نسبت او بدان نسبت می‌کنید وما انا و نیستم من المشرکین از شرك آرندگان
امام زاهد آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد
اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه و تع گفت وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلك
پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانی را نوحی الیهم وحی فرستاده شده
بدیشان نه شخص نوحی می‌خوانند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری
از اهل شهرها و دیهها در وسیط از امام حسن بصری رح نقل می‌کند که حق سبحانه
و تعالی هرگز پیغمبری نخواند از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و قول اصحاب کلام هم
که دعوی نبوت می‌کرد گفته‌اند ع اضحت نبیتنا انثی نطوف بها ولم تزل انبیاء الله
ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمی‌کنند کافران فی الارض در زمین شام و یمن
و بر دیار عاد و ثمود نمی‌کنند یعنی باید که بکنند فینظروا پس ببینند
بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین انجام کار آنانکه از
منکران بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی پند بر دارند از تکذیب
صلعم و قرآن چنانکه کنند ولدار الاخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمتها او
خیر بهتر است از لذت فانیه دنیوی للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرك و
نافرمانی ما افلا تعقلون آیا تعقل نمی‌کنند و نمی‌اندیشند تا بدانند که آن
بهتر است چه نسبت جاه سفلی بنزهتگاه روحانی چه مانند گلخن تیره
بگلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمان تو بتمامی ایام حیات بدولت خود
مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل تا آنگاه که
نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا و گمان بردند رسولان انهم
آنکه ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعده
ایمان با ایشان دروغ گفتند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد بدیشان

وعده کرده بودیم یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد
مَنْ نَشَاءُ هر که را ما خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده
نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان
فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیاء و امم ایشان
یا در قصه یوسف ع و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان
عقول خالصه را سلمی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق رض نقل می‌کند که مراد
از الباب اسرار است پس اعتبار ازین قصه‌ها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام
در آیینه دل بی غل ایشان روی نماید و دلی که در یابد اسرار معانی که روشن شد
نور جاودانی مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته باشد وَ
لَكِنْ هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آن چیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او از
کتب الهی یعنی موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها
که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَرَحْمَةً
بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید و نبوت مصطفی صلعم

## سورة الرعد بسم الله الرحمن الرحيم

المر حروف مقطعه مختصرانند از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در
المر گفته اند که الف آلاء اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بی زوال و را
رافت بر کمال و قولها آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارد و بر نحوی یعنی
چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي
أُنْزِلَ إِلَيْكَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
الْحَقُّ درست و راست است چنانک بیان زبان و بیان عمل کرد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن
بیشتر مردمان آن اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی‌گروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن
خدای تع الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها یعنی بیافرید بر بِغَيْرِ عَمَدٍ
بی ستونی که بر آن قایم باشد تَرَوْنَهَا می‌بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته‌اند
برداشته است آسمانها را بی ستون که شما می‌بینید پس لازم می‌آید که ستون هست
و آن قدرت است که آسمان بدان مرفوع می‌باشد و در فواید السلوک آورده که حضرت
باری تع سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک توانند
نمود بر افراشت و بی ستونی که مشاهده توانند نمود بلند برداشت یعنی ستون
هست اما مخفی است و قائمه موجود است و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند
بود که بالعدل قامت السموات ، آسمان و زمین بعدل بپاست ، شه ز شاهان
بغیر عدل نخواست ، گر نباشد ستون خیمه بجای ، کی بود خیمه بی ستون بر پای
ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ با آفریدن عرش یا استیلا شد بر او باقتدار و





و نفاذ حکم با عرش ملک باشد و این قصد بود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام کرد آفتاب و ماه را جهة مصالح عباد بآنچه خواست از حرکت ایشان بر
حد معین كُلٌّ هر یک از ایشان يَجْرِي می‌رود و حرکت می‌کند لِأَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقتی نام برده یعنی بمدت معین که دور خود با تمام رساند یا جریان
دارد زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی با قیامة الساعة يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر می
کند خدای تع کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان می‌کند آیتهای قرآن را یعنی مفصل می‌سازد با امر و نهی
لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزاء که
خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بی گمان گردید و دانید که هر که قادر است بر
آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه
بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد
وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم پایه برجای که میخ
زمین بود وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از
همه میوه‌ها جَعَلَ فِيهَا و بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا
سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و لفظ اثنین
تاکید زوج است کما هو دأب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می
پوشاند و در می‌کشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می‌شود
و می‌توان یافت که تغشیه روز نیز در شب تا بعد از تاریکی روشن گردد دانسته است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنها از قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای
روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکوین
این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ
و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته یکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرت
که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و بعضی
شوره زار و قطعه‌ای ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر از زمین
بوستانها است از انگور و پیدا آرد وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرماستان صِنْوَانٌ
چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصل یعنی
هر یک شاخ از بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده می‌شوند این همه اشجار و زروع
بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل می‌دهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
فِي الْأُكُلِ در میوه و بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این
چه ذکر شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاء واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را
که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش

می‌یابند نمی‌تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی
آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات با وجود آنکه پدر همه
یکی است در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار
و هر دلی را صفتی و هر صفت را نتیجه دلی باشد موصوف و استکبار که قلوبهم
منکرة و هم مستکبرون و باز دلی را امید بذکر حضرت پروردگار که و تطمئن
قلوبهم بذکر الله به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وان تعجب و اگر عجب می
داری ای محمد صلعم از آنکه می‌بینی کافران بدلائل وحدانیت فعجب قولهم پس
شگفت است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که می
گویند ءاذا کنا آیا آن وقت که ما باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ که ما
خاک شویم ءانا آیا ما لفی خلق جدید باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده
گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین می‌دانند
و هیچ تفکر نمی‌کردند که هر که بر ابداع قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند
بود ع هر که پیدا ساختن کار وی بود زنده کردن دادن چه دشوارش بود اولئک
الذین آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم نگرویدند به پروردگار خود
یعنی ناگرویدنا و بر حشر و نشر و اولئک الاغلال و آن گروه اند که غلها
فی اعناقهم در گردنهاء ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال
و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند
و علامة کفار در دوزخ این باشد و اولئک و آن گروه اصحاب النار ملازمان
آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید باشند
در خبر است که نضر ابن حارث و اشباه او استعجال عذاب می‌کردند حق سبحانه
و تعالی می‌فرماید که و یستعجلونک و طلب تعجیل می‌کنند از تو بالسیئة بعقوبتی
که خدای تع ایشان را مقرر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه عذاب
استیصال از امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آن حضرت صلعم
تاخیر فرموده و با قیامت فکنده آن تاخیر حسنه است و استیصال سیئه
و کافران استعجال عذاب استیصال می‌کردند قبل از احسان الهی در شان
تاخیران و عجب است از ایشان که عذاب می‌طلبند و قد خلت و حال آنکه گذشته
است من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقبها بر مکذبان چون خسف و مسخ و
رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمی‌کنند و برای خود مثل آن
می‌طلبند و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند
آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران که ایمان آرند و قصد توبه
کنند خدای تع بیامرزد ایشان را علی ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر





چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لشدید
العقاب سخت عقوبت است بر کافران که مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند
ذو مغفرة است بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافر با انکار
و استکبار محققان بر آنند که بتمهید قواعد خوف و رجا در این آیت میفرماید
که آمرزنده است تا از رحمت او نومید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت
او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای تع نبودی عیش هیچ احدی
گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی
نه می‌ترسی تا غافل نگردی مشو نومید تا بد دل نگردی و یقول الذین کفروا
و می‌گویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمی‌شود علیه
بر محمد صلعم آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما می‌طلبیم چون
عصاء موسی و احیای عیسی ع انما انت منذر جز این نیست که من بیم کننده ام
یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغت است و چه ترا اظهار
آیات چه اختیار و لکل قوم و هر گروهی را هاد راه نماینده است یعنی
پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صفت آنچه غالب بود در قوم او چون سحر در
زمان موسی ع و طب در وقت عیسی ع پس معجز موسی و عیسی ع که شما می‌طلبید
اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجز
من قرآنست فاتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای تع می‌داند ما تحمل آنچه
بردارد کل انثی هر ماده از فرزندان نر و ماده و سفید و سیاه و خوب و زشت
و دراز و کوتاه و ما تغیض الارحام و آنچه کم کنند رحمها یعنی حق سبحانه
و تعالی می‌داند که ما ند در رحم از کودکی که تمام خلقت از رحم بیرون نیاید و ما تزداد
و آنچه زیاده سازند یعنی خدای تعالی افزون کرده اند در جثه و لهذا اعضاء زاید
و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است چون رحم مشتملست بر یک فرزند
تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد ح در انوار از شیخ نقل می
کند که در یمن زنی بطن نهاد در هر بطن پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء
و یا مدت حمل است و اقل آن شش ماه است و اکثر نزد ح دو سال و نزد ش
چهار سال و بیش م پنج سال و کل شیء و هر چیزی عنده نزدیک او
بمقدار باندازه است که از آن زیاده و کم نشود اوست داننده
پوشیده‌ها از حس و الشهادة و آشکارا یعنی حاضر بحواس الکبیر بزرگ المتعال
برتر از همه سواء منکم یکسانست نزد او بشر علم او من اسر القول هر که
بپوشد سخن را در نفس خود و من جهر به و هر که آشکارا کند آن را با دیگری
و من هو مستخف و هر که طلب اخفا می‌کند و می‌پوشد عمل خود را باللیل بشب

وَسَارِبٌ وهر که ظاهر است و آشکارا می‌کند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز
یعنی مطلقاً هیچ چیز از قول و فعل سرّاً و علانیةً بر وی پوشیده نیست لَهُ مر
خدای راست مُعَقِّبَاتٌ معقبات ملائکه پی در پی یا آنکس را که می‌نویسند کار بندگان
می‌کند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اعمال و اقوال و افعال او و روز و شب
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه می
دارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای تع و آنچه از او صادر می‌شود می‌نویسند و
ایشان را برده و کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک‌اند
بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملک‌اند بروز و دو بشب و گفته‌اند حق
سبحانه و تع فرشتگان آفریده است تا بندگان او را نگاه می‌دارند از مضاره و مکاره
و در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل می‌کند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان
نکردی هر جنیان ایشان را بربودندی اندروی زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه
عاید است بحضرت صلعم یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آن حضرت صلعم
می‌کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت
و عن قریب قصهٔ ایشان رقم ذکر خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی
که این گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل
کنند اخلاق حمیده را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبانها را از ذکر او و تغییر
دهند دلها را از بر خود مادام که دلها با او راست دارند و غفلت نورزند و آثار
فیض بریشان متصل بود گرت هواست که دل دارنگ کلد بسوی نگاه دار سر رشته
تا نگه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای تع بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب
و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن نیست مر آن را یعنی کسی نتواند
که او را رد کند از خود یا از دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ
بجز خدای تع مِنْ وَالٍ کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری
کند ایشان را هُوَ الَّذِي او وست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنماید بشما برق و آن
لمعه‌ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانهٔ باران باشد پس
خدای تع برق را می‌نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را مضر کند
وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر می‌دارد
در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که بآب گران بارند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح
می‌گوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای تع یعنی تسبیح را با تحمید مقترن
میسازد و رعد ملکیست که سحاب را می‌راند و برق تازیانهٔ اوست در حقایق
سلمی از ابن عباس نقل می‌کند که رعد و صاعقه فرشتگانند و برق آه پر سوز

باران



باران که بر ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح می‌کنند جمیع فرشتگان یا آنها
که اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای تع وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می
فرستد صاعقه‌ها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس می‌رساند آن را مَنْ يَشَاءُ هر کرا
می‌خواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده‌اند که در سال
نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت بدین حضرت
محمد صلعم میرویم چون من او را بسخن مشغول گردانم تو از عقب وی در آیی و تیغ
بر مقتل وی زن نعوذ بالله چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت را صلعم
بسخن مشغول گردانید و بعد از ملاقات بسیار از رسول رو برتافته بیامد این
بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت صلعم فرمود که اللهم اکفنا بما شئت پس
عامر بر اربد گفت آن همه وصیت کجا رفته بود گفت هر گاه که اراده تیغ
زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند
صاعقه بیامد و اربد بسوخت و اربد به بدترین صورتی بسوخت بمرد
و گویند یهودی بجناب نبوت مآب آمد و گفت یا ابا القاسم صلعم خبر ده مرا
که خدای تع از چه چیز است از در است یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب
الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه و تع این آیه فرستاد که صاعقه
بهر که خواهد فرستاد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال می
کنند فِي اللَّهِ در حق خدای تع که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست
در آنچه خدای را بدان وصف می‌کند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای تع سخت عقوبت است بر مجادلان لَهُ مر خدای را
دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا او راست دعوت مجابه
یعنی بخوانند شر اجابه کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان را که می‌خوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی
یعنی بتان را که مشرکان می‌خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمی‌کنند مر ایشان را
بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون اجابت کسی که بگشاده
هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسیده یا او دلو
و رسنی نبود هر دو دست خود بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب می‌طلبد
لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او رسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسیده بدهن
او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت و بخلاف
طبع نمی‌تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ
الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و
بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده کنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری

مراد مؤمنانند که در آسانی **وَكَرْهًا** و دشواری و زمان برند و سجده کنند **وَظِلَالُهُم**
و سجده می کنند سایهای ایشان اهل آسمان و زمین مر خدا را با سایه اشخاص **بِالْغُدُوِّ**
بامدادها بسوی مغرب **وَالْآصَالِ** و شبانگاه بسوی مشرق و مراد دوام است و تخصیص
وقتین جهة آنکه امتداد ظلال در ایشان اظهر باشد این سجده دوام است
از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر
سجدات قرآنی می کند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که
لازم است بنده تصدیق کند خدا را در خبر و سجده آرد و در باب از سفر
ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادث نیست الا که آنرا
سایه ایست و آن ساجد است مر خدا را و قائم است بعبادت او و بر حالت
و خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت و باطل بود
در آن سجده یکی اند و اگر مخالف ظل را او در آن طاعت نائب مناب اوست
و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازلی تخم الایمان
در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت خاصه آنانکه قهر لم یزل تخم
خذلان در مزرعه نفوس ناقصه ایشان نشانده و بر آن دخمی نهند که بر ... است
برینم هم نهند که ... **قُلْ** بگو ای محمد صلعم **مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
کیست پروردگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین
کیست پس جواب ده از قبل ایشان **قُلِ اللَّهُ** بگو که خدای است چه ایشانرا ازین
جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود و الزام کن ایشانرا **قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ**
بگو آیا فرا می گیرید **مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ** بجز وی معبودی چند چون می دانید که آفریننده
آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و می گیرید دوستان که ایشان
**لَا يَمْلِكُونَ** نمی دارند و مالک نیستند **لِأَنْفُسِهِمْ** برای نفسهای خود
**نَفْعًا** سودی **وَلَا ضَرًّا** و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمی توانند و مالک نیستند
بر دفع ضرری از خود پس سودی بدیگری چه گونه توانند رسانید و بچه نوع
زیان از و باز توانند داشت **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ** بگو آیا برابر باشد نابینا
که عابد صنم است **وَالْبَصِيرُ** و بینا پرستنده خداست **أَمْ هَلْ تَسْتَوِي**
**الظُّلُمَاتُ** یا برابر کند تاریکیها شرک **وَالنُّورُ** و روشنی توحید و معرفت
**أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ** یا آیا کافران ساختند برای خدا **شُرَكَاءَ خَلَقُوا** انبازانی
که بیافریدند **كَخَلْقِهِ** مانند آفریدن خدای تع **فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ** پس متشابه
شد آفریده **عَلَيْهِمْ** بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای تعالی کدام است
و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده
باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای



می آفریند پس مستحق عبادت باشد چنانچه او هست **قُلِ اللَّهُ** بگو خدای تعالی
**خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** آفریننده همه چیزهاست و شریک ندارد در آفریدن تا شریک
او باشد در پرستیدن است **وَهُوَ الْوَاحِدُ** و یکتا در الوهیت **الْقَهَّارُ** غالب
بر همه چیزها **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان **مَاءً** آبی
**فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ** پس برفت رودخانها از آن آب **بِقَدَرِهَا** باندازه خود
یعنی هر وادی بمقدار خود در خوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه
که خدای تع مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند **فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ** پس برداشت
این آب روان **زَبَدًا رَابِيًا** کفی بلند را یعنی بزبر آورد **وَمِمَّا يُوقِدُونَ** و بعضی
از آنچه در کوره نهاده می افروزند و حفص بغیبه خواند یعنی مردمان می افروزند
**عَلَيْهِ فِي النَّارِ** بود در آتش یعنی می گذارند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن
آن **ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ** از برای طلب پیرایه **أَوْ مَتَاعٍ** یا برای اوانی یا الات محاربه
و ادوات حارثه **زَبَدٌ** کفی است **مِثْلُهُ** مثل آن کف بیرون آمده بر روی آب
**كَذَٰلِكَ** همچنین که ذکر کرده شد **يَضْرِبُ اللَّهُ** مثل میزند خدای تع **الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ**
حق را و تشبیه می کند سخن حق را که افاده و نبات بر آبی که جهة منافع فع
خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه
و قول باطل را در قلة نفع و سرعة زوال بکفی که از روی آب و بر زبر فلز باشد **فَأَمَّا**
**الزَّبَدُ** اما کف که بروی آب و خبث بالاء فلز **فَيَذْهَبُ جُفَاءً** برود بی حالتی
که مطروح و ساقط باشد **وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ** اما آنچه سود رساند مردمانرا
چون آب صافی یا فلز گداخته بیغش **فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ** پس بماند در زمین
تا بدان منتفع شوند **كَذَٰلِكَ** همچنین که ذکر شد **يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ** می زند
خدای تع مثلها را برای تعقل و تامل در آن در این آیه علماء تنزیل و ارباب تاویل را
لطائف بسیار است بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست
و اودیه دلها اند که فراخور استعداد خود از آن فیض می گیرند و زبد هواء حرص
نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را
داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد بیکی که در همین محل
از جواهر التفسیر بیان معنی فایز تواند شد **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا** مر آنانرا که اجابت
نمودند **لِرَبِّهِمُ** مر پروردگار خود را **الْحُسْنَىٰ** پاداشت نیکوست
یا دار حسنی که بهشت باشد **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا** و آنانکه اجابت نکردند **لَهُ** مر خدا را
**لَوْ أَنَّ لَهُمْ** اگر باشد مر ایشانرا **مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است **جَمِيعًا** همه
آن نقد و جنس و امتعه و ضیاع **وَمِثْلَهُ** و مانند آنها همه دیگر
**مَعَهُ** با آن باشد یعنی آن قدر که نقود و امتعه دنیا هست با آن اضافه کنند

وهم در تصرف کافران باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هرآینه فدا کنند
آنرا تا از عذاب برهند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوءُ الْحِسَابِ
بدی شمار یعنی حساب که حسنات قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند
وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشند وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه
است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی می داند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه هرچه فرو فرستاده اند
إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است یعنی حمزه
ابن عبد المطلب رض كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو کسی است که نابینا باشد بدل از انکار
قرآن کند چون ابوجهل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر می شوند بقرآن
أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده اند از معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ
آنانکه وفا می کنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای تع که در روز میثاق بسته اند
وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند می کنند
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای تع أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی
رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل یا جدائی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند
از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف می کنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب
وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و بر مخالفت هوای او یا بر جهاد
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند
نماز مفروضه وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان
داده بودیم یعنی واجب بود بر ایشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ
و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکویی کردند و گفته اند سفاهت بحلم مقابله
نمودند و فشار را بسلامت و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت
را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ارباب
تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر آنکه ایشانرا
محروم ساختند عطا دادند و اگر ایشان برید در پیوستند ع کم مباش از
درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش او انصدف یاد گیر نکته
حلم هر که سر برّدت گهر بخشش أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند
لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ سرانجامی نیکو یعنی جزای این عمل دادنی در بهشت
و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند
يَدْخُلُونَهَا درآیند در آن و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت ۲ وَمَنْ صَلَحَ
مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان
ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان درآیند بدیشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر
دری از درهای منازل ایشان و در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی سه



نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارت بدوام سلامة یعنی
همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنکه صبر کردید در محنت و بلوی
آورده شکیبا بودید بر فقر در دنیا دوسترین صفتی است نزد خدای تع
چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالة صلعم بلال را گفت چنان کن که فقیر
بخدای تع رسی نه غنی که فقرا از هم مقبولترند فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکست
سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه می شکنند
عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدایرا مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف
و قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه می برند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای تع فرموده است
بآنچه أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران یا کتابها
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی می کنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه
انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت
وَلَهُمْ و مر ایشانراست سُوءُ الدَّارِ بدی جای قیامت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ خدای تع گشاده می کند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می
خواهد وَيَقْدِرُ تنگ می سازد کسی که اراده می کند وَفَرِحُوا و شاد
شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان
داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب
آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که وفا نمی
و بقائی ندارد چون زاد و دولت خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویدند لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد صلعم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار
او چنان و چنانکه ما می خواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو ای محمد که خدای تع يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ
گمراه می کند هر کرا می خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور
معجزات یا اگر خواهد با وجود ظهور هزار آیة گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه
نماید بسوی خود فی شاهده آیه مَنْ أَنَابَ هر که باز گردد بوی و آنها چه
کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای تع وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای تع یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان
امن گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر
رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است و در فصول از ابن عیینه رح نقل
می کنند که مراد از ذکر حضرت رسالت است صلعم که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تع تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد
دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب حضرت رسول صلعم اند و در
حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات

علاوه دانش علماء ربانی بحقایق اسمای حسنی اینان دل موحدان آرام نیابد الا
بمشاهده لقا وهو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وبکردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ نیکوئی خوش است
ایشانرا وَحُسْنُ مَآبٍ ونیکوی بازگشت طوبی درختیست در بهشت که بیخ
آن در منزل حضرت پیغمبر است صلعم ودر هیچ غرفه وقصری نباشد که شاخی
از آن نبود ودو چشمه سلسبیل وکافور زیر آن منفجر باشد كَذَٰلِكَ همچنانکه
رسل پیش از تو فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ بسوی امتی که گذشته است مِن
قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان
الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ وحال
آنکه ایشان نمی‌گروند بِالرَّحْمَٰنِ بخدای که رحمن نام اوست و مراد مشرکان مکه اند
که چون ایشانرا گفتند سجده کنید رحمن را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ ودر صلح حدیبیه
نیز که حضرت صلعم مر علی رضی را گفت بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سهیل بن عمرو
گفت قُلْ هُوَ رَبِّي بگو رحمن آفریدگار منست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بروی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری
دادن ومرا بر دشمن وَإِلَيْهِ مَتَابِ وبسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی
از قریش گفتند ای محمد صلعم اگر خواهی که ترا غالب ساختن متابعت کنیم بقرآن خود کوههارا
از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد ودیگر زمین بشکاف تا چشمها وجویها
پدید آید وزراعت کنیم وقصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما تا در باب تو با ما
سخن گوید آیة آمد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا واگر کتابی بودی در زمین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود بر رفتی أَوْ قُطِّعَتْ
بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وخواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ
یا سخن در آوردندی ببرکت خواندن او مردگانرا هر آینه این قرآن بودی که غایت
در اعجاز ونهایت است در تذکیر بَل نه چنانست که کافران می‌گویند قدرت قرآن
تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها بهمه چیز
یعنی هرگاه که می‌خواهد اظهار کرده اند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشدند
آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحات با آنکه
دانسته اند أَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ اگر خواهد خدای تع لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه
نماید مردمانرا جمله صاحب کشاف گفته که یائس در لغت نخعی بمعنی علم است
یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت او بازبسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وهمیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُم برسد بایشان بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کردند
در تکذیب وعناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده وداهیه از بنیاد بر کنند أَوْ تَحُلُّ

یا فرود



یا فرود آید تو که محمدی صلعم قَرِيبًا بموضعی نزدیک مِّن دَارِهِمْ از سراهای ایشان
یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آن حضرت بحوالی ایشان
رفته اموال ومواشی ایشان غارت کردند پس حق سبحانه وتع فرمود که همیشه بلا
بدیشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعده خدای تع که موت است
یا قیامست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تع لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده پس
برای تسلیه آن حضرت صلعم می‌فرماید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ وبدرستی که استهزا کردند
بِرُسُلٍ به پیغمبران مِّن قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم می‌کنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت
دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنها را که نگرویدند ومستحق تکذیب گشته بودند در راحت وآسانی
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ
عقوبت کردن مر ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم است أَفَمَنْ هُوَ آیا کسی که او
قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاه بان هر نفس باداشت دهنده بِمَا كَسَبَتْ آنچه کند آن
نفس از نیکی وبدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تع که دارنده وزنده
کار بنده کار است برابر نیست با آنکه عاجز وضعیف وناتوان است یعنی بتان
وَجَعَلُوا ومی‌سازند کافران لِلَّهِ مر خدایرا شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که
می‌پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید ووصف کنید این شرکا را باسما واوصاف
لائق ایشان وبنگرید که استحقاق شرکت واهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست
که چون واجب وقادر وخالق ورازق وسمیع وبصیر وعلیم وحکیم می‌گویند اطلاق
هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی‌توان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ یا که خبر می‌دهید خدایرا
بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمی‌داند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت
نفی علم او برای انتفا معلوم است أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا تمام می‌نهید بتانرا شرکا
ظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار یعنی چون تسمیه نیکی بکافور بَلْ زُيِّنَ
آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ کید وکذب
ایشانرا وَصُدُّوا وباز داشته شده اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست ودین
درست وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ وهر که فرو گذارد خدای تع او را در ضلالت افکند
فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَّهُمْ مر کافرانراست
عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل واسر وقحط وسایر مصایب
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر ودشوار تر است
بریشان وَمَا لَهُم ونیست ایشانرا مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای تع مِن وَاقٍ نگاه دارنده
که نگذارد تا معذب شوند مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن
بهشت که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران از کردار بد
که آیند تَجْرِي میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها أُكُلُهَا میوه

آن بوستان دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا
وظلها و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایهاء دنیا بلکه ممدود
باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل حمایت و عنایت‌اند
و عقبی در ظل هدایت که سر و سته ظلیل است ع سایهٔ دولت او در دو جهان
جاوید است ای خوش آن بنده که از سایه فکند بسر او تلک و آن بهشت موصوف
عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهی کار آنان است که پرهیزکاری کردند
وعقبی الکافرین و عاقبت کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم
الکتاب و آنان که عطا داده‌ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند چون
عبدالله سلام و اصحاب او از یهودی و هشتاد تن از نصاری که چهل
بحرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت یفرحون شاد می
شوند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده می‌شود بتو از قرآن ومن الاحزاب من
ینکر بعضه و از گروه‌ها آنکه کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کفر
و اهل کتاب چون حیی اخطب و کنانة ابن الربیع و اتباع ایشان از یهود قل انما
امرت بگو ایشان را که جز این نیست که من مامور شده‌ام ان اعبد الله بآنکه
پرستم خدا را بیگانگی ولا اشرک به و شریک نیارم بوی چنانچه شما آورده‌اید
و عزیر و مسیح را عم بخدا نمی‌گرفتند الیه بخدا نه بغیر او ادعوا می‌خوانم
خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه کتب بر انبیاء
گذشته بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم قرآن را حکما کتاب
محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا مترجم
بلغت عرب تا ایشان فهم و حفظ وی آسان باشد ولئن اتبعت و اگر متابعت
کنی اهواءهم آرزوهاء مشرکان که ترا با دعوت می‌کنند یا امانی جهود از آنکه ترا
رجوع بقبلهٔ خود می‌خوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش
یعنی بعد از آنکه دانش بطلان کیش پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود
و اگر بجز روی ایشان شوی مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای تعالی من
ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگاهدارنده که عذاب حق از
تو باز دارد آورده‌اند که یهود سرزنش می‌کردند حضرت پیغمبر را صلعم و
می‌گفتند همت این مرد بامر نکاح مصروف و همواره با ازواج و التذاذ با زنان
مشغول اگر او پیغمبر بودی امر نبوت او را از اشتغال بهم نوان باز داشتی
آیة آمد ولقد ارسلنا و هرآینه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش
از تو وجعلنا لهم و ساختیم مر ایشان را ازواجا زنان وذریة و فرزندان وما کان
و نباشد آنکه و نشاید لرسول مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان

یاتی



یاتی بایة آنکه بیارد بمعجزهٔ که از وی اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدای
تعالی این تقدیر او جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات می‌کردند می‌فرماید
که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتوانند آورد مگر خدای تعالی خواهد بقدرت خود پدید
کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر هر وقتی را حکمیست نوشته کتاب
که چون آن وقت رسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال الخلایق کتابیست
نزدیک خدای تعالی که جز وی کسی را بر آجال خلق اطلاع نباشد یمحوا الله
محو کند خدای تعالی ما یشاء آنچه می‌خواهد بحکم ویثبت و اثبات آنچه می‌خواهد
بحکمت وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است
و هیچ نکاتی نباشد الا آنکه نوشته در وی و گفته‌اند محو کند از دیوان
حفظه آنچه هیچ خیر بآن متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه
و برده آنچه از بنده صادر شده از اقوال و افعال الهمه را بنویسند و آن
دفتر بموقع عرض رسانند حق سبحانه و تعالی قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بر آن
متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو کند
و بدل حسنات اثبات نماید یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان
نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات
کند پیری دیگر و صفت پیری را علماء دین برآنند که محو کنند الا آنچه الا شقی جبر
که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در
زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه و تعالی دو کتابست غیر از ام الکتاب محو و اثبات
تعلق بدان دو کتاب دارد اما بغیر ام الکتاب راه نیابد و ابو درداء رض از حضرت
صلعم نقل می‌کند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند
در کتابی که غیر او هیچ کس در وی نظر نکند هر چه خواهد او محو کند و هر چه
خواهد ثبت کند در فصول فرموده که محو کند توهم از انکار از قلوب ابرار و اثبات
کند بجای آن رموز و اسرار سلمی رح از محمد الرازی رح نقل می‌کند شنودم از شبلی
رض که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
از شهود ربوبیت و لوازم در کشف الاسرار آورده که از دل خایفان بار می‌سترد و اخلاص
می‌نهد شک می‌برد و یقین می‌آرد بخل محو می‌کند جود ثابت می‌سازد و شره می‌برد و
قناعت می‌آرد حسد می‌سترد و شفقت می‌نهد و از دل‌ها لجاج اختیار می‌برد و تسلیم
می‌نهد تفرقه محو می‌کند اثبات جمع می‌کند از دل محبت رسوم انسانیه می‌سترد
نعوت ربانیه می‌نهد امام قشیری می‌فرماید که محو حظوظ نفسانی می‌کند
و اثبات حقوق ربانی یا شهود خلق می‌برد و شهود حق می‌آرد یا آثار بشریت
محو می‌کند و انوار احدیة ثابت می‌سازد و از آن بنده می‌کاهد و آن خود می‌افزاید

تا چنانچه باول خود جود باخر هم خود باشد شیخ الاسلام ره فرموده که آنچه جلا
و عزم تو جای اشارتست که اثبات محو و اثبات تو بدله اضافه بر داشت از آن من
محو کاست و از آن تو می فزود تا باخر همان شد که باول بود ع محبت همه در نهاد
آب و گل ما ست بیش از دل و گل چه بود آن حاصل ما ست در عالم نیست خانه ها شده ایم
دیگر بیان خانه که سر منزل ما ست وان ما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی برخی
از آنچه نعدهم وعده داده ایم کافرانرا از عذاب او نتوفینک یا ترا بمیرانیم پیش
از آن فانما علیک البلاغ پس جز این که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام
او نیست و بس وعلینا الحساب و بر ما ست شمار و پاداشت آن اولم یروا آیا نمی
بینند اهل مکه و نمی دانند انا نأتی الارض بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان
ما می آید بزمین کفار ننقصها می کاهانیم پاره پاره من اطرافها از کنارهای
آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند
این سخن راجع به یهود است حق سبحانه و تعالی فرمود که تا زمین ایشان را یعنی حصار
و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان می دهیم والله یحکم و خدای تع حکم می کند
بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان
لا معقب هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لحکمه مر حکم او را
وهو سریع الحساب و اوست زود حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب
ایشان در دنیا بقتل و اجلا وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند آن
جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود
فلله المکر جمیعا پس مر خدای راست یعنی نزد یک اوست جزای همه مکرهای
ایشان یعلم می داند ما تکسب کل نفس هر چه می کند هر نفسی از خیر و شر
جزای او آماده می سازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران نیز
و عبده اصنام که فردا در قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده
در آنکه بدانند کافران در سرای ویقول الذین کفروا و می گویند آنانکه
ناگرویده اند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که محمد صلعم لست مرسلا نیستی
فرستاده از پیش خدای تع به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای
پسند بس است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما بگواه من
بپیغمبرم ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزد یک اوست علم کتاب یعنی لوح
محفوظ و آن جبرئیل است که از لوح فرا می گیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند
و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است رض علم نوریت و آن عبد الله سلام و اصحاب او
سورة ابراهیم علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم ٥
الر در شرح تاویلات از امام تریدی رض مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست



و در بقیه تو مؤمن و تکذیب کافر را و خدای تع مر بندگانرا بهر چه می خواهد
امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآنند و بدین وجه توان
گفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابی است فرستاده ایم او را الیک
بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن
من الظلمات از تاریکیهای کفر و نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنائی ایمان
یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام
قشیری رض گفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و در بحر الحقایق گوید از
ظلمات خلقیه بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات
کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات
و حقیقت آنست که ظلمتی برابر هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه
دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده شود و نور هستی حق سبحانه و تعالی
بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک از مزاحمت غیر او باز رهانیده یا نه
بخود دش شعور ماند و نه علم شعور بخود داند ع یا رب مددی که زدوی خود
برهم • و نیمه بری و از بدی خود برهم • و زهستی خود مرا زخود بیخود کن تا از
خودی و بیخودی خود برهم • و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و
نور اصناف هدایت و اشامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی رهانی
و براه راست برسانی و آن نیست که می فرماید الی صراط العزیز بیرون آری
ایشانرا از ظلمات روشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید الله ستوده
و آن راه دین اسلام است پس وصف عزیز حمید می فرماید الذی معبود
بحق آنکه له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها از موجودات وما فی
الارض و آنچه در زمینها است از مبدعات وویل للکافرین و رنج و شقت
مر ناگرویدگان را بقرآن من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد
الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست می
دارند و بر می گزینند زندگانی دنیا علی الآخرة بر آن سرا ویصدون و باز می دارند
مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای تع یعنی منع می کنند از ایمان به پیغمبران و
قرآن ویبغونها و می طلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی می گویند این راه کج است
و بمنزل مقصود نمی رسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موسوم اند فی ضلال
بعید در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقه صفه ضلال بود اما نقیل
اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که قریش می گفتند چه حالست همه
کتب منزل بلغت اعجمی فرود آمد و کتابی که صلعم می آورد عربی است آیة آمد وما ارسلنا
و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مگر بلسان قوم او یعنی گروهی

کداو از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث شده بدیشان چه
هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود بایدکرد پس حق سبحانه وتع نبیان را بزبان
قوم ایشان بدیشان فرستاده لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کنند برای ایشان اوامر و نواهی
وایشان فهم کنند و عذر نکویند که سخن او نفهمیدیم بایم نکفته اند ضمیر قوم راجع
بحضرت رسالت است صلعم وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده وجبرئیل ع با پیغمبر هر
قومی ترجمه کرده اند بلغت متنزل علیهم ودر لباب کوید نفرستادیم هیچ پیغمبری
مکر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان
ودر جواب کسی که کوید پیغمبر که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وکتب متعدد
بالسنه ایشان فرود آمدی وکفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف
کلمه است واضاعة فضل الجتهاد در تعلیم الفاظ ومعانی لغتی که نه بزبان ایشان آمد
وحرمان از علوم بنشته از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضلست وعین حکمت
فَيُضِلُّ اللَّهُ پس کمراه کرداند خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه
یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ راست کار که اضلال وهدایت
او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى وهر آینه فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بدلایل
قدرت یا بمعجزات روشن چون عصا وید بیضا وکفتیم أَنْ أَخْرِجْ انکه بیرون آر
قَوْمَكَ کروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و
إِلَى النُّورِ بروشنی علم ویقین یا بیرون آر از قوم قبط انکه بدیشان مبعوثی از
تاریکی کفر بروشنایی ایمان وَذَكِّرْهُمْ وپند ده ایشان را بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای
که حق سبحانه وتع عذاب کرد بکافران کذشته یا در آن یاد ده بنی اسرائیل را آن روزها
که در آن کرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در پند و یاد
کردن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را
در بلا شَكُورٍ وشکر کوینده را الا وَإِذْ قَالَ مُوسَى ویاد کن آنرا که کفت موسی ع لِقَوْمِهِ
مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوا ای کروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را
که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ چون برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از
کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب
یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندکی کرفته کارهای سخت میفرمودند
وَيُذَبِّحُونَ ومی کشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را منجمان کفته بودند که از بنی اسرائیل پسری
متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ وزنده میکذاشتند
نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَلِكُمْ ودر این محنت
وشدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما یا در آن نجاة نعمت
بود شما را از حق تع عَظِيمٌ بزرک وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام



کرد و اکاه کردانید شما را رَبُّكُمْ پروردکار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کنید بر نعمای من
لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ واکر ناسپاسی کنید بر ان
إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بدرستیکه عذاب من سخت است بد ناسپاسان و شدت عذاب
سلب نعمت بود در دنیا ووقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الرحمن سلمی ره از ابو علی
جوزجانی ره نقل میکند که اکر شکر کنید نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان
واکر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کردانم باحسان واکر بر ان شکر کویید
زیاده سازم آنرا بمعرفت واکر بر ان شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واکر آنرا شکر
کویید بالا برم بدرجه قربت وبشکر آن نعمت در آرام بخلوتکاه انس و مشاهدت
از ین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرجات ترقی و معراج تصاعد
بر درجاتست وفی المثنوی المعنوی شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر زبان بر شکر کفتن
چون کند شکر باشد دفع علتها او دل شود دارد شاکر از نسوده دل وَقَالَ مُوسَى
وکفت موسی ع که ای کروه من إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ اکر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وهر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ
لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای تع بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيدٌ
ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق والسنه جمیع اشیا
بتسبیح حمد او جاری سو بذکرش جمله ذرات کویا همه او را از روی شوق جویا
أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی ع یا ابتدا سخنیست از حق سبحانه وتعالی
با اهل زمان حضرت رسالت صلعم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمده نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ کروه نوح ع وَعَادٍ وقبیله
عاد وَثَمُودَ وقوم ثمود وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ
نمی داند عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مکر خدای تع در تبیان فرموده که
خدای تع بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته
که غیر از خدای تع کس بر ان اطلاع ندارد در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که میان
عدنان واسمعیل ع سی قرون کذشته واز اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق
سبحانه وتع جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن که کتاب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز
کردانیدند دستهای خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انکشتان دستهای
خود بدندان کرفته از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی
تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید وکفته اند که بعضی
خود را بر افواه رسل نهادند که نکروید وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا وکفتند ما نکرویده ایم
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بانچیزی که شما فرستاده شده اید بدان بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ

وبدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید
و ایمان مریب شکی در تهمت افکند یعنی با وجود شک رسولان را متهم می داشتند
باعراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که آیا شما را بخدای تع دعوت
می کنیم افی الله شک آیا در وجود خدای تع شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود
او شک را مجال نماند فاطر السموات والارض خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است
یدعوکم می خواند شما را بایمان و آمرزد لیغفر لکم بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه
قبل الایمان بوده ویؤخرکم الی اجل مسمی و باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت
دهد شما را تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما بود قالوا گفتند امتان در جواب
رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات
و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس شما چرا مخصوص بنبوت از میان ما
تریدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما
کان یعبد از آنچه بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام
فأتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین روشن بر صحت دعوی خود یا بر
استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبه رسالت گویا که ایشان معجزه که می دیدند از عناد
نمی دیدند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگری کردند چنانچه معاندان
زمان حضرت پیغمبر ما صلعم قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان
ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در حقیقت
میداریم ولکن الله ولیکن خدای تع یمن منت می نهد بنعمت نبوت و
کرامت رسالت علی من یشاء برهرکه میخواهد من عباده از بندگان خود وما
کان لنا ونیست ما را ونمی توانیم ان نأتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما
حجتی که معجزه که می طلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای تعالی و مشیت
او یعنی ما از پیش خود بی خواست خدا کاری نمی توانیم کرد و هیچ نمی توانیم ساخت
ناتوانی و عجز لازم ماست و قدرت و اختیار از آن خداست کارها را بحکم راست کند
او تواناست هرچه خواست کند وعلی الله و برخدای تع فلیتوکل المؤمنون باید که توکل
کنند مومنان وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آنکه
توکل نکنیم علی الله برخدای تعالی وقد هدانا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا
براههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم او را و میدانیم که اندر قبضه امور بدست
قدرت اوست ولنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا
برآنچه ایذا می رسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و برخدای فلیتوکل
المتوکلون باید که ثابت باشند بتوکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون

۲ شاید مراد بیامرزد شما را بعضی ... ایمان ... من ذنوبکم





کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید
یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما مراد عود جماعتی باشد
که ایمان آورده باشند از ایشان فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم
پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که ولنسکننکم فی الارض هر آینه هلاک
گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را لنهلکن الظالمین و ساکن سازیم شما را
در زمین ایشان من بعدهم پس از هلاکت ایشان ذلک این امر مقرب
و این وعده راست است لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن
در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت و در موقفی که من حکم کنم بر بندگان
باز دارند وخاف وعید و برای کسی که بترسد از وعید من بعذاب
واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی
بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب
حکم کردند یعنی گفتند که از ما باطل است عذاب بدو فرود آید خدای تعالی
حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید یا نا امید شد
کشتند از خلاص کل جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده با حق یا معرض
از طاعت او من ورائه جهنم و از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع
او بدان خواهد بود و بر او وجه او را در آن افکنند ویسقی و بیاشامانند
من ماء صدید از آب مخلوط با ریم و زرد آبه که از تن کافران دوزخ جاری گردد و گویند
آبی مثل صدید یتجرعه بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه می خورد آنرا ولا یکاد
یسیغه و نمی تواند که بسهولت فرو برد و برد از تلخی و گندگی ویأتیه الموت و می
آید به و الم و شدت بوی مرگ من کل مکان از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ
موهای میان انگشتان وما هو بمیت و نیست آن مرده یعنی مرد حق تا بیاساید
در معنی للمعانی آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه فرو رود
تن باز گردد تا زنده باشد بحکم لا یموت فیها ولا یحیی و زندگی و زندگی می کند
ومن ورائه و در پی اوست با وجود چنین عذاب غلیظ عذابی سخت
که آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا از آنچه خوانده می شود صفت اعمال
آنان است که کافر شدند بربهم به پروردگار خود و صفت آنان اینست که
اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچو خاکستری است که سخت بگذرد
به الریح بروی باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصف شدت
باد است و نسبت آن بروز وصف کردند غایه مبالغه است بطریق مجاز عقلی که علیها
کافران که در صورت خیر می نمایند چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام
مهمان و امثال آن مانند توده خاکستری است که بادی سخت بر آن وزد و آن

برده در اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد
همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا
از آنچه کرده مانده در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط شده باشد و هباء منثورا
گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذلک آن پندار ایشان هو الضلال
البعید در گمراهی دور دست یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی
ای بیننده یا ندانستی ان الله آنرا که خدای تع خلق السموات والارض بیافرید
آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که حق آنست در آفرینش ان یشأ اگر خواهد
یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند ویأت بخلق جدید و بیارد
آفریدی نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وما ذلک و نیست
اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای تع دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او
اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات
یکسانست کار اگر مشکل اگر آسان است همه در قدرت او یکسانست
وبرزوا و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر
نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها لله برای امر خدای تعالی
و محاسبه او جمیعا همه و هر دو گروه از کفار و مؤمنان فقال الضعفاء پس
گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا مر آنها را که تکبر کرده
از نفوس و اشراف قوم یعنی آنانکه سروری کفره کرده باشند ایشان را گویند انا کنا
بدرستی که بودیم لکم تبعا مر شما را پی روان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان
ایشان فهل انتم پس هیچ نیستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما
من عذاب الله من شیء از عذاب خدای تع چیزی را یعنی ما در این عالم تابع شما
بودیم شما در این عالم چیزی از عذاب خدای تع دفع کنید و بر دارید از ما قالوا
گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای
تع نمودی طریق نجاة ما را از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما را راه
می نمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود است و شفاعت ما در پیش درگاه حق
ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم شاید که بر ما
در رحمت بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند و سودی
ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح
گردد و پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند و مژده نجاة نرسد گویند
سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بخروشیم و جزع نماییم ام صبرنا
یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی
از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی الامر آنهنگام

که گذارده



که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه
اهل بهشت ببهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمامت دوزخیان
مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبر آتشین بر آید و گوید
اشقیاء انس که او را ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای تعالی
وعده داد شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود
ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده بعدم حشر که نه قیامتست و نه حساب
و اگر باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده
که دادم شما را بیقین خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد
که من دروغ گفته بودم وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان
هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحة قول من
الا ان دعوتکم مگر آنکه شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی
و برهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید بزودی بی تأمل نمودید در
عواقب امور خود فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم
من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم
چه دشمن هر چه از آن بدتر باشد در حق دشمن می کند ولوموا انفسکم
و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت
لا یفتننکم الشیطان نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده
و فریاد رس شما از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریاد
رس من انی کفرت بدرستی که من امروز کافر شدم بما اشرکتمون بآنچه
شریک می کردید مرا با خدای تع در فرمان برداری من قبل پیش از این
در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی
مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام
وادخل الذین و در آورده شوند آنانکه آمنوا گرویده اند بما جاء من عند الله
وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و پسندیده جنات تجری
در بهشتهایی گوناگون که می رود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها
خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آرنده مؤمنان
ببهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بر باض دار السلام
در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت
ملائکه بر ایشان فیها در بهشت و التحیة ایشان بر یکدیگر سلام
سلام باشد که دالست بر سلامتی آیات الم تر آیا ندیدی و ندانستی ای
بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای تع

مثلی وکردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه که کلمهٔ توحید است یا دعوت
اسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درخت پاك که آن نخل است یا شجره ایست
در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ آن در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ
آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا می‌دهد میوهٔ خود را كُلَّ حِينٍ
در هر وقتی که خدای تع حکم فرموده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما
باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا پخته شدن
و برسیدن یعنی در بن مدت از بسر و رطب ثمر می‌دهد بِإِذْنِ رَبِّهَا بارادت
و تکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و می‌زند خدای تع مثلها
یعنی می‌کند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید
که ایشان در یابند زیرا که مثل تصویر معنیست در آینهٔ الهام و نزدیك
گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاك
که کلمهٔ کفر است یا دعوت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درخت
ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش بود و مکروه طباع سلیمه با وجود
خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ جدا شده و بریده و برکنده گشته
مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را استحکام یعنی
نه بیخ دارد بر زمین و نه شاخ در هوا نه بیخی که آن باشد از امداد نه شاخی گرده
بدان سایه دار گیاهیست افتاده بر روی خاك بر نشان و بی حاصل و خوار ناك
حق سبحانه و تع تشبیه کرد درختی را از که اصل آن در دل مؤمن ثابت است
و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما
که بیخ او مستقرست در زمین و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر
وقت برده هند بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر
مقلد بجهت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عمل بر که بصعد قبول
رسد از وصاد در نمی‌شود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قرار دیست و نه فرع او را اعتباری
نهال ساله او شرع میوه دار بود • چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نخت
درخت زند وقر شاخیست خشك و نخ شایه • که بیش هیچ کس هیچ اعتبار
نیست يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت می‌گرداند خدای تع الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان
آورده اند و استحکام می‌دهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع
نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت
کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله است که خدای بر آن ثابت می‌دارد مؤمنانرا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا در زمان ابتلا و افتا صبوری و رزنده ف
انجادهٔ مستقیمه توحید بلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال

ایشان



ایشان از انبیاء ع و گویند ثبات دهد مؤمنانرا در دنیا یعنی نزدیك مرگ تا ختم
حیاة ایشان بر کلمه باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در
قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند
در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف سؤال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو گذارد خدای تع
ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ
و می‌کند خدای تع مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد از تثبیت توفیق و اضلال یعنی أَلَمْ تَرَ آیا
ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ
كُفْرًا شکر نعمت خدایرا بکفران یعنی وضع کردند در موضع شکر یا بدل کردند
نون نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب
شد و جز کفر در دست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه
و تع ایشان را ساکنان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده به
نعمت وجود با وجود حضرت رسالت صلعم مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی
کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند خوار و زبون قرار گشتند و بعضی
ایشان در حرب بدر مقتول شدند و از فاروق رض و مرتضی علی رض منقولست
که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش اند بنی مغیره و بنی امیه
که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند خود را یعنی اتباع
و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ سرای هلاك جَهَنَّمَ عطف بیانست یعنی دار
البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهیست
جهنم وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ أَنْدَادًا برای خدا مانندها یعنی در
عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا الهه نام نهادند
لِيُضِلُّوا تا گمراه گردانند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای تع که طریق توحید است
قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوردید با رزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان
تمتعی بیاست یعنی در وسوسه روزی چند بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ
پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ با تش دوزخ است قُلْ بگوای محمد صلعم
یعنی اعلام کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان مرا که ایمان آورده اند بر وجه
که نماز گذارند و نفقه کنند يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان با مر تو نماز
گذارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ایم
با ایشان سِرًّا نفقه کردن نهان مراد تطوع است وَعَلَانِيَةً و نفقه آشکارا
مراد زکوة واجبست چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد و بعضی
سخن آنست که بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
پیش از آنکه بیاید روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی

يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ

که بدان تدارک تقصیر تواند نمود و لا خلال و نه در آن دوستی نیز که از دوستان
طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو خدای تعالی الله الذی خلق آفرید که بیافرید السموات والارض آسمانها و زمین را
و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مراد باران است فاخرج به
پس بیرون آورد از آن آب من الثمرات از میوه‌ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان
در کار کنند و ابد و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر
تا می رود در دریا بامره بفرمان او هر جا که می خواهد و سخر لکم الانهار و مسخر
کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای شما و سخر لکم الشمس و القمر
و مسخر کردانید برای شعاع و استضاء شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتی
که مستمرند در سیر خود با جد و تعب در سیران و لا فارت خود می کوشند و فتور
وقصور در آن نه اند و سخر لکم اللیل والنهار و رام کردانید برای شما
شب و روز را متعاقب یکدیگر یکی را برای نوم و راحت و دیگر کسب معیشت
و آتیکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید یعنی الحجه محتاج
الیه شما بود خواسته و نا خواسته بشما ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر
خواهید که شما شماره کنید نعمة الله نعمت خدا بر آنکه بفضل و کرم
بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد و طاقت احصاء آن نیابید سلمی رحمه الله
فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست صلعم که سفیر بزرگ و واسطه
نزدیک ترمیان حق و خلق است و فی تفسیر الاهر حصر صفات کمال و شرح
انواع جمال و جلال و از حیز تحلیل بیرون و از اندازه تأمل و تفکر افزون است
بر ذروه مدارج قدر رفیع تو نی عقل یابد و نی فهم پی برد ان الانسان
بدرستی که آدمی لظلوم ستمکار است کفار ناسپاس ظلم می کند بر نعمت
که از شکر آن غافل است و کفران می ورزد و در خیر بکشاید واذ قال ابراهیم
و یاد کن چون گفت ابراهیم ع در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار من
گردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا ایمن از مخاوف و مکاره و اجنبنی
و دور گردان مرا و بنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم
بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل ع بجهت دعاء خلیل ع بت نپرستیدند
بلکه ایشان را سنگی بود از داود او نام نهاده گرد آن گردیدندی گفتندی
خانه کعبه از حجر است پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این
قول غریب و مخالف جمهور چه بیشبهه قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت
پرستی ایشان مشهور است رب انهن ای پروردگار من بدرستی که
بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس

شدند



شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین
فانه منی پس او از منست یعنی اهل منست و من عصانی و هر که نافرمانی کند
مرا در ما دون شرک فانک غفور رحیم پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی
یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بدیشان بتوفیق تو با بعد از توبه
ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که من ساکن گردانیدم
من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است ع که بعد از تولد هاجر در زمین
شام ساره رحمها الله علیها را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را ع
فرمود که من چنان می خواهم که پسر او را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد
خلیل ع متأمل شد و جبرئیل ع وحی آورد که هر چه ساره میگوید بکن پس
ابراهیم ع بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از
شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را فرود آورد و بگذاشت
و دعا فرمود که من ایشان را ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بوادی که خانه نبود
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد عند بیتک
المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده است در وی صید و قتال و حرامست
تهاون او و تعرض بدو و مراد موضع خانه است که در زمان آدم ع بوده و اگر
در وقت دعا ابراهیم ع خانه نبوده پس نگران ندا فرمود ربنا ای پروردگار
ما ایشان را در مسکن ساکن کردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند
نماز را و پرستش تو بجای آورند فاجعل پس گردان افئدة من الناس دلهای
بعضی از مردمان را که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان
حق سبحانه و تعالی دعای آن حضرت مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل ع باندک
زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل ع یا باثر قدم اسمعیل ع بیرون آمد و قبیله جرهم
آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید است
محققان بر آنند که اگر من تبعیضیه در من الناس نبودی فارس و روم و هند
و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله
آن شمع شدندی آری اگر چنان جمال باشد که دل برد حلال باشد و آنکس
بر ایشان جانی عاشق شود و بال باشد و دیگر حضرت ابراهیم ع دعا فرمود که
وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها لعلهم یشکرون
تا باشد که ایشان سپاس خدای کنند نعمتها را و این دعا نیز قرین اجابت پیوسته
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است که فواکه و انواع ثمرات در وی پیدا می شود و در تفسیر
انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و شتویه و خریفیه و هر چه در یکروز در مکه
توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیاز است دیگر بار فرمود ربنا

انك تعلم اي پروردگار ما بدرستي كه تو ميداني وما نخفي آنچه پنهان مي‌كنيم
وما نعلن وآنچه آشكارا مي‌سازيم يعني پنهان وآشكارا، ما في دل او، وما يخفى
وپوشيده نيست على الله من شيء برخداي تعالى هيچ چيز في الارض در زمين ولا في السماء
ونه در آسمان براي آنكه علم است بعلم ذاتي ونسبت آن علم بهمه معلومات يكسانست آن
آنچه پيدا وآنچه پنهان است حمد باد وثنا بر تو يكسانست الحمد لله الذي ستايش وسپاس
آن خدايرا كه بمحض فضل خود وهب لي بخشيد وعطا فرمود مرا على الكبر
بر سر پيري وبزرگ سالي يعني در وقتي كه پير بودم ونا اميد از فرزند بخشيد
بخشيد دو پسر اسمعيل واسحق اسمعيل را در شصت وچهار سالگي و
اسحق را در نود سالگي يا در صد ودوازده سالگي ان ربي بدرستي كه پروردگار
من لسميع الدعاء شنونده واجابت كننده دعاست درين كلمه اشعار است
بآنكه فرزندان را بدعا از خداي تعالى خواسته رب اجعلني اي آفريدگار من گردان
مقيم الصلوة برپاي دارنده نماز ومن ذريتي وفرزندانم را نيز مواظبت بساز
براي ابن عباس رض فرموده كه هميشه اولاد ابراهيم ع جميع بر فطرت بوده‌اند
وخواهند بود تا قيامت ربنا اي پروردگار ما كرم فرماي وتقبل دعاء وقبول
پذير يعني اجابت كن دعاء مرا ربنا اغفر لي اي پروردگار من بيامرز مرا و
لوالدي وپدر ومادر مرا چون ايمان آرند بشود تقاضاي غفران ايشان از قبل
از نهي بوده وهنوز نا ياس از ايمان ايشان نداشته وبعضي گفته‌اند
مراد از والدين آدم است وحواء ع وللمؤمنين وبيامرز مومنانرا يعني هر كه
بتو آيد مومن يوم يقوم الحساب روزي كه قايم شود حساب خلايق ابن
عباس رض فرموده كه مراد مومنانند از امت حضرت محمد صلعم ولا تحسبن الله
ومپندار اي محمد صلعم خدايرا غافلا بيخبر عما يعمل الظالمون از آنچه مي‌كنند
ستمكاران يعني ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابي كه بايشان خواهد
رسيد خطاب بتوجه آن حضرت است ومراد غير او انما يؤخرهم جز اين
نيست كه تاخير مي‌كند عذاب ايشانرا ليوم تشخص براي روزي كه خيره شود
فيه الابصار در آن روز ديدها از مشاهده اهوال مهطعين در حالتي
كه خداوندان اين ديدها شتابند بسوي اسرافيل ع كه ايشانرا بعرصه محشر
خوانند مقنعي رؤسهم برداشتگان سرهاي خود را بسوي لا يرتد
اليهم باز نمي‌گردد بديشان طرفهم چشمهاي ايشان يعني خيره بوده
از ماندن بر وجهي كه نتوانند برخود نگريستن وافئدتهم هواء ودلهاي ايشان
خالي بود از فهم بواسطه غلبه دهشت وحيرت وانذر الناس وبيم كن مردمانرا
يعني اهل مكه را بترسان يوم يأتيهم العذاب از آن روز كه بيايد بديشان

عذاب



عذاب فيقول الذين ظلموا پس گويند آنانكه ستم كردند بشرك وتكذيب ربنا
اي پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را يعني عذاب ما را تاخير كن وما را بدنيا
فرست ومهلت ده الى اجل قريب تا مدتي نزديك نجب دعوتك تا اجابت
كنيم خواندن ترا يعني آنكه كه بتو خوانند ونتبع الرسل وپيروي كنيم فرستاده
اولم تكونوا در جواب ايشان گويند فرشتگان آيا نبوديد شما كه از روي
مبالغه اقسمتم من قبل سوگند مي‌خورديد پيش از ين در دنيا باينده هيچ خواه
بود ما لكم من زوال نباشد شما را هيچ زوالي ومراد آنست كه مي‌گفتند ما در
دنيا خواهيم بود وبسراي ديگر نقل نخواهيم نمود وسكنتم وساكن بوديد شما
في مساكن الذين در مسكنهاء آنانكه ظلموا انفسهم ستم كردند بر نفسهاي
خود بر كفر چون عاد وثمود وتبين لكم وظاهر شد شما را كه كيف فعلنا
بهم چگونه كرديم ما بديشان يعني مشاهده كرديد در منازل ايشان آثار
نزول عذاب وضربنا لكم الامثال وبيان كرديم براي شما از احوال ايشان
وقد مكروا مكرهم وبدرستي كه كوشش كردند در حيله آنچه نهايت مكر ايشان
وعند الله ونزديك خدايست مكرهم وجزاي مكر ايشان وان كان
مكرهم وبدرستي كه بود مكر ايشان در سختي وهول ساخته وپرداخته
لتزول تا از جاي برود منه الجبال از آن مكر كوهها اجبال اعني احكام
شريعت حضرت پيغمبر است صلعم يعني كافران حيلتها انگيختند تا شرايع
كه در ثبات ورسوخ چون جبال راسياتست زايل گردانند واين محالست
ودر معالم از حضرت مرتضى علي رض نقل ميكنند كه اين آيه قصه نمرود جبارست
كه چون سلامتي ابراهيم ع از آتش مشاهده كرد گفت بزرگ خدائيست دارد ابراهيم
ع كه او را از آتش رهانيد من خواهم كه بر آسمان روم واو را ببينم اشراف
مملكت گفتند كه آسمان بغايت مرتفع است وبدو رفتن بآساني ميسر نبود
نمرود نشنيد وفرمود تا صرحي ساختند در سه سال بغايت بلند وچون
بر آنجا رفت آسمانرا همچنان ديد كه در زمين مي‌ديد روز ديگر نهادن وساختن
آن در سوره نحل بقم ذكر خواهد يافت القصه چون آن صرح از پاي در آمد
وخلق بسيار هلاك شدند نمرود خشم گرفت وگفت بر آسمان روم وبا خداي
ابراهيم كه منازع منست جنگ كنم پس كركس پرورش داد تا قوي تمام گرفتند و
صندوقي چهار گوشه بساخت ودو در يكي فوقاني وديگري تحتاني در وي تعبيه
كرد وبر چهار طرف او چهار نيزه كه زبر وبالا توانستي شد بتعبيه نمود پس كركسانرا
گرسنه داشتند وچهار مردار بر سر نيزها كرد اطراف صندوق بر تر كركسان
بستند ايشان از غايت جوع ميل بر بالا كرده خانب مردار پرواز نمودند وصندوق را

که نمرود با یک تن که در آنجا بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی
گشاده آسمان را بر همان حال دید که بر زمین می دید رفیق را گفت تا در تحتانی
بگشاد گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر چیزی دیگر نمی
بینم بعد از یک شبانروز دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق
مشاهده نموده و رفیق که باب تحتانی بگشود بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود
نمرود بترسید و نیزها باز و داد و سرنگون کرد و کرکسان میل بزیر کردند و در
وقت فرود آمدن از مهیب آن جعبه کرکسان ظاهر شد کوهها از فزع آن
نزدیک بود از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف
وعده خلاف کننده وعده خود رسله مر پیغمبران خود یعنی وعده نصرت
که رسل را فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده و نخواهد
کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای
غالب است ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا یوم
تبدل الارض در روزی که بدل شود زمین غیر الارض بزمین دیگر والسموات و آسمانها
مبدل گردد در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و اشجار
و تبدیل سماها تکویر شمس و تماثیر ستارگان و در معالم قول آورده که آسمانها بهشت
سازند و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی رض نقل کردند که زمین را بدل کنند
بزمینی از نقره و آسمانها را بآسمان از زر و قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت
بیارند زمینی از نقره و پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند موید این سخن است
وبرزوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای
خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و به بینی گناهکاران یعنی مشرکانرا
یومئذ در آن روز مقرنین با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در
عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده است فی الاصفاد
در بندها و غلها سرابیلهم پیراهنان ایشان من قطران از قطرانست و
آن چیزی باشد سیاه و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگین طلا
کنند تا بحدیست که خود چرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند
تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در
آن معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا
مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس آن قطران بر ایشان
اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی
در آن بپیچد لیجزی الله متعلق است ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا
دهد خدای تع کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است



ان الله بدرستی که خدای تع سریع الحساب زود حساب است مر بندگانرا
زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد هذا این قرآن یا آنچه درین
سوره است از موعظت بلاغ للناس کفایت است مردمانرا تا پند داده شوند
بآن ولینذروا به و بیم کرده شوند بدان ولیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل
قدرتی که در وی مذکور است انما هو انکه اوست اله واحد خدای یکتا
ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوند خردها تا
از مناهی و قیام کنند باوامر الهی سورة الحجر بسم الله الرحمن الرحیم
الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در
باب آن سخن گفتن سلوک سبیل جرأتست و در ینابیع آورده که فاروق رض
را از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم
و حق تعالی پیغمبر خود را صلعم فرموده که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی
گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله
و لام باسم جبرائیل و را باسم حضرت رسول صلعم یعنی این کلام از خدای تع بواسطه
جبرئیل برسول رسیده تلک این آیتها که میآید آیات الکتاب آیتهای سوره است
وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن پیدا کننده حق را از باطل و گفته اند
کتاب و قرآن یکی است اما بدو نام بزرگ که هر نامی دلالت بر معنی دارد و
تنکیر قرآن بجهة تعظیم است ربما یود الذین کفروا ای بسا وقت که
دوست دارند آنانکه بگرویدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین کاشکی بودندی
مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا بر دید انحلال
مرگ کفار باشد یا در قبر یا در روز قیامت بوقت حساب یا وقتی که
عصاة موحدانرا از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و
دانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم
بگذار ایشانرا امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان
بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا و برخوردار باشند از لذات و منافع آن
ویلههم الامل و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت
حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتار خود را وما اهلکنا
و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی الا ولها مگر آنکه
هلاک ایشانرا کتاب معلوم نوشته معین مقدر بود نوشته شده در لوح
محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود ما تسبق پیشی نگیرند
من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز

برپا شده‌اند یعنی هلاک شدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل
مقرر وَقَالُوا وگفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای آنکس که فرو آمده است
عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد
بنبیه می‌خوانی این کلام بطریق تحکم و استهزا بود چه اعتقاد به نزول
ذکر و نسبت جنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا و دیگر گفتند
چرا نمی‌آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست می‌گویی که پیغمبری
فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب
ایشان می‌گوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود آمده نشوند ملائکه و حفص
بصیغهٔ متکلم و بنصب ملائکه می‌خواند یعنی ما فرو نفرستادیم فرشتگان
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانستند
دید که بجهة عذاب نازل شوند چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان
صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس می‌بینند وَمَا كَانُوا إِذًا
و نباشند آنگاه که ملائکه را بدین صورت و جسم مُنْظَرِينَ از مهلت
دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ
فرو فرستادیم قرآن را که یادکرد مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می‌آید
یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهُ و ما مر او را لَحَافِظُونَ
نگهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل سفر اید یا چیزی
از حق کم کند یا نگهدارانیم از طرف خلل بدو یا نگهدارانیم او را در دل
هرکه خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت است صلعم یعنی نگهبانیم
از مضرت اعادی اگر جمله جهانیان خصم گردند نترسم چون نگهبان آدم
تو باشی رشاید که همه عالم بگیرم اگر یک لحظه بجوارم تو باشی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروههای
پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بدیشان مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا
مگر بودند که از روی کبر و عناد بِهِ بآن پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می‌کردند
چنانچه این معاندان می‌کنند و این تسلیهٔ حضرت پیغمبر است صلعم یعنی از میان انبیا
تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بوده‌اند كَذَلِكَ
همچنانکه در آوردیم استهزاء انبیا در دلهاء مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ
در می‌آریم آن را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهاء کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان نمی‌آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستی که گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ
سنت خدای تع در هلاک پیشینان یعنی هرکه از ایشان هلاک شده بترک



قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب حضرت پیغمبر صلعم
نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می‌کردند و در نزول ملائکه بجهة
گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه و تعالی فرموده که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشاییم
برین مقترحات بَابًا مِنَ السَّمَاءِ دریچه از آسمان فَظَلُّوا پس باشند همه روزه
فرشتگان در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ دران بالا می‌روند و از آن در زیر می
آیند لَقَالُوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ
جز این نیست که بر بسته‌اند أَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر
در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آن را مشاهده نمایند …
گفت ما را چشم بندی کرده‌اند و این صورتها در خارج وجود ندارد
بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَسْحُورُونَ گروهی جادو کرده‌گانیم یعنی محمد صلعم
ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می‌گفتند و یقولوا سحر
مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا
در آسمان برجهاء دوازده گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف
وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آن را بصورتها یا آسمان را بتزیین و سایر کواکب
لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع
استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاه داشتیم آسمان را مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ
از هر دیوی رَجِيمٍ رانده شده تا نتوانند که بر وصعود کنند و بر احوال
و اخبار مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان
رود و بدزدد سخنی مسموع حتی آنچه از فرشتگان شنود فَأَتْبَعَهُ
پس از پی در آید شرو پیوسته و بسوزدش شِهَابٌ مُبِينٌ ستارهٔ روشن وقد جاز
از ابن عباس رض منقول است که از زمان آدم م تا وقت عیسی م دیوان بر آسمان
می‌رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را در می‌ربودند سخنان می‌ربودند
و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان می‌گفتند چون روح الله متولد شد
ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین
صلعم دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهة زجر ایشان شهب
ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت … بر آمد و باز برگی
نگشت کلی شکفت و هیاهوی خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را
باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانهٔ کعبه وَأَلْقَيْنَا و درافکندیم و سوار
کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوه‌های سرافراخته پای برجای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده
بمیزان حکمت یعنی مقرر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت

یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون یعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم
از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا
لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت
یعنی آنچه شما را قوام عیش بود از انواع مطاعم و ملابس وَمَنْ لَسْتُمْ و هم برای
شما ساختیم آنرا که نیستید شما لَهُ بِرَازِقِينَ مر ویرا روزی دهندگان
یعنی خدم و ممالیک و گفته‌اند انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست
هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در
حکم ما خَزَائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن
این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده مقدورات خود را
باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و بحث نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ
و فرو نمی‌فرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه
کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها لَوَاقِحَ
آبستنان یا بو یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه
فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که باران است
فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از آب و تصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ
و نیستید شما لَهُ مر آن آب فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان
در چاه و غدیر و چشمه بلکه حافظ آنیم اما ماتریدی در تاویلات فرموده که
نیستید شما مر خدای را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه
شما خزینه نهید همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْيِي زنده می
گردانیم اجسام قابله را بایجاد حیاة در آن وَنُمِيتُ و میمیرانیم اجسام حیه را
بازالت حیات از آن در لطایف قشیری مذکور است که زنده می‌گردانیم دلها را بانوار
مشاهده و میمیرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده می‌سازیم بموافقت طاعات و مرده
می‌گردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق فرموده که احیاء قلوب اولیاء
می‌کنیم یعنی بانوار لمعات جمال و اماته نفوس ایشان می‌نماییم بسطوات نظرات
جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم
یعنی باقی بعد از فناء خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن بدیگری
رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه و تعالی موصوفست بصفت بقا وَلَقَدْ
عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و هر آینه می‌دانیم پیشی گرفتگان را وَلَقَدْ از شما در
اسلام عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که می‌دانیم واپس افتادگان را از آن یا می
دانیم پیشینیان از شما را که آدمیانند یعنی هر که مرده است از زمان آدم ع تا این
وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان و هر که

بخواهد



بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته و می‌دانیم امة محمد صلعم
یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر است
آنجا در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر ص نماز می
گذارد و در صفوف زنان بعضی از جماعتیان در صفها پیش رفتند تا آنرا
نبینند و جمعی باز پس می‌آمدند تا در وقت از زیر بغل خود تماشای او کنند
حق سبحانه و تعالی فرموده که مقدم و مؤخر را از اهل صفوف می‌دانیم و بر من پوشیده
نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین
و متاخرین و جزای هر یک بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او راست
کار است عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی
که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم ع مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست
بدو زنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ و آن گل کاین بوده از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی
گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد
صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم را از خاک آفرید بر آن وجه که
آب بر خاک باراند تا گل شد و مدتی بگذشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد
مسنون یعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید
وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست آفریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن
انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی‌دود که در مسام نفوذ می‌نماید و صواعق از آن
آتش متکون می‌گردد ابن مسعود رض فرموده که سموم دنیا جزئیست از هفتاد
جزء سموم که جان از آن آفریده شد وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
پروردگار تو مر فرشتگان را بجهة خلافت در زمین إِنِّي خَالِقٌ من خالقم آفریننده ام
بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کاین است مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیات او را وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ
رُوحِي و در آدم دمم روحی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ
پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده
کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان تمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که
اندر روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد مِنَ السَّاجِدِينَ
از سجده کنندگان مر آدم را ع قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای تعالی که ای ابلیس
مَا لَكَ چیست مر ترا غرض توجیه بود أَلَّا تَكُونَ آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ
با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم
لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
از لای سیاه بوی ناک یعنی وی از اخس عناصر آفریدی که خاکست و من از اشرف

آنکه آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی کثیف برد و او را سجده کند
ابلیس نظر بظاهر آدم ع داشت و از باطن او غافل بود صورت تن او ویرانه دید ندانست
که گنج اسرار در آن خرابه مدفون است · گنجیست در این خانه که در کون نگنجد
این گنج خرابست نه جای آن گنج نهانست · فی الجمله هر آنکه گرد این خانه رهی یافت
سلطان زمینست و سلیمان زمانست · قال گفت خدای تع ابلیس را بعد
از اباء او از سجدهٔ آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا از
یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم پس
بدرستی که تو رانده شدهٔ از خیر و کرامت وان علیک اللعنة و بدرستی که بر
تست دوری و راندگی الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز
قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که لعنت فراموش کنی
قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی
یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که بمیرد
چه می دانست که بعد از بعث مرگ نیست و حق سبحانه و تع اجابت نکرد قال
فانک گفت بدرستی که هستی من المنظرین از مهلت دادگان الی
یوم الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اول که
نفخهٔ اول موت باشد و نفخهٔ ثانیه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال
خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد پس برانگیخته شود قال رب
گفت ابلیس که ای آفریدگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو
لازینن لهم هر آینه بیارایم از برای آدمیان گناه را فی الارض در زمین
دنیی که دار غرور است در مدارك آورده که ابلیس دو نوبت سوگند
یاد کرد برای اغوای آدمیان یعنی بصفت ذات که فبعزتك لاغوینهم و یکی
بصفت فعل بما اغویتنی و فقها از وی گرفته اند سوگند با این هر دو و اهل عراق
برانند سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت که یمین است
و سوگند بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست
که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است
و الا لا و برخی برانند که در فیما اغویتنی با سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه
کردی من بیارایم معاصی را بچشم مردمان ولاغوینهم اجمعین و همه ایشانرا
بی گمراهی دارم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص
شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال
گفت خدای تع هذا این اخلاص در ایمان صراط راهیست که حق است علی بر
من رعایت آن مستقیم راست است یعنی کجی ندارد و رونده بمنزل می رساند و

گویند



گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی
بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان
بر ایشان توانی و تسلطی در اغوا و اضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت
تو کند من الغاوین از گمراهان که تو بدو مسلط توانی شد وان جهنم و بدرستی
که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو اجمعین همه
ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت درست لکل باب مر هر دری را
منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب
طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر و مبین شده جهنم جای گناهکاران است
از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر
از آن صابیانست سقر از آن گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک
اسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رح در تاویلات فرموده
که مراد از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا
طبقه نباشد پس طبقهٔ اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه است
و مشرکان عرب سیم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم از آن
یهود و پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان و در بحر
الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمانست و هفت درست حرص و شره و حقد
و غضب و شهوت و کبر و در ترجمهٔ کشف مذکور است که دوزخ را هفت
در از آن است که از اعضای هفت گونهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان
و بطن و فرج و دست و پایست بهشت در بدان کشوده اند هر عضوی را
هر یابی سوی طریقی گردانید · هفت در دوزخند در تن تو ساخته
نقشان در و در بند · هین که در دست تست قفل امروز · در هر
هفت محکم اندر بند · ان المتقین بدرستی که پرهیز کنندگان از پی روی
ابلیس فی جنات و عیون در بوستانها اند و چشمها یعنی باغها که در آن چشمها
روان بود از شیر و خمر جز آن ادخلوها گویند فرشتگان متقیان را که در
آیید بدین بوستانها بسلام آمنین مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی
از خدای تع در حالتی که ایمن باشید از زوال ونزعنا و بیرون کشیم
ما فی صدورهم آنچه در سینه‌های بهشتیان باشد من غل از کینه
که در دنیا باهم داشته اند از حضرت مرتضی رض منقولست که امید می
دارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گفته اند صفت حسد را از
ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشك نبرند اخوانا در
آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را یعنی در مهربانی

ودوست داری عَلَىٰ سُرُرٍ برادرانه نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ
روی بها بیکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نمی بینند لَا يَمَسُّهُمْ
نمی رسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی ومشقتی چه آن سرای
نعیم وراحت است وَمَا هُمْ مِنْهَا ونیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ
بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی
حضرت پیغمبر صلعم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه را دید
خندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست که شما را خندان می بینم
صحابه را الحذ عتابی رین سخن استشمام نمودند آن حضرت صلعم درگذشت و
هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرائیل ع آمد و پیغام آورد که چرا بندگان
مرا نا امید می سازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بانکه
من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام بر کسی که توبه کند
وَأَنَّ عَذَابِي و بانکه عذاب من بر عاصی که از توبه واستغفار منحرف است
هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف
ذات بمغفرت ورحمت دون تعذیب عقوبت ترجیح وعده لطف است و تأکید
صفت عفو که جرم من از عدد بیشتر است سبقت رحمتی از آن بیشتر است
چه عجب که عذاب ننماید بر کند بیشکان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ وخبر دهید بندگان
مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن سه فرشته با هفت یا ده واز
که بشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ یاد
کن چون برآمدند برو فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام کنیم بر تو سلام کردنی
قَالَ گفت ابراهیم ع إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که من از شما وَجِلُونَ ترسانیم وجهت
ترس آن بود که بی اذن و نه وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر او نخوردند فرشتگان
این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که
ما ترا مژده می دهیم بِغُلَامٍ به پسر اسحق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که بلوغ
رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت می دهید
مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ بعد از آنکه رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرگ سالی ضعف
شد که پیری بزرگ سال را پسری نا مرجو و عجب باشد یعنی باز جوان کرده یا بر
همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع تُبَشِّرُونَ
مژده می دهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی
و درستی نه شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی
بدین مژده امید وار باش بانکه قادر است بر خلق پسر از پیر و پیر هر آینه تواناست
بر اخراج ولد از پیر هرم وعاجز و عجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم ع من نا امید نیستم



از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از
بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت
نشناخته وسعت رحمت وکمال علم وقدرت ندانسته وچون ابراهیم ع
فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن این همه ملک بجهه یک بشارت
حاجت نبود آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت
چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان وکجا می روید قَالُوا
إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی
گروه کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لکن آل
لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم
ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کرده ایم
ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای
عذاب اسناد ملائکه تعذیب را بخود با آنکه فعل الله است از جهه قرب واختصاص
تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط ع الْمُرْسَلُونَ
فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما
بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآنچیزی که بودند قوم تو که از روی
جهل وعناد فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن چیز شک می کردند یعنی آمده ایم
بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ
بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان چیست وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گویانیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر این
شهر اهل خود را شب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ
و تو از پی برو و از قفای ایشان تا شتابکی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید
که از پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا
و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر یا صغر که ه
شهرستان بی نجاست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم
کردیم ما و وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش
اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و برکنده هند است
مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم لوط سحر مستأصل خواهند
شد یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که چون زن لوط هم مهمانان را بنکو
روی خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل مدینه شهر سدوم
بدر خانه لوط ع يَسْتَبْشِرُونَ مژده می دادند یکدیگر را بآن مهمانان

وطمع فساد داشتند قال گفت لوط عم ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این
گروه مهمانان منند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان واتقوا الله
و بترسید از خدای تع در ارتکاب فاحشه ولا تخزون و خوار و خجل مسازید
مرا پیش مهمانان قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عن العالمین از حمایت
عالمیان یعنی غریبان چه فاحشهٔ ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی
گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان چه قوم هر پیغامبر امة را بمنزلهٔ پدرست
با بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان
آن چیز که من گویم لعمرک بزندگانی تو ای محمد صلعم انهم بدرستی که بودند
قوم لوط عم لفی سکرتهم در سکرانی خود یعمهون سرگردان می شدند یا از مستی
غفلت گمراه می گشتند در تأویلات ماتریدی آورده که خدای تع بهر چه خواهد
از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق نرسد که بجز خدای سوگند خورد در
تبیان از ابن عباس رض نقل می کند که خدای تع نیافرید هیچکس گرامی تر از
حضرت پیغمبر صلعم و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او و چون بود او بر
بساط قرب در قبضهٔ حق بود شعر چون بنوازهستی خود سر بتافت فرق تاکی از لعمرک
تاج یافت شعر داشت از چو زنده مجرد بندگی شعر شد لعمرک جلوهٔ آن زندگی شعر آورده اند که
لوط عم اهل خود را بیرون برد جبرئیل عم وقت صبح بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة مشرقین
پس فرا گرفت ایشانرا و بزد بال آسمان برده نگونسار ساخت فجعلنا پس ما
گردانیدیم عالیها زبر آن شهرستانها را سافلها زیر آن یعنی زیروزبر
برگردانیدیم آنرا وامطرنا علیهم و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی
از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده
یا سنگی بر وی نوشته نام هر کسی که نامزد او بوده ان فی ذلک بدرستی که در هلاک
کردن با قوم لوط را لآیات هر آینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین
مر خداوندان فراست را که برنگی در نگرند و حقیقت ایشانرا بیمانات از نشان
و این صفت مومنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله تع آورده اند که خواجهٔ بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله سره بمعرفت سخن می گفت ناگاه جوانی درآمد بصورت اهل
خرقه در پهلوی سجاده برکتف در گوشهٔ بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت
حضرت رسالت صلعم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الخ سر این حدیث چیست حضرت
خواجه فرمودند که سر خواجه این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان
گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه گفت خرقه از سر جوان برکش زناری پدید آمد
جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیائید

تابرموافقت



تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر برید زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان
برآمد در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند شعر توبه چون باشد پشیمان آمدن
بر در حق با دل سلیمان آمدن شعر عام را توبه ز کار بد بود شعر خاص را توبه ز دید خود بود
وانها و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه لبسبیل مقیم بر راهی دائم السلوک است
که قافلها میروند و آثار آن می بینند ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ما یاد کردیم
لآیة للمؤمنین هر آینه نشانهاست مر گروندگانرا بر قدرت ربانی وان کان
و بدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب عم لظالمین
ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم بافته را گویند و بلاد ایشانرا باعتبار
ایکه در بیان هشتاد مرغزار بود ایکه می گفتند و شعیب عم باهل مدین و اهل
ایکه مبعوث شده بود اهل مدین و اهل ایکه مبعوث شده بود اهل مدین تکذیب
وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود عم گذشت و اصحاب
ایکه نافرمانی کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة
و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد وانهما و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه
و مدین لبامام مبین بر راهی روشن و هویداست که مردم می کنند و می بینند
ولقد کذب و بدرستی که تکذیب کردند اصحاب الحجر اهل دیار حجر یعنی ثمود
المرسلین فرستادگانرا یعنی تکذیب نمودند صالح را عم و تکذیب یکی از رسل
تکذیب جمیع رسل است وآتیناهم و دادیم مر ثمود را آیاتنا آیتهای کتاب
ما که بر نبی ایشان منزل بود و چون کتاب منزل بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزهٔ ایست مشتمل بر بسیاری
از غرایب چون بزرگی خلقت که هر که زیستی بعظمت او بود و زادن بعد از خروج
و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت
او و خوردن تمام آب را یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم
فکانوا پس بودند عنها از آن آیات معرضین روی گردانندگان
وکانوا ینحتون و بودند که می بریدند و می تراشیدند من الجبال از کوهها
بیوتا خانها آمنین در حالتی که ایمن بودند از انهدام و نقب زدن
دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا و از عذاب
در امن خواهند بود فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشانرا صیحهٔ عذاب
مصبحین در حالتی که درآینده کان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه
جبرئیل عم هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود عم گذشت فما اغنی عنهم
پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب می کردند از امتعه
و اموال یا آنچه می کردند از بناء سوت وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمان

زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه در میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا
بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ وبدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه
آینده است وخدای تعالی انتقام تواند کشید از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ
پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن نفس خود را از قصد مکافات ایشان
برانند که این حکم بآیة السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق واخلاق الْعَلِيمُ دانا باهل وفاق
ونفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلعم در اذرعات هفت کاروان
دید از آن بنی قریظه وبنی نضیر که انواع طیب وجواهر وامتعه وجامهاء فاخر بار داشتند
ودر تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمده بودند با طعام
بسیار وملابس بیشمار وبر هر تقدیر بعضی اصحاب گفتند اگر این مالها
در دست ما بودی همه را در راه خدای تعالی نفقه می کردیم وصاحب تیسیر
فرموده که در خاطر مبارک حضرت صلعم خطور کرد که مومنان گرسنه وبرهنه اند
ومشرکان این همه مال باشد وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ بدرستی که ما دادیم ترا
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه از مثانی که قرآن است واین هفت آیه بهتر از آن
هفت قافله ومراد از هفت آیه فاتحه است وگفته اند هفت سوره است از
اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند وقرآنرا مثانی
گفت بجهة آنکه احکام وقصص درو مثنی شده یعنی تکرار گرفته وَالْقُرْآنَ
الْعَظِيمَ ودیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ وثواب او بسیارست
وعطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف
عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ ومکشای وباز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم
خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بآنچه أَزْوَاجًا صنفها را
مِنْهُمْ از کفار از غنی گشتن نه از نظر یعنی آنچه اصناف کفره از یهود ونصاری ومجوس
وعبده اصنام را داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر وخوار وقلیل وبی اعتبارست
بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضایل وکمالات ع پیش دریای قدر همت تو
نه محیط فلک حبابی نیست ع در آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست
وَلَا تَحْزَنْ واندوه وغم مخور عَلَيْهِمْ بر یاران خود بر بی نوایی ودرویشی وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ وفرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را ونرمی نمای
با ایشان ودر کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایتست از خوش خویی ومقررست
که خلعت خلق عظیم جز بر بالای آن حضرت راست نیامده ع ذات ترا وصف نکو
خوبیست خوی تو سرمایه نیکوییست ع روز ازل دوخته حکم قدیم بر قد تو
خلعت خلق عظیم وَقُلْ وبگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام الْمُبِينُ





هویدا یعنی بیان وبرهان بیم می کنم که خدای تعالی گفته که اگر ایمان نیارید
عذابی بشما فرستیم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَى
الْمُقْتَسِمِينَ بر بخشش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند مر قرآنرا
قرآنرا عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند بچندین وصف با نمودند که سحر
وشعبده وکهانت ومفتری واساطیر الاولین ودر عین المعانی آورده که یکی میگفت
سوره بقره از آن منست ودیگری نحل را می گرفت ودیگری عنکبوت را بخود تخصیص می
داد واین همه از استهزا بود وگویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره
در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حجاج که ملاقات
کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلعم تنفیر داده گویند ساحر وشاعر
وکاهن است نعوذ بالله وقرآنرا بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ
پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه همه ایشانرا سؤال خواهم
کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که می کردند از تقسیم وتکذیب نقلست
که حضرت رسالت صلعم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت می کرد تا سه سال
بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد وآیة آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن وبظاهر قیام
نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرستاده اند از اوامر ونواهی وَأَعْرِضْ وروی بگردان
عَنِ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان والتفات مکن بسخن ایشان آورده اند که پنج تن از اشراف
در ایذا وآزار سید عالم صلعم بسیار کوشیدندی وهرجا ویرا دیدندی به
فسوس واستهزا پیش آمدندی روزی آن حضرت صلعم در مسجد الحرام نشسته
بود با جبرئیل علیه السلام این پنج تن در آمدند وبدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم
مشغول شدند جبرئیل علیه السلام فرموده یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت
کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره وبکف پای عاص بن وایل وببینی حارث
بن قیس وبروی اسود بن عبد یغوث وبچشم اسود بن مطلب وهر پنج از ایشان در
اندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت وپیکانی در دامن او
آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح
ساخت ورگ شریانی از آن بریده گشت وبدوزخ رفت وخاری در کف پای عاص
خلید پایش ورم کرد وبران مرد واز بینی حارث قیح روان شد جان بداد
واسود روی خود را بخاک وخاشاک میزد تا هلاک شد وچشم اسود بن مطلب
نابینا شد از غضب سر بر زمین زد تا جانش بر آمد وآیه نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگانرا الَّذِينَ يَجْعَلُونَ
آنانکه می پندارند وشریک می کنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدایی دیگر باطل
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند عاقبت کار وببینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ

نعلم وبدرستی که ما میدانیم انك يضيق صدرك آنکه اندوهناك می شود سینه
تو بما يقولون آنچه کافران می گویند از شرك خدای تع وطعن قران واستهزاء
تو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار ایشان فسبح بحمد ربك پس تسبیح کن
تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده وكن من الساجدين
وباش از نمازگذارندگان صاحب کشف الاسرار آورده که ما از تنگدلی تو آگاهیم
وآنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو بحضور دل نماز در آی که میدان
شاهده است ویا مشاهدهٔ دوست بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران
طریقت گفته که در بازار بغداد دیدیم که یکی را صد تازیانه زدند آهی نکرد از وی
پرسیدیم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی وننالیدی گفت آری معذورم
دار که معشوقم در برابر بود ومی دیدکه برای وی میزدند بر نظارهٔ وی الم زخم شعور
نداشتم توبیخ میزدند وبکذا زمن نظارهٔ کنم آن جمع بیکاری رانی
واعبد ربك وپرستش کن پروردگار خود را حتى يأتيك اليقين تا وقتی که بیاید
بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوقی متعین باشد حاصل کلام آنکه مداوم
کن تن عبادت او فرو مگذار دو ستان پرستش را از مداد سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحیم

أتى نزدیك رسید أمر الله فرمان خدای تعالی بقیام قیامت با بعذاب
کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقتی آید آورده اند که معاندان
تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلعم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا
عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیك رسیده است تعجیل مکنید کفتند اگر آنچه تو می
کوئی واقع شود شریکان ما که بتانند ما را از آن خلاص خواهند داد حق گفت بتانند
مارا از آن خلاص خواهند داد حق سبحانه وتعالی فرمود که سبحانه پاکست خدای تع
وتعالى عما يشركون وبرتر است از آنچه ایشان انباز می گیرند یعنی برتر است از آنکه او را
شریك باشد که منع عذاب تواند کرد ينزل الملائكة فرو می فرستد فرشتگان را بالروح
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با رواح میفرستد در نگهبان
می گوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست ورد و نقیب چنانچه بر آدمیان
حفظ می باشند وبر هر یك در فرود آمدن ملائکه با آن من أمره از فرمان خدای تع
على من يشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود
وبر اثبات ملائکه منزله با انبیا گویم أن أنذروا آنکه اعلام کنید وبترسانید خلق را
واگاه سازید أنه لا إله إلا أنا آنکه نیست خدای تع مستحق عبادت مگر من که آفریننده
وروزی دهنده همه ام فاتقون پس بترسید از من وجز مرا پرستش مکنید





مرا بندگی کن که دانم تو از بندگی وسوی منم خلق السموات والأرض بیافرید آسمان
وزمین را بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالى عما يشركون
برتر است خدای تع وپاکیزه تر از آنچه انباز می گیرند برای وی خلق الإنسان بیافرید
آدمی را من نطفة از آب منی که جمادیست بی حس وفهم وسیالی که وضع و
شکل نپذیرد پس او را فهم وعقل داد فإذا هو پس آنگاه او خصيم مبين
جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره می کند ومی خواهد که سخن خود را
بحجت ثابت سازد ومراد ابی خلف است که استخوان کهنه وشکسته شده را
بحضرت صلعم آورده گفت من يحيي العظام وهي رميم حق سبحانه وتع این آیه فرستاد
که او در اول جمادی بوده وما او را حس ونطق دادیم اکنون با ما مجادله می کند
چرا استدلال نمی کند بابدا با عاده که هر که بر ابدا قادر بود هر آینه بر این
نیز قدرت دارد والأنعام وچهار پایان را که اصناف ثمانیه اند خلقها
بیافرید لكم برای شما وگفته اند لکم تعلق بما بعد است یعنی شما
فيها دفء در ایشان منفعتها ست از نتاج وشیر وکرایه وركوب وتجارت و
جز آن ومنها تأكلون یعنی از ایشان می خورید از شیر وروغن وپنیر میخورید ایشان
می خورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم وشحم واکل غیر انعام چون طیور و صید
بر وبحر گوییا غیر معتد به است ولكم فيها وشما را در چهار پایان جمال
زینتی وآرایشی است یعنی در جهان آرایه خانهٔ شما در چه وقت بدین انعام زینت می یابد
حين تريحون هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی ما آخر روز
وحين تسرحون ووقتی که بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وتحمل أثقالكم
وبر میدارند بارهای گران را یا ابدان شما را إلى بلد لم تكونوا بشهری که
نباشید شما بالغيه رسیده بدان بارهای گران یا پیاده إلا بشق
الأنفس مگر برنج وسختی که بنفسها شما رسد اهل مکه را می گوید که
یا امتعهٔ تجارت خود بهیچ شهر از شام ویمن نتوانید رفت مگر بمشقت
تمام پس حق سبحانه وتعالی شما را بنعمت انعام فرمود إن ربكم بتحقیق آفریدگار
شما لرءوف مهربانست نعمت داد بی سابقهٔ خدمت رحيم بخشاینده است
که با فرینش چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخيل وبیافرید اسپان را والبغال
واستران را والحمير وخران را لتركبوها تا بر نشینید آنرا وزينة وتا آرایش
کنید روزگار خود را بدان ازاشتر کردن ويخلق وبیافریند چنانکه ایشان را
آفرید ما لا تعلمون آنچه را که شما نمی دانید از حشرات وهوام وطیور وجانوران
آبی وگفته اند مراد نعیم بهشت است یا ملائکه صافات وحافات یا مخلوقات
ماوراء قاف در لباب آورده که سکوت در تفسیر آنچه حق سبحانه وتعالی مبهم فرماید که

دفء ... بیان این است ... منافع ...

مالا تعلمون اولاست وعلى الله و برخداست يا او راست قصد السبيل بيان راه
ما يعني راه راست كه موصل است بحق يا بر وست اقامت طريق مستقيم و تعديل
آن نه بر سبيل وجوب بلكه از روی فضل و رحمت يا بامر او راست راه حق يعني
دين اسلام ومنها وهست بعضی از راه كه خلقان روند جائر كج ومنحرف از مقصد
يعني ملل كفر يا اهوا يا بدع ولو شاء واكر خواستی خدای تعالى كه راه نمايد لهديكم اجمعين
هر آينه نمودی همه شما را وتوفيق رفيق ساختی تا همه سايران بقصد السبيل رسيدندی
وهو الذي انزل واوست آنكه فرستاد من السماء از آسمان يا سحاب يا از آسمان
بر سحاب واز سحاب بر زمين ماء آبی لكم منه شراب شما را از وی آشاميدنی
ومنه شجر واز بن باران باشد درخت مراد كياهی است كه از زمين رويد
نباتی كه آنرا ساق باشد فيه در آن نبات رسته تسيمون می چرانيد چهار
پايان خود را ينبت می روياند ما و حفص بيا می خواند يعني می روياند
خدای تعالى لكم برای شما به الزرع بآب باران كشت را مراد حبوب
غذائيست كه زراعت می كنند والزيتون ودرخت زيتون را والنخيل وخرما بنان را
والاعناب وتاكها را ومن كل الثمرات وبعضی از همه ميوها در زمين ممكن باشد
زيرا كه همه موجود نباشد الا در بهشت ان في ذلك بدرستی در بن روياندن
حبوب يا اشجار لاية هر آينه دليليست روشن بر قدرت وحكمت الهی
لقوم يتفكرون مر كروهی را كه تفكر كنند وتامل نمايند در آنكه دانه در زمين
افتد وآب در و نفوذ كرده متعفن كردد واعلی ومشتق كشته ساق ازو بهوا
متصاعد يابد واسفل بشكافته بيخی ازو در زمين مترسخ شود وبنشو ونما
ساعت بساعت زياده می كردد تا وقتی كه ازهار وانوار وميوه بر وی پيدا آيد هر ميوه
شكلی ولونی ومزه ديگر ومعلوم است كه اختلاف اشكال والوان وطعوم
نيست الا بفعل فاعل مختار تقدس وتعالی روضه جان بخش جهان آفريند
بانجم كون ومكان آفرين كرد زهر شاخ كل وبرك وبار جلوه او نقش ديگر
آشكار وسخر لكم ورام كردانيد برای انتفاع شما الليل والنهار شب و
روز را برای آرامش وديگری برای آسايش والشمس والقمر وآفتاب وماه را بجهة
انضاج فواكه وادراك زروع ومعرفت سنين وشهور والنجوم وستاركان
برای شناختن راهها يعني بدين همه شما نفع می رسانند در حالتی كه هستند
مسخرات بامره رام شدكان بامر خدای تعالی كه پروردكار همه است ان في ذلك
بدرستی كه در اينها لايات هر آينه علامتها ودليلهاست بر وحدانيت
صانع حكيم لقوم يعقلون مر كروهی را كه تعقل كنند در احوال نباتات كه خالی
از خفايی نيست تفكر فرموده ودر بن دلالات كه بغايت ظاهر است ذكر عقل

كرد



كرد وما ذرأ وديگر رام كردانيد آنچه را كه آفريده است لكم برای نفع شما في
الارض در زمين از هر چه بدو محتاجيد يعني شما را بدان متمتع ساخت نفع
كرفتن بدانها از مطاعم ومشارب وملابس ومراكب ومناكح مختلفا الوانه
در حالتی كه مختلف است هيات واشكال واصناف آن ان في ذلك بدرستی
كه در بن مخلوقات لاية هر آينه دلالتی ونشانه ايست بر وحدانيت حق سبحانه و
تعالی لقوم يذكرون مر كروهی را كه ياد كنند وهو الذي واوست آنكه سخر البحر
مسخر كردانيد دريا را بحيثيتی كه شما را ممكن آيد از انتفاع بدان كه يا كه
در وصيد می كنيد لتاكلوا تا بخوريد منه ازو لحما طريا كوشت تازه يعني
ماهی وتستخرجوا وديگر عرض می نماييد در دريا بيرون آريد منه ازو حلية
تلبسونها پيرايه كه بپوشيد يعني استخراج می كنيد آنچه ازو پيرايه می سازيد
چون لؤلؤ ومرجان ومی پوشند آنرا زنان چون تزيين نسا برای رجال باشد لبس
حليه را بديشان نسبت داد وترى الفلك ومی بينی كشتيها را مواخر
رونده وشكافنده آب فيه در دريا ولتبتغوا وديگر تسخير بحر مر شما را
برای آنست كه بجوييد بر كوبيد در كشتی من فضله از سود كه سبب معيشت وقت
ولعلكم تشكرون وشايد كه شكر كوييد خدا را بر نعمت تسخير دريا وترتيب
كشتی واين نعمت عظيم است كه مهالك را سبب منافع ساخته صاحب كشف
الاسرار آورده كه حق سبحانه وتعالی از روی ظاهر در زمين درياها آفريد چون
قلزم وعمان ومحيط وجز آن وبرای عبور بر آن كشتيها مقرر فرموده اند واز
روی باطن در نفس آدمی درياها پديد كرده چون دريای شغل وهم
وحرص وغفلت وتفرقه وبرای عبور از آن كشتيها تعيين نموده هر كه
در كشتی توكل نشيند از دريای شغل بساحل فراغت رسد وهر كه در
كشتی رضا در آيد از بحر غم بساحل فرح برسد وهر كه بكشتی توحيد در
آيد از دريای تفرقه بساحل جمعيت برسد وبحقيقت تفرقه در بقاست و
جمعيت در فنا با خود آن در مهلكه تفرقه وبيخود آن در مرتبه جمع
بهان خودی قلزم كشتی در ره بيخودی علم بركش تا بجا رو بجز روی راه كو بينی بحريم الا الله
والقى في الارض وبيافريد وبنهاد در زمين رواسی كوههای بلند وعظيم ان تميد بكم
تا ميلی نكند بشما زمين يعني متحرك ومضطرب نكردد وشما را بنكرداند خبرست
كه حق سبحانه وتعالی زمين را بيافريد بر روی آب متحرك بود وبی قرار ملائكه كفتند
اين بساط مقر هيچ كس نمی تواند بود حق تعالی كوهها بيافريد تا قرار كرفت
كرفت ودر تفسير فرموده كه چون زمين آفريده شد بغايت مضطرب بود ومتحرك حق سبحانه
وتعالی فرشته كه او را ساعد با بسل كوه بيافريد وبفرمود تا پای بر زمين نهاد تا كرانی

بابی و برجای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر
در زمین بیافرید جویهای چون سیحون و فرات و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا
و دیگر پدید کرد برای شما در زمین راهها از موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا باشد که شما راه بیابید بمنزل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد
نشانها راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و ستارگان
چون ثریا و بنات نعش و فرقدین و شعری و کاکبین و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ
ایشان یعنی در خشکی و تری راه می‌یابند اگرچه ابتدا النجوم همه را میسر است اما
ایشان مشهور بودند در رحله الشتاء والصیف با آنکه راه را بستاره از همه
مردم بهتر می‌شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که آفریند این همه مخلوقات که مذکور
شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ همچو کسی که نمی‌آفریند مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای
می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی
نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمی‌کنید آیتها را که یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد را
وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی
داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمرد آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای تع آمرزنده است اگر
در اداء شکر تقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمی‌دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تع
میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکار کنید
از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان از آلهه باطله که می‌خوانند کفار مکه و می‌پرستند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای تع لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند آفرید
و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق
باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس
ایشان شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مرده گانند
غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بتان جمادات نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند
وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد یا عبده ایشان
ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه توانند پرستندگان را
خود را شفاعت کنند و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال الجزا بدیشان
جزا بدیشان توانا بساطی آورده که روز قیامت بیانرا انکه نزد دوات تا از
عبادت خود تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و یگانه است
فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکه نمی‌گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بعث
بعث نمی‌کنند قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است وَهُمْ





مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت حضرت پیغمبر صلعم یا گردنکشی
می‌کنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای تعالی
میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میسازند از مکر برسول خدای تع وَمَا يُعْلِنُونَ
و آشکارا از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای تع لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ
دوست نمی‌دارد متکبرانرا که از توحید خدای تع و تصدیق پیغمبر صلعم سرکشی کنند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند کافران یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و
اشراف که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما بمحمد صلعم این سخن بر
سبیل استهزاء و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون
باستهزاء پرسیدی که خدای تع چه فرستاده است قَالُوا گفتندی أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ آن فرستاده شده که سمر گذشت پیشینان است یعنی هیچ نفرستاده
و آنچه آدمی میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه میساختند
و حق تع فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را
كَامِلَةً تمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی از گناهان
آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخته اند ایشانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی بان مقدار
که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم از عقوبة
قومی که بجهل و نادانی از ایشان گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بدکاریست
مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کرده اند آنانکه
بوده اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای
تع بُنْيَانَهُمْ بان بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای تع بخرابی بنیه ایشان
صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس پایه‌ها که بنا بر آن موضع بود فَخَرَّ
پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی
اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و از ایشان رفت با انهدام کلی و هلاک
ایشان در آن بعضی برانند که مراد از بنیان صرح نمرود است که ببابل ساخته بود
ارتفاع آن پنجهزار گز بود و دو فرسنگ عرض آن بود که تا قصد امور آسمانی کند
و بر خدای ابراهیم ع مطلع شده با وی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح بادی
از مهب سیاست الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی
آمده که سر آن بنا در دریا افگند و باقی بر خانهای نمرودیان فتاد و آواز
مهیب پدید آمده زبان قوم مسلسل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت
وجه تسمیه آن شهر که کونا نام داشت ببابل اینست محمد جریر طبری ره آورده
که زبانهای مردم در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط صرح واقع شد و
زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان

آن یک دیگر ندانست و هفتاد روز آن مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه
وتع خبر می دهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او با بجزای
آنها حکم کردیم واتیهم العذاب و بیامد بر ایشان عذاب از آنجا که ندانستند یعنی ٢ گمان که ٢ من حیث لا یشعرون
طمع نداشتند با مری که متوقع نبود و سیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است
که بر لشکر نمرود مسلط شد در اسباب فرموده که خدای تع نمرود را ابتلا کردانید به پشه
که در بینی او رفته بود و در دماغ وی جای گرفته و بزرگ شده و چهار صد سال در
آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او می زدند تلخ الجمله آرام می یافت شیخ
فرید الدین عطار در منطق الطیر آورده ٥ نیم پشه بر سر دشمن کماشت ٥ بر سر او چار صد
سال آن پشه بماند ٥ چون دهد حکمش ضعیفی را مدد ٥ سبلت خصم قوی را بر کند ٥
ثم یوم القیمة یخزیهم پس روز قیامت رسوا کرداند ایشان را یا عذاب کند با آتش
چنانچه در دنیا معذب کرده اند با فتادن صرح و استیلاء لشکر بعوضه ویقول
و گوید خدای تع در آن روز این شرکائی کجااند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردند
که شریکان منند الذین کنتم گویند شما که از روی ستیزه تشاقون خلاف
می کردند با پیغمبر صلعم و مومنان فیهم در شأن ایشان قال الذین گویند
آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و علما آنکه یا دانایان
که خلق بتوحید می خوانده اند گویند اند ان الخزی الیوم به درستی که خواری و رسوائی
درین روز والسوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافران است الذین آنانکه تتوفیهم
الملائکة فرا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان را قبض کنند ظالمی انفسهم
در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر چون مرگ را معاینه دیدند
فالقوا السلم پس بیرا انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق تعالی
با کردن نهادند و گفتند ما کنا نعمل نبودیم که ما عمل کنیم من سوء هیچ بدی از
کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت منکر شوند حق سبحانه وتع می فرماید بلی یعنی کافر
بودید و معصیت کردید ان الله علیم به درستی که خدای تع داناست بما کنتم تعملون
بآنچه بودید که عمل می کردید و بدان شما را پاداش آنست که گویند فادخلوا بدر
روید ابواب جهنم به درهای دوزخ یا به درکات که ذکر آمده است برای شما خالدین فیها
در حالتی که جاوید باشید در آن فلبئس مثوی المتکبرین پس هر آینه بد مقامی و بد
آرامگاهی است متکبران را جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم کسانی
میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلعم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون
فرستاده انکفار می پرسید که بر محمد صلعم چه خبر فرود می آمد می گفتند افسانهای
گذشتکان چنانچه گذشت وقیل و چون گفتند للذین اتقوا مر آنان را که پرهیز کردند
از شرک یعنی مومنان ماذا انزل ربکم چه فرستاده پروردگار شما قالوا خیرا ٥



گفتند فرستاده نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات و
مستجمع مجموع حسنات و برکات اوست و نیکوئیهای دینی و دنیاوی و خوبیها
صوری و معنوی باشوانوا للذین احسنوا مر آنان را که نیکوئی کردند در
اقوال و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین
سرای حسنة مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و نصرت و
حرمت ولدار الآخرة و ثواب ایشان در آن سرای دیگر خیر بهتر است ازین
ولنعم دار المتقین و نیکو سرای است مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند زرع یومک
و حصاد غدک ٥ بکوش امروز تا تخمی بر افشانی ٥ که فردا بر جوی قادر نباشی ٥ گر اینجا
کشت کردن را نورزی ٥ در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی ٥ جنات عدن سرای متقیان است
که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری می رود من تحتها الانهار
از زیر منازل آن بوستانها جویها لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاءون
آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید به بهشتی خواهد
که به درجات انبیا و منازل اولیاء و مراتب شهداء برسد گفته در بهشت غبط
و حسد که موجب تمناها باشد نیست با آنکه هر یک از بهشتیان بآنچه دارند
راضی اند کذلک مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش می دهد خدای تع
متقیان را الذین آنانکه تتوفیهم الملائکة بمیرانند ایشان را فرشتگان
بامر خدای تع طیبین در حالتی که پاک باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوش
وقت باشند با آنکه مژده دهند فرشتگان ایشان را و از روی تعظیم یقولون گویند
سلام علیکم سلام خدای بر شما و شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد
از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای
شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل می کردید از خیرات
و حسنات هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا
ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح
او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردگار تو یعنی عذاب استیصال ایشان
کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند
من قبلهم پیش ازین و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله
ولکن کانوا انفسهم یظلمون و بر ایشان ستم نکرد خدای فاصابهم پس
رسید ایشان را بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود
آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون
استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه
شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای تع ما عبدنا من دونه نمی پرستیم

یعنی خدای تع من شیء هیچ چیز نحن ما ولا آباؤنا ونه پدران ما ولا حرمنا
وحرام نمی کردیم من دونه بی حکم خدای تع من شیء هیچ چیز را از بحیره
وسایبه وغیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند نه بر خلوص
عقیدت وصفای طویت حسین بن الفضل رض گفته که اگر گفتا این سخن
از روی تعظیم واجلال ومعرفت الهی گفتندی حق سبحانه وتعالی ایشان را ابدا
عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند
آنانکه پیش از این بودند از شرک وتکذیب وتحریم حلال وتحلیل حرام فهل
علی الرسل پس هست بر فرستادگان یعنی هست بر ایشان الا البلاغ المبین
مگر رسانیدن پیغام پیدا وهویدا ولقد بعثنا وهر آینه ما فرستادیم فی
کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امة فرستاده ایم
وفرموده بودیم هر یکی تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را و
اجتنبوا الطاغوت وپرهیز کنید وبا یک سو شوید از پرستیدن طاغوت
وآن چیزی است که بدون خدای تع پرستند فمنهم پس از ایشان من
هدی الله کسی بود که راه نمود خدای تع او را بتوفیق ایمان ومنهم من حقت
واز ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بر وی گمراهی بسبب
خذلان الهی فسیروا پس بروید از مشرکان وسیر کنید فی الارض
در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة
المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد وثمود
بگذرید وبنظر فکرت وعبرت در آن بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر کرا
کنند که ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد
علی هداهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای تع لا یهدی
راه ننماید من یضل آنرا که می خواهد گمراهی او وما لهم ونیست گمراهان را
من ناصرین هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تیسیر آورده
که یکی از مسلمانان بر کافران دینی بود وتقاضای آن رفته بود در اثنای
مکالمه گفته بدان خدای که بعد از مرگ بلقاء او امیدوارم کافر گفت تو
امیدواری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ
شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده
نشود آیت آمد واقسموا وسوگند خوردند بالله بخدای تع جهد ایمانهم
سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند وگفتند لا
یبعث الله برنه انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی وعدا حقا ولکن
اکثر الناس لا یعلمون لیبین ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد





انگیختن ایشان تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچیز را که
اختلاف می کنند فیه در آن از امور بعث وحشر ولیعلم الذین کفروا
وبرای آن تا بدانند آنکه نگرویدند انهم کانوا آنرا که بودند کاذبین
دروغ گویان در انکار قیامة انما قولنا جز این نیست قول ما لشیء مر چیزی را
اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او را ان نقول له آنست که گوییم کن مر آن
چیزی را که باش فیکون پس باشد بمحض سخن آنست که تکوین یا اعدام ایشان
متوقف بر ماده ومدة نیست پس کسی که در ابتدا بی سبق ماده قادر باشد
بر ابداء چیزی هر آینه قدرت دارد بر اعادهٔ آن شی با وجود ماده در نخواهد
ماند سو آنکه پیش از وجود جان بخشد وهم تواند که بعد از آن بخشد چون
در آورد از عدم بوجود چه عجب باز آرد که موجود الذین هاجروا وآنانکه
ببریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای تع ورضای او من بعد ما
ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند که از اصحاب بعض که بجهت
ستمکاری قریش هجرت کردند بجهت حق سبحانه وتعالی وعده می فرمود که لنبوئنهم
هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی
مدینه معظمه وگفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة وهر آینه مزد آخرة
مر ایشان را اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد
آورده اند که فاروق رض هر یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا
درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا واجرک فی الاخرة افضل
لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند زیاده کنند در اجتهاد وسعی مهاجرت
الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن وآزار
کفار وعلی ربهم وبر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند وکار خود را
بدو تفویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن برتر است که
بشری را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو
دعوت کنند بود قول ایشان آیت آمد وما ارسلنا ونفرستادیم ما برسالة من قبلک
پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که نه از ملائکه نوحی الیهم
وحی فرستاده می شد وحفص بصیغهٔ متکلم می خواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان
ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالة فرستد
نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علمای ایشان را
ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمی دانید تا بدانید که انبیاء گذشته
همه بشر بوده اند مبعوث شده بامر بالبینات با معجزهای روشن والزبر وکتابهای
نوشته وانزلنا وفرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کرد خدا ونجات

لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرو فرستاده شده است
در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان
يَتَفَكَّرُونَ نظر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ
آیا ایمن شدند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک
انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر صلعم مکر کرده اند
محفوظ باید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و محفوظ دارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکه فرو برد
خدای تع بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علم آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن شده
از آنکه بگیرد خدای تع ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترسش از هلاک پیشینیان یعنی
ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب
بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستیکه پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست
که بردباری میکند با سلکان رَحِيمٌ بخشاینده که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است
خدای تع مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ می گردد سایهاء
او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جای سُجَّدًا لِلَّهِ سجده کنندگان لله
مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار اند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر
زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند جمله زبان
که سایهاء ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده
می کنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمان هاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ
و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده می کنند فرشتگان
و تخصیص ایشان بآنکه در علویات داخلند بجهت تعظیم ایشانست یا بسبب
طواعیت در سجده و موید این قول است آنکه می گوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان
سرکشی نمی نمایند از عبادت و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است
سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین اندوبه پرستش و آن سجده
ذوالعقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است و این
آیه سجده باید کرد و این سجده سیم است از سجدهاء قرآنی و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات این را سجود عالم بالا و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را
سجده میکنند پس بنده باید که درین محل بدین صفت موسوم گشته خود را در
زمرهٔ ساجدان جای دهد يَخَافُونَ می ترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار
خود مِنْ فَوْقِهِمْ از بر ایشان وَيَفْعَلُونَ و می کنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند



اند از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای تع لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ
دو خدا را ذکر اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبود یست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت
شرکت بر نتابد چنانچه بادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد
باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شی از اشیاء بلکه اشیاء او و ظاهر
و او فی الاشیاء قایم باشد و از همه در صفات و ذات جدا لیس کمثله شی ابدا فَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفاتست از غیبت بتکلم ابلغ است در ترتیب و تخویف
وَلَهُ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است
یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعة وَاصِبًا لازم و واجب
یا دین پسندیده مر او را ثابت است و باقی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بیرون خدای تعالی
از کسی تَتَّقُونَ می پرهیزید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه
بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ
پس از خدای است ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد شما را سختی چون مرض
و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو می نالید و تضرع بدرگاه او می کنید ثُمَّ إِذَا پس چون
كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی را که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ
گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند
که شرک اینجا ملاحظهٔ اسباب است یعنی بسبب غافل شده چیزی را از وصول عطا و دفع بلا
سببی باز بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ با آنچه ایشان را داده ایم
از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردار باشید یعنی ای فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
نعمتان دو سه روزی کام خود برانید عاقبت امر خود را وَيَجْعَلُونَ و می
کنند کافران یعنی مقرر می سازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمی دانند یعنی
بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمی دانند از شفاعت اصنام تعیین
می کنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم
از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام
نصیبا الایة و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشته تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند
بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچه
هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما به
نصیب زرع و انعام بدیشان تقرب می کنیم وَيَجْعَلُونَ و می گویند و می سازند
لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه می گفتند که ملائکه دختران
خدایند و بعض بنو ملیح آن بود که حق تع با جن مصاهرت کرده و ملائکه متولد
شد نعوذ بالله سُبْحَانَهُ پاکست خدای تع از قول ایشان که می گویند خدای

تع دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ومر ایشان راست آنچه آرزو دارند و میل دارند
یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ وچون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَى
بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده
ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم
وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یَتَوَارَى پنهان
شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ
از بدی و ناخوشی آنچه خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان میدارد که دختری
بزاد ندید و فکر کند أَيُمْسِكُهُ آیا بپوشد آنرا فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در
گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر می کردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد است
مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختران که پیش ایشان قدر
و حرمت ندارند بخدای نسبت می دهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمی گروند
بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند
و کراهة بنات و زنده کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ومر خدای راست صفت بلند یعنی
وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ
و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت
معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای تع مردمانرا یعنی کافرانرا بِظُلْمِهِمْ
بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده
بشومی کفر وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون
بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ باز پس نیابد
ساعتی از آن سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند ساعتی از آن بلکه
بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم می
کنند لِلَّهِ مر خدایرا مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران
یا شریک در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگویند أَلْسِنَتُهُمُ
الْكَذِبَ زبانهاء ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى آنکه
ایشانراست بهشت یا پاداشت نیکو کافران می گفتند اگر فرضا رجوع ما بخدا
باشد ما را نزد یک او مرتبه نیکو خواهد بود حق تع می فرماید که دروغ می گویند لَا جَرَمَ
حق چنین است که فردا قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشانرا دوزخ
وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشانند که ایشان مقدمان و مهجوران باشند
در آتش و بجاء عتبا ادان و بعدانه تسلیت مشرکان بجهة تسلیه حضرت رسالة
صلعم می فرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبرانرا

ثم قال ... ولا دارد آن ... بجهت آنکه ... أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ



إِلَى أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشانرا
یا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشانست
امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آرید در چشم ایشان
عملهاء زشت یا تکذیب تو می کنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا إِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه
بیان کنی و روشن کردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آن چیزی را که
اختلاف کردند فِيهِ در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتابرا
برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بان وَاللَّهُ
أَنْزَلَ و خدای تع فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده
کردانید بآن آب زمین بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ یعنی تازه کردانید زمین بیاران
پس از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا که سبب حیات مومن
آنست پس زنده کردانید برو دلهاء مرده را إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این
چه مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را
که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر
شماراست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید
از جهل بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه
در شکمهاء ذوات الالبانست از جنس نعم مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین
و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون خون و بوی سرگین سَائِغًا گوارنده ه
لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا ابن عباس فرموده که چون بهیمه علف بخورد و
در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن سرگین است و اوسط
آن لبن و اعلاء آن دم پس چون در عروق جاری می گردد شیر به پستان و سرگین
از معز خود بیرون آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی آنست که اوسط
او ماده دم زیر البن و دم در گوشت متمکن نمی شوند بلکه خلاصه اشیا ماکول
که بعضی هضم یافته اند جگر جذب می کند و ثقل آنرا که سرگین است می گذارد
و آن کیلوس هضمی تمام می دهد تا اخلاط اربعه حادث می گردد و بخش می کند
انها را با عضا بحکمتی که قادر حکیم در وی ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد
اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید بجهة استیلاء برودت و رطوبت بر مزاج
اناث و آن خلط زاید برای جنین بر رحم می رود و چون متولد شد آن زاید
یا بعضی از او به پستان می ریزد بجهة آنکه گوشت پستان غددی و سفید است
آن خلط بجای او در پستان سفید می گردد و آنرا شیر می گویند و در تکون شیر از ماکولات

بعض حیوانات که خار و خاشاک با علف سبز است و خروج بار صفا و لطافت
انعبیا نکوئیست و خود آنچه لایح علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت بادشاهی
انخون سرخ شیر سفید آمد و حبیبون و بخارهای خشک کل ترکند بد بد درقوت
القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر وی یکی ازو وصفان فرث و دم
باشد نعمت تمام نشود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندکان با خدا باید که
خالص بود اگر فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور
خواهد بود نیز گفته اند که ریا در عمل فرث خفیست و صفاء عمل بسبب هوا استیفاء در ریا
نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست
طاعت آلوده نشاید بکار مشک جکر سوده نباید بکار هر چه ز آلودگی افتاد پاک
پیش نظرها نشود تا پاک وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ و از شما را از میوهای خرما بن
وَالْأَعْنَابِ و تاکهای انکور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از آن سَكَرًا
مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نبید است که از خرما و مویز
گیرند و از مفسران ابو عبیده رض فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه
یعنی سرکه میگیرند وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوهای تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً هر آینه
دلیلی روشن است بر توانایی باری تع لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ هر گروهی را که تعقل
کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو
إِلَى النَّحْلِ سوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي از آنکه فرا
گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانهاء مسدس که آراسته و برابر
بحسن صحت تمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه
و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ
و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کنند و بغیر آن
ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار ازهار است
فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید با مر پروردگار ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشید و رام
مر او را امرا و چون زنبوران امر الهی را کار بستند از شکوفها و کلها بجز بلد در درون
ایشان متحول گردد چیزه شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان
و اینست که حق سبحانه وتع میفرماید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای
ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف
یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه
سالانست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند که
اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ



شفا است مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مخلوط با غیر خود چنانچه
در سایر امراض چنانکه در معجونات باشد که عسل جزوی از وی بود قتاده رض فرموده
که مردی بیمار بحضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله صلعم برادر من از درد
شکم خود بحضرت صلعم فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل بداد
سود نداشت دیگر باره همان فرمود باز حالت اول باز داد نوبت سیوم یا چهارم
فرمود که اذهب اسقه عسلا فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت
شفاء کلی یافت بدان شربت گویند ضمیر فیه راجع بقرانست که در وی شفاء
دلهاست چنانچه جای دیگر فرمود وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
ابن عباس رض گفته علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفاء الامراض
یعنی الام ظاهر و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضها و این دیگر
بیماران قلب علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری
و معنوی دوای آن قرآنست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفائیست
عاجل و کامل ع رنج اگر بسیار شد کی غم خورم چون شفای جان بیمارم تویی
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر نحل و عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت
ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه
و امور رقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت
در جانوری ضعیف ودیعت نهاد انقیادی دارند که از راه فرمان منحرف نشوند
امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و عجب که جز پاک و پاکیزه نخورند
و طاعتی که هرگز خلاف فرمان نکنند و تمکینی که فرسنگها بروند و باز
بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند
و صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچو خانهای مسدس ایشان نتوانند
ساخت پس همچنانچه از عسل ایشان شفاء امراض ظاهر حاصل شود از تفکر احوال
ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست دهد • فکر دل را نیک با تمکین کند
کام جانرا چون عسل شیرین کند • شربت فکر ار بکام جان رسد • چاشنی آن تا ابد ماند ابد
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای تع بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند
و دیگر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُرَدُّ کس هست که رد کرده شود
إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ سوی خسیس ترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد
پنج و هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ
بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و بی باطی
فرموده که مراد کفارانند که مسلمانانرا زیادتی عمر نکند طول الا کرامت عقل
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع عَلِيمٌ داناست بجهل پیر دانا بی او طاری

نشود قَدِيرٌ تواناست و عجز توانا نیی او را ه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ خدای
تعالی افزونی داد برخی از شما را عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی
در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی بهتری یافت و یکی چاکری
فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که
بسبب مال بهتری و توانگری و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند
بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز گردانندهٔ مال خود یعنی دهنده و بخشش کننده عَلَىٰ مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که ملک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان
مالهای خود را بر بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک
سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولات و موالی در مال داری یکسان در تیسیر
فرموده که خطاب با مشرکان عرب است در تکبیر می گفتند لبیک لا شریک لک الا
شریک هو لک حق سبحانه و تعالی می فرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال
شریک شما باشند پس چگونه روا می دارید که بتان شریک من باشند در الوهیت
أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای تعالی يَجْحَدُونَ انکار میکنند و حفص بغیبه می خواند
یعنی کافران انکار نعم او می کنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس
هر که بت را شریک و گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای تعالی بیافرید
لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام گیرید
وَجَعَلَ لَكُمْ و آفرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً
و دختران یا اولاد اولاد یا داماد ان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند
وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ
آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ می گروند بتو مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای تعالی
يَكْفُرُونَ ایشان نمی گروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت
و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند
از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای تعالی برای ایشان حلال کرده است و گفته اند باطل
شیطان است و ایشان بدو می گروند و نعمت حضرت رسالت است صلعم و بدو ایمان
نمی آرند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای تعالی مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزها را
که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی و لون مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها
یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت
بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را بر پرستندگان
از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقرر است
که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی
عظیمتر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای راست جل جلاله

ثابت است



ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای
تعالی مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را بر و شرکت دهید با او إِنَّ اللَّهَ مثل
تضرب له مثلا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای تعالی می داند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
و شما نمی دانید و اگر دانید بدین اشتراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل زنید که چگونه
مثل باید زد و شما ندانید که حق سبحانه و تعالی دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان
باطل ایشان را اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی بیان مثلی و آن کدام است
عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده در م خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانایی ندارد
عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزد یک
ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بجهة حلال که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ
پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه می کند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا نهان و آشکارا یعنی
هر نوع که می خواهد خرج می کند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابرند
یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس
چون مملوکی عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند
شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود راه تو بسوی الی ارشاد و شریکی هم
دو خالی آن بنده که عاجز است و محتاج کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب
صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شیانی درآمدم
وبر او دیدم که این آیه می خواند و می گریست و نعره می زد پنداشتم که از دنیا نمی
رفت گفتم ای شیخ این چه حالست فرمود که یازده سال می کند تا ورد من اینجا
رسیده است و ازین جا در نتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن
ادراک واجب خبر نتواند داد نیست با هست چون زند پهلو قطره با بحر چون
کند دعوی و گفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موافق است و کافر مخالف
و مراد از مومن علی ابن ابی طالب است رض و از جاهل ابو جهل لعین الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها
مر خدای راست که مولی تمام نعمتها است بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه اکثر مشرکان یعنی
ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند او را بغیر او اضافه نمی نمایند پس مثلی دیگر بیان می
کند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای تعالی مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ
یکی از ایشان گنگ است و نه شنوا گنگ ما در زاد که باشد نشنود و نگوید
لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ
و با این همه گرانست عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی و لی و رعایة
حال او در مانده أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر کجا که فرستد او را و متوجه گرداند پس بمهمی
لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند بنا بر نماند و اخبار
خبر نتواند بود و نه جوابی گوید و نه در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر باشد این ابکم

وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که می فرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوینی باشد یا کفایت تمام و رشد
کامل و همتی درست که امر می کند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل
و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست است و سیرتی درست
و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید منتهی بمقصد و مقصود رسد
پس چنانکه هیچ عاقل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان نیز اعتبار را نشاید
مساوات با حضرت پروردگار جل شانه نباشد و گفته اند این مثل برای مؤمن
و کافر است مؤمن حمزه عبد المطلب و کافر ابی خلف یا مؤمن آن و کافر سید ابی العیص
که مولی وی بود عثمان او را دلالت باسلام می کرد و سید او را از انفاق فی
سبیل الله منع می نمود آورده اند که قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامة
می کردند آیة آمد که وَلِلَّهِ و مر خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن
نهان آسمان و زمین یعنی او داند آنچه پوشیده است از آن و شما از آن محجوبید نمی خود
یا مراد مطر و نبات است وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن بود
یا احیاء موتی در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند گردیدن چشم
یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح آن را چشم زدن گویند
یعنی آوردن خدای تبارک و تعالی قیامت را یا زنده ساختن اموات را در دو زمانی است
از آنکه شما دیده برهم نهید أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بصر
دو فعل است وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی بیک فعل
پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی تواند احیای خلایق
دفعة چنانچه قادر است بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس ابتداء ظهور ایشان
خبر داد تا از مسلما او بعیدا داستند لال کنند و فرمود وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای
بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا
نمی دانستید هیچ چیز را از جلب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات
دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدینها مشارکات و مباینات
که میان ایشان است بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل
آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و
استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است شما را ارزانی داشت و سلامت طبیعی
قلوب به مبنای استفادات شما است برسید بتعقل و تمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که شکر گویید بدین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان یعنی اهل سنت لال
بوقت دیدنها که هیچ إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مُسَخَّرَاتٍ رام شده کار





برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمی دارد
ایشان را در آن هوا إِلَّا اللَّهُ مگر خدای تعالی و اگر ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر برای طیران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بر آنچه تفکر کنند در آنکه
حق سبحانه مرغان را بر وضعی بیافریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق
ساخته که در آن ممکن است و ایشان را نگاه در هوا بخلاف طبع ایشان پس بال این
تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با آشیان کرامت نشان تفکر ساعة
خیر من عبادة ستین سنة میرسانند فکر از بن خانه فرازت کشد سوی عرابوده را است
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای تعالی ساخت برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهاء شما
مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرام گاهی که بوقت اقامت در آن
ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از
پوست چهارپایان بُيُوتًا خانها چون قبه و خیمه از و سایبان سازند و شما
تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آن را بر داشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ
وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامة یوم نزول وَمِنْ أَصْوَافِهَا
و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا
و پشمهای نرم که شتر را باشد وَأَشْعَارِهَا و مویها که بز را بود أَثَاثًا رختها از
پوشیدن و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروختن آن إِلَىٰ حِينٍ
تا هنگامی که آنها بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که کهنه شوند وَاللَّهُ جَعَلَ
لَكُمْ و خدای تعالی پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت و کوه
و ابر ظِلَالًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید
برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و جایها که در آن
سکون می یابید وَجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيلَ پیراهنها که می پوشید
یعنی جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن از البسه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد شما را
از گرما اکتفا نکرد باحد الضدین از آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ
و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِيكُمْ نگاه می دارد
شما را از سلاح دشمنان یعنی از تیغ و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار شما
كَذَٰلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام کرداند نعمت و نیکویی
خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ باشد که شما اسلام آرید با اعتقاد حکم او
کردید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این
نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن پیغام است آشکار و چون پیغام بدیشان
رسانیدی اعراض ایشان زیان ندارد ترا يَعْرِفُونَ می شناسند مشرکان نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت

خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست ثم ینکرونها پس انکار
می کنند آن را بپرستش غیر منعم یا می گویند نعمتها او داده بشفاعت بتان یا در وقت
سختی می شناسند در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر می
شاید که نعمت نبوت حضرت رسالت صلعم باشد آن را بمعجزات شناختند که حق
و بعناد منکر شدند واکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر جاهلان
و جنیان ناگرویده کافرند ویوم نبعث و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم من کل
امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی را بایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر آن امت است
ثم لا یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند در عذر خواهی
یا در رجوع چیزی ولا هم یستعتبون و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند
که شما خشنود سازند خدا را یعنی عمل کنید که خدای تع از شما خشنود گردد
زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ترمذی رح فرموده که
ایشان را دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند
واذا رای و چون بر بینند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند ه
عذاب دوزخ را و در آیند ایشان را بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب
طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم
ینظرون و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند
و بی عذاب نگذارند واذا رای الذین اشرکوا و چون بر بینند آنانکه شرک
آوردند شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای میگفتند
قالوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند
شرکاء ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشان را می پرستیدیم من دونک
بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فالقوا پس بیفکنند بتان الیهم القول
بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تبارک و تع بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب
دهند و گویند انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم
پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش می کردید
در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملائکه را در بهشت
بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا اینها ما انبیا را می پرستیدیم
با و ایشان پس آن دو پیغمبر م و فرشتگان گویند که شما دروغ می گویید تا ایشان
شرمنده و مخذول گردند و محبت بر ایشان لازم گردد اندیشه دیگر کنند والقوا
الی الله و بیفکنند بخدای تع یومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی خواهند که ایشان در
صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند بحکم خدا یا را اسلام آرند
و هیچ کدام سود ندارد ع چون کار از دست رفت فریاد چه سود وضل عنهم و گم کرده





ازیشان و ضایع و باطل شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ بر می بافتند
از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت بینند الذین کفروا
آنانکه نگرویدند بخدای تع وصدوا و بازداشتند مردمان را عن سبیل الله از راه
خدای تع یعنی از ایمان بحضرت پیغمبر صلعم زدناهم بیفزاییم ایشان را عذابا فوق
العذاب عذابی بر عذابی بما کانوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام
یفسدون تباهی می کردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و یک عذاب
برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت
و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که در پناه
آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان
روان گردد و بسه جوی از آن معذب شوند و در مقدار سلطان شبی از شبهای دنیا
و به دو جوی دیگر در مقدار اندازه روزهای از روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب
بزنبور باشد ویوم نبعث و یاد کن ای محمد صلعم روزی که برانگیزانیم فی کل امة در
میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم
از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان وجئنا
بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه بر این گواه یعنی بر امت یا بر تصدیق مؤمنان
و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا
لکل شیء بیانی روشن از همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده
که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و
آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آنجا امر کردیم
بمتابعت حضرت پیغمبر صلعم و حجت کرده است ما را به قدر اجماع بر ترک آنکه بتبع
غیر سبیل المؤمنین و در موجه بغیره و استدلال کرد اصل قیاس است حیث فاعتبروا
یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وهدی و راه نمودن بحق ورحمة
و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وبشری و مژدگان به بهشت للمسلمین مر
مسلمانان را خاصه ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدای تع می فرماید براستی
یعنی توسط در همه چیزها در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل
و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط که میان بطالت و ترهیب و چون چیزها
در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است
میان تهور والاحسان و میفرماید به نیکویی و طاعت یا بحسب کیفیت چون تطوع
بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه از آنحضرت سید
وایتاء ذی القربی و امر می کند بعطا دادن خویشان و بدان نزدیک و رسانیدن
بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عمل زشت که

افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن والمنکر
و آن فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل
نفس و غصب اموال والبغی و از ستم کاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای
قوت وهمیات است مانند استعلا و استیلا بر خلق و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم
پند می دهد خدای تعالی شما را با مر و نهی لعلکم تذکرون شاید که شما پند
گیرید این آیت است جامع خیر و شر و در روا است و هیچ چیزی نیست الا که
مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد
در منهیات او و از جمله آنکه موعظه ایست جامع جمیع خطبا در جمعه در آخر
خطبه می خوانند از عثمان بن مطعون منقول است که من در بدایت حال اسلام نیاورده
مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه حضرت پیغمبر صلعم و ایمان در دل من
قرار نداشت تا روزی نزدیک آن حضرت بودم عم و این آیت آمد هر شبهه که
داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را
بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره خوان دم گفت والله
کلامه و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما یقول البشر و ابو جهل بعد از استماع
آیت گفت بدرستی که محمد صلعم مکارم می فرماید و در زلال الصفا فرموده سبب
اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکماء ایشان بود همین آیت است
و علما در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار گفته اند گویند عدل
کلمهٔ شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا اداء فرایض یا تسویه
در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر
بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در
عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست می دارد
و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایتاء ذی القربی صلهٔ رحم است
و به نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است
و فضل و عیش ندارد با وی دهد ایثار از در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف
و عاجز است و آن نیز نمی تواند بر و دعا کند در باره ایشان و فحشا زنا است یا آنچه
پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنکه
در شرع بران حدی مرتب است یا مخالفت قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه
عقل از ان منکر شود یا آنکه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من
عندالله مقرر بوده و یا آنچه ایرا بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلمست یا کبر یا
تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان
یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التقدیر در تفسیر این آیه



آورده که استقامت ملک به سه چیز بود و اضطراب آن به سه چیز منهی عنه و یکی از نهیها ثمرهٔ عدل
و نصرت است و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت و فایدهٔ صلهٔ رحم انسیت و الفت اما
نتیجهٔ فحشا فساد دین و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از مشتهی
در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای تعالی و احسان دوستی
حضرت پیغمبر است صلعم و فرستادن صلوات بروی و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت
و دعای صحابه در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس باید که
آنچه صفت عدل برآن صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست آید
سلمی در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر
ارتکاب معاصیست و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست
که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و اموال همه در طلب حق
صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان هر نوع نیکویی که توانی
قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکویی و نزدیکتر
از همه نفس است او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدا باز
دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و بغی صورت صفات نفس است و آنرا
بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی
عدوک بدترین دشمن نفس است * از سگ نفس شوم بدکاره *
بدترین قاصدیست جان ترا * می خورد مغز استخوان ترا * بیشتر کو ترا به بند درست * محکمش
بند کش که دشمن تست * و باقی وجوه و حقایق و دقایق و نکات این آیه در جواهر التفسیر توان
یافت واوفوا و وفا کنید بعهد الله به پیمان خدا اذا عاهدتم چون عهد بستید
مراد عهد الست است یا عهود که میان مردم معهود می باشد و اصح آنست که نزول
آیه در شان جمعی است که با حضرت رسالت صلعم در مکه عهد بستند و بعلت قلت
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده و جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان
که ایشان را بفریبید تا نقض عهد پیغمبر صلعم کنند حق سبحانه و تعالی بدین آیه ایشانرا
منع نمود و ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید ولا تنقضوا الایمان و مشکنید
سوگندها را یعنی پیمان را بعد توکیدها پس از استواری آنها بسوگند
وقد جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید خدا را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا
گواه ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند ما تفعلون آنچه می کنید از نقض
عهد و سوگند ولا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند زنی که
بشکافت و باز گشاد غزلها رشته خود را من بعد قوة پس از قوت
یعنی استحکام و شدت فتل آن و کرده باشد آنرا انکاثا رشتها یا باز بر عکس تاب داده
یعنی رشتها را بعد از آنکه تاب داده بود محکم و قوی ساخته بر عکس تاب باز داد و

پاره پاره ضایع گردانید آورده اند در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه بنت سعد
گویند خطه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا و او کنیزکان بود بندان آن
زن از اول بامداد تا نصف النهار رخ می رشت و کنیزکان را رشتن می فرمود
و بعد از نصف النهار می گفت تا آن رشتهای رشته را تاب باز می دادند تا خراب
و ضایع می شد پیوسته عادة او این بود حق سبحانه و تعالی تشبیه می فرماید
شکستن عهد را به پاره کردن رشتن می فرماید که چنانچه آن زن حمقا رشتن
تاب داده خود را ضایع می کند مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را سر
را نکشد نقض پاره نکند تا محکم و اقوی بماند او وفا بعهد کند جزاء وفا یابند
کرده‌ها است که معقود نگسلد و بپیوندد نگاه دار سر رشته تا نگه دارد تتخذون
ایمانکم می گیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و غدری
و مکری در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه گروهی بود یعنی کفار هی اربی
من امة ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست
که وثوق بایشان و مال ایشان را وافر تر دیدید می خواستید که بفریب و حیله معا
کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را به بوفای
عهد تا مردم را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که می زنند و بعهد
خدا و بیعت حضرت رسول صلعم که وفا می کنند ولیبینن لکم و هر آینه پیدا
کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنکه هستید که در آن
تختلفون اختلاف می کنید در شان بعث و جزا ولو شاء الله و اگر
خواست خدای تعالی لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک گروه
متفق بر اسلام ولکن یضل ولیکن فرو می گذارد در ضلالت من یشاء
هر کرا خواهد ویهدی و راه می نماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند
ولتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون
از آنچه بودید که عمل می کردید ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را
دخلا عذر و مکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم که بلغزد قدم از اسلام
بعد ثبوتها بعد از استواری آن و تذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیا
بما صددتم بسبب آنچه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای تعالی از وفا بعهد
ولکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تهدید عظیم است
مر ضعفاء اهل اسلام را که می خواستند از عهد رسول صلعم برگردند قریش ایشان را
وعده می دادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه بنافع رسانیم حق سبحانه
و تعالی فرمود که ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای
و پیغمبران او را ثمنا قلیلا بهای اندک انما عند الله بدرستی که نزدیک خدا است





برای داران از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است مر شما را
از آنچه قریش وعده می کنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
ما عندکم آنچه نزدیک شما است از اعراض دنیویه ینفد سپری
شود و منقضی گردد وما عند الله و آنچه نزدیک خدا است از
خزاین رحمت باق همیشه است و فی انقراض بکلی از آن در شرح گلشن راز
نوشته که در عین موجودات فی الخارج را دو اعتبار است از ظهور نور حق
و صور مظاهر ممکنات و این تجلی شهودی گویند و اعتبار دوام من حیث التشخص
والیقین و از این حیثیت است که ایشان را ممکن می گویند و خلق می نامند و جمیع
نقایص موجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند از هر صورت نماید
غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم منفد شو
جزئی ما عنده باق مشو ما عندکم ینفد اشارة باعتبار ثانی است و ما عند الله
باق اشارة باعتبار اول ای بوصف بیان ما هم هیچ هم آن تو ان ما هم هیچ
هم چند خیال ما هم نقش هر چه گوید زبان ما هم هیچ ولنجزین و هر آینه جزا دهیم
الذین صبروا آنانکه صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار تا
شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت حضرت پیغمبر صلعم که بر نوائی
صبر نمودند و از عهد بر نگشتند بدهیم اجرهم مزد ایشان که نعیم بهشت یا ثواب
مضاعف باحسن ما کانوا نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل می نمودند امام
امام زاهد ره فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه
یا رکوع یا صدقه و یکی از میان آن صد و تمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست بتمامی
بدهیم و باقی را هم بهتر بدیم و ثواب هر یک آن برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند
کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن و او مومن باشد
عملی تا ایمان نبود و استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندگانی
و عیش دهیم حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی
دایم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیاة طیبة حلاوت طاعت است یا
قناعت بکفایت یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیاة طیبة در
بهشت خواهد بود محققان بر آنند که حیاة طیبه استغنا است بالله عما
سوی الله ولنجزینهم اجرهم و بدهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون
بنیکوترین کاری که کرده اند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی
قرآن را فاستعذ بالله پس پناه بر خدای تعالی من الشیطان الرجیم از دور رانده
یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر آورده که مختار
انجها رده روایت کرده الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرائت

یکی من حیث الحقیقة و آن

بقول جمهور واوامر استحبابست وباختیار جمعی از کبرا بر سبیل ایجاب در تفسیر قرطبی
قولی هست که استعاذه بر حضرت رسول صلعم تنها فرض بوده بوقت قرائت واقتدا آن
امت بدو بر سبیل سنت است وصاحب استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی
آمده انه لیس له بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان تسلطی وغلبه
علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق می گیرند وعلی ربهم
وبر پروردگار خود در دفع وساوس او یتوکلون توکل می نمایند انما سلطانه
جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنان است که او را دوست می دارند
و وسوسه او قبول می کنند والذین هم وآنانکه ایشان به بسبب شیطان
مشرکون شرك آرند کاشند بخدای تع آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعض
احکام گفتند محمد صلعم با یاران خود سخریه می کند امروز ایشانرا کاری فرماید
وهر روزی دیگر نهی نماید غالب آنست که او افترا می نماید بر خدای تع آیت آمد والله اعلم
واذا بدلنا وچون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی را ناسخ بجای آیتی منسوخ
وخدای تع داناترست بما ینزل بآنچه فرو می فرستد از ناسخ بجهة حکمت و
مصلحت قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده
بر خدا وانخود سخن می گویی بل اکثرهم نه چنین است می گویند بلکه بیشتر
ایشان لا یعلمون نمی دانند حکمت نسخ واثبات احکام ما قل نزله بگو
ایشانرا که فرود آورد قرآنرا روح القدس روح پاکیزه که جبریلست من ربك
از پروردگار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت دهد
آنانرا که ایمان آورده اند یعنی چون راسخ شوند ودر رعایة صلاح حکمت او وآید
نمانند دل ایشان مطمئن شود وهدی ودیگر نزول قرآن برای هدایة است
وبشری للمؤمنین وبشارت مر مسلمانانرا به بهشت در خبر است که غلامی
رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی وگویند دو غلام بودند جبر ویسار که
شمشیرها را صیقل زدندی واهل بودند وپیوسته توریة وانجیل خواندندی
چون حضرت رسالت صلعم برایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی وگفته اند
غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا طعام یا بلعم یا عداس واصح
آنست که او را ابو فکیهه گفتندی بی شبهه پیش حضرت پیغمبر صلعم آمدی وقرآن
تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلعم ازین غلام کلام آموزند وبا ما می گوید آیة آمد
ولقد نعلم وهر آینه ما می دانیم انهم یقولون آنانرا که ایشان می گویند
انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه
لسان الذی این زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را با او میل کرده اند یعنی گمان
می برند که معلم اوست اعجمی غیر بیّن است فصاحت ندارد وهذا واین قرآن





لسان عربی مبین زبان عربی روشن است که شامل وجود کمال فصاحت ونهایة
وقریب بر انشای عربی است زمان بمثل آن عاجزند پس دعوی آنکه می آموزند
عجمی شکسته زبان مر آنحضرت صلعم کلامی ببین بلاغة وفصاحت ظاهر البطلان است
ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بآیات الله بآیتهای کتاب خدای تع
وتصدیق نمی کنند که من عند الله است لا یهدیهم الله راه نمی نماید خدای تعالی
ایشانرا بنجات ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناك در آخرة
بجهة کفر ایشان بقرآن ونسبت افترا بحضرت پیغمبر صلعم وحال آنکه مفتری
ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافند دروغ را الذین لا
یؤمنون آنانکه نمی گروند بآیات الله بآیات خدای تع یعنی قرآن ومی گویند بر بافت
محمد است صلعم واولئک وآن گروه مفتریان هم الکاذبون ایشانند دروغ
گویان که می گویند انما یعلمه بشر بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در
اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلعم بایذا وآزار درویشان صحابه
که حاجتمند داشتند چون بلال وخباب وعمار وپدر او یاسر ومادر او سمیه مشغول
شدند وایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعة در طریق ثبات قدم ورزیده
بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشانیدند
وعمار بی طاقت وضعیف بدن تحمل نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت
بحضرت رسالت صلعم رسید که عمار کلمه کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد
حضرت صلعم فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار مملو ایمانست وایمان بگوشت
وخون او بر آمیخته یعنی ایمان چنان در باطن او متمکن شده که بگفتن کلمه هرزه
گویی تفاوت کند وعمار گریه کنان بجناب نبوت آمده آنحضرت صلعم بدست
مبارك اشك او پاك می کرد ومی فرمود که ترا چیست اگر باز گردند سوی اکراه بانکه گردد بدان زبان
بهمان کلمه وحق سبحانه این آیة فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای تع
من بعد ایمانه از پس ایمان خویش ومرتد گردد چون ابن خطل وطعمه ومقیس وامثال
ایشان در معرض غضب ربانی باشد الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود
وقلبه ودل او مطمئن بالایمان آرمیده باشد بایمان وعقیده او متغیر
نگردد چون عمار رض ولکن من شرح ولیکن هر کس بگشاید بالکفر صدرا
بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش بر آیند وبر آن اعتقاد کنند فعلیهم پس
بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای تع ولهم ومر ایشانراست عذاب عظیم
عذابی بزرگ که ابتدا دست ذلك آن عذاب عظیم مر ایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنکه ایشان
که ایشان دوست داشتند واختیار کردند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را
علی الاخرة بر نعیم آخرت وان الله ودیگر بجهة آنست که خدای تع لا یهدی

نمی‌خواهد که راه نماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بآنچه
موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده
خدای تع علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم و گوشهای
ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق
بدیدند واولئک و آن گروه هم الغافلون ایشانند غافلان و بی‌خبران لاجرم
انهم حقا که در آن هیچ شک نیست که ایشان فی الآخرة در آن سرای دیگر
هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی
بدست نیاوردند و مفلس وار در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت
نخواهد بود ع قیامت که بازار دمی نوشند ع منازل با عمال نکو دهند ع بضاعت به
چندانکه آری بری ع وگر مفلسی شرمساری بری ع که بازار چندانکه آگنده‌تر ع تهی دست را
دل پراکنده‌تر ع ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا
که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رض من بعد
ما فتنوا از پس که عذاب کشیده بودند و از کفار ابتلاء تام یافته ثم جاهدوا
پس جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که
پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه
آمرزنده است و عفو کننده رحیم مهربانست ایشان را توفیق دهد
یوم تأتی یاد کن روزی را که در آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی
تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا
عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر کردم یا هر کس سعی کند
و مجادله نماید در خلوص نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس وتمام داده
شود هر نفسی را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهم لا یظلمون ایشان ستم
دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا و پیدا کرد خدای تع مثلی قریة کانت
دهی را که بود آمنة ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مطمئنة آرمیده
و اهل آن آسوده یأتیها می آید بدان ده رزقها روزی اهل وی یعنی
بعض اقوال ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جایی یعنی از اطراف
و جوانب ایشان فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل آن ده کفر ورزیدند بانعم
الله بنعمتهای خدای تع و شکر نکردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای تعا
اهل آنرا لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون
بآنچه بوده که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر
و لباس را برای چیزی که کسی را فراگیرد و بپوشد یعنی حق تعالی چنان کرد که دریافتند
ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رض فرموده که این مثل برای اهل

مکه است



مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت می‌گذرانیدند همین
که بنعمت حضرت پیغمبر صلعم کافر شدند حق سبحانه و نعم مبدل کرد فراخی ایشانرا
بقحط تا هفت سال بماند و از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند
و آن بدعای حضرت پیغمبر صلعم بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر و
ابعث علیهم سنین کسنی یوسف ع و دیگر آنکه ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف
که ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک
تردد سفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم و بدرستی
که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی حضرت محمد صلعم فکذبوه
پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط
و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب
آورده اند که قریش کس بحضرت رسالة صلعم فرستادند که اگر مردان تو با تو دشمنی
کردند گناه کودکان و زنان چیست که از قحط بمردن نزدیک‌اند حضرت دستوری
داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیة آمد فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه
مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای تع شما را بر دست فرستادگان
پیغمبر صلعم حلالا طیبا بی شبهه و پاک و گویند خطاب با مؤمنانست ایشانرا
میفرماید که حلال بخورید واشکروا و سپاسداری کنید نعمت الله نعمت
خدایرا ان کنتم ایاه اگر هستید که خدا را تعبدون می‌پرستید با فرمان
میبرید انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار
والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از وی توان خورد وما
اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در
وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود
محتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد
و نه خورنده بالای سیری فان الله بدرستی که خدای تع غفور آمرزنده است
گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت ولا تقولوا و مگویید لما تصف
السنتکم برای آنچه که وصف می‌کند زبانها یعنی بمجرد وصف زبان
خود مگویید الکذب دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ کذا آنست
آنکه گفتند هذا حلال وهذا حرام این حلالست یعنی شکم بحیره و سائبه باشد
حلالست و این حرامست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای تع
دروغ را گویند خدا ما را برین فرموده است ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه
بر بندند علی الله الکذب بر خدای تع دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند
از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا می‌کنند برخورداری اندک است

نود منقطع کردد در دنیا وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
مولم یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت
درآمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ
قَبْلُ پیش از نزول این سورة یعنی در سورهٔ انعام قوله تعالی وعلی الذین
هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم
آن وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم کردند و مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی
که پروردگار لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب
غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای تعالی
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آن عمل بد وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است
آن گناه را بسبب توبه رَحِيمٌ مهربان است که قبول می کند توبه را از بنده
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم خلیل صلوات الله علیه كَانَ أُمَّةً بود امتی
یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در جماعت
بسیار ع لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد جانا تو یگانهٔ و لیکن همه
مجموعهٔ آنانکه کمالات همه ع کویند پس از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی
مؤمنی نبود پس او تنها امتی بود قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار مر خدایرا قایم بامر او حَنِيفًا
مایل از همه ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان
چنانچه زعم قریش است شَاكِرًا سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهای او را اجْتَبَاهُ
برگزید خدای تعالی مر نعمتها به نبوت وَهَدَاهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ و دادیم او را فِي
الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای
خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر او ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت
صلعم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات حضرت سید عالم
صلعم است اللهم صل علیه و علی آله کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وَإِنَّهُ
و بدرستی که ابراهیم ع فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان
مر درجات عالیه را امام ماتریدی ره فرموده که حسنه که او را در دنیا کرامت خواهد
کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پی
روی کن در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملة ابراهیم ع که مایل بود از همه
کیشها تا بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا ادای
دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان





کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس آن حضرت
مر ابراهیم ع سبب آن بود که بعد از وی مبعوث شد نه بجهة آنکه دون او بود
و بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آن حضرت صلعم از همه
انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل
تو اصلی و باقی طفیل تواند تو شاهی و مجموع خیل تواند وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جملهٔ شرک آورندگان تعریض بکفار قریش است می گفتند
ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد موسی را ع که یکی
از ایام را بگوید تا روز جمعه اشتغال بمهمات بطرف شده پرستش حق نمایند
چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان
ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه
و تعالی در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شد و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولیست
زیرا که آن روز ابتداء آفرینش خلق کرده خداوند تعالی پس امت نافرمانی و مخالفت
ایشان تعظیم شنبه را بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشددی عظیم فرمود چنانچه
می فرماید که إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته
گشت بفرض عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در وی تعظیم سبت
آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و بجز
پرستش حق ننمایند این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده
که حضرت موسی ع یکی را دید که در روز شنبه کیسهٔ هیمه برداشته بجایی می برد فرمود
تا گردنش زدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان هوا او را در خوردند چهل
روز اجزا و احشای او می خوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ
هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا
در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف
می کردند یعنی در روز مقرر عبادت در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر
نقل کرده اند که عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند
ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولیهود
غدا وللنصاری بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد صلعم خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ
براه پروردگار تو بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی بدلیلی که حق را اثبات کند
و شبهه را زائل کند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پند نیکو که خطابات منفعه
و حکایات نافع است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه
نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که نیکوتر است یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب
مقدمات ظاهر و گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظهٔ حسنه

برای ارشاد عوام وخدای تع برای معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق
ثلاثه دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت وآن موهبت جزیل
و وسایط جبرائیل ع فایض شده وحقیقت عبارت از کرامتی که خلق را در آن
مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بود حقیقت مناسبت دوم باب
حسنه که موعظه باشد وتخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب
ونیکویی ومحافظت جانب رفق وخوش خویی است اولی می نماید سوم باب مجادله
بالتی احسن وآن مختص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام وبیان
اوامر حلال وحرام است وتعیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج منتج
ودلایل مستقر واین کلام حقایق نظام کاشف دعوت سید انام ع وشمول
آن طوایف خواص وعوام را مفهوم ومعلوم می گردد واز سخنان شیخ عطار
قدس سره نور او چون اصل موجودات بود • ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش • دعوت ذرات پیدا و نهانش إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او دانا ترست بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه باشد
عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ واو دانا ترست بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان وبر تو که محمدی صلعم غیر از دعوت بلاغ واحکام نیست آورده اند
که چون حضرت پیغمبر صلعم روز احد سید الشهدا حمزه را مثله کرده دید بغایت
محزون گشت وفرمود که بخدای اگر ظفر یابم هر آینه مثله کنیم هفتاد کس را بعوض
تو حق سبحانه وتع این آیه فرستاد وَإِنْ عَاقَبْتُمْ اگر عقوبت کنید یا داشت کسی که
باشد عقوبت کرده فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بمثل
عمل آنکه عقوبت شده اید بِهِ بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر
یکی مثله کنید نه هفتاد تن را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ واگر صبر کنید از عقوبت ایشان
لَهُوَ خَيْرٌ هر آینه آن صبر لِلصَّابِرِينَ بهتر است مر صابران را از انتقام وضع
مضمر مظهر است ثنای خدای تع بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت
صلعم از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده وکفارت سوگند داد وَاصْبِرْ وشکیبا
شو در آنچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ ونیست شکیبایی تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق
خدای تع وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ واندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ ومباش فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه
می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع بنصرت ومعونت مَعَ الَّذِينَ
اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک ومعصیت وَالَّذِينَ هُمْ وبا آنانکه ایشان
مُحْسِنُونَ نیکوکاران اند یعنی موحدان ومخلصان وگفته اند تقوی اشارت است بتعظیم
امر خدای واحسان عبارت از شفقت وخلق خدای تع ومدار کار اسلام وایمان برین



دو صفتست از احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانه دین گردد آباد دل وی
این صفتها گر شتابی رضای خلق وخالق هر دو یابی سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي پاکی وبی عیبی آنرا که بجهة کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده
خود را که محمد است صلعم لَيْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه وحرم را وهمه
یک مسجد نامند إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دور تر از اهل مکه یعنی بیت
المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجد که برکت کردیم حَوْلَهُ بر گرد اگرد او وارض
شام است هم برکت دینی وبلکه مهبط وحی ومعبد انبیا ساختیم وهم برکت
دنیوی که محفوظ گردانیدیم اورا باشجار وانهار وبسیاری میوه وفراخی معیشت
ودر الحق پس بدانجا محمد را صلعم بردیم لِنُرِيَهُ تا بنماییم اورا مِنْ آيَاتِنَا بعضی را
از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت وبیت المقدس را
مشاهده نمود وانبیا را دید ووقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد وبر عجایب
وغرایب آسمانها مطلع گردند اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم
از بعثت بوده ودر ماه اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال
یا ربیع الآخر یا ماه شب بیست وهفتم است از رجب ورفتن آنحضرت صلعم
از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت است ومنکران کافر وعروج بر
آسمانها ووصول بمرتبه قربت باحادیث صحیحه مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت
گشته وهر که انکار آن کند ضال ومبتدع باشد • شاهد معراج نبی والفراست
وآنکه مقرنیست • دست کوته سلطنت آن وصال • نیست به پا مردی خیل خیال • عقل حرم
داند چه مقام است این • عشق شناسد که چه دام است این • ومعتقد اکثر اسلام عروج آن
حضرت صلعم بجسد وروح بوده معا ودر بیداری بوده وآنانکه که درین قصه
ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند ومنکر قدرت • آنکه سرشت
تنش از جان بود • سیر عروجش به از آسان بود • ودر آن شب جبرائیل ع با جوقی از ملائکه
ع آمده وآنحضرت را صلعم از حجره ام هانی بمسجد الحرام برده وبعد از شق صدر
وغسل قلبش بر براق سوار ساخته وبا اندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده
شیخ یافت زین دنیوی فانی بخلوت در سرای ام هانی رسید ناگه جبرائیل از بیت معمور
براق برق سیر آورده از نور قوایمش وکرانش خبر وسبکتر بماندن دو بدین وقت
شد روانه روایت صحیح است که حضرت رسالت صلعم به بیت المقدس انبیا وملائکه را
دید وایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر براق یا بر جبرائیل ع ودر آسمان
اول آدم را ع ودر دوم عیسی ع ویحیی ع ودر سوم یوسف ع ودر چهارم ادریس ع

ودر پنجم هارون ع ودر ششم موسی ع ودر هفتم ابراهیم را ع دید و برایشان
سلام کرد وجواب بر سبیل اکرام شنید وسدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر
ونهر الرحمة بنظر مبارک وی در آمد جبرئیل ع نزدیک حجاب زمرد اقفت
بازماند وگفت لو دنوت انملة لاحترقت ع چنانکه مرد رتبه قدر تنزل
کرد سدره جبرئیل از وی باز ماند • وانجا انتها حجب نور وظلمت قطع فرموده بمحلی
رسید که براق نیز رفتار فرو ماند پس رفرف سوار گشته بپای عرش رسید هزار
نوبت از حضرت عزت جل جلاله ادن منی شنید و در هر نوبت آن حضرت را
ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی نهاد واز آنجا بر منظر فتدلی
جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمد فاوحی الی
عبده ما اوحی استماع فرمود کلام سرمدی بی تقل بشنید • خداوند جهان را بی
جهة دید • بدید آنچه از حد دیدن بیرون بود مر سر آثار کیفیت که چون بود
وبنقل صحیح ثابت شده که آن حضرت صلعم ثنای الهی فی الحال التحیات والصلوات
الطیبات بجای آورد وباکرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب
گشت ودر تشریف این سلام امة خود را فراموش نکرده داخل ساخت وفرمود که
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ع چو کرده وصالها و لطف در کوش
نکرده امة خود را فراموش • ودر حالت رجعت بهشت ودرجات آن ودوزخ و
درکات آن بنظر مبارک وی در آوردند وهدیه نماز برای امتش تعیین کردند و
در بیت المقدس باز آمد ومتوجه مکه معظمه شد وکاروان قریش را دید ومدت
این سفر سه ساعت وبقول بعضی چهار ساعت بوده راه زاندازه بیرون رفته
کی نتوان برد که چون رفته عقل درین واقعه حاشا کند عقل نه جا شاکه تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرموده مؤمنان تصدیق
نمودند وکفار استبعاد عظیم نمودند ونشانهای بیت المقدس پرسیدند نشان
باز داد واز کاروانهای خود خبر پرسیدند مشتمل گشته از هر چیزی تصریح با ایشان
گفت آنرا که مدد توفیق رفیق نبود در انکار وتکذیب افزود القصه چون حق تعالی
آن حضرت را صلعم بمعراج برد تا آیتهای ملک وملکوت به بیند ودر تکذیب و تصدیق
منکر ونکیر ومحق ومبطل ظاهر گردد انه بدرستی که خدای تع هو السمیع شنوا
سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان در تصدیق وبقول بعضی
بمعنی سمع وبصارت یعنی شنوانید محمد را صلعم کلام خود و بنمود او را آیات
قدرت بر دوام وبعضی ضمیر را عاید بحضرت دارند صلعم ودر تبیان مذکور است
که بدرستی که محمد صلعم شنوا بود مر آنچیزی که بدان خطاب کرده شد و بینا
بود هر آنچیزی را که بدان خطاب کرده شد وبینا بود هر آنچیزی را که بوی نمودند در

بحقایق



بحقایق آورده که بنمود مر او را از آیاتی که مخصوص است بجلال وجمال ما انه هو
السمیع البصیر بیصرنا جوهر کثیف شانی رسید حکوم که آنچه دید و شنید
ورقه رقم نوشتند وکم شد نسق شنیدن بحق بود ودیدن بحق وچون در مرآت
الصفا فی صفة المصطفی صلعم قصه معراج بر سبیل اختصار آورده بود و دقایق
وحقایق نزول وادله قاطعه بر اثبات آن ومنع منکران بطریق استیفا ذکر کرده
انجا بساط الاطناب مطوی ساخته رجوع شد بتفسیر والله اعلم وآتینا وداده ما
موسی الکتاب موسی را ع توریه وجعلناه وساختیم کتاب یا موسی را ع هدی
لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند ع وگفتیم ایشان را که
الا تتخذوا تا فرا مگیرید من دونی بجز از من وکیلا پروردگاری که مهم خود بدو
گذارید ذریة من حملنا ای ذریة آنکس که بر داشتیم در کشتی بنوح ع مع نوح با نوح ع
مراد شما است که ابراهیم ع که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت نجات از
طوفان که بر پدر شما ارزانی داشتیم یاد کنید وشکر گویید انه بدرستی که نوح ع کان
بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل وشرب ولبس وقیام
وقعود ورکوب ومشی خدا را شکر گفتی این ترغیب امتست من ذریة اوست تا اقتداء
بپدر شکر الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا واعلام
دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل بسوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة
و یاد کردیم که بخدای که شما لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی ورزید
فی الارض در زمین شام مرتین دو بار افساد اول ایشان مخالفة احکام
توریة بود و قتل شعیا ع امر امرا ساعه که پیغمبر ایشان بود وافساد ثانی قتل یحیی
وقصد هلاک عیسی ع حق سبحانه وتع ایشانرا خبر کرد که شما دو بار افساد خواهید
کرد ولتعلن وبلند خواهید شد ولتعلن وبلند خواهید شد علوا کبیرا بزرگ
شدنی بزرگ یعنی سرکش خواهید شد از طاعة من وتکبر خواهید کرد بر آفرینکار خود
من فاذا جاء پس چون بیاید وعد اولاهما وعده عقاب فساد اول از آن هر دو
هر دو بعثنا برانگیزیم و مسلط کنیم علیکم بر شما عبادا لنا بندگانی
که ما را هستند اضافه خلق است نه اضافه مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح
وگفته اند جالوت بود با لشکر بسیار ویس عم القدس صفت ایشانست که اولی
بأس شدید خداوندان کارزار سخت وسیاسیطی گفته که مهیب باشد آوازهای
ایشان چون برق فجاسوا پس در آیند خلال الدیار میان سرایهای شما برای قتل وغارت
واسر وکان وهست این حکم وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی لا بد است از آنکه بشود
ثم رددنا پس باز گردانیدیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید
علیهم بر ایشان که شما را قتل وغارت کرده بودند ومقهور ومغلوب ساختند ایشانرا

وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی
پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيرًا از روی عدد
عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از آن نقل بود بر تا مجتمع شده توانید با خصمان
مقاومة کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی کنید
با نفسهای خود چون ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال
آن هر نفس شما را باشد و بس و در مدارک آورده از امیر المؤمنین علی رض کرم من هرگز
با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکس نرسانیده پس این آیه خوانده اند یعنی
هر چه کنی با خود کنی ع در جهان گر نیک و گر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم
و بین الافسادین دویست و دو سال بود حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون وعده
عقوبة ثانیه در رسید بفرستیم گروهی را بشما از ططوس رومی و او را با لشکرش
لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و را اندوهگین بد سازند وُجُوهَكُمْ روهای شما را یعنی
آثار غم و اندوه بر روی شما پیدا کنند و حفص لیسوء می خواند بجمع یعنی تا از روی ما
شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ
چنانچه در آمده اند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانچه اول نوبت قوم بختنصر
در آمدند و مسجد را خراب کردند ططوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک
کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بر آن تَتْبِيرًا هلاک
کردنی در این قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی بدیع رسیده ایراد نموده
قول اصح و اشهر که در مختار القصص و شرح آن و غیر از کتب که در اخبار انبیاء ع نوشته
چنان است که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایة شام بصدقة رسید از اولاد سلیمان ع
و او مرد ضعیف حال بود و عجز و هر که اطراف طمع در ولایة ایلیا بسته متوجه آن
صوب شدند اول بخاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلمان پادشاه
آذربایجان برسید و هر دو لشکر شهر بیت المقدس بوده با یکدیگر محاربات آغاز
کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت
در آمد ع سپهداران سپه در هم فکندند صلای مرگ در عالم فکندند زبیکار
عالمی را ناله بگرفت زخون روی زمین را لاله بگرفت عاقبت سطوت هیبت
الهی ظهور نمود هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست
بنی اسرائیل افتاد دیگر پادشاه روم و ملک الشام الفیه و سلطان اندلس هر یک با لشکر
جرار و همه تیغ زن و نیزه گذار در بیت المقدس جمع شدند و چون زینت سلطنت
شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کردند بلشکر از آتش و نیزه دار آزمایی قیام نموده
در افتادند همچو شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیل بغار الله منشغل
الظالمین

بالظالمین



بالظالمین و لخرجا من بینهم سالمین غنایم انفار کردند و نکبت غبار ادبار
بر دیده آن خاکساران باشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده
و از یکدیگر گریزان شدند بنی اسرائیل آن غنایم را بر پشت نهادند تا کام و رود سرکوبی ملوک
ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت بی رنج لشکر عظیم در حوزه
تصرف آوردند إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى سر تجبر از گریبان عصیان
بر آورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده محکم تورات را بر طرف
نهادند هر چند ارمیا پیغمبر ع ایشان را پند داد و گفت آنچه در تورات مقرر شده
خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند و حق سبحانه و تعالی بخت نصر
مجوسی را که کاتب بخاریب بود و بعد از نقل او بحکم وصیت ملک بوی رسید
بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب
کرده تورات بسوخت و هفتاد هزار بنی اسرائیل را بنده کرفت این عقوبة اولی
بود بعد از آن کورش همدانی که بنحال بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافت
مال بسیار برگرفت و بیت المقدس را با سایر حله با خود آورده و سی سال بعمارت
ولایة ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت
شدند و اموال و اولاد ایشان رونق تازه یاد نهاد و باز سودای مخالفت از نهاد
ایشان سر زد و یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی ع
کردند عقوبة در رسید و ططوس نصرانی بر ایشان غلبه کرد دیگر باره مسجد
خراب کرد و اندوختهها بغارت برد حق سبحانه و تعالی در تورات بعد از نوع عقوبه دوم
با ایشان گفته بود عَسَى رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما بعد از عقوبة ثانیه
یعنی اگر توبه کنید أَنْ يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را متنعم سازد
وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید بفنون دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما نوبة
سیوم بعقوبة دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای
ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج
قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبة سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالة صلعم
بقتل و جلا و جزیه و خواری معاتب گشتند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این
قرآن يَهْدِي راه می نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست است و پاینده تر
از همه راهها یعنی بطریق توحید او کلمه نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده می دهد
مر گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه می کنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ
با آنکه ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم
بشارت می دهد آنانرا که لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ برای آخرت أَعْتَدْنَا
لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی الیم یعنی آتش دوزخ بتوعد

وتبار ومناست تولد ایشان وعقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ ودعا می کند
آدمی وخدا را می خواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس واهل ومال
خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای
تعالی بدعا می خواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی
عَجُولًا شتابکننده در دعا بی تأمل در عاقبت آن یا تحمل دارد در انتقال از حال
بحالی نه در شدت تحمل دارد ونه در ضراء ونه در شکر ما شکیباست ونه در صبر وَجَعَلْنَا
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وگردانیدیم شب وروز را آيَتَيْنِ دو علامة که دلالت کند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ
آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ
وساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن کننده همه چیزها بیننده لِتَبْتَغُوا تا طلب
کنند یعنی شما فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود وگفته اند که
آیة روز آفتابست وآیة شب ماه وحبطاب از ابن عباس رض نقل میکند که روشنی
ماه در نور ماند آفتاب بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه وتعالی جبرئیل
را فرستاد تا پر خود بروی ماه بمالید نور او محو گشت وآفتاب بر حال خود بماند پس معنی
آیة بر این قول آنست که نور ماه را محو کردیم وآفتاب را روشن گذاشتیم تا تمام روز از پی
آفتاب معیشت خود بروید وَلِتَعْلَمُوا وتا بدانید از اختلاف حرکات شمس وقمر
عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ وحساب ماهها از آجال ومواعید اعمال
وَكُلَّ شَيْءٍ وهر چیزی که بدان محتاجید از دینی ودنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم
قرآن را یعنی پیدا وهویدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ وهر آدمی را
خواه مومن وخواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم اورا طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه
تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی اورا ناچارست
از آن وآن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است ودر زاد المسیر از مجاهد رض
نقل میکند که هر مولودی را کاغذی است از گردن او آویخته در آنجا نوشته
که شقی است یا سعید بعضی بر آنند که بر پریدن مرغ از دست یا چپ تفال می کرده اند
از جانب یمین نشانه یمن می گرفته اند واز طرف شمال الشأمة نسبت می داده
پس اینجا استعاره کرده طایر را بانچه سبب خیر یا شر بود ودر عین المعانی گفته
که طایر آن کتابیست که روز آن را بدست بنده دهند ومعنی فی عنقه آنست که
عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ وبیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن
کتاب را باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند
وچون بحشر گردد باز گشاده بدست وی دهند وگویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال



نوشته خود مراد از آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود وخطاب به هر یک خواهد
رسید که نامه که خود املا کرده بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز
عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده وسخن چنین
یاد داشته وطالب گفته که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش
نه ودر نگر که خود کوتاه کرده فردا مجال تلافی نخواهد بود در کشف الاسرار آورده که پدری
پسری خویش را گفت امروز هر چه با مردم گویی هر چه از ایشان شنوی وهر عملی که کنی
با من بگوی وحرکات وسکنات خویش بر من عرض کن آن پسر تا نماز شام تمام
گفتار وکردار یک روزه باز گفت بعد روزی دیگر از پسر همین حال درخواست
پسر گفت ای پدر زینهار وهر چه خواهی از رنج وکلفت بکشم این صورت که از
که طاقت ندارم پدر گفت من ترا در بر کاری نمیدم تا بیدار وهشیار باشی واز
موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یک روزه دادن یا بد نیست حساب همه
عملها حق تعالی چون خواهی داد تو نبیند الی حساب صبح وشام پس عمر چون کوی
تمام زین عملها که نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَنِ
اهْتَدَىٰ هر که راه یابد براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي جز این نیست که راه
می یابد لِنَفْسِهِ برای خود راه یافتن او را نجاة خواهد بود وبس وَمَنْ
ضَلَّ وهر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا بر نفس
خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد وبس وَلَا تَزِرُ وبر ندارد وَازِرَةٌ هیچ
بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگری ولید بن مغیرة کافران را می گفت متابعت
من کنید ومن گناهان شما را بردارم حق سبحانه وتعالی میفرماید که هر نفسی بار جرم
خود خواهد برداشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ وما نیستیم عذاب کننده
قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم وبفرستیم رَسُولًا فرستاده بر ایشان تا ایشان را
براه راست آرد وحجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا وچون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ
قَرْيَةً آنکه کردانیم اهل شهری ودیهی را أَمَرْنَا بسیار کردیم مُتْرَفِيهَا متنعمان
آن موضع را یا امر کنیم بجباران وسرکشان آن شهر را بفرمان برداری آنکه رسول
که مبعوث بر ایشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از این سخن رسول بیرون روند
وتمرد کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل
آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبة شوند
فَدَمَّرْنَاهَا پس بنیاد بکنیم ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا
وچه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت
نوح ع چون قوم عاد وثمود وامثال ایشان وقرنی صد وبیست سالست یا
چهل یا هشتاد یا مدتی که از اعمار عصر از آن در گذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وبسنده است

پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب
پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارا ایشان را بیند آورده اند
که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می رفتند وغرض ایشان غنیمت بود
نه خلوص مجاهدت حق سبحانه وتع فرمود که مَنْ كَانَ هرکه باشد از روی
خساست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت ونعمت او را
عَجَّلْنَا لَهُ شتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه می خواهیم از نعمتها
ثُمَّ جَعَلْنَا برای آنکس که ما می خواهیم از ظالمان دنیا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم
يَصْلَاهَا برای او دوزخ را در آخرت در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا
رانده شده از رحمت خدای تع وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وهرکه خواهد آخرت
یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا وشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نیکو
در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی باید وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او مؤمن
باشد از شائبه شرك فَأُولَٰئِكَ آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب
آخرت وسعی وایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول
پسندیده نزدیك خدای تع كُلًّا نُمِدُّ هر یکی را ازین دو گروه که طالبان
دنیا وجویندگان عقبی اند مدد کنیم هَٰؤُلَاءِ این گروه را بمقدار کفایه
وَهَٰؤُلَاءِ وآن گروه را بمقدار همت یعنی هیچ کدام محروم نگذاریم بلکه مدد کنیم
مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء خداوند تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ ونیست عطاء رَبِّكَ پروردگار
تو مَحْظُورًا منع کرده وباز داشته از مؤمن وکافر مؤمن را در هر دو سرای
وکافر را همین در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ
فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی
دیگر از ایشان در روزی که بعضی طالب آخرت اند سوفوق بر برخی که جوینده دنیی اند
وَلَلْآخِرَةُ وهر آینه آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات
وَأَكْبَرُ وبزرگتر تَفْضِيلًا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت
بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است واز درجه تا درجه ما بین
آسمان وزمین باشد وتفاوت دوزخ بدرکات است باشد واز درکه تا درکه
زیرتر از وهمین مقدار خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی
إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ که بنشینی در دوزخ جلا ویدان مَذْمُومًا
نکوهیده موصوف همه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی از همه نیکوییها وَقَضَىٰ رَبُّكَ
وحکم فرمود پروردگار تو ای محمد صلعم أَلَّا تَعْبُدُوا بانکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را
که خداوند حق اوست چه عبادت تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایه
عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ ودیگر آنکه نیکویی کنید باید ومادر إِحْسَانًا نیکو

کردن



کردنی عبادت کردن حق خود را باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان
سبب قریبند در وجود تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسند عِنْدَكَ
الْكِبَرَ نزدیك تو بزرگ سالی وکبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا
هر دو ایشان یعنی پیر شوند یا هر دو پیر شوند ومحتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ
پس مگوی لَهُمَا أُفٍّ مر ایشان را اُف وآن کلمه زجر است که چون کسی از چیزی
کره رو گردان کرده دیا با پاکی آلوده شود این کلمات می گوید وَلَا تَنْهَرْهُمَا
حق تعالی فرمود که باین کلمه مر ایشان را جواب درشت مگوی وَقُلْ لَهُمَا وبگوی
یعنی ایشان را بنام مخوان وگفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه کار
عاجز با خواجه خشمناك درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا وفرا گیر برای
ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل وتواضع را یعنی با ایشان بزرگی وتکبر مکن
بلکه ملایمت وتلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه
تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت وایشان امروز محتاج تو اند در خدمت
وتقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا وبگوی پروردگار من ببخشای برایشان كَمَا
رَبَّيَانِي صَغِيرًا همچنانکه مرا پرورش دادند در حالتی که خورد بودم وحقیقت
دعاء رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشان را ببهشت رسانند
واگر کافر اند راه نمای باسلام وایمان خشنودی حضرت الهی برضاء والدین
باز بسته است من رضی عنه والداه فانی عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را
بلواحق عقوق پیش نباید رفت * آنکه نفت باره از جان اوست * قطره از خون
حیوان اوست * آب از دیده بیهال درت * شیر از خورده لبان ترت * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
پروردگار شما دانا تر است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ در آنچه نفسهای شما است از بر والدین
وعقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوکوشندگان
اما در وعید فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستی که خدای تع هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه کنندگان
از عقوق باز رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ وبده
خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت باآن
امام اعظم رض فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش ومحتاج باشند بر ایشان
نفقه کنی وگفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله صلعم وحق ایشان
اعطاء خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه وتع فرموده در تفسیر امام ثعلبی
مذکور است که امام علی الحسین رض مردی را از اهل شام دید پرسید که قرآن
خوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده که وآت ذا القربی حقه
جواب داد که خوانده ام وگویا شما اهل قرابتید که خدای تع امر کرده است باعطاء
حق شما امام فرمود که ما اهل قرآن قرابت ما ییم وَالْمِسْكِينَ وبده درویش را وَابْنَ

[illegible]

السَّبِيلِ و ره گذاری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده
مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده
که اگر برابر کوه زر در وجه خیری صرف نماید اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه
در باطل صرف نماید اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان
كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان
در شرارت و اتلاف اموال عرب هر که التزام عادتی می کند و متابعت امور
ایشان می نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج
می کردند و جهت یک مهمان شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را
نکوهش می کند که در تضییع اموال مثل دیو اند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ
مر پروردگار خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس مایه که او را ان نبرد
در خبر است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء صحابه نیز در بعضی اوقات
از حضرت پیغمبر صلعم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آن حضرت صلعم از فاقه
شرم و حیا از ایشان اعراض فرمودی این آیه آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی
از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از پروردگار
خود امید می داری آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس بگوی ایشانرا قَوْلًا مَيْسُورًا سخنی نرم
و نیکو یا دعا کن برای حصول روزی ایشان یا تسلی کن ایشان را بار دیگر وعده ده ایشانرا
آورده اند که بعد از نزول آیه چون از آن حضرت صلعم چیزی طلبیدندی و حاضر
نبودی فرمودی که یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که سائلی ما یحتاج
گرو جستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه صلعم از هیچ نوعی
تحیر است و جهته آنها پیش دختر خود را بجناب مابه صلعم فرستاده
آمد که یا رسول الله مادر آن پیرهن می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد
و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران
منتظر آن حضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد این آیه آمد وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ
و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ بر بسته بر گردن خود تا هر وقت آن
ناتوان باشی بر بسیط دست کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای
دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن بسط با عبارت است از اعطا یا کل البسط
اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده
شده مَحْسُورًا مانده شده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا می فرماید
و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع می کند و از مجمع البحرین قطعه در معنی
همین آیه آمده و هی هذا ۞ مپندار اسراف را دست خود را زیرو ۞ که خصلتی است
نکوهیده پیش اهل بها ۞ مکن بجانب اسراف نیز چندان میل ۞ که هر چه هست بیکدم





کنی ز دست رها ۞ چو در میانه این هر دو راه چندانی ۞ تفاوتست که از آفتاب
تا بسها ۞ پس اختیار وسط راست در جمیع امور ۞ بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که اراده او اقتضا
کند و این بسط و قبض از محض حکمتست و کسی را در آن اعتراض نباشد إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا
و مکشید أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ
نَرْزُقُهُمْ ما روزی می دهیم ایشانرا وَإِيَّاكُمْ و شما را پس غم روزی ایشان مخورید
که هر کرا او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا
هست گناهی كَبِيرًا بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَلَا
تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً
هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه معان
و کرانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده
خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد ایشانرا نشاید کشتن
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند
بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده
باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث
او را که بعد از قتل او که متولی امر اوست سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ تسلطی و قوتی
که قصاص کند پس ولی اسراف نکند یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را
بکشد هر چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه
قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده که می باید ولی
غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده
در قصاص بمعونت امر و احکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم
و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ
آن نیکوست یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی بماند و ربح آن بوجه معاش
او خرج کنید و این معنی را التزام نمایید حَتَّى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بنهایت
قوت یعنی ببلاغت رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید
بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است با خدای تعالی یا شما از تکالیف شرعیه یا بعهدی
که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا
هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رحمه الله
آورده که خدا برا عهدهاست بر جوارح آدمی بلا تهمة آداب و بر نفس ادای

فرایض وبدل او بخوف وخشیت آنکه از مقام قرب بعید شود وبر او آنکه
مشاهده ماسوی نکند واز هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهده آن بر
عهد چون آید بیرون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وتمام بپیمائید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون
بپیمائید برای دیگری وَزِنُوا وبسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست ذَٰلِكَ
این تمام پیمودن وراست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را از خیانت
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ واز پی مرو مَا لَيْسَ
آنچیز را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانائی یعنی بتقلید وگمان از پی چیزی
مرو تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگوی دیدم یا نشنودی مگوی شنیدم محمد
حنفیه رض در معنی آیة فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستیکه گوش
وَالْبَصَرَ وچشم وَالْفُؤَادَ ودل كُلُّ أُولَٰئِكَ هریکی از اینها كَانَ عَنْهُ باشد
از نفس خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند سؤال کرد که صاحب
شما با شما چه معامله کرده از سمع سؤال کنند چه شنیدی وچرا شنیدی
واز چشم پرسند که چه دیدی وچرا دیدی واز دل پرسند چه دانستی وچرا دانستی
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا بفخر خداوند تکبر یعنی بخرام خرامیدن
متکبران خرامنده إِنَّكَ بدرستیکه تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافتن زمین را
بپای خود روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ ونرسی بکوهها طُولًا از روی درازی
قامت یعنی کسی که زمین نتواند درید وبا کوه همسری نتواند نمود او را تکبر وتعظم
چرا باید کرد ع زخاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی از اوامر ونواهی که از آیه لا تجعل مع الله الها
آخر تا اینجا مذکور گشت وآن بیست وپنج امر ونهی است وابن عباس رض فرموده
که اینها در الواح موسی مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بد او یعنی
منهی عنه است از آن عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو مکروه
ذَٰلِكَ این که گفته شد مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ آنچیزیست که وحی کرده بتو پروردگار تو
مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناختن حق است لذاته وعمل بدان خیر العمل وَلَا تَجْعَلْ ونگردان
مَعَ اللَّهِ با خدای تع إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه
توحید اصل همه احکام است وهم در مفتتح وهم در مختتم این امور نهی فرموده از
شرک در اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرده فتقعد ملوما مخذولا
ودر آخر عقوبتی که بدان متفرع خواهد شد در عقبی ایراد خواهد نمود فَتُلْقَىٰ
اگر شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا مَدْحُورًا در حالتی که ملامت
کرده باشد یعنی ملایکه واهل ایمان واملأ نکرد الملائکه بنات الله ومی گویند ۵
أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ بر پسران وَاتَّخَذَ



وفرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از ملائکه دختران این خلاف آنست که عادت
شما بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید وبه پسران مینازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ
بدرستیکه شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخن بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه
وتع ونفس خود را تفضیل میدهید بر وی که محبوب را بخود ومکروه بدو نسبت میدهید
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وبدرستیکه گردانیدیم ومکرر ساختیم براهین توحید را از
فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درچند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا در یابند وپند پذیر شوند
وَمَا يَزِيدُهُمْ ونمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق ودور شدن
قُلْ بگو ای محمد صلعم لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا
يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید وحفص بغیبت میخواند چنانچه کافران
میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا انگاه از خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی
خداوند عرش مالک الملک سَبِيلًا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه
ملوک میکنند وحق سبحانه وتع اینها بعیب ونکوهش ایشان میفرماید که اگر ایشان
خدای با شریکان او بودندی بایستی که اسباب جستندی وعیب وعجز از خود دفع
کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای تع وَتَعَالَىٰ وبرتر است عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان
میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ در تفسیر نقل میکند که جابر انصاری
رض که بجهت حضرت رسالت پناه صلعم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا یرا چنانچه
همه قوم شنیدند واز روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه
تسبیح میگوید این آیة آمد تُسَبِّحُ تسبیح میگوید لَهُ مر او را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ
وَالْأَرْضُ هفت آسمان وزمین وَمَنْ فِيهِنَّ وهر که در ایشانست از ملایکه
وجن وانس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست چیزی از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح
میگوید خدا یرا تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکنند او را از سمات نقصان
وستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری فرموده که تسبیح گوینده زندگان از اهل
آسمان وزمین بزبان قال وباقی اشیا بلسان الحال یعنی دلالت میکند بامکان وحدوث
خود بر صانع واجب قدیم واین تنزیه است مراد از لوازم امکان واز توابع حدوث
همه اشیا مسبح وی باشند وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید
تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را از جهة شما را نظری صحیح وعقلی صافی که بان فهم تسبیح
ایشان توانید کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای تع حَلِيمًا بردبارست
که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای تعالی
ایمان آرد سلمی از ابو عثمان مغربی نقل میکند که تمام مکنونات باختلاف لغات
تسبیح الهی میگویند اما از آن شنود وفهم نکند مگر عالم ربانی که گوش ودل او گشاده
بود بنغم ما قال ع بذکرش هر چه بینی در خروش است ولی داند درین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است در فتوحات مذکور است
که اکر مراد ازین تسبیح آنست که ایشان بلسان الحال گویند پس مراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم
فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی
بزبان قال ذکر ملک متعال گفت و با ما خطاب کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا
نموده که هر آدمی را آدم نشاید و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را
زبانی است ملکوتی که بدان تسبیح و تحمید حضرت خداوند تبارک و تعالی ناطق است و بدان زبان
حصا در دست حضرت مصطفی صلعم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی
انطق کل شیء اشارت بدان آنست که بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب
از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود و التوفیق من الملک المعبود آورده اند که ابو جهل لعین
و احزاب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر صلعم را بوقت قرائت قرآن قصد کنند حق سبحانه
و تعالی آن حضرت را صلعم از چشم ایشان بپوشانید آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
و چون میخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و میگردانیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمی گروند بدان سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا پوشیده از چشم تا
ترا نبینند و او سوزنها شنید کویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنکی بر دسته
بود و بطلب حضرت پیغمبر بیرون آمده خواست که آن حضرت زند او را در خانه ابوبکر رضی
نشان دادند بیامد و حضرت صلعم آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل صدیق رضی
را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا ازو انتقام کشم ابوبکر رضی گفت او شاعر نیست
که زبان بهجاء کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و چه دانند
که در گردن من چه خواهد بود و حضرت رسالت صلعم صدیق رضی گفت او فی بدین
که غیر تو درین خانه کسی را می بیند صدیق رض گفت ای ام جمیل درین خانه غیر من کسی
می بینی گفت با من استهزا می کنی گفت بخدای کعبه که نمی بینم جز ابن ابی قحافه دیگری را بر
گشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا
و میکنیم یعنی افکنیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا د
نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان وَفِي آذَانِهِمْ و میکنیم در کوشهای ایشان
وَقْرًا گرانی تا با انکار استماع قرآن نکنند چه قرآن معجز است از حیثیت لفظ و معنی پس از
برای منکران او اثبات کرده آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ
و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قرآن وَحْدَهُ بیکانه و یکتا وَلَّوْا عَلَى
أَدْبَارِهِمْ باز کردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس کردند نُفُورًا در حالتی
که کریزندکان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را الهه
خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بِهِ
بسبب آن چیز و برای سخریه و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در آن می شنوند



إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که کوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَى و وقتی که
ایشان راز کویند کاشته یعنی پنهان با یکدیکر می کویند که کلام ساحر است
و شعر و در عین المعانی آورده که نضر حارث گفت نمی دانم که محمد صلعم چه می کوید
ابو سفیان گفت من بعضی از سخنان او راست میدانم ابو جهل لعین گفت مجنون است
ابولهب کاهن گفت نعوذ بالله حویطب شاعر لقب نهاد و این آیه در شان
این جماعت است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ و یاد کن ای محمد صلعم چون گفتند ستمکاران
یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید و اقتدا نمی إِلَّا
رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل
شده یا مسحور یعنی ساحر است انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ
زدند برای تو مثلها و ترا توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا
پس کمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نمی توانند
یافتن راهی بسوی تو از رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو که موجه باشد که
در کار تو کم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض می کویند که کاهی
ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون می خوانند و آن
زوال العقل است وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن
هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکها
خورده نیز شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدکان شویم خَلْقًا جَدِيدًا
آفریدکان نو و تازه استبعاد کردند که خاکی خشک مخلوقی تر و تازه چون شود
قُلْ كُونُوا بگو کردید شما امر تمثیل است یعنی اکر فی المثل کردید بر تر خود حِجَارَةً
سنک أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها که بزرگ است و وقع
دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیات بعید است
البته حق سبحانه و تعالی شما را بیرون فرستد کردانند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد
که کویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز کرداند ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي
فَطَرَكُمْ بگو آنکه بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه
خاک را توانست جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ
پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه
کسان از تعجب سر خود جنبانند ایشان از روی انکار سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ
و کویند مَتَى هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بکو عَسَى أَنْ يَكُونَ شاید
که باشد قَرِيبًا نزدیک چه هر آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع
شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در آن روزی که بخواند خدای شما را برای محاسبه با اسرافیل
در نفخه اخیر بجهة قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدا را ثنا

اسرافیل ع **نَحِیْ** در حالتی که قایل باشید بستایش حق تع در خبر است که خلایق
از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و می گویند سبحانک اللهم وبحمدک
و در تفسیر بیضاوی حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک ای
صل بامره پس معنی آیه چنین بود که خدای تع شما را بخواند بامر او و اجابت کنید
او را **وَتَظُنُّوْنَ** و گمان برید از هول که در قبور خود **اِنْ لَّبِثْتُمْ** درنگ نکرده اید
**اِلَّا قَلِیْلًا** مگر اندکی تا چون آخرت معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا
اندک شمرند و نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را
در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی
صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت درنمانند * بیت بنی توانی که عقبی
جزی * بجز جان من ورنه حسرت خوری * کسی گوی دولت ز دنیا برد * که با خود نصیبی
بعقبی برد * آورده اند مشرکان مکه در ایذای اصحاب قولا و فعلا تقصیر نمی کردند
مومنان صورت بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند بجدال و قتال
ایشان دستوری طلبند * آن حضرت صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی در باب
کار ایشان بمن هنوز حکمی نفرموده آیه آمد که **وَقُلْ لِّعِبَادِیْ** و فرما بگو بندگان مرا یعنی
مومنان را که با کافران **یَقُوْلُوا الَّتِیْ** بگویند آن کلمه را که **هِیَ اَحْسَنُ** آن بهتر باشد
یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله
در تبیان آورده که یکی فاروق رض را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله ستم
کند حق تع این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است
یا امر بمعروف یا نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که یاد کنند
مکر را بنیکویی و اگر یکی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گویند **اِنَّ الشَّیْطٰنَ** بدرستی
که دیو **یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ** دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی
با آزاء درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت با زدیاد هوا فسا کنند
**اِنَّ الشَّیْطٰنَ کَانَ** بدرستی که شیطان هست **لِلْاِنْسَانِ** مر آدمی را **عَدُوًّا مُّبِیْنًا**
دشمن آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و بجز بر هلاک او نکوشد **رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِکُمْ**
پروردگار شما داناتر است بحال شما بقولی که مخاطب مومنانند ایشان را می گویند
**اِنْ یَّشَاْ یَرْحَمْکُمْ** اگر خواهد خدای تع ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند **اَوْ اِنْ
یَّشَاْ** و یا اگر خواهد **یُعَذِّبْکُمْ** عذاب کند شما را بتسلیط کافران بر شما و گفته اند
رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامه بر گناه و بقولی
که خطاب با کافران است می فرماید اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در
تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیا است
و در تعذیب آخرت حکم مطلق است **وَمَا اَرْسَلْنٰکَ** و نفرستادیم ترا که محمد ص



**عَلَیْهِمْ** بر کافران **وَکِیْلًا** نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری و اگر خطاب با
مومنان است معنی این آیه آن باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان که کفیلی که ضامن
اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان **وَرَبُّکَ اَعْلَمُ** و پروردگار
تو داناتر است **بِمَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** بآنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال
ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد
می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه متابعان او گشته
حق تعالی این آیه فرستاد که ما دانا تریم با اهل آسمان و زمین هر کرا خواهیم برای
نبوت برگزینیم **وَلَقَدْ فَضَّلْنَا** و بدرستی که افزونی دادیم **بَعْضَ النَّبِیّٖنَ** بعض
پیغمبران را **عَلٰی بَعْضٍ** بر بعضی دیگر بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی
نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم ع بخلت و موسی ع بمکالمت
و حضرت محمد صلعم بمعراج و رویت و شفاعت **وَاٰتَیْنَا دَاوٗدَ** و دادیم داود را
**زَبُوْرًا** کتاب زبور پس شرافت داود از کتابست نه بپادشاهی او و در زبور صد و
پنجاه سوره است که در او احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه
ثنای الهی و وصف حضرت رسالت صلعم و ستایش امت اوست و ذکر زبور
تنبیه است بر تفضیل آن حضرت صلعم چه در آنجا مسطور است که انه خاتم النبیین
و امته خیر الامم و لقد کتبنا فی الزبور را بهمین معنی است * ای وصف تو در
کتاب موسی * وی نعت تو در زبور داود * مقصود تو بودی از آفرینش * باقی بطفیل تست
موجود * آورده اند که قریش بقحط و عنا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام
ایشان این آیه فرستاد **قُلِ ادْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ** بگو ای محمد صلعم با کافران بخوانید آنان را
که گمان بردید که ایشان خدا باشند **مِّنْ دُوْنِهٖ** بجز خدای تع تا این بلا از شما بگردانند
**فَلَا یَمْلِکُوْنَ** پس ایشان نمی توانند **کَشْفَ الضُّرِّ** برداشتن سختی یعنی قحط
**عَنْکُمْ** از شما **وَلَا تَحْوِیْلًا** و نمی توانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما
بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه را بخدایی می پرستیدند و جنیان خود ایمان
آوردند و ایشان بر کفر ماندند این آیه آمد که **اُولٰٓئِکَ** آنگروه از ملائکه و جن
**الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ** آنانکه می خوانند کافران ایشان را و می پرستند **یَبْتَغُوْنَ**
ایشان می جویند **اِلٰی رَبِّهِمُ الْوَسِیْلَةَ** بپروردگار خود وسیلتی و دست آویزی
یعنی تقرب می کنند بطاعت و عبادت او بحضرت او جل جلاله **اَیُّهُمْ اَقْرَبُ**
هر کدام نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه
بحق توسل می کنند بحق سبحانه و تع پس غیر مقرب بخود بطریق اولی که و هم ترجمه
با حضرت آید ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج بمعبود بحق اند **وَیَرْجُوْنَ**
**رَحْمَتَهٗ** و امید می دارند بخشش او را **وَیَخَافُوْنَ عَذَابَهٗ** و می ترسند از عذاب او

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا
سزاوار آنکه ازو حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند
همچو سایر بندگان اند پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست
هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مگر آنکه ما هلاک کنندهٔ آنیم
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامة أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کنندهٔ ازیان بقتل
و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر
کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ
مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلعم معجز طلبیدند
از جمله آنکه کوه صفا از زر خالص سازد و جبال مکه را محو کن تا زمین گشاده
و صالح زراعت بدید آید و جویهای روان سازد تا باغ و بوستان سازند
حق سبحانه و تعالی این ایشان نبود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نداشت ما را
أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه
تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته
طلبیدند و ما بدست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان انکار کردند و ایشان را مستاصل
کردانیدیم پس اگر آنچه این امت می طلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که
ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد
و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نکنیم زیرا که از نسل ایشان مومنان
بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را باقتراح ایشان
مُبْصِرَةً بیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک ایشان بسبب تکذیب ایشان آنست
که ثمود از صالح عم معجزه طلب کردند و خدای تع ایشان را از سنگ ناقه بیرون
آورد فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک
شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای
ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن کفر باشند
هر آینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا وعده کردیم که ای
محمد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد
گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد قریش را تغییر اما جهت تحقق وقوع آن
وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان و آن در عام حدیبیه است که حضرت
صلعم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نمود و سعی و حلق بجای
آورد و صحابه توجه نمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان
طعن دراز کردند که این راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که بتغیر واقعه

در سنه



در سنهٔ آتیه بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهة آنکه
سوره مکی است و این قصه مدنی است مگر آنکه گویند این خواب در مکه
دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه
آدمیان شد آن بود که حضرت صلعم در واقعه دید که قوم بنی امیه بر منبر
او دویدند و آنجا بر جستند همچو بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیة دارند یعنی آنچه بتو نمودیم
در شب معراج تو دیدی سبب افتتان خلق شد و بعد از حدیث شب
معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند و منافقان زبان طعن
کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ
الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فِي الْقُرْآنِ در قرآن
مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم
شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل لعین گفت
محمد صلعم میگوید که آتش دوزخ سنگ میسوزد و باز میگوید که از درخت
میروید نهایة عجب است و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش
میگرفتند کما قال تع جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند
که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت
میکند و احشاء شتر مرغ بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن
نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ و قوم را الشجرة ملعونة
گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت مستوجب ایشان است
یا ملعونه بمعنی مکروهه و منقوصه باشد چون طعام ملعونه ای ضار
و بعضی تأویل کرده شجره را با بوجهل ملعون یا حکم بن عاص که پدر مروان است
و ابن الجهم گفته که آن شجره یهود اند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید
آن تخویفات ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر گشتی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه
از حد متجاوز شده و چون تکبر ایشان از جهة وسوسه ابلیس است از
استکبار دوی متعاقب این آیه خبر داد وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم
لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را که سجود کنید لِآدَمَ مر آدم را بجهة تعظیم او فَسَجَدُوا
پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و خدای تع
فرمود که چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ
خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای تع بر او لعنت کرد و او را

درگاه خویش رانده قال گفت ابلیس در کبر بارهٔ أرأيتك خبر ده مرا که هذا الذي
كرّمتَ این که گرامی کردی و بفضل دادی او را عليّ بر من چرا فضل دادی
او خاکست و من آتش لئن أخّرتنِ اگر وا پس داری مرا و عمر دهی مرا تا آخر
إلى يوم القيامة تا روز قیامت لأحتنكنّ هر آینه از بیخ بر کنم ذريّته فرزندان
او را با غوی و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند إلا قليلا مگر اندکی
که نتوانم ایشان را اکراه کردانید بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب گفت خدای
تع مر او را برو و این امهانست و ابعاد یعنی او را براندند از درگاه قرب و گفت
بی مهم خود رو فمن تبعك پس هر که متابعت کند ترا و فرمان تو برد منهم
از ذریهٔ آدم فإن جهنم بدرستی که دوزخ جزاؤكم پاداش شماست
یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه
متابعان ترا جزا دهیم جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام و
استفزز و انجای بجنبان و بلغزان من استطعت هر که را توانی بلغزانید
منهم از ایشان بصوتك با واز خویش یعنی خواندن بفساد و گویند
صوت شیطان غنا و مزامیر است امام الاهدی از ابن عباس رض نقل می کند
که هر آوازی که در رضای خدای تع از دهان بیرون آید آواز شیطان است
واجلب عليهم و بر انگیزان بر ایشان بخيلك ورجلك بسواران و پیادگان
یعنی دیو بولی که معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در
تسلط بر ایشان وشاركهم و شریک شو با ایشان في الأموال در مالها
از حرام کسب کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف کنند والأولاد و در فرزندان
نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال
آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشان را بمواعید شفاعت بتان
یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما يعدهم الشيطان
و وعده نمی دهد شیطان ایشان را بمواعید إلا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را
در صورت صواب می آراید إن عبادي بدرستی که بندگان خالص من که بحکم
هؤلاء في الجنة برای بهشت آفریده شده اند ليس لك نیست ترا عليهم
بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان
مرا امام قشیری رح فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر نباشد
و شیخ عطار قده فرماید ع چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی
که تو در بند هر چیزی که باشی بندهٔ آنی وكفى بربك و بسنده است پروردگار
تو وكيلا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس ربكم پروردگار شما
الذي آن است که بقدرت کامله يزجي می راند و روان می کرداند لكم الفلك

برای شما



برای شما کشتی را في البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من فضله از فضل
او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود تجارت یا امتعه که بدان احتیاج
افتد و نمی شود در یا بدست نیامد إنه كان بدرستی که او هست بكم رحيما
بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان می کرداند و اسباب ما یحتاج
شما مهیا می کند وإذا مسكم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی غرق شدن
في البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که
او را می خوانید و می پرستید إلا إياه مگر او که خداوندست یگانه و یکتا
که در آن محل جز او را نمی خوانند و نجات جز از حضرت او نمی خواهید فلما نجاكم
پس آن هنگام برهانید شما را از غرق شدن و برسانید إلى البر بخشکی ناسپاس
مر نعمت خداوند را أعرضتم برگشتید از توحید و باز روی به پرستش
بتان آوردید وكان الإنسان و هست آدمی كفورا نیک ناسپاس مر نعمت خداوند را
أفأمنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید که از
دریا بصحرا آمدید یعنی مباشید أن يخسف بكم از آنکه فرو برد شما را جانب
البر بکرانه از زمین یعنی آنکه قادر است که شما را در آب فرو برد توانا است آنکه
در خاک نهان کند أو يرسل عليكم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که
سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا
لكم پس نیابید برای خود وكيلا نگهدارنده که شما را محافظت کند
أم أمنتم آیا ایمن شدید أن يعيدكم آنرا که باز کرداند شما را و در آورد
فيه در دریا تارة أخرى بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار
در کشتی نشینید فيرسل عليكم پس بفرستد بر شما قاصفا شکننده من
الريح از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فيغرقكم پس غرق کرداند شما را
بما كفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لكم برای خویش
علينا بر ما به بآن غرق کردن تبيعا از پس در آینده که داوری کند و
خواهد که انتقام کشد از شما ولقد كرمنا و هر آینه گرامی کردیم بني آدم فرزندان
آدم را ع وحملناهم و بر داشتیم ایشان را و سوار کردیم في البر در بیابان بر چهار
پایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقناهم روزی دادیم ایشان را من الطيبات
از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشان را على كثير ممن خلقنا
بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضيلا افزونی دادنی عظیم را در تکریم ایشان
و تفضیل ایشان سخن بسیار است و در ترجمه بقول جامع اکتفا می رود صاحب
بحر الحقائق قده فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسمانی و روحانی
جسمانی تمام انسان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت انسان است

بیدین وتصور در رحم وحسن صورت ومزاج قریب باعتدال وراستی
قامت واکل باصابع وتزیین بلحی وذوایب وتمیز بعقل وافهام بنطق
واشارت وخط وراه یافتن باسباب معیشت وتمکن از حرف وصناعات
وروحانی دو قسم است خاصه وعامه آنچه عام است مومن وکافر در آن
شریکند چون نفخ روح در ایشان واخراج از صلب آدم ع واسماع قول
الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد وعبودیت وزایانیدن بر فطرت
وارسال رسل برایشان وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جسمانی
وتخویف از عقوبات یزدانی واظهار آثار قدرت الهی ودلایل ومعجزات
برایشان واما کرامهٔ روحانیه خاصه آنست که انبیا واولیا ومومنان را
بران گرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایت وهدایت وایمان واسلام وارشاد
واکمال واخلاق وآداب وسیروا الی الله وفی الله وبالله وعبور بر مقامات و
ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیة وبقاء بهویت و
کرامات در حد حصر نیاید محمد بن کعب گفته کرامت آدمیان بدانست که حضرت
محمد صلعم رسول از ایشان است  ای شرف دودهٔ آدم بتو روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست کیست برین خوان که طفیل تو نیست  از تو صلای
بالست آمده  نیست بهمانی همه آمده  در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم
آدمیان را بمعرفت وتوحید وبرداشتیم ایشان در بر نفس وبحر قلب وگفته اند
بر آنست که ظهور دارد از صفات وبحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تاویلات
کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان هر دو
ترکیب انسانست از هر دو وروزی دادیم ایشان را از طیبات علوم ومعارف و
تفضل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشان را بعیوب ایشان بینا
ساختیم ومستثنی جنس ملائکه اند یا خواص بشر وعلما را در تفضیل بشر
مباحث دور ودراز است آنکه جمهور اهل سنت بر آنند که رسل بنی آدم فاضل تر
اند از رسل ملائکه وآنکه افضل اند از اولیاء بنی آدم شریف ترند از اولیاء ملائکه
وصلحاء اهل ایمان افضل است بر عوام بهتر اند از فساق مومنان امام
قشیری رض فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه گناه بنص ومن یهن الله
فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست وتکریم مومنان بدانست
که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست وباطن ایشان را بتحقیق مشاهده
منور ساخت وچنانچه کافر ومومن را تکریم عام ارزانی داشت امة
حضرت رسالت را صلعم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله مرتبهٔ رضا
که رضی الله عنهم ورضوا عنه درجهٔ محبت که یحبهم ویحبونه وتشریف ذکر

فاذکرونی



فاذکرونی اذکرکم وعلی الجمله این آیت دلیل فضیلت وجامعیت انسانست
که از مخلوقات صافی جههٔ انعکاس صفات الهی اوست وبر چنانچه از مضمون
این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود  آمد آینه جمله کون ولی  هیچ آینه
نکرده جلی  بنمودند وبوجه کمال صورت ذو الجلال والافضال  زانکه این
بود تفرقهٔ عددی  مانع از سر جمع واحدی  گشت آدم جلالی این مرآت  شد
عیان ذات وجمله صفات  مظهری گشت کلی وجامع  سر ذات از صفات او لامع
شد تفاصیل کون ازو مجمل  بر مثال تغییر اول  بود این دایره مکمل شد  آخرین
نقطه عین اول شد  یوم ندعوا روزی را بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان
بامامهم به پیشوایان ایشان یعنی نبی که بر ایشان مبعوث بوده چنانچه گویند
یا امة موسی ع ویا امة عیسی ع یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب
کنند یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده
باشد چنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی یا بدین ملت یا نخوانند چنانچه یا مسلم
یا یهودی یا مجوسی وگفته اند امام جمع ام است فرزندان خلق را با مادران باز خوانند بجهت
کرامهٔ عیسی ع واظهار شرف امام حسن وامام حسین علیهما السلام را وآنکه اولاد الزنا
رسوا نشوند ودر لباب از حضرت مرتضی علی رض نقل می کند که در آن روز هر قومی
را بخوانند با امام زمان ایشان وکتاب منزل برایشان وسنت پیغمبر ایشان
قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد ونسب اعمال بماند پس هر گروهی را بکتاب
عمل ایشان خوانند یا صاحب هذا فمن اوتی پس هر کرا داده شود کتابه
بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست فاولئک پس آن گروه یقرؤن کتابهم
می خوانند کتاب خود را از روی بهجت ومسرت نه چون بعد از نوعی چه در آن علمای
بنگو بینند ولا یظلمون وستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیله
از وسخ که میان الاصبعین است یعنی قصوری نباشد در پاداشت ایشان بکمتر
چیزی واین آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت
وحیرت زبانش از خواندن درماند ومن کان وهر که هست فی هذه درین
دنیا اعمی نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند فهو فی الآخرة
پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی راه نجاة نیابد واضل سبیلا
وگمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان گویند
که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که
آنجا روی طاعت نه بیند اینجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد
ثقیف گفتند ای محمد صلعم ایمان نیاریم تو را وفق که مارا ایک یا اله بربت بتی
بگذاری ودرمیان طایفه که آنکه ماست چون مکهٔ معظمه محترم گردانی ومارا ام

نماز او رکوع و سجود مضاعف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو
خدای من مرا بدین فرموده است آیة آمد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند
ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ که بگردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا از آنچیزی که وحی کردیم
إِلَيْكَ بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی و ببندی عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه
وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا مرا فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ و آنگاه چون چنین
کنی فرا گیرند ترا خَلِيلًا دوست و گفته اند قریش با آن حضرت صلعم
گفتند نمی گذاریم که آنرا استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان
ما را اگرچه بسر انگشت باشد آن حضرت صلعم از غایة شوق که بطواف
حرم داشت در خاطر مبارکش خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم خدای
تع می داند که من این را کاره هم این آیة آمد که ایشان می خواهند که بگردانند
ترا از وحی ما و بدروغی که بندند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا
ثبات دادیم بر راستی و بعصمت خود لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ بدرستی
نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا میل
کردنی اندک محققان برانند که آن خطور که واقع شد محقق نیست که می
گویند معنی آیة آنست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمی کردانیدیم
اما عصمت ترا در یافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح
است بآنکه نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که
آن حضرت عم معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان
نکنند این آیة آمد إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه میل کردی هر آینه می چشانیدیم ترا
ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذابی اندک یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ
در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب
ما نَصِيرًا یاری که بسبب آن ما نرهی اما ثعلبی آورده که بعد از نزول این
آیة آنحضرت صلعم فرمود اللهم لا تکلنی علی جمیع نفسی قرة عین ٭ الهی ره خود آر
ما را ٭ دهی بانفس ما مگذار ما را ٭ آورده اند اهل که مکه در اخراج نبی عم مشاورت کردند
و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی بحد افراط نمایند که آن حضرت صلعم
بضرورت بیرون باید رفت این آیة نازل شد وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل
مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْأَرْضِ در زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ
مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آن هنگام که چنان شود درنگ
نکنند خِلَافَكَ بعد از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک و آنچنان بود که بعد از هجرت
باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را
اذا قاسنا آن حضرت صلعم در مدینه حسد آمد گفتند ای اباالقاسم انبیاء



در زمین شام بوده اند اگر تو پیغمبری و خواهی که تصدیق تو کنیم بباید که بشام
روی و آنجا ساکن شوی آن حضرت صلعم عزیمت سفر شام مصمم فرمود
و از آمد و فرود آمد که یهود خواهند ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین
باشد ترا نتوچند انی نباشند آن حضرت صلعم فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی
قبایل یهود بقتل و جلا مبتلا شدند پس بدین قول این آیة مدنی باشد
و بقول اول مکی پس سفر ما باید که سنت نهادیم سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت
نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
و آن سنت هلاک کسانست که تکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا
تَحْوِيلًا مر سنت ما را تغییری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بر پای دار نماز را لِدُلُوكِ
الشَّمْسِ بعد از زوال که نماز پیشین است و دیگر إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ نماز شام و
خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد و نماز را قرآن گفت برای آنکه قراءة
قران در وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست
دیده شده یعنی می بینند ملائکه اللیل و النهار فرشتگان شب او را
مشاهده می کنند بعد آنکه دیوان اعمال نشستی می نمایند و ملائکه روز او را
می بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدان می کنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب
فَتَهَجَّدْ پس بیدار شو بِهِ بقرآن با نماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی ترا بصلوة مفروضه
یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
شاید و البته چنین بود که برانگیزد خدای ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی پسندیده
یعنی مقامی که او را ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام
شفاعت است که حضرت رسالت صلعم در آن ستایش کنند خلق اولین و آخرین
و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه و تع روز قیامت ویرا
بر عرش نشاند و در این باب از عمر رض نقل می کنند حضرت پیغمبر صلعم در تفسیر مقام
محمود فرمود که نزدیک گردانند مرا خدای تع بنشاند با خود بر عرش لفظ انیست که
یجلسنی الله معه علی العرش و معیته را همان معنی می گویند که عندیه در آن آیة که
ان الذین عند ربک یعنی مراد مکان نیست و نه مکانی و منزلتست نه مرتبه
امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه و تعالی بر عرش بر وجهی نیست که تمکن
او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفتست که پیش از آفریدن بود
چه ازلا و ابدا بصفات خود است پس نشاندن مصطفی عم بر عرش یا بر زمین
تبعیت بصفات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم
و تعظیم آن حضرتست صلعم و بعضی از علما فرموده که مقام محمود مقامی است
از عرش که پیغمبر صلعم بدو کرامی کند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای

حد بدست آن حضرت صلعم دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه
غیر او الا که در تحت او باشند ٭ نه همین زیر لوای دولتش ما ایم و بس آدم و من
دونه تحت لوای مصطفاست ٭ صاحب فتوحات فرموده که مقام محمود مقامی است
مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مخصوص است بمقامات و آن
خاصه حضرت محمد است صلعم و باب شفاعت درین مقام گشاده می شود و در
بحر الحقایق آورده که الله است و قیام حضرت پیغمبر صلعم بحق تع بنفس خود
بلسان اشارت مقام محمود است ٭ ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ٭ نام
تو محمد و مقامت محمود ٭ وَقُل رَّبِّ و بگوای پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و فی نهایت وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر
مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت و در آن بعد بعث عالم
و بیرون آر از مکه سالم یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدرجات
نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالة وَاجْعَل لِّي و بده مرا مِن لَّدُنكَ از نزدیک
خود سُلْطَانًا نَّصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده ٭ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند
که حق قرآن است و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا
هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای حق تع
و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برآنست که حق وجود ثابت
واجب عز شانه که انجا بعینیت و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و
زوال آنست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد موسوم ممکن در
جنب آن متلاشی و مضمحل شود ٭ همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستیش
نام هستی برند چو سلطان عزت علم برکشید جهان سر بجیب عدم در کشید
وَنُنَزِّلُ و فرو می فرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ آنچیزی که او شِفَاءٌ شفا
مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه و لیچ را نیست
که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و
قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایش است لِّلْمُؤْمِنِينَ مرگرویدگان را که بدو منتفع می گردند وَلَا
يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاکت
تکذیب می کنند و بدو نمی گروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم ما عَلَى الْإِنسَانِ
بر آدمی بصحت و توانگری و امنی أَعْرَضَ روی بگرداند از ما مراد کافر است که چون خدای
تع نعمت دهد او از آثار الکتاب والرسول صلعم و عن آن نعمتها یا ظاهر و
باطن اعراض کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم

نماید



نماید و از طریق حق بطرفی گردد وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر
و تنگی كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بعقل پادشاهی
و وائق نباشد بکرم پادشاهی اما مومن در کرم نعمت شکر کند و در محنت با امید
فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس يَعْمَلُ عمل می کند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بطریقه که
شکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در
محنت یاس نماید و مومن در هر دو سپاس داری و شکیبایی و گفته اند شاکله
طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا اعتقاد یا قوت و طاقت و معنی همه
راجع بانکه هر کس آن کند که از وی سزد ٭ هر کسی آن کند کز وی شاید ٭ از شبلی قدس
سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوار تر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته
گفتند در بن آیه از نجا چه چیز بهتر گفت آنکه از بنده خطا و جفا آید که [illegible]
ازلی اوست شاید و از خدای تع وفا و عطا آید و آنچه از کرم او سزد ٭ از من که نه
آید و آنیم ٭ و ز تو کرم آید و تو آنی ٭ فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما أَعْلَمُ داناتر است
بِمَنْ هُوَ بدانکه کیست او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر
ما نیکوانجهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن
خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب استفسار
حال حضرت پیغمبر صلعم نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند
یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور نزدیک
و ازین سخنان شما احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش
از وی بپرسید که طواف شرق و مغرب که کرده و احوال جوانان که در زمان
پیشین گم شده اند چگونه و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد یا هیچکدام را
جواب ندهد بدانید که او پیغمبر است و اگر دو را جواب بگوید و از روح
هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت صلعم سوال کردند
فرمودند آن دو سوال را جواب داد و در قصه روح این آیه نازل شد که
وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ بر کیفیت روح که بدن انسان بدو
زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از
مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوص است بعلم
خدای و غیر حق سبحانه بر و دانا نیست وَمَا أُوتِيتُم و داده نشده اید شما مِّنَ
الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک که نسبت با علم خدای تع شیخ ابو مدین
مغربی قدس سره فرموده که آن اندکی که خدای تع داده است از علم بما از ما نیست
لکن عاریتست نزد یک و بسیاری از آن نرسیده ایم پس علی الدوام جاهلانیم
و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه

بر بیمار چیزی که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف
محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن یعنی بنا بی بعد از بردن قرآن
علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد
الا رحمة لیکن رحمتی است من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی بگذارد و محو نکند
ان فضله کان بدرستی که فضل و رحمت علیک کبیرا بر تو بزرگ که ترا اولاد
سید آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانید و لواء حمد و مقام محمود بتو داد
و قرآن بتو فرستاد و در میان امت تو باقی می گذارد و محو نمی سازد قل بگو ای محمد
صلعم لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که تو بدیشان
اتفاق کنند علی ان یاتوا بر آنکه بیاورند بمثل هذا القرآن بمانند قرآن بعضی
بیاورند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب
لا یاتون بمثله نیارند مانند این قرآن را در صفتها یا آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا
و عرفا هستند این آیه در جواب نضر حارث فرود آمد که می گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا
اگر خواهیم مثل این بگوییم حق سبحانه و تعالی فرمود که جن و انس مثل این نتوانند
گفت ولو کان بعضهم و اگر چه باشند برخی از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی را
پشت و معاونکار ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم
زیادتی تقریر و بیان را للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من
کل مثل از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت
و نار فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان الا کفورا مگر ناسپاسی
که انکار حق آورده اند که ابو جهل و عتبه و شیبه و جمعی دیگر از قریش گفتند
ای محمد صلعم تو هیچ دانی که شهری از بلاد ما کم آب تر و تنگ عیش تر نیست
پس این کوهها اطراف ما دور کن تا از زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها
چون نهرهای شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود بگو تا برای صدق
دعوی تو بفرستد و گوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی
و بگو آسمان را از سر ما فرود آرد از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان
از روی تعنت مکرر کردند و بعد از آن الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این
اینها در خواستند و عبد الله بن امیه می گفت ما بتو ایمان نیاریم تا نردبانی
بیاری و بر آسمان روی و من در تو می نگرم و نسخه ای بنام هر یک ما که
بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا
نخواهم گرد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و قالوا و گفتند متعنتان
قریش لن نؤمن لک تصدیق تو نکنیم ترا حتی تفجر لنا تا وقتی که روان سازی
برای ما من الارض از زمین مکه ینبوعا چشمه پر آب که هرگز کم نگردد





او تکون لک یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل و عنب از درختان خرما
و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فتفجر الانهار پس روان گردد آن جویهای آب خلالها
در میان آن بوستانها تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا ما و فنی که بیفکنی آسمان را
کما زعمت همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا علینا بر ما
کسفا پاره پاره او تاتی بالله یا بیاری خدای را والملائکة و فرشتگان را قبیلا در
مقابله یعنی عیانا بما نمایی یا بیاری ایشان را بر رسالت خود او یکون لک یا باشد ترا بیت
من زخرف خانه از زر که در آنجا بنشینی او ترقی فی السماء یا بر روی بر آسمان ولن نؤمن
و تصدیق نکنیم لرقیک مر آمدن تو بر آسمان حتی تنزل تا وقتی که فرود آری علینا
بر ما کتابا نقرؤه کتابی که می خوانیم آنرا و تصدیق تو کنیم قل سبحان ربی بگو پاکست پروردگار من
من آنکه بروی تحکم کنند یا آنکه کسی با او در قدرت و یا شریک سازند و یا آنکه از من
می طلبید بمعجزه یی که کسی بر آن قادر نیست هل کنت آیا هستم من الا بشرا مگر آدمی
رسولا فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه
که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت حق است نه باختیار و
مشیت ایشان این جواب بود در بیان ایشان از مجمل و تفصیل جواب در آیات متفرقه است
فی قوله تع ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله تعالی و لو انزلنا ملکا و قوله تعالی
ولو فتحنا علیهم بابا من السماء وما منع الناس و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را
ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق
چون زمان حضرت محمد صلعم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا بر
انگیخت خدای تع بشرا رسولا آدمی رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان
که بشریت مانع است از رسالت و ایشان می کردند زیرا که تجانس موجب انس
است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده
در میان ایشان آید چون کافران گفتند که رسول خدا باید که فرشته باشد و بشر
نشاید که حق سبحانه رد شبهه ایشان می فرماید که قل لو کان بگو اگر بودندی
بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند آدمیان یمشون
می رفتند بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین
لنزلنا علیهم هر آینه می فرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا
فرشته را بپیغمبری یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان می فرستادیم تا بهم مجتمع
توانستندی شد و از وی تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب
و تجانس شرطست و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی
باید او بشر و هو خود مثلکم تا بعضی آید که گردند کم از آنکه جنسیت
عجایب جادوییست جاذب جنس هر جا طالبی است در جایی آورده که گفته اند

کواه رسالة تو کیست ایشان آمد که قل کفی بالله بکو خدای تعالی بسنده است شهیدا
کواه بینی وبینکم میان من وشما وشهادت خدای تعالی اظهار معجزه است بر دست
آنحضرت صلعم چه معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد صلعم رسول اوست پس کواهی
معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او انه کان بدرستی که خدای تعالی هست
بعباده بر بندکان خود خبیرا دانا که احوال پوشیدهٔ ایشان میداند بصیرا بینا که
اعمال آشکارا ایشان می بیند ومن یهد الله وهر کرا راه نماید خدای تعالی یعنی بهدایه
و توفیق فهو المهتد پس او راه یافته است ومن یضلل وهر کرا کمراه سازد یعنی حکم فرماید
بضلال او وفرو کذارد او را فلن تجد لهم پس نیابی تو کمراهانرا من اولیاء دوستان
که نصرت کنند ایشانرا من دونه بجز خدای تعالی ونحشرهم وحشر کنیم ایشانرا
یوم القیامة روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان در صحیحین از انس وارد
روایت است که از حضرت پیغمبر صلعم پرسیدند که چه کونه روند بر رویهای خود فرمود
که آنکه ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد بر رویهای ایشان
که پرهیز می کنند برویهای از زمین بلندی و خاری عمیا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان
یعنی نکویند آنچه از ایشان شادمان شوند بجهت مقبول افتد نزد اکر بیند حق سخن نکفتند
وصما کران یعنی نشنوند آنچه از ایشان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع
سخن حق نمی نمودند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست کلما خبت هر کاه که ساکن
شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ کوشت ایشانرا بخورد وایشان سوخته
انکشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چون آتش دوزخ کوشت ایشانرا بخورد وایشان
دنیا پس از سوختن هم زدناهم بیفزاییم برای ایشان سعیرا آتش سوزان یا بر افروزیم
آتش را بانکه جلود ولحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپیچد ذلك آن
عذاب جزاؤهم پاداشت ایشانست بانهم کفروا بسبب آنکه نکرویدند بآیاتنا
بدلائل انبیاء وانحصر بصدق پیغمبر صلعم که معجزات اوست بآیات قرآن وقالوا وکفتند
أئذا کنا عظاما آیا آن وقت که کردیم استخوانها ورفاتا وخاک ریزیده شده ائنا لمبعوثون
هرآینه باز انکیختکان باشیم خلقا جدیدا آفرینش نو چون ایشان خلق را حد بد منکر
بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز کوشت و پوست ایشان تازه سازند
تا عذاب بکشند أولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند أن الله الذی آنرا که خدای
بقدرت خود خلق السموات والأرض بیافرید آسمان و زمین با آن عظمت و بسطت
بی ماده قادر توانا است علی أن یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشانرا دیکر باره
مثل تعبیر از نفس شیء کنند چنانکه مثلك لا تفعل کذا ای انت پس می فرماید که تو
انچیزی چیزی می آفریند قادر است که بآفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد
وجعل لهم و بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده است برای فنای ایشان أجلا



مدتی لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن و آن زمان مرکست یا بجهة اعادهٔ ایشان
اجلی نهاده که قیامتست فأبى الظالمون پس سر باز زدند ستمکاران با وجود
وضوح حق إلا كفورا مکر انکار حشر وبعث را قل بکو ای محمد صلعم کافرانرا
لو أنتم تملكون اکر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة ربي
خزینهاء روزی پروردکار مرا که بخلقان می دهد إذا لأمسکتم هر آینه
باز ایستید و بخل ورزید خشیة الإنفاق از ترس درویشی از خوف کم شدن
بنفقه دادن مال یعنی خزینه که کرمی از آفرید کان بمالک خزائن نعم ربانی
شود هرآینه خود او با وجود الهی مساوی نخواهد بود بجهة آنکه برای نفس
خود چیزها ازان باز نخواهد کرفت واز کم شدن آن نخواهد ترسید و خدای
تع در جود خود از بند و خوف منزه است وکان الإنسان وهست آدمی قتورا بخیل
و جمع کننده ولقد آتینا موسى وبدرستی که ما دادیم موسی را ع تسع آیات بینات
نه آیات روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا
وسنون وطوفان وجراد وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر این کفته اند
چون انفلاق بحر وانفجار آب از حجر ورفع طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال
قبطیان وازالهٔ عقده از زبان وی وفرو بردن عصا حبال وعصی سحره را و
امثال این وانچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت
صلعم تسع آیات پرسیدند ایشانرا جواب داد که شرک میارید و خون بناحق
مکنید واز زنا وسرقه واکل ربا وسعایه وسحر وقذف محصنات دور باشید واز
جهاد مکریزید مراد احکام عام است از آیات که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر
فرموده اند که خاصهٔ شما که یهود بدانکه روز شنبه از حد فرمان در نکذرید
فاسأل بني إسرائيل پس بپرس ای محمد صلعم از بنی اسرائیل یعنی از علماء همین آیات را
تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر کردد إذ جاءهم چون آمد موسی ع برایشان
که چه کذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس کفت موسی را ع فرعون
إني لأظنك يا موسى بدرستی که من کمان برم ترا ای موسی مسحورا جادو کرده
و عقل تو مختبط شده قال کفت موسی ع لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود
اکر بزبان تلفظ کنی که بی شبهه ما أنزل هؤلاء نفرستاده این آیات نه را إلا رب
السموات والأرض مکر پروردکار آسمانها و زمینها بصائر اینهای روشن که هر یک
دلیل است بر نبوت من وإني لأظنك يا فرعون مثبورا ومن یقین دانم ترا ای
فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص عقل فأراد پس خواست فرعون أن يستفزهم
آنکه برانکیزد و دور کند موسی و قوم او را من الأرض از زمین مصر فأغرقناه پس
غرق کردیم او را ومن معه جميعا وهر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده وکفتیم

مدق

پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که شما
اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمین که ایشان می‌خواستید که بیرون
کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعدهٔ سرای دیگر یعنی
قیامة شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم شما و ایشان را بحشرگاه لَفِيفًا جماعتی
آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بحق سبب
أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ و براستی نَزَلَ فرود آمد و در تبیان آمده که
با بمعنی علی است مراد از حق حضرت محمد است صلعم یعنی و علی محمد صلعم نزل
در مدارک آورده که محمد بن سماک رح بیمار شد قاروره او را بطبیب ترسا می
بردیم مردی نیکو و خوش بوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت
حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدای تعالی از دشمن
خدای استعانه می‌کنید باز گردید و با ابن سماک بگویید که دست خود بر موضع
وجع نه و بگوی بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه
بعرض شیخ رسانیدیم دست بآن موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا
یافت و گفته‌اند آنکس خضر بود علیه السلام حکمنا این کار طبیبان الهیست وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد صلعم إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را
بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی فرموده که مژده آنرا که از ما
روی بگرداند بیم کند آنرا که روی بما آرد یعنی بدکار را ببشارت دهید
بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه آرند و نیکان را انذار کنند از هیبت
و جلال تا باعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده فرستادیم
قرآن یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی بر مردمان آنرا بجهة
حوادث عَلَىٰ مُكْثٍ بآهستگی وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا و فرو فرستادیم در مدت بیست
سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مر مردمان را که ایمان آرید بدان أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید
امر تهدید است یعنی ایمان شما بر وی در کمال وی نمی‌افزاید و از عدم ایمان شما
بدو هیچ نقصانی نمی‌رسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند
علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده و حقیقت وحی
و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از
نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه و اضراب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی
بر رویهای سُجَّدًا در حالتی که سجده کنند که سجده برای تعظیم امر خدا و بجهة
شکر آنکه وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلعم و انزال قرآن
وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ

کان



كَانَ و بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده پروردگار ما لَمَفْعُولًا هر آینه کرده
شده یعنی واقعست که لا محاله وَيَخِرُّونَ و میفتند بر رویهای خود یعنی در سجده
ذکر ذقن بجهة آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست و گفته اند
سجده اول شکر است و این سجده بجهة تأثر از مواعظ قرآنی اجر مردم در سجده فرموده
گریند يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند سماع قرآن را خُشُوعًا فروتنی و تضرع این سجده
چهاردهم از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده
که بحقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا بر
باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده می‌شود و خشوع نمی‌باشد الا از
تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی و بر آن تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد
باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند و خضوع او بیفزاید بما تجلی الله لشیء الا
له لمعه نور تجلی الاقدم بر حدوث افتد و لقد ذهب خضوع الخاشع
هستی است و بلندی موجب این پستی است آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم که
در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند که محمد ما را از پرستیدن
دو خدای منع میکند خود دو خدا را می‌خواند آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید الله را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید
رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذاتست
و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلعم گفتند که خدای تعالی در توریة ذکر
رحمن بسیار کرده و تو این اسم کم یاد می‌کنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن
اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکو است و بدان حق را خوانده
باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال
و بعضی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جریر رح فرموده که حضرت پیغمبر صلعم فرمودی در — و ابن جریر
جمیع نمازها هر وقت که صلاة بودی در مسجد الحرام قرآن نکردی اهل شرک بلهو و لغو
و صفیر مشغول شدندی تا شاید که آن حضرت صلعم در غلط افتاده ترک قرائت
کند حق سبحانه و تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرائت نماز خود را
یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا
حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز می‌گذارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذَٰلِكَ
میان جهر و مخافت سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است و آورده اند
که صدیق قرآن بخواندی و میفرمود شیطان را می‌رانم و خفته را بیدار می‌کنم حضرت
صلعم بعد از نزول آیه صدیق رض را فرمود که قدری آواز بلند ترک کن و عمر رضی الله
عنه را امر کرد که قدری آواز فرود آر و گویند معنی آیه اینست که جهر مکن در همه نمازها
و اخفا مفرما در همه و میان هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة روز اخفا و در لیل

جهر و قل الحمد و بگو ستایش و ثنا مر خدا را الذی لم یتخذ آنکه نگرفت
ولدا فرزند چنانکه یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را فرزند اثبات می کردند
و لم یکن له و نیست هرو را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانکه مشرکان
که بتان را شریک حق تع میگفتند و لم یکن له و نیست هرو را ولی دوستی
من الذل انجهه مذلتی که داشته باشد یا بسبب دوست عزیز گردد و عالم الهدی
فرموده که حق سبحانه وتع دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست
گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت تا باوج عزت ترقی کنند و کبره و تعظیم کن او را
تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دانی از وصف واصفان و معرفت عارفان
فکرها عاجز است از وصافش عقلها هرزه می تازد لا فش عقل عقلست و جان جان ثنای او
آن کز و برتر ستایش ثنای او و گفته اند معنی کبره آنست که گویی الله اکبر و ثعلبی از
فاروق نقل می کند که بنده را از گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وی است
این آیه آخر بنی اسرائیل سوره آیة العز گویند و هر کودک که از بنی المطلب در آمدی حضرت
پیغمبر صلعم بدو آموختی سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله ثنا و ستایش مر خدا را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی
عبده بر بنده خویش یعنی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را و ثبت استحقاق حمد الکتابه
بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که بر بندگان
ارزانی داشته و لم یجعل و ننهاد له در وی عوجا چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تناقض
معنی یا عدول از حق یا خلل و کج ... قیما راست یعنی معتدل ... افراط و صفت
تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قوم بمصالح عباد ... آورده که ضمیر له راجع
و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میل بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال لینذر
تا بیم کند محمد صلعم یا قرآن مر کافران را بأسا شدیدا بعذاب سخت که استیصال ...
با عقوبت و فتح عذابی صادر شده من لدنه از نزدیک خدای تع که معذب ... است
نه غیر او و یبشر المؤمنین و تا مژده دهد قرآن یا پیغمبر صلعم مر گروندگان را الذین
آنانکه یعملون الصالحات می کنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه مر ایشان راست
اجرا حسنا مزد نیکو یعنی پاداشت پسندیده و بهشت ماکثین در حالتی که مقیم باشند
فیه در آنجا ابدا همیشه بی انقطاع و انتقال ... آورده که عمل صالح آنست که
جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود و ینذر الذین قالوا
و بیم کند آنانرا که از روی جهل اتخذ الله گفتند مر گرفت خدای تع ولدا فرزندی
قایلان یهودند و نصاری و بنو ملیح ما لهم نیست ایشانرا که میگویند او را بفرزندی
بفرزند یا بدین سخن که می گویند من علم دانشی بلکه بتوهم کاذب القای ... و تقلید



و لا لآبائهم و نه دانش بوده مر پدران ایشانرا درین باب اگر تقلید آبا می کنند
کبرت کلمة بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از وی عجوبت تخرج بیرون می آید من
افواههم از دهنهای ایشان از همه قولها و این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده
که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ان یقولون
نمی گویند الا کذبا مگر دروغ و ... در و ... ازین دیگر رسیده
که بسبب آن آسمان و زمین بشکافند و کوهها از جا بروند تکاد السموات یتفطرن منه
و تنشق الارض و تخر الجبال ان دعوا للرحمن ولدا و آورده اند که حضرت رسالت صلعم
از اجماع این کلمه غمناک شدی و امیدی که بایمان ایشان داشت با انقطاع نزدیک
رسید حق سبحانه و تعالی برای تسلیه دل مبارک او فرموده فلعلک پس تو مگر
باخع نفسک کشنده مر نفس خود را علی آثارهم بعد از برگشتن ایشان از تو
با پس از آثار ایشان یعنی کار بر خود آسان گیر و غم بر دل ... ان لم یؤمنوا
اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن و برنجی کفر و عصیان ایشان خود را
هلاک مکن اسفا از روی اندوه و حسرت یا جزع یا غضب انا جعلنا بدرستیکه ما
گردانیده ایم ما علی الارض آنچیزی که در روی زمین است از معادن و نباتات و حیوانات
زینة لها آرایشی مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد
انبیا یا علما یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند مراد از زمین
رجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته است
روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند
مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق سبحانه و تع فرموده که ما آنرا ...
خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معامله
آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که ایهم کدام از ایشان احسن نیکوتر است
عملا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات ترک کند و انا لجاعلون و بدرستیکه
ما سازندگانیم ما علیها آنچیزی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها
صعیدا جرزا زمین هامون و بی گیاه یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهیم
ساخت پس دل بدان منهید و بزینت ناپایدار فریفته مشوید جهان از رنگ
و بو سازد امیرت و لیکن نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ دلکش را اعتبار
نه بوی دلفریبش را مدار و نیست آورده اند که یهود قریش را سه سوال در آموختند
که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند یکی دیگر می گفتند که قصه جوانان ... عجیب است
عجبا بود که جواب آن دانی حق سبحانه وتع آیة فرستاد که ام حسبت نه چنانست
که می گویند آیا می پنداری که ان اصحاب الکهف و الرقیم آنکه اصحاب کهف و رقیم
که سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا

چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان که نسبت قدرت ما در آفرینش ارض و
سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست اذ کهف غاریست حیرم نام واقع در
کوه بنا خلوس از نواحی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده از رصاص یا حجر که اسماء
اصحاب کهف در آنجا بوده و آن در غار آویخته و حدیثی در وقوع هست که اصحاب رقیم
سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی در در غار
فرود آمده و پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری جسته چون تقیهٔ مزد
اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه و تعالی نجات خواسته است
و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال
مختلفه بسیار است و در ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد آورده اند
که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا معبدی برای
بتان که معبود او بوده بنا ساخته و اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرده
هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوانان
نورسیده خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول
گشتند و از حق سبحانه و تعالی در خواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار لعین
امین سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرد
طلب بسیار نمود ایشان بطریق توحید راسخ و در زهد مطلقا فرمان او نبردند
دقیانوس حکم کرد که حلل در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما
جوانید و خورد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار تامل نمایید
و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا نه پس از آن شهر متوجه موضعی
دیگر شدند و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب امر خود
مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت
زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی
بدیشان رسیده بدین ایشان در آمده در موافقت موافقت نمود و سگ شبان
نیز در عقب ایشان دوید ناغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای
تعالی او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدا را
دوست می دارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک
کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری می دانم که بدان پناه می توان گرفت
پس باتفاق روی بغار نهادند حق سبحانه و تعالی از رفتن جوانان بآن غار بدین
وجه خبر می دهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشتند جوانان و منضم گشتند
الی الکهف بغار حرم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده مارا
من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا



و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که گرفت که فرار از امت رشدا راستی نیکویی
و صواب فضربنا پس نهادیم ما علی آذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن
نشنوند یعنی بیدار نکردیم ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالهای
ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را
لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم تا پیدا شد بندگان ما که در قصه
ای الحزبین کدام از دو گروه مراد اهل کتابند از الله یا مومن و کافر
یا متقدمین و متاخرین و هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان احصی
شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا اندازهٔ مدتی را که ایشان درنگ
کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند
و شماره که راست تر است نحن نقص ما قصه می کنیم یعنی می خوانیم علیک
بر تو که محمدی صلعم نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی انهم فتیة بدرستی
که ایشان جوانان بودند که اندوی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار
خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمودن یعنی ثبات و یقین
وربطنا و به بستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل
ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ایشان را بر آن داشتیم در وقت سخن دقیانوس اذ
قاموا چون بایستادند در پیش روی او ایشان را به بت پرستی دعوت کرد فقالوا
پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض پروردگار آسمانهاست لن
ندعو نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که
گفته باشیم اذا آنهنگام که دیگری را پرستیم شططا سخن خطا و دروغ
هؤلاء قومنا این گروه که کسانی ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس
اتخذوا فرا گرفتند بسبب تقلید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای
بحق آلهة خدایان دیگر که بر باطلند لولا یاتون چرا نمی آیند کافران علیهم
به پرستش بتان و استحقاق ایشان عبادت را بسلطان بین بحجتی روشن
و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بعید بقتل مردمان را تکلیف می کند نه بحجت و برهان
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا
بر خدای تعالی دروغی که نسبت شریک کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد
از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای
طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون با یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید
از ایشان فرار کردند وما یعبدون و از آنچه می پرستیدند من دون الله غیر از
خدای ایشان خدا را معبود می دانستند و بتان را در عبادت شریک می ساختند

بادیلیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ
پس بازگشت کنید بسوی غار و جای گیرید يَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ
برای شما پروردگار شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ
و بسازد برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آنچیز که بدان نفع گیرید در
دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه درآمدند و شبان ایشان را بغار
درآورد چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه وتعالی خواب را بر ایشان گماشت همه آنجا
بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روز بافسوس باز آمد احوال جوانان پرسید
و چون فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمودند گفتند ای
ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شدند دقیانوس با جمعی از عقب ایشان
برفت و ایشان را درون غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند گفت در غار را بسنگ
برآرید که همه آنجا بمیرند پس در غار استوار کردند و دو مؤمن از مقربان دقیانوس
اسامی و احوال جوانان بر لوحی از سنگ نقش کرده در دیوار غار وضع کردند
بامید آنکه شاید که روزی کسی آنجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار
ایشان در طرف جنوبی کوه بنا حلوس بود لاجرم آفتاب در وقت طلوع و غروب
بر دو جانب او می تافت و عفونتها را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد
و درون نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند
چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید وَتَرَى الشَّمْسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا
طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند ٢ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست ٢ عَنْ كَهْفِهِمْ
آینده چه در غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب کند
تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ کرده وَهُمْ
و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند یعنی در وسط بجهتی که روح هوا بدیشان
میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذَلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل
قدرت خدایست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ
أَيْقَاظًا و پنداری تو ایشان را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ
رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال خوابست
کار جوانمردان طریقت است چون نظر بظاهر ایشان نگری بینی که چاره گرانند در میدان
اعمال و چون بسرایر ایشان درنگری بینی که از همه فارغند در بوستان لطف ذو
الجلال بباطن مست نظاره هستیاند یعنی بیکبار بصورت در کار ظاهر و ...





درساخته باطن از جهل واپرداخته ابن عباس رض فرموده که اصحاب کهف را
در هر شش ماه از جانبی بجانبی می گردانند تا زمین آنچه بر پوست ایشان است
نخورد و گویند هر سالی روز عاشورا می گردانند و بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت
کما قال تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و می گردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما می گردانند شان
ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بدست چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان
بَاسِطٌ گسترانیده دستهای خود را ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانهٔ
او و آن سگ زرده بسرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرخ
بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمور یا حمران
یا دیان یا صهیبا در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شبان بعد عوی حضرت
نوح ع درود فرستاد ذکر ثم ضرب نوعی نرسد و هر که این کلمات و کلبهم باسط ذراعیه
بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی
و نظر کنی بر ایشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت
گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترسیدن یعنی دل
ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه
چشمهای ایشان گشاده است و مویهای و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در
مکانی مظلم و موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر صلعم
و مراد غیر وی است القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت بدار
الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنیاد حیاتش در هم فکند و آن همه ملک و مال
و جاه و جلال او تلاشی گشت ٢ دمی چند شمرد و ناچیز شد ٭ زمانه نخندید کو نیز شد
و بعد از و چند مالک دیگر بران ممالک نظر کرد تا نوبت بملکی صالح تندوس و گویند
که تندوسیس رسید و او فردی مؤمن و خدا ترس بود و اکثر اهل زمان او در حشر
جسد بشبهه افتاده بودند و منکران را هر چند دلایل ایشان بنمود سود نکرد حق
سبحانه و تعالی خواست که دلیل بر حشر جسد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار
کرد چنانچه گفت وَكَذَلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ بر
انگیختیم بکمال القدرت و بیدار کردیم که نه جسدهای ایشان بطول زمان تغیر یافته بود
و نه جامههای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم و یقظه ارزانی داشتیم بقلبه
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان
در کمال قدرت بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان تملیخا
که بزرگتر از همه اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید بعد در غار مقصود آن بود
که تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده قضا کنند ایشان بامداد بغار
درآمده بودند چون سر برکردند آفتاب بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا

لَبِثْنَا گفتند درنگ کرده‌ایم اینجا یَوْمًا روزی اگر دی روز در خواب شده باشیم
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره‌ای از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را
مالیده و مویهای سر دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی
دیگر را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده‌اید
فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ
این درم که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده
در نگرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکترند از جهت طعام
یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلالتر است چه در زمان ایشان در آن شهر
کسان بودند که ایمان خود مخفی می‌داشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا
کند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ
و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبر
دار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا شما یکی را از اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی
این مدینه اکثر تابع دقیانوس‌اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع گردند یا ظفر یابند
عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ
یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستگاری نیابید
آن وقت که بدان دین درآیید أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید
یملیخا اگر بعقل رستگار ایشان بود وصیتها قبول نمود روی بشهر نهاد
و بدروازه رسید اوضاع او متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات
و اشکال و الوان مردم برنهجی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان
خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا نان بستاند خباز زری
دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را بسیار اری دیگر
نمود و بیک لحظه این خبر منتشر شده بشحنه رسید وی یملیخا را طلبیده تهدید
عظیم نموده طلب باقی زرها کرد تملیخا گفت من نیافته‌ام دی روز این زر را از خانه پدر
برداشته‌ام و امروز به بازار آورده‌ام نام پدر خود را بر سیدند و چون کسی از مردم
آن شهر ندانست وی را تکذیب نمودند و از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس
برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم از غایت استهزا کردند دقیانوس قریب سیصد
سال که مرده تو ما را افسوس میکنی تملیخا گفت ما دی بعد با جماعتی از وی گریخته
بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه
او را نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرده ملک با جماعتی از مقربان
و اشراف بلد روی بغار آوردند و یملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور
ملک برسید و آن لوح بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرده

ملک



ملک بغار درآمد ایشان را دید با رویهای تازه و جامه‌های نو متحیر شده بر ایشان
سلام داد جواب دادند حق سبحانه و تعالی اخبار فرمود که وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندوس و امم او را
بدیشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای تعالی به بعث
و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری بموت و بعث مشابهتی
تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر آنکه تا بدانند قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شک
نیست در آن پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع
می‌کردند بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند
حشر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد
با یکدیگر پس بدین ایشان را ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهد
شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای
ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه
نفوس همه مردمان و امساک اجزاء ابدان ایشان دیگر باره فرستادن ارواح بدان
پیش قدرت کامله او دشوار نیست عجز را با قوت حق کار نیست آورده‌اند که جوانان
ملک را دیدند دعا کردند و در مضاجع ایشان بخفتند و ارواح ایشان مقبوض
شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت صلعم را آرزوی آن
شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا
نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین دعوت
کنند آن حضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و کرا برفتن فرمایم جبرئیل
بفرمود ردای مبارک خود بگستران و صدیق و فاروق و امیر المومنین علی و ابوذر
رضی الله عنهم بگو تا هر یک بگوشه‌ای نشینند و باد را که مسخر سلیمان بود بطلب که
خدای تعالی او را تابع تو کرده است بفرمای تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت
آنچنان کرد صحابه بدر غار رسیدند سنگی بود برداشتند سگ ایشان
روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی بایشان افتاد بدم
جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که درآیید ایشان درآمدند گفتند
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه و تعالی ارواح با جساد ایشان باز
آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه رض گفتند نبی الله محمد بن عبد الله
صلعم شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله صلعم پس دعوت
کردند بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر صلعم سلام رسانیدند
باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد محمد مهدی عم از اهل بیت محمد صلعم
زنده شوند و مهدی عم بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت

بمعوث کردند القصه چون تندروس وقوم او که این حالات سابقا مذکور
شد مشاهده کردند فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان
بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بر آن بنا موضع
ایشان را بشناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناترست
بحال ایشان از جمعی که در باب ایشان منازعت می نمایند قال الذین غلبوا
گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی آن جماعت که
بحشر اجساد قائل بودند گفتند لنتخذن علیهم هر آینه بگیریم بر ایشان
مسجدا مسجدی که مردمان در آن نماز می گذارند سیقولون زود
باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلاثة سه تن
بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان بود ویقولون وگویند
نسطوریه از ترسایان خمسة پنج تن اند سادسهم کلبهم ششم ایشان
سگ ایشان وگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن بپوشیدگی
یعنی گفتار ویست که باختراع خود می گویند ویقولون وگویند مسلمانان
باخبار حضرت رسول صلعم سبعة ایشان هفت تن اند وثامنهم کلبهم
وهشتم ایشان سگ ایشانست قل ربی بگو آفریدگار من اعلم بعدتهم
داناترست بشمار ایشان ما یعلمهم نمی داند عدد ایشان را الا قلیل مگر
اندکی از مردمان که حضرت پیغمبر صلعم واصحاب او رض ابن عباس رض فرموده
که انا من ذلک القلیل واز حضرت مرتضی علی منقولست که اصحاب کهف هفت
تن بوده اند واسماء ایشان کمشلینا مرنوش وبرنوش شاذنوش واسم راعی
مرطونس واسم کلب قطمیر ودر روایات دیگر هست در اسامی ایشان اما
فی الجمله صحة دارد واسم راعی مرطونس است اینست حد تفسیر بتقریر از عبد الله
عباس رض نقل می کنند که چون آتش در موضعی افتد این اسما را کاغذی نوشته
در آنجا افکنند فی الحال فرو می رود واهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار
بعضی گویند این قصه نمود اربعلائی سبعه که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم
وکهف خلوتخانه ایشان بود وکلب نفس حیوانیه ونزد جمعی اشارتست بروح و
قلب وعقل فطری ومعیشت قدسیه وسر خفی که تعلق بکهف بدن دارد و
دقیانوس نفس اماره است وحواله توضیح این سخنان بجواهر می رود فلا تمار پس
جدال مکن ای محمد صلعم فیهم در شان اصحاب کهف با اهل کتاب مگر جدالی اندک
الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی تو هم بنمای حجت بعادله وبر ایشان بخوان
آنچه در قرآنست بی رد وتجهیل ایشان تا اشتغال منمای ولا تستفت فتوی
مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را

آورده اند



آورده اند که چون سؤال ثلاثه مذکوره از حضرت رسالت صلعم پرسیدند فرمود که
بیایید تا شما را خبر کنم ونگفت ان شاء الله تا پانزده روز یا کم وبیش وحی نیامد
وقریش طعنه آغاز کردند وغبار ملالی بر آینه دل نازک آن حضرت صلعم نشست
حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد ولا تقولن ومگوی لشیء مر چیزی را وکاری که قصد
داری انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک آنرا غدا فردا الا ان یشاء الله
مگر آنکه خواهد خدای تعالی یعنی بگویی که اگر خدای خواهد واذکر ربک ویاد کن پروردگار
خود را اذا نسیت چون فراموش کرده باشی وبگو ان شاء الله تعالی یا یاد کن پروردگار
خود را بحقیقت ذکر فنای ذکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که ذکر حقیقی آنست که ذاکر در سر مذکور شود وجان وی در سر نور عیان
از بیان دور بگردد نه بیان در گنجد نه عیان نه من وما بقی ونام ونشان نه
ذکر وذاکر محو گردد بالتمام جل کلی بمذکور ماند والسلام وقل عسی وبگو شاید که
ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب بآنچه که نزدیکتر است
من هذا از بیان اصحاب کهف که می پرسید رشدا از راه صواب چون عنقریب آن حق
سبحانه لاجرم سوی او راه نمود بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف وآن اخبار انبیا
وامم سابقه بود از نوازل وحوادث ولبثوا ودرنگ کردند آن جوانمردان فی کهفهم
در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلاث مائة سنین سیصد سال
وازدادوا تسعا وزیاده کردند وبر افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد شمسی
بوده ونه سال قمری شد چه تفاوت بین السنتین در هر سالی قریب یازده روزست
وبتحقیق سیصد شمسی وسیصد ونه سال قمری دو ماه ونوزده روز باشد
در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم ونه را نشناسیم حق
سبحانه وتعالی فرمود که قل الله بگو که خدای تعالی اعلم بما لبثوا داناترست
بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات والارض پوشیدهای
آسمان وزمین یعنی مخفیات آن ابصر به چه بیناست خدای تعالی بهر
موجودی واسمع وچه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان
وزمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که متولی ایشان بود ولا یشرک
وانباز نمی کند خدای تعالی فی حکمه احدا در حکم خود یکی را از موجودات علوی و
سفلی واتل وبخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من
کتاب ربک الکتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغییر کننده
نیست لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاد ولن
تجد ونیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده
که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت را صلعم گفتند این پشمینه پوشان

چه قدر را چون صهیب و عمار و خباب رض که بوی خرقهای ایشان ما را متأذی دارد
از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که واصبر نفسك و باز
دار تن خود را و شکیبایی کن مع الذین با آنانکه یدعون ربهم می پرستند
پروردگار خود را بالغداة والعشی به بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است
یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات روز و شب که به پرستش حق مشغول اند
یریدون وجهه می خواهند رضای او را یا او را می جویند و جویای غیر او نیستند
و نزد بعضی این آیه مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفه قلوب چون
عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله صلعم ما
اشراف عربیم و با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان نتوانیم نشست تو ایشان را
دور ساز تا ما نیز در پیش تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن
بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای تع بپرستش او می
گذرانند ولا تعد و باید که درنگذرد عیناك عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی
نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن ترید می خواهی زینة الحیوة الدنیا
آرایش زندگانی دنیا را باید دانست که آن حضرت صلعم هرگز به دنیا و زینت
آن میل نبوده بلکه معنی این آیه آنست که مکن عمل بچیزی که مایل بزینت دنیاستی
مایل بدنیی از فقرا معرض و به اغنیا مقبل باشند ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا
آنرا که غافل گردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما و آن کل عیینه
بن حصن بوده و اتباع او یا عیینه و اتباع او که آنحضرت صلعم را بطرد فقرا
میفرمودند حق سبحانه و تع فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم واتبع و او پیروی
کرده است هواه آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا
تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت وقل و بگو مر ایشانرا که آنچه
بشما آورده ایم یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست و سخن درست است
از آفریدگار شما فمن شاء پس هر که خواهد که بگرود بدو فلیؤمن پس باید
که بگرود ومن شاء و هر که خواهد که نگرود فلیکفر گو نگرو امام زاهد رح
آورده که امر تهدید است نه امر اجازت و اباحة و ابن عباس رض فرموده
که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خدای خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد
و هر کرا نخواهد کافر شود بی شك شود و ما تشاؤون الا ان یشاء الله الخ
مشیت الهی بدان متعلق شده است از سمت تغییر متبرا و از صفت تبدیل معرا است
هر کرا خواهی بخوانی و هر کرا نخواهی برانی حکم حکم تست گفتن چاره جز تسلیم نیست
انا اعتدنا به درستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی
کافران نارا احاط بهم آتشی که بکرد در آید ایشانرا سرادقها سراپرده های

آن تشبیه



آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن
و در حدیث ابو سعید خدری رض آمده که سرادق نار چهار دیوارست عرض هر یك از آن
چهل ساله راه که بکرد کفار در آمده وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی
یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته
که بشوی دهن ایشانرا بریزند یشوی الوجوه بریان کند و بسوزد رویهای ایشان از فرط حرارت
بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت مرتفقا و چه بد منجای بودن
ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات
و بکردند کارهای شایسته انا لا نضیع بتحقیق ما ضایع نکردانیم اجر من احسن
مزد آنکس که نیکوترست عملا از روی کردار اولئك آن گروه مؤمنان و پسندها کانه هم
مر ایشانراست جنات عدن بوستانهای اقامه یعنی بهشتها که در آن
مقیم باشند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل ایشان یا بامر ایشان
جویها یحلون پیرایه بسته شوند فیها در آن بوستانها از دستوانهای من اساور
ساخته شده من ذهب از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر رض نقل میکند که هر یك
از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از لؤلؤ و یاقوت ویلبسون
و بپوشند ثیابا خضرا جامهای سبز من سندس از دیبای نازك واستبرق و دیبای
سطبر فراخور از روی هر یك متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائك
بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نعم الثواب نیك پاداشتیست بهشت و نعیم
آن وحسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا تکیه گاه یا نیکوست بهشت در رجلین
آرامگاه واضرب لهم مثلا و بیاور برای مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل که آنست
دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا بلیخا و او مؤمن بود و دیگری
قطروس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یك
چهار هزار در تصرف کردند کافر بدان ضیاع و متاع و عقار خرید و مومن همه را
در وجه خیر صرف کرد حق سبحانه و تع از مال و حال ایشان خبر میدهد جعلنا لاحدهما
دادیم هر یکی را از ایشان یعنی قطروس را جنتین دو بوستان من اعناب از
تاکهای انگور وحففناهما بنخل و محفوف کردانیدیم آنرا بنخلها بنان یعنی درختان
خرما گرد اگرد او در آورده بودیم وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ
زرعا کشت زرعی تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد کلتا الجنتین
آن دو باغ آتت اکلها بیاوردی میوه و محصول خود را بتمامی ولم تظلم و ستم
نکردی یعنی کم نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را یعنی بر اغلب
آنست که میوه سال تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی
وفجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا میان آن بوستانها جویی آب تا شرب

آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ وبود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی از انگور و خرما
و میوه‌های دیگر داشت واختصاص آنها بذکر غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج
شد و رجوع به برادر یهودا کرد و در معیشت توقع مساعدت کرد فطروس گفت از من و تو
برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست
و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستانهای
بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من
حور العین دارم تو غلام و کنیزان جمع کردی و من طیب ولدان و غلمان نمودم
قطروس او را ملامت کردن آغاز کرد و گفت نقد بوعده نسیه از دست دادی
بخود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت فطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود
یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله می‌کرد با او و سخن با نمی‌گردانید
کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم
از قبل اولاد و حشم و خدم پس یهودا گفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد باغ خود
وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب از روی محبت دنیا
قَالَ مَا أَظُنُّ گفت نمی‌برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این
بوستان من هرگز یا مظنه من این است که این دنیا بسر نگردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
وگمان نمی‌برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَى
رَبِّي بسوی پروردگار من چنانچه تو می‌گویی و مرا برانگیزانند لَأَجِدَنَّ بخدای که
بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر ازین بوستانها مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق من
مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ گفت مر قطروس را
یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او مجادله می‌کرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر می‌شوی
بانکار بعث و تردد در آن داری بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدید
ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصل ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد و مرد رسیده
در رسته اندام لَكِنَّا من می‌گویم الا هُوَ اللَّهُ اوست خداوند بحق رَبِّي پروردگار
من و آفریدگار از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمی‌گردانم بِرَبِّي أَحَدًا
بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ
ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود
یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد با نیز گفتی که خدا خواهد فانی گرداند
و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدای تع یعنی با نیکی که بعجز خود
اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت و بنا میسر شده بمدد کاری لطف حضرت
باری است إِنْ تَرَنِ اگر می‌بینی مرا أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهت مال و فرزند

صو



فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ
بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان وَيُرْسِلَ و فرو فرستد
عَلَيْهَا بر بوستان تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذابی مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيدًا زمینی هامون
زَلَقًا بی گیاه که پای بلغزد أَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَاؤُهَا آب بوستان
غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین
فرو رفته طَلَبًا جستن یعنی از آب آوردن مقدور تو نبوده آورده اند که
حق سبحانه و تع سخن آن مؤمن راست گردانید و عذاب استیصال بدان
باغ فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه باغ کافر و تباه
شد جمیع اشجار و انهار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال مشاهده کرد يُقَلِّبُ می‌گردانید
كَفَّيْهِ هر دو کف خود را از روی حسرت هر دو کف خود بر هم می‌زد و پشیمانی
میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ بر آنچیزی که خرج نموده بود فِيهَا در عمارت آن
وَهِيَ خَاوِيَةٌ و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود
یعنی سقوف ساقط شده و جدران آن در روی افتاده چه حقیقته که بسته بود
بیفتاد آنگه تاکها بر روی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده
آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُولُ و می‌گفت يَا لَيْتَنِي کاشکی من
لَمْ أُشْرِكْ انباز نمی‌گرفتم و شریک نمی‌ساختم بِرَبِّي أَحَدًا به پروردگار خود دیگری را
تا بوستان من خراب نمی‌شد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ و نبود مر او را فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ گروهی که
یاری دهند در دفع عذاب از باغ مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای تع که او تعالی قادر بود بر نصرت
او نکرد وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده
از خدای تع هُنَالِكَ آنجا بوقت نزول نقمت یا در روز قیامت الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن
و یاری کردن مر خدا راست و بس الْحَقِّ خدای راستگوی درست کار هُوَ خَيْرٌ
او بهتر است ثَوَابًا از جهت پاداشت مر آنکه بدو امید دارد وَخَيْرٌ عُقْبًا
و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده نیکوکار را یعنی عاقبت طاعت کننده او و صاحب
تا ولایت تمثیل می‌کند تحلیل نفس کافر و قلب مؤمن و جنت ایشان را بهول دنیا
که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه و در بوالفی
احوال مناسب این مثل بخان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ
و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان در جهان
كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از
جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهِ با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین

وقوت گرفت ونشو ونمای خود بکمال رسانید وزمین بدو تازه وخرم شد
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روزی دیگر گشت آن گیاه تازه وزیبا هَشِيمًا
خشک گشته ودرهم شکسته بمثابه که از خشکی وشکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ
پراگنده می گردانند ویرا بادها وازین سو می کنند وبهر طرف می برند وَكَانَ اللَّهُ
وهست خدای تع عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا وافنا مُقْتَدِرًا توانا
تشبیه کرده اند کانی دنیا را بگیاهی که باب باران سبز شود وبیالد و
بکمال خود رسد ووقتی آن درآید که از آن نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد
وخشک وبیفایده بماند همچنین آدمی زندگی ونازکی که دارد خوش برآید همچنین
که نامهٔ عمر او بعنوان بپایان رسد مقتضی اجل درآمده نهال نهاد بشری
فنا خشک سازد وخرمنهای آن وآرزو بباد هستی بر دهد بهار عمر
بی دل فریب ورنگین است • والحجه سود که دارد خزان مرگ از پی • روسای عرب
بمال وفرزند مباهات می کردند وحضرت پیغمبر را صلعم بانکه درویش است و پسر
ندارد طعنه می زدند حق سبحانه وتعالی فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال وپسران
زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش دنیا وزندگانی دنیا اند نه زاد قبر وتوشه راه معاد
چه اندک زمانی عرضهٔ تلف وهدف زوال خواهد شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
وکارهای شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
بهتر است نزد پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداشت وَخَيْرٌ أَمَلًا وبهتر از
جهت امید یعنی صاحبان اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه وتعالی در آخرت
می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است وگویند
کلمات خمسه است یعنی سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یا کلمات سه گانه لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَسْتَغْفِرُ
اللهَ وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا
نیات پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا بنات که بحکم هن ستر من النار سبب خلاصی
والدین باشد امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عملهاست
که مشوب باتعرض وطمع نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود یا نتیجهٔ آن ابد الآباد است
بقا موسوم تواند بود دوم مر فرموده که خلوص عمل بآنست که در وی علتی اثر عوض نبینی
ونه دانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ ویاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم
ودر هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ وبینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از آنکه
کوهها ودرختان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ وحشر کنیم همه را یعنی جمع
سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس در نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر
ناکرده وَعُرِضُوا وعرضه کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا

ایستاده



ایستاده صف کشیده وحق سبحانه وتع فرماید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه
آمدید بما برهنه وتنها بی خدم وحشم ومال وعیال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه
آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ خبر نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان
برده بودید وپنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه نسازیم لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا وقتی برای
ایجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران
بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر
تا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس ببینی گناهکاران را
مُشْفِقِينَ ترسناکان واعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب
ایشان باشد از گناه وفراموش کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع شوند خوف
برایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ وگویند يَا وَيْلَتَنَا وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ
چه بوده است این نامه را لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته است صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً
گناهان خورد وبزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آن را وضبط کرده ونگاه
داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا وبیابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ
وستم نکند پروردگار تو أَحَدًا کسی را بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه وَإِذْ قُلْنَا ویاد
کن آن را که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا
پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم بنی الجان
یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند وابلیس از ایشان بود وغیر ایشان
از ملائکه مخلوق اند از نور وقول اول اصح است چه در همین آیه اولاد وذریه اثبات
می کند وملائکه را ذریت نیست دلیل دیگر آنست که می گوید فَفَسَقَ پس بیرون
رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود فا برای تسبیب است یعنی عاصی شد
بجهت آنکه در اصل جنی بوده أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا می گیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ
وفرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوست می گیرید
وفرمان برداری می کنید وعوض من عاصی می شوید وَهُمْ وحال آنکه ابلیس وذریه
او لَكُمْ عَدُوٌّ شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است ستمکاران را ابلیس وذریه
او بَدَلًا بدل از خدا ونیکو نبود ذریه یعنی اتباع وتسمیهٔ ایشان بذریه از
قبیل مجاز بود واکثر بر آنند که او را ذریه نیست در تبیان آورده که چون حق سبحانه
وتعالی ابلیس را براند بپهلوی او زوجهٔ او را که آوخ نام دارد بیافرید واو را ابشماد
دیگهای بیابان فرزندان اند واز اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته است
ودیگر لاقیس وولهان است ودر عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است
وولهان موسوس صلوات وبعضی بر عکس گفته اند وامام احمد غزالی رحمه الله در اربعین
آورده که چند شیطان را فرزندانیست وباتفاق زلنبور را وصاحب اسواق است که بر

ومکر فروشی و خیانت و وسوسه می کنند و اعوان صاحب ابوابست زناست و نیز صاحب
مصائب که سور و نوحه و شق جیوب و لطم مدد می فرماید و مسوط صاحب الاحقات
و داسم با خورندهٔ طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت می کند و مددش می کند و اعمالت
کرا ایشانرا بر هوای مخالفه می دارند ما اشهدتهم حاضر نکردانیم شیطان و اولاد او را
خلق السموات و الارض بوقت آفرینش آسمانها و زمین تا با ایشان ما و نه شکیم را مدد کار
طلبیم و لا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان تا اعتقاد جمعی بود که جن بر
علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه و تع نفی می فرماید آنرا و می گوید ایشان در آفرینش آسمان
و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبر بودند پس چگونه
ایشانرا در عبادت انباز من می گیرید و ما کنت و نبودم من متخذ المضلین
فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریهٔ او ست عضدا یاران و مددکاران یعنی در
خالقیت نیازم از یار و مددکار و یوم یقول و یاد کن آن روز را که گوید خدای تع که تاقی شنه
با مرا و مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهة دفع عذاب از خود نادوا بخوانید و
بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا آنانکه گمان بردید که انباز منند اضافهٔ
شرکا بر زعم ایشانست بجهة توبیخ و تقریع نیز می شاید فدعوهم پس بخوانند
کافران بتان را فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا فریاد نرسند و جعلنا بینهم
و کردانیم میان کفار و الهه ایشان موبقا جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ
بینهم میان ایشان که مهلکهٔ عظیم باشد و همهٔ ایشان در آن معذب سازیم و از
عبد الله منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل
لا اله الا الله و محمد رسول الله و میان سوای ایشان و رءا المجرمون و ببینند مشرکان
النار آتش دوزخ را معاینه انجمه یا از دور فظنوا انهم پس یقین دانند که ایشان
مواقعوها در افتادنی اند در آن و لم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش مصرفا
مکانی که باز کردند یا گریزگاهی که از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان و لقد صرفنا
و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل کردانیدیم فی هذا القرآن در این قرآن للناس برای
مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت
گردد و دلایل و قدرت کامل که موجب ازدیاد بصیرت شود و حق تع بمحض فضل
عمیم در کتاب کریم و حکیم قدیم آنچه در جلد را بکار آید گفته است آنجا بحث فی
باید کان الانسان و هست آدمی اکثر شیء بیشتر از هر چیزی که خدای تع او را بیافریده است
جدلا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت
او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر حارث است که در قرآن جدال می نمود
یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت می کرد و ما منع الناس و منع نکرد اهل مکه را
و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد

بدیشان



بدیشان سبب راه نمونی که حضرت محمد است صلعم یا قرآن و یستغفروا ربهم
و منع نمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار
خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم مگر آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت
خدای تع در هلاک کردن پیشینیان او یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب
قبلا روی با روی و مستاصل کردند روز بدر و ما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما
فرستادگانرا الا مبشرین مگر مژده دهندگان مر اهل ایمانرا بنوال ابدی و منذرین و بیم
کنندگان مر مشرکانرا بنکال سرمدی و یجادل الذین کفروا و مجادله می کنند آنانکه کافر
شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و حجت چنین می گفتند
لیدحضوا تا زایل کردانند از مقر باطل خود و باطل سازند به الحق بآن جدال حق را
که قرآنست یا دین حق قویم محمد صلعم و اتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل
قدرت او و ما انذروا و آنچه را نیز بیم کرده شده اند بدان از قیامة و عذاب یعنی
قران و مواعید اخروی را گرفتند هزوا افسوس کرده شده بآن و من اظلم و کیست
ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او که
قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند و نسی و فراموش کند ما
قدمت یداه عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش
کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمی کنند در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما
نهادیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند
آنرا و فی آذانهم و در گوشهای ایشان افکندیم وقرا گرانی تا نشنوند چنانچه حق
استماع است و ان تدعهم و اگر خوانی تو ایشانرا الی الهدی بآنچه سبب هدایت است
یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت
تو راه نیابند ابدا هرگز مراد جمعی اند از کفار که در علم حق بعدم ایمان ایشان
متعلق بود و ربک الغفور و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش ذو الرحمة
خداوند بخشش لو یؤاخذهم اگر بگیرد خدای تع ایشانرا یعنی کافرانرا بما
کسبوا بآنچه می کنند از گناهان که شرکست و تکذیب حضرت پیغمبر صلعم
و قرآن لعجل لهم هر آینه تعجیل باشد ترا العذاب برای ایشان عذاب بلاده
دنیی بل لهم بلکه عذاب مشرکانرا هست موعد وعده یا زمان وعده
که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من
دونه بجز خدای تع موئلا پناهی و گریزگاهی و تلک القری و آن دیهها که قصهٔ
آن بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی
آنرا لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی و جعلنا
و مقرر کردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسد

ازان بیش و پس نیفتد چه قریش عبرت نمی‌گیرند و از شرف و ناموس فی دست
باز نمی‌دارند السّعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط و ترجمهٔ این کلام
سعادت فرجام فرموده ٭ نیکبخت آنکسی بود که دلش ٭ آنچه نیکی بود پذیرد ٭
دیگرانرا چو پند داده شود ٭ او از آن پند بهره برگیرد ٭ آورده اند که چون فرعونیان
هلاک شدند موسی ع بنی اسرائیل جمع کرده خطبه خواند که فصحا از استماع
برآمدند ادراک آن کلمات و تامل در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از علما
قوم گفت یا کلیم الله ع هیچ کس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع گفت
نمی‌دانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت
گذشت فی الحال که تلفظ کند بر آن حق سبحانه وتع بروی وحی فرستاد که ما را در مجمع
البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم برو با یکی از خواص خود تا ع
منزل وی و با خود ماهی بریان همراه برکه او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی
تهیه نموده روی براه آوردند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد صلعم که چون گفت
موسی ع لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یوشع بن نون را که بطلب خضر ع لَا أَبْرَحُ
همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که او ست و آن
ملتقی بحر فارس بود و روم و گویند آن موضع را افریقه و در زاد المسیر طنجه
و در بند شروان نیز گفته اند القصّه موسی ع فرمود که مدام میروم تا برسم
بمنزل او ٭ دست از طلبش ندارم تا کام من برآید ٭ ای یوشع تو با من موافقت نمای
در طلب این بنده صالح یوشع فرمود ارضی با تو موافقتم و رفاقت مغتنم می‌شمارم
مصراع ٭ خوش است اوارگی او را که همراهی چنین باشد ٭ پس یوشع ع توشه چند
نان و ماهی برداشته باتفاق موسی ع روان شد أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا بروم دهری یعنی
دهر یعنی مدت مدید تا برسم بمطلوب فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که
برسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمع که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه
بوده بنشستند موسی ع در خواب رفته بود و یوشع ع در آن چشمه وضو
ساخت و قطره بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و
یوشع ع متحیر شد و موسی ع از خواب در آمد و تفقد حال یوشع و ماهی ننموده روی
براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ
سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که
در آن توان رفت و هر جا که ماهی بریان می‌رفت آب بالای او مرتفع می‌استاد و زمین
خشک می‌گشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی ع
لِفَتَاهُ مر جوان خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا
پس بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم دمی برآساییم لَقَدْ لَقِينَا



مر آنچه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا این سفر که کردیم نَصَبًا رنجی چون یوشع ع سفره
پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ
چون جا گرفته بودیم بر کنار صخره فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش
کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد مرا ذکر او
إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول کرد أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجیب که هر جا می‌رفت راه فراخ پیدا
می‌شد و نشان دریا خشک می‌گشت قَالَ گفت موسی ع ذَٰلِكَ آن قصه ماهی است
مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم ما که می‌طلبیدیم و حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاد که آن
ماهی را راه داده خواهد نمود بدان کسی که می‌طلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا
بر نشانهای قدم خود قَصَصًا اتباع رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا
در آمده بود و راه دیدند خشک و گشاده و بدان در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند
عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما آن وحی است و نبوت یعنی که او را پیغمبر داشته بالطاف خود
بمذهب آنها که به پیغمبری او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا
از نزدیک ما که علمی که خاص است بما و کسی بدان راه نبرد الا بتعلیم ما در حقایق سلمی آورده
از ذو النون مصری قه که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند
علمی است که حاصل می‌شود بی‌واسطه کشف و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار
فرموده که دانند این علم محقق است اما در یافته سخن گوید فتوحات از سلطان العارفین
قدس سره نقل می‌کند که با جمعی از ائمه دیدن می‌گفت اخذتم علمکم میتا عن میت
واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت ٭ کل شیء که نقل رود بیکدیگر سست ٭ کل شیء که عشق
بعید خبر است ٭ کل شیء که کل بعد که ربا ٭ کل شیء که دل صد و افزاید ٭ علم چون
بدل زنند یاری شود ٭ علم چون بر گل زنند باری شود ٭ آورده اند که چون بجای خضر
رسیدند او را دیدند که تکیه کرده و جامه بر سر کشیده موسی ع سلام کرد خضر ع جامه
از سر کشیده جواب داد گفت تو کیستی گفت من موسی ام گفت نبی بنی اسرائیل گفت حق سبحانه
و تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید
پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد و گفته اند که رسول می‌باید که اعلم
امت باشد از مرسل الیهم در آنچه بعث بدان آمده از اصول و فروع دین و هر چه نزد این
قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته اینست اعلم بامور دنیا کم موید ان
قول است قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی ع مر خضر را هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم ترا عَلَىٰ
أَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه ترا آموخته اند رُشْدًا علمی
که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّكَ گفت خضر ع بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ

نتوانی معی صبرا با من شکیبائی کردن موسی ع گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهة
انکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود و در ظاهر آن
منکر و ناشایست نماید و چه حکمت از آن ندانی و نتوانی صبر کردن وکیف تصبر
و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط بآنچیزی که احاطه نکرده به بآن چیز خبرا از روی
دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی ع زود باشد که یابی مرا
ان شاء الله اگر خواهد خدای تع صابرا صبر کننده بر آنچه از تو بینم ولا اعصی و نافرمانی
نکنم لک امرا مر ترا در هیچ کاری قال گفت خضر ع که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر
پی روی کنی مرا فلا تسئلنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه حکمت آن
ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن حتی احدث لک منه ذکرا تا من سازم برای تو
از وی ذکرا بیانی که تو در یابی موسی ع قبول کرد و هر دو با هم روی براه نهادند
و یوشع ع بر عقب ایشان می رفت فانطلقا پس برفتند بر ساحل دریا تا برسیدند
بکشتی و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند ملاحان راضی شدند و در
آخر خضر را بعلم شناخته بتعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا چون نشستند
فی السفینة در کشتی و میان دریا رسید خضر ع تبری بر داشت و تخته ها از قوم
خرقها سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی ع آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق
اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست و دخول آب سبب
غرق شدن سفینه لقد جئت بدرستی که تو آوردی شیئا امرا چیزی شگفت
و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر ع آیا نگفتم که تو لن تستطیع
نتوانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی ع که آن سخن از خاطرم رفته بود
لا تؤاخذنی مواخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مرسان مرا
من امری از کار من عسرا دشواری یعنی مرا سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه
مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون آمدند و برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه
جمعی بازی می کردند و پسر زیبا روی بلند قامت خط سبز بر دمیده و ظاهر شده
در میانه ایشان بود و موسی ع و خضر ع گذر کردند حتی اذا لقیا غلاما چون بدیدند
پسری که ذکر کرده خضر ع او را از میانه ایشان طلبید در پس دیواری برد فقتله
پس بکشت او را بذبح یا اضجاع قال اقتلت گفت موسی ع آیا بکشتی نفسا زکیة نفسی
پاک را بغیر نفس بغیر نفسی او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق تا قصاص
چگونه او را بکشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی نا پسندیده قال الم اقل
گفت خضر ع آیا من نگفتم لک انک مر ترا در اول مصاحبت که تو لن تستطیع قوت
نداری و نتوانی معی با من در فعلهای من صبرا شکیبائی ورزیدن قال گفت موسی ع
ان سألتک اگر سؤال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال که منکر است

بعدها



بعدها بعد از این کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که
رسیدی من لدنی عذرا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار مخالفت کنم هر آینه
در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تع رحمت کند بر برادرم موسی ع
که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی و اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی
هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا حتی اذا اتیا پس در گذشتند و رفتند هر دو
با هم تا چون آمدند اهل قریة اهل دیهی که انطاکیه بود یا ابصره یا جروان از ارمنیه یا برقه
از مصر یا بربر زمین و اهل دیه چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس
نگشادندی نماز شام موسی ع و خضر ع بدان دیه رسیدند و خواستند که بدیه در آیند
کسی دروازه نگشود استطعما اهلها طلب طعام کردند اهل آن دیه را گفتند اینجا غریب
رسیده ایم گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام بجهة ما بفرستید
فابوا پس سر باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما انکه ایشان را مهمانی کنند ایشان
گرسنه بیرون دیه بودند بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در نواحی
دیه جدارا دیواری مایل شده بیک طرف یرید می خواست دیوار ان ینقض که بیفتد
و در گردد فاقامه پس خضر ع راست کرد آنرا بآنکه اساس سنگ و گل استحکام داد
قال گفت موسی ع اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس چرا دیوار
ایشان عمارت کردی لو شئت اگر می خواستی لاتخذت هر آینه فرا می
گرفتی علیه بر تعمیر آن دیوار اجرا مزدی قال هذا گفت خضر اینست فراق
بینی و بینک جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی اگر نوبت ثالثه
چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سانبئک
زود باشد که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی آنچه نتوانستی
علیه صبرا بر آن شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی
اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین مر محتاجان که ده برادر بودند پنج
بیمار بجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت یعملون فی
البحر کار می کنند در دریا فاردت پس خواستیم که بحکم خدای تعالی
ان اعیبها آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک وکان و حال
آنکه هست وراءهم در پیش راه ایشان ملک پادشاهی که او را جلید
بن کرکر گویند یاخذ می گیرد کل سفینة هر کشتی که درست می بیند
غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب
کردم تا از غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند
گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست
واما الغلام واما پسر کشته فکان ابواه پس بودند پدر

و مادر را مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم یا ترسیدیم
أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه درسانند بدیشان طُغْيَانًا ناپاکی وَكُفْرًا و کفران
نعمت یعنی شاید که باکفر و فسق درسانند ایشان را بروی مهربانی که والدین را بر ولد
هست و آن درساختن موجب کفر و طغیان بود فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ يُبْدِلَهُمَا
آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندان بهتر از او
زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب خلق ردیه مزکی باشد
وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند
که حق سبحانه و تعالی بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبر آن زمان
او را بعقد خود درآورد هفتاد پیغمبر از نسل او پیدا آمدند آن پسر را کش
خضر ببرید حلق سر آن را درنیابد عام خلق آنکه بخشد جان اگر بکشد رواست
نایب است و دست او دست خداست پس عداوتها کزان یاری بود پس خرابیها
که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار پس بود لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای
دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهری
ما در قریه مذکور است وَكَانَ تَحْتَهُ و بود زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی
برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی
وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند
میان ایشان و میان صالح ایشان هفت پدر بود و خدای تعالی ایشان را از جهت
صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو
أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال قوت خود وَيَسْتَخْرِجَا
و بیرون آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً بخشش مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان
حق سبحانه و تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن
گنجی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر چند
بر وی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب می دارم از کسی که ایمان دارد
بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت می دارم از آنکه
گرویده است بروزی حق تعالی چرا خود را در تعب افکند
و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند
و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت و
زرد و عجیب تر از آنکه دنیا دنی و تقلب او و انقلاب احوال
از ابناء او داند چرا دل در وی بندد لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ذَلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنکه آنچه نتوانستی



عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن آورده اند که موسی ع و خضر ع
همدیگر را وداع کرده هر یک روی بمنزل خود کردند و محققان
درین قصه بسی نکات و اسرار اند خصوصا بحر الحقایق بیان آداب مصاحبت
و اشفاق پیر محقق بعبارت خوش تقریر بود لکن آورده و بعضی از آن در جواهر
التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مشرکان یا ایشان یهود عَنْ
ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذی القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذو
القرنین گفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او
دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج دوشاخ داشته یا بدست و
رکاب حرب می نمود یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن
جمع کرده یا دو ضفیره داشت یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر او
اشهر آنست که او اسکندر رومی است در نبوت او خلاف کرده اند
قُلْ بگو ای محمد صلعم سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما
مِنْهُ ذِكْرًا از و چیزی و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ممکن گردانیدیم یعنی دست
رس دادیم لَهُ مر او را باستیلاء فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که می خواست خلق بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را
بکار آید و تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یا دادیم او را از هر چیزی که
می خواست سَبَبًا دستاویزی که بدان سبب او را تیسیر می شد
آورده اند که حق سبحانه و تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید بعد از آن
آورده که سحاب در فرمان او کرد تا بر وی سوار شد و هرجا می خواست می رفت
روزی با نعم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با ارمنیان حرب
کرده بر ایشان غالب آمده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ
سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت
و بان سبب توسل جسته میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید
مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب را که رای العین
بغرب فرو می رود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص
حمئه می خواند یعنی آب سیاه لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت
نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که نامسک
گویند ایشان قومی بودند بت پرست سبز و سرخ موی تنآور با هیبت
لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت حیوانات آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر در دنیا بوده باشد و اگر نبی بوده بالهام
یا بر لسان پیغمبر زمان او و بر هر تقدیر حق تعالی فرموده که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ مَا

آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند
واما ان تتخذ ویا آنکه فرا میگیری فیهم در باب ایشان حسنا نیکویی
اگر بگروند قال گفت ذو القرنین اما من ظلم اما کسی که ظلم کند یعنی بکفر خود
مصر باشد فسوف نعذبه پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست
بکشیم او را و این عذاب کند خدای تعالی اورا عذابا نکرا عذابی سخت و منکر
که مثل او معهود نباشد واما من آمن و هر که بگرود وعمل صالحا وعمل کند
شایسته یعنی بمقتضای ایمان فله پس مر او راست در هر دو سرای جزاء الحسنی
پاداشت نیکویی وسنقول له و زود باشد که بگوییم مر ورا من امرنا یسرا از فرمانهای
ما یعنی از آنچه فرمائیم یسرا کاری آسان فراخور طاقت آورده اند که لشکر
ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بکوشش و حرب درآمد و زینهار خواستند و بوی
ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس دیگر باره از پی درآمده سببی که بمشرق
تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد
و عسکر ظلمت را از پی بداشت و بجانب جنوب متوجه شد و هم ماویل را که
قطر الایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قطعهٔ ناسک مذکور
شد پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع
الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا
عمارات است از جانب شرق وجدها یافت آفتاب را که
هر بامداد تطلع بر می آید و شعاع او می افتد علی قوم بر گروهی
که ما لم نجعل لهم نکرده بودیم و پیدا نکرده برای
ایشان من دونها از دور آفتاب وقت طلوع سترا پوششی
از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد
چه ایشان را پوشش نبودی و زمین نیز ایشان را پناه گاه نداشت
از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی پس
دایما درآمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت آن
ایشان در وکشتی از زیر زمین بیرون آمدندی ماهی گرفتندی
و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند
کذلک همچنانکه گذرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد
و بجانب قطر ایمن روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند
و با ایشان همان سلوک نمود وقد احطنا و بدرستی که ما
احاطه داشتیم بما لدیه بآنچه نزدیک او بود خبرا از روی آگاهی
یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که برو جمع آمده بود





بهمه محیط بودیم و مجموع دانستیم ثم اتبع پس اسکندر از پی
درآمد سببا راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حتی
اذا بلغ تا چون رسید از منقطع ارض ترک بین السدین میان
دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وجد من
دونهما یافت در پیش آن دو کوه قوما گروهی که با تنهای عجیب
و شکلهای غریب لا یکادون نزدیک نبودند از کندی فطنت
که یفقهون قولا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین
سخن ایشان در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم
ایشان گفت ای ذو القرنین ان یاجوج وماجوج بدرستی که
یاجوج و ماجوج مفسدون تباه کنندگانند فی الارض در زمین
و هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز
یابند و آنچه خشک باشد با خود برند و تمام انعام ما را می
کشند و می خورند و اگر چهارپا نیافتند آدمی را بعوض آن بکار
می برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح عم در عین المعانی
آورده که آدم عم را احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد آدم عم
از آن حال اندوهناک شد حق تعالی از آن خاک آلوده شده بنی
ابو البشر عم بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء عم محتلم نمی شوند این
قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از
حضرت مرتضی علی رض منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار
شبریست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان
بر مثال شجر ارز اند و آن درختیست در ولایت شام طولا و صد و بیست
گز و صنفی را طول و عرض او مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش
و از دیگری لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند بکوتاه چشمی
سگ خفته جوی ۰ بگوش دراز از جزائر برده گوی ۰ بهنگام بهتر بخسبند
یکی گوش بالا و دیگر بزیر ۰ شکن بر شکن جبین ابرو ایشان ۰ کشان دیش با زیندانوی ایشان ۰
بیرون آمده انگشتشان چون گراز شکم هیز و با خورده و کوتی دراز چو یوز نیکان آمده در وجود
فرزنده و سرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیچ کار نمی ند کی تا تر باید هزار القصه
آن گروه با اسکندر گفتند ما از این قوم بتنگ آمده ایم فهل نجعل پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لک
برای تو بیرون آریم مالهای خود خرجا مزدی علی ان تجعل بشرط آنکه بکنی بیننا و بینهم
میان ما و ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکندر
ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه در آن ربی پروردگار من

خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما می‌خواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي
پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا یا بآخرتی
که بدان قوت یابم درین کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ
میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب
باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن منقول است
که فرمود تا خشتها از آهن ساختند و بفارغ دلی جا بجا در
زدند همه روز و شب خشت و آهن زدند آنگهی کام حکم کرد
تا میان آن کوه را که چهار هزار قدم بود شصت و پنج گز عرض
بکندند تا باب رسید پس در ته زمین در روی آب یک چوره از سنگ
خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای حَتَّى إِذَا سَاوَى تا چون ساوی
شد یعنی برابر یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان دو کوه بفرمود تا هیمه بیا
بر بالای آن ریختند دمها بر جانب ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا گفت در
دمه را که بدمید در بین آهنها حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ تا چون کرد آنکه
آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ
تا بریزم بر بالای آن آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته فَمَا
اسْطَاعُوا بهر روی فرشی انگیختند بر روی حل کرده می ریختند و بین
کوه دیوار صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره
هموار و متساوی فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج
أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املاس وَمَا
اسْتَطَاعُوا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطهٔ سختی
و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هَذَا این سد
و اقتدار برای اتمام آن رَحْمَةٌ بخشش است مِنْ رَبِّي از پروردگار من
بخروج یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعدهٔ پروردگار
من جَعَلَهُ دَكَّاءَ بکند آنرا خرد و مرد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست
وعدهٔ پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه
از ما وراء سد یکی از علامت قیامت است و در آخر سورهٔ انبیا ذکر آن
خواهد آمد وَتَرَكْنَا و می گذاریم بَعْضَهُمْ بعضی از یاجوج و ماجوج يَوْمَئِذٍ
آن روز یعنی روز خروج از دحام نموده يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب می
کنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند
مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و
اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای

قلم



قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی
برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم
دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان عَرْضًا
ظاهر کردنی و اظهار برای ایشان قبل از دخول برای زجر و تهویل باشد
الَّذِينَ آنکه کافران که از فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ چشمهای
دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهدهٔ
آیات که بآن یاد کرده شود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند
کافران که بجهة سخن ناشنوائی حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند سَمْعًا شنودن
کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تع
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا
چون تو قرآن خوانی ای صدر امم گوششان را پرده سازم از صمم
چشمشان را نیز سازم چشم بند تا نه بینند و کلامت نشنوند
أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نگرویده اند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُونِي بجز من
أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که
فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدای نفع خواهد رسانید إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ
بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
نُزُلًا منزل و مأوی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است یا آنکه
ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد
قُلْ بگو ای محمد صلعم هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا بزیان کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم
شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای
نیکونمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان
و رهبانان که اکثر در دیرها بصلاة و صوم می گذرانند
و بسبب کفر آن عملها باطلست و ثواب بآن مترتب نیست
و گفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت
یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که
از کفار صلهٔ رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع می
شد حق سبحانه و تعالی حکم کرد و فرمود که
وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
آنکه ایشان نیکویی می کنند صُنْعًا کار را

أولئك آن گروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا
آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود
که قرآنست یا دلایل توحید ولقائه و بدیدار او یعنی بعث و
حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا فحبطت
اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می
بود و بر آن جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم پس اقامه نخواهیم
اعمال ایشان را یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازویی که بدان
بسنجند آن عملها را چه همه حبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزنی
نخواهیم داد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و بی‌مقدار
خواهند بود ذلک این که گفته شد از بطلان عمل و خفت قدر ایشان
جزاؤهم جهنم پاداشت ایشان دوزخ است بما کفروا بسبب
آنچه کافر شدند واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا ورسلی
و فرستادگان مرا هزوا فسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر صلعم
سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و
رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته و پسندیده کانت
لهم هست مر ایشانرا در حکم خدای تعالی جنات الفردوس بهشتهای
فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا پیشکش
در تبیان آورده که خدای تعالی فردوس را بید قدرت آفریده و
بمقدار هر روزی از روزهای دنیا پنجاه کرت بدو نظر کرده می‌فرماید
که ازدادی طیبا وحسنا لاولیائی ای فزون ساز حسن و جمال و پاکی
و پاکی خود را برای دوستان من و این چنین منزلی را نزل می‌گوید
تنبیه برای آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقر
ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا نعمت فردوس
زاهد را و ما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همت والای اوست و گویند
ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلعم فرموده که فاذا سألتم
الله فاسألوه الفردوس و در تبیان آنست که اسمی اسماء جنانست که اهل ایمان
در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آنجا
فرود آیند لا یبغون نجویند عنها از آن بهشتها حولا یعنی انتقال
و تحویل بمکانی زیرا که همه مطالب ایشان در و
مهیا باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریای
محیط که شامل ارضست مدادا سیاهی لکلمات ربی





برای نوشتن کلمات پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات
او لنفد البحر هر آینه فانی گردد آب دریا و بنهایت رسد قبل ان
تنفد پیش از آنکه برسد و فنا پذیرد کلمات ربی علوم پروردگار
من جهت آنکه غیر متناهی است پس مداد متناهی کلمات نامتناهی را وفا
نشود ولو جئنا بمثله واگر نیز بیاوریم مثل دریای محیط مددا مدد آن مداد و یار آن
او، ابی گوید که این آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا گفتند در کلام
خود می‌خوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و جمع میان آن و سخن
چگونه توان کرد حق سبحانه و تعالی در این آیت فرمود که علم حق تعالی
نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم می‌تواند
علمها از بحر علمش قطره آن چو خورشید است و اینها ذره گر کسی در علم صد
لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود قل بگو ای محمد صلعم انما انا بشر
جز این نیست که من آدمی‌ام مثلکم مانند شما دعوی احاطه بکلمات
الهی نمی‌کنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل ع یوحی الی وحی
کرده می‌شود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبود
یکتا است بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید می‌دارد لقاء ربه
دیدار پروردگار خود را در بهشت باید که مهیای رسیدن بحق یعنی باز
گشتن بود در روز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا کاری
شایسته یعنی پسندیده خدای تع و در بحر الحقایق آورده که عمل صالح
متابعت حضرت پیغمبر است صلعم و سلوک مناهج سنت او بظاهر که ترک دنیا
و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن خاطرست از
خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی بر بستن
و جز بشهود حضرت مولی نا گشودن کما قال الله تع ما زاغ البصر وما
طغی روی از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم از همه بربستم و دیدار
تو دیدم ع آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت
رسالت پناه صلعم عرضه کرد که یا رسول الله صلعم من عملی از
برای خدای تع می‌کنم و اما چون کسی بر آن مطلع شود خوشدل
می‌گردم حضرت صلعم فرمود که خدای تع عملی را که غیر او در آن شریک
باشد قبول نمی‌کند حق سبحانه و تبارک و تع بتصدیق قول
پیغمبر صلعم فرستاد که ولا یشرک و باید که بنده که
عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه به پرستش
پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا قطع عمل نکند

که ریا شرك اصغر است وتباه کننده عمل است
نعوذ بالله من الریا ونعتصم به من وقوع الزلل والحمد لله وحده

## سورة مریم علیها السلام

## بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مواهب صوفیا باد از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکورست که حضرت رسالت را صلعم سه
صورت است یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانکه
فرموده است لست کاحدکم ابیت عند ربی سیوم حقی کما قال لی مع الله وقت الخ وازین
روشن تر وحق سبحانه وتعالی با او در هر صورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده است
در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد ودر صورت ملکی حروف مفرده
مانند کهیعص واخواته ودر صورت حقی کلامی مبهم کرفاوحی الی عبده ما اوحی شعر
در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق • زان برتر از حرف ذوق نقطه حکایات دیگر است • پس
حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه وحبیبا وعلیه الصلوة والسلام وکهیعص
از آن جمله است وگفته اند این حروف اسماء الهیه اند واز حضرت مرتضی علی منقولست
که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق وگفته اند کاف مفتاح کافی
وکبیر وکریم است وها اشارت باسم هادی وچون مبدا هیچ یك از اسماء الهی
حرف کوینده یا نمایست بآنکه یدالله فوق ایدیهم ودر لباب آورده که یا من یجیر
ولا یجار علیه وعین از اسم عزیز وعلیم وعدل است وصاد از صادق ومی شاید که
نام سوره باشد ویا بعد او مرتب برو یعنی این سوره ذکر رحمت ربك یاد کردن
خداوند تست بمهربانی عبده زکریا بنده خود زکریا بن آذر را واو از اولاد رجعیم
بن سلیمان بن داود علیه السلم بوده پیغمبر عالیشان ومهتر احبار بیت المقدس
وصاحب قربان پس قصه او بخوان ویاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد وبخواند
پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقریب بقربان نداء خفیا
خواندن پنهان که آن باخلاص اقربست یا دعا بلند می کرد واز قوم پنهان بود چه
شرم میداشت که در نود ونه سالگی با وجود زنی کلان سال نازاینده طلب فرزند
کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته هرچند بلند میگفت کس نمی شنید و
نداء او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم
بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنست منی از من
وچون استخوان که صلب ترین اجزاست سست شده باشد سایر اجزاء بدن
بطریق اولی واشتعل الرأس وسفید شده است سر من شیبا سفید شدن
وگفته اند تشبیه شیب را در روشنی آتش وفرو گرفتن او موی را باشتعال آن



یعنی روشن ودرخشنده شد سر من از پیری ولم اکن ونبوده ام بدعائك رب
بخواندن مر ترا ای آفریدگار من شقیا بی بهره ونا امید یعنی هرگاه دعا
کرده ام باجابت رسانیده ومن بدان خوگر شده ام وانی وبدرستی که
من خفت الموالی می ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم اقامت دین
تهاون ورزند وخلافت مرد در امم من نیکو بجای نیاورند من ورائی
پس از مرگ من پس مرا خلفی باید وکانت امرأتی وحال آنکه زن من هست
عاقرا نازاینده در سن نود وهشت سالگی فهب لی پس ببخش مرا
من لدنك از نزدیك خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد از روی
استحقاق یرثنی میراث برد امامت وحبورت از من ویرث من آل یعقوب
ومیراث گیرد از علم وحکمت آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان
برادر عمران که پدر مریم بوده واجعله رب وگردان مر فرزند مرا ای آفریدگار
من رضیا شایسته که پسندیده که تو از قول وعمل او راضی باشی بعد
ازین دعا سر بسجده نهاده وتضرع میفرمود که ندای کرم ربانی از روی
وعده باجابت دعای او گفت یا زکریا انا نبشرك ای زکریا بشارت
میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له
نیافریدیم مر ورا من قبل سمیا پیش از وی همنامی در زاد المسیر فرموده که
وجه فضیلت نه از آن رویست که پیش از وکسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار
آدمی بدین وجه یافت شود که پیش از و نبوده باشد پس فضیلت آنست که
حق سبحانه وتعالی بخود تولی تسمیه او نموده بر پدر ومادر حواله نکرد وامام
ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از وکسی بظهور خواست آورد
که او را بعد ازین اسم خاص اختصاص دهد واسم سامی او را از نام همایون
فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله • فذو العرش
محمود وهذا محمد • ای خواجه که عاقبت کار امتت • محمود از آن شده است که نام
محمد است • وگویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریدم در آنکه هرگز
عصیان وقصد عصیان از و بظهور نرسید قال رب گفت زکریا که ای
خداوند من انی یکون چگونه باشد لی مرا غلام پسری وکانت امرأتی وهست
زن من عاقرا نازاینده وقد بلغت وبدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگ
سالی عتیا بتباهی وتخافت وضعف اعصاب وقوی این سخن از روی استعلام
گفته اند نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت
قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته بامر خدای تعالی که زکریا کذلك همچنین است
که تو گفتی از پیری وضعف اما قال ربك گفت خدای تو هو این کار که آفریدن فرزند

درین سن از ین دو شخص علي هين بر قدرت من آسان است وقد خلقتك
وبدرستي كه بيافريدم ترا من قبل پيش از يحيى ع ولم تك شيئا ونبودي
چيزي يعني معدوم صرف كه ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر ايجاد فرزند از دو
پير زكريا ع ازين بشارت مسرور شد اما ندانست كه عن قريب وجود گرفت
يا مدتي ديگر بظهور خواهد رسيد قال گفت رب اجعل لي اي پروردگار
من گردان براي من يعني بنماي مرا آية علامتي كه بدان قرب وقوع اين
واقعه معلوم گردد قال گفت خداي تعالى مر زكريا ع را آيتك نشانه
تو الا تكلم الناس آنست كه سخن نتواني گفت با مردمان ثلث ليال سه
شبانروز سويا بي دردي يعني هم پيوسته با قادر بنا شي بتكلم در
حالتي كه سوي الخالق وتندرست باشي آورده كه هم در آن اوقات زبان او در
دهان بزرگ شد بر وجهي كه تحريك را مجال نماند فخرج پس بيرون
آمد على قومه بر گروه خود صباح آن روز كه در شب آن اشباع زوجه
زكريا حامله شده بود من المحراب از مصلي خود فاوحى اليهم پس
اشارت كرد بديشان ان سبحوا آنرا كه نماز گذاريد يا تسبيح گوييد
خداوند خود را بكرة بامداد وعشيا وشبانگاه القصه سه روز
برين منوال گذشت پس بحال خود آمد ويحيى عليه السلم بعد از مضي مدت حمل
متولد شد ودر كودكي پلاس پوشيدي با احبار در عبادت بطريق رياضت
موافقت مي نمود تا وقتي كه وحي بدو فرود آمد واز حق سبحانه وتعالى
خطاب رسيد كه يا يحيى خذ الكتاب اي يحيى فرا گير كتاب توريه
بقوة بجد وجهد وقوت دل واتيناه الحكم وداديم يحيى را ع حكمت
وفهم توريه صبيا در حالتي كه تو پسر بود سه ساله يا هفت ساله آورده اند
كه كودكان محله روزي در سه سالگي او را گفتند اي يحيى بيا تا بازي
كنيم فرمود كه ما للعب خلقنا ما براي بازي آفريده نشده ايم درين سخن پندي
عظيم است بي خبران بازيچگان غفلت را كه عمر عزيز ببازي مي گذرانند
وبدايم قريب انما الحيوة الدنيا لعب ولهو مقيد شده اند شعر عمر ببازيچه
بسر ميبري * بازي از اندازه بدر مي بري * بر كه زبازي جهان باكني * طفل
نه چند ببازي خوشي وحنانا وديگر زكريا داديم يحيى را ع رحمي
ومهرباني ورقت قلبي من لدنا از نزديك ما وزكوة طهارت از گناه
يا استايش نزديك خلق وكان تقيا وبود ترسكار فرمان بردار يا مجتنب
از لوث جرايم وآثام وبرا بوالديه ونيكو كار به پدر ومادر يا فرمان برنده وخدمت
كننده مر ايشانرا ولم يكن جبارا ونبود سركش يعني عاق ونافرمان مر والدين را

عصيا



عصيا ونبود عاصي مر پروردگار خود را وسلام عليه وسلام بر يحيى عليه السلام
يوم ولد روزي كه متولد شد ويوم يموت وروزي كه ميرد ويوم يبعث حيا
وروزي كه بر انگيخته شود زنده يعني در آخرت وگويند مراد سلامتي يحيى است
كه متولد شد از غمزه شيطان ووقتي كه وفات كرد از عذاب قبر وروز قيامت
از هول رستخيز وقصه خوف وبكاء يحيى ع در غايت اشتهار است واذكر
وياد كن في الكتاب در قرآن مريم قصه مريم بنت عمران واو پيوسته در مسجد
مقدس بودي وبوقت عذر بخانه خاله وبعد از طهر بمسجد باز آمدي ووقتي در
خانه خاله بود وبغسل محتاج شد موضعي طلبيد كه انجا غسل كند وحق سبحانه
وتعالى از ان خبر مي دهد اذ انتبذت چون دور شد مريم وبا كرانه رفت من
اهلها از اهل خود يعني قوم او مكانا شرقيا در مكاني بجانب شرقي از بيت
المقدس يا از سراي خاله بجهة اغتسال در زمستان وان موضعي بود آفتاب روي
فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از پيش ايشان يعني از سوي ايشان حجابا
پرده كه مانع باشد از ديدن وبعد از انكه غسل فرمود وجامه بپوشيد فارسلنا
پس فرستاديم ما اليها سوي او روحنا روح ما را كه جبرائيلست اضافه روح
بخود بجهة تشريف وتخصيص اوست فتمثل لها پس متمثل شد جبرائيل ع براي
مريم ع بشرا سويا آدمي تمام خلقت يعني بصورت آدمي خود را بوي نمود
مريم كه در مغتسل خود مردي بيگانه ديد قالت اني گفت بدرستي
كه من اعوذ بالرحمن پناه مي گيرم بخداي بسيار بخش منك از شر تو
ان كنت تقيا اگر هستي تو پرهيزكار وغايت مبالغه است در عفاف اگر تو
متقي ومتورعي من از تو پرهيز مي كنم وپناه بحق مي برم فكيف كه چنين
نباشي وگفته اند تقي نام شريري بود كه در ان زمان متعرض نسوان مي
شد ومريم ع قصه او استماع نموده بود وگمان برد كه مگر اوست از وبحق
سبحانه وتعالى پناه برد اما چون جبرائيل ع اضطراب مريم مشاهده فرمود
قال انما انا گفت جز اين نيست كه من رسول ربك فرستاده خداوند
توام كه بدو پناه مي بري مرا اينجا فرستاده است لاهب لك كه بخشم بفرمان او
ترا غلاما زكيا پسري پاك وستوده قالت گفت مريم ع انى يكون
چگونه بود لي غلام مرا پسري ولم يمسسني ومرا نسوده است بشر
آدمي يعني هنوز دست كس بطريق مباشرت بمن نرسيده ولم اك ونبودم بغيا
زناكار وجوينده فجور قال كذلك گفت جبرائيل ع كه چنين است كه تو مي گويي
هيچكس بنكاح وسفاح ترا مس نكرده است فاما قال ربك گفت پروردگار
تو هو اين كار كه اعطاء ولد است بي پدر على هين بر من آسانست ما ترا پسر

می دهیم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما ولنجعله وما کردانیدیم
اورا آیة للناس علامتی برای مردمان که بر تدبیر بران توانایی
ما را دریابند ورحمة منا وما کردانیم اورا سبب بخششی از ما برای
آنکه برو بکروند وکان وهست خلق او یعنی بدید
امرا مقضیا کاری محکوم به یعنی مقدور و مقرر شده و مسطور
کشته در لوح محفوظ پس جبرائیل ع نزدیک وی آمد و بدمید
در آستین یا در کریبان یا دهان او فحملته پس مریم ع بار کرفت
درهمان ساعت بعیسی ع فانتبذت پس بیرون شد و دور کشت
به بعیسی ع وقتی که در بطن او بود مکانا قصیا مکانی دور
از شهر ایلیا کویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهرها بوادی بیت
لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع
حمل واقع شد و کویند وضع در یکساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت
فرموده و مقاتل کوید یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع
و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرمای خشک شده
دید شاخهای آن بریده و تنه مانده فاجاءها المخاض پس چون آورد اورا
درد زادن الی جذع النخلة بسوی تنه خرما پشت خود بدان باز نهاد
قالت کفت یا لیتنی مت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش
ازین صورت وکنت وبودمی نسیا منسیا چیزی باز کذاشته
فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حسابی نداشتی حالا اهل احبار بیت
المقدس مرا می شناسند که دختر امام ایشانم در کفالت زکریا ع بوده ام
و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی می زایم
و از خجالت این حال نمی دانم که چه کنم شعر هرچند بروی کار درمی نکرم
محنت زده چه خود نمی بینم من فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها
از زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی است ع که با او سخن کفت
وندا فرمود که الا تحزنی آنکه اندوهکین مباش و تمنای مرگ مکن
و حفص من تحتها یعنی عیسی ع از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد
که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدکار تو
تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت
کنی وهزی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النخلة بسوی خود تنه خرما درخت
خشک شد تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط خواند تا درخت بیفکند
علیک بر تو رطبا جنیا خرمای تازه فکلی پس بخور از رطب واشربی





و بیاشام از آب وقری عینا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو
بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه
آنکه قادر است باظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد
ولد از مادر بی پدر و ساخت حق سبحانه و تعالی ملائکه فرستاده
تا بکرد مریم در آمدند و چون عیسی ع متولد شد او را فرا کرفته
بستند و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید
فاما ترین پس اکر بینی هیچ من البشر از آدمیان احدا یکی را
و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فقولی پس بکوی انی نذرت
بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدای تعالی روزه
و در روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فلن اکلم الیوم پس سخن
نخواهم کفت امروز انسیا با هیچ آدمی یا ملائکه سخن می کویم و با حق
سخن می کویم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت
ازین خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او
نیافتند بتفحص او مشغول شدند از هر جا و از هر کس می جستند تا کسی
نشان داد که او را برداشته متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد
مریم عیسی ع را قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همین که
چشم آن کروه بر او افتاد قالوا یا مریم کفتند ای مریم لقد جئت
بدرستی که آوردی شیئا فریا چیزی شکفت یا زشت که در
میان اهل بیت مثل این واقع نبوده یا اخت هرون ای خواهر هرون
کویند او را برادری بوده هرون نام یا هرون مرد صالح بوده در بنی اسرائیل
که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسق بوده که ضرب المثل اهل فسق
بودی پس کفتند ای مثل هرون در زیادت یا مانند او در فجور ما کان
نبود ابوک امرأ سوء پدر تو عمران مردی بد بلکه مردی که مسجد اقصی
و اشرف احبار بوده وما کانت و نبود امک مادر تو حنه بنت فاقود
بغیا زناکار و فاحشه تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از
کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی ع که با
او سخن کویید و جواب از وی بشنوید قالوا کفتند کیف نکلم
چکونه سخن کوییم من کان با آنکه هست فی المهد در کهواره یعنی
در خور کهواره صبیا کودکی فهم خطاب و قدرت جواب ندارد کویند
عیسی ع پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان
باز کرفت و بزبان فصیح قال کفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم

آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده از ازل که انجیل بمن دهد
ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا توریت در شکم مادر وجعلنی نبیا وگردانید
مرا پیغمبر گویند در ان حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی
وساخت مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت هرجا که باشم واوصانی وامر
کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة وایتاء زکوة مادمت حیا مادام که
باشم زنده وبرا بوالدتی وگردانید مرا نیکوکار بمادر و مهربان برو ولم یجعلنی
ونگردانید جبارا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم وایشانرا
برنجانم شقیا بدبخت که فرمان او را نبرم والسلام علی وسلام خدای تعالی
بر منست چنانچه بر یحیی ع یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت وروزی
که بمیرم ویوم ابعث حیا وروزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن
مریم این ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است ع از انکه
نصاری وصف او می کنند قول الحق می گویم گفتن درست وراست الذی
از گفتن که جهودان فیه یمترون شک دارند یعنی قصه عیسی ع که حمل
بچیزهای ناشایسته می کنند با ترسایان در ان جدال نموده او را خدا و بعضی
پسر خدا می دانند ما کان نیست ونشاید لله مر خدایرا ان یتخذ ولدا
انکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باشد وحق سبحانه وتعالی از
جنسیت منزه است سبحانه پاکست خدای تعالی از اتخاذ ولد اذا قضی امرا
چون حکم کند وخواهد کاری را بسازد فانما یقول پس جز این نیست
که گوید له کن مر آن شی را که بباش فیکون پس بباشد چنانکه
وان الله وبدرستی که خدای تعالی ربی وربکم پروردگار منی وشماست فاعبدوه
پس او را پرستید وبعبادت غیر او مشغول مشوید هذا اینست صراط
مستقیم راه راست که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف
کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود ونصاری در باب عیسی ع
جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف
شد ترسایان سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند ویعقوبیه
الله خواندند وملکائیه بثالث ثلاثة قایل شدند فویل للذین کفروا
پس وای مر آنانرا که کافر شدند واستبعاد نمودند من مشهد یوم عظیم از
حاضر شدن روز بزرگ که قیامتست یا از مشاهده اهوال آن روز اسمع بهم
چه شنوا باشند کافران وابصر وچه بینا یوم یأتوننا در آن روز که بیایند
بما دلی سوده کی نکند ایشانرا دیدن وشنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید
الهی را دیدن متیقن کردند اما نفع ندهد وگویند این سخن بر طریق تهدید است



یعنی در انروز چه شنوا باشد مر سخنان موحش را وچه بینا بعقوبات باهوال
لکن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم امروز فی ضلال مبین
در گمراهی هویدا اند وانذرهم وبیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را
یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحیر شده باشند که چرا بد کردیم
ونیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار
ساخته شود وحساب پرداخته گردد وحکم شود که فریق فی الجنة وفریق
فی السعیر چنین روزی در پیش است وهم فی غفلة وایشان در غفلت
وبی خبری اندازان وهم لا یؤمنون وایشان یعنی کافران نمی گروند
بآخرت ومتعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث
بریم زمین را ومن علیها وهر که بر روی زمین است یعنی همه فانی
گردند وما باقی باشیم والینا وبسوی ما یرجعون باز گردانیده
شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست ببقاء احدیت
وفناء خلقیت یعنی چون سطوات ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال
ورسوم کونرا آتش بی نیازی در زنند وغبار اغیار را دامن قدرت بیفشانند
ولجام بر سر مرکب وجود کنند ندای کبریا در رسد لمن الملک الیوم وچون
ما سوی الله معدوم باشد جلال احدیت وجمال صمدیت عز قدسی وکمال
سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار شعر صرصر قهر وی از
مکمن وحدت بوزید • خس وخاشاک یقین همه را باد ببرد • هرچه در
عرصه امکان بوجود آمده بود • سیل عزت همه را تا عدم آباد ببرد •
واذکر ویاد کن برای خود فی الکتاب ابراهیم در قرآن قصه ابراهیم را
که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند ومشرکان عرب بفرزندی او مباهات
می کنند پس از توحید او خبر ده ایشانرا انه بدرستی که کان صدیقا
بوده است گوینده ومبالغه در ان یا راست کار وراست گفتار نبیا
پیغمبر خردمند یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود
آذر بن ناحور را یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع
آنرا که نمی شنود دعا ونیاز ترا ولا یبصر ونمی بیند خضوع وخشوع که نسبت
برو می کنی ولا یغنی عنک ودفع نمی کند از تو شیئا چیزی را که از مکاره
یا دفع مضار یا نفع نمی رساند یا ابت قد جاءنی ای پدر من بدرستی که
آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتک آنچه
بتو نیامده فاتبعنی پس پی روی من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا
راهی راست که سالک خود را زود بمقصد رساند یا ابت لا تعبد الشیطان

اي پدر من مپرست ديورا و فرمان او مبر در نافرماني خداي ان الشيطان بدرستي
كه شيطان هست كان للرحمن عصيا مر خداي را فرمان نابرنده و از جمله
عصيان او آنكه آدم ع را سجده نكرد يا ابت اني اخاف اي پدر من مي ترسم
ان يمسك انكه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابي از خداي تعالى بسبب متابعت
تو شيطانرا و چون عذاب بتو رسد فتكون پس باشي للشيطان وليا
مر شيطانرا دوست يعني قرين در لعنت و همنشين در عذاب قال گفت پدر
ابراهيم ع مر او را اراغب انت آيا روي گردانيده تو عن الهتي يا ابراهيم
از پرستش خداي من اي ابراهيم و ترك كننده ايشانرا لئن لم تنته اگر
باز نه ايستي از مخالفت يا از گفتن عيب و مذمت ايشان لارجمنك هر آينه
ترا دشنام دهم و سنگسارت كنم واهجرني و دور باش از من مليا زماني
دراز تا از مضرت و موت ايمن باشي قال سلام عليك گفت ابراهيم ع كه
سلام بر تو يعني ميروم و وداع مي كنم و گفته اند مقابله كرد هديه و ملام
او را تا شايد كه متأثر شود و بايمان درايد و در اخبار مذكور است كه چون
ابراهيم ع قصد مهاجرت كرد پدرش گفت از رفتن ملول مباش كه تو يك
خدا داري فرو نخواهد گذاشت ابراهيم ع بايمان او اميد وار شده برو
سلام كرد ساستغفر لك زود باشد كه آمرزش خواهم براي تو ربي از
پروردگار تو استغفار براي كفار استدعاء توفيق است از حق سبحانه و تع
ندبر ايمان ايشان كه سبب مغفرت همان مي تواند بود انه كان بدرستي
كه خداي من بي حفيا بمن مهربانست و مرا باجابت دعا وعده داده واعتزلكم
و كناره مي گيرم از شما مراد پدر است و امثال او از بت پرستان وما تدعون
و از انچيزها كه مي خوانيد و مي پرستيد من دون الله بجز خداي تعالى
يعني بتان وادعوا ربي و مي خوانم خداي خود را و مي پرستم بيگانگي عسى
ان لا اكون شايد انكه نباشم بدعاء ربي بخواندن و پرستيدن
خداي خود شقيا نا اميد و بي بهره تنبيه بر انكه شما از خواندن بتان
بي بهره و ضايع بعيد و من اميد دارم كه از حق سبحانه و تعالى بهره تمام
گيرم شعر حاجت زكسي خواه كه محتاجانرا • بي بهره نگرداند از انعام
عميم • در بحر السجور في تفسير كتاب المسطور آورده كه ابراهيم ع از بابل
بكوهستان فارس آمد هفت سال در اطراف آن جبال سير مي فرمود تا پدرش
نيز بمرد و بتخانها بعض هاءنه قرار گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز
كرد و درين نوبت بتانرا بشكست و آتش نمرودي بر وي سرد شد و با
ساره و لوط ع عزيمت شام فرمود و حق سبحانه و تعالى از ين هجرت خبر داد

فلما



فلما اعتزلهم پس از هنگام دور شد ابراهيم ع از بت پرستان و بگذاشت
ايشانرا وما يعبدون و انرا نيز كه مي پرستيدند من دون الله بجز خداي تع
وهبنا له ببخشيديم او را از ساره اسحق و يعقوب يعني فرزندي و پس
از و نبيره ؤ وكلا جعلنا و همه را گردانيديم نبيا پيغمبر ع ووهبنا
لهم و بخشيديم مر ايشانرا من رحمتنا از بخشش خود گفته اند مراد از
رحمت اموال و اولادست كه بايشان ارزاني داشت وجعلنا لهم و داديم
مر ايشانرا لسان صدق سخن گفتن مشتمل بر صدق يا ذكر نيكو
عليا بلند و ساير ميان مردمان اشارت باجابت دعاء ابراهيم ع است
حيث قال واجعل لي لسان صدق في الاخرين واذكر في الكتاب و ياد كن
در قرآن موسى قصه موسى ع انه بدرستي كه او كان مخلصا بود
پاك كرده شده از ادناس و نقايص وكان رسولا و بود فرستاده شده از
نزد حق نبيا خبر دهنده خلق را از خداي تعالى اهل معاني در تقديم رسول
بر نبي با انكه اخص و اعلى است آن گفته اند كه خداي تع اول او را فرستاد
پس او خلق را خبر داد وناديناه و ندا كرديم موسى را ع من جانب الطور از جانب
كوه زبير الايمن از طرف راست موسى ع وقربناه و نزديك كرديم
او را بدرگاه نجيا در حالتي كه راز گوينده بود با ما و انكه نجي را بمعني
مرتفع داشته مي گويد موسى را ع بالا بردند از آسماني بآسماني و از حجابي
بحجابي ديگر بجايي كه آواز قلم كه تورية بدان نوشته مي شد استماع كرد
امام ثعلبي آورده كه ميان نماند ميان حق سبحانه و تعالى و موسى ع الا يك
حجاب صاحب كشف الاسرار گويد حضرت موسى ع هم روش بود و هم
كشش اشارت بروش او وبما جاء موسى عبارت از كشش او وقربناه
نجيا سالك در روش راست خطر دارد و چون روش در رسيد خطر را
با او كار نيست يعني در سلوك نبوت تفرقه هست و جذبه محض جمعيت است
شعر تا خود روي بجا اصلي چون او كشيدت و اصلي • رفتن كجا
بودن كجا اين سير را نيست اين • ووهبنا له و بخشيديم موسى ع را
و عطا كرديم من رحمتنا از بخشش و مهرباني اخاه هرون ياري
كردن برادر او هارون بوزارت و تدبير مهم نبيا در حالتي كه
پيغمبر بود واذكر و ياد كن في الكتاب اسمعيل در قرآن قصه
اسمعيل را ع انه كان بدرستي كه او بود صادق الوعد راست وعده
وكان رسولا و بود فرستاده بخلق نبيا خبر دهنده از حق آورده اند
كه كسي را وعده كرد كه من درين مكانم تا تو بيايي سه شبانروز و بقولي

یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست خوردنی نداشت
شعر نیست بر مردم صاحب نظر • صورتی از صدق و وفا خوبتر • پس دیگر باره
در صفت اسمعیل ع میفرماید وکان یامر و بود که میفرمود اهله
کسانی خود را و گفته اند امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات
بدنیه والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند ربه و بود
نزد پروردگار خود مرضیا پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر
و یاد کن فی الکتاب در قرآن ادریس قصه ادریس را ع که پسر نبیره شیث است ع
وجد پدر نوح ع و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم بادریس ملقب
شد و اول کسی که بقلم نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطه کرد وی بود و
سی صحیفه برو نازل شد در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد
از وفات آدم ع متولد شد انه بدرستی که او کان بود صدیقا راست گوینده
با خلق نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا بمکانی بلند
که شرف نبوتست و درجه قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم
چنانچه در حدیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر صلعم ادریس را ع
در اسمان رابع ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن
عباس رض فرموده که روزی ادریس را ع حرارت آفتاب غلبه کرد الهی با
وجود این مقدار بعد که میان من و افتاب هست باز حرارت او بمن میرسد
با افتاب نزدیک شده مرا با ان فرشته که حامل اوست چه حال داشته باشد
خدایا بار آفتاب بر وی سبک گردان و او را در تاب حرارت افتاب در سایه عنایت
خود محفوظ دار از تاب افتاب حوادث چه غم خورد انرا که سایبان عنایت
پناه اوست حق سبحانه وتعالی دعای وی اجابت کرد روزی دیگر آن فرشته
که حامل افتابست خود را سبکبار یافت و تاثیری از حرارت او فهم
نکرد سبب آن از حضرت عزت جل شانه استدعا نمود خطاب رسید که
بنده من ادریس ع در حق تو دعا فرمود من اجابت کردم و فرشته استجازه نموده
بزیارت ادریس ع بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر نشانده
باسمان برد و نزدیک مطلع افتاب رسانید و استدعاء ادریس ع کمیت
عمر و کیفیت اجل از ملک الموت ع پرسید و عزرائیل ع در دیوان اعمار نگاه
کرده فرمود که حکم الهی درباره این کس که تو میگویی آنست که جایی
نزدیک مطلع افتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را ع
یافت جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز
کرده روان روایتی آنست ملک الموت از کثرت اشتیاق ادریس ع باذن



حق سبحانه وتعالی بزمین آمده دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس ع جانش
برداشت و باز حق سبحانه وتعالی جان بوی داد و عزرائیل ع او را باسمان
برد و دوزخ بدو نمود و از انجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک
انبیا یعنی که مذکور شدند از زکریا تا ادریس ع الذین انعم الله آنانند
که انعام کرده خدای تعالی علیهم بر ایشان بر انواع نعم دینیه و دنیویه و
اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران ومن ذریة آدم
از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان ممن حملنا و از ذریة
آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح ع و آنها غیر ادریس
اند ع ومن ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم ع واسمعیل و از ذریة یعقوب ع
وممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق واجتبینا و برگزیدیم
ایشانرا از میان مردمان بنبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شد بر ایشان
ایات الرحمن آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خروا بروی
در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند خدا را عز شانه
وبکیا و گریندگان از خوف گریه را با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی
خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید
خود را بتکلیف بگریه دارید صالح مری رح فرموده که در خواب قرآن
بر حضرت رسول صلعم خواندم فرمود که یا صالح هذا القراءة فاین البکاء
کلام دوست میخ شوقست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته
گردد از دیده خون ریختن گیرد واذا سمعوا ما انزل الی الرسول
تری اعینهم تفیض من الدمع شعر ای دریغا اشک من دریا بدی • تا نثار
دلبر زیبا بدی • اشک کان از بهر او بارند خلق • گوهر است و اشک
پندارند خلق • این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ ق
این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام
عام گفته و گریه که متفرع بر دست انرا گریه فرح و سرور میداند چه
رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت
پس نتیجه او طربست نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند
از پس ایشان خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو
گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند واتبعوا الشهوات و پی روی نمودند
ارزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن
فسوف یلقون پس زود باشد که ببینند غیا جزای گمراهی و تباه
کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ

از عذاب اهل آن چاه بخداي تعالى پناه جويند و بقول بعضي واديست در جهنم
كه آتش او تيزتر و عذاب او سختتر كه بي نمازان و متابعان اوزور ابدانجا
برند **الا من تاب** مگر آنكه بازگشته باشد از معصيتها **وآمن** و ايمان آورده
بدل و زبان **وعمل صالحا** و كرده كارهاء شايسته **فاولئك** پس آن گروه تائب
مؤمن **يدخلون الجنة** در آورده شوند و حفص فعل معلوم خواند يعني در
آيند به بهشت **ولا يظلمون** و ستم ديده نشوند **شيئا** چيزي را از پاداشت
خود يعني از مزد ايشان چيزي كم نكنند **جنات عدن** بوستانهاي اقامت
**التي وعد الرحمن** آنهاكه وعده داده است خداي تعالى بان **عباده** بندگان
خود را **بالغيب** بر پوشيده گي يعني ايشانرا وعده داد بهشت و آن از ايشان
غايب است و چون وعده هست از ين غيبت باكي نيست **انه كان** بدرستي
كه هست **وعده مأتيا** وعده خداي تعالى آينده يعني وعده او كه بهشت است
آمدنيست و مؤمن بدان رسيدني **لا يسمعون** نشنوند بهشتيان
**فيها** در بهشتها **لغوا** سخني بيهوده و تباه **الا سلاما** ليكن شنوند
سلام از خداي تعالى يا از ملائكه يا از يكديگر **ولهم** و مر ايشانراست
**رزقهم** روزي ايشان از نعيم بهشت **فيها** در جنت **بكرة** بامداد
**وعشيا** و شبانگاه يعني بمقدار طرفين روز روزي و نعمتهاء ايشانرا بهشت
خوانند چنانچه عادت متنعمانست كه روزي دو نوبت طعام مي خورند يا
مراد دوام رزق و توالي آن در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها
باشد كه بدان مقدار ليل و نهار بشناسند و در عين المعاني آورده كه زمان
بفرو كذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب
و فتح ابواب و در تبيان گفته در زمان شب كنيزان بهشت خدمت مؤمنان
كنند و در زمان روز غلمان و ولدان **تلك الجنة** آن بهشت كه ذكر كرديم
**التي نورث** آنست كه ما ميراث مي دهيم **من عبادنا** از بندگان ما **من كان**
**تقيا** هر كرا پرهيزكار باشد آورده اند كه چون حضرت رسالت صلعم از اصحاب
كهف و ذو القرنين و روح سؤال كردند فرموده كه فردا بيائيد و استثنا نكرد
پانزده يا دوازده يا بيست و پنج روز جبرائيل عم بروي فرود نيامد و حضرت
رسول صلعم بعد از نزول گفت دير آمدي و من منتظر بودم جبرائيل عم جواب
داد و حكايت قول او اينست **وما نتنزل** و فرو نمي آئيم ما فرشتگان **الا بامر**
**ربك** مگر بفرمان و دستوري حضرت پروردگار من تو **له** مر او راست **ما بين**
**ايدينا** آنچه در پيش ماست از كارهاي آينده **وما خلفنا** و آنچه از پس گذاشته ايم
يعني امور گذشته **وما بين ذلك** و آنچه در ميان ما كان و ما سيكون هست



يعني مر او راست حكم در ابتداء آفرينش ما و انتهاء اجل ما و آنچه در مدت
حياة هست **وما كان** و نيست و نبوده و نخواهد بود **ربك نسيا** پروردگار تو
فراموشكار يعني از حال تو آگاه هست هر گاه خواهد ما را بتو فرستد **رب السموات**
**والارض** اوست آفريدگار آسمان و زمين است **وما بينهما** و آنچه در ميان
ايشانست **فاعبده** پس او را پرستش كن **واصطبر** و شكيبا باش
**لعبادته** مر پرستش او را يعني چون دانستي كه ترا فراموش نكرده بر عبادت خود
ثابت در اعطاء وحي دلتنگ مشو **هل تعلم** آيا داني **له سميا** مر خدايرا
مانندي كه او را اگر توان گفت يكي از آثار سطوت الهي آن بود هيچ كس اهل شرك
معبود خود را الله نگفتند غيرت احديت و غيرت الوهيت اين اسم سامي را از تصرف
كفار و تسميه كفار در حصن و امان محفوظ داشت و زبان اهل ايمانرا در نعت
محبت و ضرابت كرا از آن نام نامي جاري كردانيدي **شعر** الله الله چه طرفه نامست اين •
حرز دل ورد جان تمام است اين • پس بود نزد صاحب معني • حسبي الله گواه اين دعوي •
**ويقول الانسان** و مي گويد انسان يعني در ميان ايشان مي گويند مراد ابي
ابن خلف استخوانهاي ريزيده شده مي آرد و بطريق استبعاد مي گويد **ائذا ما مت**
آيا چون بميرم من **لسوف اخرج حيا** هر آينه زود بيرون شوم از خاك زنده يعني
چگونه تواند بود كه مرده زنده شود و از خاك بيرون آيد حق سبحانه و تعالى در جواب
او مي فرمايد كه **اولا يذكر الانسان** آيا نمي انديشد و ياد نمي كند آن آدمي **انا خلقناه**
آنرا كه بيافريده ايم ما او را **من قبل** پيش از اين **ولم يك** و نبود **شيئا** چيزي
بلكه عدم صرف بود يعني بايد كه متذكر گردد و اين معني را كه ايجاد معدوم
شگفت تر ستا از جمع مواد بعد از تفرق آن **فوربك** پس بحق پروردگار كه
قيام قيامت **لنحشرنهم** هر آينه حشر كنيم ايشانرا يعني كافرانرا **والشياطين**
با ديوان يعني با قرناء از شياطين كه در دنيا داشته باشند هر يكي را در قرين
او با سلسله مقيد سازند **ثم لنحضرنهم** پس حاضر كردانيم ايشانرا و بعضي
گفته اند همه آدميانرا **حول جهنم** گرداگرد دوزخ **جثيا** بزانو درآمده
از هول حساب و احضار ايشان بر حوالي دوزخ به بينند و ملال ايشان زياده
كردد **ثم لننزعن** پس بيرون آريم سخت **من كل شيعة** از هر گروه
**ايهم** هر كرا باشد از ايشان **اشد** سخت تر و بسيار تر **على الرحمن عتيا** بر
خداي تعالى از جهة سركشي و جرأت يعني اول از هر امتي آنرا كه نافرمان تر بود جدا كنيم
**ثم لنحن اعلم** پس ما داناتريم **بالذين هم** با آنان كه ايشان **اولى** سزاوارترند
**بها** با آتش دوزخ **صليا** از جهة انداختن يعني مي دانيم كه كيست سزاي آنكه
او را نخست در آتش افكنند **وان منكم** و نيست از شما اي آدميان هيچ كس

الا واردها مكر رسنده وكذارنده است بر دوزخ اما چون مؤمنان بر وكذرند
آتش مرده وافسرده كردد ودر حديث آمده بعضی بهشتيان از بعضی سؤال كنند
كه حق تعالی ما را وعده فرموده كه وان منكم الا واردها چه حال بود كه ما آتش را
نديديم فرشتكان كويند بدرستی كه شما كذر كرديد بر دوزخ اما آتش او
بسبب نور ايمان شما فرو مرده بود پير رومی قد فرموده شعر مؤمن فسون چه
داند بر آتشش بخواند ¤ سوزش در او نماند كردد چه نور روشن ¤ كان هست
ورود بر دوزخ علی ربك بر پروردكار تو حتما جزمی وقطعی مقضيا
كاری حكم كرده شده بر آن يعنی وعده ايست كه البته واقع شود ودر اين خلاف
نيست وجمعی بر آنند كه ورود بمعنی دخول است وهيچ بری وفاجری نباشد
الا كه بدوزخ در آيند اما آتش بر مؤمنان سرد باشد چنانچه بر ابراهيم ع
ومؤيد اين قول است آنكه حق سبحانه وتعالی ميفرمايد ثم ننجی پس نجات
دهيم الذين اتقوا آنانرا كه پرهيز كردند از شرك يعنی بيرون آريم از دوزخ
ونذر الظالمين وبكذاريم ستمكارانرا فيها در آتش جثيا بزانو در
آمدكان واذا تتلی وچون خوانده شود عليهم بر مشركان آياتنا آيتهای ما
بينات هويدا وروشن معانی وقال الذين كفروا كويند آنان كه نكرويدند
از صناديد قريش للذين آمنوا مر آنانرا كه ايمان آوردند يعنی توانكران درويشانرا
كويند ای الفريقين كداميك از اين دو كروه مؤمن وكافر خير
بهتر اند مقاما از جهة مكان وموضع يعنی ماوا ومنازل نزه است وهم اسباب
معيشت ملحظ كلام آنكه مشركان مؤمنانرا كفتند از ما دو كروه كدام خوش حال
ترند واحسن نديا ونيكوتر از جهة مجلس يعنی آراسته تر در مجمع ما همه صناديد
اشراف عرب‌اند ودر مجلس وهمه موالی وضعفا پس حق سبحانه وتعالی بنای افتخار
وموالاة ايشانرا در هم شكسته فرمود كه وكم اهلكنا وچند هلاك كرديم
قبلهم پيش از مشركان عرب من قرن كروهی را كه مجتمع بودند در زمان واحد
بحسب واقع بودند هم ايشان از كفار عرب احسن اثاثا نيكوتر از جهة متعه
بيت كه آرايش منازل بدان باشد ورئيا ونيكوتر از ايشان در هيأت ومنظر
نه آن مال هلاكرا از يشان دفع كرد ونه آن جمال عذابرا ازيشان باز داشت شعر
بر مال وجمال خويشتن تكيه مكن ¤ كانرا بشبی برند واين را بتبی ¤ قل بكو مر
ايشانرا كه بر مال ومنال مفتخر ومستظهر عزه می شويد زيرا كه من كان فی الضلالة
هر كه هست در كمراهی ودوری از راه حق فليمدد پس بايد كه مدد كند خبر است بد
صورت امر يعنی مدد ميكند له الرحمن براو خدای تعالی وباز ميكشد عمر اورا
مدا باز كشيدنی يعنی اورا مهلت ميدهد ونعمت پی در پی بدو ميرساند



حتی اذا رأوا تا وقتی كه به بينند ما يوعدون آنچه بيم كرده شده اند بدان اما العذاب
يا در عذاب در دنيا بقتل واسر واما الساعة ويا روز قيامت بمشاهده انواع خزی و
نكال فسيعلمون پس بدانند من هو شر آنرا كه بدتر است از هر دو كروه مكانا
از جهة مكان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد ومأوای ايشان دركات نيران
واضعف وبدانند كه ضعيفتر است جندا از جهة سپاه يعنی دوستان ومددكاران
چه اهل ايمانرا از خدای تعالی وملائكه ياری ومددكاری رسد ومشركانرا مطلقا
يار وهوادار نباشد ويزيد الله وميافزايد خدای تعالی در دينی الذين اهتدوا
آنانرا كه راه يافته اند بكتاب او وراه نمودنی يعنی كرويده اند بآنچه از قرآن
نازل شده حق سبحانه وتعالی هدايت ايشانرا بتصديق هر چه ديكر منزل می
شود زياده می كنند والباقيات الصالحات وعملهای شايسته باقی از صلوات
خمسه يا كلمات اربعه وغير آن مر ايشانرا خير بهتر است عند ربك نزديك
پروردكار تو ثوابا از جهة پاداشت وخير مردا وبهتر است از جهة بازكشت يعنی
اكر كافرانرا در دنيا جاه ومال است در آخرت وبال ونكال خواهد بود اما مؤمن
در دنيا هم هدايت دارد وهم حمايت ودر آخرت هم ثواب خواهد داشت وهم
حسن المآب شعر بدينی سرافراز ونامدارند ¤ بعقبی كامران وكامكارند ¤
آورده اند كه خباب بن الارت رض بر عاص بن وائل سهمی بود روزی باداء
آن تقاضا كرد واو كفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد صلعم كافر نشوی خباب رض
كفت لا والله كافر نشوم بدان حضرت نه زنده ونه مرده روزی كه برانكيخته
شوم عاص كفت آن روز كه مبعوث شوی بيا وام خود از من بستان كه اكر آنچه
ميكويی حق است من از تو فاضل خواهم بود ومال وفرزند من بيشتر حق سبحانه
وتعالی آيه فرستاد كه افرأيت الذی كفر آيا نديدی آنانرا كه نكرويده اند بآياتنا
بآيتهای ما يعنی قرآن يا دلايل وحدت وقال وكفت يعنی عاص كه بخدای كه
فردای قيامت لأوتين هر آينه داده شويم يعنی بمن دهند مالا وولدا مال
وفرزندان اطلع الغيب آيا مطلع شده بر غيب لوح محفوظ را مطالعه كرده
واين سخن آن انجا ميكويد ام اتخذ يا فرا كرفته است عند الرحمن عهدا
نزديك خدای عهد وپيمانی بر اين صورت كلا نه چنانست كه ميكويد
سنكتب زود باشد كه بنويسيم يعنی نكاه داريم ما يقول آنچه ميكويد
تا بدان اورا جزا دهيم يا حفظه را امر كنيم كه بنويسند ونمد له وباز كشيم
برای او من العذاب از عذاب مدا باز كشيدنی يعنی دراز كنيم وپيوسته
كردانيم اورا بر اين وجه كه عذابی بر بالای عذابی بدو رسانيم ونرثه وميراث
كيريم ما يقول آنچه می كويد كه فردا بمن خواهند داد يعنی مال وفرزند ويأتينا فردا وبيايد

بما وقت مرگ یا روز رستخیز تنها نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند
مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای تعالی آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملائکه
لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی
یعنی بشفاعت متعزز کردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا نه چنان است که عزیز کردند
سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافران کردند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر
نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون بهول قیامت دانا
کردند منکر شوند پرستش بتانرا وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان
خود ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمنی ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و
ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنرا که ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ
بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم تَؤُزُّهُمْ أَزًّا می جنبانند ایشانرا
جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی می برند بتسویلات
و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان تعجیل مکن إِنَّمَا نَعُدُّ
جز این نیست که ما می شماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا
شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گشت بدیشان فرود
آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم
پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَنِ بسوی بهشت خدای بخشنده وَفْدًا
در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت
برند چنانچه نامدارانرا بدرگاه ملوک می سپرند امام قشیری رح فرموده
که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات
آنانکه بر مراکب طاعت باشند بهشت جویانند ایشانرا بروضه جنان
برند و آنانکه بر نجایب همت خدای طلبانند ایشانرا بقرب رحمان
خوانند چنانچه بهشت دیگر است و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار
آورده که ممشاد دینوری قدس در نزع بود درویشی پیش وی ایستاده
و دعا می کرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ
بر وزد که ای غافل سی سال است که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور
بر من جلوه می دهند و من گوشه چشم همت برو نیفکنده ام اکنون
بدرگاه قرب می روم زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت می خواهی
شعر باغ فردوس از برای دیگران باید مرا · بی جمالش روضه رضوان چکار
آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافرانرا إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه
بهایم رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ
نیابند و نتوانند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی الشَّفَاعَةَ مگر کسی



که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَنِ نزدیک خدای تعالی عَهْدًا پیمان برای شفاعت
و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای تعالی
دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل
که اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی ع و
عزیر ع بگو ای محمد صلعم مر ایشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَيْئًا إِدًّا
چیزی زشت یعنی ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمان
يَتَفَطَّرْنَ شکافته شود مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و شکافد
زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا و بشکنند شکستنی یعنی پاره
پاره گردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا مر خدایرا فرزند یعنی بدو
اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَنِ مر خدایرا أَنْ يَتَّخِذَ
آنکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس
والد باید و حق سبحانه و تعالی از مجانست منزه است إِنْ هست كُلُّ مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ مگر آینده
در قیامت بسوی رحمان عَبْدًا در حالتی که بنده باشد لَقَدْ أَحْصَاهُمْ
بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه
علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و انفاس
ایشانرا عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده کانند بوی
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنهای اتباع و انصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
که آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ
زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَنُ برای ایشان خدای تعالی وُدًّا دوستی
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلهای افکند بی اسباب و وسایط را
آن در احادیث آمده که چون حق سبحانه و تعالی بنده را دوست دارد جبرائیل ع را
گوید من فلانرا دوست می دارم تو هم او را دوست دار و منادی کند در
میان آسمان که حق سبحانه و تعالی فلانرا دوست می دارد شما هم دوست دارید
پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین
تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان
گردانیده ایم قرآنرا با آنکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی
بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان آسان کردانیم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی
بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ
و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی

یعنی در هر قرنی قومی را از مشرکان بهلاک رسانیدیم هَل تُحِسُّ هیچ می یابی
ومی بینی مِنهُم از آن هلاک شدگان مِن اَحَدٍ یکی را اَو تَسمَعُ یا می
شنوی لَهُم مر ایشان را رِکزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب ما بایشان
فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی که ببیند ونه
آواز بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکس نه پرداخت وهمه را بدست
فنا در دام خمول ونسیان انداخت کان لم یخلقوا ولم یکونوا **شعر**
کو اثر از سروران تاج بخش • کو نشان از خسروان تاج دار • سوخت
دیهیم شهان کام جوی • خاک شد تخت ملوک کامکار **سورة طه**
**بسم الله الرحمن الرحیم طه** در هیچ یک از حروف
مقطعه که مبادی سوره است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی
این را حروف مقطعه دانند وگویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسمای
الهی یا مفتاح اسم طاهر وهادی وجمعی بر آنند که اسمی است از اسمای حضرت صلعم
چنانچه مزمل ومدثر پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست
بدو اسم آن حضرت که طا لبیست وهادی یعنی شفاعت وهادی بشارتست یا طاهر
از ذنوب وهادی بمعرفت علام الغیوب یا طا طهارت دل اوست از غیر
حق تعم وها هدایت او بقرب حق ودر حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه
طی کرده شد نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمد صلعم وها مرایست بآنکه
هدایت یافت بقرب مکون سرمدی وبقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند
وهر یک اشارتست بچیزی در تبیان آورده که قسم بطول وهدایه الهیست
یا بطینت پاک وهمت عالی حضرت رسالت پناهی صلعم در تیسیر از امام جعفر
صادق رض نقل میکند که طه سوگند است بطهارت اهل بیت حضرت رسول
لقوله تعم ویطهرکم تطهیرا وبقولی بطوبی وهاویه که اشارتست بجنت
ونار ودر زاد المسیر آورده که طا طیبه است وها مکه است وبدین
دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیانست وها حرب کافرانست
یا طرب اهل جنانست وهوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف
مقطعه نیست بلکه موضوعست بازا رجل بلغه عک یا حبشه یا نبطیه
یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلایقکم ودیگر گفته اند بیت
بطاها فی الدعا فلم یجب وبدین منادی حضرت رسول صلعم باشد ودر بعضی
تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است وها پنج ومجموع چهارده باشد وغالب
آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب
مندرج است که ای ماه شب چهارده ومنادی حضرت رسالتست صلعم



وبدین اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آن حضرت صلعم **شعر** کما لا یخفی علی العرفا
ماه چون کامل شود انور بود • وانکه او مرآت نور خور بود • گاه ماه بدر و
گه شاه بدر • صدر تو مشروح وکارت شرح صدر • در شب تاریکی کفر
وضلال • از مهت روشن شود نور جلال • وگویند طه در اصل طاها
بوده است که همزه را حذف کرده اند طا امراست از وَطِئَ یَطَأُ وها کنایه
است از ارض کنایه غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلعم بتهجد برخاستی
بر یک قدم ایستادی وبدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل
شد وامر فرمود که طاها یعنی بگیر فت زمین خود را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه
وگویند روزی ابو جهل واحزاب وطعنه میزدند حضرت رسول صلعم را که تو بنزدیک
دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد صلعم فرود نیامده
مگر برای آنکه او را در رنج وتعب اندازد آیه آمد که طاها ای مرد که هیچکس
چون تو قدم در میدان مردی ننهاد **مَا اَنزَلنَا** نفرستادیم **عَلَیكَ القُرآنَ**
بر تو قرآن را **لِتَشقَى** تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطهٔ قیام در
نماز الم ورم بپای مبارکت رسد **اِلَّا تَذکِرَةً** لیکن فرستادیم او را
برتو جهة پند دادن **لِمَن یَخشَى** آنکس که بترسد تخصیص خاشیی بانکه
تذکیر عام است جهة انتفاع اوست بدان **تَنزِیلًا** فرو فرستاده شد فرو فرستادنی
**مِمَّن خَلَقَ الاَرضَ** از آنکس که بیافرید زمین **وَالسَّمٰوٰتِ العُلَى** واسمانهای بلند را
**الرَّحمٰنُ** اوست بسیار بخشایش **عَلَى العَرشِ استَوَى** بر عرش مستولی شد امر
او واضافه استیلا بر عرش بانکه حق سبحانه وتعم بر همه موجودات مستولی است
جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست ودر تاویلات امام ماتریدی رح
مذکور است که عرش بمعنی ملک است وحق سبحانه وتعم بر ملک خود مستولی
وغالب است ودر فتوحات آورده که شیخ قدس فرموده که استوای خداوند جل
جلاله بر عرش در قرآنست ومراد بدین ایمانست تاویل نجوییم که تاویل درین
باب طغیانست وبظاهر قبول کنیم وبباطن تسلیم که این اعتقاد سفیان است
اما میدانیم که نه محتاج مکان است نه عرش بردارندهٔ اوست که اوست بردارندهٔ
ونگه دارندهٔ عرش **شعر** نی مکانی ره یافت سویش نه زمانی • نی بیان جا دارد
خبر و نه عیان • این همه مخلوق وحکم داورست • خالق عالم ز عالم برترست •
**لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ** مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه
**وَالاَرضِ** وآنچه در زمین است از مبدعات سفلیه **وَمَا بَینَهُمَا** وآنچه در
میان هر دو باشد از اصناف ملائکه وطبقات ناری وهوائی **وَمَا تَحتَ الثَّرَى**
وآنچه در طبقهٔ ترابی است از زمین ثری طبقهٔ زیر تراست از طبقات وآن

موضعیست که صخرهٔ ضما بر بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب
بن منبه مذکور است که زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره ایست
بر شاخ گاوی و قوائم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر
بر جهنم بر زمین ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان
و زمین تا ثری بیش نرسید و ما تحت الثری جز حق سبحانه و تعالی نداند وَإِن
تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ بدرستی که او يَعْلَمُ السِّرَّ
میداند پوشیده را وَأَخْفَى و آنچه بر تر است پوشیده گویند سر آنست که
بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه نمی داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست
که با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارند اللَّهُ اوست خداوند بحق
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش الا او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَهَلْ أَتَاكَ و آمده است بتو
حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی ع و قصهٔ او دانسته پس صبر بر مکاره هر که بدو اقتدا
کند إِذْ رَأَىٰ و یاد کن چون دید موسی ع نَارًا آتش در اخبار آمده که چون
موسی ع از شعیب ع دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند
شعیب ع اجازت داده اهل او را بوی روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف
می بارید ایشان راه گم کردند نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفوره دختر
شعیب ع که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل بدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع
چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید
فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا پس گفت اهل و عیال خود را که درنگ کنید در همین
موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید
که بیاوردم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعلهٔ در سر چوب یا جمع خورده
از آن یعنی فتیلهٔ یا چوب روشن کنم یا اخگری بیاورم أَوْ أَجِدُ یا شاید
که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى راه نمایی که ما را بشارع رساند
پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن
هنگام که بیامد با آتش دید سفیدی در درخت سبز که عناب یا عوسج بوده بر
افروخته و بر حوالی آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت
متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا کرده شد که ای موسی ع إِنِّي أَنَا رَبُّكَ
بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن
و متیقن شو که من آفریدگار توام فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس بیرون آر و بیفکن از پای
خود نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست غیر مدبوغ و اصح آنست
که نعلین از جلد بقر بود و طاهر اما حق سبحانه و تعالی بخلع آن فرمود تا قدم موسی ع





تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند
این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا
طایفهٔ از سلف چون بشر حافی رض و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند شعر
کنجی که زمین و آسمان طالب اوست • چون در نگری برهنه پایان دارند •
و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رح
فرموده که فکر دنیی و آخرت از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کونین
نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزهٔ مبارک
ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ
پس گوش دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچیز را که وحی کرده می شود و آن وحی کدام است
إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که خدای تعالی لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای تعالی بغیر من
فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقدیر توحید که منتهی
علم است و امر بعبادت کمال العلم است پس مقام عبادت نماز را تخصیص نموده که
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من
ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است
أَكَادُ أُخْفِيهَا می خواهم که پنهان دارم بوقت آن را چه تخویف بعذابی که وقت آن
معلوم نیست اتم باشد و اگر اخفی بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیک
شد که ظاهر گردانم آن را لِتُجْزَىٰ متعلق است باتیه یعنی قیامت بی شک آینده است
تا پاداشت داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه شتابد در عملهای
وی کند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ
لَا يُؤْمِنُ آنکس که نمی گرود بِهَا بر وقوع آن وَاتَّبَعَ و پی روی کرده است
هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس بصد عد این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک
شوی خطاب با موسی است ع و مراد امتست و بنده علم الهدی و فقیه ابو اللیث رض
بر آنند که از آنجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلعم و برین
تقدیر مراد امت وی باشد القصه چون موسی ع نعلین بیرون کرد و در وادی
مقدس خطاب رسید وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست
تو یا موسی ع حق سبحانه و تعالی جهة استیناس موسی ع و دفع دهشت با وی سخن گفت
و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر شو تا عجایب
بینی قَالَ گفت موسی ع هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد
بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده نامش
علیق بود یا نبعا از آدم ع میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی ع رسید القصه
جواب داد و جهة تعداد نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ تکیه می کنم عَلَيْهَا

بران عصا چون مانده شوم در راه تا وقتی که بر سر رمه باشم که می چرند وَأَهُشُّ و فرو
می ریزم برگ از درختها بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن
عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهائی دیگر هست آورده اند که در راه با موسی ع سخن گفتی و از
سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی
رمه را محافظت نمودی و بسر چاهی که رسیدی تنهٔ او رسن و سعتین او دلو شدی
و چون بزمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی ع بودی بر وی پدید
آمدی و در شبهاء تیره چون شمع و چراغ نور بودی و چون موسی ع اجمالاً گفت مرا
با او کارهاست قَالَ گفت خدای تعم أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی ع
گمان برد که او را نیز چون نعلین می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند آنرا
از قفاء خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ
پس از آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ می شتافت بهر جانب آورده اند
که اول ماری زرد شد سر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز
گشت و بر چهار قائمهٔ سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن
هفتاد یا چهل ذرع بود و در دهان او دندانهاء بزرگ و دو چشمش
چون برق می درخشید بسنگهای که رسیدی در تنگ کردی و درختهاء
بزرگ از بیخ بر کندی و بخوردی و چون موسی ع وی را دید ترسان شد
روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای تعم بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس
از وی سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز گردانیم وی را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیأت
نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب رسید بموسی ع
روی باژدها روان شد دست کرد و نخستین او را بگرفت همان عصا شد
دل موسی ع آرام گرفته دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن و بیر دست
خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون
آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی
سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود مانند
برق آيَةً أُخْرَىٰ فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین
کردیم تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ
برو بدین معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را به پرستش
من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند
چون حضرت موسی ع مأمور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها
با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تعم تقویت طلبید
آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردگار من



گشاده گردان برای من صَدْرِي سینهٔ مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی
بار امتحان و برد بار ساز تا از هر سخنی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان
کن برای من أَمْرِي کاری مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ و بگشای
عُقْدَةً گرهی را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخنان
مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را ع در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی ع
دست بر ریش مرصع او دراز کرد و قدری از و بگرفت و بر کند فرعون خشم
گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک
جوهر رخشان ندید و بدان متوجه شد اگر جمرهٔ آتش بیند هم بدان دست
خواهد رسانید پس طبقی آتش و طرفی یاقوت پیش موسی ع آوردند جبرئیل ع
دست وی را گرفته بسوی جمرهٔ آتش برد و جمره برداشته بر دهن نهاد زبانش
بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا در
خواست کرد که تا آن عقده منحل گردد و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي و گردان
برای من یعنی تعیین کن و مقرر ساز وَزِيرًا یاری و بار بردارنده مِنْ
أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم
کن بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من
یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا تا ترا به پاکی یاد
کنیم یا برای تو نماز گذاریم وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعاء
بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ هستی بِنَا بَصِيرًا بینا یا توانا
بآنچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای تعم بتحقیق داده شدی
سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب و مسئول خود را ای موسی ع یعنی هر چه خواستی بتو
دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهادیم عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم
ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ
بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه نتوانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی
که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند او بکار
بود درمانده بود ما ملهم ساختیم یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت پیغام کردیم
أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی ع را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه
در وی نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را
فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند در دریا صورتش
امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ
تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست
یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت است آورده اند که مادر موسی ع

موسی را بامر حضرت الهی در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و او بازن خود آسیه برکنار
جوی آبی وجوی از ان دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون
درآمد چون صندوق بپیش رسید بگرفتند سر باز کرده کودکی ماه روی سیاه
چشم بیرون آمد ماه شعر زیباست ولی روی تو زیبا تر از وست ۰ چشم نرگس چه
کنم چشم تو رعنا تر از وست ۰ قتاده رح فرموده که چشم موسی ع ملاحتی
بوده که هر که اورا دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت
او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید که والقیت علیک واقکندیم
بر تو محبة دوستی منی از من یعنی تخم محبت ترا دردلها بکاشتیم تا بر تو مهربانی
ورزند ولتصنع وتا پرورده شوی علی عینی بر دیدن من بعلم واراده من ودر
خبر است که فرعون و آسیه اورا بفرزندی برداشتند وبتربیت مهد وتعیین
دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردند موسی ع شیر او نگرفتی مادر موسی ع
دختر خود مریم را گفته بود که برکنار نیل میرود وچشم بر صندوق میدارد که
کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را دران باغ انداخت
وصورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه
افکند اذ تمشی یاد کن چون میرفت اختک خواهر تو فتقول پس گفت هل
ادلکم آیا دلالة کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی که تکفل این طفل
کند واورا شیر دهد آسیه گفتا گر چنین کنی بتو احسان نمایم مریم بیرون
رفت وفی الحال مادر را بیاورد وموسی را ع درکنار گرفت فرجعناک پس باز
داشتیم ترا الی امک بسوی مادر تو وبوعده وفا کردیم کی تقر تا شاید
که روشن شود عینها چشم مادر بلقای ولا تحزن واندوه ناک نگردد
بفراق تو وقتلت نفسا وبکشتی نفسی را از قبطی که اسرائیلی بتو افاده کرد وفرعونیان
دانستند وقصد تو کردند بجهة قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من
الغم از غم کشتن وامر کردیم که بمدین هجرت کنی وفتناک وبیازمودیم ترا
فتونا آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افکندیم وخالص برون آمدی قصهٔ
ولادة حضرت موسی ع وقتل قبطی وهجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح
می آید فلبثت پس درنگ کردی سنین سالها فی اهل مدین درمیان
اهل مدین وآن هجده یا بیست وشش سال است ثم جئت پس آمدی برین
وادی علی قدر یا موسی براندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی وایجا یا
تو سخن کرده بودیم واصطنعتک وترا برگزیدیم وخاص ساختیم لنفسی
برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اذهب انت برو تو واخوک وبرادر تو
بایاتی بمعجزهای من ولا تنیا وسستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر



من بتوحید وعبادت اذهبا بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی
بدرستی که او در عصیان از حد درگذشته است فقولا له پس سخن گویید مر او را
قولا لینا سخن گفتن نرم یعنی مدارا نمایید با او واو را دعوت کنید
در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما
غضب کند یا خوش سخنی مرعی دارید وگفته اند او را بکنیه خوانید چون
ابو العباس وبقولی ابو الولید وابو مرة نیز گفته اند وبر هر تقدیر عنت
مکنید لعله یتذکر شاید او پند گیرد او یخشی یا بترسد از عذاب
خدای تعالی تذکر ثمرهٔ محقق وخشیة حصه متوهم پس موسی ع از پیش مدین
متوجه مصر شد ویا بسر اهل خود برفت ودر تیه آورده که کسان موسی ع
شب انتظار بردند نیامد وروز نیز ازوی خبری نیافتند دران صحرا
متحیر بماندند قضارا از اهل مدین جمعی آنجا رسیدند صفورا بشناختند
وپیش پدرش بردند وبعد از غرق شدن فرعون خبر موسی ع بدیشان
رسید القصه چون موسی ع بمصر توجه فرمود وحی آمد بهرون که باستقبال
برادر براه مدین روان شود پس در اثناء طریق ملاقات فرمودند وموسی ع
شرح احوال بتمامی باز گفت هرون ع گفت ای برادر شوکت وعظمت از آنچه
تو دیدهٔ زیاده شده وبادنی سببی حکم قتل وقطع وصلب میکند موسی ع
اندیشناک شد وهر دو برادر باتفاق قالا ربنا گفتند ای پروردگار
ما اننا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان یفرط علینا انکه فرعون پیشی گیرد
بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما ونگذارد که معجزه بدو نماییم او ان یطغی
یا آنکه زیاده کند طغیان خود را نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه
بگوید قال گفت خدای تعالی ای موسی وهرون ع لا تخافا مترسید از
افراط وطغیان او انی معکما بدرستی که من با شمایم بحفظ ونصرت اسمع
می شنوم دعاء شما یا آنچه او گوید بجنبت من واری ومی بینم آنچه کند
با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا ودانا ام نگذارم که ضرری بشما
رساند فاتیاه پس بروید بدو فقولا له پس بگویید انا رسولا ربک
ما دو فرستادهٔ پروردگار توییم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل
فرزند یعقوب را ع تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آباء ما بوده ولا
تعذبهم وعذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه وگرفتن مقاطعه وقتل
اولاد قد جئناک بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزهٔ بایة من ربک
از پروردگار تو والسلام وسلام ملائکه یعنی خزنهٔ بهشت علی من
اتبع الهدی بر آنکس است که پیروی ایمان کند وراه راست رود یا سلامت

هر دو سرا مر او راست انا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما
حکم فرموده ان العذاب بآنکه عذاب دنیوی و آخرت علی من کذب بر آنکس است که
تکذیب کند که آورده ایم و تولی و پشت بران کند و از ان اعراض نماید پس
موسی ع و هرون ع بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات
او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن
کلمات که حق سبحانه و تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن
ربکما یا موسی پس کیست پروردگار شما ای موسی ع که مرا پرستش او دعوت
میکنید نکته در آنکه موسی را بند تخصیص کرد با آنکه خطاب هر دو برادر
بود آنست که دانسته بود که بزبان موسی ع عقده هست و سخن او نیک
مفهوم نمی شود خواست او را بز دحضار مجلس انفعال دهد و از اخلال عقده
او خبر نداشت پس موسی ع بزبان فصیح قال گفت ربنا الذی پروردگار ما
آنکس است که از محض رحمت اعطی داده است کل شیء هر چیزی از
انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل و لایق و موافق حال او یا داد
هر یک از آنچه قوام او و استقلال در وجود معاش بدانست ثم هدی پس راه
نمود او را بدان یعنی شناسا کردانید بکیفیت انتفاع از ان یا مر حیوانی زوجه
داد نظیر او در خلق صورت و ازدواج و امتزاج نمود و گفته اند خلقه مفعول
اول است و تقدیر کلام این که داد آفریدگان خود را هر چیز که بدان محتاج اند
و چون مقصود بیان معطی بر است آنرا تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید
بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای
دیگر کشانید و جهة تعجیز موسی ع قال گفت فرعون فما بال القرون
الاولی چیست حال قرنهای اهل نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این
خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
قال گفت موسی ع علمها علم حال و مآل آن گروه عند ربی نزدیک
پروردگار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا
نمی کند و فرو نمیگذارد ربی پروردگار من هیچ چیز را ولا ینسی و فراموش
نکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمی دانم مگر آنچه مرا از آن
خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار قیامت بود که گفت چیست
حال گذشتگان که بر انگیخته نمی شوند موسی ع جواب داد که آنرا جز خدای تعالی
کسی دیگر نداند باز بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه و تعالی می
میگفت که پروردگار من الذی جعل آنست که گردانید لکم الارض برای
شما زمین را مهدا فرش گسترانید که بران می نشینید و مسکن میسازید



وسلک لکم و روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها وانزل
من السماء ماء فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم است
تنبیه بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون
می آدیم بآب باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی از رستنیهای
پراکنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است و با وجود اتحاد آب
و زمین کلوا پس گفتیم بخورید آنچه بیرون آورده هر چه خوردن را شاید
از اثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را در چراگاهها
که خوردن شما را نشاید ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور
شد لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی
مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح
منها خلقناکم از زمین آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول
نمود ابدان شما خاک است در تبیان فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته
می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی است قدری بر می دارد و بر
نطفه که مادهٔ وجود اوست می ریزد و آنکس از ترابین نطفه مخلوق می
شود و در همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده
که شما را از زمین آفریدیم وفیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ
ومنها نخرجکم و از زمین بیرون آوریم تارة اخری بار دیگر بجهة حساب
و حکیم فردوسی راست شعر بخاک اندر آرد خداوند پاک • دگر ره برون آرد
از زیر خاک • بدان حال گاهی بخاک اندرون • بدان گونه از خاک آید برون •
اگر پاک در خاک گیری مقام • بر آیی از و پاک و پاکیزه نام • پس از و فرعون تحقیق
معجزه طلبید و موسی ع عصا بیفکند اژدها بگشت و باز گرفته همان عصا
شد و ید بیضا بدو نمود و از آیات تسع بعد از معجزه می دید و منکر می شد
چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده ولقد اریناه و بدرستی که ما نمودیم فرعون را
آیاتنا کلها همه معجزها که بموسی ع داده بودیم فکذب پس بدین نوع نسبت
داد موسی را ع وابی و سر باز زد از انکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از روی
عناد قال گفت اجئتنا آیا آمدی بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را
من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی ع
یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را
متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاریم برای
تو جادوی مثله مانند جادوی تو و آن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند
که تو جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا وبینک میان ما و میان تو

موعدا وعده بجهة معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم
آنرا نحن ولا انت نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در
جایی که مساوی باشد مسافت قوم یا مکانی مستوی هموار که در وی پستی
و بلندی نباشد تا مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی ع موعدکم زمان
وعده شما یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آن روز عید مر اهل مصر را
که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز
بوده یا عاشورا وان یحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحی در
چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست
بوقت چاشت حضرت موسی ع آن روز را تعیین فرمود تا ظهور حق و زهوق
باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم
برسد فتولی فرعون پس گشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهة جمع
کردن سحره کسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آن چیزها که بآن
کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه ساحران
قال لهم موسی گفت موسی ع مر جادوان را چون ملاقات نمود بدیشان که ای
قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله
کذبا بر خدای تع دروغی که آیت او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه
کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او فیسحتکم که مستاصل
گرداند و از بیخ بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل گرداند بر شما وقد
خاب و بدرستی که بی بهره و نومید ماند من افتری هر که افترا کرد بر
خدای تع فتنازعوا پس گفت و شنود کردند جادوان امرهم در کار خود
بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی ع گفتند این سخن بسخن
ساحران نمی ماند واسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان
فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شوید متابعت وی باید کرد آورده اند
که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن می گویند ایشان از ترس فرعون
قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادوانند یریدان
میخواهند ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما
بجادوی خود و مملکت مصر در تصرف خود در آرند ویذهبا و ببرند بطریقتکم
المثلی مذهب شما را که افضل مذاهبست و دین و مذهب خود ظاهر کنند
یا ببرند اکابر و اشراف شما را یعنی روی دل ایشانرا از شما بر گردانند و بسوی خود
متوجه گردانند علما را در لفظ هذان اختلافست گویند اسم آنست تثنیه در
هر سه حال از اعراب بالف می باشد و این حروف موافق ایشان واقع شده و یا آن



بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه آن و صاحبها و حفص بتحقیق می خوانند
و او ان را نافیه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون
فرعون از سحره شنود که موسی ع و هرون ع ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان
دارند از مصر بر آشفت و گفت فاجمعوا کیدکم پس چون حال چنین است
جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید
صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید
تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم و بدرستی که فیروزی یافت و
بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان
هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیدند و موسی ع و هرون ع در برابر
ایشان بایستادند سحره بقولی سیصد خروار حبل و رسن میان تهی
پر از زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا یا موسی گفتند ای
موسی ع اما ان تلقی یا آنکه تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه
ما میباشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی ع از روی مقابله
ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری و بی حسابی از آن قال بل القوا گفت بلکه
شما بیفکنید ایشان جادوی های خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا
زیبق باضطراب آمد فاذا حبالهم وعصیهم پس رسنها و عصاهای ایشان
یخیل الیه نموده شد بموسی ع من سحرهم از جادوی و کید ایشان
که گویی انها تسعی بدرستی که آن میروید و میشتابید فاوجس پس
دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی خوفی موسی ع از آنکه نظاره
کیان میان سحر و معجز فرقی نکنند یا آنکه متفرق کردند پیش از القاء
عصا و چون این وهم بر موسی ع طاری شد قلنا گفتیم لا تخف مترس
از آنچه ترا در وهم انداخت که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد
گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری و غالب بر ایشان والق
پس بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست توست تحقیر عصا میکند بعضی
از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست راست داری
بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی آنچه ساخته
کید ساحر فریب جادوست ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر
و فیروز نشود حیث اتی هر جا باشد و بهر رود و حضرت موسی ع عصا بیفکند
فی الحال اژدهای شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوانرا فرو برد و مردم
از ترس روی بگریز آوردند و موسی ع او را بگرفت همان عصا شد جادوان
دانستند که آن سحر نیست زیرا که دیگری را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه

مؤمن است فالقي السحرة پس درافكنده شدند يعني تأمل اين معجزه ايشانرا در روي افكند
سجدا در حالتي كه سجده كنندگان بودند مر خدايرا از روي صدق قالوا آمنا گفتند
گرويديم برب هرون وموسى به پروردگار هرون وموسى و تقديم هرون جهت رعايت
فواصل دوستاني است فرعون كه اين صورت مشاهده كرد قال آمنتم گفت آيا ايمان
آورديد وحفص آمنتم خواند بر سبيل اخبار يعني شما بگرويديد بدو وتصديق كرديد
له موسى را قبل ان آذن پيش از آنكه دستوري دهم لكم مر شما را وفرمايم
كه بگرويد بدو انه بدرستي كه موسى لكبيركم الذي هر آينه بزرگ شماست
علمكم السحر هر آينه بياموخت شما را جادوي يعني استاد و معلم و مهتر
جادوانست شما باهم خواهيد كه مرا برانداز يد فلاقطعن پس هر آينه ببرم ايديكم
وارجلكم دستها و پايهاي شما را من خلاف مخالف يكديگر يعني يكي
از راست و يكي از چپ ولاصلبنكم وهر آينه برآويزم شما را في جذوع النخل در
تنهاي خرما بن كه دراز ترين درختانست تا همه كس شما را ببينند و عبرت گيرند
ولتعلمن اينا و تا بدانيد كه كدام از ما يعني من يا خداي موسى كه بدو گرويديد
اشد عذابا سخت تر است از روي عذاب وابقى و پاينده تر از جهت عقاب
ساحران چون از جام جذبه حقاني مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات
رباني كه بر دل ايشان تاخته بود از دست شده شعر خرده يك جرعه از كف
ساقي • هر چه بساقي است كرده در باقي • دامن از فكر غير افشانده • ليس في
الدار غيره خوانده • لاجرم در جواب فرعون قالوا لن نؤثرك گفتند ما ترا
نگزينيم و اختيار نكنيم على ما جاءنا بر آن چيزي كه آمد بما من البينات از
معجزات واضحات و گويند در حين سجده بهشت و نعمت آنرا بديشان نموده
بودند پس گفتند ما نعمت ترا مي گزينيم بر آنچه ديديم از نشانهاي روشن و سوگند
مي خوريم والذي فطرنا بخداي كه ما را آفريد فاقض پس بكن ما انت قاض
هر چه هستي كننده يعني هر چه خواهي با ما بكن كه پرواي آن نداريم انما تقضي
جز اين نيست كه تو حكم كني هذه الحيوة الدنيا در زندگاني دنيا يعني حكم
تو درين جهان كه ما هستيم بيش جاري نيست هر چه مي خواهي ميكن در آخرت
بهتر است و پاينده از حكم معزول و بهمم خود مشغول خواهي بود شعر
امروز بجور هر چه خواهي ميكن • فردا بر تو نيز هر چه خواهند كنند • انا آمنا
بدرستي كه ما گرويديم بربنا به پروردگار ما ليغفر لنا تا بيامرزد ما را
خطايانا گناهان ما از كفر و معاصي وما اكرهتنا و بيامرزد آنچه كه اكراه
كردي ما را عليه بر آن چيز من السحر از آموختن جادوي آورده اند كه
فرعون مردم را بر آموختن سحر اكراه ميكرد و با خواندن او ايشانرا اكراه چه



چه مجرد حكم سلطان كراهتست و ايشان از خداي تعالى مغفرت آن طلبيدند زيرا كه
در جميع اديان باكراه مواخذه بوده اند و اين مواخذه از امت حضرت رسالت صلعم بر
داشته شد والله خير وخداي تعالى بهتر است از روي پاداشت وابقى و پاينده
تر از جهت ثواب تو ما را بر كفر مزدي ميدهي كه انقطاع بدان راه دارد و خداي بر
ايمان اجري كه كود زوال گرد آن نگردد انه من يأت بدرستي كه هر كس كه آيد
ربه نزديك پروردگار تو مجرما مشترك يعني بر كفر ميرد فان له جهنم پس
بدرستي كه مر اوراست دوزخ لا يموت فيها نميرد در آن تا از عذاب برهد ولا يحيى
و نه زنده باشد بزندگاني كه خوش گذارند ومن يأته و هر كه بيايد بوي
مؤمنا در حالتي كه مؤمن باشد قد عمل الصالحات كرده كارهاي شايسته
فاولئك پس آن گروه مؤمنان و نيكوكاران لهم الدرجات العلى مر ايشانراست
درجهاي بلند كه آن درجها جنات عدن بوستانهاي اقامتست
تجري پيوسته ميرود من تحتها الانهار از زير منازل آن يا اشجار آن جويها
خالدين در حالتي كه آن گروه جاويدان باشند فيها دران بوستانها
وذلك و اين ثواب جزاء من تزكى پاداشت آنكس است كه پاك شد از
از ادناس كفر و ارجاس عصيان يا مستظهر بوده بطاعات و اعمال خير تا اينجا
كلام سحره است و چون قصه ايشان بشرحي لايق در سوره اعراف گذشته
بود اينجا بطريق ايجاز دو سه كلمه آورده بر مضمون آيه اختصار نمود ولقد
اوحينا وهر آينه ما وحي كرديم الى موسى بموسى كه فرعون بمعجزات او مسلمان
نشد و در تعذيب بني اسرائيل افزود ما گفتيم موسى را كه ان اسر بعبادي بشب
بيرون بر بندگان مرا از مصر و چون بكنار دريا رسيد و لشكر فرعون از عقب بيايد
باك مدار فاضرب لهم پس فرا گير براي ايشان طريقا راهي بر عصا فرموده
كه بزن عصا تا بسازيم براي ايشان راهي في البحر در دريا يبسا خشك
كه در وآب و گلي نبود لا تخاف دركا نترسي از دريا رفتن دشمن يعني ايمن باشي
كه فرعونيان شما را در نيابند ولا تخشى و نترسي از غرق شدن كه شما را ابلا
نكنانيم پس موسى بامر الهي بني اسرائيل را از مصر بيرون برد و ديگر روز
قبطيان خبر دار شدند اما در خانه هر يك از ايشان مصيبتي عظيم افتاده
بخود در ماندند روز ديگر لشكرها جمع شدند فاتبعهم پس از پيه در آمدند
بني اسرائيل فرعون بجنوده فرعون با لشكر خود و بكنار دريا رسيدند موسى با
قوم خود گذشته بود فرعونيان نيز در آمدند فغشيهم پس در يافت ايشانرا
في اليم از دريا ما غشيهم آنچه دريافت ابهام از براي تفخيم مسند اليه است يعني
موجي دريافت ايشانرا كه كس ايشانرا بكنه آن نرسد واضل فرعون و گمراه كرد

فرعون قومه کروه خودرا دردین وما هدی وراه ننمود مرایشانرا هدایت فرعون
تهکم است چه او میکفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وکفته اند فرعون خودرا وردرا
کم کرد وخود نیز نجات نیافت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم
بدرستی که ما برهانیدیم شمارا من عدوکم از دشمن شما که فرعون وقوم او بودند
وواعدناکم ووعده دادیم پیغمبر شمارا بجهة انزال توریة برای شما جانب الطور
الایمن جانب راه طور ونزلنا وفرو فرستادیم علیکم المن برشما ترنجبین
والسلوی ومرغ بریان وقتی که در تیه سرکردان بودید وکفتیم کلوا
بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها وحلالها که شمارا روزی کرده ایم ولا
تطغوا واز حد درمکذرید فیه درانچیز یعنی ستم مکنید وهریک خصه
خود بکیرید با ذخیره منهید برای روز دیکر ومکذارید که شکر قید نعمت موجود
وصید نعمت مفقود است شعر شکر منعم واجب آمد در خرد • ورنه بکشاید
درخشم ابد • وکفته اند قوة آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اکر چنین کنید
فیحل پس فرود آید علیکم غضبی برشما خشم من ومن یحلل علیه وهرکه
فرود آید برو غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد درهاویه
یا هلاک شد وانی لغفار وبدرستی که من هر آینه نیك آمرزنده ام لمن تاب
مرانکس را که توبه کرد از شرك وآمن وایمان آورد بوحدانیت من وعمل صالحا
وبکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثم اهتدی پس براه راست رفت یعنی برسنت
حضرت پیغمبر صلعم مواظبت کرد تا برهدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و
جماعت کرفت شعر راه سنت رو اکر خواهی طریق مستقیم • کز سنن راهی
بود سوی رضای ذوالمنن • هر مژه در چشم وی همچون سنانی باد تیز •
کرستانی زندکی خواهد زمانی بی سنن • آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاك
فرعون از موسی ع استدعا نمودند که از برای ما قواعد شریعتی واحکام آن مبین
سا ز موسی ع دران باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید
که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل ع بکوه طوری آی تا کتابی که جامع احکام شرع
باشد بتو بدهم موسی ع هرون ع بجای خود بکذاشت وبا وجود که قوم هفتاد تن
بودند متوجه طور شدند قوم را وعده کرد که چهل روز دیکر می آیم وکتاب می
آورم وچون بنزدیك طور رسیدند قوم را بکذاشتند واز غایت اشتیاق که در
کلام وپیام الهی داشت زودتر بربالای کوه آمد خطاب ربانی رسید که
وما اعجلك وچه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی وپیش آمدی عن
قومك یا موسی از کروه خود ای موسی قال هم اولاء کفت موسی ع که ایشان کروه
مردان اینك می آیند علی اثری درپی من وساعت بساعت برسند



وعجلت وبشتافتم الیك رب بسوی تو ای پروردکار من لترضی تا
خشنود کردی از من چه امتثال امر موجب رضای امراست یعنی پیش آمدن از
قوم نیز بجهة تعظیم بود بر ایشان بلکه خشنودی تو کردم قال فانا کفت خدای تعالی
پس بدرستی قد فتنا قومك در فتنه انداختیم قوم ترا ومبتلا ساختیم بعبادت
عجل من بعدك از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری وکمراه
کرد یعنی سبب کمراهی ایشان شد سامری واو مردی بود بقبیله سامران عظمای
بنی اسرائیل وکویند از کرمان بود یا از جرما ونه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمع
کوساله پرستان بود واو را موسی بن ظفر کفتندی واصح آنست که او از بنی
اسرائیلیان است ودر وقتی که فرعون ابناء ایشان را میکشت او متولد شد
ومادرش بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند وحق سبحانه وتعالی جبرائیل ع را
فرمود تا او را پرورش دهد ومأکول ومشروب مهیا کرداند ومحافظت نمود
ازین وقت که موسی ع بطور رفت سامری نزد هرون ع آمد وکفت قدری پیرایه
که از قبطیان عاریت کرفته ایم با ماست وما را دران تصرف کردن روا نیست
ومی بینم که بنی اسرائیل آنرا می خرند ومیفروشند حکم فرمای تا همه را جمع
کنند وبسوزند هرون ع امر فرمود که تمام پیرایها آورده ودر حفره ریختند
ودران آتش زدند وسامری زرکری چابك بود همین که آن زرها کداخت
وی قالبی ساخته بود وآن زر کداخته دران ریخت وشکل کوساله بیرون
آورد وقدری از خاك زیر سم جبرائیل ع که فرس الحیوة میکفتند در درون
وی ریخت فی الحال زنده کشت وکوشت وپوست بر وی پیدا شد وبآواز در
آمد وکویند زنده نشد لیکن بهمان موضع که ریخته بود بانکی کرد که چهار
دانك قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند حق سبحانه وتعالی موسی را ع خبر
داد که قوم تو بعد از خروج تو کوساله پرست شدند فرجع موسی پس باز کشت
موسی ع از مناجات خود بعد از انکه چهل روز کذشته بود والواح فرا کرفته
الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناك بر ایشان اسفا اندوه کین
از عمل ایشان وچون بمیان قوم رسید بانك وخروش ایشان شنید که کرد آ
کرد کوساله دف میزدند ورقص میکردند عتاب آغاز کرد واز روی ملامت ایشانرا
قال یا قوم کفت ای کروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شمارا ربکم پروردکار
شما وعدا حسنا وعده راست ونیکو که احکام وکتاب بشما دهد ومن با اشراف
قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دور شد علیکم العهد برشما زمان
مفارقت من ومن همان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل
علیکم آنکه فرود آید برشما غضب من ربکم خشمی از خدای شما بر عبادت عجل

فأخلفتم پس خلاف كرديد موعدي عهد مرا يا وعدهٔ كه كرده بوديد بر بشارت بر
ايمان وقيام بر اوامر من قالوا گفتند گوساله پرستان كه ما أخلفنا موعدك
خلاف نكرديم وعدهٔ ترا بملكنا بقوت واختيار خود ولكنا حملنا وليكن
برداشته بوديم وحفص حمّلنا خواند بصيغهٔ مجهول از باب تفعيل يعني تحميل
كرده شديم مراد آنست كه ما را تكليف كردند تا برداشتيم أوزارا بارها
من زينة القوم از پيرايهٔ قوم قبطيان كه عاريت گرفته بوديم از ايشان
فقذفناها پس بيفكنديم آنرا در آتش بحكم هرون ع فكذلك پس همچنانكه
ما افكنده بوديم ألقى السامري سامري نيز آنچه بود با او در آتش افكند
فأخرج لهم پس بيرون آورد سامري براي ايشان عجلا گوساله جسدا
له خوار كالبدي از زر كه مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند
سامري ومتابعان او هذا إلهكم اين گوساله خداي شماست وإله موسى وخداي
موسى فنسي پس فراموش كرد موسى خداي او را وبطلب او بكوه طور رفت اين
قول عبدهٔ عجل است وگويند فنسي قول حق سبحانه وتعالى است يعني ترك
كرد سامري آنچه بروي بود از اثبات بر ايمان أفلا يرون آيا نمي بينند گوساله
پرستان ألا يرجع آنكه باز نمي گرداند گوساله إليهم بسوي ايشان قولا
سخني را يعني هر چند او را ميخوانند جواب نميدهد ولا يملك لهم ونميتواند
براي ايشان ضرا زياني ولا نفعا ونه سودي يعني قدرت ندارد بر رسانيدن
زيان وسود بكسي وچنين چيزي اگر داعي خود را جواب ندهد وبر انتفاع واضرار
ايشان قادر نبود چگونه توان پرستيد ولقد قال وبدرستي كه گفت لهم
هرون مر ايشانرا هرون ع من قبل پيش از آمدن موسى ع از روي
موعظه كه يا قوم اي گروه من إنما فتنتم جز اين نيست كه مبتلا شديد ايد
به بگوساله يعني به پرستش او وإن ربكم الرحمن وبدرستي كه پروردگار
شما بسيار بخشايش است فاتبعوني پس پيروي كنيد مرا در عبادت او
وأطيعوا أمري وگردن نهيد امر فرمان مرا و بر اين ثابت باشيد قالوا لن نبرح
گفتند ما پيوسته باشيم عليه بر پرستش گوساله عاكفين مجاوران و
مقيمان حتى يرجع تا وقتي كه باز گردد إلينا موسى بسوي ما موسى ع از طور
وببينم كه او پرستش ميكند يا ني وآنچه سامري گفت كه اين خداي
موسى است راست گفت يا ني پس چون موسى ع باز آمد اول با قوم عتاب كرد
چنانكه گذشت آنگه روي بر برادر آورد واز غايت غضب موي پيشاني او
بدست گرفته سوي خود ميكشيد واز روي عتاب قال يا هرون گفت اي هرون
ما منعك چه چيز باز داشت ترا إذ رأيتهم ضلوا چون ديدي كه ايشان



گمراه شدند ألا تتبعن از آنكه متابعت من كني ودر غضب براي خدا وحمايت
دين يا آنكه از پي در آيي وخود را بمن رساني أفعصيت أمري آيا سركشيدي از
فرمان من قال گفت هرون ع از روي استعطاف يا ابن أم اي پسر مادر من
اگر چه برادر مادري وپدري بود اما ذكر مادر براي رقت دل موسى ع وملايمت
گفت لا تأخذ فرا مگير بلحيتي محاسن مرا ولا برأسي ونه موي سر مرا إني
خشيت بدرستي كه ترسيدم كه اگر مقاتله كنم با ايشان يا ايشانرا بگذارم واز
پي تو آيم أن تقول كه تو گويي فرقت بين بني إسرائيل جدايي انداختي ميان
بني اسرائيل ولم ترقب ونگاه نداشتي قولي سخن مرا اگر گفته بودم واصلح چه
اصلاح نگاه داشت جماعتست ومدارا با ايشان موسى ع اين عذر را مسلّم
داشت روي بسامري آورده قال فما خطبك يا سامري گفت چيست اين كار
عظيم ترا اي سامري يعني اين چيست كه كردي قال بصرت گفت سامري كه
بينا شدم بما لم يبصروا به بآن چيزي كه بينا نبودند بني اسرائيل فقبضت
قبضة من أثر الرسول بآن چيزي يعني گوساله جبرئيل ع را مراد
آنست كه خاك زير سم اسب وي گرفتم وبا خود داشتم چون گوساله از قالب
بيرون آوردم فنبذتها پس در افكندم آنرا در درون گوساله تا زنده
شد وبآواز در آمد وكذلك وهمچنين كه گفتم سولت بيارايست
لي براي من ودر نظر من نيكو آورد اين كار را نفسي نفس من در ركيبا
آورده كه موسى ع قصد قتل سامري كرد از حق سبحانه وتعالى ندا آمد او را
مكش كه صفت سخاوت بر وي غالبست وچون سخاي او وخلق را منفعت
بود نفع از وي باز نتوان داشت سر وأما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض
اينجا ظاهر ميشود شعر هر نهالي كه برگ دارد وبر ، باد از آب حيوة تازه
وتر ، وآنچه بي ميوه باشد وساير ، بكه گردد تنور را مايه ، قال گفت موسى ع
مر سامري را كه چون مرا از قتل تو منع كردند فاذهب پس بيرون رو از
ميان ما فإن لك پس بدرستي كه ترا از عقوبت في الحيوة در زندگي
تو أن تقول آنكه گويي لا مساس مساس مكن مرا دور شو مقرر چنان
بود كه هر كه نزديك شود بوي آنكس را واو را هر دو تب گيرد پس مردمان
از وي متفرق شدند واو تنها چون وحشيان در صحرا ميگشت وهر كه را
از دور ميديد مبالغه ميكرد كه نزديك من ميا ودر بعضي تفاسير هست
كه جمعي از اولاد سامري در اين زمان گوساله پرستند وهمان حال دارند
القصه موسى ع سامري را حكم فرمود برفتند وگفتند لا مساس و فرمود كه
اين عقوبت وإن لك موعدا وبدرستي كه مر عذاب ترا است وعدهٔ در آخرت

که هیچ وجه لن تخلفه خلاف نکند با تو بلکه بوفا رساند وانظر ونگاه کن
الی الهک الذی بآن معبود که تو ظلت علیه بودی پیوسته بر پرستش او عاکفا
مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزانیم اورا بآتش واین قول کسی است که گوید آن گاو را
گوشت و پوست بود یا بسوهان اورا براده سازیم واین بران قول است که او را جسدی
بود و زر بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر او را فی الیم در دریا
نسفا پراکندن ساختنی تا بدانند که او را توان سوخت صفت الوهیت بر او
عین جهل و محض خلافست انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق
عبادتست الله الذی آن خداست که لا اله الا هو نیست معبودی فی
الحقیقه بجز وی وسع و فرا رسیده است کل شیء همه چیزها علما
از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا غالبکه
گوساله که زنده نیز باشد مثل است در عبادت و نادان پس موسی علیه السلام بفرمود
تا آن عجل را بسوختند وخاکسترش بباد دادند و در دریا انداختند فرد
با دست موسوی چه زند ساحری کذلک همچنانکه این قصه موسی علیه السلام بر تو
خواندیم نقص علیک می خوانیم بر تو ای محمد صلعم من انباء از خبرها ما قد سبق
آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور ماضیه و قرون سابقه ترا خبر میدهیم
تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه مستبصران امت تو ولقد آتیناک و بدرستی
که داده ایم من لدنا از نزدیک ما ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد
یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر قصص و اخبار من اعرض عنه هر که بگرداند روی
از و یعنی ازین ذکر که نبوت تست یا قرآن فانه پس بدرستی که آن معرض یحمل
بردارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا بار گناه که کفر است خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشند در آن روز یعنی در جزاء آن جمع خالدین و توحید اعراض
حملست بر معنی و لفظ وساء لهم و بد است مر ایشانرا یوم القیمة حملا روز
قیامت بار ایشان که کفر است و تکذیب یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور
در صور یعنی اسرافیل علیه السلام صور در دمد ونحشر المجرمین وحشر کنیم ما گنهکاران را
یعنی آنهارا که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز که بود چشمان کبود
و رویشان سیاه در خبر است که زرقت عین و سواد وجه علامت دوزخیانست
وگفته اند که حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر
ان لبثتم درنگ نکردید شما الا عشرا مگر ده شبان روز زیاده در دنیا
ازین قدر بیش نبوده اید در جنب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا را
نحن ماکه خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان گویند اذ یقول
چون گویند امثلهم طریقة تمام ترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید



در قبر یا در دنیا الا یوما مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا قبر مقدار
یک شبانه روز بیش نبوده و گفته اند هول قیامت بر ایشان فراموش کرداند
زمان بودن ایشان در دنیا و قبر یا نسبت درازی آن عمر دنیا را کوتاه
شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصراع عمری
که بدان سان گذرد کوته به • آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیفه
پرسید از حضرت رسالت صلعم که حال کوهها با عظمت و صلابت چگونه خواهد بود آیه
آمد ویسئلونک و می پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی مآل حال آن فقل
پس بگوی در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی آفریدگار من
نسفا پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده که بر کند آنرا از بیخ پس اجزاء آنرا
ریزه ریزه گرداند چون ریگ پس باد بر و بر بفرستد تا او را متفرق سازد و
در تبیان گفته که کوهها از اماکن ایشان بردارد و در دریا افکند فیذرها
پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا هموار لا تری فیها
نه بینی در ان عوجا پستی و مغاره ولا امتا و نه بلندی و پشته یومئذ در ان
روز یتبعون الداعی پی روی کنند همه مردمان او از خواننده را یعنی اسرافیل علیه السلام
که ایشانرا بخواند بحشرگاه لا عوج له هیچ میلی و کجی نکند مر ورا یعنی هیچ
دعوی نتواند کرد در عدول از عدول بلکه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران
بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر وخشعت الاصوات و پست
شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای تعالی یا از عظمت و مهابت وی فلا تسمع
پس نشنوی تو در ان روز الا همسا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان
در رفتن بمحشر یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة در خواست کسی سود ندارد
کسی را الا من اذن مگر آنرا که دستوری دهد له الرحمن شفاعت او را
خدای تعالی ورضی له و بپسندد برای وی قولا سخن شفیع را یعلم میداند
خدای تعالی ما بین ایدیهم آنچه میان ادمیانست از امور آخرت وما خلفهم و آنچه
پس ایشانست در کار دنیا ولا یحیطون و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان
به بذات خدای تعالی علما از جهة دانش یعنی کنه علم الهی معلوم نگردد
زیرا که مقتضای وعلم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب
حقایق روا نیست مقتضی و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت لا علمیه
نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست شعر کجا دریابد او را
عقل چالاک • که برونست از سرحد ادراک • تماشا میکن اسماء صفاتش •
که آگه نیست کس از کنه ذاتش • وعنت الوجوه و خوار و فروتن شوند اصحاب
رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند للحی القیوم مر خدای

زندهٔ باینده را همچون اسیران در دست امیران وگویند مراد مشرکان و مجرمانند
وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت
ظلم را یعنی باری بر گرفته بموقف حشر آید وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ
از کارهاء ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد در صحت طاعات و قبول
خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد
در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاستاست وَلَا هَضْمًا ونه
از کسر و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم
کنند و نه سیئات وی افزایند وَكَذَلِكَ و همچنانکه منظم ساختیم این
ایات متضمنه مروعید را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی
بلغت عربی وَصَرَّفْنَا و مکرر کردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ در وی از ایات وعید
چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند
و بترسند از آنکه انها بدیشان فرود آید أَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا
مرایشانرا پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای تعم از صفات
مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول ملحدان و مشرکان الْمَلِكُ
پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال وهو
الکبیر المتعال اورده اندکه چون جبرائیل ع بوحی نازل شدی آیتی بر حضرت رسالة صلعم
خواندی حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش
کند با جبرائیل ع قرائت می فرمود آیة آمد وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْآنِ
بقراءت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى پیش از آنکه اداکرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن
ما ورحی رم فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند
مجمل قرآنرا مرسان بخلق تا وقتی که بیان بتو فرود آید در زاد المسیر آورده که
امام حسن بصری رض نقل میکند که زنی را مردی طپانچه زد و او بنزد حضرت
آمد صلعم قصاص طلبید آن حضرت م خواست بقصاص حکم کند این آیة فرود
آمد و حضرت صلعم دران حکم متوقف شد تا آیة الرجال قوامون علی النساء
آمد معنی آیة آنست که حکم مکن بقرآن الا بعد از انزال آن وَقُلْ رَبِّ و بگوای
پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی یا زیاده
کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی در لطایف قشری مذکور است
که حضرت موسی ع زیادة علم طلبید او را حوالة بخضر ع کردند و پیغمبر و طلب پیغمبر
ما را صلعم دعای زیادتی علم بیاموخت و حوالة بغیر خود نکرد تا معلوم شود که انکه
در مکتب ادبنی ربی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه
در مدرسگاه علمک ما لم تکن تعلم نکتهٔ فعلمت علم الاولین والاخرین بگوش



هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید شعر علمهاء اولیاء و انبیاء در
دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی کاموزگارش حق بود علم او بس کامل و مطلق بود
وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم إِلَى آدَمَ بسوی آدم صفی ع مِنْ قَبْلُ
پیش ازین زمان و فرمودیم که آنرا که گرد شجرهٔ منهیه نگردد و از آن نخورد فَنَسِيَ
پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مرورا عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا
بنود و صورتی از وی صادر شد یا نبود آنرا اصراری بر آن منهی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن
چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا ملائکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجدهٔ تحیة
و کرامة فَسَجَدُوا پس همه سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو رانده و دور مانده از رحمت
أَبَى سرباز زد از آن سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این
دیو عَدُوٌّ لَكَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا
پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت
فَتَشْقَى که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که تراست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا
آنکه گرسنه نمی شوی در وکه همه نعمتها آماده است وَلَا تَعْرَى و برهنه نمیگردی که از ملبوسات
آنجا بی بهره وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ و بدرستی که تشنه نمی شوی فِيهَا در وی که عیون
وانهار دایم است وَلَا تَضْحَى و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است
و در بیرون بهشت این همه نعمتها نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بسوی
آدم ع شیطان پس آنکه بهشت در آمد و حوا را بدید و از مرگ بترسانید و حوا ع با آدم ع
باز گفت و آدم ع از مرگ ترسان شد با بلیس که بصورت پری بر ایشان ظاهر شده
بود بدو رجوع کرده بود بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت
ای آدم علاج مرض خوردن میوهٔ شجر الخلد است هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا
عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر شجرهٔ جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى
و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدو نرسد آدم ع گفت الهی دلالت مرا
بآن ابلیس رهنمون شد آدم و حوا را بشجرهٔ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند
از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مرایشانرا سَوْآتُهُمَا عورات ایشان
یعنی لباس بهشت از ایشان ریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در رفتاوند
و می چسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت
وَعَصَى آدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن درخت فَغَوَى
پس بی بهره ماند از مجبوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام
نمود حضرت رسالة صلعم را بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را خدای
او فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول کرد توبهٔ او را وَهَدَى و راه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا

گفت خداي تعالی مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه با هم بعضکم
بر خي از اولاد شما لبعض عدو مر برخي را دشمن بود چنانکه حالا واقع است از تخاصم و تحاسد
و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریة هر دو با هم ظاهر است فاما یاتینکم پس اگر بیاید
بشما که در زمین باشید مني از نزدیك من هدی راه نماینده یا آنچه سبب هدایة
بود یعني کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پی روی کند آن هدی را فلا یضل
پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعني بعقوبت و عذاب
مبتلا نشود ومن اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کرد
منست یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق مر و راست معیشة ضنکا
زیستني تنك و سخت در دنیا یعني در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا شود یا قناعت
از و بستانند و بعمل حرص در ماند و گفته اند معیشت تنك عذاب قبر است یا زقوم
دوزخ ونحشره و حشر کنیم آن معرض را یوم القیمة اعمی روز قیامت نابینا
که هیچ نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهاء آن قال رب گوید اي پروردگار
من لم چرا حشرتني اعمی حشر کردي مرا نابینا وقد کنت و بدرستي که بودم
بصیرا بینا وقتي که سر از قبر بر آوردم قال گوید خداي تعالی کذلك کار همچنین
است که دانستي اتتك ایاتنا آمد بتو آیتهاي کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات و
حدت ما فنسیتها پس تو چشم بر هم نهادي از آن و ترك کردي آنرا وکذلك الیوم
تنسی امروز ترك کرده شدي و بماندي در عذاب وکذلك و همچنانکه روی گردانید
از کتاب را جزا دادیم نجزي پاداشت میدهیم من اسرف آنرا که از حد در گذشته
یعني شرك آورده ولم یؤمن و نگرویده بایات ربه بایاتهاي پروردگار خود بلکه
تکذیب نمود ولعذاب الاخرة و هر آینه عذاب آن سراي اشد سخت تر است
از تنك عیشي وابقی و پاینده تر جهة آنکه انقطاع ندارد افلم یهد لهم آیا راه
ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت انکه کم اهلکنا
چند هلاك کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهاء گذشته
چون قوم عاد و ثمود یمشون في مساکنهم میروند بوقت تجارت در مسکنهاء
ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاك و عذاب مي بینند ان في ذلك
بدرستي که در ان هلاك لایات هر آینه نشانهاست براي اعتبار لاولي النهی
مر خداوندان عقول ناهیه را یعني عقلهاي که نهي کند از باب خود را از تغافل ولولا کلمة
و اگر نه کلمه ایست سبقت پیش رفته و پیش گرفته من ربك از پروردگار تو که عذاب
منکرانرا باخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لکان هر آینه بودي
عذاب ایشان لزاما لازم مر ایشانرا که بر هیچ وجه مفارقت نکردي تا وقتي که
مستاصل نساختي واجل مسمی و وقتي نام برده شده فاصبر پس شکیبا باش اي



محمد صلعم علی ما یقولون بر آنچه میگویند اهل شرك از تکذیب تو و طعن بر قرآن
تا وقتي که حکم الهي در رسد و این صبر بایة السیف منسوخ است وسبح و نماز گذار
بحمد ربك نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعني نماز گذار بوقتي که حمد گوئي خدا را
بر توفیق و هدایة قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعني بامداد وقبل غروبها
و پیش از فرو رفتن شمس یعني نماز دیگر ومن اناء اللیل و بعضي از ساعات شب فسبح
نماز گذار یعني مغرب و عشا واطراف النهار و در طرفهاء روز یعني از ظهر چه وقت
او نزدیك زوال است و از طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف اخیر
روز و جمع او بجهة امن اشتباه التباس یا باعتبار نصفین پس در این اوقات ادا کن
نماز را لعلك ترضی شاید و البته چنین است که خشنود کرده شوي و حفص بر
بناء فاعل میخوانند یعني خشنود شوي و خشنودي در اصح اقوال آنست مگر آنچه
باشد که خداي او را عطا دهد و آن شفاعت امت است نکته ولسوف یعطیك
ربك فترضی تقویة این قول میکند شعر امت همه جسمند و تو چون جان همه
ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودي تو جست خدا در محشر خشنود نه
مگر بغفران همه ابو رافع رض نقل میکند که مهماني نزد پیغمبر صلعم آمد و در خانه
چیزي نبود که بدان اصلاح شان مهمان توانستي نمود مرا بنزدیك یکي از یهود
فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله صلعم میگوید که مهماني بمنزل ما نزول
نموده و نمي یابیم نزدیك خود چیزي که بدان شرایط ضیافت بتقدیم رسد بمقدار
آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم من
پیغام بر یهودي رسانیدم و او گفت نمي فروشم و معامله نمي کنم مگر آنکه چیزي در
گرو من نهند من با حضرت م مراجعت نمودم صورت حال باز گفتم حضرت فرمود
والله انا امین في السماء و امین في الارض اگر با من معامله کردي البته حق او را
ادا کردمي پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو کردم این آیة جهة تسلیه دل مبارك
وي نازل شد ولا تمدن عینیك و باز مکش نظر چشمان خود را یعني منگر الی ما متعنا
بسوي آنچیزي برخوردار گردانیدیم به بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفار
چون وثني و کتابي داده ایم ایشانرا زهرة الحیوة الدنیا هست زینت کاني دنیا
که مال و منال است لنفتنهم تا بیازمائیم ایشانرا فیه در آن یا آنرا
فتنه و بلاي ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن ورزق ربك
و روزي دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزي داده ترا در نبوت و هدایت
خیر بهتر است از مالهاي فاني بي اعتبار ایشان وابقی و پاینده و در کشف
الاسرار آورده است که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه و نعم دنیا را شکوفه
خواند زیرا که تري و تازگي او دو سه روز بیش نباشد اندك فرصتي را پژمرده گردد

ونيست شود **شعر** مال جهان بباغ تنعم شكوفه است • كاول بجلوه دل بربايد اهل حال •
يك هفته نگذرد كه فرو ريزد از درخت • برخاك ره شود چو خس وخاك پايمال • اهل كمال در دل
خود جا چرا دهند • آنرا كه دم بدم ز پيست آفت زوال • وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر كن اهل خود را
بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر كن بران يعني مداومت نماي لَا نَسْأَلُكَ نمي خواهيم ترا
رِزْقًا روزي دادن يعني نمي گوييم كه خود وكساني خود را روزي ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ
ما روزي ميدهيم ترا وايشانرا پس براي نماز وتهيه اسباب نماز فارغ بال باش
وَالْعَاقِبَةُ وسر انجام پسنديده لِلتَّقْوَى مر خداوندان تقوي راست در تبيان از
ابن سلام نقل ميكند كه چون سختي منقضي ازاهالي آن حضرت صلعم برسيدي
ايشانرا بنماز فرمودي واين آيه خواندي وَقَالُوا وگفتند مشركان مكه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ
چرا نمي آرد براي ما آيتي مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود يعني چرا از آنچه ما ميطلبيم معجزه
ظاهر نميگرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آيا نيامد بديشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى جزآ
آنچه در كتابهاي پيش است از عذاب متنوع وتكذيب انبيا وهلاك قومي كه
بعد از ظهور معجزات اقتراح آيات كردند يا نيامد بديشان يعني نشنودند آن
از اهل كتاب بيان آنچه در توريه وانجيل است از صفت حضرت محمد صلعم وبشارت
قدوم مبارك او وحقيقت آنست كه چون ايشان طلب معجزه كردند حق تعالى الزام
كرد ايشانرا باعظم معجزات كه قرآنست فرمود كه آيا نيامده است بديشان
بيان روشن مشتمل بر نقاوه وزبده آنچه در كتب سماويه بود آن امي است كه
صحف را نديده ونشنيده واز كسي تعليم نگرفته وهمه فصحاي عرب از ايشان
بمثل سوره از آن عاجزند با وجود چنين معجزه واضح وآيتي ديگر طلبيدن غير
انكار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ واگر ما هلاك كرده مي كفار مكه را بِعَذَابٍ
بعذابي از نزديك ما بسبب كفر ايشان مِنْ قَبْلِهِ پيش از بعثت محمد صلعم يا قبل از نزول
قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آينه گفتندي اي پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادي
إِلَيْنَا رَسُولًا بسوي ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندي فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما
پي روي ميكرديم آيتهاي ترا كه با وحي فرستادي مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پيش از آنكه
خوار شويم در دنيا بقتل وسبي وَنَخْزَى ورسوا گرديم در قيامت بدخول آتش
پس قطع حجت ايشانرا بپيغمبر وقرآن فرستاديم وايشان نگرويدند قُلْ كُلٌّ پس
بگو هر يكي از ما وشما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال ديگري را يعني شما نكبت ما را
چشم ميداريد وما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار بريد ومترصد باشيد فَسَتَعْلَمُونَ
پس زود باشد كه بدانيد يعني در قيامت معلوم گردد كه بحقيقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ
كيانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَى وكيست راه يافته بجو مراد حضرت پيغمبر است.
كه راه يافته وهم راه نماينده است **شعر** راه داند وراه بين وراه بر • در حقيقت



نيست جز خير البشر • سورة الانبياء عليهم السلم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقْتَرَبَ نزديك شد لِلنَّاسِ مر دمانرا حِسَابُهُمْ وقت محاسبه اعمال ايشان
يعني روز قيامت وگفته اند مراد از ناس كفره از مكه اند يعني نزديك شد وقت
مواخذت وپاداشت ايشان كه قتل وگرفتاري روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
وايشان در بيخبري از حساب ومواخذت مُعْرِضُونَ اعراض كنندگانند از تفكر
در آن يا معرض اند از نظر توقع بتوبه وانتباه مَا يَأْتِيهِمْ نيامد بايشان مِنْ ذِكْرٍ
هيچ پندي مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ايشان مُحْدَثٍ نو فرستاده وتجديد نزول
شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پيغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنكه
بازي كنند بدان واستهزا نمايند بآن مي شنوند آن ذكر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ دلهاي
ايشان مشغول بچيزي ديگر يعني غافل از تامل در معني قرآن وتفكر در
حقايق آن سلمي از ابو بكر وراق نقل ميكند كه قلب لاهي قلبيست مشغول باموال
دنيا وغافل از احوال عقبي وَأَسَرُّوا النَّجْوَى وپوشيده ميدارند كافران راز گفتن
خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا گفتند آنانكه ستم كردند بر خود بشرك ومعصيت هَلْ هَذَا
آيا هست اين كه شما را دعوت ميكند يعني محمد صلعم إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمي مِثْلُكُمْ
مانند شما در اكل وشرب وذهاب ومجي پس او رسالت را نشايد رسول بايد كه
فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آيا مي رويد شما بجادوئي يعني قبول ميكنيد سحر
او را اعتقاد كفار آن بود كه هرچه حضرت رسالت صلعم از كلام الهي برايشان
ميخواند سحرست پس پنهان بايكديگر مشاورت كردند وگفتند بعضي
مر بعضي را كه شما ميدانيد كه هرچه ميخواند سحر است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ وشما مي بينيد
كه او آدمي است مثل ما فرشته نيست پس چون فكر ميكنيد كه متهم او در هم
شكنيد حق سبحانه وتعالى پيغمبر خود را از آن مشاهده خبر داد وفرمود كه در جواب
ايشان قُلْ بگو وحفص قال ميخواند يعني گفت حضرت پيغمبر صلعم در جواب
كافران رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ ميداند گفتن هر گوينده فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ در آسمان وزمين اگر بجهر گويند واگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ واوست
شنوا گفتار كفار را الْعَلِيمُ داناست باسرار وضماير ايشان بَلْ قَالُوا اضراب است
از آنچه گفتند قرآن سحر است بلكه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانيست چون
خواب پريشان يعني پراكنده از هر جايي وآن نيز نيست بَلِ افْتَرَاهُ بلكه بر بسته است
از خود وافترا كرده بر خداي تعالى وآن چنان نيز نيست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلكه او شاعر است
كلام شعري ميگويد ودر خيال سامع مي افكند يعني چند كه هيچ حقيقتي ندارد
وحاصل كه ايشان در كار حضرت پيغمبر صلعم متحير گشته گاهي او را ساحر وگاهي او را
شاعر وزماني مفتري ونوبتي پريشان مي خوانند وميگفتند اگر چنانكه ما ميگوييم

نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنانکه
معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای
موتی حق سبحانه و تعالی فرمود مَا آمَنَتْ نمیگرویدند بودند بآیات ظاهره بعد اقتراح
قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا
یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک
شدند أَفَهُمْ آیا پس اینها که يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر این آیتها بیاریم یعنی نیارند
بواسطهٔ سختدلی و ستیزنده‌تر اند از مشرکان گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ
پیش از تو بپیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی
میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده
بشر بوده اند تا سبب انس ایشان و ام سبب افاده و استفاده وجود گیرد
فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که این حال بشر بوده یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ
از اهل کتاب که باخبار انبیا دانایانند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید
که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چگونه
خورد و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا خداوندان
جسدی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ
باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم وعدهٔ ایشانرا
یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان
فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مؤمنان
یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم
گزافکارانرا لَقَدْ أَنْزَلْنَا و هر آینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای
گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف نام و آوازهٔ شما
یا پند و موعظهٔ شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا
شما را بدان دارد که بدو بگروید این آیه اهل قرآنرا تشریفی تمام و تکریمی لا
کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این اجلال و
اکرام شعر اهل قرآنند اهل الله و بس • اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس •
اهل باشد جنس جنس این کلام • نیست جز مرغی که بر پرد ز دام • آورده اند
که در ولایت یمن دیهی بود که آنرا حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت عز
شانه پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب
ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندائی رسید از
آسمان که فلان پیغمبر بیابید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت
در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک گشتند کما قال تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم



شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی که بود ظَالِمَةً ستمکار هلاک کردیم و معذب
ساختیم اهل شهر و دیهی که بسبب شرک بودند و بیدادگر و ستمکار وَأَنْشَأْنَا
و آفریدیم بَعْدَهَا بعد از هلاک این موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروهی از دیگران
بجای هدیه میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینان
تواناست بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه
یعنی دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند بحسرت که لشکر بخت نصر
گرد ایشان درگرفتند إِذَا هُمْ بجای ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ
هزیمت میکردند و بشتاب میراندند و چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق
استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای تعالی
مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آن چیزی که منعم شده اید
فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ
شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر صلعم چون اهل حضور مقدمات عذاب
را بدیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما
إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبر را
بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن
ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که گردانیدیم
ایشانرا حَصِيدًا گیاهی درووده یعنی چنانچه گیاه بداس درووند ایشانرا
بشمشیر درووند و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ مردگان و فسرده گان
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان آنست لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی آیتها ایشانرا
ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش شعور
بانواع بدایع و اصناف عجایب شعر بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش • در هیچ
ذره نیست که سری عجیب نیست • لَوْ أَرَدْنَا و اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا
گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و بدو بدان مستانس شوند چون زن و فرزند
لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهة قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی
وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر می بودیم کنندهٔ این
کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه از صاحبه و ولد یعنی هر که لهو نگیریم
بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ بباطل یعنی لهو و لعب
یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو کوبد او را فَإِذَا هُوَ پس آنجا او
یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما را ویل است
که کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه صفة میکنید

خدایرا بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وله و مر او راست من فی السموات
هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض و هر که در زمین است از جسمانیات
یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشانرا می پرستید
لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون
و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند یسبحون تنزیه میکنند
حق را یا نماز می گذارند با ستایش مینمایند اللیل والنهار شب و روز یعنی
پیوسته بتعظیم امر حق میگذارند لا یفترون سست و ضعیف نمی شوند
ام اتخذوا الهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین
یعنی خدایانی که از اجزاء زمین مصنوع اند چون زر و نقره و سنگ و چوب یعنی آیا
خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هم ینشرون ایشان زنده کنند مردگانرا
تجهیل مشرکان میکنند یعنی شما بتانرا الهه می گویید و از لوازم الوهیت
اقتدار است بر همگنان و میدانید که ایشانرا قدرت نیست و با وجود این
چنین عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لو کان اگر باشد فیهما
در آسمان و زمین الهة خدایان که تدبیر امر آنها کنند الا الله بجز خدای تعالی
لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چرا اگر الهه
در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری گردد و اگر کاری
مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته و ناتمام بماند پس مدبر عالم یکی
باید و جز الله نشاید شعر در دو جهان قادر و یکتا توی جمله ضعیفند
و توانا توی چون قدمت بانک برابلو زنند جز تو که یارد که انا الحق زند
فسبحان الله تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا رب العرش که پروردگار عرش است
عما یصفون از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحب و ولد لا یسئل
پرسنده نشود خدای تعالی عما یفعل از آنچه میکند بجهة عظمت و تفرد
الوهیت یا بسبب آنچه کند عین حکمت و صواب است وهم یسئلون و ایشان یعنی
همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهة آنکه مملوک اند و مملوکرا
ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام اتخذوا یا فرا
گرفتند من دونه بجز خدای تعالی الهة خدایان و مأمور بودند باتخاذ آن
قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ الهه جز خدای تعالی هذا اینک
ذکر من معی یاد کردن کسانی که با منند از امت یعنی قرآن وذکر من قبلی
و اینک یاد کرد آنان که پیش از من بودند یعنی توریة و انجیل سایر کتب سماویه در
انجا نکردند و از انها که بدانها داناند بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید
و نهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق



نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمی توانند فهم معرضون پس ایشان اعراض
کنندگانند از ایمان بخدای تعالی و متابعت رسول وی صلعم وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم
پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد بوی و حفص
نوحی یعنی ما وحی کردیم انه لا اله انکه نیست خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون
پس مرا بپرستید وقالوا اتخذ الرحمن و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشایش
ولدا فرزندی از ملائکه سبحانه پاکست او و منزه ازین بل عباد بلکه
ایشان یعنی ملائکه بندگانند مکرمون گرامی داشتگان و نواختگان
لا یسبقونه پیش نگیرند بر خدای تعالی بالقول بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی
سخن نگویند مراد ازین سخن نگویند قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی
ایشان بی اذن ملائکه شفاعت نتوانند کرد وهم بامره و ایشان بفرمان خدای تعالی
یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای تعالی ما بین ایدیهم از آنچه پیش ازین
کرده اند وما خلفهم و آنچه پس ازین کنند ولا یشفعون و درخواست نمیکنند
از خدای تعالی الا لمن ارتضی مگر کسی که خدای تعالی بشفاعت بر پسندد او را یا کسی را
که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرموده که شفاعت هر کسی راست که گوید
لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم وهم فرشتگان من خشیته از ترس
عذاب و عقوبت الهی مشفقون لرزانند یا از مهابت و عظمت او ترسان ومن
یقل منهم و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که
من خدایم من دونه بجز وی فذلک پس آن قایل نجزیه پاداشت دهیم
او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا می دهیم نجزی
الظالمین پاداشت خواهیم داد ستمکارانرا به پرستش ایشان اولم یر الذین کفروا
آیا ندیدند یعنی بدانستند آنانکه نگرویده اند ان السموات والارض آنکه آسمان
و زمینها کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد
بودند ففتقناهما پس باز گشودیم ایشانرا از یکدیگر بتدریج و تمیز یا آسمانها
یکی بود او را بحرکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین نیز باختلاف
کیفیات و احوال طبقات چندین نوع گردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر
ملتحم بودند یعنی بیکدیگر چسبیده میان ایشان وجه نبود هوا را میان در
آوردیم و ایشانرا از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه
اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت
طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از
وی گیاه نمی رست ما آنرا به باران و اینرا بگیاه گشادیم وجعلنا من الماء و بیافریدیم
از آب کل شیء حی هر چیز که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم

چه اعظم امور ایشان آبست واحتیاج بآب وانتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه
آفریدیم یا آب را سبب حیاة هر زنده ساختیم وکل برای اغلبست اینجا نه بجهة عموم
أفلا يؤمنون آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه وجعلنا في الأرض وخلق کردیم
در زمین رواسي کوههاء بلند أن تميد بهم تا بر نجنبد زمین وبنه کردیم آدمیان را وجعلنا
فيها وساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فجاجا سبلا راههای
گشاده لعلهم يهتدون باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وجعلنا
السماء وگردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال یا از فتح
معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوای علاقه وستون وهم وکافران عن آياتها
از نشانهاء آن در آسمان که در دلالت بر وجود صانع ووحدت وکمال قدرت او در غایت
ظهور است معرضون اعراض کنندگان اند وهو الذي واوست آنکه بقدرت کامله
خلق الليل والنهار بیافرید شب تیره را تا در وی آرام یابند وروز روشن تا در وی
بجهة کسب معیشت تصرف نمایند والشمس والقمر وبیافرید آفتاب وماه را
كل هر یک از ایشان في فلك يسبحون در چرخی شنا می کنند یعنی بر
سطح فلک می شتابند چون شتافتن آشنا ور بر سطح آب در کشف الاسرار
آورده که نزد اهل اشارت شب وروز نشان قبض وبسط عارفانست گاه
یکی بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد وگاه یکی را
بر بساط بسط نشانند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نواله اقبال دهد
وآفتاب نشانه صاحب توحیدست بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته
نه فزاید ونه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وقمر نشانه اهل تلوین است
گاه در کاهش بود وگاه در افزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی
افتد وساعتی فربه برون رموز جامعیه بمرتبه بدریه رسد گوییا در کلام
حقایق انجام حضرت قاسم الانوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست شعر زبیم سوز هجرانت
زبو بار بگنز کردم • چو روز وصل یاد آرم شوم در حال از آن فربه ٥ وحضرت پیر
رومی قدس سره می فرماید • چون روی بر تابی زمن گردم هلال ممتحن • ور رو بسوی من کنی
چون بدر گردم بی نقصان شوم • تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز وشب • که در محاق فتم
ز تو گه شمع نور افشان شوم • آورده اند که معاندان بارگاه رسالت صلعم از روی عداوت
وضلالت میگفتند نتربص به ريب المنون انتظار میبریم که گردد با حوادث بر آید ویا آن
حضرت محمد را صلعم شفقت ساختند ویرا در ورطه هلاکت انداز حق سبحانه وتعالی
تسلیه آن حضرت را می فرماید وما جعلنا لبشر ونداده ایم آدمی را من قبلك پیش
از تو پاینده گی در دنیا أفإن مت آیا تو اگر میری فهم الخالدون پس ایشان
یعنی منتظران مرگ تو پاینده گان خواهند بود واز دام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی



كل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه
عدم بفضاء وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید ولباس ممات وفوات
خواهد پوشید شعر هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود • آنکه پاینده وباقی
است خدا خواهد بود ونبلوكم ومی آزماییم شما را بالشر ببدی یعنی ببلاها
ومصیبتها والخير وبنیکویها یعنی بعطا ونعمتها فتنة آزمودنی مصدر است
از غیر لفظ ومعنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی وآسانی
ونکبت ودولت تا مرتبه هر یک در صبر وجزع وشکر وکفران بر عالمیان ظاهر گردد
وإلينا ترجعون وبسوی ما باز گردانیده خواهید شد وبحسب اعمال جزا خواهید
یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلعم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل
در آن میان طرح بی ادبی افکند بخندید وگفت این نبی بنی عبد مناف است
آیت آمد وإذا رآك الذين كفروا وچون ببینند ترا آنانکه نگرویدند إن يتخذونك
نگیرند ترا إلا هزوا مگر مهزو بی یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان
باستهزا ترا پیغمبر خوانند وبا یکدیگر گویند أهذا الذي این آن کس است که پیوسته
يذكر آلهتكم یاد میکند خدایان شما را ببدی ومذمت وهم حال آنکه
کافران بذكر الرحمن بیاد کردن خدای تعالی واو را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام
رحمان هم كافرون ایشان کافران ناگرویدگانند پس مستحق استهزا وسخریه
ایشانند خلق الإنسان آفریده شده است انسان من عجل از شتاب غایة
مبالغه است یعنی از افراط استعجال وقلت تانی گوییا که مخلوق از شتابست واز
جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که
تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه وتعالی فرمود که سأريكم زود باشد که بنماییم
شما را آياتي نشانهای قدرت خود در دنیا بواسطه واقعه بدر ودر آخرت عذاب
دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن وگفته اند مراد از
انسان آدم است ع ومجمله آنکه چون جان بچشم وسر آورد در آمد ونگاه کرد
آفتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش
از آنکه آفتاب غایب گردد ويقولون ومیگویند کافران متى هذا الوعد کی باشد
این وعده قیامت با ما بگویید إن كنتم اگر هستید شما صادقين راست
گویان مخاطب حضرت پیغمبر است صلعم واصحاب او رض حق سبحانه وتعالی بازاء گفتار
ایشان فرمود لو يعلم الذين كفروا اگر بدانند آنانکه کافر اند حين لا يكفون
هنگامی که باز نتوانند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از رویهای خود
آتش دوزخ ولا عن ظهورهم ونه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان
ولا هم ينصرون ونباشند ایشان که یاری کرده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان

بازدارد نبایند جواب شرط محذوفست یعنی کافران اگر بدانند چنین عذابی را تعجیل
نکنند بر وقوع آن یا دانند صدق پیغمبر صلعم و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه
بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر
گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا بازداشتن اهوال آن را از خود
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان را که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه
منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی
که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو از حق سبحانه و تعالی تسلیه
دل آن حضرت را صلعم از انبیاء گذشته و استهزاء معاندان با ایشان خبر میدهد
و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را میگوید بدیشان استهزا کردند
فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند مِنْهُمْ از پیغمبران
یعنی قومی که با انبیا تمسخر مینمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه
بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس بکسانی نیز که با تو سلوک
میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد صلعم با مستهزیان که
مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَنِ
از عذاب خدای تعالی و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِمْ از یاد کردن پروردگار خود یا از قرآن یا موعظه آن مُعْرِضُونَ روی
گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه
دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ یا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ
بازدارند از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذابی اگر باشد از نزدیک ما و گفته اند درین
تقدیم و تاخیری هست تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس
بیان ضعف آلهه ایشان مینماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند بتان که بزعم ایشان
آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس
چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام یا پرستندگان
ایشان که عبده مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زینهار داده شوند
بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَؤُلَاءِ آن گروه را بجهت سعت
معیشت و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ
الْعُمُرُ برایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده و پنداشتند که همیشه چنین
خواهد بود و ندانستند که دست اجل ع برهم زند این بنا که افراشته اند
أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که ما می آییم یعنی میاید فرمان
ما بزبان ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم این زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم



آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند و منزل بحوزه تصرف در می آرند أَفَهُمُ
الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندگان با پیغمبران و مومنان وحی کرده می شود
بمن یعنی نیز از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ
بگو جز این نیست که من بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل
خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران
خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه
میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمی شود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ
اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بدان بیم میکنی
خوار و فروتن شوند و غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای
برما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وزن کنیم ترازوها را ذوات العدل لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزاء
روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از عدل است
یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب و مکافات اعمال براستی
و جمهور بر آنند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی
که بدان می سنجند و در تعبیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم
شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا این نسبت با حضرت پیغمبر صلعم
یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بر آن می سنجند پس برای میزانی باشد و جمعیة
او اضافه باجمع است و بعضی بر آنند که علیحده هر کس را میزانی خواهد بود
که عمل او بدان سنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم کرده نشود نفسی شَيْئًا
چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی یا سنجیده نگذارند وَإِنْ كَانَ
و اگر باشد عملی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر
حبابست أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد و ترازو حاضر سازیم وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ
و بسنده ایم ما شمار کنندگان مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هرون را آن
فرمان یعنی کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن
دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن
بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیز
کاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ
و پوشیدگی یعنی خدا را نادیده از وی بترسند و عذاب مشاهده نکرده از آن
بیم دارند یا ترسکارند پنهان چنانچه اظهار خوف میکنند باشکار و در
موضع از ابن عباس رض نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای تعالی

وبگروید به بهشت ودوزخ وبعث وحساب ومیزان وبلندیستی که
ترسیده است از خدای تعم بغیبت وَهُم وپرهیزکاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال
قیامت مُشْفِقُونَ ترساندکانند وَهٰذَا واین قرآن ذِکْرٌ مُبَارَکٌ
سخنی است خیر وبامنفعت که بر محمد صلعم اَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم واز
خود برنیافت اَفَاَنْتُمْ ایا شما لَهُ مُنْکِرُونَ مر قرآنرا انکار
کنندکانید وَلَقَدْ آتَیْنَا وهر آینه ما دادیم اِبْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم ع را
راه یافتن او بود بر صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی ع وهرون ع ویا قبل
از محمد صلعم یا پیش از نبوت او توفیق شناخت دادیم وَکُنَّا بِهِ عَالِمِینَ
وبودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش
فرمودیم اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِاَبِیهِ مر پدر خود را وَقَوْمِهِ
ومر گروه خود را یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی چیست این شکل
وصورتها که پیوسته اَنْتُمْ لَهَا شما بدان یعنی بر پرستش آن عَاکِفُونَ
مجاورانید وآن هفتاد ودو صورت بود در تیسیر گوید نود بت بود
وبزرگتر همه از روی ساخته بودند ودو گوهر شاهوار در چشمهای
او ترکیب کرده ودر تبیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع
وطیور وبهایم وانسان وبقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب
بوده وبرهر تقدیر ابراهیم خلیل ع فرمود که این چه صورتها است که
می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا
عَابِدِینَ مر آنچیز را پرستندکان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت
ابراهیم ع لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ بخدا که بودید شما وَآبَاؤُکُمْ وپدران شما
فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی روشن وخطاء آشکارا قَالُوا گفتند
نمرودیان از روی تعجب اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن براستی
وجد اَمْ اَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِینَ از بازی کنندکان که بر سبیل
ملاعبه ومطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود
وتجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم ع بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّکُمْ
آفریدگار شما رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان وزمین است الَّذِی
فَطَرَهُنَّ آنکه آفرید آسمان وزمین را وَاَنَا عَلٰی ذٰلِکُمْ ومن بر آنچه از پروردگار
من وشما است مِنَ الشَّاهِدِینَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق اداء شهادت
می نمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا
رفتندی وتا آخر روز تماشا کردندی ودر باز گشتن به بتخانه در
آمدی بتانرا بیاراسته برتنها بنواختندی آنکه سر بر زمین نهاده



رسم پرستش بجای آوردندی وبخانه باز گشتندی چون ابراهیم ع با جمعی
در باب تماثیل مناظره فرمود وگفتند فردا عیداست بیرون آی
تا ببینی که دین وآیین ما را چه ابراهیم ع بلا ونعم جواب ایشان
نگفت وروز دیگر که میرفتند می خواستند که او را ببرند بر بهانه
بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از وباز داشته برفتند
ابراهیم ع پنهان از ایشان بفرمود که وَتَاللّٰهِ بخدای سوگند که من
لَاَکِیدَنَّ هر آینه تدبیری کنم وجهد نمایم تا بشکنم اَصْنَامَکُمْ بتان
شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید
بعیدگاه وباشید مُدْبِرِینَ پشت بر ایشان کنندکان یعنی وقتی
که بتانرا بگذارید وبتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن
شنید وبا کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری
برداشته به بتخانه در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتانرا بزخم
تبر جُذَاذًا پاره پاره اِلَّا کَبِیرًا لَهُمْ مگر بزرگ که آن اصنام را بود
یعنی بت بزرگ نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد
لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ شاید قوم نمرودیان بت بزرگتر یَرْجِعُونَ باز
گردند یعنی به وی رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه
ایشان معبود آنست که حل مشکلات رجوع بوی کنند وغرض ابراهیم ع
ازین عمل سکوت قوم بود وگفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است ع یعنی
وی بتانرا بشکست تا شاید رجوع به او کنند واو عجز بتانرا بر ایشان
بحجت ثابت کند چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع
آن صورت متحیر شدند قَالُوا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هٰذَا
این عمل بِآلِهَتِنَا با خدایان ما عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند
او محاجه ومضاره نقل کردند وَقَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را
که عقوبت آتش هول است وَانْصُرُوا آلِهَتَکُمْ ویاری کنید خدایان
خود را با نتقام کشیدن از وی اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید فَاعِلِینَ
کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان مر بتانرا پس نمرود حکم کرد
تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت گز
وقریب یک ماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند وروغن فراوان بر
هیمه ریختند وآتش در زدند وابراهیم ع را غل در گردن وبند بر
پای نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرائیل ع در هوا بوی
رسید فرمود که هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک

فلا حاجت بتو نه جبرائيل گفت هر كه داري بخواه فرمود كه او ميداند حاجت من
بخواستن نيست مصراع آنجا كه عيان است چه حاجت به بيانست • چون توكل
خليل عم بر خداي تعالى و انقطاع از ما سوي درست بود قلنا يا نار گفتيم ما كه
اي آتش كوني باش بردا وسلاما خداوند برودت و سلامت بر ابراهيم عم
ابن عباس رض گفته كه اگر نگفتي سرد و با سلامت شو ممكن كه ابراهيم عم از
سرما بيفسردي وارادوا وخواستند نمروديان به كيدا بر ابراهيم عم
كيدي در سوختن او فجعلناهم الاخسرين پس ما گردانيديم ايشانرا زيان
كار تر چه سعي ايشان برهاني قاطع بر حقيقت قول ابراهيم عم و بطلان قول
ايشان آورده اند كه چون ابراهيم عم بميان آتش فرود آمد في الحال غل
و بند او بسوخت و در حوالي او گل و نرگس بدميد و چشمه آب شيرين
بر آمد و هفت روز در حظيره آتش بماند و نمرود بالاي صرح ديد كه
ابراهيم عم در بوستاني خوش و گلستاني بغايت دلكش نشسته و با
ملك الظل سخن ميگويد و بر گرداگرد ايشان آتش شعله ميزد نمرود
آواز داد كه اي ابراهيم عم گفت خداي من آن قربان از تو قبول نكند مادام
كه بر كيش خود باشي و در اخبار آمده كه نمرود چهار هزار قربان كرد
و ترك ايذاء ابراهيم عم گرفت در كشف الاسرار آورده كه نزديك خطاب
يا نار كوني با تشي است كه در كانون دل خليل عم بوده يعني شوق محبت
شعر آتش دارد دل من آتش دارد • وان آتش دل دل مرا خوش دارد •
خليل عم نزديك آتش نمرودي رسيد خواست كه از سوز نهود عشق آتش
كند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسيد كه اي آتش نهودي سرد
شو بر آتش نمرودي و بسلامت باش بر ابراهيم عم چه ما حكم كرده ايم كه در
آن آتش بمعجزه خليل عم بوستاني ظاهر كنيم اگر تو سلطنت خود بنماي
نمرودي براي نابود شود بوستان پيدا و معجزه هويدا و اگر بر ابراهيم عم
سلامت نباشي از شعله نار الله الموقدة آتشي بسوزد و قاعده دعوت بر
افتد و اينجا معلوم ميشود كه هر چه جز معشوق باقي جمله سوخت ونجيناه
و نجات داديم ابراهيم عم را از غرق كه منزل نمرود و قوم او بود ولوطا و برادر
زاده او لوط عم بن هاران را و رسانيديم ايشانرا الى الارض التي باركنا
بزميني كه بركت كرديم فيها للعالمين در وي مر جهانيانرا يعني ولايت شام
و بركت تمام بعث انبيا بود در ان ولايت و بسياري نعمت و ارزاني آورده
كه ابراهيم عم بفلسطين نزول فرمود و لوط عم بمؤتفكات و ميان اين دو
موضع مسافت يكشبانروزه بود ووهبنا له و بخشيديم مر ابراهيم عم را



كه دختر عم او بود پسري اسحق نام او اسحق ويعقوب نافلة و داديم
او را يعقوب زيادتي بر سؤال او يعني از ما پسري طلبيده بود ما او را پسري
بخشيديم و نبيره وكلا جعلنا و هر چهار را گردانيديم صالحين نيكان
و شايستگان وجعلناهم ائمة و ساختيم ايشانرا پيشوايان و شايستگان
كه خلق را يهدون راه نمايند بامرنا بفرمان ما واوحينا اليهم
و وحي كرديم بر ايشان فعل الخيرات كردن نيكوييها يعني اعمال صالحه
كه خلق را بدان ترغيب نمايند واقام الصلوة و بپاي داشتن نماز وايتاء
الزكوة و دادن زكوة تخصيص و زكوة از خيرات جهة تفضيل است
وكانوا لنا و بودند ما را عابدين پرستندگان باخلاص ولوطا
آتيناه و لوط را داديم حكما حكمت يا نبوت يا فصل بين الخصوم وعلما
و دانشي كه پيغمبرانرا بايد از قواعد شرع و ملت ونجيناه و برهانيديم
او را من القرية التي از آن ديهي كه كانت تعمل الخبائث بودند آن ديه
كه ميكردند يعني اهل آن عملهاي ناپاك و آن ديه سدوم بود از مؤتفكات
كه اهل آن بلواطه اشتغال مينمودند و راه ميزدند ايشانرا هلاك كرديم
انهم كانوا بدرستي كه بودند ايشان قوم سوء گروهي بد فاسقين
بيرون رفتگان از دايره فرمان وادخلناه و در آورديم لوط را عم
في رحمتنا در بخشايش خود يعني در اهل رحمت داخل گردانيديم يا
در بهشت كه محل رحمت است انه بدرستي كه لوط عم من الصالحين
از جمله ستودگان و شايستگانست و قصه لوط عم قبل از ين بتفصيل
گذشت ونوحا و ياد كن نوح را عم اذ نادى چون خواند ربه پرور
دگار خود را من قبل پيش از ابراهيم و لوط عم يعني دعا فرمود بهلاك
قوم فاستجبنا پس اجابت كرديم له مر دعاي او را فنجيناه پس نجات
داديم او را واهله و اهل بيت او را از فرزندان و زنان ايشان من
الكرب العظيم از غمي بزرگ يعني طوفان ونصرناه و ياري داديم
من القوم الذين كذبوا باياتنا از آنانكه تكذيب كردند آيتهاي ما را
انهم كانوا بدرستي كه بودند قوم سوء گروهي بد يعني كافر بودند
چه كفر سر همه بديهاست فاغرقناهم اجمعين پس غرق گردانيديم همه
ايشانرا وداود وسليمان و ياد كن قصه داود و پسر او سليمان عم اذ
يحكمان چون حكم كردند في الحرث آورده اند كه چون داود عم در محكمه
بنشستي سليمان بر در محكمه بنشستي و هر كه بيرون آمدي از فهم وي
و حكم استفسار كردي روزي بمحكمه دو كس آمدند يكي دهقان و او را

ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا
خلیفة الله همانا که من یوحنا بشب رمهٔ خود را می چرانید بکشت زار من
درآمدند و تمام را خوردند و قولی آنست که ببستان وی رفته بودند و خوشهای
انگور را خورده و تلف کرده داود ع از یوحنا پرسید جواب داد که
آری چنین واقع شده داود ع حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا
داد و در شریعت داود ع حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون
آمدند مر سلیمان را ع معلوم شد بمحکمه درآمد در سن سیزده سالگی
با پدر فرمود که اگر حکمی جز این بودی اصلح و اوفق بودی داود ع گفت
چه نوع توان سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید
کرد که از ان نفع گیرد و شیر و روغن و پشم و موی و باغ و زرع
یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بود و چون خوشهای
انگور برسد یا گوشت بدید آید تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را گیرد
تا هیچ کدام بی بهره نماند و داود ع برین منوال حکم فرمود حق سبحانه وتعالی
خبر داد مر پیغمبر خود را صلعم که قصهٔ داود و سلیمان برین قوم خوان وقتی
که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت چون شب رفته بود فیه در ان
کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفند گروهی وکنا و بودیم ما
لحکمهم مر حکم حاکم را بمحاکمین شاهدین داننده یعنی دانستیم که داود ع
و سلیمان بر ایلیا و یوحنا حکم فرمودند ففهمناها سلیمان پس
تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم
کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهد تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار
خود کند و باغ را صاحب گوسفند غم خواری نماید و بمرتبهٔ نخستین
باز رساند تا دیگر از رمه غافل نگردد و حقیقت آنست که در ان
زمان حکم چنان بوده از داود ع صادر گشته و خدای تعالی وحی کرد
با سلیمان ع بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود ع بعد از اطلاع بمنسوخیة
حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکلا آتینا و هر یک از پدر و پسر را
دادیم حکما حکم کردن با پیغمبری وعلما و دانش بامور دین وسخرنا
و رام ساختیم مع داود الجبال با داود ع کوهها را یسبحن تسبیح میکردند
خدای را باتفاق او و در تبیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود ع می شنید
از کوهها نیز شنوده می شد یا این معجزهٔ آن حضرت است ع والطیر و مسخر
گردانیدیم او را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می نمودند وکنا
فاعلین و هستیم ما کنندهٔ امثال اینها او در قدرت ما بدیع نیست اگر



چه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت
داشته اند یعنی هر جا داود ع رفتی کوهها با وی روان شدی و در
فواید آورده که سیر جبال با داود ع در قرآن مذکور نیست پس ضرورت
نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر بلسان الحال بوده و
بران تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان بتسبیح آلهی ناطق اند پس
وجه اختصاص بداود ع چه تواند بود مؤمن موقن باید که اعتقاد
کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود ع بر وجهی تسبیح
می گفته اند همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شده و این
معنی از قدرت آلهی غریب نیست شعر هرکجا قدرتش علم افراخت • از
غرایب هر آنچه خواست بساخت • قدرتی را که نیست نقصانش • فکر
ما هست جمله اسبابش • وعلمناه و بیاموختیم مر او را صنعة لبوس
ساختن زره لکم برای شما لتحصنکم تا نگاه دارد مر شما و حفص بتا
میخوانند یعنی نگاه دارد شما را زره من بأسکم از کارزار شما را یعنی از
قتل و جراحت در کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون
سپاس گویندگان برین نعمت امراست و صورت استفهام یعنی شکر
گویید خدای را برچنین لباس ولسلیمان الریح و مسخر گردانیدیم
برای سلیمان ع باد را عاصفة سخت و تند و رونده و تندی او آن
بود که تخت سلیمان ع برداشتی و بروزی یکماهه بردی تجری بامره
و بود که میرفت بفرمان سلیمان ع یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا
بدان زمینی که برکت کرده ایم فیها در ان زمین یعنی بولایت شام
در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ع
بنا ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز شام و یرا بدانجا
آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی
و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روزی دیگر
از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام بتدمر باز آمدی
وکنا و هستیم ما بکل شیء عالمین بهمه چیزها دانا ومن الشیاطین
و مسخر ساختیم مر سلیمان را که دیوان من یغوصون کسانی که غواصی کنند
در دریا له برای او از جهة استخراج نفایس ویعملون و بکنند
عملا دون ذلک عمل دیگر جز غواصی مثل بنایی و سایر صناعات متفرقه
وکنا لهم و بودیم مر دیوان را حافظین نگاه دارنده کان تا
از فرمان سلیمان ع بیرون نروند وایوب و یاد کن ایوب را ع و او پسر

بن لحب بن رازح بن دوم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است ع حق سبحانه وتعالی اورا
مال بسیار داده بود وخلعت نبوت پوشانیده تنبیه فرستاده شب
وروز بطاعت کذرانیدی ومراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی
ابلیس لعین بروی حسد برده با حق سبحانه وتعالی مناجات کرد الهی
بندهٔ تو در عافیت وسعت عیش است مال بسیار وفرزندان بزرکوار
دارد اکر اورا بانتزاع مال واولاد مبتلا سازی زود از تو بر کردد
وطریق کفران نعمت پیش کیرد حق سبحانه وتعالی فرمود که چنین نیست
که تو میکویی واو مارا بنده ایست پسندیده اکر هزار بار در کورهٔ ابتلاش
بکذاریم بر محک اعتبار تمام عیار آید شعر چنان در عشق یک رویم
که کر تیغم زنی بر سر · بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا · در بسیاری
تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین درخواست که مرا بر مال وفرزند وجسد
او مسلط کردان تا حقیقت حال وی معلوم کردد حق سبحانه وتعالی ابلیس را
بر ظاهر وی تسلط داد واو دیوانرا بر کماشت تا باهلاک آن اشتغال
نمودند در احقاف آورده که برین سخن در کتاب وسنت دلیل نیست
بلکه اخبار یهود است که کعب ووهب نقل کرده اند حقیقت آنست که
حق سبحانه وتعالی اقسام محن بروی کماشت پس افواج بلا متواتر شد وامواج
دریای عنا متراکم کشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند
وکوسفندان بسبب سیل در کرداب فنا افتادند وزراعت بریح عاصف
متلاشی شد وهفت پسر وسه دختر در زیر دیوار ماندند وقروح در
جسد مبارکش ظاهر شد ومتعفن کشته دیدان در آن پیدا کشتند
واز مؤمنان مرتد شده از هر دیه ومنزل که میرفت بیرون میکردند
زن او رحمه دختر افرایم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف در
خدمت او بماند ومدت هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت
برین محنت مبتلا بود وهجده وسیزده سال نیز کفته اند حق سبحانه وتعالی
برای تسلیهٔ حضرت رسالت صلعم وتعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او ذکر
کرده وفرموده که یاد کن قصهٔ ایوب را ع اِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند
پروردکار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ باآنکه مرا رسید رنج وسختی وَأَنْتَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو بخشنده ترین بخشندکانی منکران میکویند که حق
سبحانه وتعالی درباره ایوب ع فرموده که انا وجدناه صابرا ونکتهٔ انی
مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است وجواب
برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنجی عظیم رسید



چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب ع با حق
سبحانه وتعالی از ضرر وی شکایت کرده نه از رنج خویش در عرائس حمیدی
آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند کفتند اکر در وی خیری
بودی بدین بلا مبتلا نکشتی این شماتت مبارک اورا مجروح ساخت
واین سخن بر زبان راند تا چنان ضعیف بود که بفرض نماز قیام نمیتوانست
نمود برین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنک دل وزبان وی
کردند واین دو عضو محل تحمید وتوحید بود از فوات ایشان ترسید
این کلمه کفت یا زنش از غایت بیچارکی کیسوی خود بفروخت وبرای
وی قوتی خرید وایوب ع برین حال مطلع شده آواز مسنی الضر بر کشید
در حقایق سلمی از حضرت امام جعفر صادق رض نقل میکند که چهل
روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد وکفته اند از آن کرمان
که بدن وی میخوردند یکی روی زمین افتاده بر خاک کرم می طپید
ایوب ع اورا برداشته بجای او نهاد چون این کار باختیار واقع شد
چنان بکزید که طاقت نیاورد واین کلام بر زبانش جاری شد وکویند
هر سحری بواسطهٔ ملکی وبشری از بارکاه کبریا این خطاب مستطاب
با ایوب مکروب ع رسیدی که ای ایوب چکونهٔ ایوب ع بذوق وشوق
این پرسش کوه بلا بجان میکشید وبآن بیماری خوش بود شعر
یک روز اکر بر سر بیمار خود آیی بعیادت · صد سال بامید تو بیمار توان بود ·
در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید بتحفهٔ این خطاب سرافرازی
شد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که این شکایت باو
بود نه از وی در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب ع از ضرر جسمانی می
نالید اما روحانیش ناظر جمال لیلی شده کمال غایت در بلا ودید لاجرم
زبان بشریتش مسنی الضر کفت ولسان روحانیش بنداء وانت ارحم
الراحمین مترنم شد در لطایف قشیریه مذکورات که این سخن نه بر
وجه اعتراض بر حکم قضا وقدر بلکه از روی عجز وضعف بشریت چه
منقول است که جبرائیل ع بوی آمد وکفت چرا خاموش نشسته کفت
چه کنم مکر صبر جبرئیل ع فرمود که بلا در خزاین حق تعالی بسیار است تو
طاقت نیاری از حق سبحانه وتعالی عافیت خواه ایوب ع کفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
پس اجابت کردیم دعای ویرا فَكَشَفْنَا پس ببردیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه
ویرا بود از رنج یعنی اورا شفا دادیم وشرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد
وَآتَيْنَاهُ وعطا کردیم اورا أَهْلَهُ فرزندان وی که باعیان ایشان زنده

گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ ومانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه
دختر تشبیه بکذ که ابن عباس رض فرموده که اموال و اولاد و مواشی ویرا اضعاف
بوی داد و ابر سرخ با سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی ببارید و در احقاف
آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای وی می بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این
کارها بر نسبت ایوب ع کردیم برای ایصال رحمت و انعامی که بود از نزدیک ما
بدو وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ وپندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه
او کرد جزا یابند چنانچه او یافت شعر هر که او در راه حق صابر بود ·
بر مراد خویشتن قادر بود · صبر باید تا شود بگشوده حرج · زانکه گفت الصبر
مفتاح الفرج · وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ ویاد کن قصه اسمعیل و ادریس وَذَا
الْكِفْلِ و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا ع و وجه
تسمیه آنکه از خدای نعم بهره مند بود و گفته اند بمعنی ضعف است یعنی عمل
او دو برابر عمل انبیاء زمان او بود و کفل بمعنی زهانیه نیز هست و در مختار
آورده که الیسع از الیاس ع متکفل شد که با مر دین قیام نماید بعد از
ذهاب وی و بدین جهة ذو الکفل لقب نام یافت و امام محیی السنة و صاحب
تبیان آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل ع را وحی می آمد که من میخواهم
روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان
شود آنرا که شب نماز کند ارد و فتور نورزد و روزه دارد و افطار نکند
و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد
از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم بر
خواست و گفت انا الکفل بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده
وفا نموده خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه و تعالی او را ذو الکفل خواند
كُلٌّ همه این پیغمبران ع که اسمعیل و ادریس و ذا الکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ
از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل ع بر
اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس ع بر روزگار
در از بلاء قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی نمود
بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا
در بخشش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ
الصَّالِحِينَ از ستوده کاران و فرمان برندگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب
ماهی یعنی یونس ع إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود
که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس فرموده که بر نفس خود خشم گرفت
در رفتن بی امر الهی بر فتن او صادر نشده بود و گفته اند ایشانرا او وعده



عذاب داده بود چون وعده میعاد در رسید و عذاب دیر تر می آمد پنداشت که او را
دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد
یعنی از وی فعل صادر نشد که گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ نخواهیم
ساخت عَلَيْهِ بروی راه رفتن را پس ما او را بجر در آوردیم و در شکم
ماهی بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیها
یعنی در ظلمات بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند ما را أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
بآنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی ترا از آنکه و ترا
چیزی عاجز نشوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران
بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم و در انوار از حضرت سید مختار صلعم
نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند
مر او را فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم دعاء یونس ع را وَنَجَّيْنَاهُ
و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان
دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَلِكَ
و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ می رهانیم و نجات
میدهیم گروندگانرا و قصه دریا در سوره صافات بتفصیل می آید
وَزَكَرِيَّا ویاد کن زکریا ابن آذر را إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون بخواند پروردگار
خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای پروردگار من مرا مگذار فَرْدًا تنها
یعنی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی
پس اگر وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعاء
او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى و بخشیدیم او را پسری یحیی که بدو زنده شد
معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع
بنت عمران را برای ولادت بعد از عقم او و گفته اند او را خوش خوی
گردانیدیم برای زکریا ع بعد از آنکه سوء الخلق بود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند يُسَارِعُونَ بودند که می شتافتند
فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی
رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهة ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را
خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان بران یا نیاز مندان محققان گویند نیاز
برای او باید و ناز بدو نشاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو
برد توانگرش گرداند و هر که ناز برد بعزیزش سازد شعر گدای میکده ام
لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم · وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد
کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم

بنت عمران است ع که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عفت او نرسید
فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرائیل ع را فرمودیم تا در دمید فیها در
پیراهن او یا درون او من روحنا از روحی که آن بامر ماست محصل
سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح ع را وجعلناها وکردا
نیدیم قصه وی را وابنها وخبر پسر وی عیسی ع آیة حجتی وعلامتی
للعالمین مر عالمیان را یعنی چون تامل کند بر ایشان روشن شود که
ظهور پسر بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت کمال قدرت صانع
حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید
ودین اسلام که واجبست شما را استقامت بر آن امة واحدة ملتیست
یکانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند ودر اصل
توحید همه متفق اند وانا ربکم ومن آفریدکار شمایم فاعبدون پس
مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا وبریدند امر ما ضیه امرهم بینهم کار
دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود ونصاری
وهر یک تکفیر دیکری کردند کل همه این فرقها الینا راجعون
بسوی ما بازکردندکانند وما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش
خواهیم داد فمن یعمل پس هر که بکند من الصالحات از عملهاء پسندیده
وهو مؤمن وحال آنکه او کرویده باشد بخدا ورسول فلا کفران
پس ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نیست
کردار او را وانا له کاتبون وما مر سعی او را نویسنده ایم یعنی
اثبات کنند در صحیفهٔ عمل او ومراد آنست که کار او هیچ وجه ضایع
نخواهد بود شعر مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق • ما یضیع الله
فی الدارین اجر المحسنین وحرام علی قریة وممتنع است بر اهل دیهی
که اهلکناها هلاک کردیم ایشانرا انهم لا یرجعون آنکه ایشان
بازکردند بدنیا یعنی حرامست بر هلاک شدکان که بدنیا رجوع کنند
بجهة تلافی اعمال وتدارک احوال وبعضی لا را اصل دانند نه زاید وکویند
معنی آیت اینست که ممتنع است بر هالکان ونشاید که رجوع نمایند بمحشر
برای حساب بلکه بیایند ومحاسبه شوند وبعضی کویند قول اول اشهر است
که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد ودر قبور معذب باشند حتی
اذا فتحت تا وقتی که کشاده شود یأجوج ومأجوج سد یأجوج ومأجوج
یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یأجوج ومأجوج علامت آنست وهم
ویأجوج ومأجوج من کل حدب از هر بلندی ینسلون می شتابند



ومی روند تا همه عالم را فرا کیرند وآبهای دریاها را تمامی بیاشامند
واز خشک وتر وهر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر
علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال واتباع او بردست
عیسی ع وخروج یأجوج ومأجوج است وکشاده شدن سد ایشان
وتحصن عیسی ع با مؤمنان بکوه طور ودر بعضی احادیث وارد شده
تا جبل الخمر که بیت المقدس است وکویند اهل زمین کشتیم بیا تا
بکشیم اهل آسمان را تیرها بر طرف آسمان افکنند وخون آلوده فرود آید
وکار بر عیسی واصحاب او دشوار شود دعا کنند که حق سبحانه وتعالی ایشانرا یک
دفعه همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق ونزدیک برسید وعده حق وآنست
که وقوع قیامتست فاذا هی پس آنجا قصه آنست که باشد شاخصة
خیره وباز مانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدهای آنانکه
بکرویدند وایشان میکویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا
بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز
واز این حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که
سخن پیغمبر نشنیده ایم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون
وآنچه می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی از بتان ودیوان حصب جهنم
آتش انکیز دوزخید انتم لها شما وبتان در دوزخ واردون که رسندکانید
ودر آیندکان در تبیان کفته که حکمت ایراد بتان بدوزخ زیاده تعذیب
بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته کردد واحتراق ایشان میفرماید
ودیکر تصفیه ایشانست چو آنها را پرستیده اند که حالا با ایشان
در آتش اند لو کان هؤلاء اکر بودندی آن بتان آلهة خدایان چنانچه
کمان می برند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب است
نه معذب وکل وهمه بتان وبت پرستان فیها در این دوزخ خالدون
جاوید مانندکانند که ایشانرا از آن روی خلاصی نیست لهم فیها مر
ایشانراست در دوزخ زفیر ناله زار وهم فیها وایشان در آتش
لا یسمعون نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون
آیة انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان
عرب افتاد وابن الزبعری ایشانرا پریشان دید کفت غم مخورید واضطراب
مکنید که تا من با محمد صلعم مباحثه کنم پس کفت ای محمد صلعم قد
خصمتک ورب الکعبه تو میکویی هر چه ما دون الله می پرستید همه
حصب جهنم خواهد بود وحال آنست که عزیر وعیسی ع وملائکه معبود

یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما
نیز باشند آیت آمد ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند لهم
برای ایشان منا الحسنی از ما سابقهٔ نیکوئی که سعادت است و توفیق طاعت
با بشارت بجنت و آن عزیر ع و عیسی ع و ملائکه اند اولئک آن گروه که بسابقهٔ
عنایت مخصوص اند عنها مبعدون از دوزخ دور شدگانند صاحب بحر الحقایق
فرموده که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت شعر هر تخم
که در ازل بکشتند نهان * در مزرعهٔ ابد برویند عیان * لا یسمعون نمی شنوند
آزاد شدگان از آتش حسیسها آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند
و دوزخ در اسفل السافلین و هم فیما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو برند انفسهم
نفسهای ایشان خالدون جاوید اند یعنی شتهیات خود را دایم می یابند
لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوه ناک نمیکرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملائکه
که گویند لا بشری چه آن کلمه را نخواهند شنید یا وقتی که گویند و امتازوا
الیوم ایها المجرمون ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه
بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی
آرند و بر بلندیی دارند و بکشند و این ندا آید که اهل النار خلود و لا موت
و یا اهل الجنة خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذارند
و تتلقاهم الملائکة و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن
از قبور و گویند هذا یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون
بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدانرا
گویند این روز جزاء شماست عارفانرا خطاب رسد که این روز تماشای
شماست شعر نیک مردانرا نعیم اندر نعیم * عشقبازانرا لقا اندر لقا *
حصهٔ آنها وصال حور عین * بهرهٔ اینها جمال کبریا * یوم نطوی السماء
یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمانرا کطی السجل همچون
پیچیدن طومار للکتب برای کتاب و بجمع میخوانند حفص یعنی همچو
طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده صلعم
و گویند ملکی است چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم
پیچد کما بدأنا همچنانکه اعاده کردیم اول خلق نخست بار آفریدن را
بی ماده و مددی نعیده باز گردانیم آنرا که آفریدیم یعنی اعاده مثل ابدا باشد
در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسان است وعدا وعده دادیم
باعادة وعدهٔ ادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین
بدرستی که ما کنندهٔ آنیم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای



معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات و لقد کتبنا و بدرستی
که نوشتیم فی الزبور در کتاب داود ع من بعد الذکر از پس توریة
بعد از آنکه توریة نوشته بودیم و در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه
زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستودهٔ من
یعنی امت محمد صلعم و گفته اند عامهٔ مؤمنان ان فی هذا بدرستی که درین که
یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لبلاغا هر آینه کفایت است لقوم عابدین
مر گروه پرستندگانرا مراد امت حضرت رسالت پناه اند صلعم که خبر و موعظهٔ قرآن
مر ایشانرا کفایت است در رسیدن بمطلوب و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد
الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیانرا حضرت پیغمبر صلعم رحمت است مؤمنانرا
که بدو راه یافته اند انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافرانرا که بسبب وی
از عذاب استیصال ایمن بوده اند و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف
الاخبار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکهٔ
معظمه بود و اگر در مدینهٔ زاهره اگر در مسجد مکرم و اگر در حجرهٔ طاهره همچنین
بر ذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی شعر عاصیان پر
گنه در دامن آخر زمان * دست در دامان تو دارند و جان در آستین * نا امید
از حضرت با نصرت نتوان شدن * چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین * قل
بگوای محمد صلعم مر کافرانرا انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده می
شود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یکانه
است و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی
وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو که
آگاه کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه کردم برابر و در موضح
آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند بر شما روشن شد و مؤمن و کافر
در علم بدین مساوی شدند و ان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیک است
ام بعید یا دور است ما توعدون از آنچه وعده داده شده اند بدان از حشر
یا غلبهٔ مسلمانان انه بدرستی که خدای تعالی یعلم الجهر میداند آنچه می
پوشند از حسد بر حضرت پیغمبر صلعم و حقد بر مسلمانان و ان ادری تا هنگامی
که لعله فتنة لکم شاید که تأخیر می اندازد شما را و متاع و شاید که
برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقرر برسد قل رب احکم
بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای
پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی و ربنا الرحمن

من القول یعنی آشکارا از سخن که در طعن اسلام و یعلم ما تکتمون

و پروردکار ما بسیار رحمتست بر آفریدکان خود المستعان یاری خواسته شده
یعنی یاری ازو خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میکویید
عذاب موعود اکر حقست چرا بما فرود نمی آید یا رایت اسلام و دین و مبدم نکون
سار خواهد شد یعنی شما سخن ناسزا میکویید و ما از خدای یزدان یاری
خواهیم و امید و اری از درکاه حضرت او داریم شعر مراد خویش ز درکاه
پادشاهی خواه که هیچ کس نشود نا امید از آن درکاه . سورة الحج بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست
میکوید اتقوا ربکم به ترسید از عذاب پروردکار خود ان زلزلة
الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی
بزرک و پرهولست استاد تحریک بساعت مجازاست و این زلزله از علامات
قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده
که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و ندایی از آسمان برسد که یا ایها الناس
اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید یوم ترونها در روزی که در زمین
بینند آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل
مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزندی که وی را شیر میدهد
با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل هر
زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزندان
خود را وتری الناس و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری
مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری
و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال العقل از خوف و حیرت سکر
نباشد و اکر در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست
نباشند ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول
آن مدهوش نمایند ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که جدال
میکند فی الله در کتاب خدای تعالی چون نضر بن حارث که میکوید ان اساطیر
الاولین یا بحث کند در قدرت خدای تعالی چون ابی خلف که انکار می نماید حشر را
بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی ویتبع و پیروی
کنند در مجادله یا در عامه احوال خود کل شیطان مرید مر دیو سرکش
کمراه را در ازل کتب علیه نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ
انه من تولاه آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت نماید فانه
پس آن دیو یضله کمراه کرداند اتباع خود را ویهدیه و راه نماید او را
الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد



که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی
حکم کرده خدای تعالی بر آن جدا کننده که هر که بر پی رود و بدوزخ رسد یا ایها الناس
ای مردمان خطاب کونید با کفارست منکران حشر را ان کنتم اکر هستید شما
فی ریب من البعث در شک از بر انکیختن خلق و میکویید اعاده ممکن و مقدور
نیست اخر نظر کنید در اول حال خود فانا خلقناکم پس بدرستی که ما آفریدیم بدایة
شما را من تراب از خاک و شما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی
ثم من علقة پس از منقلب خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه کوشت بمقدار
آنکه بخاید مخلقة تمام خلقه که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وغیر مخلقة
و ناتمام که در بعضی از اجزاء وی نقصان باشد یا مصوره یا غیر مصوره در وسیط
آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی را و مصور یکی تمام صورت
یافته ملخص کلام این که شما منتقل باید از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم
برای شما ابتداء آفرینش تا استدلال کنید از مبداء بر معاد و تأمل نمایید
که هر چه قابل تغیر و تکونست باز در آن را قبول تواند کرد ونقر و قرار میدهیم
فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود
و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است
ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف
با مور خود قیام بتواند نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید
اشدکم بکمال قوت و حال خود که میان سی و چهل سالکی است ومنکم
من یتوفی و از شما کس باشد که متوفی کردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل
از آن ومنکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین
زندکانی که سن خرافتست لکیلا یعلم تا ندانند من بعد علم پیش از
دانستن شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز کردد و هر چه دانسته
باشد فراموش کند پس دیکر باره جهة استدلال بر بعث می فرماید که
وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق
چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن
زمین آب باران را اهتزت جنبش کند از زمین بکیاه وربت و بیفزاید
و بر دمد وانبتت و برویانند من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج
تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را با آنچه زنده سازد
تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز کردد
شعر انکه بی دانه نهال افراخت . وانکه هم شجر تواند ساخت . کرده نابود را
بقدرت بود . چه عجب کر دهد بوده وجود . ذلک آنچه کفته شد شما را

از آفرینش ایشان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد از
موت بان الله بسبب آنست که خدای تعم هو الحق او ثابت است در ذات حق
و مستحق صفات کمال است وانه و بدرستی و بجهت آنست که او یحیی الموتی زنده
میکرداند مردکانرا و اکرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه
ساخت وانه علی کل شیء و برای آنست که او بر همه چیزها قدیر توانا است
چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بر همه مقدورات متساوی است
پس چون مشاهدت قدرت بر احیاء بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار
بر احیاء همه اموات وان الساعة و ایراد این دلایل برای آنست که بدانند
قیامت آتیة آینده است لا ریب هیچ شک نیست فیها در آمدن
او وان الله و بدانند که آن نیز که خدای تعم یبعث برمی انگیزد
من فی القبور کسانرا که در کورها اند قبل از این همه الفاظ کذشته بمقتضی
وعده خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان
من یجادل کس هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام
خدای تعم یا قدرت او و این تکرار برای تاکید است یا مراد او بمجادله اول رؤساء
کفار اند نضر و ابی و احزاب ایشان و از ثانی بتعه و مقلدان هر یک
از ایشان نیز که طرح جدال می افکنند بغیر علم بی دانشی که بدو داده
باشند ولا هدی و بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و بی کتابی
روشن که بدان صواب از خطا ظاهر کردد یعنی مجادله میکنند بی سندی
از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال اند بمحض تقلید و تقلید بمحض
ثانی عطفه درحالتی که بپیچد دامن خود است و این کنایت باشد
از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی می چیند پس این مقلد متجبر جدال میکند
لیضل عن سبیل الله تا کمراه کرداند مردم را از راه خدای تعم یعنی از فرمان بردن
داری او له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوایی بقتل چنانچه
در بدر بود ونذیقه بچشانیم او را یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق
عذاب آتش سوزنده و کوییم ذلک این خزی و عذاب بما قدمت یداک
بسبب آن چیزیست که پیش از فرستاده دستهای او یعنی آنچه کسب کرده
از کفر معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای تعم لیس بظلام نیست
ستم کننده للعبید مر بندکان خود را ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت
وعید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف اسلام در یافتند پس
هر که ایشانرا از مرض طاری نشد و زنش پسری آورده اسپ خود کره خوب
آورد و مواشی آن نتاج نیکو دادند کفت اسلام نیکو دین است و مرا بسبب



او نیکوئیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شد واکر قضیه برعکس آمد
از دین برکشته کفتند اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شد که
ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کس هست که پرستد خدایرا
علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده
و در کار خود غیر متمکن ماوردی فرموده که دو نعمت دون محنت
فان اصابه پس اکر برسد او را خیر نیکویی چون صحت و غنا
اطمأن بهٖ آرام کیرد و ثابت شود بر آن بسبب آنچیز وان اصابته
فتنة واکر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقلب برکردد
علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان جهت
عود کند مراد آنست که مرتد کردد و از دین اسلام دست بدارد و قولی
آنست که یکی از یهودان ایمان آورده نابینا شد و بلا پیش وی
آمده با حضرت رسالت صلعم کفت من دین اسلام را شوم کرفتم مرا اقاله
کن حضرت صلعم جواب داد که ان الاسلام لا یقال هو دم مرتد شد و این
آیه نازل شد که هر که از دین برکشت خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که
بمراد نرسد والاخرة و زیان دارد در آخرت که عملها او نابود شد
ذلک زیان هر دو سرای هو الخسران المبین آنست زیان هویدا چه بر
همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم نیست شعر نه مال و نه اعمال
و نه دنیا و نه دین • نه طمعه بود نه صدق و نه نور یقین • در هر دو جهان
منفعل و خوار و حزین • البته زیانی نبود بتر از این • یدعوا می خواند
و می پرستد مرتد بامشرکان من دون الله بجز خدای تعم ما لا یضره آنچیز را که
ضرر بدو رساند اکر نپرستد او را ولا ینفعه و سود ندارد و یرا اکر پرستش
کند ذلک آن پرستش هو الضلال البعید آن پرستش آنست که کمراهی دور
از مقصد یدعوا لمن ضره می خواند آنرا که ضرر پرستیدن او و قتل در دنیا
و عذاب آخرتش اقرب نزدیکتر است من نفعه از سود او که توقع
شفاعت است و توسل بحضرت عزت لبئس المولی هر آینه بد یاریست بت
ولبئس العشیر و بد مصاحبی و آمیزکاری ان الله بدرستی که خدای تعم
یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند وعملوا
الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند جنات تجری در بوستانها
که میرود من تحتها الانهار زیر اشجار آن جویها و غایت باغ و بوستان
با آب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای تعم می کند ما یرید آنچه
میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که کروهی از غطفان در قبول

اسلام توفقی نموده گفتند شاید مهم محمد صلعم از پیش نرود و دوستی که
میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه و تعالی
این فرستاد مَن كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت
ندهد خدای تعم پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار محبت
و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت
فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ باید که فرو کشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی
رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن
رسن را تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و گفته اند
رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند
تا بفلان رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلعم جهد تمام نماید فَلْيَنظُرْ پس
در نگر بنظر تامل که با وجود این کارها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ
فعل حیلت آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر صلعم و مطلب
آنکه شاید او منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم این کار را
و روشن گردانیدیم أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای تعالی
يَهْدِي راه نماید بدان آیتها تا بر هدایت ثابت وارد مَن يُرِيدُ هر کرا خواهد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهودی شدند
وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ بدرستی که
خدای تعم جدا کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بحکم و قضای مبرم
تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای تعم عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
شَهِيدٌ گواه است و از احوال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نه بینی یعنی می بینی أَنَّ اللَّهَ آنرا که
خدای تعم يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند او را مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ملائکه
سجده تطوع و باقی تسخیر وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است مومنان را سجود طاعت
و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه
بثبوت و افول وَالنُّجُومُ و ستاره گان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان
ینابیع و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان
بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان سجده کنند او را سجده
طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
حکم شده است بر ایشان عذاب در احقاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین
سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی سر بر زمین نهد آنرا از حساب سجده



نمی شایند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است
و همه ذرات عالم مر خدا را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از مقال شعر
تا نگر تا ببینی از عین شهود ـ جمله ذرات جهان را در سجود ـ این سجده ششم است باتفاق
علما از سجدات قرآن در فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته اند که همه اشیا
غیر آدمیان را تبعیض پیوسته بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که
از اهل سجده تا از کثیر اول باشد که از اهل سجده و اقرار بنده نه از کثیر ثانی
که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَن يُهِنِ اللَّهُ و هر که خوار گرداند خدای تعم بشقاوت
یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست او را مِن مُّكْرِمٍ
هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق
یا وصول به بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای تعم بکند مَا يَشَاءُ آنچه
خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام
صحبت آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم
از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم
و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید
از روی حسد بدان نمی گروید پس حق بطرف ما باشد نه بر جانب شما
حق سبحانه و تعم آیة فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان
اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار
خود از ابوذر غفاری رض منقولست که سوگند میخورد بخدای که این
آیة در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از
جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مومنان حمزه و امیر المومنین
علی رض و عبیده و از حضرت مرتضی علیه التحیة و الثنا نقل کرده اند که نزلت
الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه
مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مشرکان و مجوس یک گروه
خصم اند و مومنان علی حده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و
صفات خدای تعم جنگ کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ
لَهُمْ ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ جامهای
از آتش که جسد ایشانرا فرا گیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته
میشود مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِيمُ
آب گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ
آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستهای
ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُم و مر تعذیب

ایشانرا مقامع کرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما
ارادوا هرگاه که کفار خواهند ان یخرجوا منها آنکه بیرون آیند از آتش
من غم از جهة غمی که ایشانرا دریافته باشد اعیدوا باز کردانیده شوند
بدان کرزها فیها در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج
نزدیک شوند زبانیه کرز بر سر ایشان میزنند و باز میکردانند بدرکات
و میکویند و ذوقوا بچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله
بتحقیق که خدای تعالی یدخل الذین آمنوا در آرد آنانرا که کرویدند بخدا و رسول
و عملوا الصالحات و کردند عملهاء شایسته جنات تجری در بوستانها که
میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن و قصور آن جویها یحلون آراسته
کردانند و بندند ایشانرا فیها در بهشت من اساور بدستوانها
من ذهب از زر و لؤلؤا و پیرایه و بیارایندشان بمروارید و لباسهم فیها
و جامها که پوشیدهٔ ایشان در بهشت حریر ابریشم خالص است و در حدیث
آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشند در آخرت مراد مردان امت اند که
لبس حریر بر ایشان حرام است و هدوا و راه نموده شده اند مؤمنان الی الطیب
من القول پاکیزه از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان
باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا
و چون بر بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و چون در منازل خود قرار کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول
پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نکویند و نشنوند لا یسمعون
فیها لغوا و لا تأثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول
طیب در دنیا که کلمهٔ لا اله الا الله و محمد رسول الله است یا قرآن یا استغفار
سلمی رحمه آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و کفته ارشاد
مرید است یا دعاء مؤمنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری
آورده که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و راست صافی و مقرون
بود برضای حضرت الهی در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از
دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری رحمه الله
فرموده که درین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ
حجاب صعبتر از دعوی نیافتم شعر این آباد است این راه نیاز ترک
ناز کیر و با این ره بساز رو بترک دعوی دعوت بکو راه حق از کبر
و از نخوت مجو و هدوا و راه یافته شده اند اهل ایمان الی صراط الحمید
براه خداوند ستوده که دین اسلام است ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه



نکرویدند بخدا و رسول و یصدون و باز میدارند عن سبیل الله از راه خدای تعالی
یعنی مردم را از طاعت منع میکنند و المسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول
اشهر مراد روز حدیبیه است که حضرت پیغمبر صلعم و اورا از طواف خانه و مسجد
باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که ساختیم اورا للناس برای مردمان
و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سواء یکسانست العاکف فیه مقیم
درو و الباد بیرونی آینده یعنی غریب و شهری در قضاء مناسک حج و اداء
و مراسم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن و در وی برین قول
مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب ش و بقول امر واح مراد از مسجد
همه حرم است و در همه مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند
یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را
اخراج نکنند و از فاروق رض منقولست که در موسم منادی فرمود
که درهای سراهای مکه در نبندند تا آینده کان هر جا خواهند فرود آیند و من
یرد فیه و هر که خواهد در حرم بالحاد میل کردن از باز آینده است
یعنی هر که در حرم اراده کند کردیدن از راه راست بظلم بستمکاری
نذقه بچشانیم اورا من عذاب الیم از عذاب دردناک و الحاد در حرام
بقولی استحلال حرام است و کفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن
خادم در تیسیر کوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند که اراده کناه در حرم
موجب استحقاق عذابست و هر که قصد کناهی کند در غیر حرم اگر بفعل
آرد سیئه بود نویسند و اکر نی فلا و در حرم که اندیشه کناهی کند بی
آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی نویسند ابن مسعود رض فرمود که اگر کسی
در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در وی
کشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله فرموده که چون
مکهٔ محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در وی چندین
نماز در غیر او برابر است پس جزاء مساوی نیز در وی کلی تر است از سایر مواضع
خبر ان که در اول آیه کذشت محذوفست تقدیرش آنکه آن کسان هلاک
شدند یا زیان کار کشتند و اذ بوأنا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم
لابراهیم برای ابراهیم علیه السلام مکان البیت جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن
یا آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بر آن مقدار که زمین خانه بود یا بادی
برانکیختیم تا بر آن اندازه زمین را برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی
ان لا تشرک آنکه شریک میاور و انباز مکیر بی شیئا بمن چیزی را که منم از شرک
منزه و مقدس و طهر بیتی و پاک ساز خانهٔ مرا از بتان و چیزهاء ناشایسته

لِلطَّائِفِينَ براي طواف كنندكان كرد وي وَالْقَائِمِينَ وبراي ايستادكان يعني
مقيمان بلد وكفته اند براي بپا ايستادكان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ودر ركوع
وسجود كنندكان يعني خانهٔ كعبه را از اقذار وانجاس پاك ساز تا وي را طواف كنند
ودر نماز كنند اين قول بلسان اهل علم است اما بزبان اشارت ميفرمايد
كه دل خود را كه دار الملك كبريا ومنست از هر چيز پاك كن وغيري را بر وي راه
مده كه او پيمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اواني الله في الارض فاحب
الاواني الي الله اصفاها وحي آمد بداود كه براي من خانهٔ پاك ساز كه
نظر عظمت من بوي فرود آيد داود گفت واي بيت يسعك كدام خانه
است وندا كرد كه اي مردمان خداي تعالى حج خانه بر شما نوشت وشما را
بدان ميخواند اجابت كنيد حق سبحانه وتعالى آواز او را بهر ذرات
رسانيد وهمه را صداي دعوت شنوانيد هر كه در علم الله بود كه حج
كذارد بجواب لبيك اللهم لبيك مبادرت فرمود وقصهٔ تا زين
خليل صلعم اينست كه حق سبحانه وتعالى ميفرمايد وَأَذِّنْ وندا در ده اي ابراهيم
فِي النَّاسِ درميان مردمان وبخوان ايشان را بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خداي تعالى
ودر عين المعاني كفته كه اين امر متوجه حضرت پيغمبر ماست صلعم ميفرمايد
كه خبر ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بيايند بتو رِجَالًا پيادكان
وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ وسواران بر هر شتري لاغر شده نزار كشته بجهت تمام
يَأْتِينَ مي آيند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از راهي دور يعني تو دعوت
كن كه سوار وپياده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ
نزديك منفعتها كه مر ايشان راست يعني بمنافع ديني ودنيوي برسند وَيَذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ وياد كنند نام خدا را يعني لبيك كويند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در
روزها دانسته كه ايام عشرات است از ذو الحجه وقول فقها آنست كه نام
خداي برند در ايام نحر وتشريق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزي
داده است ايشان را خداي تعالى مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان انعام يعني
شتر وكاو وكوسفند مراد قربانست كه بنام خداي تعالى مؤمنان را كفت
بنام قرباني كنيد فَكُلُوا مِنْهَا پس بخوريد از كوشت آن اين امر در
قرباني را خوردن تطوع وارد شده چه اكر قرباني در كفارتي باشد
يا جبر نقصاني صاحب قرباني را چاره نبودي وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ
وبخورانيد از آن قرباني در مانده محنت كشيده محتاج تنكدست را ثُمَّ
لْيَقْضُوا پس بكذارند عطف است بر ويذكروا يعني بحج مي آيند تا
خدا را ياد كنند وقضا نمايند تَفَثَهُمْ حاجتهاء خويش را بجاي آرند



مناسك حج را يا زايل كردانند وسخ ولوث را از خود بكرفتن موي لب
وچيدن ناخن ومانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وتا وفا كنند بر نذرها خود
از نيكويها وَلْيَطَّوَّفُوا وبايد طواف كنند بزيارت كه ركن است يا طواف
وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملك يا از تسلط جباران يا خانهٔ قديم
كه متعبد اول اوست مراد خانهٔ كعبه است ذَٰلِكَ آنچه كفته شد از اعمال
واحكام حج دين خداست وَمَنْ يُعَظِّمْ وهر كه بزرك دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احكام
خدا را كه شك حرمت او را نيست فَهُوَ پس آن بزرك داشت خَيْرٌ لَهُ
بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزديك پروردكار او جهت ياد داشت وَأُحِلَّتْ
وحلال كرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر چهار پايان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مكر آنكه
خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحريم آن كه مرده است چون كوشت خوك
وجز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بپرهيزيد از پليدي مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان
كه عين رجس است وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ واجتناب كنيد از سخن دروغ كه
اتحاد شرك است يا كواهي دروغ يا قولي كه بزبان آيد ودل او با او موافق
نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ درحالتي كه مخلصان باشيد مر خدا را دلايل بين او كه اسلام است
غَيْرَ مُشْرِكِينَ نه شرك آرندكان بوي وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهر كه شرك آرد بخداي تعالى
فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست كه كويا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روي
زمين وهلاك شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربايند او را مرغان مردارخوار
از روي زمين اجزاء واعضاء او را متفرق ومتمزق مي سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ
يا بر برا فكند او را باد او را از موضع مرتفع مِنْ مَكَانٍ سَحِيقٍ از جاي دور
از فرياد رس ودستكير اين كلمات از تشبيهات مركبه است يعني هر كه از
اوج ايمان بحضيض كفر افتد هواي نفس او را پريشان سازد يا باد وسوسهٔ
شيطان او را در وادي ضلالت افكند ونابود شود وملخص سخن آنكه
هلاك مشركانست ذَٰلِكَ آنست كه كار فرمودند از اجتناب اوثان وپرهيز
از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ وهر كه تعظيم كند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهاء خدا را كه
مناسك حج است يا هدايا وتعظيم هدايا آنست كه فربه باشد وبي عيب
وكران بها فَإِنَّهَا پس بدرستي كه بزرك داشت آن مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوي
دلهاست يعني از افعال خداوندان تقوي قلوب وتقوي دلها ترسكاري
بود از موجب غضب الهي لَكُمْ فِيهَا مر شماراست در انعام مَنَافِعُ سود
هاست از شير وپشم وموي وسواري وبار كران وزور إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
تا وقتي نام برده كه زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جاي ذبح يا وجود نحر آن
منتهي شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه كه آزاد است از غرق شدن طوفان خانه

بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ وهر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا
مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام
خدا را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ در ذبح آنچه داده ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از
بهیمهٔ چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ
پس خدای تعالی شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خدایست فَلَهُ أَسْلِمُوا
پس مر او را گردن نهید و قربان بشرک که آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ
و بشارت ده ای محمد فروتنانرا بر بزرگیهای آن سرا یا ترسکارانرا برحمت الٰهی
منتها سلمی رحمه الله فرموده که مژده ده مشتاقانرا بسعادت لقا که هیچ مژده
از این فرح ترنیست پس در صفت مخبتین میفرماید آنانکه الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ
اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد
دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جمال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی
و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر
بغیر وجه حضرت بردوزند شعر دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد
زآتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ایشانرا
وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بر ایشان
رسیده از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را و
اداکنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا دادیم ایشانرا
يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف
پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدیه اند آری جَعَلْنَاهَا لَكُمْ
ساختیم آنهارا که یعنی کشتن آنهارا مر شمارا مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای دین
خدای تعالی لَكُمْ شمارا فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوییست از منافع دینیه
و دنیویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن آن
صَوَافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن
سنتست و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
اللهم منك واليك فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند بر زمین جُنُوبُهَا
پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید
از گوشتهای ایشان و این خوردن سنتست وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید
درویش قناعت کننده را و ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سؤال کننده و خواهنده را
در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و درویش آفاقی كَذَٰلِكَ
همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم مر ایشانرا
با وجود قدرت و عظمت جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و میبندید



لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما سپاس داری کنید خدا را بنعمتها آورده اند که
اهل جاهلیت چون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آنرا سبب تقرب
می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همین قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلوده کردن
دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه و تعالی از آن نهی کرد و فرمود
که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ نمی رسد بخدای تعالی لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که بصدقه
میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که بوقت قربان میریزند
وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ آنچه مقتضا
است با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان
پسندیده كَذَٰلِكَ همچنانچه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد خدای تعالی
انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا بزرگی
یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شمارا بطریق نحر
ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکارانرا
به بهشت یا بقبول طاعت إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای تعالی باز دارد غائلهٔ
مشرکان و فتنهٔ ایشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که گرویده اند یعنی نصرت
دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد
كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین است كَفُورٍ ناسپاس بر
نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند
در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند
و هر ساعت از صحابه سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت صلعم آمده
شکایت مینمودند حضرت پیغمبر صلعم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان
مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که
در این باب نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن
لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب
آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا
میخوانند یعنی آنانکه کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که
قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن
ایشان که مظلومان اصحاب حضرت پیغمبر اند صلعم لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست
الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود
که مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت
و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَنْ يَقُولُوا
مگر آنکه می گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خداست و بیگانگی او اقرار

میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ واگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی بغلبهٔ مؤمنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران
کرده شدی باستیلاء کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ
وکلیساهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ وکنیسهای جهودان وَمَسَاجِدُ ومسجدهای
مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد وگفته اند در
جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار است وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ
وبدرستی که یاری دهد خدای تعالی مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را دین او را یاری میدهد
إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالبست
بر همه کس و همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای تعالی در این آیه وعده داد که
مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره
بدیشان ارزانی داشت پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میفرماید
که الَّذِينَ ایشان آنانند که برحمت شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم
ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند
نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را بجهت مشاهدهٔ بندگان
من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکویی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا احسن گویند
وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ
و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایة کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او
خواهد این دولت و مال و جاه و هوس میخواهد و از گلشن و حوض و آب جو میخواهد
شعر از خود همه کس حال نکو میخواهد • آنست سرانجام که او میخواهد • وَإِنْ
يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص
بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید
مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود
صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم مر ورا وَقَوْمُ لُوطٍ و قوم لوط مر ورا
وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی ع
یعنی قبطیان او را تکذیب کردند قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت
داده شد لِلْكَافِرِينَ مر گروهی کافرانرا وقتی که آجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
پس بگرفت ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف
و حجاره و عذاب یوم الظله و غرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه عذاب بهنای
قوم تو نَكِيرِ ناپسندیدن مر ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را
بدل ساختم بمحنت و زندگی بهلاکت و عمارت بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس
چند دیه و شهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِيَ وحال



آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکاران بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ پس آن افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا
بر سقفهای آن یعنی اول سقف بناءها آن بیفتاد پس دیوارها بر آن فرو آمد
وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس
نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده
که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست این چاه پای
کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قلهٔ آن کوه و در لباب آورده که بانی
آن قصر بانی بود که او را مندله گویند و اضح آنست که چون قوم ثمود هلاک
شدند صالح ع با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل
آن ولایت چون برو حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او خلاص
ابن سوید یا جلیس ابن جلاس بر خود امیر ساختند و وزارت او بسنجاریب
بن سواد دادند و بر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند
و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کردند
از دین آباء برگشته اند و بخواری و زاری حنظله ابن صفوانرا که پیغمبری
بدیشان آمده بود بکشتند و خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان
معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر
بروزیر مسلمان غضب کرد و خواست تا او را هلاک کند وزیر بگریخت با چهار هزار
کس از اهل ایمان و در پایان کوهی حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت
هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان
رسید موضعی جهت چاه نشان کرد چون بکندند آبی در غایت صفا و لطافت
و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد شعر ده مزه چون شیرهٔ شاخ نبات •
در خوشی همشیرهٔ آب حیات • ایشان آن چاه را گشاده ساختند و از پایان
تا بالا تختهاء از زر و نقره بر آوردند و به پرستش پروردگار خود مشغول
گشتند بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه بر آمد
زنانرا بدلالت بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر
باره بشکل مردی زاهد بر ایشان ظاهر شد مردانرا بوقت دوری از ازواج
از ایشان باتیان بهایم فرمود و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید
آمد حق سبحانه و تعالی حنظله بالحفا بن صفوانرا بپیغمبری بدیشان فرستاد
و بدو نگرویدند آب ایشان غایب شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرموده
آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه
و هفت روز عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند
تختهاء از زر و نقره و یواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد انقضاء زمان

مهلت رجوع بآن قصر کرده درها فرو بستند و جبرئیل ع فرود آمد ایشانرا
بکوشك برزمین فرو برد و چاه ایشان معطل مانده است و دود سیاه متین
ازانجا می آید و در آن نواحی ناله هلاك شدگان می شنوند أفلم يسيروا آیا
نمی رفتند و نمی روند و قوم سیر نمیکنند في الأرض در زمین یمن و شام تا آیت
عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فتكون لهم پس
باشد ایشانرا قلوب يعقلون دلهاء که تعقل کنند بها بآن چیزی را که
سبب استبصار یا موری باعتبار باشد أو آذان يسمعون یا باشد ایشانرا
گوشهاء بشنوند بها بدان چیزهاء امم ماضیه و وقایع ایشان فإنها پس
قصه اینست لا تعمى الأبصار نابینا نشود دیدهاء حس یعنی در مشاعر
ایشان خللی نیست همه چیزی می بینند ولكن تعمى ولیکن نابینا شود از
مشاهده اعتبار القلوب التي آن دلها که هست في الصدور در سینها یعنی
چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان
عبرت نمی گیرند شعر چشم دل بگشا بر بین لحی انتظار • هر طرف آیات قدرت
آشکار • چشم سر در مغز هر چیزی رسید • چشم سر جز پوست خود چیزی
ندید ويستعجلونك وشتاب می خواهند از تو کافران مکه چون نضر
بن حارث و احزاب او یعنی تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود
ولن يخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدای تعم وعده وعده خود را که در
انزال عذاب ایشان فرموده وإن يوما و بدرستی که روزی از روزهاء آن شما عند
ربك نزدیك پروردگار تو كألف سنة مانند هزار سال است مما تعدون
در آنچه می شمرند یعنی نزدیك خدای تعم یك روز و هزار سال است برابر زیرا که
حکم زمان برو جاری نیست پس وجود و عدم و قلة و کثرت آن نزدیك خدای
تعم یکسان است هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت
هیچ اثری مترتب نشود شعر تا در نرسد وعده هر کار که هست • هر چند
کنی جهد بجایی نرسد • وكأين من قرية و چند از قریها یعنی اهالی آن
که بمحض رحمانیت أمليت لها مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وهي ظالمة
و حال آنکه آن مردم ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق
باز گردند ثم أخذتها پس گرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت
در دنیا وإلي المصير و بسوی منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز نخواهند
رسید قل يا أيها الناس بگوای مردمان إنما أنا لكم جز این نیست که
من شمارا نذير بیم کننده ام مبين هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم می
کنم فالذين آمنوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست





وعملوا الصالحات و کردند طاعتها و نیکوییها لهم مر ایشانراست مغفرة
آمرزش گناهان گذشته ورزق كريم و روزی نیکو در حال یعنی رزق بی
رنج و منت یا بهشت در آخرت والذين سعوا و آنانکه بشتافتند في آياتنا
در ابطال آیتهاء ما یعنی قرآن معاجزين در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما
بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و عذاب ما در گذرند و عذاب ما از ایشان
فوت شود أولئك آن گروه أصحاب الجحيم ملازمان درکه جهنم اند در بعضی
تفاسیر قصه القاء شیطان و پیغمبر ع بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق
نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی
المعتقد و درج الاحباب مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد
کردیم بطریقی که سخن اهل سنت است آورده اند که چون والنجم نازل شد
سید عالم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف
مینمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از ملاقات آن
افرأيتم اللات والعزى ومناة الثالثة الأخرى متوقف شد و شیطان
در آن میان مجال یافت بگوش مشرکان رسانید که تلك الغرانيق العلى وان
شفاعتهن لترتجى حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم با مرغان بلند پرواز اند
و امید شفاعت ایشان می توان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل
شده پنداشتند که حضرت پیغمبر صلعم خواند و ستایش ایشانرا بستایش
کرد لاجرم در آخر سوره که آن حضرت صلعم با مومنان سجده کردند اهل شرك
اتفاق کردند جبرائیل ع فرود آمد و صورت حال بعرض رسانید و دل مبارك
اندوهناك شد وحق تعم جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلعم آیه فرستاد
وما أرسلنا و نفرستادیم ما من قبلك پیش از فرستادن تو من رسول هیچ
رسولی ولا نبي و نه نبی فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت
است و نبی تابع او در آن شرع چون لوط ع که بر شریعت ابراهیم ع دعوت میکرد
و همچنین یوشع ع و موسی ع و شمعون ع با رسول داعی است بشریعت خاص
و نبی عام است و شامل هر او و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس
نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که نازل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نبود
و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی
شنود یا ملهم گردد یا خواب و بر هر تقدیری فرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم
إلا إذا تمنى مگر چون تلاوت کرد ألقى الشيطان بیفکند شیطان
في أمنيته نزدیك تلاوه او آنچه خواست چنانکه بوقت تلاوه حضرت پیغمبر صلعم

شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار او از حضرت صلعم این کلمات برخواند و گمان بردند
که آن تلاوت پیغمبر است صلعم فَیَنْسَخُ اللّٰهُ پس زایل و باطل کرداند خدای تعالی مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ
آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ پس ثابت کند خدای تعالی
آیَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر صلعم میخواند وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی داناست باحوال
مردمان حَکِیمٌ حکم کند بجزای ایشان لِیَجْعَلَ و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا
تا گرداند خدای تعالی مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ آنچیزرا که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی
و ابتلائی لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مر آنانرا که در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شک و تردد است
یعنی منافقان وَالْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که سخت است دلهاء ایشان یعنی کافران مراد
آنست که منافق و مشرك از القاء شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِینَ
و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه و ضع مظهر موضع مضمر جهة حکم است
برایشان بظلم یعنی فرقهٔ کفره و اهل نفاق لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ هر آینه در خلاف
دور و دراز و ستیزه و عناد بی پایانند وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ و دیگر القا برای آنست
تا بدانند که آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند که
أَنَّهُ الْحَقُّ قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف
نیست فَیُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن
قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق خدای تعالی
لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بسوی راه
راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل گردد حق سبحانه و تعالی ایشانرا راه نماید بنظر
صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا و همیشه باشند
آنانکه نگرویده اند فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا رسول صلعم از القاء شیطان
هرچه کفار میگفتند چه شد محمد را صلعم که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس
ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا
مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ
یَأْتِیَهُمْ یا بیاید بدایشان عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ عذاب روزی که نسل ایشان
برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از و روزی
نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ آن روز خدای راست نه
مدعی و منازعی یعنی امروز ملوك و سلاطین دعوی سلطنت و مملکت داری
میکنند در آن روز کمر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج از سر
خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانهاء مرتفع گردد و ما الملك ملك رخت
تخیلات و تصورات ملوك را در قعر دریای عدم افکند و رسوم توهمات و
تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملك الیوم درهم شکند همه را عجز اظهار





عبودیت و اظهار بعجز و بیچارگی چاره نباشد شعر آن سرکه صیت افسرش
از چرخ درگذشت روزی بر آستانهٔ او خاك در شود و چون ملك حقیقی
ظاهر گردد یَحْکُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَیْنَهُمْ میان بندگان
از مؤمن و کافر فَالَّذِینَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عملها ستوده کردند فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهاء ناز و نعمت اند
بی رنج و محنت وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب
کردند آیتهاء ما را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ
مُهِینٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِینَ هَاجَرُوا و آنانکه
هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در طاعت خدای تعالی و از
برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان
دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ هر
آینه روزی دهد خدای تعالی ایشانرا رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که
نعیم بهشتاست نه بغی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود تناول در او
و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن روز آورده اند که بعضی از صحابه رض
گفتند یا رسول الله با جمع برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید
میشوند این آیت آمد که چون همه در نیت جهاد متفق آیند همه را رزق حسن
خواهیم داد وَإِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ اوست
بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَیُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه درآرد
ایشانرا به بهشت مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ در آوردنی که بپسندند آنرا یعنی ملائکه را
باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام به بهشت درآرد و بدهد ما لا
عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ و بدرستی که
خدای تعالی داناست باحوال بندگان و اعادی ایشان حَلِیمٌ بردبار است
در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اول آخر
ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام در قتال ماه
محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر بگذرد کافران راضی نشدند
و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیت از آن خبر
میدهد ذَٰلِكَ آنست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ
و هر آینه که عقوبت با مشرکان مقابله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه
او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا برای ازدواج عقوبت میگوید ثُمَّ بُغِیَ پس
ستم کرده شود عَلَیْهِ بر وی یعنی معاودت کنند یا عقوبت معاقب ثانی که
مجازی و منتقم است لَیَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللّٰهَ

بتحقیق که خدای تعالی لعفو عفو کننده است غفور آمرزنده مر منتقم را
تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در
بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند واو در برابر جارح خود را
مجروح گردانید دیگر باره باز آن مجروح بر مجروح اول اعاده جرح کردند
حق سبحانه وتعالی اورا یاری میکند ذلک آن نصرت مظلوم را وان الله
بسبب آنست که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی غالب گرداند واز جمله آنکه
یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز و در ساعات او می
افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد ویولج النهار و در
می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد و یا
ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آنست که خدای تعالی
سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک
آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای تعالی
هو الحق اوست ثابت در نفس خود و واجب بذات خود وان ما تدعون و بجهت
آنچه شما می پرستید وحفص بیا می خواند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند
کافران من دونه بجز خدای تعالی هو الباطل اوست باطل و معدوم
در حد ذات خود و در احقاق آورده که اوست موجود بذات و دیگران اگرچه
موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل
آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب سید عالم صلعم فرموده
که اصدق اول بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل
و در مثنوی میفرماید بیت این دو بینی اصناف دید احولست • ور نه اول آخر آخر
اولست • کل شیء ما خلا الله باطل • ان فضل الله غیم هاطل • ملک ملک
اوست او خود مالکست • غیر ذاتش کل شیء هالکست • وان الله و بسبب
آنکه خدای تعالی هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرگتر از
نسبت و شریک و همتا الم تر آیا نمی بینی و ندانستی استفهام تقریر است
یعنی دانسته ان الله بدرستی آنکه خدای تعالی انزل من السماء ماء فرو فرستاده
از ابر یا از جانب آسمان آبی فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ
مضارع افاده بقاء اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست
وزمین بسبب آن آب مخضرة سبز گشته یک بار بعد از پژمردگی و خشکی
ان الله بدرستی که خدای تعالی لطیف لطف کننده است بر بندگان
بار و یا بیرون کیاه تا ایشان را از آن روزی دهد خبیر داناست بحال
رزق و مرزوق له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها بود وما فی



الارض و آنچه در زمینها بود خالق و مالک همه اوست وان الله و بدرستی که
خدای تعالی هو الغنی هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده
و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال الم تر ان الله آیا ندانستی
یعنی دانستی آنکه خدای تعالی سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه
در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان والفلک
و مسخر گردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان
او ویمسک السماء و نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را ان تقع آنکه بیفتد علی الارض
بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه حق سبحانه وتعالی افتادن آن
خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق خدای تعالی بمردمان لرءوف رحیم
مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشود و انواع مضار از ایشان
رفع فرمود وهو الذی احیاکم و اوست آن کسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه
نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم
پس زنده گرداند شما را در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور
هر آینه ناسپاس است با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
لکل امة هر گروهی را از اهل باطل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی
و شریعتی که بامر ما هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن دین اند فلا ینازعنک
پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر
دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد ع در نور آفتاب
چه جای تأمل است وادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت
پروردگار تو انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راستی وان
جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده
و حجت لازم گشته فقل الله پس بگو خدای تعالی اعلم داناتر است بما
تعملون بآنچه می کنند از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد
المسیر آورده که این آیه بآیة السیف منسوخ است الله یحکم خدای تعالی
حکم کند بینکم میان شما مؤمنان و کافران یوم القیمة روز رستخیز
فیما کنتم فیه در آنچه هستید که شما در و تختلفون اختلاف میکنید
از امر دین و حکم چنان باشد که مؤمنان را بدرجات ثواب بر آرند و کافران را
بدرکات عقاب افکنند ان الله آیا ندانسته یعنی دانسته یعلم
آنرا که خدای تعالی ما فی السماء می داند آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در
زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست ان ذلک
بدرستی که همه آنچه در سما و ارض است نوشته شده فی کتاب در لوح محفوظ

وآن نزدیکتر اوست إن ذلك بدرستی که علم بر همه اشیا على الله يسير بر خدای تعالی
آسان است چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسان است ويعبدون ومی
پرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای تعالی ما لم ينزل آنچیز را که
فرستاد خدای تعالی به به پرستش او سلطانا حجتی و برهانی وما ليس
لهم وعبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشانرا به علم
بآنچیز دانش یعنی علم استدلال ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض
جهل و تقلید می پرستند وما للظالمين ونیست مشرکانرا من نصير
هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وإذا تتلى وچون خوانده شود
عليهم بر کافران آياتنا آیتهای ما یعنی قرآن بينات در حالتیکه
روشن باشد و هویدا تعرف می شناسی في وجوه الذين كفروا در
رویهای آنانکه نگرویدند المنكر انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن
بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان ببینی از فرط عناد
و لجاج که با حق دارند يكادون يسطون نزدیک باشد که بکستزند(?) از غایت
خشم تا بگشایند دستها بالذين بزدن آنانکه يتلون عليهم می خوانند
بر ایشان آياتنا آیتهای ما را قل أفأنبئكم بگو آیا شما را خبر کنیم
بشر من ذلكم ببدترین از آنکه میخواهید بتالیان قرآن النار
آن آتش دوزخ است که سخت مکروه است از خشم و سطوت شما
وعدها الله وعده داده است بدان آتش خدای تعالی الذين كفروا
آنانکه نگرویدند و وعده بر آن حق است که ایشانرا در وی جای دهد
وبئس المصير وبد بازگشتی است آتش يا أيها الناس ای مردمان
ضرب مثل زده شده است مثل برای عبادت کفار مر اصنام را و
بیان کرده شده است در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذين
اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا فاستمعوا له
پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در آن تأمل کنید إن الذين
تدعون بدرستی آنرا که می خوانید از بتان و آن سیصد و شصت
بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق سبحانه و تعالی فرموده که این همه بت
که می پرستند من دون الله بجز خدای تعالی لن يخلقوا نیافرینند
الذباب مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا واگرچه اجتماع کنند
و اتفاق نمایند له برای آفریدن او وإن يسلبهم الذباب واگر برباید مگس
از ایشان شيئا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لا يستنقذوه
نمی توانند رهانند یعنی باز نمی توانند ستد آن چیز را منه از مگس رسم(?)



ایشان آن بود که بتانرا بعسل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان
می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز اثر
طیب عسل بر ایشان نبود شادی مینمودند که آنها را خورده اند حق
سبحانه و تعالی از عجز و ضعف بتان خبر میدهد که نه بآفریدن مگس قادرند
و نه بر دفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شده است بت یعنی
جوینده است که نتواند ستد آنچه مگس از وی ربوده والمطلوب سست شده
و مطلوب یعنی مگس خواهند از و استرداد کنند یا سست و عاجز پرستنده
یعنی مشرک و صنم • عاجزانکه عاجزانرا بنده اند • چون فتد کاری زهم شرمنده اند •
عجز و امکان لازم یکدیگرند • پس همه خلقی زهم عاجزترند • قوت از
حقست و قوت حق اوست • آن او مغز است و آن خلق پوست • اورده اند
که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش
روز آفرید مانده شد نعوذ بالله پس روز شنبه برای استراحت بر پشت
تکیه کرد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که وما قدروا الله نشناختند
یهود خدایرا حق قدره سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق
تعظیم که رنج و تعب بدو نسبت دادند و قولی آنست که آیه در شأن
مشرکانست میفرماید که ایشان خدایرا چنانچه باید ندانستند که بدو
شرک آوردند و جماداترا آلهه نام کردند محققان بر آنند که چنانچه
اهل شرک حق المعرفه او را نشناخته اند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او راه
نبرده اند زیرا دور باشی ولا يحيطون به علما کسی را در حوالی بارگاه
کبریا نمی گذارد و بغیب هویت خود هیچ رهنما راه نمیدهد شیخ
ابو بکر واسطی فرموده که لا يعرف حق قدره الا هو حق قدر او جز او ندانند
و بسر معرفتا و جز او پی نبرد میان او و ما سوی بهیچ نوع نسبتی نیست
تا در طریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات
ما للطالبين ورب العالمين ع چه نسبت خاک را بر عالم پاک إن الله بدرستی
که خدای تعالی لقوي هر آینه تواناست بر خلق اشیا عزيز غالب بر همه
اشیا الله يصطفي خدای تعالی بر میگزیند من الملائكة از فرشتگان
رسلا فرستادگان که واسطه باشند میان وی برسانیدن وحی
ومن الناس و میگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی
إن الله سميع بتحقیق که خدای تعالی شنواست مقاله پیغمبر را
در وقت تبلیغ بصير بیند بحال امت او در رد و قبول دعوت يعلم
میداند ما بين أيديهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند

وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد والی الله و بسوی
خدای تع ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز
در اول اسلام همین قعود و قیام بوده بدین آیة رکوع و سجود داخل شده
و گویند معنی آیت آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود
که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رض درین آیة سجده
نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم بآن میکنند که مراد نماز است و امام ش
او امام اح رح سجده میکنند ظاهر امر بسجود هست و در حدیث نیز آمده
که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقراها این سجده
مختلف فیه است و بمذهب ش رض سجده هفتم باشد از سجدات قرآن و
حضرت شیخ قد این را سجدة الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور
میگردد عمل میکند بر مبادرت سجود واعبدوا و بپرستید ربکم
آفریدگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نیکویی یعنی کاری که پسندیده
باشد در شرع لعلکم تفلحون تا شاید که شما رستگار شوید یا
بمقصود مطلوب برسید وجاهدوا و جهاد کنید فی الله در راه
خدای تع و برای خدای حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل
صافی و نیت خالص جهاد روا است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل
شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت
صلعم بعد از رجوع از غزوهٔ تبوک فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر شعر ای شهان کشتیم ما خصم برون • ماند از و خصمی
بتر در اندرون • کشتن این کار عقل و هوش نیست • شیر باطن سخرهٔ
خرگوش نیست • و از ینست که امام قشیری رح فرموده که حق جهاد آنست
که یک چشم زدن از مشاهدهٔ نعم باز نایستد زیرا که از و ایمن نتوان بود
و بر و اعتماد نمیتوان کرد و اعدا عدوک نفسک اشارت بدینست هو
اجتبیکم او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود وما
جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین
هیچ تنگی یعنی بر شما شاق فرا نگرفت و در احکام دین تکلیف ما لا یطاق
نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار و مرض
و سفر پس پیروی کنید ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را ع
چون اکثر عرب از ذریة ابراهیم ع بودند تغلیب کرد ایشانرا بر همه امت
یا آنکه او پدر پیغمبر ما است صلعم و آن حضرت صلعم پدر رحکم پدر دارد



هو خدای سمیکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از قرآن
در کتب منزله وفی هذا و در قرآن نیز ابراهیم ع تسمیه کرد شما را و مسلمانان
خواند درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من
ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی
حضرت محمد صلعم روز قیامت شهیدا علیکم گواه بر آنکه شما بقبول دعوت و متابعت
ملت خلیل ع ویکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان بر رسانیدن
انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهة تعظیم خدای تع
واتوا الزکوة و بدهید زکوة برای شفقت بر خلق خدا واعتصموا بالله و چنگ در
زنید بفضل خدای تع یعنی در مجامع امور خود اعتماد برو کنید یا بکتاب و سنت
متمسک شوید سلمی قد فرموده که اعتصام بحبل الله مر عوام است و بالله کار
خواص اما اعتصام بحبل الله پس خدا و امر و نواهی و اعتصام بالله خلو است
از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم اوست یار بندگان و متولی کار در ماندگان
فنعم المولی پس نیک یاریست او ونعم النصیر و نیکو مددکاری بیاری عیبها
بر پوشد و بمددکاری گناهان بر بخشد یاری از وجوی از یاری در نمانی مددکاری
از و طلب که از مددکاری عاجز نشود آن یاری خلق بلند ای مرد خدای • یاری طلب
آنجا که از روی وفا • کاری تو تواند که بسازد هر وقت • دست تو تواند که
بگیرد هر جا • سورة المؤمنون بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند که بمقصود خود رسیدند مومنان
الذین هم آنان که ایشان فی صلوتهم در نماز خویش خاشعون ترسکاراند
چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بر درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت
پیغمبر صلعم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمودند چون این آیة نازل شد
نظر بر موضع سجده گاه گماشت در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده
گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانهٔ مکرم باید نگریست و گفته اند
خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست واسطی قد فرموده که
خشوع ادای نماز است لله فی الله بی ملاحظهٔ اعراض و اعواض و در بحر الحقایق
مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکنده و دیده را به
التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر دست چپ و قرائت او از روی
حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بر سر مراقبهٔ حق نغم باشد
و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد
محقق فرموده است که در نماز اول از خود نیز بیزار باید شد پس طالب وصول
بقرب یار را باید گشت شعر یار بیزار است از تو تا تویی • اول از خود خویش را بیزار کن

که زتو بکذرم باقی مانده است • خرقه وتسبیح بازنار کن • ترک خویش وهر دو
عالم کیر ودو • ذره مندیش وچون عطار کن • والذین هم وآنکسانی که
ایشان عن اللغو از سخن باطل وکردار ناستایش معرضون اعراض کننده کانند
امام قشیری رحه فرموده که هر چه برای خدا نیست حشو است وآنچه از خدا باز دارد
سهو است وآنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است وآنچه از خدا نبود لغو است
وحقیقت آنست که لغو چیزی را کویند از اقوال وافعال که بهیچ کار
نباید والذین هم وآنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجبه را از مال خود
فاعلون ادا کننده اند وکفته اند زکوة فطر یا صدقات تطوع را والذین
هم لفروجهم وآنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حافظون
نکاه دارنده کانند الا علی ازواجهم مکر از زنان خود او ما ملکت یا از آنانکه
مالک شده است ایشانرا ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان
که ملک یمین اند فانهم پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غیر
ملومین ملامت کرده شده نیستند بر امثال ایشان بشرط آنکه
در حیض ونفاس وروزه واحرام نباشد ودر غیر ثانی بهیچ وجه نشاید
فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان وکنیزکان
خود فاولئک پس آن کروه جویندکان هم العادون ایشان در کذرند
کانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری وآنکه استمنا بید
کند هم ازین قبیل است والذین هم وآنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای
خود را یعنی آنچه ایشانرا بر آن امین ساخته باشند از امانات وودایع
خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت وعهدهم
ومر عهدها که با حق وخلق بندند راعون رعایت کنندکانند یعنی
بنکاه داشت آن قیام می نمایند والذین هم وآنانکه ایشان علی
صلواتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی مداومت
نموده بشرایط وآداب آن اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبداء
ومنتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست اشارتست بتعظیم
شان نماز اولئک آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هم
الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان اطلاق
توان کرد الذین یرثون الفردوس آنانکه از روی استحقاق میراث برند
فردوس را که بلند ترین درجات بهشت است وکویند منازل کفار را از
بهشت میراث کیرند چه هر یک از مؤمنان وکافران را در بهشت ودوزخ منزلست
منزل مؤمنان از دوزخ اضافه منازل کفار کنند ومنزلهای ایشان



از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند ودر زاد المسیر آورده که بهشت بنظر
کفار در آرند ومقامهای ایشان اکر ایمان آوردندی بدیشان نمایند
تا حسرت ایشان زیاده کردد شعر نظر از دور در جانان بدان باید که کافر را
بهشت از دور بنمایند وآن سوزد که باشد هم ایشان که وارثان فردوس اند
فیها در بهشت خالدون جاوید مانندکانند ولقد خلقنا الانسان
وبدرستی که ما بیافریدیم آدم را هم من سلالة از خلاصه ونقاوه بیرون
کشیده شد من طین از کل یا بیافریدیم آدمیانرا از منی که بیرون
آمد از کل که آدم است علی الخاتم وعلیه السلم ثم جعلناه نطفة پس کردانیدیم
نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه وبر تغییر ثانی ساختیم چون بیرون
آمده را نطفه جای کرفته فی قرار مکین در قرارکاهی استوار یعنی
رحم وچهل روز او را نکاه داشتیم سفید ثم خلقنا النطفة پس کردانیدیم
نطفه سفید را علقة پاره خون سرخ بسته چهل روز دیکر فخلقنا
العلقة پس ساختیم آن کوشت را مضغة استخوان یا آنکه محکم کردانیدیم
آنرا بعد از سه اربعین فخلقنا المضغة پس ساختیم آن کوشت را
عظاما استخوان یا آنکه محکم کردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فکسونا
العظام پس بپوشانیدیم استخوانرا لحما کوشتی یعنی بررویانیدیم
کوشت بعد از رستن عروق واعصاب واوتاد وعضلات بر او ثم
انشأناه پس بیافریدیم او را خلقا آخر آفرینش دیکر در بطن
ام یعنی بطی السیر روح در وی دمیده تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود
یا بعد از خروج او را دندان وموی دادیم وراه پستان بر او کشادیم واز
مقام رضاع بنظام رسانیده بغذاهای کوناکون تربیت فرمودیم وچون
قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بروی جاری کردیم وبر مراتب شباب
وکهولت وشیخوخت بکذرانیدیم فتبارک الله پس بزرکست
خدای تعم احسن الخالقین نیکو نکاه دارنده ترنکاه دارندکانست
ای عزیز حق سبحانه وتعم عرش وکرسی ولوح وقلم وملائکه ونجوم وسموات
وارضین بیافریده وذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان
فرموده نفرموده واین دلیل تفضیل وتکریم ایشانست شعر بر ورق روی تو
لطف اله • آینهٔ حسن که تحریر کرد • وفی المثنوی • ای رخ چون زهره ات
شمس الضحی • ای کدای رنک تو کلکونها • تاج کرمناست بر فرق سرت •
طوق فضلنا ستاویز برت • هیچ کرمنا شنید این آسمان • که شنید آن
آدمی پر غمان • احسن التقویم در والتین بخوان • که کرامین کوهرست از بحر جان

کر بکویم کوهران ممتنع • من بسوزم هم بسوزد مستمع • بعضی از اهل وجدان کویند
که چون درین آیت احوال بنی آدم وترقی از مقامی بمقامی بیان فرموده دانست
که اورا زبانی باداء مراسم حمد وثنائی که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود در بهشت
ذات مقدس از جانب او نیابت نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم
پس شما بعد ذلک بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما لمیتون هر آینه مرده کانی
یعنی مآل حال شما برک خواهد کشید وساغر فنا از دست ساقی اجل خواهد چشید
ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیمة روز رستخیز تبعثون بر انکیخته
شوید برای محاسبه ومجازات ولقد خلقنا فوقکم بدرستی که آفریدیم بر سر شما سبع
طرائق هفت آسمان طبقه با هر طبقه بالای طبقه از آن راهی از راههای فرشتکان
وما کنا ونیستیم ما عن الخلق بر مخلوق که آسمانست غافلین بیخبر
امر اورا مهمل نکذاریم بلکه اورا تا وقتی معلوم از خلل نکاه میداریم یا آنک
جمیع آفریدکان غافل نیستیم وبر خیر وشر وکفر وشکر ایشان مطلعیم و
انزلنا وفرو فرستادیم من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه که
صلاح بندکان در آن دانستیم فاسکناه فی الارض پس ساکن کردانیدیم آن
آبرا در زمین ودر تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه وتعالی
پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرائیل ع نهاده از آسمان فرو فرستاد
سیحون که نهر هندست وجیحون که نهر بلخ است وفرات ودجله که
نهرین عراقند ونیل که نهر مصرست وآنها ودیعت بجبال داده وبقدر
مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند واینست که میفرماید که آب در
زمین ثابت وجاری ساختیم وانا وبدرستی که ما علی ذهاب به بر بردن
آن آب وزایل ساختن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بوده‌ایم
وکفته اند بعد از خروج یاجوج وماجوج جبرائیل ع میآید وقرآن وحجر
الاسود ومقام ابراهیم ع وتابوت سکینه وانهار خمسه به آسمان وبعد از آن
بروی زمین هیچ خیر وبرکتی نماند فانشانا پس بیافریدیم لکم به
برای شما بسبب آن آب جنات بوستانها من نخیل از خرمابنان
واعناب واز تاکستان تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه
بخرما واهل طایف بانکورست ونخل وعنب در زمین حجاز از هر دو بار عرب
بیشتر می باشد لکم فیها شمارا درین بوستانها فواکه کثیرة میوهای
بسیارست غیر تمر وعنب ومنها واز آن بوستانها یعنی اثمار وزروع آن
تأکلون میخورید یا ما لا بد معیشت از آن حاصل میکنید وشجرة
تخرج ودیکر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید من طور سیناء



از کوه زیبا که جبل موسی است ع که مصر وایله کویند اول درختی که بعد از طوفان
برست این درخت بود یعنی زیتون تنبت بالدهن میروید با روغن وصبغ ونان
خورش للآکلین مر خورندکانرا یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است
دهنیت وصبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت وهم از آن نان خورش
توان ساخت وان لکم وبدرستی که مر شماراست فی الانعام در چهارپایان
یعنی ابل وبقر وغنم لعبرة چیزی بدان اعتبار کیرند وبر قدرت الهی استدلال
نمایند نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی بطونها آنچه در شکم ایشانست یعنی
شیر خالص ولکم فیها ومر شماراست در ایشان منافع کثیرة سودهای
بسیار که بعضی را سوار میشوید وبرخی را بار میکنید واز بعضی نتاج
میستانید واز پشم وموی ایشان بهره میکیرید ومنها تأکلون واز ایشان
میخورید بعضی از کوشت ایشان تناول مینمایید وبسبب ایشان روزی می
خورید وعلیها وبر آنها بر شتران از ایشان در خشکی وعلی الفلک وبر کشتیها
یعنی در تری تحملون برداشته میشوید یعنی شتر وکشتی شمارا برمیدارند
واز هر موضعی بموضعی میبرند ولقد ارسلنا وهر آینه ما فرستادیم پیش از تو
نوحا الی قومه نوح ع را بسوی کروه وی فقال پس کفت از روی دعوت
یا قوم اعبدوا الله ای کروه من خدایرا پرستش کنید ما لکم من اله نیست
شمارا معبودی که مستحق عبادت بود غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمیترسید
از عذاب وی بترسید وبعبادت غیر او میل مکنید فقال الملؤا الذین کفروا
پس کفتند کروه بزرکان آنانکه نکرویدند من قومه از کروه وی مر درویشان
وعوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین دعوت نوح ع مایل دیدند
ایشانرا تنفیر نموده کفتند ما هذا نیست این کس که میخواند بتوحید بشر
مکر آدمی مثلکم مانند شما در خوردن وآشامیدن وغیر آن یرید ان یتفضل
میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما وبهتر کردد وشمارا محکوم ومتبوع خود سازد
ولو شاء الله واکر خواستی خدای تعالی که رسولی بر بنی آدم فرستد لانزل ملائکة هر آینه
فرو فرستادی فرشتکانرا تا مرسل از مرسل الیهم متمیز بودی ما سمعنا بهذا ما نشنودیم
این را که آدمی رسول خدا تواند بود فی آبائنا الاولین درمیان پدران ما که بکذشته بوده اند
واین سخن را از فرط عناد میکفتند یا میان ادریس ع ومیان ایشان مدتی مدید کذشته
بود وفراموش نموده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بوده ان هو نیست نوح ع الا رجل به جنة
مکر مردی که در وبود دیوانکی که اکر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد
فتربصوا به پس انتظار برید درو وچشم دارید حتی حین تا هنکامی از زمان یعنی صبر
کنید که اندک وقتی را عمر او وی باز رهیم یا از جنون باهوش آید وترک کفتن این سخنان

نموده بر کار خود کرد قال گفت نوح ع بعد از آنکه نومید شد از ایمان بطریق
مناجات که رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان
بما کذبون بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی کردیم
بر نوح ع ان اصنع الفلک آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما
یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی ووحینا و تعلیم ما بگوییم که چگونه سازی
فاذا جاء پس چون بیامد امرنا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل
شود عذاب ما وفار التنور و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن نوح نان پزد از
میان آتش آب برآید فاسلک فیها پس برآری تو در کشتی من کل زوجین
از هر صنف از حیوانات که جفت یک دیگرند اثنین دو تا نری و ماده
و در تیسیر گوید در کشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند تا بیضه می
نهند واهلک و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان ،
الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ازلی
یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد یک زن
او و یک پسر او بود ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین
ظلموا در باب نجات آنها که ستم کرد بر خود بشرک انهم مغرقون بدرستی
که ایشان غرق شدگانند بی شک فاذا استویت انت پس چون وقت
ظهور عذاب در آمدی تو ومن معک و هر کسی که با تست علی الفلک بر کشتی
درست بنشستی فقل الحمد لله پس بگو همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا
آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفاء ستمکاران یعنی مشرکان وقل
و بگو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا
منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب نجات مؤمنان است و حفص منزلا
بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وانت و تو خیر المنزلین بهترین فرود آرندگانی در منازل قولی آنست که
که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بود و اشهر آنست که در وقت دخول
و خروج این دعا فرموده سلمی رحمه الله از ابن عطا قدس نقل میفرماید که منزل مبارک
آن منزلست که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار
قرب از مجال قدس بدان نازل باشد هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل آنی
همه منازل افزون ترتیب در منزلی که باری روزی رسیده باشد ، یا درهای خاکش
دادیم مرحبایی ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح ع و آنچه با قوم او کرده شد
لآیة هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین
آزماینده مر آن قوم را و ابتلاء دهنده ببلاء بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان مرا تا بدین



آیات حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشأنا پس بیافریدیم من بعدهم
از پس قوم نوح ع قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس
فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از ایشان که هود ع بود یا صالح ع بود
و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را ما لکم
نیست شما را من اله غیره هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی
افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر
او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی بزرگان من قومه از قوم آن رسول الذین
کفروا آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدار قیامت را یعنی
بر بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که
در فراخی عیش دلان و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست
این رسول که بجوی دعوت میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات
و احوال بشریت یأکل میخورد مما تأکلون از آنچه شما میخورید ویشرب و می
آشامد مما تشربون از آنچه شما می آشامید بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی
بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان
برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما
آنگاه لخاسرون زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خود ساختید ایعدکم آیا وعده
می دهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم آنکه بدرستی چون شما بمیرید و کهنه
شوید وکنتم ترابا و باشید خاکی وعظاما و استخوانی چند مجرد
از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده
شدگانید از گورها بزندگانی هیهات هیهات چه دورست و چه
دورست لما توعدون آنچه وعده داده می شوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد
ان هی نیست زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا نموت می میریم
ونحیی و زنده می شویم یعنی یکی از ما می میرد و یکی می زاید وما نحن و نیستیم ما
بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا
صالح ع الا رجل افتری که مردی بر می بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی و می
گوید مرا فرستاده اند بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له و ما نیستیم
مر وی را بمؤمنین گروندگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر صلعم بعد از استماع
این قول و یأس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من یاری کن مرا بغالبیت و ایشان را
مغلوب گردان بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای تعالی عما قلیل
از زمانی قلیل یعنی اندک وقتی را لیصبحن گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمانان

از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرائیل فریادی عظیم
کرد از دلهای ایشان شکافت و بمردند جمعی که این قوم ثمود را گفته اند دلیل
ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بود میگویند
در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصهٔ نوح ع آورده اینجا بهمه قرینه مراد
عادست و بدین قول هر عذابی را سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر
تقدیر بگرفت ایشانرا بِالْحَقِّ بحکم قضا یا بوعدهٔ صادق باستحقاق ایشان
مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشانرا غُثَاءً چون خاشاک آب
آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل آنرا باطراف
افکند و سیاه و کهنه گردد فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت خدای تعالی
لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکارانرا ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ
پس از ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم
لوط ع و شعیب ع مَا تَسْبِقُ پیشی نتوانست کرد مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا
بوقتی که جهة عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس مانند
ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس بفرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَى پی در پی یعنی
یکی در عقب دیگری كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً هرگاه که آمد بگروهی رَسُولُهَا پیغمبر آن
گروه كَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر
دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق
محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا پس از پی در آوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی بعضی را در
هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم
وَجَعَلْنَاهُمْ و ساختیم آنرا أَحَادِيثَ سخنان یعنی عقوبت خلق گردانیدیم که دایم علما
ایشانرا یاد کنند مثل زنند خلاصهٔ سخن آنکه از ایشان از غیر حکایتی باقی نماند
که مردم افسانه وار میگویند و اگر نیکوی ایشان بماندی بر بودی بزرگ گفته است
بیت تفنی و تبقی عنك احدوثة • فاجهد بان تحسن احدوثك • و در ترجمهٔ آن
فرموده اند بیت پس از تو این همه افسانها که میخوانند • دران بکوش که نیکو بماند
افسانه • فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهی را
که نمی گروند با نبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى پس بفر
ستادیم موسی ع وَأَخَاهُ هَارُونَ و برادر او هرون را ع بِآيَاتِنَا بمعجزهای
و پیغامهای ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی روشن یعنی عصا تخصیص کرد ویرا
بجهة آنکه اول معجزهٔ موسی ع آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادوئیها
و شکافتن دریا و روان آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی ع و برادر
او را ع بمعجزات تسع فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان



پیغام برسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت
پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند گروهی گردن کش و زبون مردمان بقهر
و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس گفتند آیا ایمان آریم یعنی نیاریم و تصدیق نکنیم
لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا هر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَ
قَوْمُهُمَا وحال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ مارا پرستندگانند
یعنی در فرمان ما چون بندگان مر خواجگانرا و در بعضی تفاسیر آورده اند
که بنی اسرائیل فرعونرا می پرستیدند نعوذ بالله و او بت می پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هرون ع فَكَانُوا پس گشتند
بسبب آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق شده در بحر قلزم
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را ع توریة بعد از
هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکة آن يَهْتَدُونَ
راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم قصهٔ پسر مریم
یعنی عیسی ع وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً علامتی و حجتی بر قدرت ما یا هر
یکی آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بآنکه در مهد سخن و مادر را بآنکه
بی مساس بشوی چنان پسری بزاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر را
وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم إِلَى رَبْوَةٍ بسوی ربوهٔ از زمین
بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذَاتِ
قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مقری که برو آرام توان گرفت وَمَعِينٍ و خداوند
آب طاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکند که ملازم گیرید این ربوه را
یا فلسطین را که آن ربوه است که خدای تعالی در قرآن یاد فرموده آورده اند
که مریم ع و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر
بردند و طعام عیسی ع از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت و میفروخت
يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطابست با عیسی ع بر سبیل تعظیم میفرماید که كُلُوا
مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید
کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح
تقدیم داشت زیرا که او نتیجهٔ آنست حضرت شیخ الاسلام م فرموده
که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکتر برش بهتر در ینابیع آورده
که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته حکم عدالت و استقامت شرع
که میزان وحدت است در وی سرایت کرده پس هر که او را تناول نماید
اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا
آید و جمله در اداء عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم

الی ذکر الله اشارت بدین است وهرچه شرع انرا حرام کرده یا وجه حلیة
آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا واکر
یك لقمه باشد همراه بود وطی حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت
کند واثر طغیان و عصیان وارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه
بظهور رسد ودر حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا
صاحب روضة الانوار فرموده دست دل از زمزم وکوثر بشوی آب
از سرچشمهٔ تقوی بجوی لقمه کز در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد
مکر در ضلال قطرهٔ باران تو چون صاف نیست کوهر دریای تو
شفاف نیست وکفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا در
یك دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی
که هر یك از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه
در تحت این خطاب داخل باشند وبعضی بر آنند که خطاب با حضرت
پیغمبر است صلعم واورا بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است وذات
معلای او جامع فضایل وکمالات که با همه بود عربیه وقد جمع الرحمن فیك المفاخرا
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری در موضع فرموده که خطاب با آن
حضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بکو که حلال خورند
وعمل صالح کنید انی بدرستی که من بما تعملون بانچه شما میکنید
علیم دانا ام وان هذه امتکم وبدرستی که این است ملت شما ای
رسل امة واحدة ملة یکانه در عقاید واصول شرایع یا جماعت شما
ای امت محمد صلعم جماعتی متحد اند بر ایمان و توحید وانا ربکم ومن
آفریدکار شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا
پس ببریدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را
درمیان یکدیکر زبرا پارها یعنی کروه کروه شدند واختلاف کردند
کل حزب هر کروهی از ایشان بما لدیهم بانچه نزدیك ایشان است
از دین فرحون شاد و نازانند واعتقاد کرده که حق است فذرهم
پس بکذار ای محمد صلعم کافرانرا فی غمرتهم در کرداب غفلت وضلالت
ایشان حتی حین تا هنکامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون
ایا می پندارند مشرکان انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشانرا ومدد
میکنیم به بانچیز من مال وبنین از مال و پسران نسارع لهم
میشتابیم برای ایشان بانچیز فی الخیرات در نیکوییها یعنی کمان
می برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعت از برای ایشان در نیکویی



واعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم
بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون نمی دانند که این امداد استدراج است
نه مسارعت در ان الذین هم من خشیة ربهم بدرستی که آنانکه ایشان از عذاب
پروردکار خود مشفقون ترسانند عذاب را والذین هم وآنانکه ایشان
بآیات ربهم بآیتهای پروردکار خود که قرآنست یا دلایل قدرت یؤمنون می کروند
والذین هم وآنانکه ایشان بربهم بخداوند خود لا یشرکون شرك نمی آرند نه شرك
جلی و نه شرك خفی والذین یؤتون وآنانکه می دانند ما آتوا آنچه میدهند از
صدقات وزکوة وتوسل مینمایند بحضرت حق سبحانه وتعالی بانواع خیرات ومبرات
وقلوبهم وجلة ودلهای ایشان ترسان است که ناکاه خیرات ایشان مردود نکردد ومیدانند
انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون به پروردکار خود بازکردندکانند اولئك
آن کروه که بدین صفتها موصوف اند یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعتها
یا در سبل خیرات دینوی که بر اعمال صالحه متفرع است وهم لها وایشان بسوی خیرات
سابقون پیشی کیرندکانند یا سابقند بر همه خیرات مردمان بوفور طاعات
یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا وتکلیف نمیکنیم هیچ تنی را
الا وسعها مکر بکنجایش او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب ونزدیك ما
کتاب است یعنی لوح محفوظ ینطق بالحق سخن کوید براستی یعنی مخالف واقع
درو نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس که کواهی دهد بر کردار هر کس
وهم وایشان عاملانند لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد یا فزونی
عقاب و نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره در حیرة وغفلت اند
فی غمرة من هذا از این سخن که کفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم
ومر ایشانراست عملهای ناپاك وخطا اعمال من دون ذلك بجز این خطای
عظیم که بر آنند یعنی شرك مراد آنست که غیر از شرك کناهان دیکر هست که
هم لها ایشان مر آنرا عاملون کنندکانند بحسب حکم قضا ولا راد لقضائه
وایشان درین غفلت ومعصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بکیریم
مترفیهم متنعمان ایشان بالعذاب بعذاب بعد از رجوع یا قتل اذا هم
یجأرون آنکاه ایشان فریاد در کیرند واستغاثت کنند وما کوییم لا تجأروا
الیوم فریاد مکنید امروز وطمع فریادرسی منمایید انکم منا بدرستی
که شما از جهة ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید
کشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تتلی
علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس هستید از شنیدن آن علی
اعقابکم بر پشتهای خود تنکصون باز میکردید یعنی بقهقری رجوع

میکنید و کلام من میشنیدید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان
و تعظم مینمایید به بحرم مکه و میگویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب
قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگویید یا میگذارید
قرآن را یا پیغمبر را یا خانه کعبه که در حوالی او افسانه میگویید و بدو مینازید و طواف
نمیکنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ
و وضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب
و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین بر پدران پیشین ایشان
تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب بیخبر بوده‌ایم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم بر پدران
ایشان فرستادیم همچنین حضرت محمد را صلعم نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نیارند ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بامانت و راستی
و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس
تا ایشان مر ورا منکرون منکران و ناشناسندگان باشند نه آنست که نمی‌شناسند
حضرت پیغمبر را صلعم تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او را نمیدانیم
ام یقولون یا میگویند به جنة در وی دیوانگی است که از سخن او حساب
ندارند بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد صلعم بدیشان
بالحق بدین درست یعنی اسلام یا بسخن راست که قرآنست واکثرهم و بیشتر
کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست
قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم نمیگرویدند از
کراهت حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی اهواءهم
آرزوهای کافران را در وجود الهه یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی
لفسدت السموات والارض هر آینه تباه و تاخیر شدی آسمان و زمین ومن
فیهن و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و جز آنجا نچه در
کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا تاکید است و گفته‌اند مراد از حق
دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب
شدی حق سبحانه و تعالی قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه
و هلاک شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه دادیم بدیشان کتابی که وعظ
ایشانست یا دیدیم بعزت و صیت شرف ایشان در آن آنست فهم عن
ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیی
و آخرت آنست معرضون روی گردانندگانند ام تسألهم یا آنکه می‌خواهی
از ایشان بر اداء رسالة خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم
دارند بر رسالة فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است



خیر بهتر است از مزد ایشان وهو و خدای تعالی خیر الرازقین بهترین
روزی رسانانست وانک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی ایشان را بی مزدی
الی صراط مستقیم براهی راست که دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون
و بدرستی که آنانکه نمیگروند بالآخرة بسرای آخرت یعنی بقیامت و متعلقات
آن عن الصراط از راه راست لناکبون گردنکشانند و میل کنندگانند
بیابان گمراهی ولو رحمناهم و اگر ببخشاییم برایشان وکشفنا و برداریم
ما بهم آنچه برایشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط که بر
ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سر
کشی خود یعمهون سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلاها
از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت
خواهند بود شعر ستیزندگی کار دیو دد است • ستیزندگی دشمنی با
خود است • آورده‌اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن
مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلعم
گفت نه تو گمان میبری که رحمة عالمیانی و اهل مکه برحمت و دعای تو
درمانده‌اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را با آتش گرسنگی سوختی حق
سبحانه و تعالی آیت فرستاد ولقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را
بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم
مر پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری نمودند بلکه همچنان بر
سرکشی و نافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم
برایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذابی سخت که آن جوع است
و شدت او از قتل و اسر بیشتر اذا هم از آنجا ایشان فیه در آن عذاب
مبلسون نا امیدان و فرومانندگان و سرگردانند تا حدی که اغنیای ایشان
از تو طلب عاطفت و مرحمت مینمایند وهو الذی انشأ و اوست آنکه بیافرید
لکم السمع برای شما گوش تا می‌شنوید بدان شنیدنیها والابصار و دیده
ها را تا می‌بینید بدان دیدنیها والافئدة و دلها را تا تفکر می‌کنید بآن
و استدلال مینمایند در مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما
قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگذارید چه عمده در شکرگزاری آنست که
استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد
وهو الذی ذرأکم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض
در زمین والیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد
از تفرق اجزا و اعضا وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میگرداند ویمیت

و مي ميرانند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر اوراست يعني بامر اوست مخالفت شب
و روز و ازدياد و انتقاص با تعاقب ايشان مر يكديكر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا
تعقل نميكنيد در قدرت ما همه كاينات را از عدم بوجود آورده و بعث نيز آن
جمله است چه جمعي را بعد از مردن زنده خواهيم ساخت پس چرا انكار آن مي
كنيد كفار مكه تعقل نكردند بَلْ قَالُوا بلكه كفتند بي تدبر و تعقل
مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنانكه كفته بودند پيشينان از كفار قَالُوا
كفتند أَإِذَا مِتْنَا آيا چون بميريم وَكُنَّا تُرَابًا و باشيم خاك
وَعِظَامًا و استخوانى خالى كهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آيا ما برانكيخته شدكان
شويم استفهام بر سبيل انكارات و تكرار از توكيد آن يعني چون خاك كرديم
حشر و بعث چكونه بما راه يابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آينه وعده داده شد بيرما
وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَذَا اين سخن را مِنْ قَبْلُ پيش از آمدن حضرت
محمد صلعم يعني ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخويف كردند و اين وعده
راست نشد إِنْ هَذَا نيست اين قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مكر افسانهاء اولين
و اكاذيب ايشان كه در صحايف نوشته اند و كذاشته قُلْ بكو اي محمد صلعم
مر اين منكرانرا كه ميكوييد لِمَنِ الْأَرْضُ مر كراست زمين وَمَنْ فِيهَا و آنكه
در ويست از مخلوقات يعني مالك و خالق زمين و اهل زمين كيست جواب دهيد
مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اكر هستيد كه ميدانيد سَيَقُولُونَ زود باشد كه
بكويند در جواب تو كه زمين و آنچه در وست لِلَّهِ مر خدايراست مشركان مكه
معترف بودند بآنكه آفريدكار زمين و اهل وي الله است پس چون ترا چنين جواب
دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بكو آيا پند نميكيريد و در نمي يابيد كه كسى كه اولا
قادر باشد بر آفرينش اهل زمين ثانيا نيز از ايجاد و اعاده ايشان عاجز
نخواهد بود قُلْ بكو ديكر باره مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ كيست آفريدكار
آسمانهاي هفت كانه با عظمت و رفعت و شكل عجيب و برهان غريب آن وَرَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و كيست پروردكار عرش بزرك كه اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ
زود باشد كه كويند آسمانهاء رفيع و عرش عظيم لِلَّهِ مر خدايراست و رب همه
اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بكو آيا نمي پرهيزيد از شرك بنسبت چنين خالقي و هم
از مخلوقات او را شريك ميسازيد قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بكو كيست آنكه بدست اوست
يعني بقبضه قدرت او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهي همه چيز و در موضع كويند
مضرت و منفعت همه اشيا تا اجزاي آن وَهُوَ يُجِيرُ و او زنهار دهد و بفرياد رسد
و نكاه دارد و ايمن كرداند از عذاب هر كرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده
نشود بر وي يعني كسى نتواند كه كسى را از عذاب او ايمن كرداند و در پناه آرد و



و بزنهار كيرد جواب كوييد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اكر هستيد كه بدانيد سَيَقُولُونَ
زود باشد كه كويند اين صفات كه تو كفتى لِلَّهِ مر خدايراست كه مالك ملكوت
و مجير همه كاينات قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ پس بكو از كجا فريب يافته مي شويد
و چكونه از راه حق بر ميكرديد با وجود ظهور نور توحيد و تظاهر دلايل بر وى
ملت مجيد طريق توحيد را كذاشته كجا ميرويد اي كه پى نفس و هوا ميروي
راه نه اينست خطا ميروي • راه روان زان ره ديكر روند • پس تو درين راه
چرا ميروي • منزل مقصود از ان جانب است • پس تو ازين سو بكجا ميروي •
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلكه آورديم بديشان راستي را از توحيد و وعده
حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستي كه ايشان دروغ كويانند در آنكه
تكذيب اين قول ميكنند يا در نسبت اتخاذ ولد و شريك بحضرت باري تعالى
مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نكرفت خداي تعالى هيچ فرزندي وَمَا كَانَ مَعَهُ و نيست
با او مِنْ إِلَهٍ هيچ خداي كه در الوهيت شريك او بود چه اكر او را شريك باشد
در خدايي و خدايي بايد كه آفريننده بود پس هر آينه شريك او را مخلوقي چند
باشد إِذًا آن هنكام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدايي آنرا كه آفريده
بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوقات او را علامتي بايد كه بدان
متميز باشد مخلوق اين خداي از مخلوق ديكر و مشاهده ميرود كه ميان جميع مخلوقات
علامت تميز نيست پس ثابت شد كه با او هيچ خداي نيست وحده لا شريك له
و ديكر اكر با او خداي بودي و چنانچه كفته شد مخلوق خود را جدا كردي و ملك
او را از ملك اين ممتاز شدي هر آينه طرح نزاع و حرب ميان ايشان پديد
آمدي چنانچه از حال ملوك دنيا معلوم است وَلَعَلَا و هر آينه برتري
جستندي و غلبه خواستندي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ برخي از آلهه بر برخي
باجماع و استقرا معلوم شد كه اين تجاذب و تنازع واقع نيست پس او را
شريك نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاك است خداي تعالى عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت
ميكنند او را بدان يعني اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست
دانا بپوشيده و آشكارا فَتَعَالَى پس بزركست و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شريك ميكيرند او را پس ذل خواستن حضرت رسالت صلعم را از انزال عذاب بر مشركان
خبر ميدهد و ميفرمايد قُلْ بكو اي محمد صلعم رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي اي پروردكار
من اكر بنمايي مرا و بي شبهه بنمايي مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند
كافران از عذاب دنيا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي اي آفريدكار من پس مكردان
مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در كروه ستمكاران يعني در عذاب قرين ايشان
مساز اين سخن بجهة تواضع و شكيب نفس است يا تنبيه بر آنكه شومي

ظلم میتواند که بر بیکناهان نیز رسد از ظلم اینجا شرکت وَإِنَّا و بدرستی که ما
خداوندیم عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ بر آنکه بنماییم ترا مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشان
از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که در آن میرود بسبب
آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع
کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ بدی را حضرت
عزت حبیب خود را از کلام مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید
و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان
درگذر بر وجهی که وسیی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان
بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعات یا دفع کن شرك مشرکت
بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رض فرموده که
دفع کن جفا را بوفا یا اشارت ده نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور
حقایق یا محظوظ خود را بحقوق خدا یا طی کن هر حوادث را بقدم سلوك در طرق
معرفت شعر چو طی گشت تیه حوادث از آنجا ● بملك قدم ران پیك حملهٔ محمل ●
در آن قلزم نور شو غوطه زن ● فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل ● یکی خوان
یکی دان یکی گو یکی جو ● سوی الله والله زور است و باطل ● نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه در صفت ما
میگویند از اتخاذ ولد و شرکا وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ و بگو پروردگارا من أَن يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت
صلوة یا زمان تلاوت یا آنکه گرد من کردند در همه احوال حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ
حتی متعلق است به یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا ببدی وصف میکنند
تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بگناه خود دانا گردد
و مرگ را معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت
رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیی صیغهٔ جمع برای تعظیم
مخاطب است امام ثعلبی رحه با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب با ملك الموت
و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب استغاثت مینمایند بخدای تعالی و بکلمهٔ ارجعون
رجوع مینمایند بملائکه که باز گردانید مرا که لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید که بکنم صَالِحًا
عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آن چیزی که بگذاشتم که ایمانست یعنی ایمان
دارم و در آن صالح کنم كَلَّا نه راست از طلب رجعت یعنی نجات که او را
باز گردانند إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست او كَلِمَةٌ سخنی است که
بواسطهٔ غلبهٔ حسرت بر او هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست وَمِن وَرَائِهِم و از
پیش ایشان بَرْزَخٌ مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در دو

خواهند



خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر انگیخته شوند از آن فَإِذَا نُفِخَ پس
چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیا است
و قیامت گردد فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبتها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ
در آن روز علاقهٔ نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند
و فردا سبب نفع نشود پس آن روز نسبت صحیح باید نه نسبت صریح ان
اکرمکم عند الله اتقیکم وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از نسب یا
کسی کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحالی خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد
از آن حال یکدیگر می پرسند قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون
فَمَن ثَقُلَتْ پس هر که گران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون
مؤمنان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از دركات
و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبك باشد مَوَازِينُهُ میزانهای
او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ
عمر را بغفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس
و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ
جاوید مانندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش وَهُمْ
فِيهَا و ایشان در آتش كَالِحُونَ ترش رویان یا از شدت احتراق زشت
رویانند و ابو سعید خدری رضه از حضرت رسالت صلعم در تفسیر این
آیه روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد لب
زبرین او تا بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف وی و در موضح
آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود حق سبحانه و تعالی گوید
ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیی تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنتُم بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار
ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که
بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان
ما که موجب شقاوتست بر ما وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم گروهی ضَالِّينَ گمراهان
از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش
دوزخ تا تدارك حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم
بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس

خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید خدای تعالی اخْسَئُوا خاموش باشید
فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگویید با من حضرت در خروج یا رفع عذاب که شما را
بیرون نمی‌بریم یا عذاب از شما بر نمی‌داریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند گروهی مِنْ
عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال رض و خباب و امثال
ایشان که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویده
ایم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما درویشان را سِخْرِيًّا
مسخره یعنی کسی را که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان
استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط
اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من
وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندیدید بتکبر و تعظم
خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا میدهم
ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند با ایذا و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ
بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خود قَالَ گوید خدای تعالی یا فرشته بامر
او کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران
از روی غفلت از طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی
نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید
عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی
زمین و در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود را نسبت با خلود در دوزخ یا از
هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار
روزی یا بعضی از روز ماند و ما بیش از این عهد نداریم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس
بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال
و انفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای تعالی إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در
دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا اضافه با ایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی
که شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک
است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه
آفریدیم شما را عَبَثًا ببازی از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه
شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ بازگردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی
شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار شما مقرر کرده در لطایف
قشیری رض مذکور است که عبث مشغول بچیزی که از حق باز دارد و خدای تعالی



ما را بدان امر نفرموده شیخ ابو بکر واسطی رحمه روزی این آیه میخواند فرمود که نی نی
خلق بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات
وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه برای
ظهور نور محمد صلعم آفریده ایم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف
جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع اویید شعر هفت و نه
چار که پرداختند • خاص پی موکب او ساختند • اوست شه و آدمیان
جمله خیل • اصل وی و جمله عالم طفیل • در بحر الحقایق گفته که شما را برای
آن آفریدیم تا بر من سود کنید نه بجهة آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را
آفرید تا منتظر باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند در
بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم
و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد کما اشار
الیه المولوی فی المثنوی قم • ای ظهور تو بکلی نور نور • گنج مخفی از تو
آمد در ظهور • گنج مخفی بد ز پری چاک کرد • خاک را تابان تر از افلاک
کرد • گنج مخفی بد ز پری جوش کرد • خاک را سلطان اطلس پوش کرد • خویش را
نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی • خویشتن را آدمی
ارزان فروخت • بود اطلس خویش را بر دلق دوخت • ای غلامت عقل و
تدبیرات و هوش • تو چرایی خویش را ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس
برتر است خدای تعالی و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ
پادشاهی سزا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش
مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرش که کریم است
خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ و هر که بخواند یعنی بپرستد
مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی
نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ بر پرستش آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس
جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک
پروردگار او است و بقدر استحقاق او را پاداشت خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند و رستگاری نشوند ناگرویدگان
وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ و بگو ای پروردگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ
و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو
بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجیست
از گنجهای عرش الهی سُورَةُ النُّورِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةٌ
این سوره ایست از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرائیل ع

وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وی است وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم
در او آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتها روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که
شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي
زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای اهل بلد
و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از هر دو ایشان مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این
حکم خاص است بآنانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در
شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام
و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام ش اسلام شرط نمیکند و غیر
محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یک سال جلا میفرماید و اما ما
و اما اح در نفی میکرد امام ش متفق اند چه حدیث درین
باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که
تغریب عام نزد اما اع بهمین آیه منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُم
و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ
در فرمان برداری خدای تعالی یعنی بخشایید برایشان و تعطیل حد مکنید
و در ضرب مسامحه منمایید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای تعالی و بروز آخرت چه ایمان بخدای تعالی اقتضای
حد میکند در اقامه حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا
در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامه حد برایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل و آن تفضیح مانع گردد از معاودت
بامثل آن عمل امام ملک و امام شافعی رح از چهار کس که بعدد شهود زنا
اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایت است و زیاده نیز گفته اند
در اسباب نزول از زین ع مروی است که ام مهزول که یکی از صواحب
رایات بود و در مواخیر نشستی تکفل میکرد که هر که او را بخواند و مؤنت
آنکس را تمام کفایت کند مؤمنی خواست که برین طمع خام نان خود پخته سازد
قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نگردد این آیه
فرستاد که الزَّانِي مرد زنا کننده لَا يَنكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر
زن زنا کننده أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا
از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنكِحُهَا
در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده
جنسیت علت ضم است و مشاکلت سبب الفت شعر هر کس مناسب گهر خود
گرفت یار • بلبل بباغ رفت و زاغ سوی خارزار • در تبیان آورده که نیاما



یهود با مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک گرد خود خانه خود را
بنی نصب کردندی و مردم بخود دعوت نموده اجره گرفتندی ضعیفه مهاجرین
که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی پریشان میگذرانیدند
داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان گرفته
بر عادت اهل جاهلیه معاش گذرانند حق سبحانه و تعالی منع کرد
و فرمود که وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه وانکحوا
الایامی منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی میکنند زنان
محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است احصان اینجا بحریت
و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این
پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس
نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار
مرد آزاد بالغ مسلمان بیاورند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان
فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشانرا ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه
و در قذفی که غیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است
نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخص است زیرا که حد زنا
بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است
و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول
نکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه بیاورده اند و تازیانه خورده اند
شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه یعنی آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان
حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود در
ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد و اما رد شهادت بمذهب
امام اعظم و امام مالک رض موبد باشد و نزد امام ش و امام احمد رد شهادت
و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ رَّحِيمٌ
آمرزنده گناهان بندگان است مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که
بعد از نزول آیه عاصم ابن عدی رض گفت یا رسول الله صلعم مردی بیگانه را
با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع کند آنکس از حاجت
خود فارغ شده رفته است و اگر بی گناه سخن میگوید هشتاد تازیانه
میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حکم چگونه باشد حضرت صلعم

فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاد و عاصم از مجلس بیرون آمد ابن او عویمر بوی رسید و گفت ای عاصم شریک ابن سحمی را بر شکم زن خود دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز گشته صورت حال بعرض حضرت صلعم رسانید حضرت صلعم خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیت لعان نازل شد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ چهار گواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست در نسبت زنا بدان زن و مر گواهی مؤکد سوگند بجای یکی از شهودات وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای تعالی بر او إِن كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که من راست میگویم در آنچه رمی کردم این زن را و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان او و زن تفریق کند فرقه طلاق بقول امام اعظم و فرقه فسخ بقول امام شافعی رض و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اع او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس را یا حد را أَن تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای تعالی مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای تعالی عَلَيْهَا بر آن زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راستگویان در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرده نوبت پنجم گوید خشم خدای تعالی بر من اگر راستگوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضع آورده که حضرت رسالة صلعم بعد از غازی دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلعم آمیز گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال ابن امیة را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تعالی تَوَّابٌ قبول کننده توبه است



حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در دروغ گواهی را عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدا بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک می شدید و یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا نه اگر خدای تعالی بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرگردان میشدید پس شما را امید توفیق توبه پس منزل رجا رسانید که توبه مرد کار کند کار نبودی و اگر که بر حق کرم راه نمودی و در توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آینهٔ عاصی که زدودی بعد از ین آیتها در باب قصهٔ افک است و برات ذمهٔ عایشه و این حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضاء آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنکه سال پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع افتاد ع در آن سفر همراه بود و در بعضی مواضع جهت ضروری از هودج بیرون آمده عقدی از جزع اظفار گم کرد و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاده در آن حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه باز آمده منزل خالی دیده هم آنجا توقف کرد تا صفوان ابن معطل که با مر حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی رسید و صدیقه بر شتر او سوار شده بعسکر همان ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دید سخنی که نا لایق حرم سید عالم پناه صلعم شد بر زبان راند چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت صلعم رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت اما از آنحضرت صلعم عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال نمود ۞ چشم نگریه بر سر آبست روز و شب ۞ جانم زناله در تب و تابست روز و شب ۞ حضرت صلعم تفحص احوال عایشه توجه فرمود و از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آن حضرت صلعم بخانهٔ صدیق رض آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناه کردهٔ بخدای تعالی باز گرد و آمرزش خواه عایشه از ابوبکر درخواست که جواب آن حضرت گوید ایشان در آن صدد بنا مدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان چیزی در افکنده اند و من هر چه گویم کسی باور نکند پس همان که پدر یوسف ع گفت فصبر جمیل والله المستعان ۞ صبری کنیم تا کرم او چه میکند ۞ با این دل شکسته غم او چه میکند ۞ مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت صلعم ظاهر شده آیات برات نازل شد إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ در شان عایشه عُصْبَةٌ مِّنكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید بن رفاعه و حسان

بر ثابت شاعر و مسطح ابن اثاثه پسر خاله صدیق رض و حمیه بنت جحش خواهر ام المؤمنین
زینب لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی از برای شما مخاطب پیغمبر
است و عایشه و صفوان و امثال ایشان که آن دروغ را بنسبت خود بد می پنداشتند بل
هو بلکه آن خیر لکم بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت
شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در
باره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ منهم مر هر یکی را از متکلمان بافک
ما اکتسب جزای آنچیز است که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض
کرده و بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش
شده و منع نکرده والذی تولی و آنکس که فرا گرفت کبره معظمان و شنیع
تران را منهم از آن جماعت مراد ابن ابی است له عذاب مر او راست عذابی عظیم
بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند
حسان بود که در آخر عمر نابینا گشت یا مسطح که دستهای او شل شد لولا اذ
سمعتموه چرا آنگاه که سخن شنودید ظن المؤمنون والمؤمنات گمان بردندی
مردان و زنان گروید بانفسهم بهم دینان خویش خیرا نیکویی چنانچه
بنفسهای خود گمان بردند عدول از خطاب بغیبت و از مظهر بمضمر مبالغه است
در توبیخ و اشعار بآنکه مقتضی گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی مؤمنان
بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وقالوا
و گفتندی چنانکه مرد متعین که بر حال مطلع باشد گوید هذا این سخن
افک مبین دروغی روشن است حق سبحانه و تعالی ازواج پیغمبر را صلعم
نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاؤا چرا نیاوردند
علیه برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند آنچه بر ایشان
قذف میکنند بر آن فاذ لم یاتوا بالشهداء پس اکنون که نیاوردند گواهان چها
گانه فاولئک پس آن گروه عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هم
الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواهی آوردندی در
ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر
ازواج انبیاء ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر این نیز کاذبند
ولولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم خدای نبودی علیکم بر شما ورحمته
و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والاخرة و در آخرت بعفو و مغفرت
لمسکم هر آینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آن چیز که خوض کردید در
آن از دروغ بر صدیقه عذاب عظیم عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم
در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی اذ تلقونه آن هنگام



که فرا میگرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانهای خود که بعضی از بعضی می
پرسیدند وتقولون بافواهکم و میگفتید بدهنهای خود ما لیس لکم به علم
آنچیز را که بدان علم نداشتند یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وتحسبونه
و می پنداشتید آنچیز را که گفته اید هینا سهل و آسان که هیچ تبعه بران متفرع
نباشد وهو و حال آنکه سخن را عند الله نزدیک خدای تعالی عظیم بزرگ است
و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه سخن عارضت باهل نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف
منصب رسالت صلعم در احقاف مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری
رض با او گفت که شنیده که سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب
گفت شنیده ام و آن دروغست چه تو بنسبت من این فعل روا میداری ام ایوب
گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست پس بنسبت پیغمبر صلعم
این عمل کی روا دارد و این بهتان عظیم است حق سبحانه و تعالی فرمود که ولولا اذ سمعتموه
چرا نه چون شنیدید این سخن را قلتم میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید
چرا نه گفتید چون ابو ایوب ما یکون لنا نمی سزد ما را ان نتکلم آنکه سخن
گوییم بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای تعالی از آنکه در حرم محترم
حضرت پیغمبر صلعم قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترای بزرگ
است بر پا فتنه منافقان یعظکم الله پند میدهد شما را خدای تعالی ان تعودوا از آنکه
باز گردید لمثله ابدا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید ویبین الله
و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لکم الایات برای شما آیتهاء
که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید
والله علیم و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده
بر براءت ذمه او از عیب و عار ؎ تا گریبان دامنش پاکست از لوث و خطا •
و ز مذمت عیب جو آلوده از سر تا به پا • و چه زیبا گفته است • گرا رسد که
کند عیب دامن پاکت • که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی • ان الذین یحبون
بدرستی که آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش گردد زشت نامی
یعنی نسبت فاحشه فی الذین امنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند
که مردم آنانرا در زبان گیرند لهم عذاب الیم مر آنانراست عذابی دردناک
فی الدنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی والاخرة و در آن سرای بآتش والله
یعلم و خدای تعالی میداند در آنچه خوض کرده اید در آن وانتم لا تعلمون و شما
نمی دانید ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای به بردباری علیکم بر شما ورحمته
و بخشایش او و مهربانی و به پروردگاری وان الله رؤوف و آنکه خدای تعالی مهربانست
بر براءت ذمه و قذف را ظاهر کرد رحیم بخشاینده است بتوبه خبایث قاذف

درگذارند هر آینه عقوبت کل بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمتابعت
با وسوسهای او در قذف عایشه ومن یتبع خطوات الشیطان وهر که پیروی کند شیطانرا
وآثار او را متابعت کند فانه یأمر پس بدرستی که او میفرماید دیوانرا بالفحشاء بکارهای
زشت در عرف وعقل والمنکر وبعملهای ناپسندیده در حکم شرع ولولا فضل الله واگر نه
کرم الهی بودی علیکم برشما بر توفیق توبه یا تعیین حدی که کفارة گناه است ورحمته
وبخشایش او بتطهیر ما زکی منکم پاکی نگشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا تا آخر
دهر از دنس این عیب جوی وبدگویی ولکن الله یزکی ولیکن خدای تعالی
پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع وخدای شنوا است
بمقالات مردمان علیم دانا بنیتهای ایشان گویند صدیق سوگند خورده
بود که بر پسر خاله یعنی مسطح که یکی از متکلمان افک بوده نفقه نکند حق
او را مطلقا تنما ید حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد که ولا یأتل وباید که سوگند
نخورید اولوا الفضل خداوندان فضل منکم از شما والسعة وخداوندان
دستگاه وتوانائی وفراخی در مال مراد صدیق است حق سبحانه وتعالی فرموده
که چنین باید که چنین مردم سوگند نخورند ان یؤتوا بر آنکه ندهند
نفقه را اولی القربی خویشاوندانرا والمساکین ودرویشان ومحتاجانرا
والمهاجرین فی سبیل الله ومهاجرانرا در راه خدای تعالی ومسطح خویش است وهم
مسکین وهم مهاجر ولیعفوا وباید که عفو کنند جرمیرا که از ایشان
صادر شده ولیصفحوا وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند الا تحبون
آیا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم آنرا که خدای تعالی بیامرزد شمارا
پس شما نیز از سر گناه دیگران درگذرید والله غفور وخدای تعالی آمرزنده
است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم وآثام نیز
علماء دین آیة استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب احقاق فرموده
وبه یحتج ان الفضل المطلق له وحکیم سنایی هم فرموده درین باب
بود چندان کرامت وفضلش • که اولوا الفضل خواند ذو الفضلش •
صورت وسیرتش همه جان بود • زان ز چشم عوام پنهان بود •
روز وشب سال وماه در همه کار • ثانی اثنین اذ هما فی الغار • ان
الذین بدرستی که آنانکه یرمون المحصنات رمی میکنند زنان محصناترا
الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات
گرویدگان بخدا ورسول مراد ازواج پیغمبرانند صلعم ودر وسیط گوید خاصة
عایشه مراد است وگفته اند در شأن مهاجران است وبعضی عام میدارند



وبر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده
شده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام نیکو ودر آخرت از رحمت یعنی
درین عالم مردود وملعون اند ودر آن سرای مبغوض ومطرود ولهم عذاب ومر ایشانراست
عذابی عظیم بزرگ وآن عذاب ایشانرا بود یوم تشهد علیهم روزی که گواهی دهد
بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان بافک وبهتان یعنی بزبانهای خود اعتراف
کنند وایدیهم ودستهای ایشان گواهی دهند وارجلهم وپایهای
ایشان بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم وآثام یومئذ
آن روز یوفیهم الله تمام دهد خدای تعالی ایشانرا دینهم الحق جزایی
که سزاوار است بر ایشان ویعلمون وبدانند در آن روز ان الله آنکه
خدای تعالی هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود وپیدا بالوهیت وقدرت
وتوانائی وثواب وعقاب الخبیثات سخنان ناشایست وناپاک للخبیثین
مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد وبدان متکلم شوند والخبیثون
للخبیثات وپلیدان نیز شایسته اند مر سخنان چه طباع ایشان بدان
مایل است از خبث خباثت الطیبات وکلمات پاکیزه للطیبین ومردان
پاکراست یعنی از ایشان سرایت کند والطیبون للطیبات وپاکیزگان نیز
درخور سخنان پاکند کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون
تراود که در وست وگفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند ومردان
ناپاک را رغبت بدیشان وزنان پاک برای مردان پاک اند ومردان پاک
مایل بدیشان فالمحصن سخن آنست که حرم محترم سید عالم که پاکیزه ترین
موجودات است محرمی پاکیزه چون عایشه سزد چه جنسیت سبب صحبت
والفت است والیه اشار فی المثنوی المعنوی ∽ ذره کاندر همه ارض وسماست
جنس خود را همچو کاه وکهرباست • ناریان مر ناریانرا جاذب اند • نوریان مر
نوریانرا طالب اند • اهل باطل باطلانرا میکشند • اهل حق از اهل حق
هم سرخوشند • طیبات آمد ز بهر طیبین • للخبیثات الخبیثین است بین •
ذکر فضایل وخصایص حضرت صلعم در رساله مرآت الصفا بر سبیل
استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود اولئک
آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلعم وعایشه وصفوان مبرؤن بیزار کرده
شدگان یعنی منزه ومعرا اند مما یقولون از آنچه میگویند در باب
افک منصب رسالت از آن عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث
چنین شبهتی آلوده گردد وصفوان مردی پاکیزه واولیای صحابه او را نیز
بدین متهم نتوان داشت لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزشی

خدای تعالی وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم
بهشت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسان که ایمان آورده اید بخدای تعالی و رسول
او صلعم لَا تَدْخُلُوا در نیایید سر زده بُيُوتًا بخانهای غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز
خانهای خود که در آن ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه در میایید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
تا وقتی که خبر کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَى أَهْلِهَا
بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگویند السلام علیکم ادخلها
امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض
رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی خواهیم هیچکس ما را
بر آن ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را بر وجهی که
میشاید می بیند حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد و حکم شد که بخانه بی دستوری
در میایید ذَلِكُمْ این استعلام و استیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسی که بر عیال خود در می
آید باید که بکلمه یا آواز یا بتنحنح اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورات
و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید
که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانه غیر
خود را أَحَدًا یکی که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید
در آن حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود
و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است
وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا
پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید هُوَ أَزْكَى
آن باز گشتن پاکیزه تر است لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی
بآنچه شما میکنید از استجازه و ابرام عَلِيمٌ داناست و بر آن مکافات
خواهد داد و بعد از نزول این آیة ابوبکر رض بعرض جناب نبوت مآب رسانید
و گفت یا رسول الله صلعم در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد
که در خان و رباط بساط اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست
از که دستوری طلبند این آیة فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما
جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
در خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ برخورداری و نفع است لَكُمْ مر شما را که
از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ می مانند
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان
وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از نیت خود در خانها بفساد قُلْ بگوای





محمد صلعم لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند
مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در
ذخیرة الملوك آورده که تیز روترین پیکی شیطان از وجود انسان چشم است
زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمی رسد
باستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا
و آثام را صید میکند * این همه آفاکه بتن میرسد * از نظر تو بر شکن میرسد * دیده
فرو پوش چه در در صدف * تا نشوی تیر بلا را هدف * در نفحات آورده از شبلی قدس
نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله
وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند
عورات خود را از ناف تا رکبه ذَلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظه فرج
أَزْكَى پاکیزه تر است و سودمند لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه که میکنند
از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو
مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای
خود را و ننگرند بمردمان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجها را
از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها
و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن
زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب
در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد
و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَى
جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را مقنعه بپوشند تا
موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکار
نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود چون سر و ساعد و سینه و ساق
که موضع دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران
خویش که تزیین برای ایشانست أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر
حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود
چه ایشان در حکم پسرانند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ
بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ
یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست
و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که
ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت

بعتم وخال نمایند که نشاید ایشان پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه کردد
أَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمؤمنان نمایند
و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه
دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین
میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی بر انداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق
اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز باید کرد
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده آنرا دستهای ایشان یعنی پرهیزند
زنان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و با آنکه
ایشان در نسا داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که امه غیر مسلمه احتراز لازم
نیست و کویند مراد همه بندکان اند از اما و عبید و قولی آنست که غلام عفیف
باشد نظر او بر زن شاید والا فلا و در احقاف آورده که ابن المسیب رض فرموده
که مغرور نکرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه
عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولات و نه
بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا پی روندکان غَيْرِ أُولِي
الْإِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که
بجهة طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه
شهوت نیست ایشانرا چون پیر سالخورده و عنین یا ابلهانی که مطلقا آن
مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست و ائمه
حنفی بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند
چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی بر آن نیست أَوِ
الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَى
عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان
بیخبرند یا آنکه قادر نیست بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت
نرسیده وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین
بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند
مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال بگوش
مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز
کردید بخدای تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای کرویدکان لَعَلَّكُمْ
شاید شما تُفْلِحُونَ رستکار شوید بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطوء جرعه
خالی نیستند امام قشیری رحمه فرموده که محتاجتر بتوبه آنکس است که خود را
محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر





فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اکر فرمودی که ای کنهکاران شما توبه کنید
موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشانرا رسوا نمی خواهد امید
هست که در عقبی هم رسوا نکند ؎ چو رسوا نکردی بچندین خطا • درین
عالم پیش شاه و کدا • در آن عالم هم بر خاص و عام • بیامرز و رسوا مکن والسلام •
وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران از شما یعنی
مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که بی شوهر است بعقد کسی در
آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیکر آنکه نکاح کنید نیکان و شایستکان
را از بندکان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهة اهتمام
بر ایشان و آنکه بسبب تزویج در پرده عفت بمانند إِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا
از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنکدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند
ایشانرا خدای تعالی مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع و دادن روزی
در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای تعالی فراخ بخشایش است معیشت او دهد
عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقرا بسط بساط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ
الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند
نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانکر کرداند
خدای تعالی ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا توانند
شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
از آنچه مالک است آنرا یمینهای شما یعنی آنها از بندکان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس
مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست و مکاتبت آن باشد که خواجه بندهٔ خود را کوید
ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال پس چون آن بنده آن مال ادا کند آزاد شود
آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبت طلبید آیت نازل شد
و حق سبحانه و تعالی فرموده که اکر غلام یا کنیزان شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب
سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اکر دانستید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت
و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر اداء مال یا آنکه بخرج کتابت از مردم سؤال
نکنند چه آن مکروه است که بنده بکدایی مال کتابت باز دهد بندهٔ از سلمان رض
مکاتبه طلبید سلمان رض کفت که مال داری کفت ترا قوت کسبی هست کفت نی
سلمان کفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخشان من هرکز ترا مکاتب
نسازم وَآتُوهُمْ و بدهید بندکان مکاتبه را مِنْ مَالِ اللَّهِ از مال خدای تعالی
الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود
بعد از استماع این آیه بیست دینار و بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رض
میکویند که وآتوهم خطاب است با موال و واجبست از مال کتابت چیزی

جزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رض ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رض بقول تعویض
برای خواجه میفرمایند و امام اعظم و امام مالک رض ایتا واجب نمیدانند و میفرمایند که
خطاب وآتوهم بعامهٔ مسلمانانست که اعانت کنند او را و زکاة بدو دهند تا مال
کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب
این خیر را فک رقبه میگویند و از عقبهٔ عقوبت بدان میتوان گذشت شعر
بشنو از من نکتهٔ ای زنده دل وز پس مرگم به نیکی یاد کن کر بلطف آزاده را
بنده سازی کر باحسان بنده را آزاد کن آورده اند که عبدالله ابی شش کنیزک
جمیله داشت ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه
از آن با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم
و اگر شر است وقت است که ترک کنیم پس بجناب نبوت مآب صلعم آمده صورت
حال بعرض رسانیدند آیة آمد وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان
خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز
ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حال است
و اکراه بهمه حال ممنوع است پس حق سبحانه و تعالی میفرماید شما ایشانرا اکراه میکنید
لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان
و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر از برای
فرزندی که از مزنی بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند
کنیزانرا بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس
اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزندهٔ گناهان ایشانست یعنی
کنیزکان مکرهه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن
اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ
آیتهای روشن و توضیح یافته حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام
و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه
گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصهٔ ایشان و آن قصهٔ
عایشه است که مانندگی دارد بقصهٔ مریم ع در وقوع تهمت و بقصهٔ یوسف ع در برات
ذمت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص
متقیان بجهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای تعالی نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از نامهای حق سبحانه و تعالی امام زاهد فرموده که
خدایرا نور توان گفت ولی روشنی نتوان گفت چه روشنی ضد تاریکیست و ضد ایتعالی
آفریدگار این هر دو ضد است و بباید دانست که نور متعارف کیفیتیست که باصره اولی
او را دریابد و بواسطهٔ او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیت که فایض گردد



مثلا آن نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه و تعالی
روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و از نیست
که صاحب کشاف فرموده که ذو النور السموات والارض اوست خداوند نور
آسمان و زمین یا نور اهالی آن هر چه از اجزاء عالم هستی در مناظر بلندی و مغارهٔ
پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیهٔ فضل اوست در ظلمت عدم همه
بودیم بیخبر نور وجود وسترشهود از تو یافتیم یا بتجوز مصدر بمعنی فاعل
باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض
اوست خداوند نور آسمان و زمین روشن کنندهٔ آسمانست بملائکهٔ مقربین و نور
دهندهٔ زمین با نبیاء و مرسلین یا روشنی بخش آینهٔ دلهای ساکنان ارض و سما
با نوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آفرینندهٔ آسمان و زمین است و آنکه امام
یعقوب چرخی قم در شرح اسماء الله در معنی نور بر بین وجه آورده که جهان آرای
دلگشای مؤید این قولست آنکه امام نسفی در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیاراست
سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکهٔ کرام است و زمین بمساجد انس
که مواضع عبادت اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را
با نبیا و علما و مؤمنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین را
بتلبیهٔ حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبهٔ
وافر السرور و گفته اند منیر السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی
که شاید و باید ساخته بتدبیرات اوست مدبر امور ایشان که برای او کار کنند و بتدبیر
او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر نور القبایل ساکب
و محلم و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد مجموع را
بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد از نهان خانهٔ احسان تو هر جا
همه کس کل حزب فرحون اند زهی لطف عمیم در تبیان آورده که مدلول السموات
والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت و دد و او سپهر برین و مراکز
زمین واقع است دلالتی واضح دارد وجود قدرت و بدایع حکمت او و فی کل شیء
له آیة وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رض منقولست
که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او
هستی خود راه بردند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند و در لطایف
هیصمی از ابو سهیل اعاری نقل میکند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب
ملال و غم و ظلمت سبب حزن و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت
روشنی رسید سبب فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز تا در تجلیات
جمال الهی سبب سرور دلها بتهاج نامتناهی است چون تو پنهان شوی از من همه تاریکی کفرم

چه تو پیدا شوی بر من سلامم بجای تو    بعضی از علما گویند که نور آنست که روشن
کرداند چیزها را تا باصره ادراک کنند بر آن راه یابد پس حق سبحانه وتعم
بیان کرده است برای ما آنچه در معاش بکار آید و ما بدو بدان راه برده ایم پس
او را نور توان گفت صاحب احقاف آورده که در زمان ظلمت هیچ کس از متحرک
نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح را از صبیح باز ندارند و چون رایت
نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آرند و وجودات و کیفیات ظاهر
گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکهٔ انسانیه داند
که استفادهٔ این دانش و تمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه
داند که عالم از نور مملواست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق
سبحانه وتعم که بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمیز اشیا رسیده
سزاوار آن باشد که آنرا نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است
که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و اینست که حضرت ولایت
در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر
چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک
الوان و اشکال بواسطهٔ ضیاء است که محیطه است بآنها و شرط است در رؤیت
و با وجود این بیننده در ادراک آنها را از ادراک ضیا غافل میشود و بعقیدهٔ
ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است همچنین
نور هستی حقیقی که محیط است بر ضیا و الوان و اشکال و بیننده بجمیع
موجودات ذهنی و خارجی که قیوم همه اوست و ادراک بی وی ادراک او
محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست
که اگر این نور نیز چون ضیا ساتر شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات
امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده ❊ هستی که بذات
خود هویداست چو نور ❊ در ذرات مکونات ازو یافت ظهور ❊ هر چیز که از فروغ او
افتد دور ❊ در ظلمت نیستی بماند مستور ❊ و در رسالهٔ حق الیقین آورده که
هستی خدای تعم پیداتر از همه هستی هاست زیرا که او بخود پیداست و پیدای
سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم
محض است و بعد از ادراک همه هستی است هم از جانب مدرکه و هم از جانب مدرک
و هر چه ادراک کنی نخست من مدرک شود و اگر از ادراک این ادراک غافل
باشی و از شدت ظهور مخفی نماید ❊ همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم
هویدا ❊ زهی نادان که او خورشید تابان ❊ بنور شمع جوید در بیابان ❊ مَثَلُ نُورِهِ
صفت نور که منسوب بدوست کَمِشْكٰوةٍ مانند روزنی است در دیوار



که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغ
افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبیست از آهن که در وسط
قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشعله باشد در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ
آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیل از آبگینه از غایت صفا و لطافت
اَلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره است دُرِّيٌّ درخشنده چون
زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی درست يُوقَدُ افروخته شده آ
در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار و نفع
زَيْتُونَةٍ که آن زیتون است که در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر
بدو دعای برکت خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل عم لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب
شرق است از معموره چون کنگ زودیا و چین و ختا وَلَا غَرْبِيَّةٍ
و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه نبت
او در الصو و جبال و لایت شام است یا نه پیوسته در آفتابست یا محترق گردد
و نه در مدام در سایه تا میوهٔ او خام ماند بلکه هم از غایت رعایت تاب آفتاب
بهره مند است و هم از وقایهٔ سایه محفوظ حسن بصری رحمه الله فرموده
که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس اشجار این عالم که
نیست که وصف شرقی و غربی بر او توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست
که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ واگر
چه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتش یعنی درخشندگی بمثابه ایست که
بی آتش روشنایی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی
ضیاء روی یار دشده یا نور چراغ و لطافت زجاجه بر آن افزوده در مشکوة
ضابط اشعه و جامع انوار است يَهْدِي اللهُ راه مینماید خدای تعم لِنُورِهِ
بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ و میزند
خدای تعم مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند
لِلنَّاسِ برای مردم تا زودتر دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا
گردد وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای تعم بهمه چیزها از دقایق و معقولات
و محسوسات جلیات و خفیات عَلِيمٌ داناست علما را در باب این تمثیل
سخن بسیار است علامة العلماء امام فخر رازی رض در اسرار التنزیل فرموده
که مراد نور ایمانست حق سبحانه وتعم تشبیه کرد سینهٔ مؤمن را بمشکوة
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در
قندیل و قندیل بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه از تاب
آفتاب خرف و خلل زوال زجا هره دارد و نزدیک است فیض کلمه بجای آنکه

بزبان مؤمن که اد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاري شد و تصدیق چنان
بآن یار کشته شود نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است که نور ایمان را
بچراغ تشبیه کرد بجهة آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نکردد و همچنین
در هر دلی که ایمان باشد شیطان در وی راه نبود یا آنکه بچراغ را خانه روشن
شود از روزنها آء حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید که
سیماهم في وجوههم من اثر السجود سیماي هر کس از دل او خبر میدهد و تشبیه
فرموده دل مؤمن را بآبکینه تا آنرا بسنک ظلم و جفا نشکنند که آبکینه
شکسته هرکجا رسد ببرد زخمی که بر دل شکسته زند مرهم بپذیرد ❊ چون
آبکینه این دل محزون نازکم ۰ هر چند بیشتر شکنی تیز تر شود ۰ و کفته اند
آن نور نور معرفت الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة
سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره مبارک حضرت محمدی
صلعم که نه شرقی است و نه غربي بلکه است مکه مبارکه سره عالم و از فرا
کرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم آن سید ابرار نور علی نور معلوم توان
کرد قولي آنست که آن قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة
و قرآن مصباح و شجره وحي الهي که نه مخلوق است و نه مختلق نزدیک است
که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همکنان واضح شود پس چون بدان
اقرار کند نور علی نور باشد در روح الارواح آورده که آن نور حضرت
محمدي است صلعم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم ع که
نه یهودیه مایل است چون یهود غرب را قبله ساخته و نه نصرانیه چون نصاری
روي بشرق اورده اند و مصباح حضرت رسالت است یا مشکوة ابراهیم ع
است و زجاجه اسمعیل ع و مصباح حضرت پیغمبر صلعم و شجره شجره نبوت که
نه کذب است و نه هزل یا مشکوة سینه شرح آن حضرت است صلعم و زجاجه
دل صافي او و مصباح علم کل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط
است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها
واقع شده و صراط سوي عبارت از آنست و در عین المعاني فرموده که نور محبت
حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است ❊ پیر نور پیر نور بیست مشهود
از ینجا فهم کن نور علی نور ۰ بواقي نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر
ببسطی لایق مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور في بیوت اذن الله تسبیح
کویند خدایرا در خانها آء که دستور داد خداي تعالی و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته
شود قدر او و بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرک مرتبه دانند یا برادرند و از آن
آوازها با برداشته شود بحق سبحانه و تعالی حاجتها در آن بیوت ویذکر و یاد





کرده شود فیها اسمه در ان خانها نام او و مراد از بیوت مساجد است که
اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است و در اینجا بذکر و نماز اشتغال
باید نمود و از سخن دنیا و کلام ما لا یعنی محترز باید یا بیوت انبیا ع یا بیوت
مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع عمل کنند بر ساختن و افراشتن چنانچه و اذ یرفع
ابراهیم القواعد من البیت و کویند بیوت عبادت از چهار خانه است که بامر الهی
متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که ببنی خلیل ع و مدد اسمعیل ع
تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود ع بود و اتمام
آن بر دست سلیمان اتفاق افتاد و مسجد مدینه مبارکه و مسجد قبا که هر دو بارشاد
حضرت مصطفی صلعم بود یسبح تسبیح کفته شود یا نماز کذارند له مر خدایرا
فیها در آن بیوت بالغدو و الاصال بامداد و شبانکاه رجال مسبحان
یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول
نمیشوند و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرکاني یعني خریدن متاعی که
از آن توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت
ایشانرا مانع نبود عن ذکر الله از یاد کردن خداي تعالی و اقام الصلوة و از بپای
داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان کویند بر آنند که
چون بیع و شری که اعظم اشغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقي
اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق آ
و باطنشان در شهود اسما و صفات حق تعالی و بحقیقت این روش خواجکان
ما وراء النهر است آورده اند که ملک حسین که والی هرات بود از حضرت قطب
الاقطاب خواجه بهاء الحق و الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه
شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس کفت بنای
طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق
از درون شو آشنا و از برون بیکانه وش ❊ اینچنین زیبا روش کمتر
بود اندر جهان آنچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة
و لا بیع عن ذکر الله اشارت بدین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس در
بیان این طریقه فرموده اند ❊ سر رشته دولت ای برادر بکف آر ۰ وین
عمر کرامی بخسارت مکذار ۰ دایم همه جا با همه کس در همه کار ۰ میدار نهفته
چشم دل جانب یار ۰ یخافون می ترسند این مردمان با وجود چنین توجه
و استغراق یوما تتقلب آن روزي که بکردد فیه القلوب در ان روز
دلها یعنی از هول متحیر کردد و صفت را مشر از اضطراب متغیر شود
و الابصار و بکردد دیدها و از هر طرف می نکرد تا ببیند که نامه از کجا

برمی آید لیجزیهم الله متعلق است یعنی میترسند تا خدا جزا دهد ایشانرا بسبب
آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزایی که کردند یعنی بخشش موعود ایشانرا
اعطاء کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد ویزیدهم
من فضله و زیاده کرداند از فضل خود ایشانرا والله یرزق من یشاء وخدای تعالی
روزی میدهد در دنیا هرکرا میخواهد بغیر حساب بیحساب یعنی بدان
روزی حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بخیر شمار در آید والذین
کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان
که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن
کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمین هموار سراب آنست که بساعت
در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب
مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی روی بوی آرد
حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در توهم آب کرده لم یجده شیئا
نیابد آن مظنون از مقصود خود چیزی ووجد الله یابد عتاب خدایرا
عنده نزدیک کردار خویش یا خدایرا حساب کننده خود یابد فوفیه پس
بدهد خدای او را حسابه جزای کردار بر وجهی که حساب اقتضا
کرده باشد والله وخدای تعالی سریع الحساب زود حساب است یکی او را از حساب
دیگری باز ندارد تمثیل کرده اعمال کافر را بسراب و او را بتشنهٔ جگر سوخته
پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد تشنگی زیاده میشود
کافر را از امید به یاداشت اعمال خود چون نیابد حسرت افزون میگردد
او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه فی بحر لجی
در دریای عمیق که دم بدم میشد آن دریا را موجی یغشیه موج من
فوقه موج از بالای آن موج موج دیگر من فوقه از زبر آن موج ثانی
سحاب ابری که انوار نجوم را به پوشد ظلمات از تاریکیها است بعضها
فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول
و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست
خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لم یکد یراها نزدیک نیست
که به بیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و نزدیک
نیست که بیند ومن لم یجعل الله وهر که ننهاده و مقدر و مقرر نکرده خدای تعالی
له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فماله پس نیست مر او را من
نور هیچ نوری این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره
اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل شرک و سحاب



مهر خذلان بر آن پس کردار و گفتارش ظلمت و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در
روز قیامت هم بظلمت عکس مؤمن که او را نور است واین را ظلمات بعضها فوق بعض
شعر مؤمنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل از منکریست
حال کارش ظلمات اندر ظلمات است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای تعالی
یسبح له تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال من فی
السموات والارض هر که در آسمانها و زمینها است والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح
میگویند در حالتی که بال گشاده باشند و در هوا صف کشیده تخصیص طیر از آنست
که او میان زمین و آسمانست یا دلایل صنع در او ظاهرتر است چه اجرام ثقیله
که اصلا مایل مرکز اند اعطاء قوت میل محیط و قدرت وقوف در هوا و الهام
ببسط اجنحه بوقت صف کشیدن یا آنکه در جناح صف قبض نیز هست برهانی
است قاطع بر کمال قدرت صانع کل هریک از اهل آسمان و زمین یا مرغان
یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلاته دعای خود را وتسبیحه
و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا را یا خدای تعالی داند نماز و نیاز همه والله علیم
و خدای تعالی داناتر است بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت ولله
و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق
و فاطر آنها اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله
آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی یزجی سحابا میراند ابر را و برهم می انگیزاند قطعه قطعه
ثم یؤلف بینه پس تألیف میکند در میان او و انضمام میان بعضی از و را
با بعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند و را در هم رسته و برهم بسته فتری
الودق پس می بینی بارانرا یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن وینزل من
السماء و فرو می فرستد از ابر من جبال فیها از کوههاکه در وست یعنی از
قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها است در عظمت من برد از تگرگ که
کاینست در آن مفعول محذوف است تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگ
که در ابر است و گفته اند اینجا سما آسمانست نه در ابر و در آسمان کوهها است
از تگرگ چنانچه در زمین کوهها است از سنگ و حق تعالی از آن تگرگ نازل
میگرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء از میوه و محصول
هر کرا میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی آن برق و ابر یذهب
بالابصار ببرد دیدها را و بربایید از فرط روشنی و این قول دلیلست بر کمال
قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یقلب الله اللیل والنهار
میگرداند خدای تعالی شب و روز را برفتن و آمدن و از پی یکدیگر یا بنقصان
یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان بحرارت و برودت یا نور

وظلمت ان فی ذلك بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و
اعتباری است لاولی الابصار مر خداوندان بصرها را والله خلق وخدای تعالی
بیافرید کل دابة هر جنبنده که بر روی زمین است من ماء از آب که
جزو مادهٔ اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه واین بر سبیل تغلیب بود چه
بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند ودر تبیان از ابن عباس رض
نقل میکند که حق سبحانه وتعالی جوهری آفرید ونظر هیبت بر او کند
بگداخت وآب شد بعضی آنرا تغلیب نمود بآتش واز آن جن بیافرید پس
بعضی را تغلیب کرد بباد وآنرا ملائکه بیافرید پس تغلیب نمود مقداری را
بخاک واز آن آدمی وسایر حیوانات خلق کرد واصل آن همه آب است فمنهم
پس از جنبندگان من یمشی هست آنچه میرود علی بطنه بر شکم خود
چون مار وماهی وسایر هوام ومنهم من یمشی واز آن هست که میرود
علی رجلین بر هر دو پای چون آدمی ومرغ ومنهم من یمشی واز ایشان
هست که مشی میکند علی اربع بر چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع
هست یخلق الله می آفریند خدای تعالی ما یشاء هرچه میخواهد از آنچه ذکر
کرده واز آنچه یاد نفرموده باختلاف وصور واعضا وهیأت وحرکات
وقوی وافعال با وجود اتحاد عنصر وصاحب حد بقید فرموده • اوست قادر
بهرچه خواهد خواست • کارها جمله نزد او پیداست • نقشبند برون کلها
اوست • نقشدان درون دلها اوست • ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل
شیء بر آفرینش همه چیزها قدیر تواناست پس هرچه خواهد بیافریند
لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن وهویدا
والله یهدی وخدای تعالی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر
در آن الی صراط مستقیم براه راست ودرست که طریق بهشت است آورده اند
که میان بشر منافق ویهودی خصومتی افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را
بحکم محمد صلعم بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه
وتعالی آیه فرستاد ویقولون ومیگویند منافقان آمنا بالله گرویده ایم
بخدا وبالرسول وبفرستادهٔ او واطعنا وفرمان برداری کرده ایم هر
دو را ثم یتولی پس بر میگردند فریق منهم گروهی از ایشان وامتناع
مینمایند از قبول حکم من بعد ذلك از پس اقرار بایمان وطاعت وما اولئك
ونیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان وگویند
سلطان اولیا علی مرتضی رض ومغیره بن وایل را مخاصمه بود در آب وزمین
چنانچه امیر المومنین رض خواست که او را نزد حضرت رسول صلعم برد مغیره نشد وگفت



او حکم خواهد کرد که عم زادهٔ اوست حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که اقرار بایمان
وفرمان برداری میکنند واز حکم خدای تعالی ورسول صلعم سر می پیچند
واذا دعوا وچون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای تعالی ورسوله
وبحکم رسول او صلعم لیحکم تا حکم کند پیغمبر براستی بینهم میان
ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم از ایشان که بشر است یا مغیره
معرضون اعراض کنندگانند از محکمهٔ علیهٔ نبویه وان یکن واگر باشد
لهم الحق مر ایشانرا حکم یعنی برای ایشان بوده یأتوا الیه بیایند بسوی
پیغمبر صلعم مذعنین فرمان برندگان وانقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که
برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر
ایشان که برای ایشان نخواهد بود سر باز زنند افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان
مرض بیماری است یعنی کفر ومیل بظلم ام ارتابوا یا در شک افتادند در باب
پیغمبر صلعم واز وتهمتی مشاهده کردند که بر او اعتماد وراستی نماند ام یخافون آیا
می ترسند ان یحیف الله آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی وجور نماید
علیهم بر ایشان ورسوله ومیل کند رسول او در حکومت بل نه چنین است
که پیغمبر صلعم محل تهمت باشد یا خدای ورسول وحیف کنند بلکه اولئك آن گروه
هم الظالمون ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود یا با وامتناع
از حکم خدا ورسول انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار
گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شود الی الله بکتاب خدای تعالی ورسوله وبسوی
پیغمبر صلعم لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا
آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا وفرمان بردیم امر ترا
بهرچه حکم کنی در میان ما حکمی واولئك وآن گروه چنین گویند هم المفلحون
ایشانند رستگاران از درکات بحر ربانی ورسیدگان بدرجات رضای
سبحان ومن یطع الله ورسوله ویخش الله وبترسد از عذاب خدای تعالی بر
گناهان گذشته ویتقه وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند در زمان
آینده فاولئك پس این گروه هم الفائزون ایشانی فیروزیافتگان بنعیم
مقیم در کشاف آورده که ملکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان باشد
ومحتاج بآیات دیگر نشود علماء عصر او برین آیه اتفاق کردند چه حصول
فوز وفلاح جز بفرمان برداری وحیثیت تقوی منظور نیست ❊ اینك
ره اگر مقصد اقصی طلبی • واینك عمل ار رضای مولی طلبی • واقسموا وسوگند
خوردند منافقان بالله بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود
که در طریق فرمان برداری چنان اند که نبی شبهه لئن امرتهم اگر فرمایی

ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند و الحفظه تو قف
نمایند قل لا تقسموا بگو سوگند بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما
فرمان برداریست معروفة ساخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگند
دروغ بر طاعت نفاق ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدایرا بخلوص
نیت و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را صلعم بصفای طویت فان تولوا
پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه پس جز این نیست که بر پیغمبرست
صلعم ما حمل آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ رسالة و احکام و علیکم
و بر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان
تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را صلعم در حکم تهتدوا راه یابید براستی
و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده بجهتی الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر و بوده بجای آورده و آنچه کار و بار
شماست مانده وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند
منکم از شما و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته مراد بقول
اشهر فقرای مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند
و قریش را اکثر از قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق
نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز می فرستادند
مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس
گذاشتندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و
مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این آیة
نازل شد و حق سبحانه و تعالی وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم هر
آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما
استخلف الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل
معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای تعالی آنانرا که بودند من
قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا
تصرف کردند در آن همچنانچه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را
نیز بوعده مؤمنان وفا فرموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان
ارزانی داشت و امید هست که جمیع اطراف بجانب مشارق و مغارب بحکم لیظهره
علی الدین کله بحوزهٔ تسخیر اهل زمان شده شرع نبوی و متابعان احکام
ملت مصطفوی درآید دم بدم صیت کمال دولت ختام او عرصهٔ روی
زمین را دم بدم خواهد گرفت شاه باز همتش چون برگشاید بال قدر از ثریا





تا ثری در زیر پر خواهد گرفت این آیة دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت
نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین ذکر فرموده و لیمکنن و هر
آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد لهم برای ایشان دینهم دین ایشانرا
الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام
مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و لیبدلنهم و بدل دهد
ایشانرا من بعد خوفهم از ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان
یعبدوننی پرستند مرا و در زمان خلافت لا یشرکون شریک نسازند
بی شیئا با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت و توحید
باز ندارد و من کفر و هر که کفران ورزد درین نعمت بعد ذلک بعد از
راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه کافر نعمتان هم الفاسقون
ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رض آورده که قبیلهٔ ذو النورین او لجمعی
بودند که کفران نعمت ورزیدند و اقیموا الصلوة و بپای دارند نماز مفروض را
و اتوا الزکوة و بدهند زکوة واجب را و اطیعوا الرسول و فرمان برید
رسول را صلعم بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید
لا تحسبن مپندار ای محمد صلعم الذین کفروا آنانرا که نگرویده اند
معجزین عاجز کنندگان مر خدایرا در عذاب کردن فی الارض در زمین
یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که حق سبحانه و تعالی پیشی گیرند و عذاب
خود از خود فوت کنند و ماویهم النار و بازگشت ایشان دوزخ است
و لبئس المصیر و بد بازگشتی است آتش در اسباب نزول آورده که
حضرت رسول صلعم غلام انصاری را که مدلج ابن عمرو نام داشت بوقت نیمروز
بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت در آمد و عمر خفته بود و جامه
از بعضی اعضای او دور شده و قولی آنست که بیدار بود و با زوجهٔ خود
ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی بدل وی راه یافت بر زبانش جاری
شد که چه بودی که حق سبحانه و تعالی نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم
ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیامدندی تا بر سر امور
خفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلعم آمد این آیة نازل شد که
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیستأذنکم باید که دستوری
طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی
بندگان مذکور با همه ایشان از غلام و کنیزک و الذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز
از کودکان که نرسیده اند به بلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان کودکان
نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثلاث مرات

سه نوبت در شبانروزی مِن قَبلِ صَلوٰةِ الفَجرِ یکبار پیش از صلاة بامداد که
آدمی از خواب برمیخیزد و جامهٔ ملوثت بیرون کرده میخواهد که لباس صحت
بپوشد حِینَ تَضَعُونَ ویکبار هنگامی که می‌نهید ثِیَابَکُم جامهای
خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ میان حین یعنی آن وقت نیم روز است وَمِن بَعدِ صَلوٰةِ
العِشَاءِ ویکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن
بمضاجع ثَلٰثُ عَورٰتٍ لَکُم نگاه دارید این سه وقت عورات که شما راست
لَیسَ عَلَیکُم نیست بر شما وَلَا عَلَیهِم ونه بر بندگان و کودکان نارسیده
جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعدَهُنَّ بعد از این سه وقت
طَوّٰفُونَ بندگان طواف کنندگان یعنی در آیندگان عَلَیکُم بر شما
برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعضُکُم درمی
آیند بعضی از ایشان عَلیٰ بَعضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کَذٰلِکَ
مانند این روشن کرد یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الآیٰتِ بیان میکند روشن میسازد
خدای تعالی بر شما دلایل حق و احکام شرع وَاللهُ عَلِیمٌ وخدای تعالی داناست
بمصالح عباد حَکِیمٌ حکم کننده برعایت مراتب آداب نزد بعضی علما
حکم این آیه گفته اند که منسوخ است و بقول جمعی محکم است ابن جبیر را
پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند جواب داد که بخدای
منسوخ نیست اما مردم در این تهاون می ورزند وَاِذَا بَلَغَ الاَطفَالُ وچون
برسند طفلان آزاد مِنکُمُ الحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی محتلم
شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیل است بر بلوغ
فَلیَستَاذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کَمَا استَاذَنَ
الَّذِینَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِن قَبلِهِم پیش
از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان کَذٰلِکَ
همچنانکه بیان کردیم این حکم را یُبَیِّنُ اللهُ تبیین کرده اند خدای تعالی
لَکُم آیٰتِهِ مر شما را آیتهای خود وَاللهُ عَلِیمٌ وخدای تعالی داناست باحوال
حَکِیمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم
در آخر این دو آیه متعاقب جهة مبالغه و تاکید است وَالقَوَاعِدُ و نشستگان
در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان الّٰتِی لَا یَرجُونَ آنانکه امید
ندارند نِکَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمی‌کنند که کسی ایشانرا نکاح کند
جهة پیری و عجز فَلَیسَ عَلَیهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبال
اَن یَضَعنَ از آنکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای خود را چون چادر و سر انداز
که بالای مقنعه می‌پوشند غَیرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِینَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان





نباشند مواضع زینت یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال
آن نباشد وَاَن یَستَعفِفنَ وآنانکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَیرٌ لَهُنَّ
بهتر است ایشانرا و دورتر از تهمت وَاللهُ سَمِیعٌ وخدای تعالی شنواست مقالهٔ ایشانرا با مردان
عَلِیمٌ دانا بمقصود ایشان امام واحدی رض آورده که تن درستان صحابه با مریض
و اعمی مواکله نکردندی با این جماعت از ارباب صحت محترز بودند از بیم آنکه بنا و طباع
سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلید های
خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان
تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز می
کردند یا اگر کسی ایشانرا بمایدهٔ که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قرینهٔ
وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی‌کردند حق سبحانه و تعالی
آیه فرستاد که لَیسَ عَلَی الاَعمٰی نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَی
الاَعرَجِ ونه بر لنگ حَرَجٌ وبالی وَلَا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار گناهی
وَلَا عَلیٰ اَنفُسِکُم ونه بر نفسهای شما وزری اَن تَاکُلُوا از آنکه بخورید
شما و اهل ابتلا مِن بُیُوتِکُم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما داشته و خانهای
فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت ومالک لابیک و خبر صحیح
که پاکترین چیزی که خورده مردان کسب اوست و ان ولده من کسبه اَو بُیُوتِ
آبَائِکُم یا خانهای پدران خود اَو بُیُوتِ اُمَّهٰتِکُم یا خانهای مادران خود
اَو بُیُوتِ اِخوَانِکُم یا خانهای برادران خود اَو بُیُوتِ اَخَوٰتِکُم یا خانهای خواهران
خود اَو بُیُوتِ اَعمَامِکُم یا خانهای برادران پدران خود اَو بُیُوتِ عَمّٰتِکُم یا خانهای
خواهران پدران خود اَو بُیُوتِ اَخوَالِکُم یا خانهای برادران مادر خود اَو بُیُوتِ
خٰلٰتِکُم یا خانهای خواهران مادران خود اَو مَا مَلَکتُم مَفَاتِحَهُ
یا خانهای که مالک شده اید شما خزاین او را از نقود و امتعه این خطاب با
وکلاء و خازنانست و گویند خانهٔ بندگانست و جز خانهٔ اولاد و عبید رضای
صاحب بیت در اکل طعام شرط است اَو صَدِیقِکُم یا خانهای دوستان خود
در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط
او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رح بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ
او را از جاریه طلبید دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد و چون خواجه بخانه
رسید و صورت واقعه از جاریه شنید و شکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد
کرد و بنواخت در نگارستان آورده ❦ شبی گفتم نهان فرموده را ۰ که بود آسوده
در کنجی رباطی ۰ ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت ۰ میان دوستان از انبساطی ۰
و در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید اعطنی من مالک

واو در جواب گوید که مرتبه دوستی را نمی‌شاید یعنی باید که هرچه در میان دارد
وا از استفسار جنبید و چون بکند رد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و
درین باب گفته‌اند    ای دوست برو هرچه داری    یاری بخر و بهیچ مفروش
ولله در من قال    یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند    گر کیسی بمال جدایی
چرا کنند    بسیار جد و جهد بباید که تا کسی خود را با آدمی صفتی آشنا
کند    شرط است بعد یافتن یار آشنا کز هر او بعهد محبت وفا کند    و بر قولی
سبب نزول آیه صفت صحابه بود از مواکلهٔ اهل علی را یعنی یا یا یعنی بسبب
مواکله با هر یکی از ایشان حرجی آورده‌اند که در شأن بنی لیث کنانه که تنها طعام
خوردن حرام داشتندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی
و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا
درباره جمعی از انصار که شفقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی
یا در بیان حال جمعی از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیه آمد که لیس علیکم
جناح نیست بر شما گناهی ان تأکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا
باهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون در آیید
بیوتا بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بخانهای خالیه یا مساجد فسلموا
علی انفسکم پس سلام کنید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة و در خانهای خالی
بود گوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام
کردنی من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی مبارکة بسیار خیر
و با برکة طیبة پاک که نفس مستمع بآن خوش شود کذلک همچنانکه بیان
اسلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم الآیات برای شما آیتهای
حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن و حق و صواب در
یابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند
که گرویدند بخدای تعالی ورسوله و رسول او از صمیم دل و اذا کانوا و چون باشند معه
با رسول وی صلعم علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را
باید مجتمع شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا
لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری
طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی که آنانکه
دستوری میطلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق
یؤمنون می‌گروند بالله ورسوله بخدای و رسول و تصدیق مینمایند
تعریض جمیع منافقان است که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری
جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله



فاذا استأذنوک پس طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم
برای صلاح و اتمام کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت هر کرا خواهی
منهم ازیشان که عذر واضح دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش
کن لهم الله برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگر
چه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت اثم اندیش برای
استغفار ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات
بندگان را مهربانست بر تخفیف تکلیف ایشان لا تجعلوا مدارید و مدانید
دعاء الرسول خواندن رسول بر شما را بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچون
خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن بر خواندن
یکدیگر که اعراض توانید کرد و یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت
بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن حرام است و تا روا یا دعای او
بر شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بی‌شک مستجابست و مقبول حضرت
رب الارباب یا ندا کردن شما و خواندن مر رسول را صلعم باید که چون ندای
یکدیگر نباشد که بمجرد نام باشد بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه
یا رسول الله صلعم یا نبی الله چه حضرت عزت جل شأنه همه انبیا را بنداء علامت
خطاب کرده و حبیب خود را بنداء کرامت ✤ یا آدم است یا بید انبیا
خطاب ✤ یا ایها النبی خطاب محمد است ✤ آورده‌اند که آن حضرت صلعم خطبه
فرمودی منافقان بتنگ آمده گفتندی یکدیگر را پناه شویم و از مسجد بیرون
رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای تعالی آنانرا
که از روی کراهت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان
شما لواذا در حالت پناه جستند بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر
الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض می
نمایند عن امره از فرمان خدای تعالی ان تصیبهم آنکه برسد بدیشان
فتنة آزمایش از نوعی که گمراهی است یا محنتی در مال یا ولد یا تسلط سلطان
یا مهر غفلت بر دل یا در توبه جنید قدس فرموده که فتنه سختی دلست و ستاره
باشدن او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشانرا عذاب الیم عذابی
دردناک در آخرت الا ان الله بدانید بدرستی که مر خدا راست ما فی
السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی ملک اویند یا مملکت همه
اوست زیرا که خالق همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما
بر آنید ای متکلفان بر موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و یوم یرجعون
و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم

پس جزا دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بر آن مکافات
والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها علیم داناست و بر وی هیچ مخفی
نباشد ع آنکس که بیافرید پیدا و نهان • چون نشناسد نهان و پیدا جهان •

## سورة الفرقان بسم الله الرحمن الرحیم تبارک

صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی
اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی و بنده
نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی
و نشان عزت ابدی ازلی است سیوم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت
از دوام ذات اوست لم یزل و لایزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد
قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر
بندهٔ خود یعنی محمد صلعم لیکون تا باشد بندهٔ للعالمین مر آدمیان
و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را
در هر زمانی ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر
اوراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است
بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای
تعالی ولدا فرزندی چنانچه ثنویه گویند یعنی او راست پادشاهی نه فرزندی
که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او اقامت تواند کرد وخلق کل
شیء و بیافرید همه چیزرا از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه
فقدره پس اندازه کرد آن چیزرا تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را
مهیا ساخته برای خصایص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد
بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و گرفتند کفار من دونه از غیر خدای
تعالی آفریدگار را آلهة لایخلقون خدایان که نیافرینند شیئا چیزی را و قادر
نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوق محتاج است در وجود خود بخالق و محتاج خدای را نشاید پس
بتانرا که عبدهٔ ایشانرا می تراشند و بهر وجه که می خواهند تصویر میکنند
چگونه سزای پرستش باشند ولایملکون و با وجود مخلوقیت نمی توانند
و استطاعت ندارند لانفسهم مر نفسهای خود را ضرا باز داشتن ضرری
ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی سودی بخود نمی توانند رسانید و نه زیان از خود
باز نمی توان داشت و خدای ضار و نافع باید ولایملکون و نمی توانند آلهه باطله
و نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی و نه بر
ابقاء حیوة او ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او ثانیا خدای محیی و ممیت و باعث



حیات اوست وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا
نیست این فرقان که محمد صلعم بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود
بربافته است او را واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ
قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار و عداس با فکیه رومی یعنی
اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد جاءوا
پس بدرستی که آمدند این قوم ظلما وزورا ستم و دروغ یعنی یاری
دهندگان وی و برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد اوضح آنست که
این کلام خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ
و عده قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر
گفتند کلام اساطیر الاولین افسانهای اولینانست که در کتابها
نوشته اند اکتتبها می نویسند آنرا چه خود نمی تواند نوشت فهی پس
آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر و بکرة واصیلا بامداد
و شبانگاه یعنی در طرف روز یا شب و روز آیتها بر وی میخوانند تا یاد
میگیرد و چون خود نمی تواند خواند حفظ کرده بر ما میخواند و میگوید
که این وحی است قل بگو در تحزیر ایشانرا انزله الذی فرستاده است
قرآنرا آنکس که بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات
والارض در آسمان و زمین بدان دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار
از مغیبات و علم غیب خاصهٔ حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحای شما
از اتیان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از ملک علام نشاید انه
بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که پردهٔ کرم بر جرایم بندگان
می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند
وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیهٔ عاص و
امثال ایشان ما لهذا الرسول چیست این پیغمبر را صلعم بر سبیل تهکم
گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که چون مثل
مردم دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی ویمشی و میرود برای طلب
معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست است
باید که حال و مخالف دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبهٔ محسوسات
از حال آن حضرت صلعم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان
بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه
مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول
پیوندد ع جنس باید تا در آمیزد بهم • القصه مشرکان گفتند بایستی که او

ملك بودي واكر ملك نيست لولا انزل چرا فرو نفرستادند اليه ملك بوي
او فرشته فيكون معه پس باشد با وي نذيرا بيم كننده وياري دهنده
در انذار او يلقى اليه يا آنكه افكنده شود بدو كنز كنجي از آسمان تا
بدان مستظهر كشته از تردد در تحصيل معاش مستغني شود او تكون له
تا باشد مر او را جنة ياكل منها بوستاني كه بخورد ازان ميوه ومحصول
آن وبدان معاش وي بكذرد وقال الظالمون وكفتند ظالمان وضع
مظهر در موضع ضمير بظلم ايشان است يعني ستمكارند ازين سخن كه مومنانرا
كفتند ان تتبعون پيروي نميكنيد شما الا رجلا مسحورا مكر مردي
جادوي كرده شده را يعني كسي را كه سحر كرده اند وعقلش پوشيده شده
ودر تفسير ماوردي مسحورا بمعني ساحر ميداند يعني متابعت جادوي
ميكنند كه شما را بسخن ميفريبد انظر در نكر اي محمد صلعم بديده بصيرت
تا ببيني معاندان كيف ضربوا چكونه زدند لك الامثال براي تو مثلها
يعني كفتند سخنهاي ناخوش وتشبيه كردند ترا بمسحور ومفتري ومملي
عليه بستودند فضلوا پس كمراه كشتند از طريقي كه موصل است بمعرفت
انبياء وتميز ايشان از ما سوى فلا يستطيعون سبيلا پس توانايي
ندارند ونمي يابند راهي وبرهاني بر آنچه ميكويند تبارك الذي بزرك
وآراسته آنكس كه بفضل ان شاء اكر خواهد جعل بسازد وبخشد
لك در دنيا خيرا من ذلك بهتر از كنج وبوستاني كه ايشان ميكويند وآن
چه باشد جنات تجري بوستانهاي كه ميرود من تحتها الانهار از زير
درختان آن جويها ويجعل لك وبدهد ترا دران بوستانها قصورا
كوشكهاي عالي ومسكنهاي رفيع در اسباب نزول مذكور است كه
چون مالداران قريش حضرت رسالت را صلعم بفقر وفاقه سرزنش كردند
رضواني كه آراينده روضات جنانست با اين آيت نازل شد ودرجي از
نور پيش حضرت صلعم نهاد وفرمود كه پروردكار تو ميفرمايد كه مفاتيح خزاين
دنيا درينجاست آنرا بدست تصرف تو ميدهيم بي آنكه از كرامت و
نعمتي كه نامزد تو كرده ايم در آخرت مقدار پر پشه كم كردد حضرت صلعم
كه اي رضوان مرا بدينها حاجت نيست فقر را دوست تر ميدارم ومي
خواهم كه بنده شكور وصبور باشم رضوان كفت اصاب الله بك نشانه
علو همت آن حضرت صلعم همين است كه با وجود تنكدستي واحتياج كوشه
چشم التفات بر خزاين روي زمين نيفكند وآنرا ملاحظه بانمي نمود كه
در شب معراج مطلقا نظر بما سوى الله نكشود وبه هيچ چيز از بدايع ملكوت





وغرايب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت ازان اين آمد كه ما زاغ البصر وما
طغى ٭ ز رنك آميزي ريحان آن باغ ٭ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ ٭ نظر چون
بر كرفت از نقش كونين قدم زد در حريم قاب قوسين بل نه فقر واحتياج
تو مانع كفار است از ايمان تو بلكه كذبوا بالساعة تكذيب ميكنند قيامت را
وداعي ايشان بانكار نبوت تكذيب ساعت است واعتدنا وآماده كرديم
لمن كذب بالساعة براي آنكس كه تكذيب ساعت كند سعيرا آتشي
افروخته وكفته اند سعير نامي است از نامهاي دوزخ اذا رأتهم چون به
بيند ايشانرا يعني منكران قيامت آتش دوزخ من مكان بعيد از جايي
كه صد سال ويقولي پانصد سال بعد بود ميان ايشان سمعوا لها
شنوند مر آتش را تغيظا آوازي جوشيدني از خشم وزفيرا
وبانكي چنانكه از درون خشمناكان آيد يعني غريدن بعضي بر آنند كه
اين ديدن وغريدن زبانيه را بود وصاحب تواد فرموده كه چون نزد ما حيات
مشروط ببنيه نيست ممكن است كه حق سبحانه وتعالى در آتش زندكي خلق كند
كه ببيند وخشم كيرد وبغرد واذا القوا وچون درانداخته شوند مشركان
منها از دوزخ مكانا ضيقا در جاي تنك كه موجب زيادتي كرب باشد
در تيسير آورده كه جهنم بر كافر چنان تنك باشد كه آهن بر نيزه وايشانرا
در چنين مكاني تنك افكنند مقرنين مقترن كرده دستهاي
ايشان بر كردن ايشان بزنجير يا هر يك را با قرين او از جن بسلسله آتشين
باهم باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالك در آن مقام ثبورا هلاكت
يعني نفرين كنند بر خود هلاك يا كويند يا ثبورا واين كلمه كسي كويد كه آرزومند
هلاك خود باشد در زاد المسير وبعضي ديكر از تفاسير مذكور است كه اول
كسي كه از اهل دوزخ كه جامه پوشانند ابليس باشد حلة از آتش در وي
پوشند وذريه در عقب او فرياد واثبورا بر كشيده ميروند حق سبحانه
وتعالى فرمايد لا تدعوا اليوم مخوانيد امروز ثبورا واحدا يك ثبور وادعوا
وبخوانيد ثبورا كثيرا ثبور بسيار يعني يكبار نفرين مكنيد بر خود
ونفرين بسيار كنيد زيرا كه ثبور انواع عذاب خواهد بود وهر نوعي را
بواسطه شدت ثبوري واقع خواهد شد قل بكو آنانرا كه بفقر سرزنش
تو ميكنند اذلك آيا كنج وبوستاني دنيا خير بهتر است ام جنة الخلد
التي يا آن بهشت جاويد كه وعد المتقون وعده داده شده اند پرهيزكاران
بحلول دران كانت هست در علم خداي تعالى لهم متقيانرا آن بهشت
جزاء پاداشت آن عمل ايشان ومصيرا وبازكشتي كه رجوع بدان نمايند

در آخرت لهم فيها مر ايشانرا در بهشت ما يشاؤن آنچه خواهند از
نعيم بهشت فراخور استحقاق ايشان چه ضعفاء مؤمنانرا بآرزوي
ايشان از مرتبهٔ كمّل نصيبي نخواهد بود بلكه مراد كه مناسب حال خود
يابند جويند خالدين در حالتي كه جاويد باشند در بهشت كان هست
دخول و خلود ايشان در جنت على ربك بر پروردگار تو وعدا وعده
مسؤلا خواسته شده كه يعني سزاوار آن از خداي تع خواهند يا
مؤمنان درخواسته اند كه ربنا آتنا ما وعدتنا يا ملائكه براي ايشان
درخواسته كه ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ويوم يحشرهم وياد
كن روزي را كه حشر كنيم و حفص بيا مي خواند يعني خداي تع حشر كند
مشركانرا وما يعبدون وانرا كه مي پرستند من دون الله بجز خداي تع
عام است همه معبودانرا از ذوي العقل وغير آن وگفته اند مراد اصنام اند
كه خداي تع كه ايشانرا مخاطب سازد فيقول پس گويد ءانتم آيا شما
اضللتم گمراه كرديد عبادي هؤلاء بندگان مرا اين گروه ام هم يا ايشان
ضلوا السبيل گم كردند راه را باضلال در نظم صحيح و اعراض از قول مرشد
نصيح قالوا گويند بتان سبحانك پاكي تو ما ترا به پاكي ياد ميكنيم و
منزه ميدانيم از شرك و شبهه ما كان ينبغي لنا و نيست ما را و روا نباشد
و نسزد ان نتخذ آنكه فرا گيريم كسي كه ما را پرستند من دونك بجز تو يعني
ترا پرستند ملخص سخن آنكه آنها كه عبادت ترا دست باز دارند و ما را پرستند
من اولياء دوستان ولكن متعتهم وليكن تو ايشانرا برخوردار
گردانيدي وآباءهم و پدران ايشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت
بدن و ساير نعمتها حتى نسوا الذكر تا فراموش كردند آنچه انبياء عم
ايشانرا بدان دعوت ميفرمودند وكانوا و بودند حكم ازلي تو قوما بورا
گروه هلاك شده يا تباه گشته پس حضرت عزت بت پرستانرا مخاطب
كرده گويد فقد كذبوكم پس بدرستي كه تكذيب كردند خدايان شما شما را
بما تقولون بآنچه ميگوييد كه ايشان شريك خدا اند و ايشان مرا
از شريك منزه داشتند فما تستطيعون پس نميتوانند معبودان شما
صرفا بگردانيدن عذاب از شما ولا نصرا و نه ياري كردن شما را اينجا
وحفص بتا ميخواند يعني شما كه مشركانيد نتوانيد كه عذاب مرا از خود دفع
كنيد و ديگري را ياري دادن و از عقوبت برهانيدن ومن يظلم وهر كه
ستم كند يعني شرك آرد منكم از شما اي مكلفان نذقه بچشانيم
او را عذابا كبيرا عذابي بزرگ كه آتش دوزخست و خلود در آن

وما ارسلنا



وما ارسلنا و نفرستاديم ما قبلك پيش از تو كسي من المرسلين
از پيغمبران الا انهم مگر پيغمبراني كه ايشانرا ليأكلون الطعام هر آينه
بخورند خوردني ويمشون و بروند في الاسواق در بازارها بجهة
كفايت مهمات خود وجعلنا و گردانيديم بعضكم برخي از ايشان
لبعض براي بعض ديگر فتنة آزمايش همچون آزمايش فقرا و
پيغمبران باهم ايشان يا مريض بصحيح و اعمى به بصير خلاصه سخن آنكه
دنيا دار ابتلا و امتحان است پس از تخالف احوال مردمان در وچاره
نباشد وما بدان مي آزمائيم ايشانرا تا اهل شكر و صبر از ارباب جزع
وكفران ممتاز كردند آورده اند كه ابوجهل لعين و وليد پليد و امثال
ايشان هر گاه بلال و عمار و صهيب و ساير درويشان صحابه را مي ديدند
با يكديگر ميگفتند آيا اسلام آريم تا همچون ايشان باشيم حق سبحانه
وتع اين آيه فرستاد و درويشانرا مخاطب ساخته ميفرمايد كه ما مي آزمائيم
شريف را بوضيع و وضيع را بشريف اتصبرون آيا صبر ميكنيد بر ابتلا
يا جزع مي نمايند وكان ربك و هست پروردگار تو بصيرا بينا بصير
كنند و جزع نمايند وقال الذين و گفتند آنانكه لا يرجون لقاءنا اميد
ندارند ديدار ما را يعني منكر حشر و بعث اند يا نمي ترسند از ديدن عذاب
ما مراد اهل مكه اند كه ميگفتند لولا انزل چرا فرستاده نمي شود
علينا الملائكة بر ما فرشتگان برسالة يا باخبار از صدق محمد صلعم
او نرى ربنا يا چرا نمي بينيم باشكارا پروردگار ما را تا با ما سخن گويد
به تصديق و اتباع محمد صلعم فرمايد لقد استكبروا بخداي كه بزرگي كردند
في انفسهم در نفسهاي خود يعني تعظم ورزيدند و جرأت نمودند در اين
حكم وعتوا و در گذشتن از اندازه عتوا كبيرا در گذشتني بزرگ
كه بعد از مشاهده معجزات اقتراح كردند رؤيت ملائكه و لقاي خداي تع
وايشان اندوهناك شوند يوم يرون الملائكة روزي كه ببينند
فرشتگانرا و آن روز مرگ باشد يا روز حشر لا بشرى هيچ مژده نيست
يومئذ آن روز للمجرمين مر كافرانرا اهل مكه دو چيز طلبيدند
لقاي ملائكه و لقاي خداي تع ويقولون و گويند ملائكه مر ايشانرا كه
لقاي خداي تع بر شما حجرا محجورا حرام و باز داشته شده است وگويند
اين قول كفار است چون ملائكه بر ايشان ظاهر شوند بدين كلمه پناه جويند
بخداي لقاي ايشان در زاد المسير آورده كه چون كفار در شهر حرام كسي را
ديدندي كه از و ترسيدندي ميگفتند كه حجرا محجورا تا از شر او ايمن

میشدند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مگر یا هول قیامت
خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا وقصد کردیم إِلَى مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند
کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم
ومهمان داری واطعام گرسنگان واکرام یتیمان وفریاد رسی مظلومان
وامثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند
ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی
حبطه سازیم عملهای ایشانرا زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست
وایشانرا نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز
قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در
آخرت به از منازل کافران است که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا
ونیکوتر است از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا
که در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ ویاد کن روزی که در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ
بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست
وغلظ او برهفت سموات واو گرانتر است از همه آسمانها وحق سبحانه وتعالی
امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند وبهر
آسمانی که رسد آنرا شکافته کند وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ وفرو فرستاده شوند
فرشتگان از آنجا بزمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته
مملو کرده ودر موضح آورده که ملائکه هفت صنف بگرد عالم در آیند
وگویند یا بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام وفرود شود تا غمام
فرود آید واین آنست که حق سبحانه وتعالی فرموده فی ظلل من الغمام ودر
عین المعانی آورده که این غمامی است که ظلهٔ بنی اسرائیل بوده در تیه
الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ ثابت است لِلرَّحْمَنِ
مر خدای را که بخشاینده است چه مدعیان زبان دعوی از ملک در بسته
باشند وَكَانَ وباشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران
عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ ویاد کن روزی را که از فرط حسرت
يَعَضُّ الظَّالِمُ می خاید ظالم عَلَى يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان می
گزد دست را چنانچه متحیران میکنند وگفته اند عقبة ابن ابی معیط
از سفری باز آمده مردمانرا ضیافت میکرد وبسبب جوار سید ابرار
صلعم طلبیده بود آن حضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگویی از طعام تو
نخورم عقبه آن سخن بر زبان راند واین سخن بابی بن خلف که با عقبه
دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد وگفت مگر از دین برگشته که سخن



محمد صلعم می شنوی وکلمه میگویی گفت از اخلاص واعتقاد نگفتم اما
عار داشتم که مهمان طعام من ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو
راضی نشوم تا آب دهن بر روی نیندازی نعوذ بالله عقبه بنزد حضرت
صلعم آمد وآن حضرت صلعم در دار الندوه در سجده بود آب دهن حواله
روی دلارای وی کرد ونعوذ بالله در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب
دهن از شعلهٔ آتش جان سوز گشت وبر آن حضرت صلعم نرسید
وبروی باز گشت وهر دو کرانهٔ روی بسوخت وتا زنده بود آن داغها
می نمود القصه حضرت صلعم گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که
سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت صلعم بقتل
او صادر شده بود بر دست حضرت علی مرتضی رض کشته گشت واین آیه
در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه ظالم روز قیامت بسیار بخاید
سر انگشت ندامت صاحب حقائق آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف
اصابع تا مرفق حق سبحانه وتعالی دیگر باره دست وی برویاند ودیگر باره می
خاید وخبر ندارد يَقُولُ میگوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میگرفتم
مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر صلعم سَبِيلًا راه که وی فرا گرفته که راه نجات
آنست يَا وَيْلَتَى ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نگرفتمی
فُلَانًا یعنی ابی ملعون را خَلِيلًا دوست واورا نمی شناختم لَقَدْ أَضَلَّنِي
بدرستی که گمراه کرد مرا وباز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کرد خدای تعالی
یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ حضرت پیغمبر صلعم بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از
آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست دیو دور از رحمت یعنی
دوست گمراه که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا
فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیانرا بمخالفت خدای تعالی
ورسول صلعم وچون در دام هلاک افتادند فرو می گذارد ایشانرا ونفع
نمی رساند وَقَالَ الرَّسُولُ وگفته رسول صلعم یعنی حضرت محمد صلعم در دنیا
یا فرماید در آخرت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که
قوم من گرفتند وساختند هَذَا الْقُرْآنَ این قرآنرا مَهْجُورًا منسوب
بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند واز استماع اعراض میکنند وَكَذَلِكَ
وهمچنین که این کفره را دشمن تو جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم ومقرر ساختیم
مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را ع
وفرعون مر موسی را ع وایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وَكَفَى بِرَبِّكَ
وبسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی

ونصيرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذين كفروا وگفتند آنانکه کافر
شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده
نشد عليه القرآن بر محمد صلعم قرآن جملة واحدة جمله یکبارگی یعنی یك
بار چنانچه توریت و انجیل كذلك همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت
تا ثابت گردانیم و قوت دهیم به باتصال وحی بعضی از پی بعضی فؤادك
دل ترا تا بتفریق وحی بر حفظ آن متمکن سازیم ورتلناه و بر تو خوانیم
قرآن بعضی از پی بعضی ترتيلا خواندن بمهلت و تأنی بی انقطاع بعید
این اعتراض مشرکان هیچ حاصل نداشت چه اعجاز قرآن بآنکه پراکنده یا
مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق فواید چند است یکی سهولت حفظ
چه موسی و داود ع که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده
بودند و آن حضرت صلعم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن
مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید نصرت میشد و سبب
زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه عمی که فرود می آید و متحدی بحدی
می نموده اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرائیل ع
آناً فآناً موجب تسلیه خاطر آن حضرت صلعم میشد و دیگر در قرآن
ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع
هر دو در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و
اجوبه و جواب در اسوله و اجوبه و جواب در عقب سؤال آید ولا يأتونك
بمثل و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن
کتاب تو سخنی نمیگویند الا جئناك بالحق مگر آنکه ما می آریم برای تو
جوابی راست و درست که برهان ساطع قول ایشان را رد کند واحسن
تفسيرا و می آریم آن چیز را که نیکوتر است از روی بیان الذين
يحشرون مشرکان آنانکه حشر کرده شوند على وجوههم بر رویهای
خود یعنی روی بر زمین نهاده می روند الى جهنم بسوی دوزخ اولئك
آن گروه شر مكانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان
بدتر است از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه
میزدند که ای الفريقين خير مقاما و احسن نديا واضل سبيلا و گم
تر و ناصواب ترند از جهة راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است ولقد
آتينا و هر آینه ما دادیم موسى الكتاب موسی را ع توریة بعد از
غرق شدن فرعون وجعلنا و گردانیدیم پیش از آن معه با او اخاه
هرون برادر او هرون را ع وزيرا یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه

فقلنا



فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید الى القوم بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل
او الذين كذبوا آنانکه تکذیب کردند باياتنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند
و آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان با او استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاك
کردیم ایشان را تدميرا هلاك کردنی باغراق دریای قلزم وقوم نوح و گروه
نوح ع لما كذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح ع و آنان
که پیش از وی بودند چون شیث و ادریس ع یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب
یك پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلق بعثت رسل را انکار نمودند اغرقناهم
غرق ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وجعلناهم و گردانیدیم قصه ایشان را للناس
برای مردمان آية نشانه یا از آن عبرت گیرند واعتدنا و آماده کردیم للظالمين
بر ستمکاران عذابا اليما عذابی دردناك وعادا و هلاك گردانیدیم
قوم عاد را بتکذیب هود ع وثمود و گروه ثمود را بتکذیب صالح ع واصحاب
الرس و اصحاب رس را و رس نام چاهی است عامه یا با آذربایجان یا با انطاکیه
که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار در وی کشتند یا چشمه و نخلستان بوده
از آن بنی اسد یا همان اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد او را
بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب
بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب ع بدیشان آمد و تکذیب
وی نمودند روزی که بر حوالی چاهی مجتمع شده با ایذاء شعیب ع مشغول شدند
که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند
یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند
پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده
بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از وی صاعقه
بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان
گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود
کردند حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحه او بهمه
الوان ملون بود و بجهة طول عنق عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ یا فخ گفتندی
مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد ایشان را در ربودی و فرو
بردی و بدین جهة او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید
کننده روزی دختری نزدیك رسیده بلوغ از میان ایشان بر بود
و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شر مکفی گردد ایمان
آرند پیغمبر ع بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از وی خبری و اثری
پیدا نشد و جز نام از و نشان نماند و در چیزها نایافت بدو مثل زنند کما قیل

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ۰ وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ۰ و صاحب
لمعات از این طاقی عشق برین وجه نشان میدهد ۰ عشقم که در دو کون
مکانم پدید نیست ۰ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ۰ القصه این قوم
بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند
و خدای تعم فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وقرونا و اهل قرنها
که بودند بین ذلک میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کثیرا
قرنهای بسیار که جز خدای تعم کسی ایشانرا نداند وکلا و هر یک از این
امثال ضربنا له الامثال بزدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم
قصههای پیشینیان و خبر کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم چون سخن
پیغمبران نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وکلا
و همه را تبرنا تتبیرا نیست کردیم نیست کردنی ولقد اتوا و هر آینه
آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت بر آن دیهی که
باران داده شد بر او مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد از این
دیه سدوم است که شهری بزرگ بود از مؤتفکات و لوط عم آنجا نشستی
و بعد از انقلاب حق سبحانه و تعم سنگ باران بر اهل آن و کفار قریش
بر آن دیار میگذشتند افلم یکونوا آیا نبودند که در مرور خود یرونها
دیدندی آنرا بدیدههای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتند بل کانوا بلکه
هستند که از روی کفر لا یرجون امید ندارند نشورا انگیختن را
یعنی بحشر ایمان ندارند واذا رأوک و چون می‌بینند ترا ان یتخذونک
فرا نمی‌گیرند ترا الا هزوا مگر مهزؤ به یعنی کسی که با او استهزا کنند
و از روی تهکم میگویند اهذا الذی آیا اینکس آنست که او را بعث
الله رسولا برانگیخت او را خدای تعم و فرستاد به پیغمبری صلعم ان کاد
بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت
و اظهار دلایل بر مدعای خود لیضلنا گمراه کند و باز دارد ما را عن الهتنا
از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها
بر عبادت آنها حضرت عزت جل شانه در جواب ایشان فرمود وسوف یعلمون
و زود باشد که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که به بینند عذاب
که از اهل ایمان و ایشان من اضل سبیلا کیست گمراهتر ضلال سبیل محمول
بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می‌پرستیدند
چون سنگ نیکو یا کلوخی یا چوب زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته
بر پرستش آن پرداختندی حق سبحانه و تعم فرمود ارایت آیا دیدی من اتخذ



کسی را فرا گرفت الهه هویه هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می‌پرستند
تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمامیست بدان صاحب تأویلات فرموده که هر
که بغیر خدای تعم چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت
هوای خود را می‌پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا می‌دارد سید حسینی قدس
در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی الله را با حوا عقد بستند و ابلیس و دنیی
بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از اشراح آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت
از وصلت اینان با هم هوا متولد شد در مهد طبیعت از جوش اخلاط
اربعه زینت یافت جمله اوصاف ذمیمه که در بازار دنیا رواج و رونق
از ایشان است از هوا مدد می‌یابند رسوم و عادات مردوده و مذاهب
ادیان مختلف همه از تأثیر او ظهور می‌یابد ۲ غباری که خیزد میان ره اوست
چه گویم که هر یوسفی را چه اوست ۰ قوت غلبه او تا حدی است که الهوی اول
اله عبد فی الارض در شأن او آورده شده و زبان قرآن در حق او چنین
فرموده که افرایت من اتخذ الهه هویه گوئی که اصل هواست و الهه باطله همه
فرع اویند و از ینجا که مخالفت هوا سبب وصول بحقیقت عادی است ۲
سر ز هوا تافتن از سروریست ۰ ترک هوا قوت پیغمبریست افانت تکون
آیا می‌باشی تو علیه بر آنکس که خدا را هوای خود ساخته وکیلا نگاه بان
که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیة قتال ام تحسب بلکه
گمان میبری ان اکثرهم بآنکه بسیاری مشرکان یسمعون می‌شنوند بگوش
هوش او یعقلون یا تعقل میکنند مر دلایل توحید را بعقیده اکثر معاندند و آنها
که ایمان نخواستند آورد خارج‌اند ان هم نیستند ایشان الا کالانعام
مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم در ادله تدبر در
ادله قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه‌ترند از انعام
چرا که ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا
می‌نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزند که ایشانرا سود دارد و مجتنب
از آنکه ایشانرا ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند
و در سیئات که موجب اشد مضارات است می‌آویزند الم تر آیا نظر نمی‌کنی
الی ربک بصنع پروردگار خود که بمحض قدرت کیف مد الظل چگونه
بکشید و بسط کند سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل
خوش‌ترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است
و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در این محل هر دو منتفی است و
لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود ولو شاء و اگر خواستی خدای تعم

لجعله هر آینه کردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و دایم یافته بریك منوال
ثم جعلنا الشمس پس کردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا
راه نمای چه سایه جز آفتاب شناخته نشود ثم قبضناه الینا بسوی خود
قبضا یسیرا فرا کرفتن آسانی یعنی اندك اندك شعاع شمس را بجهة ارتفاع
او بجای سایه آوردیم و او را فرا کرفتیم چه اکر یکبار مقبوض شدی مهمات
مردمانی که بسایه باز بسته معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است
یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بر لیل یعنی خدای تعالی در شب بسط سایه
زمین کرده عالم را تاریك ساخت و آنرا دوامی نداد و آفتاب را طالع ساخته
دلیل شناخت و کردانیدیم که بین الاشیا باضدادها و اوقات روز را دایم ساخته
بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد یا قولی باز شب در آمد و این دو زمان را جهت
آرامش و آرایش خلق معین کردانید در عین المعانی آورده اند که مد ظل
اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نبوت سلام
که طلوع جمال سید انام صلعم از افق اکرام طالع کشت و اکر آن سایه دایم بودی
خلق در تاریکی غفلت ماندی و بروشنی آکاهی نرسیدی کر نه خورشید جمال
یار کشتی رهنمون از شب تاریك غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف
الاسرار کوید این آیت از روی ظاهر مصطفی صلعم و بفهم اهل حقیقت اشارت است
بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلعم در سفری
بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران پیاده بودند و سایه درخت
اندك حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله سایه آن درخت ممدود کردانید
چنانچه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیت نازل شد
و نشان خصوصیت و قربت آنکه فرمود الم تر الی ربك کیف مد الظل
موسی ع بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را صلعم
بی طلب فرمود که نه مرا می بینی و در من می نکری دیکر چه خواهی فرق است
میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در و از حقایق سلمی
چنان مفهوم می شود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت
رسالت صلعم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن
و قبض اشارت بر سقوط رسوم و وسایط و کفته اند که چون آفتاب محبت
از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید
آنکاه محب را کفت آخر نظری بسوی ما می فکنی الم تر الی ربك کیف مد
الظل و در امتداد او را به بینی در خانه بکل خدای ماند همه چیز
قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اکر حرکت شخصی نباشد سایه متحرك



نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اکر آفتاب احدیت از مطلع عزت نتابد
از سایه اثر نماند چه هر سایه که هست سایه آفتاب شود و آفتاب بحکم ثم
قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر کیرد ✱ روی صحرا چو همه پر تو خورشید
کرفت ✱ نتواند نفس سایه بدان صحرا شد ✱ دقایق و حقایق این آیت بسیار است
مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر میرود و منه المعونة و المدد
وهو الذی جعل و او آنکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را
لباسا پوششی تا در وی آرام می کیرید والنوم سباتا و خواب را راحتی تا بدان
آسایش می یابید وجعل النهار و کردانیدیم روز را نشورا برای برخاستن
در طلب معیشت پراکنده شدن و کفته اند نوم مشابه موت است و نشور که
برانکیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرك در حکم لقمان
مذکور است کما تنام فتوقظ کذلك تموت و تنشر وهو الذی ارسل الریاح
و او آنکس است که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندکان
بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت که او باران است یعنی وزیدن
ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر دراوان آن وانزلنا و فرو فرستادیم
من السماء از ابر آسمان ماء طهورا آبی پاك و پاك کننده لنحیی به
تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده یعنی موضعی که درخشك
سال بوده یا مکانی که در زمستان خشك و افسرده کشته ونسقیه
و بیاشامانیم آن آب را مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان
واناسی کثیرا و مردمان فراوانرا از اهل بوادی چه از ارباب قری بدون
آب انهار و منابع هست بدان آشامیدن باران مستغنی اند ولقد صرفنا
و بدرستی که مکرر کردانیدیم باران را بینهم میان مردمان در بلاد
مختلفه و اوقات متغایره و بصفتهای متفاوت بعضی بزرك قطره و بعضی
ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت
ما را و تفکر کنند در آن نعمت و شکر آن بجای آورند فابی اکثر الناس
پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفورا مکر ناسپاسی
و کفران نعمت ولو شئنا و اکر می خواستیم لبعثنا هر آینه بر می انکیختیم
فی کل قریة در هر دیهی و مجمعی نذیرا بیم کننده اما بجهة تعظیم
شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا برکافه مردمان تا روز
قیامت مبعوث ساختیم ولا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را بدین
آنچه دعوت میکنند وجاهدهم و جهاد کن با ایشان به بقرآن یا به
اسلام یا بشمشیر یا به ترك طاعت ایشان جهادا کبیرا جهادی بزرك

یعنی سخت و بسیار **وَهُوَ الَّذِي** واوست آنکسی که بحکمت شامل **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ**
بهم گذاشت دو دریا را مجاور و ملاحق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند **هَذَا عَذْبٌ**
**فُرَاتٌ** این یکی آب شیرین تشنگی نشاننده **وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ** وآن دیگر
شور بتلخی زننده یعنی فارس و روم **وَجَعَلَ** و بساخت میان این دو دریا
**بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا** میان ایشان حاجزی ومانعی از قدرت خود **وَحِجْرًا مَحْجُورًا**
وحدّی مقرّر کردانید حرام وناروا که یکی بر دیگری غلبه کند ودر لباب
کوید عذب فرات جویهای بزرک است چون نیل و سیحون و دجله و جیحون
وملح واجاج وسایر دریاها واز برزخ آیتهاء بینا بانها و شهرها که
واقع است محققان برآنند که بحرین خوف ورجاست که در دل مؤمن که
هیچ یک بر دیگری غلبه نکند که لو وزن خوف المؤمن ورجاءه لاعتدلا
وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ** واوست آنکسی
است که بیافرید **مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا** از آب آدم را ع یعنی آنکه طینت او را بدان تخمیر
کرد وآن جزویست زماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی **فَجَعَلَهُ** پس کردانید
او را **نَسَبًا وَصِهْرًا** خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشانرا دو قسم کرد ذکور که
نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت با ایشان وجود کیرد و کویند
نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحت با او حلال باشد **وَكَانَ**
**رَبُّكَ** وهست پروردکار تو **قَدِيرًا** توانا بر آفریدن بنین وبنات **وَيَعْبُدُونَ**
ومی پرستند مشرکان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای تع **مَا لَا يَنْفَعُهُمْ** آنچه ایشانرا
نفع نرساند چون پرستش او کنند **وَلَا يَضُرُّهُمْ** وزیان نکند اکر او را نپرستند
مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای تع **وَكَانَ الْكَافِرُ** وهست نا
کرویده **عَلَى رَبِّهِ** بر نافرمانی پروردکار خود **ظَهِيرًا** هم پشت شیطان
ومعاون او **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ** ونفرستادیم بکافه خلق **إِلَّا مُبَشِّرًا** مکر مژده دهنده
مؤمنان بمثوبت الهی **وَنَذِيرًا** وبیم کننده کافرانرا بعقوبت نامتناهی **قُلْ مَا**
**أَسْأَلُكُمْ** بکو نمی خواهم شما را **عَلَيْهِ** بر تبلیغ رسالت **مِنْ أَجْرٍ** هیچ مزدی
**إِلَّا مَنْ شَاءَ** مکر ایمان هر کسی که خواهد **أَنْ يَتَّخِذَ** آنکه فرا کیرد **إِلَى رَبِّهِ**
بسوی رضای قرب پروردکار خود **سَبِيلًا** راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت
مؤمنان است نیز اکر مرا بر عند الله اجری مقرر است وثابت شده که هر پیغمبری را
برابر عباد وصلحای امت او ثواب خواهد بود **وَتَوَكَّلْ** وتوکل کن در استیفاء
اجور خود **عَلَى الْحَيِّ الَّذِي** بر آن زنده که هرکز **لَا يَمُوتُ** نه میرد که متوکل بر
زندهٔ کانی دیکر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند **وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ** وبه پاکی
یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالی که ستایش کوینده باشی بر وی باوصاف کمال



**وَكَفَى بِهِ** وبسنده است خدای تع **بِذُنُوبِ عِبَادِهِ** بکناهان پوشیده وآشکاراء
بندکان خود **خَبِيرًا** دانا ومطلع بر آنها **الَّذِي** آن خداوندی که بتوانایی بیعجز
**خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** بیافرید آسمانها وزمینها را **وَمَا بَيْنَهُمَا** وآنچه میان
ایشانست ازارکان ومواليد **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در مقدار شش شبانروز
از ایام دنیا **ثُمَّ اسْتَوَى** پس مستولی شد امر او **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش مجید
که بزرکترین مخلوقاتست **الرَّحْمَنُ** اوست بزرک بخشایش **فَاسْأَلْ بِهِ**
پس بپرس از ذات وصفات او **خَبِيرًا** دانایی را که سؤال کنی از خلق واستواء
کسی که دانا بود بآن **وَإِذَا قِيلَ** وچون کفته شود **لَهُمُ اسْجُدُوا** مر مشرکانرا
که سجده کنید **لِلرَّحْمَنِ** مر خدای بخشاینده را **قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ** کویند کیست رحمن
یعنی اسمی است که مسمّای او را نمی شناسیم چه کافران رحمان بر خدای تع اطلاق
نمی کردند چون بسجده مأمور کشتند کفتند ما رحمانرا نمیدانیم **أَنَسْجُدُ** آیا سجده
کنیم یعنی نکنیم **لِمَا تَأْمُرُنَا** مر آنچیزرا که میفرمایی که بسجده او **وَزَادَهُمْ** وزیاده
میکند ذکر رحمان با امر بسجده او مر کافرانرا **نُفُورًا** رمیدن از ایمان ودور
شدن از راه حق واین سجده هفتم است بقول امام اعظم وبقول امام شافعی رض سجده
هشتم واین را در فتوحات سجده نفور وانکار میکویند و میفرماید که چون مؤمن
در تلاوت این سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار پس این سجده را امتیاز نیز
توان کفت **تَبَارَكَ الَّذِي** بزرکست آن خدایی که بقدرت کامله **جَعَلَ فِي السَّمَاءِ**
بیافرید در آسمانها **بُرُوجًا** برجهای دوازده کانه یا قصرهایی که حقیقت آن
جز او نداند **وَجَعَلَ فِيهَا** وبیافرید در آسمان یا بروج **سِرَاجًا** چراغی را که
آفتابست **وَقَمَرًا مُنِيرًا** وماهی روشن یا روشنی بخشنده **وَهُوَ الَّذِي** واوست
آنکسی که بحکمت تمام **جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** کردانید شب وروز را **خِلْفَةً**
خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیکر در صفات واحوال یا خلف از یکدیکر
وذهاب ومجی واین کردانیدن دلیلست **لِمَنْ أَرَادَ** مر آنکسی را که خواهد
**أَنْ يَذَّكَّرَ** آنکه یاد کند بدایع قدرت وصنایع فطرت در ایجاد لیل ونهار
**شُكُورًا** یا خواهد سپاسداری وشکر کذاری بر نعمتهای حضرت باری تع
که تعاقب شب وروز از آن جمله است **وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ** وبندکان یا پرستندکان
خدای بزرک رحمت کننده اضافت برای تخصیص وتفضیل است در فصول
آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه وتع این عباد نیز خاص
بارکاه اویند واین بندکان **الَّذِينَ يَمْشُونَ** آنانند که میروند **عَلَى الْأَرْضِ**
بر زمین **هَوْنًا** از روی تواضع با سکینه ووقار یا میروند با اذان ونیکو
کاران **وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ** وچون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان وسخن

بي ادبانه در فكنند كويند ايشان قالوا سلاما قولي با سلامت يعني سخني كويند
كه دران سلامت باشند از اثم و ترك تعرض سفهاست و اعراض از مجادله
و مكالمهٔ ايشان كما قال المحقق الرومي * اكر كويند زراقي و سالوس * بكو هستم از آن
دو صد چندان و ميرو * وكر از خشم دشنامي دهندت * دعا كن خوشدل و خندان
و ميرو * و چون از مجاهلهٔ ايشان باخلق در صحبت خبر داد و از معاملهٔ ايشان
باحق در خلوت بدين آيت ديكر خبر ميدهد والذين يبيتون و آنانكه شب
بروز مي آرند لربهم براي پروردكار خود سجدا سجده كنندكان در
وقتي وقياما و برپاي ايستادكان در وقتي ديكر مراد سجده و قيام نماز
است والذين و ايشان آنانند كه با وجود اجتهاد در طاعت و انصاف
بخشوع روز و خضوع شب يقولون ميكويند از روي ترس كاري
ربنا اصرف اي پروردكار ما بكردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب
دوزخ را ان عذابها بدرستي كه عذاب دوزخ كان غراما هست دايم و لازم
يعني جاويد است انها بتحقيق دوزخ ساءت مستقرا بد آرام كاهست
ومقاما و بد جاي بودني والذين اذا انفقوا و ايشان آنانند كه چون نفقه
كردند ولم يسرفوا و اسراف نمودند و از حد نبردند يعني در معاصي
و محرمات صرف نكردند ولم يقتروا و تنك فرا نكرفتند و بخل نورزيدند يعني
حق الله تعالى از مستحق باز نداشتند وكان و بود ايشانرا بين ذلك
ميان اسراف و اقتار قواما راست ايستادهٔ يعني طريقهٔ اعتدال
مرعي داشتند و از طرفين كه مذموم است احتراز نمودند * وسط را مكن هر
كز از كف رها * كه خير الامور است اوسطها * آورده اند كه بعضي از مشركان بجناب
رسالت مآب آمده كفتند اي محمد صلعم ما شرك آورديم و خون بناحق بسيار
كرديم و زنا و فجور از ما صادر يافته اكر اين خداي كه تو ما را به پرستش او مي
خواني از سر اين كناهان در مي كذرد ما مي توانيم كه ايمان آريم آيه آمد كه
والذين لا يدعون و عباد الرحمن آنانند كه نخوانند و نپرستند مع الله با خداي تعالى
الها آخر خداي ديكر را ولا يقتلون النفس و نكشند آن نفس را كه
التي حرم الله حرام كرده است خداي تعالى قتل آن نفس الا بالحق مكر بحق يعني
بموجبات قتل كه آن سه است زنا و قتل و سعي در زمين بفساد ولا يزنون
و زنا نكنند چه امهات معاصي اين سه كبيره اند و در صحيحين از ابن مسعود
رض آورده كه رسول صلعم را پرسيدم كه كدام كناه بزركتر است فرمود آنكه
همتا كوئي خدايرا و حال آنكه او ترا بيافريده كفتم پس ديكر كدام كناه فرمود
آنكه فرزند خود را بكشي از ترس آنكه با تو طعام خورد كفتم پس ديكر كدام كفت



زنا با زن همسايهٔ خود پس بتصديق قول حضرت پيغمبر صلعم اين آيه آمد كه
بندكان پسنديده شرك نيارند و قتل بناحق و زنا نكنند ومن يفعل و هر
كه بكند ذلك آنچه مذكور شد از كباير يلق ببيند اثاما جزاي
بزه كاري خود و كفته اند آثام وادي است در دوزخ كه زناكاران را در آن
عقوبت خواهند كرد يا چيزي است كه سيلان ميكند از اجسام دوزخيان
مثل خون و ريم يا آثام و غي دو چاه اند در دوزخ براي عذاب جمعي مقرر
يضاعف دو تو كرده شود له العذاب مر كنندهٔ اين كارها را عذاب
يوم القيمة روز رستخيز ويخلد و جاويد ماند فيه در عذاب مهانا
در حالتي كه خوار و بي اعتبار باشد الا من تاب مكر آنكه توبه كند از شرك
وآمن و بكرود بخدا و رسول صلعم وعمل صالحا و كند كردار شايسته فاولئك
پس آن كروه يبدل الله بدل ميكند خداي تعالى سيئاتهم حسنات كناهان
ايشانرا بر نيكويها يعني سوابق معاصي را بتوبه محو كند و لواحق طاعات بجاي
آرد يا بدل كند ملائكه معصيت را در نفس ملائكهٔ رحمت يا توفيق دهد
او را با ضداد اعمال ما سلف يا در دنيا بدل كند كفر او را با يمان و در آخرت مبدل
سازد سيئهٔ او را بحسنه وكان الله و هست خداي تعالى غفورا آمرزندهٔ
كناهان را بتوبه رحيما مهربان بر ايشان باثبات توبه در دل ايشان و
من تاب و هر كه توبه كند از معاصي مراد غير شرك و قتل و زناست يعني هر كه
از معاصي ديكر نيز غير آنها توبه كند و دست باز دارد وعمل صالحا و بكند
عمل ستوده يعني تلافي ما فات نمايد فانه يتوب پس بدرستي كه او باز
ميكردد الى الله بسوي خداي تعالى متابا بازكشتني يا رجوع ميكند بحق
رجوع پسنديده والذين و بندكان حق آنانند كه لا يشهدون الزور
حاضر نشوند بعيد مشركان و يهود و نصارى يا ببازيكاه ايشان يا بمجلس
غنا يا بصحبت مبتدعان يا كواهي دروغ ندهند واذا مروا و چون بكذرند
باللغو بچيزي ناپسنديده مروا كراما بكذرند بردباران و پرهيز
كاران يا نهي كنندكان از آن والذين اذا ذكروا و آنانند كه چون پند
داده شوند بآيات ربهم باياتهاي پروردكار ايشان يعني مواعظ قرآن
لم يخروا عليها بروي در نيفتادند بران يعني نه ايستاده نزديك استماع
آن صما كران كه نشنوند اسرار آنرا وعميانا و نه كوران كه نه بينند
انوار آنرا بلكه بكوش هوش شنيدند و بديدهٔ بصيرت جلوات جمال آنرا ديدند
حاصل آنكه از آيات الهي تغافل نورزيدند والذين يقولون و آنانكه ميكويند
ربنا هب لنا اي پروردكار ما ببخش مارا من ازواجنا از زنان وذرياتنا

وفرزندان ما قرة اعين کسی که روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالح اند که چون
مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او پاک شود و چشم او روشن
کرده واجعلنا و کردان ما را للمتقين اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی برای
پرهیزکاران که شایستهٔ امامت متقیان باشیم اولئك آن گروه که مذکور شدند
يجزون الغرفة پاداشت داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلندتر موضعی در آن
وگفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبد الوهاب آورده که
کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زر و لؤلؤ و نقره و مرجان و اینچنین
منازل بدیشان دهند بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذاء از
کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج ويلقون و به بینند یعنی بیابند
وحفص يلقون خواند بتشدید و بر صیغهٔ مجهول یعنی عطا داده شوند
فيها در بهشت تحية وسلاما و سلامتی از آفات یا دعا بی زندگی
و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیه از ملائکه
یابند و سلام از خدای تعالی شنوند خالدين در حالتی که جاوید باشند فيها
در غرفه یا در بهشت حسنت مستقرا نیکو قرارگاهی است بهشت ومقاما
وجای بودنی قل بگوای محمد صلعم مکیان را ما يعبؤا بكم ربي چه وزن
نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای تعالی لولا دعاؤكم
اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر ورا چه شرف انسان بشناخت و عبادت
فقد كذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید او و تقصیر نمودید و عبادت
حق تعالی فسوف يكون پس زود باشد تکذیب شما لزاما ملازم شما
که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ
برد و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر است والله اعلم

سورة الشعراء آيه بسم الله الرحمن الرحيم طسم

در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآن اند و
لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسماء الهی
یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند
مشیر است بطوبی و سوره حضرت محمد صلعم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارت
است بطیران مرغان هوائی وحدت که طایر اند بالله و سین عبارت از سیر
روندگان طریقت معرفت که سایر اند الی الله و میم ایما میکند بمشی
سالکان سبیل عبودیت که میروند فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان
وسیر متوسطان و مشاهدهٔ منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که
حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و ثناء جبروت لم یزلی



ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم چیست آنکه تلك این سوره آيات
الكتاب المبين آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام
حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل
ظاهر میگرداند و مقامات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون
قریش اینچنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلعم
بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بر خاطر مبارک او شاق آمد
حق سبحانه و تعالی بجهة تسلی دل مقدس وی آیة فرستاد که لعلك مگر تو
باخع نفسك هلاک کننده و کشنده نفس خودی الا يكونوا بآنکه
نمی شوند ایشان مؤمنين گرویدگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم که
ننزل عليهم فرو فرستادیم برایشان من السماء از آسمان آية نشانه
از آیات قیامت تا بلیه از بلاهای قاهره و قاسره فظلت اعناقهم پس
گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان شوند لها
مر آن آیات را خاضعين فروتنان و انقیاد کنندگان وما يأتيهم و نمی
آید بدیشان من ذكر هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده
محدث نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید الا بعد
از دیگری الا كانوا مگر آنکه باشند عنه معرضين از آن روی گردندگان
فقد كذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود
مصر اند فسيأتيهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ
یا بوقت بعث یا روز بدر انبؤا ما كانوا به خبرها آنچه بودند که بدان
يستهزءون استهزا میکردند و باور نمیداشتند و بعد از بیان آن اخبار
پشیمانی نفع ندهد امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمانی
شوی و سود ندارد اولم يروا آیا نمی گروند مکذبان و نگاه نمیکنند
الى الارض بسوی زمین که بمحض قدرت كم انبتنا چند برویانیدیم
فيها در وی بعد از مردگی و فسردگی او من كل زوج از هر صنفی گیاه
كريم نیکو و پسندیده ان في ذلك بدرستی که در این رویانیدن
لاية هر آینه دلالتست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وما كان
اكثرهم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مؤمنين گرویدگان
باوجود مشاهده چنین علامتها وان ربك و بدرستی که پروردگار تو هو
العزيز اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرحيم مهربان ببسط
بساط عطا برای مؤمنان واذ نادى و یاد کن آنرا که ندا کرد ربك موسى
پروردگار تو موسی را ان ائت بآنکه بیاید القوم الظالمين بگروه ستمکاران

قوم فرعون یعنی قوم فرعون که بر خود ستم کردند بشرك و بر بنی اسرائیل بجور
بگو ایشان را الا یتقون آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست
از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی ع ای پروردگار
من انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند
و برسالت مرا باور ندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب
ولا ینطلق لسانی و نگشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد فارسل
پس بفرست جبرائیل ع را الی هرون بسوی هرون ع برادر من و او را شریک
من گردان برسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم ولهم علی و مر ایشان را
بر من ذنب دعوی گناهست مراد قتل قبطیست و بزعم ایشان گناه میگوید
فاخاف پس می ترسم ان یقتلون آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از
اداء رسالت قال گفت خدای تعالی کلا باز ایست ازین گمان که ایشان
بر تو دست نیابند فاذهبا پس بروید تو و برادر تو بایاتنا بنشانهای
ما یعنی دلایل قدرت و حجت نبوت انا معکم بدرستی که من با شما ام مستمعون
شنونده آنچیزی را که میان شما و فرعونیان یعنی هرچه شما و ایشان گوئید
و کنید بر ما پوشیده نیست فاتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا
پس بگویید انا رسول رب العالمین ما فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ارسل
و سخن اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان
بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع
بفرمان ملك علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یك سال ملاقات
فرعون میسر شد و چون فرعون او را بشناخت و بر سبیل امتنان
قال گفت ای موسی ع الم نربك نه ترا پروردیم فینا در میان خویش
ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیك بولادت ولبثت و درنگ کردی
فینا در منزلهای ما من عمرك سنین سالهای از عمر خود یعنی بیست سال
باما کلن ابیدی وفعلت و کردی فعلتك التی فعلت آن کردنی که کردی
یعنی قاتوئی قبطی که خبان من بود کشتی وانت من الکافرین و تو از ناسپا
سانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی ع
که کردم آن کردنی اذا آن هنگام وانا من الضالین و من بودم از غافلان
یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته شود ففررت منکم پس
بگریختم از شما لما خفتکم آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین
رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من بعد از رجوع از مدین
حکما علم و فهم یا نبوت وجعلنی و گردانید مرا من المرسلین از فرستادگان

خود



خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبران که بخلق فرستاد وتلك نعمة و آن نعمتی که تو
تمنها علی منت می نهی بآن بر من ان عبدت آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را ع و مرا بفرزندی داشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدرست
تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آنست که بنی اسرائیل را بندگی
گرفتی یعنی اگر تو ایشان را تعبد نکردی مادر من مرا در دریا نمی انداخت و قوم
من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود
که موسی ع گفت انا رسول رب العالمین اسلوب سخن بگردانید و از روی امتحان
قال فرعون گفت فرعون وما رب العالمین و چیست پروردگار
عالمیان و چه چیز است سؤال از ماهیت کرد قال گفت موسی ع در جواب او
رب السموات والارض اوست پروردگار آسمان و زمین وما بینهما و آنچه در
میان ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین بیگمانان در تحقیق
صفات حق موسی ع اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین
دلایل حکمت و آثار قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر آنان را که گرداگرد
او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند زیورها بسته و بر کرسیهای
زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت
پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر میدهد قال گفت موسی ع دیگر
باره ربکم خدای من آفریدگار شماست ورب آبائکم الاولین و پروردگار
پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر و اوضح از بتامل
قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستاده شما بر
سبیل سخریه او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما
لمجنون هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سؤال نمیدهد قال گفت موسی ع
رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغربست وما بینهما
و آنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم
کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز برین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچ کس را
از حقیقت حق سبحانه و تعالی آگاهی ممکن نیست هرچند در عقل و فهم و حواس و قیاس
گنجد ذات حق سبحانه و تعالی از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثاتند و محدث را
جز ادراك محدث نتواند کرد آنکه او از حدث برآورده چه شناسد که چیست
سر قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست قال گفت
بعد از آنکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فرا گیری ای موسی الها
معبودی غیری بجز من لاجعلنك هر آینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان
آورده اند که بحبس فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را در حفره عمیق می انداختند

که در انجا هیچ نمی دید و نمی شنید و بیرون نمی اورده اند الا مرده موسی ع چون ذکر
سخن شنید قال اولو جئتك آیا اگر چه بیارم واگر بیارم ترا بشیء مبين بچیزی
روشن یعنی بیارم معجزه روشن و هویدا قال فأت به گفت فرعون بیار آن چیز را ان
كنت اگر هستی من الصادقين از راست گویان در دعوی خود فالقى عصاه پس
بینداخت موسی ع عصای خود را فاذا هي پس آنجا عصا پس از افکندن ثعبان مبين
اژدهای آشکارا یعنی ثعبانی او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان
که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت ونزع
و بیرون آورده يده دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بود بفرعون نمود
بگریبان در آورده فاذا هي پس آنجا دست او بيضاء سفید و درخشنده بود
للناظرين مر نظر کنندگان را گفته اند شعاع دست مبارك موسی ع بمثابه نور آفتاب
دیده را خیره ساختی قال گفت فرعون للملأ حوله مر اشراف قوم را که گرد اگرد او
بودند ان هذا بدرستی که این مرد لساحر عليم جادوییست دانا فرعون ترسید
که کسان وی بموسی ع ایمان آرند و حیله برانگیخت و گفت این جادوییست که
در فن سحر مهارتی تمام دارد يريد ان يخرجكم میخواهد که بیرون کند شما را
من ارضكم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادویی خود فماذا تامرون پس
چه میفرمایید مرا شما در کار او و معجزه موسی ع او را از اوج دعوی ربوبیت
بحضیض مشاورت با قوم افکند تا از رتبه انا ربكم الاعلى تنزل نموده از
پرستندگان خود در کار موسی ع مدد طلبید قالوا ارجه گفتند حبس کن او را
واخاه و برادر او را یا تو قفا فکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از
ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وابعث و برانگیز و بفرست
في المدائن در شهرهای مملکت خود حاشرين جمع کنندگان یعنی
ایلچیان روان بهر شهری ياتوك بكل سحار تا بیارند هر کجا نیک جادوییست
عليم دانا و بر سر آمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد
فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لميقات يوم برای هنگام
روزی معلوم دانسته شده و وعده داده که الیوم الزینة بود وقيل
و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان یعنی اهل مصر را هل انتم
آیا هستید شما مجتمعون فراهم آینده و جمع شوید لعلنا شاید تا
همه باتفاق نتبع السحرة پی روی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم
و در دفع موسی ع و مدد ایشان پا پی روی ایشان کنیم ان كانوا اگر باشند
هم الغالبين ایشان غلبه شدگان بر موسی ع و هرون ع فلما جاء السحرة
پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را بار داد و دلنوازی



بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند فرعون را ائن لنا آیا ما را
باشد لاجرا مزدی نزدیک تو ان كنا اگر باشیم نحن الغالبين ما غلبه
کنندگان بسحر بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را
وانكم اذا و بدرستی که باشید آن وقت لمن المقربين از جمله نزدیک شدگان
بمن یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان
بر این وعده مستظهر گشته جادوییهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت
معلوم در برابر حضرت موسی ع صف بر کشیدند گفتند ای موسی ع اول تو می
افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسى گفت موسی ع مر ایشان را
القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکندنی اید مر او را فالقوا
پس بیفکندند حبالهم وعصيهم رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته
خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند بعد از آنکه
عصاها و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده از مردمان غریو برخاست
بعزة فرعون بعزت و قوت غالبیه فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که
ما غلبه کنندگانیم بر موسی ع و هرون ع فالقى موسى پس بیفکند موسی ع بامر
حضرت الهی جل جلاله عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هي
پس آنجا عصا اژدها شده تلقف فرو می برد ما يافكون آنچه تزویر
می ساختند و بصورت ما یخیلونی می نمودند فالقى السحرة پس بروی در افکنده
شدند ساحران سجدا سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا
بر ثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا امنا گفتند گرویدیم
برب العالمين بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند رب موسى وهرون آفریدگار
موسی ع و هرون ع تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان
سحره خبر یافت ایشان را طلبید قال ءامنتم گفت آیا تصدیق کردید
بخصوص امنتم بر طریق خبر خوانده یعنی گرویدید له موسی را ع قبل ان اذن
پیش از آنکه دستوری دهم لكم شما را در ایمان بوی انه لكبيركم بدرستی
که او مهتر شماست الذي علمكم السحر آنکه بیاموخت شما را سحر با یکدیگر
اتفاق کرده اید در هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید
که عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی ع پس بیان عقوبت کرد
لاقطعن هر آینه ببرم ايديكم وارجلكم دستها و پاهای شما را من خلاف
مخالف یکدیگر از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کرده اید
ولاصلبنكم اجمعين و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت
گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده لا ضير هیچ ضرری و رنجی نیست

بوما از تهدید تو وما از موت نمی ترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که بثواب پروردگار خود مُنقَلِبُونَ
بازگردندگانیم إِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم أَن يَغْفِرَ آنکه بیامرزد لَنَا رَبُّنَا
برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا گناهان ما را أَن كُنَّا برای آنکه ما بودیم
از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گروندگان بخدای تعم آورده اند که فرعون بفرمود دست
راست و پای چپ آن مؤمنان ببریدند و ایشانرا از دارهای بلند آویختند و موسی ع برایشان
می نگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بنظر
وی درآورده تا تسلی یافتند ❊ جادوان کان دست و پا درباختند ❊ در فضای قرب
مولا تاختند ❊ کو برفت آن دست و پا برجای آن ❊ رست از حق بالهای جاودان ❊ تا بدان
پرها بر پرواز آمدند ❊ در هوای عشق شهباز آمدند ❊ پس موسی ع بعد ازین سورة چند
سال دیگر در میان فرعونیان میکردید و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز عناد و
فساد ایشان زیاده می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی ع
با قوم خود از مصر بیرون کما قال تعم وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی ع أَنْ
أَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا آنکه ببر شب بندگان من یعنی بنی اسرائیل که نجاة شما و هلاک کفره
درآنست إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ بدرستی که از پی شما درآمده شوند یعنی فرعون و قوم او از پی شما
درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشانرا غرقه سازیم و در مختار آورده که موسی ع بنی اسرائیل را
فرمود تا پیرایها و زیورها به بهانه از قبطیان آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم که
اهالی خود را بآن بیارایم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت
طلوع قمر در فلان موضع جمع بشوند ایشان برین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت
رحیل شد راه دروازه برایشان مشتبه شد و معلوم فرمودند که یوسف صدیق ع
دعا فرموده که بنی اسرائیل تا تابوت مرا بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن
قوم کسی را از مدفن یوسف ع اطلاع نبود موسی ع بخود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف ع
مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از عام خود عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی ع
باشد در بهشت او را خبردار کرد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج
آن اشتغال نمود و وقتی که قمر رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر ایشان
بقبطیان رسید چه پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت
نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان دوند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم
بمرد بتعزیه او مشغول شدند و دوین روز فرعون بجمع کردن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ پس بفرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرها که بپای تخت نزدیک بود
جمع کنندگان لشکر را و گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ
گروه اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته
و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از زنان



و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا
نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروهی بسیار اندک اند وَإِنَّهُمْ
و ایشان لَنَا مارا لَغَائِظُونَ بخشم آرندگان اند چه از ما گریخته اند یا از برای آنها
قوم ما برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه یعنی لشکرها حَاذِرُونَ سلاح داراانیم
و دانندگان مراسم حرب تعریض است با آنکه قوم موسی ع نه سلاح تمام
دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُم پس بیرون آوردیم فرعونیانرا
یعنی خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِّن جَنَّاتٍ از بوستانها
وَعُيُونٍ و از چشمه سارها وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
و از منزلهای نیکو كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث
دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را ع قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده
همه اموال قبطیه را بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت
داود نبی ع بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات مصر این شدند القصه
فرعون ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در
قلب قرار گرفت ❊ یکی لشکر سرا پا غرق جوشن ❊ شده در موج چون دریای
آهن ❊ چو چشم دلبران پر کین و خونریز ❊ بقصد خون مردم تیغها تیز فَأَتْبَعُوهُم
پس از پی درآمدند بنی اسرائیل مُّشْرِقِينَ قصد کنندگان بجهت مشرق
که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق
آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر
موسی ع بکناره دریای قلزم رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه اثر
فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند که هر دو
گروه مر یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ گفتند یاران موسی ع إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هم
اینک ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را درخواهند یافت و بدست
ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی ع كَلَّا نه چنین است ایشان
شما را درنمی یابند إِنَّ مَعِيَ بدرستی که با منست بیاری و مددکاری رَبِّي
پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجاة پدید
آرد محققان گفته موسی ع در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی
ربی و حضرت پیغمبر ما صلعم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرموده
تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدانست
و حبیب ما ع از حق بخود نظر کرد و این مقام مرادانست مرید هر چه گویند آن کند و مراد
هر چه گوید چنان کنند ❊ این یکی روی او در روی دوست ❊ وان دگر را روی او

خود روی اوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند
حق سبحانه وتعالی حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون
قوم خود را گفت فرود آیید تا ارتفاع یابد ولشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت
کجا روی که نه هر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبهٔ رسانیدند که موسی ع
بنالید وحی در رسید که ما دریا را حکم تو کردیم برو وحکم فرمای چنانچه فرمود فَأَ
وْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی ع أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ
الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی ع برلب دریا در آمد وعصا بروی زد وگفت
یا اباخالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس شکافت دریا ودر وی دوازده راه پدید آمد
فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هرپاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوه
بزرگ وفی الحال بادی در تک دریا وزید وگل خشک شده وهر سبطی از راهی بدریا
در آمدند وَأَزْلَفْنَا وجمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند
یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون بکنار دریا رسید وآن حال
مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که
دریا از هیبت من شکافته شده وهامان بطریق مساره با وی گفت تو خود می دانی
که این صورت بدعای موسی ع واقع است زینهار بدریا در میا بی که هلاک شوی
فرعون خواست که عنان برتابد پس جبرائیل ع بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون
بدریا افکند فرعون بر ایغری تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده عنان تمالک
از دست داده روی بدریا نهاد ولشکریان همه فوج از راهی بدریا در آمدند ومیکائیل ع
از عقب آن لشکر می آمد وایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا آمدند وحکم الهی
در رسید که دریا بحال خود باز رود ویکبار آبها بهم پیوست ومجموع فرعونیان
غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبرت کردند وبرکنارهٔ دریا قرار گرفتند کما
قال الله تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَى ونجات دادیم موسی را ع وَمَنْ مَعَهُ وهر که با او بود أَجْمَعِينَ
همه ایشان ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق گردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در نجاة موسی وقوم او وهلاک فرعون وحزب او لَآيَةً هر آینه علامتی است روشن
ودلالة هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ
گروندگان چه از تمامی قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود وگویند کسی جزوی
ایمان نیاورد واو با حضرت موسی ع از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی
که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب وکسیرا قوت غلبه برو نیست الرَّحِيمُ
مهربان است عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ عَلَيْهِمْ وبخوان بر مشرکان
عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم ع که ایشان بدو نسبت درست میکنند وبفرزندی
او مفتخر اند ومستظهر إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع لِأَبِيهِ مر پدر خود را



وَقَوْمِهِ وقوم خود یعنی اهل بابل را واز ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنچه می پرستید
قَالُوا نَعْبُدُ گفتند ما پرستیم أَصْنَامًا بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم
لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور وملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند
از انواع فلزات بر صور مختلفه وبر عبادت آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم ع
که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن شما را إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید
ایشان را أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را اگر پرستش ایشان میکنید روزی
میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
وایشان را نکوهش مینمایید قوم ابراهیم ع نتوانستند که او را جواب دهند
بهانهٔ تقلید پیش آورده قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نه از ایشان آنچه گفتی دریافتیم
اما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند
یعنی بتان را پرستش می نمودند وبران مقیم قَالَ گفت ابراهیم ع أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید
ودانستید یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می
پرستید آنرا أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ وپدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنان اند مرا یعنی شما را
که پرستیدگان ایشانید تصویر امر کرده در نفس خود بر سبیل تعریض
ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است ودشمنی بتان مر عبدهٔ خود را
ظاهر هر ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی
آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر که را دشمن دارند او نیز دشمن است پس
دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی مخالف ومعادی ایشانم إِلَّا
رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیان است الَّذِي خَلَقَنِي آنکه
بیافرید مرا واز عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه نماید مرا براستی در
قول وفعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق وراه می نماید بدعوت خلق وَالَّذِي
هُوَ وآنکه او يُطْعِمُنِي می خوراند مرا غذایی که قوام اجزای بدن من است
وَيَسْقِينِ ومی آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش وسبب تربیت
اعضاء من است در عین المعانی آورده که مرا طعام الفت وشراب زلفت صاحب
بحر الحقایق فرموده که طعام عبودیة است که دلها بآن زنده بود وشراب ظهور
تجلی صفت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار از ذا النون مصری
رحمه الله نقل میکند که این طعام طعام معرفت است واین شراب شراب محبت واین
بیت خوانده اند ❧ شراب المحبة خیر الشراب • وکل شراب سواه سراب •
واز فحوای کلام شمهٔ از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی
پی توان برد ❧ ترا نوال دمادم ز خوان یطعمنی • ترا پیاله مدام از شراب یسقینی •

مرا تو قبله دینی ازان سبب گفتم • بمردمان که لکم دینکم ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار
شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از حضرت امام جعفر صادق رض منقولست
که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی رحمه الله فرموده که مرض برؤیت اغیارست
وشفا بمشاهده انوار واحد قهار ودر بحر الحقایق آورده که بیماری بتعلقات
کونین است وشفا بقطع آن وابسته بجذبه عنایتست که چون دررسد سالک
از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند
چه گوییمت که چه خوش آمدی مسیح نفس • بیک نفس همه درد مرا دوا کرده • وَالَّذِي
يُمِيتُنِي وآنکس که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس
زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات امام ثعلبی گفته بمیراند بعدل
وزنده کند بفضل گفته اند که اماتت بمعصیت واحیا بطاعتست یا اماتت بجهلست
واحیا بعقل یا اماتت بطمع است واحیا بورع یا اماتت بفراقست واحیا
بطلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من وزنده گرداند بخود ونزد
بعضی محققان اماتت واحیا بخوف ورجاست یا بغفلت وذکر یا باستار وتجلی
وصاحب بحر الحقایق فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت وزنده سازد باخلاق
روحانیه وباز بمیراند از سمات روحانیت وزنده گرداند بصفات ربانیت وحقیقت
آنست که بمیراند مرا از انانیت من وزنده سازد ببقای خود که حیات حقیقی عبارت
ازان است ❁ بخوبم عمر فانی را تو بی عمر عزیز من • نخواهم جان بی غم را تو بی جانم بجان تو •
وَالَّذِي أَطْمَعُ وآنکس که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناهان
من يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر
نفس است وتعلیم است ودر تلخیص آورده که مراد خطایای امت حضرت محمد است
صلعم که حضرت خلیل ع از ملت جلیل دعاء غفران نموده رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار
من ببخش مرا وعطا کن حُكْمًا کمال علم تا بان مستعد خلافت حق گردم
وَأَلْحِقْنِي ودر رسان مرا بسبب توفیق وکمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان
راه وبرگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي وگردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان
راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن
ونیکنامی وآوازه من بر زبان کسانی که پس از من آیند واین دعا بعز اجابت
رسید جمیع امم از مجوس ونصاری ویهود واهل اسلام ثنای حضرت خلیل
الرحمان رضه الله می گویند وگفته اند مراد از لسان مرصادق است وبعضی این آیه
که ظاهر کن برای بتجرید اصل دین مرا است گوی در آخرین امتان ومراد حضرت
رسالت پناه باشد صلعم وَاجْعَلْنِي وگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان
بهشت یعنی مرا ازآنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي



وبیامرز مرا یعنی ایمان روزی کن تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ
هست مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی
که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است
والا انبیا را لخزی ورسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند
وبکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ ونه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ
مگر کسی که بیاید بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر ومعصیت چه او مال خود
در راه حق تع نفقه کرده باشد وفرزندان براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال
وفرزندان او را نفع رسانند وگفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت
لا اله الا الله محمد رسول الله عبده ورسوله قولی آنست که دل سلیم از حب دنیا وگویند
از حسد وخیانت ودر تیسیر گوید از بغض اهل بیت وازواج واصحاب حضرت
پیغمبر صلعم امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر ومطمئن
باشد بمحبت خدای تع سلمی رحمه الله فرموده که نه در وی آفت دنیا گنجد ونه مطامع
عقبی یا خالی باشد از بدعت ومطمئن از سنت واز سید الطایفه جنید قدس منقول
است که سلیم مار گزیده بود پیوسته در قلق واضطرابست پس بیان میکند
که دل سلیم مدام در مقام جزع وتفزع وزاری از قطیعت یا از شوق وصلت ❁ ز شوق
وصل می نالم وگر دستم دهد روزی • ز بیم هجر میگریم که تا که درکمین باشد • همام از گوید
خونین ز سوز دل مکن چندین • ندانستی که حال عاشقان این چنین باشد •
وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ وروزی که بهشت نزدیک گردانیده لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیز
کاران یا از موقف آنرا ببینند وبمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ وظاهر ساخته شود آتش دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا درآن
نگرند ومقامات خود را ببینند وغم والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وگویند
مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه وتع از ایشان پرسند أَيْنَ مَا
كُنْتُمْ کجا اید آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ می پرستید آنرا مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای تع کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید
هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه
میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده
شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ وگمراهان یعنی پرستند
گان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ وبدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس
یعنی متابعان وی از جن وانس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران
وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند
با یکدیگر یعنی عبده اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا

بخداي كه ما بوديم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در كمراهي پيدا و هويدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ
وقتي كه برابر ميكرديم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پرورد
دكار عالميان وَمَا أَضَلَّنَا وكمراه نكردند ما را و بضلالت نداشتند
إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مكر بدان و بدكاران از مهتران يا از ديوان فَمَا لَنَا پس نيست
ما را اكنون مِنْ شَافِعِينَ هيچ كس از شفاعت كنندكان چنانچه مؤمنان را
هست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستي حَمِيمٍ مهرباني و باشفقت در قوت
آورده كه حميم در اصل هميم بوده كه حا را بها بدل كرده اند جهة قرب
مخرج و هميم مأخوذ است از اهتمام يعني ياري كه در آن روز اهتمام كند
در مهم كافران و شرط دوستي بجاي آرد نخواهد بود الاخلاء يومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقين آنكه كفار از روي تحسر كويند
فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس كاشكي بودي ما را كَرَّةً باز كشتي بدنيا فَنَكُونَ
تا مي بوديم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندكان و كرويدكان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
و بدرستي كه در خبر ابراهيم ع و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آينه علامتي است
كه عقلا بران عبرت كيرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بيشتر قوم ابراهيم ع
مُؤْمِنِينَ كرويدكان چه از اهل بابل جز از دختر نمرود كسي ايمان نياورده
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستي كه پروردكار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه كننده بر
مشركان كه سطوت او مردود نكردد الرَّحِيمُ بخشاينده كه توبه بندكان
رد نكند و با احتجاج بديشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تكذيب كردند
قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ كروه نوح ع فرستادكان را نوع از رسل كذشته خبر داد
و قوم او باور نكردند إِذْ قَالَ لَهُمْ ياد كن چون كفت مر ايشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ
برادر ايشان نوح ع مراد اخوت نسبي است أَلَا تَتَّقُونَ آيا نمي ترسيد از خداي تع
كه ترك عبادت او ميكنيد إِنِّي بدرستي كه من لَكُمْ مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ
فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از خداي تع و بت مي پرستيد
وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در قبول ايمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمي خواهم شما را
عَلَيْهِ بر اداء رسالت مِنْ أَجْرٍ هيچ مزدي إِنْ أَجْرِيَ نيست مزد در رسالت من
إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مكر بر پروردكار عالميان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از
عقوبت خداي تع وَأَطِيعُونِ و فرمان برداري من كنيد تكرير امر بتقوي و طاعت
جهة تاكيد است چه قوم نوح ع بغايت سخت دل و بي آزرم بودند قَالُوا كفتند
در جواب نوح ع أَنُؤْمِنُ لَكَ آيا ايمان آريم و تصديق كنيم ترا وَاتَّبَعَكَ
الْأَرْذَلُونَ و حال آنكه پي روي تو كردند سفلكان و بي قدران و ايشان
بظاهر ترا منافع اند و بباطن مخالف قَالَ كفت نوح ع وَمَا عِلْمِي و نيست دانش



من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه هستند كه ميكنند يعني حكم من بظاهر است ايشان عمل
مؤمنان ميكنند اما نمي دانم كه از روي اخلاص است يا بطريق منافق إِنْ حِسَابُهُمْ نيست
حساب باطنهاي ايشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مكر بر پروردكار من كه مطلع است بران لَوْ تَشْعُرُونَ
اكر دانيد كه عالم الغيب اوست و بس دانيد كه من راست ميكويم پس قوم
كفتند اين اراذل را از مجلس خود بران تا ما بياييم و سخن تو بشنويم نوح ع
كفت وَمَا أَنَا و نيستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ أَنَا نيستم من
إِلَّا نَذِيرٌ مكر بيم كننده مُبِينٌ آشكارا يعني مبعوث شده ام بدعوت
مكلفان خواه اغنيا و خواه فقرا قَالُوا كفتند كافران لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ اكر
باز نايستي اي نوح از آنچه مي كويي يعني از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آينه
باشي مِنَ الْمَرْجُومِينَ از راندكان يا كشته شدكان بسنك قَالَ كفت نوح ع
بعد از استماع اين سخن و نوميدي از ايمان قوم رَبِّ اي پروردكار من إِنَّ قَوْمِي
بدرستي كه كروه من كَذَّبُونِ تكذيب كرده اند مرا بدروغ نسبت دادند
فَافْتَحْ پس حكم كن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ ميان من و ايشان فَتْحًا حكم كردني وَنَجِّنِي
و باز رهان مرا از قصد ايشان وَمَن مَّعِيَ و هر كرا با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از كرويدكان
فَأَنجَيْنَاهُ پس نجاة داديم او را وَمَن مَّعَهُ و هر كرا با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
در كشتي پر از آدميان و حيوانات و امتعه و ماكولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه
ساختيم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانيدن او ديكرانرا از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستي كه در صبر او بر ايذاء قوم لَآيَةً هر آينه دلالتي است بر آنكه
صبر موجب ظفر است ❊ كار تو از صبر نكوتر شود ٭ هر كه شكيبا است مظفر
شود ٭ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بيشتر قوم نوح ع مُؤْمِنِينَ كرويدكان
بخداي تع و پيغمبران ع بلكه از امت او هفتاد و هشتن بودند كه با وي
ايمان آورده بودند در كشتي وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستي كه خداوند تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت كافران الرَّحِيمُ مهربان بر تاخير عذاب
از ايشان تا بر توفيق پيغمبران در حلم و بردباري و احتجاج بر ايشان
كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادكان را
هر كه يك پيغمبر را منكر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ ياد كن آنكه كفت مر ايشان را
أَخُوهُمْ برادر نسبي ايشان هود ع أَلَا تَتَّقُونَ آيا پرهيز نميكنيد از شرك
و از عقاب الهي خائف نمي شويد إِنِّي لَكُمْ بدرستي كه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ
فرستاده او و منم بر وحي و رسالة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از خداي تع
و ترك مخالفت او كنيد وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد در آنكه شما را بدان
دعوت ميكنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمي طلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ

مزدی از مال ومتاع دنیا إن أجري نیست پاداشت من إلا على رب العالمين
مگر بر پروردگار عالمیان أتبنون آیا بنا میکنید بكل ريع هر موضعی
بلند آية تعبثون علامتی برای تماشای آینده وروندها یا بازی میکنید بآن
بنا یعنی میسازید ودران ساکن نمی شوید که گوییا عبثست وگویند بر سر
راهها خانها می ساختند ودر آنجا نشسته هرکه بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی
یا مراد کبوتر خانهاست وتتخذون وفرا می گیرید بمحبت تمام مصانع حوضهای
آب یا کوشکهاء محکم با آیینه رفیعه را لعلكم تخلدون گوییا که جاوید خواهید بود
در آن وإذا بطشتم وچون سخت می گیرید وحمله میزنید بطشتم می گیرید
بسختی جبارين در حالتی که متکبر آیید وسرکشان یعنی بی شفقت
ونامهربانان وانتقام می کشید چون انتقام ستمکاران فاتقوا الله پس
بترسید از خدای تع واز سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید وأطيعون
ومرا در آنچه می فرمایم فرمان برید که سود شما درین است واتقوا الذي أمدكم
وبترسید از خدایی که مددکاری کند شما را بما تعلمون بآنچه شما می شناسید
از انواع نعمتها أمدكم بأنعام امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر وگاو
وگوسفندان تا از ایشان اخذ فواید میکنید وبنين وپسران تا در همه
حال یار ومددکار شما اند وجنات وبوستانها که از میوهای آن منتفع می
شوید وعيون وبچشمهای آب که مهم سقیا ونشو ونماء زرع بدان باتمام
رسد إني أخاف بدرستی که من میترسم عليكم بر شما که بر شرك
ثابت باشید عذاب يوم عظيم عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصر است
یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود ع سواء علينا یکسان است
بر ما أوعظت یا پند دهی ما را أم لم تكن یا نباشی من الواعظين از پند
دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم إن هذا که این کار که ما بر آنیم
از بت پرستی وتعمیر عمارت بناهای مرتفع إلا خلق الأولين مگر عادت
پیشینیان از وما نحن ونیستیم ما بمعذبين عذاب کرده شدگان
بر این عادتها فكذبوه پس تکذیب نمودند رسالت هود را فأهلكناهم
پس هلاک کردیم ایشان را ببادِ صرصر إن في ذلك بدرستی که در هلاک
قوم عاد لآية نشانه ایست دلالت کند بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبة
کشد وما كان ونبودند أكثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنين گروندگان
چه اندکی از آن قبیله با هود ع در خطر بودند وباقی در معرض سخط وإن ربك
وبتحقیق که پروردگار تو لهو العزيز اوست غالب بعد از تکذیب کفار
باك ندارد الرحيم مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد

كذبت



كذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلين قبیله ثمود فرستادگان
خدا را یعنی صالح ع وانبیاء سوابق را ع إذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را
أخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح صالح ع بن عبید ألا تتقون
آیا نمی ترسید از عذاب خدای تع که بر وی شرك می آرید إني لكم رسول بدرستی
که من برای شما فرستاده ام أمين مشهور بامانت وراستی فاتقوا الله
پس بترسید از عذاب خدای تع وحذر کنید از عذاب وأطيعون وفرمان
برید مرا در امر ونهی وما أسألكم ونمی طلبم شما را عليه بر نصیحتی که می
کنم من أجر هیچ جزائی که بمن دهید ومن بدان متهم شوم إن أجري نیست
مکافات من إلا على رب العالمين مگر بر خدای عالمیان أتتركون آیا گذاشته
خواهد شد یعنی شما را بخواهید گذاشت فيما ههنا در آنچه هستید اینجا
یعنی ودر دنیا از منازل ومساکن آمنين ایمن از آفات وسالم از فوات
في جنات در بوستانها وعيون وچشمه سارها چه قوم ثمود را چشمه
ونهر بود وزروع وکشتها ونخل وخرماستانها که طلعها شکوفه
درختان آن هضيم نازك ونرم ولطیف است وتنحتون ومی تراشید
برای مساکن خود من الجبال از کوهها بيوتا خانها فارهين در حالتی
که ماهر هستید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای تع
وأطيعون وفرمان برید مرا در احکام ولا تطيعوا واطاعت مکنید
أمر المسرفين فرمان کافران که اسراف کرده اند بر نفس خود بر کفر
الذين يفسدون آنانکه تباهی میکنند في الأرض در زمین حجر ولا
يصلحون وبصلاح نمی آرند خود را امر دیگر چندانکه قصد هلاک صالح
کردند وقصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم
ثمود در جواب صالح ع إنما أنت جز این نیست که تو من المسحرين از جادو
کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو بی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده
ما أنت نیستی تو إلا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت
صالح ع از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای
صورت خبری دیگر است ٭ چند صورت بینی ای صورت پرست ٭ جان
پر معنی است گر صورت نیست ٭ در کلبه ما ز صورت ومعنی نگر ٭ زانکه
مقصود از صدف باشد گهر ٭ وچون قوم ثمود وابسته صورت بودند وصالح را
بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوت رسالت چرا
میکنی وچون ترک نمیگیرد ودرین دعوی مصری فأت بآية پس بیار نشانه
از خوارق عادات إن كنت اگر هستی من الصادقين از راست گویان در

دعوی خویش صالح ع فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین
ناقه بدین هیأت بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد قَالَ گفت صالح ع هَٰذِهِ نَاقَةٌ
این ناقه ایست که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مر او راست نصیبی از آب وَلَكُمْ و شما را
شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ابشخور روزی دانسته شده یعنی یکروز آب از آن اوست
و دو روز از آن شما در نوبت وی مزاحم نشوید وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مس مکنید وی را به بدی
یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ
پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب موعود
یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلالتست بر آنکه کفر
بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند از جمله قبایل ثمود چهار کس ایمان آوردند و بس
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که مغلوب نشود
الرَّحِيمُ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کرد قوم
لوط ع یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران چون ابراهیم و لوط ع إِذْ قَالَ لَهُمْ
چون گفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط ع اینجا مراد اخوت شفقت
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی إِنِّي بتحقیق که من
لَكُمْ برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ رسولی امینم در نصیحت خود یعنی نیکوخواه
شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان
برید مرا در قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم شما را بر پند که می دهم
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید إِنْ أَجْرِيَ نیست ثواب من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
مگر بر تربیت کننده عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید مردان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما
علای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ و می گذارید و
دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما آفریدگار
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عَادُونَ گروهی از حد در گذشتگانید
که با وجود ازواج بمباشرت میل دارید قَالُوا گفتند قوم لوط ع در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط ع از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَكُونَنَّ هر آینه
باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه و به بدترین
حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ إِنِّي گفت لوط ع بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ
مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم گردانید آغاز
مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان
مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شآمت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ



و اهل بیت او را أَجْمَعِينَ همه ایشان اهل لوط ع و دو دختر و داماد وی
بودند همه رهائی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی یعنی زن لوط ع که داخل بود
فِي الْغَابِرِينَ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط بیرون
نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم میرسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
پس هلاک کردیم دیگرانرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا و بارانیدیم بر ایشان
بارانی که سنگ بود با کبریت و آتش فَسَاءَ پس بدست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
باران بیم شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب اهل
مؤتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
و نبودند اکثر آن مُؤْمِنِينَ گرویدگان که جز دو دختر لوط ع بقول اصح
و دو داماد وی و بقول بعضی بحضرت لوط ع نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز که هرگز خوار نشود الرَّحِيمُ مهربانی
که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند كَذَّبَ بدروغ داشتند
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بوده بقرب مدین
در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار و میاطی آورده که اصحاب ایکه جذام بودند
و چهار دیه داشتند شعیب و ندا و عرد و فاس حق سبحانه و تعالی شعیب را بر
ایشان فرستاد چنانچه اهل مدین را فرستاده بود إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت
لَهُمْ شُعَيْبٌ مر ایشانرا شعیب ع که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب
پروردگار خود که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ
فرستاده ام أَمِينٌ با امانت که جز صلاح حال شما نخواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای تعالی وَأَطِيعُونِ و فرمان برید در ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی
خواهم شما را در تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشتی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من
إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمایید
پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان و زیان
رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان
راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق
ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بقتل
و غارت و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِي
و حذر کنید از عقوبت آنکس که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ
الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیانرا قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست
که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگان یعنی از آنها که ایشانرا مرة فی
بعد مرة جادوئی کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگان

کرا ایشانرا هجر باشد یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنتَ و نیستی
تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در صفات بشریة پس بچه چیز
بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالة از کجا آورده وَإِن نَّظُنُّكَ و بدرستی که
ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ
پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا
مِّنَ السَّمَاءِ پارهٔ از آسمان که در وی عذابی باشد إِن كُنتَ اگر هستی مِنَ
الصَّادِقِينَ از راست گویان که بر ما عذاب فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب ع
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از عبادت
اصنام و احکام طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این
اعمال باشد بشما خواهد رسید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود مهلت
ده روزهٔ ظالم ببین فتنه بر بین دم بدمش در کمین اول حالش همه عیش
است و ناز و آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب ع در انکار
و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی هفت شبانه روز حرارتی سخت
بر ایشان گماشت بمثابتی که آب چاه و چشمهٔ ایشان همه بجوش آمد و نفسهای
ایشان فرو گرفت بیرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند
و هر یک در پای درختی افتاده از گرما گداخته می شدند که ناگاه ابر سیاه در هوا
پدید آمد و نسیم خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوش دل شده یکدیگر را
آوازی دادند بیایید که در زیر سایبان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان
در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق
سبحانه و تعالی میفرماید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را ع فَأَخَذَهُمْ
پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظلّه و ظلّه در لغت سایبان
و آن ابر سیاه بشکل سایبان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت آفتاب
بغایت رسید حق سبحانه و تعالی کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون
سایبان در هوا بایستاد و در زیر آن آبهاء خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن
کوه آوردند بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز
ظلّه كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق
که درین که از ابر آتش بارد لَآيَةً هر آینه نشانه است بر کمال قدرت منتقم حقیقی
وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه
ایشانست چه مردی نیست که از اهل ایکه به شعیب ع گرویده باشد بخلاف
اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار
تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کنندهٔ انبیاء بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ مهربان



بر انبیا و متابعان ایشان این آخرین قصص هفت پیغمبر است ع که بر سبیل اقتصار
برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت سید مختار صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید
مکذبان نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر کردند معذب شدند
و ایشانرا نیز بر تکذیب حضرت پیغمبر صلعم عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن
لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرستادهٔ پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای تعالی
بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل ع عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد
و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون
الروح الامین خوانده یعنی جبرئیل ع با قرآن بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ
الْمُنذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ بزبان عربی و منه آن
بلسان عرب هود ع و شعیب ع و صالح و اسمعیل بوده اند ع وَإِنَّهُ و بدرستی
که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتاب پیشینیان
بوده که در بعض تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی امور خود که مشکل
بودی مشورت با احبار بنی اسرائیل کردی و سخن ایشان که در آن گفته
قبول کرده حجت می دانستند حق سبحانه و تعالی فرمود که أَوَلَمْ يَكُن آیا نیست
لَّهُمْ مر مشرکان قریش را آيَةً نشانهٔ بر صحت قرآن یا نبوت حضرت
محمد صلعم أَن يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا بصفتها و یا پیغمبر را صلعم بنعت
عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته و شهادت
مردم دانا بر چیزی موجب تحقیق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما می فرستادیم
قرآنرا عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ
پس بخواندی آن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِم بر ایشان بلغت ایشان و آن دلالت
زیادتی اعجاز قرآنی بود که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت
بلاغت اعجمی باشد بخواند مَّا كَانُوا بِهِ نبودند ایشان بدان قرآن
منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب از متابعت عجم
عار بیت یا اگر قرآن را اعجمی بلغة عربی منزل ساختیم کافران نمیگرویدند
که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ
در می آریم انکار و عناد فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهاء مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
نمی گروند بقرآن حَتَّىٰ يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذابی
دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُم پس
بیاید آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند
وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ
داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا

آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند ومیگویند امطر علینا حجارة فائتنا
بما تعدنا وحال آنکه در وقت رؤیت عذاب مهلت می طلبند افرأیت آیا دیدی ودانستی
که ما ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها وزندگانی بخشیم
ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند
از عذاب ما اغنی دفع نکند عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند
که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیی ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب
نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقاء شیخ حسن
بصری رض بود روزی اورا در طواف خانه دریافت وگفت مرا پندی ده شیخ
این آیت برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
وابلغت پند دادی وسخن تمام کردی * جهان بی وفا نیست مردم فریب * که از
دل رباید قرار وشکیب * نگر تا بجاهش نگردی اسیر * نگردی بی مال شی
اندرز خیر * در آندم که مرگ اندر آید زراه * نه مالت کند دستگیری نه جاه *
وما اهلکناهم وهلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیهی را الا لها مگر آنکه
اهالی آنرا منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از برای پند دادن اول
پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب بترسانیدند
وچون تصدیق نمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبت گشتند
وما کنا ونیستیم ما ظالمین ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک
کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که ردی نام دارد نزد محمد
صلعم می آید وقرآن بر وی میخواند حق سبحانه وتعالی نفی سخن ایشان کرده
فرموده که وما تنزلت وفرو نیاورند به الشیاطین بقرآن دیوان وما
ینبغی ونشاید وروا نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن
وما یستطیعون ونتوانند وقادر نباشند بر آنچه شهب وملائکه ایشانرا
از رفتن آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن
کلام ملائکه لمعزولون دور شدگانند وبا کناره رفتگان فلا تدع
پس مخوان مخاطب آن حضرت است صلعم ومراد غیر او وهر یک از امتان
گویند مخوان ومپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر
فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر وبیم
کن خطاب خاص است بآن حضرت صلعم میفرماید که بترسان از عذاب
خدای تعالی عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را وآن حضرت صلعم
بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمده یک یک از ایشانرا ندا کرده چون جمع
شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق



میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در
پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند وابو لهب آزار وی برخواست
واخفض وفرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز واکرام کن لمن اتبعک مر
آنانرا که پیروی تو کرده اند من المؤمنین از گرویدگان فان عصوک پس اگر نا
فرمانی عشیرت تو کنند ومتابعت ننمایند فقل انی پس بگو که من بریء بیزارم مما تعملون
از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذت نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در کفایت مهمات
خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که تواناست
بر نصرت اولیا الذی یراک آنکه میبیند ترا حین تقوم آن هنگام که برمیخیزی
بنماز تهجد وتنها میگذاری وتقلبک ومیبیند گشتن ترا یعنی تصرف میفرمودن
فی الساجدین در میان نماز گذارندگان بقیام ورکوع وسجود وقعود که امامت ایشان
میکنی انه بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا بقول العلیم دانا
بر نیت تو هل انبئکم آیا خبر دهم شما را که همواره علی من بر آنکه از مردمان
تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان چون قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرود
آمدن شیاطین بر حضرت محمد صلعم بجهة عدم تناسب وتجانس اینجا بیان می
فرماید تنزل فرود می آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ گویی اثیم
بزه کاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرو میدارند گوش را بسخن شیاطین
وفرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ وده بکرد دروغها بآن اضافه میکنند واکثرهم
کاذبون بیشتر ایشان دروغگویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر
کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء وشاعران مشرک
چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم الغاوون پیروی ایشان
میکنند سفهاء عرب یعنی رواة ایشان در تیسیر امام علم الهدی رح نقل کرده
که دو شاعر در باب حضرت صلعم ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشرکان یاد گرفته
میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که
ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند
چون نسیب وتشبیب وهزل ومطایبه وطعن در انساب ومدح نامستحق و
هجو نالایق وافراط در مدح وذم ایشان وامثال آن وانهم وآنکه ایشان
یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی
وپیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند واگر کسی تفحص اشعار
اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده که
بعد از نزول این آیت حسان وابن رواحه وجمعی از شعراء صحابه بجانب حضرت
پیغمبر صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه وتعالی میداند که ما شاعریم

وابن واحد گفت میترسم که بدین وصف بمیرم حضرت صلعم گفت که مومن جهاد میکند
بشمشیر خود و بزبان خود شعری که شما در شان کفار میگویید برایشان سخت
تر است از تیر و این آیت نازل الا الذین آمنوا شعر متبوع سفیهان در همه
بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته
کردند یعنی پیغمبر را صلعم ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند
وذکروا الله و یاد کردند خدا را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر
اشعار ایشان در تمجید و توحید است و تحریص بر طاعت و تنبیه از غفلت
وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده
شده بودند یعنی هجو ایشان را بدیشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان را
گفت اهج المشرکین فان جبریل معک حضرت حقایق پناهی در دیباچه دیوان اول
آورده اند که هر چند قاید حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون
شعرا را سیاحان بحر شعر نه جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته
گاه در غرقاب بیحد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و
ضلالت سرگردان می سازد و اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق
ایمان در زورق امن الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسیله
بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل
گفته است ٭ شاعران گرچه غاوی خوانده در قرآن خدای ٭ هست از ایشان
هم بقرآن ظاهر است استثنای ما ٭ وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند
آنانکه ستم کردند بکفر و افترا بر نسبت حضرت پیغمبر صلعم بشعر که بعد از موت
ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان
آتش خواهد بود سورة النمل بسم الله الرحمن الرحیم
طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای
کلام و انتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد
چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست
بطهارت قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی بطلبه روندگان ره و
قلوب ایشان از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست
وکتاب مبین و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف
کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن فرموده که
میخوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هدی و این کتاب راه نماینده
وبشری و مژده دهنده للمومنین مر گرویدگان را الذین آنانکه یقیمون
الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن ویوتون الزکوة و میدهند



زکوة را از مال خود بمستحقان وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم
ایشان یوقنون بی گمان می شوند تکرر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در
تصدیق آخرت ان الذین بدرستی که آنانکه لا یومنون نمی گروند بالآخرة
بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشانرا
یعنی شهوتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در
ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند
و این حکم ختم و طبع دارند فهم یعمهون پس ایشان سرگردان می شوند در ضلال
خود اولئک آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی
عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در
سرای دیگر هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و
استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده می
شوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل ع که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک
خدای راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی
بن عمران ع مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده
بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته انی آنست و بدرستی که من دیدم
نارا آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش
خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه می پرسم او آتیکم یا بیارم از
برای شما بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که
شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی ع نزدیک آن آتش
نورانی بی احتراق از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر
هر تقدیر چون موسی ع آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک بآنکه
برکت داده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه
یا هر که در طلب آتش است یعنی ملائکه وسبحان الله و بگوی پاکست خدای
رب العالمین پروردگار عالمیان از تیسیر آورده اند که چون موسی ع
این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی ای موسی بدرستی
که ندا زننده انه انا الله العزیز منم خدای غالب الحکیم حکم کننده
بصواب والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی ع عصا بیفکند فی الحال
اژدها شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون موسی ع دید عصا را تهتز
حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود کانها جان گوییا ماریست باریک
تیز رو و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدها می شده در تیسیر امام ابو
اللیث ره آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بر هر حه

موسی ع آن صورت مشاهده نموده وَلّیٰ روی بر گردانید مُدْبِرًا در حالتی که
گریزان بود از خوف آن وَلَمْ یُعَقِّبْ و باز گشت و بار دیگر ندا رسید که یَا مُوسَیٰ
لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر من إِنِّی لَا یَخَافُ بدرستی که منم ترسند
لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان نزدیک من عاقبت
نیست تا از آن بترسند و به باید بترسید ستم کاران را إِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسی
که ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بَعْدَ
سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّی غَفُورٌ پس بدرستی
که من آمرزنده ام تائبان را رَحِیمٌ مهربانم بر ایشان وَأَدْخِلْ یَدَكَ در آر
دست خود را فِی جَیْبِكَ در گریبان پیراهن خود پیراهن حضرت موسی ع آستین
نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کند تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَاءَ
سفید و درخشنده مِنْ غَیْرِ سُوءٍ بی علتی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد
پس موسی ع دست در گریبان برد درخشان و نورانی آمد ندا رسید که این دو آیت را
ظاهر فِی تِسْعِ آیَاتٍ در جملهٔ نه آیت که معجزات تست و برو برساله إِلَیٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
بسوی فرعون و گروه او إِنَّهُمْ کَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا
فَاسِقِینَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون
بیامد بفرعون و قوم او آیَاتُنَا دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی ع مُبْصِرَةً
روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان هَٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ این جادویی است روشن
یعنی همه کس داند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزها را
وَاسْتَیْقَنَتْهَا و بی گمان بودند بدان أَنْفُسُهُمْ تنهای ایشان یعنی یقین می
دانستند که این آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند
ظُلْمًا از روی ستمکاری وَعُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس
بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ عاقبت کار تباه کاران که در دنیا
بآب غرقه شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت ۞ همه حالت مفسدان
ناخوش است • سر انجام اهل فساد آتش است وَلَقَدْ آتَیْنَا و بدرستی که
ما دادیم دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ داود و پسر او سلیمان را ع عِلْمًا دانشی از
احکام شرایع ما و بر دی گفته که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی
ستایش و ثنا خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلَیٰ
کَثِیرٍ بر بسیاری مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ از بندگان گرویدهٔ خود وَوَرِثَ
سُلَیْمَانُ و میراث گرفت سلیمان ع دَاوُودَ از داود ع را نبوت یا علم را و
گفته اند ملک را تا آنکه قایم مقام او باشد گویند داود ع را نوزده پسر
بود و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه و تعالی نامهٔ مهر کرده از آسمان



فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و فرمود که از اولاد تو این مسائل را هر که
جواب دهد از تو وارث ملک بود داود ع فرزندان را جمع کرده و اخیار
و اشراف را حاضر گردانید و مسئلها را بفرزندان عرض فرمود که بگویید
نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و ام است که
بروانس بیشتر است و چیست انکه وحشت از و افزون تر است و کدام اند
دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کارست که آخر ستوده است و کدام
امر است که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود ع از جواب عاجز آمدند
سلیمان ع فرمود که اگر اجازت باشد جواب گویم داود ع وی را دستوری داد
سلیمان ع گفت اقرب اشیا بآدمی آخرت است و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا
و انس اشیا جسد ایشان است با روح و اوحش اشیا بدنی خالی از روح
اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیا
و کاری که آخرش محمود حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم حدت
در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی
اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان ع معترف شدند و داود ع ملک بدو
تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود سلیمان ع بر تخت نشست قَالَ
و گفت یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما مَنْطِقَ الطَّیْرِ
گفتار مرغان را هر جماعتی را از طیور آوازی است که جز نوع ایشان از آن فهم
معانی اعراض میکنند و آنچه سلیمان ع بلبلی را دید بر سر شاخ
نشسته سر و دم می جنبانید و صدای میکرد اصحاب خود را گفت می
دانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان ع فرمود
که میگوید من امروز نیم خرما خوردم خاک بر سر دنیا و فاخته آواز کرد
فرمود که میگوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان ع
منقولست که در شان کبوتر خانگی میگوید بزایید برای مردن و بنا
کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید هر چه بکنید مکافات یابید
هدهد میگوید هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند و خطاف میگوید
نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان
ربی الاعلی ملأ سمائه و ارضه و قطاف میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده
و صروی میگوید استغفار کنید ای گنهکاران و صدای میگوید کل
شیء هالک الا وجهه و هزار دستان می گوید سبحان الخالق الدایم
و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط با سنا و خود نقل میکند
از ابن عباس که حضرت رسالت صلعم پرسیدم که خروس در فریاد خود چه

میگوید فرمود که میگوید واذکروا الله یا غافلون وهم در وسیط از ابن
عباس رض نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید خدایا لعنت کن بر
دشمن حضرت محمد صلعم ودشمن آل محمد و بنا رسی گوید خدایا از تو قوت
روز بروز میخواهم یا رازق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی
القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان است ع از آن سبب که فرمود
که منطق الطیر ما آموختند واوتینا من وداده شده ایم یعنی ما را عطا کردند
کل شیء از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا
لهو الفضل المبین افزونی است آشکار که بر هیچ کس مخفی نیست آورده اند
که سلیمان ع را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده
که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس بر سایر و بر یسار
آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان ع سی و پنج
منبر نهاده واخیار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او بر همین عدد
منبرها و اخیار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر روی سر
بر پر بافتندی واخبار سخن گفتندی وانس وجن بر کرسیها استماع
کردندی و سلیمان ع بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان وجمع کرده
شد برای سلیمان ع جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان
والانس وآدمیان والطیر ومرغان فهم یوزعون رانده شدندی
بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا همه در هم شوند و امام راغب در
تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط
ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت
در کشاف و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه او صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ
برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش
و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در
میان بساط نهادندی و اشراف واکابر بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی
و باد آن بساط را برداشتی و روزی یک ماهه راه بردی و روزی از ولایت
شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی
وادی النمل بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که بر جنوب طایف است در آمدند
قالت نملة گفت مورچه لنگ که آنرا منذره نام بود یا تاجیه یا ملاصنه یا خرمی
ود و بال داشت و در کتب ثعالبی آورده که برابر خروسی بود و در زبر کی و در زاد
المسیر بعظم نعجه و در راحت مساوی گرگی و آن مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر
سلیمان ع دید بر بلندی برآمد و گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا در



آیید مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکنند شما را
سلیمان وجنوده سلیمان و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان است
از توقف بجهتی که عرصه تلف شوند وهم ولشکریان سلیمان ع لا یشعرون
ندانند که شما را پایمال ساختند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع
سلیمان ع رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب
بود من قولها از گفتار آن مور گویند شادمان وخرم بود بادراک مقاله
نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای مور چه دانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما مهتر این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر
من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود
که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که نظر بر کبکبه و دبدبه تو
کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای تع باز مانند و در مهلکه
غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل
ایشان پیدا آید و دنیا مبغوض خدا است و در کشف الاسرار آورده که
سلیمان ع از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت لشکر من چهار هزار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی
چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله
ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و در زیر زمین جای گرفتیم تا بجز
خدای تع حال ما را نداند آنگه گفت ای پیغمبر ع از عطاها که خدای تع ترا
داده یکی بگو گفت باد را مرکب من ساخته اند غدوها شهر و رواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیا
همچون باد بدست در آید و نپاید و درین معنی گفته اند ندر باد
رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام با آخر ندیدی که بر باد رفت
خنک آنکه با دانش و داد رفت سلیمان ع بعد از استماع این کلام روی
بمناجات ملک علام کرد وگفت وقال و گفت رب اوزعنی ای پروردگار
من مرا الهام ده ان اشکر بانکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمت ترا
که بمحض کرم انعمت علی انعام کردی بر من وعلی والدی و بکرم
محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن هم بوی راجع بود وان اعمل
صالحا وانکه شکر کنم بکردار شایسته که بفضل خود ترضیه بپسندی
آنرا وادخلنی و در آر مرا برحمتک به بخشایش خود فی عبادک الصالحین در
میان بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقایق آورده که تشبیه کند
وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان ع را

بقلب و ساکن را بحواس خمس و لهذا تأمل درین سخن و باقی قصه بر سالك سخن
دان که زبان مرغان بهوای عشق می شناسد ظاهر است ۞ چون ندیدی دمی
سلیمانرا توچه دانی زبان مرغانرا ۞ آورده اند که در همین سفر بوادی
آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان ع خواست که وضو سازد آب نبود
و دلیل لشکر بر آب هدهد بود او را طلب کردند نیافتند و گفته اند
سلیمان ع بر تخت بود ناگاه فرجهٔ در مظلهٔ طیور بر آمد آفتاب بروی
افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت در تفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ
و باز جست مرغانرا هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ
چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بر
وی نمی افتد أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ از غایب شدگان ازین
جمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تأدیب و مصلحت عَذَابًا
شَدِيدًا عذاب سخت که پرهای او را بر کنم و او را در افکنم یا میان او
و جفت او حکم کنم یا او را با اضداد در قفص محبوس سازم یا از خدمت خود دور
برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او گردد فَمَكَثَ
پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان ع
با او معاتبه آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم
و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ با چیزی که تو آنرا مشاهده نکرده و بر آن نرسیده
وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ
يَقِينٍ بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آوردم و خبر آنست که در هوا
هدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی
هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهدهٔ آن نمودم رفتم و دیدم سلیمان ع
پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد
گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که
از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده
شده است آن زن را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهانرا بکار آید
وَلَهَا و مر آن زنرا عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگست بر نسبت بر سلاطین
بر نسبت با ما آورده اند که سی گز با هشتاد گز عرض و سمك آن تخت
بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم دیگر آن زنرا
وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکردند
مر آفتاب را و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته



لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا
از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس ایشان عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ
راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز میدارد
أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده کنند لِلَّهِ مر خدایرا الَّذِي آن خدای که بتوانایی
يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرهٔ امطار را از آسمان ظاهر میگرداند و نباتات از زمین اخراج
میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارند آفریدگان
در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خود و حفص
در هر دو محل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای
بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بسزا مگر او رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی احاطه
کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت بلقیس نسبت با عظمت این
عرش چه تواند بود ۞ چه نسبتست سها را با آفتاب درخشان ۞ این
سجدهٔ هشتم است بقول امام اعظم رض و نهم بقول امام شافعی رض و در
فتوحات این سجدهٔ خفی میگویند و در موضع سجود مختلف فیه است
بعضی از قرات وما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت
رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش رسانید
قَالَ گفت سلیمان ع سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تأمل
کنیم درین که أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ آیا راست گفتی تو یا بودی مِنَ
الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس سلیمان ع نامه نوشت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا
ببر آن نوشتهٔ مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس
روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیك گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ
پس بر بین که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیز میکردند یعنی در جواب
مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بر چه قرار میدهند
ارباب قصص بر آنند بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالك بوده چهل
پدر بر پدر در یمن پادشاهی کرده بودند او را با جن وصلت افتاد با فارعه
جنیه و در عین المعانی گفته اند بلقمه بنت شیصبا را بخواست بلقیس
از و متولد شده و بعد از آن پدر مملکت را فرا گرفت و خویشان مادری او از
جن مدد کاری کردند و برای او تخت بزرك ساختند و او با قوم خود آفتاب
پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان ع رسانید وی نامه نوشته مهر
فرموده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد

ودر محلي كه بلقيس بر تخت بود وا ركان دولت حاضر بودند بر زير تخت پرواز آمد و
مردمان در وي مي نگريستند نامه را بر تخت افكند وقول اشهر آنست كه بلقيس
در خلوتگاه خود بر نشست تكيه داشت ودرها فرو بسته بودند هدهد
از روزنه در آمد ونامه بر سينهٔ وي افكند بلقيس بر جست ونامه را مطالعه
فرمود پس فرمان داد كه تا اعيان دولت او حاضر شدند ونامه در دست بيرون
آمده متوجه ايشان شده قالت گفت يا أيها الملأ اي گروه اشراف إني
ألقي إلي بدرستي كه افكنده شده است بسوي من كتاب كريم نوشتهٔ
بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده كه او پيغمبر بزرگوار بوده يا بسبب
آنكه آورندهٔ آن مرغي بود واين امر غريبست يا بجهة آنكه مهر داشت امام قشيري رح
فرموده كه بزرگ بدان واسطه بود كه در وطمع ملك نبود بلكه دعوت بما لك
الملك بود وگفته اند چون مضمون نامه نام خداوند بوده پس آن نامه
بزرگترين همه نامها باشد ❊ اي نام تو بهترين سر آغاز ❊ بي نام تو نامه
كي كنم باز ❊ آرايش نامهاست نامت ❊ آسايش سينها كلامت ❊ القصه
بلقيس گفت نامه بمن آورده اند اركان دولت پرسيدند كه از كه آورده اند
فرمود كه إنه بدرستي كه كتاب من سليمان از نزديك سليمانست
وإنه وبدرستي كه مضمون او اينست كه بسم الله الرحمن الرحيم
ألا تعلوا علي بر من بزرگي مكنيد وأتوني وبياييد بمن مسلمين گردن
نهاده گان وفرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند وديدند
كه با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معاني بسيار دارد دخل بر ايشان
بگروانيد وفرمان برندگان مضطرب وسراسيمه گشتند قالت گفت
يا أيها الملأ اي گروه بزرگان وايشان سيصد وسيزده بزرگ بودند
از اركان مملكت كه هر يك بر ده هزار كس حكم ميكردند بلقيس ايشانرا
جمع كرده فرمود كه أفتوني فتوي دهيد مرا في أمري در كار من وآنچه
صلاح وصواب باشد با من بگوييد ما كنت نيستم من قاطعة أمرا
برنده وفيصل دهنده كاري را حتى تشهدون تا شما نزد من حاضر گرديد
يعني بحضور ومشورت شما كاري ميكنم قالوا گفتند آن گروه نحن أولوا
قوة ما خداوندان قوتيم وأولوا بأس شديد وخداوندان كارزار سخت يعني
هم قوت داريم وهم عدت والأمر إليك وكار مفوض بتست ورأي فانظري
پس در نگر وببين ماذا تأمرين تا چه فرمايي از مقاتله ومصالحه ❊ اگر
جنگ خواهي بنزد آوريم ❊ دل دشمنان را ابدرد آوريم ❊ وگر صلح جويي ترا بنده ايم
بتسليم حكمت سر افكنده ايم ❊ چون بلقيس از ايشان دريافت كه ميل مقاتله دارند



نه پسنديد وگفت ما را مصلحت جنگ نيست چه كار حرب دو روي دارد اگر
ايشان غالب آيند ديار واموال ما در عرصهٔ تلف شود كما قال نعم قالت گفت
بلقيس إن الملوك بدرستي كه پادشاهان إذا دخلوا قرية چون بديهي
وشهري كه بقهر بگيرند أفسدوها تباه سازند ورا يعني خراب كنند
وجعلوا وگردانند أعزة أهلها عزيزان ديه را أذلة خوار وبي مقدار
يعني غارت كنند واسير گيرند وكذلك يفعلون وهمچنين ميكنند تاكيد
قول اوست وإني مرسلة وبدرستي كه من فرستنده ام إليهم بسوي سليمان
وقوم بهدية هديه كه مقدمه فناظرة پس نگرنده ام كه از انجا بم يرجع
يرجع المرسلون باز ميگردند فرستادگان اگر هديه مرا قبول كند ملك
است والا پيغمبرست پانصد غلام را لباس كنيزان پوشانيد وپانصد جاريه را
بزي غلامان بر آراست وهزار خشت زرين وتاج مكلل بجواهر ويا قوت و
مقدار مشك وعنبر وحقهٔ در او دري ناسفته وجزع كج سفته فرستاد
ومنذر بن عمر را با يكي ديگر از اشراف قوم برفتن همراه كرد وفرمود كه اي
منذر نيكو احتياط كن اگر بخشم وبغضب در تو نگرد نترسي كه او پادشاهست
واگر بتازه رويي وخوش خويي با تو سخن گويد بدانكه پيغمبرست ودليل ديگر
بر نبوت او آنست كه ميان غلمان وجواري تميز كند وگوهر ناسفته را سوراخ
كند ومهرهٔ كج سفيد را رشته كشد ايشان هدايا برداشته متوجه شدند
وهدهد كيفيت حال عرض كرد سليمان عم بفرمود تا ديوان زر ونقره
ساختند ميداني كه هفت فرسخ طول وعرض او بود بدانها فرش انداختند
ودر روز رسيدن منذر مراكب بري وبحري بر جوانب ميدان
بداشتند وهر يك از آدميان وپريان وديوان وسباع ووحوش
وهوام جدا گانه صف بركشيدند ومرغان در روي هوا پر در پر
بافتند ❊ با صد هزار ديده فلك در هزار قرن ❊ مجلس بدان تكلف
وخوبي نديده بود ❊ منذر بكنار ميدان رسيد واين فرش واساس و
آرايش بديد از هدايا خود شرمنده شد وچون پيش تخت سليمان عم
رسيد آن حضرت عم با روي تازه وي را پرسش كرد وفرمود كه حقه را
بيار بديد كه در دري ناسفته ومهرهٔ كج سفته است پس ارضه را فرمود
تا آنرا سوراخ كرد وكرم ديده را حكم كرد تا رشته در جزع كشيد وآب
طلبيد وغلمان وجواري را فرمود كه از غبار راه روي بشويند مردان
آب برداشته في الحال بروي شستن آغاز كردند وزنان آب از دستي
بدستي ديگر ريختند بدين نكته ميان ايشان امتياز فرمود هديه

ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه وتعالی فرمود فلما جاء سلیمان پس آن هنگام
که آمد رسول بلقیس به سلیمان ع وهدیه آورد قال أتمدونن گفت آیا مدد می
دهید مرا بمال بخواسته وحال آنکه حال من از همه کس بیشتر است فما آتانی
الله خیر پس آنچه عطا فرموده مرا خدای تعالی از ملك ونبوت وعلم مما
آتاکم بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل أنتم بلکه شما
بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید ومی نازید زیرا که جزئیات دنیا
مطمح نظر شما نیست ؏ آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای ◦ دنی اندر نظر
همتش مردار است ارجع ای رسول باز گرد الیهم بسوی بلقیس وقوم او
بیا بند واگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیاریم بر ایشان لشکرها
که از غایت کثرت وقوت لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة طاقت مقاومت
نباشد در حالتی که بی حرمت وعزت باشند وهم صاغرون وایشان خوار
شدگان شوند وامیر پیران منذر باز گشت وتمام احوال نمود بلقیس تهیه
راه کرد وتخت خود را در خانه مضبوط ساخته ونگهبانان بر آن گماشت ودر
خانه قفل کرد وکلید را برداشت وبا لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد
دیوان خبر یافته اند بشنیدند که چون سلیمان ع بلقیس بیند یا با کمال حسن
وجمال عقل البته با زدواج او میل کند واو سلیمان را ع بر سرایر جن اطلاع
دهد وکار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال وکمال او تا عیب
او در دل سلیمان ع نشسته بدو توجه نکند بعضی از اشراف جن پیش تخت
آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد وکلام او
از منهج صواب منحرف وپای او مانند حمار است انگشت ندارد سلیمان ع
در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا أیها الملأ
گفت ای گروه بزرگان أیکم کدام شما یأتینی بعرشها می آرد تخت
بلقیس را قبل أن یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمانان
چه هر گاه که مسلمانان آمدن گرفتند تخت او روا نیست مگر برضای او
وغرض آن بود که او را تغییر دهد واز و پرسید که سریر تو هست یا نه وبجواب
آن بر عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیوی بلندی ناخوش من الجن
از قوم جن نام او ذکوان یا صخره أنا آتیك به من بیارم آنرا بتو قبل أن تقوم
پیش از آنکه برخیزی من مقامك از مقام خود یعنی از مجلس حکومت وسلیمان ع
تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وإنی علیه وبدرستی که من بر حمل آن تخت
لقوی توانا ام أمین وامینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم وبامانت
بتو رسانم سلیمان ع فرمود که زود تر از این خواهم قال الذی عنده گفت آنکه

نزدیك



نزدیك او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود واسم
اعظم دانسته وآنکس خضر بوده یا ضبه که ابو القبیله است ودر تیسیر آورده
که بنو ضبه این دعا دارند که من عنده علم الکتاب بدرهاست وگفته اند حضرت
سلیمان بوده یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا ذو النور یا
اسطوم یا ملکی که سریر سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست
یا جبریل ع وبر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است
واشهر آنست که آصف برخیا که وزیر بود سلیمان را ع أنا آتیك به من
بیارم تخت بلقیس را بتو قبل أن یرتد پیش از آنکه باز گردد الیك بسوی تو
طرفك چشم یعنی در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر
کردم سلیمان ع دستوری داد واو بسجده در افتاده یا حی یا قیوم که بعبری
آهیا شراهیا باشد وبقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام وبر هر تقدیر چون
دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت وطرفة العینی را پیش تخت
سلیمان ع از زمین بر آمد ودر وسیط فرموده که حق سبحانه وتعالی آنجا او را اعدام کرد
ونزد سلیمان ع ایجاد فرمود فلما رآه پس آن هنگام که سلیمان ع دید آن تخت را
مستقرا عنده قرار یافته نزدیك خود قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از
فضل آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور أأشکر
آیا شکر میگذارم أم أکفر یا ناسپاسی می آرم ومن شکر وهر که سپاس
داری کند نعمت خدا برای دوام نعمت وسبب مزید آنست فإنما یشکر لنفسه ومن
کفر وهر که کفران ورزد فإن ربی غنی پس بدرستی که پروردگار من کریم
بی نیاز است از شکر گذاری وناسپاسی مردمان کرم کننده بانعام بر مستحقان
قال نکروا گفت سلیمان ع که بگردانید لها برای بلقیس عرشها تخت
او را یعنی هیأت وشکل آنرا تغییر دهید بر آن وجه که اعلی را باسفل آرید ومقدم
ومؤخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر بجای احمر آرید وابیض در موضع
اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سؤال از وی أتهتدی آیا راه می برد
ومی شناسد تخت خود را أم تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه
راه نمی یابند بچیزها ونمی شناسند فلما جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس
نزد سلیمان ع وتخت او پیش تخت سلیمان ع نهاده بود قیل گفتند او را
أهکذا آیا این چنین است عرشك تخت تو قالت گفت کأنه هو
گویا که اینست جزم نگفت هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد
مثل تخت او واین از کمال عقل بود پس گفت وأوتینا العلم وداده اند ما را
علم بر کمال قوت الهی وصحت نبوت سلیمان ع من قبلها پیش از این معجزه وکنا مسلمین

وهستیم ما کردن نهادکان حکم وی را وَصَدَّهَا وبازداشت خدای تعالی بلقیس را
بمدد توفیق مَا كَانَتْ ازآن چیز که بود می پرستید آنرا تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خدای تعالی یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان ع جهت امتحان پای وی فرموده تا قصری
بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینهٔ سفید صافی ساخته و زیر در آن آب
در آورده و ماهیان درآنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می نمود پس
سریر سلیمان ع درمیان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک
رسید قِيلَ لَهَا گفتند وی را ادْخُلِي الصَّرْحَ در آی درساخته این قصر فَلَمَّا
رَأَتْهُ پس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار
وَكَشَفَتْ و برکشید دامن جامه عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای
در آب نهد سلیمان ع دید که پای او بر پای آدمیان می ماند قَالَ گفت ای
بلقیس جامه بر مکش إِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می پنداری صَرْحٌ مُمَرَّدٌ
عرصه ایست ساده و هموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس
ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بپرستش
آفتاب وَأَسْلَمْتُ واسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان یعنی بر دست
سلیمان ع یعنی بر دست او تسلیم شدم لِلَّهِ مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار
عالمیان و در تزویج سلیمان ع وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در
جواهر تفصیل آنها مذکور است صاحب تأویلات فرموده که چه ماننده است هدهد
سوی مسکوه و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده
علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض
بفهم درست است آنکس که زشهر آشنایی است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما
فرستادیم إِلَىٰ ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ با آنکه بپرستید خدای را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ
دو گروه شدند مؤمن و کافر يَخْتَصِمُونَ و بجنگ و خصومت ختم شدند گفتند
بیار ای صالح آنچه ما را وعده کردی از عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح ع که
ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ چرا شتاب میکنید بِالسَّيِّئَةِ بنزول عذاب
قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تأخیر نمیکنید درآن آورده اند که ثمود می
میگفتند چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم صالح ع فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ
اللَّهَ چرا استغفار نمیکنید و بایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمیطلبید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا گفتند
فال بد گرفتیم بِكَ بتو وَبِمَنْ مَعَكَ و هر که با تست از مؤمنان که تا آغاز دعوت



کرده اید محنت ها روی آورده و جدایی درمیان ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ گفت
صالح ع که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست یعنی سبب محنت
شما مکتوب است نزدیک خدای تعالی بحکم ازلی و بجهة من تبدل نگردد
قلم بر نیک و بد خلق در ازل رفتست بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد
بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروه آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند
بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند در شهری
که صالح ع می بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان
از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهرج بود مباشر
عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِي الْأَرْضِ
در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند کاری خود را یعنی افسادی
داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا
گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ و حال آنکه سوگند خورده بودند با یکدیگر
با خدای تعالی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبیخون می کنیم
بر صالح ع وَأَهْلَهُ و برکسان او و می کشیم او را ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس بگوییم
لِوَلِيِّهِ ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است
گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کردن کسانی او را و حفص
بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک نبودیم پس از هلاک ایشان چه
خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا
و مکر کردند ایشان مکر کردنی وَمَكَرْنَا مَكْرًا و جزای مکر بر ایشان رسانیم
با آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح ع مسجدی داشت در
غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما
بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن
غار در آمده در کمین بنشستند تا چون صالح ع در آید بکشند و ناگاه سنگی
بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار پوشیده و ایشان در آنجا
هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس
بنگر چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ و بنگر که چون
هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه
فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِيَةً در حالتی
که خالی و خراب است بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه با ثمود کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتی است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی را

که دانند وبدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وبرهانیدیم آنانرا که گرویدند
بصالح ع وَكَانُوا يَتَّقُونَ وبودند پرهیز میکردند از کفر ومعاصی وبدان سبب
نجات یافتند وَلُوطًا ویاد کن لوط بن هاران را ع إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر قوم خودرا أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه وَأَنْتُمْ وحال
آنکه شما تُبْصِرُونَ میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا
یعنی بر طریق اعلان میکنید و آن افحش تراست أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان
که برای شهوت مخلوق‌اند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی مردم اید که
نمیدانید عاقبت فعل خودرا فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان
لوط را ع با لوط ع مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاک‌اند یعنی خودرا پاک میدانند
وما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط ع را وَأَهْلَهُ وکسان
اورا یعنی دختران اورا إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن اورا قَدَّرْنَاهَا کردیم قضا بر
بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا وبیارانیدیم
عَلَيْهِمْ برایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی
از سنگ فَسَاءَ پس بد باران است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده
شدگان که تصدیق بیم کنند نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را ع که
بگو ستایش مر خدایراست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ وسلام بر
بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَى آنانکه بگزید ایشانرا بعصمت ونگاه
داشته از فواحش ونجات داده از عقوبت واصح آنست مأمور محمد حضرت
پیغمبر بزرگوار ماست صلعم که چون حق سبحانه وتعالی درین سوره که قصه‌های
که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی ع وبر اختصاص رسایل آیات
کبری چون قصه سلیمان ع که مشتمل است بر هلاک اعدا ونصرت اولیا چون
قصه صالح ع ولوط ع بوی فرستاد ووقوف بران نعمتی بزرگ است پس
ویرا بحمد الهی امر فرمود وسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا اصحاب کبار
آن حضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان وگفته‌اند اهل اسلام آنانند
که دل ایشان مالامال است از لوث علایق وسر ایشان خالی است از فکر خلایق
امروز سلام بواسطه شنوند فردا سلام بی واسطه خواهند شنید سلام
قولا من رب رحیم ❁ هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ❁ البته شود خاص
بتشریف سلامت ❁ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامت ❁ زیرا که سلامت همه



لطفست وکرامت    آیا خدای بحق خَيْرٌ بهتر است أَمَّا يُشْرِكُونَ
یا آنانکه انباز میگیرند مشرکان آیا شریکان عاجز که میگیرند بهتر اند
أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان وزمین را که
اصول عالم کون وفساداند وَأَنْزَلَ لَكُمْ وفرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول
از غیبت بتکلم برای تأکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم وبس
که برویانیم باران حَدَائِقَ بوستانهای دیوار بست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی
وخرمی یعنی آراسته وزیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست ونرسد شمارا أَنْ تُنْبِتُوا
آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان بوستانهارا أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست
معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد اورا درین افعال زیرا که او متفرد است
بخلق ومنکوی بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل میکنند
از راه توحید با شرک می آرند بخدای تعالی وامر اعدیل اثبات میکنند نعوذ
بالله أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که کرد اند
زمین را قرارگاه آدمیان ودواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا وپیدا کرد در میانهای زمین
أَنْهَارًا جویها از آب وَجَعَلَ لَهَا وبیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ
کوههای بلند که در معادن متکون کرده و از حضیض او چشمها مترشح
شود وَجَعَلَ وکرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریا عذب ومالح یا دو خلیج
فارس وروم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست
خدایی یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که دیگر آفرینش اشیا کند او باشد بَلْ
أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد خلق اشیا
لاجرم بشریک قایلند وآیا شریک ناتوان ایشان بهتر است أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
یا کسی که اجابت کند فرو مانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند مضطر کسی را
گویند که اورا هیچ حیله ووسیله نباشد مگر حق سبحانه وتعالی وگفته‌اند
مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر
یا گم شده باشد در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود
ع یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای
شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری اجابت بدعای مضطر باز
بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد وحق سبحانه وتعالی نیاز
بیچارگان دوست میدارد ❁ آن نیاز مزمن بود است درد ❁ کان بچاه
طفلی بغز آغاز کرد ❁ هر کجا دردی دوا آنجا بود ❁ هر کجا فقری نوا آنجا رود ❁
بیش حق یک ناله از روی نیاز ❁ به که عمری بی نیاز اندر نماز ❁ پس چون نیاز مند

بیچاره دعا کند حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بر
دارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهتر است یا آن
خدای که کرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان زمین یعنی شما را جانشین
پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما دهد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدایی
دیگر هست با خدا که درین کارها اعانه او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندکی پند می پذیرد یا خدا را اندک یاد میکنند و گفته اند مراد بقلة عدم است
یعنی یاد نمی کنند مر خدا را و بتان را پرستش میکنند آیا ایشان بهتر اند أَمَّنْ
يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه می نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکی بیابان و دریا
وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که می فرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت که باران است أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر
با خدای بحق یعنی نتواند تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای تعالی و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق
و آیا چنان شریکی بهتر باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را
و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد
یعنی بر انگیزد در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بنبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی
بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدایی هست مَعَ اللَّهِ شریک با خدای تعالی که این کارها تواند کرد
قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله برینها قدرت
ندارد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه دیگر
هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و از غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگوای
محمد صلعم لَا يَعْلَمُ نمی داند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمان و زمین است
الْغَيْبَ نا آمده و پوشیده إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای تعالی می داند پس چنانچه قدرت
کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند
مشرکان أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کدام وقت بر انگیخته خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ بل
بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی امر و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع
آخرت یعنی بدانستند در آخرت کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در
گمان اند مِنْهَا از دروغ آن بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نا
بینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی بدیده بصیرت
أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک شوند



لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون بر آورندگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در
آمدگان بسعة حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده شدیم هَٰذَا این
حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ از پیش وعده حضرت
محمد صلعم یعنی انبیاء این وعده دادند إِنْ هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانهاکه مجرد سخنی است
بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگو بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب
چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید
که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام گنه کاران وَلَا تَحْزَنْ
و اندوه ناک مشو ای محمد صلعم عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض ایشان
وَلَا تَكُنْ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه
ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل کناه تو منم بیت
غم مخور زان رو که غم خوار تو منم ۰ و ز همه بدها نکهدار تو منم ۰ از تو گر
اغیار بر تابند رو ۰ این جهان و آن جهان یار تو منم وَيَقُولُونَ و می
گویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این عذاب
موعود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب
حضرت پیغمبر است صلعم و اصحاب او رض پیوسته کفار را تحذیر می نمودند
قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ پیوندد
بشما و از پی در آید شما را بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب
میکنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود تا قحط و جلا
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل
و همت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تأخیر عذاب را نمی
شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق که پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند
مَا تُكِنُّ آنچه می پوشد صُدُورُهُمْ دلهای کفار از حقد و حسد وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده
از حوادث و نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
مگر نوشته در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این
قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای
ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر از آنچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان
در آن چیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند
چون تشبیه یهودی و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی

وصفات بهشت ودوزخ وقصهٔ عزیر وعیسی ع وَإِنَّهُ وبدرستی که قرآن لَهُدًى
راه نمونیست وَرَحْمَةٌ وبخشایشی لِلْمُؤْمِنِينَ مرگرویدگانرا چه ایشان منتفع
اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خداوند تو يَقْضِي داوری کند بَيْنَهُمْ میان
اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست ودرست وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب
که حکم اورا رد نتوان کرد الْعَلِيمُ واوست دانا بحقیقت آنچه حکم کند
فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ برخدای تعالی وبردشمنی معاندان باك
مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راستی وبر روشن یعنی راه
تو راست وکار تو درست است إِنَّكَ تحقیق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى سخن
نمی توانی شنوانید مردگانرا یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند
کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ونمی توانی شنوانید کرانرا آواز خود خواندن
إِذَا وَلَّوْا وچون برگردند مُدْبِرِينَ پشت برگردانیده یعنی ایشانرا گوش
دل کرانست واز استماع قرآن اعراض میکنند وروی میگردانند
وَمَا أَنْتَ ونیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ
از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا به بصر بصیرت وایشان ندارند
إِنْ تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان
ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن
نهندگانند فرمانرا ومخلصان ومتخصصان عالم ایقانند ۞ گوش باطن
نهاده بر قرآن • دیده دل گشاده بر عرفان • زنده از نفحهای گلشن قدس •
معتکف در فضای معهد انس • برده اند مضایق لاشی به قل الله ثم
ذرهم فی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود قول یعنی واجب گردد وعذاب
رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف ونهی منکر
باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده
از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا
هستند بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعده ووعید وحشر ونشر یا بآیات
قدرت ودلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند
بباید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت
معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه وتعالی دابة الارض
از زمین بیرون آرد چنانچه ناقهٔ صالح م از سنگ بیرون آورد وآن دابه گویا باشد
ودر حدیث آمده که خروج دابه وطلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام
پیشتر بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد واز کتب بعض ائمه چنان معلوم
میشود که از شرایط ساعت اول آیات سماوی طلوع شدن شمس باشد از مغرب واو





آیات ارضی خروج دابه وجانوریست طول او شصت گز وچهار قایمه دارد واو را
ذنب باشد وبال دارد ودر تیز روی هیچ هارب از وفوت نشود وهیچ
طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی و
درخشندگی در تیسیر از ابن الزبیر رض نقل کرده که سر او شبیه
بسر گاو باشد ودر عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوك
بود وگوش او چون گوش فیل وشاخ او چون شاخ گاو کوهی ولون
او چون لون پلنگ وگردنش چون گردن شترمرغ وسینه اش چون
سینهٔ شیر وپهلویش چون پهلوی یوز ودمش چون دنبهٔ غوچ
وقوایمش چون شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا ومروه یا کوه
اجیاد یا وادی آرا ودیه تهامه یا بحر سدوم ودر حدیث آمده که اعظم
مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید ودر کتاب علامات الساعه
آورده که از رکن خانهٔ کعبهٔ معظمه بر آید ومردم می نگرند واو مانند
آفتاب سیر میکند وبعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی بر آنند جز
سر وگردن واز زمین بیرون نیاید وقول اشهر آنست که تمام او بیرون آید
وعصای موسی ع وخاتم سلیمان ع با او بود روی مؤمنان بعصای موسی
مس کند سفید گردد وخاتم سلیمان بر دو چشم کافران می مالد
روی ایشان سیاه شود وکسی نماند در دنیا مگر سفید روی وسیاه
روی ومردم یکدیگر را بنام ولقب نخوانند بلکه سفید روی را می
گویند ای بهشتی وسیاه روی را گویند ای دوزخی واین راست که بعضی معنی
آیه برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمیز مؤمنان وکافران
بیرون آریم دابة الارض والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ ویاد کن روزی را که
حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که روسا واشراف
باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام
یا دلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته می شوند تا آ
وال واسافل قوم بدیشان رسند حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشر
گاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای تعالی آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا
در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا
از جهة دانش یعنی در آن تأمل نکردید وبکنه آن نرسیدید وَوَقَعَ الْقَوْلُ
وواقع شد قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا
بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس
ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهة مشغول بعقوبات نامتناهی

أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمی‌دانستند منکران حشر إِنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه
ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و
استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت
باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجهی
مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از آن
دیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در ابدان موتی و بخواب و بیداری
نیز که در روز و شب واقع است استدلال می‌توان کرد بر مردگی و زندگی
وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ
پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر چه در آسمانهاست وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد ففزع بصیغهٔ ماضی بجهت تحقق وقوع آن
یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ
شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس را که خواهد خدای تعالی خزنهٔ بهشت و دوزخ یا
شهدا یا اسرافیل ع که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرائیل ع و میکائیل ع
و اسرافیل ع و عزرائیل ع یا موسی ع که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید
که آن ادریس است ع وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ آیند کانند بوقف و حفص
اتوه خوانند بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل دانند یعنی همه بیایند بعرصگاه
دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا
پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه جبال تَمُرُّ می‌رود و می
گردد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که
اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه
در سیر سحاب مشاهده میرود محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد
رسوم واقف اند و خلق آن حرکت بواطن ایشان که بیک دم هزار عالم طی کنند
خبر ندارند • تو مبین این پایها را بر زمین • زانکه بر دل میرود عاشق همین • از ره منزل
ز کوتاه و دراز • دل چه داند کوست مست دلنواز • آن دراز و کوتاه اوصاف تنست
رفتن ارواح دیگر رفتن است • دست نی و پای نی ندرو تا قدم • آنچنانکه تاخت
جانها از عدم • صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای تعالی کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار
کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها را و بیار است بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ
بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر
که بیاید به نیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزائیست بهتر مِنْهَا از آن زیرا که
فانی دهد و باقی ستاند و یکی هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت



دانند پس بود را چیزی حاصلست از آن کلمه وَهُمْ و نیکویی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس
و هول يَوْمَئِذٍ آن روز قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که بیاید
بِالسَّيِّئَةِ به بدی که آن شرکست فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ
رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشانرا نگون سازد در دوزخ افکنند
هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا نداده‌اند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ
مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که
فرموده شده‌ام من أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند
این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام
کرد این بلده را تا خارهای او نمی‌برند و حشیش او را نمی‌دروند و صید او را نمی
رمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ هر چیزها یعنی همه مخلوق
و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مأمور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ
از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت
مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد
بسبب متابعت درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می‌یابد
لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که
گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوای محمد صلعم إِنَّمَا أَنَا جز
این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال
ضلال دیگری بمن نمی‌رسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدا را
بر رحمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود
باشد که بنماید خدای تعالی شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را از خروج
دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره دنیوی که واقعهٔ بدرست و در آخرت که عذاب
ابدی است فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را و لیکن آن شناختن
در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار بِغَافِلٍ بی خبر
عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانند یعنی آنچه
شما میکنید پس تأخیر عذاب ایشان بنا بر حکمتی است و سر آنرا هم او داند
و بس • هر چه آوردی و بودی بیش و بس • حکمت آنرا ندانند هیچ کس •

## سُورَةُ الْقَصَصِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم

امام یافعی رح فرموده که حق سبحانه و تعالی این حروف را سبب محافظت قرآن کرده
از تطرق سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیت وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
این حروفست امام قشیری رحمه آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس
عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت

ارواح محبان از محبت ماسوی وطهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدای سلمی رحمه گوید
سین رمز ایست از سر الهی با عاصیان بنجاة وبا مطیعان بدرجاة وبا محبان بدوام
مناجات ومرامات وگفته اند حروف ثلاثة قسم است بطور سینا وسکندریه
ومکه جواب اینکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیاتهای روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُوا می خوانیم یعنی میخواند
بفرمان ما جبرائیل عم عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر
موسی عم وفرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند
إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست وتکبر وتجبر کرد فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر وَجَعَلَ وگردانید أَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و
سبطیان شِيَعًا گروه گروه وهر گروه را بکاری نامزد کرده يَسْتَضْعِفُ
وبود که زبون گرفت ومقهور ساخت طَائِفَةً مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی
بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ می کشت پسران ایشانرا که کاهنان گفته بودند که
پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت تو را سبب وی زوال رسد ودر کتاب
آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَيَسْتَحْيِي وزنده میگذاشت
نِسَاءَهُمْ زنان ایشانرا برای خدمتگاری قبط إِنَّهُ كَانَ بدرستی که
فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرأت می نمود در قتل اولاد پیغمبران
وآزادانرا به بندگی وَنُرِيدُ وما می خواستیم أَن نَّمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا آنکه زبون گرفته شده بودند وبیچاره گشته فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر ونواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیم ایشانرا از بلاء شدت فرعون
وَنَجْعَلَهُمْ وسازیم ایشانرا أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین وخوانندگان
بخیر وصلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وگردانیم ایشانرا وارثان اموال واستعد واملاک
فرعونیان وَنُمَكِّنَ وجای دهیم لَهُمْ مر ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وشام
وَنُرِيَ وبنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون ووزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا ولشکرهای
ایشانرا مِنْهُم از بنی اسرائیل مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند
از آن چون زوال ملک وهلاک ایشان بر دست دشمنان ودیدن این صورت
در وقتی که در دریا علامت غرقه شدن مشاهده کردند وبنی اسرائیل را تفرج کنان
بر ساحل دریا بنظر در آوردند ودانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب ومقهور
شده مظلومان وبیچارگان بمراد رسیده غالب وسرافراز شدند وسر یوم المظلوم
على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم آشکارا شد ای ستمکار بد اندیش
از آن بترس آه که ترا ظلمت ظلم افکند از جاه بچاه انکه اکنون بحقارت نگری بجانب
وی بشماتت کند آن روز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل



ساخت بر حوامل بنی اسرائیل وجمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل ساخت که هر حامله
که پسر زاید فی الحال بکشند قابله ومادر موسی عم موکل بود در حین وضع حمل حاضر
شده موسی عم را فرا گرفت ودر روی نگریسته واله جمال وی گشت ومحبتی عظیم
از آن مولود در دل وی پیدا آمد وگفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم
وموکلانرا گویم که آن بچه دختری آمد مرده آنرا در خاک کردیم اما شرط آنست که
فرزند ترا هیچ کس از اقربا وهمسایگان نه بیند مادر موسی عم سه ماه یا بیشتر
او را پنهان داشت وقولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن
خانه افکندند وخواهر موسی عم او را در تنوری که برای نان پختن گرم کرده
بودند پس در آتش افکند وآن گروه بچه نا دیده از آن خانه بیرون رفتند ومادر
بر سر تنور آمده دید که آتش گل وریحان شده وموسی عم با آن بازی میکند القصه او را
مخفی پرورش میدادند وپیوسته هراسان می بود که فرعونیان زیاده از پیشتر تفحص
وتجسس شدند در وقت الهام حضرت الهی بوی رسید که میفرماید وَأَوْحَيْنَا ووحی
کردیم یعنی الهام دادیم وعلم الهدی فرموده که شاید رسول فرستاده باشد از ملائکه وغیره
آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی عم که از اولاد لاوی بن یعقوب عم بود نام او نوحانند
بنون در اول اسم ودر تیسیر وعین المعانی نوحاسد گفته بپادشاه تخت در اول هر
هر تقدیر الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده وبپرور او را فَإِذَا خِفْتِ پس چون
ترسی عَلَيْهِ بر وی وفهم کنی که مردم دانسته ومقتلش خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن
او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده
باشی بآب نیل افکن وَلَا تَخَافِي ومترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي واندوه مبر
در فراق او إِنَّا بدرستی که ما رَادُّوهُ بازگردانیده ایم إِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی
بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ وگردانیده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان
یعنی او را بشرف نبوت ارزانی خواهیم داشت وچون مادر موسی عم دریافت که
فرعونیان در تجسس وتفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که
آشنای عمران بود فرمود که صندوقی پنج بدست تراشد وآن جبرئیل بن صبور
بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی عم داد در خاطرش
گذشت که کودکی دارد می خواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند
نزد او گماشته فرعون آمد وخواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته
شد بخانه خود آمد وخواست که نزد فرعون رود وغمازی کند چشمش نابینا
شد دانست که آن مولود که کاهنان نشان داده اینست فی الحال نادیده
بود ایمان آورد ومؤمن آل فرعون اوست ومادر موسی عم صندوق بقیر
اندوده موسی عم را در وی خوابانید وسر صندوق هم بقیر محکم بربست وخود

رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلّت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان
در رود نیل انسانی خورد سال یافته شود و این علت بآب دهن او زایل گردد در آن روز
معیّن فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار رود نیل انتظار انسان موعود
بردند که ناگاه صندوقی بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا
بگیرید و بیارید **فَالْتَقَطَهُ** پس گرفتند موسی را ع **آلُ فِرْعَوْنَ** کسان فرعون
**لِيَكُونَ** تا گردد یا باشد **لَهُمْ** مر فرعونیان را **عَدُوًّا** دشمنی مر مردان را که
بسبب فرعون غرق شوند **وَحَزَنًا** و اندوهی بزرگ مر زنان را که ایشانرا برده
گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشانرا **إِنَّ فِرْعَوْنَ** بدرستیکه
فرعون **وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا** و هامان و لشکرهای ایشان هر دو **كَانُوا خَاطِئِينَ**
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت گشاده موسی را ع م
دیدند محبّت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این
مولود چگونه از قتل جسته باشد مبادا که آن مولود که میگویند این باشد
زن فرعون گفت من از منجمان شنیده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون
میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را
بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر برص آن دختر مالیدند آمد
طبیب و درد بکلّی علاج یافت **وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ** و گفت زن فرعون آسیه
بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که
عمهٔ موسی بود و بر هر تقدیر گفت یا فرعون که **قُرَّتُ عَيْنٍ** که این کودک روشنی
چشم است **لِي** مرا **وَلَكَ** و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت **لَا تَقْتُلُوهُ**
مکشید او را بلفظ جمع گفت برای تعظیم **عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا** شاید که سود
رساند ما را که امارت یمن و علامت برکت در جبین او لایح است **أَوْ نَتَّخِذَهُ**
یا فرا گیریم او را **وَلَدًا** فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید
و آسیه بتربیت او مشغول گشت **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم
او **لَا يَشْعُرُونَ** نمیدانستند که هلاک ایشان بر دست اوست **وَأَصْبَحَ** و گشت
**فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ** دل مادر موسی ع **فَارِغًا** خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید
که این صندوق بدست فرعون افتاد بیصبر و قرار گشت **إِنْ كَادَتْ**
بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب **لَتُبْدِي بِهِ** آشکارا کند قصهٔ موسی ع را
و گوید این فرزند منست مکشید ولی چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند
دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از فرط شادی ظاهر کند که
این پسر منست **لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا** اگر نه آن بود که ما بند نهادیم **عَلَىٰ قَلْبِهَا**
بر دل او و بر بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و بشارت و این لطف کردیم

لتکون



[illegible]

**لِتَكُونَ** تا باشد آن زن **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را
**وَقَالَتْ** و گفت مادر موسی ع **لِأُخْتِهِ** مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او
کلثوم بود و شوهر او غالب ابن یوشا گفتندی مادر موسی ع او را گفت **قُصِّيهِ** بر
پی برادر خود را **عَنْ جُنُبٍ** از دور رو در کنار آسیه **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و ایشان
ندانستند که او خواهر ویست **وَحَرَّمْنَا** و حرام کردیم **عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ** بروی شیر
دهندهرا **مِنْ قَبْلُ** پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانه روز
موسی ع شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند امّا موسی ع انگشت سبّابه
خود را می مکید و شیر از آن بیرون آمده می خورد چون کلثوم دانست که
آسیه برای او مضطربست **فَقَالَتْ** پس گفت **هَلْ أَدُلُّكُمْ** آیا دلالت کنم
شما را **عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ** بر اهل خانه که از روی شفقت **يَكْفُلُونَهُ** در پذیرند
این کودک را **لَكُمْ** برای شما **وَهُمْ** و آن اهل بیت **لَهُ نَاصِحُونَ** مر او را
نیک خواهان باشند در اوضاع و تربیت او و تقصیر ننمایند آورده اند که هامان
که این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که از کدام خانواده آن
کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملك ناصحون یعنی نیک
خواه فرعون اند نه از آن کودک پس وی را دلالت داده گفتند برو و آنکس را
که گفتی بیار کلثوم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی ع بر کنار فرعون
بود هر چند دایه می آوردند و موسی را ع بر می داشت موسی ع از وی روی می
تافت و شیر او را نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام
وی رسید بوی متوجه گشته پستانش فرا گرفت بوی خوش تو
هرگز از باد صبا شنیده از یار آشنا سخن آشنا شنیده فرعون گفت تو کیستی
گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است
هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون تعیین نمود تا اجره
مقرر کردند موسی را ع بدو سپرد و گفت بخانه خود برو در هفته
یک روز پیش ما آور مادر موسی ع او را بر گرفت و شادمان و خوشدل
شده روی بخانه خود نهاد و وعدهٔ حضرت راست شد چنانچه فرماید
**فَرَدَدْنَاهُ** پس باز گردانیدیم موسی را ع **إِلَىٰ أُمِّهِ** بسوی مادر او **كَيْ**
**تَقَرَّ** تا روشن شود **عَيْنُهَا** چشم او بفرزند **وَلَا تَحْزَنَ** و اندوه
ناک نشود بفراق او **وَلِتَعْلَمَ** و تا بداند بعلم مشاهده **أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ** آنکه
وعدهٔ خدای تعالی **حَقٌّ** راستاست **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** و لیکن قبطیان
**لَا يَعْلَمُونَ** بودند که نمی دانستند **وَلَمَّا بَلَغَ** و آن هنگام که رسید موسی ع
**أَشُدَّهُ** بنهایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگیست تا چهل سالگی

وَاسْتَوَىٰ وراست شد و بکمال عقل رسید و دران سن مراد اینجا چهل سالگی است
یعنی چون بربن سن رسید آتَیْنَاهُ دادیم اورا حُکْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین
وَکَذَٰلِكَ و مانند این که بموسی ع و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکارانرا ذکر ایتاء نبوت در اثنای این قضیه صدق هر دو وعده است که
چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی ع بشهر
یا مصر یا بشهر منفا که از ولایت مصر بود یا به بلده حابین که بر دو فرسخی مصر
یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه و قول اول
اشهر است که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود
مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که هر کس بمهم خود
مشغول‌اند و گفته‌اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا در آن
شهر رَجُلَيْنِ دو مرد يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هَٰذَا آن یکی مِنْ
شِيعَتِهِ از پی روان موسی ع یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته‌اند
بسی وَهَٰذَا و آن یکی دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط نام
او قانون یا فلیتون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را بتکلف هیزم
کشیدن میکرد چون موسی ع آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد
خواست بموسی ع الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکس
که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی ع
بر دفع قبطی موسی ع قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی ع رد کرد
فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی ع فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را و گفته‌اند
حکم خدای تم بر و برکت بود پس بمرد و موسی ع بعد از کشتن قَالَ هَٰذَا گفت
این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل
امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه کننده
مُبِينٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران ع از نافرمانی بقصد معصوم اند در ذلت
ایشانرا نباشد الا از طریق سهو آن به نسبت از رتبه ایشان پس موسی ع بطریق
مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من
ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی بیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز
مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای تم او را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
بدرستی که خدای تم آمرزنده است مر بندگانرا الرَّحِيمُ مهربانست بر ایشان
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام
کرده بر من بمغفرت و غیر آن توبه کرده کنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز
ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکارانرا یعنی مظاهرت کسی نکنم



که مؤدی باشد بجرمی و خیانتی همچو معاونت که مؤدی شد بقتل قبطی
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی ع فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان
و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار می‌برد و مترصد می‌شد که دم بدم کسی او را طلبد
و قصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکسی که طلب یاری میکرد
از و بِالْأَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری میطلبد
بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی ع مر آن بنی اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی
که تو لَغَوِيٌّ مرد گمراهی مُبِينٌ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز
سبب قتل یکی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام که خواست موسی ع
أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکس را که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن است
مر موسی را و بنی اسرائیلی را و موسی ع خواست تا دفع کند قبطی را سبطی
گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی ع أَتُرِيدُ
آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه کشتی نَفْسًا
بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمی‌خواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه
باشی جَبَّارًا گردن کشی ناپروا فی بی محابا قبطی خون ریزی فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمی‌خواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ
از صلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که
خون از موسی ع کشته بود خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت
مشاورت کرده قرار بقتل موسی ع شد و جبرئیل که مؤمن آل فرعون بود
از آن حال آگاه بوده متوجه موسی ع شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی
یعنی جبرئیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه
فرعون که بر یک کناره شهر بود يَسْعَىٰ شتاب میکند تا بموسی ع رسید
قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ
بِكَ مشاورت میکنند و تدبیر می‌انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ
تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر
إِنِّي لَكَ بدرستی که من ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیک‌خواهان و مهربانم
فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا
از آن شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار
می‌برد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي
نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون
و کسان او در موضحی آورده که جبرائیل ع آمد و گفت ای موسی ع متوجه شهر
مدین شو و او را بسر راه آورد موسی ع قدم در راه نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام

که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی باسم بانی او
مدین بن ابراهیم خلیل ع و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی ع راه نمی
دانست قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید که پروردگار من أَنْ يَهْدِيَنِي راه
نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی ع هشت شبانه روز
میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه فرموده که روی مبارک بناحیه
مدین اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و سالک بیداء مدین
همراهی غیر شوق لقائی نبود * غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که
برسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کناره شهر وَجَدَ
عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی از مردمان آنجا جمع
شده يَسْقُونَ آب می‌دادند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ
دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو
زن تَذُودَانِ که میراندند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران
مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیاء می باشد فرا پیش رفت
و بطریق تلطف قَالَ گفت مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما
گوسفندانرا از آب خوردن و اختلاط از دیگر گوسفندان باز میدارید
قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمی‌دهیم گوسفندان خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ
الرِّعَاءُ تا وقتی که بازگردانند شبانان رمه‌های خود را از آب و فضله
که از مواشی ایشان بماند باغنام خود دهیم زیرا که ما مددکار
نداریم وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیر کهن سال بزرگ حال است
نمی‌تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته‌اند که ایشان دختران برادر
زاده شعیب ع بودند که او را شیرین گفتندی و اشهر آنکه دختران
شعیب ع بودند بزرگتر صفرا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفورا
چون موسی ع بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد و گفت
این عجوزگان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشانرا آب دهید
تا زود بخانهای خود باز روند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشانرا
آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده موسی ع فرا پیش آمد و آنها را
نظر بر میان دو تا ابروی افتاده بترسید و لی بر طرف رفته بنظاره
بایستادند موسی ع دلوی که ده مرد میکشیدند او تنها با آنکه هشت
شبانه روز طعام نخورده بود برکشید و گوسفندانرا آب داد و گفته‌اند
بر سر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت





و بدلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَىٰ پس آب داد لَهُمَا
برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس بازگشت موسی ع
إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند
من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ بر آن چیزی که بفرستی إِلَيَّ بسوی من
مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من
برای آنچه فرستادی بمن از نیکوییها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا
وسعه عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم * با فقر بسازم که
مرا فقر خوش است * که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست * اما چون دختر شعیب ع
درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از زودی معاودت پرسید قصه
تمامی عرضه کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فَجَاءَتْهُ پس
آمد بسوی موسی ع إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تَمْشِي میرفت
عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت
بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ می‌خواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداشت دهد ترا
أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه دادی اغنام ما را لَنَا برای ما موسی ع بجهة زیارت
شعیب و تقریب آشنایی با وی اجابت کرده نه برای طمع خود در راه که می
رفتند بادی آمد و جامه صفورا از بعضی اعضاء او بر داشته می شد موسی ع
فرمود که تو از عقب من آی و مرا بسخن دلالت براه میکن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن
هنگام که آمد موسی ع نزدیک شعیب ع وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی قصه
خود را و شعیب ع دانست که او از اهل بیت نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس
نَجَوْتَ رهایی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم
او چه ایشانرا برین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعام حاضر کردند و موسی ع
از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت بدنیا نمیفروشیم یعنی
سقاء اغنام برای خدای تعالی کردیم نه برای جزای شعیب ع فرمود که این طعام
نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق
ضیافت او را مهمانی کنیم حالا تو مهمانی و ماحضری رسید مروت
اقتضاء آن میکند که رد نکنی که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی ع از
آن طعام تناول فرموده و درانثاء این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن
دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را ع برای
شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ
الْأَمِينُ مزدور توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت
هست آورده‌اند که پدر از وی پرسید که امانت و قوت او از کجا معلوم کردی

تصور اقصهٔ کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب وی رود
باز کفت و شعیب ع بران حال اطلاع یافته قال کفت انی ارید من میخواهم
ان انکحک آنکه بزنی بتو دهم احدی ابنتی یکی را از این دو دختر هر کدام را که
تو خواهی علی ان تأجرنی بآنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی
مرا ثمانی حجج هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع مقدمه مهر
دختران مر پدر را بوده و ایشان میکرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده
بدین حکم واتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنچه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است
نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رض و کفته اند معنی آیه اینست که تزویج میکنم
دختر خود را به صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی کنی مرا فان اتممت
پس اکر تمام کنی آن هشت سال را عشرا ده سال فمن عندک پس آن
از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده
وما ارید و نمی خواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام ده سال
یا بمناقشه در تمام اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری فرمایم بر وجهی که
آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اکر خواهد
خدای تع من الصالحین از نیکوکاران و شایستکان در حسن معامله و وفا
بعهد و التزام داب صحبت قال ذلک کفت موسی ع که این عهد بینی و بینک
میان من و تو قایمست که هیچ خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام ازین
دو مدت که هشت سال و ده سال است قضیت بکذارم و به پایان رسانم
فلا عدوان پس تعدی و افزونی جستن نیست ترا علی بر من یعنی اهل
مرا از من باز نباید داشت والله علی ما نقول و خدای تع بر آنچه میکوییم
و شرط میکنیم وکیل کواه است یا بر آنچه کفت و شنید میرود کارساز
ماست یعنی کار خود بوی می سپارم یا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون
آییم ، کر لطف تو یاری نماید بر بخت ، هم عهد شکسته است و هم پیمان
شست فلما قضی پس آن هنکام که بکذارد موسی الاجل موسی ع
مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال
شبانی کرد و ده سال دیکر مصاحبت شعیب ع بود و در چهل سالکی
باجازت شعیب ع متوجه مصر کشت پس قدم در راه نهاد وسار باهله
آنس و ببرد کسان خود را در شبی سرد و تاریک که راه کم کرده بود و
زنش را وضع حمل رسیده و اغنام از برف و بلا و رمه متفرق شده و از
مقدحه آتش نمی جست و آتش بدید من جانب الطور از طرف کوه طور نارا
آتشی قال کفت موسی ع لاهله امکثوا مر کسان خود را که درنک کنید



درهمین مکان که انی بدرستی که من آنست نارا دیدم آتشی را لعلی
آتیکم شاید که بیارم از برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزد
کسان که بر سر آن آتش اند خبری که راه از کدام طرف است او جذوة من النار
یا پارهٔ بیارم از آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را کرم سازید
بآن فلما اتاها پس چون آمد بآن آتش نودی ندا کرده شد یعنی
موسی ع را ندا کردند من شاطی الواد الایمن از کنارهٔ رود آن کنارهٔ که
بر راه موسی ع بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة در جای برکت داده
شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب ان یا موسی آنکه ای
موسی ع انی انا الله بدرستی که منم خدای تع رب العالمین پروردکار
عالمیان موسی ع در درخت نکاه کرد آتشی سفید دید دود نه دید و بلک
فروزنده کریست شعلهٔ لقای شوق حضرت معبود مشاهده نمود از شهود
این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته کردد ، هست در
من آتش و روشن نمیدانم که چیست ، این قدر دانم که همچون دود میکاهم
دکر ، موسی ع از ندای آن سوختهٔ عشق و کداختهٔ شوق شده در پیش
درخت بایستاد و آن ندا در مضمون داشت که انی انا الله رب العالمین
وان الق عصاک و آنکه بیفکن عصای خود را موسی ع بر افکند اژدهای
شد فلما رآها پس آن هنکام که دید عصا را که بسرعت تهتز حرکت
میکند کانها جان کوییا که او ماریست جنبیده که در عرف
آنرا تیر مار کویند ولی برکشت مدبرا هزیمت کنان از خوف ولم یعقب
و باز نکشت بوادی بلکه بجانب خود نهاده متوجه شد ندا رسید که
یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس از زیر ماری انک
بدرستی که تو من الآمنین از امان یافتکانی اسلک یدک درآر
دست خود را فی جیبک در کریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون
آید سفید و درخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه
و متنفر نباشد چون بیاض برص واضمم الیک و جمع کن بسوی
خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب
و از برای ترس یا تسکین یابی یا دست زیر بغل جیب بر چنانچه مردم ترسناک
کنند فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو علامه اند
من ربک از پروردکار تو بر سالت تو برو بدین معجزه الی فرعون
بسوی فرعون وملائه و کروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا
قوما هستند کروهی فاسقین بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان

قَالَ رَبِّ گفت موسی ع ای آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ بدرستی که کشته ام
مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه
بکشند مرا بقصاص آن وَأَخِي هَارُونُ و برادر من هرون ع هُوَ أَفْصَحُ او فصیح
تر است مِنِّي از من لِسَانًا از جهة زبان آوری و سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ
پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْءًا یار و مددکار يُصَدِّقُنِي تا مرا تصدیق
کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره
مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت
کنیم بازوی ترا یعنی بیفزاییم نیروی ترا بِأَخِيكَ به برادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا
و بدهیم شما را سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند
ایشان إِلَيْكُمَا بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان
بشما نرسد بروید هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا بسبب آیات ما أَنْتُمَا شما
هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ و هر که پی روی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب
شوندگان زیرا که رایات ما عالی است و امداد و اعانت مر اولیا را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد
بدیشان موسی ع آیتهای ما را یعنی معجزها بَيِّنَاتٍ روشن و هویدا قَالُوا گفتند
فرعونیان مَا هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مگر جادویی مُفْتَرًى بر بافته و ساخته
او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ایم وَمَا سَمِعْنَا و نشنیده ایم بِهَذَا
بمثل این سحر یعنی که مثل این دیده باشد فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار
پدران نخستین ما این سخن بجهة آن گفتند که در روزگار ایشان
و آبا و ایشان ساحر بسیار بود وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ع رَبِّي
أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى آنکسی که آمده براه
نمودن از انبیا ع مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و میداند
که من بحقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ و داناست بکسی که باشد
مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای پسندیده دنیی یعنی
ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجاة از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ بتحقیق
کار آنست که بر هیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نشوند ظالمان
بجز عاقبة وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان
مَا عَلِمْتُ ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَهٍ هیچ خدایی که او را
پرستید و تعظیم او کنید غَيْرِي بجز من و موسی ع میگوید که خدایی
دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي پس بر افروز آتشی از برای



من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا او را استحکامی
بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت فرمود فرعون لعین بود که
وزیر خود را گفت خشت پخته بساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا کن برای من
صَرْحًا کوشکی بلند که مرو را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم
لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که دیده ور شوم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای موسی ع
یعنی مطلع گردم و به بینم که چنانست که موسی ع میگوید وَإِنِّي و بدرستی
که من لَأَظُنُّهُ گمان می برم موسی را ع مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق سبحانه و تعالی جسم و جسمانیست و بر آسمان مکانی
دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود که
مکان آفرین مکان چکند • آسمان کش بر آسمان چکند • نه گمان ره برد بدو
نه مکان • نه بیان رقم خبر دهد نه عیان • صاحب کشاف آورده که هامان
ملعون پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران بطبخ آجر پختن گچ
و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع محکم
که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود • چنان بلند
بنایی که عقل نتوانست • کمند فکر فکندن بکوشه بامش • و در زاد المسیر
فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون لعین ببالای آن بر آمد و خیال
او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمانرا از
بالای صرح چنان دید که در روی زمین میدید منفعل گشته بگفت
تا تیر بطرف او انداختند و آن خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم
نعوذ بالله خدای موسی را ع حق سبحانه و تعالی جبرائیل را ع فرستاد تا پر
مبارک خویش بدان صرح زد سه پاره ساخت یک قطعه بلشکر
گاه فرعون فرود آمد و هزاران هزار قبطی کشته شدند و قطعه دیگر
در دریا افتاد و دیگر بجانب مغرب و هیچکس از استادان و مزدوران
زنده نماندند و فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی
باز دیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کردند هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون
و لشکرهای او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری
وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا
يُرْجَعُونَ باز گردیده نخواهند شد ببعث و نشور فَأَخَذْنَاهُ پس بگرفتیم او را
وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس در افکندیم ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریای
طرینه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد صلعم که چگونه بوده
عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان خود را از مثل این وقایع

بزرسان وَجَعَلْنَاهُمْ وکردانیدیم ایشانرا درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت
یا باضلال خود مردمانرا يَدْعُونَ می خوانند إِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهای
که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز
رستخیز لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از
یشان باز نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم ایشانرا یعنی
برایشان پیوند دادیم فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را تا
ملائکه و مؤمنان برایشان لعنت میکنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت
هُمْ ایشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ از زشت رویان یا رانده کانند وَلَقَدْ
آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را ع توریة مِنْ
بَعْدِ مَا از پس آنکه أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى هلاک کردیم اهل قرنهاء
نخستین را چون قوم نوح ع و هود ع و صالح ع و لوط ع بَصَائِرَ در
حالتی که آن کتاب حکمها و پیغامهاء روشن بود یا در نورها که دیده
بصیرت بکشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل وَهُدًى و راه نماینده باحکام
شرع وَرَحْمَةً و بخشایش برای متابعان لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد صلعم بِجَانِبِ
الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از
مقام موسی ع یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون کذاد
دیم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی ع وحی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو
مِنَ الشَّاهِدِينَ از کواهان بر امر با رسال او بسوی فرعونیان وَلَكِنَّا
و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما أَنْشَأْنَا بیافریدیم
پس از موسی ع قُرُونًا قرنهای مختلف کروهی بعد از کروهی فَتَطَاوَلَ
پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ برایشان زندکانیها چون مدتها بدید
برین قرنها کذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی
باندراس نهاد پس ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و هم عقلا دانستند
اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدکار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا
نبودی تو مقیم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که پیوسته بجهة
تعلم تَتْلُو بخوانی عَلَيْهِمْ برایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را در قصه
موسی ع و شعیب ع چنانچه شاکردان بر استادان خوانند یعنی در مدین
نبودی تا این قصه ها تعلیم کیری وَلَكِنَّا و لیکن ما كُنَّا مُرْسِلِينَ هستیم
فرستندهٔ تو و خبر کننده ترا ازین قصه ها وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی حاضر
بطرف سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را ع و توریة بدو دادیم و در زاد





المسیر آورده که ندا کرد حضرت محمد را صلعم و بنواخت و در کشف الاسرار
فرموده که موسی ع کفت الهی در توریة می خوانم صفت و سیرت امتی که
بخصال حمیده و اخلاق ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام
پیغمبر خواهند بود خبر رسید که ایشان امت محمد اند صلعم حبیب من موسی ع
آرزو برد که ایشانرا ببیند حق سبحانه و تعالی فرمود که اکنون زمان ظهور
ایشان نیست اکر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانیم پس خطاب کرد
که یا امت محمد صلعم همه از اصلاب ایشان لبیک اللهم لبیک جواب
دادند و چون موسی ع را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه
باز کردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و
بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت
که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلعم و قرآن برین وجه فرده
یافته اند حق لطف کرده داد بما هرچه بهتر است و وجود این تشریف مر
امت را جهة حضرت رسالت پناه صلعم است لاجرم با او میکوید که تو در طور
حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم وَلَكِنْ و لیکن ترا خبر کردیم
رَحْمَةً از جهة بخشش که واقع است بر تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدکار تو و ترا
این قصه ها در آموختیم لِتُنْذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ کروهی را که نیامده است
بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی در ایام فترت
که ما بین عیسی ع و آن حضرت بود صلعم و اکر نه اسمعیل ع را بعرب
فرستاده بودند و مدتی متمادی کذشته درین زمان آن حضرت را صلعم
فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند کیرند وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ
و اکر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا
قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان
یعنی عملهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت فَيَقُولُوا پس کفتندی
بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردکار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی
إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام بما آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ
پس متابعت کردیمی آیاتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودیمی وَنَكُونَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ و بودیمی از کروید کان بتو و رسول تو جواب لولاء اول محذوف
است یعنی اکر آن نبودی که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما
نیامد و بحق ما دعوت نکرد هر آینه عذاب بدیشان میفرستادیم اورده اند
که رهط قریش در باب حضرت پیغمبر صلعم از یهود سؤال کردند و ایشان
بر نبوت اقرار نموده نعت و صفت آن حضرت صلعم از توریة خوانده بودند

مشرکان انکار توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی ع داشت
وی ندارد آیة آمد که فلما جاءهم الحق من عندنا پس آن هنگام که آمد بدیشان
یعنی بکفار عرب قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده نشد محمد صلعم مثل ما
اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی ع از معجزات صلعم را نیز ید بیضا و
عصا ندادند اولم یکفروا آیا کافر شدند ابنا و جنس ایشان از مشرکان قبط
بما اوتی موسی بانچه دادند بموسی ع من قبل پیش از این آیات تسع قالوا گفتند
قبطیان ساحران دو خداوند سحر یعنی موسی ع و هرون ع تظاهرا هم پشت شدند
در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگرند یعنی
توریة و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل کافرون بدرستی
که بهریک ازین دو سحر یا جمیع پیغمبران و کتب ایشان ناگرویدگانیم قل فأتوا پس
بگو بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای تع که باشد هو آن کتاب
اهدی راه نماینده تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی ع نازل شد تا من اتبعه
پی روی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که توریة و قرآن سحر است
فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب نیارند فاعلم انما
پس بدان که جز این نیست که ایشان یتبعون پی روی میکنند اهواءهم
آرزوهای خود را بی دانش و حجتی ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از
آنکس که پی روی کند هواه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیانی
و بصیرتی من الله از نزدیک خدای تع ان الله بدرستی که خدای تع لا یهدی راه
نمی نماید و بمنزل نمیرساند القوم الظالمین گروه ستمکاران را که متابع نفس خودند
ولقد وصلنا و بتحقیق که پیوند دادیم و دردم پیوستیم لهم القول برای ایشان
سخن را یعنی از پی درآوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را با مثال
یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند پذیر شوند و در آن تامل نمایند و بدو بگروند الذین
آتیناهم الکتاب آنان را که داده ایم کتاب یعنی توریة من قبله پیش از قرآن
هم به ایشان بقرآن یؤمنون میگروند و بقول جمعی مراد مؤمنان اند
از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رض و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد
چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالة صلعم
آمده ایمان آوردند چه این سورة مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه
بوده مگر گویند مدنی است واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان
قالوا گویند آمنا به ایمان آورده بودیم و دانسته که کلام خدای است انه
الحق بدرستی که او راست و درست است فرود آمده من ربنا از نزدیک آفریدگار



ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین کردن نهاده
کان بجهت آنکه در کتب مقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته
اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار
بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل و ایمان
بقرآن ویدرءون و دفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را
در موضع آورده که بعد ایمان ترسایان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام
و اصحاب او که آنان بنرمی جواب میدادند پس حق سبحانه و تع صفت ایشان
میفرماید که دفع میکنند به نیکویی سخن قول سفها را ومما رزقناهم و از آنچه
روزی داده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا
اللغو و چون می شنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان اعرضوا
عنه روی میگردانند از آن وقالوا لنا اعمالنا و گویند مارا است
کردارهای ما از حلم و صفح ولکم اعمالکم و مر شما را اعمال شما از لغو و سفاهت
یا مارا دین ما و شمارا دین شما سلام علیکم سلامت است شمارا از ما یعنی
لغو شمارا بلغو مقابله نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیه
یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمی جوییم صحبت جاهلان و تخلق با خلاق
ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیی و بد فرجامی عقبی است ۴ از بدان
بگریز و با نیکان نشین • یا بد زهری بود بی انگبین • آورده اند که آن حضرت
صلعم بر ایمان عم خود ابو طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده
گفت ای عم مرا بگفتن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله یاری ده تا حجت آرم
بدان نزدیک خدای تع از برای تو ابو طالب گفت ای برادر زاده من میدانم که
تو راست گویی و من بر آنم و این سخن بر زنان قریش است که گویند ابو طالب
ترسید و کلمه مجدد گفت و گفت من بگفتن این کلمه دل ترا شاد میسازم
و مقرر آیة آمد که انک بدرستی که تو ای محمد صلعم لا تهدی قادر نیستی که
راه نمایی بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او ولکن الله
ولیکن خدای تع یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هر که را می خواهد وهو اعلم
و او دانا تر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها
که حکم ازل بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است
و فرمان لم یزلی ٥ هدایت هر که را داد از بدایت • بدو همراه باشد تا نهایت
آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد صلعم ما می
دانیم که قول تو حق و سخن تو راست است و آنچه میفرمایی سبب دولت ماست در
حیوة و وسیله سعادت مابعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است

مي ترسيم كه اگر پي روي كنيم عرب ما را از زمين حرم بيرون كنند و ما را بقلت انصار
طاقت مقاومت ايشان نباشد اين آيه نازل شد وَقَالُوا وگفتند بعضي از كفار كه
إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ اگر پي كنيم طريق رشاد را مَعَكَ با تو يعني ايمان آريم بتو
نُتَخَطَّفْ ربوده شويم مِنْ أَرْضِنَا از زمين يعني عرب ما را از زمين ديار بيرون كنند
أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آيا ما جاي نداده ايم لَهُمْ مر ايشان را حَرَمًا آمِنًا حرمي ما
ايمني كسي بر ايشان دست ندارد يُجْبَىٰ كشيده ميشود إِلَيْهِ بسوي اين حرم
ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ ميوهاي هرچيزي يعني منافع از هر نوعي و غرايب از هر ناحيتي
بدانجا آورند و روزي داديم ايشان را درين وادي غير ذي زرع رِزْقًا روزي
دادني مِنْ لَدُنَّا از نزديك ما بي منت غيري پس چون با وجود بت پرستي ايشان
ايمن و مطمئن و مرفه مي داريم اگر ايمان آرند چگونه ايشان را از تخوف و تخطف
در امان نياريم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليكن بيشتر ايشان لَا يَعْلَمُونَ نمي دانند اين
نكته را و در نمي يابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسي هلاك كرديم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل
ديهي كه بنا فرماني بَطِرَتْ كافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگاني خود يعني
بوقت نعمت طاغي و باغي شد چنانچه اهل مكه و ما آن طاغيان را هلاك كرديم
فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسكنهاي ايشان خالي و خراب لَمْ
تُسْكَنْ نشسته شد در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاك ايشان إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندكي از زمان كه رهگذري يا بعضي از رفتن آنجا باشند و بروند و باز
خالي بگذارند ۞ در خانه دنيچه نشيني برخيز كين خانه بدان خوشست
كايند و روند وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستيم ما وارث آن مساكن بعد از
اهالي يعني ما ايم باقي بعد از فناء همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نيست پروردگار
تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاك كننده اهالي ديها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتي كه
برانگيزد فِي أُمِّهَا در معظم آن ديار و اصل آن بلاد يعني چون اهل آن سواد
اعظم زيرك تر و با فهم تر باشند رَسُولًا فرستاده كه بحكم الهي يَتْلُو عَلَيْهِمْ
بخواند بر ايشان آيَاتِنَا آيتهاي ما را براي الزام حجت و قطع معذرت وَمَا
كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نيستيم ما هلاك كننده يعني خراب سازنده ديهارا
بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر اهالي آن ظَالِمُونَ ستمكاران باشند به
تكذيب رسل و انكار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده شده بشما مِنْ شَيْءٍ از
چيزي كه اسباب دنيوي باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداري است
در زندگاني جهان وَزِينَتُهَا و آرايش اين سراي كه در مدت حيات بي
اعتبار است بدان مباهات و افتخار كنند وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزديك
خداي است از ثواب آن جهان و نعمتهاي جاوداني خَيْرٌ بهتر است في نفس





الامر چه لذت آن خالص تر است از كدورات محنت و مشقت وَأَبْقَىٰ و پاينده تر
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا در نمي يابيد و فهم نمي كنيد كه بدل ميكنيد باقي را بفاني
و مرغوب را بمعيوب ۞ حيف باشد لعل و زر دادن ز چنگ ۞ پس گرفتن
در برابر خاك و سنگ ۞ در خبر است كه حضرت امير المؤمنين رض و حمزه رض با بو
جهل معارضه بسيار كردند و گفته اند عمار ياسر با وليد مغيره مجادله فرمود
كه أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آيا كسي كه وعده كرده ايم او را جنت در آخرت و نصرت
در دنيا وَعْدًا حَسَنًا از متاع زندگاني دنيا كه محنتش آميخته محنت است و
دولتش مؤدي نكبت و مآلش در رصد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس آن كس
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان باشد براي عذاب يا حساب
مراد ازين كس ابو جهل است يا وليد مغيره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و ياد كن روزي را كه بخواند
خداي تعالي كافران را فَيَقُولُ پس گويد أَيْنَ شُرَكَائِيَ كجا اند شريكان من الَّذِينَ
آنانكه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بوديد كه گمان مي برديد كه شريك منند قَالَ الَّذِينَ
گويند آنانكه واجب شد حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ايشان سخن خداي تعالي يعني آيات وعيد
يا كلمه لاملان جهنم و آنان رؤساء ضلالت باشند يا ديوان كه گويند رَبَّنَا
اي آفريدگار ما هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اين گروه يعني ضعفا و اتباع آنانند كه أَغْوَيْنَا
گمراه كرديم ايشان را و بترك خاندن اجابت كرده اند أَغْوَيْنَاهُمْ گمراه كرديم ايشان را
كَمَا غَوَيْنَا همچنانكه خود گمراه بوديم اكنون بيزاري كرديم إِلَيْكَ بسوي
تو از ايشان و آنچه اختيار كرده اند از كفر مَا كَانُوا نبودند ايشان كه واقعا
إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلكه ايشان پرستش هواي نفس خود مي
كردند وَقِيلَ ادْعُوا و گويند كافران را كه بخوانيد شُرَكَاءَكُمْ انبازان
خود را يعني آنانرا كه شريك ما ميساختند از بتان تا عذاب از شما دفع
كنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ايشان را باميد نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس
اجابت نكنند لَهُمْ مر ايشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ
و ببينند عذاب را تابعان و متبوعان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا برند كه كاشكي
ايشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندي بحق تا از عذاب ايمن شدندي وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ و ياد آر روزي را كه ندا كند حق سبحانه و تعالي اهل تكذيب را
فَيَقُولُ پس گويد مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب داديد فرستادگان
كانرا چون شما را دعوت كردند فَعَمِيَتْ پس پوشيده شود عَلَيْهِمُ
الْأَنْبَاءُ بر ايشان خبرها يعني آنچه با پيغمبران گفته باشند يا فراموش
كنند حجتها را يَوْمَئِذٍ در آن روز كه چه گويند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ
پس ايشان نه پرسند از يكديگر كه چه جواب گوئيم بجهت آنكه سائل

وسؤال همه فرو مانده باشند از غایت دهشت وحیرت فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما آن
کس که توبه کند از شرک وَآمَنَ بگرود بخدا ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند
عمل شایسته فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ پس شاید آنکه باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستکاران
وبوقت سؤال از جواب فرو نماند ورستکاری باجابت حضرت رسالت صلعم
باز بسته است ۞ مزن بی رضای محمد نفس ۞ ره رستکاری همین است وچنین
آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای تعالی چرا محمد را صلعم برای
نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عالی ببزرکی از اهل مکه وطایف
رسیدی لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم حق سبحانه وتعالی
در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ وپروردکار تو يَخْلُقُ می آفریند مَا
يَشَاءُ آنچه می خواهد بی موجبی ومانعی وَيَخْتَارُ وبر می کزیند هر
کرا می خواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی صلعم را برکزید مَا كَانَ
نیست ونباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ برای ایشان مرکافران را چون ولید مغیره و
سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد ونسزد که برای نبوت
کسی را برکزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است
هرکرا خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ پاک مرخدای راست که از آنکه خواهد
برو الای اختیار او اختیار بودی وَتَعَالَىٰ وبرتر است خدای تعالی عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند بت پرستان وشریک میکیرند
وَرَبُّكَ وآفریدکار تو يَعْلَمُ می داند مَا تُكِنُّ آنچه می پوشد
صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر
صلعم وکینهٔ مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ ومی داند آنچه آشکارا می سازند
از طعن در نبوت وتکذیب قرآن وَهُوَ اللَّهُ واوست خدای مستحق پرستش
لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست
ستایش فِي الْأُولَىٰ درین سرای ودر آن سرای چه مولی النعم دنیوی واخروی
اوست وَلَهُ الْحُكْمُ ومر او راست کار روایی وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وبدو باز
کردیده خواهید شد در روز نشور قُلْ بکو ای محمد صلعم أَرَأَيْتُمْ چون
می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اکر کرداند خدای تعالی عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را
سَرْمَدًا پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را تحت الارض
بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای تعالی غَيْرُ اللَّهِ
بجز خدای تعالی بحق که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی
یعنی روز روشن که در آن بطلب معاش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا
نمی شنوند موعظه را بکوش تدبر واعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو که چه بینید



إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اکر سازد خدای تعالی عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا
باقی وپاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را بر وسط السما
بدارد تا برمدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای تعالی بجز
الله که از راه رحمت يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که آرام کیرید
فِيهِ در وی واز متاعب اشتغال واعمال استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا
نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر واستبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ واز بخشایش
خود جَعَلَ لَكُمُ بیافرید اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب وروز را
لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام کیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا وتا بجویید در روز
مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر فرموده وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ وشاید که شما سپاس داری کنید خدای تعالی را بر نعمت روز
وشب ۞ چرخ را دور رشما بروزی دهد ۞ شب برد روز آورد روزی
دهد ۞ خلوت شب بهر آن باجان وتن ۞ راز دل کویید بجانان خویش ۞
روزها از بهر غوغای عوام ۞ تا بدیشان کار تن کیرد نظام ۞ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
ویاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مر بت پرستان را تکرار این ندا
تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس کوید أَيْنَ کجااند شُرَكَائِيَ
انبازان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که کمان
می بردید که شریک منند ودروغ میکفتند وَنَزَعْنَا وبیرون آریم
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر کروهی شَهِيدًا کواهی بکفتار وکردار ایشان
یعنی پیغمبران ایشان را بکواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس بکوییم مر امتان را
که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک وتکذیب فَعَلِمُوا
پس بدانند آن هنکام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی با عبادت یا توحید یا
حجت مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ وکم کرد از ایشان مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت
که به بتان می داشتند إِنَّ قَارُونَ بدرستیکه قارون كَانَ مِنْ
قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی ع ثعلبی کوید عم موسی ع بوده وکفته اند خواهرزادهٔ
موسی ع بوده واصح آنست که پسر عم موسی ع بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث
است وپدر موسی ع عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب ع وقارون را از
غایت خوبی صورت وزیبایی طلعت منور خواندندی ودر قراءت تورات از قرای
بنی اسرائیل بود ویکی از سبعین مختار است در زمان فقر واحتیاج مردی متواضع
ومتعلق بود همین که توانکری روی بوی نهاد حالش متغیر کشت فَبَغَىٰ پس
ستم کرد وافزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی ع وخواست که همه در تحت حکم وی

باشند وَآتَيْنَاهُ وعطا کرديم اورا مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها يعني مالها گرد کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ
آنچه کليدهاء آن يعني برداشتن آن لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ بگروهي مردمان أُولِي الْقُوَّةِ
خداوندان توانايي عصبه جماعتي باشند از ده تا چهل و امام قرا گفته که اينجا مراد
چهل تن اند که کليدهاي کنوز وي مي کشيدند و در کشاف مذکور است که
شصت اشتر مفاتيح خزاين او مي کشيدند هر خزينه را مفتاحي بود و هيچ
مفتاح از اصبعي زياده نبود و از پوست حيوانات ساخته بودند تا سبک باشد
و امام ثعلبي گفته مراد از مفاتيح اوعيه مال است و آن چهار صد هزار هزار
و چهل هزار انبان بود پر از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ ياد کن چون گفتند مر
قارون را قَوْمُهُ گروه او يعني مؤمنان از ايشان بطريق نصيحت لَا تَفْرَحْ
شادي مکن بمال دنيا إِنَّ اللَّهَ بدرستي که خداي تعالى لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ
دوست نميدارد فرح کنندگان را بدنيا که مبغوضه حق است ❊ دنيا
دني چيست سراي ستمي ❊ افگنده هزار کشته در هر قدمي ❊ گر دست دهد
کرا بشادي نکند ❊ ور فوت شود نيرزد بغمي ❊ وَابْتَغِ وطلب کن تتمه کلام
ناصحان است که قارون را گفتند بجوي و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در
آنچه عطا کرده است ترا خداي تعالى الدَّارَ الْآخِرَةَ سراي ديگر را يعني صرف
کن اموال خود در راه خداي تعالى و وسيله ساز آنرا در حصول ثواب آن
جهان بدنيي توانائي که عقبي خري ❊ بخر جان ورنه حسرت خوري ❊ وَلَا تَنْسَ و
فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنيا يعني نصيب تو
در وقت رحلت ازين جهان کفني خواهد بود و بس پس از آن حال بر انديش
و بمال و بمنال غره مشو ❊ گر ملک تو شام تا يمن خواهد بود ❊ ور سر حد
روم تا ختن خواهد بود ❊ همراه تو چند گز کفن خواهد بود ❊ آن روز که زين جهان
کني عزم سفر ❊ و گفته اند فراموش مکن بهره خود را بآن مقدار از مال که ترا
کفايت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ و نيکويي نماي با بندگان خداي تعالى كَمَا
همچنانکه أَحْسَنَ اللَّهُ نيکويي کرده است خداي تعالى و نعمت فرستاده إِلَيْكَ
بسوي تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوي تباه کاري به پيدا کردي و تکبر
فِي الْأَرْضِ در زمين إِنَّ اللَّهَ بدرستي که خداي تعالى لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
دوست نميدارد افساد کنندگان را که بدنيا تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت
قارون در جواب ايشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز اين نيست که داده شده ام اين مال را
يعني بمن داده اند عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي بر دانشي که نزديک منست يعني علم توريت
چه من اعلم بني اسرائيلم بدان يا علم تجارت و دهقنت و ساير مکاسب يا دانا
بود بگنجهاي يوسف صديق ع و آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کيميا است



که موسى ع بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعليم داده أَوَلَمْ يَعْلَمْ آيا ندانست
قارون يعني دانست چون در توريت خوانده بود و از مورخان شنيده أَنَّ اللَّهَ
آنکه خداي تعالى قَدْ أَهْلَكَ بدرستي که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پيش
از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسي که او را أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر
بوده از قارون قُوَّةً از روي توانايي وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بيشتر از وي
جمع مال الملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور
گردد با وجود آنکه مي داند که از وي قوي تر را هلاک کرديم وَلَا يُسْأَلُ و پرسيده
نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران يعني مشرکان
چه ايشان را بسيماي ايشان خواهند شناخت يعرف المجرمون بسيماهم
يا ايشان را سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالى مطلع است بر آن يا سؤال معاينه نباشد
زيرا که بي حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بيرون آمد قارون روز شنبه
عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرايش خود بر استر سفيد که زين زرين
داشت نشسته و جامه ارغواني پوشيده و چهار هزار کس همين صفت با وي
سوار شده و در کشاف است که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند
و با وي بر نشستند و مردم پيش از آن رنگ معصفر نديده بودند و در موضح
آورده که هزار جاريه با وي بودند بر استر سفيد با زين زرين و جامه ارغواني
و موزهاي سفيد چون بدين زينت بدر ميان آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه
يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مي خواستند زندگاني دنيا و بدان راغب بودند
يَا لَيْتَ لَنَا اي قوم کاشکي بودي ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ
مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستي که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند
بهره بزرگ است از دنيا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ
داده بودند ايشان را علم باحوال آخرت يا دانا بودند به برکت قناعت و
عزت توحيد چون يوشع ع و اصحاب او وَيْلَكُمْ واي بر شما اي دنيا طلبان
ثَوَابُ اللَّهِ پاداشت خداي تعالى در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مالهاي دنيا
لِمَنْ آمَنَ مر کسي را که بگرود بخداي تعالى و پيغمبر ع وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند
کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقين نخواهند کرد اين کلمه که علما گفته اند
يعني در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر
طاعت يا از معصيت شکيبا باشند و گفته اند توفيق ندهد مباشرت اعمال
صالحه مگر صابران را ❊ اهل صبر از جمله عالم برترند ❊ صابران از اوج گردون
بگذرند ❊ هر که کارد تخم صبر اندر جهان ❊ بدرود محصول عيش صابران ❊ آورده
که قارون را بر موسى ع و هرون ع حسدي و حقدي تمام بود چنانچه روزي

بموسی ع گفت تو رسالت بردی و مذبح به هرون رسید و من بی منصبی
چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذاء موسی ع بود تا وقتی که حکم زکوة
نازل شد و بآنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی ع بفرمان الهی با وی
صلح کرد که از هزار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر
آمد بخل و خست سر راه برو گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلب کرد و گفت
هر چه موسی ع گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند
گفتند تو مهتر مایی چه میفرمایی گفت می خواهم او را در میان قوم رسوا
کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس زنی فاجره که در تیسیر می آرد که
نام سبزا بود طلبید و دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام
اقرار کند که موسی ع با وی زنا کرده نعوذ بالله روز دیگر که موسی ع در اثنای
اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببرند هر که زنا کند اگر
غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر تو
باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که با فلانه زن زنا
کرده موسی ع فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبزا بمحفل آمد موسی ع
گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای تع که دریا شکافت و توریة فرو فرستاد
که راست بگوی زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه
زر برشوت بمن داد تا در باره تو اقرار کنم و من با وجود گنهکاریها و بدکاریها
خود چگونه بپسندم که بر تو تهمت گویم و اینک آن دو همیان بمهر قارون
با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند مکر وی بر همه روشن شد موسی ع
روی بر خاک نهاد از قارون شکایت کرد خطاب عزت رسید که زمین را
در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه می خواهی موسی ع گفت ای قوم من بقارون
مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای خود قرار گیرد
و هر که با منست گو برکنار رود بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو
تن که با قارون ماندند موسی ع با زمین خطاب کرد بگیر ایشانرا زمین پاهای
ایشانرا تا کعبین فرو برد ایشان آغاز تضرع کرده امان خواستند بجایی
نرسید و موسی ع میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن
فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی ع اثر نکرد تا زمین ایشانرا
بتمام فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت شانه با موسی ع
خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان
نرسیدی بعزت و جلال من اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم
القصه بعد از خسف قارون سفهاء بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند موسی ع





دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی ع درخواست
تا حق سبحانه و تعالی سراها و گنجخانهای او نیز بزمین فرو رفت فخسفنا به پس
فرو بردیم وبداره الارض تا قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که
هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میروند و نفخ صور بارض
سفلی خواهند رسید گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت
درویشان است فما کان پس نبود له مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران
که در آن ینصرونه یاری کردندی او را من دون الله بجز خدای تع وما کان
و نبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز
داشت و نه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد آنانکه آرزو می
بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس دی روز یعنی آرزو می بردند کان گفتند
بعد از خسف وی کرا ایندگان بصلاح یقولون می گفتند هر یک با دیگری
ویکان الله ویک یعنی ویلک باشد و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدان
آنکه خدای تع یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای
هر که می خواهد من عباده از بندگان خود بکرامتی که مقتضی بسط بوده بل
بمحض عنایت ویقدر و تنگ میسازد بر هر که می خواهد نه عقابی که تقاضای
تعذر کند بلکه بمقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نه آن بودی
که خدای تع منت نهاد علینا بر ما و بما نداد از دنیا وی آنچه متمنای ما
بود لخسف بنا هر آینه فرو برده بودندی ما را و حفص فعل معلوم می
خواند یعنی تع ما را بزمین فرو بردی ویکانه وی کلمه تندم است
و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان کلمه ای
بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی که لا یفلح الکافرون رستگار
نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تلک
الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نجعلها
ساخته ایم آنرا للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون نمی خواهند علوا
برتری و تکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا و نه تباه کاری
و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام نیکو
للمتقین مر پرهیزکارانراست صاحب بحر الحقایق فرموده که سرای رضا
مر جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه
که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نجویند
یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بر هیچ و بر هیچ چیز ننمایند و عالم ملک
و ملکوت را تصرف مالک الملک باز گذارند تا بحکمه و ما الحکمة هر تصرفی که در کون

خواهد کند وایشانرا بران زبان اعتراض نبود ع هرچه خواهی بکن که ملك تراست
من جاء بالحسنة هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص
فله پس مراوراست خیر نیکوی منها از آن خصلتها یا طاعت یا
هرکه بیارد نیکی در دنیا اورا باشد از آن بهرهٔ در آخرت ومن جاء بالسیئة وهر
که بیارد بدی چون شرك یا تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند
آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچیز
که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر آنکه ثواب حسنه
بهتر از آن خواهد بود و پاداشت سیئه بمثل آن و وضع مضمر در موضع مظهر
جهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد سیئه بدیشان وفایده این
صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات ه هرچه در شرع و عقل بد باشد
نکند هرکه باخرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالة صلعم در زمان هجرت
بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت
جبرئیل ع بدین آیه فرود آمد که ان الذی فرض بدرستی آنکه فرض کرده است
علیك القرآن بر تو تبلیغ یا عمل بدان لرادك هر آینه باز گرداننده تست
الی معاد بجال بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده و نزد
بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است
در احدیة ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالك متبصر اینجا
سر منه بداء والیه یعود روشن میگردد ه چون از و بداین و آنرا ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها نورها یی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی حق
باشد رجوع قل بگوای محمد صلعم ربی پروردگار من اعلم داناتر است
من جاء بالهدی بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن و آن هم ومن هو و بآن
کس که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست وما کنت ترجوا و نبودی تو
که امید میداشتی ان یلقی الیك الکتاب آنکه فرستاده شود بتو قرآن
پس ما نفرستادیم بتو کتاب را الا رحمة تا مگر بجهة بخشایش من ربك
از آفریدگار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یار للکافرین
مر ناگرویدگان را یعنی کنج با ایشان و ملتمس ایشانرا اجابت فرما یی ولا یصدنك و باید
که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل بدان
بعد اذ انزلت الیك بعد از آنکه فرود آمده است بتو وادع و بخوان خلق را
الی ربك بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن من المشرکین و مباش از شرك
آرندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را
زیرا که لا اله الا هو هیچ خدای سزای خواندن نیست مگر او مخاطب درین آیات



حضرت پیغمبر است صلعم و مراد امت اند و فایدهٔ خطاب بآن حضرت صلعم قطع طمع
مشرکانست از موافقت وی با ایشان کل شیء هر چیز هالك فانی است
الا وجهه مگر ذات حق سبحانه و تعالی یا هر عملها باطل است مگر آنکه بران وجه الله
طلبند له الحکم مراوراست فرمان والیه ترجعون و بسوی او باز گشته خواهد شد
برای مکافات نزد بعض محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه و تعالی
پس ما سوی او فانی باشد از روی حقیقت صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از
کلمات حضرت شیخ الاسلام نقل میکند که نه کسی بتو نه از تو بکسی همه از تو
بتو پس همه تویی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق
مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی حق
یکتا و بوجود باقی در شرح عوارف مذکور است که نکفت یهلك تا معلوم شود
که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالك است و حواله مشاهدهٔ این حال بفردا
در حق محجوبان است یوم یرونه بعیدا و نرنه قریبا ع با وجود تو ز من آواز
نیاید که منم سورة العنکبوت بسم الله الرحمن الرحیم
الم حروف مقطعه جهة تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب
راه نیست و عقل کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نی ع خرد عاجز و فهم
در وی گم است در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارتست باسم الله
ولام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم
اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار احسب
الناس آیا پنداشتند مردمان ان یترکوا آنکه فرو گذاشته شوند
ان یقولوا بآنکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی پندارند که بمجرد قول
امنا دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون وحال آنکه ایشان آزموده نشوند
باوامر و نواهی یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند بهجرت و جهاد
و امثال آن این آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا
هجرت از دیار دار قرار دشوار می آید و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام
میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی برنیت
هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشانرا از راه بر گردانیدند حق
سبحانه و تعالی جهة تسلیه ایشان فرستاد که تصور میباید کرد که بی کشاکش
بلا دعوی ولا درست نبود ه عاشقانرا درد دل بسیار میباید کشید جور
یار و طعنهٔ اغیار میباید کشید واضح آنست که مهجع مولی عمر بن الخطاب روز بدر
بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارك حضرت پناه صلعم گذشت که پیش
رو شهیدان اهل توحید او خواهد شد ما در و پدر از فوات مهجع جزع و فزع مینمودند

حق سبحانه وتعالی آیتی فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نمیرود
وَلَقَدْ فَتَنَّا وبدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه
پیش از ین مومنان بودند یعنی این سورة در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را
بر محک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میکرداند خدای تعالی الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا
که راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز میسازد دروغ گویانرا
در دین یا می نماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میداند از صدق
وکذب ایشان ❊ در محبت هر که دعوی او کند • صد هزاران امتحان بروی زنند •
گر بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب گریزد از بلا • أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می
پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ می کنند بدیها چون کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا
آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که آیا گناهکار
می پندارند که بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم
ناپسندیده است زیرا که رحمت سبقت گرفته بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد
گر گناه تو از عدد بیش است • سبقت رحمتش از آن بیش است • مَنْ كَانَ يَرْجُو هر
که باشد که امید میدارد لِقَاءَ اللَّهِ لقاء خدا یرا در بهشت یا وصول را بثواب الهی
و گفته اند هر که بترسد از رستخیز و عرض او بر خدای تعالی گو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ
پس بدرستی که مدتی که خدای تعالی مقرر فرموده بر لقا یا جزا لَآتٍ هر آینه آینده است
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر گفتار بندگان الْعَلِيمُ دانا بضمایر و اسرار
ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا هوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ
پس جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید بوی است
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَغَنِيٌّ هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات
و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو
لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداشت دهیم ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر عمل از آنکه
كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید که بهترین عمل ایشان است
جزا دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفصد زیرا که
ایشان محتاجند و من بی نیاز ❊ رسم باشد که زغنی چیزی رسد محتاج را • اورده اند
که چون سعد ابی وقاص بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان
سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هر چه بدان مایهٔ زندگی بود دیا بد تناول
نکنم تا ترا از دین که از دین حضرت محمد صلعم اختیار کرده بیزار نشوی سعد وقاص

[illegible]



صورت حال بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید و این آیه نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ
و امر فرمودیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ به پدر و مادر او حُسْنًا نیکویی یعنی فعلی که محض
خوبی باشد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند بتو
لِتُشْرِكَ بِي تا شرک آری بمن و انباز گیری مَا لَيْسَ آن چیزی را که نیست لَكَ بِهِ
ترا بالوهیتِ او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر
و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی که الوهیهٔ آن ندانی و فی
الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که اطاعت
مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَيَّ بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ
بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فَأُنَبِّئُكُمْ پس بیاگاهانم شما را در وقت
جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که می کنید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ
هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ در زمرهٔ ستودگان یاد ه مرا آریم در
مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست
که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای تعالی مراد منافقانند یا قوم ضعیف الایمان
میگفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه
خدای تعالی بسبب دین او جَعَلَ گردانید یعنی در آورد شمارا فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب
مردمان كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب
مخلوق چنانکه ترک کفر می بایست کرد از خوف عذاب خدای تعالی وَلَئِنْ جَاءَ و اگر بیاید
نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یاری از پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند
إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا مَعَكُمْ هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک
أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای تعالی بِأَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ
بآنچه در سینهٔ عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ
هر آینه میداند خدای تعالی الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند بدل وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ
و میداند منافقانرا و ایشانرا در دین متمیز خواهد ساخت تا به بلا و امتحان
در بلا چه محنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر
و نقره معلوم کردد ❊ شکل و هیأت انسان زر مرو ز نهار • توان بصبر
و تحمل شناخت جوهر مرد • اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست • و گر در اصل بود در
بلا صبر خواهد کرد • و در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف عمر خطاب
و خباب را گفتند که از دین محمد صلعم روی بتابید که از طریقهٔ قدیم پدران
روی بتابید اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آنرا برداریم و شما را در
زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه و تعالی فرمود وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه

نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پی روی کنند
راه ما را یعنی تابع کیش پدران باشید ولنحمل و باید که ما برداریم خطا
یاکم گناهان شما را برداریم وما هم وحال آنست که نیستند کافران
بحاملین بردارندگان من خطایاهم از گناهان مؤمنان من شیء هیچ
چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود
که میگویند بار خطای مؤمنان برداریم و ایشان بر حمل آن از اندک
و بسیار قادر نخواهند بود بجهة گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان
نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند کما قال تعم ولیحملن اثقالهم و هر اینه بر خواهند
داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را واثقالا و بارهای گران
دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی بزهی و وبال آنانرا که
گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهد ساخت بی آنکه چیزی
از گناه گمراهان کم گردد ولیسئلن و هر اینه سؤال کرده خواهند شد تابعان
و متبوعان یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند
از اباطیل که سبب اضلال خلق میشود ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم
نوحا الی قومه نوح را عم بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان ایشان
بجهة دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال
و آنچه اشهر آنست که نوح عم چهل سال مبعوث شده و نهصد و پنجاه سال خلق را
بخدای تعم دعوت کرده و بعد از طوفان شصت سال بزیست ملک الموت عم بوقت
قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهة عمر دنیی را چون یافتی
فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری
بیرون روند • گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد • آخر بروی چنانچه فرمان
باشد • در بودن دنیا و برون رفتن از و • یکروز و هزار سال یکسان
باشد • ایراد قصه نوح عم جهة تسلیه سید انام است صلعم و تنبیه بر کشیدن
ایذا از قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح عم نهصد و پنجاه سال
جفای قوم کشیده و همچنان دعوت میفرمود و کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان
پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند
بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را عم واصحاب السفینة و یاران کشتی را
یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران
وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را عم آیة دلالتی یا
عبرتی للعالمین برای عالمیان تا استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم
و یاد کن ابراهیم را عم اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل



بابل اعبدوا الله بپرستید خدا را واتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این
عبادت و ترس خیر لکم بهتر است شما را از دنیی و آیینی که دارید ان کنتم
تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر انما تعبدون جز
این نیست که می پرستید من دون الله بجز خدای تعم اوثانا بتانرا وتخلقون
و بر می بافید افکا دروغی که آن بتانرا خدا نام میکنید ان الذین تعبدون
بدرستی که آنانرا که پرستش می کنید من دون الله بجز خدای تعم لا یملکون
نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا روزیی
دادنی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک خدای تعم روزیرا
که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان واعبدوه واشکروا له الیه ترجعون
و او را بپرستید بیگانگی وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه حضرت
پیغمبر را صلعم فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را
امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح عم و هود عم و صالح عم
و از تکذیب ایشان مر پیغمبرانرا ضرری نرسید بلکه مضرت آن بر ایشان
لاحق شده که همه مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما
حبیب ما را صلعم چه زیان وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ
المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانیده و بیم و امید
شما را دعوت کرده و از عقوبات آخرت بترسانیده و شما بعث و نشر را منکر
شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینید و حفص بغیبت می خواند یعنی آیا نمی
بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الخلق آشکارا می کرداند خدای تعم آفرینش کانرا
و از نیست هست میکند ثم یعیده پس ایشانرا بعد از موت باز گرداند بحیات
ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای تعم آسان است
قل بگو ای محمد صلعم مر منکرانرا که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید
فی الارض در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدا الخلق بیافریده
است خدای تعم خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای تعم
ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست که
چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم
شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدئ خلایق است می تواند
آنکه معید ایشان ان الله بدرستی که خدای تعم علی کل شیء بر همه چیز
از ابدا و اعاده قدیر تواناست بجهة آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذلت
او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأ اول قادر است هر
آینه از نشأ اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا

خواهد عذاب او ويرحم من يشاء وبخشد بر هر كه خواهد به بخشش او واليه تقلبون
وبسوي او باز كردانيده خواهيد شد در روز جزا كفته اند عذاب كند بخذلان وبخشايد
بتوفيق در كشف الاسرار آورده كه عذابش از روي عدلست ورحمتش از راه فضل
پس هر كرا خواهد با وي عدل كند واز پيش براند واو را كه خواهد با وي فضل
نمايد وبلطف خويش بخواند ه اكر براني زراه عدل راني ۰ وكر خواني زروي فضل
خواني ۰ مرا با راندن وخواندن چه كار است ۰ اكر راني وكر خواني تو داني ۰ در زاد
المسير آورده كه عذاب بزشت خوييست ورحمت بخوش خلقي ونزد بعضي عذاب
ورحمت بميل دنياست وبترك آن يا بحرص وقناعت يا بمتابعت بدعت وملازمت سنت
يا بتفرقه خاطر وجمعيت دل امام قشيري رض فرموده كه عذاب آنست كه بنده را
با وكذارد ورحمت آنكه بخود متولي كار او شود تا تو بنا باشي يار ما وتو نباشي بر كار
ما وما انتم ونيستيد شما از مردمان بمعجزين عاجز كنندكان مر پروردكار
خود را از عذاب في الارض در زمين يعني اكر خواهند از حكم او بكريزند وبزير زمين
متواري شويد نتوانيد ولا في السماء ونه در آسمان يعني اكر در آسمان باشيد
هم عاجز كنندكان نيستيد وكفته اند مراد آنست كه نه هر كه در اسمانست قادر
بود بر عاجز كردن خداي تع وما لكم ونيست شما را من دون الله بجز خداي
تع در موضع كه بيد ونيست شما را از عذاب خداي تع من ولي هيچ دوستي كه
نكاه دارد ولا نصير ونه ياري كه بصدد دفع آن در آيد والذين كفروا وآنانكه
نكرويدند بآيات الله بآيتهاي خداي تع يعني بكتب يا بدليل وحدت ولقائه
يعني بسراي آخرت وبعث اولئك آن كروه يئسوا نا اميد شدند من رحمتي
از بخشايش من در دنيا يا نا اميد خواهند شد در روز قيامت تعبير بماضي جهة
تحقق وقوعست واولئك وآن كروه لهم مر ايشانراست عذاب اليم
عذابي دردناك يعني دايم بسبب كفر ايشان پس بعد ازين معترضات باز ذكر
قصه ابرهيم ع ميكند كه فما كان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابراهيم
مر او را بعد از منع ايشان از بت پرستي وبعد از كسر بتان الا ان قالوا مكر
آنكه كفتند بعضي از ايشان با بعضي كه اقتلوه بكشيد او را او حرقوه يا
بسوزيد واتفاق نمودند بر سوختن او ودر آتش انداختند فانجاه الله پس برهانيد
مر او را خداي تع من النار از ضرر آتش وآنرا با او سرد وسلامت كرد ان في ذلك
بدرستي كه درين رهانيدن لآيات نشانهاي قدرت است از خمود آتش وتري لغزار
ورستن كل وريحان از آن لقوم يؤمنون براي كروهي كه ميكروند چه ايشان
بتفحص از آن وتامل بر آن نفع مي كيرند وقال وكفت ابراهيم ع انما اتخذتم جز اين
نيست كه فرا كرفتيد من دون الله بجز خداي تع اوثانا بتان را بجهة مودة بينكم



براي دوستي ميان شما يعني تا شما بت پرستان بيكديكر بپيوند بيد بر عبادت ايشان
اجتماع نماييد في الحيوة الدنيا در زندكاني دنيا يعني تا در دنيا باشيد آن دوستي
باقيست ثم يوم القيمة پس روز قيامت يكفر كافر شود وبيزاري كند
بعضكم بعضي از شما يعني پيروان واراذل ببعض مر بعضي را كه پيش
روان واشرافند ويلعن بعضكم بعضا وماويكم النار وبازكشت همه شما دوزخست
وما لكم ونيست شما را در آن روز من ناصرين ياران ومددكاران آن
كه خلاصي يابيد بمدد ايشان از آتش وچون حضرت ابراهيم ع بسلامت از
آتش بيرون آمد فآمن پس بكرويد وتصديق كرد له لوط مر او را
لوط ع كه خواهرزاده وبقولي برادرزاده او بود وقال وكفت ابراهيم ع مر ورا
ومر ساره را كه دختر عم وي بود وبوي ايمان آورده اني مهاجر بدرستي كه
من هجرت كننده ام ازين قوم الى ربي بآنجا كه امر پروردكار منست انه
هو العزيز بدرستي كه او غالبست مرا مغلوب دشمنان نسازد الحكيم
داناست وبحكمت كار من پردازد پس لوط ع وساره با وي اتفاق نموده
از كوثي كه سواد كوفه است بحران رفتند واز آنجا بولايت شام در آمده
ابراهيم ع بفلسطين نزول فرمود ولوط ع بمؤتفكه رفت صاحب كشاف
آورده كه ابراهيم ع در وقت هجرت هفتاد وپنج ساله بود ودر همين سال
خداي تع اسمعيل را ع بوي داده از هاجر كه كنيزك ساره بود وچون
سن مبارك آن حضرت ع بصد وبيست رسيد حق سبحانه وتع وير از ساره
فرزندي بخشيد چنانچه ميفرمايد ووهبنا له وبخشيديم مر ورا در آن
پيري اسحق فرزندي اسحق ع ويعقوب ونبيره يعقوب وجعلنا ونهاديم
في ذريته النبوة در فرزندان او نبوت را يعني در بني اسمعيل وبني اسرائيل
والكتاب وكتابها را يعني توريت وانجيل وزبور وفرقان وآتيناه اجره
وداديم او را مزد هجرت او في الدنيا درين سراي بانكه فرزند داديم او را در
كبر سن از عجوزه عقيم با ذريه طيبه از ابي داشتيم وپيغمبري وكتب
بر ايشان عطا كرديم يا او را مقبول خلق ومحبوب دلها ساختيم تا همه اهل
ملل نسب خود بوي درست ميكنند يا حكم كرديم بصلوات بروي تا آخر
دهر ماوردي كويد مزد او در دنيا بقاء ضيافت اوست يعني همچنانكه
در حال حيوة در مهمانخانه وي بساط دعوت انداخته بود حالا نيز هست
وخاص وعام از آن مائده پر فايده بهره مندند وانه وبدرستي كه او في
الآخرة در آن سراي لمن الصالحين از جمله شايستكان وپسنديدكان
ولوطا وياد كن لوط را ع اذ قال چون كفت لقومه مر كروه خود را از اهل

مؤتفکات أئنکم آیا شما لتأتون الفاحشة آیا می آیید بکار زشت وحفص
انکم می خواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت
زشتست ونهایت قباحت آن بیشی نکرفت بر شما ما سبقکم بها بآن فاحشه
من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل
متنفرست ونفوس پاکیزه ازین کار کاره أئنکم لتأتون الرجال آیا شما
می آیید بمردان بطریق مباشرت وتقطعون السبیل ومی برید راه بورده
کذریان یعنی مال ایشان میکیرید وایشانرا میکشید تا غربا نرا برین
عمل اکراه می کنید وبدین مردم آمد شد در راه ترک کرده اند وراه بند شده
وتأتون ومی آیید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلهای زشت
یعنی کارها میکنید که نزد عقلا وعرفا نیکو نیست چون دشنام دادن
ومزاح بفحش وصفیر زدن وسنگ باانکشت بر یکدیکر فکندن وموهای
ازکان کروهه برده کذریان انداختن وشرب خمر وضرب اوتار ومزامیر
وتعریز با مسافران وامثال آن فما کان پس نبود جواب قومه جواب
قوم وی مر سخن وی را الا ان قالوا مکر آنکه کفتند ائتنا بعذاب الله بیار
عذاب خدا را بما ان کنت اکر هستی تو من الصادقین از راست کویان
در آنکه این فعلهای قبیح است وبسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد
یعنی ما ترک این عمل نخواهیم کرد اکر راست میکویی که خدایست وتو پیغمبری
وی پس بکوی تا عذاب فرستد بما چون لوط ع از ایشان نومید قال
کفت از روی مناجات رب انصرنی ای پروردکار من یاری ده مرا
بر انزال عذاب علی القوم المفسدین بر کروه تباه کاران ولما جاءت
واز هنکام که آمدند رسلنا فرستادکان ما یعنی ملائکه ابراهیم
بالبشری بسوی ابراهیم ع بجهة بشارت فرزند قالوا کفتند انا مهلکوا
بدرستی که هلاک کنندکانیم اهل هذه القریة اهل این دیه سدوم را
که تکذیب برادرزادهٔ تو می کنند ان اهلها بدرستی که اهل دیه
کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر وانواع منکرات قال
کفت ابراهیم ع ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوط است ع او
از ظالمان نیست قالوا کفتند ملائکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها
بهر کس که در وست از مؤمن وکافر وما از حال لوط ع غافل نیستیم
لننجینه هر آینه او را رهایی خواهیم داد واهله وکسان او را الا امرأته
مکر زن او که کانت باشد من الغابرین از باقی ماندکان در عذاب
یا در دیه یعنی خواهیم کفت تا لوط ع از میان قوم بیرون آید با اهل خود وهم



کسان وی بیرون روند مکر زن او که در میان قوم بماند وبا ایشان هلاک
شود ولما ان جاءت وآن هنکام که آمدند رسلنا لوطا فرستا
دکان ما بسوی لوط ع سیء بهم اندوهناک بدیشان وضاق
وتنک شد بهم بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی تنک دل
کشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان
متعرض غرمای شدند فرشتکان اثر ملال بر جبین مبارک لوط ع
مشاهده کرده او را تسلی دادند وقالوا لا تخف وکفتند مترس
ولا تحزن واندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهانندهایم ترا
واهلک وکسان ترا الا امرأتک مکر زن ترا که او کانت من الغابرین
باشد از باشر ماندکان وهلاک شدکان انا منزلون که ما فرود آرندکانیم
علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء
از آسمان یعنی سنکباران بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که
پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدای تعالی لوط ع با اهالی خود خلاص
یافت وکفار مؤتفکه هلاک شدند وشهر خراب شد ایشان عبرت
عالمیان کشت چنانکه میفرماید ولقد ترکنا وبدرستی که ما بکذاشتیم
منها ازان قوم آیة بینة نشانهٔ روشن لقوم یعقلون برای کروهی
که تعقل کنند واعتبار کیرند وآن نشانهٔ آثار خراب ایشانست یا حجارهٔ
سجیل که در آن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست
والی مدین اخاهم شعیبا وفرستادیم بسوی مدین برادر ایشان
شعیب را ع فقال پس کفت یا قوم اعبدوا الله ای کروه من پرستید خدا را
وارجوا الیوم الآخر وامید دارید ثواب روز پسین را یعنی عمل کنید که
بدان وسیله بثواب توان رسید یا بترسید از عقوبت روز قیامت
ولا تعثوا وغایت تباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص
کیل ووزن مفسدین در حالتی که قاصد فساد باشید فکذبوه
پس بدروغ داشتند شعیب را واز فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة
پس فرا کرفت ایشانرا زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل ع که دلها بدان در تزلزل
افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در شهرهای خود جاثمین
بزانو در آمدکان ومردکان وعادا وثمود ویاد کن قوم عاد وثمود وهلاکت
ایشان وقد تبین وبدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را
لکم من مساکنهم از منزلهای ایشان بحجاز ویمن که بران می کذرید
وآثار عذاب معاینه می بینید وزین وبیاراسته لهم الشیطان برای

ایشان شیطان سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا از کفر و
تکذیب فصدهم پس بازداشته ایشانرا عن السبیل از راه راست
که انبیاء ع ایشانرا بدان می خواندند وکانوا مستبصرین و بودند
بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیعهٔ بصیرت اما
بدان اشتغال نکردند باز یرک بودند بگمان خود و سخن پیغمبرانرا معقول
پند اشتند نعوذ بالله وقارون و یادکن قارونرا وفرعون وهامان و فرعون
و هامانرا ولقد جاءهم موسی و بدرستی که آمد بدیشان موسی ع بالبینات
بحجتهاء روشن و معجز هویدا فاستکبروا پس گردن کشی کردند
فی الارض در زمین مصر و تعظم ورزیدند وما کانوا و نبودند سابقین
پیشی گیرندگان بر حکم خدای تع بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا
پس ایشان که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه
ایشان فمنهم پس بعضی از ایشان من ارسلنا کس بود که فرستادیم علیه
حاصبا بروی باد سخت که در و سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع ومنهم
و از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم
ثمود و اهل مدین ومنهم و از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم
الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی
بود که غرقه ساختیم ایشانرا در آب چون قوم نوح ع و فرعونیان وما کان الله
و نبود خدای تع لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا
عقوبت کند ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد انفسهم
یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بمنکر معصیت
هدف تیر بلا می ساختند ✿ ای که حکم شرع را رد می کنی • راه باطل میروی
بد میکنی • چون تو بد کردی بدی یابی جزا • پس بدینها جمله با خود میکنی ✿
مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای تع اولیاء
دوستان یا خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوت که برای خود اتخذت بیتا
فرا گرد خانه وان اوهن البیوت و بدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت
مانند خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما بان دارد و نه سرما
لو کانوا یعلمون اگر باشند که فران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این
مثلیست برای ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت هر چند بر خود می تند زندان
برای او نفس خود میسازد و قیدی بدست و پای خود مینهد پس خانهٔ او محبس
اوست آنها نیز که بیرون خدای تع اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و پی روی دنیا
و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال وزر و وبال مقید گشته روی



خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکهٔ نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده معاقب
و معذب گردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه
کرده اند کما قیل ✿ از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است • رشتهٔ دام هوا
چون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم بتحقیق خدای میداند ما یدعون
آنچه میخوانند یعنی پرستند من دونه بجز وی من شیء از هر چیز چون
و ملک و آدمی و کوکب وهو العزیز و اوست غالب در ملک خود شریک ندارد الحکیم
محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان تاخیر میکند وتلک الامثال و این
مثلها نضربها للناس می آریم و بیان میکنیم برای مردمان وما یعقلها
و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آنرا الا العالمون مگر دانایان که تدبر میکنند
در حقایق خلق الله بیافرید خدای تع السموات والارض آسمانها و زمینها را
بالحق برای اظهار نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که
در بیافریدن لایة نشانه ایست روشن یا در ضرب امثال عبرتی است
للمؤمنین مر گرویدگانرا اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده
میشود بتو من الکتاب و از قرآن واقم الصلوة و بپای دار نماز را لا
ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد عن الفحشاء آنکاری که
نزد عقل زشت بود والمنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز
ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت برو موجب دوام ذکر و مورث
کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی انصاری
ملازمت جماعت نموده و حضرت صلعم فرمود که آن صلوة سنتها زود باشد
که آن نماز او را از آن باز دارد اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه
شد و در وسیط باسناد خود از انس مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت
پناه صلعم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان
نماز از حضرت حق سبحانه و تع آن اوری صاحب تاویلات گفته هر یکی را از
نفس و دل و سر و روح و نمازاست باز دارندهٔ نماز تن ناهی است از معاصی و
ملاهی و صلاة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و ساوس مظلمه
و نماز دل باز دارد ظهور فضول و فتور غفلت و صلوة سر منع نماید از التفات
بما سوی حضرت را و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار و صلوة
خفی بگذارند سالکرا از شهود اثنینیت و ظهور انانیت یعنی بروظاهر کرد که از روی
حقیقت ✿ جز یکی نیست نقد این عالم • باز بین و بعالم مفروش ولذکر الله وهر
آینه ذکر خدای تع اکبر بزرگ تر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او و طاعت و ذکر
غیر او و طاعت نیست یا بزرگتر از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر از آنکه ذکر دیگری

با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز
بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت
فحشا و منکر باقی گذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای تعالی بنده را بزرگتر است
از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با اغراض و ذکر خدای تعالی صافی است
از کدورات علل و اغراض یا ذکر یاد کرد بنده خالیست فنا پذیر شاید و ذکر خدای تعالی
باقیست زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری رض فرموده که ذکر او بزرگتر است
از آن جهت که او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر
او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در این وقت او را در نفحات الشیخ سعید بو الخیر قدس
نقل میفرماید که ذکر خدای تعالی بزرگتر است چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر
او بزرگتر است ذکر تو بیدا بود تا کجا بود * تو یاد کنی خدا را در خور خود * او یاد کند
ترا ولی در خور خویشتن وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید
از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید
و جدال منمایید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی با کتابیانی که در اهل شما اند
یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر است
یعنی خشونت ایشانرا بنرمی خوی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم إِلَّا الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد کرده اند یا جزیه
باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل آنها اند که اثبات ولد میکنند مر
خدا را وَقُولُوا و بگویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آوردیم
بِالَّذِي أُنْزِلَ بآن چیزی که فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن
وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و انجیل و زبور وَإِلَٰهُنَا
وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ و خدای شما یکی است وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را مُسْلِمُونَ گردن
نهاده گانیم مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو
فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا کتابی موافق با کتب سابق در
اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشانرا علم
کتاب متقدمان چون ابن سلام و امثال او يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند
بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث بحضرت مصطفی صلعم و قرآن گرویده اند
چون قس بن ساعده و بحیرا و نسطورا و ورقه و امثال ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و این
گروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کس هست که میگرود بقرآن یا بحضرت محمد صلعم
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشود آیتهای کتاب ما را إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر ناگرویدگان
از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل لعین و مانند آن





وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ
هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمی نویسی کتابی بِيَمِينِكَ بدست
راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته
و اگر چنانچه خوانده یا نویسنده می بودی إِذًا آن هنگام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی
که چون میخواند و می نویسد قرآنرا از کتب پیشینیان التقاط کرده بر
ما میخواند یا جهودان در شک افتادندی که در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر
آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که
خط و قراءة فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را صلعم و عدم فضل معجز آن
حضرت صلعم بوده و چون معجزه ظاهر شد و در امیه شک و شبهه نماند
حق سبحانه و تعالی در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه
دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خود از طریق عون بن عبد الله نقل
میکند ما مات رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن
نیست زیرا که در آیت نفی کتابت مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن
و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است *
بقلم گو نرسید انگشتش * بود لوح و قلم اندر مشتش * از سواد خط گردیده
بیت * بکمالش نرسد هیچ شکست * بود او نور و خط تیره ظلم * نشود
نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است
فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را
یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس
تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است
چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی آنکه هو راجع است بحضرت
رسالت صلعم و کارهای او و علم آنکه امی است آیتهای روشن است همه
آنانکه دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت
پناهی صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای ما را که محمد است صلعم
و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند با وجود وضوح
دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود
عَلَيْهِ بر محمد صلعم آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پیش پروردگار او یعنی معجزه
چون ناقه صالح ع و عصای موسی ع و مایده عیسی ع قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز
این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست هرگاه که خواهد
و هر جا که خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اختیار من

نیست وَإِنَّمَا أَنَا وجز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی
تخویف میکنم بلغتی که شما در یابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ ایا پسندیده نیست ایشانرا
حجتی هویدا و معجزهٔ ظاهر أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه ما فرستاده ایم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر
تو قرآنرا و پیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بریشان بزبان ایشان
وایشان افصح مردمانند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست
و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از یشان طلبیده وایشان
لشکر می کشند و مال و جان در می بازند و بمعارضهٔ آن نمی توان برد ارند
معجز ازین روشن تر کجا باشند و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه صلعم
آمدند و سخنان یهود نوشته با خود آورده مدعا آنکه می خواهیم که
علم خود را بآن افزون سازیم حضرت صلعم فرمود که همین گواهی پس قوم
که از آنچه نبی ایشان آورده رغبت کنند بچیزی که نبی ایشان نیاورده
و این آیة نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قرآن که برایشان میخوانند
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی است یا
نعمتی بزرگ هر کس را که متابعت او کند وَذِكْرَى و پندی و نصیحتی
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو
بسنده است خدای تعم بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيدًا گواه
بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما مخفی نخواهد بود
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود تیره و نصارا
یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای تعم
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان ند زیان کاران که بدل کردند
کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ
بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی
بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه بیامدی
بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بی شک خواهد آمد عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان
ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب
وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه
کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان
یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ
روزی که در آید عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ



تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای تعم یا فرشته
بفرمان او مرد و زخیانرا ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه
بودید میکردید در دنیا که دار عمل بود و عقبی جای جزاست هر آنچه اینجا کاشته اند
آنجا میدروند ۞ تو تخمی بیفشان که چون بدروی ز محصول خود شاد و خرم شوی
آورده که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده جهة قلة زاد و کمی استعداد یا سبب
محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند و بترس و هراس پرستش خدای تعالی
می نمودند حق سبحانه و تعم این آیة فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید و صحبت مؤمنان
طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستی که
زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از منزل خوف بمنزل امن
فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پرستش نمایید خالصا و اینجا گفته اند ۞
سفر کن چو جایت ناخوش بود ۰ کز بن جای رفتن بران تنگ نیست ۰ و گر
تنگ گردد ترا جایگاه ۰ خدای جهانرا جهان تنگ نیست ۰ و اگر از دوستی اهل
و ولد بایستهٔ بلد شده اید روزی مفارقت ضرورت خواهد بود زیرا که
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ از همه کس
و همه جا خواهید برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید
شد و حفص بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزاء اما پس
بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ آمال یعنی آستانهٔ پیغمبر صلعم آخر
الزمان باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای تعم و پیغمبر صلعم وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی باداء فرایض قیام نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آینه فرود آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلها و غرفهای عالی
ارجمند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها خَالِدِينَ در حالتی
که جاویدان باشند فِيهَا در آن غرفها یا در بهشت نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ نیک
مزدیست مزد عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبایی
ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه
بر غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود بدو می سپارند مؤمنان
مکه از استماع این آیة عزم هجرت بمدینه نمودند و دغدغهٔ دیگر دست داد که
ببلدی که ما را در آن بلده اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت
آیة آمد وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بر هیچ وجه لَا تَحْمِلُ بر نمی
دارد رِزْقَهَا روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد و ذخیره نهند
و فراموش کند و در کشاف از بعضی نقل میکند که بلبلی را دیدم خوردنی در ز

زیر بالهای خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارند از دواب و طیور و وحوش و سباع
و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نمینهند و حامل رزق خود نشوند اللّٰهُ یَرْزُقُهَا خدای تعالی
روزی دهد ایشانرا وَإِیَّاکُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد
غربت رساند اندیشه مکنید ٭ هست ز فیض کرم ذو الجلال ٭ مشرب ارزاق
پر آب زلال ٭ شاه و گدا روزی از او می خورند ٭ مور و ملخ قسمت از او می برند ٭
وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا بر قول شما که روزی از کجا خوریم الْعَلِیمُ دانا بانکه
شما را از کجا روزی دهد وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از اهل مکه مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کردانید آفتاب و ماه را
لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه کویند خدای تعالی چه این مسئله در عقول قرار کرفته که
واجبست انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان می
دانند که خالق ارض و سما اوست فَأَنَّى یُؤْفَکُونَ پس کجا بر کردانیده میشوند
از توحید پس چرا روی از راه حق بر تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند
اللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی می کستراند و فراخ میکرداند روزی را لِمَنْ
یَشَاءُ برهرکه می خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَیَقْدِرُ لَهُ
و تنک میسازد مر آنرا که می خواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم
دالست بر آن و کفته اند موسع له و مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده
که خواهد کاه فراخ کند و کاهی تنک سازد إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی
بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیز از قبض و بسط عَلِیمٌ داناست و مصلحت بندکان
برو مخفی نیست وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَنْ نَزَّلَ
فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْیَا پس زنده
کرد و تازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از
پس مردکی و افسردکی آن لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه می کویند خدای تعالی یعنی
معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود این همه بعضی مخلوقات او را
با او در عبادت شریک می سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بکو شکر و سپاس مر
خدایرا که از این ضلال مرا و متابعان مرا نکاه داشت بَلْ أَکْثَرُهُمْ بلکه
بیشتر کافران لَا یَعْقِلُونَ در نمی یابند و سخن متناقض میکویند اقرار
دارند بخالقیت او و مخلوقیت اوثان و آنرا شریک او می دارند وَمَا و نیست
هَٰذِهِ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا این زندکانی دنیی إِلَّا لَهْوٌ مکر مشغولی و بیکاری
وَلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان ماند که
یکجا جمع آیند و ساعتی بدان متبهج کردند و اندک زمانی ملول و مانده کشته
متفرق شوند و چه زیبا کفته است ٭ باز بچه است طفل فریب این متاع دهر ٭



بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای
دیکر لَهِیَ الْحَیَوَانُ اوست سرای حیاة ابدی یعنی زندکانی جاوید در وی خواهد
بود لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ اکر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیی
فانی را بر سرای جاودانی فَإِذَا رَکِبُوا پس چون نشینند کافران فِی الْفُلْکِ
در کشتی و بسبب موج در کرداب و اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند
خدایرا مُخْلِصِینَ در حالتی که خالص کنندکان باشند لَهُ الدِّینَ برای خدای
تعالی دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند
مکر خدایرا در کشف آن شدت پناه بوی برند و پس فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن
هنکام که نجات دهد خدای تعالی ایشانرا از بحر و بیرون آرد إِلَى الْبَرِّ بسوی
دشت إِذَا هُمْ آنکاه ایشان یُشْرِکُونَ شرک آرند یعنی باز کردند
بعادت خویش لِیَکْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَیْنَاهُمْ بدانچه دادیم ایشانرا
از نعمت نجات وَلِیَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام
یا برخورند از زندکانی این جهان فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه و
ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردانیدیم شهر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا
حرم ما ایمنی یا اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه
ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از کرد اکرد بلد ایشان بعضی مردمانرا که می
کشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیشود
أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین یُؤْمِنُونَ می کروند
وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ و بنعمت خدای تعالی یَکْفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران
نعمت شرک ایشان است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی
که بر بندد و بسازد عَلَى اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای تعالی دروغی و کمان برد که
او را شریک هست أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول او را
صلعم لَمَّا جَاءَهُ آن هنکامی که بیاید بوی أَلَیْسَ آیا نیست یعنی هست
فِی جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایکاه اقامت لِلْکَافِرِینَ برای نا
کرویدکان وَالَّذِینَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِینَا در کار ما و اقامت
دین ما لَنَهْدِیَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشانرا سُبُلَنَا براههای خود
وَإِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ با نیکوکاران است
یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت اراد مجاهده کرده بر طریق اطلاق تا متناول
باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه خدا یا با دشمنان
دین و با نفس و هوا نمائیم ایشانرا راه وصول بدولت لقا شیخ مسهل تستری

فرموده که هر کس که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم باو سبیل جنت
امام قشیری رحمه میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در
بحر الحقایق آورده که هر که کوشش غایب در طلب ما بنماییم او را راه دریافت ما
الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را دریابد در ترجمهٔ بعضی از کلمات زبور آمده
انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اگر در جست و جوی من
شتابی مراد خود هم بزودی باز یابی سورة الروم بسم
الله الرحمن الرحیم الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رض نقل کرده که حروف مقطعه
اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانکه
الف ازین کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف
اشارت باسم الله است لام بنام جبرائیل ع و میم باسم محمد صلعم یعنی الله تعالی جل
جلاله بواسطهٔ جبرائیل ع وحی فرستاد بحضرت محمد صلعم غلبت الروم مغلوب
شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض در
نزدیکترین زمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اذرعات و فلسطین
خواهد بود و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی
بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم
گشتند و در سال نهم بقول اصح چون این خبر بمکه رسید کافران شادمان
شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان که اهل کتابید و ما
و فارسیان امیانیم از غلبهٔ فارس بر روم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم
گشت حق سبحانه و تعالی این آیة فرستاد و بیان فرمود وهم رومیان من
بعد غلبهم پس از مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند
فی بضع سنین در اندک سال که میان سه و نه باشد صدیق بعد از نزول
این آیه مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای تعالی که اهل روم بر اهل فارس
خواهد غالب شد در بضع سنین ابی خلف گفت نه چنین است و ما بتو گرو
می بندیم برده شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند صدیق صورت حال
بعرض سید عالم صلعم رسانید آن حضرت م فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است
برو در مال و مدت بیفزای ابو بکر رض باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه
کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب
گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه
محقق شد و صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی
بستند حضرت صلعم فرمود که صدقه ده القصه این آیة اخبارست از امور
کاینه در مستقبل و آن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآنی است لله الامر مر خدای را



حکم و فرمان من قبل پیش از غلبهٔ فارس بر روم ومن بعد و پس از غالب
شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضهٔ اختیار
اوست و در کشف الاسرار گفته که قبل ازلیت اوراست و بعد ابدی اوراست که
خداوند ازل و ابدست ویومئذ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند
یفرح المؤمنون شاد خواهند شد مؤمنان بنصر الله بیاری کردن خدای تعالی مر
اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفأل است و ظهور
صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه رض گفته اند فرح با آنست
که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود
که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بغمازی
ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری
هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرض
کردند و دین ترسایی اختیار کرده سپهسالار لشکر روم شدند و پارسیان را
مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند ینصر یاری میدهد
خدای تعالی من یشاء هر کرا می خواهد وهو العزیز و اوست غالب انتقام کشنده
از جمعی الرحیم مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وعد الله وعده کرد
خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مؤمنان را وعده کردنی لا یخلف الله خلاف
نمیکند خدای تعالی وعده وعدهٔ خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه
راست میسازد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند صحت وعده را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکارا
من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و دولت او را یا اسباب
معاش و تجارت و در وسیط گوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجراء
انهار و قنوات است که اکثر اهل قواعد آنرا مجید دانند وهم و ایشان عن
الاخرة از آخرت که غایت و مقصود آنست هم غافلون ایشان غافلان
و بیخبرانند و تکریر ضمیر جهة تاکید است اولم یتفکروا آیا تفکر
نمی کنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرآت همه کاینات است یعنی هر
چه در آفاق هست نمود آن در نفس میتوان یافت یا چه در کار نفس خود
تفکر نمی نمایند تا ابتدای خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید
خدای تعالی فی السموات والارض آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان
آسمان و زمین است الا بالحق نه برای بازیست بلکه آفرید بجهة استدلال بر
توحید واجل مسمی و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت
رسند مراد روز قیامت است وان کثیرا و بدرستی که بسیار من الناس

از مردمان یعنی از کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز
که وقت لقاست لکافرون ناگرویدگانند و منکرانند اولم یسیروا آیا سیر
نمیکنند فی الارض در زمین یعنی بمواضع ثمود و عاد بوقت تجارت فینظروا کیف
کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم سخت تر
از اهل مکه قوة از روی قوت چون عادیان و امثال ایشان و اثاروا الارض
و بگردانیدند زمین را بجهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن
و استنباط آب وعمروها و عمارت کردند مر آنرا اکثر بیشتر مما عمروها
از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در
دنیا بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران
ایشان بالبینات با آیتهای روشن یا بمعجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند
حق سبحانه و تعالی ایشانرا از روزگار ایشان بر آورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست
خدای تعالی که ظلم کند بر ایشان یعنی بی ارسال رسل و بی فکر و تکذیب ایشانرا
هلاک کند ولکن کانوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان پس هست عاقبة انجام آنانکه
الذین بد کردند یعنی کافر شدند اساءوا السوأی نتیجه بد ترکه عقوبة
و عذاب است و گفته اند سوأی اسم دوزخ است چنانکه حسنی اسم بهشت
دوزخ عاقبت بدکاران باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب میکردند بآیات
الله بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل
قدرت وکانوا بها و بودند بدان آیتها یستهزؤن استهزا میکردند
الله یبدؤا الخلق خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده بس دیگر
باره زنده میگرداند وی را بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم
او ترجعون بازگردانیده شوند و حفص بر تا میخواند بر طریق خطاب
ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش
شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت ولم یکن لهم و نباشد
مر ایشانرا من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا
نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شفعاء در خواست کنندگان
یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما را شفیع خواهند در آن روز
از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وکانوا و باشند کافران
بشرکائهم بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا
امید گردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم گردد





ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده گردند مردمان
و ایشان جدا شوند گروهی روی با علی علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین
افتند یکی در روضهٔ وصلت یکی در درکهٔ فرقت یکی خندان بصد عشرت
یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فاما الذین
اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند
فهم فی روضة پس ایشان در مرغزارهای بهشت مشتمل بر ازهار و انهار
یحبرون شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر
صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا
بحلی و حلل بیارایند و در احقاف گفته متوج سازندشان و در عین
المعانی آورده که آواز خوش شنوانند و هیچ لذت برابر استماع نیست در
جنت که ابکار بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده
باشند و چون این افضل نعیم بهشت بود از ابو درداء پرسیدند که مغنیات
بهشت چه چیز تغنی کنند گفت بالتسبیح یحیی معاذ رازی را پرسیدند
که از آرزوها کدام دوستر داری گفت مزامیر انس فی مقاعد قدس
بالحان تمجید فی ریاض تحمید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا
دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب
سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداود ع
که بآن نغمهٔ دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ایم زبور بخوان
ای موسی ع توریة تلاوت کن ای عیسی ع بقرائت انجیل مشغول شو ای
درخت طوبی آواز دل آرای بر تسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن
آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل
نیست چون آواز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند
حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع
خواهد بود و از اینجا گفته آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که
درماندگان بیابان محنت افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد
میدهد ه مؤمنان گویند که آثار بهشت ٭ نغز گردانید هر آواز زشت ٭
ما همه اجزاء آدم بوده ایم ٭ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ٭ گر چه بر ما ریخت آب
و گل شکی ٭ یادمان آید از آنها اندکی ٭ پس بی چنگ و رباب و سازها ٭ چیزکی
ماند بدان آوازها ٭ عاشقان کین نغمها را بشنوند ٭ جزو بگذارند و سوی کل
روند ٭ والذین کفروا و اما آنها که نگرویده باشند وکذبوا بایاتنا و تکذیب
کرده اند مر آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را ولقاء الآخرة و لقاء آن سرای

یعنی حشر و نشر را فأولئك پس آن گروه في العذاب محضرون در عذاب حاضر
کرده شدگان باشند فسبحان الله مصدر است بمعنی یعنی امر است تسبیح گویید
خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز بگذارید حین تمسون هنگامی که
شبانگاه در آیید مراد نماز شام است و خفتن وحین تصبحون و هنگامی
که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست ستایش في السموات
والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر چه که در آسمان و زمین است جمله ذکر او می
گویند وعشیا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین
تظهرون و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب
فرموده که تسبیح رفع صوت پس ابطال او بصلاة جهر خالی از تنبیه نیست
و جمله چون دلالت بر رفع صوت ندارد و تخصیص ذکر شر بنا بر خفائیه مناسب
می نماید یخرج الحي بیرون می آرد خدای تعالی زنده را من المیت از مرده
چون نخله از نوا و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح
از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون آرد مرده را
من الحي از زنده ویحیي الارض بعد موتها و زنده میکرداند زمین را بعد از
پژمردگی آن وکذلك و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده
خواهید شد از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای تعالی ان خلقکم
آنست که بیافرید اصل شما را یعنی آدم را جد شما من تراب از خاک ثم اذا انتم
بشر پس آن هنگام شما مردان تنتشرون بیرون آورده شوید ومن
آیاته و از نشانهای قدرت او ان خلق لکم من انفسکم آنست که
آفرید برای شما از تن شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها و میل کنید
بحسب جنسیة بدیشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطه
منافرت ۳ بجنس خود کند هر چیز آهنگ • ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ
بجنس خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم
و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مودة ورحمة دوستی و مهربانی
در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمة بسبب زادن فرزند یا مودت
برخوردسالان و رحمت بر پیرزالان ان في ذلك بدرستی که در آفریدن
ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم
یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند
ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن
آسمانها و زمینها است واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه
بآوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی



و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده اند که اصول تمام زبانها
مختلف هفتاد و دویست و نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان
حام و سی و شش در بنی یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی
و سیاهی و سرخی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیأت و اشکال آن مطلقا
بهیچ آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق هوا و اسباب ایشان البته
در بعضی چیزها مخالفت السنه و الوان آدمیان یا انکه از یک پدر و مادر مند
ان في ذلك نشانهای قدرت و حکمتست لآیات للعالمین مر عالمانرا
یعنی بر هیچ عاقل از ملک و جن و انس پوشیده نیست که درین اختلاف حکمی
کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبودی اشتباه بین الاشخاص مشکل بودی
و بسیار از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت
مردان با زنان راست که دران نظر کنند و بغور آن برسند ومن آیاته و از
علامات قدرت کامله او منامکم خواب کردن شماست باللیل والنهار
بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوی طبیعی وابتغاؤکم
و جستن شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب
و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز و در آیه تقدیم و تأخیر است
بحسب معنی ان في ذلك بدرستی که در خواب شب و معیشت روز
لآیات دلالتهای و عبرتهاست لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند
بگوش هوش ومن آیاته و از نشانهای حکمت او یریکم البرق می نماید
بشما برق را خوفا برای ترسانیدن مسافران صاعقه وطمعا و در
طمع افکندن مقیم برای باران وینزل من السماء ماء و میفرستد از آسمان
یا از ابر آبی فیحیي پس زنده میگرداند به الارض بدان آب زمین را
تا از روی گیاه تر و تازه می روید بعد موتها پس از پژمردگی و افسردگی
آن ان في ذلك بدرستی که در برق و باران لآیات علامتهاست بر قدرت
الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات تحقیق تا
بر ایشان ظاهر گردد و کمالات قدرت صانع در هر حادثه ومن آیاته و از نشانهای
توانایی او ان تقوم السماء آنست که می ایستد آسمان بی ستون والارض
و زمین بر روی آب بامره بفرمان او یعنی بنگاه داشت او مر ایشانرا
ثم اذا دعاکم دعوة پس چون بخواند از مردگان بیرون آیید من
الارض از زمین اذا انتم آنگاه شما تخرجون بیرون آیید از قبرهای
خود و خروج خلق از قبور نیز مربوب وی اند وله من في السموات والارض کل له
همه او را قانتون فرمان بردارانند در موت و حیاة و بعث و نشور و دین

احوال از حکم او تمرد نمی توانند کرد وَهُوَ الَّذِي و اوست يَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه
اول بیافریند خلق را بعد از آن بمیراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند ویرا
وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسانتست همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده
باعتقاد شما آسان تراست چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا
و اعاده نزد قدرت او یکسان است چون قدرت او منزه از نقصان است
آوردن خلق و بردن ایشان یکسانست نسبت بمن و بتو هر چند دشوار بود در قدرت
بر کمال او آسان است وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و مرور است صفت برتر و صفت
بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالبی
که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيمُ دانا بصواب که افعال او بر
مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ بیان میفرماید خدای تعالی لَكُمْ برای شما
مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ آیا شما را ای
آزادمی مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملك یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ
هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی دادیم شما را از اموال و اسباب
فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ در آن چیز سَوَاءٌ یکسان باشید چنانچه
شما تصرف میکنید در مال و ملك خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ
ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما
آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که
آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملك خود شریك می رسانند تا در تصرف
در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استقلال ایشان ترسان شوید
و در عین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر است که چون حضرت مصطفی صلعم این آیه
بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلك ابدا حاشا هرگز
این تواند بود آنحضرت صلعم فرمود که شما بندگان خود را در مال خود شرکت
نمیدهید پس چگونه آفریدگار را که بندگان خدا اند در ملك او شریك می
سازید خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش
جمله هم بنده اند هم بندهٔ نرسد بنده را خداوندی كَذَلِكَ مانند این
تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای کسی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاهلان
و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبر اند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی
میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرکت أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید





مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشت خدای تعالی و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ
و نیست مر مشرکان گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و هواداران که از عذاب دوزخشان
خلاص دهد فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد صلعم روی خود را لِلدِّينِ برای
عبادت خدای تعالی یا خالص کردان عمل خویش را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از
همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بدین وجه اقامت وجه روی کنند فِطْرَتَ
اللَّهِ دین خدا را الَّتِي آن فطرتی که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید
مردمان را عَلَيْهَا برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است
و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم آن
عهد باشید که بر آن مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نهی است در صورت نفی
یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدا را یعنی دین را که خدای تعالی
خلق بر آن آفرید و میثاق از ایشان گرفت ذَلِكَ آنست الدِّينُ الْقَيِّمُ
کیش راست و راه مستقیم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب عدم تدبر مُنِيبِينَ حال
است از ضمیر اقم یعنی ای محمد صلعم روی بدین آر با امت خود که بازگردندگانید
إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس فرموده که انابت رجوع است
از حق بحق و منیب ورا گویند که جز حق سبحانه و تعالی مرجعی نباشد توم رجعی
همه را من رجوع باکه کنم کرم تو در نه پذیری بکجا روم چه کنم وَاتَّقُوهُ و بترسید
از او وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ
الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان بترك نماز متعمدا خطاب با امت است
در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسید
که هر چه از من روایت کنند نقل کنند بر کتاب خدای تعالی اگر موافق بود قبول
کنید من این حدیث را که من ترك الصلوة عمدا متعمدا فقد كفر خواستم
که به آیتی از قرآن موافقت کنم سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم که و اقیموا
الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ مباشید از آنانکه فَرَّقُوا
دِينَهُمْ جدا کرده اند و پراکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا
و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام گذاشته یکی بت پرستید
و یکی ملك و یکی ستاره یا یهود و نصاری که چندین فرقه شدند یا خوارج
و ابو عامر بعض گفته تا در آن باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ
هر گروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیك ایشانست فَرِحُونَ هر کسی را
در خود مقدار خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش میکند اثبات
خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر شادمانند و گمان ایشان این

که حق با ایشان است وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ وچون برسد آدمیان یعنی مشرکان را
ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر وگفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون
بشدتی درمانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِيبِينَ
إِلَيْهِ بازگشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند
وبدهد ایشان را خدای تعالی مِنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت یا
توانگری واز آن شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ به پروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابله نجات از بلا
چنین عمل کنند لِيَكْفُرُوا تا کافر شدند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه عطا کردیم
ایشان را از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخوردار شوید
دو سه روزی از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستاده ایم
عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی وحجتی یا رسولی ذو سلطانی یا
فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن
گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ
بآنچیز که هستید که بآن چیز شرک می آرید یعنی دلیل بود بر اشتراک ایشان
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ وچون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً نعمتی از صحت وسعة
ومانند آن فَرِحُوا بِهَا شادان شدند بدان فرستاده وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر
برسد بدیشان سَيِّئَةٌ رنجی از مرض وقحط وامثال آن بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد
بشامت کردارها وبدیکه کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان نومید
می شوند وجزع میکنند یعنی نه شکری گذارند در نعمت ونه صبر دارند بر
محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ
گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می خواهد وَيَقْدِرُ وتنگ
میسازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این بسط وقبض
لَآيَاتٍ هر آینه دلایل عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بر گروهی که تصدیق
کنند حکم الهی را در قبض وبسط وشکر گویند در سرا وضرا فَآتِ پس بده
ای محمد صلعم ذَا الْقُرْبَى خداوندان قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او را
از غنیمت دمی وگفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت است صلعم وهمه اهل
ایمان در زیر داخلند میفرماید که بدهید حق ایشانرا یعنی صله رحم بجای آرید
باحسان وانعام وتوفیر واکرام وامام اعظم رض بر وجوب نفقه ذوی
الارحام بدین آیت استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ وبدهید حق محتاج وبیمار را





وَابْنَ السَّبِيلِ وراه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذَلِكَ
این ایتاء حقوق خَيْرٌ بهتر است از امساک لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای کسانی
که می خواهند وَجْهَ اللَّهِ لقای خدا را یا رضای او می جویند یا مراد ایشان
وجه تقربست بحق سبحانه وتعالی نه جهت دیگر از اعراض واعواض وَأُولَئِكَ
وآن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران وفیروزی
یافتگان وَمَا آتَيْتُمْ وآنچه می دهید مِنْ رِبًا از هدیه وعطیه متوقع
مکافات لِيَرْبُوَ تا بیفزاید مال ایشان فِي أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای
مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید که زیاده از عین آن توقع میدارید تا مال
شما افزون گردد فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمی شود آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای تعالی وبرکت از آن بر می خیزد یا آنچه میدهید از زیادت حرام در معاملات
یعنی سود زر تا زیادتی در مال سود خوران پدید آید چنان نمیشود وبرکت
آن در آن نمی ماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ وآنچه میدهید از زکوة مفروضه یا
صدقه که در آن دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ می خواهید ثواب خدای تعالی
فَأُولَئِكَ پس آن گروه زکوة وصدقه لوجه الله دهنده برای مکافات هُمُ
الْمُضْعِفُونَ ایشان خداوندان افزون شدند یا یابندگان افزونی که یکی
ده یا زیاده می یابند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید
شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شما را مادام که
زنده باشید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را بوقت انقضاء آجال شما ثُمَّ
يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را و بر انگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
آیا هست از بتان شما یعنی آیا از بتان که بزعم شما شریک خدا هست مَنْ يَفْعَلُ
کسی که بکند مِنْ ذَلِكُمْ از این خلق ورزق واماتت واحیا مِنْ شَيْءٍ هیچ
چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد چون از هیچ کدام این کار نیاید پس
ایشان را شریک او گرفتن نشاید سُبْحَانَهُ پاکست خدای تعالی وَتَعَالَى وبرتر است
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک آرند بوی ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکار شد تباهی فِي
الْبَرِّ در بیابان بخشکسالی ومردن دواب وطواعین وَالْبَحْرِ ودر دریا
بطوفان وجوشش وغرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کرده
أَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند
که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه وقتی که باران نبارد و نبات نروید
ودر دریا لولو وجواهر منعقد نشود وصاحب کشاف آورده که چون باران
منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند وگویند فساد بران بود که قابیل
هابیل را بکشت وفساد بحر آنکه جلندی کشتیها غصب کرد ونزد بعضی مراد

اثر فساد است یعنی نتیجهٔ آن ظاهر شد در بیابان یا هلاک اهل قری و در دریا
باغراق قوم نوح ع و آل فرعون بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر افساد اسباب دنیوی
آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشانرا بعض الذی عملوا برخی از
جزاء آنچه کردند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید ایشان بجهت
این بعضی یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد
محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو الفضل واسطی قه فرموده
که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس او و امام
قشیری رحمه آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است و فساد بحر دل با
خلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی مذکور است که بر لسان
علماء ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما بتاویلات فاسد باشد
و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله ❊ ماه نادیده نشانها می دهند ❊ روشنایی را
بدان کج می نهند ❊ از برای مشتری در وصف ماه ❊ صد نشان نادیده گوید بهر
جاه قل سیروا بگو مشرکانرا که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا
کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سر انجام آنانکه
من قبل کان پیش از ایشان بودند اکثرهم بودند ایشان یعنی همه
که هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک
همگی خودرا للدین القیم برای کیش راست یا روی آر بجهة دین درست من
قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید یوم لا مرد روزی که باز گردیدن نیست
له مر اورا من الله از نزدیک خدای تع یعنی روزی بیاید از خدای که کس
نتواند که باز گرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردمان از یک
دیگر بر سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر
شد فعلیه پس بر روست کفره کفر اورا جزا آتش جاوید ومن عمل صالحا
و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون . می
گسترانند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت
واقع است لیجزی تا خدای تع جزا دهد الذین امنوا آنانرا که گرویده اند وعملوا
الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود ذکر جزاء
کافران نکرد بجهة مقصود بالذات مومنانند انه بدرستی که خدای تع لا یحب
الکافرین دوست نمیدارد کافرانرا تا با مومنان جمع کند بلکه مر ایشانرا جدا ساخته
بدوزخ ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای تع ان یرسل الریاح آنست که
میفرستد بادها یعنی شمالی و جنوبی و صبا مبشرات مژده دهندگان بباران
تا بفرماید شما رسد ولیذیقکم و تا بچشاند شمارا من رحمته از نعمتی که تابع





باران است یعنی خصب و رفاهیة ولتجری الفلک و برای آن تا برود کشتیها
در دریا بامره بفرمان خدای تع ولتبتغوا من فضله و تا بجویید در تجارت
دریا از روزی که خدای تع بمحض فضل میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که
شما شکر گویید برین نعمتها ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو
ای محمد صلعم رسلا فرستادگانرا از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان
فجاءوهم پس آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات بمعجزهای روشن یا احکام
هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر
شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر
شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان
حقا و هست سزاوار علینا بر ما نصر المومنین یاری دادن مومنان
چه ایشان مستحق نصرت اند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد
بادها فتثیر سحابا پس بر انگیزانند بادهای ابررا فیبسطه پس خدای تع
بگستراند یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهة آسمان
کیف یشاء چنانچه خواهد رونده یا ایستاده ویجعله و گرداند
آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می
بینی بارانرا بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر
هم در وقتی که متصل است و هم در وقتی که متفرق فاذا اصاب به پس چون
برساند خدای تع بارانرا من یشاء در اراضی و بلاد هر که خواهد
من عباده از بندگان اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون شادمان
و خوشدل می شوند وان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم
پیش از آنانکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور
سحاب لمبلسین ناامیدان از باران فانظر پس در نگر الی
آثار رحمت الله نشانه رحمت خدای تع یعنی باثر مطر نگر تا ببینی کیف
چگونه خدای تع بآن اثر یحیی الارض زنده میگرداند زمین را باشجار
و اثمار و زروع و نباتات بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن و خفض
بجمع می خوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین
مرده را زندگی بخشید ان ذلک بدرستی که آنکه قادرست بر احیاء
زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست
چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتات و احیای
موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیر آن وهو و خدای تع
علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع

خلایق یکسان است در حقایق آورده که اثر رحمت نشانه خشنیده است که زمین
دل بباران زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر حق است
و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این مبحث است ۲ صوفی در باغ از بهر
کشاد • صوفیانه روی بر زانو نهاد • پس فرو رفت او بخود اندر نغول • شد
ملول از صورت خوابش فضول • کو چه خسبی آخر اندر رز نگر • این درختان بین
و آثار خضر • امر حق بشنو که گفتست انظروا • سوی این آثار رحمت آر رو • گفت
آثارش دلست ای بو الهوس • آن برون آثار آثار است و بس • باغها و میوها
اندر دلست • عکس لطف آن بدین آب و گلست • چون حیاة از حق بگیری
ای روی • پس غنی گردی ز گل در دل روی • وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما
رِيحًا بادی که مؤذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست و بر
مزروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده
بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از و نفع توان گرفت
لَظَلُّوا هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از زردی زرع کافر
شوند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید
نشدندی و ای محمد صلعم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان او و قول
تو قبول نمایند فَإِنَّكَ بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید
کرانرا الدُّعَاءَ خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواندن مُدْبِرِينَ
گریزندگان یعنی اصم بمثل اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان
و اشارات سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن
مقدار دریافت نیز محروم است وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه
نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه
از توفیق ایمان دهی مشرکانرا إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح إِلَّا مَنْ
يُؤْمِنُ مگر آنرا که گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا
بر آن میدارد که لفظ قرآنرا فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ایشان گردن نهاده کانند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي
خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیز سست یعنی نطفه
ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیة قُوَّةً
توانایی یعنی جوانی و برنایی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت
شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هر چه
می خواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او دانا است
با حوال بندگان الْقَدِيرُ توانا بتغیر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ



و روزی که قایم شود قیامت يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران که مَا لَبِثُوا
درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و همه مؤمنان دانند
که ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا
هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر يُؤْفَكُونَ برگردانیده می شوند از راه صدق
یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرا و در آن سرا وَقَالَ الَّذِينَ و بعد
از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند
ایشانرا دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی مؤمنان و علما و ملائکه و انس
گویند چرا دروغ می گویید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا
و مکث شما مذکور است و مسطور فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن
آنجا که فرمود ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای
او یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا
یا در قبر بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس
اینست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بود
شما که از فرط جهل لَا تَعْلَمُونَ نمی دانستید که بعث حق است پس کافران
آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجابت
نیابند فَيَوْمَئِذٍ و آن روز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ
نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب ایشان
کند یعنی نگویند ایشانرا که استرضای خدای تعالی کنید زیرا که خدا از
ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای
مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثل که ایشانرا
بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر
بیاری تو ای محمد صلعم بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که
میطلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط
عناد و غایة تمرد و فساد إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر ع و مؤمنان
إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباه کاران و دروغ گویان و بریا فتدکان كَذَٰلِكَ
همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای
آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند و در طلب نیستند فَاصْبِرْ پس
شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده
خدای تعالی بنصرت و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حَقٌّ راستست
و خدای تعالی بر آن وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ و ترا بسبکباری نداند

وبنا رند الذين لا يوقنون آنانكه بدگمان ميشوند و يقين نمي آرند در امر معاد يا برا
بر آن نيارند كه تعجيل كني در دعاء عذاب بر ايشان كه آن بوقتي مقرر باز بسته است
و چون آن وقت در آيد حكم الهي بظهور رسد نگه دار بد وقت كارها را
كه هر كاري بوقتي باز بسته است سورة لقمان ع بسم الله الرحمن الرحيم
الم حروف مقطعه مبادي سور و مفاتيح كنوز عزند و در الم گفته اند كه
الف اشارتست بانا و لام بر لي و ميم بمعني يعني انا الله ولي جميع صفات الكمال
ومني الغفران والاحسان تلك اين آيات آيات الكتاب آيتهاي قرآن
الحكيم خداوند حكمت يا متضمن حكمت يا محكم كه در و تناقض نيست يا
حاكم كه بحلال و حرام حكم هدى راه نماينده است ورحمة و بخشش
از خداي تع للمحسنين مر نيكوكاران را الذين آنانكه يقيمون الصلوة
بپاي ميدارند نمازهاي مفروضه ويؤتون الزكوة وميدهند زكوة واجب را
وهم و ايشان بالاخرة بسراي ديگر هم يوقنون ايشان بي گمان اند
يعني بعث و جز آن تصديق ميكنند اولئك آن گروه كه بدين صفات
موسوم اند على هدى بر راه راست اند من ربهم از آفريدگار خود
واولئك و آن گروه هم المفلحون ايشانند رستگاران و فيروزي يافته
گان آورده اند كه نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم
و اسفنديار خريده و در مجامع قريش بنوعي بمسامع ايشان ميرسانيد كه همه
شيفته و فريفته مي شدند و لاف مي زد كه اگر محمد صلعم از قصه عاد و ثمود
و عظمت ملك سليمان و داود ع خبر ميدهد من از سعه مملكت ملوك عجم
سخن ميگويم حق سبحانه و تع آيه فرستاد كه ومن الناس و از مردمان
من يشتري كس هست كه مي خرد لهو الحديث سخن بازي و گفته اند
سخن فريب دهنده و مشغول كننده يعني اخبار ميكند افسانهاي بي اعتبار
ليضل تا گمراه سازد مردمان را عن سبيل الله از راه خداي تع يعني
از دين و باز دارد از استماع قرائت قرآن بغير علم بي دانشي و برهاني
ويتخذها و فرا گيرد راه خدا را هزوا افسوس و سخريه اولئك آن
گروه لهم عذاب مر ايشان راست عذاب مهين خوار كننده كه
سبي و قتل است در دنيا و عذاب و خزي در عقبى و گفته اند آيه در شان
آنهاست كه جاريات مغنيه خريدندي و مردم را باستماع و الحان از شنودن
سخن حق باز داشتندي واذا تتلى و چون خوانده شود عليه بر آن
كس كه لهو الحديث خريده و بر گزيده آياتنا كلام ما ولى روي
بگردانيد يعني التفات بآن نكند مستكبرا از روي استكبار تكبر كنان

كان لم



كأن لم يسمعها گوييا هرگز نشنيده كأن في أذنيه گوييا در هر دو
گوش او وقرا گراني است فبشره پس اعلام كن او را بجاي بشارت بيم ده
بعذاب اليم بعذابي دردناك ان الذين آمنوا بدرستي كه آنانكه گرويدند بخداي
و رسول او وعملوا الصالحات و كردند عملهاي صالح يعني شايسته لهم مر
ايشان راست جنات النعيم بهشتها با نعمت و نازيا نعمتهاي بهشت خا
لدين فيها در حالتي كه جاويد باشند در آن وعد الله وعده كرده خداي تع
وعده كردني حقا درست و راست وهو العزيز او خداوند غالب است
كه هيچ كس او را از وفاي بوعده مانع نشود الحكيم راست كار كه هر چند
كند بطريق حكمت بود نه در وعده اوست نقص خلافه نه در كار او
هيچ لاف و گزاف خلق السموات بيافريد آسمانها را بغير عمد بي ستوني
ترونها مي بينيد شما آنرا بر داشته والقى و بنهاد في الارض در زمين
يعني پيدا كرد در او رواسي كوههاء بلند ان تميد بكم تا شما را حركت
ندهد و مضطرب نسازد چه زمين بر روي آب متحرك بود چون كشتي و بجبال
راسيات آرام يافت در موضح از ضحاك نقل ميكنند كه حق سبحانه و تع
نوزده كوه را ميخ زمين كرد تا بر جاي بايستاد از جمله كوه قاف و ابو قبيس
و جودي و لبنان و سيق و طور سينا و غير آن وبث و پراكنده كرد فيها
در زمين من كل دابة از هر جنبنده وانزلنا و فرو فرستاديم التفات
متكلم جهة اختصاص فعل است بفاعل يعني غير ما نفرستد و ما فرستيم
من السماء از ابر يا از آسمان ماء آبي كه باران است فانبتنا پس
برويانيم فيها در زمين بدان من كل زوج از هر صنف گياهي كريم
نيكو و بسيار منفعت هذا اين كه مذكور شد از آسمان و زمين و كوه و
حيوان و نبات خلق الله آفريده خداوند اند فاروني پس بنماييد بمن
كه در عالم ماذا خلق الذين چه چيز بيافريدند من دونه آنانكه بدون وي
اند مراد بتانند كه كفار ايشان را شريك حق گفتندي حق سبحانه و تع ميفرمايد
اين مخلوق منند آنچه بتان شما آفريده كدام است بل الظالمون بلكه مشركان
في ضلال مبين در گمراهي آشكار اند كه عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در
پرستش شركت ميدهند هر كه هست آفريده او بنده است بنده در بنده
آفريننده است پس كجا بنده كه در بند است لايق حضرت خداوند است آورده اند
كه قصه لقمان حكيم ع و وصاياء او نزد يهود شهرتي داشت عظيم و عرب در هر چيزي
كه بديشان رجوع كردندي از حكمت لقمان ع براي ايشان مثل زدندي حق سبحانه
و تع از حال وي خبر داد و فرمود كه ولقد آتينا و بدرستي كه ما داديم لقمان الحكمة

لقمان بن باعورا را حکمت که قولی صایب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرك
واصناف دلایل سمعیه یا آن علما را در نبوة لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحم
بر آنند که پیغمبر بود و مراد از حکمت درین آیه نبوتست و او خواهر زادهٔ ایوب ع یا
پسر خالهٔ او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناخور بن تارح است و تارح
پدر ابراهیم ع بود امام ابو اللیث رض فرموده که کنیت او ابو نعم است و در عین المعانی
آورده که در سال دهم از سلطنت داود ع متولد شد و تا عهد یونس ع عمر یافت
و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود
و گویند حکیم کسی بود و شبانی می کرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود و در
میان بنی اسرائیل قضا بر سیدی و بقول امام سجاوندی از بندگان نوبه بوده
مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانهٔ
وی در آمدند و بر وسلام کردند جواب داد گفتند ای لقمان ما فرستادگان حضرت
پروردگاریم ترا خلیفه میسازیم در زمین تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان
چه جواب داد که اگر حکم جزم است از حضرت آفریدگار من بدین کار سمعًا و طاعة
قبول میکنم و امید می دارم که مرا توفیق دهد و یاوری کند و اگر مرا مخیر کرداند
عافیت و حکمت را اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی شوم ملائکه را این شگفت
آمد و حق سبحانه و تعالی قول او را پسندید و حکمت را بر وی افاضه کرد بمثابه که ده
هزار کلمهٔ حکمت از و منقولست که کلمهٔ بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی
اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته بودند و استماع کلمهٔ حکمت
میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان ع تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی
رمهٔ فلان میکردی گفت هستم گفت چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب
داد سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترك ما لا یعنی کردن
در تفسیر ثعلبی از حکمت لقمان ع می آرد که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان
دیگر بباغ فرستاده تا میوه بیاورد غلامان میوها را در راه بخوردند و حوالهٔ
خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان ع گفت ایشان میوه خورده
اند دروغ بمن بسته خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد
گفت آنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون
هر که میوه بیرون آید خاین اوست و بیر معنوی قم در مثنوی این حکایت آورده
و چند بیت که مشتمل بر نکته ایست از آن اینجا ثبت افتاد گشت ساقی خواجه
از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن زنیم بعد از آن میراندشان در دشتها
میدویدند آن نفر تحت و علا در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد از ایشان
میوها چونکه لقمان را در آمد قی زناف می بر آمد از درونش آب صاف



حکمت لقمان چه این تا اندکی بود تا چه باشد حکمت رب ودود • یوم تبلی السرائر کلها
بان منکم کان من لم یشتها • چون سقوا ماء حمیما قطعت • جملة الاستار مما
افضعت • هر چه پنهان باشد آن پیدا شود • هر که او خاین بود رسوا شود • در کتاب
آورده که روزی داود ع گفت کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری
مراد قبضتین فضل و عدل است داود ع درین سخن تفکر فرمود نعرهٔ زد و بی
هوش شد و برخی از حکم لقمان ع و کلمات قاممات ایشان درین محل از جواهر
التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه و تعالی فرمود که ما لقمان را ع حکمت دادیم
و گفتیم او را **أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ** آنکه شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت **وَمَنْ يَشْكُرْ**
و هر که شکر گوید **فَإِنَّمَا يَشْكُرُ** جز این نیست که شکر میگوید **لِنَفْسِهِ** برای
خود چه نفع کرده ام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که
ناسپاسی کند **فَإِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که خدای تعالی **غَنِيٌّ** بی نیاز است از شکر
کسی **حَمِيدٌ** سزاوار حمد است و اگر چه حمد گوید یا محمود است که همه کاینات
بلسان حال و قال حامد وی اند **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ** و یاد کن چون گفت لقمان
**لِابْنِهِ** مر پسر خود را انعم را و گفته اند نام او ما ثیان یا ناران یا اشکم یا شکور
بوده **وَهُوَ** و لقمان ع **يَعِظُهُ** پند می داد وا و را و می گفت **يَا بُنَيَّ** ای پسر
کم من تصغیر شفقت و مرحمتست **لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ** شرك میار بخدای تعالی **إِنَّ
الشِّرْكَ** بدرستی که شرك آوردن **لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** هر آینه ستمی بزرگست چه تسویه
میکند مخلوق را با خالق **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ** و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم
**بِوَالِدَيْهِ** به نیکویی پدر و مادر و از موجبات نیکویی که **حَمَلَتْهُ** برداشت
فرزند را **أُمُّهُ** مادر او چند وقت و سست می شد در حمل او **وَهْنًا** سست
شدنی **عَلَىٰ وَهْنٍ** بر سست شدنی یعنی ضعیفی بالای ضعیفی **وَفِصَالُهُ**
و باز کردن او را از شیر **فِي عَامَيْنِ** در گذشتن دو سال و درین مدت او را
شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را **أَنِ اشْكُرْ لِي** با آنکه شکر گوی مرا
**وَلِوَالِدَيْكَ** و پدر و مادر خود را **إِلَيَّ الْمَصِيرُ** و بسوی حکم منست بازگشت
همه و بر شرك مشرکان را جزا دهم **وَإِنْ جَاهَدَاكَ** و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو
**عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي** با آنکه شرك آری بمن و شریك گیری **مَا لَيْسَ لَكَ** آن چیزی را
که نیست ترا **بِهِ عِلْمٌ** با استحقاق شرکت او دانشی **فَلَا تُطِعْهُمَا** پس مبر فرمان
ایشان **وَصَاحِبْهُمَا** و مصاحبت کن با ایشان **فِي الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا
**مَعْرُوفًا** مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیدهٔ شرع و مقتضای کرم بود **وَاتَّبِعْ**
و پی روی کن در دین **سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ** راه کسی که بازگشته است **إِلَيَّ** بمن
بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلعم و اصحاب **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ** پس بسوی مجازات

منت بازکشت شما فَأُنَبِّئُكُمْ پس آکاه می خواهم داد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول این آیة در شان سعد وقاص است
چنانچه در سورهٔ عنکبوت کذشت و ذکر این وصیت در اثناء قصهٔ
لقمان بمناسبت نهی است از شرك در وصیت بیّن آورده اند مادر سعد
سه روز نان و آب نخورد تا دهن او بچوبی بشکافتند و آب در آن
ریختند و سعد میکفت اکر او را هفتاد روح باشد و یك یك از و قبض
کنند یعنی بفرض اکر هفتاد بار بمیرد و من از دین بر نمی کردم پس دیکر باره
از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را کفت يَا بُنَيَّ ای پسر من
إِنَّهَا بدرستی که این فعل یعنی کفت آری که آدمی را باشد از خیر و شر
إِن تَكُ اکر باشد خوردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنك دانهٔ مِّنْ خَرْدَلٍ
از سپندان که اصغر حبوبست فَتَكُن پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در زیر
صخرهٔ سبز که صما کویند و آن در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ
یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن یا در صخرهٔ از
آسمان و زمین خارج است بالای سموات أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین در مکانی
پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد خدای تعم آنرا و حاضر کرداند و بر آن حساب
کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای تعم باریك داناست و علم او
بهمه خفا احاطه کند خَبِيرٌ داناست بمکان هر چیز يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ
ای پسرك من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای
به نیکوی وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دار از منکر تا دیکران از تو کامل شوند
معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف
نقل و عقل بود وَاصْبِرْ و شکیبای کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آن چیزی
برسد بتو شداید در امر و نهی إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بدرستی که آنچه فرموده
شد از واجبات امور است یعنی از آنچه خدای تعم قطع کرده است قطعی
ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ و بیك سو مبر خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ
برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان
از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای بازی
و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای تعم دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر
خرامنده که متکبرانه رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر
مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی
میان سرعة و بطوء رو که زود رفتن علامة سبك باری است و دیر حرکت

کردن



کردن نشانهٔ تحیّر و بزرکواری بلکه میانه روش باش و بطریق تواضع قدم
می نه وَاغْضُضْ و فرو آر و کم کن مِن صَوْتِكَ از آواز خویش یعنی فریاد
کننده و نعره زننده و دراز زبانی و سخت کوی مباش إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی
زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خر است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی
نیست چه صوت حمار با وجود رفعت مکروه است طباع را موجب وحشت استماع
است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردندی
بدین آیه رد کرد بریشان فخر ایشانرا و حضرت رسالت صلعم آواز نرم را دوست
داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمایند کان مرا که
با من مناجات کنید آوازهای خود را بجوا بانند که من می شنوم و آنچه در دل
ایشانست هم میدانم و در جواب کسی که کوید وجه تخصیص انکریت صوت
حمار بانکر آواز بعض حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن کفته اند
که آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رض فرموده که فریاد
هر حیوانی تسبیح است الا حمار که صیحهٔ او از رویة شیطانست و در حدیث
آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه یری
الشیطان و در فیه ما فیه از حضرت مولانا قدس در وجه انکریة صوت حمار چنین
نقل کرده اند که در غالب صحبت و برای کاه و جواست یا بجهة اجراء شهوت یا جنك
با دیکر کوشش دیکر و صدایی که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین
صداها باشد و از ینجا معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق روحانی و ملکی
آید خوبترین نداها خواهد بود ❁ نغمهای عاشقان بس دلکش است ❁ استماع
نغمهٔ ایشان خوشتر است ❁ أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ آنرا که
خدای تعم سَخَّرَ لَكُم رام ساخت برای نفع شما مَّا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در
آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند بید و ستارکان
تا بدیشان راه می روید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان
و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتها شکارا و پوشیده یعنی آنچه می
شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمة
بجمع می خواند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر
آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده ام و آنچه مشهور است
نعمة ظاهره نصرت حضرت پیغامبر است صلعم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت
ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل

با وجود نعمت وشهود منعم یا تسویهٔ اعضا ومعرفت ملائکهٔ اعلا یا حفظ قرآن وفهم
آن یا صلاة وصوم یا ذکر لسان وفکر جنان یا صحت ادیان وصحت ابدان یا بصر
وبصیرت یا جذب منافع ودفع مضار یا غنای اموال وصفای احوال یا نبوت
وولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر الاولیاء یونس بجاوندی گفته
که نعمت ظاهر انصاف گدایان دادنست بروز ونعمت باطن انصاف گدایی
دادنست در شب وباقی وجوه علما وعرفا در جواهر التفسیر مثبت است والله
الموفق والیه مرجع الامور ٭ کوششی کن روسوی آن بحر وبر کاندرو
یابی صدفها پر گهر ٭ وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که
جدال کند وخصومت ورزد فِي اللَّهِ در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث
که میگفت که افسانهٔ پیشینانست ودر عین المعانی آورده که یهودی
از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید که خدای تعالی تو از چه چیز است فی الحال
او را صاعقه گرفت واین آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ
عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى ونه بیانی از نزدیک خدای تعالی وَلَا كِتَابٍ
مُنِيرٍ ونه کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ
وچون گویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوا پی روی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
آن چیزرا که فرو فرستاده خدای تعالی یعنی قرآن وبدان بگروید قَالُوا گویند
بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم بدان ومتابعت نمیکنیم آنرا بلکه پی روی میکنیم
مَا وَجَدْنَا آنچیزرا که یافتیم عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا پدران خود را یعنی
سلوک بطریقهٔ آبا میکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر بودی شیطان که
باوس وهو لجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی
عذاب دوزخ ایشان همچنان پی روی کنند او را واز تقلید در نگذرند
وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ وهرکه خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند
إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او نیکوکار باشد یعنی
موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بدست
آویزی محکم که کلمهٔ شهادت یا اسلام یا قرآن وگفته اند الحب لله والبغض
فی الله واشهر رعایت طریقهٔ سنت وجماعت است وَإِلَى اللَّهِ وبحضرت خداوندست
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلایق اند بازگشت
بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ وهرکه نگرود وچنگ در عروهٔ وثقی نزند
فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهناک نسازد ترا كُفْرُهُ نگرویدن
إِلَيْنَا وبسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه

کردانیم



کردانیم ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند وتنبیه بعقوبت خواهد بود
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست
از خیر وشر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشانرا بنعمت وسرور قَلِيلًا
زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا بیچارگی
یعنی ناچار بیایند إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذاب سخت وگران که هرگز
سبک نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی مرکافرانرا مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که بیافرید آسمانها وزمینها را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای تعالی چه دلایل
مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد
صلعم سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که بدین اقرار
ملزم میشوند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها
وزمینهاست یعنی مخلوق وبندهٔ اوست پس در آسمان وزمین جز او مستحق عبادت
نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود
پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است
از ستایش ستایش کنندگان وستوده است بی ستایش ایشان ٭ ای غنی در
ذات خود از ما سوای خویشتن ٭ خود تو میگویی بحمد خود ثنای خویشتن
در آخر سورة الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر آن که جایی
میگویید شما را حکمت چیزی بسیار دادیم وجایی میفرمایید که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ
الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وآیه آمد که قل لو کان البحر مدادا آنچه درین سوره نیز
برای تاکید آن خبر میدهد که وَلَوْ أَنَّ واگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختها أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ
ودریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مداد داری بحر محیط را
مِنْ بَعْدِهِ پس از فنای آب او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند
او وبدان قلمها وبدان مدادها کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بس
نرسیدی وبپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم الهی وعجایب صنع پادشاهی
یا اسامی آنچه آفرید در دنیا وخواهد آفرید در عقبی یا حکم وفرمان او یا
نعمتی که در دارین بر بندگان افاضه میکند جهة آنکه قلم ومداد متناهی
است وآنچه مذکور شد نامتناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تعالی
غالبست در حکم وفرمان بلانهایهٔ خود حَكِيمٌ داناست که هیچ چیز
از علم وحکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدگان شما ای اهل
مکه وَلَا بَعْثُكُمْ ونه بر انگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر

مانند آفریدن وبرانگیختن یک تن چه حق سبحانه وتعالی در خلق اشیا بآلات
وادوات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را امر کوید برخیزند از گورها بیک
دعوت او همه خلایق از گورها آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که
خدای تعالی شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست همه مبصرات را
وهر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست ۞ قدرت بی عجز نه ادی
بکس قدرت بی عجز تو داری وبس أَلَمْ تَرَ آیا تو ندیدی وندانستی أَنَّ
اللَّهَ بدرستی آنکه خدای تعالی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي
النَّهَارِ در روشنی روز واین وقتی است که شب دراز آید وَيُولِجُ النَّهَارَ وداخل
میکرداند روشنایی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز دراز
آید در مقادیر ایشان کم وزیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام
کرد آفتاب وماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از نیرین
میرود در فلک إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامت است
وجریان ایشان منقطع گردد وَأَنَّ اللَّهَ وندانستی آنرا که خدای تعالی بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست وکنه امور را می شناسد
ذَٰلِكَ این سعت علم وشمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود وواجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا
يَدْعُونَ وآنچه شما می خوانید وحفص بغیبت می خواند یعنی آنچه مشرکان
می خوانند ومی پرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای بیهوده وباطل
وناچیز است وَأَنَّ اللَّهَ ودیگر بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْعَلِيُّ اوست
برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگ است که از وی بزرگتر نیست أَلَمْ تَرَ آیا
ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بسبب
نعمت واحسان او آنرا بر روی آب نگه می دارد وباد را برای رفتن او میفرستد
لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت
کشتی وبر نهج عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی ودریا
لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر شمول قدرت وکمال حکمت وفور نعمت
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ مر هر صبر کننده را در بلای وشکر کوینده بر نعماء
او وَإِذَا غَشِيَهُمْ وچون فرو گیرد وبپوشد اهل کشتی را از زبر ایشان
در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی مانند سایبانها یا مثل
کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ می خوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی
که پاک کنند گانند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت
هوا وتقلید که منازع فطرت اند زایل کردانیده باشد وایشانرا بمقام

فطرت



فطرت اصلی برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که برهانید ایشانرا وبرساند بسلامت
إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ یعنی عدل راستاند
بر طریق توحید وبعضی مایل از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا
وبیاد خود ومشرکان نجاپرور منکر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا وانکار نکند نشانهای
قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ نا
سپاس مر نعم پروردگار را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عام است یعنی ای مردمان
اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشا
یستها وَاخْشَوْا وبترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند
عذاب او باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ ونه فرزندی
هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزی را
از عذاب گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد وآباء مؤمن بعضی مر بعضی را
شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بثواب وعقاب حَقٌّ
راست است ودر آن خلاف بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعها دلفریب او فریفته مشوید
وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ وباید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ بعفو وکرم خدای تعالی
یا مهلت دادن او الْغَرُورُ وشیطان فریبنده یعنی شما را بامل دور ودراز از
راه برد وبر معاصی دلیر کند وکوید ۞ امروز کنه کنید وفردا توبه شما ناکاه
مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا باید وکس بر زیر فنا راز نیست کار امروز
بفردا نگذاری زنهار روز چون یافته کار کن وعذر میار آورده اند که
حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت ای
محمد صلعم ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد ومن تخمی در زمین پاشیده ام
افاضت عبرات غمام کدام ساعت خواهد بود وزن من حامله است تصویر
حمل او از اشکال ذکور واناث بر چه وجه است ومیدانم که عمل وی روز چه
بوده فردا بکدام بقعه اتفاق خواهد بود حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که
این پنج علم در خزانه مشیت حضرت آفریدکار است وکلید اطلاع بدان
بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عِنْدَهُ
نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو
میفرستد باران را در زمانی ومکانی که معین ومقدر کرده وَيَعْلَمُ ومیداند
مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمها است از نر ومرد وتمام وناقص وَمَا تَدْرِي
ونمیداند هیچ نفس نیکوکار یا بدکار نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا چه چیز کسب

کند فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفس که او بِأَيِّ أَرْضٍ
بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد در کدام وقت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی
داناست بغیبها و چون خواهد آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از غیبها و چون خواهد
بوده کرم بپوشد سورة السجدة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم مرتضی علی رض فرمود که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصهٔ قرآن حروف
مقطعات است و در الم گفته‌اند که الف از اقصی حلق آید و آن اول مخارجست و لام
از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است و میم را از شفه گویند و آن آخر
مخارج است و این سخن اشارتست بانکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر
اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه و تعالی مستانس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو
فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وی یعنی منزه است
بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که
آن نزدیک خداست أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا می گویند که بر بافته است آنرا محمد صلعم
از پیش خود بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درستی
است فرو آمده مِنْ رَبِّكَ از حضرت پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی
قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که در زمان تو اند و نیامده بر ایشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم
کننده مِنْ قَبْلِكَ از پیش تو مراد فترت است و اسمعیل ع نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بر بیم کردن تو يَهْتَدُونَ
راه یابند که من خواهم اللَّهُ خداوند بحق الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنست که
بیافرید آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است
پس بروید و بکروید و از راه او مکن روید که در دینی و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ
بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ درخواست کنندهٔ
که مدد کاری غاید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح
قرآنی يُدَبِّرُ الْأَمْرَ می سازد کار دنیا یعنی حکم می کند بدان و میفرستد ملکی را
که موکل است بدان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین پس ملک
می آید و آن کاری بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ پس عروج می کند بسوی آسمان
فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او أَلْفَ سَنَةٍ هزار
سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره می کنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان
و بالا می رود در روزی که اگر آدمی رود و آید جز هزار سال میسر نشود زیرا که
از زمین تا با آسمان پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال
بود ذَلِكَ آن خداوند که تدبیر امور میکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده



و پیدا است یعنی داننده امور دنیا و آخرت یا عالم است بانچه بود و باشد و خواهد بود
الْعَزِيزُ غالب است در تقدیر الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان در تدبیر الَّذِي
أَحْسَنَ او آنکسی است که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را که بیافرید یعنی
بیار است بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت ❊ کردن آنچه در جهان شاید
کرده آنچنانکه می باید ❊ از نور و نقش گرفت کار همه ❊ که تو بی آفرید کار همه ❊
نقش زیبا بلوح خاک از تست ❊ دل دانا و جان پاک از تست ❊ وَبَدَأَ و آغاز کرد
خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفریدن آدم ع مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید
نَسْلَهُ فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ
مَهِينٍ از آب ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم را
وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در او مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافه تکریم و
تشریف است و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است وَجَعَلَ و ساخت
لَكُمُ برای شما السَّمْعَ گوش تا شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا ببینید
وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک سپاس داری
میکنید بر چنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران بعث چون ابی خلف
و امثال او أَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم
و با زمین آمیخته کردیم چنانچه اعضاء ما از خاک زمین متمیز نباشد أَإِنَّا
آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل
انکار است یعنی چون خاک شویم آفریدن نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ
هُمْ نه چنان است که می گویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای
پروردگار خود كَافِرُونَ ناگرویدگانند یعنی با آخرت که سرای لقاست
ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد صلعم منکران بعث را که زود يَتَوَفَّاكُمْ
فرا گیرد جان شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشتهٔ مرگ که عزرائیل است ع الَّذِي وُكِّلَ
بِكُمْ آنکس که موکل کرده و بر گماشته شده بقبض ارواح شما ثُمَّ
إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید برای
جزا و حساب در کشاف آورده که عزرائیل ع ارواح را بخواند و جواب
دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید و امام ابو اللیث رض در تفسیر
خود آورده که ملک الموت را رویی است از آتش که بدان روی بر کافران
ظاهر گردد و روح ایشان را قبض کند و رویی دارد از ظلمت که روی منافقان
فرا گیرد و رویی دارد که مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان توفیه
کند و رویی دارد از نور که بدان ارواح پاک انبیا قبض نماید و اعوان او
ملائکهٔ رحمت و عذاب‌اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه

لاف آسایش تواند زد ۔ آسوده کی بجوی تو از صد متاجل کس را نداده اند برات مسلمی
وَلَوْ تَرَى واکر بینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان روز حشر نَاكِسُوا
رُءُوسِهِمْ فکنندکان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت وندامت سر در پیش
افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردکار خود در موقف عرض هر آینه ببینی کاری
پر هول ودر آن حال میکویند رَبَّنَا ای آفریدکار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده
بودی وَسَمِعْنَا وشنودیم از تو تصدیق پیغمبران با هول رستخیز دیدیم وآواز صور
شنیدیم فَارْجِعْنَا پس بازکردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته
إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی کمانانیم برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم
وما را شبهه نماند انکه حق سبحانه وتعالی فرماید وَلَوْ شِئْنَا واکر می خواستیم
لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا آنچه
راه یافته بآن بسوی ایمان وعمل صالح وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن ثابت شده آن
این حکم مِنِّي از من لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از کفار دیو وآدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما را استاز عذاب
بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو کذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن
این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما نیز
ترک کردیم شما را وبکذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب
جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنکه چون پند داده شوید بآنچه بودید که عمل می
کردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که می کروید بِآيَاتِنَا با آیتهای کلام
ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا
روی در افتند سُجَّدًا سجده کنندکان وَسَبَّحُوا وتنزیه کنند پروردکار
خود را از آنچه لایق عظمت وکبریاء او باشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش
پروردکار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق وبستایند بستایشهاء
موافق یاد در سجود کویند سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وایشان سر
کشی نکنند از ایمان وطاعت وسجود واین سجده نهم است بقول امام اعظم رح
وبقول امام ش رض دهم وحضرت شیخ قد این را سجده تذکر کفته وساجد باید
که متذکر کردد آنچه را که از آن غافل شده وتصدیق کند دلالات وجود واحد را
که آن دلالتها در همه اشیا موجود است ۔ ففی کل شیء له آیة ۔ دلیل علی
انه واحد ۔ هر ذرات از مه تا بماهی ۔ بوحدانیتش داده کواهی ۔ همه اجزاء کون
از مغز تا بپوست ۔ چو وا بینی دلیل وحدت اوست ۔ آورده اند که بعضی منازل
انصار رض از مسجد حضرت سید ابرار صلعم دور بود چون نماز شام با خواجه
انام بجماعت ادا کردندی تا بوقت عشا در مسجد توقف کرده نماز کذاردندی و بمنزلهای



خود رفتندی تا دولت نماز خفتن بجماعت آنحضرت صلعم دریابند حق سبحانه وتعالی در
شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَىٰ دوری شود جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان
عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابکاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می خوانند پروردکار خود را خَوْفًا
از بیم خشم او وَطَمَعًا وبامید خشنودی او وابو الدرداء رض کفته که آیت در شان
جمعی است که نماز عشا وصبح را بجماعت کذارند وکفته اند در شان متهجدان وشب
خیزان است چون پرده شب فرو کذارند وجهانیان سر بربالین غفلت نهند ایشان
پهلو از بستر کرم وفراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند ودر شب دراز
با حضرت خداوند تعالی راز کویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی قد منقولست
که در شب میکفت هذه لیلة الرکوع وبیک رکوع بسر میبرد ودر شبی دیکر
میفرمود که هذه لیلة السجود وبیک سجده بصبح میرسانید کفتند ای اویس
چون طاقت طاعت داری سبب چیست که شبها بدین درازی بریک
حال میکذرانی کفت کجاست شب درازی کاشکی ازل وابد یک شب بودی تا
بیک سجده باخر بردمی ودر آن سجده نالهای زار وکریهای بی شمار کردمی ۔
بر نیم شب که همه خواب مستخوش باشند ۔ من وخیال تو ونالهای درد آلود وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ وآنچه عطا کرده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه می کنند در
وجوه خیر یعنی بشب بر در کاه ما داد کدایی می آرند وبروز بر راه ما داد کدایان
میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفس نه ملک مقرب ونه نبی
مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُمْ برای پهلو تهی
کنندکان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی
که بدان چشمها روشن کردد ودر حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی
الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند
که انسب آنست که از آن نعمت مخفی سخن نکویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی
قلب بشر دو کواه اند بر آن که دعوی دریافت آن لایق نیست وایشان جزا داده
میشوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت
وصدق طویت يَعْمَلُونَ عمل میکردند بزرکی فرموده که چون عمل
پنهان میکردند جزا نیز پنهانست تا چنانچه کس را بر طاعت ایشان اطلاع
نبود کسی را نیز بمکافات ایشان اطلاع نباشد ۔ روزی که روم همره
جانان بچمن ۔ نه لاله وکل بینم ونه سرو سمن ۔ رازی که میان او وکفته شود
من دانم واو داند واو داند ومن ۔ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی
در مقام مفاخرت آمده کفت ای علی رض سنان من از سنان تو سخت تر است
وزبان من از زبان تو تیز تر امیر المؤمنین علی رض کفت خاموش باش ای فاسق ترا با من

چه زهرهٔ مساوات و چه یارای مجادلات است حق سبحانه و تعالی تصدیق سلطان
اولیاء علی مرتضی رض آیة فرستاد که أفمن کان آیا آن کس که هست مؤمنا
گرویده بخدای و رسول یعنی علی رض باشد کمن کان فاسقا مانند کسی
که هست بیرون رفته از دایرهٔ فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند
در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أما الذین آمنوا اما آنانکه گرویده اند
وعملوا الصالحات وعمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشانراست
جنات المأوی بوستانها که مأوای حقیقی است و گفته اند جنة
المأوی بهشتی است بر یمین عرش و خدای تعالی بمومنان دهد آنرا نزلا در
حالتی که پیشکش باشد یعنی ما حضری که مهمانان آیند و نعم کلید پس از دخول
بهشت بدیشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که
عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وأما الذین فسقوا و اما
آنانکه بیرون رفتند از راه دین فمأواهم النار پس بازگشت ایشان آتش
دوزخ یعنی بجای جنة المأوی که مومنانرا باشد ایشانرا در آتش دوزخ مأوی
دهند کلما هرگاه أرادوا أن یخرجوا خواهند که بیرون آیند منها
از آتش أعیدوا بازگردانیده شوند فیها در آتش آورده اند که آتش
بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا به نزدیک دریای دوزخ رسند و توقع
بیرون آمدن کنند بگرزهای آتشین ایشانرا میزنند و بقعر جهنم می
افکنند وقیل لهم و گویند ایشانرا جهة اهانت و خواری و ذل ذوقوا
عذاب النار بچشید عذاب آتش را که الذی کنتم عذابی که بودید
به بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید ولنذیقنهم و هر
آینه بچشانیم اهل مکه را من العذاب الأدنی از عذاب نزدیکتر و خوردتر
در دنیا که قتل و اسر است یا قحط دون العذاب الأکبر فرود از عذاب
بزرگتر که خلود است در آتش لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باقی ماند
از ایشان یرجعون بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که
عذاب خورد ترجمه حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی مراد با دنی
عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قم گوید ادنی خذلان
است و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعار
و اکبر خروج مهدی رض بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگون
ساری عقبی یا افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله
دور ماندن از وصال و عذاب اکبر است آتش سوز فراق از هر عذابی بر
تر است ومن أظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند



داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن فأعرض پس روی
بگردانید عنها از آن و تفکر نکند در آن إنا من المجرمین بدرستی که ما از مشرکان
منتقمون انتقام کشنده گانیم بهلاک و عذاب ولقد آتینا و بتحقیق
ما دادیم موسی الکتاب موسی را ع توریت چنانچه دادیم قرآن فلا تکن فی
مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن موسی ع در وسیط آورده که
حق سبحانه و تعالی وعده داده بود حضرت را صلعم که پیش از آنکه از دنیا رحلت
کنی موسی ع را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک در لقای وی
مکن و در وقتی که آن حضرت را صلعم بمعراج بردند و موسی را ع در آسمان
ششم دیدند هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وجعلناه و گردانیدیم کتاب
منزل بر موسی ع هدی لبنی إسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا
منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل أئمة یهدون پیشوایان که راه
نمودند خلق را باحکام توریت بأمرنا بفرمان ما لما صبروا آن هنگام
که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی
وکانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی ع داده بودیم
یوقنون بی گمان بودند إن ربک بدرستی که پروردگار تو هو یفصل
او حکم کند بینهم میان مردمان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا
در آن چیز که بودند در آن فیه یختلفون اختلاف میکردند از امر دین پس
حکم الهی جدا کرداند محق را از باطل و هر یک را مناسب او جزا دهد أولم یهد
آیا راه ننمود و بیان نکرد لهم برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید
کم أهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون
از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند ایشان فی مساکنهم در
مسکنهای ایشان و بر آن میگذرند در سفرهای خود إن فی ذلک
بدرستی که در این اهلاک قرون ماضیه لآیات هر آینه عبرتهاست مر امم
آینده را أفلا یسمعون آیا نمیشنوند این سخنانرا یعنی بگوش فهم استماع نمی
کنند أولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند أنا نسوق الماء آنرا که ما آبرا
می بارانیم یعنی باران و سیل را میفرستیم إلی الأرض الجرز بزمین خالی
از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد
حق سبحانه و تعالی فرمود که ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج پس
بیرون می آریم از و به بآب زرعا کشت زارها و گفته اند مراد غلات
و اشجار است تأکل منه میخورند از آن زرع أنعامهم چهارپایان ایشان
کاه و برگ درخت وأنفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه أفلا یبصرون آیا

نمی‌بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق تعالی و دانند که آنکه
قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت
وَيَقُولُونَ و میکویند کفار مکه مَتَى هَذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح مؤمنان
میکویند ان الله یفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه
کفتند فتحی که وعده می دارید کی خواهد بود زود بنمایید إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان در وعده خود قُلْ بکوای محمد صلعم
يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد
داشت آنهارا که بکرویدند إِيمَانُهُمْ کرویدن ایشان مراد مقتولان روز
فتح اند که در حال قتل ایمان ایشانرا فایده ندارد زیرا که ایمان یأس بود
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب
در توقف افتد فَأَعْرِضْ پس روی بکردان بطریق اهانت عَنْهُمْ از
ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش
نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که
غلبه کنند بر تو و حق سبحانه و تعالی ترا غالب کرداند نه ایشانرا الحق یعلوا
ولا یعلی ∘ منتظر باش از الطاف الهی که شود • علم دین تو هر لحظه بر
افراخته تر • حرب ساختگی کز که بود هر روزی • کار احباب تو از روز دکر
ساخته تر • سورة الاحزاب بسم الله الرحمن الرحيم
در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه
احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند و روزی
دیکر با جمیع منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده
استدعا نمودند که مارا بلات و منات بازکذار و بکو بتانرا در قیامت مقام
شفاعت هست ما نیز ترا بکذاریم تا خدمت خدای کنی این سخن بدان حضرت صلعم
شاق آمد روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس
کفتند یا رسول الله صلعم سخن اشراف عرب را باور کن که صلاح کلی در ضمن آنست
فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین در یافته قصد قتل کفره فرمود حضرت
صلعم کفت ای عمر رض من ایشانرا بجان امان داده ام تو نقض عهد مکن و آیة
آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر صلعم اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس
از خدای تعالی در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران مکه را
چون ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی
و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست عَلِيمًا دانا
بمقاله ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفا و عهد وَاتَّبِعْ و پی روی کن





مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن چیزرا که وحی کرده می شود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو
چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ هست
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل
کن بر خدای تعالی یعنی کار خود با و کذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای تعالی
وَكِيلًا کارساز و مهم کذار و نکاهبان و کفایت کننده مهمات ∘
چون ذره لطف عنایت کند • جمله مهمات کفایت کند • آورده اند که ابن
معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها کفتی که مرا دو دلست
که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از محمد صلعم فهم میکند و عرب او را ذو القلبین
لقب کرده بودند وقتی که از بدر کریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست
و یکی با ابو سفیان در رسیده قوم پرسید کفت بعضی مقتول اند و برخی
منهزم ابو سفیان کفت تو نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیکری
در دست ابو معمر در نکریست و بدان حال اطلاع یافت و کفت ما ظننت
الا انهما فی رجلی حق سبحانه و تعالی او را دروغ کوی ساخت و معلوم شد که
او را دو دل نیست و درین آیة آمد مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای تعالی
لِرَجُلٍ مر مردی را مِنْ قَلْبَيْنِ دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او
زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش
نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است و در زاد المسیر آورده که منافقان
میکفتند که آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود
حق سبحانه و تعالی فرمود که دروغ میکویند هیچ کس را دو دل نیافریده
وَمَا جَعَلَ و نساخته أَزْوَاجَكُمُ زنان شمارا اللَّائِي تُظَاهِرُونَ آنانرا
که ظهار میکنید از ایشان مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را
که می کویید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع
زوجیة و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیکر مستدعی خادمیت در
یک زن از قبیل محالات می تواند بود وَمَا جَعَلَ و نکردانید خدای تعالی
أَدْعِيَاءَكُمْ پس خواندکان شمارا أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت
امری اصلی و دعوت عارضی است پس با یکدیکر مجتمع نشوند نزد عرب
ظهار طلاق بوده و پس خوانده چون فرزند اصلی میراث میبرد حق
سبحانه و تعالی فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیت
و امومت در یک زن و فرزندی و پس خواندکی در یکی نمیشود ذَلِكُمْ
این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن می خوانند قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنیست
که بزبان خویش میکویید و حقیقتی ندارد وَاللَّهُ و خدای تعالی يَقُولُ الْحَقَّ

میگوید سخن حق و راست را که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه مینماید
بطریق حق این آیه برای زید بن حارثه رض بوده و خدیجه او را بحضرت صلعم بخشید
و آن حضرت او را آزاد کرد و چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آن حضرت
میگفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود که ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت
دهید لِآبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ راستتر است
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی و در صحیح بخاری از ابن عمر منقولست که می
گفتیم الا زید بن محمد صلعم تا این آیه آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا
پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها
فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگوئید
یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولای وَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچیزی که
خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد صلعم وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه هست
در آنچه قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهد بغیر پدر او
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده او را که خطا کند رَحِيمًا
مهربان بر صاحب عهد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَى پیغمبر صلعم سزاوارتر است
بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها هر
چه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف نفس که او امر
او سبب شقاوه و موجب غوایتست پس باید که آن حضرت صلعم دوست
تر باشد بر بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده که نگرود هیچ یکی از شما
مؤمن نباشد تا باو نباشم من دوستتر و عزیزتر از پدر و فرزند و همه مردمان
آورده اند که چون حضرت رسول صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را
بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیه آمد که
نبی اولیست بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه
فرمانها لازمتر شناسند و در عین المعانی آورده که محبت باو سزاوارتر است
از محبت با خود یا دیگران ع امتنا را در دو عالم اوست دوست دوستی
دیگران بر روی اوست ٭ دوستی اصل باید کرد و بس ٭ فرع را هر چه دارد دوست
کن اصل داری فرع گو هرگز مباش ٭ تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش ٭
وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنان اند یعنی از جهت تحریم
و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و در
مصحف ابی و قرائت ابن مسعود رض چنین بوده و هو اب لهم و ازواجه
امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت



و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق سبحانه و تعالی نسخ آن حکم را میفرماید
وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار
ترند ببرخی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد
از قرآن یعنی آیه مواریث و حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران
که حضرت پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر
آنکه بکنید در زندگی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوئی
یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ هست ذَٰلِكَ آنچه
ذکر کرده شد از اولویت حضرت پیغمبر صلعم و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ
در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ
أَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران علیهم السلام
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر انکه خدا را پرستند و بعبادت خدای تعالی دعوت
فرمایند و یک دیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند یا هر که
بشارت دهند به پیغمبری که بعد از خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز
الست گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی صلعم وَمِنْ نُوحٍ وَ
إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص این پیغمبران ع از برای آنست
که اولوا العزم بودند و تقدیم پیغمبر ما صلعم مر ایشان از جهت تعظیم است
وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا
پیمان محکم و مؤکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند خدای تعالی
راستگویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخن که با قوم گفته اند
تا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لِلْكَافِرِينَ
مر ناگرویدگان را برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اند اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا
که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ
لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس
فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا بادی مراد
باد صباست وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما نمی دیدید یعنی ملائکه
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
بَصِيرًا بینا در این آیات بیان غزوه احزابست و آن قصه اجمالا چنان
بوده که بعد از اجلاب بنی النضیر حیی ابن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته
بوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت صلعم عهد بستند و از قریش

واز انجا بیست ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت پناه صلعم
رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش کوه سلع
مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب درین باب محاربه اعادی که بعدد
بسیار و سلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق مکه در بلاد عجم می
باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت صلعم تشریف قبول ارزانی
داشته زمین بر صحابه قسمت فرمود و بحفر خندق اشارت نمود صحابه رض
بدان کار اشتغال نموده حضرت نیز صلعم بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن
از مغاک میشد یاران او و علی ظفر میدادند و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة
فاغفر للانصار والمهاجرة میداد و در اثنای این خاک سنگی در غایت صلابت پدید
آمد که تبر و متین بر و کار نمیکرد آن حضرت را صلعم خبر کردند و بر سنگ آمد
متین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و دو دانگ او
بشکست و نوری مانند برق از و بجست که در آن روشنی نظر حضرت صلعم
بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که
بران صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصور
یمن بنظر انور آن حضرت صلعم در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار
من نهادند سیم باره تمام سنگ را درهم شکست و بنوری که از آن درخشان
بود کوشکهای کسری را آن حضرت صلعم عیان شد گفت الله اکبر مفاتیح ممالک
فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را
بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام
و یمن وعده میدهد القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام
یافت و لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه ابن حصن با بنی اسد
و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند
و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر
شدند و یهود و قریظه که با حضرت رسالت صلعم عهد بسته بودند باغواء
حیی ابن اخطب عهد بشکسته مدد کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر
و کثرت عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه
و تعالی فرمود اذ جاءوکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم
از زبر شما یعنی از اعلاء وادی ومن اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی
واذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف و
بلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت
روح منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد و تظنون و گمان می



برید بالله الظنونا بخدای تعالی انواع گمانها مخلصان آنرا ظن آنکه حق
سبحانه و تعالی دین خود غالب گرداند و مؤمنانرا نصرت دهد و منافقانرا
گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند
هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل
تزلزل ممتاز گشتند وزلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا
جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بد دلان عزم سفر ابن القرمی نمودند
و ناشکیبان دراق از فرار مالایطاق تکرار میفرمودند ارام زسر رفته دل از جای
هوش از سر رفت و قوت از پای واذ یقول المنافقون و یاد کن آنرا که گفتند منافقان
چون ابن قشیر والذین آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست
یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله ورسوله وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او صلعم
در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی که مردم را بازی دهد واذ قالت
و آنرا نیز یاد کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس ابن
قیظی و ابو عرابه و انی ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب یثرب نام زمینی است که
مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از وی واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب
گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم نیست
مقامی برای بودن شما را در لشکرگاه محمد صلعم یا ایستادن چه وجه دارد فا
رجعوا پس باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه
اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پیشینیان و او را بدست
دشمن باز دهید ویستاذن و دستوری رجوع می طلبند فریق گروهی
منهم النبی از ایشان پیغمبر را صلعم یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون
میگویند ان بیوتنا عورة بدرستی که خانهای ما وما هی بعورة خالی
و استحکامی ندارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر
گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر در آمده شود مدینه یعنی لشکر
کفار در آیند علیهم بر منافقان هجوم کنند من اقطارها از جوانب
آن یعنی بیک بار بمدینه در آیند و گرد اگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة
پس خواسته شوند فتنه را یعنی اجابت کنند بخن ایشانرا لاتوها و درنگ
نکنند وما تلبثوا باجابت فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک
شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند بنو حارثه
و بنو سلمه که از روی انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای تعالی من قبل
پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشتها
برنگردانند در کارزارها وکان عهد الله و هست عهد خدای تعالی مسئولا

پرسیده شد یعنی سؤال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد
قل بگوای محمد صلعم که به هیچ وجه لن ینفعکم سود نمی دارد شمارا گریختن الفرار
إن فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ أو القتل یا از کشتن چه لابد است هر
شخصی از موت یا از قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وإذا و آن
هنگام که بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تأخیر افتد لا تمتعون
برخورده نخواهید شد إلا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی
است و خرقهٔ فوات پوشیدنی که چون نهند قدم اندر سرای کون و فساد که بآرزوی
براه عدم نمی آرد قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگه دارد شما را من
الله از عذاب خدای تعم إن أراد بکم اگر خواهد خدای تعم سوءا بشما
بد و هزیمتی أو أراد بکم رحمة یا خواهد بشما رحمتی و نصرتی آن کیست که منع کند
آن را ولا یجدون و نمی یابند مردمان لهم برای خویش من دون الله بجز
خدای تعم ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد در
زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت پیغمبر صلعم بمدینه رفت برادر اعیانی
خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نقل و نبید پیش خود نهاده گفت ای
برادر تو اینی که در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلعم میان نیزه و شمشیر جولان
کند برادر جواب داد که بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است
و محمد صلعم هرگز ازین ورطه بیرون نخواهد آمد آن مرد باز گشت گفت بروم و آن
حضرت را صلعم از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت صلعم رسید جبرئیل عم
رو بیشی گرفته این آیه آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که میداند خدای
المعوقین بازدارندگان را از نصرت رسول صلعم منکم از گروه شما والقائلین
لإخوانهم و گویندگان مر برادران خود را که هلم إلینا بیایید
بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود
منافقان را می گفتند خود را در معرض تلف می افکنید و از یاری محمد صلعم
بگریزید منافقان نیز خود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو میکردند
چنانچه میفرماید ولا یأتون البأس و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إلا
قلیلا مگر اندکی یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه أشحة در حالتی
که بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما یا تمنی خواهند که ظفر و غنیمت
شما را باشد فإذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن رأیتهم ببینی
ایشان را که از غایت بددلی ینظرون إلیک مینگرند بسوی تو تدور می
گردد أعینهم چشمهای ایشان در حدقهٔ ایشان بچپ و راست کالذی
یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده



باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات مرگ فإذا ذهب الخوف پس
چون برود ترسناکی سلقوکم برنجانند شما را و بسخنهای سخت گویند بأ
لسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أشحة در حالتی که
بخیلانند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه
کنند أولئك آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فأحبط الله پس باطل
گردانیده است خدای تعم أعمالهم کردارهای ایشان را یعنی جهادی که
بریا و غرض کرده اند باظهار کرد خدای تعم بطلان عمل ایشان را وکان ذلك
و هست آن اظهار علی الله بر خدای تعم یسیرا آسان یحسبون الأحزاب
آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا باز
نگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه
مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو
گرفته اند و بجنگ ایستاده وإن یأت الأحزاب و اگر بیایند این لشکرها
نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو أنهم آنکه ایشان
بادون صحرانشینان باشند فی الأعراب در میان عرب بادیه نشین
یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
یسألون می پرسند آینده و رونده را عن أنبائکم از خبرهای شما
و دشمنان و آنچه گذشته میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند
فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا
کارزار نکنند إلا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست
لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله در افعال
پیغمبر صلعم أسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانکه
او در حرب ثبات دارد شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا
خصلتی نیکوست لمن کان یرجو الله هر آنکسی را که امید دارد بثواب
خدای تعم یا بلقای او والیوم الآخر و نعیم بازپسین او را وذکر الله
و مر آنکسی را که یاد کرد خدای تعم را کثیرا بسیار بدل و زبان و در موضح
آورده که سید عالم صلعم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده
که با اجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت ظفر شما را بود بر ایشان
ولما رأی المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الأحزاب لشکرهای
روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیده قالوا گفتند هذا اینست
ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود ما را خدای تعم ورسوله و آنچه فرموده بود
رسول او صلعم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدای تعم و رسول او صلعم

وَمَا زَادَهُمْ ونيفزود ديدن احزاب مؤمنانرا إِلَّا إِيمَانًا مكر باور داشتن مواعيد
الهي را وَتَسْلِيمًا وكردن نهادن احكام امر حضرت رسالت پناهي را صلعم كه سعادت
دو سراي در ان تسليم مندرج است ❊ هر كه دارد چون قلم سر بر خط فرمان
او مي نويسد بخت طغراء شرف بر نام او ❊ آورده اند كه از صحابه نذر كرده بودند
چون حمزه ع ومصعب وسلمان ع وطلحه وعثمان وانس وغير ايشان رض جمعي
كه چون در حرب كاهي ملازم حضرت رسالت صلعم باشند ثبات قدم
ورزند وكمر مقاتله دربندند وتا شربت شهادت نچشند آرام نكيرند
حق سبحانه وتعم در صفت ايشان ميفرمايد كه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از كرويدكان
رِجَالٌ صَدَقُوا مرداني اند كه راست كرده اند مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آن چيزي
كه عهد بستند با خداي تعم عَلَيْهِ بر آن چيز كه ثبات است بر مقاتله
وقتال برضاء ملك متعال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى پس از ايشان كس هست كه
بكذارد يعني وفا كرد نَحْبَهُ نذر خود را وكارزار نمود تا شهيد شد چون
حمزه ع ومصعب وانس رض وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ واز ايشان كس هست كه
انتظار مي برد چون عثمان وطلحه وَمَا بَدَّلُوا وتغيير ندادند عهد را تَبْدِيلًا
تغيير دادني يعني عهد خود را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا جزا دهد خداي تعم
الصَّادِقِينَ راستكويان يعني وفا كنندكان بِصِدْقِهِمْ براستي يعني بوفاي
ايشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وتا عذاب كند منافقانرا إِنْ شَاءَ اكر خواهد
كه بر نفاق بميرند أَوْ يَتُوبَ يا باز كردند بتو توبه عَلَيْهِمْ بر ايشان يعني
ايشانرا توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستي كه هست خداي تعم غَفُورًا آمرزنده
آنرا كه توبه كند رَحِيمًا مهربان مر آنكسي را كه بر توبه ميرد در اخبار آمده
كه احزاب بيست روز يا بيست وهفت روز در انتظار مدينه توقف كردند
روزها بكنار خندق آمدندي از جانبين جنك تير وسنك شدي وشبها
عزم شبخون كردندي وحضرت رسالت صلعم سوار شده با جمعي از صحابه بدفع ايشان
مشغول شدي روزي عمر عبدود كه شجاع عرب بود واورا با هزار مرد مقابل كردندي
با چهار تن ديكر از دليران لشكر كفار خندق را عبره كردندي پيش آمدند ومبارز
طلبيدند عمرو بر دست شاه اوليا علي مرتضي رض كشته شد ونوفل را مسلمانان
سنك سار ميكردند وامير المؤمنين رض ميانش بدو نيم زد ودل كافران شكست
وحضرت رسول الله ص روز دوشنبه وسه شنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب
كرد وروز چهارشنبه ميان نماز پيشين وديكر اثر فتح ظاهر شد وحق سبحانه وتعم
باد صبا بمددكاري فرستاد ❊ باد صبا بر بست ميان نصرت ترا ❊ ديدي چراغ را
كه كند باد ياوري ❊ صبا لرزه در آن لشكر افكند وآتشهاي كشتن كرفت وملا
ئكه



فرود آمده طنابهاي خيمهاي ايشانرا مي بريدند وخيمها مي كندند وباد آنهارا مي افكند
ايشان درمانده روي بهزيمت نهادند وبي دغدغه قتال مفاتيح يمن واقبال
ابواب نصرت كشاده كشت ❊ بي درد سر نيزه وآمد شد پيكان ❊ آن فتح كه مفتاح
امان بود بر آمد ❊ وَرَدَّ اللَّهُ وباز كردانيد خداي تعم از مدينه الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانرا كه نكرويدند يعني احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ايشان يعني خشمناك
برفتند لَمْ يَنَالُوا نيافتند خَيْرًا غنيمتي وَكَفَى اللَّهُ وكفايت كرد
خداي تعم الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنانرا جنك كردن بسبب باد صبا وملائكه
وَكَانَ اللَّهُ وهست خداي تعم قَوِيًّا توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيزًا
غالب بر همه اشيا بعد از فرار كفار حكم شد كه بحرب بني قريظه روند كه عهد
شكسته مددكاري احزاب نموده بودند لشكر اسلام ايشانرا پانزده شبانروز
محاصره كرده بودند وكار بر ايشان تنك شده بر حكم سعد معاذ فرود
آمدند وسعد حكم فرمود كه مردان ايشان بكشند وزنان وكودكان را برده
كيرند واموال ايشان بر مسلمانان قسمت كنند حضرت صلعم فرمود كه حكمي
كردي كه حق سبحانه وتعم ازين واقعه خبر ميدهد وَأَنْزَلَ الَّذِينَ وفرود آورد
خداي تعم آنانرا كه ظَاهَرُوهُمْ ياري دادند احزاب را وهم پشت ايشان كشتند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توريه يعني يهود قريظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ
از قلعهاء ايشان وَقَذَفَ وافكند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهاء ايشان ترس
از پيغمبر صلعم ولشكر او پس فَرِيقًا تَقْتُلُونَ كروهي را يعني زنان وفرزندان
ايشان مي كشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وباسيري ميكيريد كروهي وَأَوْرَثَكُمْ
وميراث داد شمارا أَرْضَهُمْ زمين ايشان يعني مزارع وحدائق وَدِيَارَهُمْ
وسراهاي ايشان يعني قلاع وَأَمْوَالَهُمْ ومالهاء ايشان از نقود وامتعه
ومواشي وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وبشما داد زميني را كه نرفته ايد در آن يا مالك
آن نبوده ايد مراد خيبر است يا ديار روم يا ممالك فارس وكفته اند هر زميني
كه بحوزه اهل اسلام در آيد تا قيامت درين داخل است وَكَانَ اللَّهُ وهست
خداي تعم عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز قَدِيرًا توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد
وتسخير آن براي ملازمان سيد عباد ❊ لشكر عزم ترا فتح وظفر همراه است ❊
لاجرم هر نفس اقليم دكر ميكيري ❊ ارباب سير بر آنند كه سال تاسع از هجرت
سيد عالم صلعم از ازواج طاهرات ع هجرت نمود وسوكند خورد كه يك ماه با ايشان
مخالطت نكند وسبب آن بود كه از آن حضرت صلعم نفقه وكسوت زياده از مقدور
مي طلبيدند چون برد يماني ودق مصري وامثال آن وچيزها طمع ميكردند كه
در تصرف آن حضرت صلعم واسباب ديكر كه در كتب مذكور است وبر هر تقدير ملول

کشته از ایشان اعتزال فرموده وبعلیه در مسجد که خزانه وی بود تشریف بعد از بیست
ونه روز که آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرائیل ع آیه تخییر فرود آورد که
یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم قل لازواجک بگو زنان خود را ان کنتن تردن
اگر هستید شما که می خواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی تنعم در آن وزینتها
وآرایش آن را چون ثیاب فاخره وپیرایها بتکلف فتعالین امتعکن پس بیایید که بدهم
شما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوی المهر واسرحکن ورها کنم
شما را سراحا جمیلا رها کردنی نکو بر غبت نه از روی کراهت وان کنتن
تردن الله واگر هستید که می خواهید ثواب خدا را ورسوله وخشنودی
رسول وی را صلعم والدار الاخرة ونعیم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی
که خدای تعالی اعد آماده کرده للمحسنات مر زنان نیکوکار را منکن
از شما یعنی آنها که اختیار شوهران کنند اجرا عظیما مزدی نیکو بزرگ که
زخارف دنیا در جنب آن مختصر ومحقر باشد آورده اند که اول کسی که
از ازواج مطهرات که خدا ورسول را صلعم اختیار فرمود عایشه رض بود یا
نساء النبی ای زنان پیغمبر صلعم من یات منکن هر که بیاید از شما
بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا وروشن شده وحفص
بکسر یا می خواند یعنی فاحشه ظاهر وهویدا که نافرمانی رسول است صلعم یضاعف
لها العذاب دو کرده شود مر ورا عذاب ضعفین دو برابر آنکه
زن دیگر را باشد چون گناه از ایشان زشتر است وکان ذلک وهست
این تضعیف عذاب علی الله یسیرا برخدای تعالی وتقدس آسان ومن یقنت
وهر که مداومت کند بر طاعت منکن از شما کاری پسندیده وشایسته
نؤتها بدهیم او را اجرها مزد او مرتین دو بار یکبار برای طاعت ویک
بار جهت خشنودی حضرت پیغمبر صلعم واعتدنا لها وآماده سازیم برای
ایشان رزقا کریما روزیی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او یا نساء
النبی ای زنان پیغمبر صلعم لستن نیستید شما کاحد من النساء
مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار است بر سایر نسوان ان
اتقیتن اگر می ترسید از خدای تعالی وفرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی
وفروتنی مکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فیطمع
الذی که آنکه طمع کند در شما آنکسی که فی قلبه مرض در دل او بیماری
یعنی نفاق یا دوستی فجور وقلن وبگوئید قولا معروفا سخن نیکو
وپسندیده ودور از ریبت وقرن وآرام گیرید فی بیوتکن در خانهای
خویش ولا تبرجن واظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون

کی از ازواج پیغمبر بید در فرمان بردن لله ورسوله
برخدا ورسول او را صلعم وتعمل صالحا بکنند



اظهار زنان در زمان جاهلیة نخستین آنرا جاهلیة جلاء گویند وآن از زمان
ادریس ع بوده تا وقت نوح ع واصح آنست که جاهلیة اولی در زمان حضرت
حضرت ابراهیم ع بوده که زنان لباسها مروارید بافته پوشیده خود را بمردان
عرض کردندی وجاهلیة اخری میان حضرت عیسی ع ومحمد است صلعم
وبعضی معنی آیة برین وجه گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن اهل
جاهلیة اولی واقمن الصلوة پس بپای دارید نماز را که اصل طاعت بدنیه است
واتین الزکوة وبدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است واطعن الله
وفرمان برید خدا را در فرایض ورسوله وپیغمبر او را صلعم در سنن
انما یرید الله جز این نیست که می خواهد خدای تعالی لیذهب عنکم الرجس
تا ببرد از شما گناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغمبر صلعم ویطهرکم
وپاک گرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک گردانیدنی صاحب کشاف
فرموده که این آیة دلیل است بر آنکه از ازواج نبی از اهل بیت وی اند ودر وسیط
عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته
وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم بجهة تغلیب است چه پیغمبر صلعم در میان
ایشان بوده ودر زاد المسیر آورده که قول عام است مر ازواج واولاد را ودر
لحقاق از امام ابو منصور ماتریدی رح همین نقل میکند وصاحب عین
المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند
اما از عایشه وام سلمه وابو سعید خدری وانس بن مالک رض نقل کرده اند
که اهل بیت فاطمه وحضرت علی رض وامام حسن وامام حسین اند رض ودر
اسباب نزول آورده که ام سلمه رض فرمود که حضرت پیغمبر صلعم در خانه من
بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته فاطمة الزهرا رض در آمد و
جهة پدر سنبوسات با گوشت پخته آورد وحضرت صلعم فرمود که ای فاطمه رض
وهر دو فرزندت را بخوان تا بدین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده
شد حضرت مصطفی صلعم آن گلیم را بر ایشان پوشیده گفت خدایا اینها اهل
بیت من اند رجس را از اینها ببر واینها را پاکیزه گردان این آیة نازل شد
ومن سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله صلعم من از اهل بیت توام فرمود
که انک علی خیر واز این جهت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند
آل العباء رسول الله وابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا اجتمعا ودر
تیسیر وبعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند که مالک انس از حضرت
پیغمبر صلعم که چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمة الزهرا آمد رض بگذشتی
گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر صلعم مَا یُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود بر شما
فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله المجید وَالْحِكْمَةِ و از
سخنان پیغمبر صلعم که محض حکمتست آیة حثّ است بر حفظ قران و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای تعم هست لَطِيفًا نیکو کار شما خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما
و بعد از نزول آیات درباره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند بادی بر ما
هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعم این آیة فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان که
منقاد حکم خداوند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور
دارندگان از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بر فرمان برداری
از زنان و مردان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث
وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا معصیتها از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
و صدقه دهندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران بهر
خدای فرضا یا نفلا رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان
و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان
ذکر گوینده مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مر ورا أَعَدَّ اللَّهُ
آماده کرده است خدای تعم لَهُمْ مر ایشان را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش
گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالة
صلعم زینب بنت جحش را رض بجهة زید بن حارثه خواست کاری کرد و زینب بگمان
آنکه خطبه را برای خود می خواند قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد
جمالی زیبا داشت و دختر عمهٔ حضرت پیغمبر بود صلعم گفت من چرا آزاده کردهٔ شوم
و برادرش عبد الله بن ابا با خواهرش اتفاق داشت حق سبحانه و تعم آیة فرستاد
که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نشاید و نرسد هیچ گرویده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ
و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدای تعم
و رسول او صلعم أَمْرًا کاری یعنی نکاح زینب أَنْ يَكُونَ لَهُمُ آنکه باشد مر
ایشانرا اختیاری الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ برگزیده از کار خود چیزی را بلکه واجب
بود بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول او را صلعم سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و رسول او را صلعم یا از حکم کتاب
و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا مُبِينًا
گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیة زینب
و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق سبحانه و تعم پیغمبر را صلعم اعلام
کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد یعنی میانه





زید و زینب ناسازکاری آید بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت
پیغمبر صلعم مانع میشد کما قال تعم وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ
مر آنکسی که انعام کرده است خدای تعم عَلَيْهِ بر و خدمت و متابعت تو وَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کردهٔ بر و بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن
یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسالت صلعم أَمْسِكْ عَلَيْكَ
نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای
تعم از کار روی و از روی ضرر طلاق ش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی
در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدای تعم پیدا کننده آنست یعنی آنرا که
زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسی از سرزنش
مردم که گویند زن پسر خود بخواست وَاللَّهُ و خدای تعم أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ
سزاوارتر است که از و ترسی و مقرر است که حضرت رسالت صلعم ترسکارترین
خلق بوده زیرا که خوف و خشیت نتیجهٔ علم است إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ پس بحکم أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ از همه عالمیان اخشی بود و در حدیث آمده
الخوف رفیقی • خوف و خشیت نتیجهٔ علم است • هر کرا علم بیش خشیت بیش
هر کرا خوف شد رفیق رهش • باشد از جمله رهروان در پیش • آورده اند که
زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء مدت عدت حضرت رسالة صلعم
هم او را فرستاد تا خواست داری کند گفت کرمن شایستهٔ آنم مرا بودهٔ فی
الحال دعاء او مستجاب شده آیة آمد فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آن هنگام که
برسد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضح
آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از و یافت و عدتش بسر
آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد
از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی یا اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
در خواستن زنان پسر خواندگان خود إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند
بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عده بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
و هست کار خدای تعم مَفْعُولًا بوده بی شبهه چنانچه مهم زینب
سیّد عالم بعد از نزول آیة بخانهٔ زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا
رسول الله صلعم بی خطبه و بی گواه حضرت صلعم فرمود که الله المزوج و جبرئیل
الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله مرا تزویج کرد بحضرت پیغمبر
صلعم و متولی تزویج شما اولیاء شما بودند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر صلعم مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر
کرد خدای تعم برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت

نهاد خداي تعم والذين خلوا در انكساني كه كذشتند من قبل پيش از محمد صلعم مراد انبيا ء ديكر اند عم كه خداي تعم نفي حرج كرد از ايشان در آنچه مباح كردانيد بر ايشان وكان امر الله وهست كار خداي تعم قدرا مقدورا حكمي كذارده شده بر صفت امان مي كند كه كذشته اند از پيغمبران وميكويد الذين يبلغون آنانكه بودند كه مي رسانيدند ومي ترسيدند رسالات الله پيغامهاء خداي تعم را بامتان خود ويخشونه ومي ترسيدند ازو ولا يخشون احدا ونمي ترسيدند از هيچكس الا الله مكر از خداي تعم وكفى بالله وبسنده است خداي تعم حسيبا كافي ترسندكان يا شمار كننده بندكان وچون شما ربدست بايدكه ترس نيز ازو باشد بعد از واقعهٔ زينب رضهم زمان طعن بي دينان در ان شد كه اين مرد مارا مي كويد كه زنان پسران بر شما حرام است وخود مي خواهد وزينب را با آنكه پسر خوانده بود در حكم شرع مثل پسر اصلي ميدانستند حق سبحانه وتعم آيه فرستاد ماكان محمد نيست محمد صلعم ابا احد پدر هيچكس من رجالكم از مردان شما واكرچه قاسم وطاهر وابراهيم بوده اما ايشان بمبلغ رجال نرسيدند وزيد في الحقيقه پسر صلبي نيست كه ميان وي وآن پسر حرمت مصاهرت باشد ولكن رسول الله وليكن او فرستادهٔ خداست وخاتم النبيين ومهر پيغمبران يعني بدو مهر كرده شد در نبوت وپيغمبران ابدو ختم كرده اند وخاتم بمعني آخر نيز هست يعني اوست آخر انبيا بنور ظهور هرچند بجهه اول ايشان بوده بظهور نور وكان الله وهست خداي تعم بكل شيء عليما بهمه چيز دانا پس ميداند كه كيست سزاوار آنكه نبوت بدو ختم شود ودر عيون الاجوبه آورده كه صحت هر كتابي بمهر اوست حق سبحانه وتعم پيغمبر را صلعم مهر كفت تا دانند كه تصحيح دعوي محبت الهي جز بمتابعت حضرت رسالت پناهي صلعم نتوان كرد ان كنتم تحبون الله فاتبعوني وشرف بزركواري كتاب بمهر است شرف جمله انبيا نيز بدان حضرت است صلعم وشاهد هر كتاب بمهر اوست پس شاهد همه محكمهٔ قيامت او خواهد بود وجئنا بك على هؤلاء شهيدا وچون كتاب را مهر كردند كتاب در باقي شد چون نبوت بدان حضرت صلعم سمت اختتام يافت در نبوت بسته كشت وديكر چون از همه انبياء مخصوص بخاتميت ايشان نيز اختصاص يافت وفي المثنوي المعنوي • بهر اين خاتم شده است او كه بجود • مثل او ني بود ني خواهند بود • چونكه در صنعت بود استاد دست • ني كه واهي ختم صنعت بر وي است • يا ايها الذين آمنوا اي كساني كه كرويده ايد اذكروا الله ياد كنيد خدا را ذكرا كثيرا ياد كردني بسيار يعني در غالب اوقات بانواع ذكر از تهليل وتحميد

دبکر



وتكبير وتمجيد وسبحوه وتسبيح كوييد او را يا نماز كذاريد براي وي بكرة واصيلا بامداد وشبانكاه چه نماز صبح وشام اشغل است از روي دا سلمي كويد كه مراد از ذكر كثير ذكر كردن بدل است چه دوام ذكر بزبان ممكن نيست ودر لطايف قشيري آورده كه امر بذكر كثير اشارتست بمحبت حق سبحانه وتعم يعني او را دوست داريد چه مقرر است كه من احب شيئا اكثر ذكره • در هيچ مكان نيم ز فكرت خالي در هيچ زمان نيم ز ذكرت غافل هو الذي يصلي اوست آن خداوندي كه درود مي دهد يعني رحمت ميكند عليكم بر شما وملائكته وفرشتكان او يعني آمرزش ميطلبد كناهان شما را واين درود خدا وملائكه بر شما ليخرجكم براي آنست كه تا بيرون آرد شما را من الظلمات از تاريكيهاء كفر الى النور بروشني ايمان مراد از اخراج ادامت واستقامت بر خروج چه در وقت صلوات خدا وملائكه بر ايشان در ظلمات نبوده اند وكفته اند اخراج از ظلمات معصيت بوده بنور طاعت يا از شك بيقين يا تيركي وتدبر بنور در بحر الحقايق فرموده كه از ظلمت بشريت بنور روحانيت وكان وهست خداي تعم بالمؤمنين رحيما بكرويدكان مهربان كه خود بر ايشان رحمت ميكند وملائكه را بآمرزش ايشان ميفرمايد تحيتهم تحيت مؤمنان از خداي تعم يوم يلقونه روزي كه ببينند او را سلام سلام است كه مخبر باشد بسلامت از هر آفتي ومخافتي وكفته اند ضمير عايد است بملك الموت كنايه غير مذكور يعني روزي كه ببينند عزرائيل را عم بر ايشان سلام كويد واعد وآماده كرده است خداي تعم لهم براي مؤمنان با وجود تحيه بر ايشان اجرا كريما مزدي بزركوار كه بهشت است ونعيم آن يا ايها النبي اي پيغمبر صلعم نداء كرامت است انا ارسلناك بدرستي كه ما فرستاده ايم شاهدا كواه بر تصديق وتكذيب امت ومبشرا ومژده دهنده برحمت ما ونذيرا وبيم كننده از عقوبت وداعيا وخواننده الى الله بپرستش خداي تعم واقرار بتوحيد او باذنه بفرمان يا بتوفيق او وسراجا منيرا وچراغي روشن باشد او را سراج منير كه آن قرآنست يعني تالي در آيات باهرات آورده اند حق سبحانه وتعم پيغمبر ما را صلعم چراغ خواند زيرا كه ضوء چراغ ظلمت را محو كند وجود آن حضرت صلعم نيز ظلمت كفرها را از عرصهٔ جهان نابود ساخته • چراغي روشن ز نور خدايي • جهان را داده از ظلمت رهائي • ديكر هرچه در خانه كم شود بنور چراغ باز توان يافت حقايقي كه از مردم پوشيده بود بنور اين چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن كشت • از وجان را بدانش آشنا بيست • وزو چشم جهان را روشنا بيست • در كنج معاني بركشاده • وزان صاحب دلان را ما يه داده • ديكر چراغ اهل خانه بسبب امن وراحتست ودزد را بواسطهٔ خجلت وعقوبت آن حضرت صلعم

دوستان او وسیلهٔ سلامتست و منکرانرا حسرت و ندامت و منیرًا تاکید است یعنی تو
چراغی نه چون چراغهاء دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی افروخته و تو
از اول تا آخر روشنی چراغها بادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند
ساخت یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره دیگر چراغها شب
نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دینی را بنور دعوت روشن ساختهٔ و روز قیامت
نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت شعر بنی رخش چراغ افروز شب
ما کشت ز التفات شرروزی باز فرد لچراغ افروزد کز آن جرم عاصیان سوزد
در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه و تعالی آفتاب را چراغ خواند که وجعلنا
سراجا وهاجا و پیغمبر صلعم را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ
زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و این چراغ
محافل فلک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ
از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود
آمده اند ❊ از ظلمات عدم راه که بردی بیرون ❊ گر نشدی نور تو شمع روان همه
و اشارت بر همین معنی فرموده است ❊ ز اقلیم عدم می آمدی پیش رو آدم ❊
چراغ بود بر دستش هم از نور تو خشتینت وبشر المؤمنین و مژده ده مؤمنانرا
بان لهم بآنکه مر ایشانراست من الله از نزدیک خدای تعالی فضلا کبیرا
بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطایی و شریفتر
جزایی است ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر کافران و منافقانرا
یعنی بر نافرمانی ایشان باش ودع و بگذار و دست بدار اذاهم رنج و مکافات
ایشان که بتو میرسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشانرا کفایت
کنم وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای تعالی در دفع ایشان وکفی بالله
و بسنده است خدای تعالی وکیلا کارساز و مهم پرداز یا نگهبان یا
ضامن مر وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید
اذا نکحتم المؤمنات چون بخواهید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها
کنید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رض می
فرماید که مس کنایه از مباشرتست و نزد امام اعظم رض خلوت صحیحه حکم مس
دارد پس چون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فما لکم
پس نیست شما را علیهن بر زن مطلقات من عدة تعتدونها هیچ عدهٔ که
شمار دید ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی که مهر
فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزدیک امام
اعظم رض و نزدیک بعضی واجب و اگر مهری مسمی نداده متعه واجبست بقدر مال





و دیار وسرحوهن و بگذارید ایشانرا سراحا جمیلا بگذاشتنی نیکو
یعنی از منازل بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بر ایشان
مرسانید یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم انا احللنا بدرستی که ما حلال
کرده ایم ازواجک برای تو زنانرا اللاتی اتیت آنها که دادی اجورهن
مهرهای ایشانرا تقیید باعطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای
توقف حل بر آن وما ملکت یمینک و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است
دست تو یعنی مملوکات ترا مما افاء الله از آنچه باز گردانیده خدای تعالی
علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال آن از غنایم
خیبر است و ریحانه از غنایم قریظه وبنات عمک و دختران عم ترا وبنات
عماتک و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وبنات خالک و
دختران خال ترا وبنات خالاتک و دختران خالهای ترا از اولاد عبد مناف
بن زهره اللاتی هاجرن آن زنان که از مذکورات هجرت کرده اند معک با تو
و محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد صلعم
خاصه و قول ام هانی که مرا رسول خدا صلعم خطبه کرد و بدین آیه من بر وی حرام
شدم که هجرت نکرده بودم وامراة مؤمنة و زن مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی
اگر ببخشد نفس خود مر پیغمبر را صلعم ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر صلعم ان
یستنکحها آنکه در نکاح آورد او را مستانسین که در ملت شما بعد از
طعام و استیناس لحدیث بکلام ان ذلکم کان یؤذی النبی هست
که میرنجاند پیغمبر را صلعم فیستحیی پس شرم میدارد منکم از شما
که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدای تعالی شرم نمیدارد من الحق
از گفتن راست واذا سألتموهن و چون خواهید زنان پیغمبر را صلعم متاعا
رختی از امتعهٔ خانه که بدان نفع گیرید فاسئلوهن پس بخواهید از ایشان
من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال از روی حجاب اطهر
پاکتر است و پاک دارنده تر لقلوبکم بر دلهاء شما را وقلوبهن و دلهای
ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیه
حجاب روایات دیگر هست وما کان و نرسد و نشاید لکم
مر شما را ان تؤذوا آنکه برنجانید رسول الله فرستادهٔ خدا را و مکنید
آنچه وی آنرا کاره باشد ولا ان تنکحوا و نشاید آنکه شما را نکاح
کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها باشند من بعده از پس وفات
او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر
بر فرزند حرام است پس مخواهید ایشانرا ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که

ایذاء آن حضرت صلعم و نکاح ازواج او وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدای تعالی
عَظِيمًا گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازم است در حیات
او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در اداء حقوق تعظیم یکسان
است چه خلعت خلافت و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالاء اعتدال
او دوخته اند * قبای سلطنت هر دو کون تشریف است که جز بقامت زیبای
او نیامده است آورده اند که یکی از صحابه بود که میگفت از حضرت پیغمبر صلعم را
وفات برسد من عایشه را بخواهم و دیگر برادر دل گذشته بود و بزبان نیاورده
آیه آمد که إِنْ تُبْدُوا اگر آشکار کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح
از امهات مومنان و بزبان گویید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید او را در دل و بزبان
نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه
چیزها از ستر و علانیه عَلِيمًا دانا و بران شما را جزا خواهد داد در خبر است
که بعد از نزول آیه حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند
آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله صلعم چون حکم شد که زنان
پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد
آیه آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ
در نمودن روی بر پدران خویش وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه بر پسران خویش وَلَا
إِخْوَانِهِنَّ و نه بر برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه بر پسران
خواهران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه بر زنان ایشان
یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه بآنچه مالک است آن را دستهاء
ایشان یعنی غلامان و کنیزان و شمه از این مبحث در سوره نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بجهت تشدید و امر فرمود که ای زنان در پس
حجاب قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای تعالی و پرده شرم از پیش
بر مدارید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ هست
بر همه چیزی از افعال و اقوال شما شَهِيدًا گواه و از هر چه در ظاهر و باطن
گذرد آگاه * دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از ره وهم و گمان
در پس زانوی حیا و وقار خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون
از محاوی آیتهاء گذشته التزام شرایط تعظیم سید عالم صلعم مفهوم
میشود اراده فکر در آنها را بآیتی که مشیر است بکمال عنایت در باره او که
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او يُصَلُّونَ
درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ بر حضرت پیغمبر صلعم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
کسانی که بخدا و رسول صلعم گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گویید



بر او وَسَلِّمُوا و سلام بروی تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر
او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه و تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت
و نزد جمعی اللهم صل علی محمد صلعم اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را صلعم
در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در
آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار
فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء مرسلین و جمهور
علما بر آنند که امر بصلاة بر آن حضرت صلعم درین آیه محمول است بر وجوب
اما اختلاف در مقدار وجوب است امام مالک رض گوید در همه عمر یکبار
واجب است زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب
اکد است یعنی در نماز بعد از تشهد بمذهب امام شافعی رح و در تشهد
آخر واجب است و بمذهب امام اعظم رح سنت و ائمه را رض در صلوات بوقت
گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلعم اختلاف است بعضی بر آنند که هر نوبت
درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت
واجبست و پس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت صلعم هر چند تکرار یابد
یکنوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلاة احادیث
متنوع وارد شده و امام نوادری فرموده که افضل آنست که جمع نمایند
میان احادیث طرق مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را
بتمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی
الامی و آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات در اوقات و شرایط آن
و آدابی که در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه تحفة الصلوات است
یا سید الانام درود و صلوة تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح
و شام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور در دست ما همین
صلوات است و السلام إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
می رنجانند خدا را یعنی ارتکاب میکنند پیغمبر او را صلعم قولا که ساحر
و شاعر است و فعلا که ابرو روی و دندان مبارکش میرنجانند لَعَنَهُمُ
اللَّهُ دور گردانیده است ایشان را خدای تعالی از رحمت خود فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ و آماده کرده لَهُمْ برای
ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ
و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی رض وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان
گرویده را چون عایشه بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه کرده اند یعنی جنایتی

کہ مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس هر آینه برمی دارند این موذیان بهتانا دروغی
بزرگ را واثما مبینا وگناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان ومستحق عذاب
گناه ظاهر میشوند وگفته اند این آیه در شان منافقان فرود آمده بکلمات
نالایق حضرت شاه مردان ستر یزدان امیر المومنین علی رض میرنجانیدند
ودر اسباب نزول آورده که روزی فاروق رض کنیزکی را داسته را که میل
بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نمود منزجر ساخت کنیزک شکایت
بخواجه برده سخنان بی ادب مشافهه با فاروق گفت واین آیه درباره او
نازل گشت وگویند در شان زانیان است که شبها در سر راه نشستندی
ودست تعدی بردامن کنیزان رسانیدندی وشدی میفرمایند که درازی دست
علامت حرا آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی وجواری سر برهنه
وچون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیه آمد
یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم قل لازواجک بگو مر زنان خود را وبناتک
ومر دختران خود را ونساء المومنین وزنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن
از خانه یدنین نزدیک کرداشند وفرو گذارند علیهن بروی ها
وبدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه وابدان
بپوشند ذلک ادنی آن پوشیدن سر وروی نزدیک تر است ان یعرفن
بانکه ایشان را بشناسند بصلاح وعفت یا متمیز شوند بآزادی فلا
یوذین پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را وکان الله
وهست خدای تعالی غفورا آمرزنده گناه گذاشته چون توبه کنند رحیما
مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکنند لئن لم ینته المنافقون
اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود والذین وآنانکه فی قلوبهم در
دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا ومیل فواحش والمرجفون
واگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد افکنند فی المدینة
در مدینه از شکرها آن را اسلام ومعایب مردمان لنغرینک بهم هر آینه ترا برگماریم
بر ایشان ومسلط سازیم وامر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی
نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر اندکی یعنی زود از شهر بیرون روند
ملعونین راندگان ودرماندگان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا
گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وقتلوا وکشته کردند یعنی بکشند
تقتیلا کشتنی بخواری وزاری سنة الله سنت نهاد خدای تعالی سنتی
فی الذین خلوا در آنانکه گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در
امم ماضیه که انبیاء بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد ونیابی تو لسنة الله



مر سنت خدای را تبدیلا بدل کردانی وتغییر دادنی یسئلک الناس میپرسند
ترا مردمان یعنی کفار بامتحان واستهزاء عن الساعة از ساعت رستخیز
قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن وقت قیامت عند
الله نزدیک خداست وبر هیچ ملک مقرب وپیغمبر مرسل ع را بدان اطلاع
نداده وما یدریک وهر چیز تو را نا کرد بدانستن آن یعنی مطلقا نمیدانی
لعل الساعة شاید آمدن تکون قریبا باشد نزدیک ان الله
بدرستی که خدای تعالی لعن الکافرین براند کافران را یعنی منکران حشر
بعث را ودور ساخت از رحمت خود واعد لهم وآماده کرد برای عذاب
ایشان سعیرا آتشی افروخته خالدین فیها در حالی که جاوید باشید
در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا یجدون
نیابند ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا ونه
مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب ویاد کن روزی را
که کردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش
از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند وگاه بر روی افکنند
یقولون میگویند ایشان یالیتنا کاشکی ما اطعنا الله
فرمان بردیم خدای را واطعنا الرسولا وفرمان برداری میکردیم پیغمبر را ع م
وقالوا ربنا وگویند اتباع وادنی القوم که ای پروردگار ما انا اطعنا
بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا
وبزرگان وپیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گم کردند راه ما را
از راه ببردند وبا فسون وافسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار
ما حکم کن میان ما آتهم وبده ایشان را ضعفین دو برابر
من العذاب از عذابی که ما را داده زیرا که هم ضال بوده اند وهم مضل
والعنهم وبران ایشان را لعنا کبیرا راندنی بزرگ که با آن
خواندن نباشد ومقرر است که هر کرا خدای تعالی براند دیگری نتواند بخواند
هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن وانکه را لطف تو خواند نتواند راندن
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید
کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی ع را یعنی پیغمبر
من محمد صلعم را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی ع را رنجانیدند واورا
بزنا نسبت کردند وشمه از آن در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس
پاک گردانید او را خدای تعالی مما قالوا از آنچه گفتند وزنی را نیز که رشوت
داده بودند تا در حق وی افترا کنند بپاکی وی اعتراف نمود تا وقتی که با

با هرون عم بکوه طور رفتند و هرون عم آنجا وفات کرد گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی
حق سبحانه و تعالی ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم نهادند معلوم شد که
غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده کردانید تا بر برائة ذمة برادر اقرار کند یا می گفتند
وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگی نهاده بود و بآب در آمده آن
سنگ با جامه روان شد بمیان قوم در آمد و موسی عم برهنه از پی او میدوید و بنی
اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای تعالی وَجِيهًا با جاه و قربت یا مقبول و مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه گروندگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکابره و بپرهیزید
از ایذاء رسول او صلعم وَقُولُوا و بگوئید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست
مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی مکنید در سخن چون
حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا
سخنی که بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول
سدید سخنی است که صدق آن باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد
نه هزل پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا باصلاح آرد خدای تعالی لَكُمْ برای
شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب
سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ
اللَّهَ هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ
پس بدرستی که برهد و برسد بخیر و بمراد فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی
بزرگ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعتست یا حدود
شرع در موضع فرموده که نمازاست و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم
یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض
کرد آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط
ثواب و عقاب و فهمی که در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز زدند أَنْ
يَحْمِلْنَهَا آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و می ترسیدند از آن و
گفتند ما مسخر فرمائیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن
عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری
و بحری اند عرض کرد ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ و برداشت آنرا آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که هست انسان ظَلُومًا جَهُولًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام
از آن پهلو تهی کردند او با غرور خود قبول کرد با آن بعاقبت بعقوبت خیانت
واقع شد و عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللَّهُ تا عذاب کند خدای تعالی الْمُنَافِقِينَ





وَالْمُنَافِقَاتِ مردمان و زنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب
کند مردمان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خدای تعالی
برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردمان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده تائبان رَحِيمًا مهربان
بر ایشان علما و عرفا را درین آیه سخن بسیار است از آنجمله شمه ایراد کرده می
شود جمعی معنی آیه بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست
که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از
حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه و تعالی این اجرام را ادراک و شعور
داد و بر ایشان عرض کرد و ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان
قبول کرد از راه همت نه از روی قوت     آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند  امام قشیری نقل آورده که امانت را بر آنها
عرض نمود و بر انسان فرض نمود آنجا که عرض بود سر باز زدند و آنجا که
فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس فرموده که نظر آدم عم بر عرض
حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را برو فراموش کردانید لا
جرم لطف ربانی بزبان عنایت فرموده که برداشتن از تو و نگاه
داشتن از من چون تو بطوع برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم
وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ راه او را برو توان پیمود بار او را بهم توان
برداشت صاحب انوار آورده که میشاید که مراد با امانت عقل و تکلیف
باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت
خود قبول کرد زیرا که ظلوم از جهت استیلاء قوت غضبی و جهول
بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی
نگاه داشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف
تعدیل قوتین آنست که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی شده پس ظلومی و
جهولی علت حمل باشد گفته اند از شان انسانست ظلم و جهل چنانچه
گویی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت یعنی همچنین این صفت از
شان آدمیانست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل
گرفتند و جمعی بر آن ماندند با خود این دو صفت نوع انسانراست
باعتبار اغلب افراد در احقاف مذکور است که حق سبحانه و تعالی عرض کرد
امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از حمل آن بجهة عدم استعداد
و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و از
ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را هر ذره مطلقه و جهولا

که غیر حق نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات
فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان
قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم الله
اعترافست بجهل در معرفت العجز عن درك الادراك ادراك و حضرت قاسم الانوار در بعضی
از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته اند ظلم و جهل ضد
عدل و علم است اما معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم
و جهول صیغه مبالغه است و هر گاه این دو صفت از حد متجاوز گردند
هر آینه بضد خود متبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما اینجا
مدح است نه ذم آدم هم بار بهمت بر داشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی
بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و
جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن نور العجیبی
که عشق را در عالم بشریت در مملکت نیست که ایشان سایه
پرورده لطف و عصمت اند مرد سایه پرورد و محنت بی درد را قدر و قیمتی نیست
عشق را طایفه در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار
ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشانست    عاشقانرا
درد و بلا همی خوشست    عاشقانرا سوز و ناکامی خوشست    آفتاب امانت که
از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا طاقت ثابت است زمین فریاد بر کشید
که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل است ما تحمل
این بار نداریم نشاید که آفتی بما باز خورد و این صفتها بستاند آدم خاکی هم گفت
مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند
بر دوش بناز گرفت ه نعره هل من مزید آغاز کرد ه ای خاک لیل این همه قوت از
کجا آورده زبان حال او می گفت که باری گران عهده یار مهربان توان کشید آری تا
که از بردن آن عز ابا کرد با قوت و حامل آن بار توان بود القصه خلعت
حمل امانت جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه
نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد
او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمن دیرینه اند سپند انه کان
ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند تا کور شود هر آنکه نتواند دید سورة النبا
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد همه ثناها و ستا
یشها لله مر خدایراست الذی له آن خدایی که مر او راست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط
حقایق وجود و کرم و له الحمد مر او راست ستایش فی الآخرة در آن سرای نه در سرای



تکلف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی
صدقنا و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند
دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم
و اوست کاردان الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم می داند ما یلج
آنچه فرو در رود فی الارض در زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زمین
باشد چون کنوز و دفاین و اموال و ما یخرج منها آنچه برون از زمین آید
چون حیوان و عیون و فلزات و ما ینزل و می داند آنچه فرو می آید من
السماء از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر ارزاق و امطار و ما یعرج
و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان
و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو
می آید یعنی جبرئیل ع و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلعم در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید
بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود انفاس اصفیا در همه
اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته
هر جا که بوی آشنایی می آید همانجا منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم
نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله تائبانست و آه مفلسان که
چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی
الحال رقم قبول بروی افتد که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین غلغل
تسبیح تسبیح اگر چند مقبولست لیك آه درد آلود رندانرا قبولی دیگر است و
هو الغفور و اوست مهربان در اتمام نعمت الرحیم پوشنده گناهان
بپرده رحمت و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار
و استهزا لا تأتینا الساعة نمی آید ما را قیامت قل بگو بلی نه آنست
که شما میگویید و ربی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان
بلات و عزی سوگند خورد که بعث نشود نیست حق سبحانه و تعالی فرمود که
ای محمد صلعم تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی لتأتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت حضرت پروردگار است یعنی داننده
پوشیده است لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نگردد از وی
مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره ایست از ذرات هوا
فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و لا اصغر و نیست
خوردتر من ذلك از مثقال ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مکتوب
آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع

اینها در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداشت دهد آنانرا که گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای شایسته أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان
ونیکوکاران لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیئات وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ وروزی بزرگوار یعنی بی تعب وطلب وَالَّذِينَ سَعَوْا وآنانکه
بشتافتند فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ پیشی گیرندگان أُولَئِكَ آن گروه
لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سختی عذابی الیم رساننده
وَيَرَى الَّذِينَ ودیگر اثبات ایشان در لوح محفوظ آنست تا بدانند آنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را اصحاب حضرت پیغمبر صلعم یا مؤمنان اهل
کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ آن چیزی را
که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست ودرست است وَيَهْدِي واو یعنی آن
راه نماید إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر نعم
وغایب وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه نگرویدند از منکران بعث
بعضی بعضی را گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ
بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی حضرت محمد صلعم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون
پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزاء شما كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی
یعنی اجساد شما ریزه گردد در خاک إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر
گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ آیا بر می بندد بر خدای تعالی
كَذِبًا دروغی را أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که نمیداند
بَلِ الَّذِينَ نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ
بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب اند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ وگمراهی دور
از صواب بدین جهان ووصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازاست چه بعد صفت
ضالست أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند کافران إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش
ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از پس ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان
وزمین إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشانرا بزمین أَوْ نُسْقِطْ
یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعه از آسمان بجهة تکذیب
ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در نظر بآسمان وزمین تا تأمل باقتدار
بر خسف واسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی وعبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده رجوع
کننده را بحق چه ایشان تفکر وتدبر می نمایند در دلایل قدرت وحایل حکمت وَلَقَدْ
آتَيْنَا دَاوُودَ وهر آینه دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر



مردمان که نبوت بوده با زبور و پادشاهی با حسن خلق با رعیت با توفیق عدل در حکم با
بخشایش بر عجزه وضعفا با حلاوت مناجات با علم بآنکه جز بارگاه او ملجأی و پناهی
نیست ودر عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود ع بزبور خواندن
مشغول شدی سباع ووحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دل نوازش
کردندی وطیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هول بر زمین
افکندندی ❁ ز صوت دلکشش جان تازه گشتی ❁ روانرا ذوق بی اندازه گشتی ❁
بپیچد هر چنگ پشت از غنون ساز ❁ ز آن بر حالت نشنوده آواز ❁ وبعضی گفته اند
فضل آنست که بعد ازین میگوید يَا جِبَالُ ای کوهها گفتیم ما أَوِّبِي باز گردانید
آواز خود را مَعَهُ با داود ع در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا
سیر کنید با او هر جا که رود هرگاه که خواهد واین معجزه داود ع بود که کوه
با او روان شدی وَالطَّيْرَ ومسخر کردیم و برا مرغان تا در وقت ذکر با او موافق
بودندی آورده اند که چون داود ع تسبیح گفتی کوهها بصدا و برا مدد دادندی
وبسیار کسی را از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی چه گردد مطرب
من نغمه پرواز ز شوقش مرغ روح آید بپرواز روزی فرشته بزیارت داود ع
آمد وگفت تو پیغمبر خدای وخلیفه او واولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد
داود ع از خدای تعالی پیشه طلبید وامر شد که زره گری کند وآنرا بروی آسان
گردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ونرم گردانیدیم مر او را آهن بی
آتش ومطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی تصرفی که
خواستی کردی وفرمان دادیم که أَنِ اعْمَلْ آنکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای
دامن گشاده وَقَدِّرْ واندازه نگهدار فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای
مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد ودر تیسیر آورده که هر روزی
زرهی تمام کردی وبه شش هزار درم بفروختی چهار هزار را تصدق کردی
ودو هزار نفقه عیال ساختی ودر لباب گوید چون وفات فرمود هزار زره
در خانه او بود وَاعْمَلُوا ودیگر گفتیم ای داود ع با اهل بیت خود عمل
کنید صَالِحًا عمل شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستیکه
من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام ولایق آن پاداش
خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر گردانیدیم مر سلیمانرا باد غُدُوُّهَا
شَهْرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وشبانگاه نیز
سیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر شیراز کردی
وشب بکابل رفتی وآنجا بیتوته نمودی وَأَسَلْنَا لَهُ وجاری کردیم برای
او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون

آب روان در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن
مس هر چه می‌خواستندی ساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شده مر ورا از دیوان
مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار
او و مسخر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ و هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی
کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان و از اطاعت سلیمان ع نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیی ملکی که تازیانه آتش
در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان ع
سرکشد آن تازیانه آتشین بروی زند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ و می‌کردندی
لَهُ برای سلیمان ع مَا يَشَاءُ آنچه می‌خواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای خوش و منظرهای
دلکش در وسیط آورده که محراب منزله را گویند که بهر چه بهتر باید رفت و گفته‌اند
محاریب اینجا مواضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند که دیوان
برای سلیمان ع در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون
و هینه و فلقوم و غمدان و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و میساختند تمثالها و صورتهای
ملائکه و انبیاء بر وضعی که در زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین
المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه و تعالی
بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در وقت قتال قوی و صلب
باشند و گفته‌اند تمثال دو شیر بازوی خود برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی
و چون بر تخت نشستی کرکسان ببالهای خود و برا سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند
برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
و دیگهای بزرگ بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ بوده
که در این دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی ولایت شام دیگها چنین از
سنگ تراشیده موجود است اعْمَلُوا و گفتیم عمل خیر کنید آلَ دَاوُودَ ای
آل داود ع شُكْرًا برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده
که آل داود ع ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی
از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی وَقَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَا
دِيَ الشَّكُورُ از بندگان من سپاس دارند شکور آنرا گویند که بدل و زبان
و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کند و با وجود چنین استغراقی
در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی
شکری دیگر و از اینجا گفته‌اند الشکور من یری عجزه عن الشکر ٭ حق
شکر حق ندانند هیچ کس چه قدرت آمد حاصل دانا و بس از بزرگی گفت با حق در نهان
کای پدید آرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر



نعمتهات گفت پیک حضرت دادش از ایزد پیام گفتش از تو این بود شکر مدام
چونکه شکر این قدر بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی آورده‌اند که بنای
بیت المقدس داود ع آغاز کرد و سلیمان ع در اتمام آن سعیها نمود و چون
هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلطان در آمده طالب قبض
روح نموده سلیمان ع کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید
و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد
باتمام رسد چون سلیمان ع درگذشت بشستند و بر وی نماز گذاردند و او را
بر عصا تکیه دادند دیوان از دور وی را زنده پنداشتند و بهمان کار که
نامزد ایشان بود قیام نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض
بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد و دیوان فی الحال فرار
نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس
آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان ع مرگ را و او را مرده بر
عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ و دلالت نکرد دیوان را عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا
دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر چوب خوره از زمین بر آمده بود تَأْكُلُ می‌خورد مِنْسَأَتَهُ
عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان ع
تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان أَنْ لَوْ كَانُوا آنکه اگر بودی که البته
يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی غیب اگر آن جن آن بودی که غیب میدانند
و مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر ایشان بر غیب
دانا بودندی مَا لَبِثُوا درنگ نمیکردندی یک سال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ
در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه کار ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ
كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن
قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان آيَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود
صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از
ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ و
شرب ایشان در اعلای آن وادی بود از چشمه در پایان کوهی که بودی که فاضل
آب از ولایت شجر با ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت
ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه با آبهای
اصلی و زایدی آنجا جمع شدند و سه ثقبه بر آن سد ترتیب کرد تا اول ثقبه
اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و آخر سفلی
و ایشان بر یمین و یسار خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما
قال تعالی جَنَّتَانِ آنی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عَنْ يَمِينٍ

وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه دو طرف باغ بسیار بود امّا از تقارب
اشجار همه بمثابه یک باغ می‌نمود گفت پیغمبر ایشان ع مر ایشان را که بخورید كُلُوا مِنْ
رِزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی
زنبیل نهاده و بر زیر درختان بگذشتی طرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز
کردندی پس پیغمبر ع گفت این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر خدا را
بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ این شهر که خدای تعالی شما را در وی روزی میدهد شهری پاکیزه
است هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک ۲ شهری چو بهشت از نیکویی
چون باغ ارم بتازه رویی در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در جامها
نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامه او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ
و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را
که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود ع
و شکرگذاری ننمودند در خبر است که سیزده پیغمبر ع بدیشان آمد همه را
تکذیب کردند و پیغمبر آخرین در زمان پادشاه ذی الاذعار بن حبشال
بعد از رفع حضرت عیسی ع بدیشان آمد و او را بیازردند حق
سبحانه و تعالی موشهای دشتی در زیر بند ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را
سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شده و سیل
در منازل و حدایق ایشان مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپای هلاک
گشت چنانکه فرمود که چون اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم
بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته‌اند عرم بند است یا نام
وادی که آب از او آمد یا نام موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ
و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ باغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو
باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوه‌های تلخ وَأَثْلٍ و شوره گز و چنین
موضعی را جنت بطریق مشاکلت است وَشَيْءٍ و چیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار
قَلِيلٍ اندک یعنی بجای آن شوره زارها میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن
میوه‌های فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران این نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي
و آیا عقاب کرده شود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاسی را و بکر نجازی بفعل
متکلم معلوم خوانده و کفور را منصوب ساخته یعنی آیا پاداش میدهیم مگر
ناسپاس را جزا عام است مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار است آورده که بقایا
سبا نزد پیغمبر خود ع آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس از این که
نعمت بما ارزانی دارد ناسپاسی نکنیم و سپاس بجای آوریم که هیچ قوم نکرده



باشند حق سبحانه و تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشاده فرمود که
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن
دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا در آن از ولایت شام چون
فلسطین و اریحا و اردن قُرًى ظَاهِرَةً دیهها معمور و آشکارا متصل
بیکدیگر و در عین المعانی آورده که از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار
هزار و هفصد دیه بود وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ در آن
دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم که سِيرُوا بروید
فِيهَا درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها آمِنِينَ امان
یافتگان از دشمن و سباع بجهة کثرت خلق یا جوع و عطش بسبب آبادانی
مواضع بقیه سبا الغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی
بودند و شام در دیهی توانگران را بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان
در رفتن هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را همچنان میرود که سواره
و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما
بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها
پیدا کن از منزلی بمنزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفسهای خود ما آن دیهها خراب
کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی
از ایشان بتعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ
و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی یکی
از ایشان در مآرب بماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه
بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و آن
کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه
ذکر کردیم لَآيَاتٍ عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در محنتها
شَكُورٍ سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در
خوش‌حالی و فارغ بالی میکنند ایشند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری
بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید ۲ ای روزگار عافیت شکرت نگفتیم
لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بر سر آن میکنیم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بحقیقی
که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و واضح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ
ابلیس گمان خود را برده بود شیطان لعین که من بر بنی آدم بسبب شهوت و
غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در
باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پی روی او کردند در شرک و معصیت

إلا فريقا من المؤمنين مگر گروهي از مؤمنان كه مستثني اند وما كان ونبود له مر
ابليس را عليهم بر آنانكه گمان او از ايشان محقق شد من سلطان تسلطي واستيلايي
إلا لنعلم مگر براي آنكه جدا كنيم من يؤمن كسي را كه ميگرود بالآخرة بدان
سراي ممن هو نه آنكس كه او منها في شك از آخرت در گمانست يا تا براثند
اولياء ما اهل ايمان ارباب كمال را وربك وآفريدگار تو على كل شيء بر همه چيزها
حفيظ نگهبانست قل بگو اي محمد صلعم مر بني مليح را كه ادعوا الذين زعمتم
بخوانيد آنانرا كه گمان برديد ايشانرا بخدايان من دون الله بجز خداي يعني ملايكه را
كه مي پرستيد بخوانيد تا از ايشان در جذب منافع ودفع مكاره هيچ مدد مي يابيد
يعني ايشانرا بي عون آفريدگار اختياري نيست يا همه كافرانرا بگوي بخوانيد آلهة
خود را تا هيچ اجابت ميكنند شما را وچه گونه اجابت كنند كه مطلقا لا يملكون
مالك نمي شوند ايشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه از خير وشر في السموات
در آسمانها ولا في الأرض ونه در زمين وما لهم ونيست بتانرا يا فرشتگانرا
فيهما در آسمان وزمين من شرك هيچ شركتي نه در آفريدن ونه در تصرف
كردن وما له ونيست مر خدايرا منهم از ملايكه واصنام من ظهير
هيچ ياري ومددكاري ولا تنفع الشفاعة وسود نكند شفاعت كس عنده نزديك
خداي تعم يعني گمان شفاعت كه به ملايكه يا اصنام داريد محقق نخواهد شد
زيرا كه درخواست نفع ندهد إلا لمن أذن مگر كسي را كه دستوري داده باشد
خداي تعم له براي او شفاعت كردن يا او مأذون باشد به درخواست نمودن وروز
قيامت منتظر باشند هم شافع وهم مشفوع له ودر ترس وفزع گذرانند تا از حضرت
عزت چه فرمان رسد واين انتظار مي برند حتى إذا فزع تا چون بر دارند فزع را
عن قلوبهم از دلهاي ايشان ودستوري شفاعت دهند قالوا گويند بعضي از
ايشان بعضي را كه ماذا قال چه چيز گفت ربكم پروردگار شما در باب شفاعت
قالوا الحق گويند سخن راست ودرست وفرمود كه مؤمنانرا شفاعت نه مشركانرا
وهو العلي الكبير وخداي برتر است وبزرگوارتر از آنكه پيغمبر ع وفرشته بي اذن
او شفاعت توانند كرد قل من يرزقكم بگو كه روزي ميدهد شما را من السموات
از آسمانها بباران والأرض واز زمين به نبات قل الله وهم خود بگو روزي دهد
خداي تعم چه آن سؤال را بجز اين جوابي نيست واگر كافران از خوف الزام بزبان
نگويند بدل مقرانند وإنا وديگر بگوي با ايشان كه ما مؤمنان روزي
دهنده را يكي گوييم وپرستش كنيم أو إياكم يا شما مشركان كه جماد را كه در
مراتب امكانيه فروتر از آن نيست كه با واجب الوجود شريك ميسازيد لعلى هدى
بر راه راستيم أو في ضلال مبين يا در گمراهي آشكارا قل لا تسألون بگو پرسيده



نخواهيد شد شما عما أجرمنا ولا نسأل عما تعملون از آنچه شما ميكنيد بلكه
هر كس را از عمل او سؤال خواهند كرد ومناسب آن جزا خواهند داد قل يجمع بگو
جمع كند بيننا ميان ما ربنا پروردگار ما روز قيامت ثم يفتح پس
حكم كند بيننا بالحق ميان ما براستي ومحق را ببوستان وصال فرستد
ومبطل را بزندان ونكال وهو الفتاح واوست حكم كننده در قضاياي مشكله
العليم دانا بحكم كه قل بگو أروني الذين بنماييد بمن آنانكه ألحقتم
برسته ايد به بخداي شركاء انبازان يعني بنماييد تا بكدام صفت بتانرا
شريك حق ميسازيد در عبادت كلا اين انبازي درست نيست بل
هو الله العزيز بلكه اوست خداوند غالب بر همه كس كه با او دم شركت توانند
زد الحكيم دانا باحكام صواب وموصوف بحكمة بالغه پس كدام را با او
رتبه شركت توان داد + وحده لا شريك له صفتش وهو الفرد اصل معرفتش شرك را
سوي وحدتش ره نه عقل از كنه ذاتش آگه نه هست در راه كبريا وجلال شرك
ملائق شريك محال وما أرسلناك ونفرستاديم ما ترا اي محمد صلعم إلا كافة
مگر فرستادني عام شامل للناس مر همه مردمانرا از احمر واسود يا نفرستاديم
بعامه خلايق واين از خصايص فضيلت آنحضرتست صلعم كه مبعوث بود بهمه
افراد آدميان وجنيان وغير او هيچ كس را از انبياء ع بتمام انس وجن مبعوث نبوده اند
ترا دادند منشور سعادت وزان پس نوع انسان آفريدند پري را جمله در خيل
تو كردند پس آنگاهي سليمان آفريدند وگفته اندها كافة براي مبالغه است چون
علامت ونشانه يعني فرستاديم ترا مگر باز دارنده مردمانرا از شرك بشيرا
مژده دهنده بفضل كسي را كه بتوحيد اقرار كند ونذيرا وبيم كننده بعدل آنرا
كه بر شرك اصرار كند ولكن أكثر الناس وليكن بيشتر مردمان لا يعلمون
نمي دانند فضايل وكمالات ترا وجهل مركب ايشانرا بر مخالفت تو ميدارد ويقولون
وميگويند از فرط جهالت متى كي باشد هذا الوعد اين وعده عذاب
يا قيام إن كنتم اگر هستيد شما رسول ومؤمنان صادقين راست
گويان قل لكم بگو شما را ميعاد يوم وعده روزيست كه چون برسد
لا تستأخرون عنه باز پس نمانيد از آن روز ساعة مقدار اندك از زمان
ولا تستقدمون وپيشي نگيريد بر آن آورده اند كه كفار مكه بعضي از اهل كتابرا
از احوال پيغمبر صلعم پرسيدند ايشان گفتند ما در كتب خود نعت او خوانده ايم
واو پيغمبريست بحق است ابو جهل وامثال او گفتند ما كتب شما نيز ايمان نداريم
واين آيه نازل شد وقال الذين كفروا وگفتند آنانكه نگرويدند مر اهل كتابرا
كه ما لن نؤمن ايمان نياريم بهذا القرآن بدين قرآن كه بر محمد صلعم فرو

می‌آید وَلَا بِالَّذِي ونه بدان کتابی نیز که فرود آید بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی
وَلَوْ تَرَى واگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان
مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود
یعنی در موقف محاسبه هر آینه یعنی امری صعب و کاری پرهول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ
باز میگردانند برخی از ایشان إِلَى بَعْضٍ بسوی برخی دیگر سخن را
یعنی محاوره می‌کنند و سخن برهم میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا می
گویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
مر آنانرا که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ
اگر نمی‌بود بد شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی‌بود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه می
بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا و گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر
آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آیا ما صَدَدْنَاكُمْ باز
داشتیم شما را عَنِ الْهُدَى از قبول هدایة بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه آمد
بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناه کاران و شرک
آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند
لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول سر می‌کشیده اند بَلْ نه چنین است
که ما خود کافر شدیم بلکه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در روز و شب
باز دارنده ما بود إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ آنکه
کافر شویم بخدای تعالی وَنَجْعَلَ و فرا گیریم لَهُ أَنْدَادًا مرورا همتایان وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان
پشیمانی از یکدیگر تا به سرزنش در مانند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که
ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و ما نکنیم غلها را آتشین فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ
كَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل
بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند
مردمان یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس
تسلیه حضرت رسالة صلعم میکند وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ
در هیچ دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
مگر آنکه گفتند مترفوها متکبران و متنعمان آن دیه مر آن پیغمبر را إِنَّا
بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود
كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا بیشتریم از جهة مال و اولاد یعنی مال و فرزندان بیش از شما است



پس بدعوی رسالة سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب
کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت گرامی
کرد پس محنت خوار نخواهد ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار
من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد
از اهل شرک و معصیت وَيَقْدِرُ و تنگ می‌گرداند بر هر که میخواهد بحکمت خود
نه بجهة منزلت او وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند و گمان می‌برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید
که از روی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ
و نه فرزندان که شما از آن فخر داشته‌اید بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک
گرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَى نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال
صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کس را بحق نزدیک نمیگرداند
إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول
داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین
بیاموزد و صلاحیت تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست
جَزَاءُ الضِّعْفِ کردند پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی بده و بیشتر تا
هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان
در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره و آفات و شداید وَالَّذِينَ
يَسْعَوْنَ و آنانکه می‌شتابند و کوشش می‌نمایند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای
ما یعنی قرآن و بر آن زبان طعن میگشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان برندگانند
که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن
بدان أُولَئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ آوردگانند
قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می‌سازد روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می‌خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض
رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ می‌گرداند لَهُ از برای او بروجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و
آنچه نفقه می‌کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدای تعالی فَهُوَ پس
خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می‌نهد برای او در آخرت
و در حدیث آمده که هر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید
اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند
اللهم اعط کل ممسکا تلفا خدایا مال ممسک را عرضه تلف ساز و بدر در
راه حق تا موجب عز و شرف گردد منه بر روی همکاندک زمانی را تلف کرده
وَهُوَ و خدای تعالی خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که

چیزی بکسی میدهد واسطه اند در ایصال رزق ورزاق حقیقی اوست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خدا عه ثُمَّ يَقُولُ پس گوییم وحفص در هر دو
لفظ یا میخواند یعنی همه را حشر کنند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ
آیا این گروه اند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند واین سؤال جهة تقریع
مشرکان وقطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه قَالُوا گویند فرشتگان سُبْحَانَكَ
پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند أَنتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند ما ومعبود ما وخود را
در بندگی مقصر میدانیم بچه وجه معبود تیز خود را روا داریم تا تویی دوست ما مِن
دُونِهِم بجز ایشان یعنی میان ما وایشان هیچ دوستی نیست وحاشا که ما پرستش
ایشان رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلکه بودند که از جهل وغوایت يَعْبُدُونَ الْجِنَّ
می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطل یا ممثل میشدند
بصورتها ممنوعه ودر خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُم بیشتر
آدمیان بِهِم بدیوان مُّؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند
فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدا راست لَا يَمْلِكُ مالک نمی شوند بَعْضُكُمْ بعضی
از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَّفْعًا سود را وَلَا ضَرًّا ونه زیانی را یعنی معبود
باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود ودفع کردن زیان نیست وَنَقُولُ وگوییم
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسی را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید
عذاب آتش را الَّتِي كُنتُم بِهَا آن آتشی که بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید
ودروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَىٰ وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای
ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن قَالُوا گویند مَا هَٰذَا نیست این کس یعنی محمد صلعم
إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که می خواهد أَن يَصُدَّكُمْ آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچه
که بود یکه پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست
که شما را از بت پرستیدن منع کند ودینی آیینی که احداث کرده در آورد وتابع خود سازد
وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه نگرویدند از کفار
مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که بدیشان آمد إِنْ هَٰذَا نیست
این إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا می گویند وَمَا آتَيْنَاهُم
وحال آنکه نداده ایم ایشانرا مِّن كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا
بخوانند آنرا واز آنجا دید بر وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ ونفرستاده ایم بسوی
ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِن نَّذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری
که ایشانرا بحق دعوت کند وبر تکذیب آن بیم فرماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وتکذیب
کردند مر انبیا را امم آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا وحال آنکه نرسیده اند
اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت وطول



عمر وکثرت مال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و
براهین ودلالات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن
من ایشانرا وعذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ
إِنَّمَا أَعِظُكُم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را وارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ
بیک چیز أَن تَقُومُوا وآن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم لِلَّهِ برای
خدای تعالی وبرای پراکنده شوید مَثْنَىٰ دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید وَفُرَادَىٰ
ویکیک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در امر
محمد صلعم واز مبدأ احوال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که البته
مَا بِصَاحِبِكُم نیست این یار شما را مِّن جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی
رسالة باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را وهمان کافی است بر صدق
قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ
پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُلْ مَا سَأَلْتُكُم
بگو آنچه می طلبم شما را مِّنْ أَجْرٍ از مزد برادای رسالة فَهُوَ لَكُمْ پس آن امر شما را
یعنی مزدی که من برای رسالت می خواستم بشما بخشیدم مراد نفی سؤال است یعنی
هیچ اجری نمی خواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من بر دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بخدای
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو
بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی القا می کند
بر هر که می خواهد یا سخن راست ودرست منتشر میسازد در آفاق مراد افشاء
دین اسلام واظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست دانا بهر پوشیدها
وهیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن حق ودرست یعنی قرآن
یا اسلام یا بعث پیغمبر صلعم وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ ونمی آفریند باطل یعنی ابلیس لعین
یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ وباز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق وبعث قُلْ إِن
ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدیم از راه حق چنانکه گمان می برید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس
جز این نیست که می لغزم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وَإِنِ
اهْتَدَيْتُ واگر براه راست رفتم فَبِمَا يُوحِي پس سبب آنست که وحی
میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته
بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست دعاء بندگان را
قَرِيبٌ نزدیکست با امید نیازمندان وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا
چون ترسان شوند نزدیک مردن یا بوقت بعث یا در روز بدر یعنی امری عجیب با
هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن وپناه بحصنی دادن عذاب

ازیشان فوت نشود وَأُخِذُوا وگرفته شوند مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی
زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرا بدرگاه و در بعضی تفاسیر آمده که این
آیه در سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کنند و لشکری از شام بجهة تخریب
کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس
معنی اخذوا من مکان قریب برین تقدیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند
از قوم لشکر دو کس نجاة یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیهٔ جهنی گویند روی
او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان یا لشکر سفیانی بوقت
مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای تعالی یا بپیغمبر یا بحشر ها از باز کرد اند
بدینی وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا باز گشتن و حفص غیر مهموز می خوانند
و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از موضع دور
که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک یاس آخرت مشهود شده
پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه نگرویدند بِهِ بخدای تعالی یا رسول او صلعم
یا ببعث مِن قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می فکندند بِالْغَيْبِ
بر پوشیدگی سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان میگفتند بر قرآن و رسول صلعم
طعن میکردند مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی از آنچه میگفتند دور می داشتند که چه
میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان
آنچه آرزو می بودند از قبول ایمان و رجعت دنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین
عمل بِأَشْيَاعِهِم با اشباه ایشان از کافران گذشته مِّن قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان
از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ
در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده سُورَةُ الْفَاطِرِ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ ستایشی که شاید و ثنایی که سزا بود لِلَّهِ مر خدایراست
که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سازنده و پدید آرندهٔ آسمانها
و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گردانندهٔ فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستنده
ایشانرا برسالة انبیاء و گویند رسالت الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا
بالهام و بمؤمنان برؤیا صادق پس صفت فرشتگان میکند که أُولِي أَجْنِحَةٍ
خداوندان بالها مَّثْنَىٰ دو دو برای طیران وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار
چهار برای آرایش مراد خصوصیة اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر آمده که جبرئیل ع
ششصد بال دارد يَزِيدُ زیاده میکند خدای تعالی فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و
اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادات ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت
و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست



یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه فرموده که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق
بمرتبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در
فقرا و صدق در مؤمنان و تشوق در محبان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز از رسالة ملائکه و زیادة خلق قَدِيرٌ تواناست مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید
خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِن رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش
چون نعمت و عافیت و صحة فَلَا مُمْسِكَ لَهَا پس بازگیرنده نیست مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ
و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست
لَهُ مر آنرا مِن بَعْدِهِ از پس باز گرفتن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در باز گرفتن الْحَكِيمُ
صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید در باب فهم بر آنند که این آیه
در باب فتوح مؤمنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که ناجسته و ناخواسته
آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب
معنویه و آن علم لدنی است نا آموخته گاه در این غرقم و گاه از آن سوخته ٭
دست لطفش نسخهٔ علم و حکم ٭ بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم ٭ علم اهل دل نه از مکتب
بود بلکه از تلقین خاص رب بود يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا ای آدمیان یاد
کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدایرا که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما از ارزاق
هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُم بجز خدای تعالی که
روزی دهد شما را مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بسزا مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
پس از کجا گردانیده میشوید از راه توحید وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر دروغ
دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند
رُسُلٌ فرستادگان مِّن قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند
تو هم اقتدا کن بدیشان وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تعالی تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردانیده
شود همه کارها و ترا صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای تعالی در حشر و جزا حَقٌّ راست
است و دروغ و خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شما را
و نفریبد الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموشی کنید وَلَا
يَغُرَّنَّكُم و باید که فریفته نکند شما را بِاللَّهِ بکرم خدای تعالی الْغَرُورُ
شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی مغفرت در دل شما
افکند و اگرچه این ممکنست اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آنرا
که با مقاومت بآن بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویف است در توبه
یعنی بنده را در تاخیر افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده امشب همه

شب یار می و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین
فریبها از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد عذر با فردا افکندی
عمر فردا را که دید إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنی است
بعداوت قدیمی مبالغی فَاتَّخِذُوهُ پس فرا گیرید شما هم او را عدو وار و خذلان نموده
در مجامع احوال بر وا اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن
گیریم گفت از پی آرزوها مروید و متابع هوای نفس مشوید و هرچه کنید باید که
موافق شرع و مخالف طبع بود إِنَّمَا يَدْعُو جز این نیست که می‌خواند شیطان
باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهُ گروه خود را یعنی پی روان و فرمان برداران را
لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت با او مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی دوزخ
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لَهُمْ مر
ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای خالص و پاکیزه
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از پی فسق کار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی
کبیر بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای
او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو
و پسند چون کسی که تمیز نکند حسن را از قبیح و هر یک را نپسندد بصفتی که
واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل لعین است یا عاص بن وائل و سوء عمل
ایشان شرک و تکذیب بود ماوردی گوید مراد یهودی و نصاری اند و سوء عمل
ایشان عناد و مکابره با حضرت سید عالم صلعم یا خوارج و سوء عمل ایشان تأویلات
باطله فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُضِلُّ فرو گذارد گمراه گرداند مَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر که را خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس
باید نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای
حسرتهای متوالی که می‌خوری و تأسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان
که هر یک مقتضی حسرتی است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلِيمٌ داناست
بِمَا يَصْنَعُونَ آنچه میکنند و بر آن ایشان را جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای بحق الَّذِي
أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب
فَتُثِيرُ پس بر انگیختند ایشان سَحَابًا ابرا را ماضی بلفظ مضارع جهت
استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است فَسُقْنَاهُ پس براندیم آن ابر را عدول
بتکلم جهة اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ بزمینی
مرده و افسرده یعنی با جای زمینی فَأَحْيَيْنَا پس زنده کردیم بِهِ الْأَرْضَ
بآبی که از ابر نازل شود زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی كَذَلِكَ



النُّشُورُ همچنین است زنده کردن احیاء اموات و بر انگیختن اموات در صحت مقدوریت
یکسانست مَنْ كَانَ هر یک باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهد ارجمندی
گو طلب عزت از پرستش خدا کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدا راست همه عزتها
بعزت او رسول او و مؤمنان متعزز اند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در
ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او ❁ عزیزی که هر که ز درش سر بتافت
هر در که شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول يَصْعَدُ
الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا میرود سخنان پاک یا صحایف که آنها در وی مکتوب است
میل خود میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و عمل شایسته يَرْفَعُهُ بر میدارد آنرا و بمحل
قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم
الطیب دعاست و عمل صالح صدقهٔ مساکین و در غالب اجابت دعوات بتصدق است
یا کلم دعاء ائمه است و عمل تأمین جماعتیان یا کلم تکبیر غزات و عمل شمشیر زدن
یا کلم استغفار است و عمل ندم و در این همه صورت بر دارندهٔ کلم عمل است و بعضی
ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلمهٔ طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند
توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه در کشاف آنست
که خدای تعالی بر دارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبهٔ او را رفیع سازد مراد عمل
موحد مخلص است که هیچ چیزی بقیمت آن نیست و کاری که ریا با آن آمیخته
باشد از همه چیز خوارتر و بی مقدارتر است ❁ گوت پنج اخلاص در یوم نیست
از این در کسی چون تو محروم نیست ❁ نه قلبی که آلوده بی قیمت است ❁ نه نقدی
که خالص بود حرمت است وَالَّذِينَ و آنانکه يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ پنهان می‌سازند
مکرهای بد مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت پیغمبر صلعم و آنچه در
دار الندوه اندیشیدند در بارهٔ ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در
سورهٔ انفال گذشت لَهُمْ مر ایشان راست یعنی ماکران راست عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذاب سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَئِكَ و مکر آن گروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود
و از پیش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شما را
صنفها یا مردان و زنان که مزاوجه کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بر نگیرد یعنی
فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ
مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و زمان هر یک معلوم اوست وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی
داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ
از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیاده عمر نقصان
آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ درازی و کوتاهی زندگانی مقدر و مقرر

شده إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستي كه تقدير طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ برخداي آسانست
وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و متساوي نيست دو دريا هَٰذَا عَذْبٌ آن آب شيرين
فُرَاتٌ گوارنده سَائِغٌ شَرَابُهُ وافي و خوش طعم و فايده مند خوردن او وَهَٰذَا
مِلْحٌ أُجَاجٌ واين با تلخي كراننده وَمِنْ كُلٍّ واز هر يك ازين دو دريا تَأْكُلُونَ
مي خورند لَحْمًا طَرِيًّا گوشتي تازه يعني ماهي وَتَسْتَخْرِجُونَ مِنْهُ وبيرون
مي آيند از درياي شور خاصه حِلْيَةً پيرايه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا
مي پوشيد يعني مي پوشند زنان شما بعضي برآنند كه اين ضرب المثل مؤمن
و كافر است كه مساوات ميان ايشان صورت نه بندد چه يكي از حلاوت
ايمان عين عذب عرفانست وديگر از مرارت عصيان محض بحر لجاج كفر
وطغيان آن آب حيات آمد واين نقش سرابست اين عين خطا باشد وآن
محض ثوابست وَتَرَى الْفُلْكَ ومي بيني كشتيها را فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا
در دريا جاري بصدا روان تا طلب كنيد مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خداي تعالى
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وتا شكر گوييد برچنان نعمتي يُولِجُ اللَّيْلَ در مي آرد
شب را فِي النَّهَارِ در روز يعني مقداري از شب در روز مي افزايد تا زمان
روز وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل ميكرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب يعني
از ساعات روز بر ساعات شب مي افزايد تا ساعات شب زايد بود از ساعات
روز واين در دو ربيع خريفي و شتويست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام كرد
آفتاب و ماه را يعني مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر يك از ين
نيّرين ميرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى براي وقتي نام برده يعني تا زمان معلوم كه
دور خود تمام كند يا تا روز قيامت كه از سير خود باز ماند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خداي
كه فاعل و خالق اين اشياست رَبُّكُمْ آفريدگار و پروردگار شما لَهُ الْمُلْكُ
مر اوراست پادشاهي وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنانرا كه مي خوانند و مي پرستند مِنْ دُونِهِ
بجز وي مَا يَمْلِكُونَ مالك نمي شوند مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خسته خرما را پس
مالك على الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانيد آنانرا
كه معبودان باطل شما اند لَا يَسْمَعُوا نمي شنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شمارا
زيرا كه جماد اند وجماد را شنوايي نيست وَلَوْ سَمِعُوا واگر بر سبيل فرض بشنوند
مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نكنند شمارا و مراد شما ندهند زيرا كه قادر نيستند
بر ايصال منافع و دفع مكاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخيز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ
كافر شوند بشرك آوردن شما يعني معترف گردند ببطلان آن شرك كه شما آورده ايد
يا منكر شوند به پرستش شمارا و گويند ما كنتم ايانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ
و خبر نكند از حقيقت كارها هيچ خبر كننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا



بحقيقت امور كه آن حضرت خداوندست سبحانه و تعالى صاحب لباب آورده كه
اضافت بخداي جايز نيست پس اين مثليست در كلام عرب شايع گشته
واستعمال كنند در اخبار مخبري كه بخبر او في نفس الامر معتمد عليه باشد
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اي مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانيد إِلَى اللَّهِ بخداي تعالى
يعني بروزي او و خشنودي او و در بهشت او وَاللَّهُ والله تعالى هُوَ الْغَنِيُّ او
بي نياز است و بغناء مطلق خود منعم و بر جميع موجودات الْحَمِيدُ ستوده
شده بر نعمت عام و فضل شامل و ببايد دانست كه ماهيات ممكنه در
وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقرا اشارت بآنست وحق سبحانه و تعالى
بحسب كمال از وجود عالم و عالميان مستغنيست و الله هو الغني عبارت
از آنست وچون ظهور كمال اسماي موقوفست بر وجود اعيان ممكنات
پس در ايجاد آن كه نعمتيست كبري مستحق حمد است و ثناي كلمه الحميد
بيان ايما بي مي نمايد واز ين رباعي پي بدين معني توان برد تا خود گردد
جمله اوصاف عيان واجب باشد كه ممكن آيد بميان ورنه بكمال ذاتي
از آدميان فرداست و غني چنانكه خود كرد بيان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خداي تعالى
يُذْهِبْكُمْ ببرد شمارا از روي زمين يعني هلاك كند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ
و بيارد آفريدگان جَدِيدٍ نو يعني قومي كه از شما فرمان بردارتر باشند
يا گروهي بيارد كه كس نديده و نشنيده بود وَمَا ذَٰلِكَ و نيست بر بردن
شما و آوردن ديگران عَلَى اللَّهِ بر خداي تعالى بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر
ندارد وَازِرَةٌ نفسي گناه كننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس ديگري را
وَإِنْ تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسي گران بار از گناه ديگري إِلَىٰ حِمْلِهَا
به برداشتن بعضي از گناهان وي لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ
از گناه او چيزي يعني مدعو هيچ از گناه داعي بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه
باشد ذَا قُرْبَىٰ خداوند خويش يعني هر چند گناه خويشان و كسان خود را
بخواند و درخواست كند كه چيزي از خطيئات او بردارند هيچ كس اجابت نكند
زيرا كه همه بخود در مانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز اين نيست كه تو اي
محمد صلعم بيم كني آنانرا كه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ مي ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ
بنوشيدگي يعني در خلوتها اثر خشيت بر ايشان ظاهر است نه در صحبتها
يا عذاب وا ز ايشان پوشيده است و مي ترسند از آن ناديده آنرا وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ و بپاي داشته اند نماز را تخصيص ترسندگان و نماز گذارندگان
باند از جهة آنست كه ايشان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا و هر كه پاكيزه بود
يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ براي نفس خود است زيرا كه نفع آن بدو عايد است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

بسوي خداست بازگشت همه كس پاكيزگي كار برتزكيه ايشان جزا خواهد داد وما يستوي الأعمى
وبرابر نيست نابينا يعني كافر يا جاهل يا گمراه والبصير وبينا يعني مؤمن يا عالم يا راه
يافته ولا الظلمات ومساوي نيست تاريكيها يعني باطل يا معصية ولا النور
ونه روشنايي يعني حق يا طاعة ولا الظل ومساوي نباشد سايه يعني ثواب يا
بهشت يا راحت ولا الحرور ونه حرارت يعني عقاب يا دوزخ يا شدت وما يستوي
الأحياء ومساوي نيستند زندگان ولا الأموات ونه مردگان يعني مؤمنانرا
مساوات نيست با كافران إن الله يسمع بدرستي كه خداي تعالى مي شنواند وتفهيم
ميكند من يشاء هر كرا مي خواهد بتوفيق وهدايت وما أنت ونيستي تو بمسمع
شنواننده سخن من في القبور آنانرا كه در قبرانند وذكر من في القبور ترشيح تمثيل
كفار است باموات إنا أرسلناك بدرستي كه ما فرستاديم ترا بالحق بدين
حق كه اسلام است بشيرا مژده دهنده بمثوبت ونذيرا وبيم كننده از عقوبة
وإن من أمة ونبود هيچ گروهي از امم سالفه إلا خلا مگر آنكه گذشت فيها در ميان
ايشان نذير پيغمبري بيم كننده يا دانايي آگهي دهنده وإن يكذبوك واگر تكذيب
كنند ترا معاندان قريش عجب مدار فقد كذب الذين پس بدرستي كه
تكذيب كردند آنانكه من قبلهم پيش از ايشان بودند پيغمبران خود را جاءتهم
آمدند بديشان رسلهم پيغمبران فرستاده بديشان بالبينات بحجتهاي
روشن يا معجزهاي هويدا وبالزبر وبنامهاي آسماني چون صحف شيث م وادريس
وابراهيم ع وبالكتاب المنير وبكتاب روشن كننده يعني مبين احكام حلال و
حرام چون توريت يا انجيل ثم أخذت الذين كفروا پس بعد از تكذيب گرفتيم آنانرا
كه نگرويدند فكيف كان پس چگونه بود نكير انكار من برايشان بعقاب
وعذاب ألم تر أن الله ايا نه بيني آنكه خداي تعالى أنزل فرو فرستاد من السماء
ماء از آسمان يا ابر آبي فأخرجنا پس بيرون آورديم عدول از متكلم جهة
تخصيص فعل است يعني ما توانايم كه بيرون آريم به بدان آب ثمرات از ميوهاء
مختلفا ألوانها در حالتي كه مختلف است رنگهاء آن يعني گوناگون است
اجناس يا اصناف آن وگويند مراد اشكال وهيآت آنست ومن الجبال واز آنچه
ما آفريده ايم از كوهها جدد راههاء مختلف اللون است ودر تفسير مقدسي آورده
كه خطوط متلونه بيض سفيدها وحمر مختلف ألوانها وسرخها كه گوناگون
گوناست رنگهاء آن در شدت وضعف يعني بعضي بغايت سرخي وبرخي از آن فرودتر
وغرابيب سود وسياهها بغايت سياه ومن الناس واز آدميان والدواب
واز چهارپايان والأنعام واز چرندگان مختلف هستند آنچه بود گوناگون
ألوانه رنگهاء او كذلك مانند اختلاف الوان ثمار وجبال وهر كه نداند قدرت

إن أنت إلا نذير يعني نيستي تو مگر بيم كننده [illegible]





خدا را بآفريدن اشياء وعالم نبود بتحويل هر چيزي از حالي بحالي چگونه از خداي تعالى
إنما يخشى الله جز اين نيست كه مي ترسند از خداي تعالى من عباده العلماء از جمله
بندگان او دانايان چه شرط خشيت دانش معني است وعلم بصفات وافعال او
پس هر كرا دانش او بيشتر ترس او افزونتر وحضرت پيغمبر صلعم فرموده كه اني
اخشاكم بالله تعالى إن الله عزيز بدرستي كه خداي تعالى غالب است در انتقام كشيدن
از كسي كه نترسد از عقوبت او غفور آمرزنده است مر ترسكاران را إن الذين
يتلون بدرستي كه آنانكه مي خوانند يا متابعت ميكنند كتاب الله كتاب
خدا را كه قرآنست وأقاموا الصلاة وبرپاي داشته اند نماز را با داب وشرايط
وأنفقوا ونفقه كرده اند در راه ما مما رزقناهم از آنچه روزي داده ايم
ايشانرا سرا پنهان از خوف آنكه بريا آميخته نگردد وعلانية وآشكارا
بطمع آنكه سبب رغبت ديگران گردد بتصدق يا سر در مفروضه بود وعلانيه
در مسنونه يرجون آنان اميد مي دارند بدين عملها تجارة لن تبور بازرگاني
كه فاسد نبود وزيان بدان نرسد بلكه در روز قيامت متاع اعمال ايشان
رواجي تمام يابد واين عملها كرده اند ليوفيهم تا تمام گرداند خداي تعالى بتمامي
بديشان رساند أجورهم مزدهاء كردار ايشان ويزيدهم وزياده كند
حسنات ايشانرا من فضله از بخشش خود يعني بيفزايد بر مزد ايشان و
ايشانرا رتبه شفاعت دهد ودر لباب آورده كه شفاعت ايشان قبول كند
درباره جمعي كه واجب شده باشد ايشانرا آتش إنه بدرستي كه خداي تعالى
غفور آمرزنده است مر گناه كارانرا شكور مزد دهنده مر سپاس
دارانرا والذي أوحينا وآنچه وحي كرده ايم ما إليك بسوي تو من الكتاب
از قرآن هو الحق اوراست ودرستست مصدقا موافق لما بين يديه
مر آن چيزي را كه پيش از وبوده از كتب يعني مطابق احكام حقايق واصول
احكام اينهاست إن الله بدرستي كه خداي تعالى بعباده بر بندگان خود
لخبير داناست ضماير ايشانرا مي داند بصير بيناست ظواهر
ايشانرا مي بيند آنكه فرموده كه ثم أورثنا ما كتابهاء متقدمه را بر امم
سالفه فرستاديم پس ميراث داديم الكتاب قرآنرا يعني تاخير كرديم آنانرا
تا عطا دهيم الذين اصطفينا آنانرا كه برگزيديم من عبادنا از بندگان ما
يعني امت حضرت رسالت صلعم عطا را ميراث خواند چه ميراث مالي باشد كه بي
طلب وتعب بدست آيد همچنين عطيه قرآن بي جست وجوي مؤمنان بمحض
عنايت ملت بديشان رسيد يا بيگانه را در ميراث دخل نيست دشمنان نيز
از قول قرآن بي بهره اند يا در سهام ورثه از ميراث تفاوت هست چون ثمن وسدس

وثلث و نصف وثلثان وکبی باشد که تمام بردا اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست
هرکس بقدر استحقاق واندازه استعداد خود بهره مند شوند ❊ زین بزم یکی جرعه
طلب کرد و یکی جام فمنهم پس بعضی ازین بندگان ظالم لنفسه ستمکاراست
بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن ومنهم مقتصد و برخی از ایشان میانه روند
که عمل کنند بدان در اغلب اوقات ومنهم واز ایشان سابق بالخیرات
پیشی کیرنده است به نیکویها که پیوسته عمل راند باحکام قرآن باذن الله
بدستوری خدای تم و بتوفیق و بفرمان او ذلک این توریه واصطفا هو
الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرک فاروق رض نقل میکند که از
حضرت رسالت صلعم شنیدم که دریں آیه فرمود که سابق ما برهمه پیشی کرفته است
مقتصد ما نجاة یافته وظالم ما آمرزیده شده ودر تفسیر ثعلبی آورده که
حضرت رسالت صلعم این سه طایفه را تفسیر فرمود وکفت سابق آنها اندکه
بیحساب بهشت روند ومقتصد آنها که حساب ایشان سبک کنند و
ظالم آنانکه متوقف در موقف حساب بمانند وحق سبحانه وتعالی برحمت تلافی
حال ایشان سبک کرداند حضرت ذی النورین رض فرمود که سابق ما اهل جهادند
ومقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند وظالم ما اهل بادیه که
نه بجهاد بدر روند ونه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث آورده که سابق آنست
که قبل از هجرت وقبل الفتح کرویده وظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام در آمده
اهل تفسیر و تذکیر وارباب تحقیق وتدقیق درین سه طایفه سخن بسیار کفته اند
برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکوراست یعنی
افتتاح بظالم واختتام بسابق سهل ابن عبدالله قشیری رض کفته که جاهلند
ومتعلم وعالم وکفته اند طالب دنیی ومایل عقبی ومتوجه بمولی یا صاحب کبیره
ومرتکب صغیره ومبرا از جرم یا مصر بر ذنوب وتایب وعابد تایب ثابت بر توبه
از اول تا آخر یا آنکه معاش بحریص یا پرستنده بر عادت وعابد بخوف وطمع وعبادت
کنند لله فی الله یا جزع کننده نزد بلا وصبور در بلا ولذت یابنده از بلا
یا اکل حرام ومایل بهشت وخورنده حلال یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر
ومتوجه بمذکور یا مجرم وتایب یا غافل وطالب وواصل یا آنکه سیئات او بر
حسنات بجربید وآنکه هردو برابر باشد وآنکه حسنات او بر سیئات راجح
باشد یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد وآنکه سر وعلانیه او مساوی باشد وآنکه
پنهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند وندهد وآنکه هم ستاند
وهم دهد وآنکه او دهد ونستاند یا آنکه زیاده از قوت طلبد وآنکه همین جوید
قوت باشد وآنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری رض فرموده که سه کروه اصل



بخاوجود وایشارند یا طالبان نجات ودرجات ومناجات در حقایق سلمی آورده
که ناظر از خود بخود ونکرنده از خود بآخرت وناظر از حق بحق صاحب فتوحات رض
میکوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد ومقتصد آنکه کاهی
بیدار کردد وسابق آنکه همیشه بیدار بود ودر لطایف قشیریه کفته از منعم نکرد بنعمت
نکرد ظالم واز منعم بنعم نکرد سابق یعنی بمشاهده منعم از نعماء منعم در ساز زد واز بنعم
نپردازد ❊ نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض ❊ دل از میانه ندارد مراد الا دوست
حق سبحانه وتعالی هیچ امتی را از امم سالفه این تولخت نکرد واین تشریف ازلی را
رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید وابتدا بظالم کرد تا شرم زده نکردند و برحمت
بیغایت او امیدوار باشند ❊ بنا بد از من آلوده طاعت خالص ❊ ولی برحمت فضلت
امیدواری هست ❊ وکفته اند تقدیم ظالم از روی فضلست وتاخیرش از راه عدل
وحق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد وتاخیر سابق جهة آنست که تا بثواب
کردخول جنانت اقرب باشد بجهة آنکه اعتماد بر عمل خود نکند وبطاعت معجب نکردد
که عجب آتشی که چون بر افروخته شود هزار خرمن عبادت بر و سوخته شود ❊ ای پسر
عجب آتشی عجب است ❊ کرم ساز شور بولهبست ❊ هرکجا شعله از و افروخت ❊ هرچه از علم
وزهد دید بسوخت ❊ جنات عدن بوستانهای اقامت یدخلونها در آیند این
سه کروه در آن یحلون پیرایه بسته شوند فیها در آن بهشتها من اساور از
دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص ولؤلؤا ومروارید چنانچه پادشاهان عجم
ولباسهم وپوشش این کروه فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای
دنیا بعنی رشته وبافته کس نبود وقالوا وکویند این جمع چون از حفره دوزخ برهند
وبروضه بهشت برسند الحمد لله ستایش وثنا مر خدایرا الذی اذهب آن خدایرا
که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از روی طاعت داشتیم بقبول
آن مندفع کردانید وکفته اند مراد سموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه
شیطان یا ضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا دغدغه حاسد وتباغض ان ربنا
بدرستی که آفریدکار ما لغفور آمرزنده کناهکاران است شکور جزا دهنده
سپاسداران الذی احلنا آن خدایی که فرود آورد مارا دار المقامة برای
اقامت که جنات است واز و انتقال بموضع دیکر نخواهد بود من فضله از بخشش کرم
خود نه بعمل ما لا یمسنا نمیرسد مارا فیها در سرای اقامت نصب رنجی جهة
طلب معیشت وسایر مشقتها که در دنیا بوده ولا یمسنا ونمیرسد بما در آنجا
فیها لغوب ماندکی وملال چه کلفتی ومحنتی نیست در وی بلکه همه عیش وحضور
وفرح وسرور راحت والذین کفروا وآنانکه نکرویدند بخدا ورسول صلعم لهم نار جهنم
مر ایشان راست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرک وقتی

که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند ولا یخفف وتخفیف
کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش
فرو نشیند زیاده کند احراق والتهاب او را کذلک مثل این پاداست نجزی
کل کفور جزا میدهیم مر ناسپاسی را در کفر و کفران بنهایت رسیده وهم
و ایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد می خواهند فیها در دوزخ و میگویند
ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نعمل صالحا تا
بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم اکنون
عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه و تعالی
فرمود که اولم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را ما یتذکر
آنمقدار که پند گیرید فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند گیرد مراد عمریست
که مکلف در وی تمکن گیرد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین بیست و شصت است
و در زاد المسیر گوید هفتاد است که آخر زمان تذکر است زیرا که بعد از آن زمان هرم است
مقصود آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وجاءکم النذیر و آمد بشما
بیم کننده یعنی پیغمبر صلعم یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا و اکثر
علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاننده شعله حیاة است و
موسم پیری زنگ فزاینده آینه ذات * نوبت پیری که زند کوس درد * دل شود از خوشدلی
عیش فرد * در تن و اندام در آید شکست * لرزه کند پای ز سستی چو دست * موی سفید از
اجل آرد پیام * پشت خم از مرگ رساند سلام * در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه
کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از
اول ابداع تا آخر انقطاع و فریاد کنند تا حق سبحانه و تعالی جواب فرماید که زندگانی
دادم شما را و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی
فرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران را
یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که
خدای تعالی عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد
پس چون احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور بچیزی که مضمر است در سینها هو الذی جعلکم و اوست آنکس که
گردانید شما را خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینان
متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد و این نعمتی
بزرگ است فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم
فعلیه کفره پس بر وست جزای کفر او ولا یزید الکافرین و نیفزاید کافرانرا
کفرهم ناگرویدگان ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا



یک دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی
همان تواند بود ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان را کفرهم کفر و شرک
ایشان الا خسارا مگر زیانی در آخرت قل بگو ای محمد صلعم ارأیتم آیا دیدید
شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه می خوانید ایشان را و می پرستید
من دون الله بجز خدای تعالی ارونی بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا
چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در وی و بر ویست ام لهم آیا هست
ایشان را شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم
ایشان را کتابا کتابی ناطق بر آنکه ما شریک گرفته ایم فهم پس بر ایشان علی
بینة بر حجتها روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد
الظالمون وعده نمی دهند مشرکان بعضهم بعضی از ایشان که رؤسا و اشراف اند
بعضا برخی دیگر را از اذل و اتباع عند بشفاعت بتان الا غرورا مگر از روی فریب
ان الله بدرستی که خدای تعالی یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمین را
ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را ابقا ناچار است از نگاه
دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر ع و عیسی ع به فرزندی حق تعالی نسبت
دادند و زمین بآن رسید که شکافته گردد حق سبحانه و تعالی فرمود که من بقدرت نگاه
میدارم ایشان را تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند ولئن زالتا و اگر زایل
نشوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشان را من احد هیچ یکی من بعده پس از زوال
و یا جای نیارد انه کان بدرستی که خدای تعالی هست حلیما بردبار که بعقوبة
یهود و نصاری تعجیل نمی کند غفورا آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده
بوحدانیه او قایل شود داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست * خداوندی که معبود ذات
و واحد * نگوید کسی که مولود است و والد * کی بود او را نباشد کفو و مانند * بدو نسبت
نشاید کرد فرزند * رؤسای قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند
با یکدیگر میگفتند لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بدند که مکذب پیغمبران
خود بودند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتابنده تر
حق سبحانه و تعالی خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای تعالی جهد ایمانهم
سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آمدی بدیشان نذیر پیغمبری بیم
کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی
از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنگام
که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت محمد صلعم ما زادهم زیاده نکرد
آمدن او ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا و بیفزود
ایشان را مکر کردن و گشتن از فرمان الهی فی الارض در زمین ومکر السیئ و دانا نکه مکر

مکر کردند مکری بد وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ واحاطه نمیکند مکر بد مکر
باهل وی مکر همانا کری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب
قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید و این مضمون را درین باب قطعه‌ایست
در باب من ز کوی حسد لک دونا شناس دمها زدند و کوره تزویر تافتند دغل الانقم
هم بکی من رسید و ایشان جزاء فعل بد خویش یافتند فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند
مکذبان و مکاران یعنی نمیبرند و چشم نمیدارند إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت آلهی را در
پیشینان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو
لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا مر سنت خدا را تبدیلی یعنی عذاب او را ثواب بدل نتوان کرد وَلَنْ
تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیابی مر سنت خدا را تَحْوِيلًا یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری
حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا ببینند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
عاقبت آنانکه پیش از ین بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان أَشَدَّ
مِنْهُمْ سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانایی و با وجود آن عذاب رهایی نیافتند
و آثار هلاک مر قوم در دیار ایشان باقی است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای تعالی
که عاجز کرداند او را مِنْ شَيْءٍ هر چیز فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در
زمین پس هر چه خواهد کند و کسی برون در حکم او نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه اوست
عَلِيمًا دانا با حوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر
مؤاخذه کردی خدای تعالی النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزاء آنچه کسب میکنند از شرک
و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَى ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده
از آدمیان یا از جن و این گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم
هلاک میشوند چنانکه در زمان حضرت نوح ع که بشومی مشرکان همه جانوران هلاک
شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عاصیان
بگیرد همه نابود میشوند وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس میدارد ایشانرا إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید
أَجَلُهُمْ وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای تعالی كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان
خود بَصِيرًا بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام است
و هر یک را فراخور حال خود پاداشت دهد آنرا بلوامع رضا بنوازد و این را بنوایر غضب
بگذارد کس را بقضا و قدرش کاری نیست آنست صلاح خلق که میسازد

سورة يس بسم الله الرحمن الرحيم يس

در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانه غیب که حضرت حق سبحانه و تعالی
حبیب خود را صلعم بر آن اطلاع داده بعد از آن جبریل ع بر آن نازل شده و غیر خدا و رسول صلعم



کسی برآن وقوف ندارد و بعضی از علما در تبیین گفته اند که اسم قرآنست و در حقایق
سلمی فرموده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و در حدیث آمده قرأ
طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند و در تفسیر
ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده یکی یس است
و انکه اهل بیت را آل یس میگویند تایید این سخن میکنند لله دره کم آل یاسینا
امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست به یوم میثاق و سین عبارتست از سر
او با احباب از اهل اشواق و در بحر الحقایق آورده که قسم است بر عین نبوت حبیب
و بستر سطر او و بعضی بر آنند که معنی او یا انسانست بلغت طی و در اصل یا
انیسین بوده بجهت کثرت ندا بو شطری از و اختصار نموده چنانچه در ایمن الله
من الله گویند و حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تفسیر میکنند چنانچه
قد قلت لها قفی فقالت لی قاف وقفت پس میشاید که حرف سین اشارتست
بکلمه باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم ع تفسیر این حروف بود
و دیگر باید دانست که در میان حروف سین را سویه اعتدالیه هست که میان زبر
بینات او توافق و تساویست و هیچ حرف دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص
بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام
شرع بدو اختصاص دارد تر است مرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص
توحید اعدل از همه مکنیست ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضل
از همه و از فحوای کلمات سابقه روایح رباحین قلب القرآن یس استشمام
میتوان نمود خدایت لشکری داده ز قرآن پر انکه قلب آن لشکر ز یاسین در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایة انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت صلعم
فرموده هر که یس بخواند بنویسند برای وی ده ثواب قراة قرآن و این سوره را معمه
گویند که عام میگرداند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرای را و دافعه خوانند
که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتها را و در آورده اند
که کفار مکه گفتند ای محمد صلعم تو فرستاده خدای تعالی نیستی حق تعالی فرمود که ای سید
وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و بحق قرآن محکم یا محکم کننده بحق یا خداوند حکمت که إِنَّكَ بدرستی
که تو بی شک و شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگانی بسوی خلق انبیا که بودند
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق راست مستقیم
که راه هیچ است موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستاده خدای تعالی غالب است و حفص
بنصب لام خوانده یعنی فرستاده قرآنرا فرستادنی خداوند قوی در سلطنت خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق
خود و تو از فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را
که بیم کرده شده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم

کني براينشان را آنچه بيم کرده شده اند پدران دور ايشان در زمان اسمعيل عم فَهُمْ غَافِلُونَ
پس ايشان بيخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستي که راست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ
بر بيشتر کافران يعني کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ايشان نمي گروند مراد آنانند که خداي تعالی مي دانسته که ايشان بر کفر ميرند
يا بر شرك کشته شوند چون ابوجهل و احزاب او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستي که کرديم فِي أَعْنَاقِهِمْ
أَغْلَالًا در گردنهاي ايشان غلها پيوسته فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ پس آن غلها تا زنخدانهاي
ايشان و نميگذارند که سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ايشان در سر هوا
ماندگانند و چشم برهم نهادگان تمثيل کرده مشرکان را بجمعي که غلها بر گردن داشته
باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پيغمبر را عم در نماز بيند سر مبارك او را
نعوذ بالله بشکند روزي ديد که آن حضرت صلعم نماز ميکرد آن ملعون سنگي بر
داشت و قصد آنحضرت صلعم کرد چون دست بالا برد که سنگ بروي زند دست
او بر گردن چنبر شده سنگ بر دست او چسپيد در گردن او عاجز ماند و اين آيه آمد که
ايشان را باز داشتيم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گويند قومي بني
مخزوم دست او را بجهد بسيار از گردن او دور کردند و مخزومي ديگر گفت من بروم
وبي توقف محمد را صلعم نعوذ بالله بدين سنگ بکشم چون نزديك آنحضرت صلعم
آمد نابينا شد و آيه آمد وَجَعَلْنَا و ما کرديم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پيش روي
ايشان سَدًّا ديواري و حجابي وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ايشان پرده و مانعي
فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشيديم چشمهاي ايشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ايشان
نمي بينند محققان گويند که سد پيش طول امل است و سد عقب غفلت
از جنايات گذشته و هر که او را دو سد چنين احاطه کرده باشد هر آينه
چشم او پوشيده باشد از نظر در دلايل قدرت و نه بيند راه فلاح و هدايت را
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و يکسانست بر ايشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بيم کني ايشانرا يا بيم
نکني أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ نمي گروند ايشان که علم قديم بموت و فضل
ايشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز اين نيست که تو بيم آگاهانيدني
که فايده بر آن مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ کسي
که پيروي قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده
آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدي
بزرگوار در زمان آينده يعني بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند
يا رسول الله صلعم خانهاي ما از مسجد دور است اگر نزديك مسجد خانه گيريم
چگونه باشد آيه آمد إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ بدرستي که ما زنده گردانيم مردگانرا
بر بعث يا دلها مرده را بهدايت وَنَكْتُبُ و مي نويسيم مَا قَدَّمُوا آنچه از



پيش فرستاده اند
از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنويسيم پيها يعني نشانهاي اقدام ايشانرا
که بمسجد ميروند مراد آنست که خطوات ايشان مکفر خطيئات ايشان خواهد
بود و بهر قدمي درجتي از عنايت بر صحيفه احوال ايشان کشيده خواهد شد وَكُلَّ
شَيْءٍ و همه چيزها أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته يا بيان کرده ايم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ
در دفتري که پيشواي روشن است يعني لوح محفوظ بعد از نزول اين آيه حضرت
رسالت صلعم فرمود که اي بني سلمه در منازل خود باشيد که ثواب آثار مقدم
شما مي نويسند و در صحيحين مذکور است که بزرگترين مردمان در هر صلاة
کسي است که دورتر باشد راه آمدن او بمسجد و بعضي گفته اند که آثار اعم است
از آنکه حسنه باشد چون علمي که بمردم آموزند يا وقفي که بر مواضع خير کنند يا
صدقه جاريه چون پل و مسجد و رباط و غير آن يا سيئه چون اشاعه باطل
و تأسيس ظلم حق سبحانه و تعالی مي فرمايد تا همه را بنويسند و بوقت مکافات مناسب
هر اثري جزا خواهد داد * از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم برويد جو ز جو
که انجيني گفته است در مثنوي که اي برادر هر چه کاري بدروي وَاضْرِبْ لَهُمْ
و بيان کن براي اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلي مثل اهل ديه انطاکيه
إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتي که آمدند بديشان فرستادگان آورده اند که
حضرت عيسی عم قبل از وقت رفع يا شمعون الصفا که خليفه او بود بعد از رفع
وي حواريرا که يحيی و تومان گفتندي يا ماروس و فاروس و ثعلبي گفته صادق
و صدوق بانطاکيه فرستاد تا خلق را بحق سبحانه و تعالی دعوت کنند ايشان بنزديك
شهر رسيدند پيري ديدند که گوسفند ميچرانيد ايشان سلام کردند پرسيد
که چه کسانيد گفتند رسولان عيسی عم و خلق را از باديه ضلالت بسر منزل
هدايت باز آريم پير گفت بر صدق دعوي خود هيچ برهاني داريد گفتند بيماررا
شفا دهيم و ابرص و ابکه را بر حال خود باز آريم پير گفت سالهاست که فرزند
من بيمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنيد من
با خداي شما بگروم ايشان بر سر بالين وي آمدند و دعا کردند صحة کامل افتاد
قدم هادي و برهر دو ديده جا کردي * بيك نفس دل بيمار را دوا کردي * پير
ايمان آورد و او حبيب نجار است که صاحب يس گويند او ششصد سال از زمان
حضرت پيغمبر صلعم برو گرويده و يکي از سباق است القصه خبر اين دو رسول
در انطاکيه فاش شد و بيمار بسيار از برکه ايشان بصحت رسيدند ملك
شهر که در معالم گويد نام او انطيخس بود و بت مي پرستيد از حال ايشان
خبر يافت و بر مضمون دعوت ايشان که منع بت پرستي و اقرار بوحدانيت الهي
بود مطلع شد ايشانرا بزندان کرد شمعون از پي ايشان در آمده با خواص ملك

آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه و تعالی ازین قصه خبر
میدهد اِذْ اَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم ما اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ بسوی مردم
انطاکیه دو پیغمبر ع یعنی عیسی ع با شمعون ع فرستاده شدند بامر ما فَکَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا پس ما
غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ به
سوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفات و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس
فَقَالُوا پس گفتند آن فرستادگان یا اهل انطاکیه که اِنَّا اِلَیْکُمْ بدرستی که ما مُرْسَلُونَ
فرستاده شدگانیم از نزد عیسی ع یا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا اَنْتُمْ
نیستید اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مرتبه
شما را برسالة اختصاص داده اند وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نفرستاده است خدای تعالی مِنْ شَیْءٍ
هیچ چیز از وحی رسالة اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا تَکْذِبُونَ مگر دروغ می گویید در
دعوی رسالة قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که خدای ما یَعْلَمُ اِنَّا می داند بدرستی که
ما اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَیْنَا و نیست بر ما اِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِینُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما
قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوا اِنَّا تَطَیَّرْنَا گفتند ما فال بد گرفتیم
بِکُمْ بآمدن شما که تا بآن بلد آمدید باران نباریده و همه مزروعات ما خشک شده
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوای خود لَنَرْجُمَنَّکُمْ هرآینه شما را به سنگ
بکشیم وَلَیَمَسَّنَّکُمْ و برسد شما را مِنَّا از ما عَذَابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک قَالُوا
طَائِرُکُمْ گفتند پیغمبران ع که فال بد شما مَعَکُمْ با شماست یعنی سبب شامت شما عقائد
فاسده و اعمال باطله شماست اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ آیا اگر پند داده می شوید فال بد میگیرید
و بقتل تهدید میکنید بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی گزاف کارانید و از
حد در گذشتگان آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدای تعالی را سجده
کردی و مردم پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد کرد و وی منتظر فرصت
او بر هیچ مهم اقدام نکردی روزی که شمعون پرسید که ای ملک شنودم که دو کس
غریب را بزندان کردی سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند
که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب گفت بگوی تا ایشانرا
حاضر گردانند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشانرا آوردند و چون
شمعون را دیدند خوشدل شده دلیر وار بنشستند شمعون ع پرسید که کرا می
پرستید گفتند آنرا که آفریدگار زمین و آسمان است شمعون گفت خدای شما چه
سازد گفتند نابینا را بینا و ابرص را بهی میکرداند شمعون از ملک درین حالت التماس
کرد نابینایی حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا سازد ایشان



دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار
بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت
ندارد شمعون ع دیگر گفت ای جوانان خدای شما چه تواند کرد گفتند مرده را
زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی بگرویم
پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی بر آمده بود یا مرده هفت روزه آوردند
و ایشان زنده کردند و ملک با قوم خود ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران ع
و مؤمنان کردند حضرت حبیب نجار ع را خبر کردند که کفار در مقام ایذای اهل
ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق تعالی میفرماید که وَجَاءَ
و آمد مِنْ اَقْصَی الْمَدِینَةِ از قوم دورتر جایی از آن شهر رَجُلٌ مردی یعنی
حضرت حبیب نجار ع یَسْعٰی و بود که میشتافت تا برسید قَالَ یَا قَوْمِ گفت ای
گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا یَسْئَلُکُمْ پی روی کنید کسانرا که
نمی خواهند از شما اَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالة وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه
یافتگانند بخیر هر دو سرا وَمَا لِیَ و چیست مرا که از روی جدل لَا اَعْبُدُ
الَّذِی فَطَرَنِی نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَاِلَیْهِ
و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد در قیامت اضافه
فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث کافران مبالغه در تهدید و زجر
ءَاَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی آلِهَةً خدایان یعنی بتان
اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اگر خواهد خدای تعالی مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد ضرری
بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّی کفایت نکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَیْئًا در
خواست بتان چیزی را از آن یعنی بتان از من دفع بلا نکنند وَلَا یُنْقِذُونِ
و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضرر
بپرستم و عبادت آنکه برسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست ندارم
اِنِّی اِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارا باشم
چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران ع
آورد و گفت اِنِّی اٰمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّکُمْ بآفریدگار
شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید و گفته اند
این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا هلاک شد و قبر او در
بازار انطاکیه و بقولی آنست که چون او را کشتند حق سبحانه و تعالی او را بآسمان
برد از روی کرامت قِیلَ گفتند مر او را که ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی
در بهشت پس چون به بهشت درآمد قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی گفت ای کاشکی
قوم من یَعْلَمُونَ دانا شوند بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی بآنکه بیامرزید مرا پروردگار

من وجعلني وكردانيد مرا من المكرمين از نواختكان باكرام وقولي آنست كه پيغمبران ع
وملك ومؤمنان كشته شدند وبقولي آنست كه بسلامت بيرون رفتند وحبيب كشته
شد يا بآسمان رفت وما انزلنا ونفرستاديم على قومه بر قوم حبيب من بعده
پس از قتل يا رفع او من جند هيچ لشكري من السماء از آسمان براي هلاك كافران
وما كنا منزلين ونيستيم ما فرو فرستادكان لشكري براي هلاك قومي يعني كفار
از ان خوارتر وبي مقدارترند كه هلاك ايشان از لشكر بايد وانزال لشكر ملائكه در روز
بدر وحنين براي تعظيم پيغمبر ما صلعم بوده نه آنكه لشكر كفار در حسابي بوده اند ان
كانت نبود عقوبت انطاكيه الا صيحة واحدة مكر يك فرياد كه جبرائيل ع هر دو
بال وي در شهر ايشان كرفته صيحه زد فاذا هم پس آنجا ايشان خامدون
فرومردكان بودند يعني بيك نعره جبرائيل ع فرومردند چون آتش كه بيكبار منطفي
شود يا حسرة على العباد اي دريغا بر بندكان ما يأتيهم من رسول نيامد
بر ايشان هيچ پيغمبري الا كانوا به مكر بودند كه با او يستهزءون استهزا
ميكردند الم يروا آيا نديدند وندانستند كه ما كم اهلكنا چند هلاك
كرديم قبلهم پيش از ايشان من القرون از اهل روزها انهم اليهم
ومشاهده نكردند كه هلاك شدكان بسوي ايشان لا يرجعون باز نميكردند
يعني بدنيا معاودت نميكنند وان كل ونيستند همه ايشان لما جميع مكر
همه جمع شده لدينا محضرون نزديك ما حاضر شدكان روز قيامت براي پاداش
يعني آنرا كه هلاك كرده ايم از پيشينيان يا اين مخالفان واپس مانده همه در عرصه
كاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد ومناسب كردار جزا خواهند يافت يعني
بعذاب اليم كرفتار خواهند شد ودر محبس حرمان ومضيق هجران محبوس ابد ومهجور
سرمد خواهند كشت واز نعمت جنان محروم جاوداني وآية ونشانه از قدرت ما
لهم الارض الميتة مركافران از زمين مرده است يعني خشك وبي كياه كه ما بسبب
باران احييناها زنده كرديم آنرا واخرجنا منها وبيرون آورديم ازو حبا
دانه درون مراد حبوب غاذيه است فمنه پس از آن دانه يأكلون مي خورند
وجعلنا وآفريديم فيها در زمين جنات بوستانها من نخيل از انواع
خرما بن واعناب واصناف تاك بنان وفجرنا وروان كرديم فيها من العيون در
زمين از چشمها ليأكلوا تا بخورند من ثمره از ميوه آنچه مذكور شد وما عملته
وآنچه كرده است ايديهم دستهاء ايشان مثل دوشاب وغيره وحفص ما عملت
مي خواند وما را نافيه ميداند يعني ميخورند از ميوها ودستهاء ايشان آن عمل نكرده بلكه
بمحض قدرت آفريده شده افلا يشكرون آيا شكر نميكنيد بازاء اين نعمتها ومنعم را
پرستش نمي نمايند صاحب بحر الحقايق فرموده كه معني آيه بزبان اهل اشارت



آنست كه زمين دل را زنده كرديم بباران عنايت وبيرون آورديم از حب طاعت ثنا
ارواح از آن غذا مي يابند وساختيم بوستانها از نخيل اذكار واعناب اشواق و
عيون حكمت در وي روان كرديم تا از اثمار مكاشفات ومشاهدات تمتع ميكيرند
واز نتايج اعمال كه كرده اند از صدقات وخيرات آيا سپاس داري نمي كنند يعني سپاس
مي بايد داشت برين نعم ظاهره وباطنه تا موجب مزيد آن شود كه لئن شكرتم لازيدنكم و
كر شكر كني زياده كردد نعمت ور زدل برود غم بيش وكمت پس زود بمنزل مقصود
رسي از منهج شكر اكر نلغزد قدمت سبحان الذي پاكست آنكه بقدرت كامله
خلق الازواج كلها بيافريد همه صنفها ونوعها مما تنبت الارض از آنچه رويانيد
زمين چون نبات واشجار ومن انفسهم واز نفسهاء ايشان چون ذكر وانثى
ومما لا يعلمون واز آنچه نمي دانند از اقسام خلايق وآية لهم الليل وعلامتي
ديكر ايشانرا بر قدرت ما شب است كه از روي حكمت نسلخ در مي كشيم ودور
ميكنيم منه النهار از وروز را فاذا هم پس آنكاه ايشان مظلمون
در آيندكانند بتاريكي والشمس تجري وآيتي آفتابست كه ميرود لمستقر
لها بقرارگاهي كه اوراهست در صحيح مسلم وارد است كه آفتاب تحت العرش مستقر مع
باشد وكويند مراد از مستقر حدي معين است كه دور او با ومنتهي شود ذلك
از رفتن او بمستقر خود تقدير العزيز تقدير خداوند ست غالب بقدرت خود
بر هر مقدوري العليم دانا بهر معلومي والقمر وماه را قدرناه مقدر
كرديم يعني سير او را منازل در منزلها بيست وهشت كانند كه از بروج اثني عشر
كه حصه هر برجي از منازل منازل اجتماعيه نور او مي افزايد ودر منازل استقباليه
ميكاهد ومبدل باغنا وتقرير ميكند حتى عاد كالعرجون القديم مانند چوب شاخ
يك ساله از خرما بنان كه خشك باشد وكج كشته باشد بشكل هلال لا الشمس
نه آفتاب ينبغي لها سزد مر او را وشايد ان تدرك القمر آنكه دريابد قمر را در
مكان زيرا كه يكي بر فلك اول است ويكي بر سپهر چهارم يا نشايد كه آفتاب دريابد
قمر را در سرعت سير زيرا كه قمر تمام بروج را در ماهي قطع ميكند وآفتاب در سالي
پس اكر آفتاب در سرعت چون ماه باشد فصول ازمنه از وضع خود بيفتد
وخلل بسكون بر نبات وتعيش حيواني رسد ولا الليل ونه شب سابق النهار
پيشي كيرنده است بر روز بآن معني كه غلبه كند روشني او وهمه اوقات شب كذرد
بلكه متعاقب اوست وكفته اند مراد بشب وروز آيتين ايشانند يعني ماه وآفتاب ومراد
آنست كه چنانچه شمس از روي سرعت قمر را در نمي يابد قمر نيز از جهة ضيا بر آفتاب سبقت
نميكيرد وكل وهمه كواكب نيرين وجز آن في فلك يسبحون در فلك بكشاده ميروند چنانچه
ماهي در آب وآية لهم ونشانه ديكر مر ايشانراست انا حملنا آنست كه ما برداشتيم

ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشانرا یعنی نشاندیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر
حیوانات یعنی در کشتی نوح ع و گفته اند مراد از ذرّیت اولاد اند یعنی چون فرزندان
خود را قوت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیا
فریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند
بر آن چون زورق و صندل و با مثال آن و گفته اند مراد شتر اند که کشتی بیابانند وَإِنْ
نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد
رسی نیست که از غرقه شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ و نه ایشان يُنْقَذُونَ رها کرده شوند
از مرگ إِلَّا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا
و برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون
گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابیکه پیش
از شما بامم مکذبه رسید وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذاب که در عقب شماست یعنی در آخرت
و ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید بر شما ببخشد ایشان اعراض نمایند و در
مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیامد بر ایشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ
آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا
مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند
که درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده
خدای تعالی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطلهٔ عرب
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تحکم با مؤمنان گویند
أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خدای تعالی خواستی أَطْعَمَهُ
طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا
طعام دهد چون طعام نداد ما نیز ندهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت میفرمایید و از ایشان
این سخن خطا بود برای آنکه بعضی مردم را خدای تعالی توانگر ساخته و بعضی را درویش
گذاشته و بجهة ابتلا حکم فرموده که اغنیا را مال خدا بفقرا دهند پس مشیت را
بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست
درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کند دلش از روی
بخل اگر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و گویند
کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا الْوَعْدُ این موعد شما یعنی قیام قیامت و هنگام
رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار
میبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا
یعنی نفخهٔ صعقه که بعد از نفخهٔ فزع است و دریابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ



و حال آنکه ایشان از آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول
باشند و بهم در بیع مجادله زنند که یکبار اسرافیل ع بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند
الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ
و نه بسوی ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن
نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگرباره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ می
شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند
ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا هَٰذَا از جایگاه
ما ملائکه جواب دهند که مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ اینست آنچه وعده کرده بود خدای تعالی از
بعث و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث
و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک نعره که نفخهٔ اخیر است یعنی بمجرد نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگانند
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را
از اجر کردار خود نه از ثواب کردار ایشان بکاهند و نه بعقوبتی زیاده
از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداشت داده نشوید ای اهل محشر
إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچیزی که بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در
کاری باشند فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خوران و لذّت کنندگان
و آن کار اختصاص ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی یا مشغول
باشند بر تنعم و فارغ از تأمل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان
یا خدای تعالی مشغول گردانید ایشانرا بچیزی که فراموش کنند از کسان
ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغیص عیش است
و در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنّت طالبان بهشت‌اند که مقصد
ایشان نعیم جنات بود حق سبحانه و تعالی ایشانرا بر تنعم مشغول گرداند
و این حال اگر نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان
حق تعالی بغایت مردود می نماید و از ینجا اکثر اهل الجنة بله لی توان بود گویند
این آیه نزد شبلی قدّه خواندند شهقه بزد و بیهوش شد و چون باخود آمد
گفت بیچارگان دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاک
می افتند و در کشف الاسرار از شیخ الاسلام انصاری قدّه نقل میکند که
مشغول نعمت بهشت از آن عامّهٔ مؤمنان است اما مقربان حضرت از مطالعهٔ

شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نبردارند ۞ روزی که مرا وصل تو در
جنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید ۰ ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت
بر دلم تنگ آید هم ایشان یعنی اصحاب الجنة وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا
یا حور العینا فی ظلال در سایهای قصور یعنی در مواضع از آفتاب دور علی الارائک
بر تختهای آراسته متکئون تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم
فیها مر ایشانراست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع ثمره ولهم و مر ایشانراست
ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند و در احقاف از ابن عباس رض نقل میکند که
بهشتی از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد سلام
سلام یعنی تحیتی قولا خطابی بی واسطه من رب رحیم از حضرت پروردگار مهربان
در معالم از جابر رض نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت در نعم خود مستغرق
باشند که ناگاه نوری در ایشان ساطع گردد و چون سوی بالا کنند حضرت عزت عز
شانه فرماید که السلام علیکم اهل الجنة سلام دوست شنیدن سعادتست و
سلامت بوصل باز رسیدن فضیلتست و کرامت وامتازوا الیوم و جدا شوید
آن روز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شمارا
بزندان دشمنان میبرانند و ایشانرا ببوستان دوستان میخوانند الم اعهد الیکم
آیا عهد نکرده ام باشما و نفرموده شمارا که یا بنی آدم ای فرزندان آدم ع ان لا تعبدوا
الشیطان آنکه نپرستید شیطانرا یعنی بتانرا بفرموده شیطان انه لکم بدرستی
که او مر شمارا عدو مبین دشمنی است آشکارا و عداوت باید شما بر همه کس ظاهرست
وان اعبدونی و عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شماام هذا این پرستش
صراط مستقیم راه راستست بر بهشت ولقد اضل و بدرستی که گمراه کرد
شیطان منکم از شما ای آدمیان جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا
تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هذه جهنم
التی این دوزخیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعده کرده می
شدید بدان اصلوها الیوم درآیید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید
که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیاء نمی کردید الیوم نختم امروز مهر مینهیم
علی افواههم بر دهنهای ایشان چون میگویند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل
نکرده و شیطانرا نپرستیده وتکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان
وتشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا
یکسبون میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد
بدیشان گواهی میدهد همچنین اعضاء اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کند
چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه و تعالی بندهٔ مؤمن را خطاب کند که چه آوردهٔ



او شرم دارد که عبادت و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه و تعالی جل جلاله اعضا او را
بسخن درآرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حق انامل گواهی دهند بر تسبیحات که اوراد
وانهن مسئولات مستنطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابینا
کنیم یعنی رقم محو کشیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس
پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتادند فانی یبصرون پس چگونه بینند
آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشانرا
متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا هم آنجا افسرده شوند فما استطاعوا
پس نتوانند و قادر نباشند مضیا برفتن از پیش ولا یرجعون و باز نگردند
و نتوانند بازگشتن از عقب یا بصورت باز پروند ومن نعمره و هر که را عمر دراز دهیم
ننکسه برگردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل
کنیم و جوانی او را به پیری افلا یعقلون آیا در نمی یابند که بر تنکیس خلق قادر را
بر طمس و مسخ نیز قادر است ۞ نزد قدرت کارها دشوار نیست ۞ کفار میگفتند
که محمد صلعم شاعر است حق سبحانه و تعالی رد قول ایشانرا میفرماید وما علمناه الشعر
و ما نیاموختیم محمد را صلعم شعر وما ینبغی له و نشاید مر او را شعر گفتن که
اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم درآمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بران از
قوت فطانتست که در شاعری دارد پس حق سبحانه و تعالی ویرا شعر نیاموخت تا
آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آن حضرت صلعم بیتی بر سبیل ادا فرمودی بر زبان
مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یکنوبت
که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق رض فرمود که یا رسول الله صلعم قایل
گفته کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان وتیره که در نوبت اول خوانده بود
در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود اشهد انک رسول الله وما علمناه الشعر وما
ینبغی لک و از کلمات حضرت صلعم آنچه موزون وارد شده باشد انا النبی لا کذب
انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده ان هو نیست آنچه بدو آموختیم
الا ذکر مگر پندی و ارشادی وقرآن مبین و کتاب روشن در معانی و
حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لینذر تا بیم کند قرآن
یا محمد صلعم من کان حیا تا انذار کند هر کرا باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه جاهل
بمثابه مرده است ویحق القول و واجب میشود کلمهٔ عذاب علی الکافرین بر نا
گرویدگان که قرآنرا قبول نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند اینان
انا خلقنا بدرستی که ما آفریده ایم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا
از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطهٔ شرکت و وکالت یعنی منفرد بودیم بر آفرینش
آدمیان میان مردمان مثلی است که هر کاری تنها کند گویند من این مهم بدست

خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم
برای ایشان بخود بی مشارکت غیری أنعاما چهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند فهم
لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگانند و بتصرف دارندگان وذللناها
لهم و رام کردیم انعام را برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوب ایشانست
که بران سواری کنند چون شتر ومنها یأکلون و از آنها بعضی آنست که می خورند چون
گوسفند ولهم فیها و مر ایشانراست در چهارپایان منافع سودها از پشم وموی
و پوست آن ومشارب و آشامیدنیها از شیر أفلا یشکرون آیا شکر نمی گویند نعمت خدا برا که
برای ایشان انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از همه ایشان بدیشان میرسانید
واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بجز خدای تعالی آلهة خدایان لعلهم
تا شاید ایشان ینصرون یاری کرده شوند بعبده ایشان و حال آنکه آن بتان لا
یستطیعون نمی توانند نصرهم یاری دادن ایشانرا وهم و بت پرستان لهم
مر بتانرا جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شدگان امروز که نگهبان ایشانند یا
فردا که لشکر ایشانند با ایشان شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوه
گین نکرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه و تعالی میگویند از اتخاذ
و اولاد و شرکا یا در باره تو از نسبت سحر و شعر إنا نعلم بدرستی که ما میدانیم
ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وما یعلنون و آنچه آشکارا می
کنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بران ۞ با آشکار و نهان هر چه گفتی
و کردی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان آورده اند که عاص بن وایل یا ابوجهل
لعین و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوانی کهنه در دست مالیده بمجلس محمد
صلعم آمد بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست که این اعضاء متفرق
و اجزاء متحرق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت محمد صلعم گفت آفریدگار
این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده گرداند و بدوزخ برد این آیه نازل شد أولم
یر الإنسان آیا نمی بیند و ندانست ابی أنا خلقناه آنرا که ما آفریدیم او را
من نطفة از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام
جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته
فإذا هو پس آنگاه خصیم مبین جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال در
آمده وضرب و بزد لنا مثلا برای ما مثل یعنی امری عجب آورد و استخوان کهنه در
دست مالید و خاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه و فراموش کرد آفریدن ما مر و را
قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را وهی رمیم و حال آنکه
فرسوده و تباه گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد صلعم یحییها
الذی زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت بر کمال أنشأها بیافرید آنرا أول مرة نخست



و از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بهمه آفریدها علیم داناست تفاصیل
مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حالتی تفرق میشناسد و بر جمع انضمام آن
قادر است الذی جعل آنچنان خدای که بیافرید و پیدا کرد لکم برای شما من
الشجر الأخضر از درخت سبز نارا آتشی فإذا أنتم پس آنجا شما منه از آن
درخت توقدون می افروزید آتش در اغلب مواضع از بوادی عرب دو درخت
است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون می آید
حق سبحانه و تعالی فرمود که آنکه او قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیه
ایست متضاده با جوهر نار هر اینه قادر است بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه
بوده باشد و خشک شده أولیس آیا نیست الذی خلق السموات والأرض آنکس
که بیافرید بقادر على مانند ایشان أن یخلق مثلهم با اجسام صغیره و اجرام
حقیره بلى آری هست قادر بر آن وهو الخلاق العلیم و اوست آفریننده بسیار
خلق دانا بکیفیت احوال مخلوقات إنما أمره جز این نیست که شان او إذا أراد
چون خواهد شیئا آفریدن چیزی أن یقول آنست که گوید له مر و را بحکم
من کن بباش فیکون پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را
در مراد الله با مر مطاع مر مطیعی را در حصول مامور بی امتناع و نزاع در تفسیر
کبیر گفته مراد از این سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین ایشان بر اسرع وجهی که
ممکن باشد بتکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند
دانند که چیزی حادث خواهد شد حرفیست کاف و نون از ظواهر صنع او
و زکاف تا بقاف بران حرف گشته دال فسبحان الذی پس پاک و بی عیب
آنکس است که فی شبهه بیده بدست اقتدار اوست ملکوت کل شیء
پادشاه همه چیزها وإلیه ترجعون و بوی باز گردیده خواهد شد برای مکافات
اعمال و عده دوستانانست و وعید دشمنان که اینانرا اشد العقاب است
و آنانرا طوبى و حسن مآب سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحیم
والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت صفا صف
برکشیدنی فالزاجرات پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا
راندنی فالتالیات پس خوانندگان ذکرا وحی خدا برانبیا
حق سبحانه و تعالی سوگند یاد میکند بملائکه در صف ایستاده در میان هوا
تا بهر چه حکم رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفها جهان برکشند یا مؤمنان
که در صف جماعت بایستند یا علما که بصفت افاضت قایم باشند یا بمرغان
که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات ایشان باشند که
سحاب را میرانند و تالیات آنها اند که پیوسته بر تسبیح و تحمید الهی اشتغال

دارند واکر جمع غزات اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان وتلاوت
ایشان ادا تکبیر وتهلیل واکر مومنان اند بانوار خدمت زاجر دیوانند ودر اثناء غازی
تالی قران واکر اهل علم اند زجر میکنند از کفر وفسق بدلایل حجت وبر خلق میخوانند
احکام شریعت واکر مرغانند بکفتن نیکو حضرت خداوند جل جلاله انواع افات را از
خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوکند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید
که در مواقف مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی ونوازع شهوات نفسانی را زجر
می نمایند وبانواع ذکر لسانی یا قلبی یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند ودر
بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند لجرات الهامات ربانی که زاجراند عوام را از
مناهی وخواص را از رویت طاعات واخص را از التفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره
که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه وتعالی کذرانند ودر بحر الحقایق
آورده اند که جماعت کفار مکه بر سبیل تعجب میکفتند که محمد صلعم همه خدایان را یک
خدای آورده حق سبحانه وتعالی درین آیة قسم یاد کرد انّ الهکم بدرستیکه خدای
شما در ذات خود لواحد یکی است یکتا ویکانه ربّ السّموات والارض آفریدکار
آسمانها وزمینها وما بینهما وآنچه میان ایشانست وربّ المشارق وآفریننده
مشرقهاء کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد از مشارق
آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرق دیکر ظهور نماید ومغارب او نیز مختلف است
هر روز بمغربی دیکر مختفی شود وبر مشارق کرد ذکر مغارب اکتفا باحد الضدین
انّا زیّنّا السّماء الدّنیا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه
بکره زمین اقربست بزینة الکواکب بآراستن باستارکان واو حفص بإضافه
خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد
اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا وبنات النعش وغیر آن از اشکال
چهل وهشتکانه بر نقش منطقه وشمال وجنوب آنست وحفظا ونکاه داشتیم
آسمانرا نکاه داشتنی من کلّ شیطان از بر آمدن هر دیوی مارد سرکش ونافرمان
لا یسّمّعون نمیشنوند یعنی طاقت شنودن وکوش فرا نهادن ندارند الی الملاء
الاعلی بسوی سخنان کروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار
لوح وبا یکدیکر میکویند ویقذفون وانداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند
شهبها را رانده میشوند من کلّ جانب از هر طرف که قصد صعود میکنند بر آسمان
دحورا راندنی وانداختنی ولهم ومر دیوانراست عذاب واصب عذابی سخت در آخرت
پیوسته در دنیا وایشانرا قوت استماع ملائکه نیست الّا من خطف الخطفة مکر
کسی دزدیده ربودن یعنی بزودی سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید
اورا شهاب ثاقب کوکبی روشن یا آتشی سوزنده رجوم را تا مستاذی سازد یا



بسوزد ایشانرا برجوم منزجر شده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید
وابو الاسدین که منکران بعث بودند وهمواره دعوی بطش وقوت میکردند ومیان قریش
از روی تصلف وتکلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد که فاستفتهم
پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدکان اهم اشدّ آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی
آفرینش امّن خلقنا یا آنکه ما آفریدیم بدرستیکه ما آ پدر ایشانرا من طین لازب از کل چسپنده پس
ماده اصلی ایشان کل است وآن حاصل شود از انضمام اجزاء مائی با اجرام ارضی مراد ازین
کلام اثبات معادات ورد استحالات ایشان مر آنرا چه اکر استحاله بجهة عدم قابلیت ماده
است ماده باقی است وقابل انضمام واکر بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این
اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا واعاده حیاة در آن قادر خواهد
بود چه قدرت صفت ذاتی است هرکز متغیر نشود ونسبت بهمه مقدورات یکسان بود
پس هر کاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع
وفضای اختراع بجلوه در آیند کاینک ز عدم سوی وجود آمده ام در معالم آورده که
کار حضرت پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان مشرکان وبآن استهزا کردند
پیغمبر صلعم ازین حال متعجب شد آیة آمد بل برای قطع کلام اولست ودر زاد المسیر بمعنی
دع داشته یعنی بکذار کلام کفار را ودست عجبت شکفت داشتی تو از نا کرویدن
ایشان بقرآن ویسخرون وایشان تسخر میکنند بان با تعجب داری که با وجود
قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند وایشان افسوس میدارند از تعجب تو
واذا ذکّروا ودأب ایشان آنست که چون پند داده شوند بر چیزی لا یذکرون
یاد نکنند آنرا وبدان پند پذیر نشوند واذا راوا وچون ببینند آیة معجزه که
دلیل صدق مقال تست چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیکر را بسخریه
می خوانند وقالوا ان هذا وکویند نیست این که ما دیدیم الّا سحر مبین مکر
جادویی هویدا ءاذا متنا آیا چون میریم ما وکنّا ترابا وباشیم خاک وعظاما
واستخوانهاء بی کوشت وپوست ءانّا لمبعوثون آیا ما برانکیختکان باشیم اوَ اباؤنا
الاوّلون وپدران نخستین ما قل بکوای محمد صلعم نعم آری برانکیخته شوید با
پدران وانتم داخرون وحال آنکه شما خوار وبی مقدار باشید وهر کاه که قیامت در آید
فانّما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه که در
دمند فاذا هم پس آنجا زنده شده واز قبر بیرون آمده ینظرون میکرند وقالوا ومی
کویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدّین اینست روز پاداشت که ما را وعده می
دادند ملائکه کویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان
از بدان الّذی کنتم به آن روزی که بودید شما که بدان تکذّبون تکذیب میکردید
وباور نمیداشتید پس از حق سبحانه وتعالی فرمان رسید بملائکه که احشروا الّذین ظلموا

از ملاء مکه آسمان و زمین و کواکب و
شهب انّا خلقناهم بدرستیکه ما آ

جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرك وازواجهم واشباه ایشانرا
یعنی بت پرسترا با بت پرست وستاره پرست را با ستاره پرست وعلی هذا یا قرینان
ایشانرا از دیوانیان یا زنان ایشانرا که کافر بوده وگویند مراد از ظلمه ستمکارانند
بر خلق بجور و بر خود بگناه وحشر آنست که ایشانرا در موقف میدارند تا امثال
ایشان چنانچه زانی را با زانی وخمار را با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان ومددکاران
کاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارك قدس سره پرسید که
من خیاطم ولخیا نا برای ظلمه جامه می دوزم آیا که از اعوان ایشان باشم ابن مبارك
فرمود نی تو که از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن ورشته بتو
میفروشند یا ز ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شماره ایشان واضح آنست که این
ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشانرا وما کانوا یعبدون وآنچیز را نیز
که بودند که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای تعالی از اصنام وغیرها یا ابلیس
ولشکر او واین عام است اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئك عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانید ظلمه ومعبودان ایشانرا یا دلالت
کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم وچون روی بدوزخ آرند باز دارید
ایشانرا در موقف یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگان
خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید واعمال ایشان خواهند پرسید بجهة زیادتی
توبیخ وتقریع ودیگر ایشانرا گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری
نمیدهید یکدیگر را واز حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند
حق سبحانه وتعالی فرماید یا ملایکتی که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم
بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند واز روی عجز منقاد شدگان
واقبل بعضهم ودر موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر
یعنی رؤسا وقوم وضعفه یتساءلون از یکدیگر میپرسند که این چه حالست
که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند هر یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر رؤساء
قوم را که انکم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما عن
الیمین از روی نصیحت ونیك خواهی ویمن بزعم شما یا از قوت وقهر یا از طریق
سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قالوا
گویند رؤساء در جواب ایشان که چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما
مؤمنین گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را اکراه کرده باشیم وما
کان ونبود لنا ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ توانائی وقدرتی
که باکراه شما را بضلالت دعوت نمودیم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس قوما طاغین
گروهی از اندازه درگذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا



تخم پروردگار ما که کلمة العذاب است انا لذائقون بدرستی که ما چشیدگانیم
عذاب را در این روز فاغویناکم پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهة آنکه انا
کنا غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید در مثلست
خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد ¤ من مستم وخواهم که توهم مست شوی تا همچو
من سوخته از دست شوی حق سبحانه وتعالی فرمود که فانهم پس بتحقیق تابعان
ومتبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در عذاب کشیدن انبازان
باشند چنانچه در غوایت شریك بوده اند انا کذلك بدرستی که ما همچنین نفعل
بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم
هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید
بر زبان رانند یستکبرون سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزند بود اعجب
خود ویقولون ومیگویند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا ترك کنندگانیم عبادت
خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترك
عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت را صلعم بشعر وجنون نسبت میکردند حق
سبحانه وتعالی میفرماید بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد صلعم
بدیشان بالحق براستی ودرستی وصدق المرسلین وتصدیق کرد پیغمبرانرا
که پیش از او بودند انکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر
آینه چشندگانید مر عذابی دردناك را در دوزخ بسبب شرك وتکذیب وما تجزون
وپاداشت داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزاء آن چیزی که هستید
که عمل کنید الا عباد الله لیکن بندگان خدای تعالی المخلصین پاك کرده شدگان
از الواث شرك وشك جزاء ایشان مضاعف خواهد بود اولئك آن گروه بندگان
مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر
نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام وبقا ولذت محض فواکه وآن
رزق میوه هاست از هر گونه تر وخشك وهم مکرمون وایشان نواختگانند فی
جنات النعیم در بهشتها با نعمت وناز علی سرر بر تختهای آراسته متقابلین
روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد وخرم باشند یطاف علیهم گردانیده
میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بکأس جامی پر
من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بیضاء خمر سفید که
بیاض از شیر بیشتر باشد لذة باللذت وخوش خواری للشاربین مر آشامندگان
کانرا لا فیها نیست در آن شراب غول آفتی وعلتی که بر خمر دنیا مرتبست
چون فساد حال وذهاب عقل وصداع وجز آن ولا هم عنها ونه اند بهشتیان که
از آن شراب ینزفون مست شوند وخرد وفهم ایشان زایل شود وعندهم ونزدیك

ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزان فرو داشته باشند چشم را
یعنی در شوهران ننگرند عین فراخ چشمان کأنهن گویا ایشان
بیض مکنون بیضها‌ء پوشیده اند تشبیه میکنند حوران را در ملاست
و پاک و خوش رنگی به بیضهٔ نعامه چه مقرر است که شتر مرغ بیضه بپر خویش
بپوشد تا گرد بران ننشیند و بیضهٔ ایشان باشد مختلط بالوان صفرتی
و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آورند
برخی از بهشتیان علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند
از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده
منهم از اهل بهشت مر یاران خود را که انی بدرستیکه من وقتی که در دنیا
بودم کان لی قرین بود مرا یاری و همنشینی و او گوید با بهشتیان که مرا
برادری بود فطروس که در دنیا سر زنش کنان یقول میگفت ائنک
لمن المصدقین آیا تو باور دارندگانی مر حشر را ائذا متنا آیا چون
بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک و عظاما و استخوانهاء کهنه ائنا
لمدینون آیا پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قال
گوید یهودا مر اهل جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ورانید یعنی می
بینند اهل دوزخ را مراد آنست که می بینند دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم
کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را
نیکوتر شناسی فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهودا فرآه پس ببیند
فطروس را فی سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید یهودا با او که ای فطروس
تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال لتردین هلاک
کردانی مرا و بوسوسه از راه ببری ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من
بودی که مرا بجز راه نمود و از رفتن نگاه داشت لکنت هر آینه می بودمی من
المحضرین از حاضر کنندگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه
برادر او شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید
خواهیم بود الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم
ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید
ان هذا بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم او رستگاری
بزرگست لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند
عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و معد انتقال است ۲ گر بار کشی
بار نگاری باری ورکار کنی برای یاری باری ور ره روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک
ره طرفه سواری باری اذلک آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر است



نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایة
تهامه که برگهاء خورد دارد و میوهٔ او بغایت منتن و تلخ است و حق سبحانه و تعالی درختی که میوهٔ
آن منزل اهل دوزخ باشد و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کردانیده و فرموده که
انا جعلناها بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین
مر ستمکاران را در آخرت با بتلاء و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند
که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را می
گدازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست
بر آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید
قریش را گفت محمد صلعم ما را می ترساند بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را
گویند ابو جهل برخواست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقمینا زقوم
ده ما را کنیزک زبده خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقوم است که محمد صلعم
ما را بدان وعید میکند حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد که زقوم این نیست که ایشان گمان
می برند انها شجرة تخرج بدرستیکه آن درختیست که بیرون می آید فی اصل
الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند و بسایر درکات میرسد طلعها خوشهٔ
آن درخت کأنه گوییا که او رؤس الشیاطین سرهای دیوانست یعنی در زشتی
و هولناکی و گویند شیاطین مارها‌ء قبیح پرهول است و گفته اند سنگهاء سیاه
بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فانهم پس دوزخیان
لآکلون منها خورندگانند از آن درخت فمالئون پس پر کنندگانند منها
البطون از آن شکمها را از غایت جوع با نخورانند ایشان را باکراه ثم ان لهم پس
بدرستیکه دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم
از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن
بدیشان دهند تا بر قوم آمیخته گردد ثم ان مرجعهم پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و آنها
بیشکش و ملحض بوده انهم بدرستیکه ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران
خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان
یهرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که
گمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون
قوم نوح ع و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان
ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران را که ایشان را از عذاب بترسانند
و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة
المنذرین عاقبت بیم کرده شدگان بعضی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آید

إلا عباد الله مگر بندگان خداي تعالى المخلصين پاك كرده شدگان كه بماند از مستمع
گشتند ولقد نادينا نوح وبتحقيق بخواند ما را نوح ع وهلاك قوم را در
خواست وما با اجابت كرديم فلنعم المجيبون پس نيك اجابت كنندگانيم ما غرق
كرديم كفار قوم او را بطوفان ونجيناه ونجات داديم او را واهله وكسان او را من الكرب
العظيم از اندوه بزرگ كه غرق است يا از آزار قوم وجعلنا ذريته وساختيم فرزندان سه
گانه او را هم الباقين ايشانرا باقيان از جهة نسل تا قيامت چه در خبر است كه اهل
سفينه غير سام وحام ويافث وزنان ايشان كس نماند وتمام انام از نسل ايشانند سام پدر
عرب وفارس وروم است ويافث پدر ترك وخزر وسقلاب وحام پدر هند وحبشه وزنگ
وبربر وتركنا وباقي گذاشتيم عليه بر نوح ع ثناي گوي في الآخرين در شان
پيشينان يعني امة حضرت محمد صلعم يا آنرا گذاشتيم كه امتان اخير مي گويند سلام
على نوح في العالمين در ميان عالميان قولي آنست كه اين ابتداء كلامي است
كه خداي تعالى سلام ميگويد بر نوح ع وميفرمايد كه انا كذلك ما همچنين كه نوح ع را
جزا داديم نجزي المحسنين پاداشت ميدهيم نيكوكارانرا انه بدرستي كه نوح ع
من عبادنا المؤمنين از بندگان گرويده ماست ثم پس از دعاء نوح ع اغرقنا
الآخرين غرقه گردانيديم ديگرانرا يعني كافران قوم او را وان من شيعته وبدرستي كه
از گروه آن نوح ع لابراهيم ابراهيم است ع يعني در اصول شرع وطريق توحيد پي
رو اهم بود ودر لباب از قراء نقل ميكند كه ضمير عايد بحضرت رسالت صلعم است
كنايت غير مذكور وابراهيم ع اگرچه بصورت سابق بوده بمعني متابع اوست زيرا
كه همچون پي روان بفضل وي معترف گشته ودين او را ستوده وبراي او دعا گفته
كه ربنا وابعث فيهم رسولا منهم الآية ، پيش از تو آمدند بسي انبيا وتو
گر آخر آمدي همه را پيشوا تو بي ، خوان خليل هست نمكدان خوان تو بر خوان اصطفا
نمك انبياي تو اذ جاء ربه وياد كن كه ابراهيم ع آمد بپروردگار خود را بقلب
سليم بدل پاك از علايق خالي از محبت دنيا يا فارغ از محبت اغيار يعني روي
نهاده بدرگاه عزت با دلي از تعلقات كونين رسته واز حظ نفس وآرزوي طبع
پرداخته اذ قال لابيه وقومه ياد كن چون گفت ابراهيم ع مر پدر خود را آزر و
گروه خود را ماذا تعبدون اين چه چيزاست كه مي پرستيد أئفكا آيا
از روي دروغ آلهة خدايانرا دون الله جز خداي تعالى تريدون مي خواهيد
فما ظنكم پس چيست گمان شما برب العالمين بپروردگار عالميان
كه شما را عذاب نكند بر آنكه پرستش او كه مستحق عبادت است ترك كرده غير او را مي
پرستيد قوم نمرود ابراهيم را ع اين جواب دادند كه فردا عيد ماست وبصحرا بيرون
خواهيم شد امروز طعامهاي مي پزيم وبر حوالي بتان مي گذاريم تا چون از صحرا باز



گرديم به بتخانه در آمده برسم تبرك آن اطعمه را قسمت كنيم تو بيا مجمع ما را تماشا
كن واز آنجا با ما به بتخانه آي تا زيب وزينت اصنام وهيئت واشكال ايشانرا ببيني
وميدانيم كه بعد از تفرج ايشان زبان ملامت در خواهي بست وما را در پرستش ايشان
معذور خواهي داشت ، گويي كه چرا ز عاشقي بگريزي ، تو روي بتم نديده معذوري
حضرت ابراهيم ع جواب نداد روزي ديگر پدر ويارانِ وي گفتند كه اي ابراهيم ع بيا
تا برويم فنظر پس در نگريست نظرة نگريستني في النجوم در ستارگان
ومواقع واتصالات وانصرافات ايشان مشاهده كرد يا در كتابي كه علم نجوم بود در
نگريست وچون قوم علم نجوم مي ورزيدند هم از علم ايشان با ايشان سخن فرمود كه
فقال اني سقيم پس گفت من بيمارم يعني استدلال ميكنم با آنكه مرا طاعون در خواهد
يافت آن گروه از طاعون بدل بردند فتولوا عنه پس برگشتند از او مدبرين روي
گردانندگان از خوف آنكه چون طاعون از امراض متعديه است ناگاه بديشان سرايت
نكند وچون قوم ابراهيم ع گذاشته بصحرا رفتند آن حضرت صلعم روي به بتخانه نهاد
فراغ پس پنهان باز گشت الى آلهتهم بسوي بتان ايشان بتانرا ديد آراسته
وخوانهاي طعام در پيش ايشان نهاده فقال پس گفت از روي استهزا الا تأكلون آيا نمي
خوريد ازين طعامها وچون جوابي نشنيد از روي تهكم ديگر باره گفت ما لكم لا تنطقون
چيست شما را كه سخن نمي گوييد ومرا جوابي نمي دهيد فراغ عليهم پس پنهان در
آمد بر ايشان وبزد بتانرا ضربا زدني باليمين بقوتي تمام يا بدست راست يا بسبب
سوگندي كه خورده بود وفرموده تالله لاكيدن اصنامكم القصة ابراهيم ع پاره پاره
كرد چنانچه در سوره انبيا گذشت ونمروديان از عيدگاه به بتخانه در آمدند صورت
حال مشاهده كرده دانستند كه كار ابراهيم است ع فاقبلوا اليه پس روي آوردند
بسوي او يزفون شتاب مي كردند تا او را گرفته نزد نمرود بردند وبعد از عتاب
بسيار كه شمه از آن ذكر سبق يافته قال گفت ابراهيم ع اتعبدون آيا مي پرستيد
ما تنحتون آنچه مي تراشيد از سنگ وچوب بدست خود والله خلقكم وخداي تعالى
آفريده شما را است وما تعملون وآنچه شما مي كنيد بدستهاي خود درين آية دليل
است بر آنكه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است وچون ابراهيم ع ايشانرا
الزام كرد قالوا ابنوا گفت نمرود وخواص او بنا كنيد له براي سوختن ابراهيم ع
بنيانا واز هيزم بر ساخته آتش در آن زنيد فالقوه پس در افكنيد او را في
الجحيم در آتش سوزان فارادوا به پس خواستند نمروديان به بر ابراهيم ع
كيدا ودستاني وفتنه كه او را بسوزند فجعلناهم الاسفلين پس ما گردانيديم
ايشانرا زير تر وخوار تر چه آتش ايشانرا بر روي گلستان ساختيم وآن برهاني بود
روشن شد بر حقيقت او وبطلان ايشان وقال وگفت ابراهيم ع چون از آتش

بلا من بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجایی که پروردگار
من فرموده یعنی زمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید بمقصد من یا بمصالح
دنیا و آخرت پس ابراهیم ع روی مبارک بشام نهاد و در راه هاجر بدست ساره
افتاد و اورا با ابراهیم ع بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی
ای پروردگار من بخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و ستودگان
که معین من باشد در طاعت و مونس من بود در غربت فبشرناه پس مژده دادیم اورا
بغلام حلیم بفرزندی بردبار یعنی چون به بلوغ رسد حلیم بود پس خدای تعالی
اسمعیل ع را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر پسر
آورده را بمکه برد و اسمعیل ع آنجا نشو و نما یافت و وقتی که ابراهیم ع از شام بدیدن
پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید
نحر بود که ابراهیم ع اسمعیل را ع همراه برداشته روی مبارک بمنا نهاد فلما
بلغ معه پس چون برسید ابراهیم ع السعی با پسر خود بموضع سعی
یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه منا قال گفت ابراهیم ع
یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت است انی اری بدرستی که من می بینم
پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک انکه من ترا ذبح میکنم یعنی
بیابی در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فانظر پس در نگر تا در بن کار
ماذا تری چه چیز بینی و رای تو چه تقاضا میکند قال گفت اسمعیل ع
یا ابت افعل ای پدر بکن ما تؤمر آنچه که فرموده شدی بدان ستجدنی
زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای تعالی من الصابرین از صبر
کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آن هنگام که گردن نهادند
حکم خدایرا ابراهیم ع بفدای پسر و پسر بفدای پدر واقع شد وتله و بیفکند
ابراهیم ع پسر را للجبین بر پیشانی یعنی بپیشانی او بر زمین نهاد با التماس
او در معالم آورده که چون ابراهیم ع قصد ذبح اسمعیل ع کرد اسمعیل گفت
ای پدر دست و پای مرا محکم بربند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب نباشد
که جامه مبارک تو خون آلود گردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم ع اگر خونم
بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون باز روی
سلام بمادر کن فکار من برسان و پیرهن مرا ببر و ده تا بدان او را تسلی باشد سوم
روی مرا بر خاک نه تا وقتی تیغ راندن ناگاه نظرت بر روی من نیفتد و سلسله
مهر پدری در حرکت نیاید مبادا در امر الهی تقصیری روی نماید حضرت ابراهیم ع بدل
قوی دست و پای پسر را بر بست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه و تعالی صفحهٔ مس
بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع پدید آورده تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند



حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما عمل ابراهیم ع را
پسندیدیم ونادیناه و ندا کردیم او را که ان یا ابراهیم ای ابراهیم ع قد صدقت
الرؤیا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در
خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان
صورت سمت وقوع یافت انا بدرستی که ما کذلک همچنین بفرح بشدت
نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا ان هذا بدرستی که این کار لهو
البلاء المبین او آزمایشی است هویدا که بان مخلص از غیر متمیز گردد وفدیناه
و فدا دادیم اسمعیل را ع بذبح عظیم بکبشی بزرگ فربه آن کبشی بود که هابیل
قربان کرده و خدای تعالی پذیرفت یا گوسفندی بود که از کوه سراندیب فرود آمده پیش
ابراهیم ع بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل ع از آسمان آورد و قصهٔ قربان با توابع
و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میگردد وترکنا
و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ع ثنا فی الآخرین در میان پسینان یعنی
امت آخر زمان یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان گویند سلام علی ابراهیم سلام
بر ابراهیم ع یا ما سلام میگوییم برو کذلک همچنین نجزی المحسنین پاداشت
میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که ابراهیم ع من عبادنا المؤمنین از بندگان
ماست از گرویدگان وبشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل ع باسحق
بفرزندی اسحق نام ع نبیا من الصالحین پیغمبری از ستودگان وبارکنا
علیه و برکت دادیم بر ابراهیم ع وعلی اسحق و بر او اسحق ع که از صلب او
انبیاء بنی اسرائیل چون ایوب و غیر آن ع بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان
ایشان محسن نیکوکار است در عمل خود با ایمان و طاعت وظالم لنفسه
و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا است و یعنی از
نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا
و هر آینه ما منت نهادیم علی موسی وهارون بر موسی ع و هرون ع بنعمت نبوت
ونجیناهما و برهانیدیم ایشانرا وقومهما و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را
من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان و
نصرناهم و یاری دادیم ع با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین
ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی ع و هرون ع را الکتاب
المستبین کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم هر دو را الصراط
المستقیم راهی راست رسانندهٔ بمقصود وترکنا علیهما و باقی گذاشتیم
بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم
این بود که میگویند سلام علی موسی وهارون سلام بر موسی و هرون با می میگوییم

که سلام بر موسی و هرون إنا كذلك بدرستی که ما همچنین نجزي المحسنين
پاداشت میدهیم نیکوکارانرا إنهما بدرستی که موسی و هرون ع من عبادنا المؤمنين
از بندکان کرویدۀ ما اند وإن إلياس بدرستی که الیاس ع بن یاسین یا الیاس ع
بن میشی بن فنحاص بن العیزار بن هرون ع لمن المرسلين از جملۀ فرستاده
کانست بدعوت خلق إذ قال یاد کن آنرا که کفت لقومه مر کروه خودرا ألا
تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی أتدعون آیا می پرستید بعلا بعل را
خدای و آن بعل بتی بود بیست کز بالای او چهار روی داشت و بلت نام زمین است
در شام و چون بعل درو بود اورا بعلبک کفتند و بدین اسم مشهور شد
القصه الیاس کفت می خوانید بعل را وتذرون و میکذارید أحسن الخالقين
عبادت نیکوترین آفرینندکانرا مراد از خالقین مصوران اند الله خدای تعالی
ربكم پروردکار شماست ورب آبائكم الأولين و پروردکار پدران پیشین
شما پس اورا پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را ع با اهل
بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند آجب نام در اول اسلام ایشان بود و در
آخر با غوای زن خود ارسبیل بت پرست شد و الیاس ع دعا فرمود تا سه سال بقحط
مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چارۀ تدارک خلل خود درخواستند الیاس ع فرمود
کرا ایمان می باید آورد و بیکانکی حق تعالی اقرار کرد ایشان متامل شدند الیاس ع کفت اکر
میخواهید که بطلان و حقیقت دین من بر شما هویدا کردد بیایید تا من خدای خودرا بخوانم
و شما بتان خودرا بخوانید هر کدام اجابت کنند سزای پرستش باشند ایشان بدین
رضا داده بتان خودرا بیاراستند و ستایش بسیار کرده ازو باران طلبیدند
اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس ع دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار
افزودند فكذبوه پس تکذیب کردند اورا فإنهم بدرستی که ایشان لمحضرون
هر آینه حاضر کرده شدکانند در عذاب و هر قوم تکذیب کردند إلا عباد الله المخلصين
مکر بندکان خدای تعالی پاک کرده شدکان از شایبۀ شرک و نفاق آورده اند که الیاس ع
ملول شد از خدای تعالی درخواست که قبل از نزول عذاب اورا از میان قوم بیرون
برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان جای رود و هر چه برو ظاهر کردد بران
سوار شود الیاس ع در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت شیری و اسبی از آتش
پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفۀ خود ساخته و حق سبحانه و تعالی اورا پر
و بال داده شهوت طعام و شراب و خواب ازو سلب کرد و با فرشتکان بر پرواز در آمد و در
صفت او کفته اند هم انسی است و هم ملکی هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها
چنانچه خضر ع بر دریاها و در عرفات با یکدیکر ملاقات می نمایند و در رمضان با هم
در بیت المقدس افطار میفرمایند و جمعی از صلحاء امت ایشانرا می بینند وتركنا عليه

و بکذاشتیم



و بکذاشتیم بر الیاس ع في الآخرين در میان پسینان ثنا و درود فراوان یا آن
کذاشتیم که کویند سلام على إل ياسين سلام بر قوم الیاس و کفته اند الیاسین
هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل إنا كذلك بدرستی که بتحقیق نجزي
المحسنين جزا دهیم نیکوکارانرا إنه بدرستی که الیاس ع من عبادنا المؤمنين
از بندکان کرویدۀ ماست ایمان اسمی است جامع مر جمیع کلمات صورت و معنوی
و نام بندکی تشریفی است خاص از برای اهل اختصاص ❊ اکر بندۀ خویش خوانی مرا
بر از ملکت جاودانی مرا ❊ شهانی که با بخت فرخنده اند ❊ همه بندکانی ترا بنده اند ❊
وإن لوطا لمن المرسلين و بدرستی که لوط ع بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است
إذ نجيناه یاد کن چون نجات دادیم اورا وأهله أجمعين و همه اهل بیت اورا
إلا عجوزا مکر پیرزنی که زن او بود چه او اقرار کرفت في الغابرين در باز ماندکان
بعذاب و با لوط ع همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرين پس هلاک کردیم دیکرانرا
از قوم وی و دیار ایشان وقتی زیر و زبر ساختیم وإنكم لتمرون و بدرستی که
شما ای کروه قریش میکذرید عليهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام
میروید مصبحين در حالتی که داخلید در صباح وبالليل و بشب یعنی در
منازل ایشان میکذرید بروز و شب أفلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و
اندیشه نمی نمایید که عاقبت مکذبان جز هلاکت نمی کنند وإن يونس و بدرستی
که یونس بن متی لمن المرسلين از جملۀ فرستادکان او را حق سبحانه و تعالی با اهل
نینوی از بلاد موصل فرستاد و چنانچه در سورۀ یونس ع کذشت قوم تکذیب وی
کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون آمد و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس
ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس ع ازین حال خبر یافت و او وعده داده بود که
عذاب بشما فرود آید پس از اندیشۀ آنکه مردم اورا بکذب نسبت دهند روی بجانب
دریا نهاد إذ أبق یاد کن آنرا که بکریخت یونس ع از مردم خود إلى الفلك المشحون بسوی
کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس ع بکنار دریا رسید قومی از تجار
کشتی بر آب افکنده سوار می شدند و یونس ع نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی
بمیان آب رسید بایستاد ملاحان کفتند بندۀ کریخته درین کشتی هست که
کشتی نمیرود یونس ع فرمود که بندۀ کریخته منم اهل کشتی کفتند حاشا که تو بنده
باشی سیمای آزاد مردی و صلاحیت از بشرۀ تو لایح است یونس ع مبالغه کرد
که کریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بندۀ کریخته را در دریا می انداختند
تا کشتی روان می شد چون یونس ع در آن باب سخن با اطناب رسانید و قوم
نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت
فكان من المدحضين پس کشت یونس از قرعه برافتادکان یعنی هر سه بار قرعه بنام

وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وتعالی وحی
فرستاد بماهی که در لخرین دریاها باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرده ملاحان
او را بطرف دیگر بردند ماهی بآنجا نیز آمد یونس ع کلیم در سر خود کشیده
خود را در بحر افکند **فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ** پس فرو برد او را ماهی **وَهُوَ مُلِيمٌ** و او ملامت
کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی و فرمان رسید بدان ماهی که من
او را طعمه تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او کردانیده ام باید که ترکیب او
از هم بر نریزد ماهی در نگاه داشت او همان حال که ماهی را با فرزند باشد
رعایت می نمود و سر از آب بر می آورد و می رفت و یونس ع در درون او نفس
میزد سه روز یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن
ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه وتعالی گوشت و پوست او را نازک و صافی
ساخته بود چون آبگینه تا یونس ع عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و
پیوسته بذکر حق سبحانه وتعالی اشتغال داشت **فَلَوْلَا أَنَّهُ** پس نه اگر
آنست که یونس ع **كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ** بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی
و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا نه اگر آنست که او
پیش از آنکه در شکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذاران بود **لَلَبِثَ** هرآینه
درنگ کردی **فِي بَطْنِهِ** در شکم حوت **إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ** تا روزی که برانگیخته
شوند مردمان اما برکت ذکر حضرت پروردگار بروز او رسیده زود بخلاص
دادیم **فَنَبَذْنَاهُ** پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون
بیاورد و بیفکند **بِالْعَرَاءِ** بزمین هامون یعنی در صحرای که در و درخت و گیاه
و بنا و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفکند **وَهُوَ سَقِيمٌ** و حال آنکه او بیمار
بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود **وَأَنْبَتْنَا** و برویانیدیم
**عَلَيْهِ** برو بر سر او **شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ** درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد
و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون
حق سبحانه وتعالی وی را بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب
ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن یونس ع می نهاد تا
وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی با قرار اصل رفت **وَأَرْسَلْنَاهُ** و فرستادیم
او را دیگر باره **إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ** بسوی صد هزار مردم **أَوْ يَزِيدُونَ** و زیاده بر بیست
هزار یا هفتاد هزار یعنی رسیدن یونس ع باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم
باستقبال وی بیرون آمدند **فَآمَنُوا** پس گرویدند بیونس ع یعنی بر دست وی
تجدید ایمان کردند **فَمَتَّعْنَاهُمْ** پس برخورداری دادیم ایشان را **إِلَىٰ حِينٍ** تا هنگام
اجل ایشان و بعد از آنکه مقتضی اجل باستر داد اجل و دیعت روح متوجه کردند



بمدافعت ابطال منع او میسر است و نه ببذل اموال دفع او متصور ۞ روزی که
اجل دست کشاید بستیز ۞ و زبهر هلاک برکشد خنجر تیز ۞ نه وقت جدل بود نه
هنگام رحیل ۞ نه روی مقاومت نه یارای گریز ۞ **فَاسْتَفْتِهِمْ** پس بپرس از بنو
خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند نعوذ بالله
یعنی از وجه قسمت سؤال کن **أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ** آیا مر پروردگار ترا دخترانند
**وَلَهُمُ الْبَنُونَ** و مر ایشانراست پسران **أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ** یا آنکه ما
آفریده ایم فرشتگانرا **إِنَاثًا** زنان **وَهُمْ شَاهِدُونَ** و ایشان حاضر بودند
بوقت آفریدن ما مر ایشانرا **أَلَا إِنَّهُمْ** بدانکه ایشان **مِنْ إِفْكِهِمْ** از دروغ
و افترا **لَيَقُولُونَ** میگویند **وَلَدَ اللَّهُ** بزاد خدای تعالی یعنی برای او بزادند
فرزندان **وَإِنَّهُمْ** و بدرستی که ایشان در انتساب والدیه بخدای تعالی **لَكَاذِبُونَ**
هرآینه دروغ گویانند **أَصْطَفَى الْبَنَاتِ** آیا برگزید خدای تعالی
دختران را که مکروه طباع شما اند **عَلَى الْبَنِينَ** بر پسران که مادهٔ افتخار
و استظهار شما ایشانند **مَا لَكُمْ** چیست شما را درین قسمت **كَيْفَ تَحْكُمُونَ**
چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید **أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ** آیا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه وتعالی منزه است از صاحبه و ولد
چه ولد از جنس مولود می باید و مثل می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبهه
مقدس است **أَمْ لَكُمْ** یا مر شما راست درین سخن که ملائکه بنات الله میگویند
**سُلْطَانٌ مُبِينٌ** حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
**فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ** پس بیارید کتاب منزل را **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید
راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که
حق سبحانه وتعالی با جن مصاهرت کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده
و ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای و شیطان برادرانند
نعوذ بالله تعالی حق سبحانه وتعالی میفرماید که **وَجَعَلُوا** و ساختند **بَيْنَهُ**
میان خدای **وَبَيْنَ الْجِنَّةِ** و میان پری که دیو از ایشانست **نَسَبًا** خویشی
و نسبتی **وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ** و بدرستی که میدانستند دیوان و پریان که روز
قیامت **إِنَّهُمْ** ایشان یعنی قایلان این سخن با هم ایشان **لَمُحْضَرُونَ**
حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه
از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جنی خوانند و ایشان یعنی کافران حق سبحانه
و تعالی نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشانرا
برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشانرا خواهند پرسید
ایشان جواب خواهند داد که بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ چنانچه در سوره

سابق ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای تعالی عما یصفون از آنچه صفت می
کنند یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی میدهند و بیزاریست وی را از مقاله کفا
و اشرار و همه ایشان خدا را بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر
بندگان خدای تعالی المخلصین پاک شدگان از الوات شکوک و شبهات که
ایشان بسزا ستایش وی مینمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما
تعبدون و آنچه می پرستید از بتان ما انتم نیستید همه شما علیه بر آنچه
می پرستید بفاتنین گمراه کنندگان و تباه سازندگان الا من هو مگر
آنکس را که او صال الجحیم در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی تعلق گرفته
بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست
بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وما منا و نیست
از ما هیچ کس الا له مگر آنکه او را مقام معلوم مقامی است در خدمت و
عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی تواند نمود شیخ ابو
بکر وراق قد فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و
و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و معتکفان صوامع جبروت در مقامی
از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کشیده گانیم در ادای
طاعت و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم
مر حضرت خداوند را و تنزیه کنندگان از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد و در
لباب آورده که این کلام پیغمبر صلعم و مؤمنانست که میگویند هر یک از ما
فردا مقامی معلومی داریم در بهشت و امروز در صفها ایستاده گانیم بنماز
و بپاکی یاد کنندگان مر خدا را و تاکید استاد براد جمله با آن و لام و توسیط
فصل دلیلست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه
بنسبت ملائکه کرام و خواه بنسبت سید انام صلعم و سایر اهل ایمان از اصحاب
عظام رض وان کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش قبل از مبعث لیقو
لون میگفتند لو ان عندنا اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی
کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین از کتب پیشینان یعنی اگر
ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لکنا هر آینه می بودیم عباد
الله المخلصین بندگان خدا پاک کرده شد از لوث شرک و کفر و آن هنگام
که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فکفروا به پس کافر شدند
بوی فسوف یعلمون پس زود بود که بدانند عاقبت کفر را که عقوبت و مغلو
بیت است ولقد سبقت و هر آینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی
وعده نصرت که کرده ایم لعبادنا المرسلین برای بندگان فرستاده شده



یعنی پیغمبران ع در لوح محفوظ مثبت است کما قال تعالی لاغلبن انا و رسلی
انهم بدرستی که پیغمبران ع لهم المنصورون هر آینه ایشان یاری کرده
شدگان اند وان جندنا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء ع لهم
الغالبون هر آینه ایشان غلبه کنندگان اند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات
و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرتست فتول عنهم پس روی بگردان
ای محمد صلعم از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده نصرت
که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم و ببین حال ایشان را در آن
روز فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا
و در آخرت عقوبت را آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون
شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیت آمد که افبعذابنا آیا بعذاب ما
یستعجلون شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فاذا نزل
پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم به پیشگاه منزل ایشان
فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند
که در میان عرب قتل و غارت و اثر بسیار بود هر لشکر که قصد قبیله
داشتندی شب همه شب راه پیموده وقت سحر که خواب گرانست بحوالی
ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسیری و تاراج بر گشاده
قوم را استیصال کردندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می
شد غارت را صباح نام نهاده اند و هر چند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان
صباح گفتندی در این آیت تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناگاه بر
ایشان هجوم خواهد کرد و بد غارتی بر ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب
استیصالست و مرویست که در آن صباح فرمود که الله اکبر خربت انا
اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر
باره بجهت تاکید میفرماید که وتول و دیگر باره روی بگردان ای محمد
صلعم و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که آیت السیف
نازل شود وابصر و ببین که عذاب بدیشان فرود آید فسوف یبصرون
پس زود باشد که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک
و پاکست پروردگار تو رب العزة خداوند غالب و قوت عما یصفون
از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین و سلام بر فرستاده
شدگان والحمد و همه ستایشها لله رب العالمین مر خدای را که
پروردگار عالمیانست در این آیت بندگان را تعلیم و تسبیح و تسلیم و تحمید
داده و امام محیی السنة در معالم باسناد خود از امیر المؤمنین و امام المتقین

علی رض نقل میکند که هرکه دوست میدارد که بر وی پیمانند مزد ثواب به ابر پیمانه بزرگتر
باید که آخر کلام او از مجلس این آیه باشد سورة ص بسم الله الرحمن
الرحیم ص ابو ورق و قطرب رض برانند حروف مقطعه جهة تبکیت
کفار است که هر وقت که حضرت پیغمبر صلعم در آغاز و غیر آن بجهر تلاوت فرمودی
ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت صلعم
در غلط افتد حق سبحانه و تعالی این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع
آن متأمل و متفکر شده از تغلیط باز مانند بخصوص ص گفته اند که نام حضرت
خداوندست جل جلاله یا اسم قرآن یا علم سورت و یا مفتاح اسم صمد و صانع
و صادق اند یا اشارتست بصدق الله یا صدق حضرت محمد صلعم و در لحقائق
فرموده که اسم محمد است صلعم و حضرت مرتضی علی رض فرموده که نام بحریست در آسمان
صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش عظیم بر وست یا دریاییست که حق
سبحانه و تعالی مرده گان را بدان زنده گرداند امام قشیری فرموده رض آورده که
قسم یاد میکند بصفات محبت دوستان سلمی گفته که بصفای محل عارفان
در تأویلات آورده که بصورت محمد صلعم و در بحر الحقائق گوید قسم است بصاد
صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت الحق تا ابد و بصاد صانعیت او و ما بینهما
والقرآن و بحق قرآن ذي الذکر خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل
بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این که کار آنست که کفار بیدادند بل الذین
کفروا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش فی عزة در سرکشی
اند از قبول حق وشقاق و در مخالفت خدای تعالی و عداوت رسول صلعم
کم اهلکنا چند که هلاک کردیم من قبلهم پیش از کفار مکه
من قرن از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهة استکبار و شقاق
ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا
بفریاد رسد ولات و نیست آن هنگام حین مناص هنگام رجوع
بگریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار
بر ایشان زار شدی گفتندی مناص یعنی بگریزند حق سبحانه و تعالی خبر می
دهد که بهنگام حلول عذاب در بدر خلاص مناص خواهند گفت و آنجا جای
گریز نخواهد بود وعجبوا و شگفت داشتند کافران ان جاءهم از آنکه
آمد بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان
یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان وقال الکافرون پس
گفتند ناگرویدگان هذا این منذر ساحر جادوست در آنچه خوارق
عادات می نماید کذاب دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد



قرآن بخدای چه تیره رای که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصری که
آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد گشته طالع آفتابی چنین عالم فروز
دیدهٔ خفاش را یکذره از وی نور نه از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر تیره چشم شب
هنوز از دیدهٔ وی دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه ع و عمر رض اشراف قریش از روی
اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند ای عبد مناف تو بزرگتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما
و برادرزادهٔ خود حکم فرمایی که یک بیک از سفهاء قوم را میفریبد و دین محدث و آیین
مجدد خود را بدیشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در مجمع ما افکنده است و نزدیک
بدان رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابوطالب آن حضرت را صلعم
طلبیده گفت ای محمد صلعم قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو متوقع آنست یکبارگی طرف
انحراف بنود رود و متمنای ایشان تأمل نمای حضرت صلعم فرمود که ای معشر قریش
مطلوب از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقص دین ما بداری و سب آلهه ما گذاری
ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت صلعم فرمود که من هم از شما میطلبم که یک
کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم مر فرمان برداری
شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلعم فرمود که لا اله الا الله محمد
رسول الله یکبار اشراف قریش از آن حضرت صلعم اعراض نموده گفتند أجعل
الآلهة آیا کرد این محمد صلعم خدایانرا الهاً واحداً خدای یک تا و یگانه ان
هذا بدرستی که یگانگی خدای تعالی لشیء عجاب چیزیست نیک شگفت
چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یک
خدای که محمد صلعم میگوید کار تمام عالم چون سازد وانطلق الملأ و پیشوا
برفتند از خانهٔ ابوطالب بزرگان منهم از جماعت قریش و یکدیگر میگفتند
ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبایی ورزید علی آلهتکم بر پرستش
خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد صلعم با ما لشیء یراد چیزیست
که خواسته اند یعنی از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلا که
مدعای محمد است صلعم چیزیست که خواسته میشود یعنی هر کس که می خواهد که مرتفع
و مستعلی بود ما سمعنا نشنوده ایم این که او می گوید از وحدانیت خدای تعالی
بهذا فی الملة الآخرة در ملت آخرت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را بران
یا در ملت عیسی ع که آخرین ملل است چه ایشان نیز تثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا
نیست این توحید که میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزدیک او یعنی دروغیست
که وی بر می بافد ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن را من
بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن
محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک

درکمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا بلکه نچشیده اند عذابی عذاب مرا و چون
بچشند شک ایشان زایل کردد و دانند که هرچه پیغمبر صلعم من ادای کرده حق بوده یعنی بوقت
نزول عذاب بریشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد بود ام عندهم آیا نزد ایشانست
خزائن رحمة خزینهای نعمت پروردکار تو ربک العزیز پروردکار غالب که مغلوب نکردد
الوهاب بخشنده که هرچه بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران نیست تا بتصرف ایشان
بعضی از منصاد بخود دهند بلکه عطیه ایست مختص بحضرت عزت شانه که بفضل خود از این دارد
بهرکه خواهد ٭ چون زمال مستحقان آگهی هرچه خواهی بهرکه خواهی دهی دیگران را این تصرف
کی رواست اختیار این تصرف فیها تراست ام لهم مر ایشانراست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین وما بینهما وآنچه میان ایشانست واکر ایشانرا مالکانند ملک
اند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر آسمان می روند
در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن
اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اکر کفار را در ملک آسمان و زمین
اختیاری واقتداری هست باید که بروند بر آسمان و بر عرش عظیم قرار کیرند و به تدبیر
امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بکردانند و بهر که خواهند بدهند و این
سخن از غایت تهکم است جند ایشان لشکری اند وچه لشکری ما هنالک
آنجا اشارت بمصارع ایشانست در بدر مهزوم لشکر شکسته شده من الاحزاب
از آن کروها که لشکر میکشیدند و با رسل جنگ می کرده اند از دلایل اعجاز قرآن یکی آنست
که خدای تعالی خبر داد در مکه پیغمبر خود را صلعم که عن قریب لشکر قریش مقتول و منهزم
خواهند شد و چنان بود کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح
کروه نوح ع مر ویرا وعاد و قوم عاد هود را ع وفرعون و فرعون موسی را ع ذو الاوتاد
خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک را بخیمه
که اطنبه او باوتاد استحکام یابد و کویند چهار میخ است که مومنانرا بدان تعذیب
می نمودند وثمود و تکذیب کردند ثمود صالح را ع در بکس عیون آورده اند که تکذیب
قوم صالح ع مر ورا در وقت ثانی بوده چه اول که صالح ع خود را دعوت فرمود همه ایمان
آوردند و چون وی وفات کرد مرتد کشتند حق سبحانه و تعالی باز او را زنده کرد و بدیشان
فرستاد در این نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان
آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وقوم لوط و کروه لوط
مرورا ع واصحاب الایکة واهل بیشه شعیب را ع اولئک الاحزاب آن کروه اند
حزبها که مکذبان وجند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند بود ان کل نبود هیچ
از ایشان الا کذب الرسل مکر تکذیب کردند فرستادکانرا فحق عقاب
پس سزاوار شده عقوبت من بریشان و فرود آمد عذاب من بدیشان وما ینظر



وانتظار نمی برند هؤلاء این کروه از قوم تو الا صیحة واحدة مکر یک نفخه را و همه
بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند
که آنرا رد کند و باز کرداند وقالوا ربنا و کفتند معاندان قریش چون نضر بن
حارث و احزاب او که ای پروردکار ما عجل لنا بشتاب بده ما را قطنا بهره
ما از عذابی که محمد صلعم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده بما صحیفه اعمال
ما در آن نکریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا
میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم ملول میشد حق سبحانه و تعالی فرمود که
اصبر شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میکویند این حکم منسوخ است
بآیت السیف واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود را ع ذا الاید خداوند قوت در
دین یا در حرب یا در مملکت داری و کفته اند در عبادت چه نیمه شب در طاعت میکذرانید
و روزی روزه می داشت و روزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که او بازکردنده بود
بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با داود ع که هر جا که می خواست
میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانکاه والاشراق و بوقت
بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنکها اکرچه بر عقلها
پوشیده است از قدرت حق سبحانه و تعالی بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست
مبارک حضرت محمد صلعم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنکی دید که باران
قطرات باران آب از وی می چکید ساعتی توقف کرد بتامل در آن نکریست سنک
با وی بسخن در آمد که ای ولی خدا چندین سال است خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست
او اشک حسرت می ریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنک ایمن کردان دعای
او بعز اجابت پیوسته مژده امان بدان سنک رسید آن ولی بعد از مدتی دیکر
باره همانجا رسید و آن سنک دید که از نوبت اول بیشتر قطرها می ریخت فرمود
که ای سنک چون ایمن شدی این کریه از چیست جواب داد که اول میکریستم
از خوف عقوبت و حالا می کریم از شادی امن و سلامت مادام بر این درکاه جز کریه کاری
نیست شیخ الاسلام قدس فرموده که در سر کریه دارم دور و دراز ندانم که از حضرت کریم
با از نیاز ٭ از سنک کریه بین و مکو کان ترشح است در کوه نالۀ بین و مپندار کان صداست
والطیر و مسخر کردیم مر داود را مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی و صف زده
بالای سر وی کل هر یک از کوهها و مرغان له مر ورا اواب مطیع بودند یا
باز کردانندۀ آواز او وی به تسبیح وشددنا و محکم کردیم ملکه پادشاهی ویرا
بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقاء
رعب وی در دل اعادی یا به بافتن زره و ساختن آلات حرب یا به سپاهی لشکر یا بکثرت
پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی می داشتند امام ابو اللیث رح

فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه و تعالی از آسمان سلسله‌ای فرستاد
و آن سلسله بالای محکمهٔ داود ع بایستاد و از خصمین هر کدام بر حق بودندی
دست ایشان بدان سلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ
الْحِكْمَةَ و دادیم او را حکمت یعنی تمام علم و کمال عقل وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی
پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن یافتی یا سخن میانه بی اشتباه و اهمال و اقتصار
نقل حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی رض فصل خطاب را چنین تفسیر کرده اند که البینة
علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منقطع و منفصل
میشود و باید دانست که در قصهٔ داود ع و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی
مفسران آن قصه را بر وجهی کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکنند و آنچه بصحت
اقرب می‌نماید آنست که اوریا زنی خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد
کنند اولیاء زن را با وی حادثه‌ای افتاد و بوی ندادند و حضرت داود ع خطبه
فرمود و وی را نود و نه زن بود آنرا نیز خواست و در زاد المسیر آورده که عتاب حضرت
الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا وی را خطبه کرد و صورت معاتبه در
قرآن برین وجه است که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر گروه که خصومت
کردند در تبیان آورده که جبریل ع و میکائیل ع در صورت دو خصم نزد داود ع
آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود ع روزها را قسمت فرموده بود
روزی عبادت و روزی حکم کردی و روزی فرمودی و روزی بمهمات خاصهٔ
خود اشتغال نمودی روز عبادت بعبادتخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی او
ایستاده و مردم را از در آمدن بروی منع کردندی آن روز بصورت انسان
بخانهٔ داود ع آمدند و ملائکه بعبادتخانهٔ او بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذْ
تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی إِذْ دَخَلُوا چون
در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود ع و ایشان را دید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان
چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود ع
خَصْمَانِ دو گروهیم خصم یکدیگر بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کردند برخی از ما
عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی
وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا پس راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ
الصِّرَاطِ براه میانه که عدل است داود ع فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت
بدیگری کرده با داود ع گفت إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر منست
در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَلِيَ و مرا
نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ یک میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا نصیب من
گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و نکاح



که تعلل کنم در آن قَالَ گفت داود ع اگر حال بدین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ
بخدای که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع
کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که
بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که با هم خلط می‌کنند لَيَبْغِي هر آینه ستم
می‌کنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود می‌طلبند
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای
ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندک از ایشان در میان شریکان خود چون داود ع
این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی غایب شدند داود ع در تأمل
افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود ع أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را
درین حکومت تا متنبه گردد او در یافت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد
رَبَّهُ از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد در حالی که سجده
کننده بود وَأَنَابَ و بازگشت بخدای تم این سخن نزد امام اعظم رض سجدهٔ
عزیمه است و میگویند بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام
شافعی رض از عزایم نیست و از امام احمد رض درین سجده دو روایتست و این
سجدهٔ دهم است بقول امام اعظم رض و در فتوحات اینرا سجدهٔ انابت گفته
و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة الانوار لان داود ع سجد
شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر او را ذَٰلِكَ آنچه از و استغفار کرده
بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتیست بعد
از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکویی و بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را که
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا گردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفهٔ
در زمین رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیا
که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان
بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پی روی مکن هوای نفس را و آرزوهای او را
فَيُضِلَّكَ که گمراه کرده اند ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تم إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
که آنانکه يَضِلُّونَ گمراه می‌شوند و دور می‌مانند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
تم یعنی از دلایل که برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را
و برای آن روز کار نساخته اند در فواید السلوک آورده بنگر که پادشاهی چه
صعب کاریست که حضرت داود ع با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت بتحمل
اعباء چنین امری مامور و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب میشود که
فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بطریق معدلت و نصفت کن و داوری

برمنهج عدل و انصاف نمای و پای برجای حق نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس
بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة
الذهب میفرماید * نص قرآن شنو که حق فرمود * در مقام خطاب با داود * که ترا زان
خلیفگی دادیم * سوی خلقان از آن فرستادیم * تا دهی ملک را ز عدل اساس * حکم
رانی بعدل بین الناس * هر که را نه ز عدل دستور است * از مقام خلیفگی دور است *
آنکه گیرد ستم ز دیو سبق * عدل چون نخواندش خلیفهٔ حق * وما خلقنا السماء والارض
و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ارض و سماست باطلا آفریدنی
باطل یعنی اینها بعبث نیافریده ایم یعنی برای آنکه استدلال کنند برای بر قدرت کامله
و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی بناشد ظن الذین کفروا
بگمان آنانست که کافر شدند و بر آفرینش پی نبردند فویل پس وای للذین
کفروا مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند من النار از آتش دوزخ
آورده اند که کفار قریش مومنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از
شما عطا خواهند داد آیة آمد که ام نه چنانست آیا نجعل میگردانیم الذین آمنوا
آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کارهای ستوده کرده در جزا و عطا
کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران ام نجعل
المتقین یا می گردانیم پرهیزکارانرا کالفجار مانند بدکاران و نابکاران
یعنی نمیگردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن انزلناه فرو فرستاده ایم
الیک بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا اندیشه کنند
آیاته در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در حقایق و معانی آن ولیتذکر
و تا پند پذیر شوند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا لداود
و بخشیدیم مر داود را ع سلیمان فرزندی که آن سلیمانست ع نعم العبد
نیکو بنده بود سلیمان ع انه اواب بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای تع
در همه احوال آورده اند که سلیمان ع با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد دو
هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود ع با عمالقه غزا کرده بود هزار اسب گرفته
و میراث بسلیمان ع رسید و در معالم گوید اسپان دریایی بودند و پر داشتند
و دیوان از بحر برای سلیمان ع آوردند بر همه تقدیر سلیمان ع خواست که ایشانرا
تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شد و سلیمان ع بسبب آن
از وردی که در آخر روز داشت باز ماند همه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی
میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده شد علیه بر سلیمان ع بالعشی
بآخر روز الصافنات اسپان ایستاده بسه پای و بر کناره سم از قایمه چهارم
و این صفت پسندیده است در اسب الجیاد اسپان تیز رو و او بنظاره ایشان



مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی احببت بدرستی که
من برگزیدم حب الخیر دوستی مال بسیار یعنی اسپان بجدی که باز ماندم
عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود یعنی از وردی که در طرف آخر روز داشتم
حتی تا وقتی که پوشیده آفتاب توارت بالحجاب بپرده شب و گفته اند حجاب کوهی
سبز است محیط بکرهٔ زمین ردوها باز گردانید آفتاب را علی بر من و چون باز
گردانیدند فطفق پس در ایستاد و می سود شمشیر را مسحا سودنی بالسوق
بساقهای اسپان یعنی پی کرد ایشانرا والاعناق و بگردنهای ایشان یعنی
می برید سرهای ایشانرا و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آنرا در راه خدای تع
عز اسمه برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز است که
از سلیمان ع بواسطهٔ مطالعهٔ اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع
باذن خدای تع ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید
آفتاب را برای من حق سبحانه و تع فرمود تا آفتاب باز گردانیده شد و بموضع
وقت عصر آوردند تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلعم در
صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا حضرت سلطان اولیاء
علی مرتضی رض نماز گذارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رح در شرح
آثار خویش فرموده که روات این ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل
علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است
که دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان که قرص بدر را
بسر کرد خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان آورده اند که حق سبحانه
و تع سلیمان را ع پسری ارزانی داشت جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون
پدر ایشانرا بحوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند
سلیمان ع خبر یافت او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و از شر
ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد و او را بر تخت سلیمان ع افکندند
چنانچه حق سبحانه و تع خبر داد که ولقد فتنا سلیمان و بدرستی که ما آزمودیم
و از فتنه افکندیم سلیمانرا ع والقینا و انداختیم علی کرسیه بر تخت
او جسدا پسر او را جسدی بی روح سلیمان ع از آنچه کرده بود نادم شد
ثم اناب پس باز گشت بخدای تع و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر
خدا نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان ع بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف
بدنی بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر
نشود پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک اولی بی انگشتری
مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان ع نشست و باز

آن خاتم بدست سلیمان ع آمد بمملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نمود قال
گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من واقع شد از ترک
ادب وهب لی و ببخش مرا ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد و نشاید لاحد
مر یکی را من بعدی از پس تا چنین ملکی معجز من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون
صخر جنی در بحر الحقایق فرموده که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری هوس طلب آن نکند
و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز به نبوت از فتنه ایمن نتواند بود انک
انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده و هرچه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح
گفته سلیمان ع باعلام الهی دانسته بود که جهت آن بر این دعا جسارت نمود و آن بیت
که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان ع آن که مرا ملکی بخش که ظهور آن
بالفعل کسی را نسزد و نشاید چه بالقوت حضرت رسالت صلعم را آن ملک حاصل بود
چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول صلعم فرمود که عفریتی بمن ناگاه در آمد
تا نماز من بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن گردانید از وی تا او را بگرفتم و خواستم
که بر ستونی از ستونهای مسجد بر بندم تا بی بهره و نا امید بازگشت فسخرنا
له الریح پس رام گردانیدیم مر سلیمان را ع باد تا فرمان وی برد تجری و برود
بامره بفرمان او رخاء نرم خوش حیث اصاب هرجا که قصد کرده باشد
والشیاطین و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا کننده که در برابر او
عمارتها سازند وغواص و غوص نماینده در بحر تا بجهة وی استخراج جواهر کنند
واخرین و دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مقرنین باهم بسته فی الاصفاد
در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودندی برای وی کار کردندی و جمعی را که
مرده بودندی در بند کشیدندی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که
هذا اینچنین ملکی بتو دادیم عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس منت
نه بر هر که خواهی او امسک یا بازدار عطاء خود را از هر که خواهی بغیر حساب
بی حساب در منت و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست و بر آن محاسبه
نخواهی بود وان له و بدرستی که مر سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی
قربی است بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود
ملک عظیم که در دنیا داشته وحسن ماب و مرو راست نیکویی و بازگشت
یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده ما ایوب را ع اذ نادی
چون بخواند ربه آفریدگار خود را انی بانکه مرا مسنی الشیطان مس میکند
یعنی میرساند بمن رنج بنصب وعذاب و شر و الم و آنچنان بود که ابلیس شماتت
میکرد مر ایوب را ع که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شدائد
الم بر تو بازگماشت و گویند وسوسه میکرد او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون



آورد و برخی از وجوه شکایت ایوب ع در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی
دعاء او را اجابت فرمود جبرئیل ع بنزد وی آمد و مر او را گفت ارکض برجلک بزن
پای خود را بر زمین ایوب ع بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه از
تحت قدم او بجوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل ع فرمود هذا مغتسل این چشمه
گرم جای غسل کردن تست یا آبی است که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر بارد و شراب
آبی است سرد و آشامیدنی پس ایوب ع در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری
از وی محو شد و از چشمه دیگر بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمه
یکی بود بوقت خوردن سرد بود بوقت غسل کردن گرم ووهبنا له و بخشیدیم مر او را
یعنی عطا کردیم اهله کسان او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم ومثلهم معهم و مانند
ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر شدند که بودند رحمة منا بخششی که
فایض شد از ما وذکری و بر آن پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را
تا در بلا انتظار فرج کنند و پناه بحق سبحانه و تعالی عز شانه برند که رحمت الهی فرج
بصبر باز بسته اصبر فان الصبر مفتاح الفرج کلید صبر کسی را که باشد اندر دست
هر آینه در گنج مراد بگشاید بشام تیره محنت بسا ز و صبر غایی که دمیدم سحر از
پرده روی بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب ع زوجه او رحمة علیها الرحمة
والغفران سوگند خورده که او را صد چوب بزند چون تباشیر صبح صحة از افق رحمة
روی نمود و ایوب ع بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را راست
کند خطاب از حضرت عزت رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا
دسته از چوب یا ذخر یا حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فاضرب به پس
بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود
انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب را ع صابرا شکیبا در آنچه بنفس
و مال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده است ایوب ع انه اواب
بدرستی که رجوع کننده است بدرگاه بکلیه خود واذکر عبادنا و یاد کن بندگان
ما را ابراهیم ابراهیم خلیل ع واسحق و پسر او اسحق را ع ویعقوب و نبیره
او یعقوب ع اولی الایدی خداوندان دستها والابصار و دیدها مراد اعمال
شریفه و علوم نافعه است تعبیر آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت است در طاعت
و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستی که خالص گردانیدیم ایشان را
بخالصة بخصلتی پاک از شوایب معایب یا نعمت خالص از لوث مثالب که آن
ذکری الدار یاد کردن سرای آخرت است که نظر مطمح انبیا ع جز فوز بلقای حضرت
کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وانهم و بدرستی که این پیغمبران ع عندنا
نزدیک ما لمن المصطفین الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکانند واذکر اسمعیل و یاد

کن اسمعیل ذبیح را ع وَالْیَسَعَ والیسع ابن اخطوب را که خلیفهٔ الیاس ع بود وباخر خلعت
نبوت یافت وَذَا الْکِفْلِ وخداوندان نصیب اکبر را که پسر بن یعقوب بوده وصی پیغمبر را
که از قتل میکردند کفیل شده ودر تبیان فرموده که او پسر ایوب است ع و بعد
از پدر مبعوث شد بقوم از شام وخدای تعالی اورا ذا الکفل نام نهاد وبعضی او را
الیسع دانند که باشارت الیاس ع متکفل شد که با مر دین قیام نماید وبرین
تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَکُلٌّ وهمه
این نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْیَارِ از کزیدگان هٰذَا این خبر انبیا ع
ذِکْرٌ سبب یاد کرد است ترا ای محمد صلعم وقوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِینَ وبدرستی
که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ ونیکویی بازکشت است وبازکشتی نیکو که
آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت است درحالتی که کشاده شده باشد
مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّکِئِینَ وایشان
تکیه زدگان بر تختها فِیهَا در آن باغها چنان متنعمان برای راحت یَدْعُونَ
فِیهَا می خوانند در آن بوستانها بِفَاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ میوهٔ بسیار را چه
تفکه برای تلذذ است وتغذی بجهة تحلل وآنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم
بفواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ ودیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ
ونزدیک ایشان باشد قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر
شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ هم زادان یعنی همه ایشان در یک سن وگفته اند
تمام زنان بهشت در سن متساوی باشند مجموع سی وسه ساله وبعضی بر آنند
که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یکرا
بر دیکری فضل نبود دران تا طبع بفاضله کشد واز مفضوله متنفر کردد
هٰذَا کویند ملائکه بهشتیان را که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده بودید بآن لِیَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت
وفرح کویند إِنَّ هٰذَا بدرستی که آنچه ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه
روزی ماست حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِنْ نَفَادٍ
هیچ کمی وانقطاعی هٰذَا اینست آنچه بهشتیانرا وَإِنَّ لِلطَّاغِینَ وبدرستیکه
مر نافرمانان یعنی کافرانراست لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازکشت یعنی بازکشتی که آن
جَهَنَّمَ دوزخ است یَصْلَوْنَهَا درآیند دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرام
کاهی است دوزخ هٰذَا عذاب اینست فَلْیَذُوقُوهُ پس باید که بچشید آنرا
حَمِیمٌ آن آب کرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد روی را بسوزد
وچون بخورند روده ها پاره شود وَغَسَّاقٌ وزمهریر که دوزخیانرا به برودت
بسوزد چنانچه که آتش بحرارت می سوزاند وکویند غساق چیزی کونده کویند بلغت



ترک وابن جا مراد دیم است که از کوشت وپوست دوزخیان واز فروج زانیان
سیلان میکند آنرا جمع کرده بدیشان می خورانند وَآخَرُ وایشانرا عذابی
دیکراست مِنْ شَکْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این
عذاب کونا کونست اما همه متشابه یکدیکراند در تعذیب وایلام آورده اند که چون
رؤسای کفار بدوزخ درآیند بتبعهٔ ایشانرا نیز با ایشان درآرند وملائکه رؤسارا
کویند هٰذَا فَوْجٌ این کروه مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ درامدگانند در دوزخ برنج وسختی
با شما ایشان کویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحب مباد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستیکه
ایشان صَالُو النَّارِ درامدگانند در آتش بشومی عملهای خود چنانچه ما درآمده
ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان میکویند رؤسا مر متابعان خود را نفرین
کنند به لا مرحبا وچون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا کویند بَلْ
أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِکُمْ مرحبا مباد شما را وشما بدین نفرین سزاوارترید
أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای ما که مارا اغوا کردید
بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ
آنکاه تابعان دیکر باره قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که
فرا پیش داشت برای ما هٰذَا این کفر وضلال ما ومارا از راه حق بلغزانید
فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِی النَّارِ در آتش
یعنی آن مقدار عذاب که دارد او را دو چندان کن وگفته اند حیات وعقارب
دوزخ را بدیشان کمارد وَقَالُوا وکویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا
چیست مارا که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا کُنَّا مردانی را که بودیم
نَعُدُّهُمْ می شمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان ومردودان
در موضح آورده که کفار قریش در دوزخ نکرند وفقرای مسلمانان چون
عمار وصهیب وخباب را رض نه بینند کویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِیًّا استفهام
برای تقریر است یعنی ما ایشانرا کرفتیم مهزوٴ بهم وبا ایشان استهزا وسخریه
کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یاد آورده اند ومیل
کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا
در آثار آمده که حق سبحانه وتعالی آن کروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد
تا کفار ایشانرا ببینند وحسرت ایشان زیاده شود إِنَّ ذٰلِکَ بدرستی
که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست ودرست است
تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ چنک وجدل کردن اهل دوزخ وماجرای ایشان قُلْ
بکو مشرکانرا إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام وترساننده از عذاب
خدای تعالی وَمَا مِنْ إِلٰهٍ ونیست هیچ خدایی سزاوار پرستش إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ

مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ
قهر کننده که بنای آمال را بتواصف اجال در هم شکند با کثرت متوهم و کثرت بی اعتبار را
فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد غیرتش غیر در جهان
نگذاشت وحدتش رسم این و آن برداشت کم شود جمله ظلمت و پندار نزد انوار واحد
قهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان
ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری
که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ نَبَأٌ بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبة
روز قیامت عَظِيمٌ چیزی بزرگست أَنْتُمْ شما عَنْهُ از آن مُعْرِضُونَ روی
گردانندگانید از غایت غفلت یا نبوت من شأنی بزرگ دارد و شما از آن اعراض
می نمایید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی
مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروه برتر یعنی ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ
آنگاه که گفت و شنود می کردند در شأن آدم ع که اتجعل فیها الآیة پس بر نبوت
من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه ملائکه و آدم ع بیان میکنم بر وجهی که
در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و سماع از استادی إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ
وحی کرده نمیشود بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ
بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون
گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي مر فرشتگان را که من خَالِقٌ آفریننده ام
بَشَرًا بشر تو آدمی را مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است ع فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون
تمام کنم خلقت او و قالب او بنحو بر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِنْ
رُوحِي از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف اضافت
جهة طهارت و نظافت ملخص سخن آنست که چون روح بقالب وی در آورده و مهیا
کرده فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کننده شما
از جهة تکریم و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتگان
همه ایشان بتمام مر آدم را ع بعد از نفخ روح در و إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس ملعون
که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت
بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه و تعالی
که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی
لِمَا خَلَقْتُ مر آنچه را که بیافریدم بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر دست برای
تحقیق اضافت خلقت اوست بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم مر بی
توسط مادر و پدر و در انوار آورده که ذکر یدی تنبیه است بر مزید قدرت در
آفرینش آدم ع و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات



فرموده که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین منوال تاویل آدم را
هیچ شرفی ثابت نشود پس لابد است از آنکه یدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف
آدم ع بر حمل نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم ع جامع هر دو صفت است می نماید
و در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع
صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و از قهر خالی باشد بعضی
جلالیت اند و برخی جمالیت تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی
نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطف است و شیطان
مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت سجود داشته و
درین معنی گفته اند آمد آیینه جمیله روی همچو آیینه کرده جلی گشت آدم
جلالت این مرآت شد عیان ذات و جمله صفات مظهر گشت و کلی و جامع
سر ذات صفات از لوامع القصه حضرت عزت با ابلیس گفت چرا سجده نکردی
مخلوق بیدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق آن أَمْ كُنْتَ
یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شوخ نابجه اختیار
کرده قَالَ گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آن مخلوق پس وجه خیریت بیان
میکند خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و در و لطافت و نورانیت
وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در و کثافت ظلمانیست
و درین قیاس خطا کرد و شمه از آن در سوره اعراف مذکور است و در کشف الاسرار
فرموده که آتش سبب فرقتست و خاک وسیله وصلت از آتش گسستن آید
و از خاک پیوستن آدم ع که از خاک بود بر پیوست تا خلعت ثم اجتباه یافت
ابلیس که از آتش بود بگسست تا بقر بود فاهبط منها مردود گشت روز شوریده
با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ
بر وزد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها
ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی و اشنای قرب لم یزل
که بودی ای خاک چه خوش طینت قابل داری کلها لطیفست که در دل داری
در مخزن کنت کنز هر نقد که بود تسلیم تو کرده اند در دل داری قَالَ گفت خدای
تعالی ابلیس را بعد از دعوت خیریت او فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت
یا از آسمان یا صورت ملائکه فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده از رحمت
و دور شده از رتبه کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستی که بر تست لَعْنَتِي راندن
و خشم من إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای پروردگار من
فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده چون براندی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته
شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ گفت خدای

که بدرستی تو من المنظرین از مهلت دادکانی الی یوم الوقت المعلوم تا
روزی که در وقت معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قال
فبعزتک گفت ابلیس که بغالبیت وقهر توسوگند که بهر وجه که توانم
لاغوینهم هر اینه گمراه کردانم اولاد آدم اجمعین همه ایشانرا الا عبادک
مگر بندگان تو منهم المخلصین از ایشان پاک شدگان از الواث شرک وعصیان
قال گفت خدای تعم فالحق والحق پس راستی ودرستی از منست اقول ودرست
وراست میگویم لاملان جهنم هر اینه پر سازم دوزخ را منک از تو
وممن تبعک واز آنها که پی روی تو کنند منهم از آدمیان ودیوان
اجمعین همه ایشان قل بگوای محمد صلعم ما اسئلکم نمی خواهم شمارا
علیه بر تبلیغ وحی واداء رسالة من اجر هیچ مزدی وما انا ونیستم من
من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی
ظاهر کنند که ندارند وصاحب کشاف رض آورده که در خبر است که متکلف
سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند باکسی که برتر از وست دوم آنکه می خواهد
که فرا گیرد آنچه یا فتن آن نه مقدور اوست سوم گوید چیزی نداند ان هو
نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیانرا از جن وانس
ولتعلمن نباه وبدانید باشد خبر قرآنرا یعنی آنچه در وست از وعده ووعید
یا بدانند خبر حضرت محمد صلعم وصدق سخن او بعد حین بعد هنگامی
که آن حین موتست یا قیامت یا وقت ظهور اسلام سورة تنزیل بسم
الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر حضرت محمد صلعم من الله
از خداست العزیز خداوند غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا
انزلنا بدرستی که ما فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتابرا که
قرآنست بالحق براستی یا برای بیان واثبات حق فاعبد الله پس بپرستید
خدایرا مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش
خود را مخاطب حضرتست صلعم ومراد امتست که مامورند بانکه طاعت خود را
از شرک وریا خالص دارند الا لله بدانید که خدای راست الدین الخالص پرستیدن
پاک از شرک یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفردست
بصفات الوهیت والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای تعم
اولیاء دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشانرا اعم
از ملائکه واصنام وغیر آن ومیگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشانرا
الا لیقربونا مگر برای آنکه مارا نزدیک کنند الی الله بخدای تعم زلفی
نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا تا شفاعت ایشان منزلت یابیم



ان الله یحکم بدرستی که خدای تعم حکم میکند بینهم میان این دو مشرکان فیما
هم فیه در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند از معبودان
یعنی امروز یکی ملک را پرستش میکند چون بنی ملیح ویکی بشر را چون یهود و
نصاری وهمچنین نجوم وعجل وشجر وحجر وآتش را می پرستند هر یک را مدعا
آنکه معبود او حق است وباقی باطل پس حق سبحانه وتعم روز قیامت میان سه
ایشان حکم کند وبطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا یهدی بتحقیق که
خدای تعم توفیق وهدایة ندهد من هو کاذب کفار آنکس را که او دروغ گویست
ومیگوید آلهه شفاعت خواهند کرد وکفار ناشناس که منعم حقیقی را انکار
می نماید لو اراد الله اگر خواستی خدای تعم ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی
چنانچه ایشان گمان برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می
آفریند ما یشاء از آنچه خواستی از اعز اشیا واحسن آن واکمل که بنون اند
نه از انقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست ومیان والد ومولود
مجانست شرطیست پس او را فرزند نبود سبحانه پاک است او از اتخاذ ولد
هو الله الواحد اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثل است باما
سوی القهار قهر کننده ودرهم شکننده توهمات وتصورات اهل شرک
خلق السموات والارض بیافرید آسمان وزمین را بالحق براستی نه بباطل وبازی
بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت واطوار حکمت تعبیه است
تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل
مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق آسمان وزمین خطی که فاعتبروا
منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز بپوشیده
ظلمت آن نور این را می پوشد ویکور النهار ودر می آرد روز را علی اللیل
بر شب وشعله روشن آن تاریکی این را مختفی میسازد یا در می افزاید از شب
بروز واز روز بشب وسخر الشمس والقمر ورام کرد آفتاب وماه را تا سیر می کنند
بفرمان او کل یجری هر یک از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمانی نام
برده که منتهی دوره است در سیر روزانه وهر ماهه یا بوقت انقطاع سیر او یعنی
در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدای است غالب بر همه چیزها ومجموع
مکونات مغلوب ومقهور وی اند الغفار آمرزنده که سلب این نعمتها
نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرک ومعصیت از ایشان خلقکم
بیافرید شمارا ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تن تنها که آدم است
ثم پس خبر دهد شمارا آنکه جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنس او یا از استخوان
پهلوی چپ او زوجها زن او یعنی حوا را وگفته اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر

او حوا را بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ در چهارپایان
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان
نفع میگیرید صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد يَخْلُقُكُمْ
می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ
آفرینشی پس از آفرینشی یعنی نطفه را علقه می سازد و از مضغه انکه عظام
عادی پس استخوان پوشید بلحم چون جسد بود فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی
که ظلمت مشیمه و ظلمت بطن ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ انکه این فعلها میکند خدایست
پروردگار شما لَهُ الْمُلْكُ مرور است پادشاهی مطلق که زوال و فنا بروراه نیابد
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس کجا برگردانیده
می شوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل
مکه فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است عَنْكُمْ از ایمان
و پرستش شما وَلَا يَرْضَى و نمی پسندد و نمی شاید لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان
خود را بکفر و عدم رضاء او بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود بدو بلکه نمی
پسندد بلحوق ضرر آن را به بنده وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت توحید
یا شکر گویید بر نعمت دعوت محمد صلعم يَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آن مر شما را از برای که
سبب فلاح شماست وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار
گناه نفس دیگر را بلکه هریک بردارنده وزر خود باشد ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پرور
دگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه بودید عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ
بدرستی که او عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابوحذیفه بن مغیره
ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا
إِلَيْهِ بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم
ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزدیک خود
و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ آنچیزی را که بود می خواند
خدا را بکشف و دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند
یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا و گردانید برای خدای
تعالی همتایان یعنی بتان را شریک می سازد در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمان را
عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای تعالی که اسلامست قُلْ بگوی ای محمد صلعم مر کافر را تَمَتَّعْ
بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است
یعنی بمستمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اصحاب



دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت محقر است پس میفرماید
که آیا این چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکه او قَانِتٌ فرمان بردار بیست چون
صدیق رض یا فاروق رض یا عمار یا سلمان یا عبدالله مسعود و اشهر آنست که ذی
النورین رض و بر هر تقدیر قانت یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظبت بر مراسم
سرافکندگی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مرخدا را
وَقَائِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ میترسد از عذاب آن سرای
وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری
طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد
کعبه خوف طوف میکند و ساعتی بسوی رجا سیر می نماید و مرغ ایمان جز بدین
دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المومن و رجاءه
لاعتدلا ، گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنه داری ز فیض
رحمتش دل بر مدار ، یک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش پس
خوشدل که لطف اوست بیرون از شمار قُلْ بگوی ای محمد صلعم هَلْ يَسْتَوِي
آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه ندانند یگانگی چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل قدرت من أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان
خردهای خالص از آلودگی وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگوی ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا
آنانکه گرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانراست که نیکو کردند بکلمه شهادت فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
در دنیا حَسَنَةٌ مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا مر آن راست که احسان
نمودند بالتزام طاعات درین دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنانرا
که متصف شدند باخلاق آلهی که روشنی دل است و تازگی روی و ثنای جمیل
درین جهان یا آنانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست درین دنیا
که شهود انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی علما این آیه در شان
مهاجران حبشه است چون جعفر ابی طالب رض و اصحاب او پس لاجرم بهجرت
تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کردند احتیت از اعدا و تخلصا از بلاء ایشان
وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای تعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است مرکسی را که
اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشود الصَّابِرُونَ صبر
کنندگان بر مفارقت یا کربت و غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُمْ
مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب از
احاطه بآن عاجز باشد در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابر را بعرصات

قیامت آرند نه براي ایشان میزاني نصب کنند و نه دیواني وضع نمایند بلکه
بر ایشان فرو ریزند مزدهاء ایشانرا بیحساب و کار ایشان بدرجه رسد که
اهل عافیت که در دنیا با المی و ستمی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی
اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساخته بودندي تا امروز با اهل بلا درین سلک
آمدندي * تو مبین رنجوري غم دیدکان کاندران رنجند از بکزیدکان هر
کرا زان زخمها غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده اند که کفار
مکه حضرت محمد صلعم را کفتند ترا چه بران میدارد که احداث کني آیینی را که
مخالف روش ماست آخر در نکر ملة پدر و جد خویش و سادات قوم خود که همه
عبادات لات و عزي میکرده اند تو نیز بهمان کیش در آي و بیاساي
آیة آمد قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بکو بدرستی که من مأمور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ با نکه
پرستم خدا را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاك کننده براي دین او از شرك یعني موحد
باشم و داعي بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَنْ أَكُونَ با نکه
باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول کردن نهادکان از ین امت زیرا که من پیشتر
ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بکو دیکر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من مي
ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي انکه عاصي شوم در پروردکار خود و شرك آرم و دین
شما کیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزي که بزرکست احوال و بسیارست
قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بکو خدا را پرستش میکنم مُخْلِصًا پاك کننده لَهُ
براي او دِينِي کیش خود را از شرك یا خالص سازنده عمل خود را از ریا
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس پرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ بجز خداي
امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بایة السیف منسوخ
شده آورده اند که مشرکان بعد از سماع این اجوبه کفتند اي محمد صلعم زیاده
کردي در مخالفت دین پدران خود این آیة نازل شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ
بکو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ
در نفسهاي خود که کمراه کشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضه فرموده که حق سبحانه و تعم
براي هر انساني منزل و اهلی در بهشت آفرید پس هر که فرمان برد خدا را
و رسول او صلعم به بهشت در آید منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرماني
کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او را بدیکري دهند که مطیع باشد پس
کافران روز قیامت زیان دارنده منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که
آنست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده
نماند لَهُمْ مر زیان کاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ



النَّارِ سایه بانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایه
بانهاست جمعي دیکر را که در درکه زیرتر از ایشانند و مقرراست که هر درکه
از همه زیرتر منافقانست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظل مهاد است
و ذکر ظل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد
يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ مي ترساند بآن خداي بندکان خود را يَا عِبَادِ
اي بندکان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من پس متعرض مشوید موجبات
خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعي بوحدانیت آفریدکار جل شانه
اقرار کردند وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا و آنانکه بیك سو رفتند از
شیطان یا بتان یا کهنه یعني از هر چه بیرون خداي تعم پرستند آنرا وَأَنَابُوا
و بازکشتند إِلَى اللَّهِ بفرمان خداي تعم بتمامي روي دل بحق آوردند لَهُمُ
الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژده در دنیا بر زبان ملائکه بوقت موت و در
عقبي بمغفرت کناهان و جنت جاویدان در اسباب نزول آمده که چون
صدیق رضه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلعم سرافراز شد شش تن از
عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و وقاص و عبد الرحمن
عوف با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنان
کرا او ره نمود رایحه صدق و استشمام نموده مسلمان شدند در باره ایشان
شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندکان مرا الَّذِينَ آنانکه
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند کفتار مکر فَيَتَّبِعُونَ پس پیروي مي نمایند
أَحْسَنَهُ نیکوترانرا مراد از احسن نیکو چرا و همه احسن بوده و کفته اند
استماع قول و اتباع احسن آن عموم مي دارد و مراد از قول قرآنست و احسن او
محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در احقاق آورده
که در قرآن مقابح اعدا و ممادح اولیاست ایشان متابعت احسن مینمایند
که مثلا طریقه موسی استماع دون سیرت فرعون و علی هذا در لباب کفته
که مراد از قول سخناني است که در مجالس و محافل کذرد و اهل متابعت احسن
آن اقوال اختیار میکنند در ایشان و در امثال آمده خذ ما صفا دع
ما کدر قول کس چون بشنوي در وي تأمل کن تمام صافي او بردار و درد
وي را رها کن والله اعلم در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از خدا و ملك
و انسان و شیطان و حضرت عزت بجود و بتبتل الیه تبتیلا پس بندکان
خالص آنانند که احسن احوال اکه خطاب رب الارباب است از زبان حضرت
رسول صلعم استماع نموده پي روي کنند أُولَٰئِكَ آن کروه که متابع سخنان
نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خداي تعم ایشانرا بمنزل

مقصود واولئك هم وآن گروه ایشانند اولوا الالباب خداوندان
عقول صافیه از شوایب اوهام افمن حق آیا آنکسی که واجب شد علیه
براو كلمة العذاب کلمهٔ وعید که مشیر است بعذاب چون لاملأن جهنم
وهؤلاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این
کلمه افانت آیا تو ای محمد صلعم تنقذ میرهانی من فی النار آنراکه
در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را مؤمن سازی و از عذاب باز
رهانی در تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیانرا
باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب است و پسرش
عتبه لكن الذين اتقوا ربهم لیکن آنانکه بترسیدند لهم مر
ایشان است غرف منزلهای بلندتر در بهشت من فوقها از زبر آن
غرفها غرف غرفهاء دیگر بلندتر مبنیة بنا کرده شده مستحکم
باشد منازلی که در زمین بنا کنند تجری می رود من تحتها الانهار
از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرد خدای تع وعده
کردنی لا يخلف الله الميعاد خلاف نکند خدای تع وعدهٔ خود را الم
تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای تع انزل فرو فرستاد من السماء از آسمان
ماء آبی یعنی باران فسلكه پس در آورد آن آب را ینابیع فی الارض
از چشمها که در زمین است و در کاریزها ثم يخرج به پس بیرون می
آرد بدان آب زرعا کشت زارها مختلفا الوانه مختلف رنگهای او
و چون اخضر و احمر و جز آن یا جدا جدا اجناس او که گندم و جو و کنجد و امثال
آن ثم يهيج پس خشک میشود آن زروع بعد از سبزی فتراه پس
می بینی آنرا مصفرا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثم يجعله حطاما
پس گرداند خدای تع آنرا حطاما ریزه ریزه و درهم شکسته ان فی
ذلك بدرستی که در انزال باران و اخراج گیاه لذكرى هر آینه یاد کردنی
است لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یاد دادن بندیست مر
خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بر آن اعتماد
ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بذبول نهد و بلای حوادث
در روده شده عرصهٔ تلف گردد * بود مال دنیا چو آن سبزه زاد که پس
تازه یعنی بفصل بهار چو بروی وزد تند باد خزان یکی برگ سبزی نیابی
در ان افمن شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدای تع صدره
للاسلام سینهٔ او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام
و متابعت سید انام صلعم باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول حق تنگ است



پس آن کشاده سینه فهو على نور پس او بر روشنی معرفت است من ربه از
پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در
شان حضرت امیر المؤمنین علی و حمزه است رض که حق سبحانه و تع دل
ایشانرا بنور معرفت روشن کرد پس اما با بولهب و فرزندان وی ادب
او گفت فويل پس شدت عذاب للقاسية قلوبهم مر سخت دلان
راست که دلهاء ایشان اعراض کننده است من ذكر الله از یاد کردن
خدای تع یا خالی از آن اولئك آن گروه غافلان و سنگدلان فی ضلال
مبين در گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهمی دارد
ظاهر است از حضرت رسالت صلعم مرویست که علامت شرح صدور نشان
کشادگی دلست و باز گشت بدار الخلود یعنی توجه باخرت و پهلو تهی کردن
از دار الغرور یعنی پرهیز کردن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از
نزول آن و عزیزی در این معنی فرموده است * نشان آن دلی کز فیض
ایمانست نورانی توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی ز دنیا روی
گردانیدن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید بود بتوان شد بآسانی
آورده اند که صحابهٔ کرام رض از حضرت سید انام صلعم استدعا نمودند که
لو حدثتنا چه شود که برای ما سخنی فرو آید و کام طوطیان ارواح مستمعانرا
بحدیث از لب شکربار شیرین گردانند * سرها به حیات ابد اهل
ذوق را در لب حکایت از لب شکر فشان است آیه آمد که الله نزل
خدای تع فرستاد احسن الحديث نیکوترین سخنی را که هست كتابا
متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و مشابه بعضی است
در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است
و در ان تناقض اختلاف نیست مثانی دوباره و دو تو کرده یعنی
مشتمل است بر مزدوج درجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت
و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تقشعر منه میلرزد از و یعنی
از خوف وعید که در وست الجلود الذين پوستهاء بر تنهاء آنانکه
يخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود ثم تلين پس نرم میشود
و آرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای ایشان الى ذكر الله
بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت امام قشیری فرموده که لرزه از ان هیبت
الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و گفته اند که لرزه و آرام باشاد
قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار که
تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راهست و تلین جلودهم وقلوبهم

سمت نواختگان لطف الله **ذلك** آن كتاب قرآن **هدى الله** راه نمودن
خداست يعني ارشاد بنده خلق را از خداي تعالي **يهدي** راه مي نمايد **به** بوي
**من يشاء** هر كرا خواهد **ومن يضلل الله** وهر كرا فرو گذارد خداي تعالي هر آينه در
وادي ضلالت افتد **فما له** پس نيست مر ورا **من هاد** هيچ راه نماينده
كه از سر گرداني خلاص دهد **افمن يتقي** آيا كسي كه بپرهيزد **بوجهه**
بروي خود **سوء العذاب** از بدي وشدت عذاب يعني زبانه آتش **يوم**
**القيمة** روز رستخيز باشد چون كسي كه ايمن بود از عذاب ودر راحت
كذرانند ودر وسيط از كلبي نقل ميكند كه مراد ابو جهل است كه او را بدوزخ
برند دستها بر گردن بسته واو بروي خود خواهد كه از آتش بپرهيزد
**وقيل للظالمين** وگويند مر ستمكاران را **ذوقوا** بچشيد **ما كنتم تكسبون**
آن چيزرا كه وبال بود وميكرديد از تكذيب حضرت پيغمبر صلعم **كذب**
**الذين** تكذيب كردند آنانكه بودند **من قبلهم** پيش از كفار مكه
پيغمبران خود را **فاتيهم العذاب** پس آمد بديشان عذاب الهي **من حيث**
**لا يشعرون** از آنجا كه نمي دانستند وتوقع نداشتند **فاذاقهم الله** پس
بچشانيد ايشانرا خداي تعالي **الخزي** خواري ورسوايي **في الحيوة الدنيا**
در زندگاني دنيا بقتل وسبي وجلا ومسخ وخسف **ولعذاب الاخرة** وهر
آينه عذاب سراي ديگر كه براي ايشان آماده شده **اكبر** بزرگتر است
از عذاب دنيا **لو كانوا يعلمون** اگر هستند كه بدانند كه عبرت گيرند
وخود را از عذاب باز رهانند **ولقد ضربنا** وبدرستي كه ما بيان كرديم
**للناس** براي آدميان **في هذا القرآن** درين كتاب كه قرآن است **من**
**كل مثل** از هر مثلي كه بكار آيد در امر دين **لعلهم يتذكرون** شايد كه
ايشان پند پذيرند بدان وآن قرآن را فرستاديم **قرآنا عربيا** قرآني بلغت
عرب **غير ذي عوج** نه خداوند كجي يعني بي عيب وبي خلل وبي تناقض
وفقيه ابو الليث باسناد خود از ابن عباس رض آورده كه غير مخلوق وبر هم تقدم
منزل گردانيد **لعلهم يتقون** شايد كه ايشان بسبب تامل در معاني آن
بپرهيزند از كفر وتكذيب **ضرب الله** بيان كرد خداي تعالي **مثلا** مثلي
براي شرك وموحد وآن مثل كدام است **رجلا فيه شركاء** مردي كه در وي
انبازان يعني بنده باشد كه چند تن خواجه در وي شريك باشند **متشاكسون**
شريك بدخوي وناسازگار وهر يكي اورا بكاري فرمايند وهيچ كدام
با تمام نتوانند رسانيد وهيچ يك از وي راضي نباشند **ورجلا سلما لرجل**
ومردي باز رسته وسالم شده از انبازان براي مردي يعني غلامي كه او را



يك خواجه باشد واو را خشنود تواند ساخت **هل يستويان مثلا** آيا مساوي
باشند اين دو بنده از روي مانندگي وبي شك نباشد چه يكي بتنازع
خواجگان در مانده باشد وهمه را از وي ناراضي ودويكري از تجارت شركان سالم
بود وخداوند از وخشنود واول مثل مشرك است كه دل خود را بعبادت
هر يك از معبودان خود متفرق ساخت متوزع الضمير وپريشان خاطر
وثاني مثل موحد است كه نپرستد ودوست ندارد غير خدا را وبجز او
اميد ندارد ◦ يك يار پسند كن چو يك دل داري **الحمد لله** همه
ستايشها مر خدا را كه در خداوندي شريك ندارد **بل اكثرهم** بلكه بيشتر
مردمان **لا يعلمون** نمي دانند مالكيت او را على الاطلاق آورده اند كه
كفار مي گفتند نتربص به ريب المنون چشم ميداريم كه محمد صلعم بميرد
واز وي باز رهيم حق سبحانه وتعالى فرمود **انك** بدرستي كه تو اي محمد صلعم
**ميت** مرده خواهي شد **وانهم** وبدرستي كه مشركان **ميتون** زود
بميرند پس انتظار ايشان مرگ ديگرانرا با آنكه خود از مرگ ايمن نيستند
عين جهالت است **ثم انكم** بدرستي كه شما اي مؤمنان وكافران
**يوم القيمة** روز رستخيز **عند ربكم** نزديك آفريدگار خود
**تختصمون** خصومت كنيد در امر دين وحجت شما را باشد بر ايشان
وگفته اند اختصام عام است كه بعضي مردمان با بعضي مخاصمه كنند در
قضاياء دنيوي وهر كس بحق خود برسند **فمن اظلم** پس كيست ستمكار
تر **ممن كذب** از كسي كه دروغ گويد **على الله** بر خداي تعالى واورا زن
وفرزند وشريك نسبت دهد **وكذب بالصدق** ودروغ شمرد سخن راست
كه قرآن است **اذ جاءه** چون بيايد بوي وگفته اند مراد ذي الصدق
يعني حضرت محمد صلعم چون بوي آيد تكذيب كنند **اليس** آيا نيست يعني
هست **في جهنم** در دوزخ **مثوى للكافرين** منزل ومقام ناگرويدگانرا
**والذي** وآنانكه **جاء بالصدق** بسخن راست **وصدق به** وآنكه
راست شمرد آنرا **اولئك** آن گروه **هم المتقون** ايشان پرهيزگارانند
آرنده جبرئيل است كه قرآن بياورد ومصدق حضرت محمد صلعم كه تصديق
نمود وبقبول تلقي فرموده وگويند جايي پيغمبر صلعم ومصدق وصديق
ودر تبيان از مجاهد نقل ميكند كه مصدق حضرت امير المؤمنين شاه مردان
علي دم الي يوم القيام وگفته اند همه مؤمنان مصدق اند **لهم** مر ايشانرا
**ما يشاؤن** آنچه خواهند وتمنا كنند از نعمت وكرامت **عند ربهم**
نزديك پروردگار ايشان **ذلك** آنست **جزاء المحسنين** پاداش نيكو

کاران یعنی اهل تصدیق وحق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد
عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند که سؤال برای مبالغه است یعنی
هرگاه که می‌پوشد بدترین بپوشیدن اولی ویجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم
مزد ایشان باحسن الذی به نیکوتر آنچه کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که
آن ایمانست وگفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و فرو دباقی عملهای ایشان
بدان دستور عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده عبده
بندهٔ خود را یعنی محمد صلعم که معایب آلهه باطله کافرانرا می گفت ایشان گفتند چنین
مگوی مبادا که خدایان ما ترا آسیبی رسانند وحال تو بتباهی انجامد حق سبحانه وتعالی
فرمود که ویخوفونک و می ترسانند ترا مشرکان بالذین بآنکه می پرستند من
دونه بجز خدای تعالی ومن یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای فما له پس نیست
آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که براه آرد ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای
تعالی تا جزاء وی بیند فما له پس نیست آن راه یافته را هیچ من مضل گمراه کننده
که از راه بیفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان
ذی انتقام خداوند کینه ستاننده از کافران ولئن سألتهم و اگر تو پرسی از
مشرکان مکه که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن
الله هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لایح هست و تفرد او بخالقیت
قل بگو افرأیتم آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که می خوانید من دون الله
بجز خدای تعالی یعنی بتانرا که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر
بسختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره دفع کنندگان
مر آن سختی را اگر خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة و یا اگر خواهد و اراده کند
بمن راحتی و منفعتی هل هن ممسکات رحمته آیا باشند آنان ممسکات رحمة
و باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رح گوید که حضرت پیغمبر از ایشان این
سؤال کرد و ساکت شدند حق تعالی فرمود که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا
خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه بروی نه بر غیر او فلیتوکل المتوکلون
توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز می گذارند تو با خدای خود انداز
کار دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل
کنید علی مکانتکم برای حالها که دارید که از روی توکل انی عامل من عاملم بر حالتی
که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که از ما و شما
که بیاید عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کرداند ویحل علیه عذاب مقیم و فرود
آید بوی عذاب مقیم یعنی عذابی همیشه و سوسه و خزی یکی علیه دلیل آن دیگری بود
وحق سبحانه وتعالی رسوا کرد دشمنان آن حضرت را صلعم در روز بدر و جمعی از ایشان



بدست مؤمنان کشته گشتند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند
این سر بباد داده آن دستها بر بند انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم
الیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای مردمان بالحق بسبب
بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی پس
هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه پس مر ورا ست
فایدهٔ آن ومن ضل و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل
پس جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن بروست
وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگهبان تا نگذاری که در
ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه تو
نیست مگر بلاغ الله یتوفی الانفس خدای تعالی قبض میکند نفسها را حین موتها
هنگام موت ایشان والتی لم تمت و فرو میگیرد نفسهایی را که نمرده است
فی منامها در خواب او امام محیی السنه در معالم آورده که آدمی را دو نفس
است نفس حیاة و نفس تمیز در موت که نفس حیاة مفارقت میکند نفس تمیز
نیز زایل میگردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس
حیاة زوال نمی یابد و در احقاف از ابن جبیر رض نقل میکند حق تعالی جمع میکند
ارواح احیا و اموات را تا با یکدیگر آشنایی را نشان می دهند فیمسک التی
پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قضی علیها الموت قضا
کرده است برو مرگ ویرسل الاخری و می فرستد دیگر نفوس را از آن زندگان
است با بدان ایشان الی اجل مسمی تا وقتی نامبرده که اجل برسد و نزد جمهور
مفسران امساک و ارسال مر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشند
ان فی ذلک بدرستی که در توفی و نگاه داشتن لآیات هر آینه علامتهاست
بر کمال قدرت لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مثابه
نوم است و احیا که مماثلست بیقظه و در توریة مذکور است که ای فرزند آدم
چنانچه در خواب می روی میمیری و چنانچه بیدار می شوی بر انگیخته شوی و کافران
بدبخت در این تأمل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز
خدای تعالی شفعاء شفیعان که ایشانرا از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا
بگو آیا شفاعت کنند اگر چه باشند که هیچ گونه لا یملکون مالک نشوند شیئا
چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را
یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند
قل لله الشفاعة بگو مر خدایراست شفاعت جمیعا همهٔ آن یعنی حکم آن نزد
اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر ورا ست

پادشاهی آسمانها و زمین ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد
روز قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ یگانه یگانه بی ذکر
آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمند و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ
دلهاء آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدیگر سرای وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ
و چون یاد کرده شوند آنکه معبودان ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه و فرحناک شوند بجهة فراموشی از حق و مشغول
بباطل اما کار مؤمن برعکس اینست از یاد خدای تعالی شادان و بذکر ما سوی غمگین است
نامت شنوم دل از فرح زنده شود فال من از اقبال تو فرخنده شود از غیر تو هرجا
نحز ایدر عیان خاطر هزار غم پراکنده شود قُلِ اللَّهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمین عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا
أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِيمَا كَانُوا فِيهِ
در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِيعًا
همه آن وَمِثْلَهُ و مانند آن همه مالها مَعَهُ با آن لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند بآن
یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ و ظاهر شود ایشانرا از خدا مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه
نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان
رتبه قرب یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شوند و رای پنداشت ایشان
چیزی بدیشان رسد یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند
که سبب چیست فرمود که می ترسم که چیزی ظاهر کرده که من آنرا در حساب
نمی داشتم و از سفیان ثوری منقولست که چون این آیه خواندی گفتی ویل
لاهل الریاء ✤ پنداشت مرا بی که عملهای نکوست مغزی که بود خلاف
کار دوست چون پرده ز روی کار برداشته گشت برخلق عیان شد که نبود
الا پوست وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا امر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب بدیها
که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و بگردد در آید ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ جزاء آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند از تخویف الهی و انذار حضرت
رسالت پناهی صلعم فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه یا
ابولهب یا ابوحذیفه است و جمعی عام داشته اند همه کافرانرا یعنی کافری را
برسد الضُّرُّ سختی و فقر دَعَانَا می خواند ما را و دفع آن از ما در می خواهد
ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً مِنَّا بخششی یعنی مالی
و ثروتی از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق و بر دانشی از من یعنی وجوه



کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدا دانست که من مستحق
این نعمتم قَالَ إِنَّمَا نه چنین است که میگویند أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ این
نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
ولیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند قَدْ قَالَهَا بدرستی که
گفتند آن کلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ین بودند یعنی قارون گفت
انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ پس باز نداشت
عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند کسب کردند از
مال و متاع دنیی فَأَصَابَهُمْ پس برسید ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال
بدیها که کرده بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم
کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَٰؤُلَاءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ
زود باشد که برسد بدیشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداشت بدیها که کرده اند
وَمَا هُمْ و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی
گیرندگان بر عذاب ما را أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه خواهد
نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که می خواهد
نه برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
بسط و قبض روزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که ✤ هرچه باید
بهر که می شاید تو دهی آنچنانکه می باید تو شناسی صلاح کار همه که گویی
آفریدگار همه در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا
بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزکار
خود کشیده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه ما را بدان
دعوت میکنی نیکوست و ما شرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان
ما آمرزیده میشود یا نه آیة آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ بگو ای بندگان من الَّذِينَ
أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده اید عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط
نموده اید در گناهان و از حد برده لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
از بخشش خدای تعالی این آیة امیدوارترین آیة است در قرآن و در خبر آمده که
دوست نمی دارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیة چه این آیة از دنیی
و هرچه در دنیا باشد بهتر است و در معالم آورده که ابن مسعود رض در مسجد
در آمد دید که واعظی که ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال میکند فرمود که ای
مذکر چرا نومید میگردانی مردمانرا مگر نخواندی آنرا که می فرماید قل یا عبادی

الاية ودر فصول آورده که تمام توجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا
عبادی و نگفت ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطئوا
سیوم تنبیه بر اثبات که فرموده لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه و تعالی از آن
نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید
مشو که نا امیدی کفر است ان الله بدرستی که خدای تعالی یغفر الذنوب بیامرزد گناهها
جمیعا همه آنرا و اگر چه بسیار باشد بغیر شرك که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما
گویند غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد
خود آورده از اسما بنت یزید که گفت شنودم از حضرت رسالت صلعم که فرمود که ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی انه بدرستی که خدای تعالی هو الغفور اوست آمرزنده
گناهان الرحیم مهربان بر بندگان تحقیق این آیه و وجوه تاکیدات او در جواهر
التفسیر بسط یافته بیماران بیمارستان جرم و عصیان از شربت
جز در بیمارستان الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابانان نفس و هوا را زاد طریق
نجاة جز بعد این آیه میسر نگردد ❁ ندارم هیچ گونه توشه راه بجز لا تقنطوا
من رحمة الله تو فرمودی که نومیدی میارید ز من لطف و عنایت چشم دارید
بدین معنی بسی امید داریم ببخشا زانکه بس امید داریم امید در دمندانرا
روا کن دل امیدوار انزاد واکن و انیبوا و باز گردید بطاعت یا دعا و ضراعت
الی ربکم با فریدگار خویش و اسلموا له و گردن نهید امر و یرا با خلاص
ورزید در توحید من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما
عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب
شمارا نصرت نه دهد و اتبعوا و پیروی کنید احسن ما انزل نیکوترین
آن چیز را که فرستاده شده است الیکم من ربکم بشما از افریدگار شما
یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را پیروی کنید نه منسوخ را
من قبل ان یاتیکم پیش از انکه بیاید بشما العذاب بغتة عذاب ناگهان
یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاة و انتم لا تشعرون و شما ندانید آمدن
او را تا در مقام تدارك آیید ان تقول نفس و پیش از انکه گوید نفسی یا حسرتی
ای پشیمانی من علی ما فرطت بر آن چیزی که تقصیر کردم فی جنب الله در
کار خدای تعالی یا در طلب جوار رحمت و قرب و ان کنت و بتحقیق کار آن است
که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای تعالی و بر رسول او
صلعم و بر مومنان و در سلسلة الذهب فرموده ❁ روز آخر که مرگ مردم خوار ❁
کند از خواب غفلتش بیدار یادش آمد که در جواب خدای سالها زد بجرم عصیان
رای هر چه در شصت سال یا هفتاد کرده از شر و خیر پیش افتاد یك بیك پیش



چشم او آرند آشکارا بروی او دارند بگذرانند گنبد و الا بانك و احسرتا و اویلا
حسرت از جان او بر آرد دود و آن زمان حسرتش ندارد سود او تقول یا گوید
لو ان الله اگر خدای تعالی هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه بودم من المتقین
از پرهیزکاران و بترك معصیت آلوده نمی شدم او تقول یا گوید حین تری العذاب
آن هنگام که ببیند عذاب معاینه لو ان لی کرة اگر کاشکی مرا بودی باز گشتنی
بدنیا فاکون یا بروم و باشم آنجا من المحسنین از نیکوکاران و فرمان بر
داران پس این گوینده را که گفت مرا راه نمودندی و اگر نه متقی بودمی گویند بلی
یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتك بدرستی که آمد بتو ایاتی آیتهای کتاب ما که قرآن
فکذبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی و استکبرت و تکبر کردی
و سرکشی نمودی از ایمان بدان و کنت و بودی من الکافرین از ناگرویدگان
و یوم القیمة و روز رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنانرا که دروغ گفتند
علی الله بر خدای تعالی یعنی خدا را باتخاذ ولد و شریك صنعت کردند وجوههم
مسودة روهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول دوزخ و آن علامت
دوزخیانست که یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در
دوزخ مثوی للمتکبرین مقام و جای آرام مر متکبرانرا و گردن کشانرا که فرمان
خدا و رسول صلعم نه بردند و ینجی الله و برهاند خدای تعالی از جهنم الذین اتقوا
و آنانرا که پرهیز کرده اند از شرك بمفازتهم براستگاریهای ایشان یعنی با سباب
خلاص و فلاح که ایمان و اسلام است لا یمسهم السوء نه رسد شقیانرا هیچ
بدی و مکروهی و لا هم و نه ایشان یحزنون اندوهگین شوند الله خالق
کل شیء خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست و هو علی کل شیء و او بر
همه چیزی وکیل خداوندیست و متصرف در آن و قایم بحفظ آن له مر او راست
مقالید السموات و الارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالك امور علوی
و سفلی است و غیر او را تصرفی در آن ممکن نیست همچنانکه دخل در خزینها متصور
نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست در خبر است که ذو النورین رض
از حضرت صلعم پرسید که تفسیر مقالید سماوات و ارض کدام است آنحضرت صلعم
فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول
و الاخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی
این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بنقود فیوض
آن خزاین برسید و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید
این خزینها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چه خواهد
از نباتات برویاند • و الذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای

خدای تعالی یعنی دلایل قدرت او أُولٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند
زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول صلعم را بدین
آباء خود دعوت کردند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو ایشان را أَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا غیر
خدا را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ
ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر که از ایشان گفته
شده است لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال و واضح آنست که مخاطب بحسب
ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امتان ایشان هر یک را میفرماید که اگر
شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده
وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران که بعد از وقت دولت دین به
نکبت شرک مبتلا کردی بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ پس خدا را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار
یهود بحضرت رسالت صلعم آمده گفت یا محمد صلعم دانسته که خدای روز قیامت آسمانها
بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی گوید انا الملک آنحضرت صلعم از قول او متعجب شده تبسم
فرمود این آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و وصف نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند
حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه قدر و تعظیم او باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و همه زمین قَبْضَتُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ گرفته اوست در روز رستخیز وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و آسمانها پیچیده شده بیمین وی
و در معالم از ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی آسمانها را
در پیچد روز قیامت و فرا گیرد بشمال خود و فرماید انا الملک این الجبارون این
المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخن تنزیه است از تشبیه صاحب
بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است
زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد سُبْحَانَهُ وَ
تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آرند و شریک میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود
فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این نفخه را صعق
گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بی هوش شوند و واضح آنست که بمیرند مَنْ فِي
السَّمٰوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ
مگر آنرا که خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ
پس دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نوبت دیگر و این نفخه را بعث خوانند و بدین نفخه
همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان
باشند بر کناره قبور خود يَنْظُرُونَ می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار
میبرند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن گردد عرصه زمین محشر

بنور



بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی بنوری که خدای تعالی در آن بیافریند و گفته اند
روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود
وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در راست و چپ عمال
وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و در آیند پیغمبران برای دعوت و ابلاغ امت وَالشُّهَدَاءِ و گواهان
بر صحت دعوی ایشان مراد امت حضرت محمد صلعم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر
کنند و رفیق پیغمبران سازند بحرمت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ
میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی
مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای تعالی أَعْلَمُ داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ
بآنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده
شوند آنانکه نگرویدند راندنی بسختی إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه
بعضی از پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ وَفُتِحَتْ و گشاده شود
أَبْوَابُهَا درهای هفتگانه آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را
خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما
رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه و تعالی يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ
بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بوده
وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا از دیدن این روز شما
قَالُوا گویند کافران بَلَىٰ آری بما آمدند و ما را بیم کردند وَلٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن
واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای تعالی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر نا
گرویدگان وَقِيلَ ادْخُلُوا و گفته شود مر ایشان را که در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ و برانند مر
آنانرا که بترسیدند از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و ملایمت یعنی ملا[ئکه]
شتاب کنند ایشان را در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه
بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشان را
برانند چون متقیان را سواره ببهشت خواهند برد حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند
ببهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده
باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند
مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما یا سلامتی و ایمنی
لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از
شاه اولیا مرتضی علی رض منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی

بنندکه از زیر آن دو چشمه برون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه
شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین حال ملایکه گویند پاک
شدید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس در آیید به بهشت خَالِدِينَ جاوید مانندگان
در آن وَقَالُوا و گویند مؤمنان چون بر بهشت در آیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها
مر خدایرا الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد با ما وَعْدَهُ وعدهٔ خود را بثواب
وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را از زمین تا از روی عکس نَتَبَوَّأُ جای گیریم
مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرکجا خواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست
أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ
و بینی ای محمد صلعم فرستگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق و رتبهٔ قرب
باشی و هر طرف می نگری بینی ملایکه را که حَافِّينَ فرو رفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله
و بحمده بتسبیح نفی ما سزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات بسزا
میکنند مر او را وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ میان خلق براستی
یعنی هر کس را بمقام خود فرود آرند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملایکه یا مؤمنان
گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس و ستایش مر خدایرا که آفریدگار عالمیان
همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی
خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش
همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست ؟ در
خورد ستایش نبود غیر تو کس هرجا که ثنا بیست تراز یبد و بس سورة المؤمن
سورهٔ اول است از حوامیم در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت
رسالت صلعم فرموده که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را
بخواند و در حصن حصین از صحیح مسلم نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرموده
که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی ع در معالم از ابن مسعود
رض روایت میکند که چون در آل حم می افتم گوییا افتاده ام در بوستانها که
بزمین نرم واقع شده و بتعجب در آن می نگرم ابن عباس رض فرموده که لکل
شیٔ لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن
و دیباج القرآن می گفته اند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم
حروف مقطعه بقول بعض علما مقسم بها اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست در کلام
عرب تعبیر میکنند بر بعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که خط منع
و رد بر وکشیده نشود و میم ایمایست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات



آن راه نیابد جواب قسم آنکه تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از
خدای تعالی است الْعَزِيزِ خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن الْعَلِيمِ دانا بآنچه
فرستاده هر کس در هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزندهٔ گناه هر کسی را که بصدق
گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرندهٔ توبه از هر گویندهٔ کلمه
شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِي الطَّوْلِ
خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدایی نیست که
مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای
مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای
کتاب خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او متحقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه
پوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهند ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن
کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن و بتجارت یعنی بدل در میار که
ایشان را فرصتی و مهلتی هست که عاقبت کار ایشان بوار خواهد بود كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح ع مر او را وَالْأَحْزَابُ و تکذیب
کردند گروهی چند که سپاه بر روی رسل میکشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم
نوح ع و پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند
هر یک گروه از ینها بِرَسُولِهِمْ به پیغمبری فرستاده شده بر ایشان لِيَأْخُذُوهُ
تا بگیرند او را و هر آزار که خواهند بوی رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند
با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند بِهِ الْحَقَّ
بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و
هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشان را
وَكَذَلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حَقَّتْ
واجب شده است كَلِمَةُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ
كَفَرُوا بر آنانکه کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ
ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از
عبادت روی بگردانند زیانی بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثنا گویندهٔ
او بسیار است از خواص مخلوقات و از جملهٔ ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر
میدارند عرش و حملهٔ عرش اشرف ملایکه اند و در کشاف آورده که حق سبحانه و تعالی
جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش سلام
میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف میکنند
و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح
مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذاکرانند

بجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حملهٔ عرش
هشت اند چهار میگویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد علی حلمك بعد علمك و چهار
دیگر می گویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد علی عفوك بعد قدرتك و گویا این
بر نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيَسْتَغْفِرُونَ و امرزش می
خواهند از خدای تو لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند و میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار
ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش
یعنی رحمت و علم تو همه چیزی رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز تو لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنانرا
که توبه کرده اند و بتو باز گشته وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است
وَقِهِمْ و نگاه دار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن
وَأَدْخِلْهُمْ و در آر ایشانرا و بی نقصان درین ابا همه مومنانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهاء اقامت
الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا وَمَنْ صَلَحَ و در آر
با ایشان در بهشت هرکه شایسته بود مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان
ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیشان آید إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانا و هرچه
از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیا
وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هرکه باز داری از و بدیها را يَوْمَئِذٍ امروز درین جهان
فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی بر و در آخرت وَذَلِكَ و آنگاه داشتن
تو هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن پیروزی بزرگ است چه هرکه امروز در پناه عصمت الهی
است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند ٭ امروز کسی را
که در آری بپناه ٭ فردا بمقام قربتش بخشی راه ٭ و آنرا که رهش ندادهٔ بر درگاه ٭ فردا
چکند گر نکند ناله و آه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ
ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند و با نفسها آغاز
دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان
نیاوردیم ملایکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدا مر
شما را بر کفر أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ نفسهاء
شما را و خدای شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی
گرویدن بخدا و رسول فَتَكْفُرُونَ پس کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند
کافران که ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا
اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتهٔ ثانیه هم در قبر و احیاء ثانی در
بعث و در تبیان گفته که ذریهٔ آدم را علیه السلام که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان
فرا گرفت بمیرانید اماتهٔ نخستین است و در رحم که نطفه بودند زنده کرد پس در



دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گردانید و بر هر تقدیر کافران باماته و احیا اقرار
کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار
و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن از دوزخ
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان سلوك کنیم از دوزخ برهیم و به بهشت
برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته گویند
آنچه شما در آن اید بجهت آنست ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ
چون خوانده شد خدا را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر می شدید بیگانگی او و می
گفتید اجعل الالهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرك می آوردید بدو
یعنی شرکا بوی اضافه میکردید تُؤْمِنُوا می گروید بشما شرکا فَالْحُكْمُ
پس کار گذاری مر خدایراست لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ خدای برتر از آنکه بدو شرك
آرند بزرگوارتر که غیری را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی
که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می نماید شما را آيَاتِهِ نشانهاء دال بر وحدت
خود وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو می فرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب
روزی را چون باران یا ملایکه را تدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند
نگیرد یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که باز گردد بخدای تم یعنی از
معصیت باز گشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ در
حالتی که پاك سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرك و ریا وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره اند کافران اخلاص شما را در توحید و زیرا که ایشان بنعمت
ایمان کافرند و شما بر آن نعمت شاکر پس میان شما منافرتست و اعمال و اقوال شما
مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه
و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ بردارندهٔ درجهاء بندگان هم در دنیا و هم در عقبی
در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا
درجهٔ آدم علیه السلام را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را
بقربت و عیسی را بزهادت و محمد صلعم را بشفاعت سلمی فرموده که درجهٔ هرکه خواهد
بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق آورده که بردارندهٔ درجات
محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفنا
بکوش در ره فنا گر بقا همی خواهی ٭ که زاد راه بقا در روی خرابانست ٭ ز حال خویش
فنا شو درین ره ای عطار ٭ که باقی ره عشاق فانی الذاتست ٭ ذُو الْعَرْشِ خداوند
عرش است یعنی خالق و مالك او یا خداوند ملك و سلطانست يُلْقِي الرُّوحَ می
افکند روح را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا می فرستد جبرئیل را عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که
می خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبهٔ نبوت عطا میکند بهر که می خواهد

لينذر تا بيم كند انكه وحي بدو آمده مردمانرا يوم التلاق از روز يكديكررا
ديدن يعني روزي كه ارواح باجساد ملاقات كنند يا اهل اسمان و زمين يا اولين و آخرين
يا معبودان و عابدان يا مظلومان و ظالمان يا هر عامل ملاقي شود عمل خود را يوم هم
روزي كه ايشان يعني عباد بارزون آشكارا باشند از قبرها برآمده لا يخفى پوشيده
نشود على الله خداي تع منهم شيء از اعيان و احوال و اعمال بندكان با وجود كثرت
ايشان چيزي بلكه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادي كند كه لمن الملك اليوم
مر كراست پادشاهي و كاركذاري امروز پس همه بندكان باتفاق يكديكر جواب دهند
كه لله الواحد القهار مر خدايراست كه يكانه است در حكم شكننده منازعان و مدعيان
و چون كفار را علم ضروري حاصل شده باشد بوحدانيت آلهي در جواب با مومنان موافق
باشند اليوم امروز تجزى پاداشت داده شود كل نفس هر نفسي بما كسبت
جزاء آنچه كرده لا ظلم اليوم ستم نيست امروز نه از ثواب كسي كم كنند و نه بر
عقاب كسي افزايند و نه كسي را بكناه كسي بكيرند و نه نيكي را پاداش بدي دهند
ان الله بدرستي كه خداي تع سريع الحساب زود شمار است بوقت حساب او را
شاني از شاني باز ندارد و در وسيط آورده كه حضرت رسول صلعم فرموده كه خداي تع
ميفرمايد كه منم پادشاه جزا دهنده ام نه شايد هيچ بهشتي را كه در بهشت درآيد
و نه هيچ دوزخي را كه در دوزخ شود و نزديك ايشان مظلمه باشد كه آنرا قصاص
نكنم پس اين آيت خواند كه اليوم تجزى كل نفس الاية * در روعة اهل ظلم حالى عجب
و در بيان ظلم را وبالى عجب است از ظلم به پرهيز كه در روز جزا لا ظلم اليوم كوشمالى
عجب است وانذرهم و بيم كن كافرانرا و بترسان يوم الآزفة از عذاب روز نزديك
يعني روز قيامت كه هر آينه بيايد و هر آنچه آينده باشد نزديك است بر سيدن
اذ القلوب لدى الحناجر نزديك حلقهاء ايشان بود يعني از فزع آن روز دلها از
اماكن ميل خروج نموده بحلقها آيند و هم آنجا مانند نه باز توانند كشت تا صاحب
ايشان بياسايد و نه برآيند تا خلاص يابد و اصحاب چنين قلوب باشند كاظمين
غمكينان و از غم پر برآمدكان ما للظالمين نيست مر ستمكارانرا يعني كافرانرا
در آن روز من حميم هيچ خويشي مشفق و يار مهرباني كه عذاب را از ايشان دفع
كند ولا شفيع يطاع و نه درخواست كننده كه فرمان او برند يعني شفيعي كه
شفاعت بمحل قبول رسد يعلم ميداند خداي تع خائنة الاعين خيانت چشمها را
يعني نظر بآنچه حرام است يا غمز كردن بعايب مردم يا كذب در رويت و عدم رويت
امام قشيري فرموده كه خيانت چشمهاء محبان آنست كه در اوقات مناجات خواب را
بيرامن آن كذارند چنانچه در زبور آمده كه دروغ كويد هر كه دعوي محبت من كند
و چون شب درآيد او بخواب رود * و من نام عني نام عنه وصالنا خواب را ديده





عاشق چه كار چشم او چون شمع باشد اشكبار چشمهاء عاشقانرا خواب نيست
يك نفس آن چشمهاي آب نيست وما تخفي الصدور و ميداند خداي تع آنچه
پوشيده ساخته سينها يعني ضماير و سراير همه را مي شناسد والله يقضي و خداي تع
حكم ميكند بالحق براستي در جزاء محسن و مسيئ والذين يدعون و آنانرا كه
مي پرستند مشركان من دونه بدون خداي تع لا يقضون بشيء حكم
نميكنند ايشان بچيزي زيرا كه اكر جماد اند ايشانرا قدرت بدان نيست و اكر
حيوان اند مخلوق و مملوك اند مملوك را قوت حكم و فرمان نيست ان الله بدرستي
كه خداي تع هو السميع البصير اوست شنواي كفتار بندكان بيناي كردار
ايشان اولم يسيروا آيا سفر نميكنند مشركان مكه في الارض در زمين شام
و يمن براي تجارت فينظروا كيف كان پس به بينند كه چكونه بود عاقبة
الذين سرانجام كار آنها كه بودند من قبلهم پيش از ايشان از اهل تكذيب
چون عاد و ثمود و اهل مؤتفكه كه ديار ايشان ممر تجار قريش است كانوا بودند
پيشينيان هم اشد منهم ايشان سخت تر از ايشان قوة از جهة نيرو و توانائي
يا قدرت و تمكن وآثارا و بيشتر از جهة نشانهاء ايشان في الارض در زمين
و ديار ايشان چون قلعهاي بلند و شهرهاء بزرك فاخذهم الله پس بكرفت
ايشانرا خداي تع و عقوبت كرد بذنوبهم بسبب كناهان ايشان يعني كفر
و تكذيب وما كان لهم و نبود مر ايشانرا من الله از عذاب خداي تع
من واق هيچ نكاه و باز دارنده كه دفع كند آنرا از ايشان ذلك اين كرفتن
بانهم كانت تاتيهم بسبب آن بود كه آمدندي بايشان رسلهم پيغمبران
ايشان بالبينات بحجتهاء روشن و معجزهاء هويدا فكفروا پس كافر شدند
بدان و انكار كردند مر آنرا فاخذهم الله پس بكرفت خداي تع ايشانرا و معاقب
كردانيد انه قوي بدرستي كه خداي تع تواناست و متمكن در هر چه خواهد
شديد العقاب سخت عقوبت است بر اهل شرك ولقد ارسلنا موسى و بدرستي
كه ما فرستاديم موسى را ع باياتنا بمعجزات كه نه آيات بود وسلطان مبين
و حجت هويدا و كفته اند مراد عصاست و افراد او بذكر از جهة تفخيم و تعظيم است
با آيات دعوت بحق و سلطان مبين معجز او يعني بدعوت و حجت فرستاديم او را
الى فرعون بسوي فرعون كه اعظم عمالقه مصر بوده و دعوي ربوبيت ميكرد
وهامان و هامان كه وزير او بود وقارون و بقارون كه مشير و مقرب او بود
و او ايشانرا بحق دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود و ايشان تكذيب و انكار كردند
فقالوا پس كفتند ساحر او ساحر است كه خارق عادت بما مي نمايد از روي
سحر كذاب دروغ كويست در آنكه ميكويد خداي هست و من رسول اويم

فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست من
عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران
آنانرا که گرویده اند معه با موسی ع پس فرعونیان قبل از ولادت موسی ع فرزندان
بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت دست باز داشته بودند چون
موسی ع بیامد و دعوی نبوت کرد باز امراء فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را
بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را ع یاری ندهند واستحیوا نساءهم
و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید
کردند وما کید الکافرین و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیا و مؤمنان
الا فی ضلال مگر در گمراهی و بیهوده گی یعنی از پیش نرود و بال آن هم بدیشان
باز گردد و پس فرعون درباره موسی ع با خواص خود مشورت کرد و گفت او را
می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از آن خللی
بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید
صلاح در آنست که ساحرانرا طلبیم تا با او معارضه شوند فرعونرا این سخن مقبول
افتاد و میدانست که او پیغمبر است ع از قتل او می ترسید اما نزد قوم اظهار
تجلد میکرد وقال فرعون و گفت فرعون ذرونی بگذارید مرا تا بجواری اقتل
موسی بکشم موسی را ع ولیدع ربه و گو او بخوان خدای خود را تا قتل مرا از او
باز دارد انی اخاف بدرستی که من از وی میترسم ان یبدل دینکم از آنکه او متغیر
سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد و ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب
دعوت فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو گروهی و حفص بضم یا و کسر ها
و نصب می خوانند یعنی موسی ع ظاهر کرداند در بلد شما فساد را یعنی چون شما
تابع او شوید با شما حرب کند وقال موسی و گفت موسی ع مر قوم خود را چون
این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم
به پروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از هر گردن کشی که بسبب
تعظیم لا یؤمن نمی گرود بیوم الحساب بروز شمار فرعونرا نام نبرد و بوضعی
دیگر ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر موسی ع فاش شد دوستان
اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی
گرویده من آل فرعون از خویش فرعون یعنی حزبیل و یا شمعان که متدین بود
که بطریق حزم یکتم می پوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را
گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر قصد فرعون بموسی ع
شنید گفت اتقتلون رجلا آیا می کشید مردی را ان یقول برای آنکه میگوید
ربی الله آفریدگار من خداست وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده بشما معجزات



روشن و استدلال هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک و اگر باشد او کاذبا
دروغ گوی فعلیه کذبه پس بروی باشد و بال دروغ او و او را هلاک سازد وان یک
صادقا و اگر باشد صادق و راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم
بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیی و آخرت بشما خواهد رسید
پس اگر صادق است بعد از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد ان
الله لا یهدی بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
من هو مسرف کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بیگناه
کذاب دروغ گوینده در دعوی خدائی یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم
مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالب اید بر بنی اسرائیل و برتر
از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را
و حمایت کند من باس الله از عذاب خدای تعالی ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد
موسی ع مکنید و دست از و باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را که
از قتل موسی ع نهی کرد و جمعی دیگر که نزد وی حاضر بودند ما اریکم نمودم شما
الا ما اری مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح
در آن وما اهدیکم و نمی نمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی پس جبرئیل که
این سخن استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان جوشیدن آغاز
کرده بتخویف قوم فرمود چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وقال الذی آمن و گفت
آنکس که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی که می ترسم علیکم
بر شما بجهة تکذیب موسی ع و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز آن لشکرها که تکذیب
رسل کردند مراد روز هلاک ایشان است آنکه تفصیل میکند مثل دأب قوم نوح
مانند حال گروه نوح ع که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر
مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند
حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زود برگشت و چون
اصحاب ایکه که بعذاب یوم الظلة گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدای تعالی که
خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان یعنی ایشانرا بی گناه عذاب نکند پس شما
هم ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم انی و ای گروه من بدرستی که من اخاف
علیکم می ترسم بر شما عذاب یوم التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز
قیامت که بعضی بعضی را می خوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل
بهشت و دوزخ یکدیگر ندا میکنند چنانچه در اعراف مذکور شد یا بعد از ذبح
موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت یا در آن
روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت

کشت که تا ابد نیک بخت نشود یَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوید از موقف
حساب و بروید مُدْبِرِينَ بازگشتگان از انجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد
شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تع مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن
وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای تع فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا
مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی
که آمد بشما یوسف بن یعقوب ع مِن قَبْلُ پیش از موسی ع بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء
روشن و هویدا و گفته اند فرعون موسی ع همان فرعون زمان یوسف ع بود و یوسف
ع اسب قیمتی او را که بمرد بر عازندم گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون
یوسف ع درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی ع عمر یافت پس گفت
یوسف ع پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس بود و شهادت طفل
بر براءة ذمة او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی ع از اولاد فرعون زمان یوسف ع
بود و خدای تع یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب ع را برسالت بوی فرستاد
بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس
مومن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید
فِي شَكٍّ در گمان مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ
إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ گفتید لَن يَبْعَثَ اللّٰهُ بر نخواهد
انگیخت خدای تع مِن بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این
رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد نکنیم كَذَٰلِكَ
همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ گمراه سازد خدای تع در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر
که او از حد تجاوز کننده است از انکار مُّرْتَابٌ شک دارنده در معجزه پس در
صفت اهل اسراف و ارتیاب می گوید که الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با
انبیا فِي آيَاتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهاء خدای تع بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی
و برهانی که بدیشان آمده كَبُرَ بزرگ است جدال ایشان مَقْتًا از جهة
بغض عِندَ اللّٰهِ نزدیک خدای تع وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند
كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللّٰهُ مهری می نهد خدای تع عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ
جَبَّارٍ بر هر دل شخصی که متکبر سرکشند از فرمان برداری خود که آنکه خود را
از دیگران برتر دانند پس در اثناء مواعظ جبرئیل فرعون اندیشه کرد که با کام
سخن در مستمعان اثر نکند و نیز خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر
مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ ای هامان بنا کن
لِي برای من صَرْحًا بنای افراشته لَّعَلِّي شاید من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ
برسم بدرها بدرها ما راهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهاء آسمان یا راهها از آسمان تا آسمان



فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی نگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی ع یا مشرف
گردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان می برم موسی ع را كَاذِبًا
دروغ گوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس
آغاز ساختن بنا کردند و موسی ع بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که با او
چکنیم پس حق سبحانه و تع او را بعد از اتمام خراب کرد چنانچه در سورهٔ قصص
گذشت وَكَذَٰلِكَ پس همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون
سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست
و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح إِلَّا فِي تَبَابٍ
مگر در تباهی و شکستی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکس که گرویده بود یعنی جبرئیل
يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ
راه راست و هدایت يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست
که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش
او با اندک فرصتی در نوردند و نامهٔ معاشرت او را رقم ابطال در سر کشند ٭ بباغ
دهر که پس تازه رنگ و خوش بوییست مباش غره که دیخ خزان زبی دارد زمان
زمان بجهد رنگ نکهت و ادبار چه رنگ و بو که نشانی زباغ نگذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ
و بدرستی که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را زوال
انتقال متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداشت
داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن را و این حکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که
بکند کرداری شایسته مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از مرد یا از زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او
مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه شایسته يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص یدخلون الجنة بصیغهٔ معلوم می
خواند یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند از فواکه پاکیزه و مطاعم
لذیذ بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی نه باندازهٔ عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این
از فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان جبرئیل فهم کردند که ایمان آورده
زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری
می آری جبرئیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند
پس گفت وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَا لِي این چیست که مرا رسیده و چون است که
من أَدْعُوكُمْ می خوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای تع
با ایمان بدو و متابعت پیغمبر او ع وَتَدْعُونَنِي و شما می خوانید مرا إِلَى النَّارِ بسوی
عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تَدْعُونَنِي می خوانید مرا
بدین خود لِأَكْفُرَ بِاللّٰهِ تا کافر شوم بخدای تع وَأُشْرِكَ بِهِ و برای آنکه شریک

کردانم بوی مَا لَيْسَ لِي آنچیزی را که نیست مرا بِهِ بربوبیت آن عِلْمٌ دانشی
مراد از نفی معلوم است یعنی من غیر از وی خدایی نمیدانم پس دیگری باوی چه
گونه کنم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ وحال آنکه من می خوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای که غالبست
یعنی قادر بتعذیب مشرکان الْغَفَّارِ آمرزنده است گناهان مؤمنان لَا جَرَمَ
هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما می خوانید مرا بسوی او یعنی بپرستش او لَيْسَ
لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است
واعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا درین سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ ونه در آن سرای وَأَنَّ
مَرَدَّنَا وبدرستی که بازگشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی خداست و ما را جزا خواهد
داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ وبدرستی که گزاف کاران واز حد بیرون شدگان در ضلالت
وطغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان
آغاز تهدید کردند وقصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود یاد
خواهید کرد یعنی بوقت معاینهٔ عذاب یاد آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه
میگفتم شما را وَأُفَوِّضُ أَمْرِي وباز میگذارم کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی
وبرو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای تعالی بَصِيرٌ
بیناست بِالْعِبَادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند
وی گریخته روی بکوهی نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه وتعالی لشکر سباع را
برانگیخت تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزودی در
وی رسید در کشف الاسرار آمده که فرعون از خواص خود جمعی از عقب او فرستاد
چون بوی رسیدند و نماز وی ونگهبانی سباع مشاهده کردند بترسیدند
ونزد فرعون آمده صورت باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد
حق سبحانه وتعالی از حال حزبیل خبر میدهد فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت
او را خدای تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیها آنچه اندیشیدند در باره او وَحَاقَ
بِآلِ فِرْعَوْنَ وفرو گرفت بکرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ
الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است وگفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند
وسوء العذاب غرق شدن ایشان وبعضی برآنند که سوء العذاب آتش است
چه بدل از آن آورده که النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش
يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا
بامداد وشبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان را در دوزخ
بدیشان می نمایند وابن مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان در درون
مرغان سیاه است وصبح وشام آتش برایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ ودر روزی که قایم شود قیامت وارواح ایشان با بدن



باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید کسان فرعون را أَشَدَّ
الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون
بیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس
گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکش و معظم
بودند یعنی تابعان مر متبوعانرا گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
بودیم مر شما را پی روان وفرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک
وتکذیب یعنی بسبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید
شما مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنان که سرکشان بودند که چه جای این سخن است
إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همیشه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز
داریم واگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای تعالی قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان
وهر یکرا بجایی که در خور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِينَ وگویند آنانکه فِي
النَّارِ در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر
خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ
عَنَّا تا تخفیف کند وبردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای
دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی قَالُوا گویند خزنه جهنم ایشانرا که در
دنیا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود که آمدندی بشما رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده
بشما پس بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن وشما را دعوت کردند قَالُوا بَلَى گویند
آری آمدند ولی تکذیب ایشان کردیم قَالُوا گویند خازنان که چون برین
منوالست فَادْعُوا پس شما بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را
دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت
نرسد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ ونیست دعاء ناگرویدگان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در
بطلان وضایع شدن و باجابت نرسیدن إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری
میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی درین سرای نصرت میکنیم باهلاک دشمنان
ونجاة ایشان یا متابعان واگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه
بانتقام یحیی عم هفتاد هزار کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ویاری خواهیم
کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان وآنها انبیا باشند وملائکه
ومؤمنان امت حضرت محمد صلعم يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند
ستمکارانرا مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطله است ومحل

قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ ومرایشانراست لعنت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ومرایشانراست
سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی که ما دادیم مُوسَى الْهُدَى موسی بن عمران را
راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند از معجزات وصحف وشرایع وَأَوْرَثْنَا ومیراث دادیم
بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریه را
هُدًى راه نماینده وَذِكْرَى وپند دهنده لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول
سلیمه را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای
تعالی بنصرت انبیاء وهلاک اعدا حَقٌّ راست ودرستست وخلاف بدان راه
نیابد وَاسْتَغْفِرْ وطلب آمرزش نمای لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد [illegible]
آمده مقصود ازین سخن امر آنست که تا حضرت پیغمبر صلعم تعبد نماید بخدا با استغفار
جهة مزید درجه وتا سنتی شود بعد از وی مر امت را که بحضرت تو امید دارند گر لب گشای
از نکوهی حرفی برای ما بگویی یعنی که بعذر خواهی ما در حالت برگناهی ما نزدیک
خدا کنی شفاعت ما را برهانی از شناعت وَسَبِّحْ وتسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش
پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ بشبانگاه وبامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده
آورده اند که کفار در باب قرآن وبعث مجادله می کردند که قرآن سخن خدا نیست نعوذ
بالله وبعث محالست حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی که
آنانکه جدال کنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای ما ودر دفع آن کوشند بِغَيْرِ
سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از
ادله عقلیه إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر کبر کسی
از سخن حق یا اراده سروری وحکومت که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ
رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای تعالی از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشانرا الْبَصِيرُ بیناست بافعال ایشان
لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هرآینه آفریدن آسمان وزمین أَكْبَرُ بزرگترست نزد
شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض وسما
با وجود عظمت وبسطت آن اولا بی اصل وماده هرآینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا
از اصلی وماده وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند
که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند
که حضرت پیغمبر را صلعم گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح داودی
است یعنی دجال که سلطنت او بر وبحر را فرارسد وجویهای آب با او روان باشند وباز
بما باز گردد واو آیتیست از آیتهای خدای تعالی حق تعالی این آیه فرستاد که آنانکه منازعت
میکنند در باب جدال واو را آیة الله میدانند در دلهاء ایشان کبریست یعنی
هوای حکومت وسلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدا از شر فتنه



دجال که یکیست از مخلوقات من وبباید دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر
بقد بلندتر وبجثه بزرگتر ویک چشم است وظهور او یکی از علامات قیامتست
پیغمبر صلعم امارات ظهور او بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج بقحط وغلا
مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی بازگیرد وزمین از آنچه رویدی
ثلثی نگاه دارد وسال دوم دو ثلث بازگیرند ودر سال سیوم نه از آسمان باران آید
ونه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید وباوی سحر وتمویه بسیار بود وبیشتر خلق
متابعت وی کنند الا من عصمه الله تعالی باوی بهشتی ودوزخی باشد ودیوان دارد که
متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر ومادر ترا زنده گردانم اقرار کنی بربوبیت
من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متمثل شوند واو را گویند ای فرزند متابعت
وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه ومدینه را که ملائکه
پاسبانی کنند وچون کار بر مومنان بر تنگ آید حق سبحانه وتعالی عیسی ع را از آسمان
فرو فرستد تا دجال را بکشد ولشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گرداند
وتتمه از نزول عیسی ع در سورة زخرف مذکور خواهد شد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ
ومساوی نیستند نابینا وبینا وعاقل وغافل یا جاهل وعالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ ویکسان نباشند آنانکه گرویده وعمل صالح کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ ونه
بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی وبصیر مساوی نیستند در دیدن کافر و
مومن متساوی نباشند در روز قیامت یکی ساکن درجات ویکی مقیم درکات
قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک پند می پذیرند وچون ثابت شد محسن ومسیء برابر
نیستند در ثواب وعقاب ودنیا دار تکلیف نه دار جزا پس لابدست اگر سرای
دیگر که در آن پاداش یابند وآن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که
قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن
آنچه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن
بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بقیامت وتصدیق نمی کنند از قصور نظر
والفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ وگفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا
أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم اغلب علما درین
آیه دعا را بر عبادت فرو آورده اند ومؤید اینست آنکه خدا میگوید إِنَّ الَّذِينَ
يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ وحفص بصیغه معلوم خوانند
یعنی در آیند بدوزخ دَاخِرِينَ بیچارگان وخوار شدگان وگویند دعا بمعنی
استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم وبقول
جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید که خزانه همت ما ملا الامال است وکرم من

بخشندهٔ آمال کدام گدا دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهاد و کدام
محتاج زبان سؤال گشاد که رقعهٔ حاجتش را توقیع اجابت موشح نساختم بر آستان
ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست بروی‌ش دریچهٔ نگشود و گفته‌اند دعا ثنا
و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را
قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را می‌خواند بوقت رجوع باو و لجا
پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم
و انکه ز سر جرمیات در گذرم اللّٰه خدای بحق الّذی جعل آنست که بیافرید
لکم اللّیل برای شما شب تیره را و بمزاج بارد لتسکنوا فیه تا ساکن شوید
در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس والنّهار و بیافرید روز را مبصرا
روشن کننده و بمزاج حار تا به بینید چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش
قوی شود إنّ اللّٰه بدرستی که خدای تعالی لذو فضل هر آینه خداوند بخشش
بزرگ و بسیار است علی النّاس بر آدمیان به آفریدن لیل و نهار یا بخلق
و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح در نفس و مال بدانست ولکنّ أکثر
النّاس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون ستایش و سپاس داری نمی
کنند ذلکم اللّٰه آنکه این کارها کننده است ربّکم پروردگار شما
خالق کلّ شیء آفرینندهٔ همه چیزها لا إله إلّا هو هیچ معبودی نیست
مگر او فأنّی تؤفکون پس چگونه و بچه وجه برگردانیده می‌شوید از عبادت
او بعبادت غیر او کذلک همچنانکه برگردانیده شدند این گروه یؤفک
الّذین برگردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد بآیات
اللّٰه یجحدون آیتهای خدا را انکار میکنند و از پذیرفتن آن باز می‌ایستند
اللّٰه الّذی جعل آن خدای که ساخت لکم الأرض برای شما زمین را
قرارا موضع آرام تا بر روی روید و می‌نشینید والسّماء بناء و گردانید آسمان
بنای برداشته و برافراشته وصوّرکم فأحسن صورکم و بنگاشت شما را
پاکیزه و اعضاء شما را متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من الطّیّبات
از پاکیزه‌ها یعنی مأکولات لذیذ و متمیز گردانید روزی شما را از روزی
حیوانات و در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت
جهان نماست بهمه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع
است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینهٔ حقیقت جامعهٔ او لامع
ای صورت تو آینهٔ سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعهٔ هر دو کونی و
نیست چو تو در مملکت صورت و معنی موجود ذلکم اللّٰه ربّکم آنکه چنین
تصویری کرد خدا است آفریدگار شما فتبارک اللّٰه پس برترست خدای تعالی بزرگوارتر



ربّ العالمین پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحیّ اوست زنده
یعنی متفرد بحیات ازلی لا إله إلّا هو نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر
او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید
له الدّین برای او دین خود را و بگوئید الحمد للّٰه ربّ العالمین همه سپاسها و
ستایشها مر خدا راست که پروردگار عالمیانست قل بگوی ای محمد صلعم مر
مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود ستدین شو إنّی نهیت بدرستی که نهی
کرده شده‌ام أن أعبد الّذین از آنکه پرستم آنانرا که تدعون می‌پرستید
شما من دون اللّٰه بجز خدای تعالی لمّا جاءنی البیّنات آن هنگام که آمده است بمن حجج
و آیات من ربّی از پروردگار من وأمرت و مأمور شده‌ام أن أسلم بانکه گردن
نهم و انقیاد کنم لربّ العالمین مر آفریدگار جهانیانرا هو الّذی اوست آنکه
خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب از خاک ثمّ پس شما را ای فرزندان
وی من نطفة از آب منی ثمّ من علقة پس از علقه که منی بعد از چهل روز
بدان شکل بر می‌آید ثمّ یخرجکم پس بیرون می‌آرد هریک را از شما در رحم مادر
طفلا کودکی ثمّ پس باقی میدارد شما را لتبلغوا تا برسید أشدّکم
بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثمّ لتکونوا پس از ین درجه بالا می‌برد
شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفّی و از شما کس باشد که میرانیده
شود من قبل پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا
برسید أجلا مسمّی مدتی نام برده شده که وقت موت است ولعلّکم تعقلون
و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود و در انتقال از درجه هو الّذی اوست آنکه
یحیی زنده گرداند ویمیت و میمیراند فإذا قضی أمرا پس خواهد و حکم کند
کاری را فإنّما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر او را که باش فیکون
پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی نیست ٭ فعل
او را که عیب و علت نیست متوقف به هیچ آلت نیست رقم زلف کاف فطرهٔ نون
هر زمان شکلی آورد بیرون ألم تر آیا نمی‌نگری إلی الّذین بسوی آنانکه یجادلون
جدال و نزاع میکنند فی آیات اللّٰه در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآنرا منکر اند
أنّی یصرفون چگونه و چون برگردانیده می‌شوند از تصدیق بدان الّذین کذّبوا
مجادلان آنانند که تکذیب کرده و نگرویده اند بالکتاب بقرآن یا کتب آسمانی
وبما أرسلنا و بآنچه فرستاده‌ایم به بآنچه رسلنا پیغمبران خود را از
احکام و شرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند وخامت عاقبت تکذیب و انکار را
إذ الأغلال آنگاه که غلها آنست بر باشد فی أعناقهم در گردنهای ایشان
والسّلاسل و زنجیرها تا افکنند ایشانرا یسحبون فی الحمیم در آب جوشان

که در حرارت نهایت بود ثم في النار پس در آن آتش يسجرون سوخته و بریان
سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کرده شوند ثم قيل لهم پس
گویند مر ایشان را اين ما كنتم تشركون کجا اند آنانکه بودید شما می گرفتید ایشان را
من دون الله از فرود خدای تعالی قالوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضلوا عنا
گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را
درین بلا بگذاشتند بل لم نكن ندعو بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل شيئا پیش
ازین در دنیا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم بلکه ایشان را
که عبادت می کردیم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم كذلك
همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت يضل الله الكافرين گمراه فرو می گذارد خدای
کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلكم
این خذلان شما امروز در عقبی بما كنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که
شادی میکردید في الارض در زمین یعنی در دنیا بغير الحق بچیزی که حق
نبود یعنی شرک و طغیان وبما كنتم تمرحون و بسبب آنکه بودید شما که می نازیدید
از خود و بتکبر می خرامیدید ادخلوا در آیید ابواب جهنم بدرهای هفتگانهٔ
دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدر که در آیند خالدين فيها
جاویدان ماندگان در آن فبئس مثوى المتكبرين پس بد آرامگاهی است گردن
کشان را دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد صلعم بر ایذا ان وعد الله بدرستیکه
که وعدهٔ خدا بنصرت اولیا حق راست و درست است فاما نرينك پس اگر
بنماییم بتو بعض الذي نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر خود آنست
او نتوفينك یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فالينا يرجعون پس
بسوی ما باز گردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهید یافت پس هیچ
وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه و تعالی درین دنیا بعضی کفار بسید
ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبت ایشان در عقبی خواهد بود
دوستان در هر دو عالم شاد و خرم می رسند دشمنان در محنت و غم این آوان سرا
آورده اند که کفار از روی جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون
و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل
گذشت حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم رسلا
من قبلك پیغمبران پیش از تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا عليك آنها اند
که خوانده ایم قصه‌های ایشان را بر تو که آن بیست و نه پیغمبرانند ومنهم من لم نقصص عليك
و بعضی آنانکه قصهٔ ایشان نخوانده ایم و نه قصهٔ ایشان شنیده بر آنند که مجموع انبیا
۴ هشت هزار بوده اند چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار

هزار



هزار بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت بانساب و اسامی شرط نیست وما كان
لرسول و نبوده هیچ پیغمبر را و نتوانست ان ياتي باية آنکه بیارد معجزه که نشانهٔ
نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی و بحکم فرمان او یعنی شما از پیغمبران
من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من فاذا جاء
امر الله پس چون بیاید فرمان خدای تعالی بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح
آیات قضي حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن
محق نجات یابد وخسر و خسر زیان میکنند هنالك المبطلون آنجا ناراستان و
معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجز می طلبند
الله خدای تعالی بحق الذي جعل لكم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهار
پایان چون شتر و گاو و گوسفند لتركبوا تا سوار شوید منها بعضی را از آن
چون ابل ومنها تاكلون و بعضی می خورید چون غنم و برخی آنند که قابلیت رکوب
و اکل دارد چون بقر ولكم فيها و مر شما را در انعام منافع منفعت بسیار چون
شیر و پشم و جز آن ولتبلغوا عليها و ایشان را آفریدیم تا برسید بمسافت بران حاجة
في صدوركم بحاجتی که در سینه‌های شماست از سودا و معامله وعليها و بر شتران
در خشکی وعلى الفلك و بر کشتیها در دریا تحملون برداشته می شوید ويريكم
و می نماید خدای شما را اياته نشانهای قدرت خود را فاي ايات الله پس کدام آیه از
آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار غیب تنكرون انکار می
کنید افلم يسيروا آیا سیر نکردند في الارض در زمین عاد و ثمود فينظروا
كيف كان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذين من قبلهم سرانجام کار آنانکه
پیش ازین كانوا بودند از امم پیشین اكثر منهم بیشتر از ایشان از روی
عدد واشد قوة و سخت تر از روی توانایی واثارا في الارض و افزونتر از جهت باز
ماندن ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنى پس دفع نکرد عذاب را عنهم
از ایشان ما كانوا يكسبون آنچه بودند میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فلما
جاءتهم پس آن هنگام که آمد بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبينات
بمعجزات و دلالات فرحوا شاد نشستند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشانست
من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که از ان علم نام نهاده بودند و مراد عقاید
باطلهٔ ایشانست و گفته اند علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی
و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه و تعالی ایشان را هلاک
ساخت وحاق بهم و احاطه کرد بدیشان ما كانوا به يستهزءون جزای آنچه بودند که
بدان استهزا میکردند فلما راوا پس آن هنگام که بدیدند باسنا سختی عذاب ما
قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای یکتا وكفرنا و کافر شدیم

بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان فلم یک ینفعهم پس نبود
که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آن هنگام که
دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع می‌شود و ایمان در زمان
تکلیف مقبول است نه در وقت یأس سنت الله سنت نهاد خدای تعالی سنت نهادنی
التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه
وخسر و زیان کار شدند هنالک الکافرون در آن زمان ناگرویدگان
یعنی خسران ایشان آن وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند سورة
فصلت بسم الله الرحمن الرحیم حم
اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را در استخراج آن قادر
نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت و میم اشارت به منت یعنی حق سبحانه و تعالی را
منتهاست بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست به
سری که میان حق سبحانه و تعالی و حبیب اوست صلعم و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل
بدان پی نبرده چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در
وسط اسم محمد صلعم نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند
که این قرآن تنزیل فرو فرستاده است من الرحمن از خدای بخشنده هدایت نفوس
عوام الرحیم مهربان برعایهٔ قلوب خواص و از اضافهٔ تنزیل بدین دو اسم استدلال می
توان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآنست و این فرو فرستاده کتاب
فصلت کتابی است بیدا کرده شده آیاته آیتهای او مبین با امر و نهی و وعده و وعید
قرآنا عربیا در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند
لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است
بشیرا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنها را که بوی
نگروند فاعرض پس روی برتافتند از قبول او اکثرهم بیشتر مشرکان
فهم لا یسمعون پس ایشان نمی‌شنوند بسمع قبول یعنی نمی‌پذیرند وقالوا و گفتند
اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا
از فهم آن چیزی که می‌خوانی ما را الیه بآن یعنی قرآن که در نمی‌یابیم وفی آذاننا در گوشهای
ما وقر گرانی است آنچه می‌خوانی نمی‌شنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو
حجاب پرده ایست که بجمال تو امی بینیم و در وسیط آورده که جامه را میان خود و
حضرت رسول صلعم پرده می‌ساختند و می‌گفتند تو از آن جانب ما از این طرف فاعمل
پس عمل خود بر دین خود کن اننا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا
آنچه توانی در حق ما کن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد ماوردی فرموده
که تو کاری کن برای آخرت که ما برای دنیی خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جز





این نیست که من بشر آدمیم مثلکم مانند شما یا از جنس شما نه از ملک و جن
که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بعجزی دعوت نمی‌کنم که سمع را
از وی کراهیت و طبع را از و نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی
من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است
فاستقیموا پس توجه کنید الیه بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم
باشید واستغفروه و از وی آمرزش جویید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید
در موضح آورده که استقامت مساوات اقوال و افعال و احوال است ظاهرا و باطنا
یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید استغفار کنید از
دیدن عمل وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگان راست الذین آنانکه
لا یؤتون الزکوة نمی‌دهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم
نمی‌شوند مراد آنست که مال محبوب ایشانست و بذل او نفس را سخت‌تر باشد از اعمال
دیگر در ایراد این صفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل
اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند توانگری و را سخا نبود چون تنی است که
جان ندارد و یا چون درختی که بر ندهد • منعم جملت شجری بی برست سرو مرد بخل
بدن بی سر است بخل که سرمایهٔ خود کامی است در دو جهان موجب بدنامی است
وهم و مشرکان بالآخرة هم کافرون بسرای دیگر ایشان ناگرویدگانند و بدان
جهة نفقه نمی‌کنند که مکافات آن سرای را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه
گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند عملهای ستوده لهم اجر مر ایشان راست
مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که آیه در شان بیماران
و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق
سبحانه و تعالی همان مزد طاعتی که داشت بدیشان دهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع
باشد یا عبد الله عمر رض نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرموده که بنده چون بر
طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه و تعالی ملکی را که بر وی موکل
است گوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رها بی حاجت از بند مرض تا وقتی
که او را باز رها نیم یا بحضرت خود بریم قل أئنکم بگو آیا شما لتکفرون کافر می
شوید و نمی‌گروید بالذی خلق الارض بآنکس که بیافرید زمین را فی یومین در دو
روز امام ابو اللیث آورده که روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید
وتجعلون له و می‌سازید برای وی بزبان اندادا همتایان ذلک آن خدای
که زمین را بیافرید رب العالمین پروردگار عالمیانست وجعل و بیافرید
فیها در زمین رواسی کوهها بلند پایدار من فوقها از زبر زمین تا ناظران
در وی نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وبارک فیها و برکت کرد در کوهها بآنکه

در وي منافع ومنابع ومعادن آفريد بابركت داد زمين باشجار وزروع وانعام وبها
وقدر فيها وتقدير كرد در زمين اقواتها روزيهاء اهل زمين را يعني براي
اهل آن موضع از زمين روزي مقدر كرد چون كندم وجو وبرنج وخرما وكوشت
وامثال آن هرجا ازينها غالب اقوات بلادست وتقدير روزيها كرد في اربعة ايام
در تتمه چهار روز يعني در دو روز ديكر كه سه شنبه وچهار شنبه بود سواء يكسا
شد جواب يكسان شد في للسائلين مر پرسندكانرا از مدت آفرينش زمين
وهرچه در وست يعني جواب سائلان بي زياده ونقصان كفته شد ثم استوى
پس قصد كرد الى السماء بسوي آسمان وهي دخان وحال آنكه دخان بود
يعني بخار آب بهيأت دخان ودر زاد المسير كفته كه حق سبحانه وتعالى آب بيافريد
ودر عين المعاني آورده كه حق سبحانه وتعالى جوهر سبز بيافريد وبنظر هيبت
در آن نكريست بكداخت وروان شد آتش برو مسلط كرد تا بجوش آمد كفي
وبخاري از و پيدا كشت از آن كف زمين واز آن بخار آسمان بيافريد كفي را
منبسط ساز دكه اين فرش است پس لايق بخاري را بر آن افراد كه سقف است
پس زيبا از آن سقف معلق حسن تصويرش بود ظاهر بدين فرش مطبق لطف
تدبيرش بود پيدا فقال پس كفت خداي تعالى بعد از آفريدن آسمان لها مرورا
وللارض ومر زمين را كه هردو ائتيا بيائيد آنچه شما را فرمايم طوعا از روي
فرمان برداري او كرها يا از سر ناخواهش وبي رغبتي يعني اكر خواهيد واكر نه از
آمدن چاره نداريد مراد اظهار كمال قدرتست نه اثبات طواعيت وكراهيت قالتا
آسمان وزمين اتينا آمديم هرچه فرمودي طائعين فرمان برداران آورده اند
كه اول موضع كعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمين سخن كفت پس آنچه
در برابر وي بود از اجزاء آسمان ازين جهة آن محل كعبه اسلام وقبله انام
كشت وچون آسمان آفريده شد آنرا بشكافت فقضاهن سبع سموات في
يومين واوحى في كل سماء امرها پس بپرداخت آنرا يعني اهل آن
الهام فرمود كه عبادت برچه كنند يا مقرر كردشان هر فلكي وآنچه از آن آيد
وزينا السماء الدنيا وبيار استيم آسماني نزديكتر را بمصابيح بچراغها يعني
ستاركان كه چون چراغ درخشان باشند وحفظا ونكاه داشتيم آسمانرا
از آفات يا از شياطين كه داعية استراق سمع كنند ذلك آنچه ياد كرد
از بدايع آفرينش تقدير العزيز آفريدن اندازه كردن خداوند غالبست
كه در ملك خود بقدرت هرچه خواهد كند العليم دانا كه هرچه سازد از
روي حكمتست فان اعرضوا پس اكر روي بكردانند كافران مكه يعني
اعراض كنند از ايمان وجود اين بيان فقل انذرتكم پس بكو كه بيم كردم



شما شما را وبترسانيدم صاعقة از عذاب بيهوش سازنده وهلاك كننده
مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم عاد كه باد صرصر بوده وثمود وعذاب قوم
ثمود يعني صيحه جبرائيل ع تخصيص اين دو قوم بجهة آنست كه قريش در سفر
رحلة الشتاء والصيف بر مواضع اين دو كروه كذشته آثار عذاب مشاهده مي
كرده اند وايشان مستحق صاعقه وصيحه شدند اذ جاءتهم الرسل وقتي كه
آمد بديشان پيغمبران يعني هود وصالح ع من بين ايديهم از پيش روي ايشان
ومن خلفهم واز پس ايشان يعني از همه جهة ايشان برفق وعنف ونصيحت
وفضيحت در آمدند ودعوت كردند الا تعبدوا با آنكه مي پرستيد الا الله مكر
خدا را قالوا كفتند كافران در جواب ايشان لو شاء ربنا اكر خواستي كه
رسول فرستادي لانزل ملائكة هر آينه فرستادي فرشتكان بجاي شما
فانا بما ارسلتم به پس بدرستي كه ما بآنچه كه فرستاده شده ايد بآن بر
زعم خود كافرون ناكرويدكانيم چه شما مانند آدميانيد وهيچ فضل وشرف
نيست شما را بر ما مشركان دربند صورت انبياء ع مانده از مشاهده معني
ايشان غافل بودند چند صورت بيني اي صورت پرست هر كه معني ديد
از صورت برست ديده صورت پرستي را به بند تا شوي از نور معني بهره مند
آنكه تفصيل قصه ايشان ميكند وميكويد فاما عاد كه اما عاديان فاستكبروا
پس كردن كشي كردند في الارض در زمين احقاف در بلاد يمن بغير الحق
بناسزا يعني استحقاق تكبر نداشتند پس هود ع ايشانرا تهديد كرد
بعذاب ايشان از روي استكبار التفات بدان نكردند وقالوا من اشد
منا وكفتند كيست سخت تر از ما قوة از جهة توانايي عاديان مغرور
شدند بقوت وشوكت خود چه مردم جسيم وطويل بودند وسنك از كوه بضرب
دست بكندندي اولم يروا آيا ندانستند مغرور شدكان بقوت خود ان الله
آنرا كه خداي تعالى الذي خلقهم آن خداي كه بيافريد ايشانرا هو اشد منهم
او سخت تر وبسيار تر است از ايشان قوة از روي قوت وتوانايي وكانوا
وبودند قوم عاد كه از روي تعصب باياتنا يجحدون باياتهاء ما منكر
شدند با آنكه مي دانستند كه حق است فارسلنا عليهم پس بفرستاديم بر
ايشان ريحا صرصرا باد صرصر با آواز مهيب في ايام نحسات در روزهاء
شوم يعني در ده آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر شب ديكر كه هفت
روز وهفت شب باشد باد صرصر فرستاديم لنذيقهم تا بچشانيم ايشانرا
عذاب الخزي عذاب رسوايي وخواري في الحيوة الدنيا در زندكاني دنيا
ولعذاب الاخرة وهر آينه عذاب آن سراي اخزى سخت تر است از روي رسوايي

وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ وايشان يارى داده نشوند در آن روز بدفع عذاب ايشان وَأَمَّا
ثَمُودُ واما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ايشانرا دلالت كرده ايم براه راست يا خير
وشر بديشان نموديم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس اختيار كردند نابينايى يعنى ضلالت
وكفررا عَلَى الْهُدَى صاعقه عذاب خوار كننده يعنى صيحه جبرائيل ع ايشانرا اهلاك
كرد فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند
كسب كردند از تكذيب صالح ع وعقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وبرهانيديم از
آن صاعقه آنانرا كه گرويده بودند بصالح ع وَكَانُوا يَتَّقُونَ وبودند كه پرهيز مى
كردند از شرك وَيَوْمَ يُحْشَرُ وياد كن آن روز را كه حشر كرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ
دشمنان خداى تع إِلَى النَّارِ بسوى آتش دوزخ يعنى جمع كنند همه را فَهُمْ
يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ يا پيشينان را نگاه دارند تا پسينان
برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتى كه بيايند بآتش
شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهى دهد بديشان سَمْعُهُمْ گوشهاء ايشان بآنچه شنيده
باشند وَأَبْصَارُهُمْ وديدهاء ايشان آنچه ديده باشند وَجُلُودُهُمْ وپوستها
يعنى جوارح ايشان واول عضوى كه تكلم كند ران چپ وكف دست بود
وگفته اند فروج ايشان گواهى دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند كه عمل ميكردند
وَقَالُوا وگويند كافران از روى تعجب لِجُلُودِهِمْ مر اندامهاء خود را لِمَ شَهِدْتُمْ
چه گواهى داديد عَلَيْنَا بر ما كه براى شما داورى ميكرديم وعذاب از شما باز مى
داشتيم قَالُوا گويند اعضاء ايشان كه ما را سرزنش مبكنيد كه باختيار خود
نشده ايم بلكه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خداى كه بقدرت كامله
أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است همه چيزها را كه سخن گويند وَهُوَ وحال آنكه او
خَلَقَكُمْ بيافريد شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستين بار واز عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وبسوى او باز گردانيده خواهيد شد براى جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ ونبوديد شما
كه پوشيده شويد يعنى مخفى نماييد أَنْ يَشْهَدَ آنكه گواهى دهد عَلَيْكُمْ بر شما
سَمْعُكُمْ گوشهاء شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ ونه ديدهاء شما وَلَا جُلُودُكُمْ ونه اعضاء شما
يعنى خواستيد كه پنهان شويد ونتوانستيد وگمان نبرديد كه اجزاء شما گواهى دهد
وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ ولكن گمان داشتيد أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ آنرا كه خداى تع نداند كَثِيرًا
مِمَّا تَعْمَلُونَ بسيارى از آنچه ميكنيد در زاد المسير گفته كه كفار مى گفتند هرچه
آشكارا ميكنيم خداى ميداند وآنچه پنهان از ما صادر ميشود بدان دانا نيست نعوذ بالله
وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ وآن ظن شما الَّذِي آن ظنى كه در دنيا ظَنَنْتُمْ گمان برديد بِرَبِّكُمْ
بخداى شما كه اعمال پنهان ما را نمى داند أَرْدَاكُمْ هلاك كرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ پس گشتيد از زيانكاران فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر كفار شكيبايى نمايند



واگر جزع ميكنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى قرارگاهى است لَهُمْ
مر ايشانرا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا واگر خشنودى خداى جويند فَمَا هُمْ پس نيستند ايشان
مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت كرده شدگان وَقَيَّضْنَا وبرانگيخته ايم لَهُمْ براى مشركان
قُرَنَاءَ دوستان وهمنشينان از شياطين وبر ايشان مسلط كرديم فَزَيَّنُوا
پس بياراستند ديوان لَهُمْ براى ايشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پيش ايشان
است از متابعت نفس وهوا تا در طلب آن ايستادند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از پس
ايشانست از امور اخروى ووعد ووعيد تا آنرا منكر شدند وَحَقَّ وواجب شد
عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ايشان سخن يعنى كلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان ديگر
كه گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ از پيش ايشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از ديوان وآدميان
كه همچنين عملها كرده بودند يعنى چنانچه امم مكذبه را استحقاق عذاب بود اين
گروه نيز سزاوار عذاب اند ودر كشف الاسرار آورده كه چون خداى تع به بنده
خير خواهد او را قرين نيكو وهمنشين صالح كرامت كند تا در طاعت معين او
باشد وچون به بنده بدى خواهد او را برفيقى بد ومصاحبى زشت مبتلا كند
تا بر مخالفت حق تحريص نمايد چنانچه شياطين را همنشين كافران ساخت و
مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستى كه كافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ
زيان زده كان در دو جهان ز نقد معرفت امروز مفلس ز سود آخرت فردا تهى
دست آورده اند كه كفار قريش يكديگر را وصيت كردند كه چون محمد صلعم قرآن
مى خواند او را بنوعى تشويش دهيد كه غلط كند پس چون حضرت پيغمبر صلعم قرآن
خواندى جمعى در مقام تعرض آمده واواز برداشته سخنان بيهوده گفتندى
وصفير زنان دست برهم كوفتندى وشعرها ناخوش خواندندى آيت آمد كه
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانكه نگرويدند يعنى مشركان عرب مر يكديگر را
گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنويد وگوش منهيد لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنيدن قرآنرا
كه محمد صلعم مى خواند وَالْغَوْا فِيهِ وسخنان لغو وحشو در افكنيد در آن
يا فرياد كنيد در پيش روى او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شايد كه شما غلبه كنيد
بر تلاوة او واز خواندن باز ايستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانيم
آنانرا كه كافر شدند مراد اين دو گروه يا قايلان اند يا عامه كافران عَذَابًا شَدِيدًا
عذابى سخت يعنى بسيار ودايم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ وهر آينه پاداش دهيم ايشانرا
پاداشى أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بر بدترين كه بودند كه از روى عمل يَعْمَلُونَ
ميكردند ذَلِكَ جَزَاءُ آن عقوبت بدترين أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداشت دشمنان خدا
النَّارُ يعنى آتش عطف بيان است از جزا لَهُمْ مر كافران راست فِيهَا در آتش
دَارُ الْخُلْدِ سراى جاويدى يعنى مقيم مقام ايشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند

پاداش دادني بما كانوا بسبب آنچه بودند كه همواره بآياتنا بآيات كلام ما
يجحدون انكار ميكردند وقال الذين كفروا وكويند آنانكه كافر شده‌اند
وقتي كه در آتش باشند ربنا اي پروردكار ارنا اللذين بنما بما آن دو كس را
كه در دين اضلانا كمراه كردند مارا من الجن والانس از ديوان وآدميان يعني
ابليس كه نافرماني او پيدا كرد وقابيل خون ناحق او ريخت اين دو كس را
بنماي نجعلهما تا در آريم ايشانرا تحت اقدامنا در زير پايهاي خود وازيشان
انتقام كشيم ليكونا من الاسفلين تا كردند از فروتران يعني در دركهٔ زيرتر
شوند يا از همه فرودان فروتر باشند ان الذين قالوا بدرستي كه آنانكه كفتند
ربنا الله پروردكار ما خداست ثم استقاموا پس بر آن بايستادند صديق
كفت شرك نياوردند فاروق رض عليهما خودرا خالص وپاكيزه ساختند علي
مرتضي رض توجيه فرمود كه فرايض ادا نمودند قول حسن بصري آنست كه ارتكاب
طاعات كردند واز معاصي اجتناب فرمودند وكفته‌اند كه از دنياء فاني اعراض
نموده باقي راغب كشتند صاحب كشف الاسرار فرموده كه ربنا الله عبارت
از توحيدست ثم استقاموا اشارت بتوحيد معرفت توحيد اقرار آنست كه الله
يكتا كويي توحيد معرفت انكه اورا يكتا شناسي يعني از همه جهة بوحدت او
بينا كردي با آنكه در عالم وحدت جهة نيست في جهة نكنجد يكجاني صفت
بي تفكري بيان بي معرفت آتشي از سر وحدت بر فروخت غير واحد هر
چه پيش آمد بسوخت تتنزل فرود آيند عليهم الملائكة بر ايشان يعني بر
مومنان مستقيم فرشتكان نزديك مرك يا بوقت خروج از قبر يا از لحد يا آنكه
ايشانرا كويند الا تخافوا ولا تحزنوا ومترسيد واندوهكين مباشيد بر آنچه
بكذاشته‌ايد از اهل وولد كه حق سبحانه وتعالى كار ايشان بخوبي خواهد ساخت
وابشروا وشاد شويد بالجنة التي بآن بهشتي كه در دنيا كنتم توعدون
بوديد كه وعده داده مي‌شويد بر زبان حضرت پيغمبر صلعم نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا
ما دوستان شما بوديم در زندكاني دنيا شمارا از آفات نكاه مي‌داشتيم وكلالت
مي‌نموديم ومعاونت وفي الآخرة ودوستان شماييم در آخرت بتعظيم وتكريم
ولكم ومر شماراست فيها در آخرت ما تشتهي انفسكم آنچه آرزو كند
نفسهاء شما از لذايذ يا از كرامات ولكم فيها وشماراست در آخرت ما تدعون
آنچه در خواهيد نزلا روزي مهيا شده من غفور از خداي آمرزنده
رحيم مهربان وبخشاينده در لفظ نزل استعاري است بانكه آنچه متمناء
اهل استقامتست آنست يا آنچه عطا خواهند داد ايشانرا چون ماحضريست
نسبت بمواید كليه كه بجهة ضيافت ترتيب كنند وازينجا كفته‌اند كه نتيجه استقامت





هدايه كرامتست چه در روش طريقت درجهٔ از آن عالي ترنيست شيخ ابو علي الدقاق
فرموده كه استقامت نكاه داشتن سر است از ما سوى الله يعني بايد كه غير
حق را در خلوت خانهٔ سر خود راه ندهد واغيار را در حرم منزل بار نكذارد
امروز مرا در دل جز يار نمي‌كنجد كاندر حرم سلطان اغيار نمي‌كنجد ومن احسن
وكيست نيكوتر قولا از جهت سخن ممن دعا از آنكس كه بخواند خلق را
الى الله بپرستش خداي تعالى وعمل صالحا وبكند كار شايسته وقال وكويد
انني بدرستي كه من من المسلمين از كردن نهادكانم خدايرا آيه در شان
حضرت پيغمبر است صلعم كه خلق را بخداي تعالى دعوي كند امام ابو الليث رض فرموده
كه مراد علما اند كه معالم دين بمردم آموز بودند وعمل صالح ايشان آنست كه
هرچه دانند بدان كار كنند يا محتسبانند كه قواعد امر معروف ونهي منكر را
دهند وعمل صالح ايشان صبر وتحمل است بدانچه بديشان رسد از مكاره وكفته‌اند
ايمه ومشايخ رض درين آيه داخل اند وعايشه رض كفته نمي‌بينم اين آيه را الا در
شان مؤذنان صاحب عين المعاني آورده كه چون بلال بانك نماز آغاز كردي
يهود كفتندي كلاغ ندا مي‌كند وبنماز مي‌خواند وسخنان بيهوده بر زبان
ايشان كذشتي آيه نازل شد وبر تقديري كه مؤذنان باشند وعمل صالح آنست
كه در ميان اذان واقامت دو ركعت نماز كذارند ولا تستوي الحسنة ولا
السيئة وبرابر نيست نيكي وبدي در مجازات ومكافات يعني توحيد وشرك
مساوي نيستند يكي موجب رفع درجات وديكري سبب هبوط دركات
است وكفته‌اند حسنه دوستي آل رسول است صلعم وسيئه دشمني ايشان
نعوذ بالله ادفع دفع كن سيئه را بالتي بآنچيزي كه في نفس الامر هي احسن
آن نيكوتر است يعني غضب را بحلم تسكين ده وكناه را بعفو محو كن
واز لغو تغافل در كذر فاذا الذي پس چون كني آنكس كه باشد بينك
وبينه عداوة ميان تو واو دشمني هر آينه دوست كردد كانه كوييا
كه او ولي حميم دوست كارساز بوده وخويشي مهربان در حقايق
از امام اعظم رض نقل است كه از كسي مي‌رسانند كه مرا بد ميكويد من در شان
وي سخني نيكوتر ميكويم تا وقتي كه مي‌يابم كه او نيكويي من ميكويد وما
يلقاها ونمي‌دهند اين خصلت كه مقابله بدي است بنيكي الا الذين صبروا
مكر آنانكه صبر كنند بر مكاره ونفس را از انتقام بازدارند وما يلقاها
وعطا نكنند اين صفت وعادت الا ذو حظ عظيم مكر خداوند بهرهٔ بزرك را
يعني آنكه بهره‌مندي تمام دارد از ايمان يا از كمال نفس وكويند حظ عظيم
بهشت است واما ينزغنك واكر برسد بتو من الشيطان از ديو نزغ وسوسه

ونباهي يعني اگر وسوسهٔ شيطان خواهد که بناي اين صفت که مذکور شد درهم شکند
فاستعذ پس پناه جوي بالله بخداي تعالی از شر او انه بدرستی که خداي تعالی هو
السميع اوست شنوا مر استعاذهٔ ترا العليم داناست به نيت تو ومن اياته واز
نشانهاء قدرت الهي الليل والنهار شب است و روز که متعاقب يکديگر اند
روز بجهة آرايش و شب از جهة آسايش والشمس والقمر و ديگر آفتاب و
ماه تاب که بسير مقدر و اندازهٔ مقرر ميروند لا تسجدوا وسجده مکنيد
للشمس مر آفتاب را ولا للقمر ونه ماه را که ايشان مخلوق اند مانند شما
واسجدوا وسجده آريد لله مر خدا يرا الذي خلقهن آنخدايي که بيافريد شب
و روز و مهر و ماه را ان كنتم اياه تعبدون اگر هستيد شما از روي يگانگي مر ورا
پرستيد چه سجود اخص عبادات است و آن خالق را بايد نه مخلوق را شايد امام
شافعي رض درين محل سجده ميکند تا سجده مقترن باشد و اين روايهٔ مسروق است
از عبدالله مسعود فان استكبروا پس اگر سرکشي کنند از سجده کردن خدا اين
از آنجه زيان فالذين عند ربك پس آنانکه نزديك پروردگار تواند از فرشتگان
يسبحون له نماز ميگذارند براي او و تسبيح ميگويند مر ورا مي ستايند
بالليل والنهار بشب و روز يعني پيوسته بطاعة او مشغول اند وهم لا يسامون
و ايشان ملول نمي شوند از کثرت عبادت و بسياري ستايش و پرستش امام
اعظم رض اينجا سجده ميکند چه نظم سجده تمام شد و اين روايهٔ عبدالله بن عباس رض
و ابن عمر است و اين سجدهٔ يازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآن و از
حضرت شيخ قدس در فتوحات اين سجده را سجدهٔ اجتهاد گفته که در آيه اخر اولی
سجده کنند سجدهٔ ايشان شرط باشد چه مقارن است بقول ان كنتم
اياه تعبدون و اگر بعد از آيهٔ دوم بسجود روند بسجدهٔ نشاط و محبت بود
چه مقرون است بدين کلمات وهم لا يسامون ومن اياته و از نشانهاء
قدرت او انك ترى الارض آنست که تو بيني زمين را خاشعة فرسوده
و خشك شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستيم عليها الماء بدان زمين
آب باران را اهتزت بجنبش در آيد بجهة رستن گياه وربت و بر دمد
و افزون گردد بگياه ان الذي احياها بدرستی که آنکه زمين مرده را زنده
کند لمحي الموتى هر آينه زنده کنندهٔ مردگان است انه على كل شيء
بدرستی که او همه چيزها از احيا و امانت قدير تواناست و قدرت او نسبت
بهمه مقدورات يکسان است ان الذين بدرستی که آنانکه يلحدون ميل
ميکنند و از نهج استقامت منحرف ميشوند في اياتنا در آيتهاء کتاب
ما يعني در لفظ ميمانيند يا تاويل باطل ميکنند و از طريق ثواب باز ميگردند

لا يخفون



لا يخفون پوشيده نمي شوند علينا بر ما يعني همه را ميدانيم و جزاء ظلم و الحاد
بديشان مي رسانيم افمن يلقى في النار آيا کسي که انداخته شود در آتش باتفاق
مفسران مراد ابو جهل است يعني او که قابل سوختن باشد خير بهتر است
ام من ياتي يا کسي که بيايد امنا ايمن از دوزخ يوم القيمة روز رستخيز
که آنحضرت پيغمبرست صلعم و گفته اند حضرت حمزه رض يا عمر يا عثمان يا عمار رض
اعملوا امر تهديد است کفار را ميگويد بکنيد ما شئتم هر چه مي خواهيد
انه بدرستي که خداي تعالی بما تعملون بآنچه مي کنيد بصير بيناست و
بدان جزا خواهد داد حيله و مکرها کن که خدا ميداند نقد مغشوش ميآور
که معامل بيناست ان الذين كفروا بتحقيق آنانکه کافر شدند بالذكر
بقرآن که بهترين يادکرديست لما جاءهم آنهنگام که آمد بديشان ايشان
معاندان و ستيزه کنانند وانه وبدرستی که قرآن لكتاب عزيز هر آينه
کتابيست ارجمند و گرامي نزد خداي تعالی يا بسيار نفع امام قشيري فرموده
که قرآن عزيز است زيرا که کلام رب عزيز است که ملك عزيز لرسول عزيز صلعم
آورده براي امت عزيز از آنکه نامهٔ او دوست نزديك دوست و نامهٔ دوست
نزد دوستان عزيز باشد زنام و نامهٔ تو يافتيم عز و کرامت هزار جان گرامي
فداي نامه و نامت لا ياتيه الباطل نيايد آن کتاب را هيچ باطل من بين يديه
از پيش وي ولا من خلفه ونه از پس وي يعني از هيچ وجه باطل نيست يا زياده
و نقصان بدو راه نيابد يا در اخبار او از گذشته و آينده دروغي يافت
نشود تنزيل او فرستاده شده است من حكيم از خداوندي دانا حميد
ستوده ما يقال لك نمي گويند ترا اي محمد صلعم کفار قوم تو الا ما قد قيل
مگر آنچه گفته شده است يعني کافران گفته اند للرسل من قبلك مر فرستادگان
پيش از تو حضرت عزت تسلي ميدهد حبيب خود را صلعم که از سخنان کفار
اندوهگين مباش که پيش از تو هر پيغمبری که بوده منکران قوم با او همين گفته اند
که با تو ميگويند ان ربك بدرستی که آفريدگار تو لذو مغفرة هر آينه خداوند
آمرزش است مر انبياء و متابعان ايشان وذو عقاب اليم و خداوند عقوبة
دردناك مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قريش گفته اند که چرا بلغة
عجم فرو نيامد يا چرا بعضي از و عربي نبود و بعضي عجمي تا هر دو قوم از و بهره برند
آيه آمد که ولو جعلناه و اگر فرستادمي اين کتاب را قرانا اعجميا قرآن بغير
لغة عربي لقالوا هر آينه مي گفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پيدا و هويدا
نکردند اياته آيتهاء کتاب را بزباني که ما فهم کنيم ءاعجمي آيا کلام عجمي عربي
و خطاب بعربي قل هو بگو اين کتاب للذين امنوا مر آنانرا که گرويده اند هدى راه

نمایند است بحق وَشِفَآءٌ وشفا بخشنده از امراض شك وشبهه وَالَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ وآنانكه نمی گروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهاء ایشان گرانیست
یعنی تصامم می كنند وبگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ واین كتاب عَلَيْهِمْ عَمًى
برایشان پوشیدگی ست تا جلوهٔ جمال كمال اورا نه بینند أُولَٰئِكَ آن گروه كه
از شنیدن قرآن وحقیقت آن كور وكرند يُنَادَوْنَ ندا كرده میشوند مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون كسی است كه اورا از مسافت دور ودراز
بخوانند نه خواننده را بینند ونه آواز اورا شنود پس اورا از ان نداچه نفع
رسد نادی اقبال میگوید كه ای ناقابلان ما بسی نزدیك نزدیك وشما پس
دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی كه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورية
فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف كردند در ان همچنانچه در قرآن بعضی باور داشتند و
جمعی تكذیب كردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه كلمه بودی كه پیشی گرفته است مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت وفصل خصومت در عرصهٔ محشر با تاخیر
عذاب مكذبان لَقُضِيَ هر آینه حكم كرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تكذیب
ومستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ وبدرستی كه یهود یا مشركان عرب لَفِي شَكٍّ هر
آینه در گمانند مِنْهُ از توریت یا از قرآن مُرِيبٍ گمانی با اضطراب كه آورده اند
مَنْ عَمِلَ هر كه بكند صَالِحًا كار ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست
یعنی منفعت او راجع بدوست وَمَنْ أَسَاءَ وهر كه بكند عمل بد فَعَلَيْهَا پس بر
نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز میگردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ ونیست آفریدگار
تو ستم كننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را كه فرا خور عمل مكافات فرماید إِلَيْهِ بسوی
خدا يُرَدُّ باز گردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از آن
سؤال كنند علم آنرا حواله بحضرت وی باید كرد كه كسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ وبیرون
نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهاء خود وَمَا تَحْمِلُ وبار
نگیرد مِنْ أُنْثَىٰ هیچ مادهٔ از انسان وسایر حیوانات وَلَا تَضَعُ ونه نهند
بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار
ونتاج نیز خاصهٔ اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ وروزی كه بخواند خدای تعالی مشركان را واز
روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي كجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ گویند
خدایا شنوانیدیم ترا وگفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده
بر شرك ایشان چه ما از ایشان تبرا كردیم وَضَلَّ وگم شد عَنْهُمْ از مشركان
مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند كه می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را
كه در دنیا می پرستیدندی در آن روز نه بینند با ایشان بدو راه نیابند وَظَنُّوا
ویقین دانند كه از عذاب وعقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریز



كاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمی شود كافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیكی در ین
جهان چون نعمت وصحت وامثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ واگر برسد وی را بدی چون
تنگ دلی وتنگدستی وبیماری فَيَئُوسٌ پس نومید است از رحمت قَنُوطٌ امید
برنده از رحمت وقنوط صفت كافران وگمراهان است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ واگر بچشانیم
ایشانرا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از عذاب درشت كه بوی رسید وبدیشان
رسد عكس آنچه اعتقاد كرده بودند از نعمت وكرامت مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ وَإِذَا أَنْعَمْنَا
وچون انعام كنیم ودر عافیت گشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر كافر أَعْرَضَ روی بگرداند
از شكر وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ دور شود بخود از جانب حق یا خود را بر یك طرف كشد از سپاس
داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وچون برسد او را بلا ومحنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند
دعاء بزرگ وبسیار است تشبیه كرده دعاء بزرگ را بچیزی كه پهنا دارد بجهة
وسعت وكثرت قُلْ بگوای محمد صلعم أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا كه نفس الامر إِنْ كَانَ
اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیك خدای تعالی ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ وكافر شدید
بدان بی تامل مَنْ أَضَلُّ در آن كیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از آنكس كه فِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ در خلاف باشد دور از خدای تعالی یعنی كه باشد كه از شما گمراه تر در مقام
ستیزه وعناد وانكار وافادهٔ وضع موصول بجای صله شرح حال وتعلیل مزید
ضلال ایشان است در تفسیر امام ابو اللیث مذكور است كه ابو جهل لعین مر حضرت
پیغمبر را صلعم گفت آیتی بما نما وآن حضرت صلعم ماه را بدو نیم كرد ابو جهل گفت ای
قریش محمد صلعم ما را سحر كرد وشما باطراف وجوانب مكه فرستید تا از مردم سؤال
كنند كه این صورت را كه دیده اگر اهل آفاق مشاهده كرده اند آیة لحدی است
واگر نه سحر محمد است صلعم پس رسل هر طرف فرستادند وهمه كس از رؤیت آن
خبر داد ابو جهل گفت هَٰذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوییست همه آفاق رسیده حضرت
عزت عز شانه آیه فرستاد كه سَنُرِيهِمْ زود باشد كه بنماییم ایشانرا یعنی كفار
قریش را آيَاتِنَا نشانهاء قدرت خود كه یكی از آن شق قمر است فِي الْآفَاقِ
در كنارهاء جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ ودر نفسهاء ایشان كه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن
شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ آنكه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا پس
نیست مر پروردگار ترا أَنَّهُ آنكه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ گواهی
است یعنی كفار اگر انكار معجزات تو كنند حضرت آفریدگار جل جلاله گواه تو
كفایتست بعضی بر آنند كه دلایل آفاقی اخبار آن حضرت بود از حوادث آتیه
ووقایع كاینه چون فتح روم وعجم وفارس وآیات انفسی آنچه میان اهل مكه
واقع شد از قحط وخوف وقتل ومقهوریت ودر معالم آورده كه آفاق غلبهٔ دین
اسلام است بوقت ظهور مهدی ع وانفس بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مكه

وجمعي ضمير را عايد با دميان دارند يعني بنماييم مردمان را دلايل افاقي كه بر ايشان ظاهر است وايات انفسي هلاك ابدان است يا در افاق اختلاف ازمنه وامكنه ودر نفس تفاوت كلي در احوال امرجه يا آفاق عجايب مصنوعات است از آسمان وزمين وستارگان و اشجار واثمار وبحار وانفس بدايع حكمت وغرايب صنع كه در نفس انسان مودع است ودر لحقايق آورده افاق كه عالم كبير است وانفس عالم صغير واز هر دلايل قدرت در عالم كبير است نمود وآن در عالم صغير است ٭ وتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر جميع آنچه در عالم است مفصلا در نشأ انسان است مجملا پس انسان عالم صغير مجمل است از روي صورت وعالم انسان كبير اما از روي قدرت مرتبهٔ انسان كبير است وعالم انسان صغير اي آنكه تراست ملك اسكندر وجم از حرص مبالغ در پي نيم درم عالم همه در تست وليكن از جهل پنداشته تو خويش را در عالم وتطبيق ايات افاقي وانفسي مناسب اين مختصر نيست شمهٔ از حقايق اين آيه بعون ملك تا در در تفسير جواهر گذارش خواهد يافت **أَلَا إِنَّهُمْ** بدانيد كه كافران **فِي مِرْيَةٍ** در شك اند **مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ** از پرورد كار خود بر بعث وجزا **أَلَا إِنَّهُ** بدانيد كه او **بِكُلِّ شَيْءٍ** بهمه چيزها **مُحِيطٌ** فرا رسنده است بعلم وقدرت جمل تفاصيل ايشان داند وهر چه خواهد كه بعمل خود بكند تواند علم بي جهل وقدرت بي عجز خاص مر حضرت آلهي راست هر چه بايد در انفس وآفاق كند از علم پادشاهي راست

**سُورَةُ الشُّورَىٰ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم عسق**

حروف مقطعه اشارت بكواين وحوادث وفتن ووقايع است ثعلبي از ابن عباس رضم نقل ميكند كه حضرت شاه مردان مرتضى علي رضم فتنها را مي شناخت از حم عسق گفته اند حا حرفاست وميم مهلكه وعين عذاب وسين مسخ وقاف قذف وحديث مرفوع است كه از نزول اين حروف اثر اندوهي از جبين مبين حضرت سيد المرسلين صلعم ظاهر بود سبب پرسيدند فرمودند كه مرا خبر دادند كه بچيزهايي بامت من نازل خواهد شد بيوفري قذف وخسف وامثال آن كردند تا خروج دجال ونزول عيسى عم قولي آنست كه اين مباني اسم حكيم ومجيد وعليم وسميع وقدير است يا اشارت بصفت حلم ومجد وثنا وعلم وقدرت ودر كشف الاسرار آورده كه اين حروف ايمايست بانكه عطايا كه حق سبحانه وتعم بحضرت رسالة صلعم ارزاني داشته حا حوض مورود اوست يعني حوض كوثر كه تشنه لبان امت را از ان سيراب كرداند وميم ملك ممدود او كه از مشرق تا مغرب بتصرف امت او در آيد وعين عز موجود او كه اعز همه اشيا نزد حق سبحانه وتعم بوده وسين سنا مشهود او كه مرتبهٔ هيچكس برتبهٔ رفعت او نرسيد وقاف مقام محمود او كه در شب معراج درجهٔ او ادنى است در روز قيامت كه شفاعت كراست مقام تو محمود ونامت محمد بدينسان مقامي ونامي كه دارد **كَذَٰلِكَ**

مثل



مثل آنچه درين سوره است از معاني **يُوحِي إِلَيْكَ** وحي ميكند بپيوسته **وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ** ووحي كرده است بآنانكه پيش از تو بوده اند از رسل **اللَّهُ الْعَزِيزُ** خداي غالب كه هيچكس از انزال وحي او را باز ندارد **الْحَكِيمُ** دانا بحال كسي كه سزاوار وحي است برو **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مخازن علويات **وَمَا فِي الْأَرْضِ** وآنچه در زمين است از كواين سفليات **وَهُوَ الْعَلِيُّ** واوست برتر كه رفعت شان اوراست **الْعَظِيمُ** نزديك تر كه عظمت وسلطاني مر اوراست **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ** نزديك شد كه آسمانها **يَتَفَطَّرْنَ** بشكافند **مِنْ فَوْقِهِنَّ** از زبر يك ديگر يعني بحسب آسماني بلند تر بشكافند پس از ان يك يك منشق گردند در كشاف آورده كه اين حال در ظهور كبريا وجلال اعظم واتم است چه بالاي آسمان اعلى عرش است وكرسي وصنوف ملايكه پس ابتداي انفطار از انجا دليلي بزرگ است بر آثار عظمت حضرت پروردگار است **وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ** وفرشتگان يعني حملهٔ عرش با همه ايشان تنزيه ميكنند ذات حق را **بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** بحمد پروردگار ايشان يعني تسبيح وحمد با هم مي گويند چه يكي نفي ناسزاست ويكي اثبات سزا **وَيَسْتَغْفِرُونَ** وآمرزش ميطلبند از خداي **لِمَنْ فِي الْأَرْضِ** براي كساني كه در زمين اند از مؤمنان **أَلَا إِنَّ اللَّهَ** بدانيد بدرستي كه خداي تعم **هُوَ الْغَفُورُ** اوست آمرزنده بندگان را **الرَّحِيمُ** مهربان كه بر ايشان بقبول توبه وازمنيات من غفران ورحمت اوست كه ملايكه را باستغفار كنندگان فرموده **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** وآنانكه فرا گرفتند **مِنْ دُونِهِ** بجز خداي تعم **أَوْلِيَاءَ** دوستان يعني مشركان كه بدوستي ايشان را پرستش ميكنند **اللَّهُ حَفِيظٌ** خداي نگهبانست **عَلَيْهِمْ** بر اقوال واعمال ايشان ومناسب آنها جزا خواهد بود **وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ** ونيستي تو اي محمد صلعم بر ايشان **بِوَكِيلٍ** گماشته شده تا محافظت اعمال ايشان كني بلكه بر تو دعوتست وتبليغ احكام شريعة **وَكَذَٰلِكَ** وهمچنانكه وحي كرديم بهر پيغمبر صلعم بزبان قوم او **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** وحي كرديم بتو **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** قرآني بلغة عرب كه قوم تو اند **لِتُنْذِرَ** تا بيم كني بدان **أُمَّ الْقُرَىٰ** اهل مادر شهرها را كه مكه است **وَمَنْ** وآنرا **حَوْلَهَا** وهر كه گرداگرد او باشد يعني جميع اهالي بلدان را ومقرر است كه تمام زمين را مكه بسط كرده اند پس اهل همه بلاد ها اوست وهمه بر حوالي ويند **وَتُنْذِرَ** وبيم كني مردمان را **يَوْمَ الْجَمْعِ** روز جمع يعني روز قيامت **لَا رَيْبَ فِيهِ** هيچ شكي نيست در وقوع آن واو را جمع گفت كه اولين وآخرين در آن روز مجتمع باشند يا جمع كنند ارواح را با اشباح يا عمال را با اعمال يا هر كسي را با مثل آن بعد از اجتماع ديگر باره ايشان را متفرق سازند **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ** گروهي را در بهشت برند كه مؤمنان وموحدان اند **وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ** وگروهي را بدوزخ فرستند كه منافقان ومشركان اند **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** واگر خواستي خداي تعم **لَجَعَلَهُمْ** هر آينه گردانيدي همه خلايق را

أُمَّةً وَاحِدَةً گروه یکتا بر راه هدایت و ضلالت وَلَٰكِن يُدْخِلُ ولیکن در می آرد
مَن يَشَاءُ هر کرا می خواهد راهنمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ
و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابانان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُم
نیست مر ایشانرا مِّن وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه
یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ بلکه فرا گرفته اند کافران
بیرون خدای تعالی أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان می زنند
فَاللَّهُ پس خدای تعالی بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست که دوستانرا دستگیری کند
وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگانرا بقدرت وَهُوَ و خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشانرا توانایی نیست ۞ اوست قادر بحکم
کن فیکون غیر او جمله عاجزاند زبون عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل ازین
کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ در
آنچه با کافران مِن شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم او
مفوض است إِلَى اللَّهِ بحکم خدای حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
رَبِّي عَلَيْهِ آنکس که حکم کند بحق صفت اوست تَوَكَّلْتُ توکل کردم در همه
کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نموده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم
در همه احوال که فی الحقیقه بنده غیر از و مرجع و مآلی نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینهاست جَعَلَ لَكُم بیافرید
برای شما مِّنْ أَنفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا و خلق
کرد از چهارپایان صنفهای گوناگون يَذْرَؤُكُمْ و بسیار میگرداند شمارا فِيهِ در
تزاوج و تناسل لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام
عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانکه
گویند مثلک لا یفعل کذا درین آیه نشاید مثل را بحقیقت گذاشتن چه مؤدی باشد
بر تناقض که اثبات مثل و نفی آنست     ذات ترا صورت و پیوند نه تو بکس و کس بتو
مانند نه ؏ جل المهیمن ان تدری حقیقته من له المثل تضرب له مثلا وَهُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ و اوست شنوا جمیع مسموعات را بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر او راست
مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان
یعنی باران است و گنجینه زمین نبات يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند زمین را
لِمَن يَشَاءُ برای هر که می خواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
می خواهد بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق استحقاق
قبض و بسط عَلِيمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید لَكُم
برای شما مِّنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت و توحید مَا وَصَّىٰ آنچه فرموده بود بِهِ بدان





جز نُوحًا نوح ابن ملک را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچیز که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو
وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آن چه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این پیغمبرانرا
از اصول دین أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست
بآنچه تصدیق آن واجبست وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف
مکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات از منه
و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ است و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر مشرکان
آنکه کافران مَا تَدْعُوهُمْ آنچه تو میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی آن توحید اللَّهُ يَجْتَبِي
خدای تعالی جمع میکند إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد می گزیند
برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که آراده کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق
و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَن يُنِيبُ هر کرا باز گردد بحق و روی آرد بسوی وی
یعنی هر کرا از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه و تعالی راه راست بدو نماید ۞
نخست از طالبی از جمله بگذرد رو بدو آورد گرد آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینست
وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم متفرقه گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان
دانش از انبیا و پیغمبران ع از آیات توریه و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال
محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی جباری و ستمکاری بود که واقع است
بَيْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلعم
داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِن رَّبِّكَ از پروردگار
تو در مهلت دادن ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی که نام برده که آخر عمر است
یا روز قیامت لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل
و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب
یعنی قرآنرا مِن بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان آن حضرت اند صلعم
که قرآن بدیشان دادند و ایشان لَفِي شَكٍّ هر آینه در شک اند مِّنْهُ مُرِيبٍ
از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم شکی در تهمت افکنده فَلِذَٰلِكَ پس برای این
تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ بخوان خلق را باتفاق بر ملة اسلام
وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بدان
در تبیان آورده که ولید مغیره با آن حضرت صلعم گفت که ازین دین و دعوی که
داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه وعده کرد که اگر بدین
پدران باز آیی دختر خود را در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوت مقیم
و در دین و ملت خود مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پی روی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
باطله ایشانرا وَقُلْ آمَنتُ و بگو گرویدم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه فرستاده خدای تعالی

من کتاب از کتاب بر من و بر انبیاء بیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق
سبحانه و تعالی در همه کتابها بتوحید حکم کرده وامرت و فرموده شده ام لاعدل بینکم
بانکه عدل کنم و سویه نگاه دارم میان شما یعنی اشراف و ارذال را بحق خوانم و در تبلیغ
شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای تعالی اوست پروردگار ما و شما است
لنا اعمالنا ما راست جزای کردارهای ما ولکم و شما راست اعمالکم پاداشت
اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی حق ظاهر
شد احتجاج را مجال نماند الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما بقیامت
والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی علما احتجاج منسوخ است والذین
یحاجون و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فی الله در دین خدای تعالی
من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له مر قول خدا را یعنی در روز میثاق
اقرار آورده اند بربوبیت و بمصطفی ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه
خدای تعالی اجابت کرده دعاء رسول خود را باظهار معجزات دلالات کنند بر صدق او
حجتهم داحضة حجت ایشان باطل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان و بعد
از ظهور آیات براه حجج خصمان عناد محض است وعلیهم غضب و بر ایشان است خشمی
بزرگ از ایشان ولهم عذاب شدید عذابی سخت که آن عذاب آتش دوزخ باشد الله خدای
بحق الذی انزل الکتاب آنکس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان بالحق براستی و
درستی والمیزان و منزل کرد اینک ترازو را که موزونات را بآن سنجند تا در بارهٔ خرید
و فروش نه ستم نرود محققان گفته اند که مراد از میزان عدالت است در معاملات و از
عدل و راستی بمیزان کنایه کرد که آلت عدالت است و انزال عدل عبادت باشد از فرمودن
بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان حضرت بهترین کاینات محمد است صلعم
که قانون عدل بدو تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وما یدریک و چه چیز
دانا کرد و چه دانی لعل الساعة شاید وقت قیام قیامت قریب نزدیک بود
امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که بدان قیامت قایم
شود نزدیک است یستعجل شتاب می کنند بها بساعت یعنی بآمدن الذین
آنانکه لا یؤمنون بها نمی گروند بآن یعنی استعجال از روی استهزاء و تکذیب است
یا می خواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت و ایشان را
برو حجت بود والذین امنوا و آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول او صلعم مشفقون
منها ترسانند از قیامت چه میدانند که خدای تعالی با ایشان چه کند و محاسبه
و مجازات بر چه وجه بود ویعلمون و می دانند انها الحق آنکه آمدن ساعت
راست است الا ان الذین یمارون خصومت و جدال نمایند فی الساعة در آمدن
قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف خدای تعالی



داناست یا نیکوکار بعباده به بندگان خود در فصول آورده که لطیف چهار
معنی دارد اول مهربان امام قشیری رض فرموده که لطف اوست که بیشتر از کفایت
بدهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی چه آدم پوشیده کار
کسی بستر قضا و قدر او دراه نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد کسی زچون
و چرا دم نمی تواند زد که نقش کار حوادث ورای چون و چراست چرا مگو که چرا
دست بسته قدر است ز چون ملاف که چون تیر پایمال قضاست در موضح آورده
که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم در گذرانند
در ترجمهٔ مرشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح
بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف
برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست در این آیت
نکات و فواید بی شمار است و حواله اطلاع بر بعضی از آن بعطا العزیز جواهر التفسیر
میرود یرزق روزی میدهد بلطف خود من یشاء هر کرا می خواهد روزی
دهد وهو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم
و ارادت من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الاخرة کشت خیر
آن سرای یا پاداشت آنرا نزد له بیفزاییم آنرا فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب
آن جهان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه می افزاید
تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز افزونی میگیرد تا
حدی که یک ذره برابر کوه احد میشود ومن کان یرید و هر که باشد که خواهد
بکردار خود حرث کشت الدنیا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن
نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه قسمت ازلی نصیب او باشد وما له
و نیست مر او را فی الاخرة در آن سرای من نصیب هیچ نصیبی مراد کافرانند
که همین دنیا خواهند و پس با منافقان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودند
و غرض ایشان غنیمت بودی و پس درین آیة فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه
تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت خواهد
نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از آن فیض یابد دنیا طلبی بهره دنیا
دهند عقبی طلبی هر دو بیک جا دهند ام لهم شرکاء آیا ایشان را انباز انند
یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشان اند شرعوا لهم نهاده اند
برای ایشان یعنی پیدا ساخته اند در دل ایشان من الدین از کیش جاهلیة ما لم یاذن
آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بآن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار
بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن ولولا کلمة الفصل و اگر
نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضی بینهم هر آینه

حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکاء و هر آینه جزا بسزا
یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی
که ستمکاران یعنی ظالمان لَهُمْ مر ایشان راست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک که دایم و بی انقطاع بود تَرَى الظَّالِمِينَ می بینی مشرکان را در قیامت
مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال
اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسیده است بایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتانند یعنی
خوشترین بقعها و نزه ترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَٰلِكَ آنچه مذکور
شد از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بر
بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیر و فرومایه است ذَٰلِكَ
آن ثواب خبر الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای تع بدان عِبَادَهُ
بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای
شایسته کرده و تقدیم خبر باین کرامتها جهة ازدیاد سرور مؤمنان است و آنکه دانند
که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت
بیفزایند کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی که جزا هرچه نکوتر به نکوکار دهند
کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند امام
ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند
هیچ دریافته اید که محمد صلعم علی که مباشر آنست از ابلاغ مزدی میخواهد یا نی آیة
آمد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْرًا
مزدی و هیچ پیغمبری نیز از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن
عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت
سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین رهنمایی و می بینیم که
اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و
انشراح جمع کرده بیاریم بخدام عتبهٔ علیه تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را
از آن هم فراغتی دست دهد این آیة نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کس مزد
طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ و لیکن دوستی میطلبم فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی یعنی باید
که مرا دوست دارند بجهة قرابتی که من با ایشان دارم و چون صلهٔ رحم افتخار می
کنند و مرا بهیچ بطنی از قریش نیست الا که سررشتهٔ قرابتی هست پس
باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بر نسبت قتاده
و گفته اند مراد مودت ثابت است و ذو القربی بمعنی من یعنی مزد رسالت نمی خواهم



لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رض منقول است که صحابه بعد از
نزول این آیة گفتند یا رسول الله صلعم خویشان که مودت ایشان باید کدام اند
فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان رضوان الله علیهم مراد حسن و حسین است رض
در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول صلعم بنو هاشم اند و بنو المطلب
که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای تع
یعنی دوست دارید باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را
یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است صلعم که
هرکرا آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا در آن حسنه یعنی برای
آن که حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تع آمرزنده مر گناه کاران است شَكُورٌ پذیرنده
طاعات فرمان برداران أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند کافران که بر بافد
محمد صلعم و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برای خدای تع دروغی بدعوت نبوت
یا بنزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای تع يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر نهد
بر دل تو اگر افترا کنی قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی
تا از آزار و جفای ایشان متضرر نگردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله تستری
قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر نکنی
و از لجاجت و ابای خلق فارغ گردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو میکند خدای کجی و
ناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و استوار میگرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود
یعنی بوحی یا حکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای تع
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست هرچه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنهٔ افترای
ایشان بتو بر و مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رض نقل میکند که بعد از
نزول این آیة که قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر ما را
صلعم بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریم و بر ما حکم
کنند جبرئیل صلعم بآن حضرت خبر داد از الهام آن جمع بدین آیة حضرت صلعم با ایشان
گفت گفتند یا رسول الله صلعم گواهی میدهیم که تو راست گویی و ما ازین اندیشه توبه
کردیم آیة نازل شد وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول
میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود چون بدو بازگردند و از گناهی ندامت
ورزند بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو و فرو گذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیها و ایشان
یعنی بعد از توبه جرمها آن ایشان در گذارد وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ وَيَسْتَجِيبُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنچه کنند از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای تع
میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَيَزِيدُهُمْ و زیاده گرداند مسئول ایشان را مِنْ فَضْلِهِ

از فضل خود وَالْكافِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ مرایشان راست
عذابی سخت که ذل حجاب ودوام عقابست وهیچ عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست
وهیچ رنج تو مطاق دل برنتابد بروی جز آنکه بندکی در حجاب حرمانش
اصحاب صفه رض که بفقر وفاقه میگذرانیدند وروزی در خاطر ایشان گذشت
کرچه باشد که ما توانگر شویم ومال خود بفلان وفلان جز صرف کنیم آیة آمد که
وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ واگر بگشادی خدای تع روزی را لِعِبادِهِ برای بندگان
خود وبرایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هرآینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین
وباستیلاء واستعلا بیرون آمدندی یا تکبر وزر بدندی وفساد کردندی واین
در غالب است چه ذی النورین وعبد الرحمن مالدارترین مردم بودند وهرگز از
ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بمثال باران است که بر
تمام زمین بارد واز هر قطعه از آن گیاه دیگر روید ۶ باران که در لطافت طبعش
خلاف نیست در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس وچون اغلب طباع خلق
بجانب هوا وهوس مایل است وپرورش صفات سبعی وبهیمی برایشان غالب
ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه وتع روزی
برخلق فراخ گرداندی اکثر یاغی وباغی گردندی آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه
فرمود وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی
ما يَشاءُ آنچه میخواهد برای آنکه می خواهد إِنَّهُ بِعِبادِهِ بدرستی که او بر
بندگان خود خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ بیناست یعنی می
بیند ومیداند که هرکس را چه باید وچند باید وکی باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ
الْغَيْثَ واوست آنکسی که فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا پس از آن
آنکه نا امید شدند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وپراکنده کند رحمت خود را
یعنی باران را منتشر گرداند در کوه وبیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ واوست دوستان
مؤمنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان
الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس داران وَمِنْ آياتِهِ واز دلیل
قدرت وثناها، فطرت او خَلْقُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها
وزمینهاست وَما بَثَّ وآفریدن آنچه پراکنده کرد فِيهِما در آسمان و
زمین مِنْ دابَّةٍ از جنبندگان یعنی روندگان چون ملائکه وجن وانس
وانسان وسایر حیوانات وَهُوَ واو یعنی خدای تع عَلٰى جَمْعِهِمْ بر جمع
کردن ایشان در عرصه محشر إِذا يَشاءُ هرگاه خواهد قَدِيرٌ تواناست
ومتمکن از آن وغیر عاجز در آن وَما أَصابَكُمْ وهرچه بشما میرسد ای مؤمنان
مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبت وآفتی بمال یا تن واهل وعیال فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ



پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی بشامت معاصیست بقضاء سنت اما
بعقوبت گناهان شماست وَيَعْفُوا وعفو میکند ودر میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری
گناهان واگر بی گناهی را ز بلائی رسد زیادتی اجر او خواهد بود وامام ابو اللیث در
تفسیر خود آورده که حضرت شاه اولیا علی المرتضی رض که امیدوارترین آیتی که خدای تع
برحضرت پیغمبر صلعم فرستاد این آیة است زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت
میرسانم واز بسیاری عفو میکنم وآنحضرت از آن کریم تر است که گناهی که یکبار
عفو کند بعد از آن دیگر باره عقوبت کند بدان در عقبی وَما أَنْتُمْ ونیستید ای کافران
بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق فِي الْأَرْضِ
در زمین وَما لَكُمْ ونیست شما را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تع مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که کار سازد در دنیا وَلا نَصِيرٍ ونه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آياتِهِ
الْجَوارِ واز نشانهای توانایی او کشتیهای روانست فِي الْبَحْرِ در دریا كَا
لْأَعْلامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای تع يُسْكِنِ الرِّيحَ
ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است وچون آن باد ساکن شود
فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَواكِدَ ایستادگان عَلٰى ظَهْرِهِ بر پشت
آب واهل کشتی در گرداب واضطراب افتند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که
در تسخیر ریاح واجراء سفاین لَآياتٍ هرآینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر
هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ
يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِما كَسَبُوا بسبب آنچه
کردند از معاصی وَيَعْفُ ودر میگذراند عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان
وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد
مؤمنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را اما انتقام کشیده باشد از ایشان
وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجادِلُونَ وتا بدانند آنها که خصومت میکنند فِي آياتِنا در
دلایل قدرت ما که در محل نزول بلاست ما لَهُمْ نیست مرایشان را مِنْ مَحِيصٍ
هیچ گریزگاهی فَما أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق
بدین جهان دارد چون مال وفرزند فَمَتاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا پس آن برخورداری
زندگی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع می گیرید وَما عِنْدَ اللّٰهِ وآنچه نزدیک
خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقٰى وپاینده تر
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسان که گرویده اند وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وبر پروردگار
خود توکل میکنند وَالَّذِينَ وبرای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند ویکسو
میروند كَبائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَواحِشَ واز کارهای زشت وَإِذا
ما غَضِبُوا وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی ومکروهی که

بدیشان رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در می گذرانند آنرا و عفو میکنند در
لباب آورده که آیه در شان فاروق اعظم است که او را بمکه دشنام میدادند
وچون در خشم می شد می خورد و تعرض ایشان نمیکرد و در تبیان فرموده
که در بارهٔ ابوبکر صدیق است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و دشنام
رسانیدند و او حلم می ورزید و متعرض لایمان نمی گشت و مستغرق کار خود
چنانم که دیگر پروای ملامتی که بیکارم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای
آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت پیغمبر
صلعم ایشانرا بایمان خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و برپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ
وکار ایشان شُورَىٰ با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کاری که
کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و آنچه عطا کرده ایم ایشانرا
از اموال يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای تعالی وَالَّذِينَ و برای آنانکه
إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان
از دشمنان انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام
از کفار فرضست و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش
کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی به
آنکه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه فَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا
فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام
نماید از وی وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
پس مزد او بر خداست و علم مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان
از حسن بصری رض نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای تعالی
مزدی دارد گو برخیز و بستان بر نخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه
عفو از گناه سیرتی اهل فتوتست بی علم و عفو کار فتوت تمام نیست إِنَّهُ بدرستی
که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمی دارد مشرکانرا که ستمکارانند یعنی
کسانی که ابتدا کنند بر ستم یا انتقام از حد در گذرانند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه
کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ بعد از آنکه بروستم کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب
و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاقبه و معاتبه
عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان
وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ
بی حقی و حجتی أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست



عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبایی
کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و در گذرد از مظالم إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که
این صبر و غفران از لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام رض گوید که از
کارهای مردان مرد است و همه کس را قوت این نباشد که جفا کشد و وفا کند
قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای تعالی فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ
وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای تعالی
مر ورا وَتَرَى الظَّالِمِينَ و ببینی مر کافرانرا لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام
که ببینند عذاب روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی
بازگشتن بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره یا برویم و تدارک مافات کنیم
وَتَرَاهُمْ و ببینی کفار را که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده می شوند عَلَيْهَا
بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکور است جهة وضوح چه معلوم است که عرض کافران
بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ
از خواری و رسوایی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن
پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت آن زهره سر آوردن
ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشانرا بدوزخ رانند در زیر می نگرند که گاهی
ملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ جبی برآنند که مراد از چشم خفی طرف دلست
چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نا
بینایان دنیا حالات مختلفه فهم می کنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشانرا بدین حالت
بینند آنکسان که ایمان آورده اند یعنی زیانکاری ایشان بینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ
بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای
خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در نفسهای
آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کرده اند و زیان در اهالی
اگر دوزخی اند با آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار
ایشان محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان
فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ
و نباشد مر این کافرانرا أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب
يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای کسی نتواند که عذاب از
ایشان باز دارد غیر خدای عذاب از ایشان باز ندارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که گمراه
سازد خدای تعالی فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست مرو را راه نجاة و مخلص اسْتَجِيبُوا اجابة
کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید مِنْ

قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که بازگردانیدن نیست
مر اورا مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده باطل نمیشود مَا لَكُمْ
نیست شمارا مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ و نیست
شمارا مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نمی توانید شد
چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی
دهند فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فَمَا
أَرْسَلْنَاكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاه بانی که از
عمل بد ایشانرا نگاه دارد إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام
و تو رسانیدهٔ وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم کافر را
یعنی بدهیم مِنَّا رَحْمَةً از نزدیک خود صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود
بدان و شادی کند وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدیی چون مرض
و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه فرا پیش داشته دستهای ایشان از اعمال
ناشایست فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُورٌ سخت
ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشند و غالب
ایشان آنانند که نعمت فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح
فرموده که کفران مؤمن آنست که ترک شکر کند لِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه می خواهد يَهَبُ
لِمَنْ يَشَاءُ می بخشد هر کرا می خواهد إِنَاثًا دختران وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ
و می بخشد هر کرا می خواهد پسران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا یا مزج میکند ایشانرا
پسران و دختران یعنی هم پسران بخشد و هم دختر چون حضرت صلعم اینجا بشیت
بازبست چنانکه در دادن دختر بشیت بازبست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که
از هر دو نوع دارد مادرا داشتی نماید که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ و میگرداند
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون یحیی ع إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای تعالی داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ تواناست بآنچه میسازد دانایی او
از جهل مقدس و مبراست و توانایی او از عجز منزه و معرا علم او بر طرف از شایبهٔ
جهل و فتور و قدرتش پاک از لایش نقصان و قصور آورده اند که یهود
حضرت سید عالم صلعم را گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید تا
در نگری چنانچه با موسی ع سخن میگفت و موسی او را می دید حضرت صلعم
فرمود که موسی ع سخن حق تعالی می شنید ولی او را نمی دید آیة آمد که وَمَا كَانَ
و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ انکه سخن گوید با وی خدای تعالی
با مواجهه در دنیا و انکس وی را ببیند پس سخن گفتن خدای تعالی با بشر نبود



إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام
یا القا در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی
در حجاب بود چنانچه با موسی ع سخن گفتند و او در پس حجاب نور بود
در موضح آورده که خدای تعالی با پیغمبر صلعم سخن از وراء حجابین یعنی حضرت
رسالت پناه صلعم وراء دو حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی از
زمرد سرخ و حجابی از مروارید سفید سیره میان هر دو حجاب هفتاد
سال راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای تعالی فرستد رسولی بدان کس از ملایکه
ع فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک بمرسل الیه بدستوری خدای مَا
يَشَاءُ آنچه خواهد خدای تعالی إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برتر است از صفات
مخلوق و غالب است در ایصال وحی حَكِيمٌ داناست بتکلیم با بشر از روی
حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بر پیغمبران پیش
از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما
قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیوة
می یابند مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی که بدانی قبل الوحی مَا الْكِتَابُ که چه
چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی او را یا نوشته ازلی
در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن
بایمان یا بشرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی
معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن ما گردانیدیم
کتاب یا ایمانرا نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنایی که راه نماییم بدان مَنْ نَشَاءُ هر
کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق
دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما می خوانی مردمانرا
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت
از من خاص است هر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلامست یا راهی که طالب را
بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي و آن راه خداست لَهُ آن خدایی
که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ
بدانید که بسوی خدای تعالی تَصِيرُ الْأُمُورُ بازگردد کارهای خلایق در آخرت
و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع
حجب وسایط مشاهدهٔ این معنی دست دهد ✚ صورت کثرت حجب وحدتست
غیبت ما مانع نور حضور دیدهٔ دل باز کشا و ببین سر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف بسم الله الرحمن الرحيم حم

حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند

وقول ثعلبی که در لغت قدماست تایید این سخن میکند آنجا که فرموده حروف تهجی برای
تنبیه اند پس اینجا حا و میم تنبیه می کند بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده
که حا اشارت بحیات حواست و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیی ذو الحیاة و
ملک بی انتقال خود **وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ** و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز
یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست
**إِنَّا جَعَلْنَاهُ** بدرستی که ما فرستاده ایم کتاب را **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** قرآنی بلغت عرب
**لَعَلَّكُمْ** تا شاید که شما تازی زبانید **تَعْقِلُونَ** دریابید و معانی آنرا فهم
کنید و صحت نبوت حضرت محمد صلعم را مشاهده کنید در واز آثار فصاحت و سلاست
و اطوار بلاغت و جزالت **وَإِنَّهُ** بتحقیق که قرآن **فِي أُمِّ الْكِتَابِ** در اصل کتب سماوی
یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغیر **لَدَيْنَا** نزدیک ما **لَعَلِيٌّ** هر اینه بزرگ
و ارست **حَكِيمٌ** محکم شده که در و نقص نیست یا ناسخ است که رقم نسخ
بروی کشیده نشود **أَفَنَضْرِبُ** آیا باز زنیم یعنی باز داریم **عَنْكُمُ الذِّكْرَ** از شما
قرآنرا **صَفْحًا** باز داشتنی **أَنْ كُنْتُمْ** بانکه شما اعراض میکنید **قَوْمًا مُسْرِفِينَ**
گروه شرک آرندگان یعنی بانکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی
خود باز نخواهیم داشت بلکه بیانی خواهیم فرستاد الزام حجت را در تبیان گفته
که بسبب شرک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی
که بدو بگروند و باحکام آن عمل کنند **وَكَمْ أَرْسَلْنَا** و چه بسیار فرستاده ایم
**مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ** از پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر
ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد **وَمَا يَأْتِيهِمْ** و نیامد بکفار گذشته **مِنْ نَبِيٍّ**
هیچ فرستاده از نزد ما **إِلَّا كَانُوا بِهِ** مگر آنکه بودند معاندان قوم او که باو
**يَسْتَهْزِئُونَ** استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو می کنند **فَأَهْلَكْنَا**
پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا **أَشَدَّ مِنْهُمْ** سخت تر از ایشانرا **بَطْشًا** از جهة
قوة یعنی اقویا ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز داشت **وَ**
**مَضَىٰ** و گذشته است در قرآن بچندین موضع **مَثَلُ الْأَوَّلِينَ** وصف و خبر قصه
پیشینیان که ایشان با پیغمبران ع چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درین جا وعده
پیغمبرانست صلعم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ** و اگر بپرسی تو قوم
خود را که **مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** که بیافرید آسمان و زمین را **لَيَقُولُنَّ** هر آینه
گویند **خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ** بیافرید آنها را خداوند غالب در فرمان و حکم **الْعَلِيمُ** دانا
باحوال بندگان چه این نوع آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود پس درین آیة اخبار می
کند از غایة جهل ایشان که مقر اند باقرینده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس
حق سبحانه و تعالی در صفت خود میفرماید که **الَّذِي جَعَلَ** خدای آنست که ساخت **لَكُمُ**



**الْأَرْضَ بِسَاطًا** برای شما زمین را بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد **وَجَعَلَ لَكُمْ** و بیافرید
و ظاهر کردانید برای شما **فِيهَا سُبُلًا** در زمین راهها **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** تا شاید که
شما راه یابید بسلوک بر آن طریق بسوی بلاد و دیاری که خواهید **وَالَّذِي نَزَّلَ** و وی
آن خدای است که فرو فرستاد **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان **مَاءً بِقَدَرٍ** آبی که باندازه حاجت
و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن چون طوفان نوح ع و نه اندک که بهمه
زراعت را کفایة نکند **فَأَنْشَرْنَا بِهِ** پس زنده کردانید بدان آب **بَلْدَةً مَيْتًا**
جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات بتکلم جهة
اختصاص ویست بدین فعل **كَذَٰلِكَ** مانند این زنده کردن **تُخْرَجُونَ** بیرون
آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن **وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ** و آن خدای
که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات **كُلَّهَا** همه آن بی یاری و مددکاری
**وَجَعَلَ لَكُمْ** و بساخت برای شما **مِنَ الْفُلْكِ** از کشتیها **وَالْأَنْعَامِ** و از چهار
پایان **مَا تَرْكَبُونَ** آنچه سوار شوید بر آن در خشکی و تری **لِتَسْتَوُوا** تا راست
شوید **عَلَىٰ ظُهُورِهِ** بر پشتها و آن حد سواری **ثُمَّ تَذْكُرُوا** پس یاد کنید
**نِعْمَةَ رَبِّكُمْ** نعمة پروردگار خود **إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ** پس چون راست شوید
بروی **وَتَقُولُوا** و گویید **سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ** پاک است آن خدای که رام کرد اینرا
و زیر دست ساخت **لَنَا** برای ما **هَٰذَا** این کشتی و این جانور را تا بمدد رکوب بر ایشان
قطع بر و بحر می کنیم **وَمَا كُنَّا لَهُ** و ما نبودیم مر این مرکوب را بقوت خود **مُقْرِنِينَ** ضبط
کنندگان و فرمان بردار سازندگان **وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا** و بدرستی که ما بسوی پروردگار
خود **لَمُنْقَلِبُونَ** باز گردندگانیم در آخر مرکبی که جنازه گویند آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست
هشدار و عنان کشیده رو آخر کار برمرکب چوبین ز جهان خواهی رفت در خبر آمده که
چون حضرت رسول صلعم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت
مرکب شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید که کلمه الحمد بگوید
و در کشاف آورده که حضرت امام حسین رض بن علی رض کسی را دید که بر مرکب نشست
و آیة سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان ع فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند
راکب گفت یا ابن رسول الله صلعم ما را چه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة
ربکم بانکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارتست بانکه از خود
غافل نباید شد **وَجَعَلُوا** حکم می کنند کافران و مقرر می سازند **لَهُ** مر خدای را
**مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان او یعنی ملایکه **جُزْءًا** نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران
اویند نعوذ بالله و این تعجیب است از جهل کفار که بعد از اقرار خالقیت و عزت و علم
او برای او اثبات ولد میکنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق

همه جمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاسی است آشکارا
کفر او که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه وتعالی میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای
برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس وانقص اند وَأَصْفَاكُمْ
وشما را برگزید وخالص کرد بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف واکمل اند واین چگونه باشد که فرزند
خداوند خود فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ وچون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از
مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآن چیزی که می سازد لِلرَّ
حْمَٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده بی شبه ومانند یعنی دختران که اسناد بحق می
نمایند وفی الحقیقه آن وصف است مر خدا را بمثل ومانند چه ولد لابد است که مماثل
والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای تعالی ضرب المثل می سازند وچون یکی را
خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم واندوه وَهُوَ كَظِيمٌ واو پر است از کرب وفزع یعنی غم بدل فرو می خورد پس
چون دختران را برای خود نمی پسندند بخدای تعالی چون روا میدارند أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا
آنکه با الله بزرگ شود وحفص ینشؤ خواند بصیغه مجهول یعنی آیا کسی که پرورده
کرده فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد اورا قوت حرب ومیدان داری
نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ واو در وقت مجادله وسخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ آشکارا نیست
تا آشکارا کند حجت باشد عرب بشجاعت وفصاحت فخر بودی واغلب زمان این دو
حلیه عاطل می باشد حق سبحانه وتعالی فرموده که آیا کسی بدین سان باشد خدای تعالی اورا بفرزندی
می گیرد ودیگر غایت جهل ایشان را بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ ونام نهاده اند
فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان اند عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران
یعنی ملائکه که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام
میدهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند ودیدند خَلْقَهُمْ آفریدن خدای تعالی مر ایشان را
که مشاهده کرده باشند صنعت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلعم
از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم
وگواهی میدهیم که آبا وما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد
که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ وپرسیده شوند روز قیامت
از آن وَقَالُوا وگویند قوم بنی ملیح از خزاعه که لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای
مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملائکه را واین بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد
چه اعتقاد بتعلیه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه وتعالی
فرمود که مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذَٰلِكَ بآنچه می گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این
سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت می سازند در تضییع فرمان الهی
إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنانکه دروغ می گویند ودر وسیط آورده



که مدعای ایشان آن بود که خدای تعالی تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان
وبدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد وایشان دروغ میگفتند
زیرا که حق سبحانه وتعالی بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است
که ایشان میگویند آماده ایم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن
که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُمْ بِهِ پس ایشان مُسْتَمْسِكُونَ بآن کتاب
چنگ در زده کاشند وبدان احتجاج نمایندگان ومقرر است که ایشان را کتابی نداده
ایم پیش از قرآن پس حجتی نقلی بیارند وبطریق عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه
می گویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه
وسیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وبدرستی که ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه
یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادان است وَكَذَٰلِكَ وهمچنین
مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی ومجتمعی
مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده که ایشان را عذاب تخویف نمود واز شرک بتوحید
دعوت فرمود إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان وتوانگران آن دیه
که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی
وآیینی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ وما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بر ایشان
قُلْ بگو ای محمد صلعم وحفص قال می خواند یعنی گفت آن پیغمبر صلعم أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ
آیا متابعت پدران جاهل خود میکنید واگرچه آورده ام برای شما بِأَهْدَىٰ دینی راه راست تر
مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بر آن دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان
چنان بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیز که
شما فرستاده شدید كَافِرُونَ ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان
بکجا کشید خلق را تقلید شان بر باد داد که دو صد لعنت بران تقلید
باد گرچه عقلش سوی بالا می دود مرغ تقلیدش بپستی میبرد فَانْتَقَمْنَا پس
ما انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ پس درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب
کنندگان درین سخن تسلیه آن حضرت است صلعم پس میفرماید که اگر تقلید
پدران میکنید باری تقلید ابراهیم عم که اشرف آبای شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
ویاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر وقوم
خود را چون دید که بت می پرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ
از آنچه شما می پرستید إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکس که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
پس بدرستی که مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا وساخت ابراهیم ع کلمه توحید را
كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریت خود وان نیست که همیشه در میان

اولاد خلیل الرحمن ع موحدی بوده وکسی که خلق بتوحید خواندی وگفته‌اند مراد از عقب
ابراهیم ع آل محمد است صلعم یا امة مرحومهٔ وی وبعضی بر آنند که کلمهٔ توحید لا اله الا الله
باقی گذاشت در نسل ابراهیم ع لعلهم یرجعون تا شاید کافران از شرک باز گردند
وبدین وی در آیند بل متعت بلکه برخورداری دادم هؤلاء این گروه را از کفار
قریش که معاصر حضرت پیغمبرند صلعم وآباءهم وپدران ایشان را بعمر دراز ونعمت بی
اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام
ورسول مبین وپیغمبری آشکارا بدلایل ومعجزات یا بیان کنندهٔ توحید بحجج وآیات
ولما جاءهم الحق وآن هنگام که آمد بدیشان سخن راست ودرست یا پیغمبر به
شکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردند وایشان در انکار افزوده قالوا هذا
گفتند که این آورده یعنی قرآن سحر جادوییست وانا به وبدرستی که ما بدان
کافرون ناگرویدگانیم وباور نداریم که آن من عند الله است وقالوا ودیگر گفتند
لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن اگر از پیش خداست
علی رجل بر مردی که من القریتین از یکی ازین دو ده که مکه وطایف است عظیم
مردی بزرگ که صاحب مال وجاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا احسن بن
شریق واز طایف عروهٔ ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یا سل مدعای کفار آن
بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمرد بزرگ رادندی وبزرگی نزد ایشان
منحصر بود بر جمیع زخارف دنیوی ونفاذ امر وکثرت خیل وحشم وندانستند که
رسالت رتبهٔ عالیه است واستحقاق آن بتحلی باشد بفضایل روحانیه وکمالات قدسیه
وبا این اغراض اختصاص یابد بفضل خاص حضرت واهب العطیات تا دوست از آن
میان که را می‌خواهد لاجرم حق سبحانه وتعالی در جواب ایشان فرمود اهم یقسمون
آیا ایشان بخش میکنند رحمت ربك رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا
مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند
نحن قسمنا ما بخش کردیم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشتهای
ایشان را یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیوة دنیا وایشان از
تدبیر وتغییر آن عاجزاند پس از کجا در کار رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل
می‌نمایند ورفعنا وبرداشتیم بعضهم برخی ازیشان یعنی آدمیان را فوق
بعض زبر بعضی درجات درجه‌ها از روزی تا یکی توانگر است ودیگری درویش
یا در حریت که یکی آزاد است ودیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است ویکی مفضول
در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنات است خوی هر که نیکوتر درجه
او بلندتر واین تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم که فرا گیرند بعضی از مردمان
بعضا بعض دیگر را سخریا کار کننده یعنی چیزی بکار فرمایند تا مهم آنان ساخته



ومعاش ایشان پرداخته گردد ویکی بمال معاون دیگری باشد ویکی باعمال مساعدت دیگری
نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی باشد ورحمت ربك وبخشش پروردگار
یعنی نبوت خیر بهتر است مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا
وآن را سبب بزرگی دانند ولولا ان یکون الناس واگر نه آنستی که گشتندی آدمیان
امة واحدة یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا هر آینه
میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمی‌گرود بخدای تعالی لبیوتهم وخانهای
ایشان را سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج ونردبانها که بدان علیها
بر بام آن خانها یظهرون بر آیند وخود را بنمایند ولبیوتهم ومیساختیم مر
خانهای ایشان را ابوابا درها وسررا علیها وتختها که بران یتکؤن تکیه
کنند همه از نقره ودرین آیه اشارتست بحقارت دنیا را بیش من قدری وقیمتی
نیست اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا وجمع آن مشغول شدندی چه اکثر
طباع مجبول است بر محبت دنیا وبسبب آن از عبادت وفرمان برداری باز
ایستاده میل بطرف کفر وناسپاسداری کردندی واگر نه من سقف خانها ونردبانها
ودرها وخانه وتختهای کافران همه از نقره کردمی وزخرفا وبا وجود اینها ایشان را
طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وان کل ذلك ونیست همه
آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا که برخورداری زندگانی این سرای
یعنی در معرض زوال وانتقال است والآخرة ونعمت آخرت وگفته‌اند بهشت عند ربك
نزدیك پروردگار تو یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزگاران است که از لوث شرك
ودنس معاصی احتراز فرموده‌اند تا از مستلذات فانی ومتمتعات این جهان
اجتناب نموده ۲ هر کس که رخ از متاع فانی برتافت وندر طلب دولت باقی بشتافت
آنجا که کمال همتش بود رسید وآنچه که مقصود دلش بود بیافت ومن یعش
وهر که چشم پوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای تعالی یعنی از
ذکر احکام حلال وحرام واز عقاب الهی نترسد واز رحمت او امیدوار نباشد نقیض
برگماریم له بر وی شیطانا دیوی را فهو پس آن دیو له قرین مر ورا همنشین
ودمساز ومصاحب وهمراز بود در دنیا پیوسته باغوا ووسوسهٔ او اشتغال نماید
ودر نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم مصری رض با یکی از مؤمنان جن دوستی
داشت وقتی در مسجد نشسته بود جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می‌بینی
گفت بعضی را در خواب وبعضی را بی خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می‌بینی
گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته بعضی را بالها
بچشم فرو گذاشته وبعضی را گاهی بوی فرو می‌کند وگاهی بالا میبرد
گفتم این چیست گفت نشنیده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا

اینها شیاطین اند بر سرهاء ایشان نشسته و بر هر یکی بقدر غفلت وی استیلا
یافته دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و زین معامله با دیو همنشین شده ایم
بیارکاه فلک بوده ایم رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم
وانهم بدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه باز می دارند قرینان خود را
عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون
انکه بسبب ایشان متابعت شیاطین راه یافتکان اند یا پندارند ایشان انست
که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت می باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی
که بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد می خواند یعنی بیاید
بما معرض و قرائت بکر اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یك
سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی
نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده
باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند تا وقتی که بدوزخ روند
القصه چون بعرصه محشر آیند قال گوید غاشی مر ایشان را یا لیت بینی وبینک
ای کاشکی میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میانه دو مشرق در
موضح آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق
نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را گوید کاش تو از من و من از تو
دور بودی فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گویند با ایشان
گوید ولن ینفعکم الیوم و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا
اذ ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهاء خود در دنیا انکم برای آنکه
شما هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید
که در عذاب شریك باشید همچنانکه در سبب آن شریك بودید و بعضی گفته اند
سود نمیدارد شما را آنکه شریك باشید یعنی اشتراك شما در عذاب سبب تخفیف
عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دل تنگی تمام
داشت و چندانکه شرایط دعوت بیشتر اقامة می نمود عناد و انکار ایشان افزونتر
بوده حق سبحانه و تعالی فرمود که افانت آیا تو ای محمد صلعم تسمع الصم توانی
که بشنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل کرانست سخن حق توانی شنوانید
وتهدی العمی یا قوت آن داری راه نمایی کورانرا یعنی کوردلانرا طریق حق
توانی نمود ومن کان و آنرا که هست فی ضلال مبین در گمراهی هویدا
یعنی تو قادر نیستی بر هدایة گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما
نذهبن بك پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از آنکه عذاب ایشان
بتو نماییم دل خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمون



انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینك یا اگر بنماییم بتو الذی وعدناهم آنچه
وعده داده ایم ایشانرا عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که ما بر عذاب
ایشان مقتدرون توانا ایم یعنی بهر حال ایشانرا معذب خواهند شد
در زمان حیاة تو یا بعد از وفات تو فاستمسك پس تو چنگ در زن
بالذی اوحی بآن چیزی که وحی کرده شده است الیك بسوی تو
از آیات و احکام انك بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راهی راستی
که زود بمنزل توانی رسید وانه و بتحقیق که قرآن لذکر لك هر آینه
شرفی و عزیست مر ترا ولقومك و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته
که مراد از قوم است وسوف تسألون و زود باشد که پرسیده شوید
ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن واسأل و بپرس ای محمد صلعم من ارسلنا
من قبلك کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشانرا استفسار کن من رسلنا
از فرستادگان ما که ملایکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا آیا فرموده ایم
که من دون الرحمن بجز خدای تعالی آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوید یعنی
بپرس که هیچ امر کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملة از ملل ایشان پرستش کسی را
بدون خدای مقرر بوده مراد ازین کلام استشهاد است باجماع انبیاء ع بر توحید
در معالم آورده که شب اسری رسل را ع برای حضرت رسالت صلعم جمع کردند و گفتند
بپرس از ایشان آن حضرت صلعم از مضمون سخن شك نیاورد و نپرسید صاحب عین
المعانی آورده که در آثار آمده که جبرائیل ع از میکائیل ع پرسید که سید عالم صلعم
این سوال کرد از انبیاء ع میکائیل ع فرمود که یقین او از آن کاملتر و از آن محکم تر است
که این سوال کند انکه در کشف کرده استقلالی توجه کند باستدلال ولقد ارسلنا
موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را ع بآیاتنا با معجزات که علامت روشن بود
بر نبوت او الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او فقال پس گفت موسی ع
انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم
بآیاتنا پس آن هنگام که آورده موسی ع بدیشان نشانهاء ما چون عصا و ید بیضا
و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم همان وقت ایشان منها یضحکون از آن
می خندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزاء می نمودند در اول مشاهده تامل در آن
وما نریهم من آیة و ما نمی نمودیم ایشانرا هیچ معجزه الا هی مگر آنکه او اکبر بزرگتر
بود من اختها از آن که مثل و مانند او بود یعنی هر کس مختص بود بنوعی از اعجاز
که بجهة آن خاصه مفضل بود بر آن دیگری مراد وصف همه است به بزرگی واخذناهم
بالعذاب و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و قمل و جزان لعلهم یرجعون شاید
که ایشان بر گردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب

معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسی ع یَا أَیُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو
یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان عمل بزرگ و صفت
پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره
موسی را ع برین نام می خواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادْعُ
لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بانکه عهد کرده
یعنی بعهدی که او راهست عِنْدَكَ نزدیک آن و آن استجابة دعاء تست
یعنی چون تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود
بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنگام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
از ایشان عذاب را بدعاء موسی ع إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان بشکستند
عهد را و فرعون از اجابت دعاء موسی ع متردد شد که مبادا مردم بدو بگروند
پس همه قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند بر بلندیی برآمد وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ
و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ درمیان قوم خود بعد از کشف آیات
و از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا
نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ
و این جویهاء آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي میروند از زیر قصر من آب نیل سیصد و
شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر بحریوت
و نهر دمیاط و نهرین در باغ او می رفت و از زیر قصرهاء او می گذشت پس
او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهاء من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی
بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی ع اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم
مِنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کس که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بی مقدارست
وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه
در زبان او بستگی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعاء وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي آن گره از زبان او برداشت اما بر قوم او پوشیده چه مردم پیش
از رسالت او را بران وجه دیده و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا
نیفکنده بودند أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر آن زمان چنان بوده که هر کرا
مهتری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن او می
کردند فرعون گفت که اگر موسی ع راست میگوید که سیادت و ریاست قوم نامزد
شده چرا خدای او را دستوانه زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ
الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بدو برای یاری و مدد کاری
او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد می کنند



تا خیل او بسیار گردد و در همه محل و معین او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی
مرد درویش بیکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل
یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد
فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی ع برداشتند
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی
بیرون رفته از دایرهٔ بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریقهٔ عقل
که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده باشند موسی را ع بنظر حقارت دیدند و ندانستند
فرعون و عذاب ابد و درویش مرصع موسی کلیم الله و خوبی و شبانی فَلَمَّا آسَفُونَا
پس چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کبایر یا بخشم آوردند
رسول ما را انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس همه ایشانرا غرقه ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشانرا
پیشرو کافران که بعد از ایشان آیند یعنی قدوهٔ مشرکان آینده ساختیم
ایشانرا در استحقاق عقوبت باعمال شما اقتدا کنند سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ
و گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینان که در مقام اعتبار باشند
چه ملاحظهٔ قصهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایتست و از
جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه ساختند و بدانچه
نازید بفریادا و نرسید در سرداری که باشدت سرداری هم در سرآن
روی که در سرداری در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلعم با صنادید
قریش گفت هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای تعالی می پرستید جمعی
گفتند که عیسی ع معبود ترسایانست من دون الله و تو گمان می بری که
او بندهٔ صالح است پس چون در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد
برکشیدند و گمان بردند که رسول صلعم ملزم شد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا
و چون زده شد بپسر مریم مثلی إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن
مثل فزع کنند و آواز بلند بردارند قولی در سبب نزول آیه آنست که گفتند
عیسی ع مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند
یا شبهه می کردند که چون رواست که عیسی بن مریم ابن الله باشد نعوذ بالله چرا نشاید
که ملایکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ابن زبعری گفت که عیسی ع را نیز بدون خدای تعالی
پرستیدند هرگاه که عیسی ع در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم
و مؤید این قولست آنچه میفرماید که وَقَالُوا و گفتند مشرکان أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا
خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی ع هرگاه که او حصب جهنم باشد که ایشان

نیز باشند ما ضربوه زدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای خصومت
نیز برای تمییز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون
خصومت کنان و لجاج کنندگان ان هو نیست عیسی ع الا عبد انعمنا مگر
بنده که منت نهاده ایم علیه بر وی بنبوت رسالة وجعلناه مثلا و گردانیده ایم او را
آیتی و امری عجیب لبنی اسرائیل مر بنی اسرائیل را یعنی ولادة او بی پدر قصه ایست
در غرابت چون مثل سایر ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر آینه سازیم
منکم بدل از شما ملائکة فرشتگان یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه
آریم که ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند شما را وانه و بدرستی
که عیسی ع لعلم للساعة علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانید نزدیک آمدن
قیامت را چه یکی از علامات قیامة نزول عیسی است ع که بعد از تسلط دجال
از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضاء در طرف شرقی دمشق و دو جامه رنگین
پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالای دو فرشته نهاده و رخساره
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان گردد و چون
سر بالا کند قطرهای روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که رسد
بمیرد و بر هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد
و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و انگه یاجوج
و ماجوج بیرون آیند و عیسی ع مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الی القصه
چون معلوم شد که عیسی ع نشانه قرب قیامتست فلا تمترن پس شک مکنید
و جدل منمایید بها با مدن قیامت واتبعون و پی روی کنید شرع رسول را صلعم
هذا اینست صراط مستقیم راه راست که کس بدو گمراه نشود ولا یصدنکم
نکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه
خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت او بیرون منهید انه لکم
بدرستی که او مر شما راست عدو مبین دشمنی آشکارا ولما جاء عیسی و آن هنگام
که آمد عیسی ع بالبینات بحجتها و روشن یا بایات انجیل یا معجزات واضحه قال
گفت مر بنی اسرائیل قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة بشریعتی
مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم
برای شما بعض الذی تختلفون هر آنچه اختلاف میکنید فیه در آن از امور دین
یا احکام تورات فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تع واطیعون و فرمان
برید مرا در هر چه فرمایم ان الله بدرستی که خدای تع بحکم او میفرمایم هو ربی او
آفریدگار منست وربکم و آفریدگار شماست فاعبدوه پس او را پرستید بی
کا نیکی هذا صراط مستقیم اینست راه راست بی کجی و انحراف فاختلف الاحزاب



پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نطوریه و
ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای بر آنانکه ستم کردند
از این احزاب یعنی منتظر نیستند من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که دردناک
است عذاب آن هل ینظرون آیا چشم میدارند این احزاب الا الساعة مگر قیامت را
ان تاتیهم بغتة اگر بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند
آمدن آنرا بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیوی الاخلاء دوستان یومئذ
در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی ایشان مر بعضی را دشمنی اند الا المتقین
مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر
و معصیت با هم دشمن شوند و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای تع
بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشفی مذکورست
که خلت چهار نوع می باشد خلت نامه حقیقیه که محبت روحانیه است و آن مستند
بود بر تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت اولیا و انبیا و شهدا و اصفیا
با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این بر تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله
چون محبت صلحا و ابرار با هم دوستی امم و انبیا و ارادت مریدان بر مشایخ و این
دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و نتیجه مصالح
دنیوی چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با
اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه
پس در قیامت اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد این محبت نیز
زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و غرض و غایت بحصول نپیوندد آن
دوستی بدشمنی مبدل شود ه دوستی کان غرض آمیز شد دوستی دشمنی انگیز
شد مهر که از هر غرضی گشت پاک راست چو خورشید بود تابناک یا عباد
منادی در آن روز ندا کند متقیان را که خدای میفرماید که ای بندگان من لا خوف
ترسی طاری نیست مر شما را علیکم الیوم بر شما امروز از لقاء مکاره
ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی
میکند که الذین امنوا بایاتنا بندگان آنانند که ایمان آوردند بایتهای کلام
ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدای تع را انگه منادی
گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم وازواجکم شما و زنان مومنه
شما تحبرون شاد کردانیده یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم
بگردانند بر بندگان بهشت در آمده بصحاف کاسه های پهن من ذهب
از زر و در آن انواع طعام واکواب و کوزه های بی دسته و بی گوشه پر از اصناف
شراب وفیها و در بهشت بود ایشانرا ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو بود نفسها را

وبدان خوش بر آید وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر اعین خوش آید و چشمها از آن لذت یابد
در وسیط آورده که بدین دو کلمه اختیار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض
جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده که اهل نظر میدانند که
لذت عین در چه چیزی تواند بود جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان
طاری گشته با لمعات انوار جمال إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ بر ایشان پوشیده
مانده با ایشان مگوی که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی
روشن است که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست
پرده از پیش بر انداز که مشتاقانرا لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست
امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را هر چند
که شوق بیشتر بود لذت دیدار افزون تر باشد و از ذا النون مصری رض
نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر شوق بدیدار دوست
زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت برای مطیعانست و کفایت من
جهت متوکلان و زیاده من برای شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت
من از آن محبان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم الا طال
شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا دلم از شوق تو خون شد ندانم
چون شد در درون شوق جمالت زبیان افزون شد درد دلم شوق تو هر
روز فزون میگردد دل شوریده من بین که بهر روز افزون شد آنگاه برای
تمامی لذات بهشتیان میفرماید وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ
جاوید باشندگانید و کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ
الَّتِي آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آن بهشت موعود آنست
که نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و شما را میراث دادیم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث
یاد فرمود که خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست
در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوه بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها می خورید
پیوسته در معالم آورده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه
باز نکند مگر فی الحال مثل آن از آسمان در درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی
که کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید
ماندگانند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نکردانند عذاب از ایشان
وَهُمْ فِيهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدانند از راحت و نجات و از خفت
عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بدیشان در این عذاب کردن وَلَكِنْ كَانُوا
ولیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت



کردند در غیر موضع وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرند از خلاص ندا کنند
خازن دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند
بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب
قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال در تبیان آورده که بعد
از چهل روز یا از روزهای آن سرای إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ
کنندگانید در دوزخ نه خواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد شد پس
حق سبحانه و تعالی بعد از جواب مالک مر ایشانرا گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستی
که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران ع وَلَكِنَّ
أَكْثَرَكُمْ ولیکن بیشتر شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان
بودید و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران و ساختند أَمْرًا
کاری در رد حق و ابطال آن تاکیدی برای پیغمبران ع فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس
بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید
کفار و نصرت انبیاء ع أَمْ يَحْسَبُونَ یا می پندارند ماکران کفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ
آنکه ما نمی شنویم سِرَّهُمْ سخن پنهانی که در دل خود می گویند وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز
با یکدیگر مشاورت میکنند بَلَى آری می شنویم آنرا وَرُسُلُنَا و فرستادگان
ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بدیشان يَكْتُبُونَ می نویسند
آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانیهاء ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد که
خداوندیم چه گونه پوشیده ما باشد قُلْ بگوی ای محمد صلعم إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ
اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان می برند فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
پس من اول پرستندگانم مر خدای را بیگانگی یا نیستی که من دانم و چون می دانم
که او را فرزند نیست شما اثبات ولد او از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیه
گفته که اگر خدای را فرزند بودی و به برهانی صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس
اول تعظیم کنندگان بودمی او را یعنی من که پیوسته تعظیم خدای تعالی میکنم
اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه
در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث در لاف گاه خود نشسته
بود و اغلب صنادید عرب نزدیک وی بودند در اثنا از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کردند و ولید مغیره را در آن وقت میل باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن
میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمی گوید محمد صلعم الا حق نضر
گفت من نیز حق میگویم محمد صلعم میگوید لا اله الا الله و من هم میگویم
لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسید
و اندهناک شد جبرئیل ع این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمد این آیه

برخواند وگفت خداي محمدرا صلعم تصديق كرده درين آيه كه ان كان للرحمن ولد
فانا اول العابدين وليد گفت اي احمق خداي محمد صلعم ترا تكذيب كرد زيرا كه
آن بمعني نفي است يعني نيست ونبوده مرخدا را فرزندي انكه فرمود كه اول موحد الله
سبحان پاكست وبي عيب رب السموات والارض آفريدگار آسمانها وزمينها
رب العرش خداوند عرش عما يصفون از آنچه ايشان وصف ميكنند كافران
اورا بعنوذ وولد ميگويند فذرهم پس بگذار ايشانرا يخوضوا تا سعي
كنند در باطل ويلعبوا وبازي ميكنند در دنيي حتي يلاقوا تا وقتي كه ببينند
يومهم الذي يوعدون روزيرا كه وعده داده شده اند بملاقات آن يعني روز
قيامت وهو الذي واوست خداوندي كه باستحقاق في السماء اله در
آسمان معبود ملايكه است وفي الارض اله ودر زمين معبود پرستندگان
از جن وانس وهو الحكيم واوست راست كار در تدبير خلق العليم
دانا بمصالح ايشان وتبارك الذي له وبزرگوارست انكه مرورا است
ملك السموات والارض پادشاهي آسمان وزمين وما بينهما وآنچه ميان
زمين وآسمان يعني حكم او برهمه اجزاء مكونات روان است وعنده ونزديك
اوست علم الساعة دانستن ساعت كه قيامت دران قايم شود واليه
ترجعون وبسوي او بازگردانيده شوند همه خلايق دران روز ولا يملك الذين
ودران روز مالك نباشند آنانكه يدعون مي پرستند كافران ايشانرا
من دونه بجز خداي تعالى الشفاعة درخواست كردن را يعني معبودان
كفار از ملايكه وجن وانس واصنام كه مشركان بشفاعت ايشان اميدوارند
آن روز نتوانند شفاعت كردن الا من شهد مگر كسي كه گواهي داده باشد
بالحق براستي چون ملايكه وعيسي م وعزير م كه ايشانرا رتبه شفاعت
هست كه ايشان شهادة بحق كرده اند وهم يعلمون وايشان ميدانستند
بدل خود كه بزبان گواهي داده اند وايشان شفاعت نخواهند كرد الا مومنان
كنهكاررا ولئن سألتهم واگر بپرسي تو عابدان معبودانرا كه من
خلقهم كه بيافريد ايشانرا ليقولن الله هرآينه گويند الله جهة از فرط
ظهور اين جواب مكابره نمي توانند كرد فاني يؤفكون پس چگونه برگردانيده
ميشوند مشركان از عبادت او بپرستش غير او وقيله ونزديك خداست
دانستن قول رسول صلعم كه آنجا گفت يا رب اي پروردگار من ان هؤلاء
بدرستي كه اين گروه يعني معاندان قريش قوم گروهي اند كه از روي عناد ومكابره
لا يؤمنون نمي گروند فاصفح پس اعراض كن عنهم از دعوت ايشان
يا روي بگردان از مكافات ايشان وقل سلام وبگو تسليم ومتاركه مطلوب



نيست اين حكم بآية قتال منسوخ شده فسوف يعلمون پس زود باشد
كه بدانند عاقبة كفر خودرا وقتي كه عذاب بديشان فرود آيد در دنيي بروز
بدر وودر عقبي بدخول در نار سوزان سورة الدخان بسم الله
الرحمن الرحيم حم امام ابو الليث رض در تفسير خود از امام محمد حكيم
ترمذي قدس نقل ميكند كه حق سبحانه وتعالى جميع احكام وقصص را كه در سوره
مصدره بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع كرده مجملا وچون آنرا
نشناسد مگر صاحب نبوة وولاية پس براي تفهيم عوام از جميع حروف
تفصيل داده وگفته اند آن حروف اشارت است بكلماتي چنانچه در حم
گفته اند كه حميت المحبين حمايت كردم دوستان خودرا از توجه بما سوي
گويند معني اين آنست كه حم اي قضي كاري ساخته ومهمي پرداخته كرد
والكتاب المبين سوگند بكتاب هويدا كه قرآنست كه مصحف كريم
انا انزلناه بدرستي كه ما فرستاده ايم اورا في ليلة مباركة در شب
بزرگ وبابركت كه شب قدرست وكدام بركت برابر آن كه در آن شب كتاب
كريم كه سبب منافع ديني ودنيوي وواسطه بيان صوري ومعنوي
است از لوح محفوظ باسمان دنيي شرف نزول ارزاني داشت انا كنا
بدرستي كه هستيم ما منذرين بيم كننده بانزال قرآن درين شب وجمعي
برآنند كه ليله مباركه شب برات است وآن شب نيمه شعبان باشد
وبركة او در نزول ملايكه واجابت دعوت وفصل قضيه وتقسيم نعم است فيها
در آن شب يفرق جدا كرده وفصل داده شود كل امر حكيم هر امري
كه حكم كرده شده است در همه سال از ارزاق وآجال وشب برات از ليالئ فاضله است
كه بدين امة داده اند در حديث آمده كه بيامرزد درين شب از گنهكاران
بعدد هر موي را كه بر گوسفندان بني كلب است ودرين شب آب زمزم زياده
شود وصاحب كشاف آورده كه در خبراست هركه درين شب صد ركعت نماز
كند حق سبحانه وتعالى صد فرشته فرستد تا با وي باشند سي ملك اورا
بشارت ميدهند ببهشت وسي فرشته ديگر اورا ايمن مي سازند از دوزخ
وسي عدد ديگر از بشان آفات دنيا از وي باز ميدارند ودو ملك ديگر
مكايد شيطان دفع كنند از وي ودرين شب وظايف نعمت بر بندگان قسمت
نمايند امرا فرموديم فرمودني بتفصيل قضايا درين شب من عندنا از
نزديك ما انا كنا بدرستي كه هستيم ما مرسلين فرستنده
تراكه محمدي صلعم رحمة من ربك بخشايشي از پروردگار تو
بر خلق چنانچه در جاي ديگر فرموده كه وما ارسلناك الا رحمة للعالمين

دردو عالم بخشش بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است
خواجه چون در مدیح خویش سفت انما انا رحمة مهداة گفت یا فرستاده ایم
جبرائیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملایکه را در بین بسلام مومنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدای تعالی شنواست جمیع سخن بندگانرا الْعَلِيمُ داناست بجمیع
حالهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
وآنچه میان آنهاست پس بدانید که آفریدگار اوست إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ اگر
هستید شما از یقین‌کنندگان یعنی طلب کنندگان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ
معبودی مستحق پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده میگرداند وَيُمِيتُ
ومی میراند یعنی اوست موجد موت وحیاة رَبُّكُمْ اوست پروردگار
شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ وآفریدگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ
کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک اند از قرآن
يَلْعَبُونَ بازی واستهزا می کنند بآن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای
ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُّبِينٍ بدودی
آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابیست که نازل گردد
بستهزیان آورده اند که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد
چنانچه هوارا بر پوشید وگویند مراد زمان قحط وجوع کافران بود که
بدعای حضرت پیغمبر صلعم مجاعت وشدت بر ایشان مستولی شد تا سگان
مرده را با استخوان می خوردند ودخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع
چه مرده گرسنه از ضعف بصر میان خود وآسمان بر هیأت چیزی می بیند
ودر تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از
زمین برانگیخته می شود بشکل دود ولهذا سال قحط را سنة الغبرا
میگویند و وجه تسمیه عام الرماده همین است وقول بعضی آنست که
این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة
آمده که تذکر الدخان والدجال وآن دودی باشد از مشرق تا مغرب يَغْشَى
النَّاسَ فرو گیرد مردمانرا و چهل روز بدارد مومنانرا از و مثل زکام
حالتی واقع شود اما کافرانرا بی هوش وسراسیمه سازد وملایکه گویند ایشانرا
هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وتعالی وعده کرده
بود ایشان زاری کنان گویند رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار
ما بردار از ما عذاب إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب
یعنی چون این بلا منکشف کرده ایمان می آریم حق سبحانه وتعالی میفرماید
که أَنَّىٰ چگونه لَهُمُ الذِّكْرَىٰ مر ایشانرا پند گرفتن بدین مقدار



عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ وحال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُّبِينٌ فرستاده آشکارا
کننده معجزات وایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت
بروی کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوا مُعَلَّمٌ وگفتند
او آموخته شده است یعنی و یسار قرآن بوی می آموزند مَّجْنُونٌ دیوانه است
و دماغ او مختبط شده وبا وجود این همه چون وعده ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُو
الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک
یعنی قحط را ببریم بدعاء حضرت پیغمبر صلعم تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده
ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما را باز گردندگانیم بکفر آورده اند
که بوقت قحط ابوسفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند
بحضرت پیغمبر صلعم دادند که آن حضرت صلعم دعا فرموده قحط مندفع شد وایشان
همچنانکه بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخانرا از علامات قیامت گیرند
چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود وایشان
باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ
الْكُبْرَىٰ و یاد کن روزی را که بگیریم کافرانرا گرفتن سخت بزرگ یعنی روز
قیامت در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وتعالی
وعید میکند مشرکانرا که در آن روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل
واسر إِنَّا مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز وَلَقَدْ
فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه
قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ وآمد بدیشان
رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی ع أَنْ أَدُّوا
إِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید با من عِبَادَ اللَّهِ
بندگان خدای تعالی یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ایم امین بر وحی و متهم نیستم در نیکو خواهی
خلق وَأَن لَّا تَعْلُوا وآمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر میارید عَلَى اللَّهِ بر
خدای تعالی واهانت وحی او منمایید إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آورده ام
بشما حجتی مُّبِينٍ روشن بر صدق مدعاء خود فرعونیان بعد از استماع
این سخن قصد آزار موسی ع کردند فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی که من
پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود وآفریدگار شما أَن تَرْجُمُونِ
از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي
فَاعْتَزِلُونِ واگر باز نمی دارید مرا و نمی گروید بمن پس کرانه کنید از من و
میازارید مرا ایشان سخن آن حضرت ع قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست

وزبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی ع پروردگار خود را اَنَّ هٰؤُلَاۤءِ آنکه
گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک
کن که مشرکانند حق تعم دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس
ببر شب بندگان مرا از مصر اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده
شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او از پی شما در آیند و بلب دریا
رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و دوره راهها پدید آید
تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن
و آرمیده بران وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن
تا با حال خود رود و قبطیان در وی در آیند و مترس اِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ گروهی غرق شدگانند یعنی همه دران دریا
غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ
چه بسیار بگذاشتند بوستانهاء پر درخت وَعُيُونٍ و چشمهاء آب
روان وَزُرُوعٍ و کشتهاء رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهاء نیکو
آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا
دران نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذَلِكَ کار ما
با مکذبان همچنین است وَاَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم مواضع و منازل ایشان
قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ
پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ و زمین
یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود و در معالم آورده که چون
مؤمنی بمیرد چهل صباح بر وی آسمان و زمین بگریند و از انس رض منقول
است که حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر وی را در آسمان دو
در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس
چون بنده وفات کند و این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم
ماند بر وی بگریند عطا رح میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست
در معالم آورده که چون حسین علی رض شهید شد آسمان بر وی بگریست و گریه او
آن بود که اطراف افاق سرخ شد و درین باب گفته اند این سرخی شفق که
برین چرخ بی وفاست هر شام عکس خون شهیدان کربلاست گر چرخ
خون ببارد ازین غصه در خورست ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست
و گفته اند گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان نیست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر
شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که در اغلب دلالت بر ظلم و اندوه و بر هر
تقدیر چون فرعونیان را عملی که بآسمان رود نبود و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان



و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنْظَرِينَ مهلت داده کان از
وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ
الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی
که واقع بود مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون اِنَّهُ كَانَ عَالِيًا و بدرستی که بود سرکشنده
خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که متجاوز بودند از حد و در ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ
عَلَى عِلْمٍ و بدرستی که برگزیدیم موسی ع و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَى الْعَالَمِينَ بر
عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانها آن قدرت
مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی
اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ می گویند اِنْ هِيَ
نیست عاقبت و خاتمه حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُولَى مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد
از وی حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِينَ زنده شدگان و بر
انگیختگان بعد از مرگ فَاْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را اِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان
جهل بود زیرا که هر چه جایز بود وقوع آن از خدای تعم بوقتی خلاص لازم بود وجود
و ظهور آن نه بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت
اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر وی تحکم نرسد اَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهتر اند
در قوت و شدت و مال و شوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری بودند لشکری
با عزت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
ازین قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم ایشان را اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروهی
کافران و منکران بعث و حشر و از فحاوی اخبار چنان معلوم می
شود که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب نام او سعد ابن ملکا کرب
با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم گشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز
بقول اشهر او ساخت و روایتی از ابن عباس رض هست که او پیغمبر بوده و در حدیث
آمده که نمی دانم که تبع پیغمبر بوده و یا غیر پیغمبر و از عایشه منقولست که
دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و هذا حق سبحانه و تعالی
قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر
او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد دو حبر از بنی قریظه که
کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند
ازین جرات مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است صلعم و تعریف آن
حضرت صلعم کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و

وآتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه
یمن شد نفری از هذیل بر سر راه او آمدند و گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در و
گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان
آن بود که قصد خانه کعبه کنند و هلاک شود تبع قصه گنج با احبار در میان
آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریف ترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ
کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای
آورد و قربان فرمود تبع رفت خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر
قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند
که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خدای پرستی بر ایشان
آغاز کرد و ایشان در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتش
در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را با یکدیگر دعوی بودی
بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار
با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کیشان
ایشان در آمدند بتمامی بسوختند و نزد ارباب سیر بثبوت پیوسته که تبع
نامه نوشت بحضرت رسالت صلعم و بشامل یهودی سپرد که اگر حضرت صلعم را
دریابد باو رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند
بیست و یکم از نسل شامل ابو ایوب انصاری رض و او نامه را بعرض رسانید
و حضرت صلعم نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلعم فرمود سه نوبت
که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رض نقل است که ابو کرب اسعد حمیری
از سال الفا ایمان آورده به پیغمبر ما صلعم قبل از بعثت آن حضرت صلعم به نهصد
سال و در درج الدرر آورده که مدت هزار سال و پنجاه سه سال پیش از هجرت
که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است لَاعِبِينَ
بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه به بازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله
بظهور آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب
و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا و نیافریده ایم اهل ارض و آسمان را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر
برای حق که مثوبت بر طاعة و عقوبة بر معصیة وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن
بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که
فعل حکیم بحق بود اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل
با جدای میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ اَجْمَعِينَ هنگام
جمع شدن همه آدمیان است يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند مَوْلًى دوستی



و خویشاوندی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب
ما با سود نرسد کسی کسی را هیچ چیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند دوستان
یاری کرده شوند از دوستان دیگر اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ و لیکن کسی
که خدای تعم برو بخشوده باشد یعنی ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت
اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای تعم غالب است کسی را که او را عذاب کند
کسی یاری نتواند کرد الرَّحِيمُ مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت
دهد اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طَعَامُ الْاَثِيمِ
خوردنی گنهکاران است یعنی ابو جهل و این زقوم چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند
مس و روی گداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمها جوشیدنی
كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان
و بگدازاند امعا و احشا را پس حق سبحانه و تعم زبانیه را گوید خُذُوهُ بگیرید
این گنهکار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشیدش بعنف و قهر اِلٰى سَوَاءِ
الْجَحِيمِ میانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا آنگاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر
سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین
آب مغلوب شود چنانچه درون او از زقوم معذب است و بگویید
مر و را ذُقْ بچش و بکش این عذاب را اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که
تو ارجمندی نزدیک قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود ابو جهل می
گفت من اعز و اکرم وادیام و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست
در آن روز حق سبحانه و تعم فرماید او را بگویید عذاب بکش که تو دعوی
میکردی که عزیز و کریمی اِنَّ هٰذَا نیست این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ
آنست که بودید شما که بدان تَمْتَرُونَ شک می آوردید تا اکنون
معاینه بدیدید اِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ
اَمِينٍ در جایگاه امین باشند یعنی مقامی که در آفات و مخافات
نبود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و سرچشمها يَلْبَسُونَ
می پوشند مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ از حریرها و استبرق نازک و سطبر
مُتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا هم مستأنس
باشند و در تفسیر سورآبادی آورده که این مقابله روز مهمان باشد
در دار الجلال حق سبحانه و تعم همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه
رویهای یکدیگر بینند كَذٰلِكَ همچنین بر این حال می باشند بی تغییری
و تبدیلی وَزَوَّجْنَاهُمْ و قرین می سازیم متقیان را بِحُورٍ بزنان سفید
روی عِينٍ گشاده چشم و اختلافست در آن که اینان زنان دنیا

باشند با حور او عیناء بهشت يدعون فيها مي خوانند در بهشت بكل فاكهة
هر میوهٔ که آرزو میکنند آمنين در حالتی که ایمنند از ضررها از انقطاع آن
لا يذوقون نچشند فيها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولى مگر
مرگ پیشین که در دنیا بچشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر
زندگی را مرگ در پی است حق سبحانه و تعالی خبر داد که حیوة بهشت را مرگ نیست
ووقاهم ونگاه میدارد حق سبحانه و تعالی بهشتیانرا و از یشان دفع میکند
عذاب الجحيم عذاب دوزخ فضلا من ربك از روی کرم و فضل که واقع آنست
از آفریدگار تو ذلك آن صرف عذاب و حیوة ابدی در بهشت هو الفوز
العظيم آنست که رستگاری بزرگ فانما يسرناه پس جز این نیست که
ما آسان کردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم بلسانك بلغت تو لعلهم
يتذكرون شاید که قوم فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود
متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید
انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظر اند چه چیز بتو نازل شود اما
از آن تو نصرت آلهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی و دوستانرا
هر دم فتحی تازه و خصمانرا هر زمان رنجی بی اندازه تابعانرا وعدهٔ حسن
المآب منکرانرا هیبت ذوقوا العذاب سورة الجاثية بسم
الله الرحمن الرحيم حم حروف مقطعه مختصرات اسماء آلهی اند چنانچه
حا اشارتست بحی و میم اشارت بملک و مجید و در لطایف آورده
که حا حکمت ازلیست و میم ملکت ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که
تنزيل الكتاب فرود آمدن قرآن من الله العزيز از نزدیک خدای است
بر همه غالب الحكيم دانا بتیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان في السموات
بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته والارض و در زمینها
از جبال و اشجار و حیوانات لايات للمؤمنين نشانهاست مر گرویدگانرا
بر وحدت و قدرت صانع وفي خلقكم و در آفریدن شما از نطفه و تغییر
آن از حالی بحالی وما يبث و در آنچه پراکنده می سازد در زمین من دابة
از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيات علامتهاست
برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لقوم يوقنون مر گروهی را که
بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن
گردند واختلاف الليل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر
وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده است خدای تعالی من السماء از آسمان یا از ابر
من رزق از روزی یعنی آب که سبب روزیست فاحيا به الارض پس



زنده کرد بآن مطر زمین را بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی آن وتصريف
الرياح و در گردانیدن بادها با اختلاف نبات و تفاوت احوال آيات هر آینه
دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت آلهی لقوم يعقلون مر گروهی را که
تعقل کنند تلك این دلیلها آيات الله دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات
قرآنست نتلوها عليك می خوانیم بر تو بالحق براستی و درستی فباي حديث
پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث خدای تعالی که قرآنست وآياته و دلایل
قدرت او يؤمنون ایمان می آرید و حفص بیا می خواند یعنی بکدام سخن میگروند
اگر بدین سخن نگروند ويل سختی عذاب لكل افاك مر هر دروغ گوی راست
اثيم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يسمع می شنود آيات الله آیتهای
خدایرا که تتلى عليه خوانده می شود برو ثم يصر پس اصرار میکند یعنی
اقامت می نماید بر کفر خود مستكبرا در حالتی که گردن کشی است از ایمان بدان
كان لم يسمعها گوییا نشنیده است آنرا چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده
گوییا استماع نموده فبشره پس خبر ده اورا بعذاب اليم بعذاب دردناک در
دوزخ بشارت بطریق تهکم است واذا علم و چون بشنود من آياتنا از آیات
کتاب شيئا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که از قرآن است اتخذها
هزوا فرا گیرد آنرا مهزوبه یعنی با آن افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و
صواب دور باشد اولئك آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست
عذاب مهين عذابی خوار کننده من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم
دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان
بدوزخ خواهد بود ولا يغني عنهم و دفع نکند از یشان ما كسبوا آنچه کسب
کردند از اموال و اولاد شيئا چیزی را از عذاب خدای تعالی ولا ما اتخذوا و نه دفع
کند از یشان عذاب را آنچه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای تعالی اولياء
دوستان و معبودان ولهم و مر ایشانراست عذاب عظيم عذابی بزرگ
که شدت آن از حد متجاوز است هذا این قرآن هدى راه نماینده است
والذين كفروا و آنانکه نگرویدند بآيات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان که
قرآنست یا بدلایل قدرت او و حکمت او لهم عذاب ایشانراست عذاب من رجز
اليم از سخت ترین عذابی الم رساننده الله خدای بحق الذي سخر آنست
که رام کرد لكم البحر مر شما را دریا لتجري الفلك تا می رود کشتیها فيه
در و بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل
خدای تعالی انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلكم تشكرون و تا
شاید که شکر گویید خدایرا برین نعمتها وسخر لكم و بفرمان کرد برای شما

یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم
و مطر وما فی الارض وآنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها
منه از وست نه از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر اشیا لایات هر آینه
نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که
تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهر است
و از صفایح مکونات باهر در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت
اوست آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رض دشنام داده
و از سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیه آمد که قل
بگوای محمد صلعم للذین آمنوا مر آنکسانرا که گرویده اند در گذرانید و عفو
کنید یغفروا تا عفو فرمایند للذین لا یرجون مر آنانرا که نمی ترسند
ایام الله از روزهاء خدای تع هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر
کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیه آنست که در گذرانند
از قومی که تأمل نمی کنند در روزهاء هلاک کافران و نمی ترسند از آن
لیجزی تا پاداشت دهد خدای تع قوما گروهی را بما کانوا یکسبون با آنچه
هستند که کسب می کنند از اساءه و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رض
نقل میکند که ما در پیش فاروق رض نشسته بودیم قاری این آیه بخواند عمر رض
فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول این آیه قصه جهجاه غفاری
و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بر آن
تقدیر آیه را مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی رح
مذکور است که بعد از نزول آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی
بر سبیل طنز گفت خدای تع مگر محتاج است که قرض می طلبد این خبر بفاروق
رسید برجست و شمشیر کشیده روی بجست و جوی او نهاد تا هر جا بیند
بقتلش رساند حضرت صلعم بطلب عمر رض فرستاد چون حاضر شد گفت
ای عمر رض شمشیر بنه که حق سبحانه و تع بعفو فرموده و آیه بروی خواند
عمر رض گفت یا رسول الله صلعم بدان خدای که ترا بحق فرستاد که دیگر اثر
غضب در روی من نبینند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده
نکنند چو بد بینی تحلق و در گذاری ترا زیبد طریق بردباری اگرچه
دامنت را می درد خار توگل باش و دهان پرخنده می دار و گفته اند این حکم
بآیه القتال منسوخ است من عمل هر که بکند صالحا کاری
شایسته فلنفسه پس نفس او راست ثواب آن عمل ومن اساء و هر که
کاری بد کند فعلیها پس بر وست وزر و وبال آن ثم الی ربکم پس



بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداشت
کردار و گفتار ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان
یعقوب را ع توریه والحکم وحکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری
یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر ع
نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع تا زمان عیسی ع
ورزقناهم و روزی داده ایم ایشانرا من الطیبات از چیزهاء پاکیزه حلال
و گفته اند مراد من و سلوی است وفضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشانرا بینات دلیلهاء
روشن من الامر از کار دین و ملت و معجزهاء پیدا یا آیتهاء هویدا در کار
پیغمبر صلعم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فما اختلفوا پس
اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم و مگر از پس آنکه
آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر
صلعم آن پیغمبر است صلعم که در توریه مذکور شده و امر او را بپوشیدند
بغیا بینهم از روی عداوت و حسدی که در میان ایشان هست ان
ربک بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم
القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون
اختلاف کردند یعنی در کلمات مبینه در توریه که مبنی بود از نعت حضرت
سید کاینات صلعم ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا
یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر از
کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز
و بدان عمل کن ولا تتبع اهواء و متابعت مکن آرزوهاء آنانکه الذین لا یعلمون
نمی دانند حقیقت توحید یعنی رؤساء قریش که ترا میگویند بدین پدران
خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک از تو
من الله شیئا از عذاب خدای تع چیزی را اگر خواهد بتو وان الظالمین و بتحقیق
ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند
و دوستی ایشان بیکدیگر بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت
نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله و خدای تع
ولی المتقین دوست پرهیزکاران است تو هم ایشانرا دوست دار هذا
این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمانرا یعنی چیزها
روشن که بدان بر بینند راه حق را وهدی و راه نمونیست از ضلالت
ورحمة و بخشش از خدای تع لقوم یوقنون مر گروهی که بیگمان شوند

یعنی از یاد به گمان گذشته طالب سر منزل یقین باشند در معالم آورده که بعضی
از مشرکان بمکه مؤمنانرا گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر
راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم چنانچه
درین عالم هستیم آیت آمد أم حسب آیا پنداشتند الذین اجترحوا السیئات آنانکه
کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت أن نجعلهم آنکه گردانیدیم ایشان
در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای
شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهد بود سواء یکسان آن
محیاهم زندگانی آدمیان ومماتهم و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی
هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر مبعوث خواهد شد ساء
ما یحکمون بد حکمی است که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر می
دارند نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیاة وخلق الله السموات والأرض
و بیافرید خدای تعالی آسمان و زمین را بالحق براستی و مقتضاء عدالت که میان
محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی و دیگر برای آنکه تا پاداش
داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنکه کسب کرده دستهای ایشان
از خیر و شر وهم و ایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ستمدیده نشوند یعنی
نقض عهد از ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور
عمل او جزا دهد أفرأیت آیا چون می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت إلهه
هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان برد چنانکه
فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستید
چون بتی از وی نیکوتر بیند آنرا بگذارد و این را بخدائی بردارد وأضله الله و چون
می بینی آنرا گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای تعالی اورا علی علم بر دانشی
که حضرت او راهست بعاقبت آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او
تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی
بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست
که چنین کس را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این
کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن خدای تعالی مر ورا أفلا تذکرون آیا
پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وقالوا و گفتند منکران بعث
ما هی نیست زندگانی إلا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که ما در وییم
نموت ونحیا می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی می زایند
و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست
که هر که می میرد روح او بجسدی دیگر تعلق می گیرد و هم در دنیا ظهور میکند



تا دیگر بار بمیرد و دیگر باز آید و از شاکمونی که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند
که گفت من خود را ده هزار و هفتصد سال قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند
وما یهلکنا و هلاک نمی کند ما را إلا الدهر مگر دور زمان و کهنگی و
پیری وما لهم و نیست کافرانرا بذلك باین که نسبت مرگ بروزگار
میکنند من علم هیچ دانشی که متقلب دهور و مصرف ازحضرت عزت جل
شانه و دهر را هیچ اختیاری نیست دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترا زیبد و شاهی
ترا دور زمان کار نسازد بخود چرخ فلک بر نفرازد بخود این همه فرمان
ترا بنده اند در ره شوق تو شتابنده اند إن هم نیستند ایشان إلا یظنون
مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید تمسک و دلیل سخن میگویند وإذا تتلی علیهم
و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی
که روشن و واضح الدلاله باشند در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی
انشأها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد
حجت ایشان إلا أن قالوا ائتوا مگر آنکه گویند بیارید بآبائنا پدران
ما را إن کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد
از مرگ بروز رستخیز و این سخن بعناد می گفتند چه احیاء موتی موقت است
بوقت خاص بر وجهی که مقتضاء حکمت است پس اگر وفق اقتراح وجود نگیرد حمل
بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو خدای تعالی زنده می گرداند شما را در رحم
مادران ثم یمیتکم پس می میراند در دنیا ثم یجمعکم پس جمع میکند در قبور
إلی یوم القیامة تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن
ولکن أکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند از قلت انکار و قصور
انظار ولله و مر خدایراست ملك السموات والأرض پادشاهی آسمانها و زمینها
ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر
المبطلون زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند
وتری و بینی در آن روز کل أمة هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده و
گفته اند جثو خاصه کفار است و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو
در افتند کل أمة هر گروهی تدعی خوانده شوند إلی کتابها بنوشتهای
ایشان یعنی صحایف اعمال ایشان و ایشانرا گویند الیوم تجزون امروز جزا
داده خواهید شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا
اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق
سخن گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای شما را بالحق براستی بی
زیاده و نقصان إنا کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه گرفتیم ما کنتم تعملون

آنچه بود بدیک کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال انسان بآسمان
برند حق سبحانه و تعالی ثابت سازد دران نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مرتب باشد
و لغو و بیهوده را محو گرداند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ که سال بسال
نسخهٔ اعمال بنی آدم را بملائکه می سپارند فاما الذین اما آنانکه امنوا گرویده اند
بخدای و آنچه نزدیک اوست وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته فیدخلهم
پس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خویش که از
جملهٔ آن بهشت است ذلک آن ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری
بزرگ و آشکارا واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویده اند ایشانرا گویند
افلم تکن ایاتی آیا نبود که آیات حق تتلی علیکم خوانده می شد بر شما
یعنی پیغمبران ع فرستادیم تا آیتهای کتب من بر شما می خوانند فاستکبرتم پس شما
تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وکنتم و بودید قوما مجرمین گروهی
شرک آرندگان واذا قیل لهم و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم ان
وعد الله حق بدرستی که وعدهٔ خدای تع بحشر و حساب و ثواب راست است
والساعة لا ریب فیها و قیامة هیچ شک نیست دران قلتم ما ندری گفتید
ما نمی دانیم که ما الساعة چه چیز است قیامت ان نظن گمان نمیبریم بقیام ساعة
الا ظنا مگر گمانی از شما یعنی گمانی ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت
و یقینی نیست شمارا دران وما نحن بمستیقنین و ما نیستیم بی گمانان دران
یعنی مارا نیز یقینی نیست در قیام قیامت وبدا و ظاهر شود لهم مر ایشانرا
در آخرت سیئات ما عملوا پاداشت بدیها که کرده اند در دنیا وحاق بهم
و فرود آمد بدیشان ما کانوا به عذاب آنچه بودند که بدان یستهزءون
افسوس می داشتند از عقوبات قیامت وقیل الیوم و گویند مر ایشانرا
که امروز ننساکم فرو می گذاریم شمارا در آتش بنوعی که فرو می
گذارند و دست باز می دارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم همچنانچه
نیز دست باز داشتید و بغفلت باز گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن
این روز شمارا و ساختگی نکردید برای وی وماواکم النار و جایگاه شما آتش
است وما لکم و نیست شمارا من ناصرین یاران و مددکاران که
خلاص دهند شمارا از آتش ذلکم فرود آمدن عذاب بشما بانکم
اتخذتم بسبب آنست که شما فرا گرفتید ایات الله ایتهای کتاب خدایرا
یا دلایل قدرت اورا هزوا مهزو به یعنی افسوس میکردید و تفکر می
نمودید در آن وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته بود شمارا زندگانی دنیا بحیات
فانی از حیاة جاودانی غافل مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون



بیرون آورده نخواهد شد منها از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون و نه ایشان
که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذر خواهی
کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دور است
فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثناها و ستایشها رب السموات
آفریدگار آسمانها ورب الارض و آفریدگار زمین رب العالمین پروردگار
و ترتیب کنندهٔ عالمیان وله الکبریاء و مر وراست بزرگواری و عظمت و
فرمان گذاری و آثار قدرت آن ظاهر است فی السموات والارض در آسمان
و زمین وهو العزیز و اوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا در همه
کارها

سورة الاحقاف بسم الله الرحمن الرحیم حم

امام قم فرموده که حا اشارتست بحکم الهی و میم کفایت از مجد پادشاهی
قم یاد می کند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر گرا بمن ایمان
آرد در لطایف بعضی مذکور است که حا حمایهٔ اهل توحید باشد و میم مرضات
حق از ایشان مع المزید که آن عبارتست از نظر الی وجه الحمید تنزیل الکتاب
فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی من الله العزیز از خداوند قوی غالب است
الحکیم محکم کننده یا صواب کار در کردار و گفتار ما خلقنا
السموات والارض و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه در میان
ایشانست الا بالحق مگر براستی بروجهی که مقتضای حکمت و عدالتست
واجل مسمی و نیافریدیم اینهارا مگر باندازهٔ زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت
بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است والذین کفروا و
آنانکه نگرویدند بآخرت هر آینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث
و احوال حشر معرضون روی گردانندگانند نه دران تفکر کنند و نه
وقوع آنرا مسلم دارند قل بگوای محمد صلعم مر کافرانرا که شما ارایتم خبر دهید
مرا ما تدعون از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای تع چون
ملایکه و اصنام و جن و لجزآن ارونی ماذا خلقوا بنمایید بمن که چه
آفریده اند من الارض از زمین و لجزاء آن ام لهم شرک یا مر ایشانرا
است شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که
معبودان شما عاجزاند و ایشانرا در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا
در پرستش شریک من می سازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی
که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که دران
فرموده باشند شمارا شرک او اثارة من علم یا بیارید بقیهٔ از دانش
پیشینیان چه روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق

وعبادت ایشان إن كنتم صادقين اگر هستید راست گویان در دعوی
خود و چون مشرکان درین حجة فرو ماندند حق سبحانه وتعالی در باب گمراهی
ایشان فرموده که ومن أضل وکیست گمراه تر ممن يدعوا
از کسی که بخواند و پرستد من دون الله بجز خدای تعالی من لا
يستجيب له آنرا که اجابة نکند دعاء او را إلى يوم القيمة تا روز
رستخیز یعنی از مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر
استجابة از وظاهر نخواهد شد وهم وبتان عن دعائهم از خواندن
بت پرستان مر ایشان را غافلون بیخبر اند و چون نمی شنوند دعاء
ایشانرا پس چگونه اجابت کنند بد بخت کسی که از عبادت خداوند
شنونده اجابت کننده باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا
آرد بی بهره کسی که چشمهٔ آب حیاة بگذارد و روی نهد بسوی
ظلمات وإذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند مردمان
كانوا باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را أعداء
دشمنان بخلاف آنچه گمان می بردند بدیشان از شفاعت و مدد کاری
وكانوا و باشند معبودان بعبادتهم به پرستش عابدان مر
ایشانرا كافرين ناگرویدگان و عابدان باشند پرستش معبود را
منکر یعنی بتان گویند که ما را نیز نپرستیدند کما قال ویوم
القيمة يكفرون بشرككم یا بت پرستان گویند ما بتان را پرستش
نکردیم کما قال تعالی والله ربنا ما كنا مشركين وإذا تتلى و چون
خوانده شود عليهم بر کافران آياتنا آیتهاء کتاب ما
بينات در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذين كفروا
گویند آنانکه کافر شدند للحق مر آن سخن حق را لما جاءهم
آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبين اینست جادویی
روشن أم يقولون بلکه همین بسنده نمی کنند که آنرا سحر
خوانند می گویند افتراه بر بسته است محمد صلعم قرآنرا بر خدای
تعالی و از خود گفته قل إن افتريته بگو اگر بر بافته باشم
بفرض محال آن معصیتی بغایة بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبتی عظیم
متفرع شود فلا تملكون پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود
لي برای من من الله شيئا از خدای تعالی چیزی را یعنی قادر نباشید
بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس چگونه
من جرأت کنم و باستظهار کدام مدد کار این کار سازم هو أعلم



خدای داناست بما تفيضون بآنچه شما خوض میکنید فيه در آن یعنی طعن
می زنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید كفى به شهيدا بسنده است
خدای تعالی بيني وبينكم میان من و شما برای من گواهی دهد براستی
کلام و تبلیغ احکام و بر شما بتکذیب و عناد و انکار و افساد وهو الغفور
و او آمرزنده است کسی را که از زلت توبه کند الرحيم مهربان بر کسی
که بر ایمان واضح باشد قل ما كنت بگوای محمد صلعم که من نیستم بدعا
من الرسل نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده
پیش از من پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا انکار کنید وما أدري ما يفعل
و نمی دانم که چه خواهد کرد بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم
بي ولا بكم و نمی دانم که با شما چه کند از خسف و قذف و رجف و قتل
و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیة مشرکان شادمان
شده گفتند کار ما و محمد صلعم نزد خدا یکی است او عاقبت خود نمی داند چنانچه ما نمی
دانیم و اگر مبعوث من عند الله بایستی که او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد
آیة آمد که ليغفر الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر و در اسباب نزول مذکورات
که حضرت پیغمبر صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در وی آب
و درخت و نخلستان بوده بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر
دیرتر واقع می شد و آزار مشرکان مر ایشانرا از حد تجاوز کرده بود و اصحاب
بهجرت استعجال می نمودند این آیة نازل شد که بگو نمی دانم مرا و شما را بهجرت
خواهند فرمود یا نه إن أتبع پیروی نمیکنم إلا ما يوحى مگر آن چیزی را
که وحی کرده می شود إلي بسوی من و از آن در نمی توانم گذشت وما أنا و نیستم
من إلا نذير مگر بیم کننده از عذاب خدای تعالی مبين آشکارا
بیم کردن و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد ای
دل تا کی فضولی و بو العجبی از من جر نشان عاقبة می طلبی سرگشته بود
خواه ولی خواه نبی در وادی لا ادری ما يفعل بي قل بگوای محمد
صلعم أرأيتم خبر دهید مرا إن كان اگر باشد قرآن من عند الله
از نزدیک خدای تعالی وكفرتم به و شما کافر شده اید بآن وشهد و گواهی
داده است شاهد من بني إسرائيل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان
چون عبد الله و سلام گفته اند یا من بن یامین رض على مثله بر قرآن
که از نزدیک خداست فآمن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رض
منقول است که این شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل
زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده و آل حم بمکه فرود آمده بلکه

آيه در حجاجيست كه ميان رسول صلعم وقريش واقع بوده وشاهد موسى
كليم ع ومثل قرآن توريه ومعنى آيه اين كه اگر قرآن از نزد خداى تعالى
بود شما بدان نگرويد وموسى ع گواهى داد بر توريه كه او نيز از نزد
خداست وبقرآن ايمان آورده واستكبرتم وشما سركشى كرده ايد وبدان
نگرويد نه كه شما ستمكاران باشيد بر خود درين كار ان الله بدرستى
كه خداى تعالى لا يهدى القوم الظالمين راه نمى نمايد گروه ستم
كاران را ودر باديه خذلان فرو ميگذارد آورده اند كه چون قبايل
جهنه ومزينه واسلم وغفار ايمان آوردند بنو عامر وغطفان واسد و
اشجع آغاز طعن كردند بديشان آيه آمد كه وقال الذين كفروا
وگفتند آنانكه كافر بودند از بنو عامر وامثال ايشان للذين آمنوا بر آنها
كه ايمان آورده اند از جهنه وامثال ايشان لو كان خيرا اگر ايمان خير
بودى وراستى ودرستى داشتى ما سبقونا پيشى نگرفتندى بر ما
ومسارعت نكردندى اليه بسوى او واراذل قبايل بلكه ما دران
سابق بوديمى چه رتبه ما از آن بزرگتر است وبزرگى وشهرت ما بيشتر
يا يهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او هم گفتند اگر آنچه محمد
صلعم آورده خوب بودى ديگران نتوانستندى بر ما پيشى گرفتن
چه دانش ما بيش از ايشان است واذ لم يهتدوا وچون راه نيافتند
كفار يا يهود به بقرآن يا آنچه حضرت پيغمبر صلعم آورده فسيقولون
پس ميگويند هذا افك قديم اين دروغ كهنه است يعنى
پيشينيان مثل اين ميگفته اند ومن قبله وحال آنكه پيش از
قرآن كتاب موسى كتاب موسى ع يعنى توريه بود وگردانيديم ما او را
اماما پيشواى اهل دين ورحمة وسبب رحمة باور دارندگان وهذا
كتاب واين كتابيست مصدق تصديق كننده مر توريه
وجميع كتب منزله را لسانا عربيا بزبانى تازى لينذر الذين ظلموا تا
بيم كنند آنان را كه ستم كردند بر نفس خود بكفر ومعصيت وبشرى
وقرآن مژده دهنده است للمحسنين مر نيكوكاران را برضوان الهى ان
الذين قالوا بدرستى كه آنانكه گفتند ربنا الله آفريدگار ما خداست
ثم استقاموا پس ايستادند بران وعدول نكردند از آن يعنى جمع فرمودند
ميان توحيد كه خلاصه علم است واستقامت كه منتهى علم است در بحر
الحقايق فرموده كه استقامت ورزيدند بجوارح بر تعهد اركان شريعت
وبنفوس بر تادب بآداب طريقت وبقلوب وتصفيه از تعلقات وبارواح بر تخليه



از انوار صفات وبسر بر محض توحيد وبخفى برفت از غير حق وبقا بحق وكمال
استقامت يافت وبايد دانست كه بى همراهى استقامت وصول بمنزل
كمال فكرى است باطل وخيالى محال كرامت نيابى مگر از استقامت
فلا خوف عليهم پس هيچ ترسى نيست بر مؤمنان مستقيم از رسيدن
مكروهى بديشان دران جهان ولا هم يحزنون ونيستند ايشان
كه اندوهگين شوند از فوت محبوبى درين جهان اولئك آن گروه يعنى
اهل ايمان واستقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدين فيها
جاويد ماندگان اند در آن وپاداشت داده شوند جزاء پاداش دادنى
بما كانوا يعملون بانچه بودند كه عمل ميكردند ووصينا الانسان وفرموديم
آدمى را بوالديه احسانا به پدر ومادر نيكويى كردن حملته امه بر
داشته است مادر او را كرها برنجى وسختى ووضعته كرها وبنهاده
يعنى بزاده او را بمشقت ومحنت وحمله ومدت حمل او وفصاله وزمان
از شير باز گرفتن ثلاثون شهرا سى ماه است اگر كسى خواهد كه مدت
رضاع كامل باشد ازينجا معلوم شد كه اول مدت حمل شش ط چون زمان
رضاع حولين كاملين است حتى اذا بلغ تا وقتى كه برسد آدمى اشده
بكمال قوت خود كه سى سالگى است وگفته اند از هجده تا چهل وبلغ اربعين
سنة وبرسيد بچهل سالگى اكثر مفسران برآنند كه اين آية
خاص است بابوبكر صديق رض كه شش ماه در شكم مادر بوده ودو
سال تمام شير خورده وهجده ساله بملازمت حضرت پيغمبر صلعم رسيد وآن
بيست ساله بود در سفر وحضر رفيق وقرين وى بودى وچون سال مبارك
حضرت رسالت پناه صلعم بچهل رسيده مبعوث گشت وصديق رض
سى وهشت ساله بود بوى ايمان آورد وچون چهل ساله شد قال رب گفت
اى پروردگار من اوزعنى الهام ده مرا وتوفيق بخش ان اشكر
تا شكر كنم نعمتك التى آن نعمتى را كه بكرم عميم انعمت على انعام
كردى بر من كه نعمت اسلام است وعلى والدى ونعمتى كه بر پدر ومادر
من داده كه حيات است وقدرت ونعمت اسلام نيز گفته اند از
مهاجر وانصار كسى كه پدر ومادر بشرف اسلام رسيده باشند غير
صديق رض نيست وان اعمل ودیگر الهام داده كه عمل كنم
صالحا ترضاه عمل ستوده كه تو پسندى آنرا واز آن خشنود باشى
حق سبحانه وتعالى مستجاب گردانيد دعاى ويرا وتوفيق داد تا نه بنده
كه براى دين عذاب ميكردند بخريد وآزاد كرد واز جمله بلال

حسنی است وَأَصْلِحْ لِي ودیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که
بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي در فرزندان
من این دعا نیز بشرف اجابت رسید دختر عایشه رض بشرف فراش حضرت
اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسر عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر
او ابو عتیق نیز بدولت حضرت پیغمبر صلعم سرفراز یافت و در وسیط آورده
که از اصحاب چهار مسلمان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند حضرت
پیغمبر را صلعم ندیده بودند الا بکر ابی قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو
عتیق و بنی قبایل بزرگی از اولاد و در عالم بینند اغلب ایشان
بشرف حکم و علم و صلاح آراسته إِنِّي بدرستی که تُبْتُ إِلَيْكَ
بازگشتم بتو وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از گردن نهادگانم مر فرمان حضرت
ترا أُولَٰئِكَ آن گروه که با مادر و پدر نیکویی کرده اند و شکر نعمت
بجای آورده الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان
أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوتر آنچه کرده اند فوی آنست که احسن بمعنی
حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان قبول باید وَنَتَجَاوَزُ و در گذرانیده
شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از بدیهای ایشان و حفص در هر دو فصل بنون مفتوحه
خواند بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم
سیئات ایشان و معدود باشند فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل
بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای تعالی وعده راست در قبول نیکی
و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند در دنیا يُوعَدُونَ
وعده داده شده بآن و آن وعده درین آیتست که وعد الله الذین
امنوا و عملوا الصالحات جنات الآیه وَالَّذِي قَالَ و آنکس که گفت
لِوَالِدَيْهِ مر مادر و پدر خود را وقتی که او را با یمان باخرت می
خواندند أُفٍّ لَكُمَا کراهیت و ننگ مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا
وعده می دهید مرا أَنْ أُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر
یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ
و بدرستی که گذشته اند قرنهاء بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من
و یکی باز نیامده اند وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر استغاثه
میکردند بخدای تعالی و میگفتند وَيْلَكَ وای بر تو آمِنْ
ایمان آر بقیامة إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای تعالی در بعث و حشر
حَقٌّ راست است فَيَقُولُ پس آنکس میگفت مَا هَٰذَا
نیست این که شما مرا بدان می خوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهاء



پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیه در
شان عبد الرحمن ابو[بکر] است و عایشه این قول را منکر است
و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین عاق شده نازل
گشته أُولَٰئِكَ آن گروه عاق و منکر الَّذِينَ حَقَّ آنانند
که واجب عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ با گروه چند از کفار که گذشته مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو و آدمی إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان و آنان كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیان
کاران وَلِكُلٍّ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجَاتٌ پایهاو
منزلهاست مِمَّا عَمِلُوا از آنچه کرده اند پایهاء اهل خیر بجانب علو
و پایهاء اهل شر بطریق سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقدر فرمود خدای
تعالی تا تمام گرداند مر ایشانرا أَعْمَالَهُمْ جزاء عملهاء ایشان وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در
عقاب بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که
عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ و در موضح
آورده عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان که در دوزخ باشد
بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید أَذْهَبْتُمْ ببردید و
بخوردید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهاء لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا و برخورداری یافتید بآن
لذائذ یعنی استیفاء لذات کردید و بر هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب
خواری و رسوایی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه بودید که تکبر
میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر
می ورزیدند بباطل و ناوجه وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید
که فسق میکردید پای از دایرهٔ امر بیرون بردید و سر بر خط فرمان نمی
نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند
پای از حد و شرع بیرون می نهی منه خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن
وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد
حضرت هود است می فرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو
إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای تعالی بترسانید
بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت

بمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته
بودند پیغمبران بیم کنند؏ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش هود؏ وَمِنْ
خَلْفِهِ و از پس او نیز آمدند یعنی نه نخست پیغمبری بود پیش از و بخلق
و پس از و نیز انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد
ایشانرا أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که
مستحق پرستش است إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من ترسم عَلَيْكُمْ
برشما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ و پرهول قَالُوا گفتند
عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدی بما لِتَأْفِكَنَا تا بر گردانی
ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان یا بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود؏ که شتاب
مکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت
نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و مرا در آن مدخلی نیست
وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما می رسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام
بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می
بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و نزول عذاب
و حلول عقاب تعجیل مینمایید در سورهٔ اعراف گذشت که قبل از ین
جمعی عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر آمد و منادی
ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار
کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام
که دیدند آن چیزرا که موجود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده
از آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهاء ایشان قَالُوا
گفتند هَذَا عَارِضٌ این ابریست مُمْطِرُنَا باران دهنده
ما را هود؏ فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر باران دهنده است بلکه او
مَا اسْتَعْجَلْتُمْ آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این
باد دبور است فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در آنست عذابی دردناک و آن
بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد كُلَّ
شَيْءٍ همه چیز را از انفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان
پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهاء
ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن بودند
پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهاء ایشان بدریا افکند فَأَصْبَحُوا



پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی
إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و جایگاه ایشان
خالی بماند كَذَلِكَ همچنانچه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي پاداشت می
دهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران و مکذبانرا وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و
بدرستی که ما متمکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچه متمکن
ساختیم شما را ای قریش فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری
مال و نفاذ و تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و داده ایم مر ایشانرا سَمْعًا گوش
تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمهاء تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند
ایشان بگوش سخن نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت
خدای تعالی تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد
عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهاء
ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهاء ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب
خدای تعالی إِذْ كَانُوا چون بودند از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ انکار میکردند آیتهاء خدای تعالی یا معجزات پیغمبر او؏ وَحَاقَ
بِهِمْ و بگردد در آمد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند
که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم
ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بود مِنَ الْقُرَى از دیهها چون
حجر و موتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر
اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و
هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکرد ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا
آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
تعالی قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای تعالی آلِهَةً خدایان بتانی که
ایشانرا خدای گرفته بودند جهة تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در
وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت
ایشان یعنی نا امید گشتند وَذَلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدایی برای
قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه
هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی
توجه از خالق قادر بر می تابند از تو روی هر که تافت ذکر ارباب سیر و آثار
رحمهم الله بر آنند که حضرت پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طایف آمد روی بتافت
ببطن نخله نزول فرموده بود شب برخاست و نماز تهجد میگزارد و قرآن میخواند
جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیدند و آواز قرآن شنودند

وخود را بحضرت صلعم نمودند حق سبحانه وتعالی از آن قصه خبر میدهد وَإِذْ صَرَفْنَا و یاد
کن آنرا که بگردانیدیم ومیل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی از
جن وایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل ونامهاء
ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصین
قاصر وشی مرادیان احتم وگویند نه عدد بودند وزوبعه از ایشان بوده
واو پسر ابلیس است وده دوازده نیز گفته اند ودر لباب آورده که هفتاد
تن بوده اند از بنی اقلیس وبر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآنرا
وگوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک حضرت
رسول صلعم قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش
باشید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند
فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قراءة وبا تمام رسید ایمان آوردند بآن
حضرت صلعم وچیزها پرسیدند حضرت رسول صلعم ایشانرا برسالة قوم ایشان
نامزد کرد وایشان وَلَّوْا بازگشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خویش
مُنْذِرِينَ بیم کنندگان وخوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای
گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای تعالی
أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی ع مُصَدِّقًا
تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی بوده از کتب یا
موافق با ایشان گویند آن جنیان یهود بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشتند
یا اعتبار نمیکرده اند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آن جهة گفتند که أُنْزِلَ
مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ يَهْدِي راه نماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه
درست وراست است از عقاید وَإِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وبراه راست رساننده
بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای
تعالی یعنی حضرت محمد صلعم وَآمِنُوا بِهِ وایمان آرید بوی وتصدیق کنید اخبار
او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای تعالی شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از
گناهان شما که مظالم نباشد وگفته اند همه گناهانرا وَيُجِرْكُمْ وبرهاند شما را
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ وهر که اجابت نکند
دَاعِيَ اللَّهِ خواننده بخدا که حضرت مصطفی است صلعم فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ
پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت
نکند عذاب بر و نازل خواهد شد واو عاجز نمی تواند دید خدا را از تعذیب
خود وَلَيْسَ لَهُ ونیست مر ورا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای تعالی دوستان
ومددکاران أُولَٰئِكَ وآن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ



در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان
جن اختلاف است بعضی برانند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه
فرموده که وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ واز سفیان ثوری رض منقول است
که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر منوال
بهایم وامام اعظم برین رفته وامام مالک با جمعی برانند که ایشانرا حساب
ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود واز ضحاک رض منقولست
که ایشان به بهشت درآیند واز امام حاسن رض پرسیدند که از نعم
بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه وتعالی ایشانرا تسبیح
وذکر را الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنو آدم از نعمتهاء بهشت
ودر معالم آورده که از حمزه بن حبیب رض پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب
ثواب هست فرمود که آری وآیت لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ بخواند
وگفت الانسیات للانس والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز
نقل میکند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربض ورحاب خواهند
در بهشت وقاضی در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف
مانند انس اند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند منکران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
آنرا که خدای تعالی بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان وزمین را
وَلَمْ يَعْيَ ومانده نشد ورنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ
تواناست عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کند مردگانرا چه قدرت ثابتست
ونقص وانقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آنست که آیا خدای تعالی با قدرت چنین
کامل ازلی وابدی بر احیاء موتی قادر نیست بَلَىٰ آری هست إِنَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بی عجز وتعب
وَيَوْمَ يُعْرَضُ ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه نگرویده اند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند
پس ایشانرا أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ براستی وشما
باور نمیکردید قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق است پس سوگند خورند
که وَرَبِّنَا به پروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای تعالی
یا خازن دوزخ ایشانرا بگو فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که کافر شدید بقیامت وسخن
پیغمبران ع باور نمی داشتید فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد صلعم بر جفاء قوم
كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کردند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات وجد
مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران ع وایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد

احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات
طاغیان و آزار و ایذاء منکران شکیبایی نمودند و ایشان نوح اند ع و ابراهیم ع
و موسی ع و عیسی ع و محمد صلعم و امام محیی السنة گفته که اولوا العزم اینها اند
که بتخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا
میثاق النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایة دوم شرع که شرع لکم
من الدین ما وصی به نوحا الایة و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر ما صلعم قولی است
که ایشان نجباء رسل اند هجده تن که در سورهٔ انعام نام ایشان هست و پیغمبر
ما را صلعم امر شد که فبهداهم اقتده و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران ع
اولوا العزم اند الا آدم و یونس ع و سلیمان ع و گفته اند غیر یونس ع و پس چه
او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت جل شانه پیغمبر ما را صلعم فرمود
که و لا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که
شکیبایی ورز و لا تستعجل و شتاب مکن طلب لهم برای کفار قریش بنزول
عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا که
ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی
چون هول قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ
نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن
خود را در دنیا بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل
یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند
الا القوم الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان سورهٔ محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند مردمان را
عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی منع کردند از دخول در اسلام سران
شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه با مطعمان بدر و ایشان
دوازده تن بودند از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای تعالی اعمالهم
عملهای ایشان را که از مکارم می شمردند چون صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جوار و
حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام و آمنوا و گرویدند
بما نزل بآنچه فرستاده شد علی محمد بر پیغمبر ما ستوده شده یعنی
قرآن و هو الحق و قرآن راست و درست است یا محمد صلعم صاحب حق و
حقیقت آمده من ربهم از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه
گرویدند بقرآن یا محمد صلعم کفر درگذراند خدای تعالی و بپوشد



عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان و اصلح و بصلاح آرد
بالهم حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی
نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بآنست که
آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل را یعنی شیطان را و ان
الذین آمنوا و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق پی روی کردند حق را
که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک
همچنین یضرب الله بیان میکند خدای تعالی للناس برای مردمان امثالهم
ایشان را یعنی احوال فریقین ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که برسید
ای مومنان الذین کفروا آنان را که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب
پس بزنید گردنهای ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشید
ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری
و بند کنید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید
منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض و اما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی
حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین
اسلام مرچهار سو رسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک عیسی ع خواهد بود و در خبر
آمده که آخر قتال امت من با دجال است و امام شافعی رض و امام احمد بر آنند که امام
مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و اخذ مال یا اسیران مسلمانان و اما امام
اعظم رح بر آنند که این مخصوص است یا مخصوص حرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا
استرقاق ذلک اینست کار نگاه دارید این کار را و لو یشاء الله و اگر خواهد خدای تعالی
لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید و لکن
و لیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را
ببعضی معامله آزمایندگان کند مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب
عظیم بیابند و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابند و از کفر باز ایستند
والذین قتلوا و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای تعالی
عظیم بیابند و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای
باطل و ضایع نگرداند اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد
که حق سبحانه و تعالی راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات
فوز و نجات و یصلح بالهم و بصلاح آرد کارهای ایشان را و یدخلهم الجنة
و در آرد ایشان را به بهشت عرفها لهم و بدرستی که تعریف کرده باشد
ایشان را بهشت تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان
نموده یا خوشبوی ساخته باشد بهشت جهت تزویج ایشان یا ایها الذین آمنوا

ای گروه گرویدگان إِن تَنصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین خدای تعالی و پیغمبر او را صلعم
يَنصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردی وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار
سازد قدمهای شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
فَتَعْسًا لَّهُمْ خواری و رسوایی و هلاکت و نا امیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ
و گم و نابود ساز خدای تعالی أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَٰلِكَ این خواری و بطلان
عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان
بودند مَا أَنزَلَ اللَّهُ آنچه که خدای تعالی فرو فرستاده است بر محمد صلعم از امر بتوحید
و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید خدای تعالی
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد
الحرام و طواف خانه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ
يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر
کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ
پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت و سرانجام
حال آنانکه پیش بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد
خدای تعالی و عذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ
و مر ناگرویدگان را أَمْثَالُهَا مانند عقوبات خواهد بود و هذه تهدید کفار
مکه است ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست آنانست
که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه نا
گرویدگان لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع
کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می
آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پاکیزه از ریا
و غرض جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
درختان آن جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخور
داری می یابند بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ و می خورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ
همچنانچه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بخوردنی
و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن
و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدین تحمل طاعت داشته
باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بوده نه
آنکه عمر خود طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا
مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظر نباشد و نعم ما قیل



خوردن برای زیستن و ذکر کردنست　　او معتقد که زیستن از بهر خوردنست
وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاه است لَّهُمْ مر کافران را
وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و چندی از اهل دیهها که بهر حال هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً
سخت تر بودند از روی قوت از اهل دیهٔ تو مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی
که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی
آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشان را
که در وقت هلاک بفریاد رسد أَفَمَن كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
بر حجتی روشن مِّن رَّبِّهِ از آفریدگار او چون پیغمبر صلعم و مؤمنان كَمَن
زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او را
آرایش کرده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَاتَّبَعُوا
و پی روی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابو جهل و مشرکان مَّثَلُ
الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو می خوانم بهشت الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ بآن بهشتی که
وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ
جویها از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بگردیده از حال
خود و مانند آبهای دنیا که تغیر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ و جویهاست از
شیر که هرگز لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت عذوبت و تیره و ترش
شده است بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ و جویهاست از خمر خوشگوار
بالذت لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که طرب دارد و خماری وَأَنْهَارٌ و جویهاست
مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى از شهد صافی نه صافی کرده بآتش بلکه مصفی آفریده شده از موم
و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیان راست فِيهَا در بهشت با وجود این اشربه
مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و ببوی
خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست پوشش گناهان مِّن رَّبِّهِمْ از آفریدگار
ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را نه بران معاقبه کند و نه بر آن معاتبه
نماید ارباب اشارات گفته اند که چنانچه انهار اربعه در بهشت بزیر شجرهٔ طوبی
روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه اصلها ثابت
و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از منبوع صدر لبن صفوت و از
خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المولوی　آب
صبرت جوی آب خلد شد　جوی شیر خلد مهر تست و دود　ذوق طاعت گشت
جوی انگبین　مستی و ذوق تو جوی خمر بین　در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت
بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که هیچ عنت فیها من برعت متغیر نگشته و خمر
جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادت از مکاشفات و مغفرت

غفران ذنب وجود وجودك ذنب لا يقاس به ذنب پندار وجود ما گناهست عظیم
لطفی کن و این نکته زما در گذران بعد از ذکر متنعمان بهشت از حال محنت کشان
زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید آیا هر که در چنین نعمتی باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ
وماننده کسی است که او جاوید است فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا وچشانیده
می شوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره
پاره میکند آب أَمْعَاءَهُمْ رودهاء ایشانرا آورده اند که چون حضرت صلعم خطبه
فرمودی و منافقانرا عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق
استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که حالی این مرد چه می گفت حق سبحانه وتعالی از حال
ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ وبعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ
آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو خطبهٔ تو در روز جمعه وغیر آن
حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تو قَالُوا
گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله
مسعود و ابو دردا و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول است که من هم
از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که مَاذَا چه گفت پیغمبر صلعم آنِفًا
اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن اورا و این بروجه سخریه می گفتند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن
گروه آنانند که بحکم ازلی طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلَى قُلُوبِهِمْ
بر دلهاء ایشان نفاق وشك وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هواء
نفس خود را و بجهة آن ما قول میکنند بکلام حضرت سید انام صلعم وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا
و آنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میکرد ایشانرا استماع سخن
پیغمبر صلعم ایشانرا هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد
ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا
انتظار میبرند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامترا أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ
پس بدرستی که آمد و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهاء آن که مبعث پیغمبر است
صلعم وانشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون
بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون
قیامت بیاید تذکر و ایقاظ هیچ نماید فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان دانستی پس ثابت باش
بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست الا خدای تعالی و در
حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن
آنچه دانسته و در موضع آورده هیچ ثوابی نیست برابر کسی که گوید لا اله الا الله



وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب کن لِذَنْبِكَ برای ذنب خود در معالم فرموده که
آنحضرت صلعم مأمور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امة در این سنة بوی
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تعالی
تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مردان
مؤمن و زنان مؤمنه را و این گرامی است از خدای تعالی درباره این امت که پیغمبر
صلعم ایشانرا باستغفار گناهان امر کرده و از امام فخر الدین رازی منقول
است که حق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی
از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش
کرده و حق تعالی از آن کریم تراست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی
طلب و چون طلب برد عطا نکند پس معلوم می شود که امت را دولت آمرزش
خواهد بود هر کرا چون تو پیشوا باشد نا امید از خدا چرا باشد چون
نشان شفاعت کبرا یافت بر نام نامیت طغرا امتان با گناه کارها
بتو دارند امید وارها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مُتَقَلَّبَكُمْ
جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ و آرامگاه شما در عقبی و
یا میداند هر جا که می روید در روز و هر جا می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ
آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده بودند و مبالغه میکنند از جهة حرص
که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمی شود سورهٔ
در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ
سورهٔ از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود وَذُكِرَ و یاد کرده شود
فِيهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر قتال و جهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ و ببینی آنانرا
که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شك و نفاق
یا سستی در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ
نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ
یعنی ترسان و متحیر و غمناك شوند فَأَوْلَى لَهُمْ پس وای بر ایشان یا
دوزخ مر ایشانراست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری است وَقَوْلٌ
مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون لازم
شد امر قتال و عزم کردن اصحاب جهاد ایشان خلاف ورزیده با زنان
در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اگر راست گفتندی با خدای
تعالی در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه راست بودی خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع نیست از شما ای
منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بجود گیرید امور مردمانرا یعنی حاکم خلق شوید

ان تفسدوا آنكه فساد كنيد في الارض در زمين بسبب جاه خود از روي
تكبر و تعظم مكرم دانيد وانواع تباهي از شما واقع گردد وتقطعوا وببريد
ارحامكم رحمهاء خود را يا از شما مي آيد اگر اعراض كنيد از قرآن و روي
بگردانيد از فرمان كه بر سر امور جاهليت رويد از فساد و قطع و سفك دما
وامثال آن اولئك الذين آن گروه كه مفسد اند لعنهم الله رانده است
خداي تعم ايشانرا و دور كرده از رحمت خود فاصمهم پس ايشانرا كر گردانيده
تا سخن حق نشنوند واعمى ابصارهم وكور گردانيده ديدهاء ايشانرا تا دلايل
قدرت به بينند افلا يتدبرون القرآن آيا چرا تدبر و تفكر نمي كنند در قرآن
ومواعظ و زواجر تا از نافرماني بگذرند ام على قلوب بلكه بر دلهاء ايشانست
اقفالها قفلهاء آن يعني چيزي كه دلها را بمنزلهٔ قفلها باشد و آن
ختم و طبع الهي است در كه خدايست بروي عباد هيچ كليدش نتواند
كشاد قفل كه او بر دلها زند كيست كه بر دارد و در واكند در تبيان
آورده كه يهود نعت حضرت پيغمبر صلعم در توريه خوانده بودند و صحت نبوت
آنحضرت صلعم معلوم كرده و قبل از بعث صفت آن حضرت صلعم بسيار مي
گفتند و از ظهور خبر ميدادند چون سيد عالم مبعوث شد و بمدينه
آمد ايشان بر گشتند از وي و خداي تعم آيه فرستاد ان الذين ارتدوا بدرستي
كه آنانكه بر گشتند على ادبارهم براد بار خود يعني به پس باز شدند و كافر
گشتند بحضرت محمد صلعم من بعد ما تبين از پس آنكه روشن شده بود لهم
الهدى مر ايشانرا بياني از نبوت آن حضرت صلعم و بدلايل واضحه دانسته بودند
الشيطان ديو لعين سول آسان كرد و بيار است لهم براي ايشان
انكار و عناد را واملى لهم و خداي تعم مهلت داد ايشانرا و تعجيل نفرمود بعقوبة
ايشان تا در گناه بيفزايند ذلك اين امثال بانهم قالوا بسبب آنست كه
گفتند جحود دلان للذين كرهوا مر آنانرا كه كراهت داشتند ما نزل الله
از آنچه خداي تعم فرو فرستاده از قرآن و احكام دين يعني منافقان مر آنست
كه يهود مر اهل نفاق را گفتند بنهاني سنطيعكم زود باشد كه فرماني بريم
شما را في بعض الامر در بعضي كارها كاري كنيم اگر با پيغمبر صلعم كينه
والله يعلم وخداي تعم ميداند اسرارهم نهانيهاء ايشانرا فكيف پس
چگونه باشد حال ايشان اذا توفتهم الملائكة چون قبض كنند جان ايشانرا فرشتگان
يضربون مي زنند وجوههم روهاي ايشان كه از حق بگردانيده اند و
ادبارهم و پشتهاء ايشان كه بر اهل حق كرده اند ذلك اين قبض ارواح
ايشان بدين وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست كه ايشان متابعت كردند





ما اسخط الله آن چيزي را كه بخشم آورد خداي تعم يعني موجب غضب وي گردد
چون كتمان امر محمد صلعم و معاونت منافقان و مشركان وكرهوا و سبب آنست
كه نخواستند و كاره بودند رضوانه خشنودي خداي تعم يعني عملي كه سبب رضاي
وي باشد چون اظهار نعت حضرت پيغمبر صلعم و اقرار بدو و فرمان برداري او فاحبط
پس باطل كرد خداي تعم اعمالهم عملهاء ايشانرا ام حسب الذين بلكه
پنداشتند آنانكه في قلوبهم مرض در دلهاء ايشان بيماري يعني منافقان
تصور كردند ان لن يخرج الله آنرا كه ظاهر كرداند خداي تعم اضغانهم كينهاء
ايشانرا كه پوشيده ساخته اند در دل از پيغمبر صلعم و مؤمنان ولو نشاء و اگر ما
خواهيم لاريناكهم بنماييم بتو ايشانرا يعني علامتهاء ايشان و مثال ايشانرا
پيدا كنيم براي ايشان فلعرفتهم بسيماهم پس تو شناسي ايشانرا بسيماي
ايشان ولتعرفنهم و بشناسي ايشانرا في لحن القول در گردانيدن
سخن از صوب صواب بجهة تعريض و توريه والله يعلم و خداي تعم ميداند
اعمالكم كردارهاء شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس ابن مالك رض
فرموده كه بعد از نزول اين آيه هيچ منافقي نبود كه حضرت پيغمبر صلعم او را نشناختي
بسيما و بعضي در تفسير مطلع و عين المعاني از انس رض نقل كرده كه در بعضي
غزوات نه كس از منافقان در خواب شدند شبي و بامداد كه برخواستند
بر جبهه هريك نوشته بود كه هذا منافق ولنبلونكم و هر آينه مي آزمايد
شما را بامر جهاد و ساير تكاليف شاقه يعني معامله آزمايندگان ميكند
حتى نعلم المجاهدين تا بداند مجاهدان را يعني ظاهر كرد بر خلق كه جهاد
كنندگان كيانند منكم از شما والصابرين و صبر كنندگان
بر مشقت حرب ونبلو و تا بيازمايد اخباركم خبرهاء شما را كه ميگويند
در ايمان يعني تا صدق و كذب آن هم آشكارا شود و حفص در افعال ثلاثه
بنون مي خواند يعني ما مي آزماييم تا بدانيم خبرهاء ايشان ان الذين كفروا
بدرستي كه آنانكه نگرويدند يعني يهود و قريظه و نظير وصدوا و باز داشتند
قوم خود را عن سبيل الله از راه خداي تعم كه دين اسلامست وشاقوا
الرسول و مخالفت كردند با رسول صلعم من بعد ما تبين از پس آنكه
روشن گشته بود و ظاهر شده لهم الهدى مر ايشانرا راه حق و در توريه
خوانده و دانسته بودند لن يضروا الله زياني نتوانند رسانيد خدايرا
شيئا چيزي يعني از كفر ايشان اثري ضرري بدين خداي تعم و پيغمبر او
نرسد بلكه شر آن بديشان عايد گردد وسيحبط اعمالهم و زود باشد
كه حبط سازد اعمال ايشانرا يعني عبادتها كه مي كنند يا ايها الذين امنوا

اي آنكساني كه ايمان آورده ايد اَطِيعُوا اللهَ فرمان بريد خدا برا در آنچه حكم
كرده وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان بردار باشيد رسول را در آنچه فرمايد
وَلَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ وباطل مكنيد وبيهوده مسازيد عملهاء خود را بريا وسمعه
يا بعجب كردار معجب مردود ومذمومست در هر عملي كه عجب ره يافت روبش زره
قبول برتافت اي كشته بكار خويش مغرور در درگه قرب كشته مهجور تا چند
زعجب خودنمايي وردت بمني ومايي معجب مشو از طريق تلبيس كز عجب بجه
فتاد ابليس اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستي كه آنانكه كافر شدند يعني قوم قريش
وَصَدُّوْا ومنع كردند مردم را عَنْ سَبِيْلِ اللهِ از سلوك راه حق ثُمَّ مَاتُوْا پس
بمردند يعني كشته شدند وزيد وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنكه ناگرويدگان
بودند فَلَنْ يَّغْفِرَ اللهُ پس هرگز نيامرزد خداي تعالي لَهُمْ مر ايشان را نزول
آية در شان اهل قليب است اما حكم آن عموم دارد وشامل است هر كرا كافر ميرد
فَلَا تَهِنُوْا پس سستي مكنيد اي مؤمنان وَتَدْعُوْا اِلَى السَّلْمِ ومخوانيد
كافران را بصلح يعني طلب صلح مكنيد از ايشان كه نشانه ضعف وتذلل شما بود
وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ وحال آنكه شما برترايد يعني غالبان وَاللهُ مَعَكُمْ وخداي تعالي
باشماست بنصرت وعون وَلَنْ يَّتِرَكُمْ وضايع نكند خداي وكم نكرداند
اَعْمَالَكُمْ از ثواب كردارهاء شما اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز اين نيست كه
زندگاني دنيا لَعِبٌ بازيست ناپايدار وَلَهْوٌ ومشغولي بي اعتبار
وَاِنْ تُؤْمِنُوْا واگر بگرويد بخدا ورسول صلعم وبپرهيزيد از معصيت وفضولي
وَتَتَّقُوْا يُؤْتِكُمْ اُجُوْرَكُمْ بدهد مزدهاء شما در آخرت وَلَا يَسْئَلْكُمْ
ونمي خواهد خداي تعالي بر سزد دادن شما را اَمْوَالَكُمْ مالهاء شما را باحق سبحانه
وتعالي نمي خواهد همه مال شما را بلكه باتفاق اندكي از ان حكم فرموده كه عشر است ونصف
عشر وربع عشر اِنْ يَّسْئَلْكُمُوْهَا اگر بخواهد از شما مالها شما را فَيُحْفِكُمْ پس
مبالغه كند در خواستن يعني كويد همه نفقه را كنيد تَبْخَلُوْا شما بخيلي مكنيد بدان
ونميدهيد بخوشي دل وطيب نفس وَيُخْرِجْ وظاهر ميكرداند خداي تعالي بدان خواستن
از شما يا بر بخل شما اَضْغَانَكُمْ كينهاء وكودورتهاء شما را هٰاَنْتُمْ شما هٰؤُلَاۤءِ
اي گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده ايد وفرموده شده لِتُنْفِقُوْا براي
آنكه نفقه كنيد فِيْ سَبِيْلِ اللهِ در راه خداي تعالي يعني زكوة يا آنكه باسباب جهاد
مصروف سازيد فَمِنْكُمْ پس از شما هست مَنْ يَّبْخَلُ كسي كه بخيلي ميكند
بزكوة يا بنفقه غزو وَمَنْ يَّبْخَلْ وهر كه بخيلي ورزد فَاِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَّفْسِهٖ
پس جز اين نيست كه بخيلي ميكند بر نفس خود كه اورا از ثواب محروم ميسازد
وَاللهُ الْغَنِيُّ وخداي تعالي بي نياز است از صدقات ونفقات شما وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ



وشما محتاجانيد بآنچه نزديك اوست از موايد نعمت وفوايد كرامت پس يكي
بدهيد وفردا در عوض آن ده بستانيد چه در خزانه كرم او هيچ كم نشود
وشما بمرادات ومقاصد خود فايز گرديد وَاِنْ تَتَوَلَّوْا واگر روي
بگردانيد از آنچه بر شما فرض كرده اند از انفاق يا اگر اعراض كنيد
از اسلام وقبول احكام يَسْتَبْدِلْ بدل كند قَوْمًا غَيْرَكُمْ
گروه ديگر جز شما يعني شما را هلاك كند وقومي ديگر بيارد ثُمَّ لَا يَكُوْنُوْا
پس نباشند آن قوم اَمْثَالَكُمْ مانند شما بلكه فرمان بردارتر
باشند وپرهيزكارتر ومراد بني كنده وبني نخع اند از يمن واشهر آنست
كه از حضرت پيغمبر صلعم سؤال كردند كه اينها كدام كرده اند وسلمان رضي الله عنه
در پهلوي آن حضرت صلعم نشسته بود دست مبارك بر ران سلمان رض
زد وفرمود هذا وقومه ودر خبر آمده كه اگر دين مرتفع شود تا ثريا
فراگيرند آنرا مردان از پارسيان ودر لباب آورده كه ابو الدرداء رض بعد
از قراءة اين آية ميگفت ابشروا يا بني فروخ ومراد پارسايانند سورة الفتح
بسم الله الرحمن الرحيم
بعثت رسيده كه سال هشتم از هجرت حضرت رسول صلعم در واقعه ديد كه
بزيارت كعبه معظمه زادها الله شرفا رفت وعمره كذا زديا ران بعد از استماع
آن رويا پنداشتند كه تعبير واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد وحضرت صلعم
بكار سازي مشغول شد وروز دوشنبه غرة ذي القعده اين سال از مدينه
بيرون آمد احرام بعمره گرفت وهفتاد شتر بجهة هدي با خود ببرد
واغلب اصحاب اتفاق كردند وخبر توجه آن حضرت صلعم بمشركان
مكه رسيد بر منع آن سرور كاينات از زيارت خانه اتفاق نمودند
واز مكه بيرون آمده در بلدح لشكر بردند وحضرت پيغمبر صلعم خبردار
شده بحديبيه فرود آمد واز جانب كفار عروة بن مسعود ثقفي بنزد حضرت
پيغمبر صلعم آمده تا سبب آمدن آن حضرت صلعم معلوم كند وبعد از آن
عيسى كناني كه مهتر احابيش بود واحابيش قبيله بزرگند از
عرب بيامد معلوم كرد كه آن حضرت صلعم داعيه حرب ندارد و
بزيارت كعبه آمده اما قريش بر حميت جاهليت خود ايستاده بر هيچ وجه
راضي نشدند كه حضرت رسول صلعم واصحاب بمكه در آيند حضرت
پيغمبر صلعم عثمان را نزد ايشان فرستاد وايشان او را باز گرفتند وخبر
قتل او رسيد وبدان سبب بيعة الرضوان واقع شد چنانكه عن قريب
مذكور گردد القصه كفار را استماع خبر بيعة متوهم شده سهيل ابن

عمر را فرستادند ومیان آن حضرت صلعم واهل مکه صلح واقع شد
بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام وکفار قریش حرب نبود
ونهان وآشکارا یکدیگر وخلفاء یکدیگر تعرض نرسانند ومسلمانان
سال دیگر بمکه آیند وعمره قضا بگذارند ودیگر شرطها نیز واقع
شد واکثر صحابه از آن صلح ملول شدند وآن حضرت صلعم هم انجا در حدیبیه
بفرمود تا سر مبارك ایشانرا بتراشید وبعضی شترانرا قربان فرمودند وبرخی را
بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه بکشتند وبر فقرا ومساکین
انجا بخش کردند واز صحابه نیز حلق وتقصیر نیز واقع شد وهدی خود را قربان
کردند وحضرت پیغمبر صلعم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود ودر حین
مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد وآن حضرت صلعم فرمود که امشب
سوره بر من نازل شد که دوست ترمیدارم از آنچه آفتاب بران طالع میشود
پس سوره بر یاران خواند وایشانرا تهنیت گفت واصحاب نیز وی را مبارك
گفتند انا فتحنا بدرستی که ما حکم کردیم لك
برای تو فتحا مبینا حکم پیدا وهویدا که آن صلح است با
قریش واز حضرت صلعم پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که
نعم وفی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ فتح بسیار بود چه مسلمانان که در
مکه ایمان خود پنهان میداشتند سر گذار شده با کفار مجاهره
کردند وقرآن برایشان خواندند بسیار کس مسلمان شدند
وسبب فتح مکه نیز همین بود واز پیست که بعضی مفسران برین
وجه تفسیر کرده اند که ما بگشادیم برای تو شهر مکه بتعبیر
بماضی جهت تحقق وقوع است وگفته اند مراد فتح خیبر وفدك است
پس از خدای تعالی امرزش طلب لیغفر تا بیامرزد لك الله
مر ترا خدای تعالی ما تقدم آنچه گذشته است پیش از وحی
من ذنبك از آنچه موجب عذاب تو تواند بود وما تأخر وآنچه
مانده پس از ان یا پیش از فتح یا پس از ان یا قبل از نزول این آیه وبعد از ان
ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم وحواست
وآینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم علیه السلام وحوا را ببرکه
تو ومی آمرزد گناه امت را بشفاعت تو سلمی رحمه الله فرموده که ذنب
آدم را علیه السلم بوی اضافه کرد چه در وقت زلت در صلب وی بوده وگناه
امت را بروی اسناد فرمود چه او پیش رو وکارساز ایشان است ویتم ودیگر
بفضل عمیم خود تمام کرد نعمته نعمت خود را علیك بر تو بفتح بلاد



یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت یا بقبول شفاعت ویهدیك صراطا مستقیما
وبنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بدان وینصرك الله وباری کند
ترا خدای تعالی نصرا عزیزا یاری کردنی که در وعزت وغلبه
باشد یعنی تو بدان نصرت غالب وقاهر شوی وچون در صلح حدیبیه صحابه
رض خالی از دغدغه وترددی نبودند حق سبحانه وتعالی فرمود هو الذی
اوست آنکه انزل السکینة فرو فرستاد آرامش وسکون
فی قلوب المؤمنین در دلهای گروندگان لیزدادوا تا زیاده
کنند ایمانا گرویدنی مع ایمانهم با گرویدن ایشان
یعنی بیفزاید یقین خود را با یقین ایشان ولله وخدای راست جنود
السموات والارض لشکرهای آسمانها از ملایکه وجنود زمین
از مؤمنان مجاهد پس برای اهل آسمان جهاد کنید وبنصرت الهی واثق
باشید که هر که لشکر آسمان وزمین در حکم وی بود بلکه
ذرات کون سپاه وی بوده باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعداء
خود فرو نگذارد نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش هر
ذره پهلوانی وهر پشه صفدریست وکان الله وهست خدای تعالی
علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند
واز جمله آنست که سکینه بدلهاء گروندگان فرستاد لیدخل المؤمنین
والمؤمنات تا در آرد مردان وزنان گرویده را ببرکه رسوخ در دین
وثبات در عقیدت جنات تجری من تحتها الانهار بوستانها که
میرود از زیر منازل یا تحت اشجار آن جویها خالدین فیها جاویدانند
در وی ویکفر عنهم وبرای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم
بدیهاء ایشانرا یعنی محو کند پیش از دخول بهشت تا پاك وپاکیزه بروضهٔ
رضوان در آیند وکان ذلك وهست این وعده مر ایشانرا عند الله
نزدیك خدای تعالی در حکم او فوزا عظیما رستکاری بزرگ وجه
فوزی عظیم از انکه از مکاره ایمن شوند وبمقاصد فایز گردند ویعذب
المنافقین والمنافقات ودیگر برای آنست تا عذاب کند مردان وزنان
منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات ومردان وزنان مشرك را
از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدا ظن السوء گمان بد یعنی
اسد وغطفان از اهل شرك وبعضی منافقان گمان می برند که حضرت صلعم بحدیبیه
میرود ونعوذ بالله کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد یا لشکر او منهزم
خواهد گشت پس حضرت رسالت صلعم وغانم بمدینه آمد وحق سبحانه وتعالی فرمود که علیهم

وبرین گمان برندکان است دائرة السوء گردش بد یعنی ایشان منکوب و مغلوب
خواهد شد وغضب الله وخشم گرفت خدای تعالی علیهم بر ایشان ولعنهم
وبراند ایشانرا از رحمت خود واعد لهم جهنم وآماده کرد برای ایشان دوزخ را
وساءت مصیرا وبد بازگشت است دوزخ ولله جنود السموات والارض
ومر خدایراست لشکرهای آسمان وزمین یعنی هرکه در آسمانها و زمینهاست
همه مملوک ومسخر وبند چنانچه لشکریان مر سرداران خود را انکار این
سخن جهة وعلة مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند وبرای وعید
مشرکان ومنافقان تا از تکذیب کلام ربانی خایف گردند وکان الله
وهست خدای تعالی عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه
فرماید انا ارسلناک وبدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه
بر اقوال وافعال امت تو ومبشرا ومژده دهنده آنانرا که کینه بر
دلهای ایشان نازل شده ونذیرا وبیم کننده مر آنانرا که گمان برده اند
پس تو با امت بگو که فرستاده شده ام به بیم وبشارت لتؤمنوا بالله
تا تصدیق کنید مر خدایرا ورسوله ورسول اورا وتعزروه تقویة
دهید دین اورا وتوقروه وبزرگ دارید فرمان اورا وتسبحوه وبپاکی
یاد کنید اورا یا نماز گذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و
شبانگاه وگفته اند ضمیر تعزروه وتوقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلعم
یعنی اورا نصرت کنید وتعظیم حضرت رسالت صلعم تعظیم امر الهی نیز هست
وخود که باور دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد در حریم ستر
تعظیم تو کسرا راه نیست وزکمال انتساب هیچ عقل آگاه نیست ان
الذین یبایعونک بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه
انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کردند با خدای تعالی چه مقصود
بیعت اوست وبرای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست ودر کر آن
بباید سلمی فرموده که این سخن در مقام جمعیت وحق سبحانه وتعالی مرتبه
جمع را برای هیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص واشرف موجودات
است واز همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت
خدای تعالی بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر صلعم
فوق ایدیهم زبر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن
پیغمبر صلعم در معالم آورده که صحابه رض بیعت دست حضرت پیغمبر صلعم میگرفتند
وید الله زبر دستهای ایشان بود در مبایعه فمن نکث پس هرکه بشکند عهد
فانما ینکث جز این نیست که میشکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر



آن بنفس او رسد در موضح آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی مکر
کرو ولا یحیق المکر السیئ الا باهله دوم انما بغیکم علی انفسکم سیوم
نقض عهد ومن نکث فانما ینکث علی نفسه ودر باب عهد وپیمان گفته اند
پیمان مشکن که هرکه پیمان بشکست از پای در افتاد وبیرون رفت ز دست
آنرا که درست بود پیمان الست نشکست بهیچ حال هر عهد که هست
ومن اوفی وهرکه وفا کند بما عاهد بآنچه عهد کرده است
علیه الله بر آن با خدای تعالی فسیؤتیه پس زود بدهد خدای تعالی مر ورا
اجرا عظیما مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که
حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد بر نیت عمره ببعضی اعراب چون اسلمه
وجهینه وغفار واشجع فرستاد که درین سفر موافقت ومرافقت کنید
ایشان از محاربه قریش ترسیدند وتعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه
وتعالی خبر داد که پیغمبر خود را صلعم چون بمدینه رسی سیقول لک المخلفون
زود باشد که گویند مر ترا بازپس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان
یعنی قبایلی که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول کردند مارا
اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت وضایع می شد واهلونا
وزنان وفرزندان که از بی کسی بی نوا وبی برگ می ماندند فاستغفر
لنا پس طلب آمرزش کن برای ما برین وجه که تخلف کردیم ودر مرافقت
موافقت ننمودیم یقولون میگویند بالسنتهم بزبانهای خود
ما لیس آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این
اعتذار واستغفار بزبان میکنند ودل ایشانرا از آن خبر نیست
قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست
که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای تعالی
شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای تعالی بکم ضرا
بشما قهری وهزیمتی وقتلی وخللی در مال واهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد
بکم یا خواهد بشما نفعا سودی چون دولت ونصرت و
نگاه داشت اموال واهالی بل کان الله بلکه هست خدای تعالی
بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا ومیداند که قصد شما از
تخلف چه بود وشما مشغول وفرزند نداشتید بل ظننتم بلکه گمان
می بردید ان لن ینقلب الرسول آنکه بازنگردد پیغمبر صلعم والمؤمنون
ورجعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز
بلکه مشرکان ایشانرا بکشند ومستاصل گردانند وزین ذلک وآراسته

شده این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر صلعم واصحاب او را تا متمکن شود
فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم ظن السوء وگمان بردید گمان بد که دین
خدا باطل شود وملت اسلام برافتد وکنتم وگشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی
هلاک شدگان بسبب فساد وعقیدت وبدی نیت ومن لم یؤمن بالله وهر که
نگرود بخدای ورسوله وفرستادهٔ او وبدل تصدیق حکم خدا ورسول نکند
فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین مر ناگروندگان را
سعیرا آتشی افروخته ولله ملک السموات والارض ومر خدا راست پادشاهی آسمانها
وزمینها زمام امور ممالک علوی در قبضهٔ قدرت اوست یغفر می آمرزد گناه
بزرگ لمن یشاء هر که را می خواهد ویعذب وعذاب می کند بگناه خورد من یشاء
هر که را اراده می کند وکان الله وهست خدای تعالی غفورا آمرزندهٔ توبه کنندگان
رحیما مهربان برایشان سیقول المخلفون زود باشد که گویند باز پس ماندگان
از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه
که بگروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است که لتاخذوها تا فرا
گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پی روی کنیم شما را درین سفر
آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم در ذی الحجه سنهٔ ست از حدیبیه باز گشت
ودر محرم سنهٔ سبع بغزوهٔ خیبر توجه فرمود وحکم شد که هر که در حدیبیه حاضر
بوده بدین غزا رود وغیر ایشان ودین جنگ اتفاق نکند وچون عزم جزم
شد جماعت مخالفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما وبه خیبر
آییم یریدون می خواهند مخالفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله
سخن خدا را یعنی حکم او را که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا
بگو پی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید
کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای تعالی من قبل پیش از تهیهٔ
شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند
خدای بدین حکم نکرد بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت
شریک شما نشویم ونه چنین است که مخالفان می گویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی را قل
للمخلفین بگو مر پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون
زود باشد که خواهند شوید الی قوم بحرب گروهی اولی باس شدید خدا
وندان کارزار سخت که اهل یمامه اند واز متابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبایل
که مرتد شدند بعد از وفات حضرت پیغمبر صلعم یا هوازن وغطفان در حیوة
آن حضرت صلعم که بوادی حنین حرب کردند وگفته اند اهل فارس وروم اند



ملخص سخن آنکه شما را بجنگ مردی محارب مبارز خواهند خواند که شما تقاتلونهم
کارزار کنید با ایشان وبکشید شان او یسلمون یا مسلمان شوید اگر
این قوم مشرک یا مرتدند حکم ایشان قتل است یا اسلام واگر غیر ایشانند قتال است
یا جزیه وبر آن تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر فرمان برید
کسی را که خوانندهٔ شماست بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد شما را خدای
تعالی اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت در دنیا وجنت در آخرت وان
تتولوا واگر روی بگردانید وپشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه
اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب
کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک وچون متخلفان را این همه
وعید واقع شد ضعفا وعجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطهٔ
عجز وضعف از جهاد تخلف می کنیم تا ما را حال ما چه انجامد آیت آمد لیس
علی الاعمی نیست بر نابینا حرج گناهی اگر بحرب نرود ولا علی الاعرج
وبر لنگ حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض وبر بیمار
حرج تنگی وتنگی اگر با مجاهدان موافقت نکند چه اینها معذورند
ومن یطع الله ورسوله وهر که فرمان برد خدا را ورسوله وفرستادهٔ او را در
جهاد وغیر آن یدخله جنات در آرد او را خدای تعالی ببهشتها آن جنات
بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
مساکن بهشتیان جویها ومن یتول وهر که اعراض کند از فرمان خدای
ورسول او صلعم یعذبه عذاب کند خدای تعالی او را عذابا الیما عذابی
دردناک که درد آن منقطع نگردد والم آن منقص نشود وآن عذاب حرمان است
چه بمخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور وبنافرمانی رسول صلعم از سعادت شفاعت
محروم خواهد ماند سوز از آتش محرومیم که هیچ عذاب زبروی سوز والم چون
عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلعم بحدیبیه نزول فرمود
خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت صلعم می آید
ثانیا ذی النورین فرستاد او را در مکه نگاه داشتند وآوازهٔ قتل او
در افتاد حضرت صلعم اصحاب را طلبید وایشان بقول اصح هزار وبیست تن
بودند وبیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند واز حرب روی نتابند
ودر زیر درخت سمره نشسته بودند ودر کشاف آورده که حضرت صلعم
در زیر سمره قرار گرفت وشاخی از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد
عبد الله معقل رض میگوید که من قایم بودم بر زیر سر مبارک آن حضرت
صلعم آن شاخ بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم وصحابه بیعت

کردند بر مرگ و قتل و انکه مطلقا نگریزید حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین
اهل زمین اید در معالم از جابر رض نقل کرده حضرت صلعم فرمود که بدوزخ نرود یکی
کس از آنها که در تحت الشجرة بیعت کرده و این را بیعت الرضوان گویند حق سبحانه
وتعالی ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید که لقد رضی الله بتحقیق که خدای
خشنود گشت عن المؤمنین از گرویدگان صحابه اذ یبایعونك که بیعت کردند
با تو تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس میداند خدای تعالی ما
فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فانزل السکینة
پس فرو فرستادیم آرامش علیهم بر ایشان وآثابهم و پاداش داد ایشانرا
فتحا قریبا فتح نزدیك که فتح خیبرست یا مکه ومغانم کثیرة و دیگر جزا
دادم ایشانرا از فضل خود غنیمتهاء بسیار یاخذونها فرا گیرند آنرا از رخوت
ونقود وضیاع وعقار وکان الله وهست خدای تعالی عزیزا غالب وغلبه
دهنده دوستان حکیما حکم کننده بمغلوبیه دشمنان وعدکم الله
وعده کرده است خدای شما را ای امت مغانم کثیرة غنیمتهاء بسیار در بلاد
فارس و روم بلکه از اطراف واکناف عالم تاخذونها فرا گیرید آنرا تا قیامت
فعجل پس تعجیل نقد داد لکم مر شما را هذه این غنیمت خیبر وکف
و باز داشت یا کوتاه کرد ایدی الناس دستهاء مردمان یعنی اهل خیبر که بنی
اسد و غطفان بودند عنکم از شما یا حلفاء یهود ترسیده بجنگ نیامدند
وایشان از خوف شما بحصاری شدند تا شما سالم ماندید ولتکون و تا باشد
آن غنیمت آیة للمؤمنین نشانه مومنانرا بر راستی قول حضرت صلعم بر فتح
خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم ویهدیکم صراطا مستقیما و برای آنکه
نماید شما را راهی راست که منهج توکل است و متوثق بودن بفضل ازلی و باز
گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رض بر آنند که چون حضرت رسول
صلعم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده واثابهم فتحا قریبا
کارسازی حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون
فرموده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرجب روان شد بحری
بود که از طریق وادی جرحه بمیان قلاع خیبریان درآمد وایشان بی خبر
از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه وادوات زرع روی بمداین ومزارع
خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد و گفتند
والله محمد صلعم والجیش و روی بحصارها نهادند وان حضرت صلعم فرمود که
الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند مسلمانان اول با اهل انطاکیه
نطاة



حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از ان حصار شق مفتوح گشت و در
مغازی محمد بن اسحق رحمه مذکور است که اول از حصون خیبر حصن
ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از ان یهود بحصن صعب
ابن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد واقمشه و
امتعه واطعمهٔ ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصرهٔ حصار
قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلعم صداعی طاری شد و بخود سوار
نمی توانست و قلعه بغایت محکم بود و از انجا حرب بسیار وقوع یافت
وبالاخره بدست شاه مردان امیر متقیان سرکرم داران عالم
امیر المؤمنین کرم الله وجهه مفتوح گشت و در ان قلعه مرحب خیبری را
گشت و در آهنین حصار برکنده سپر خود ساخت و یهود زنهار خواستند
وغنایم بسیار بدست صحابه افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و انحضرت را
صلعم زهر دادند نعوذ بالله و بره زهرآلود با حضرت صلعم بسخن امد که یا رسول الله
از من مخور که مرا بزهر آلوده اند و خوان معجز او کر نوالهٔ طلبی حدیث بره بریان
شنو که ملاحضر است ووعده کرد خدای تعالی شما را غنیمتهاء دیگر یا فتح
شهرهاء دیگر که هنوز واخری لم تقدروا قادر نشده اید علیها
بر آن ونمیدانید آنرا قد احاط الله بدرستی که احاطه کرده است علم خدای تعالی
بها بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین و روم و شام مجاهد میگوید
که هر فتحی تا قیامت مر این امت را دست دهد در ان داخل است وکان
الله وهست خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزها از فتح ومداین
واعطاء غنایم قدیرا توانا ولو قاتلکم واگر قتال کردندی با شما در
حدیبیه الذین کفروا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی
لولوا الادبار هر آینه بگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی
ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد
ولا نصیرا و نه یاری که ایشانرا در کار مدد نماید سنة الله سنت
نهاده است خدای تعالی سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که
گذشته است من قبل پیش از ین در امتان دیگر که همیشه انبیاء عم را
بر ایشان غالب بوده اند ولن تجد ونیابی تو لسنة الله مر سنت
خدایرا تبدیلا تغییری و هرچه در ازل مقرر شده لا محاله کاین خواهد
شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید
تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دایرهٔ امر کم
و بیش نگنجد یا سر قدر چون و چرا کار ندارد آورده اند که بوقتی که آن

حضرت صلعم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه از جبل تنعیم فرو تاختند
و شبخون آورده بودند که صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلعم غلبه
کرده ایشانرا بگرفتند و آن حضرت صلعم ایشانرا آزاد کرد آیة آمد وَهُوَ الَّذِي
و اوست خداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهاء
کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد
دستهاء شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ
أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان
مراد آن هشتاد تن بودند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه می کنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدا صلعم و آنکه دست باز می
دارد و می کذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای تعالی بَصِيرًا بینا و شما را بدان
جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ
و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع
کردند آنرا نیز که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بود
أَنْ يَبْلُغَ آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصهٔ
معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانرا بمحل آن نکذاشتند
مستحق قتال و استیصال هستند ولیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز
می داریم جهة کرویدکان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اکر
نه بودندی مردان کرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما
لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشانرا ندانسته اید و آن هفتاد و دو مرد و زن بود که کتمان ایمان
میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که اکر نبودندی در مکه و شما ایشانرا نمی دانید
باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدلست از رجال
یعنی اکر نبودی که آن مومنان هستند فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما مِنْهُمْ
از جهة هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی
چون کفارت و دیة بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطئوهم است یعنی میکشتید ایشانرا
بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما را از ایشان کوتاه نمی کردیم پس منع کردیم
شما را از قتل اهل مکه جهة آنکه نکاه داشت لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای
تعالی فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق
زیادتی خیرات است و کفته اند در اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اکر جدا شدندی آن مومنان
از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا
که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مولم موجع در دنیا
بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد صلعم چون کردند و در آوردند آنانکه



نکرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را
حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیة جاهلیه که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با
یکدیکر کفتند که محمد را صلعم با یاران او در مکه نمی کذاریم چه ایشان در بدر
و احد پدران و مادران ما را کشتند بلات و عزی که در منازل ما بیایند
چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای تعالی
سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را عَلَى رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شدند و معاودت
نمودند و سهیل بن عمر که باعث صلح نامه بود نکذاشت که بسم الله
الرحمن الرحیم نویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابة کنند حق سبحانه
و تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای تعالی مومنانرا
كَلِمَةَ التَّقْوَى بکلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادتست یا بسم الله
الرحمن الرحیم که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا
ندادند وَكَانُوا و هستند مومنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان
کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع
از حدیبیه بعضی از صحابه کفتند تعبیر خواب حضرت پیغمبر صلعم راست نشد
و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیة آمد که لَقَدْ
صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست کرد خدای تعالی و محقق ساخت رَسُولَهُ
برای فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی
بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
هر آینه در آیید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ چون خواسته است
خدای تعالی و کفته اند استثنا حکایة قول حضرت پیغمبر است صلعم که در
وقت تقریر رویا فرمود که بمسجد الحرام در آیید ان شاء الله آمِنِينَ
در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشیدکان رُءُوسَكُمْ
سرهاء خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندکان موی سر را از سر یعنی بعضی را
تراشید و بعضی بچینید لَا تَخَافُونَ نه ترسید از هیچ کس فَعَلِمَ
پس داند خدای تعالی مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت تاخیر
عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرد مِنْ دُونِ ذَلِكَ
پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهة عمرهٔ قضا فَتْحًا قَرِيبًا
فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مومنان از تردد و اندوه خبر عمره خالی
شد بآن فتح شادمان کردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست آن خداوندی که

فرستاد رسوله رسول خود را که محمد است صلعم بالهدی براه نمودن
خلق تا بیان کردن احکام ودین الحق وبدین درست که اسلام است
لیظهره تا غالب کرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی
تا اکر دینی حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد واکر باطل باشد براندازد وکفته
اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور ومغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت
نزول عیسی باشد ع وکفی بالله وبسنده است خدای تم شهیدا
کواه بنبوت تو اکر شهید کوید محمد ابن عبد الله صلعم نویسید رغم مخورید که ما
میکوییم محمد رسول الله محمد صلعم فرستاده خداست بحق والذین
معه وآنانکه باوی اند از مؤمنان اشداء سخت وغلیظ اند علی
الکفار برکافران رحماء مهربان ومشفقان بینهم میان
یکدیکر تریهم می بینی ایشانرا رکعا رکوع آرندکان سجدا سجود
کنندکان یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنماز در موضح فرموده که این مناقب
راجع است بهمه صحابه رض اما درین الفاظ ایمایست باختصاص هریک از
خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است که بقرب و معیت
ورفاقت در دار وغار مخصوص بود واشداء علی الکفار صفة فاروق است
رض در نهایت شدت وغلظت او با اهل شرك ونفاق همه علما را اتفاق است
رحماء بینهم لقب ذا النورین است که رافت وحیا ودل نوازی ووفاء او
مشهور است ومعروف ونرم خالق وخلایق بدان صفات وسمات موسوم
وموصوف رکعا سجدا شرح حال حضرت شاه اولیا وبرهان اتقیا
علی مرتضی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات واغلب آنات او بوظایف طاعات
وعبادات میکذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی
باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید یبتغون میطلبند این بزرکان
فضلا من الله فضلی از خدای تم یعنی زیادتی ثواب از وی می جویند
ورضوانا وخشنودی حضرت او جل جلاله طلب میکنند سیماهم
علامتهاء ایشان فی وجوههم در رویهاء ایشان ظاهر بود من اثر السجود
از اثر سجده که کرده اند در لباب میکوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان
لایح بود چه روی نمازکزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است
من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکور است
که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شود انوار موافقت بر اشباح ظاهر
کردد درویش را کواه چه حاجت که عاشق است رنك رخش ز دور
ببین وبدان که هست ذلك این وصف که مذکور شد مثلهم



صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی ع چون ایشان بدین صفت
در توریة مذکور اند ومثلهم فی الانجیل وصفت ایشانست در انجیل یعنی همچنین
نعت در کتاب عیسی ع مسطورند یا صفت ایشان در انجیل کزرع
مانند کشتیست که در اول اخرج شطأه بیرون آرد شاخك خود یعنی
تیغ زند ویك شاخ بیرون آید فآزره پس قوی کرداند آن یك شاخ فاستغلظ
پس سطبر کند فاستوی علی سوقه پس باشند بر ساقهاء خود اول دانه
بود وکیاهی ضعیف بآخر درختی کردد یعجب الزراع بشکفت آرد
مزارعانرا قوت وسطبری وراستی وخوبی او این مثلیست وممثل وی
حضرت پیغمبر است صلعم ویاران وی رض که باول دعوت اسلام ضعیف بود
وهر چند برآمد قوت کرفت وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه وتعالی
این تمثیل فرمود که لیغیظ تا خشم کیرند بهم الکفار بیاران
حضرت پیغمبر صلعم کافران امام قشیری رض فرموده که آیت در شان اصحابست
وپس هر که برین خشم کیرد وایشانرا دشمن دارد داخل خواهد بود وعد الله
الذین آمنوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات
وکرده اند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرمود
مغفرة آمرزش کناه واجرا عظیما ومزدی بزرك سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا آنکسانی که کرویده اید لا تقدموا پیش مبرید اقوال
خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدای ورسول او صلعم یعنی سخن
مکویید پیش از انکه حضرت پیغمبر صلعم سخن کوید یا تعجیل مکنید در امر ونهی
پیش از وی یا در معنی وتاویل کتاب وسنت پیشی مکیرید بر حضرت پیغمبر
صلعم که او بدان داناتر است واتقوا الله وبترسید از خدای تعالی در تقدیم
بروی قولا وفعلا ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال
شما را علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای کروه
کرویدکان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهاء خود را فوق صوت
النبی بالاء آواز حضرت پیغمبر صلعم ایشانرا تعلیم مراسم ادب می دهد یعنی
چون سخن کویید آواز خود بلندتر از آواز وی بر مدارید ولا تجهروا واشکارا
مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید کجهر
بعضکم چون آشکارا خواندن برخی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز
خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید وکفته اند او را بنام وکنیت
مخوانید چنانچه یکدیکر را می خوانید بلکه یا نبی الله ویا رسول الله خطاب کنید

اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهاء شما بسبب بي حرمتي وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ
وشما ندانيد كه عملهاء شما حبط شده بترك ادب بزركان كفته اند من ترك
الادب رد عن الباب هفصد هزار ساله طاعت ابليس بيك بي ادبي
ضايع شد نكاه دار ادب در طريق عشق ونياز كه كفته اند طريقت تمام
آدابست آورده اند كه ثابت بن قيس رض مردي بلند آواز بود پيوسته
با حضرت رساله صلعم بلند سخن كفتي چون اين اية نازل شد بخانه بنشست
وبكريه وزاري مشغول شد خبر بآن حضرت صلعم رسيد اورا طلبيد
وكفت چيست حال تو ثابت كفت خشنود شدم و بدين بشارت هركز
در حضور شريف شما آواز بر ندارم بلند اين آية آمد كه اِنَّ الَّذِيْنَ يَغُضُّوْنَ
بدرستي كه آنانكه فرو ميدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهاء خود را عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ
نزديك رسول خداي صلعم وبادب وارزم سخن ميكويند اُولٰئِكَ آن كروه
الَّذِيْنَ امْتَحَنَ اللهُ آنانند كه امتحان كرده است خداي تعالى قُلُوْبَهُمْ
دلهاي ايشانرا لِلتَّقْوٰى براي قبول تقوي در كشف الاسرار آورده كه
پاكيزه كرده حق سبحانه وتعالى دلهاء ايشانرا وآزمودن بمعنى پاك
كردنست همچنانچه زررا در كورهٔ خلاص دهند تا غشها بسوزد و
طلاء خالص بماند كويند اين زر آزموده است در بوتهٔ امتحان كرم بكذاري
منت دارم كه بي غشم مي سازي لَهُمْ مر ين كرده پاكيزه دلانرا مَغْفِرَةٌ
امرزش كناهان وَاَجْرٌ عَظِيْمٌ ومزدي بزرك بي كران آورده اند كه
حضرت پيغمبر صلعم سرية فرستاد بجهت ازاحياء بني العنبر وآن سرية اسيري
چند ازان بمدينه آورد قومي از بني تميم چون اقرع بن حابس وعطارد بن حاجب
وزبرقان بن بدر وغير ايشان الى اسيران خود بمدينه آمدند نزديك نيم روز
بود وحضرت پيغمبر صلعم استراحت فرموده بودند ايشان بدر يك يك حجره
از حجرات طاهره رفتند ونعره مي زدند كه اي محمد صلعم بدر آي تا مهم
اسيران ما بسازي آخر حضرت صلعم بيدار شد بيرون فرموده يكي از ايشانرا
حكم ساخت وانكس حكم كرد كه نصفي اسيرانرا فدا فرا كيرند ونصفي را
آزاد كن حضرت صلعم همچنان كرد واية آمد كه اِنَّ الَّذِيْنَ يُنَادُوْنَكَ بدرستي
كه آنانكه ندا مي كنند ترا مِنْ وَّرَاۤءِ الْحُجُرٰتِ از بيرون حجرها با از پيش
آن اَكْثَرُهُمْ بيشتر ايشان لَا يَعْقِلُوْنَ ذهن ادانينه ندارند ومراعات
ادب نمي نمايند وَلَوْ اَنَّهُمْ واكر ايشان صَبَرُوْا صبر كردندي حَتّٰى تَخْرُجَ
تا بيرون آمدي تو اِلَيْهِمْ بسوي ايشان لَكَانَ هرآينه بودي خَيْرًا
لَهُمْ بهتر مر ايشانرا چه تمام اسيرانرا آزادي كردي وَاللهُ غَفُوْرٌ



وخداي تعالى آمرزنده است كسي را كه توبه كند از بي ادبي رَحِيْمٌ مهربانست
كه با اهل ادب كه تعظيم سيد اولوا الالباب ميكنند چه ادب جاذب رحمت
است وحرمت جالب نعمت سرمايهٔ ادب بكف آور كه اين متاع آنرا كه
هست سوادب آيدش بكف آورده اند كه حضرت رسول صلعم در سال
نهم از هجرت وليد بن عقبه را بني المصطلق فرستاد تا صدقات ايشان
فرا كيرد وميان وليد وايشان در جاهليت خوني واقع بوده چون خبر
آمدن وليد بشنيدند از سر عداوت ديرينه كذشته طرح محبتي مجدد
انداختند ومردم بسيار از روي تعظيم واجلال باستقبال وي بيرون
امدند وليد پنداشت كه بمقاتلهٔ وي مي آيند فرار نموده نزد حضرت پيغمبر
صلعم آمد وبعرض رسانيد كه بني المصطلق مرتد شده قصد قتل من كردند
واز دادن زكوة ابا نمودند آن حضرت صلعم خالد وليد را با جمعي فرستاد
وفرمود كه در كار ايشان احتياط تمام بجاي آر وتعجيل منماي پس خالد
برفت وكس بميان ايشان روان كرد تا تحقيق حال نمايد انكس ديد كه
بانك نماز ميكويند وجماعت مي كذارند وشعار اسلام ايشان ظاهر است
باز آمده با خالد كفت وخالد بعرض حضرت صلعم رسانيد واية آمد كه يَاۤ اَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اي كروه مؤمنان اِنْ جَاۤءَكُمْ اكر ايد بشما فَاسِقٌ دروغ
كوي بيرون رفته از فرمان خداي تعالى بِنَبَاٍ بچيزي يعني خبري بيارد
كه موحش بود وموجب تالم خاطر فَتَبَيَّنُوْا پس تفحص كنيد وبنكو
در يابيد اَنْ تُصِيْبُوْا تا نرسانيد مكروهي قَوْمًا بكروهي بِجَهَالَةٍ
بنادانى يعني كمان بريد كه كافرند وبا ايشان حرب كنيد وحال آنكه مسلمان
باشند فَتُصْبِحُوْا پس كرديد عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه كرده باشيد
نٰدِمِيْنَ پشيمان يعني بخبر فاسق تعجيل مكنيد در ساختن امور تا وقتي
كه امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر كردد وَاعْلَمُوْا اَنَّ فِيْكُمْ وبدانيد
انكه در ميان شماست رَسُوْلَ اللهِ فرستادهٔ خداي تعالى وتعظيم او
اقتضا آن ميكند كه سخن دروغ وبيهوده بحضرت او عرض نكنيد لَوْ يُطِيْعُكُمْ
اكر فرمان برد شمارا يعني اكر قول شما بشنود پيغمبر صلعم وبراي شما كار كند
فِيْ كَثِيْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسياري از كارها لَعَنِتُّمْ هرآينه برنج
افتيد وهلاك شويد وَلٰكِنَّ اللهَ وليكن خداي تعالى حَبَّبَ دوست
كردانيده است اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ بشما ايمان وتوحيد را وَزَيَّنَهٗ وبيارا
است آنرا فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهاء شما بر نصب ادله وتوضيح حجج وبراهين وَكَرَّهَ
ودشمن ساخته است ومكروه كردانيده اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوي شما پوشيده

حق را وَالْفُسُوقَ وبیرون کرفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ ونافرمانی کردن
أُولَئِكَ آن کروه که بتحقیق اختیار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه
یافتکان بطریق صلاح وآن تزیین ایمان وتکریه کفر فَضْلًا برای
فضل است مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی یعنی فضلی که خدای تعالی بشما خواسته
وَنِعْمَةً ونعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای تعالی داناست بصدق
وکذب مخبران حَكِيمٌ محکم کار است در امور بندکان واز حکمتهای
اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهاء ناراست انواع فتنها می آید
هر که بسخنان فتنه انکیز مکو وآن راست که هست فتنه انکیز مکو
خامش کن و کر چاره نداری زسخن شوخی مکن وتند مشو تیز مکو
آورده اند که میان عبد الله رواحه رض وابن ابی بحضور شریف حضرت
صلعم مجادله رفت وبدان انجامید که هر یکی از قوم جماعتی بمدد آمدند و
مهم بشتم وسفاهة وبحرب ونصرت منجر شد حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد
که وَإِنْ طَائِفَتَانِ واکر دو کروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان
اقْتَتَلُوا کارزار کنند بایکدیکر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا
میان ایشان بنصیحت ودعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ
پس اکر ستم کند وافزونی جوید إِحْدَاهُمَا یکی ازین دو طایفه عَلَى
الْأُخْرَى بر دیکری واز صلح عدول نماید وبفرمان خدای تعالی راضی نبود
فَقَاتِلُوا الَّتِي پس قتال کنید با آن کروه تَبْغِي که بغی میکند حَتَّى
تَفِيءَ تا باز کردند إِلَى أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدای تعالی فَإِنْ فَاءَتْ پس اکر
باز کردند آن طایفه باغی براه حق وترک ستم نموده احکام شرع را منقاد
شوند فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ
براستی یعنی میل نکنید بیک طایفه واز راه حق تجاوز منمایید وَ
أَقْسِطُوا وداد کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
تعالی يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست دارد عدل کنندکانرا که در قول وفعل
رعایة قانون عدالت کنند چه مدار کار ملت ودین بر عدلست عدل را
شکریست جان افزای عدل مشاطه ایست ملت آرای عدل کن
زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این
نیست که مؤمنان برادرانند هر یکی یکدیکر را در دین چه همه منتسبند باصلی
واحد که ایمانست فَأَصْلِحُوا پس بصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران
شما هرکاه که خلافی وشقاقی واقع شود تخصیص مذکر جهة آنست که اقل جمعی
که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابناء اوس وخزرج باشد



وایشان دو برادر بوده اند وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از عذاب الهی در مخالفت
فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید نقل است که جمعی
از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار وخباب وبلال
وسلمان وصهیب رض حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ باید که افسوس
نکنند واستخفاف ننمایند قَوْمٌ کروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از کروهی دیکر
عَسَى أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند آنانکه افسوس کرده کانند
خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندکان وبعضی از ازواج طاهرات رض
ام سلمه را بقصر قامت یا صفیه را رض بیهوده عیب کردند حق سبحانه
وتعالی فرمود که وَلَا نِسَاءٌ ونشاید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از
زنان عَسَى أَنْ يَكُنَّ شاید باشند آنها که استهزا کرده شده اند خَيْرًا
مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندکان وثابت بن قیس رض عیب یکی از
صحابه کفت از آن نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا وعیب مکنید أَنْفُسَكُمْ
نفسهاء خود یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس واحد اند
پس هر که دیکری را عیب کند خود را عیب کرده باشد عیب هر کس
که کنی هم بتو میکردد باز وابومالک انصاری رض عبد الله ابی جدرد را
رض کفت یا نصرانی او در جواب او کفت که یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود
که وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بلقبهاء ناخوش چنانچه یهودی یا ترسا که
مسلمان شده باشند ایشانرا بیهودیة ونصرانیة ملقب سازند یا
مؤمنی را فاسق ومنافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامی است
کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود وترسا کفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد
از دخول او در ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ وهر که توبه نکند ازین منهیات
فَأُولَئِكَ پس آن کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس
خود که آنرا در معرض سخط الهی وعتاب پادشاهی می آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کرویدکان اجْتَنِبُوا بپرهیزید وبکذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ
بسیاری از کمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از کمان إِثْمٌ
بزه است وکناه بر آن متفرع می شود وبباید دانست که کمان چهار
قسم است اول مأمور به وآن حسن ظن است بخدای تعالی وبمؤمنان
ودر خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام وآن کمان بد است
بخدای ومؤمنان وآنست موجب اثم است سیم مندوب الیه وآن
تحری باشد در امر قبله وبنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه

چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات معیشتی و درین صورت بد
گمانی موجب سلامة و انتظام مهام است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل
بد مردم مباش و بدگمان باش و در فتنه و مکر در امان باش آورده اند که دو
کس از اکابر صحابه رض در بعضی اسفار سلمان را رض نزد حضرت پیغمبر صلعم ادامی
و طعامی طلبیدند و حضرت صلعم باسامه حواله فرمود و اسامه فرمود که نزد
من هیچ خوردنی نیست سلمان رض باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در
غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بر بحار سبعه رود آبش خشک
گردد بعد از ان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام
نداشته یا بخل ورزیده با ما دیگر روز که نزد حضرت صلعم آمدند فرمود که چیست
این سرخی گوشت که در میان دندانهاء شما می بینم گفتند ما گوشت تناول
نکرده ایم آن حضرت صلعم فرمود که گوشت خوردید نی گویم گوشت
آدمی می گوییم و این آیة نازل شد که گمان بد می برده **ولا تجسسوا** و تجسس
مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید **ولا یغتب**
**بعضکم** و باید که غیبت نکند بعضی از شما **بعضا** بعضی دیگر را چنانچه
درباره سلمان کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که اگر مواجهه
با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که
**ایحب** آیا دوست می دارد **احدکم** یکی از شما **ان یاکل** آنرا که
بخورد **لحم اخیه** گوشت برادر خود **میتا** در حالتی که مرده بود آن
برادر بلکه نفس شما از ان متنفر باید **فکرهتموه** پس مکروه دارید
آنرا و نخورید پس همچنانچه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره
باشید آنکس که نوای غیبت انداختهاست از گوشت مردگان غذا ساختهاست
وانکس که به عیب خلق پرداختهاست زانست که عیب خویش نشناختهاست
**واتقوا الله** و بترسید از عقوبة الهی بسبب غیبت کردن **ان الله تواب** بدرستی
که خدای تعالی پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن **رحیم**
مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا
بوقتی که بلال رض بر بام بیت الحرام باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی
از ایشان آن بود که آیا محمد صلعم کسی دیگر نیافته که بانک گوید بجز
این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیة آمد که **یا ایها الناس** ای
مردمان **انا خلقناکم** بدرستی که ما آفریدیم شما را **من ذکر و انثی** از
مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادرید بر نسبی فخر کردن
و در نسب طعنه زدن هیچ وجهی ندارد الناس من جهة التمثال اکفاء



ابوهم آدم والام حواء از نسب آدمیان که تفاخر ورزیدند از ره دانش
و انصاف چه دور افتادند نسب فخر کسی را بنسب برد گری چونکه
در اصل زیک آدم و حوا زادند وانکه کسی بقبایل و عشایر می نازد باید
که داند که این بشعب شعوب و بطون برای تعارف است نه برای
تفاخر چنانچه میفرماید **وجعلناکم شعوبا** و گردانیدیم شما را شعبها
یعنی جماعتهاء عظیم منسوب باصل واحد **وقبائل** و قبیلهاء منشعب
بشعوب **لتعارفوا** تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی
دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز می شوند چنانچه زید تمیمی از زید
قرشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه
شعبی است مشتمل بر چند قبیله یکی از ان کنانه است و قبیله بر عمایر شمال
دارد چنانچه قریش عماره است از کنانه و بعد از ان عمایر اشتمال بطون است
چون بنی بطیست از قریش و پس از ان افخاد است چون هاشم که
فخذی است از لوی پس عشایر چون عباس از هاشم بعد از ان فصیله
باشد چون اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان
باشد و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است و قبایل از
عرب و برهر تقدیر **ان اکرمکم** و بدرستی که بزرگوارترین شما **عند الله**
نزدیک خدای تعالی **اتقیکم** پرهیزکارترین شماست چه بر تقوی نفوس
رتبه کمال حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر
الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب با ادب باش تا بزرگ شوی
که بزرگی نتیجه ادبست **ان الله** بدرستی که خدای تعالی **علیم** داناست
باصل و نسب شما **خبیر** آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه
آمدند اظهار کلمه شهادت می کردند و می گفتند یا رسول الله صلعم تمام عرب
نزد تو آمدند و ما با اهل و عیال آمدیم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان
کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر حضرت پیغمبر صلعم بایمان خود
حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد که **قالت الاعراب** گفتند اهل بادیه از اسد و
غطفان **آمنا** ایمان آورده ایم و گرویدیم **قل لم تومنوا** بگو ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار است بزبان و تصدیق بدل و شما را اقرار هست و تصدیق نه پس
مگویید که ایمان آورده ایم **ولکن قولوا اسلمنا** ولیکن گویید اسلام
آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبادت از انقیاد باشد و دخول در اسلام
و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی **ولما یدخل الایمان** و در نیامده است
ایمان **فی قلوبکم** در دلهاء شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد

وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ واكر فرمان بريد خدايرا وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ اورا
باخلاص وازنفاق بكذريد لَا يَلِتْكُمْ كم نكرداند خداي تعالى
مِنْ أَعْمَالِكُمْ ازمزد كارهاء شما شَيْئًا جيزي را بلكه بتمام وكمال
بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستي كه خداي تعالى آمرزنده است
كناهي را كه ازمطيعان صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربان است بتوفيق
بور ايشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز اين نيست كه كرويدكان حقيقي الَّذِينَ آمَنُوا
آنانند كه ايمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخداي تعالى وبرسول او صلعم
بخلوص دل وصفاي نيت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شك نكردند بدل
بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا وبراي تحقيق ايمان خود جهاد كردند
بِأَمْوَالِهِمْ بمالهاء خود كه برغازيان نفقه كردند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهاء
خود كه مباشرت حرب كفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداي تعالى
أُولَٰئِكَ آن كروه مؤمنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ايشانند
راست كويان در دعوي ايمان از نزول اين آية همان كروه آمده سوكند
خوردند كه ما مؤمن صادقيم آية آمد كه قُلْ بكو ايشانرا أَتُعَلِّمُونَ
اللَّهَ ايا خبر مي كنيد خدا يرا بِدِينِكُمْ بكيش خود وبدروغ سوكند
مي خوريد وَاللَّهُ يَعْلَمُ وحال آنست كه خداي تعالى مي داند مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در اسمانهاست از كواين علوي وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمين است
از حوادث سفلي وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخداي تعالى بهمه چيزها عَلِيمٌ
داناست وهيچ چيز بر وپوشيده نشود پس محتاج اعلام واخبار شما نيست
يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت مي نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانكه اسلام آورده اند
قُلْ لَا تَمُنُّوا بكو منت منهيد عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام
خود بَلِ اللَّهُ بلكه خداي تعالى يَمُنُّ منت مي نهد عَلَيْكُمْ بر شما
أَنْ هَدَاكُمْ انكه راه نموده است شمارا لِلْإِيمَانِ بايمان إِنْ كُنْتُمْ
اكر هستيد شما صَادِقِينَ راست كويان در دعوي ايمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
بدرستي كه خداي تعالى ميداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشيده است
در اسمانها وزمينها وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخداي تعالى بيناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه
شما مي كنيد از اظهار ايمان وابطال نفاق

## سورة ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ق حروف مقطعه جهة فرق است ميان كلام منظوم ومنثور امام
علم الهدي فرموده كه حروف نثر را بجاي تمثيناست مر نظم راچه سامع
بمجرد استماع اين حروف استدلال ميكند بر انكه كلامي كه بعد از وي ايد منثور است



نه منظوم پس در ايراد اين حروف رد جماعتي است كه قرآنرا شعر
ميكفتند ودرين حرف بعينه كفته اند نامي است از نامهاي خداي
تعالى يا نام قرآن است يا مفتاح اسم قادر وقدير وقهار وقابض
وقدوس وقوي وقيوم است يا اشارت است بكلمهٔ قف يعني بايست
اي محمد صلعم بر عمل بانچه مأمور شده امام ابو الليث رحمه الله فرموده كه معني
قاف آنست كه الله قايم بالقسط وكويند قاف نام كوهي است محيط بكرهٔ
زمين كه حق سبحانه وتعالى آنرا از زبرجد آفريده وبدان سوكند ياد كرده
يا قسم است بقدرت خداي تعالى يا بقرب الهي كه سر ونحن اقرب اليه برين
سوره از آن خبر ميدهد يا سوكند مي خورد بقوت قلب حبيب خود صلعم
وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وبحق قرآن بزركوار كه همه آدميان مبعوث خواهند
شد وكافران بر بعث نكرويدند بَلْ عَجِبُوا بلكه عجب داشتند
أَنْ جَاءَهُمْ از آنكه آمد بديشان مُنْذِرٌ پيغمبري بيم كننده
مِنْهُمْ از جنس ايشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس كفتند ناكرويدكان
وضع ظاهر در موضع ضمير جهة تسجيل حال ايشان است بكفر هَٰذَا
اين بركزيدن محمد صلعم براي رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ جيزي شكفتست
وكاري عجيب وديكر كفتند أَإِذَا مِتْنَا آيا وديكر چون بميريم
وَكُنَّا تُرَابًا وكرديم خاك ما را بعالم حيات باز خواهند كردانيد ودوح
ما بالجسد مراجعت خواهد كرد ذَٰلِكَ اين رد ما بحياة رَجْعٌ بَعِيدٌ
بازكشت دور است از عادت وامكان پس حق سبحانه وتعالى رد ايشانرا
كفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستي كه ما مي دانيم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه
كم كرداند زمين مِنْهُمْ از كوشت وپوست واستخوان ايشان بعد
از مرك ايشان وَعِنْدَنَا ونزديك ما كِتَابٌ حَفِيظٌ كتابي
نكاه دارنده مر تفاصيل ايشانرا پس آنچه ايشان خاك شده آنرا
مي دانيم يا نوشته است محفوظ از اندراس وتغيير مشتمل بر عدد
واسامي ايشان ميكويند بَلْ كَذَّبُوا بلكه تكذيب كرده اند
ونكرويده بِالْحَقِّ بقرآن راست ودرست يا محمد صلعم لَمَّا جَاءَهُمْ
ان هنكام كه آمد بديشان ومعجزه نمود وحجت لازم كرد
فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ايشان در كاري شوريده اند يعني بهم
بر آمده وباضطراب آورنده در شان قرآن كه كاهي انرا سحر ميكويند
وكاهي شعر وكاهي افسانه ودرباره پيغمبر صلعم وقتي اورا مجنون
مي خوانند ووقتي كاهن ووقتي مفتري أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آيا نمي

نکرند منکران بعث وحشر الی السماء بسوی آسمان که
واقع است فوقهم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها
چگونه بنا کرده ایم آنرا طبق بر زبر طبقه وزیناها و بیاراسته ایم
آنرا بستارگان وما لها ونیست آنرا من فروج هیچ شکافها
و فرجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی
و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و علم و حکمت والارض مددناها و زمین را
باز کشیدیم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و بیفکندیم
در وی رواسی کوهها بلند استوار بر جای وانبتنا فیها
و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج
نیکو و آراسته بهجت فزاینده و این همه کردهایم تبصرة از برای
بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وذکری و از
برای یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد منیب مر هر بنده را
بازگردنده را بسوی خدای تعالی ونزلنا و فرو فرستادیم من السما
السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت
فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب جنات بوستانها
مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته گردانیدیم
بیاران دانه را که از شأن آن آنست که بدروند چون گندم
و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات و برویانیدیم از درختان
خرما بلند و بزرگ لها مر آن خرمابنان راست طلع نضید
غلاف خرما در هم رسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه
در وی و این همه برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی مر بندگان
کانرا واحیینا به و زنده گردانیدیم بدان آب
بلدة میتا زمین مرده را پس همچنانکه زمین پژمرده را
حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنان است بیرون آمدن
از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی
تأمل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفون است
و ظهور او بعد از خفا و زینت که بثمره از حیات اموات پی تواند
برد که کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز چرا بدانه انسانت
این گمان باشد فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی
دل مبارک حضرت پیغمبر صلعم که از تکذیب قوم ملول بود از حال



مکذبان امم خالیه خبر می دهد و می فرماید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش
از اهل مکه قوم نوح قوم نوح ع که بنی شیث و بنی اسرائیل و بنی قابیل بودند مر نوح را ع
واصحاب الرس و اهل چاه یمامه یا بئر معطله یا جبل فلج مر نبی خود حنظله بن صفوان را
وثمود و قوم ثمود صالح را ع وعاد و قوم عاد هود را ع وفرعون و فرعون موسی را ع
و هرون را ع واخوان لوط و برادران لوط ع یعنی اصهار او مر وی را واصحاب الایکة
و اصحاب ایکه مر شعیب را ع وقوم تبع و قوم تبع را ع و در سوره دخان شمه از حکایت
وی گذشت و اخبار باقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده کل همه
ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را که انبیاء مصدق یکدیگرند پس تکذیب
یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فحق وعید پس لازم
شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب افعیینا
آیا ما عاجز شده ایم و رنج یافته بالخلق الاول بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم از آفرینش
ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس می فرماید
که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مددی بلکه توانا چون نبود بر اعاده
ایشان بجمع مواد و بر دیگر باره ساز و بی شبهه ما بر آن قوه داریم بل هم بلکه کافران
فی لبس در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان من خلق جدید از آفریدن
نو یعنی بعث و حشر چه از اخالف می بینند و در خلق جدید محققان از آنکه تهاء نارک
وعقبهاء لطیف و دقیق است و در بعضی از آن در این تفسیر همین آنرا از جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را ونعلم
و می دانیم ما توسوس به آنچیز را که وسوسه می کند مر و را بدان نفسه نفس
او از اندیشها آید ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بانسان من حبل الورید
از رگ جان وی و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ماوردی
فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای تعالی به بنده نزدیک تراست
از علم دل وی و گفته اند مادامی انا تریم بحال از کسی که نزدیکتر باشد از حبل
الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزاء نفس
انسانیست بوی پس درین سخن اعلامیست بآنکه حق سبحانه و تعالی از آن اقرب
به بنده اقرب است پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد باید که
حق را نیز هر گاه جوید یابد و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب
و در زبور آمده است ان من طلبنی وجدنی ؛ نحن اقرب گفت من حبل الورید
تو فکندی نیز فکرت را بعید ؛ ای کمان و تیرها بر ساخته ؛ صید نزدیک و
تو دور انداخته ؛ و بباید دانست که قرب حق تعالی بیچون و چگونه باشد
ای عزیز کیفیة قرب جان که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب

خود اگر پیوسته از کیفیة مقدس و منزه است چگونه ادراک توان و همین
در مثنوی مذکور است ؛؛ قرب بیچون است جانت را بتوا ؛؛ قرب حق را
چون بدانی ای عموا ؛؛ قرب نی بالا و پستی رفتن است ؛؛ در کشف الاسرار
آورده که قرب بحق تعالی آنست که فرمود واسجد واقترب و در احادیث
وارد است که لا یزال العبد یتقرب بالنوافل و این اقرب اول با عبادت
و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق معنی مقام مشاهده که ان تعبد الله
کانک تراه و قرب حق تعالی مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم
و دوم بحکم انما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص بر و شواهد لطف
که و نحن اقرب الیه وا اول اورا قربی دهد یعنی تا از جهان فنش برهاند پس
قرب بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد از هستی موهوم بنده می کاهد
و از هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانچه در اول خود بود در آخر
خود باشد اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود
متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بخود باقی
موج بحر لمن الملک براید ناگاه ؛ غرقه کردند در آن بحر چه درویش و چه شاه ؛
خرمن هستی موهوم چنان سوزانند ؛ آتش عشق که نه دانه بماند نه گاه ؛
اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال
و اعمال مکلفان او بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی و عن
الشمال و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک بر راست و چپ
بنده باشند نگهبان قعید بیرون نیفکند از دهن خود ما یلفظ
من قول هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی الا لدیه مگر نزدیک
او رقیب نگهبانی عتید آماده فی الحال بنویسد در لباب آورده
که در حکمت ازلی مذکور است که عجب میدارم از آدم که دو ملک او را
دندانها آه بپیشین نشسته زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد
ایشان چگونه در بر ما یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید
و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه ؛؛ الهی از صرف
در میکنی ؛؛ صرف گفتار کن ار میکنی ؛؛ مصلحت نیست زبان زیر
کام ؛؛ تیغ پسندیده بود در نیام ؛ ملکین بدین نوع نگهبان
بنده اند نیک و بد او بقید کتابت در می آرند که ناگاه اجل رسد وجاءت
و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق بامر خدای تعالی که درست
و راست است و گویند مر او را ذلک این مرگ است ما کنت منه آنچه بودی
تو از وی که تحید می گریختی و می ترسیدی و او را مکروه می داشتی

ونفخ



ونفخ فی الصور و دمیده شود نوبت دوم در صور و بدین مرد و زن
زنده شوند و از قبرها برایند و ملائکه می گویند ذلک این روز است
یوم الوعید روزی که خلقانرا بدو وعید می کردند یعنی می ترسانیدند
وجاءت و بیاید در آن روز بعرصه محشر کل نفس هر کسی معها
سائق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب می راند وشهید
و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد وی گواهی دهد و آن هم فرشته باشد
یا جوارح او نزد ارسائق فرا میرسد و نزدیک شاهد انکار متصور و بهر کس
از حق می رسد که لقد کنت بدرستی که بودی تو یعنی فی غفلة
در بیخبری من هذا ازین روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از
دیده تو غطاءک پوشش جهل و غفلت ترا هرچه شنوده بودی معاینه ببینی
فبصرک الیوم پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و حدید تیز
و گفته اند بینا یعنی اینجا بمعنی دانا نیست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال
بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وقال و گوید قرینه
همنشین او یعنی ملکی که بر او موکل بوده هذا اینست ما لدی آنچه نزد
من عتید حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید
که القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافر ستیزه
کردن کش مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق
مفروضه و گفته اند این آیت در شان ولید بن مغیره است مراد از خیر دین اسلام
است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد
نیز موصوف بود صفتی دیگرش معتد درگذرنده از حدود الهی مریب
شک آرنده در وحدانیة الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مع
الله با خدای حق الها آخر خدای دیگر را فالقیاه پس بیفکنید فی العذاب
الشدید در عذابی سخت جاودانی و چون خواهد که آن کافر را در دوزخ
افکنند گوید مرا چه گناه است که دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه گردانید دیو را
حاضر سازند تا انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا
بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من بی راه نکردم او را و در بازه
او از حدود نگذشتی ولکن کان ولیکن بود او فی ضلال بعید در گمراهی
دور و در آن و از آن باز نگشت قال گوید حق سبحانه و تعالی لا تختصموا
مخاصمه مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مرتب
نیست وقد قدمت و بدرستی که من پیش فرستادم الیکم بالوعید
بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود و شما را هیچ حجتی نماند

مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیك من یعنی وعده و وعیدی
که کرده ام تبدیل بران راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و من نیستم ستم کننده لِلْعَبِيدِ
مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را
که گوییم خدای تعالی و حفص بنون میخوانند یعنی گوییم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را
هَلِ امْتَلَأْتِ ایا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار
انس و جن پر شدی یانی وَتَقُولُ و گوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ایا هیچ زیادتی
هست این استفهام است بمعنی سؤال یعنی زیاده کن و حق سبحانه و تعالی دیگر
کافری در وی فرستد تا پر شود و قولی آنست که حتی تضع الجبار قدمه فیها فتقول
قط قط این قدم حق را بود کورا کنند غیر حق را که کان او کشد و امام زاهد
و بعضی دیگر از محققان بر انند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید
پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود
بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را غَيْرَ بَعِيدٍ تاکید است یعنی بهشت را
با ایشان نمایند نزدیک بود نه دور و این پیش از ان باشد که ایشان از بهشت
در آیند اول بهشت بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند
تا لذتش بیفزاید پس گویند هَٰذَا نیست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده
بودید در دنیا و این را اماده کرده اند لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از شرك
بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده حدود
شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت
کننده عهد ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفس از حق تعالی
ذاهل و غافل نباشد « اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رساندت
ازین پاس » ترا یك پند بس در هر دو عالم » که بر ناید زجانت بی خدا دم
مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ هر که بترسد از خدای تعالی بِالْغَيْبِ بر پنهانی پوشیدگی یعنی
عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و اشکارای او یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ
مُنِيبٍ و بیارد دل بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده
از متابعت نفس پس این کس را و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آیید به بهشت
بِسَلَامٍ با یمنی و سلامت و تشریف یافته بسلام خدای تعالی و فرشتگان
ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقا جاوید است یعنی در وی دو مرگ نباشد
لَهُمْ مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها
فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده هست از آنچه می خواهند
و اکثر بر انند که مراد از مزید رؤیت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان هلاك کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی قوم تو هُمْ أَشَدُّ از اهل قرن که عجب واقع



هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت
چون عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت
و سفرها کردند مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را
گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای تعالی که حکم فنا مر ایشان را شده هیچ چیز دستگیری
ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انچه مذکور شد لَذِكْرَىٰ هر اینه یاد
کردی است لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر وی را قَلْبٌ دل متفکر در
حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رح از شبلی رح نقل می
فرماید که موعظ قرانرا دلی باید حاضر با خدای تعالی که طرفة العینی غافل نباشد
أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القا سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق
اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و آن حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد
در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب
که گواهی دارد بر نعت حضرت پیغمبر ص شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت
شنیدن قران چنان باید که گوییا از حضرت پیغمبر ص می شنود بلکه فهم بالاتر
رود و چنان داند که از جبرائیل ع استماع میکند بلکه فهم را بلند تر سازد و چنان
داند که از خدای تعالی می شنود شیخ الاسلام ره فرموده که این سخن تمام است و بر ورود
قران گواهی هست و ان لفظ شهید است و شهید انرا گویند که حاضر باشد از گوینده
شنود نه انرا خبر دهنده چه غایب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از حضرت امام همام
امام جعفر صادق رض منقولست که تکرار میکردم قرانرا تا وقتی که از متکلم آن
شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از
یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را از آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی
و ماندگی رد قول یهودست که گفتند روز شنبه استراحت کرد و آورده اند که
رنك مبارك حضرت پیغمبر ص بعد ان استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد از آمدن آیت
که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه می گویند یهود یا مشرکان
در انکار بعث یا هر چه درباره تو می گویند چون نسبت شعر و سحر و جنون یا بد
آنچه در حق من می گویند از اتخاذ شریك و ولد وَسَبِّحْ و نماز کن بِحَمْدِ رَبِّكَ
با مر پروردگار در وقت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از آمدن آفتاب که نماز بامداد است
وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که پیشین و دیگرست وَمِنَ اللَّيْلِ
و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از حضرت شاه مردان مرتضی علی رض نقل میکند
که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند وتر است بعد از عشا

با نوافل بعد از مکتوبات **وَاسْتَمِعْ** و گوش فرا دار و بشنو ندا را **يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ**
روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع **مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** از جای نزدیک با سمان
یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیک تر است با سمان
و گفته اند مکان بیان معین است که آواز به همه جا برسد و از هیچ موضعی دور تر
نبود و در خبر است که اسرافیل ع بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای
استخوانهای پوسیده و ای گوشتها از هم ریخته و ای مویهای پریشان شده خدا
تم می فرماید که جمع شوید برای قضا و جزا **يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ** روزی که بشنوند صیحه
بعث را که نفخه ثانیه است **بِالْحَقِّ** که حق است یعنی بعث و گویند شنوند که آن را
**ذَٰلِكَ** این روز **يَوْمُ الْخُرُوجِ** روز بیرون آمدن است از قبور **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی
که ما **نُحْيِي** زنده می کنیم مرده را یعنی نطفه مرده را حیات می دهیم **وَنُمِيتُ** و می میرانیم
ایشان را در دنیا **وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ** و به سوی ماست بازگشت همه در آخرت یاد دار روزی را که بشکافد زمین و دور شود **عَنْهُمْ**
از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها **سِرَاعًا** شتابندگان به سوی
نداکننده **ذَٰلِكَ** این احیاء ایشان از قبور **حَشْرٌ** جمع کردنیست و برانگیختنی
**عَلَيْنَا يَسِيرٌ** بر ما آسان **نَحْنُ أَعْلَمُ** ما دانا تریم **بِمَا يَقُولُونَ** با آنچه می گویند کافران
از انکار قیامت و افترا در حق و سخنان مکروه در باره تو **وَمَا أَنْتَ** و نیستی
تو **عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ** بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری **فَذَكِّرْ**
پس پند گوی **بِالْقُرْآنِ** به مواعظ قرآن **مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ** کسی را که بترسد از وعید من
چه نگیرند بدان نها تر ستکاران **سُورَةُ وَالذَّارِيَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ**
**وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا** حق سبحانه و تعالی قسم یاد می فرماید به پراکنندگان یعنی بادها
که بر کنند خاک و غیر آن را پراکندنی و دانه را از گیاه جدا کنند یا ملائکه که پراکنندگان
بادها اند **فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا** پس دارندگان بار گران یعنی ابرها که بیاران گران
بارند یا ملائکه که ابرها را بردارند **فَالْجَارِيَاتِ** پس روندگان **يُسْرًا** رفتنی
باسان یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند **فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا**
پس بخشندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن
متعلق بدیشان است و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد
شده اند جبرئیل ع بوحی و میکائیل ع برحمت و عزرائیل ع بموت و اسرافیل ع بنفخ
حق سبحانه و تعالی بدین اشیاء عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد می کند جواب این
که **إِنَّمَا تُوعَدُونَ** جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر
و ثواب و عقاب **لَصَادِقٌ** هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی
نیست **وَإِنَّ الدِّينَ** و بدرستی که جزا و حساب **لَوَاقِعٌ** هر آینه بودنیست بی
شک و شبهه **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ** و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام

۲ و نحوی ما ست بازگشت ایشان در دیگر باره برای حساب زنده شدن **يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ**



است یا باز ینت تمام یا صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق
کواکب که سیر ایشان است در بیان از ابن      نقل می کند که آسمان هفتم
است و حق تعالی بدو سوگند یاد می کند که **إِنَّكُمْ** بدرستی که شما ای اهل
مکه **لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ** هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر صلعم یعنی
گاهی شاعر می گویید و وقتی ساحر و گاهی مجنون و گاهی کاهن یا قول شما در
قرآن مختلف است و او را بسحر می خوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر
الاولین **يُؤْفَكُ** گردانیده شود **عَنْهُ** از ایمان محمد صلعم یا قرآن **مَنْ**
**أُفِكَ** آنکس که گردانیده است در علم خدای تعالی و بحکم قضا و قدر از ایمان
و قرآن یعنی هر که در علم خدای تعالی هست که محروم باشد از ایمان بکتاب
و پیغمبر صلعم هر آینه معلوم است دلها هم محزون و جگرها هم خونست
تا حکم ازل در حق هر کس چون است **قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ** لعنت کرده شده اند
دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقتسمانند که بوقت ورود
قوافل بر عقبات مکه بنشستندی و هر یک مهم حضرت مصطفی صلعم را
بنوعی دیگر باینده و رونده بیان کنندی و مردم را از صحبت شریف
وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود که **الَّذِينَ هُمْ**
دروغ گویان آنانند که ایشان **فِي غَمْرَةٍ** در جهالت و نهایت غفلت **سَاهُونَ**
غافلانند از اوامر الهی **يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ** می پرسند از روی تکذیب
و استهزا می گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که جزا واقع است **يَوْمَ هُمْ**
روزی که کافران **عَلَى النَّارِ** بر آتش دوزخ **يُفْتَنُونَ** سوخته شوند و بدان
معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند **ذُوقُوا** بچشید **فِتْنَتَكُمْ**
عذاب خود را **هَٰذَا** اینست **الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ** آنچیز بود بیدکه در دنیا بآن
یعنی برسیدن آن **تَسْتَعْجِلُونَ** شتاب می نمودید و می گفتید متی هذا الوعد
**إِنَّ الْمُتَّقِينَ** بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز **فِي**
**جَنَّاتٍ** در بوستانها باشند **وَعُيُونٍ** و چشمهای روان یعنی بوستانها
که مشتمل باشد بر آبهای جاری **آخِذِينَ** بدیرندگان و فرا گیرندگان **مَا**
**آتَاهُمْ رَبُّهُمْ** آنچیزها که بفضل خود عطا کرده بدیشان پرورده کار ایشان
از ثواب اعمال و اقوال **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که ایشان بودند **قَبْلَ**
**ذَٰلِكَ** پیش از دخول بهشت **مُحْسِنِينَ** نیکوکاران و فرمان
برداران **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ** بودند اندکی از شب **مَا يَهْجَعُونَ**
خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضه
فرموده که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گذاردندی و از ابن عباس رض

منقولست که کروهی بریشان کذشتی مکر که نماز کذارد ندی در اول
یا اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی نا نماز خفتن ادا فرمودندی
و وقت ادا از کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ و بوده اند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ
ایشان طلب امرزش می کردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون
طلیعه ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که کویا همه شب بارتکاب جرایم
اشتغال نموده اند و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن
حساب نداشته طاعت ناقص ما موجب غفران نشود دامنیم کرم مدد علت
عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود
لِلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ و بی بهره را محروم مستحق باشد که از کسی
چیزی نخواهد و مردم کمان برند که او توانکر است و صدقه بوی ندهند
یا کسی که کشت زرع او را نقصان رسد یا فقیری که بدختر مبتلا بود مملوک که
خدا وند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند
خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای
استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر بی کمانان را و بعضی از آن ایات بر روی
زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج می کنند و نباتات از بقول
و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات
و انواع آن و در نفس زمین اختلافات اجزا او کیفیات و خواص و منافع
وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ استفهام یعنی
امر است یعنی بنظر عبرت در نکرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده
کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود
ان متفرد بهیئات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن
از افعال عزیبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق
سلمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود برنبیند و در صحیفه وجود خود
اثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از زندکانی هیچ
بهره نیابد شعر نظری بسوی خود کن که تو جان دل ربایی مفکن بخاک خود را
که تو از بلند جایی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در از
صدف برون آی که تو بس کران بهایی وَفِي السَّمَاءِ و در آسمان است رِزْقُكُمْ
روزی شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق
شما که مکتوبست در لوح محفوظ و در تبیان کفته لوحیه در اسمان
چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ و دیکر در اسمان هاست آنچه شما را
وعده داده اند از ثواب و جزا بهشت و نعیم وان در آسمان هفتم باشد





نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردکار آسمان و زمین
سوکند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شده از امر روزی
و صواب هر آینه راست است مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ مانند آنکه شما
میکویید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن خود شک نیست
در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ
إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم ع و ان یازده فرشته بودند باهلاک
قوم لوط ع فرود آمده و در تبیان اورده که چهار ملک بودند جبرائیل
و میکائیل و اسرافیل و رفائیل ع الْمُكْرَمِينَ مهمانان اکرام کرده
شده نزدیک خدای تعالی یا نزدیک ابرهیم ع که بنفس خود قیام فرمود بخدمت
ایشان إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابرهیم علیه السلم
فَقَالُوا پس کفتند سلام کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ
کفت ابرهیم ع سَلَامٌ سلام بر شما باد قَوْمٌ مُنْكَرُونَ کروهید ناشناخته
شده یعنی هرکز چون شما قومی ندیدیم در صورت و قامت مرا
بکویید چه کسانید ایشان کفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس باز
کشت ابرهیم ع إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندا
نستند بجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد کوساله فربه
بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک کردانید او را إِلَيْهِمْ بریشان یعنی
در پیش ایشان بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ کفت آیا
نمی خورید از این کفتند نمی خوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر کرفت
مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد که مبادا
دزدان باشند و قصد وی کنند چون دران روزکار هر که با کسی
دشمنی داشتی طعام وی نخوردی و چون ملائکه ع از ابرهیم ع
ان خوف مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ کفتند مترس ما فرشتکان
خدای تعالی ایم ابرهیم ع فرمود که چرا بیشتر خبر نکردید تا من این
کوساله را نمی کشتم و از مادر جدا نمی کردیم جبرئیل ع پر
مبارکش بران کوساله بریان فرود آورد زنده شد و بر جست
و باد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس در ایستاده
بود این حال مشاهده نمود و ابرهیم ع در تعجب مانده بود فر
شتکان دیکر باره اغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت
دادند مر او را بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی متولد شود پسری
اسحق نام از ساره که چون به بلوغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ

پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فی صرة در
فریاد و مرگفت الیلا الیلا و این کلمه بود در لغت ایشان که
وقت تعاظم امور بان راندندی فصکت پس چنانچه زد
وجهها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند
وقالت وگفت آیا بزاید عجوز عقیم پیره زنی نازاینده
قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم
قال ربک گفت خدای تو و از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم
بدرستی که او حکم کننده است بولد پسر ترا العلیم داناست
بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح
تو، کسی کو بکار تو دانا بود، بر اتمام او هم توانا بود، مراد دل
خویش از وجوی و بس، بجز در گهش رو مکن سوی کس، چون
ابرهیم ع دانست که ایشان فرشتگانند و فرو آمدن ایشان
بدان جمعیت جز بکار عظیم نخواهد بود فما خطبکم گفت
پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان
قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی
قوم مجرمین بهلاک کردن گروهی گناه کاران یعنی کافران
چه سرهمه گناهها کفر است و ما آمده ایم لنرسل تا فرستیم
علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر
ایشان را حجارة من طین یعنی خاک سنگ شده یعنی مانند آجر
مسومة سنگ نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو
للمسرفین برای از حد برندگان در کفر و فجور آورده اند
که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه بعد از هلاک ایشان
واضح است که بر جمعی فرو دامد از ایشان که در آن شهر نبودند
و همه بدان سنگ باران هلاک شدند چون ابرهیم ع معلوم
فرمود که بموتفکه می روند بهلاک کردن قوم لوط ع دل مبارکش
بجهة برادرزاده متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه
گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط ع و دختر او نجات خواهند
یافت فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد من کان فیها
هر که باشد در دیههای موتفکه من المؤمنین از گرویدگان
فما وجدنا پس ما نخواهیم یافت فیها در آن قرآن
غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است ع



دو دختر او ع و گفته اند که کس از آن قوم بلوط ع ایمان آورده بود در مدت بیست
سال وترکنا و بگذاردیم فیها در آن دیهها آیة علامتی از عذاب للذین
برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک و آبهاء سیاه
و علامت دیار قوم لوط ع وفی موسی و در قصه موسی ع نیز آیتی است مر ترسندگان را
اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین
بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فتولی پس باز گشت فرعون برکنه
بقوت خود یعنی آنچه متقوی بود بدان از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان
وقال ساحر وگفت موسی ع جادوست بجهت بندی خوارق عادات مینماید
او مجنون یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند
طعن وی بر موسی ع دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد
و معتقد است که سحر را عقل تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی
دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن ضد اند پس چون فرعون
برگشت از موسی ع و بروی طعن زد و قوم با وی در آنها متفق بودند فاخذناه
پس گرفتیم او را بنفس خود وجنوده و لشکر او فنبذناهم پس بیفکندیم
ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو و فرعون ملیم
مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی ع و برو
طعنه زدم و بدین سبب گفت آمنت انه الآیه وفی عاد و در هلاک قوم
عاد نیز پندی و عبرتی است مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم
علیهم الریح العقیم بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را
و بر نیارد ابر را ما تذر نگذاشت آن باد من شیء اتت هیچ چیز را که بگذشت علیه بر آن
الا جعلته مگر آنکه گردانید آن چیز را کالرمیم مثل گیاه خشک یا استخوان
کهنه شده و ریزیده وفی ثمود و در قصه قوم ثمود نیز آیتی است مر خایفان را
اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه که شما
تمتعوا برخورید از زندگی خود و نفع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام
عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سر کشیدند
عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و تدارک کار خود مشغول نگشتند
فاخذتهم الصاعقة پس گرفت ایشان را بعذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم
ینظرون و ایشان انتظار می بردند و مراد آن عذاب صیحه جبرائیل است ع چنانچه
در سوره گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام برخاستن کنایتست
از عجز ایشان یعنی نبودند بر قیام که برخیزند و آن عذابی بگریزند یا طاقت
آن نداشتند که قیام نمایند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند

وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ونبودند انتقام كشندگان ازيارى دهندگان مريكديگررا
در دفع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاك كرديم قوم نوح را هم مِنْ قَبْلُ پيش از قوم عاد
وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستى كه ايشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهى بيرون
رفتگان از دايرهٔ سلامت بسبب كفر وعصيان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا واسمان بنا كرديم
بِأَيْدٍ بقوة الوهية وگفته اند بقدرتى كه برافرينش داشتيم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وما
توانا تريم بر بناى ان يا گشاده كننده ايم در روزى بر بندگان چنانچه گشاده ساخته
ايم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا وبگسترانيديم زمين را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نيك
گسترانيدايم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ واز هر چيزى از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ
بيافريديم دو نوع كه يكى هر زوج ديگريست بحسب شكل چون مرد وزن يا بحسب فضا
چون نور وظلمت يا بحسب تعاقب چون ليل ونهار يا بطريق مخالفت چون رطب
ويابس وهمچنين قياس بايد كرد وسما وارض وسهل وجبل وبر وبحر وشتا وصيف
وجن وانس واز صفات حلم وقهر وجود وبخل وما نند اينست حق وباطل وكفر وايمان
وشقاوت وسعادت وحلو ومر وسقم وصحت وغنا وفقر وضحك وبكا وفرح وغم
وموت وحيات لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد كه شما پند پذير شويد ودانسته كه وحدانيت
از خواص ممكناتست ومن واجب بالذات وواجب قابل تعدد وانقسام نيست
ذات او از قسمت تعدد پاك ،، وحدت او مقدس از اشتراك ،، از عدد دم مزن
كه فرد ذات ،، كى عدد بهر فرد در خورد ست ،، احدست وشما از و معزول ،،
صمدست وبنا از و معزول فَفِرُّوا پس بگريزيد ورجوع كنيد از كفر خود إِلَى اللَّهِ
بتوحيد خداى تعم يا از عذاب او بثواب او يا از معصيت او بطاعت او واز شيخ
قشيرى قه منقولست كه بگريزيد بوى از سوى وى در بحر الحقايق اورده كه اى كسانى
كه بگريخته ايد از حق بسبب تعلق در حق گريزيد بقطع تعلق وسخن امام قشيرى رض
راجع بانست كه از وصف خود بوصف حق گريزيد بلكه از خود فرار كنيد وبا حق
قرار گيريد ،، هيچكس در تو نياويخت كه از خود نگريخت ،، هيچكس با تو نپيوست كه از
خلق نبريد إِنِّي بدرستى كه من لَكُمْ شما را مِنْهُ از عذاب خداى تعم نَذِيرٌ مُبِينٌ
بيم كننده ام بيان كنندهٔ انذار آن ضرر يا پيدا وَلَا تَجْعَلُوا ونگيريد وبمرسيد مَعَ
اللَّهِ با خداى تعم إِلَهًا آخَرَ معبودى ديگر إِنِّي لَكُمْ بدرستى كه من شما را مِنْهُ
ان خداى در عبادت غير او نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ هويدا و پيدا كَذَلِكَ همچنانكه
قوم تو ترا بسحر وجنون نسبت ميكنند مَا أَتَى الَّذِينَ نيامد انانكه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پيش
از كفار مكه مِنْ رَسُولٍ هيچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند كه او سَاحِرٌ جادوست
أَوْ مَجْنُونٌ يا ديوانه اگر معجزه بديشان نمود عمل اورا سحر خواندند واگر از بعث وحشر
خبر داد قول اورا بسخن اهل جنون تشبيه أَتَوَاصَوْا باو صيت كرده اند پيشينان



مر پسينان را بدين سخن تا همه همين گفتند استفهام بمعنى نفى است يعنى
وصيت نكرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلكه ايشان گروهى اند نافرمانان واز حد بر گذشتگان
وطغيان ايشان را برين قول مى دارد فَتَوَلَّ پس روى بگردان عَنْهُمْ از مكافات
ايشان تا وقتى كه مامور شوى بقتال فَمَا أَنْتَ پس نيستى تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد
خداى تعم بسبب اعراض از ايشان در معالم آورده كه چون اين آيه نازل شد حضرت
صلعم ملول شد صحابه رض غمناك گشتند كه مگر وحى منقطع شد ونزول عذاب
نزديك رسيد باز آيه آمد وَذَكِّرْ وپند ده وتذكير وموعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَى
پس بدرستى كه پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود مى رساند مؤمنان را يعنى معاندان كافران
ومحجودان ايشان دست از تربيت مسلمانان باز مدار وهمچنان بر تذكير خود ثابت باش
كه وعظ را فوايد بسيار است ومنافع بيشمار ودر فصول اورده كه كلام تذكر بايد
كه بر دو چيز مشتمل باشد كه سامعان را سودمند بود اول نعمت خداى تعم بياد مردم
دهد تا شكر گذارى نمايند دوم ثواب محنت وبلا ذكر كند تا در ان شكيبايى ورزند
سيم عقوبت گناهان بر شمرد تا از ان باز ايستند وتوبه كنند چهارم مكايد ووساوس
شيطانى بيان فرمايد تا از ان حذر نمايند پنجم فنا وزوال وبى اعتبارى دنيا بر ايشان
روشن كرده اند تا دل در و نبندند ششم مرگ را پيوسته ياد كنند تا رفتن را آماده
شود هفتم قيامت را آماده وذكران بسيار گويد تا كاران روز جزا ترسند هشتم دركات
دوزخ وانواع عقوبتهاى آن بيان كند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت واقسام
نعمتهاى آن را بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بناى كلام بر خوف ورجا نهد يعنى
گاهى از عظمت وكبريا وهيبت الهى سخن راند تا از وى بترسند ووقتى از رحمت و
مغفرت ومهربانى او تقرير كند تا بوى اميدوار شوند پس هر موعظه كه مشتمل برين
سخنانست سبب منفعت مؤمنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ونيافريديم پريان
وادميان از اهل ايمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند نيافريديم مجموع ايشان را
مگر كه امر كنيم بعبادت وهمه را بدان امر كرديم وما امروا الا ليعبدوا الله ومجاهد گفته
كه نيافريديم ايشانرا تا مرا بشناسند وهمه او را مى شناسند غايتش اين كه بعضى فرمان
مى برند وبرخى در عبادت شريك مى كنند دقايق اين آيه وحقايق اشارات آن حواله
بجواهر التفسيرست مَا أُرِيدُ نمى خواهم مِنْهُمْ از افريدگان مِنْ رِزْقٍ هيچ روزى وَمَا
أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ونمى خواهم كه مرا طعام دهند بلكه رزق واطعام صفت منست وبس
إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى تعم هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزى دهنده نه غير او ذُو الْقُوَّةِ
خداوند توانايى الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمهٔ كشف در معنى قوى و متين
اورده كه قدرت قاهره اثر دليل قوة بالغه گشته وشدت قوتش حجة متانت
قدرت شده نه در كارسازى متانتش را فتورى وشد در روزى وبنده نوازى قوتش را

قصوری رساند رزق بر وجهی که شاید • بسازد کارها نوعی که باید • بروزی
بی نوا یا بی نوا زد • برحمت بی کسان را کار رساند • فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنان راست
که ستم کرده‌اند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ
مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها
رسید فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ
آن روزی که وعده کرده شده‌اند بآن که روز قیامتست یا روز بدر سورة
والطور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ سوگند بطور سینا
یعنی جبل منیر که موسی بر آن کلام حق سبحانه وتعالی را استماع کرد و گویند مراد مطلق
کوه است که اوتاد ارض‌اند و منابع و منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته
شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه که گشاده گردد بوقت خواندن مراد بدین کتاب
قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بدین تقدیر رق منشور مجاز
بود چه لوح از زمرد است یا مراد الواح موسی باشد ع که در وقت کتابت بر آن صریر
قلم می‌شنیده یا کتاب توریة که در آن نعت حضرت سید عالم مسطور بوده
یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه وتعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما
یکون در آن میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه معظمه و معموری
آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع
شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مر آن را وَالسَّقْفِ
الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت
و مخزن اسرار فطرت است و یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریاء پر برآمده
یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش عظیم است و از آن دریا چهل صباح بر قبور
خواهند بارانید یعنی بعد از نفخه اول تا مردمان بر نفخه ثانیه از آن برآیند یا بحر
مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بر آن با حق
سبحانه وتعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور
قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور عارفانست
که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف روح رفیع القدر است که
سقف خانه دل است و بحر مسجور دلیست با آتش محبت تافته جواب قسم چیست
إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست و فرود
آمدنی مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهر حال واقع
خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در
اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شود کوهها یعنی بروند در هوا

چون



چون هباء سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب
کنندگان را بود که یعنی جزای نعم و رسول را صلعم بدروغ برداشتند الَّذِينَ هُمْ
آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا افترا است و تکذیب
نبی صلعم و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی
غفلت و بعضان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که افکنند کافران را
یعنی میکشند بعنف و قهر إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده
اند که دستهاء کفار برگردنهاء ایشان بندند و پیشانیهاء ایشان بر پشت
پای چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هَذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی است که در
دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی
پیغمبر صلعم سحر میدانستید أَفَسِحْرٌ هَذَا آیا سحر است این که می‌بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما لَا
تُبْصِرُونَ نمی‌بینید اینجا چنانچه در دنیا میگفتند که ما را چشم بندی کرده اند
اصْلَوْهَا درآیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید از عذاب أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر نکنید
و جزع نمایند سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی فرقی پرهیز
و مجال گریز ندارید و الا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پا
داشت داده میشود مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ
الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانهااند و چه بوستانها
وَنَعِيمٍ و نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ
بآنچه عطا کرده ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای بی حد و بی پایانی
وَوَقَاهُمْ و نگاه داشت ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنه
بهشت پیوسته ایشان را می‌گویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا
و بیاشامید از شرابهای وی و حوض و عین و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده و این پادا
ست مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام
زاهد رح فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است
و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود • نداری فضل من آن زور بازو •
که با فضل تو گردد همترازو • بفضل خویشتن کن فضل ما را • بعدل خود بکن با فعل
من کار • مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَى
سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهاء بافته بزر وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت کردانیم ایشان را بِحُورٍ
بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول
صلعم وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی درآمده اند ایشان را ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خرد ایشان
بِإِيمَانٍ در ایمان آبا یا بایمان ذریه در روز میثاق أَلْحَقْنَا در رسانیم بِهِمْ بدیشان
ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگرچه

دجات

آبا بلند باشد درجهٔ ذریه را نیز مانند ان بلند کردانند تا چشم پدران افتد روشن
گردد وَمَا أَلَتْنَاهُم وما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِّنْ عَمَلِهِم از عمل کردار ایشان
مِّن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه ابا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان
رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد خود را رفعت درجه ارزانی فرماید شیخ الاسلام
حسین مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رح نقل می کند ایمان و عمل جز
بفضل ایزد نیست شعر در فضل خدا بند دل خویش مدام * تا فضل نباشد نبود کار
تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بانچه کرده باشد رَهِينٌ
در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداشت کردار خود و از ان رهائی
ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ
و می افزاییم مر متقیان را یعنی زیاده برانچه داده ایم ایشان را و می دهیم میوه بهر
نوع که میخواهند وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از انچه برغبت يَتَنَازَعُونَ و با یکدیگر
داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا
کاسهٔ مملو از خمر بهشت واضح آنست که اینجا کاس خمر است تسمیهٔ شی باسم محل یعنی
هم را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ بیهوده نباشد در آن یعنی ندماء
شرب بیهوده نگویند و مخاصمت نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی
از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ
بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمان که ایشان راهست بر شکل
پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ
مروارید پوشیده اند در صدف که دست کسی بر ایشان نرسیده و در
معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله صلعم خادم چنین است
مخدوم چگونه خواهد بود آن حضرت صلعم فرمود که فضل مخدوم بر خادم
چون ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد
مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان
با پدران خود بر همان هیأتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است
وَأَقْبَلَ و روی می آرند بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر که يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال و اعمال ایشان قَالُوا إِنَّا كُنَّا می گویند
ایشان بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی
بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء قضا یا از شماتت
اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت حال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما
برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب
آتشی که سموم مانند در اجسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است إِنَّا



بدرستی که ما كُنَّا بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین که در دنیا می پرستیم خدا را
و می خواندیم او را و وفا بنذر و رحم می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستی
که هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار و ساز بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند
که جماعتی مقسمان و عقبات مکه حضرت رسول صلعم را نزد قوافل عرب بکهانت
و جنون و سحر و جنون منسوب می ساختند و آن حضرت صلعم بر ان اندوهناک
می شد آیت آمد که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد صلعم بقران اهل مکه و ثابت باش بر آن
و بسخن مشرکان ملول مشو فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود
یعنی بحمد الله و نعمته بِكَاهِنٍ کاهن که خبر دهد از غیب بی نزول وحی بوی وَلَا مَجْنُونٍ
و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند
شَاعِرٌ او شاعر است نه نبی صلعم نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می بریم او را رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه روزگار یعنی چشم داریم چنانچه شعراء دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او
چون مرگ پدران او باشد یعنی زود میرد و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار
برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُم بدرستی که من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم یعنی
هلاک شما می برم چنانچه شما هلاک منتظر منید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا میفرماید ایشانرا
أَحْلَامُهُم عقلهای پریشان ایشان بِهَٰذَا باین تناقض که گاه او را کاهن می گویند
و کهانت را فطانت لازم است و مجنون می خوانند و جنون با خرد جمع نشود
و بشعر نسبت می دهند و شاعر را کلامی منسق مخیل باشد آن با جنون میسر
نمی شود پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است أَمْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی
اند طَاغُونَ از حد در گذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه می گویند
تَقَوَّلَهُ بر بافته است قران را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان می گویند
بَل لَّا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمی گروند فَلْيَأْتُوا پس گو
بیارید بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ مانند قران إِن كُنتُم اگر هستید صَادِقِينَ راست
گویان در انکه گویند قران از خود بر می توان ساخت یعنی اگر قران بافتی و ساختی
بر ایشان که بلغاء عرب اند گو مانند او حدیثی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده
شده اند ایشان آدمی اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدر و مادر مراد انست
که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد ند که تعقل خود نکنند و بعضی
معنی این بدین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالقی و محال است که
محدث بی محدث باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را
و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم می وجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا
السَّمَاوَاتِ یا ایشان آفریده اند آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را و نه چنین است
بَل لَّا يُوقِنُونَ بلکه ایشان یقین در نمی آید و برگردگان می کردند أَمْ عِندَهُمْ

یا نزدیک ایشان است خزائن ربک خزینهاء آفریدگار تو یعنی خزینهاء فضل یا نبوت
بهر که خواهد دهد یا خزینهاء علم تا دانند که لایق منصب نبوة کیست ام هم
المصیطرون ایا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هرچه خواهند
کنند ام لهم آیا مر ایشانراست سلم نردبانی تا بدان بآسمان روند یستمعون
فیه می‌شنوند بدان کلام ملائکه و اخبار غیب بدانها وحی کرده می‌شود و اگر
چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان بر آسمان
رفتند و پیغام غیب شنیدند بسلطان مبین حجتی روشن که گواه باشد بر
صدق استماع وی ام له البنات آیا مر خدایراست دختران ولکم البنون و مر شمارا
پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر هم گذشته ام تسئلهم
آیا می‌خواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالة اجرا مزدی تا تاوان زده شوند فهم
پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو بتابند
ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست آنچه در لوح مکتوب شده یعنی لوح محفوظ
فهم یکتبون پس ایشان می‌نویسند از آن که خبر پیغمبر صلعم از امر قیامت و بعث
باطل است یا کتابه کنند که موت تو کی خواهد بود ام یریدون بلکه می‌خواهند
کیدا مکری و قصدی درباره تو مراد مکر است که در دار الندوه می‌کردند نسبت
با حضرت پیغمبر از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویده‌اند هم
المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان
گردد و مقتول شدند در بدر ام لهم آیا ایشانراست اله غیر الله معبودی
جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان باز دارد سبحان
الله پاکی مر خدایراست عما یشرکون از آنچه شرک می‌آرند بوی ؀ بر ذیل عز
ننشیند غبار شرک ؀ با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند ؀ هر طرح کان
نکند خیال را ؀ دست کمال نقش غیرت دران زند ؀ معاندان قریش میگفتند
مر حضرت رسول را صلعم فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر سر ما فرود
آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق سبحانه و تعالی فرمود وان یروا و اگر ببینند
کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند
از فرط عناد و محض استکبار که قطعه آسمان نیست بلکه این سحاب مرکوم ابریست
درهم بسته و بر هم پیچیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نایستند
فذرهم پس دست بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور
نیستی و مکافات ایشانرا بگذار حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم
الذی فیه آن روز که خود را در آن یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش
کردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان



کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده
شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب و مراد از چنین روزی روز
قیامت است و بعضی گویند روز بدر و ان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراکه
مر آنانراست کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر آن عذاب قبر است یا مواخذت
در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا
یعلمون نمی‌دانند این را واصبر و شکیبایی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را
درباره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک بدرستی
که تو باعیننا در نگاه داشت مایی و ما می‌بینیم ترا و محافظه توییم تمام و سبح و تسبیح
کن بحمد ربک بفرمان آفریدگار خود حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگویی
سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگویی
سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبر است
که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویید کفاره باشد مر لهوی و لغوی را
که در مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گذار
برای او که عبادت در شب از ریا دور است و بر نفس سخت تر وادبار النجوم
و نماز گذار در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و اختفاء ایشان بضوء
صبح مراد دو رکعت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که نماز
صبح است سورة النجم بسم الله الرحمن الرحیم ؀ چون حضرت
رسول صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد صلعم گمراه شد
از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه و تعالی گفت والنجم بحق ستاره اذا هوی چون
طلوع کند یا غروب کند مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند در بر و بحر
یا کواکبی که بوقت ولادت حضرت صلعم بر زمین آمدند یا آنها که رجم می‌کنند
شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل
و گفته‌اند مراد نجوم قرآنست و هوا نزل یعنی سوگند بسوره و آیات قرآن چون
فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی یعنی سقط
و از امام همام امام جعفر صادق رض مرویست که مراد ستاره وجود حضرت صلعم
که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت محمد است
که بر فلک توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد
صاحبکم صاحب شما یعنی محمد صلعم و تنبیه صاحب بجهة آنست که حضرت پیغمبر
مامور بود بصحبت کافران بجهة دعوت ایشان وما غوی و خطا نکرد و معتقد
هیچ باطل نشد وما ینطق و سخن نمی‌گوید عن الهوی از هوای نفس خود یا بآرزوی
طبع خود بیاد تکلم نکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او نیست

محمد است

إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق می‌شود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحی که فرو آمده می
شود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید وی را این وحی و آورد بوی شَدِيدُ الْقُوَىٰ
فرشته سخت با قوّة یعنی جبرئیل ع و از قوة او آن بود که شهرستان لوط ع قطع
کرد و ببال خود گرفت و بآسمان رسانید و بیک صیحهٔ او قوم ثمود
تمامی بمردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد
جبرئیل ع بآنچه مأمور است بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد
بر صورت اصلی خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی
نزدیک مطلع آفتاب با حضرت پیغمبر ص او را دید و هیچ کس جبرائیل را ع در صورت
ملکی او ندید غیر از حضرت مصطفی ص و او دو نوبت دید در نوبت اول که او را
بر هیأت اصلی او بدید بیهوش شد و چون باخود آمد جبرائیل ع دید نزدیک
نشسته دستی بر سینهٔ مبارک و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه و تع ازین
خبر می‌دهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل ع به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را
دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس فرو داورد جهة سخن گفتن وی فَكَانَ
پس بود مسافه میان جبرئیل ع و محمد ص قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ
یا نزدیکتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرئیل ع و ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی
بنده خود که حضرت محمد است صلعم مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای تع یعنی گفت
با جبرئیل و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است بر پیغمبر صلعم برین نوع که ثم
دنی پس نزدیک شد حضرت محمد ص بحضرت احدیه یعنی مقرب درگاه الوهیت
گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی بسجدهٔ
خدمت آورد مر خدای را جل جلاله و چون این مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود
دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب
ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتیست
از تأکید قربت و تقریر محبت و بواسطهٔ تقریب بافهام در صورت تمثیل مردی شده
جهة عادت عظمای عرب آن می‌بوده که چون تأکید عهدی و توفیق عقدی
خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود ظاهر
ساختی با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو و بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار
کشیده باتفاق یک تیر ازان بیندا ختی و این صورت از ایشان بدان معنی
بودی که موافقت کل میان ما متحقق شد برفت و مصادقت اصلی بر وجهی
بجهت یافت که بعد ازان رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است پس گوییا
درین آیه باعتبار آن معنی مؤدی شده که محبت و قربت حضرت پیغمبر صلعم
با حق سبحانه و تع بمثابه تأکید یافته که مقبول رسول ع خداوند است و مردود



مصطفی مردود درگاه خداست جل جلاله و علی هذا القیاس و نزد محققان دانا
اشارت نفس مقدس اوست و تدلی بمنزلی دل مظهر فکان قاب قوسین مقام
روح مطیب او ادنی بمرتبه سر منور او نفس او در مکان خدمت بود و دل
او در منزل محبت و روح او در مقام قریب و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ
ابو الحسین نوری قدس را از معنی این آیه پرسیدند جواب داد جایی که جبرئیل ع در
نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت شعر خیمه برون زد ز حدود جهات
پردهٔ او شد تتق نور ذات ٭ نیز کی هستی از و دور گشت ٭ پرد کی پردهٔ آن نور
گشت ٭ کیست که زان پرده سازد ٭ زمزمهٔ گوید از آن پرده باز ٭ فاوحی
پس وحی کرد خدای تع الی عبده بر بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی علما
گویند که اولی آنست که تعرض از وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند
آنچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در
آیات بسیار واقع شده و در تفسیر جواهر سطری تمام یافته ایجا بر وجه اختصار ص
می‌باید اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که دوست می‌دارم
معاتبه با امت و لا انبساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه
و تع فرمود که ای محمد ص انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک آنحضرت
صلعم در جواب فرمود که انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیوم آنکه
امت تو طاعت من بجای می‌آرند و عصیان نیز می‌ورزند طاعت ایشان برضاء
منست و معصیت ایشان بقضاء من پس آنچه برضاء من از ایشان واقع شود
اگر چه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضاء من از ایشان
در وجود آید اگر چه بزرگ و بسیار باشد عفو کنم زیرا که رحیمم مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
دروغ نگفت دل محمد صلعم مَا رَأَىٰ در آنچه دید آن مرئی بقول اول جبرئیل
است ع و بقول ثانی حق سبحانه و تع و اکثر صحابه برین اند که حضرت رسول
صلعم خدایرا جل جلاله در شب معراج دید در معالم آورده که جمعی برآنند که
حق سبحانه و تع بصر پیغمبر را ص در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود
شعر کلام سرمدی بی نقل بشنید ٭ خداوند جهان را بی جهة دید ٭
دران دیدن که حیرت حاصلش بود ٭ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ٭
أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله می‌کنید با محمد ص عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دید در شب
معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ و بدرستی که دید جبرئیل ع سدرة المنتهی
وان درختیست که علم خلایق بآن منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بآنجا می‌رسد
و بر نمی‌گذرد و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود

نزدیک سدره بود و بقول ابن عباس رض آنست که فرمود پیغمبر صلعم خدا را بدیده
دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آن حضرت صلعم عروجها بوده
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثانیه در بعضی عروجات بوده
باشد عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ نزدیک سدره واست عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهداست و پیغمبر صلعم دید جبرئیل را
و یا خدا را جل جلاله إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ آن هنگام که پوشیده بود یعنی
ملائکه بسیار جمع بودند بر او در آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن
فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود مَا
زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد صلعم بچپ و راست نکریست وَمَا طَغَىٰ
و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن و مراد درین آیت ستایش آن حضرت
است صلعم بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرهٔ
کاینات نیفکند و دیدهٔ دل بجز مشاهدهٔ جمال ذی الجلال الهی نکشود ؛ در دیده
کشید و کحل مازاغ ؛ نی زاغ نگاه کرد و نی زاغ ؛ میراند براق عرش پرواز ؛ تا
حجلهٔ ناز و پردهٔ راز ؛ پس پرده زپیش دیده برخواست ؛ بی پرده بدید آنچه
دل خواست لَقَدْ رَأَىٰ و بخدا که دید محمد صلعم شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ
از آیات قدرت آفریدگار بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل را
با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش
و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ خبر دهید
مرا که لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و منات سیم دیگر بت توانند
کرد اینها که خدا کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش
را بنخله و عزی درختی بود که غطفان او را می پرستیده اند و منات صخرهٔ که هذیل
و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد
کفار آن بوده که در درون هر بت جنی است و این جنیات یا ملائکه بنات الله
اند حق سبحانه و تعالی می فرماید أَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزندان نر باشند
وَلَهُ الْأُنثَىٰ و مر خدا را ماده تِلْكَ این قسمت إِذًا آن هنگام که
چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمت بد و ناروا است و بی اعتبار که
چیزی را که از آن ننگ دارید با خالق خود نسبت دهید إِنْ هِيَ نیست
این بتان باعتبار الوهیته إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا
أَنتُمْ نام نهاده اید ایشان را شما وَآبَاؤُكُم و پدران شما باد روی
خود یعنی نام الهه بر ایشان نهاده اید و از معنی الوهیته مر ایشان را هیچ نیست
مَّا أَنزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بعبادت ایشان مِن



سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم مسلط شوید إِن يَتَّبِعُونَ
و پیروی نمی کنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را
یعنی توهم آنکه کرده اند که عمل ایشان حسن است وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ و متابعت
نمی نمایند مگر آنچه می خواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابعند
و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُم و هر آینه آمد بدیشان
مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ از پروردگار ایشان کتاب و رسول هدایت اند
أَمْ لِلْإِنسَانِ آیا هست مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنَّىٰ آنچه آرزو برد شفاعت
بتان با آنکه گویند چرا نبوة بفلان و فلان ندادند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس خدا راست
ملک آخرت وَالْأُولَىٰ و ملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی را
برو حکم نرسد وَكَم مِّن مَّلَكٍ و بسیار از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها
که کافران امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سودی نکند
شفاعت ایشان شَيْئًا چیزی إِلَّا أَن يَأْذَنَ اللَّهُ مگر از پس آنکه دستوری
دهد در شفاعت خدای تعالی لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان
شفاعت نمایند برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند
وَيَرْضَىٰ و پسند خدای تعالی آنکس را شفیع شدن یا مشفع گشتن
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت
لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ نام نهادن
مادگان یعنی می گویند بنات الله نعوذ بالله وَمَا لَهُم و نیست ایشان را بِهِ
بآنچه ایشان را اناث می گویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِن يَتَّبِعُونَ در پی نمی روند
بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را وَإِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا يُغْنِي
سودی نمی دارد مِنَ الْحَقِّ از یعنی حق شَيْئًا چیزی را یعنی حق را جز بعلم
ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فَأَعْرِضْ
پس روی بگردان عَن مَّن تَوَلَّىٰ از آنکس که روی می گردانند عَن ذِكْرِنَا
از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ و نمی خواهد بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی
دنیا را ذَٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُم غایت رسیدگی
ایشانست مِّنَ الْعِلْمِ از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان
بر جمع و ادخار آن موقوف است و بعضی علما حکم اعراض با آیه قتال منسوخ
دانند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او دانا ترست بِمَن
ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَن سَبِيلِهِ از راه او که دین اسلام است
هُوَ أَعْلَمُ و او دانا ترست بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسی که راه یافته است بحق
و هر یک را جزا از جزا او خواهد داد وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ

آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست
از مخلوقات سفلیه واو مالك همه است لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ
أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند بِمَا عَمِلُوا بآنچه عمل می کردند وَيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَحْسَنُوا جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند وبتوحید قایل شدند بِالْحُسْنَى
بپاداشت نیکو که بهشت است الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان
يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند وبایکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبرهای گناه یعنی
گناهان کبیره را که در آن باب وعید واقع شده یا برای خدای مصر گشته
وَالْفَوَاحِشَ وفاحشهای بزرگ یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر واکبر فواحش است
فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ لیکن اگر کسی کند آنچه اندك وخورد باشد از گناه ویا
بخاطر او بگذرد واز قوت بفعل نیاید ومغفور است إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق
که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرارسد
همکنانرا هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای داناتر است باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید
شمارا مِنَ الْأَرْضِ از زمین وخاك وپدر شمارا افرید ودانست اقوال وافعال
شما وَإِذْ أَنْتُمْ وان وقت نیز که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیة امور شما فَلَا تُزَكُّوا
پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسها آخود را بی گناهی وبسیاری خیر وخوبی
اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق
است حضرت رسول صلعم فرموده که دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در
شکم مادران که او شقی است ویا سعید واین آیه نازل شد که او داناتر است
باحوال شما در مبداء خلقت ووقتی که کودکان خورد دیدید در شکم مادر پس خودرا
ستایش مکنید خودرا هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنِ اتَّقَى بکسی که او تقوی
دارد ودر عمل مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پیش حضرت صلعم می رفت
واستماع کلام می فرمود مشرکان ویرا سرزنش می کردند که دین پدران می گذاری
وایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که میترسم از عذاب خدای تعالی
یکی از کفار گفت این مقدار از مال بمن ده تا من اگر عذابی متوجه تو شود بردارم
ولید شرط کرد وبعضی از ان مال بدو داد وباقی بخل کرد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
آیا دیدی آنکسی را که از روی حق تَوَلَّى روی بگردانید وَأَعْطَى قَلِيلًا
وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از او وَأَكْدَى وبازداشت باقی
را بر جهل وبخل باینکو که جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیك اوست عِلْمُ الْغَيْبِ
دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می داند یعنی می بیند که صاحب
او بر خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى



بآنچه در صحیفهای موسی است عم یعنی تورات وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ودر صحف
ابرهیم عم آنکس که وفا کرد در تسلیم نفس وروح ومال وولد بخدای تعالی
یا وفا کرد بفطوه اسلام که ده چیز است معنی آیت آنست که ولید خبر نداد
بآنچه در صحایف ابرهیم عم وموسی عم وان کرامست أَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد
وَازِرَةٌ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بارگناه نفس دیگر پس او چگونه
بار خود بدیگری حواله می کند وَأَنْ لَيْسَ ودیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ
برادمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری
نمی گیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمی گردانند ودر تبیان گفته که این منسوخ
است چه در سوره طور مذکور شد که ابنارا بصلاح آبا رفعت ودرجه
کرامت می کنند وَأَنَّ سَعْيَهُ وآنکه سعی خودرا یعنی عملی که دران سعی نموده
باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد که ببینند در میزان عدل روز قیامت
ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداشت دهند اورا الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداشت تمام ان خیرا
فخیرا وان شرا فشرا وَأَنَّ وآنکه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردگار توست
نهایت همه خلایق ورجوع ایشان وَأَنَّهُ وآنکه خدای تعالی هُوَ أَضْحَكَ او
بخندانید وَأَبْكَى واو می گریانید یعنی شاد وغمگین می گرداند یا می خنداند
اهل بهشت را در بهشت ومی گریاند دوزخیانرا در دوزخ یا زمین را
بنبات خندان می کند وابر را باران گریان می سازد ونزد بعضی خنده
وگریه بوعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال بحق واعراض از او
وَأَنَّهُ وآنکه خدای تعالی هُوَ أَمَاتَ او میراند وَأَحْيَا وزنده میسازد در قبر
یا او سازنده اسباب موت وحیات است وگفته اند مرده می سازد کافرا نرا
بنکرت وزنده می سازد مؤمنانرا بمعرفت وبقول بعضی اماته واحیا جهل
وعلم است یا بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبت وانس
یا باستتار وتجلی وامام قشیری ره فرموده که میراند نفوس زاهدانرا بآثار مجاهدت
وزنده گردانید قلوب عارفانرا بانوار مشاهدت هر که را بمرتبه فنا الله رساند ببقا
بالله چشاند وَأَنَّهُ وآنکه خدای تعالی خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر وماده مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى از آب منی وقتی که ریخته
شود در رحم وآدم وحوا وعیسی عم ازین مستثنی است وَأَنَّ عَلَيْهِ وآنکه بر
خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ
أَغْنَى وآنکه اوست توانگر کند عالمیان وَأَقْنَى وسرمایه دهد بانعام
واستعمه یا غنی سازد بقناعت ودل غنی گرداند بدان وَأَنَّهُ وآنکه خدای تعالی هُوَ
رَبُّ الشِّعْرَى اوست آفریدگار شعری شعری نام دو کوکبند یکی عبیصا گویند

واو شعری شامیه است ودیگر را عبور واو عبانیه است ومراد از ین شعری اوست
وابو کبشه که یکی از اجداد مادری آن حضرت صلعم بوده واو را می پرستیده
وبا قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده وقریش آن حضرت را صلعم ابن ابی
کبشه میگفتند بجهة خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وآنکه خدای تعالی هلاک
کرد عَادًا الْأُولَى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند ع وقومی از ایشان
ظهور کردند وایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَا وهلاک کرد قوم ثمود را فَمَا
أَبْقَى پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کرد قوم نوح را
مِنْ قَبْلُ پیش از عاد وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هُمْ ایشان
أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى واز حد برنده تر در شرک وعدوان چه نوح ع را
بسیاری برنجانیدند ودر نهصد وپنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ
وشهرستان قوم لوط را ع أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه جبریل ع برداشته بود
یعنی آنرا زیر وزبر کرده فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّى آنچه
بپوشانید یعنی سنگهای نشاندار که بر ایشان بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ
پس بکدامین از نعمتهای آفریدگار خود تَتَمَارَى شک می آری وجدال میکنی
مخاطب ولید مغیره است ویا هر احدی ونعمی که در معدودات هست آنرا نعیم
گفت بجهة آنکه در وپنداست مر اهل اعتبار را وانتقام انبیا از اعادی هست
وان تسلیه حضرت پیغمبر صلعم وتقویه دل مومنانست هَذَا این پیغمبر صلعم
یعنی حضرت محمد نَذِيرٌ پیغمبر است صلعم بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران
نخستین بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شونده
یعنی قیامت که موصوفست بقرب ودین لَيْسَ لَهَا نیست مر ورا یعنی وقت
رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی كَاشِفَةٌ بیان ظاهر کننده أَفَمِنْ
هَذَا الْحَدِيثِ آیا از ین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ
ومیخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمیگریید از خوف وعیدی که در وست
وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ وشما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که کفار در
وقت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده
کنید لله مر خدا را وَاعْبُدُوا واو را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که
اول که سوره فرود آمد ودر وی سجده بود این سوره است وحضرت رسول صلعم بعد از
خواندن این سجده کرده ومومن ومشرک وجن وانس همه سجده کردند این سجده
دوازدهم است از سجدات قرآنی در فتوحات این سجده را عبادت گفته اند کلام الهی
بذلت ومسکنت مقرون است بوی وخبر سالکان طریق عبادت وعبودیت در منزل
راین سخن رسیده اند سوره القمر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند آن حضرت ماه را برای ایشان بدو نیم
کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان دو حلقه قمر دیدند ودر معالم وتبیان مذکور است
که شق قمر دو بار واقع شد بمکه واین سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک
آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وشکافته شد ماه وعلامت قرب قیامت انشقاق
قمر است وبرین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رحمه آورده که شبی
ابو جهل وجهودی بحضرت پیغمبر صلعم رسیدند ابو جهل گفت ای محمد ع آیتی بمن
نمای والا سر تو بشمشیر برمیدارم آن حضرت صلعم فرمود که چه میخواهی ابو جهل
بجهودی در است نگریست که چه خواهد که وقوف آن متعذر باشد جهودی گفت
او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که در زمین متحقق میشود وساحر را در
آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد صلعم ماه برای ما بشکاف آن حضرت
انگشت سبابه بر آورده واشارت فرمود ماه را بشکافت فی الحال بدو نیم شد
یک نیم بر جای خود قرار گرفت ویکی دیگر جای دیگر رفت وباز گفت بگوی تا ملتئم
شود اشارت کرد هر دو نیم را بهم پیوستند شعر شق گشت ماه چارده بر
لوح سپهر چون خامه دبیر ز تیغ بنان او جهودی ایمان آورد وابو جهل
لعین گفت او چشم ما را بسحر بسته است وقمر را منشق بما نموده از جماعت مسافران
که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نه چون آینده وروند
برسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم وبا وجود این
نگرویدند وگفت جادویی او بغایت قوی است حق سبحانه وتعالی فرمود که وَإِنْ يَرَوْا
واگر ببینند کافران آيَةً نشانها از آیات قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر
که صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند
از تامل در آن وَيَقُولُوا وگویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ آن جادوییست دایم ورونده
از زمین تا باسمان وَكَذَّبُوا وتکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا وپی روی
نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته
باشد از لجاج وعناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ وهر کاری که مقدر شده
واقعست یعنی آنچه از شقاوت کافران وسعادت مومنان مقرر شده بدیشان
خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ
از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز
داشتن بود از مناهی ومنع از تمرد وسرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ وآن حکمت تمام
است رسیده بر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشانرا وسود نرساند
بیم کنندگان یعنی پیغمبر صلعم ومواعظ قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پس دیگری
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال ومنتظر باش

جزاء ایشان یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ در روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل ع إِلىٰ شَیْءٍ نُکُرٍ
بچیزی صعب وزشت که اهوال قیامت است خُشَّعًا أَبْصارُهُمْ فرو افتاده چشمهای
ایشان از هول یَخْرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الْأَجْداثِ از قبرها کَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
جَرادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم برمی آیند و از
هر طرف حیران و سرگردان میروند مُهْطِعِینَ شتاب کنندگان إِلَى الدّاعِ
بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آوازی می آید شتابند یَقُولُ الْکافِرُونَ می گویند
ناگرویدگان هٰذا یَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوارست بر ما کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع بعث و قیامت را فَکَذَّبُوا عَبْدَنا
پس بدروغ داشتند بندهٔ ما نوح را ع وَقالُوا و گفتند و اوراست مَجْنُونٌ
وَازْدُجِرَ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه ایشان را بتوحید خواندی
اورا ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از
دعوت باز ماندی فَدَعا پس بخواند نوح ع رَبَّهُ آفریدگار خودرا أَنِّی مَغْلُوبٌ
بآنکه من مغلوب قوم خودم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانْتَصِرْ پس تو انتقام
کش از ایشان برای من فَفَتَحْنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوابَ السَّماءِ
درهای آسمان را از طرف مجره بِماءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانروز بود از
آسمان می ریخت بردوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم
در زمین عُیُونًا چشمها از روی نیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْماءُ پس ملاقی شد آب
آسمان با زمین عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی بر هلاکت
ایشان بطوفان وَحَمَلْناهُ و برداشتیم نوح را ع با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار
گردانیم ایشان را عَلىٰ ذاتِ أَلْواحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختها که پهنا دارد
وَدُسُرٍ و خداوند میخها و مسمارها که کشتی بدان بند کنند تَجْرِی می رفت
آن کشتی بِأَعْیُنِنا بنگاه داشت ما جَزاءً برای پاداشت لِمَنْ کانَ کُفِرَ
برای کسی که منکر وی بودند و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح ع
وَلَقَدْ تَرَکْناها و بدرستی که بگذاشتیم این قصه را آیَةً نشانه در میان
مردمان با کشتی نوح را ع بر زمین جودی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص
که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ پس هیچ پندگیرنده
هست که از آن عبرت گیرد فَکَیْفَ کانَ پس چگونه بود عَذابِی عقوبت من
در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم نوح را ع بر تبلیغ
وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن لِلذِّکْرِ برای یاد
کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ پس هیچ موعظ شنونده هست که بدان
پند گیرند کَذَّبَتْ عادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را ع فَکَیْفَ کانَ





پس چگونه بود عَذابِی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن
من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنّا أَرْسَلْنا بدرستی که ما فرستادیم
عَلَیْهِمْ بر ایشان رِیحًا صَرْصَرًا بادی سرد سخت با آواز هولناک فِی یَوْمِ نَحْسٍ
در روز شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته شآمت آن و آن روز چهارشنبه آخر
صفر بود تَنْزِعُ النّاسَ بیفکند آن باد مردمان را کَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان أَعْجازُ
نَخْلٍ خرما اند مُنْقَعِرٍ برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود
عذاب دنیا بود فَکَیْفَ کانَ عَذابِی پس چگونه عذاب من ایشان را در آخرت
وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما
آسان ساختیم قرآن را بزبان عرب لِلذِّکْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ
پس آیا هیچ پندگیرنده هست کَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را ع
بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشان را فَقالُوا أَبَشَرًا پس گفتند
یا آدمی از جنس ما واحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پی روی کنیم
ما اورا بهیچ فضلی نیست بر ما إِنّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام که متابعت
کنیم باشیم لَفِی ضَلالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون أَأُلْقِیَ آیا القا کرده اند
الذِّکْرُ عَلَیْهِ وحی بدو مِنْ بَیْنِنا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی
اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین بلکه او کَذّابٌ دروغ گوییست أَشِرٌ
خودپسند و ستیزنده می خواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه و تعالی سَیَعْلَمُونَ
غَدًا زود باشد که بدانند فردا اگر عذاب بر ایشان فرود آید یا روز قیامت
معلوم کنند مَنِ الْکَذّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی یا ستیزه جوی چون خود
تکذیب کردند صالح را ع و معجزه طلبیدند که ناقه از سنگ بیرون آر إِنّا مُرْسِلُوا
النّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرندهٔ ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان
ایشان را اگر تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده و صالح را ع
گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ و نگاه بان ایشان باش و ببین که با ناقه چه می کنند وَاصْطَبِرْ
و شکیبایی ورز بر ایذا رسانیدن وَنَبِّئْهُمْ و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الْماءَ
بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَیْنَهُمْ بخش کرده است میان ایشان و ناقه روزی از
ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه کُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آن
آب مُحْتَضَرٌ حاضر گردانیده شده است بر صاحب او یعنی حاضر شود صاحب
او در نوبت خود و بهره بردارد فَنادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صاحِبَهُمْ
یار خود را که قدار بن سالف بوده برای عقر ناقه فَتَعاطىٰ پس بگرفت شمشیر
خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را و محرک عقر ناقه
دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب بعضی از آن مذکور شده صدوق ابن عم

خود مصدع را بوصال خود وعده داده و عنزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن
سالف کرده و هر دو براه کمین ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت اول
بمصدع رسید او تیری بینداخت که بپای ناقه بر هم زد و وخت قدار نیز از کمینگاه
بیرون آمده بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند
و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمده سه بانگ کرد و از انجا
باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل شد
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من بر قوم ثمود را وَنُذُرِ و بیم کردن
من برسالت صالح ع إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
صَيْحَةً وَاحِدَةً فریاد یکبار یعنی صیحه جبریل ع فَكَانُوا پس گشتند از اهوال آن
روز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند گیاهی در هم شکسته که ریزه ریزه شده
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن
یا بسهولت حفظ می کنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد گیرنده هست مر آنرا كَذَّبَتْ
قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط ع مر او را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن وی مر
ایشان را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی و ابری
بارنده و همه را هلاک کردیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران او را نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم
ایشان را از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع می شد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بانعامی از
نزدیک ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط ع و بنات او نَجْزِي پاداشت
می دهیم بنعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل
و انزال کتاب است و بدو ایمان آورد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترساننده
بود قوم خود را لوط ع بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک
آوردند بِالنُّذُرِ بان بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی
که طلبیدند لوط را ع عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند
ایشان را بما تسلیم کن و لوط ع از آن ابا کرد و ایشان را پند می داد و ایشان در خانه
بشکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشان را و باروی
ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبریل ع پر مبارک خود بر دیدها آی ایشان
می مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید
عَذَابِي عقوبت مرا وَنُذُرِ و انجام بیم کردن لوط ع شما را بان وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی
که بامداد کرد با قوم لوط بُكْرَةً در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بایشان
عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفت یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک
بود و گفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن
من یعنی عذابی که بدو زمان بیم می کردند شما را وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه سهل و آسان



کردیم قرآن را جمع عربی زبانان را لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی آن و دانستن
اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت
گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمد آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم بیم کنندگان
یعنی موسی ع و هرون ع یا آیتها که موسی ع قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود
كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آیتها و بدان نگرویدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب بغرقه شدن أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی
که مغلوب نگردد در گرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران
شما ای گروه عرب خَيْرٌ قویتراند و سخت تر مِنْ أُولَٰئِكُمْ از این گروه مکذبان
که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و شدت و حشمت و بسطوت بهتر
و بیشتر نیستند و ایشان را عذاب فرا رسید أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما را است ای
مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای آسمانی یعنی براتی نوشته شده
بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا می گویند کفار عرب
که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگرا و منع کننده
بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ
الدُّبُرَ و بر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی همه پشت
بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر و این
آیت یکی از دلایل نبوة و اعجاز قرآنست و فاروق اعظم رض فرماید که چون این آیت فرود
آمد حضرت رسول ص فرمود که ابرا نمی دانم چیست تا گاه در روز بدر دیدیم که آن
حضرت صلعم زره می پوشید و می گفت سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ دانستم که معنی آیت چه بوده
است و بهمین قتل و اسر و هزیمت بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز
قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشان است وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت
أَدْهَىٰ سخت تر و باهول تر بود وَأَمَرُّ و تلختر و ناخوشتر از عذاب دنیا
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا
وَسُعُرٍ و در عنا و مشقت و آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی
که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی
ایشان را بر روی می کشند و بدوزخ می افکنند و می گویند که ذُوقُوا بچشید مَسَّ
سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی
که هر چیزی را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم
مکتوبست در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم
از صفت تغییر و سمت تبدیل دور است شعر سر بر خط لوح ازلی دار و خوش
که هر چه قلم رفت قلم در نکشد وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما چیزی را که

تکوین او خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمهٔ واحده که آن کن است یا نیست امر با قیام
قیامت مگر یک فعله كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و
سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی
که ما هلاک کرده ایم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما کافران را در زمان گذشته
چنانچه درین سوره شنیده اید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ کس از حال ایشان عبرت
بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوب
است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را بر کتب باعتبار آنکه اصل
هر کتابها است یا همه افعال ایشان نوشته است در نامها ایشان که بدست
حفظ است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و بزرگی که از اقوال اولین و آخرین
صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بدان پاداش
نخواهد یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ
در بوستانها آیند روز قیامت وَنَهَرٍ و جویهای آبها یعنی بوستانها مشتمل
بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و گشادگی یعنی اهل تقوی در بهشت اند
در وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و در کرم متقیان
باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مقام پسندیده که در رو نه لغو باشد و نه تأثیم از حضرت
امام جعفر صادق رض منقول است که حق سبحانه و تعالی آن مکان را بصدق وصف
کرده پس ننشینند در وی که اهل صدق سلمی رض فرموده که آن مکانیست
که حق سبحانه و تعالی راست گردانید با آن وعده که با اولیا کرده و دوستان
در آن مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر همه
چیز صاحب بحر الحقائق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است
که در مرتبه عبد متحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رتبهٔ تقریب
و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت
و حضرت پیغمبر صلعم امروز درین سرا مخصوص بان بوده که ابیت عند ربی
و چون رتبهٔ که فردا خواص بان نازند امروز پایهٔ ادنی وی بوده پس از مرتبه
اعلای فردای او که نشان تواند داد شعر ای محرم سر لایزالی ٭ مرآت جمال
ذی الجلالی ٭ مهمان ابیت عند ربی ٭ صاحب لاینام قلبی ٭ از قرب حضرت
الهی ٭ هستی بمثابه که خواهی ٭ قربی که عبادتش نسنجد ٭ در حوصلهٔ خرد
نگنجد ٭ گم گشته بود عبادت آنجا ٭ بلکه نرسد اشارت آنجا سورة
الرحمن بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت رسالت صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمان را نمی شناسیم
این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعن میزدند که فلان و فلان قرآن محمد را



می آموزند این سوره آمد که الرَّحْمَنُ خداوند بخشایش بسیار که رحمت همه چیز را
فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخت قرآن مر حبیب خود را بنه جبر و سداد
یعنی آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ
بیافرید خدای تعالی جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت آدم را روشن کرد
ما فی الضمیر خلق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود
آورد حضرت محمد را صلعم و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه
مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین ازین معنی الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه
میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده
سیر ایشان را در بروج و منازل بدان فصول و اوقات شناخته می شود
وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و از ساق نباشد وَالشَّجَرُ و گیاهی که او را
ساق باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ فرمان می برند خدای را
بطوع و طبع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه
ایشان است و گفته اند ما را بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان
کما قال ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشته رحمان
آسمان را ببالای زمین بر پانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید یا منزل
گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیة ایجاد آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه
از حد در نگذرند فِي الْمِيزَانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز
مکنید و براستی معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید
میزان را یعنی کم مپیمایید این همه تاکید اهل ترازو جهت آنست که بوقت وضع
میزان قیامت شرمنده نشوند شعر هر چه و هر چه که با ذوی تو ٭ کم کند
از کود ترازوی تو ٭ هست یکایک همه بر جای خویش ٭ روز جزا جمله بیارند
پیش ٭ باز نمایند نهانجست را ٭ کم دهی و بیش ستانی ترا وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا
و زمین بگسترد یا بنهاد و سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بر و قرار گیرند فِيهَا
در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه هاست وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ
خداوند غلاف یعنی او عین خرما جهت خرما تا مادام که منشق نشده در غلاف
باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل است و مشابهت که با انسان
دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است
ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه آن چیز است که از آن قوت
میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهی است که از دانه جدا می
شود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحان است یعنی سپرغم که بوی می کنند مراد

آن است که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار
که مذکور شد تکذیب می کنید و انکار می نمایید که از وی نیست سی و یکجا درین
سورهٔ بزرگوار این کلمات بحق تکرار یافته بجهة آنکه این سوره مشتمل است
بر ذکر نعم حضرت الهی جل جلاله پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ تکرار و ایراد
فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای
دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم از جابر رضی نقل
کرده که حضرت پیغمبر صلعم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا
چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب من
و هیچ بار نخوانده ام که فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من
نعمك ربنا نكذب فلك الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای ترا ای پروردگار ما تکذیب
نمی کنیم پس ترا است ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر همه
انس است مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست
بروی زند آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ
از زبانهٔ صافی مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج آن آتش است که زبانهٔ سرخ و سبز
دارد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از آن بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر
ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل
گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو
عنصر آب و خاک و چون آب و خاک بهم شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش
مختلط گردد آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل بالقای آبست در رحم تناسل
در جن بالقای هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم شصت هزار
سال بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمتها از نعمتهای پروردگار خود
که شما را از گل و مارج آفریده و دولت حیات ارزانی فرموده انکار می کنید رَبُّ
الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است یک مشرق تابستانی مر آفتاب و یک
مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را
و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث
آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت و غروبش
سبب آرایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام ازین نعمتهای
پروردگار خود وجود و رزین منکر آن شوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را
یکی خوش و شیرین و یکی تلخ و شور يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس
و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ



مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن
لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمی جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک
باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است
غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کرد نفع بر طرف شود و منافع بسیار بدین
دو بحر متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل
بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکار می کنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا
اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید خرد
و آن جوهریست که زنان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید باشد و این
ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ
تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سال متلاقی
شوند و ابر حاجزیست که منع می کند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین
را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف
در می آید و از آن لآلی منعقد می گردد و امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف
و رجاست یا قبض و بسط و برزخ قدرت حق است و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف
وافیه صاحب کشف الاسرار شرح می کند که بحر خوف و رجا عامهٔ مسلمانان راست
و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از آن جواهر
فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا راست و صدیقان را که از آن گوهر فنا روی
نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید شعر در قعر بحر فنا گوهر بقا یابی ع وگرنه
غوطه خوری این گهر کجا یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدا راست رانده کشتیهای
بر رونده و حفص بفتح شین خوانده یعنی برفتن آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ
مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن
در دریا جهة انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع
تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین
نعمتهای آفریدگار خود تُكَذِّبَانِ منکر می شوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین
است از ذی الروح فَانٍ هلاک اند یعنی سر انجام کار فانی وَيَبْقَىٰ و باقی ماند
وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ
و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر که را مستحق آن باشد فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما خبر داد از فنا تا شما آماده شوند
و کار بسازند مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او
اعتماد ننمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید يَسْأَلُهُ می خواهند از وی یعنی
می طلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است حاجتها

خود را چه بود محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي
شَأْنٍ او در ساختن و پرداختن کار بنده است داعی را دعا اجابت کند و سائل را
عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان کرداند و بیچاره را
صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ
انکار می کنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای تعالی دو روز است
یک روز مدت دنیا و شان او درین روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و احیا و امانت و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب
است و عتاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن است
و در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است جل جلاله که در هر آنی بحسب تجلی او و مانا
و تجلیات را نهایت نیست کل یوم هو فی شان چه شان است بر وی هر زمان
جلوه دیگر شود از پرده عیان جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست یعنی
اوصاف کمال تو نهادر پایان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که ما حساب کنیم
شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه بر مجازات است که نه فراغی که بعد از شغل
باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید
باش تا با تو بپردازم و حال آنکه گویند هیچ کار نمی کند مراد تخویف سامع
است اینجا نیز از روی وعید می گوید قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ
ای گروه بزرگ یعنی انس و جن بتکلیف گران بارند یا بار گناه کاران درمانده
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما تهدید است
بجهة تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا از کرم بجد و امید
وار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه
پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید
مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای
من یا از تعلق من فَانْفُذُوا پس بیرون روید و قرار نمایید لَا تَنْفُذُونَ
بیرون نمی توانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط و غلبه شما را این قوت
نیست بلکه هر جا روید ملک من ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته
اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند
که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید اما
نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست و ازان فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام این نعمتهای آفریدگار خود که اخبار کرد که شما عاجزید
در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مدد کار نیست



و روی توجه بدرگاه او آرید تُكَذِّبَانِ تکذیب می ورزید يُرْسَلُ فرستاده
شود عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی و مشرک شُوَاظٌ زبانه خالص مِنْ نَارٍ از
آتش وَنُحَاسٌ و دود سیاه یکنوبت زبانه آتش فرستد دیگر کرت دود و گویند
نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس
نصرت نتوانند کرد دیگری بکرا و منع نتوانند عذاب را از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید
از نافرمانی و بپرستش وی نمایید تُكَذِّبَانِ و تکذیب مینمایید فَإِذَا
انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ پس گردد
وَرْدَةً سرخ یعنی برنگ گل كَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت
که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار خود
که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوی پناه
جویید تُكَذِّبَانِ تکذیب می کنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ
پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان
سوال استعلام نکنند که چه کار کرده اید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه
کافران بعلامت شناسند حاجت سوال نیست تا بوقت خروج از قبور از ایشان
پرسند و آنجا حق سبحانه و تعالی فرموده که لنسألنهم اجمعین در موقف حساب
خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که از اهوال محشر شما را خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید تکذیب
نجات بیم آنست تُكَذِّبَانِ تکذیب می دارید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند
کافران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم
و اندوه در بشره ایشان فَيُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهای پیشانی
یکبار وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یکبار یعنی بعضی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ
کشند و بعضی پایهای ایشان سرنگون افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از
نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و بدوزخ افکندن کفار تا از کفر
بپرهیزید تُكَذِّبَانِ انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان را بدوزخ ملائکه
گویند هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخ است که از روی عناد يُكَذِّبُ تکذیب
میکردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بآن مشرکان و باور نداشتند يَطُوفُونَ طواف می
کنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب گرم آنٍ گرمی
بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان
چنین آب اندازند که پوستها ایشان از هم بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم
باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را

از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیزید و بایمان متصف شده از آن نجات یابید تکذبان
تکذیب می‌نمایید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه در ایستادن پیش
خدای تعالی جنتان دو بهشت است یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک
معصیت کند او را دو بهشت دهند جنة عدن و جنة نعیم و گویند خایف انس را بود
و یکی خایف جن را در موضع او رده کرد و باغ دهد ایشان را در بهشت که هر یکی از ایشان
صد ساله راه طول و عرض داشته باشند و سراهای خوش و حوران دارد لکن محمد حکیم فر
موده که بهشتی از برای خوف الهی است و دیگر برای ترک مناهی یکی برای خایفان است
و دیگری برای خدم و متعلقان فبای آلاء ربکما پس کدام ازین نعمتهای پروردگار
شما که بهشتیان را می‌دهد برای اداء طاعة و ترک معصیة تکذبان تکذیب می
کنید ذواتا افنان دوستانند خداوندان شاخها یعنی که در آن درختان بسیار
باشد هر یکی مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که بهشتها را مشتمل بر اشجار و اثمار بر بنده عطا می‌فرماید تکذبان انکار می‌کنید فیهما
درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان می‌روند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی
منازل یا در اسافل آن یکی تسنیم یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی
از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس کدام نعمتهای آفریدگار خویش که چنان چشمها
برای راحت و لذت شما روان می‌کند تکذبان جحود می‌ورزید فیهما درین
دو جنت من کل از هر میوه فاکهة زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشید
در دنیا و یکی غریب که کس ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه که بر بنده عطا می‌فرماید تکذبان
منکر می‌شوید متکئین ترسندگان در بهشتها تکیه کنندگان باشند
علی فرش بطائنها بر فرشها که آستر آن من استبرق از دیبای محکم باشد
از بزرگی پرسیدند بطائن که این دیباست ظهائر از چه باشد جواب داد که از
نور دیگری گفته ظهائر آن داخل است در این آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
وجنا الجنتین و میوه‌ای درختان در بهشت دان نزدیک است که دست
قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته‌اند که کسانی که تکیه دارند و میوه آرزو
کنند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهان وی در آید
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را بر تختها و فرشهای
پادشاهانه نشاند و میوهای لطیف و لذیذ دهد تکذبان انکار کنید فیهن
در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران
فروخوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشد ایشان را
انس ادمیان قبلهم پیش از ذوج در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی



یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر اند جن نیز در ایشان از تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای آفریدگار که حوران بدین لطافت بر بندگان ارزانی داشت تکذبان
تکذیب می‌کنید و باور نمی‌دارید کانهن گوییا که این حوران الیاقوت یاقوتند
در سرخی و حسن والمرجان و مرجانند در سفیدی و روشنی فبای آلاء ربکما
تکذبان پس کدام یکی ازین نعمتهای آفریدگار خود که حوران بدین زینت و بها ارزانی
داشته تکذبان تکذیب می‌کنید و باور نمی‌دارید هل جزاء الاحسان آیا جزای
نیکویی کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزای آنکه گوید
لا اله الا الله محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی
نیکی است پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیاده
و نفوس را بفرح و توبه را بقبول و دعا را باجابة و سؤال بعطا و استغفار را بغفران
و خوف دنیا را با من آخرت در بحر الحقایق آورده که جزای فنا فی الله بقا بالله شعر
هر که در راه محبت شد فنا ۞ یافت از بحر لقا در بقا ۞ هر که از شجر شوقش
سر برید ۞ میوهٔ شوق از درخت وصل چید ۞ فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزاء مقرر فرمود تکذبان
تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید ومن دونهما و بجز این دو بستان که مذکور شد
یا فروتر از ایشان جنتان دو بستان دیگر است و گفته‌اند دو بستان اول
از زر است برای سابقان و این دو بستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که این بهشتیان را مزدهی (?)
کند تکذبان منکر می‌شوید مدهامتان دو بهشت سبز از بسیاری
سبزی بسیاهی رسیده فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما
که چنین بوستانهای سبز عطا می‌کند و سبزی موجب روشنی چشم است
تکذبان انکار می‌کنید فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه
باشد نضاختان جوشنده با آب یعنی هر چند از و بر دارند دیگر جوشد فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه آب بسیار
آب بشما می‌دهد تکذبان تکذیب می‌کنید فیهما فاکهة فاکهة درین دو
بهشت میوه بسیار بود ونخل و خرمابنان ورمان و انارها را نار تخصیص خرما
و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و انار میوه است و دوا
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین میوها به بندگان
ارزانی می‌دارد تکذبان انکار می‌کنید فیهن درین چهار جنت خیرات
حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق داشته فبای

آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدکار خویش که شما را جوان دهد از
یکدیگر نیکوتر تکذبان تکذیب می‌کنید حور مقصورات فی الخیام حوران پنهان شده
در خیمها که از در مجوف است وگفته‌اند مراد خانهاست یعنی تخصیص کرده‌اند بحجلات
وحجله خانه بود برای داماد وعروس فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدکار
خود که چنین ازواج طیبه بر بهشتیان می‌دهد تکذبان منکر می‌گردید لم
یطمثهن نسوده است مر ایشان را انس هیچ آدمی قبلهم پیش از شوهران
ایشان که بدیشان نامزد شده‌اند ولا جان و نه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده
بلکه هم بکر‌اند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدکار خویش که ازواج ابکار
نامزد اهل ایمان می‌کند تکذبان انکار می‌کنید متکئین اصحاب یمین
تکیه زدگان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشها سبز وعبقری حسان
وبساطهای قیمتی در غایت نیکویی فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدکار
خویش واین کرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب می‌کنید تبارک اسم ربک
بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر وی توان دانست که بزرگی
ذات او در چه مرتبه خواهد بود واز نیست که هیچ کس از عظمت ذات او نشان
ندارد ونمی‌تواند داد سعر بر لب بحر چنین وامانده‌اند ه خشک لب هم
مبتدی هم منتهی ه ذی الجلال والاکرام در ترجمه کشف معنی این اسم
بر وجه اذ کرده که خداوندی که از صفات آنچه مستلزم ذات بلا مثال اوست اثبات
است وآنچه سلب آن مقتضی عزت وکبریاست جناب مقدس او از آن منزه است
واکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهر است واکرام عبادات از اوصاف
لطفیه پس نام ذی الجلال والاکرام مؤید این قول است سورة الواقعة
بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع
شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها نیست واقع شدن آمدن او را کاذبة
دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغ موجود نیست بلکه هر که از و خبر می‌دهد صادق
است وآن روز خافضة فرو برنده است قومی را با سفل سافلین از روی عدل
رافعة برآرنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا واهل شقاق
ونفاق است ورافع اولیا که ارباب اخلاص و وفاق یا فرو می‌دارد آنها که در دنیا
مرتفع داشتند وبر می‌دارد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن
روزی چون جنبانیده می‌شود زمین رجا جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که بود
منهدم گردد وبست الجبال ورانده شود کوهها بسا رانده یا شکسته پاره پاره
پاره گردد فکانت پس باشد هباء غباری که دیده می‌شود با شعاع آفتاب
وقتی که از روزن در افتد منبثا پراکنده ومنتشر گشته وکنتم وباشید



شما ای مکلفان در آن وقت ازواجا ثلاثة اصناف سه گانه یعنی گروهی
باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحاب
المیمنة چه‌اند اصحاب دست راست تعظیم می‌کند ایشان را چنانچه گویی فلان
قوم بزرگانند وچه بزرگان وگویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست وآنها
یمین آنانند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ع ایشان بر راست وی بوده
اند نامه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند وآن
بر یمین عرش عظیم است وگفته‌اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون
ومبارک قوم‌اند واصحاب المشأمة واصحاب دست چپ ما اصحاب المشأمة
چه‌اند یاران دست چپ وایشان بوقت اخراج در کال شمال آدم ع بوده‌اند یا نا
مهای عمل بدست چپ ایشان دهند یا بدوزخشان برند ودوزخ بر چپ
عرش است وگفته‌اند مشأمه را از شأم گرفته‌اند وایشان شوم ونا مبارک‌اند
والسابقون وپیش گرفتگان بهمه قوم پایش روان بر بهشت السابقون
پیش گرفتگان‌اند با ایمان چون مؤمنان فرعون وحبیب نجار ع وحضرت شاه
اولیا یعنی علی مرتضی رض وصدیق رض یا آنکه بدو قبله نماز گذارده باشد با حضرت
پیغمبر صلعم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اولئک
المقربون آن گروه‌اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت وکرامت فی جنات
النعیم در بوستانها آن مشتمل بر انواع نعمت ثلة من الاولین گروهی از پیشینیان
یعنی امم انبیاء گذشته وقلیل من الآخرین واندکی از پسینان یعنی امت حضرت
محمد صلعم مضمون سخن آنست که اندکی از سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این
امت‌اند ودر تبیان آورده که مراد جماعتی‌اند که انبیا را معاینه دیدند وبمجد امت
ایشان رسیده بایشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت پیغمبر ما
صلعم از همه امم بیش خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن
خبر میدهد ودر حدیث بریده رض مذکور است که اهل بهشت یکصد وبیست
صف باشند هشتاد از این امت ودیگر از سایر امم واین سابقات از اولین
وآخرین در بهشت باشند علی سرر بر تختها موضونة بافته بزر ومشبک
بدر و یاقوت وزمرد متکئین کودکان مخلدون جاوید مانندگان بر هیأت
کودکی چه خدمت کودکان زیباتر است از خدمت کبار وگویند اطفال کافران بگوشوارهای
زرین واین کودکان را حق سبحانه وتعالی بمحض فضل وکرم خود آفریده باشد برای
خدمت بهشتیان واز حضرت کنز العرفان سلمان رض منقول است که ایشان
طواف می‌کنند باکواب بکوزها واباریق وابریقها وکأس من معین
وجامها از شراب که روانست در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال ٧

متکئین علیها متقابلین ... یطوف علیهم ولدان

يُصَدَّعُونَ دردسر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد
وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر برایشان
می‌گردند میوه‌ها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ
و دیگر گوشت مرغ که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی
بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر سابقان درخت
طواف می‌نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان
در صفا و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف
که غبار بر و نشسته باشد و دست اغیار بد و نرسیده جَزَاءً پاداش می
دهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل می
کردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده
باباطل و زیاد و سوگندان بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب
گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن بشنوند سخنی کرا رگفاست
سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر سلام کنند
وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب
دست راست یعنی چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر
درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار سدر دیگر یعنی او را ده بودند که مسلمانان نظر بوج
افکنده بودند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر و گفتند چه
بودی اگر ما را مثل این درختان بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد
بیخار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز باشد میوه‌های آن بر هم چیده یعنی از
اسفل تا اعلاء و درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ سایه کشیده یعنی
پیوسته هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ
و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می‌ریزد بر بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ
كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی از جنت عدن
فرو می‌ریزد بر بوستانهای دیگر میوه دنیا که در فصلی و در فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ
و نه منع کرده شده یعنی از خوردنش به هیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا که بی بها
بدست نیاید وَفُرُشٍ و گسترده‌ها مَرْفُوعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع
القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند بر نشانده
إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ایشان را بی سبب ولادت زنان
دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلق دیگر مراد آنست
که پیره زنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم ایشان را
أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه ازواج نزد ایشان آیند ایشان را



بکر یابند عُرُبًا دوستداران و عاشقان شوهران خویش باشند یا با غنج
و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین
سن و در تبیان آورده که جمله را بر بهشت ارند بدین سن سازند و بشوهران
دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نه داشته باشد در دنیا
بر بعضی از اهل بهشت دهند و آن شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل
بهشت نبوده چون امراة فرعون او دیگری از بهشتیان دهند و اگر زوج او
بهشتی بود باز بد و ارزانی دارند و از زیاده از یک شوهر داشته باشد
و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این انشا کنیم لِأَصْحَابِ
الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا که سائلی می پرسد که کیانند
اصحاب یمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ گروهی اند از پسینان در اسباب نزول آمده که چون
آیه قلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله صلعم
ما با تو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما اهل النجاة بیا مد مگر اندکی این آیه
که وثلة من الآخرین حضرت صلعم آیه بر وی خواند و عمر رض فرمود که رضینا من ربنا
و حضرت پیغمبر ع فرمود که آدم ع تا من یک ثلة است و از من تا قیامت ثله و در ١٧ ازم
حدیث آمده که ارجوا ان تکونوا نصف الجنة و عن قریب گذشت که اهل
بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امة من خواهد بود و از اینجا
معلوم میشود که هیچ کس از امت که متابعت آنحضرت صلعم کرده باشد در دوزخ
جاوید نخواهد بود سو نماند بزندان دوزخ اسیر ه کسی را که باشد چنین
دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب
دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدار و در آن روز باشند فِي سَمُومٍ در آتش
سوزان وَحَمِيمٍ یا در بادی گرم که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان
اثر کند پناه جویند بر حمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب می طلبند و چون
در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن
سایه خبر می دهد وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم
کوهی است آتش گرد و دوزخیان پناه بدان می برند لَا بَارِدٍ خنک نیست
مانند سایه‌های دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این
عذابها بچه جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ
ذَلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم
ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار می
نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرکست یعنی اقامه می کردند یا سوگند

دروغ می‌خوردند که حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که می‌گفتند
أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وگردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانها
های بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیختگانیم از قبر و زنده
شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است و انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا
مادر و پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد صلعم در جواب
ایشان إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبای شما و غیر ایشان وَالْآخِرِينَ
و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ
يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی مقرر شده از روز معلوم که قیامت است با هم مجموع‌اند
در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است مر خدا را اجل شانه ثُمَّ إِنَّكُمْ
پس بدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب
کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان است می‌گوید که
شما فردا لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ
که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ
پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ
عَلَيْهِ پس آشامندگان برای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که
عذاب جوع بر دوزخیان بگمارند تا شکمها را از زقوم پر سازند پس تشنگی
بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند
فَشَارِبُونَ پس آشامندگان از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن
شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل آب زمین ریگستان که هر چند
آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان چنانچه حمیم آشامند تشنگی
ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشان
است يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچنین ما حضری که برای مهمانان
آرند و بعد از این درد و رنج انواع ماکل و مشرب خواهد بود ایشان را که شرح
شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا
و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی‌دارید آفرینش
خود را در ثانیها چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابتدا توانا است بر اعاده
نیز قادر است أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آبی که در رحم زن
أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما آفرینید کودکان را از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما ایم آفریدگاران
و شما مقرید بانکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزند می
طلبید متولد نمی‌شود بلکه بر وفق مشیت من می‌آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش
شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را مقرر ساختیم زمان موت



هر کس را وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی
نتواند گرفت و از موت که مقرر شده نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر کردیم عَلَىٰ
أَنْ نُبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانی که مانند شما اند یعنی شما را
بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ
در صورتی که نمی‌دانید شما امروز یعنی کافران را بزشت‌ترین صورتی و مؤمنان را در
بهترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته‌اید النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین
که بودید و علقه شدید تا آخر و بدان اقرار هم دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد
نمی‌کنید توانائی حق را بر نشأه اخری چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نتواند بود شعر
آنکه ما را از خلوت نابود ٭ می‌کشد تا جلوه گاه وجود ٭ بار دیگر که از سموم هلاک
روی پوشیم زیر پرده خاک ٭ هم تواند بامر کن فیکون ٭ کارد از گوشه لحد بیرون
أَفَرَأَيْتُمْ اخبار نمائید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت می‌کنید و تخم که در زمین می
افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما می‌رویانید آن تخم أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویا
ننده ایم حرث فعل عبد است و زرع خدای تعالی و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت
ولیکن بگوید که حرثت چه شق ارض و القای بذر در وا از بنده است و رویانیدن
از حضرت حق سبحانه و تعالی لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آینه گردانیم
آن چیز را که کشته اند حُطَامًا گیاهی در هم شکسته شده پیش از رسیدن یا گیاهی
بی دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز باشید از آن قصه و بلیه که شگفت نمائید
یا بر آفت آن اندوهناک شوید از سعی و جهد خود پشیمان گردید و می‌گویید
إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خوانده بطریق خبر یعنی بدرستی
که ما غرامت یافتگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهرگانیم از روزی
أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبی که شما می‌آشامید برای
تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو
فرستاده‌اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستاده
ایم آبی شیرین و لطیف لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم جَعَلْنَاهُ گردانیم آب را أُجَاجًا
تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمی‌گوئید
خدا را برین نعمت أَفَرَأَيْتُمُ اخبار کنید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ از آتشی که بیرون
می‌آید أَأَنْتُمْ آیا شما أَنْشَأْتُمْ بیافریده اید شَجَرَتَهَا درخت آتش را که
آن مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی
از شجره مرخ و شاخی از درخت عفار بر هم می‌سایند حق سبحانه و تعالی از میان دو شاخ
تر که آب از آن می‌چکد آتش بیرون آرد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما گردانیدیم آتش را
تَذْكِرَةً یادکردی که چون ببینند آتش دوزخ یاد کنند یا آن را تبصره ساختیم

تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود
مائیت درو که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن وجود
انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن **وَمَتَاعًا** و ما ساختیم آتش برخورداری و بعضی
سبب نفع گرفتن **لِلْمُقْوِينَ** مسافران و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین
چنانکه سرابیل تقیکم الحر **فَسَبِّحْ** پس تسبیح گوی **بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**
بنام پروردگار بزرگ تو او را بپاکی یاد کن **فَلَا أُقْسِمُ** پس سوگند یاد می کنم
**بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ** بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط
آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص بجهت آنست که غروب دلیل زوال است
و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع
کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان
است که تشبیه اند بنجوم کما قال صلعم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمان
است کما فی قوله تعم والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین
شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر صلعم بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد
رح فرموده که مراد بنجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس حضرت پیغمبر صلعم هر چند
مظهر او یکی بود اما نجوم قرآن بسیار هر نجمی را موقعی و قراة امام حمزه و امام کسایی
که موقع خوانده اند موید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل
به الروح الامین علی قلبک ثابت شده **وَإِنَّهُ** و بدرستی که آنچه خدای تعم بدان
سوگند خورد **لَقَسَمٌ** سوگندیست **لَوْ تَعْلَمُونَ** اگر دانید **عَظِيمٌ** بزرگ
و معنی جواب چیست **إِنَّهُ** بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلعم بر شما می خواند
**لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ** هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع که مشتمل است
بر اصول علوی که در باب مصالح و معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد
خدای تعم و ملائکه و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم و معزز اند و این قرآن نوشته آ
**فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ** در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای تعم
یعنی در لوح محفوظ **لَا يَمَسُّهُ** نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست
**إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورت اوصاف
رد یه کلبی رح گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد
مصحف است یعنی مس نکنند مصحف مجید را مگر پاک از احداث ظاهره این نفی است
و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهاء امام شافعی رح
محدث و جنب و حایض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند جنب
و محدث را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم نشاید جنب
را و حایض و نفسا را مس مصحف مگر بغلاف منفصل از وی در انوار مذکور است



که جنب و حایض را بقول ابو یوسف جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح نزدیک زمین
بود نه بر کنار و نزد محمد بر هیچ روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراة کرده اند و از
ابن عمر منقول است که گرد و ستر بنزد من آنست که قرآن نخوانند مگر کسی که طاهر باشد
محمد بن فضل فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحد از
کسی قرآن نخوانند و ابن عباس رض نهی می کرد از انکه یهود و نصاری را تمکین دهند
از قراءت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد
قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنان اند یا عمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند
مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر
و تاویل آن ندانند الا آنها که سر ایشان باشد و حضرت جنید قدس فرموده که پاکی
سر بنفی ما سوی الله است حکیم سنایی فرموده **شعر** جمال حضرت قرآن نقاب آنگه
بر اندازد ٭ که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ٭ و در بحر الحقایق فرموده
که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت بمقام
شهود حق در مرائی خلق و این معنی میسر نشود جز بفناء مشاهد و شهود در مشهود
**شعر** چون تجلی کرد اوصاف قدیم ٭ پس بسوزد وصف حادث را کلیم **تَنْزِيلٌ**
قرآن فرو فرستاده شده است **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از پروردگار عالمیان
**أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ** آیا بدین سخن که قرآنست **أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ** شما ای اهل مکه نا
گرویدگانید یا مداهنه کنندگان **وَتَجْعَلُونَ** و می سازید **رِزْقَكُمْ** روزی
یعنی بهره خود را از قرآن **أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ** آنکه تکذیب کنید مر وی را **فَلَوْلَا**
پس چرا **إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ** چون برسد روح بچنبر گلو در وقت مرگ **وَأَنْتُمْ**
**حِينَئِذٍ** و شما آن هنگام **تَنْظُرُونَ** می نگرید بمیت **وَنَحْنُ أَقْرَبُ** و نزدیکتریم
**إِلَيْهِ** بدان محتضر **مِنْكُمْ** از شما **وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ** و لیکن شما می نه
بینید و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و روح نیست **فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ**
پس چرا اگر هستید شما **غَيْرَ مَدِينِينَ** غیر جزا داده شدگان در قیامت **تَرْ**
**جِعُونَهَا** باز گردانید روح را بجسد **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید
راست گویان ملخص آیه آن است که اگر شما در انکار حشر و جزا راستید می گویید
پس چرا باز نمی گردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ**
پس اگر باشد متوفی از نزدیک کرده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان
بود **فَرَوْحٌ** پس مرورا ست راحت یا رحمت یا آسانی یا طلوع نعیم یا مغفرت یا فرح
و این در قبر ها بود یا در قیامت **وَرَيْحَانٌ** و روزی حلال یا بوی خوش یا تحیت
ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد **وَجَنَّةُ نَعِيمٍ** و دیگر او راست
بوستان پر نعمت **وَأَمَّا إِنْ كَانَ** و اگر باشد آن وفات کرده **مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ**

از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ پس سلامت است ترا ای کسی که هستی لَكَ مِنْ
أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست واشهر آنست که سلام بر تو ای محمد صلعم از اصحاب
یمین که برادران تواند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند
از همه آفتها وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اگر باشد مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان
مر خدای تعالی و رسول را صلعم الضَّالِّينَ گمراهان طریق حق فَنُزُلٌ پس مرورا است
پیش کش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم در دوزخ یا عذاب آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ
جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که
آنچه گفته شد در ایشان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق یقین
است و درست و بیگمان فَسَبِّحْ پس تسبیح کن و در نام مجسته و نام او
از آنچه لایق عظمت و کبریا نباشد یا نماز کن بذکر پروردگار خود فتوی آنست که
بگوی که سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت پیغمبر صلعم
فرمود که اجعلوها فی رکوعکم والله اعلم بالصواب سورة الحديد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ نماز گذارد و پرستش
کرد مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین
است از مومنان که تسبیح کرد مر خدای را و به پاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست
از ملک و ستاره و مهر و ماه وجز آن و هر که در زمین است از حیوان و جماد و نبات
وغیر آن پس تسبیح گوید و ظلال بعضی تسبیح بود کما قال تعالی و ظلالهم بالغدو والآ
صال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است در هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهمه
فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مرورا است پادشاهی آسمان و زمین که موجود
اوست و متصرف در آن يُحْيِي زنده میگرداند وَيُمِيتُ و میمیراند
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماته و احیا قَدِيرٌ تواناست
هُوَ الْأَوَّلُ پیش هست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است
که اول است او را ابتدائی نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای موجودات یعنی باقی
ابدیست که آخر او را نهایت نیست شعر اول و اولیها ابتدا ۵ آخر و آخرها
انتها ۵ بو شنود آنچه ابتدا است و نیست ۵ باشد و این نیز نباشد که هست
وَالظَّاهِرُ و آشکارا وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات
او که نعقل مر عاقل اقوال مفسران و تذکران و محققان درین آیه از حدود
هفتاد تجاوز است و شیخ علام در جواهر التفسیر بیست وبیست بافته این بعد قول
اختصار می رود صاحب کشف الاسرار درج فرموده که زبان حجت از روی اشارت
میگوید ای آدمی خلق عالم در تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار اند
چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد



سیم زمرهٔ که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان
با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین می فرماید که اعتماد بر اینها
مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم
بار کشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم باطن
منم سرا پر حقایق در سینهٔ تو ودیعت نهادم اول و آخر توی گشت حدوث
قدم شعر ظاهر و باطن تو بی چیست وجود و علم ۵ اول بحا انتقال آخر بی ارتحال
ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و که در بحر الحقایق آورده که اول است در عین
آخریت و آخر است در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت
و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قده پرسیدند که خدا را
بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند و فرمود که متصور
نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد در آن واحد شعر
اولی و هم در اول آخری ۵ باطنی و هم در آن دم ظاهری ۵ تو محیطی با همه
اند صفات ۵ از همه پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه چیزها
عَلِيمٌ داناست و اول و آخر نزد علم او مساویست هُوَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و او آنست که بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند آنها را چیزی
پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای
امور متعلقه بدو بر وفق ارادت يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْأَرْضِ
در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا
و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخها از دوا
در دینی و بعضی کنوز و قیام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون اعمال و دعوات ملائکه که عملهای بندگان
می نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای تعالی با شماست بعلم و قدرت أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
هر جا باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این
معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوقیان بکشف دریابند شعر این معیت
می نگنجد در بیان ۵ نی زمانی دارد خبر نی ز مکان ۵ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای
بآنچه می کنید بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مرورا است حکم گذاری و فرمان روایی در آسمانها و زمین تکرار
این کلام جهت آنست که تعلق یابد داده و ثانی با علاوه چنانچه میفرماید ۵
وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تعالی تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردیده شود عواقب کارها
يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در

افزاید ویولج النهار ودر آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز شب
زیاده کند باختلاف فصول وهو علیم واو داناست بذات الصدور بآنچه
در دلها پوشیده است آمنوا بگروید ای کافران بالله بخدای تعالی واو را یگانه
دانید ورسوله وبفرستاده او که حضرت محمد است صلعم وتصدیق وی نمایید
وانفقوا وبدهید مما جعلکم از مالهایی که گردانیده است خدای شما را
مستخلفین خلفاء گذشتگان بتصرف فیه در آن یعنی در آن مالها که در
دست دیگران بود وبعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید
فالذین آمنوا پس آنانکه بگرویدند بخدا ورسول صلعم منکم از شما و
انفقوا ونفقه کردند مال خود را بزکوة وجهاد وسایر خیرات لهم مر
ایشان راست اجر کبیر مزدی بزرگ وثوابی عظیم که جنة ونعیم است وما
لکم لا تؤمنون وچیست شما را که نمی گروید بالله بخدای تعالی وبوحدانیت او
معترف نمی شوید والرسول وحال آنکه پیغمبر صلعم که فرستاده اوست یدعوکم
می خواند شما را بحجت وبرهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار
خویش وقد اخذ وبدرستی که فرا گرفت خدای تعالی میثاقکم پیمان شما را که
در روز الست باقرار بربوبیت ونفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین
باور دارندگان آن میثاق را هو الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستاد
علی عبده بر بنده خود که محمد است صلعم آیات بینات نشانهای روشن
یعنی قرآن با معجزه هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد خدای تعالی شما را با پیغمبر صلعم
بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل
بعلم از ضلالت بهدایت واز مخالفت بموافقت ودر فتوحات آورده که از ظلمت
حجاب بنور تجلی وان الله وبدرستی که خدای تعالی بکم بشما لرؤف
مهربانست که قرآن می فرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت
می فرماید وما لکم وچیست شما را وچه فایده می بینید الا تنفقوا
در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای تعالی ولله وحال
آنکه مر خدا راست میراث السموات والارض میراث آسمانها وزمین یعنی هر چه
در آسمان وزمین است بعد از فناء اهالی آن بوی باز خواهد گشت وامروز
نیز مر او راست ولیکن خلق در آن تصرف می کنند وبآخر دست تصرف دیگران
کوتاه شده بحق سبحانه وتعالی باز گردد درین کلام ترغیب است بنفقه کردن
چون دانستید که این اموال در دست شما نخواهد ماند باری فرمان خدای تعالی
نگاه دارید وبرای خود ازان ذخیره آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست
منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من

قبل



قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ ونوا اند وقاتل وکارزار کند
با دشمنان خدا ورسول صلعم با کسی که انفاق نماید وداعیه قتال دارد بعد از
ج فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود وچندان بانفاق ومقاتله احتیاج
نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان ومقاتلان قبل الفتح اعظم
بزرگترند درجة از روی درجه ومرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه
کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا وکارزار نمایند وکلا وهر دو را
که نفقه وقتال می نمایند پیش از فتح وپس از آن وعد الله الحسنی وعده کرده
است خدای تعالی بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله وخدای تعالی
بما تعملون بآنچه می کنید از نفقه وقتال باخلاص یا ریا خبیر داناست
اکثر مفسران بر آنند که آن آیت در شان ابابکر صدیق است که اول کسی که ایمان
آورد ونفقه داد وبا کفار مخاصمت نمود ابو بود واشارت بدین معنی شعر
در صفت وی گفته اند ٭ صاحب قدم مقام تجرید ٭ سر دفتر جمله اهل
توحید ٭ در جمع مقربان سابق ٭ حقا که چو او نبود لایق ٭ من ذا الذی
کیست آنکسی که او یقرض الله قرضا حسنا وام دهد خدا را یعنی نفقه کند مال
خود را بامید عوض وام دادنی نیکو یعنی بطیب نفس واخلاص فیضاعفه
تا زیاده گرداند خدای تعالی آن قرض او را له وبرای او یعنی اجر او را مضاعف
سازد وله ومر او را بود اجر کریم مزدی گرامی که بهشت است یوم
تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده والمؤمنات وزنان
مؤمنه را بر صراط ودرانجم یسعی می رود شتابان نورهم روشنی
توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا با آسانی می گذرند وبایمانهم
واز دست راست ایشان تا ایشان را به بهشت راهنمونی می کنند واز ابن مسعود
رضه منقولست که نور هر کسی بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن
وادنی نوری آن بود که صاحبش قدم را ببیند باری به هیچ مؤمن بی نور
نباشد وگویند فرشتگان مر ایشان را که بشریکم الیوم مژده شما را
امروز جنات دخول است در بوستانها که پیوسته تجری می رود من
تحتها الانهار در زیر منازل واشجار آن جویها وباشید شما خالدین
فیها جاویدان در آن ذلک مر این بشری وبهشت جاویدان هو الفوز
العظیم رستگاری بزرگ است چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار
الجلال می پرسند ودیدار ملک متعال می بینند شعر هزار جان مقدس
فدای دیدارش ٭ ابو امامه رضه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند وکافران
ومنافقان را بی روشنی بگذارند ومؤمنان هر گاه که روی باز پس کنند هم

صراط روشن می‌شود ومنافقان از ایشان التماس نور کنند وبدیشان
نرسد کما قال تعالی یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن از روزی که گویند مردان منافق
وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل
نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی
مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند
مؤمنان یا ملائکه مر منافقان را که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش
یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را که در محشر کسب نور
نتوان کرد واز دنیا با خود باید آورد شعر کار اینجا کن که نتوانیش آنجا در محشر یعنی
آب از اینجا بر که دنیا جوی شور روشن است منافقان فهم آن نکرده بتصور آنکه
نور در عقب ایشان است روی پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی بلا که
بحکم بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان ومؤمنان بِسُورٍ دیواری نزدیک
چون باروی شهری لَهُ بَابٌ مر ورا دری باشد که مؤمنان بدان در آمده
بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی می‌روند فِيهِ الرَّحْمَةُ
در وی رحمت بود زیرا که بهشت است وَظَاهِرُهُ وظاهر سور یعنی خارج مِنْ
قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک
دوزخ است اما چون منافقان باز پس نگرند نوری نبینند باز متوجه مؤمنان
شوند دیواری بینند میان خود وایشان عاجز شده از آن در بنگرند مؤمنان را
مشاهده نمایند که خرامان متوجه بهشت شدند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشان را
بزاری گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم مَعَكُمْ با شما در دنیا
بجماعت شما نماز می‌کردیم وبموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَى گویند مؤمنان
بلی بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ ولیکن فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افکندید
نفسهای خود را بسبب نفاق ولذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید
وَتَرَبَّصْتُمْ وتاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ وشک آوردید در نبوت
حضرت پیغمبر صلعم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ وبفریفت شما را آرزوهای شما حَتَّى جَاءَ
أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای تعالی بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ
وفریب داد شما را بخدای تعالی الْغَرُورُ شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان
فِدْيَةٌ چیزی که فدای تن خود کنند تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا ونگیرند فدا از آنانکه بگرویدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما
وایشان آتش دوزخ است هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارتر است بشما
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازگشت است آتش آورده اند که مؤمنان در مکه



بافقر وفاقه بودند یعنی تمام قواعد طاعت را تمهید می‌کردند بعد از هجرت که مال
بدست آمد ونعمت برایشان فراخ شد آثار فتور وقصور در وظایف عبادت
گشت آیة آمد أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند أَنْ
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد ونرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای
یاد کردن خدای تعالی وَمَا نَزَلَ وبرای آنچه فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود
قولی آنست که مزاح ومضاحکه در میان اصحاب بسیار شد آیة نازل گشت یا صحابه
التماس موعظه کردند واین کلام فرود آمد وجمعی گویند نزول آیة در شان منافقا
نست میفرماید که وقت آید آنها را که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار
گردد اخلاص را شعار ودثار خود سازند وَلَا يَكُونُوا ومباشید ای مؤمنان
كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ
پیش از این یعنی چون یهود ونصاری مباشید که ایشان را توریة وانجیل داده اند
فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ برایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
وامل دور پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان
ودر آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیار از ایشان فَاسِقُونَ خارج اند از
دین خود وترک کنند احکام کتاب خود را از فرط قسوت وگفته اند نتیجه سختی دل غفلة
است ونشانه نرمی دل توجه بطاعت شعر دلی که نور معنی نیست روشن
بجو نرد دل که آن سنگ وآهن دلی که در غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ
وآهن ننگ دارد اعْلَمُوا بدانید منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی يُحْيِي
الْأَرْضَ زنده می‌کرد اند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مرگی وافسردگی آن وبهمان
منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که روشن کردیم لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما نشانها قدرت لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول
خود را در ادراک دلایل بکار دارید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردان باور دارند
وَالْمُصَّدِّقَاتِ وزنان تصدیق کننده که قول خدا ورسول را صلعم راست دا
نستند وحفص تشدید می‌خواند یعنی مردان وزنان تصدیق کننده که قول خدا
ورسول را صلعم راست دانستند وحفص تشدید می‌خواند یعنی مردان وزنان
صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللَّهَ وحال آنکه وام داده اند خدا را قَرْضًا حَسَنًا
وام دادن نیکو یعنی از اطیب اموال يُضَاعَفُ زیاده گردانیده شود لَهُمْ برای
ایشان مزد ایشان از ده تا هفتصد وزیاده وَلَهُمْ ومر ایشان راست أَجْرٌ
كَرِيمٌ مزدی گرامی وپاداشتی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه
گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدای تعالی وبفرستادگان او وشک نیاوردند در اخبار
واحکام أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست

گویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهان روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
خود بر انبیاء و امم ایشان بقول بعضی که والشهداء را مبتدا دانند معنی آنست
که آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند در درجات و قرب لَهُمْ
أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و روشنی
که روز حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند دین حق را و انکار نبوت
پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر حضرت
محمد صلعم فرستاده ایم أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند
اعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیی أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنکه زندگانی این سرای
لَعِبٌ بازیچه است وَلَهْوٌ و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب
کودکان است در بازیهای بی حاصل سو بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند ه و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار
و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن
میان یکدیگر بسبب مال یا جاه وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری مالها
وَالْأَوْلَادِ و کثرت فرزندان و بباشند که اندک زمانی در آن بازی بر طرف شود و لهو
دفع غم و رنج مستلکرده و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شرارهٔ
آتش نابوده شود پس مثل اینها بر سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ
همچون مثل بارانی است که بر زمین تشنه بارد و تخمهای که در وقت نعود برویید
و قایم کرده پس از وی خوبی أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه
رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنکه شود خشک بیکی از آفات سماوی و ارضی
فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس بینی آن گیاه را زود ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ
و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت مر دشمنان خدا را که همه عمر که در طلب
دنیی گذرانیده از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشی است مِنَ اللَّهِ
از خدای تعالی وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق را که جستجوی مولا ترک
هر دو سرا کردند سو ای طالب دنیی تو بس مغروری ه وی مایل عقبی تو کی بر دوری
وی آنکه زمیل هر دو عالم دوری تو طالب تو بلکه عین نوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این مقام
غرور نسبت کسی است که دنیا دوست او را از حصول نعیم اخروی باز دارد و از مستلذات
هوا و نفس بکار آن نپردازد اما صاحب دولتی که مدد توفیق رفیق روزگار شده
و با سباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد
بر نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح سو
مال را گر بهر حق باشی حمول ه نعم مال صالح گفتی رسول سَابِقُوا پیشی گیرید و شتابید



إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی آمرزش واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب
مغفرت توبه است یا استغفار یا اداء فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر
اول یا حضور جماعت سلف رحمهم الله گفته که وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت صلعم پس حق سبحانه
و تعالی می فرماید که شتاب نماید بمتابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ
عَرْضُهَا و بسوی بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
مانند عرض آسمان و زمین است بر شرطی که همه را صحایف دقیق سازند و بیکدیگر
وصل کنند أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آماده کرده شده است این بهشت
آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده اند وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَٰلِكَ
آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضْلُ اللَّهِ فضل خدای تعالی است و کرم او يُؤْتِيهِ
می دهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای
خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان هم در دنیی بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت
و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسندهٔ از غم
و انواع مصائب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع
و عمران وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت
اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته باشد است در لوح محفوظ مِنْ
قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین یا نفسها را إِنَّ
ذَٰلِكَ بدرستی که ثبت مقدرات در لوح محفوظ با وجود بسیاری آن
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای تعالی آسان است در ازل این حکم فرمود و از روی رأفت
جهت آنکه در نفوس کرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی گردد و می گوید که اینها
بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ
مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت وَلَا
تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بر آنچه داد مر شما را از مال و متاع
دنیی اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال او مسرور مشوید که
آن را قراری است و نه این را اعتباری سو گر دست دهد کرای شادی نکند
ور فوت شود نیز نیرزد بغمی ه و از ینجهت حضرت مرتضی علی هم منقول است
که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را و بهره و طرفا و یعنی زاهدی تمام
باشد و چه زیبا گفته اند سو مال ار شود و نهد مشو شاد از آن و ر فوت
شود مشو بفریاد از آن پندی است پسندیده یکی یاد از آن تا دینی و دینت
شود آباد از آن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای تعالی دوست نمی دارد كُلَّ مُخْتَالٍ
هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ تا زنده بدینی و فخر
کننده بیان بر آنها و اقران پس صفت ایشان می کند و می فرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ

ومختال وفخور آنند که با وجود دنیاداری وجمع اسباب آن بخل کنند ومال خود
در راه خدای تعم صرف ننمایند ویأمرون الناس وبا وجود بخل خود امر نمایند مردمانرا
بالبخل ببخیلی کرده در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیة یهود اند
که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت رسالة
پناه صلعم وآنرا پوشیدند ودیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول وهر که
روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بحضرت رسالة صلعم فان الله پس بدرستی
که خدای تعم هو الغنی اوست بی نیاز از و انفاق او الحمید ستوده در صفات ۲ ذات و
که اعراض وتولی اعداء دین او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم
رسلنا فرستادگان خود را یعنی ملائکه بر پیغمبران بالبینات بحجتهای
روشن که معجزاتست یا شریعتهای واضح وانزلنا وفرو فرستادیم معهم الکتاب
با ایشان کتابها که متضمن دینی ودنیوی بود والمیزان ومنزل گردانیدیم با ایشان
ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تا تسویه
حقوق کنند بدان درمیان یکدیگر بوقت معاملات وانزال المیزان در زمان
نوح عم بوده وگفته اند مراد انزال اسباب اوست وامر ساختن آن وانزلنا
الحدید وفرستادیم آهن را با آدم عم ماوردی فرموده که آدم عم چون از بهشت
بدنیا آمد سه وصله آهن با او همراه بود انبر وپتک وسندان ودر معالم آورده
که خدای تعم چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک
وآهن فیه در آهن باس شدید کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار
آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان ونیزه وشمشیر وپیکان وخنجر
وامثال آن وخواه برای حفظ نفس چون زره وخود وجوشن وجز آن ومنافع
للناس ودر آهن است سود مر مردمانرا چه قوام صناعات وحرب با آهن
باز بسته است وهیچ حرفه نیست که آهن با و دخل ندارد ونفع کلی خود آنست که
کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند واهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان
ایمن پس حق سبحانه وتعم آهن فرستاد تا از اعداء دین متزجر شوند وترازو
فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد وکتاب منزل گردانید تا حق
از باطل متمیز شود ولیعلم الله وتا ببیند خدای تعم من ینصره آنکس را که
یاری دین او می کند ورسله ونصرت می دهد فرستادگان او را باستعمال
اسلحه در جهاد کفار مراد مومنی است که یاری دهد پیغمبر را صلعم بالغیب پوشیده
یعنی وقتی که پیغمبر صلعم حاضر نباشد چه منافقان در حضرت پیغمبر صلعم مدد کاری
می نمودند ودر غیبت یار وهوادار نبودند ان الله قوی بدرستی که خدای تعم
تواناست بر اهلاک دشمنان عزیز غالب است بر همه بحکم وفرمان ولقد

ارسلنا



ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح عم را به بنی قابیل وابراهیم وابراهیم عم
بنمرودیان وجعلنا وودیعه نهادیم فی ذریتهما النبوة در فرزندان ایشان
پیغمبری والکتاب ووحی کردیم بدیشان کتابی که نامزد ایشان بود
فمنهم پس بعضی از آنها که انبیا بدیشان آمدند مهتد راه یافتگانند
یعنی ایمان آورده بکتاب ونبی وکثیر منهم وبسیاری از ایشان فاسقون
بیرون رفتگان از طریق حق یعنی نگرویده بکتب ورسل ثم قفینا براه پی
در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح عم وابرهیم عم وامم ایشان برسلنا
فرستادگان چنانچه بعد از نوح عم هود عم وصالح عم وبعد از ابراهیم عم واسحق عم
ویعقوب عم ویوسف عم را وقفینا واز پی در آوردیم این رسل را واعقاب کردیم
انبیاء بنی اسرائیل را عم بعیسی بن مریم بعیسی پسر مریم عم وآتیناه الانجیل
وعطا کردیم او را کتاب انجیل وجعلنا وافکندیم فی قلوب الذین اتبعوه
در دلهای آنانکه پی روی کردند مر عیسی را عم رأفة مهربانی ورحمة وبخشایش
مر یکدیگر را یعنی متابعان عیسی عم وخواص او با یکدیگر مشفق ومهربان بودند
ورهبانیة وایشان پیدا کردند طریقه رهبانیة را واز پیش خود ابتدعوها
نو در آوردند او را ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم
بر ایشان وآن چنان بوده که بعضی از دوست عیسی عم بعد از رفع دست احکام
انجیل باز داشته کافر شدند جمعی برهمان دین ماندند از میان ایشان بکوهها
بیرون رفتند ومشقتهای کلی در ریاضتهای عظیم از ترک مطعم ومشرب ولباس
ونکاح اختیار نمودند وبر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب
خشنودی خدای تعم رهبانیة پیش گرفتند فما رعوها پس رعایة نکردند ونگاه
نداشتند حق رعایتها چنانچه که سزاوار داشت آن بود که بلکه بتثلیث
قایل شده قرآن ومحمد را صلعم منکر شدند واندک از ایشان از منهج متابعت
مسیح عم انحراف نانموده حضرت رسالة صلعم را دریافتند وبدولت اسلام
وشرف متابعت سید انام صلعم سرافراز شدند حق سبحانه وتعم درباره ایشان
می فرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعة
رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلعم اجرهم مزد ایشان که ثواب ایشان وکرامت
بیشمار است وکثیر منهم وبسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمده
کانند از دایرة ایمان پس اهل کتاب را می گوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای تعم و
آمنوا وبگروید برسوله بفرستاده او یعنی حضرت محمد صلعم یؤتکم
تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای آنکه

ایمان محمد صلعم یکی ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَل لَّكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما
نُورًا تَمْشُونَ بِهِ نوری که بدان توانید رفت وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شمارا وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای تعالی آمرزنده است مؤمنان را رَّحِيمٌ مهربان بر ایشان آورده اند
که با شنید دو رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان
حسد بردند آیة نازل شد که ایشان را خدای تعالی دو بخش از رحمت و نیز مغفرت
می بخشد لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بجهت
بگرویدن أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانا نمی باشند عَلَىٰ شَيْءٍ
بر چیزی مِّن فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای تعالی یعنی از آن کرامتها که برای مؤمنان
مذکور شده هیچ نیابند و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل
یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدایست يُؤْتِيهِ عطا
کند مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ و خدای تعالی ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند
فضل بزرگ است یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده شعر فیض کرم
رسانده از شرق تا بغرب ٭ خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف ٭ هستند همه
کر زنوال تو بهره مند ٭ دارند نیک و بد بعطاء تو اعتراف ٭ سورة المجادله

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که روزی

اوس بن صامت را میل بود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن
استماع کرده امتناع نمود اوس را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار می گویند
و در جاهلیه طلاق بوده خوله بجناب نبوة پناه آمده صلعم استفسار نمود
حضرت صلعم فرمود که گمان می برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از کثرت اطفال
و خوردی ایشان و مفارقة انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر باره سخن
بحضرت صلعم باز گردانید و همان جواب شنید روی باسمان کرده بگفت
اللهم اشکو الیک فی الحال آمد که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنود خدای تعالی
قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن که جدال میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار
شوهر خود وَتَشْتَكِي و ناله کرد و شکایة بر داشت إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی
وَاللَّهُ يَسْمَعُ و خدای تعالی می شنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن
شما هردو یعنی تو می گفتی بر وی حرام شدی و او می گفت مرا طلاق نداده إِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای تعالی شنواست اقوال مردمان را بَصِيرٌ بیناست
باحوال ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنكُم از شما مردان
مِّن نِّسَائِهِم از زنان خود گویند که تو بر من چون پشت مادر شدی مَّا هُنَّ
نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن کلمه زن
کسی مادر او نمی شود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقة إِلَّا



اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که زاده اند ایشان را و ازواج نبی صلعم در صفات
حکم مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ می گویند مُنكَرًا
مِّنَ الْقَوْلِ ناشناخته و ناداشته وَزُورًا و دروغی چه زوجه هرگز مادر نباشد
وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای تعالی عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را
از این قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بانجام کفاره و ظهار و تشبیه
زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بدان از زوجه یا تشبیه جزوی شایع از وی بعضوی
که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی
چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو چون ظهر یا بطن یا
فرج یا فخذ یا خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا القیاس و شوهر
بدین کلمات مظاهر می شود فَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند
مِن نِّسَائِهِمْ از زنان بدین کلمات ثُمَّ يَعُودُونَ باز گردند لِمَا قَالُوا
بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رح
یا امساک کنند مر او را چون زوجه در عقب ظهار و اگر چه لحظه باشد
با امکان طلاق و این قول امام شافعی رح یا وطی کنند بمذهب امام مالک رح
فنزد مالک عود بوطی باشد و جمهور فقها بر نقد کفارت باید داد
بیان کفارت آنست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا انکار
دارد بنفقه یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی است آزاد کردن
بنده خواه مؤمنه و خواه ذمیه و خواه خورد و خواه بزرگ بقول امام
اعظم رح و امام شافعی گوید رقبه مؤمنه آزاد می باید کرد مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا
پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم
بعضی بر آنند که مس کنایة از وطی است و جماع مظاهر عنها حرام
بود قبل از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان
تُوعَظُونَ بِهِ پند داده می شوید بدان تا باز ایستید از تلفظ بچنین
الفاظ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بانچه شما می کنید خَبِيرٌ داناست
فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بدو
محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کنند
بر دنه و این قول امام شافعی رض و امام مالک رح الزام اعتاق بنده می کند
و امام اعظم اگر بنده دارد آزاد می باید کرد و هر چند بخدمت محتاج بود فاما
اگر بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وی است
روزه دو ماه پی در پی در میانه آن افطار نکند بی عذری و اگر
افطار کند روزه را از سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلاف است

واین روزه باید کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه با یکدیگر رسند
بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ
سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر
یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب
امام شافعی رض از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تمام ظاهر
شد باین احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق کنید
مر خدایرا وَرَسُولِهِ و پیغمبر او را صلعم بقبول اوامر و نواهی وَتِلْكَ
واین حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای حق تعالی است که از آن در نتوان گذشت
وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگانرا که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک است در آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
مخالفت می‌کنند با خدای تعالی و رسول او صلعم یعنی از حدود او در می
تجاوز می‌نمایند كُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ
همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش بودند
از کفار یکذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
آیتهاء روشن یعنی قرآن و معجزهاء که دلالت کنند بر صدق حضرت
صلعم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست چنین عذابی بهر وقتی و نیز ما فی عَذَابٌ
مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازند و گفته‌اند مر ایشانراست
چنین عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ یاد کن روزیکه بر انگیزاند حق
سبحانه و تع ایشانرا از قبور جَمِيعًا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند
فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ
اللَّهُ نگاه داشته باشد خدای تع عمل ایشانرا وَنَسُوهُ و ایشان فراموش
کرده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای تع بر همه چیزها از اعمال ایشان
شَهِيدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود کسی گواهی او رد
نتواند کرد و حاکم بحکم دم نزند که گواه هست حاکم که خود گواه بود کار مشکلست
در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمر و حبیب برادر او با صفوان بن امیه
حدیث می‌کردند یکی گفت آیا خدای تعالی می‌داند آنچه ما می‌گوییم دیگری
گفت بعضی میداند ثالث گفت اگر بعضی داند همه را می‌داند زیرا که مانعی ندارد
از دانستن آیه آمد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی که خدای تع يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ
ثَلَاثَةٍ نباشند از سه تن راز گوینده با هم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر آنکه خدای





رابع ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشانرا از حیثیت آنکه
رفیق ایشان است و اطلاع دارد بسخن وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند
إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش یعنی
ایشانرا شش ساخته وَلَا أَدْنَىٰ و نه کمتر باشند مِنْ ذَٰلِكَ از سه
عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ که او با ایشانست
بعلم أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا باشند در اقطار سموات یا در روی زمین
چه علم او را قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند این
معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش قرب
حق باینده دور است از قیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ
پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده‌اند در دنیا از برای تفضیح
و تشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی
که خدای تع بهمه چیز از گفتارها و کردها عَلِيمٌ داناست
و نسبت علم او با همه معلومات یکسان حالات اهل آسمان را چنان
داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بدان وجه احاطه
کند که بجلیات نهان و آشکار او هر دو یکسانست بر علمت نه این را زود
تر یعنی نه آنرا دیرتر دانی در تفسیر امام زاهد آورده که جهودان و منافقانرا
عادت بود که چون حضرت پیغمبر صلعم سریه فرستادی و خبر ایشان
دیرتر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان بنشستندی و با
یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در آن سریه کسی
داشتند نگاه کردندی و رمزی بغم در میان آوردندی مومنانرا
گمان افتادی که مگر لشکر را کار افتاده و بغایت اندوهناک شدندی
این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید و ایشانرا از آن نهی فرمود دو سه روزی
اجابت کردند و دیگر باز بهمان شیوه التناجی نمودند آیه آمد که أَلَمْ تَرَ
آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شدند
عَنِ النَّجْوَىٰ از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ
پس باز می‌گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدانچه که نهی کرده شده بودند
از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز می‌گویند از روی ستیزه بِالْإِثْمِ بآنچه ایشانرا
اثم می‌سازد از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک
ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی پیغمبر صلعم و باز داشتن
کلام ایشان در معالم آورده که یهودان نزد حضرت رسول صلعم آمده گفتند
السلام علیکم حضرت صلعم فرمود و علیکم السلام عایشه رض بشنید

وگفت السلام علیکم ولعنکم الله وغضب الله پس آن حضرت
صلعم فرمود که آهسته باش ای عایشه ونرم خوی کن عایشه فرمود
که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلعم فرمود مگر تو
نشنید که چه گفتند حضرت صلعم فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد
کردم سخن ایشانرا بر ایشان وکلام من در باب ایشان مستجاب است
ونه آن ایشان در بارهٔ من پس حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که واذا
جاؤک چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم
یحیک بآن چیزی که تحیت نگفت ترا به الله بآن تعالی یعنی خدای تعالی
ترا گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی وایشان می گویند السام علیکم
وسام بلغت یهود مرگ است یا قتل بشمشیر ویقولون ومی گویند یهود
فی انفسهم در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمی کند
ما را خدای تعالی بما نقول بآنچه می گوییم ما نسبت با پیغمبر صلعم
یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت نعوذ بالله که بدو
می رسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا
جهنم برای عذاب یصلونها در آیند بدان فبئس المصیر وبد
جایی است دوزخ یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا تناجیتم
چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه
والعدوان وبیداد ومعصیت الرسول وبنا فرمان رسول صلعم
چنانچه منافقان وجهودان می کنند وتناجوا وراز گویید بالبر
بنیکو کرداری والتقوی وپرهیزکاری وترسکاری واتقوا الله وبترسید
از عذاب خدای تعالی در هر کاری که کنید الذی آن خدای که شما
الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد وشما را بر کردارها جزا
خواهد داد انما النجوی جز این نیست راز گفتن باثم وعدوان من
الشیطان از وسوسهٔ شیطان است که در چشم می آراید وبدان می
دارد لیحزن الذین امنوا تا اندوهگین کرداند مومنانرا ولیس ونیست
شیطان یا تناجی وبضارهم شیئا ضرر رساننده مومنان بچیزی
الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی وعلی الله وبر خدای تعالی ونه بر غیر او
فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان ومهم خود با حق تعالی
گذارند وانرا گفتن جهود ومنافق حسابی برندارد که کردار ایشانرا
اعتباری نیست ذکر بعض خصوصیتهٔ نبوی مگوی که اهل مجلس را
از آن چاره نیست جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسول صلعم آمدند و بعضی





از صحابه گرداگرد حضرت فرو گرفته بودند اهل بدر سلام کرده در میان
مجلس بپای ایستادند وکسی ایشانرا جای نداد حضرت فرمود که یا فلان
ویا فلان قم پس ایشان برخواستند وجای باهل بدر گذاشتند وحال
یافته درین باب رنگی بنمودند وشکایت کردند آیت آمد یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که گرویده اند اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود
شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسهای چون مجالس ذکر ونماز
وتلاوت فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا گشاده
کرداند خدای تعالی لکم مر شما را در قبر یا در بهشت منزلهای با سعت
دهد یا دلهای شما را منشرح کرداند بازالهٔ تضایق وتزاحم واذا قیل
وچون گفته شود لکم انشزوا مر شما را که برخیزند وبرتر روید
فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت
صلعم می نشستند وچون کسی از ایشان بهمی بیرون طلبیدندی
نخواستی که برخیزد این آیت نازل شد ودر تفسیر ماوردی مذکور است که
چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله
تا بردارد خدای تعالی درجها در بهشت الذین امنوا منکم آنانرا که گرویده اند
از شما والذین اوتوا العلم درجات وبر می دارد آنانرا که داده شده اند
علم با ایمان درجها بالای درجات مومنان که علم باشند برای که
مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از امامی نقل می
کند که در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عمل که بهترین اعمال است تا
بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم واز آن
گذشته درجهٔ اندوهناکان است این جواب موافق آیت است وعلمای دین را
درجهٔ بلند است هم در دنیا بمرتبه وشرف وراثت انبیاء وهم در عقبی
بفضل وعقل وطریقت مرافقت با اصفیاء رحمهم الله واز ابن مسعود رض
منقول است که مومن عالم را بردارند درجهاء بالای غیر عالم که
میان هر دو درجه مقدار آب تیزرو باشد که برود شصت سال ودر
در حدیث ابی داود درج مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است
که بدر باشد بر سایر کواکب • مصابیح الانام بکل ارض • هم العلماء وابناء الکرام •
ونعم ما قال • رفعت آدمی بعلم بود • هر که را علم بیش رفعت بیش
قیمت هر کسی بدانش اوست • سازد از وی بعلم قدر بیش • والله بما
تعملون وخدای تعالی آگاه می کنید خبیر داناست درین تحریض وامید وعد
ووعید است آورده اند که مردم تردد بسیار می کردند بحضرت پیغمبر ص و

را دربسیار می‌گفتند وچیزها از هر نوع می‌پرسیدند تا بهم بدان
بدانمرتبه رسید که آن حضرت صلعم بتنگ آمد آیه نازل شد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز
گویید یا رسول الله صلعم فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین
یدی نجواکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک
این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهتر است مر شما را زیرا که طاعة
بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فان لم تجدوا پس اگر
نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس بدرستی که خدای
تع آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند رحیم مهربانست بنده را
تکلیف ما لا یطاق نمی‌نماید در خبر است که این منع ده شبانروز اثر داشت و
حضرت علی مرتضی رض که کسی کار نکرد و این از جمله مناقب او ست و گوی
این حکم یک ساعت بود بیش نبود دیناری زر بود آنرا بده درم کرد و هر
روز و هر روز درمی صدقه دادی و با حضرت رسول صلعم راز گفتی و
چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهدی رض
فرموده که حکمی نازل شد که جز شاه مردان علی مرتضی رض دیگر کس بدان کار نکرد
و امیر المؤمنین رض در آن ساعت کار کرد آیه آمد أأشفقتم آیا بترسید
و دشوار آمد شما را ان تقدموا آنکه پیش بدهید بین یدی نجواکم
صدقات پیش از راز گفتن صدقة فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید
این کار را وتاب الله علیکم و باز گشت خدای تعالی بشما بتوبه یعنی
درگذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بر پای دارید نماز فرضرا و
اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب واطیعوا الله ورسوله و فرمان
برید خدای و رسول او را صلعم در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن
می‌کند والله خبیر و خدای تع داناست بما تعملون بآنچه
شما می‌کنید در خبر است که عبد الله نبتل منافقی بود که با حضرت
صلعم نشست و خواست کردی و سخنان آن حضرت صلعم با جهود
گفتی روزی حضرت صلعم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی
از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل او
دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر شود ناگاه ابن نبتل
در آمد حضرت صلعم فرمود که تو چرا مرا دشنام می‌دهی و فلان و فلان
از صحابه تو این نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند
خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیه نازل شد که الم تر



آیا نمی‌نگری الی الذین تولوا بسوی آنانکه یعنی منافقان دوست گرفتند
قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم
بر ایشان یعنی یهود ما هم نیست منافقان منکم از شما
که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون و سوگند
می‌خورند علی الکذب بدروغ بر دعوی اسلام و احترام حضرت سید
انام صلعم وهم یعلمون و ایشان می‌دانند که دروغ می‌گویند اعد الله
لهم آماده کرده است خدای تع برای ایشان عذابا شدیدا عذابی
سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت بآتش دوزخ انهم
بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد است آنچه هستند که می‌کنند
و بدان اصرار می‌نمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندانی
که می‌خورند جنة سپری یعنی پناهی که جان و مال ایشان در امان
فصدوا پس باز داشتند مردمانرا بوقتی ایمنی خود عن سبیل الله
از راه خدای تع بفتنه انگیزی با سخن چینی تا ایشانرا بد دل می‌سازند
تا از جهاد متقاعد گردد فلهم پس مر ایشانراست عذاب مهین
عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت
اموالهم خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من
الله شیئا از عذاب خدای تع چیزی اولئک و گروه منافقان اصحاب
النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید ماندگان شد
منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان
بدتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن
روزی را که برانگیزد خدای تع همه منافقانرا از قبور فیحلفون له پس سوگند
خورند برای خدا بر اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند
می‌خورند برای شما ویحسبون و آن روز می‌پندارند انهم ایشان علی شیء
بر چیزی اند و کاری می‌کنند که سوگند می‌خورند و خدای تع می‌فرماید
که الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ
گویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که بادانای پنهان و آشکارا نیز دروغ
می‌گویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان
دیو بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش
گردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تع تا نه بدل کنند
و نه بزبان اولئک آن گروه فراموشکاران حزب الشیطان لشکر دیو
و متابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی که سپاه دیو هم

الخاسرون ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند در عذاب
مخلد افتادند ان الذین بدرستی که آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف
کنند خدای تعالی و رسول او را صلعم اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین
جماعة خوارتر اند و با ایشان در دین بخواری قتل و سبی گرفتارند
و بعضی بسوای سیاه دل و بجا اعتبار کتب الله نوشت خدای تعالی
در لوح محفوظ و حکم فرمود که بهر حال لاغلبن هر آینه غالب شوم
من انا ورسلی و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مأمور بحربند بتیغ
و قهر اعادی است و اگر مامور بحرب نیستند بدلیل و حجت ان الله
قوی بدرستی که خدای تعالی توانا است بر نصرت عزیز غالب است
بر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد ۝ حکم کرد که آن زمان که کبریا بود
کسی را در آن مجال التصرف نخواهد بود ۝ حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر منافقان
و دوستی ایشان با دشمنان خدای تع صفة مخلصان می کند که مطلقا
با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچند قرابت قریبه واقع باشد
چنانچه فرمود که لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی گروهی را
که می گروند بالله والیوم الآخر بخدای تع و بروز باز پسین که ایشان
یوادون موقت ورزند و دوست دارند من حاد الله ورسوله هر کرا
خلاف کند با خدای تعالی و رسول او صلعم یعنی مؤمنان کافران و منافقان را
دوست ندارند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول صلعم آباءهم
پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر خود عبدالله جراح را روز احد
بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابی بکر صدیق رض که روز بدر پسر خود
عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و حضرت صلعم صدیق را رض نگذاشت که
بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر
خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشاوندان ایشان
چون فاروق رض که روز بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون
علی مرتضی رض و امیر المؤمنین حمزه و ابو عبیده که اقربای خود را چون عتبه و شیبه
و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای تعالی
دوستی نکنند کتب نوشته است خدای تعالی فی قلوبهم الایمان در دلهای
ایشان ایمان را یا جمع کرده آنرا بالزام آن از اخلاص و استقامت وایدهم
و تقویت کرد ایشانرا بروح برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی از نزد
خود و گویند مدد داده ایشانرا بجبریل یا بقرآن ویدخلهم و در آرد ایشانرا
روز حشر جنات تجری در بهشتها که جریان دارد من تحتها الانهار

از زیر



از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید
بودگان در آن رضی الله خشنود شد خدای تع عنهم از ایشان
بطاعتی که در دنیا کرده اند ورضوا عنه و خشنود شدند ایشان ازو یعنی
از خدای تع بکرامتی که وعده کرده ایشانرا در عقبی اولئک حزب الله
الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای تع هم المفلحون ایشان
رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی که او از مشایخ خود شنیده که داود عم
از حق سبحانه و تع پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد از حضرت عزت جل
شانه که الغاضة ابصارهم والسلیمة والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی
هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و از حرام کوتاه باشد
و دل خود از ما سوی پاکیزه کرده از جمله حزب حضرة الله است و در بیت
باب گفته اند ۝ از هر چه نا روا است برو دیده ها ببند ۝ و ز هرچه نا پسند
بود دست باز دار ۝ لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک ۝ تا باشدت بحلقه
اهل قلوب بار ۝ سورة الحشر بسم الله الرحمن الرحیم
سبح تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لله و خدایرا از متحرک و ثابت
ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هاست
وهو العزیز و او غلبه کننده است در حکم و فرمان الحکیم صواب
کار و راست کردار آورده اند که حضرت رسول صلعم در سال چهارم از هجرت
با جمعی از خواص اصحاب بجهة دیت دو عامری که در عهد حضرت پیغمبر صلعم
بودند و عمرو بن امیه ضمیری ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت
و در وقتی که نشسته بود بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن
حضرت صلعم افکنند فی الحال جبرئیل عم مهتر عالم را خبر دار کرد و آنحضرت
صلعم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار
من بیرون روید وده روز ایشانرا امان داد به تهیه سفر اشتغال کردند
و ابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن شوید
که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور
شده ابا کردند و خبر بآن حضرت صلعم رسید با جمعی بسر ایشان رفت
و پانزده روز ایشانرا محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه رعبی که
خدای تع در دل ایشان افکنده و چون قبول نمودند حضرت صلعم فرمود بشرط
آنکه اسلحه خود بگذارند و آن مقدار از اموال که دواب شما بر توانند گرفت با خود
ببرید بر این وجه قرار یافت و حق سبحانه و تع آیه فرستاد که هو الذی
اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنانرا

کە کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر من دیارهم
از سراها و منزلها که در مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن
ایشان از جزیرة عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری
که مردم را از ایشان کنارهست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید
و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم شود و آن حشر دوم است
چون بنی نضیر قبل از سایر مردم بشام محشور شوند بسبب خروج ایشان
در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مؤمنان ان یخرجوا
که بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهة بسیاری مرد و مدد و شجاعة
و شوکت و ظنوا انهم و گمان بردند تا کافران ایشان را مانعتهم حصونهم
منع کننده و باز دارنده است حصنهای و حصارهای ایشان من الله از فرود
آمدن قضاء خدای تعالی بر ایشان فاتاهم الله پس بیامد عذاب خدای تع
بدیشان من حیث لم یحتسبوا از انجا که گمان نبردند وقذف و بیفکند خدای تع
فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون
حکم بر جلا شد یخربون بیوتهم خراب می کنند خانهای خود را بایدیهم
بدستهای خود وایدی المؤمنین و بدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند
تا خدای تعالی خانهای ایشان را بدست اهل ایمان خراب کردند و چون
که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان
افتد خانها را می کنند و هرچه ایشان را خوش می آمد از چوبها و درها
و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده که میخواستند با خود ببردند
پس ششصد شتر بار خود را بار کردند و اظهار جلادت نموده دفها
می زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایة شام رفتند
و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها
یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید ولولا ان کتب الله
و اگر نه آنست که خدای تع نوشته است در لوح علیهم الجلاء بر ایشان بیرون
شدن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب میکند ایشان را فی الدنیا
درین سرای بکشتن و برده کرفتن ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست با وجود
جلای در آن سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها
مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله ورسوله و هر که
دشمن دارد خدا را فان الله پس بدرستی که خدای تع شدید العقاب
سخت عقوبت است مر امثال ایشان را آورده اند که در زمان محاصره حکم
شد که خرمانیان ایشان را قطع کنند غیر از اجود و عبدالله سلام و ابولیلی

دشمنی کردند با خدای تعالی و رسول او صلعم و مخالفت ورزیدند ومن یشاق الله





مازنی بدان متهم ماسور نگشتند ابولیلی و لجود انواع تمر را می بریدند می
گفت دانم که خدای تع این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه
بهتر است برای ایشان می گذارم حق سبحانه وتع آیة فرستاد که
ما قطعتم آنچه بریدید من لینة از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید
قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلها خود فباذن الله پس بامر خداست و
بپسندوی برای آنکه تا شما را یاری دهد ولیخزی الفاسقین و برای آنکه
خوار کردند جهودان را که بیرون رفتگانند از دایرة ایمان آورده اند
که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر
از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصة
حضرت پیغمبر صلعم بود پس آن حضرت صلعم از اسلحه هر چیز بهر کس خواست
بداد و عقارات را بعضی به مردم بخشید و اکثر روایات آنست که آنرا مخمس
ساخت و لهذا امام اعظم رح برین رفته حق سبحانه وتعالی درین باب می فرماید
وما افاء الله و آنچه باز گردانید خدای تع علی رسوله بفرستادهء
خود منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بی کارزاری داشت فما
اوجفتم پس نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی ولا رکاب
و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و پیاده جنگی واقع شد
که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح
نکردید ولکن الله و لیکن خدای تع یسلط رسله مسلط و مستولی می
سازد پیغمبران خود را صلعم علی من یشاء بر هر که خواهد والله علی کل شیء و خدای
تع بر همه چیزها غالبیت پیغمبران ع و مغلوبیت دشمنان قدیر توانا است
گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه می دهد و گاهی بسبب
پنهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان ما افاء الله آنچه باز گردانید سبحانه وتعالی
علی رسوله بر پیغمبر صلعم من اهل القری از اموال و املاک اهل دیههای و شهرها
که بحرب گرفته نشود فلله پس خدای راست وللرسول و مر پیغمبر اوراست ولذی
القربی و مر خداوندان قرابت را بر نسبت حضرت پیغمبر صلعم والیتامی و مر یتیمان
بی پدران محتاج را والمساکین و درویشان را وابن السبیل و راه گذریان را که
بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصهٔ حضرت پیغمبر صلعم بوده و قسمت
آن تعلق بوی داشته و در زمان حیاة خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال از آن
می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده و بعد از وفات ایشان بعضی علما
حمل بر ظاهر آیة کرده ششش بخش منقسم سازند و سهمی که نام مر حق
سبحانه وتعالی است بعمارة کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی

گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است وآنرا به پنج سهم قسمت کنند
ودر سهم حضرت رسول صلعم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن
امام است ونزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقول بعضی در سد
ثغور وسلاح مجاهدان بکار باید برد ودر معالم آورده که اهل جاهلیت چون
غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی واز باقی نیز برای خود
تحفه اختیار کردی وانرا صفی گفتندی وباقی را با قوم گذاشتی وتوانگران
قوم بر درویشان در قسمت آن حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان
در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربعی وصفی
مغنم را بردارید وبگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه وتعالی
خاصه حضرت پیغمبر صلعم گردانید وقسمت انرا بر وجهی که مذکور
شد مقرر ساخت وفرمود که حکم فی بدان کردیم **کَیْ لَا یَکُونَ**
تا نباشد آن فی **دُولَةً** گردان دست بدست **بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ** میان
توانگران **مِنْکُمْ** از شما زیاده از حق خود بردارند وفقرا را اندك
دهند یا محروم سازند چنان در زمان جاهلیه بوده **وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ**
وانچه بدهد شما را پیغمبر صلعم از فی وغنیمت **فَخُذُوهُ** پس فرا گیرید
که آنرا که حق شما است **وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ** وآنچه نهی کند شما را از مثل
غلول خیانت در غنیمت **فَانْتَهُوا** پس باز ایستید از آن ومحققان
برانند که حکم این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه امر فرماید
حضرت پیغمبر صلعم بدان را فرا گیرید وفرمان برید وهرچه نهی کند
از آن باز ایستید که امر ونهی او بحق است هرکه متابعت امر او کرده
نجات یابد وهرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاك افتد
آنکس که شد متابع رای تو قد نجا وانکو خلاف امر تو ورزید قد هلك **وَ**
**اتَّقُوا اللَّهَ** وبترسید از عذاب خدای تعالی در مخالفت رسول صلعم **إِنَّ اللَّهَ**
بدرستی که خدای تعالی **شَدِیدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان
پیغمبر صلعم **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ** وقسمت فی برای مسکینان ویتیمان
وابناء سبیل است ودرویشان هجرت کننده **الَّذِینَ أُخْرِجُوا** آنانند که
بیرون کرده شده اند **مِنْ دِیَارِهِمْ** از سراهای ایشان که در مکه داشتند
**وَأَمْوَالِهِمْ** ودور افتاده اند از مالهای خود **یَبْتَغُونَ** می طلبند **فَضْلًا**
**مِنَ اللَّهِ** بخششی وبخشایشی از خداوند خود **وَرِضْوَانًا** وخشنودی
حضرت او جل جلاله یعنی هجرت ایشان برای تجارت واغراض دنیوی
نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق بوده اند وبدوستی خدا ورسول

ترك



ترك دیار واموال نموده اند **وَیَنْصُرُونَ اللَّهَ** ویاری می کنند دین خدا را
بنفوس واموال خود **وَرَسُولَهُ** ونصرت می نمایند پیغمبر او را صلعم بیاری دهرا
داری **أُولَئِكَ** آن گروه مهاجران **هُمُ الصَّادِقُونَ** ایشانند راست
گویان در دین اسلام هم بقول وهم بفعل **وَالَّذِینَ** ودیگر برای آنانکه
**تَبَوَّءُوا الدَّارَ** جای گرفتند در سرای هجرت **وَالْإِیمَانَ** ودر دار ایمان
یعنی مدینه ودر تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است
وحضرت رسول صلعم اورا این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامة
نمودند در مدینه **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند
که در دیار خود ایمان آورده اند وبدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلعم
مساجد ساخته اند **یُحِبُّونَ** دوست میدارند **مَنْ هَاجَرَ** هرکرا
هجرت کند **إِلَیْهِمْ** بسوی دیار ایشان واورا جای دهند وبمال خود
مساعدت نمایند **وَلَا یَجِدُونَ** ونیابند **فِی صُدُورِهِمْ** در سینهای خود **حَاجَةً**
حسدی وحقدی ودغدغه **مِمَّا أُوتُوا** از آنچه عطا داده شوند ایشان
مراد آنست که حضرت پیغمبر صلعم انصار را طلبید وذکر اعانت وامداد
واحسان واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای
گروه انصار اگر می خواهید اموال بنی النضیر میان همه شما تقسیم کنیم
وطائفه مهاجر بر قرار سابق در شما ساکن باشند واگر خواهید این مال را
خاصه بمهاجر دهیم وایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت
خود مشغول شوند سعدین گفتند یا رسول الله صلعم خاطر ما آن می
خواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمایی وایشان همچنان در خانهای ما
باشند که دوستان ما بجوهر کف ومنازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر
ایشان را دعا فرمود وحق سبحانه وتعالی در شان می فرماید که **وَیُؤْثِرُونَ**
وایثار می کنند وتقدیم می نمایند مهاجران را **عَلَى أَنْفُسِهِمْ** بر نفسهای
خویش یعنی از حق باز می گیرند وبدیشان می دهند **وَلَوْ كَانَ بِهِمْ** واگرچه
هست ایشان را **خَصَاصَةٌ** خلتی بآنچه ایشان را ایثار می نمایند در اسباب
نزول ابن عمر نقل کرده که سر بریانی از برای یکی از درویشان صحابه هدیه آوردند آنرا
بدرویشی دیگر که از وی محتاج تر بود فرستاد واو بدیگری ایثار نمود همچنین
نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند واین آیه در شان درویشان توانگر را
نازل شد حکما برانند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت
ایثار اکمل وافضل است وایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی دیگری را
مستحق بیند از خود باز گیرد وبوی بخشد کریم کامل آنرا بی شناسائی بدین دوران

که کرانی رسد آن اسبابی خرج کرد انش و استغنای همت با وجود فقر و بی
برگی زخود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه
داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از
حب مال و بغض انفاق فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند
رستگاران یا پیروزی یافتگان به ثنای عاجل و ثواب آجل در آخرت
وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس مهاجر مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ می گویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار
ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا
پیشی گرفتند بر ما با ایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِي قُلُوبِنَا در دلهای
ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند
پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر صلعم رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ
بدرستی که تو مهربانی بندگان را مستجاب کن رَحِيمٌ بخشنده ما را
برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان و گفته هر که را کینه یکی
از صحابه در دل باشد او از اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که
حق سبحانه وتع مؤمنان را بر سه مرتبه فرود آورد مهاجر و انصار
و تابعین که موصوف باشند بپاکی دل و پاکی طینت پس هر که
بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکرده
إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن
دارند ظاهر می کنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اخوان ایشان
که بنی النضیر را پیغام فرستادند که ما با شما موافقتیم و در حرب با محمد صلعم
می کنید معاونت خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدی است که اگر
او با شما غالب شود و شما را از دیار اخراج سازد ما نیز در همراهی
موافقت می کنیم آیت آمد که ای محمد صلعم در حال منافقان نگاه نکن
که ایشان يَقُولُونَ می گویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی امثال و
اشباه خود را که اخوی اتفاق اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ اهل توریت که غم محو شدند لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید
شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی
دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در ابتدا و از شما
أَحَدًا یکی را که محمد است صلعم یا هر که از مسلمانان را با شما در خلاف شما
اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان
که با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ





إِنَّهُمْ و خدای تع گواهی می دهد که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ
دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ
بیرون نمی روند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمی کنند وَلَئِنْ
قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمی دهند
ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و هر آینه به پس بازگردند یعنی هزیمت روند لَيُوَلُّنَّ
الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده
شوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند چگونه منصور شوند
لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترین از جهت ترس فِي
صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای تع یعنی منافقان از شما
بیشتر می ترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمی دانند عظمت
خدا را و اگر نه بایستی که از او ترسند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمی کنند با شما
جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در
دیههای استوار بخندق و برج و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها
بسند و نیز یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی شما جنگ کنند نیست و این
نه از ضعف بدنهای ایشان است بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ
میان یکدیگر چون حرب می کنند شَدِيدٌ سخت است اما هر شجاع که
با خدای تع و رسول صلعم حرب کند بد دل و ترسناک گردد پس ایشان
بسبب ترس که خدای تع در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه
و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری یهود و منافقان را متفق
و مجتمع در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده
و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذَلِكَ
آن وصفهای بد که ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ
لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمی کنند و در نمی یابند آن چیزها که
صلاح ایشان در آن است پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچون مثل
آنان است که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک
ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
معصیت را مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کرده اند از مدینه یا اهل
بدر که عرصه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری
دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که در آخرت و مثل منافقان در فریب
دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطان است

اذ قال چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش
که یاری و هوادار توام فلما کفر پس چون بر آن ثبات ورزید و نهال
شرک در زمین دل او استحکام یافت قال گفت شیطان انی برئ
منک من بیزارم از تو انی اخاف الله رب العالمین بدرستی که من
می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس و از انسان
ابوجهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت
سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد گفت که ای ابو الحکم مترس که من
یار توام و چون به بدر رسیدند و ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل
اسلام نازل شدند بگریخت و گفت من از تو بیزارم و در سوره انفال
این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان ابیض ابلیس است و
انسان برصیصاء راهب است و ابیض کار او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری
کرد از وی و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال
خدای تعالی را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض
مهم اغوا و اضلال بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه
او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب ماند
و مرید گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفاء مرضی
و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد و شخصی را تخنیق کرد و باز
بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاجش جز بدعاء برصیصا
میسر نیست آنکس را به صومعه برصیصا آوردند و دمی دمید شیطان
دست از وی باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا
و مجنون می ساخت و برصیصا ارشاد می نمود و بکلمات او می گذاشت
تا دختر ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند و دعا
کرد و زاهد را وسوسه کرد تا او را بفضاحت اقدام نمود و از خوف
فضیحت او را بکشت و ابیض پدر او را از آن اطلاع ساخت و زاهد را گرفته
بر دار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد
و گفت مرا سجده کن تا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری
نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت افتاده کافر شد
کشت سو غافل مشو که مرکب جان مرد را در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند
فکان عاقبتهما پس باشد سرانجام شیطان و انسان انهما آنکه ایشان هر دو
فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در او
و ذلک و چنین دخول در آتش جزاء الظالمین پاداش کافرانست یا ایها الذین آمنوا

ای



ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تعالی و بمعصیت باز گردید
ولتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند ما قدمت آنچیز را که
پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات
کند شکر گذاری نماید و بر زیادتی آن کوشد و اگر معاصی فرستاده
توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله و بپرهیزید از سطوت الهی
تکرار امر بتقوی برای تاکید است یا اول در اداء واجبات است بقرینه اقران
بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه می گوید ان الله خبیر بدرستی
که خدای تعالی داناست بما تعملون بآنچه می کنید در کشف الاسرار
فرموده که اول اشارتست باصل تقوی دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است
و آن پرهیز کردن باشد از محرمات دوم تقوی خواص و آن
اجتناب بود از هر چه ما دون حق است اصل تقوی که زاد این راه است
ترک مجموع ماسوی الله است ولا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین
مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافق و اهل
شرک فانسیهم پس خدای تعالی فراموش گردانید بر ایشان
انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند
در توفیق بر ایشان ببست سهل بن عبد الله رض فرموده که بوقت گناه
از خدای تعالی فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت
اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دائره
فرمان برداری لا یستوی اصحاب النار برابر نیستند نزدیک
خدای تعالی اصحاب دوزخ که نفس خود را بخلود ساخته مستحق نار شدند
و اصحاب الجنة و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل
کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان او هم الفائزون ایشانند
رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم نشسته
لو انزلنا اگر فرو فرستادیم ما هذا القرآن این قرآنرا علی جبل بر کوهی
و آن کوه را فهم و ادراک می دادیم لرأیته هر آینه می دیدی او را
خاشعا ترسنده چون فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته
من خشیة الله از ترس خدای تعالی و آن هیبت و عیدی که در وی هست
یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی
و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمی شود این دل سنگین تو که ذره
سوهان کی پذیرفت وتلک الامثال و این مثلها نضربها بیان می کنیم
للناس برای تنبیه مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند

در آن و بهشت و برداشتند از آن هُوَ اللهُ آنکه قرآن فرستاد خدایست جل
جلاله الَّذِي آن خدای که لَا إِلٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و آشکار او گفته اند
عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت
یا با نچه هست و خواهد بود هُوَ الرَّحْمٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت
عامه سابقه احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشایشگر
که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و دید و رضوان
هُوَ اللهُ الَّذِي آن خدای که به هیچ وجه لَا إِلٰهَ نیست خدای سزای پرستش
إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون است
و صفاتش باستغنای مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوایب
نقص و معایب و منزه از طرق آفات و نوایب السَّلَامُ سالم از عیوب
و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مومنان از عقوبة
نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان
الْمُهَيْمِنُ گواه راست بر همه خلق کننده یا نگهبان اشیا یا قائم بمصالح یا مطلع
برضا یا حاکم کننده بحق و گفته اند این اسمی است از اسمای الهی که تاویل
آن غیر خدای تعالی نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده فرج الْجَبَّارُ
بزرگوار یا شکننده کامها یا باصلاح آرنده کارهای در هم شکسته الْمُتَكَبِّرُ
مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللهِ پاکست خدای تعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه
شرک می آرند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللهُ الْخَالِقُ اوست
خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده بر وفق مشیت حکمت الْبَارِئُ
آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ
بخشنده صورت مخلوقات لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای
نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی یاد
می کنند مر او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست و از همه
نقایص منزه و مقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب
و مقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در گفتار و کردار که هرچه گوید و کند بر وجه
حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رساله صلعم جبرائیل را عم از اسم اعظم
پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب داد
دقائق حقایق این اسما و حفظ شده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر
باید طلبید من الله الاعانة و التاکید سورة الممتحنة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
حضرت پیغمبر صلعم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشته حاطب

بن ابی



بن ابی بلتعه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرائیل عم آن
حضرت را صلعم خبر فرمود علی و زبیر و مقداد را حکم شد که بروضه خاخ
رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بود بستده آوردند حضرت
صلعم حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول
الله بخدا سوگند که مومنم بخدا و رسول صلعم و از دین اسلام برنگشته ام
اما من حلیف قریشم از نفس ایشان نه و هیچکس در مکه ندارم که حمایت کند
و اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم
که مرا حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من
کنند حضرت صلعم فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رض در
غضب شده گفت یا رسول الله صلعم مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم حضرت
فرمود که ای عمر او را مرنجان که او از اهل بدر است و حق سبحانه و تعالی بدریان را
تو قرار داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه این آیه نازل شد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي
وَعَدُوَّكُمْ دشمنان من و اعادی خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ می
فرستید و القا می کنید إِلَيْهِمْ بسوی دشمنان من اخبار جمیع مرا
بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید وَقَدْ كَفَرُوا
و حال آنکه دشمنان کافر شده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچیزی که آمده است
شما را مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام
یا سزاوار متابعت که پیغمبر است صلعم يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون می
کنند پیغمبر را صلعم از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز اخراج می کنند
أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما می گروید بِاللهِ رَبِّكُمْ بخدای تعالی که آفریدگار
شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون می کنند ایشان را
بدوستی مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای
خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای
طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز می گوئید یعنی پنهان سری بدیشان
می فرستید بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی تا نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما
بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان می کنید از دوستی اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و بآنچه ظاهر
می سازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ و هر که بکند این کار را مِنْكُمْ از شما
دوستان یا القاء خبر کند بدیشان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده است سَوَاءَ
السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما
قادر گردند و ظفر یابند و شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را

دشمنان یعنی القاء محبت فایده ندهد وایشانرا دشمنی آشکار کنند
وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ وبگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بر زدن
وکشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ وبگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی
بدشنام وفحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ودوست دارند که کافر شوید چنانچه
ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهد داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان
وَلَا أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما یعنی امر ونهی موالات با مشرکان بسبب مال وفرزند
وخویش بوند می کنید وایشان نفع نخواهد رسانید بشما يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای تع در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما
واولاد واقربا یعنی کافرانرا بدوزخ فرستد ومومنانرا ببهشت وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای تع بدانچه شما می کنید از دوستی ودشمنی بَصِيرٌ
بیناست وبدان جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را
ای مومنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ
در سخنان ابراهیم ع وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با وی بوده اند إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
مجموع گفتند إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما وَمِمَّا تَعْبُدُونَ وآنچه که
از بت پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تع كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما
یا معبود شما وَبَدَا واشکار شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما وشما الْعَدَاوَةُ
دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ ودشمنی بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی سوی
دشمنی قایم خواهد بود میان ما وشما ودل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان
آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یگانه ویکتا یعنی بیگانگی ویکتایی سبحانه
وتع پند میدهد مومنانرا که در تبرا از اهل شرک با ابراهیم ع اقتدا کنند
إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر در آن سخن که ابراهیم ع گفت مر پدر خود را که تو ع
استغفار کنم با تو کرده ام بوعده ایمان که با من کرده لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ
هر آینه لَكَ آمرزش خواهم برای تو وَمَا أَمْلِكُ ونیستم ای پدر لَكَ برای
تو یعنی نمی توانم کرد دفع کنم از تو مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تع مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز که
بخدای تع نیکو روی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم ع
در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی
سبب وعده واقع شد وچون خلیل جلیل واصحاب وی بیزاری کردند از قوم
گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از
خلق بریدیم واعتماد کلی بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وبسوی تو ۲ الیک المصیر
باز گشتیم وبه توبه باز گشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول
ابراهیم است ع نیست بلکه حق سبحانه وتع مومنانرا این امة را بعد از نهی موالات





کفار امر می فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا
از ایشان بریدیم وبلطف تو پیوند کردیم سوی تو کردیم روی ودل بتو بستیم
از همه باز آمدیم وبا تو نشستیم هرچه نه پیوند یار بود بریدیم هرچه نه
پیوند دوست بود شستیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً
محل بیازماشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشانرا بر ما
بگما وسلط مگردان وبدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا
وبیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی
در حکم بر آن ایشان دفع کنی الْحَكِيمُ دانایی در کار خود برما ربیاورز
لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم ع وقوم او
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید وآنکه بر برای تاکید است
در اقتدا است باقوال ووجه ثانی بافعال ووازین اقتدا هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ
هر کس که امید دارد رضاء خدا را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وپاداشت روز قیامة
یا بترسد از خدای تع وعذاب زبینی وَمَنْ يَتَوَلَّ وهر که روی بگرداند از فرمان
ودوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدای تع بی
نیاز است از وی ونصرت کردن ووعده دین وقبا جهد خود ناصر دین خود است الْحَمِيدُ
ستوده است بی ستایش بوده اند که بعد از نزول این آیه که عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ
شاید آنکه خدای تع پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ ومیان آنانکه عَادَيْتُمْ
دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی ویاری وآنچنان بود که ابو
سفیان وسهیل بن عمرو وحکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان
عظیم بودند اسلام آوردند ومیان ایشان وایشان محبتی تمام پیدا شد
وَاللَّهُ قَدِيرٌ وخدای تع تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ
وخدای تع آمرزنده است کسیرا که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ
مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع محبت ومودت کرده اند وآورده اند که قوم
خزاعه را با حضرت رسول صلعم عهد وپیمان بود وهرگز قصد مسلمانان
نکردند ودشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه وتع در باره ایشان
فرمود لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمی کند شما را خدای تع ای مومنان عَنِ الَّذِينَ
از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکرده اند با شما فِي الدِّينِ در کار
دین وملة وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ وبیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراها
ومنزلهاء شما یعنی خزاعه که در مقاتله واخراج شما دخلی نموده اند یا مراد
زنان وکودکانند که ایشانرا در قتل واخراج چندان مدخلی نیست می
فرماید که خدای تع باز نمی دارد شما را أَنْ تَبَرُّوهُمْ از آنکه نیکویی کنید

با ایشان وَتُقسِطوا إلَیهِم یا آنکه عدل کنید وبفرستید قسطی وبهره
برای ایشان إنَّ اللهَ یُحِبُّ المُقسِطینَ بدرستی که خدای تع دوست میدارد
عدل کنندکانرا إنَّما یَنهاکُمُ اللهُ جز این نیست که حق سبحانه وتع نهی میکند شمارا
عَنِ الَّذینَ قاتَلوکُم از آنانکه کارزار کردند با شما فِی الدّینِ در دین خدای
وَأخرَجوکُم وبیرون کردند شمارا مِن دِیارِکُم از سرایهاء شما وَظاهَروا ومعاونت
کردند وهمپشت شدند با اعادی عَلیٰ إخراجِکُم بر بیرون کردن شما
یعنی مشرکان مکه بعضی در صدد حرب آمدند وبرخی که سعی
اخراج کردند وجمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای تعالی
شمارا أن تَوَلَّوهُم از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَن یَتَوَلَّهُم وهر که دوست
دارد ایشانرا فَأولٰئِکَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظّالِمونَ
ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی
باعداء تع میباید وبا دوستان خدا میشاید که از دوستی دیگران
هیچ نکشاید نو بگسل ز دوستان دغا بار حیله ساز • بازی طلب که طالب
نقش بقا بود • آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط
آن بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه رود آن حضرت صلعم اورا بکفار
بازفرستد واگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد
قریش اورا باز نکردانند هنوز آن حضرت صلعم در حدیبیه
بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از
جمله سبیعه اسلمیه ودر عقب شوهرش مسافر مخزومی رسید وگفت شرط
صلح برین وجه بوده که هر که از ما سو آید بما رد کنی جبرائیل آمد
وگفت یا رسول صلعم آن شرط بر مردان واقع شد نه بر زنان وروا نیست
که مومنات بمشرکان باز دهند واین آیه نازل شد که یا أیُّهَا الَّذینَ
آمَنوا ای گروه گرویدکان إذا جاءَکُمُ المُؤمِناتُ چون بیایند
بشما زنان گرویده مُهاجِراتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامتَحِنوهُنَّ
پس بیازمائید ایشانرا بآنکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان نه از جهة بغض
شوهر بوده ونه دوستی دیگری بسبب آمدن شده وبهیچ غرض از اغراض
دنیوی باز بسته نیست بلکه خاص برای دوستی خدای بوده ورسول
صلعم وقصد دین اسلام آمده اند اللهُ أعلَمُ خدای تع داناترست بِإیمانِهِنَّ
بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر وضمایر واما چون حکم شرع
بر ظاهر است ایشانرا سوگند دهید فَإن عَلِمتُموهُنَّ مُؤمِناتٍ پس اگر دانستید
ایشانرا بغلبه ظن که مومنه اند فَلا تَرجِعوهُنَّ پس بکردانید

ایشانرا



ایشانرا إلَی الکُفّارِ بسوی شوهران ناگرویده ایشان لا هُنَّ نه ایشان
یعنی این زنان حِلٌّ لَهُم حلال اند مر کافرانرا وَلا هُم ونه کافران یَحِلّونَ
لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنانرا چه شایبه دارین جدایی افکنده میان
ایشان وَآتوهُنَّ وبدهید شوهران ایشانرا أُجورَهُنَّ آنچه خرج آن زنان
کرده باشند از کابین پس حضرت صلعم سبیعه را سوگند داد وآنچه مسافران
مهر بدو داده بود گرفت باز گشت وازین آیه آمد که وَلا جُناحَ عَلَیکُم
وهیچ بزه وباکی نیست بر شما أن تَنکِحوهُنَّ آنکه بخواهید این زنان مهاجره را
إذا آتَیتُموهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهاء
ایشان پس فاروق رض اورا بخواست ودیگر آیه آمد که وَلا تُمسِکوا چنگ
در مزنید بِعِصَمِ الکَوافِرِ بعصمتهای یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح
ایشانرا باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن
کافره را که در نکاح داشتند طلاق دادند وحکم شد که وَاسألوا وبخواهید
از کسی که آن زنرا بخواهد از کافران ما أنفَقتُم آنچه خرج کرده اید از مهر
او برو وَلیَسألوا وباید که بخواهند کافران از شما ما أنفَقوا آنچه خرج
کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه
منقطع شد میان مومن وکافره ومیان کافر ومومنه پس هر یک
باید که رد کنند مهری را که بصاحبه خود داده اند ذٰلِکُم آنچه ذکر
کرده شد حُکمُ اللهِ حکم خدای تعالی است یَحکُمُ حکم میکند خدای تع
بَینَکُم میان شما وَاللهُ عَلیمٌ وخدای تع داناست بمصالح شما حَکیمٌ
حکم کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیه مومنان اداء مهور مهاجرات
کردند بازواج ایشان وکفار از اداء مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که وَإن فاتَکُم
واگر فوت شود از شما ای مومنان شَیءٌ مِن أزواجِکُم یکی از زنان شما إلَی الکُفّارِ
بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد ومهر او بدست شما نیاید فَعاقَبتُم پس شما
غنیمت گیرید یعنی غزا کنید وعاقبت شمارا ظفر بود وبمال دست یابید فَآتوا
الَّذینَ ذَهَبَت پس بدهید آنانکه رفته اند أزواجُهُم زنان ایشان بدار
الکفر ومهر نیافته اند مِثلَ ما أنفَقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر
آن زن در معالم آورده که شش تن از زنان مهاجر مرتد شدند وبنزد کفار
رفتند وحضرت رسول صلعم مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران ایشان داد وَ
اتَّقوا اللهَ وبترسید از عذاب خدای تع الَّذی أنتُم آن خدای که شما بِهِ مُؤمِنونَ
بدو گرویده اید گویند حکم این آیات تا بقاء عهد باقی بود چون نقض گشت
این احکام منسوخ گشت آورده اند که بعد فتح مکه چون سید عالم صلعم از بیعت

رجال فارغ گشت وزنان نیز بمبایعه میل کردند آیة آمد یا ایها النبی
ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءك المؤمنات چون بیایند بتو زنان
گرویده یعنی به نیت گرویدن یبایعنك بیعت کنند با تو علی ان
لا یشرکن برای آنکه شرك نیارند وشریك نگیرند بالله شیئا با خدای
تعالی چیزرا ولا یسرقن ودزدی نکنند ولا یزنین ونکنند ولا یقتلن اولادهن
فرزندان خود را چنانچه زنده در خاك می کردند یا قصد بچه در شکم
نکنند واو بیفکنند ولا یاتین ونیایند ببهتان بدروغی که از روی
جهل یفترینه بربافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن میان دستها
وپایهای خود یعنی فرزند حرامزاده نیارند وبدروغ بر شوهر نه بندند
ولا یعصینك وعاصی نشوند بتو فی معروف در آنچه بفرمایی از نیکویی
که ترك نوحه کردن است وروی خراشیدن وموی بریدن وچون
بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عائشه رض
فرمود که بیعت حضرت رسول صلعم با زنان بسخن بود ودست
آن حضرت دست هیچ زن را نسود قولی آنست که زنان دست در قدح
آب فرو بردند وبعد از آن حضرت صلعم دست مبارك در آن آب برده
گفته اند امیه دختر خدیجه رض فرمود تا بیعت زنان گرفت واستغفر
لهن الله وطلب آمرزش کن از برای زنان مبایعه از خدای تع ان الله غفور
بتحقیق خدای تعالی آمرزنده گناه کسانی است که بر توحید بیعت
کنند رحیم مهربان بر ایشان بتوفیق توبه وایمان داد بزرگی فرموده مردم
می گویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق
رحمت نشود ومن می گویم که ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا برحمت خود
توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد توفیق عزیز است هر کرا دهند
بعضی درویشان مسلمانان بجهت منفعت با جهودان دوستی می کردند
وخبر اهل اسلام بدیشان می گفتند آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم
گرفت خدای تعالی بر ایشان قد یئسوا هر آینه که نومید شده اند یعنی
یهود من الآخرة از ثواب آخرة چه دانسته اند که بسبب عناد وکتمان
نعت حضرت رسول صلعم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد
بود نا امید شده اند کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران من
اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا بهبود یا امید
از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته از نعیم

آن



آنجهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله
پاك وبی عیب گفته مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات
وما فی الارض آنچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز واو غالب است
که حکم او هیچ چیز مردود نگردد الحکیم درست کار که خلل
بافعال او راه نیابد دمیاطی آورده که اصحاب کرام رض گفتند تا کدام
عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان رساند
حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة
حضرت رسول صلعم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی علی
که بنده را از شکنجه عذاب رهایی بخشد وباعلی علیین رساند وآن ایمان
جهاد است صحابه از موت کراهة داشتند آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اند لم تقولون چرا می گویید ما لا تفعلون آنچه را
که نمی کنید کبر بزرگ است مقتا ۲ نزدیك خدای تع ان تقولوا — ۲ از روی خشم عند
آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه بجا نخواهید کرد ونزد بعضی علما آیة عام است
یعنی هر که سخنی گوید ونکند در زیر عتاب داخل است وبا آن علما
نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند وخود ترك نمایند این
سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و
حضرت پیغمبر صلعم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان
آتشین می بریدند از من بگوی عالم تفسیرگوی را که در عمل کوش ای
نادان مفتری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل
نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای تع یحب الذین
یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در
راه او صفا صف زده در برابر خصم کانهم گویا ایشان در
استحکام بنیان مرصوص بناها اند ریخته از ارزیز که تنا
است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب وبا یکدیگر باز چسبیده
واذ قال موسی ویاد کن آنرا که گفت موسی ع لقومه مر گروه
خود را یعنی بنی اسرائیل یا قوم ای گروه من لم تؤذوننی چرا می
رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وقد تعلمون وبدرستی که
می دانید انی رسول الله بآنکه من فرستاده خدایم الیکم سوی
شما وبر رسالة خود از معجزات ظاهره اقامة شهادة کرده ام وشما را
معلوم شد وشبهه نمانده ورسول باید که محترم ومکرم باشد
پس فرمان من بریدایشان برهان جهالت وضلالت خود ثابت بودند

وسخن کلیم الله نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام
که بگشتند از قبول فرمان موسی ع أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای
تعالی قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک
وَاللَّهُ وخدای تع لَا يَهْدِي الْقَوْمَ راه نمی نماید بشناخت گروه بیرون
رفتگان از دایره فرمان الْفَاسِقِينَ ویاد کن آنرا نیز که گفت
وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی ع پسر مریم ع مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
ای فرزندان یعقوب ع إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدا ام
إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیزی را که پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة
یعنی قبل از من نازل شده ومن تصدیق کرده ام کتابی آن از نزدیک خدا است
وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي برسولی که می آید بدین
کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد
صلعم یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی ع برین وجه است که
انی ذاهب الی ربی سیمدنی وربکم والفارقلیطا جاء ومعنی فارقلیطا
احمد است صلعم در تبیان آورده که اسم آن حضرت صلعم بسریانی
مبحمیا ست و معنی آن که خدای تع بفرستاد او را صلعم بعد از مسیح ع
فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس چون آمد عیسی ع بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاء
روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بنی
اسرائیل هَذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکارا
یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تع دروغ یعنی پیغمبر او را ع
تکذیب و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت
روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای تع و او
شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست ظالمتر از کسی
که دروغ بر خدای تع بر بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار
وَهُوَ يُدْعَى وحال آنکه آن مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر صلعم
او را می خواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر
وصلاح وفوز وفلاح در دنیی وعقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای تع راه
ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکارانرا در لباب آورده که چند
روزی وحی بر حضرت محمد صلعم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده
شما را ای یهود که خدای تع محمد صلعم را فرو نشانید وکار او را تمام

نخواهد



نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت رسید صلعم عرض نمودند
غبار ملال بر آینهٔ دل مبارک آن حضرت صلعم نشست جبرئیل
ع بجهت رفع ملال این آیه آورد يُرِيدُونَ می خواهند لِيُطْفِئُوا
تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی
بگفتار ناپسندیده وسخنان بیهوده وَاللَّهُ مُتِمُّ وخدای تع تمام کننده
نُورِهِ نور دین وروشنی شرع حضرت سید المرسلین صلعم قبل از
قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واگرچه کراهت دارند کافران از
اتمام و کراهت ایشانرا اثری نیست در اطفاء چراغ صدق و
صواب همچون ارادت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب و
شب پره خواهد که نبود آفتاب تا بر بینندهٔ او معلوم نبود دست
قدرت هر صباحی شمع مهر می فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را صلعم بِالْهُدَى
بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ وبکیش راست ملة
حنیفه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه
کیشها و ملتها بوقت نزول عیسی ع که همه اهل زمان دین اسلام قبول
کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وهر چند کاره اند مشرکان اظهار دین
محمد را صلعم که مشتمل است بر اثبات توحید وابطال شرک يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم
شما را عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِنْ عَذَابٍ
أَلِيمٍ از عذابی دردناک بر بیان تجارت می کند که تُؤْمِنُونَ
خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان
که دارید بِاللَّهِ بخدای تع وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ وجهاد
نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تع بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود
که زاد وسلاح مجاهدان خرج کنید وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ ونفسهای
خود که متعرض قتل وحرب شوید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگ فرموده که اصل مال بجهد درین
تجارت آنست که غیر حق را نیست وحق بی ستاند و در نفحات از ابو عبد الله
الثیری نقل می کنند پس وی آمد وگفت سبوی روغن داشتم که
سرمایه من بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد و بشکست وسرمایه من
ضایع شد وگفتا ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدر رفتن و الله
که بدر رفتن را هیچ نیست در دنیا و آخرت قال شیخ الاسلام فرموده که سود

تمام آن بودی که بعد از هم بنودی اشارت بمرتبه فناست در باختن سود و سرمایه
در بازار شوق ولقا تا چند ببازار خودی بت شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی
از مایه و سود در جهان دست بشوی سود تو همان بود که تهی دست شوی
يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای تع شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیا
وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن درختها جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای
پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتها که جای ابدی کردار اقامتست
ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرکست
وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شماراست نعمتی دیگر در دنیا که او را دوست میدارید
نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای تعالی بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه
است یا فتح روم و فارس ابن عطا فرموده که نصر توحیدست و فتح نظر بجمال
ملک مجید وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد صلعم مؤمنانرا بنصرت در دنیا
و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعت اند از انصار
که در لیلة العقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام
است یعنی جمیع مؤمنانرا می فرماید که كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان
کار دین خدا و رسول او صلعم تقدیر کلام چنانست که ای محمد صلعم نصرت کن
از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی ابن مریم ع حواریانرا که خاصان او بودند و در دین او برهم
سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه
نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای تعالی یا کیانند اعوان من در دعوت
خلق بخدای تعالی قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که درین راه نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ
ما ناصران دین خدای تع و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را ع بعد از رفع
وی و خلق را بخدا اجل شانه دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند
بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی ع و
او را بنده و رسول خدا دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی
دیگر و او را نعوذ بالله پسر خدا گفتند و حضرت پیغمبر صلعم مبعوث شد
موافق همان مؤمنان گفت عیسی عبد الله و رسول آن گروه تقویه یافتند
و حق سبحانه و تعالی خبر می دهد فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و
غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی ع و رسالت و عبودیت او
عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند
مؤمنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحيم



يُسَبِّحُ بپاکی یاد می کند و تنزیه می نماید لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِي
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمینهاست از کوائن سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دائم
و لایزال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ
ارجمند که مثل ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي
بَعَثَ اوست آنکسی که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان
مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان نخوانده و ننویسنده بودند رَسُولًا
مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان امی تا رسالت او از تهمت دور باشد
و گفته اند امیان امت آن حضرت جهت آنست که در کتب متقدمه
برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیاء امی باشد و از جمله در کتاب
مذکور است که انی باعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و بود در
امت آن حضرت صلعم نکته ایست انجا به بیت اختصار می رود
فیض ام الکتاب پرورد چو ایتامی خدا زان کردش لوح تعلیم ناگرفته پیر
همه از لوح داده خبر بر خط او سنانش و جان راست که نخوانده است خط ازان
جهت خبر بر صفت نبی امی می کند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ می خواند بر ایشان
آيَاتِهِ آیتهای خدایرا با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ و پاک می
سازد ایشانرا از دنس کفر و خبث عقاید و رذائل اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ و می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و بدرستی مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ
که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دراموختگان اند وَآخَرِينَ
و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مؤمنان که ایشان
لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند یا آنکه سابقانند تا لاحق خواهند شد
مراد تابعین اند و در معالم با ایراد حدیث صحیح متفق علیه معلوم می شود
که ایشان عجم اند و قول آنست که هر که باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات
حضرت صلعم همه درین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای تع غالبست
الْحَكِيمُ داناست در امر بعثه بر امی ذَٰلِكَ این نبوت یا بعث فَضْلُ اللَّهِ
افزونی کرم خداست يُؤْتِيهِ می دهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم
دنیا و آخرت در جنب آن محتقر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه
تحمیل کرده شده اند توریة را ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس بر نداشتند آن
بار او بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون مثل دراز گوشی است که بر دارد أَسْفَارًا کتابها

از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچون یهود که توریة
می خوانند و از آن منتفع نمی شوند گفته اند در محمل اسفارا او بار باشد علم
کان نبود زهی علمهای اهل دل حالشان • علمهای اهل تن احمالشان •
علم چون بر دل زند یاری بود • علم چون بر گل زند باری بود • چون بدلخواه
نحو خوانی سبق چون بگل خوانی شبیه سازی و رق بئس بد مثلیست که
زده شد مثل القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند
بآیات الله حجتهای خدای که دلیل بود بر نبوت محمد صلعم والله لا یهدی
و خدای تع راه فلاح ننماید القوم الظالمین گروه ستمکارانرا که بعناد
ناحق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این می گویند نحن
ابناء الله و احباؤه و لاف می زنند که لن تدخل الجنة الا من کان
هودا او نصاری قل بگوای محمد صلعم یا ایها الذین هادوا ای گروه دین
یهود ارید ان زعمتم اگر گمان برید انکم اولیاء لله انکه شما دوستانید
مرخدایرا من دون الناس بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند
فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین اگر
هستید راست گویان که شما اید دوستان خدای تع تا برسید
بکرامتی که حق تع ساخته و تع برای دوستان مقرب فرموده
ولا یتمنونه ابدا و حال آنکه یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز
بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی
بواسطه عملهایی که کرده اند چون تحریف احکام توریة
و تغییر لغت و صفت حضرت محمد صلعم و می دانند که بعد از مرگ
بدان کردار معذب خواهند شد والله علیم و خدای تعالی
داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد
صلعم با یهود ان الموت الذی بدرستی که مرگ که شما تفرون منه
می گریزید از وی و تمنای نمی برید و از وقوع آن کراهت می دارید
فانه ملاقیکم پس بدرستی که او رسنده است بشما یعنی بگیرد
شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی
عالم الغیب والشهادة بسوی دانای آشکارا و نهان فینبئکم پس خبر
دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل می کردید
بنا سپکردان جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود برای نماز من یوم
الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد

کرد



کرد خدای تعالی که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی
نمایید در آن وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت اول امام اعظم
آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است در روز جمعه
اگر موذن متعدد باشد ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم
بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن
بهتر است از سود فانی دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که می دانید نفع
و ضرر او و تمییز می کنید خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون گذارده شود
نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای
تجارت و تصرف در مهمات محتاج خود مراباحه است یعنی اگر خواهند پس از
نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا و بجویید من فضل الله از فضل خدای
تع روزی خود مراد در طلب اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم
در زمین مسجدها است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بعودت و عیادت
بیمارست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و اخذ بدین
مانند چه جستن سیما من فضل الهی بدینها توان بود واذکروا الله و یاد کنید
خدا را کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین
بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید
حاصل ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجاة دنیی و آخرت
از ذکر خدا مباش یکدم غافل گر ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکر است که اهل
شوق را در همه حال آسایش جان باشد و آرامش دل آورده اند که روزی
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطبه می فرمود ناگاه کاروان دحیه
کلبی از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود
تنگی بود و کاروان چون رسیدی طبل شادی زدندی و از طبل باستماع حضار
مجلس رسید جهت بیع و طعام از مسجد بیرون رفته متوجه کاروان
شدند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند
کسی نماند حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اگر می رفتند در پی یکدیگر تا کسی
مطلق در مسجد نمی بود از این وادی آتشی بسوی شما روان میگشت مقارن
همین حال آیة آمد واذا رأوا و چون بینند تجارة بازرگانی یعنی
کاروان بازرگانرا او لهوا و بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان
میزنند انفضوا متفرق گردند از مجلس و روند الیها بسوی آن تجارت
یا پیشی گیرند بر یک دیگر خریدن طعام و ترکوک و بگذارند ترا قائما
ایستاده بر منبر قل بگو آنچه از نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و

ما عند الله

لزوم مجلس حضرت پیغمبر **خیر** بهتراست وسودمندتر **من اللهو** واستماع
لهو **ومن التجارة** وازنفع تجارت چه فواید مثوبات محققست ومنافع معاملات
متوهم **والله خیر الرازقین** وخدای تع بهترین روزی دهندکانست یعنی
آنانکه وسایط ایصال رزق اند وقت باشدکه بخیلی کنند وشاید نیز مصلحت
وقت نداشند نقلست که یکی از خلفای بهلول بغدادرا کفت بیا تا روزی
هر روز مقرر کنیم تا وقت متعلق برآن نباشد بهلول جواب دادکه چنین
می کردم اکرچند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مراچه باید دوم فنای
کرم اکی باید سیوم معلوم نداری که چند باید وحق تعالی کافل همه
رزق منست واین همه می داند وازروی حکمت کامله بمن می رساند ودیکر
شاید که برمن غضب کنی وآن وظیفه ازمن بازکیری وحق سبحانه وتع بکناه
ازمن روزی بازنمی دارد خدایی که اوساخت ازنیست کرهست بعصیان
دررزق بوکس نبست ازو خواه روزی که بخشنده اوست برآرنده کارهر
بنده اوست **سورة المنافقون** **بسم الله الرحمن الرحیم**
درسال پنجم ازهجرت حضرت پیغمبر صلعم ازغزوه مریسیع مراجعت فرموده
برسر چاهی میان سنان بن جهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود ازخزرج و
میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق رض بود منازعت شد وهم بدان انجامید
که میان مهاجر وانصار فتنه قایم کردد ابن ابی منافق دران محل سخنان
ناشایست کفت ازجمله آنکه مهاجرانرا هیچ معهدی نااز مدینه کوچ کنند
وازهم پراکنده شوند ودیکر آنکه چون بمدینه بازکردیم آنکه
عزیزتراست بیرون خواهد کرد آنکه خوارتراست وزید بن ارقم
بمجلس سامی حضرت خیرالانام صلعم آمده آن صورت اخبار نمود وآنحضرت
صلعم اصغا فرمود جهة تسکین فتنه درکرمکاه روز بکوچ کردن امر
فرمودن دواسید بن حضیر سبب پرسید مضمون حال معلوم فرمود
درتسلیه خاطر عاطر حضرت صلعم ساعی جمله بتقدیم رسانید وخبر
با ابن ابی رسید بخدمت حضرت صلعم آمد ودرنفی آن خبر سوکند خورد
ان خوردومردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم را بخبر دروغ متهم ساختند
حق سبحانه تع تصدیق قول او را این سوره نازل کردانید که **اذا جاءك**
**المنافقون** چون بیایند نزدیک تومنافقان یعنی ابن ابی واصحاب او **قالوا**
**نشهد** کویند کواهی میدهیم که **انك لرسول الله** بدرستی که تو فرستاده
**والله یعلم انك لرسوله**
**والله یشهد ان المنافقین** وخدای تع کواهی میدهد که منافقان **لکاذبون**
دروغ کویانند درکواهی خود بجهة آنکه اعتقاد ایشان موافق کفتار ایشان





نیست پس شهادت ایشان برآنکه دل ما معتقد رسالتست دروغ
باشد وکفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوکند یادکردند
براعتقاد برسالة تو وخدای تع می داند که سوکند دروغ خوردند
**اتخذوا ایمانهم** فراکرفتند منافقان سوکندان خود را **جنة**
سپری یعنی وقایه که بدان ازقتل وسبی ایمن باشند **فصدوا** پس بازمی
دارند مردم را بالقای شهادت **عن سبیل الله** از دین خدای تع یا خود
اعراض می کنند ازجهاد درراه خدای تع **انهم** بدرستی که ایشان
**ساء** بدعملیست **ما کانوا یعملون** آنچه هستند که می کنند ازسوکند
دروغ واعراض ازحق **ذلك** این حکم حق بید اعمال ایشان **بانهم امنوا**
بسبب آنست که ایشان کرویدند بزبان **ثم کفروا** پس کافر شدند
بدل یا کفتند بظاهر با مومنان که ما ازشماییم ودرخلوت با روسای
خود بکلمات کفر ناطق کشتند **فطبع** پس مهر نهاده شد **علی**
**قلوبهم** بردلهای ایشان **فهم لا یفقهون** پس ایشان نمی دانند حقیقت
ایمانرا که اقرارست بزبان وتصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی
جسیم ونیکو هیات وشیرین سخن وفصیح بود وجمعی دیکر ازمنافقان
نزدیک بهمین صورت بودند وچون بمجلس حضرت صلعم امدندی
آنحضرت صلعم شکفت داشتی از اشکال واقوال ایشان حق
سبحانه وتعالی آیة فرستاد **واذا رایتهم** وچون ببینی منافقانرا
**تعجبك** بشکفت آرد ترا **اجسامهم** جسمهای ایشان ازتری ونازکی
**وان یقولوا** وچون سخن کویند **تسمع لقولهم** کوش کنی سخن ایشانرا و
سوکند ایشان باور کنی وحال آنکه درعدم عقل وقلة تدبیر **کانهم**
کوییا ایشان **خشب** چوبهای خشک شده اند **مسندة** بدیوار باز
نهاده یعنی اشباح اند خالی ازعلم ونظر **یحسبون** می پندارند
وکمان می برند **کل صیحة** هرفریادی که برآید وهرآوازی که درمدینه
برکشند که آن وصدا واقع است برایشان یعنی بی دلی وبدکمانی وترس
ایشان بمرتبه ایست که هرآوازی که بشنوند پندارند نفاق ایشان برحضرت
پیغمبر صلعم ومومنان ظاهر شده **هم العدو** ایشانند دشمنان تو
وهم مومنانرا **فاحذرهم** پس حذرکن وازایشان ایمن مباش **قاتلهم الله**
هلاک کناد خدای تع ایشانرا یا لعنت کناد برایشان **انی یؤفکون** چکونه بر
کردانیده می شوند ازطریق حق بمعالم آورده که بعد ازنزول این آیة قوم
ابن ابی وی را کفتند این آیتها درباره تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای صلعم تا برای

تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آوردم
تکلیف کردید زکوة مال بدهم دادم همین مانده است که محمد را صلعم سجده
می باید کرد آیت آمده که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را که بیایید
باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای
تع لَوَّوْا بپیچند رُءُوسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند چنانچه
کسی از مکروهی روی بتابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و ببینی ایشان را اعراض
میکنند از رفتن بخدمت حضرت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان
گردن کشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش
خواهی تو ایشان را أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نخواهد آمرزید خدای تع ایشان را بجهت رسوخ ایشان در
اعتقاد بنفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان را از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِينَ
يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه
مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول اند صلعم از فقرای
مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند
و پسران نزد پدران بروند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران
منع کنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای
روزی آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد
روزی دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان لَا يَفْقَهُونَ نمی
دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه و تع است نه آدمیان · خواجه پندارد
که روزی او دهد · لاجرم بر او منت نهد · زان سببها او بیکی شد بس
اگر · کم شود هستند اسباب دگر · حکم روزی سببها می نهد · بی سببها
نیز روزی می دهد يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ
رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ
الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیز مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را
و مرادش از اعز نفس اخس و [illegible] از نفس دیگر نفس اشرف و اکمل مخلوقات
صلعم وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدای راست عز ربوبیت و قدرت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول وَلِلْمُؤْمِنِينَ
او را صلعم عزت نبوت و شفاعت و مر گرویدگان را عز ایمان و طاعت وَ
لَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند
نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی صلعم بوادی عقیق رسید شد
پسر ابن ابی که هم عبد الله نام داشت مؤمن و مخلص بود بر سر راه توقف نمود





تا پدرش برسید و شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت
بخدا سوگند که ترا نگذارم به مدینه در آیی تا وقتی که حضرت
پیغمبر صلعم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون
و رکب حضرت رسالت صلعم بر آن احوال اطلاع یافت ابن ابی را اجازت
منقبه پسر سیده آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول
نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان
شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کرد خدای تع چه مقتضای ایمان اینست که خدای
تعالی غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که تمام نوال دینی و
مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد
چشم دل از نعیم دو عالم بر بسته ایم · مقصود ما ز دنی و عقبی تویی و بس
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزند از حق
باز ماند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند
که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی
حقوق و لجهات اخراج نمایید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ
آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را
اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من
لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکندی مرگ را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نزدیک
فَأَصَّدَّقَ تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم
از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای تع باز پس نیفکند نَفْسًا
هیچ کس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا مدت رفتن وی
یعنی چون عمر بآخر رسید چیزی بر آن نیفزایند و از آن کم نکنند وَاللَّهُ
خَبِيرٌ و خدای تع داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید آدمیان و حفص
بخطاب خواند · یعنی بآنچه می کنید از خیر و شر سُورَةُ التَّغَابُنِ

بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ بپاکی و پاکیزگی ستایش می نمایند لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی که ارض و سما و ما بینهما آفرید
وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش و نعت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها
قَدِيرٌ تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ و او آنکس است که بیافرید شما را فَمِنْكُمْ
پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده است بخالق او چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ
و بعضی از شما باور دارنده اند آفریدگار را چون اهل اسلام و ایمان

وَاللّٰهُ وخدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ بآنچه می‌کنید بیناست ومعامله
باشد کان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها وزمین بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمهٔ کن
یا بیان برای حق یعنی آنها دلایل وحدانیت‌اند وحق بدان ظاهر می‌شود
وَصَوَّرَكُمْ ونگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرده صورتهای شما را
باستعداد تامه واعتدال الحلقه امام قشیری فرموده که ظاهر بیاراست بکمال
قدرت وباطن را محلی کردانید بجمال قربت ونزد محققان حقیقت حسن
انسان آنست که اورا بصفت اوصاف آراسته کردانید وبخلاصه خصایص
بدعات شرف اختصاص بخشیده تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی
وسفلی وملکی وملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری ✿ بدرون
تست مصری که تو بی شکرستانش ✿ چه غمست اگر زبیرون مدد شکر نداری ✿
شده غلام صورت بمثال بت پرستان ✿ چو تو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری ✿
بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی ✿ بت خویشتن هم تو با هیچ کس کله نداری ✿
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم کامل مَا فِي السَّمٰوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از اصناف مکنونات وَالْأَرْضِ وآنچه در زمین است
از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ ومیداند آنچه میپوشید آنرا وَمَا تُعْلِنُونَ
وآنچه آشکارا می‌کنید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای تع داناست بِذَاتِ
الصُّدُورِ آنچه در سینه‌هاست از خواطر وافکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد
شما را اعلام مکند نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما
چون اولاد قابیل وعاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ
أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق وریح صرصر وعذاب یوم
الظله وَلَهُمْ ومر ایشان است در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بی
انقطاع ذٰلِكَ این عقاب وعذاب مر ایشان را بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب
آنست که بودند که آمدندی بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا فَقَالُوا پس ایشان گفتند أَبَشَرٌ
آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه می‌نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه
وتع وحی باد می فرستد فَكَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا وروی
بگردانیدند از تدبر در بینات که با ایشان بود پس خدای تعالی هلاک کرد
وَاسْتَغْنَى اللّٰهُ وبی نیاز بود از ایمان خلق وَاللّٰهُ غَنِيٌّ وخدای تعالی
بی نیازست از عبادت آفریدگان حَمِيدٌ ستوده بی ستایش حامدان زَعَمَ
الَّذِينَ كَفَرُوا کمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا آنکه برانگیخته نخواهند شد





قُلْ بَلَىٰ بگو آری خواهند شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند بپروردگار
من که ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذٰلِكَ هرآینه مبعوث کرده شوید در قیامت وخبر
دادن برخدای تع يَسِيرٌ سهل وآسان است فَآمِنُوا بِاللّٰهِ پس
ایمان آرید وبگروید بخدا وَرَسُولِهِ وفرستادهٔ او محمد صلعم وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا
وبآن نوری که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآن است وآنرا نور گفت که ظاهر است
در اعجاز بنفس خود ومظهر حقایق احکام حلال وحرام است وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
وخدای تعالی بآنچه شما می‌کنید از اقرار وانکار خَبِيرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تع شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه
در روز جمع است از حساب وجزاء قیامت را جمع گفت که در آن روز اولین واخرین
از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء وامم یا ظالم ومظلوم یا اهل هدی وضلالت یا
بهشتی ودوزخی واشهر آنست که ملائکه وجن وانس ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ آن روز زیان
شدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد وکافر را در دوزخ
بمقام کافر در آرند غبن ظاهر شود وکفار دانند که زیان کارند وگفته‌اند کافر غبن
کافر بیند بترک ایمان ومؤمن زیان خود در یابد بتقصیر در احسان یا روز
زیان جستن هر کس سود خود طلبد وزیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وهر که
بگرود بخدای تع وَيَعْمَلْ صَالِحًا وبکند کار شایسته يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد
خدای تع سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهاء وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ ودر آرد
اورا جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر قصور
واشجار آن جویهای روان خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن
تاکید است در خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن عفو گناه ودر آوردن در بهشت
رستگاری بزرگ است وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نگرویدند بوحدانیت
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند آیتهاء ما را که قرآن است یا معجزاتی که بر دست
پیغمبر صلعم ظاهر کردیم أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخند خَالِدِينَ
فِيهَا باقی مانند کان در آن یعنی همیشه وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای
بازگشتی است دوزخ مَا أَصَابَ نرسد بهیچکس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ
مصیبتی از شدت ومرض ومرگ واهل وولد إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ
مگر بقضای خدای بندگان وامتحان ایشان بصبر وثبات
یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند ودر وقوع آن
اضطراب نمی‌نماید بزرگان گفته‌اند که آینه جمال الصیقلی است بر آینه را جهت
شاهد نور جمال او دوست باید داشت ✿ هرچه از دوست تو آید خوش بود
که هر در پای برافشاندن بود ✿ زخم کز دست تو می آید برون کو بزیر از سینه من

جزی خود وَاللّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ و خدای تعالی بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست
صابر و شاکر را می داند وَأَطِيعُوا اللّهَ و فرمان برید خدا را در فرض
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را صلعم در سنت فَإِن تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی
بگردانید از طاعت پیغمبر صلعم او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا پس جز این
نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنست هویدا و او تبلیغ رسالت
کرده آشکارا اللّهُ خدای تع اوست مستحق عبادت لَا إِلَهَ هیچ معبودی
بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ بر خدای تع نه بغیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن می کند که کار خود بحق تع
واگذارند و در کشف آمده که این آیات نه بر کرام او کنند از ابن عباس رض
منقول است که بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلعم جمعی مسلمانان از مکه داعیه
مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله و گریه
و بی قراری ایشان را نگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان
وا ماندند بود تا حق تع در باره ایشان فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان
شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَّكُمْ دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ
پس از ایشان حذر کنید و بگریزید و آنها ایشان فریفته شده ترک هجرت
ننمایید از این سبب ایشان رسیدند هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند
هر یک در احکام فقهی کامل و دانایی فاضل شده قصد عقوبت زن
و فرزند کردند که ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره ماندیم و بدین
سبب نفقه ایشان باز گرفتند و مراسم مرحمت فرو گذاشتند
حق سبحانه و تعم فرموده که وَإِن تَعْفُوا و اگر عفو کنید آن جرایمها که کرده اند
وَتَصْفَحُوا و در گذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید آنرا و عذر ایشان
بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تع غَفُورٌ رَّحِيمٌ آمرزنده است
و مهربان با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایشی تا ظاهر کرده که کدام
از ایشان حق را بر ایشان ایثار می کنند و کدام دل در مال و ولد بسته
از محبت الهی کرانه می گیرد وَاللَّهُ و خدای تع عِندَهُ نزدیک او ست
أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ هر کسی را که محبت او بر خدا و رسول صلعم را غالب
باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای تع
مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه ناسخ آن حکم است فاتقوا الله حق تقاته
در کشف الاسرار آورده که در یک آیه اشارت می کند بواجبات و در دیگری
ا

بواجب



بواجب امر با فعل او در دایره عفو داخل توانند شد و اگر او را بواجب حق
بگیرد طاعت و معصیت هزار ساله آنجا یکرنگ دارد بی نیازی بین
و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید
سخن خدا را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا
بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِّأَنفُسِكُمْ برای نفسهای
خود چه فواید آن بوی می رسد وَمَن يُوقَ و هر که نگاه داشته شُحَّ
نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی خدا را امساک نکند و در راه حق
بذل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند
در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید
خدا را یعنی صرف کنید در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرض مقرون
با خلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده گرداند خدای
تعالی آنرا که داده آید لَكُمْ برای شما یکی را ده یا هفتصد یا هزار
و بهانه صد یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را گناهان
که پیش از این بوده باشد وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای تعالی جزا دهنده سپاس داران است
حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت گنهکاران و بخیلان تعجیل نمی کند عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکار است می دارند آنچه ظاهر می کنند و
آنچه نهان می دارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب انتقام
تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کننده بکرامت
آنها را که از روی صدق تصدق نمایند سُورَةُ الطَّلَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که عبد الله عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت
صلعم فرمود تا رجوع کند و نگاه کند از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد و در این باب آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر صلعم بگو امت
خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخوله
را حق را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق
دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توان
کرد آنرا از عدت و آن طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در
می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت طهری که در آن مجامعت شده باشد
وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن معلق و معتد
باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رض اعتبار بمرد دارد
و نزد امام اعظم رض و امام مالک معتبر است پس اگر در طهر بی جماع

سه طلاق دهند بمذهب شافعی سنة است مذهب آن دو امام دیگر بدعت
واگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار
کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجزند یا از احصاء آن
غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ پس بترسید از خدای تع که پروردگار شماست و طلاق
بسنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان
مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زنا شوهری بوده اند
تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون
نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند
بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی
کردار ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکاری و مراد معصیتی است
که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید کرد یا آنکه
بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان حلال است
چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد
حُدُودُ اللَّهِ از حدهای خداست که مقرر شده وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و هر که
در گذرد حد و را فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده باشد
بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمی دانی تو ای طلاق دهنده
یا نمی داند هیچ کس لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای تو گرداند بَعْدَ ذَلِكَ بعد
ازین طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل
وی پدید آرد تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمهل
خود بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجع کنید
با ایشان بِمَعْرُوفٍ بر نیکویی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره
طلاق مدهید بجهة اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید
بِمَعْرُوفٍ بر نیکی یعنی بخیر حق طلاق است از امتعه و صداق وا کنید وَأَشْهِدُوا
و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما مسلمانان که فاسق
نباشند بر رجعت و این امر بدلالت و نزد امام شافعی بقولی واجب است
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ برای
رضای خدای تع ذَلِكُمْ این شما را اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده
می شوید بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که می گرود بِاللَّهِ بخدای تعالی
و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه بدو متعلق است خر
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای تع و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ
گرداند خدای تعالی لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه



دنیا و آخرت یا هر که پرهیزد از حرام خدای تعالی برای وی برساند از وجه حلال
وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از انجا که گمان نبرد و در
شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد ـ از سببها نکند و تقوی طلب کند تا خدا روزی
رساند بی سبب ع حق بجایی بخشد رزق حلال ع که نباشد در گمان و در خیال
سبب نزول این آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و وی نزدیک
حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله صلعم پسرم بالاسیر کفار گرفتار شده و مادر وی
جزع بسیار می کند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بآنچه رسیده هیچ توانا نبود
قدرت نیست آن حضرت صلعم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر
او بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز خود بقول حضرت صلعم
عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند
ایشان را راند بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد
روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای تع و کار
خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای تع بسنده است او را در کفایت
مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را
بهر جا خواهد یعنی آنچه مراد حق بود نا توقع باشد از و فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
و بدرستی که کرد این خدای تع لِكُلِّ شَيْءٍ برای همه چیز از فقر و غنا
قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر
غفاری نو روایت کرده که حضرت پیغمبر صلعم فرمود آیتی می دانم که اگر مردمان آن را فرا
گیرند یعنی بدان کار می کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیه و من یتق الله یجعل له
بر خواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنا آن آیت بر تقوی و توکل و تقوی نفحهٔ
بوستان قربت و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل رایحه گلزار
کفایت است و از بوی محبت دمد و از بوی وداد آیه که ان الله یحب المتوکلین
و چون این دو صفت قدم در تحقیق نتوان نهاد ع سلوک راه معنی توکل باید و تقوی
توکل مرکب راه است و تقوی توشهٔ راه رو در وقتی که حکم عدهٔ مطلقات فرود آمد
که یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء صحابه پرسیدند که عدهٔ زنان که حایض نشوند چیست
این آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنان که نومید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض
بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جملهٔ زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید
در حکم ایشان یعنی نمی دانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدهٔ آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین
بر سه شهر مقرر است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله
أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدهٔ ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ

بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها ومن یتق الله وهر که بترسد
از خدای تع و مراعات احکام حقوق وی کند یجعل و پدید کرداند خدای تع له
مر آن متقی را من امره یسرا از کار او آسانی یعنی کار او را سهل سازد ذلك آنچه
گفته شد امر الله انزله حکم خداست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ الیکم
بسوی شما ومن یتق الله وهر که پرهیز کند از عقاب خدای تع یکفر
بپوشد خدای تع عنه از وی سیئاته بدیهای وی را یعنی عفو کند
ویعظم و بزرگ سازد له برای او اجرا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد
اسکنوهن ساکن کردانید زنان طلاق داده را من حیث سکنتم آنجا
که شما ساکن شده بید من وجدکم از وسع خود و طاقت خود یعنی ایشان
بقدر طاقت و توانائی خویش سازد ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات
را در سکنی و نفقه لتضیقوا علیهن وان کن برای آنکه تنگ کردانید — اولات حمل
فانفقوا علیهن پس نفقه کنید برایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند
حملهن بار خود را و از عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند
این زنان بعد انقطاع علاقهٔ نکاح لکم مر فرزندان شما را فآتوهن پس
بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان بر شیر دادن وأتمروا و مشاورت
کنید بینکم میان یکدیگر در کار فرزند بمعروف به نیکوئی و در باب
ارضاع و اجر وان تعاسرتم و دشواری کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر
در رضاع و مزد دادن یعنی شوهر از اجر ابا کند یا زن شیر ننهد فسترضع
پس شیر دادن خواهد له برای فرزند اخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد
او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لینفق باید که نفقه
دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از غنا یعنی بقدر توانائی
خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است
علیه رزقه بروی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فلینفق
پس باید که نفقه کند مما آتاه الله از آنچه خدای تع داده است
او را لا یکلف الله تکلیف نفرماید خدای تع نفسا هیچ تنی را الا ما آتاها
مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید
سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای تعا بعد عسر بعد
از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة
و بسیار از اهل دیهی که از جهل و عناد عتت سر باز زدند و اعراض کردند
عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله و از سخن پیغمبران او
فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا شدیدا



حساب سخت کردن و مناقشه باشد وعذبناها و عذاب کردیم ایشان را در
دنیا عذابا نکرا عذاب زشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در دوزخ بعد از
حساب فذاقت پس بچشید اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان
عاقبة امرها و بود عاقبت کار ایشان خسرا زیان کاری و کدام زیان
از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقاء حضرت الهی جل جلاله محروم
شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم گرفتار گردند اعد الله آماده کرده
خدای تعالی لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در دوزخ پس
فاتقوا الله بپرهیزید از خدای تع یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین
آمنوا آنانکه گرویده اند قد انزل الله بتحقیق فرستاده است الیکم ذکرا
بشما پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاده بشما رسولا فرستاده که حضرت
محمد است صلعم قرآن را شرف فرمود زیرا که شرف دینی و کرامت آخرت وابسته بخواندن
او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل
و بعضی گویند رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر و اسم آنست که
سخن بر او که تمام شد و رسولا منصوب بفعل مقدر است تقدیر آنکه بعث
کند رسوله صلعم که پیوسته یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات الله آیتهای
قرآن را مبینات روشن کرده شده یعنی حق را بخواند یعنی روشن کننده
وحق سبحانه و تع ذکر و رسول صلعم فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون
آرد خود یا قرآن یا رسول صلعم آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از
باطل بحق یا از جهل بعلم ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای تع و تصدیق
کند و براه ویعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تضییع
و عرض یدخله در آرد او را خدای تع جنات تجری بوستانها که جریان
دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها خالدین جاوید باشند فیها
در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله بتحقیق که نیکو آماده
کرده است خدای تع در بهشت له برای مؤمنان عامل رزقا روزی چه
روزی الله خدای بحق الذی خلق آنکه بیافرید سبع سماوات هفت آسمان
بعضی بالای بعضی ومن الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها
بعضی زیر بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده یعنی زمین نیز هفت آفرید
یتنزل الامر فرود می آید فرمان خدای تع و قضای او بینهن میان آسمانها
و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و همه را بیافرید لتعلموا ان
تا بدانید آنکه خدای تع علی کل شیء بر آفرینش همه چیزها قدیر توانا است وان الله

و فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا آنکه معلوم کنند آنکه خدای تع قد
احاط بدرستی که فرا رسیده است بکل شیء علما همه چیز از روی
علم از دایرهٔ قدرت علم او محیط است بهمه اشیا از موجودات علوی و سفلی هیچ
از دایرهٔ قدرت او خارج نیست نه ز حیث برتر قدرت کن فیکون باد انش او
یکی است بیرون و درون در غیب و شهاده ذرهٔ نتوان یافت از دایرهٔ قدرت
علمش بیرون

## سورة التحریم بسم الله الرحمن الرحیم

نقل است که حضرت پیغمبر صلعم شربت عسل دوست داشتی و قتی زینب رضها
مقداری عسل داشت و هر گاه آن حضرت صلعم بخانهٔ وی آمدی زینب رضها
شربت فرمودی و آن حضرت صلعم را در خانهٔ وی بسبب آن توقف بیشتر واقع
شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه رض و حفصه اتفاق
نمودند که چون آن حضرت صلعم بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ
وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم و مغفور جمع
درختی که عرفط خوانند و لحهٔ کریهه دارد و حضرت صلعم بوی خوش دوست
میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آن حضرت صلعم روزی شربت
آشامید و نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله صلعم از شما رایحهٔ مغفور
می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت
عسل آشامیده ام گفتند جرست نحلة العرفط نشوران عسل از شکوفهٔ عرفط
چریده بود امام زاهد رحمه آورده که چون این صورت مکرر واقع شد حضرت
صلعم فرمود حرمت العسل علی نفسی فو الله لا اکله ابدا و این سوگند برای خود
تا دیگر کسی غیر از ان عسل نیارد آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم
لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدای تع لک مر ترا
یعنی عسل و معانی اشهر آنست که در روز نوبهٔ حفصه در خانهٔ وی و قتی که با جاریت
آن حضرت صلعم بدیدن پدر رفته بود ماریهٔ قبطیه را طلبید و بجای خود
سرافراز گردانید حفصه بر آن مطلع شد اظهار ملال کرد و حضرت صلعم
فرمود ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم حضرت صلعم
فرمود که این سخن نزد تو امانت باید که با کسی نگویی و قبول کرد و چون حضرت
صلعم از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه این خبر را با عایشه در میان
نهاده مژده داد که یاری از قبطیه خلاص یافتیم چون آن حضرت صلعم بخانهٔ
عایشه آمد این حکایت بکنایه رمزی با او گفت و این سوره نازل شد که چرا بر
خود حرام می کنی آنچه خدای تع بر تو حلال ساخت یعنی ماریه و سوگند میخوری
تبتغی می طلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان والله غفور

وصدای



بخدای تع آمرزنده است و سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت
سوگند مقرر فرمود قد فرض الله بدرستی که گردانید خدای تع و بیان
کرد لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای
شما را بکفارة یعنی آنچه سوگند به بندد بکفارت توان گشاد
و بیان آن در سورهٔ مایده است والله مولاکم و خدای تع دوست شما
و متولی کار شما وهو العلیم و او دانا است بمصالح بندگان الحکیم
صوابکار در هر چه کند و گوید بنسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید
ای مومنان چون راز گفت پیغمبر صلعم و پنهان ساخت الی بعض ازواجه
سوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه
یا عسل یا ذکر خلافت شیخین بعد از وی که با حفصه فرموده بود و با و
با عایشه آشکار کرد فلما نبأت پس آنهنگام که خبر کرد حفصه عایشه را
به بآن حدیث واظهره الله و آشکار گردانید خدای تع پیغمبر خود را
صلعم و مطلع ساخت علیه بر انا اظهار سخن از حفصه عرف
بعضه شناسا گردانید پیغمبر صلعم و حفصه را خبر داد که بعضی
با تو گفتم و تو ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه واعرض و اعراض
کرد حضرت رسول صلعم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافة
شیخین مراد آنست که حضرت رسالة صلعم استقصا نفرموده از روی
کرم و با آنکه حفصه همان سخنان سری آن حضرت صلعم اظهار کرده بود
تمام با روی ننا ورد فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد حضرت پیغمبر صلعم
حفصه به با آنچه خدای تعالی او را بدان اطلاع داده بود قالت گفت حفصه
من انبأک هذا که خبر داد که این راز آشکار کردم قال گفت حضرت
رسول صلعم نبأنی العلیم خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر
الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه
و عایشه و باز گردید الی الله بخدای تعالی و در آزار دل مبارک آن
حضرت صلعم همدست نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما
پس بدرستی که بگشته دلهای شما از صواب که محافظت سر حضرت پیغمبر صلعم
نمیکنید وان تظاهرا و اگر همدست شوید علیه بر آزردن دل مقدس
وی فان الله پس بدرستی که خدای تع هو مولاه او یاری دهنده و کار
پیغمبر است صلعم و برا نصرت کند وجبریل و جبرئیل که رفیق او ست مدد کار او
بجای آرد وصالح المومنین و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان و بند
مراد همه صحابه اند و بقول صدیق و فاروق رض که پدر عایشه رض و حفصه اند

ومعاون آن حضرت صلعم که رضاء او رضاء فرزندان خود ایثار کنند
ومجاهد گفت صالح المؤمنین برهانا تقیا و علی مرتضی است کرم الله
وجهه وَالْمَلَائِكَةُ وتمام فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَٰلِكَ
با وجود این که خدا و جبرائیل علیه السلام و صحابه یار اویند ظَهِيرٌ مددکار
ومعاون وهم پشت اند در یاری وی عَسَىٰ رَبُّهُ شاید پروردگار او
إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بغرض
طلاق دهد شاید أَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد خدای تعالی أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ
زنان بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای تعالی می
دانست که طلاق نخواهد داد پس تخویف آن زنان میکند مُسْلِمَاتٍ اقرار
کنندگان بوحدانیت یا گردن نهادگان بامر مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان
با خلاص آرندگان قَانِتَاتٍ نماز گزاران یا فرمان برداران تَائِبَاتٍ
باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه حضرت آله عَابِدَاتٍ
پرستندگان با خشوع کنندگان سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه
داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران بکر ابن عباس رضی
فرموده که ثیبا آسیه زن فرعون است و بکر مریم صدیقه مادر عیسی علیه السلام
که حق سبحانه و تعالی وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج
حضرت رسول صلعم در آرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان ٥
قُوا أَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهالی
و فرزندان خود را بمواعظ و نصیحت نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش
انگیز و هیمه دمان وی باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ
کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستیدند
با کفهای روز سیم احجار و نهان که منشاء آن سنگ است زر و
سیم مند سنگ زرد و سفید اندرین سنگها سست امید دل انسنگ
سخت تر باید که زین سنگ آتش را احتیاط افزاید دل از این سنگ اگر تو پرنکوی
سر حضرت نبی چنگ نفی عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ فرشتگانند
یعنی موکلند بر وی زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران
و توانایان که دوزخی را ایشان قوت ستیز و از چنگ ایشان محال گریز
باشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نمیکنند خدا را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه
فرمایدشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد
وَيَفْعَلُونَ و میکنند مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده میشوند بدانکه
در تبیان آورده که التشاد زبانیه بعذاب کافران برابر التناد اهل





بهشت است بنعم چنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان
آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه و تعالی ملائکه گویند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ امنوا ای کسانی که کافر شده اید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ
عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ
جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه را در دنیا
بودید که عمل می کردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ باز گردید بخدای تعالی تَوْبَةً نَصُوحًا بازگشتنی خالص یعنی
توبه کنید و با سر گناه مروید معاذ جبل فرموده که توبه نصوح آنست
که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه پس شیر گرفته عود نمیکند بپستان
حسن بصری رح گفته توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه
گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه آینده توبه چون باشد پشیمان آمدن بر
در حق نو مسلمان آمدن حذر متی از سر گرفتن با نیاز با حقیقت توبه کردن انجاز
عَسَىٰ رَبُّكُمْ پروردگار شما چون توبه کنید شاید أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه در گذراند
از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ و در آرد شما را بوستانها
که بوستانها تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن جویها
و در آوردن کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدای
تعالی پیغمبر را صلعم یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان
مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و در هول فضا زد آنانرا که ایمان آورده اند
با وی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان
یعنی نوری که حق تعالی بمومنان عطا کرده يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان
وَبِأَيْمَانِهِمْ بجانب راست ایشان وقتی که بصراط گذرند و در آن محل که نور منافقان
فرو می رود يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند مومنان ای آفریدگار ما أَتْمِمْ لَنَا تمام گردان
برما نُورَنَا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا
و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه
چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِيرٌ توانایی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
صلعم خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر
وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ
بر ایشان یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام باز گشت کافران و منافقان
اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جای باز گشتی است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای تعالی مثلی
لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنکه نگرویده اند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل بیان

زن نوح ع است وَامْرَأَةَ لُوطٍ ومثل زن لوط ع كَانَتَا بودند این دو زن
تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ
شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن
نوح ع قوم را گفتی وی دیوانه است وزن لوط ع قوم را از مهمانان وی خبردار
کرد فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر ع ازین دو زن
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را زن نوح ع غرق شده بطوفان
وبر سر زن لوط ع سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ وگفته خواهد شد
روز قیامت واهله و واعله را که در آیند بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان
دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب می شوند ونسبتی که
میان ایشان وپیغمبر صلعم هست با وجود کفر هیچ فایده نمی دهد وَضَرَبَ اللَّهُ
مَثَلًا وبیان کرد خدای تع مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَأَتَ
فِرْعَوْنَ وآن مثل زن فرعون است إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای آفریدگار
من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی
در مقام قرب خود جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون گفت تا سنگی
بزرگ آوردند وحکم شد که بر سینه وی نهاوند آسیه دعا کرد که خدایا
مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ ونجات ده مرا از فرعون وعمل او وَنَجِّنِي
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ونجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند وتابعان
فرعون حق سبحانه وتعالی دعای وی مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت
وخانه وی بوی نمود وروح وی قبض فرمود وسنگ بر جسد وی نهادند
که روح نداشت ودر اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وتع وی را بآسمان
برد بجسد وی وحالا در بهشت است وحاصل این مثل آنست که با وجود
ایمان اتصال وبا اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد ومثل زد خدای تعالی برای
ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلعم وسایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ
ومریم دختر عمران را الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت فَرْجَهَا دامن
خود را از حرام وفاحشه فَنَفَخْنَا پس دردمیدیم فِيهِ در گریبان جامه او
مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ وباور داشت مریم ع وگروید
بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل او وعلیهما
که جبرائیل ع از خدای تعالی بوی آورد لاهب لك غلاما زكيا وَكُتُبِهِ وبکتابها
خدای تعالی نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی وپسر وی وبعضی
بجمع می خوانند ومراد تمام کتب آلهی است وَكَانَتْ وبود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان
برداران یا مداومت بر وظایف عبادات کنندگان وتذکیر برای تغلیب است

واشعار



واشعار بآنکه طاعت مریم ع کم از طاعت مردان کامل نبوده ودر خبر آمده که از مردان
بسیاری بکمال رسیده اند واز زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران ع وآسیه زن
فرعون

## سُورَةُ الْمُلْكِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ بزرگ وبرتر است وبر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت
اوست پادشاهی وتصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ
الْمَوْتَ آن خدای که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ وزندگانی را ومراد
موت آدمیانست در دنیا وحیات ایشان در آخرت وگفته اند مرگ را
آفرید بر صورت املح واو بر هیچ چیز نگذرد وبوی او بهیچ چیز نرسد الا که
بمیرد وحیاة را خلق کرد بصورت مادیان ابلق واو بر هیچ چیز مرور نکند
ورایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود وبعضی مراد از موت وحیات
است یعنی دنیی وآخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی
با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف أَيُّكُمْ
کدام از شما أَحْسَنُ نیکوترند عَمَلًا از جهة عمل یعنی اخلاص
کدام بیشتر است ودر خبر آمده که کدام نیکوترند از روی عقل وپرهیز
کاری وشتابنده تر در فرمان برداری وگفته اند کدام یاد کننده ترند
مرگ را وترسان تر از وی وکار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای تعالی
غالبست در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الْغَفُورُ آمرزنده است
خطیات ایشان را بپوشد بفضل الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که
آسمان دنیا موج بسته محکم شده ودوم مرمر سفید وسیوم ... هفتم یاقوت
سرخ مَا تَرَى نه بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ در آفریدن خدای تعالی
مر آسمان را مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ خللی واختلافی ونقصی وعیبی فَارْجِعِ الْبَصَرَ
پس باز گردان چشم را بسوی آسمان هَلْ تَرَى می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی و
نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد
از کرتی تا هیچ عیبی می باید بیک نگریستن معلوم نگردد بتکرار
نگریستن را يَنْقَلِبْ باز گردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خَاسِئًا
دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ واو مانده بود از نگریستن بابتمامی از
کثرت مراجعت بجهة آنکه هرچند می نگرد عیبی نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا
وبدرستی که ما بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را یعنی آسمان را
که نزدیک تر است بزمین ما زینت دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارگان

کشما چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا وکردانیدیم ستارکانرا
رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ رانده مر دیوانرا وقتی که بجهة استراق سمع قصد
اسمان کنند وَأَعْتَدْنَا وآماده کرده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان از سوختن
ایشان بشهب در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته در عقبی
وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا ومر آنانراست که کافر شدند نه از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ
بآفریدکار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازکشتی است
دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا
لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا اوازی مانند اواز دراز کوش که انکر الاصوات است
یعنی چون کافرانرا بدوزخ نفرباد آمد وَهِيَ تَفُورُ واو میجوشد وایشانرا
برمی آرد وفرو میبرد چنانکه کوشت در دیک جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است
که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه که در
افکنده شوند فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ کروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند
ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ
بیم کننده یعنی پیغمبری که بشما مبعوث شد که شما را بخدای تع خواند واز
عذاب بترساند قَالُوا بَلَى کویند آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ
پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم قول اورا وَقُلْنَا وکفتیم
فرو فرستاده کانرا که بر هیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاد خدای تعالی مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز از آنچه شما می کویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر کفتیم
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مکر در خطایی
بزرک که با وجود بشریت دعوی نبوت می کنید وَقَالُوا وکویند نسمع م
کافران در دوزخ لَوْ كُنَّا اکر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبرانرا
لی بحث وتفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق در صفحات
احوال ایشان ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام
ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال وافعال ایشان
معاینه می نمود مَا كُنَّا نمی بودیم امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ از اهل دوزخ
فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کردند بکناهان خود در حینی که سود
نمی دارد اعتراف فَسُحْقًا پس دور کرداناد خدای تع دور کردنی
از رحمت خود لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ارنوای ارباب جهنم إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی
آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردکار خود بِالْغَيْبِ بنا پوشیدکی
یعنی ایشان در خوف الله از خلق پوشیده نخلوتها تا ایشان ریا و کریه کنند و در عین
المعانی کوید مراد از غیب دلاست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای تع





یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش کناهان
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرک که بهشت است و کفته اند یعنی از شداید
و مکاره یعنی مزد ترسندکان امان باشد از هرچه می ترسند شعر
لاتخافوا مژده ترسنده است • هرکه می ترسد مبارک بنده است
خوف و خشیت خاص دانایان بود • هرکه دانا نیست کی ترسان بود • ترسکاری
رستکاری آورد • هرکه درد آرد عوض درمان برد • آورده اند که کفار قریش
بسهولت عیش مغرور و مسرور کشته در باب حضرت پیغمبر صلعم سخنان
کفتندی وچون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی کفتار ایشان برداشته
بایکدیکر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار کرفت که دیکر سخن محمد صلعم
آهسته کویند تا خدای وی نشنود واورا از آن آکاه نکرداند آمد که
وَأَسِرُّوا و پنهان سازید قَوْلَكُمْ سخنان خود را درباره پیغمبر صم أَوِ اجْهَرُوا
بِهِ یا آشکارا کنید آنرا یعنی هردو نزدیک او یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ
بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل از آنکه
بر زبان کذرد پس کسی که بر ضمایر واقف است اکر تغییر آن پس کنید یا جهر
بروپوشیده نیست أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ
آنکس که بیافرید دلهارا وَهُوَ اللَّطِيفُ و او داناست ببواطن اشیا وحقایق یق
آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر موجودات بعد قاهره آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ اوست
آن خداوندی که کرداند لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد
تا آسان باشد سیر شما بر آن فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا در اطراف
و جوانب زمین وَكُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی خدای تع که برای شما مقدر
کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازکشت شما پس شکر کذاری بجای آرید
ءَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکس که در آسمانها
ست بر غم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل
عم مخلص بنحو آنکه ایمن شده اید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ آنکه خدای تع یا جبرئیل ع
بفرمان او فرو برد شما را بزمین فَإِذَا هِيَ پس آنکاه زمین بی آنکه فرو برد شما
بوی تَمُورُ می کردد واز اضطراب کناهان شما را زیر تر افکند أَمْ أَمِنْتُمْ یا
ایمن شدید مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا ملائکه
او یعنی جبرئیل عم أَنْ يُرْسِلَ آنکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنک
ریزه چنانکه بر قوم لوط عم فَسَتَعْلَمُونَ پس بدانید بعد از مشاهده عذاب
که كَيْفَ نَذِيرِ چکونه بود بیم کردن و آن دانستن شما را سود نکند
وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند

مِن قَبلِهِم پس از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه وشامت
تکذیب هلاک شدند فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود بر ایشان نَکِیرِ عقوبت
من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اَوَلَم یَرَوا آیا نمی دانند و نمی نگرند
اِلَی الطَّیرِ بسوی مرغان که فَوقَهُم زبر سر ایشان بر هوا صافّاتٍ صفها
بر کشیده می گشایند بالهای خود را وَیَقبِضنَ و فراهم می کنند بعد از بسط
ما یُمسِکُهُنَّ نگاه نمی دارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و
بسط اجنحه اِلَّا الرَّحمٰنُ مگر خدای تع بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را
شکلی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران ایشان در هوا
مهیا ساخته اِنَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ بدرستیکه خدای تع بهمه چیزها بَصِیرٌ
بیناست اَمَّن آیا کیست که توان گفت که هٰذَا الَّذِی آیا آنکس است که از
روی حمایت هُوَ جُندٌ اومدد کار است و قاید لشکر لَکُم مر شما را یَنصُرُکُم
یاری میدهد مِن دُونِ الرَّحمٰنِ بجز خدای تع از عذاب و خشم وی اِنِ
الکافِرُونَ نیستند ناگرویدگان اِلَّا فِی غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که
میگویند عذاب شما فرو نخواهد آمد اَمَّن هٰذَا الَّذِی یا کیست که اشارت
توان کرد بدان که این کس آنست که بمحض عنایت یَرزُقُکُم روزی می دهد
شما اِن اَمسَکَ رِزقَهُ اگر باز گیرد خدای تع روزی خود را از شما با مساک
مطر یا بابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل اند یعنی
اگر خدای تع وظیفهٔ رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند
داد کفار می دانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان از انداز جهالت
بَل لَجُّوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند در عناد و سرکشی فِی عُتُوٍّ وَنُفُورٍ
در سرکشی از حق و نفرت از راستی اَفَمَن یَمشِی آیا کسی که میگردد مُکِبًّا
عَلیٰ وَجهِهِ سر فرو افکنده بروی خود یعنی نگونسار می رود و پس و پیش
و چپ و راست خود نمی بیند او اَهدیٰ راه یافته تر است اَمَّن یَمشِی
یا آنکس که می رود سَوِیًّا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده می
کند و رفتن او واقع است عَلیٰ صِراطٍ مُستَقِیمٍ بر راه راست رساننده بمقصد
و مقصود اصلی این مثلی است برای کافران گمراه که در بیداء غوایت حیران
و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت
سلوک می کند • فرق است میان آنکه از روی یقین • بادیهٔ بینا رود اندر
ره دین • تا آنکه دو چشم بسته و دست کشی • هر گونه همی رود نظن
و تخمین قُل بگو مشرکانرا که خدای تع شما را بدو دعوت می کنم هُوَ الَّذِی
او آنکس است که بقدرت اَنشَأَکُم بیافرید شما را وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمعَ و بداد شما را





شنوائی تا سخنان حق شنوید وَالاَبصارَ و دیدهها تا دلایل قدرت
خدای تعالی و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالاَفئِدَةَ و دلها تا در معانی
کلمات آلهی تفکر و تامل نمایند شما بسیار می شنوید و می بینید
قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ اندک شکر می گوئید مر این نعمتها را قُل هُوَ الَّذِی
ذَرَأَکُم بگو خدای تعالی آن خدائیست که بعد از آفریدن شما را پراگنده کرد
فِی الاَرضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد
تا تعیش کنید و فرمان داری نمایند وَاِلَیهِ تُحشَرُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید
شد تا جزای کردار و گفتار خود بیابید وَیَقُولُونَ و می گویند مشرکان
مر پیغمبر صلعم و یاران وی را مَتیٰ کی باشد هٰذَا الوَعدُ این وعدهٔ حشر و یافتن
جزا اِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما از راستگویان قُل بگو ای محمد صلعم
در جواب ایشان که اِنَّمَا العِلمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم وقت
آمدن او عِندَ اللّٰهِ نزدیک خدای تع است و غیر او بر آن اطلاع ندارد وَاِنَّما
اَنَا و جز این نیست که من نَذِیرٌ بیم کننده ام مُبِینٌ آشکارا یعنی با آمدن
قیامت شما را بیم می کنم تا بزمان آمدن او دانا نیستم فَلَمّا رَأَوهُ پس آن
هنگام که به بینند موعود را که قیامتست زُلفَةً نزدیک خود سِیئَت
بد گردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شده اند
یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان رسد [illegible] و گفته شود
یعنی خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند هٰذَا الَّذِی کُنتُم این آنست که بودید شما
که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بدان تمنا می کردید و در طلب او استعجال می نمودید
امام زاهد ره آورده که همواره کافران تمنای مرگ حضرت پیغمبر صلعم
می کردند و آرزوی هلاک وی داشتند نعوذ بالله حق سبحانه و تعالی
حبیب خود را صلعم فرمود قُل اَرَأَیتُم بگو خبر کنید مرا اِن اَهلَکَنِیَ اللّٰهُ اگر
هلاک گرداند خدای تع مرا وَمَن مَعِیَ و آنانکه با من اند از مؤمنان
اَو رَحِمَنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را تاخیر افکند پس کیست آنکه او فَمَن یُجِیرُ
الکافِرِینَ زنهار دهد کافرانرا مِن عَذابٍ اَلِیمٍ از عذاب دردناک
یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع از عذاب شما نکند مراد آنست
که نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار
مرگ دیگران بردن چه فایده قُل بگو آنکه ترا بایمان و سبب نجاتست هُوَ الرَّحمٰنُ
اوست خدای بزرگ بخشش آمَنّا بِهِ گرویدیم بوی وَعَلَیهِ و بر وی نه بر غیر او
تَوَکَّلنا توکل کردیم و کار خود بدو باز گذاشتیم فَسَتَعلَمُونَ پس زود بود
که بدانید که یعنی بمشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَن هُوَ کیست

از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل أرأیتم بگو خبر
دهید مرا إن أصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی
غورا فرو رفته در زمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فمن یأتیکم پس کیست
آنکه بماء بیارد برای شما آبی معین جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند
در آثار آمده که بعضی تلاوت این آیت میکرد گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است
که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین می کرد فمن یأتیکم بماء معین و او جواب
داد که بالمعول والمعین یعنی بمدد کلند و معین آب را باز آرد شبانه نابینا شد
و هاتفی آواز داد که اینک آب چشمهٔ تو غایب شد تا بمعول و معین باز آرند و فی
المثنوی المعنوی فلسفی منطقی مستهان می گذشت از سوی مکتب آن زمان چونکه
بشنید آیه را آن ناپسند گفت ما آریم آب را با کلند تا بزخم بیل و تیزی تبر
آب را آریم از پستی زبر شب بخفت و دید او یک شیرمرد زد طپانچه بود و هر دو چشمش
کور کرد گفت زین چشمهٔ چشم ای شقی با تبر نوری بر آر از صادقی روز برجست
دو چشم کور دید نور فایض از دو چشمش ناپدید

## سورة ن القلم

بسم الله الرحمن الرحیم

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقا نون حساب و قول بعضی آنست که غایت
ملک این امته از شمار آن توان دانست اما هر کسی بدان نرسد و یهود بعضی از آن
گفتند و بر حجم و کذا شتند و بر شأن ... شد چنانچه در آل عمران
گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نون
گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید اخر است از حروف
الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت
یا قسمت بنصرت حق سبحانه و تع مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهیه و
مراد بان جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیونا گویند یا بهموت
و در وسیط باسناد خود از ابی هریره رض نقل می کند که وی گفت شنودم
از حضرت رسول صلعم که اول چیزی که خدای تع بیافرید پس نون را بیافرید
و آن دواتست و قلم را که از دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و برین
تقدیر حق سبحانه و تع قسم فرمود بدوات والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول
ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید
آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وما یسطرون و دیگر سوگند یاد فرمود
بآنچه می نویسند حفظه از کلام وحی یا آنچه ایشان را فرمایند در تبیان از ابن
عباس نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بندگان
می نویسند حق سبحانه بدینها سوگند خورده جواب قسم اینست که ما أنت بنعمت



تو ای محمد صلعم بنعمة ربک بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون
دیوانه جواب ولید مغیره است که آن حضرت صلعم میگفت معلم مجنون
و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیه
ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است بعلم تفصیلی مندرج در وحدانیه اسمائیه یعنی
حق سبحانه و تعالی قسم یاد فرمود بعلم اجمالی که این در احدیة و بعلم
تفصیلی ثابت در واحدیه و بآنچه قلم کریم او از دوات قدیم نوشته یعنی
حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکب سفلیه جواب آنکه تو بر
نعمت پروردگار مستور نیستی یعنی بر تو یعنی بر توی پوشیده اسرار ازل
و ابد وإن لک و بدرستیکه مر ترا لأجرا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار
نبوت غیر ممنون منت نا نهاده یعنی حق تعالی بی واسطهٔ کسی که
از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام
که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وإنک و بدرستیکه تو لعلی خلق عظیم
بر دینی بزرگی که اسلام است یا بر خلقی بزرگی که خوی آن کسی را نبوده چه
از قوم خود تحمل می کنی آنچه کس را قوة تحمل آن نیست و گفته اند
مراد از آن قرآنست که حق سبحانه و تع بوی ارزانی داشته بود از عایشه
رض سوال کردند از خلق حضرت رسول صلعم و چگونگی آن فرمود
که خلق آن حضرت صلعم قرآن بود و فی سلسلة الذهب ه بود همه بجز مکرمت
هم کان ه گوهر شه کان خلقه القرآن ه وصف خلق کسی که قرآنست خلق را نعت
او چه امکانست ه محمد حکیم قد فرمود هیچ خلقی بزرگتر از خلق حضرت محمد
نبوده چرا و مشیت خود را دست باز داشت و خود را کلی با حق گذاشت
امام قشیری رض گفته نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف
گشت و گفته اند آن حضرت را صلعم هیچ مقصد و مقصودی بجز
از خدای تع نبوده و شمهٔ از حقایق اخلاق آن حضرت صلعم در رسالهٔ مرآت
الصفا فی صفات المصطفی صلعم مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور است
فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد صلعم ویبصرون و ببینند
معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود و بیان
معلوم کرد که بأییکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام
گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان إن ربک
بدرستیکه پروردگار تو هو أعلم او دانا ترست بمن ضل بکسی که
گمراه شد عن سبیله از راه او که راستست و چنانکه در فی الحقیقه دیوانه
بود وهو أعلم و او دانا ترست بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مومنان اند

**فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** پس فرمان بر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان
مکه را که ترا بدین آبای خود دعوت می نمایند **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ** و دوست
می دارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک **فَيُدْهِنُونَ**
تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند **وَلَا تُطِعْ**
و فرمان برداری منمای **كُلَّ حَلَّافٍ** هر سوگند خواره را بدروغ
که ابوجهل است یا اخنس بن شریق یا اسود ابن یغوث و اشهر ولید بن مغیره است
که سوگند بدروغ بسیار خوردی **مَهِينٍ** سست رای یا خوار بی مقدار
**هَمَّازٍ** عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی با ایشان
**مَشَّاءٍ** رونده **بِنَمِيمٍ** بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده
باندارند **مَنَّاعٍ** مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان **لِلْخَيْرِ**
**مُعْتَدٍ** ستم کننده از حد در گذرنده **أَثِيمٍ** بسیار گناه یا آزار کار
**عُتُلٍّ** سخت روی زشت خوی **بَعْدَ ذَٰلِكَ** بعد از این همه عیبها که در وی
موجودست **زَنِيمٍ** حرام زاده که پدر او معلوم نباشد و آورده که ولید
هجده ساله بود مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت
و در تفسیر امام زاهد مذکور است که چون حضرت رسول صلعم این آیه
در انجمن قریش بر ولید خواند هر عیبی که رسید در خود باز یافت مگر
حرامزادگی با خود گفت من سید قریش و پدر من مغیره مردی معروف است
و می دانم که محمد صلعم دروغ نگوید چگونه این مهم را بر سر آیم شمشیر کشیده
نزد مادر آمد القصه بعد از تهدید بسیار او اقرار کرد که پدر
تو در قصه زنان جراتی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم در میراث
وی نهاده مرا ترس آمد و غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اویی و
دلیل روشن بر صدق قول زن شدت خصومت ولید است و ستیزه
او با آن حضرت صلعم و درین باب گفته اند جرم و گناه مدعی از فعل مادر است
کور لخطای مادر او خاکسار کرد **أَنْ كَانَ** آیا برای آنکه هست و حفص
همزه خواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست **ذَا مَالٍ** خداوندان
مال **وَبَنِينَ** و خداوند فرزندان چنین کس را فرمان می بری **إِذَا تُتْلَىٰ**
چون خوانده شود **عَلَيْهِ** بر او **آيَاتُنَا** آیتهای کلام ما **قَالَ أَسَاطِيرُ**
**الْأَوَّلِينَ** گوید افسانهای پیشینانست **سَنَسِمُهُ** زود باشد که
علامت کنیم بداغ [illegible] بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را تا عیب
او را آشکارا کنیم که نتواند پوشانید و در اخبار آمده که در روز بدر او را زخمی
رسید و اثر آن باقی ماند **إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ** بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط





وغلا و نزول النقمت **كَمَا بَلَوْنَا** همچنانکه آزموده بودیم **أَصْحَابَ الْجَنَّةِ** اهل
باغ را بزوال المیوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود روز
میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی داس
و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی
بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت کردی چون آن عزیز
وفات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر
می کرد معیشت بر ما تنگ گردد و صلاح کردند که درویشان خبر نباشند بروند و میوه
ببرند و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمایند **إِذْ أَقْسَمُوا** یاد کن
چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان فقرا **لَيَصْرِمُنَّهَا** ببرند میوهای آنرا
**مُصْبِحِينَ** در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بکار بر چنین
سوگند خوردند **وَلَا يَسْتَثْنُونَ** و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله تعالی در یمین که
این نیت کردند و بجهت قضاء ازلی نازل شد **فَطَافَ عَلَيْهَا** پس بیامد بر دور
باغ **طَائِفٌ** بلایی طواف کننده **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **وَهُمْ نَائِمُونَ** و ایشان
خفتگان بودند **فَأَصْبَحَتْ** پس گشت کشت ایشان با آن باغ **كَالصَّرِيمِ** مانند باغی که
میوه از چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ نماند ایشان از ین غافل از خواب در
آمدند **فَتَنَادَوْا** پس ندا کردند یکدیگر را **مُصْبِحِينَ** در آمدگان در صباح یعنی
بوقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند **أَنِ اغْدُوا** آنکه بامداد بیرون آیید **عَلَىٰ حَرْثِكُمْ**
بسوی درودن کشت خود یعنی آنچه شما کشته اید **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما **صَارِمِينَ**
برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرما بنان پس داسها برداشتند روی بباغ
نهادند **فَانْطَلَقُوا** پس برفتند بجانب باغ **وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ** و ایشان سخن نرم و آهسته
می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن **أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ** آنکه باید
که در نیاید آن روز **عَلَيْكُمْ** برشما یعنی در باغ شما **مِسْكِينٌ** درویشی
تا بهره بگیرد و از حصه ما کم نگردد **وَغَدَوْا** و بامداد برفتند **عَلَىٰ حَرْدٍ** قصد
و منع مساکین **قَادِرِينَ** توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه **فَلَمَّا**
**رَأَوْهَا** پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند **قَالُوا** گفتند
با یکدیگر **إِنَّا لَضَالُّونَ** بدرستیکه ما گم کرده ایم راه باغ ما را که دیروز پر میوه
بود این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند که بر نشانهای
و دیوارها باغ ایشانست گفتند **بَلْ نَحْنُ** ما راه گم نکرده ایم بلکه ما **مَحْرُومُونَ**
بی بهرگانیم از میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا **قَالَ أَوْسَطُهُمْ** گفت فاضلتر
ایشان از روی عقل یا بزرگتر سن یا صایب تر برای که **أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ** آیا نگفتم شما را
دیروز **لَوْلَا تُسَبِّحُونَ** چرا یاد نمی کنید خدا را برابر بزرگی و نمی گویید ان شاء الله تعالی

قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای تع تعالی از آنکه در فرستادن این
بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران
بر خود بمنع درویشان فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان
علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون ملامت می کردند از ایراد کفت
تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه
بگناه خود اعتراف نمودند و اندوه بسیار قالوا گفتند یا ویلنا ای وای
بر ما انا کنا بدرستی که هستیم طاغین از حد برندگان در کینه کاری
که درویشان را محروم ساختیم عسی ربنا شاید که پروردگار ما از
کرم امیدواریم ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا بهتری
منها ازان باغ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار
خود راغبون رغبت کنندگانیم بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه و
تعالی بر ایشان بخشود و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی
فرمود و بیاطی آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن
باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه بر پای ایستاده محققان
گفته اند هر که به بلایی گرفتار و مبتلا گردد و مال او در معرض
تلف شود و او تامل نماید و داند که باستحقاق او برو نازل شده
پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت جل شانه باز گشت کند بهتر
و خوشتر از آنچه ازو بازستده بدو دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض
باغ ضروان و بدو می ... ازین معنی خبر می دهد آنجا می فرماید شعر
اول خم شکست و سرکه بریخت • من نگویم که این زیان کرد • صد خم
شهد صافی از پی آن • عوضم داد و شادمانم کرد کذلک همچنین است
العذاب عذاب کردن خدای تع در دنیا و لعذاب الآخرة و هر آینه
عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است چه این عذاب زوال یابد
و آن باقی باشد لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند
هر آینه از موجبات عذاب پرهیزند ان للمتقین بدرستی که مر
پرهیزکارانراست عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان جنات
النعیم بوستانهای پر نعمت کافران گفتند این جنت و نعمت که مسلمانان
می گویند موجود نیست و اگر فرضا باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه
از مسلمانان خوشحال تریم در عقبی نیز همان منوال خواهد بود حق سبحانه
و تع در رد سخن ایشان می فرماید افنجعل المسلمین آیا خواهیم کردانید مسلمانانرا
کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجاة و وصول بدرجات ما لکم





چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم می کنید بتسویه
یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است
ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما فیه
در آن کتاب تدرسون می خوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان
باشند که ان لکم فیه بدرستی که شما راست در آن کتاب لما تخیرون
آنچه خواهید و برگزینید ام لکم ایمان یا مر شما راست عهدها
و پیمانها موکد بسوگند علینا بر ما که خداوندیم بالغة
رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان
لکم فیه آنکه مر شما راست در این عهد لما تحکمون آنچه حکم می کنید
برای خود از خیر و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد صلعم مشرکانرا
که ایهم بکدام شما بذلک باین حکم زعیم پایندان است که در آخرة
از عهده بیرون آید ام لهم آیا ایشانراست شرکاء انبازان در این
قول یا هستند ایشانرا انبازان که شریک من می سازند فلیاتوا پس گو
بیایید بشرکائهم بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید خود
ان کانوا صادقین اگر هستند راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان
خواهد رسید یوم یکشف بیارید در روزی که برداشته شود
پرده عن ساق از کاری پرهول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده
شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه و تع و یدعون و خوانده شوند
مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدایرا و هم سالمون و ایشان تندرست
بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت
بهره ندارند مده فرصت از دست اگر بایدت که گوی سعادت رسیدن بری
که فرصت عزیز است چون فوت شد نبود دست حسرت بدندان بری فذرنی
پس بگذار مرا و من یکذب و آنرا که تکذیب می کند بهذا الحدیث باین سخن که
که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر درین آیه تسلیه حضرت رسالت است
صلعم و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود بود که بگیریم ایشانرا درجه
درجه یعنی عذاب بر ایشان نزدیک کردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون
از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطایی کنند ایشانرا عطایی دهیم
و ایشان آنرا تفضل می پندارند و املی لهم و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا
تا غره شوند آنگاه بگیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکم است
بهر چیزی دفع نشود و گرفتن من سخت است که طاقت آن نباشد ام
تسئلهم آیا می طلبی ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم پس ایشان

مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن اجر مُثْقَلُونَ گران بار شده
وبدان سبب روی از تو می گردانند اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیك ایشان است
لوح محفوظ که معیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند
از آنجا آنچه حکم می کنند در تسویه مؤمن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش
لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار خود را در تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار
وَلَا تَكُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب
ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد در ایذای قوم و بی فرمان از میان قوم برفت
تا بشکم ماهی محبوس گشت اِذْ نَادٰى و یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را
در شکم ماهی و گفت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین وَهُوَ
مَكْظُومٌ و او پر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که در
یافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهٖ نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ هر آینه
افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت
کرده شده بودی فَاجْتَبٰهُ پس بگزید او را رَبُّهٗ آفریدگار او به نبوت و رسالت
و القای وحی بوی فَجَعَلَهٗ پس گردانید او را مِنَ الصّٰلِحِيْنَ از شایستگان یعنی پیغمبران
گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت صلعم می خواست بر ثقیف دعای بد کند
حق سبحانه و تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را توقف دار که کارها بصبر نکو شود
کارها از صبر گردد دلپسند حرام آن کس صبر باشد مستمند چون در افتادی بکرداب جمیع
صبر کن الصبر مفتاح الفرج آورده اند که گروهی از قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی را
که بچشم بد شهرتی بود اختیار کردند و بمواعید بسیار مستظهر ساختند
که بر تو حضرت رسالت سید عالم صلعم با آسیب عین الکمال از ساحت عالم
محو سازند حق سبحانه و تعالی برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد
که وَاِنْ يَّكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و بدرستی که نزدیك بود آنانکه کافر شدند
لَيُزْلِقُوْنَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند ترا بِاَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام که شنیدند قرآن را که می خواند وَيَقُوْلُوْنَ و می
گفتند اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ بدرستی که این مرد را دیو گرفته یعنی با او جنی است که
او را تعلیم می دهد وَمَا هُوَ و آنکه نیست این قرآن اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی
لِّلْعٰلَمِيْنَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم مگر شرف عالمیان ای شرف
جملهٔ عالم ستو روشنی دیدهٔ آدم ستو امام حسن بصری رض فرمود که دوای
زخم چشم بد نیست مگر این آیه سُوْرَةُ الْحَاقَّةِ بسم الله الرحمن الرحیم
اَلْحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است ترسیدن
از آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است و چه ساعتی وَمَا اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا





گردانید ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیز است ساعتی که در واقع شود مکافات
عملها مراد قیامت است و حاقه یکی از اسماء اوست كَذَّبَتْ تکذیب
کردند ثَمُوْدُ وَعَادٌ قبیلهٔ ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده
در هم شکننده مردمان است فَاَمَّا ثَمُوْدُ اما قبیلهٔ ثمود فَاُهْلِكُوْا پس هلاك
شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بصیحه فوقه طاغیه از ایشان چون
قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته
که بیش مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرائیل عم وَاَمَّا عَادٌ و اما قبیلهٔ عاد
فَاُهْلِكُوْا پس هلاك کرده شدند بِرِيْحٍ صَرْصَرٍ ببادی سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد
در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذره از باد
و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم
نوح عم و هود عم که آب و باد طغیان کردند و خزینه داران تمکین نمودند
و در تفاسیر هست که ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای تعالی
سَخَّرَهَا مسخر کرد باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب
وَّثَمٰنِيَةَ اَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهار
شنبه دیگر حُسُوْمًا روزها و شبهای متوالی یا شوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ
پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فِيْهَا در آن اوقات صَرْعٰى بر کار
افتاده كَاَنَّهُمْ گوییا ایشان از عظم اجسام اَعْجَازُ نَخْلٍ بنهای درخت خرما اند
خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواك گشته فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ پس هیچ می
بینی ایشان را مِّنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شده و یکی از ایشان نمانده
مقرر است که بوده اند در زمانه قبیل شهان تخت نشین خسروان تخت نشان
همه صاحب قضا از مهیب مرو زیشه شدند خاك و از آن خاك نیز نیست نشان
وَجَآءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهٗ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكٰتُ
و اهل دیهای موتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی شرك فَعَصَوْا پس عاصی شدند
رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فرستادهٔ پروردگار خود را فَاَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای
ایشان را اَخْذَةً رَّابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب امم دیگر اِنَّا بدرستی که ما
لَمَّا طَغَا الْمَآءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان
حَمَلْنٰكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی
سفینه نوح عم لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی
و عبرتی در نجات مومنان و هلاك کافران وَّتَعِيَهَآ و نگاه دارد این پند را
اُذُنٌ وَّاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود و در حدیث آمده
که حضرت پیغمبر صلعم حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه را گفت من از خدای

تعالی جل شانه در خواستم که کرداند کوش ترا اذن واعیة ای علی پس علی
رض کفت بعد از ان هیچ چیز را فراموش نکردم کرچه ناصح بالوجه صد داعیه
بند را اذنی باید داعیه که بشنودی کوشهای غیب کیر وجای آورد دیده کهر دق
بك تیر فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور نفخة واحدة
یك دمیدن که نفخه صعقه است وحملت الارض وبرداشته شود زمین
والجبال وکوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله وباد
سخت فدکتا دکة پس درهم شکسته شوند زمین وکوه دکة واحدة
یك شکستنی وماننده ها کردند فیومئذ پس آن هنکام وقعت الواقعة واقع شود
واقع شونده یعنی قیامت قایم کردد وانشقت السماء وشکافد آسمان
از هر طرف بجرم فهی پس آسمان یومئذ در آن روز واهیة سست وضعیف
بود پس از قوت واستواری والملك وفرشتکان علی ارجائها بر کنارهای
آسمان باشند تا امر خدای تعالی در رسد وفرود آیند ویحمل وبر دارند
عرش ربك عرش پروردکار ترا فوقهم بر زبر ملائکه که بر ارجاء آسمان باشند
یومئذ آن روز ثمانیة هشت ملائکه را امروز حاملان عرش چهار اند در معالم
آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بصورت بز کوهی از سمهای
ایشان تا زانو مسافت آن مقدار بود که از آسمان تا آسمان وکفته اند هشت
صنف اند از ملائکه که بر دارند که ایشان را نداند مکر خدای تع یومئذ تعرضون
در آن روز عرض کرده شوید بر خدای تع از برای محاسبه لا تخفی پنهان
نماند بر خدای تع منکم از کردار وکفتار شما خافیة پوشیده که هست
یعنی که خدا تع بر خفایای شما مطلع است پس عرض حساب نه برای اطلاع است
بر آن بلکه برای عدالت واظهار احوال بر خلایق فاما من اوتی پس آنانکه
داده شود کتابه نوشته عمل او بیمینه بدست راست او فیقول
پس کوید از روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید کتابیه کتاب
مرا که در وی جا عملی نیست که از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب
دیکر است بغیر کتاب اعمال که نوشته که در وی بشارت جنت است وپس
چه کتاب حفظه میان بنده وخداوند است وکسی آنرا نبیند وبخوانند
پس صاحب آن کتاب کوید انی ظننت بدرستی که بیقین دانستم انی ملاق
انکه بیننده ام حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند
کرد وآنرا آماده شدم فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندکانی باشد
پسندیده صافی از کدورت ومقرون بنزهت وحشمت فی جنة عالیة در بهشتی
بلند قطوفها میوه آن دانیة نزدیك که دست قایم وقاعد ومضطجع بوی

رسد



رسد
وقضوان ایشانرا کویند کلوا بخورید از میوهها واشربوا
وبیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی وآشامیدنی
وکوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید فی الایام الخالیة
در روزهاء کذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید
در روزهای کرم واما من اوتی واما آنکس که داده شود
کتابه بشماله نامه او بدست چپ او واو بدیهاء خویش
بیند فیقول پس کوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت
ای کاشکی داده نشدی یعنی بمن خداوندی کتابیه کتاب
مرا ومن ندیدمی تا بر ملا فضیحت شدمی ولم ادر ما وکاشکی
ندانستمی امروز حسابیه چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا آنرا
جز عذاب وشدت یا لیتها کاشکی مرکی که بدان مردم در دنیا
کانت القاضیة بودی مرک حکم کننده بفناء ابد که بعد از آن
زنده نشدمی ما اغنی دفع نکرد عنی از من مالیه آنچه بود مرا
از مال ومتاع هلك عنی کم شد از من سلطانیه مسلطی من بر مردم
وفرمان کذاری یا حجتی که در دنیا چنك در آن زده بودم خطاب
در رسد مر زبانیة را که خذوه بکیرید این کس را فغلوه
پس در غل کشید وبر ایعنی دست او بر کردن او ببندید
ثم الجحیم پس در آتش بزرک صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة
پس آنکاه در زنجیری از آتش ذرعها که آن سبعون ذراعا
هفتاد کز بذراع ملك که هر ذراعی هفتاد باع است وهر باعی از کوفه
تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی در بندید او را بحد
محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار کفته اکر همه
آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یك حلقه از آن
زنجیر نیست واکر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون
ارزیر بکدازد انه بدرستی که این کس کان لا یؤمن بود
که ایمان نمی آورد بالله العظیم بخدای بزرکوار ولا یحض وبر
نمی انکیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد علی طعام المسکین بر طعام
دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز ههنا
حمیم اینجا خویشی که حمایت کند ولا طعام ونیست
طعامی او را خوردن الا من غسلین مکر غساله دوزخیان
یعنی زردابه وریمی که از تنهاء ایشان می رود لا یاکله

لَا يَأْكُلُهُ نمی خورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران
و سر همه گناهها شرک است فَلَا پس نه چنان است که
کافران می گویند قرآن بافته و ساخته محمد است
صلعم أُقْسِمُ سوگند می خورم بِمَا تُبْصِرُونَ بانچه می
بینند از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و آنچه نمی بینند از مغیبات
وانکه در روی زمین و در زیر زمین است با اجسام و ارواح و بکعبه
و بیت معمور یا به برّ و بحر یا به تبلیغ محمد صلعم و نزول جبرئیل عم
با رسالت حبیب من صلعم و انوار ولایت او و جواب قسم اینکه
إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هرآینه خواندن
رسولی است كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای تعالی که حضرت
محمد است صلعم و گفته اند جبرئیل عم وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ
شَاعِرٍ سخن چنانچه ابوجهل می گوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق
می کنید مراد عدم تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن
سخن کاهن چنانچه عقبه ابن ابی معیط گمان می برد قَلِيلًا مَا تَذَ
كَّرُونَ اندکی پند می گیرند یعنی پند گیر نمی شوند تَنْزِيلٌ
قرآن فرو فرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان
وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد صلعم چنانچه زعم شماست عَلَيْنَا
بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعض سخنان را لَأَخَذْنَا هرآینه بگیریم مَا مِنْهُ
بِالْيَمِينِ او را بقوت و توانایی را ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ
تا از و رگ دل را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از
شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یک یعنی نیستید شما عَنْهُ حَاجِزِينَ
از و کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ
هرآینه پندیست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را چه ایشان
بدان منتفع اند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما می دانیم أَنَّ مِنْكُمْ
انکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ تکذیب کنندگانید مر قرآن را وَإِنَّهُ
و بدرستی که قرآن لَحَسْرَةٌ هرآینه سبب حسرتست عَلَى
الْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را روز قیامت که ثواب اهل قرآن را
مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ درست
است بی گمان یعنی یقین است که از نزد خدای تعالی منزل شده
پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ یعنی تنزیه
نما او را از صفات ناسزا سُورَةُ الْمَعَارِجِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند





آورده اند که نضر بن حارث در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا
اگر محمد صلعم آنچه می گوید از نزدیک تست پس تو
سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که
سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی
که بودنی است لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بدر است
در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل
بود که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی هست که حضرت پیغمبر
صلعم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر
تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده
که باز دارد آنرا مِنَ اللَّهِ از جهة خدای تعالی چه اراده ازلیه
بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در
صفت الله می گوید ذِي الْمَعَارِجِ خداوند آن درجهای بلند است
یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا
مصاعدی که صعود کلمات طیبات مقرر فرموده. تَعْرُجُ
الْمَلَائِكَةُ بالا می روند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل عم یا قومی
که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدای تع یعنی بموضعی
که خدا می فرماید فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ
اندازه او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای
دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا
تا آنجا که امر ملائکه است و ایشان بیک روز می روند و او
بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز
قیامت است که بر کافر دراز خواهد گذشت و گفته اند
در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود خلایق را
در هر موقفی هزار سال دارند و بیان آن موقف در جواهر التفسیر
باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی
روزیست خاص تعلق بوجود دارد و در قرآن دو روز آنها
مذکور است یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی المعارج
که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسما و سنین ابدیه توسیع
در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا
جَمِيلًا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت

إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را
بَعِيدًا دور از امکان یعنی می گویند نیست ونخواهد
بود چنانچه می گویند که وقوع فلان کار دور وراست یعنی
محال می نماید وَنَرَاهُ وما می دانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک
بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان
كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا مثل دردی دیت
یعنی فلك بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ وگردد کوهها
كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست
شود وریزه ریزه وَلَا يُبْصَّرُونَهُمْ حَمِيمٌ بینا کرده شوند ایشان شوند
بخویشان خود یعنی هرکس خویش خود را بشناسد وباحوال او
بینا گردد دور اندکه هریك بعمل خود مواخذند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ
دوست دارد وآرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ
عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ بپسران خود یعنی
فدا کند بعوض خود پسر آنرا که عزیزترین خلقان بودند
بنزد وی تا ایشان عذاب کشند ووی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ
وفدا دهد زن خود را که یار وهوادار او بوده وَأَخِيهِ وبرادر خود را
که هم پشت وهوادار اوست وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وخویشان
خود را که جای داده اند او را ودر دهی نزد خود یعنی پناه گاه
وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ودوست دارد که فدا دهد هرکه
در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا
بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نمی رهد
از عذاب إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم را زو فدا دهد
لَظَىٰ زبانه است خلاص نَزَّاعَةً کننده است لِلشَّوَىٰ
مردست وپای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله
ودویست ساله راه یعنی زبانه میزند وکافر را بخود می کشد
چنانچه مغناطیس آهن را جذب می کند تَدْعُو می
خواند آتش یعنی می کند یا زبانیه را می خواند ودر معالم
آورده که آتش بزبان فصیح بنام ولقب می خواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را
که پشت بر حق کرده است وَتَوَلَّىٰ وروی بگردانیده
از فرمان الهی وَجَمَعَ وگرد کرده است مال دنیی را فَأَوْعَىٰ پس
در باردان کرده ونگاه داشته وحق حق تعالی ادا نکرده إِنَّ الْإِنسَانَ

[margin:] نپرسد هیچ خویشی از حال خویشی ... يُبَصَّرُونَهُمْ ... وسوال نکند ...

بدرستی



بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص
بر جمع مال فانی وبخیل از اداء حقوق ربانی ودر لباب از مقاتل
نقل می کند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر
روز هفت صحرا از گیاه خالی می کند یعنی همه حشائش
آنرا می خورد وآب هفت دریا می آشامد ودر گرما وسرما آرام
ندارد وهر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد نیز
سبحانه وتعالی آدمی را در بی صبری واندیشه روزی بدین دابه
تشبیه می کند. جانوری که بجز آدمی است. معده جو پر شد
سبب بیغمی است. آدمی است آنکه نه سیری برد. بر سر سیری غم روزی
خورد. خورد همه عمر چه بیش وچه کم. روزی هر روزه نخوانکرم
وزره حرص وامل من همچنان. هیچ غمی نیست بجز فکر نان. وَإِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ وچون برسد او را چیزی مانند فقر ومرض جَزُوعًا
جزع کننده وفریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ وچون برسد
او را نیکی چون صحت وتوانگری مَنُوعًا منع کننده
نفس خود را از طاعت ومال را از نفقه در راه حق تعالی وهمه
آدمیان برین منوال مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نماز
گذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته کاانند یعنی بهیچ شغلی
ازان باز نمانند وگفته اند در وقت اداء صلوة ساکن اند
وچپ وراست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ وآنانکه
در مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُومٌ حقی است دانسته شده مثل
زکوة مقرره وصدقات موظفه لِّلسَّائِلِ برای درویش خواهنده
وَالْمَحْرُومِ وبرای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ وآنانکه
تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا ونشانه تصدیق
قیامت اشتغال است بطاعات وعبادات وَالَّذِينَ هُم وآنانکه
ایشان مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِم از عذاب آفریدگار خویش مُّشْفِقُونَ
ترسانند وعلامة ترس الهی اجتناب از ملاهی ومناهی است إِنَّ عَذَابَ
رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ مامون
نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید
وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهاء خود را
حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان

خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای
ایشان ایشانرا یعنی کنیزکان که ملک الیمین در ایشان
تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ
ملامت کرده گان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان
و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ
جز این که گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشانند از حد درگذرنده اند و وطی ذکران و بهایم و بقول بعض
استمنا بید نیز داخل اعتدا است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خود را رَاعُونَ
رعایت کنندگانند خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان از بندگان
و از بندگان کریمه نگاه داشتنی و ملاحظه امانت گذاری و
قاعده نگذاشتنی اگر می باید از آتش امانت فرو مگذار قانون امانت
بهر عهدی که می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ
ایستادگانند یا اقامت شهادت می کنند در آنچه می دانند
از حقوق عباد الله و حفص شهادات را بجمع می خواند بجهة
تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت می کنند یعنی با داب
و شرایط آن قیام می نمایند و تکرار صلوة در مفتتح و مختتم
این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات
و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَٰئِكَ
این گروه که بدین صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند
روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای
سرمدی بعد از نزول این آیه مشرکان گرد اگرد حضرت
رسول صلعم حلقه زدند و استهزا کرده گفتند اگر اصحاب محمد
صلعم طمع می دارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع داریم بیش
ازین آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بود است مر
آنانرا که نگرویده اند و ازین صفتها که مذکور شد بی بهره
مانده اند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند عَنِ
الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ
گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ

از ایشان



از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ
در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بی نقد
ایمان ایشانرا در روضات جنات دخل دهند كَلَّا نه چنین
است و کافرانرا در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی
که ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه می دانند
یعنی نطفه آلوده که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی
نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد
و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد
داشت فَلَا نه چنانست که کفار می گویند أُقْسِمُ
سوگند می خورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها
که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع
نماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راست هر
یک ازیشانرا محل شروق و غروب باز دانند الی نقطه دیگر است
و بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی می کند إِنَّا لَقَادِرُونَ
بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این
مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم ازیشان خلقی خَيْرًا مِنْهُمْ
بهتر ازیشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما
مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر
اراده امری کنیم و مغلوب نتوانند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ
پس دست بدار ایشانرا يَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا
و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند
يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند
که بدر است یا قیامت حکم این آیه بآیه قتال رقم یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ
روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا
شتابندگان با جابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانچه
سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند بجانب وی شتابندگان
روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی
خداوندان دیدها سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشانرا
یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذَٰلِكَ اینست الْيَوْمُ الَّذِي
آن روزی که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده کرده می شدند

سورة نوح علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
إنا أرسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را عم إلی قومه
بسوی گروه او از آل قابیل أن أنذر بآنکه بیم کن قومک
گروه خود را و بترسان من قبل أن یأتیهم پیش از آنکه آید
بدیشان عذاب ألیم عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب
آخرت قال گفت نوح عم یا قوم ای گروه من إنی لکم
نذیر بدرستی که شما را بیم کننده ام مبین آشکارا
بیم کردن من می رسانم بشما أن اعبدوا الله آنکه
بپرستید خدا را بیگانگی واتقوه و بترسید از عقوبه
وأطیعون و فرمان برید مرا هر چه فرمایم و نهی کنیم
یغفر لکم تا بیامرزد خدای تعالی مر شما را من
ذنوبکم بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام که
مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم و باز پس دارد شما
از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إلی أجل مسمی
تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی شود إن
أجل الله بدرستی که مدتی که خدای تعالی تقدیر
فرموده إذا جاء چون بیاید بر وجهی که مقرر و مقدر
فرموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحبان
اجل مهلت نبود شعر روزی که اجل در آید از پیشت و پشت شک
نیست که مهلت ندهد یکنفس یاری ندهد در آن دم ز هیچ کس
بر باد شود جمله هوا و هوست لو کنتم اگر هستید شما
که بفکر و نظر تعلمون بدانید چیزی را پس بدانید که در اجل
تأخیر و آجال نیست القصه نوح عم بفرمان حضرت الهی نهصد و
پنجاه سال قوم را دعوت کرد ایشان سرکشی نموده عناد
ورزیدند و در انکار و تقصیر خود راضی بودند تا وقتی که
نوح عم به تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من إنی دعوت
قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت
لیلا ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم
فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن و دعا
کردن من إلا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان
وطاعت وإنی بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه





بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی
مر ایشان را بسبب قبول آن جعلوا درآوردند أصابعهم
انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و سد کنند
مسامع از استماع دعوت بر بستند واستغشوا و سر در کشیدند
ثیابهم جامهای خود را تا مرا نبینند وأصروا و ایستادند
بر کفر و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت
من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم إنی پس بدرستی
که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم
ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم إنی پس بتحقیق
که من أعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی ایشان را یعنی بانگ
آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت وأسررت لهم و راز
نیز گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را إسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه
که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات سر
و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز
گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند
فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار
خود یعنی توبه کنید از کفر إنه کان بدرستی که خدای
تعالی هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه
کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا
بارنده پی در پی ویمددکم و مدد دهد شما را بأموال بمالها
وبنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را
ویجعل لکم و بدهد مر شما را جنات بوستانهای مشتمل
بر میوه ویجعل لکم و بدهد و جاری گرداند برای شما
أنهارا جویهای آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید
یعنی نمی شناسید لله مر خدای را وقارا عظمتی و بزرگواری او را
تا بترسید از نافرمانی او وقد خلقکم و حال آنکه بیافریده است
شما را أطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه
بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیلست بر قدرت کامل و حکمت
شامل ألم تروا کیف آیا نمی بینید که خلق الله بیافرید خدای تعالی
سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بر بالای طبقه
وجعل القمر و گردانید ماه را فیهن در میان نورا روشنی و در

بعضی تفاسیر هست که حرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی می
تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن می سازد
وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین تا
چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود می راند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ
زمین محو می گرداند و حضرت رسول صلعم را بجهه آن چراغ
گفت که نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ روی زمین
زایل گردانید چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله
که شمع ملت است از برتو احکام او رخشان در بن ظلمت
سرا گر نه چراغ افروختی شرعش کجا کردا خلاصی بودی از تاریکی طغیان
وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای تعالی برویانید شما را یعنی بخال وجود پدید
شما آدم را ع مِنَ الْأَرْضِ از زمین رست آدم از خاک نَبَاتًا
رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک آفرید
پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد
برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از فوت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ
و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی
از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای تعالی گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرش گسترده که
آرام در رفتن بر وی شاید لِتَسْلُكُوا تا می روید مِنْهَا
از زمین سُبُلًا فِجَاجًا براههای گشاده بعد از این
مواعظ و نصایح عوام قوم نوح ع متامل شدند و از خواص
و روساء ایشانرا اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و
جفاکارتر شدند و در عصیان افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح
بعد از مشاهدهٔ این حال که رَبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی
که ایشان یعنی عامه امة من عَصَوْنِي عاصی شدند بر من
وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد او را
مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و گمراهی
یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را
که مغرور بودند بمال وَمَكَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا
كُبَّارًا مکری بزرگ که سفله و اوانی را بحیله بجانب
خود کشیدند و برایذاء من تحریص می کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ
و گفتند دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان





خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت ود را و آن صنمی بود بر
صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بصورت زنی
بود وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را و آن بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ
و نه یعوق را بصورت اسپی بوده وَنَسْرًا و نه نسر را و آن بصورت
کرکس بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان
آدم ع و نوح ع بودند و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند و بعد
از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند
و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان به پرستش آن مشغول گشتند
و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتانرا بیرون آورد و عرب پرستش
ایشان فرمود و قبیلهٔ کلب داشتند و ود در قبیلهٔ ذوالجند و سواع
در قبیلهٔ هذیل بود و یغوث در بنی مذحج و یعوق در میان همدان
افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع القصه
نوح ع با حق سبحانه نوح ع با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد
که خدایا اکابر قوم و اصاغر را گفتند دست از بتان
باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند روساء
قوم با این بتان كَثِيرًا بسیاری از ضعفا و اوانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
و میفزای مر ستمکارانرا إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِمَّا
خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم أُغْرِقُوا غرق شدند و بطوفان
فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند باتش یعنی در قبر گفته اند
در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که
خدای گرفته بودند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی
أَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارند آورده اند
که حق سبحانه و تعالی نوح را ع خبر داد که دیگر قوم تو ایمان
نخواهند آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد
نخواهد شد پس نوح ع مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ
و گفت نوح ع که ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار
بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان دَيَّارًا
ودر کننده یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است
یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی
که اگر بگذاری ایشانرا يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند
بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند

ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر فجور کننده کفارا
ناسپاسی یعنی بالغ شوند فاجر باشند رب اغفر لی ای پرور
دگار من بیامرز مرا ولوالدی و مر مادر و پدر مرا و والد
نوح ع ملک بن متوشلح بود و مادرش باشهر اقوال سمخا بنت انوش
انوش و هر دو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که
ایشانرا بیامرز ولمن دخل و هر کسی را که در آید بیتی
بخانه و منزل یا بکشتی و مسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن
بود وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان و زنان گرویده را که
باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن
عباس رض منقولست که همچنانچه دعاء نوح ع در باره
کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابة رسیده
و دیگر دعا فرمود که ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران
یعنی کافرانرا الا تبارا مگر هلاک بختی سورة الجن

بسم الله الرحمن الرحیم

قل این مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمة
حضرت رسالة صلعم رسیده و استماع قران نموده ایمان آورده اند
ماوردی گوید که آن حضرت صلعم اقرا می خواند و ایشان نه
تن بودند و ایشان اعظم و اکثر قبائل جن اند و عامه لشکر
ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند میان قوم رفته انواع
سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قل بگو ای
محمد صلعم اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه شنیدند
قرانرا در بطن نخله نفر گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند من
الجن از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند
که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنودیم قرانا عجبا
قرانی شگفت یعنی چیزی عجب که بکلام بشر نماند و کسی
بر انشاء مثل آن قدرت ندارد یهدی راه می نماید الی الرشد
براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فامنا پس گرویدیم
بآن ولن نشرک و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم
بربنا بپروردگار ما احدا یکی از اصنام و غیر آن چنانچه
پیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی و بدرستی که بزرگ است
جد ربنا ملک آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او

ما اتخذ



ما اتخذ فرا نگرفته است صاحبة زنی چنانچه بنی ملیح گویند ولا ولدا و نه فرزندی
چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان یقول و بدرستی که هست که می گویند
سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای تعالی شططا سخن دور
که نسبت صاحبه و ولد ست بوی وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس
آنکه نگویند آدمیان والجن و جنیان علی الله کذبا بر خدای تع دروغی لاجرم هرچه
سفیه ما می گفت باور می کردیم چون قران شنیدیم دانستیم که دروغ بر خدای می
بسته وانه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردانی از آدمیان که در بعضی
اماکن یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردانی از جنیان و آنچنان بود که چون
کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی از شر
سفهاء قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم
و غانم بماند و اهل مکه در موطن خالیه گفتندی اعوذ بحذیفه بن بود
من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزود بسبب این استعا ذه
آدمیان و جنیانرا رهقا کبر و سرکشی یا گفتندی بزرگی ما
بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه می جویند وانهم و بدرستی
که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما
ظننتم همچنانکه شما گمان برده ای جن ان لن یبعث الله آنکه برنا
نگیرد خدای تع احدا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وانا لمسنا السماء
و بدرستی که ما مس کردیم آسمانرا و براستراق سمع بالا رفتیم و خواستیم
که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمانرا ملئت پر
کرده شده حرسا شدیدا از پاسبانان توانای محکم یعنی
ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وشهبا و از ستارگان
و درخشنده آتش فشان که جهة رجم دیوان متعین گشته
وانا کنا نقعد و بدرستی که بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد
در نشستنگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل
از بعث حضرت پیغمبر صلعم بر آسمان رفتیم در مقاعد خالی
از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع الان پس هر که از جن طلب
شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود شهابا
ستاره روشن آتش بار رصدا نگاه دارنده و مترصد ایستاده
وانا لا ندری و بدرستی که ما نمی دانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده از حراست
اسمان و بازداشت ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در روی زمین اند از آدمیان
ام اراد بهم یا خواسته بدیشان ربهم آفریدگار ایشان

رَشَدًا بر خیری وصلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وبدرستی که از جنس ما شایسته کارهست
یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ واز ما فروتر هستند یعنی
میانه روان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا وما هستیم خداوندان طریقها ومذهبهای
متفرقه ومختلفه ودر معالم از حسن بصری رحمه نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل
مذاهب مختلفه هستند چون قدریه ومرجیه ورفضیه وغیر ایشان در میان جن
نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا وبدرستی که ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز نمی توانیم
ساخت خدا را هرجا باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را
عاجز نمی توانیم کرد بواسطهٔ سکون ما در مرشات در مقام خود برای مقاومت
وَلَنْ نُعْجِزَهُ وعاجز نمی سازیم ویرا هَرَبًا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف
وبدرستی که ما وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آن هنگام که شنودیم قرآن که سبب هدایه عالمیانست
آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا با نکه از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلعم
ومقرر است که هیچ پیغمبر صلعم بجن مبعوث نبوده الا حضرت
محمد صلعم که وجن را دعوت او فرا رسیده داخل
اند در دعوت او جن وانس تا قیامت هر نوع وجنس اوست
سلطان وطفیل او همه اوست شاهنشاه وخیل او همه
وَمَنْ يُؤْمِنْ پس هرکه بگرود بِرَبِّهِ با آفریدگار خود فَلَا يَخَافُ
پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزاء او وَلَا رَهَقًا ونه
از ستم بد ونه از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و
بدرستی که از نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر
صلعم ومتدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما ستمگرانند بر خود که شرک آرند وفرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ
پس هرکه گردن نهاد امر خدا را همچنانکه ما گرویده ایم فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوْا قصد
کرده اند رَشَدًا راه راست را واز آن راه بمقصد خواهند
رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما ستمکاران فَكَانُوا
پس باشد لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا
هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه
بکفار آتش افروخته می شود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا
ودیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم
شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست
یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشانرا

ماءً



مَاءً غَدَقًا آب بسیار بعد از تنگ سالی یعنی روزی
بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند
ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم
وآب بزرگتر بسیار نعمتی است وجمعی اعم گرفته اند یعنی
اگر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا بعث بعثت
سرافراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا فِيهِ
در آن زندگانی که بوظایف شکر چگونه قیام نمایند وَ
مَنْ يُعْرِضْ وهرکه اعراض کند عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِ از یاد کرد نعمت پروردگار خود وسپاسداری نکند
يَسْلُكْهُ در آرد او را خدای تع عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که روح
راحت در وی نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ ودیگر وحی آمده که مسجدها لِلَّهِ مر خدا راست
وخاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی
أَحَدًا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس وصوامع خود عزیر ومسیح
ع را بالوهیت یاد می کنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام
می گویند لبیک لا شریک لک الا شریک لک گفته اند مراد
ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین
است لقوله ع جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا پس در هیچ
بقعه با یاد خدای تعالی یاد دیگری نیکو نباشد دل را عزاز
یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کسی دگر یاد مکن
وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ وبدرستی که آن هنگام که برخاست عَبْدُ
اللَّهِ بندهٔ خدای تعالی یعنی حضرت محمد صلعم در بطن نخله
يَدْعُوهُ می خواند خدای تعالی را ونماز می گذارد وجن قرات
او می شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بودند که باشند
عَلَيْهِ لِبَدًا بر وی چسبیدگان از غایت ازدحام ودر آنکه جن سماع
وتعم پیغمبر خود را صلعم عبد الله گفت نکتهای بسیار است ودر آثار
آمده که آنحضرت را هیچ ازین خوشتر نامی چه شرط عبادت
وعبودیت بر وجهی که آنحضرت صلعم قیام نمود هیچ کس را قدرت بر
اقامت آن نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت صلعم بر منازل
ملکی بدین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده وبهنگام نزول
قرآن از معارج فلکی او را بهمین نام که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
آنست شعار بندگی دوست که جملهٔ بندگان گزیر اوست دل را به بند بگیش راهی

کان راه نداد بیم هیچ شاهی کفار مکه مر حضرت رسالت را صلعم گفتند عجب
کاری پیش گرفته‌ای و در بزرگ مهلکه شروع نموده‌ای ازین مهم برگرد و
ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که
قُلْ بگو با مشرکان که بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که می‌خوانم یعنی
می‌پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي و انباز نمی‌گیرم بدو أَحَدًا یکی را
قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستی که من مالک نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را
وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده‌ام و کار رسانیدن پرستش
پروردگارست قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي نرهاند هرگز و در پناه
نگیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تع أَحَدٌ یکی اگر خدای من خواسته باشد عذاب
کسی حمایت نکند وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی
که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن می‌رسانم تبلیغا
رسانیدنی که کفایت است شما را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای تع
وَرِسَالَاتِهِ و می‌رسانم پیغامهای فرستاده وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش او وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که او راست نَارَ
جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آنجا أَبَدًا همیشه
بی خلاصی از آن و امروز کافران مرا ضعیف و بی یار می‌دانند
و در تو عاصی می‌شوند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا
يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اند بدان در دنیا مثل
واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون
عذاب موعود ببینند که از گروه مؤمن و کافر مَنْ
أَضْعَفُ کیست ضعیفتر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست
کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر که قوی‌تر است و کمتر کفار بعد
از استماع این آیت گفتند که آیا این موعود کی خواهد بود
آیت آمد که قُلْ بگو آنچه وعده کرده‌اند راست و درست
است لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمی‌دانم
أَقَرِيبٌ آیا نزدیک است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده
اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر فرموده خدای
من مر او را أَمَدًا زمانی دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده
پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع
نگرداند عَلَى غَيْبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم او أَحَدًا یکی را





إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مگر آنرا که بپسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن
اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد ازین رسول حضرت محمد است صلعم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ
پس بدرستی که در می‌آرد خدای تع می‌سازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی آن رسول جنده
وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب او رَصَدًا نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَ
تا بداند آنکه أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل عم و ملائکه بوقت نزول
وحی با وی می‌باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود را برای تبلیغ و تعلیم
وَأَحَاطَ و فرا گرفته است علم خدای تع و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک
رسل و ملائکه است وَأَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از
روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن و آن دال کمال
علم است و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی معلومی مطلقا از دایره علم او
خارج نیست هر چه دانستنی است در دو جهان نیست از علم شامل او پنهان

سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند
که حضرت رسول صلعم در مبدا بعثت نماز گذاردی و بگلیمی خود را پوشیده
داشتی و از عایشه رض منقول است که آن چادرشبی بود چارده ذرع
نصفی بر بالای ما بودی و نیمی حضرت رسول صلعم پوشیدی و بوی
نماز ادا کردی حق سبحانه و تع با وی خطاب فرمود که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ
ای گلیم در خود پیچیده یعنی مزمل بمعنی متزمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت
قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی بنماز إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شب قیام
در ابتداء اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلاثه مخیر بوده‌اند چنانچه
حق سبحانه و تع فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه
شبست أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا به
ثلث باز آید و ازین کمتر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمه شب
یا بثلثان رسد و نهایت آن باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتانی و شمرده بخوان
قرآن را یا روشن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه
سامع شماره آن تواند کرد و از حضرت مرتضی علی رضی الله نقل کرده‌اند
که ترتیل حفظ وقوفست و اداء حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد
که وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران یعنی کلامی
مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت
امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن
بر کافران و ثقیل بران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته‌اند
ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اثناء صدور وحی بود که آن سرور صلعم مثل آواز

در رای صلا می شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد که بر مخارج فرا گرفتی حروف
و کلمات از طریق معتاد خارج می شود و ازین جهت در آن حال ثقل تمام [اتام] بیند
صلعم می رسید چنانچه از عائشه رض منقول است که در روزی که سرما بغایة
سرد بود می دیدیم که وحی بوی فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق می
چکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت صلعم برین وجه که مذکور شد که اگر
شتر سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران
داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی کلام کشف راز و ختم
بیان کلام که بعضی چنین افزوده اند در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است
کما قال تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی
اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه ثقل قرآن از [رتبت]
جمعیت وی صورتین اجمالیه و تفصیلیه را جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم
خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیه نشاید حل چنین
بمقدار تست کار کسی نیست که این کار تست گر نتواند زدن انجا نفس
قوت این کار تو داری و بس إن ناشئة الليل به درستی که ساعت شب یا عبادتی
که ناشی شود در شب یا قیام در شب هي أشد وطأ آن سخت تر است از جهة
رنج و کلفت چه ترک فراحت بر نفس بغایة شاق است یا بیشتر از روی
فراغت دل چه در روزها تصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب
انقطاع گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد خاموشی
شد عالم در شب ناچیست خاطر در طلب زیرا که بانگ عربده نشوی خلوت
خانه شد وأقوم قيلا و درست تر است از جهة مقال یعنی خواندن قرآن
در و بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بر زبان
می خواند و بدل تفکر می کند و ناشئة الليل گفته اند میان مغرب و عشاست
یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عائشه رض ناشئه آن بود که از خواب برخیزد
إن لك به درستی که مر ترا في النهار در روز سبحا طويلا آمد شد دراز است یعنی
تصرف امور خلق و اشتغال به دعوت ایشان پس در شبها توجه با داء تهجد و الحق
واذكر اسم ربك و یاد کن پروردگار خود را با سماء حسنی او و بخوان و تبتل
و ببر از خلق و توجه کن إليه بسوی وی بعبادت تبتيلا بریدنی
کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز بهمگی وی روی آر
دل بروی بند و عنز گر بگسل هر چه جز اوست بیرون کن از دل رب المشرق و
المغرب بدلست از ربك یعنی یاد کن پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب
است لا إله هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إلا هو مگر او فاتخذه پس فرا



گیر او را وكيلا کارساز و مهمات با او گذار واصبر و صبر کن على ما يقولون
بر آنچه می گویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات واهجرهم
و ببر از ایشان هجرا جميلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و صحبت ایشان را
باز مگیر این حکم با آیة قتال منسوخ است وذرني والمكذبين و بگذار
مرا با مکذبان أولي النعمة خداوندان تنعم یعنی کفار صنادید قریش را بمن
گذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را قليلا مهلتی اندک یعنی زمانی که مکافات
دهیم ایشان را در تکذیب امام زاهد آورده که میان نزول این آیه و حرب بدر
و هلاک سروران عرب نبود مگر اندک فرصتی إن لدينا به درستی که نزدیک ماست
در آخرت برای دشمنان دین أنكالا بندهای گران که بدان مقید شوند وجحيما
و آتش افروخته که بسوزند وطعاما ذا غصة و خوردنی بصفت در گلو گرفتن
یعنی حلق گیرد چون ضریع و زقوم وعذابا أليما و عذابی دردناک غیر اینها
که گفته اند نشناسد مگر خدای تع در لباب آورده که بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت صلعم بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود يوم ترجف الأرض
روزی که بلرزد در آید زمین والجبال و بجنبد کوهها وكانت الجبال و گردند کوهها
با عظمت كثيبا تلها ریگ مهيلا پراکنده یعنی کوهها بخت چون ریگ
روان شود از هیبت آن روز إنا أرسلنا به درستی که ما فرستادیم إليكم بسوی
شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد صلعم شاهدا عليكم گواه بر اقوال و افعال
شما یعنی در روز قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت و امتناع از آن كما أرسلنا چنانچه
فرستادیم إلى فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی ع فعصى پس عاصی شد
فرعون فرعون در آن پیغمبر ع و اجابت دعوت او نکرد الرسول پس گرفتیم او را
فأخذناه أخذا وبيلا گرفتنی سخت یعنی با آتش غرق کردیم و لشکر او را به آب با آتش
بردیم تهدید کفار قریش در این آیه صریح است فكيف تتقون چگونه نگاه
دارید ای مشرکان نفسهای خود را إن كفرتم اگر باقی بمانید بکفر خود يوما از عذاب
روزی که هول آن يجعل الولدان گرداند کودکان را شيبا پیران یعنی
موی سر ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه
آدمی را زود پیر گرداند و می شاید که مبالغه در درازی آن روز باشد السماء
منفطر آسمان شکافته شده باشد به بسختی و هیبت آن روز كان
وعده مفعولا هست وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع آن حادث مفعولا
بودنی إن هذه به درستی که این آیه تذكرة پندی و عبرتی است فمن شاء
پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد إلى ربه بقرب او بکار خود سبيلا
راهی بری موعظه آورده اند که بعد از نزول قم الليل إلا قليلا حضرت رسول

صلعم واصحاب رض شبها برخواستندی وچون مقادیر نصف وکمتر وبیشتر
ازان مشتبه بود ازخوف آنکه محافظه قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز
کذاردندی تا بحدی که قدم مبارک آن حضرت صلعم ورم کرد وبخاف وجبه
ها یونش غالب شد ومنکران ندا آء اما هذا فتی شقی فی ربه در افکندند
حق سبحانه وتعالی بعد از یکسال آن بار کران برداشته این آیه فرستاد که إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو يَعْلَمُ می داند أَنَّكَ تَقُومُ انکه تو برمی خیزی
شب برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از سه دانک شب وَنِصْفَهُ ونماز
میکذاری نیم شب وَثُلُثَهُ وسه یکی از وی وَطَائِفَةٌ وبرمی خیزند بهمین
منوال کروهی مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند واصحاب تو رض وَاللَّهُ وخدای
تعالی يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه می کند شب وروز را ومی داند
مقادیر ساعات آن وعلم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها
عَلِمَ داند خدای تعالی أَن لَّن تُحْصُوهُ انکه طاقت ندارید تقدیر اوقات
فنکاه نمی توانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز کشت شما بعفو وتخفیف
ورخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه
آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بکذارید آنچه میسر شود شما را از
نماز شب عَلِمَ أَن سَيَكُونُ داند خدای تع انکه باشد مِنكُم از شما مَّرْضَىٰ بیماران
وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ ودیکران سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ می طلبند
مِن فَضْلِ اللَّهِ از فضل وکرم خدای تع یعنی تجارت می نمایند وطلب وجوه
کسب حلال می کنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ ودیکر کارزار می کنند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تع وبیماران واهل سفرها از تجارت ومجاهدان را
رنج رسد در نماز شب وضبط مقادیر آن در هر شب لاجرم از شما تخفیف
فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز
وابن ابو جبیل فرضیه است وگفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز واین امر
بطریق ندب واستحباب است ودر مقداری که خواندن آن مندوب باشد
اختلاف کرده اند ولکن سه آیات است یا صد یا دویست یا ختم در ماهی
ودر حدیث عبدالله بن مسعود رض هست که حضرت رسول الله صلعم ویرا
فرمود قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله صلعم در خود قوتی می یابم بیش
ازین می توانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفتم طاقت زیاده هست فرمود
که بخوان در هفت روز وبرین زیاده مکن وصاحب معالم باسناد خود از انس رض
نقل می کند که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه
بخواند ویرا از غافلان ننویسند واگر صد آیه تلاوت کند از قانتان بردارند





نویسند واگر دویست آیه بخواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت واگر بقراءت
پانصد آیه اشتغال کند بنویسند برای وی قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وبپا دارید صلوة مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة
واجب را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ وقرض دهید خدا را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو
اشارت است باتفاق مستحبه در طریق خیر ویافتن جزاء بسیار باداء
آن لِأَنفُسِكُم وآنچه پیش فرستید مِّنْ خَيْرٍ برای نفسهای خود تَجِدُوهُ
بیابید آن را عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی هُوَ خَيْرًا او بهتر است وَأَعْظَمَ
وبزرکتر أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آن را زیاده یابید یکی بده وهفتصد
وازان نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وطلب آمرزش کنید از خدای تعالی
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تع آمرزکارست بندکان را رَّحِيمٌ مهربان بر ایشان

## سورة المدثر بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبدالله نقل می کند از رسول صلعم که در زمان فترت وحی براهی
می رفتم ناکاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک که در
غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان زمین وآسمان از سطوت
وهیبت وعظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز کشتم وگفتم
مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند در اندیشه آن حال بودم که
حضرت عزت عز شانه وحی فرستاد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده
گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای دثار رسالت بر افکنده قُمْ برخیز
از خوابکاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوة فَأَنذِرْ پس بیم کن خلق
از عذاب خدای تع اگر جز او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وپروردکار خود را
بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وجامهای خود را پاک ساز از آلوثات یا کوتاه
کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان وحضرت
امیر مومنان علی رضی رض گفته کوتاه کن جامه را فانه اتقی وانقی وگفته اند
پاک کن نفس خود را آنچه نشاید ونباید ودر نفحات از شیخ ابوالحسن شاذلی
قدس سره نقل می کند که حضرت رسالت صلعم را در خواب دیدم ومرا گفت
ای علی طهر ثیابك من الدنس تحظ بمدد الله تع في كل نفس یعنی پاکیزه کردان
جامهای خود را از چرك تا بهره مند کردی بمدد وتایید خدای تع در هر
نفسی گفتم یا رسول الله صلعم ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه وتع بر تو پنج خلعت پوشانیده
خلعت محبت وخلعت معرفت وخلعت توحید وخلعت ایمان وخلعت اسلام
هر که خدا را اجل شانه دوست دارد بر وی آسان شود هر چیز وهر که خدای را
بشناسد در نظر وی خورد نماید هر چیز وهر که خدای را بیکانکی بداند بوی

شریك نیارد هیچ چیز را و هرکه بخدای تع ایمان آرد ایمن گردد از همه
چیز و هرکه باسلام متصف بود بخدای تع عاصی نشود و نعوذ بالله اگر
عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد بفضل الله تع
پس شیخ رحمه الله فرمود از بیجا دانستم معنی قول خدای را وثیابك فطهر
در تعبیر شید لطف یزدانی خلعتی بصفات روحانی دارش از لوث
خشم و شهوت دور تا به پاکی نکو شوی مشهود والرجز فاهجر و از همه
گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا تمنن و عطا مده تستکثر
تا بیش تر بستانی یا منت منه بر خدای تع بعمل خود تا از انبیا شمار
یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت تا طلب بسیار مزد کنی از ایشان
ولربك فاصبر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن فاذا نقر پس چون
دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه فذلك پس آن دمیدن یومئذ
در آن روز یوم عسیر روز دشوار است علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه
آسان برایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه
وتع بفضل و کرم دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافران بماند و در حساب
ایشان کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان
دهند آورده اند که ولید مغیره از حضرت پیغمبر صلعم فواتح سوره حم مومن شنیده
بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که از محمد صلعم کلامی شنیدم که سخن انس و جن
نیست مر ورا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن بلند باشد و بر وی طراوتی و تازگی
هست که هیچ حدیثی نبود اعلی این نهال و اقبال سرش ثمر سعادات کلید و اسفل این
شجره طیبه عروق فضائل و حکم علیه است سخنا ستحکام پذیرفته و این کلام
غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی بر پستی نگراید قریش بعد از استماع این
سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل ورا بانواع سخنان در حمیت جاهلیه
آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسیده بود بغایت ملول گشت
حق سبحانه وتع آیت فرستاد که ذرنی بگذار مرا ومن خلقت و آنکه آفریدم
اورا وحیدا تنهای مال و ولد و انصار و اعوان فرق آنست که اورا وحید القوم
گفتندی یعنی یگانه ایشان وجعلت له و دادم مر ورا مالا ممدودا مالی کشیده
یعنی بسیار آورده اند که نه نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر
و اسب و گوسفند بسیار داشت و باتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد
وبنین شهودا و دادم مر ورا پسران او حاضر باو در مکه یعنی برای اکتساب
وجه معاش محتاج سفر نبودند و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند
که او را ده پسر بود از جمله خالد و عماره و هشام ایمان آوردند ومهدت و بگستردم



له برای او جاه و ریاست تمهیدا گستردنی تا بیگانه قریش نام یافت یا ساختیم
کارهای او را ساختنی تمام ثم یطمع پس طمع دارد ان ازید آنکه زیاده کنم
عطیات خود را در باره وی کلا نکنم چنین و نعم خود را افزون نکنم انه
کان بدرستی که اوست لایاتنا مر آیتهای کلام ما را عنیدا منکر و در آن
ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول
این آیه مال و جاهش روی بر نقصان نهاد و فرزندان از وی برگشتند و بعضی
بمردند و او محتاج و رسوا و هلاك شد سارهقه زود باشد که در رسانم
او را صعودا بصعود و آن کوهی است از آتش و هفتاد سال بر بالای رسد و فی
الحال که بذروه آن رسد باز بزیر افتد و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود
و آن صخره ایست در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت او را به زنجیرهای آتشین
کشند از پیش می کشند و از عقب گرزهای آتشین می زنند تا بر انجا می رود
و این وعید عظیم برای ولید است انه فکر بدرستی که او فکر کرد که طعنه
زند بر قرآن نعوذ بالله وقدر و اندازه با خود راست کرد که چون گوید قبل سمته ذکر
یافت که تعریف قرآن و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را صلعم مجنون
می گویید و یقین می دانید که عقل او کامل است و دیوانه روست نیست و خیالی
نبینید که او کاهن است و امارات کهانت از و ظاهر نمیشود و گمان می برید که او کذاب
است و هرگز بتکذیب متهم نشده و می پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمی ماند
گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان کرد فکر کرد و با خود
خیال بست فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد دیگر
ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چگونه اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد
در امر قرآن کردن دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد که موجب طعنی نیافت یا در حضرت
پیغمبر صلعم نگریست و روی ترش کرد وبسر و پیشانی در هم کشید بطریق کراهت
یا بخند بد ثم ادبر پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر صلعم واستکبر و گردن
کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا نیست این که محمد صلعم میگوید
الا سحر یؤثر مگر جادوی که تعلیم گرفته شود از سحره ان هذا نیست این
الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی آنا فکیهه و صبر و یسار ساصلیه زود باشد که افکنم
ولیدرا سقر در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقر است وما ادریك ما سقر
و چه چیز دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست
و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه وتع
سازد ولا تذر و دست باز ندارد دیگر باره بسوزد لواحة آتش سیاه کننده
للبشر پوست کافران را علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملك یا نوزده

صنف از ایشان موکل در بیان از براء بن عازب نقل روایت کرده که گروهی
از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر را صلعم از خزنهٔ دوزخ آن حضرت دو بار با صابع
بدین اشارت فرمود و در کرت دویم ابهام را ساکن فرمود و این آیه تصدیق قول
آن حضرت صلعم را نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریت
و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد است
و عشر اقل عشرات پس عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بوافق وجوه در جواهر
التفسیر مذکورات در اخبار آمده که چون نازل شد این آیه ابوجهل گفت ای معشر قریش
زبانیه نوزده بیش نیستند آماده از شما یکی از آنها دفع نتوانستند کرد ابو الاسد بن
کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را بر پشت و هفت را بشکم شما دو باقی
را کفایت کنید روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بدست
راست و نه را بچپ دفع کنم و بگریزم بسلامت و به بهشت در آیم این آیه آمد که وما
جعلنا و نگردانیده ایم اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة
مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند در معالم آورده که در بعضی خزنهٔ دوزخ مالک است
و با او هجده تن اند که چشمهای ایشان چون برق درخشند و انیاب ایشان
حصارهای بلند مستحکم زبانه آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو
دوش ایشان سیر یکساله است یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در
هر گوشه که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع سخن کلده است یعنی او می گوید
که من همه را کفایت می کنم و نمی داند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند و تمام
آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند با مقاومت چه رسد وما جعلنا
و نساخته ایم عدتهم شماره ایشان را که نوزده است الا فتنة مگر بلای
اندک که سبب فتنه باشد للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا
کردند و استبعاد نمایند که نوزده تن چه گونه بحشر ثقلین را عذاب خواهند
کرد لیستیقن الذین و تا بی گمان شوند آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند
کتاب را چه قرآن یابند که مصدق توریة است و یزداد الذین و تا بیفزاید
آنان را که گرویده اند آمنوا گرویدن بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب
ایمانا و لا یرتاب الذین و تا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده
شده اند بتوریة و المؤمنون و گروندگان از اهل اسلام در این عدد و لیقول
الذین و تا بگویند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری
شک و نفاق است و الکافرون و بگویند گروندگان ماذا اراد الله چه خواسته
است خدای تعالی بهذا مثلا بدین عدد که غریب است مثل کذلک همچنین
یضل الله در ضلالت فرو می گذارد خدای تعالی من یشاء هر که را خواهد





و یهدی و راه نماید من یشاء هر که را خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر
قریش محمد صلعم نوزده یار و مدد کار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وما یعلم و نمی داند
جنود ربک لشکرهای پروردگار ترا الا هو مگر او عالم است بهمه معلومات
وما هی و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری مگر پندی للبشر
برای مردمان کلا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد والقمر و سوگند
بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است واللیل و بحرمت شب اذا
ادبر چون بیاید از عقب روز حفص اذ بی الف خواند و ادبر بصیغهٔ ماضی
یعنی چون برود از پس روز والصبح اذا اسفر و بصبح چون روشن کرد اند عالم را
انها بدرستی که درکهٔ سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ دوزخ است
نذیرا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت
پیغمبر صلعم می فرماید که قرآن نذیرا بر خبر بیم کننده للبشر آدمیان را تا بتقوی
پند گیرند از گناه بپرهیزند لمن شاء بدلالت از بشر یعنی تو نذیری و بقول
اول دوزخ مر آنکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم آنکه پیش رود در خیر
و طاعت او یتاخر یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه طوایف را بیم کننده
است کل نفس هر نفسی بما کسبت با آنچه کرده است از کردار خود رهینة
در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بدان الا اصحاب الیمین
مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان
ایشان آمرزیده شده و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه
فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یتساءلون
می پرسند عن المجرمین از احوال مشرکان و می گویند ما سلککم چه آورد
شما را فی سقر در دوزخ قالوا ایشان گویند در جواب لم نک نبودیم
در دنیا من المصلین از نماز گذارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم و لم نک
و نبودیم که مال زکوة نطعم المسکین طعام دهیم درویشان را و کنا نخوض
و بودیم که شروع می کردیم در شان محمد صلعم و بغیبت وی مشغول می شدیم مع
الخائضین با شروع کنندگان در آن و کنا نکذب و بودیم که تکذیب می
کردیم بیوم الدین بروز جزا باور نمی داشتیم حتی تا وقتی اتانا الیقین
آمد بما مرگ و معاینه ما شد او بهمان حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را
شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان بتقدیر ۲ آنکه ایشان را که پیوسته
عن التذکرة از قرآن یا مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنندگانند
کانهم گوییا که ایشان حمر خرانی وحشی اند مستنفرة رمیدگان
که گریخته باشند فرت من قسورة از شیرها از صیاد یا دیمان دام یا مردم تیرانداز

۲ که ایشان شفاعت کنند
محال است فما لهم

با اوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخر از نهیب شیر گریزد ایشان از استماع قرآن
می گریزند یعنی زیرا که گفتن سخن نشنود دل بند بند پرند از کجا انا والله فی المثنوی
از کجا این هجو و پیغام از کجا ۞ از جمادی جان کجا باشد رجا ۞ فهمهای کوفته کوته
نظر ۞ صد خیال بد در ارد بیك نظر ۞ راز جز با رازدان انبان نیست ۞ راز اندر
گوش منکر راز نیست ۞ از کلبی منقول است که مشرکان گفتند که یا محمد صلعم
بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامدادان صحیفه یافتی گناه
او و کفارت ان در روی نوشته برای مثل ان چیزی بیار با گفتند تا ایمان
بیاریم تا بنام هر یك از ما کتابی بیاری از آسمان و در روی مکتوب باشد که
این نامه ایست از خدای تو بفلان باید که متابعت کند محمد را صلعم این آمد که
ایشان گریزانند از استماع کلام ما و نمی گروند بل یرید بلکه می خواهند
کل امرئ هر مردی منهم از ایشان ان یؤتی انکه داده شود صحفا
نامها منشرة سرگشاده و بی مهر و دران نوشته که ای فلان پیرو کن محمد را م
کلا نه دهیم ایشان را این صحیفها و اگر بدهیم هم نگروند پس اعراض ایشان نه از برای
امتناع ایتاء صحیفه است بل لا یخافون بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرة الآخرة ٤
کلا حقا که نیست انکه ایشان در باب قران می گویند که عبارت با قول بشر
انه بدرستی که قران تذکرة پند است و یاد کرد فمن شاء پس هر که خواهد
گرسند گیرد ذکره پند بدو وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله
مگر انکه خدا خواهد که پند گیرد یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه
از و ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان سورة القیمة
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زائده است
در قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند می خورم بیوم القیمة
بروز رستخیز ولا اقسم والبته سوگند می خورم بالنفس اللوامة بنفس ملامت
کننده مراد سفیه است که مقصره را ملامت کند تقصیر طاعت یا مطمئنه
که همیشه لایم است هر نفس را تا ره را جواب قسم انکه شما بر انگیخته خواهید شد اورده
اند که عدی بن ربیعه از حضرت رسول صلعم از احوال بعث و قیامت پرسید و بعد از
اخبار ان حضرت صلعم گفت بخدای که اگر ان روز را معاینه بینم باور نکنم ایا این
استخوانهای متفرق مجتمع شود آیة آمد که ایحسب الانسان آیا پندارد آدمی
یعنی عدی الن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده
او و مراد نفس اوست که عظام قالب است بلی ای جمع کنیم پس باید که دانند
قادرین انکه راست کنیم علی ان نسوی بر انکه راست کنیم بنانه سرهای
انگشتان او را یعنی سلامیات او جمع کنیم با وجود صغر و لطافت از جمع کنیم تا با استخوانها



بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه می خواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر
انکه دروغ گوید امامه آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد
باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون
خیره شود چشم وخسف القمر و تیره گردد ماه وجمع الشمس والقمر و جمع کرده شود
افتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر در دریا افکنند یقول الانسان می گوید آدمی
یعنی کافر مکذب یومئذ دران روز این المفر کجاست جای گریختن کلا
نیست مفری لا وزر پناه گاهی نباشد کافر را الی ربك بسوی پروردگار تو یعنی
بحکم او یومئذ المستقر دران روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس از بهشت
و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ دران روز
بما قدم بآنچه پیش فرستاده است از اعمال واخر و بآنچه باز پس داشته از اموال
شیخ الاسلام قدس فرموده که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس بگذاری بحسرت گناه
را توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند شعر که فرستی زپیش
بر باشد ۞ که بحسرت ز پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود
بصیرة خداوند بصیرت یعنی بینا است بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال خود
ولو القی و اگر چه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی براند که هر چند بر گناه
عذر انگیزد و بیاورد بخود مقصود و راست در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود
خواهد بود و عذرها آن دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست چه چنین
عذر انگیزی و چندین حیلها سازی شعر تو می دانی که میدانم و میدانم که میدانی
ابن عباس رض فرموده که چون جبرائیل ع وحی بر حضرت سید انام خواندی آن حضرت م
زبان باوی می خواند تا فراموش نکند لا تحرك به مجنبان بقران لسانك
زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا
بدرستی که بر ماست جمعه گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری وقرانه و بر
ماست اثبات قرات ان بزبان تو فاذا قرأناه فاتبع پس چون خوانیم از زبان
جبرئیل ع پس پی روی کن قرانه خواندن او را و تامل فرمای دران ثم ان
علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد
از ان بر تو کلا نه چنان است ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی
بل تحبون العاجلة بلکه دوست می دارید شما دنیای شتاب کننده را وتذرون
الآخرة و دست باز می دارید آخرت پاینده را و کار بر عکس می باید وجوه
رویها یومئذ دران روز که قیامت است ناضرة تازه و تابان باشد
یعنی وجوه انبیا و اولیا و مومنان نعم الی ربها بخداوند خود ناظرة نظر
کنند از روی عیان بی حجاب ابن عباس گفت که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که فرو

اهل بهشت انکسی است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران و تا هزار
ساله راه آنرا ببیند و گرامی ترین نزد خدای تعالی کسی است که نظر کند بروجه الهی بامداد
و شبانگاه یعنی بمقدار ان پس آنرا آیة بخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره
آورده که او داد هر یك از او تا دانیها این کلمات اللهم انی اسئلك النظرة
الی وجهك الکریم شعر هرکس به بهشت آرزوی دارد، و عاشق
جز آرزوی دیدن ندارد، ووجوه یومئذ و رویها آن روز باسرة ترش
و تاریك باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان بری
تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل
انکه رسیده خواهد شد بها فاقرة بدو بلایی و رنجی که مهرهای پشت بشکند
کنایت است از نزول عذاب عظیم و بقول اصح ان بلا حجابست از رویة رب
الارباب شعر کار فراق بترد رجهان بلایی نیست کلا نه چنان است
که دل برد بنا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد
روح التراقی باستخوانهاء سینه و گردن وقیل و گفته شود کسان
محتضر من راق کیست افسون کننده و شفا کننده و یقین کند محتضر وظن
انه الفراق که انچه بدو نازل شده سبب جدایست از دنیا و ملاذ آن والتفت
الساق و بچد ساق محتضر بالساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرك در
بچد و حرکت نتواند الی ربك بسوی جزا پروردگار تو یومئذ المساق آن روز باز
گشت باشد همه کس را و اغلب مفسران برانند که ابو جهل لعین را شدت معادات
با حضرت سید المرسلین صلعم واقع بود و در شان او نازل شد فلا صدق
پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه نداد لفقرا واجب مال وی بود ولا صلی
و نه روی نمود پیغمبر را صلعم یا نماز نگذارد برای خدای تعالی ولکن کذب و لیکن
تکذیب کرد نبی را صلعم وتولی و برگشت از راه حق ثم ذهب پس بازگشت الی
اهله بسوی کسان خود یتمطی میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین
کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لك سزاوارست ترا ای ابو جهل مرگ
عنت فاولی پس سزاوارست ترا از عذاب الیم در قبر ثم اولی لك پس نیك نیز
سزاوارست ترا هول قیامت فاولی پس غایة سزاست ترا خلود در دوزخ آورده
اند که بعد از نزول این ایة حضرت صلعم ابو جهل را در بطحا دید و جامه اش گرفت و اولی
لك فاولی اولی لك فاولی ابو جهل گفت مرا می ترسانی ای محمد صلعم و نزد بعضی علما،
اولی یعنی ویل است حق سبحانه و تعالی چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفت وای بر تو
ایحسب الانسان یا پندارد آدمی ان یترك انکه فرو گذاشته شود سدی مهمل
و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث نگردد الم یك نطفة آیا نبود آدمی



قطره آبی من منی یمنی از منی ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون
بسته فخلق پس خدای تعالی بیافرید اجزا و اعضا او را فسوی پس راست کرد صورت
او را و روح درو دمید فجعل منه پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر
والانثی نر و ماده الیس ذلك آیا نیست چنین آفریننده بقادر توانا
علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده گرداند مردگان را و در خبر آمده که در آخر این سوره
باید بلی گفت و بروایتی دیگر سبحانك اللهم بلی و شیخ ما قدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی

## سورة الدهر

بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتی آیا آمد استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم عم حین
هنگامی من الدهر از زمان که در ان لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی
یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی کس
با نشانه او را یاد نمی کرد چون نطفه و عناصر و غیر را استند که نام او چیست و فایده خلقت
او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت ایشان می سازد که مظهر
مفاتیح الغیب باشد در اقصی غایت ظهور و مرتبه خلافت کبری را شاید و غرض مقصودات
و منتهی غایات او بوده و هم نهایتها بوجود او آشکارا شود شعر شد ظهورها و تجلی
تو ز نور، گنج مخفی را ز تو آمد ظهور، گنج مخفی را ابر برخاك کرد، خاك را تابان
تر از افلاك کرد، گنج مخفی بد ز پری جوش کرد، خاك سلطان اطلس پوش کرد،
انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریده ایم آدمیانرا که اولاد ویند من نطفة
از آب اندك که منی است و چون هر یك از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام
و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع صفت کرد و فرمود که امشاج آمیختها،
یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زردست و هر دو بعد از اجتماع سبز
می شود یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت
و برهم تقدیر ایشانرا خلق کردیم یا مرو نهی نبتلیه می آزماییم او را فجعلناه
پس گردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل
و استماع ایات انا بدرستی که ما هدیناه السبیل نمودیم او را راه راست بنصب
ادله قدرت و انزال ایات تا باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن
سعید واما کفورا و یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که ما
آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرها که بآن
ایشانرا بدوزخ کشند واغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند وسعیرا
و آتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
یعنی مؤمنان صادق فرمان یشربون بیاشامند در آخرت من کاس
کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور

بهشت بیامیزند و بجهة مشابهت او بکافور او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است
آنکه بدل از کافور آورده که عَیْنًا کافور چشمه است یَشْرَبُ می آشامند
بِهَا از آن عِبَادُ اللّٰهِ بندگان خدای تع یُفَجِّرُونَهَا می رانند آن چشمه را هر جا می خواهند
تَفْجِیرًا راندن آسان جمهور مفسران بر آنند که حضرت رسالت صلعم عیادت امیر المؤمنین
و امام المتقین علی رضی الله عنه در آمد و امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما را بیمار دید
حضرت علی رض و سیدة نساء العالمین فاطمه را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت
یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه وتع سبطین را شفا
بخشید و ایشان روزه گرفتند با مرد کارسته وام کرده نان پختند و نماز شام
خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد که یا اهل بیت النبوة
مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید حق سبحانه وتع شما را از موائد بهشت
بدهد امیر المؤمنین و یعسوب الدین رض نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل
بیت رض موافقت کردند و باب خالص روزه گشادند روز دیگر روزه گرفتند
و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سؤال کرد تمامی طعام ایثار کردند روز سیم اسیری
بر وقت ایشان رسید خوردنیها بدو دادند حق سبحانه وتع این فرستاد یُوفُونَ
وفا می نمایند بِالنَّذْرِ بنذری کرده طاعت کنند وَیَخَافُونَ و می ترسند یَوْمًا كَانَ
از روزی که هست شَرُّهُ بدی یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِیرًا فاش
و آشکارا و رسیده بهمه وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و بدهند خوردنی عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی
خدای تع یا بر حب طعام یعنی وجودی که محتاجند بدان طعام و آنرا دوست می
دارند ایثار می نمایند و می خورانند مِسْكِینًا درویش بی مایه را وَیَتِیمًا
و خورد سال بی پدر را وَأَسِیرًا و اسیری را که از کفار گرفته اند و در خبر است که
چون اسیری بحضرت رسالت صلعم آوردندی بعضی از مسلمانان سپردی تا رای
مبارک در شان او قرار یابد و گفتی احسن و بعض علما بر آنند که مسجون از اهل
قبله که در حق او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما نیز اسیری دارند
بعضی با ایشان احسان می باید نمود و آن مطعمان بلسان حال می گویند إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که می خورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللّٰهِ برای رضای خدای تع
لَا نُرِیدُ نمی خواهیم مِنْكُمْ جَزَاءً از شما پاداشت و مکافاتی وَلَا شُكُورًا
و نه سپاسی و آزادی چه در احسان منت نهادن و توقع داشتن جزا ثواب بکاهاند
شعر هر چه دهی مده و منت منه * و انچه به منت دهی آن خود مده * منت
مزدی که در احسان بود * وقت جزا موجب نقصان بود * إِنَّا نَخَافُ بدرستی
که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار ما یَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی ترش
یعنی روزی که روی نهاد ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِیرًا روزی سخت



و دیگر از امام حسن بصری رض پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله
چه سخن است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللّٰهُ نگاه
دارد خدای تع ایشان را شَرَّ ذَٰلِكَ الْیَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ
و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوبی روی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل
وَجَزَاهُمْ و پاداشت دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت
و از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که میوه آن خورند وَحَرِیرًا
و جامه ابریشم بهشت پوشند مُتَّكِئِینَ در حالتی که تکیه زده باشند
فِیهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا یَرَوْنَ فِیهَا نبینند
در بهشت شَمْسًا آفتاب را یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِیرًا و نه سرما
مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در و زمستان و تابستان نباشد تا
از شدت حر و برد متاذی نگردند وَدَانِیَةً و پاداشت دهد ایشان را بهشتی
دیگر که نزدیک بود عَلَیْهِمْ بر ایشان ظِلَالُهَا سایهای درختان آن وَذُلِّلَتْ
و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوهای آن تَذْلِیلًا رام کردنی یعنی آسان
بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکنند وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ و گردانیده شود
بر ایشان بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خورد از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ و جامهای
بزرگ که باشد قَوَارِیرَا مانند آبگینها قَوَارِیرَا مِنْ فِضَّةٍ مانند آبگینها از
سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفتهای آبگینه از خارج داخل آنرا
توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن طرفها را فراخور سیرابی
بهشتیان تَقْدِیرًا اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور حوصله او جامی دهند
که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود وَیُسْقَوْنَ و آشامید
شوند فِیهَا در بهشت كَأْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِیلًا آمیزش
آن زنجبیل یعنی می آمیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل چشمه ایست در
بهشت عَیْنًا فِیهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِیلًا نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد
بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و گویند در حلق روده و روده بگوارد
وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ و طواف کنند بر ابرار وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواره
دار یا جاوید مانده در حال طفولیت إِذَا رَأَیْتَهُمْ چون ببینی ایشان را ای بیننده
حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان را لُؤْلُؤًا
مَنْثُورًا مروارید فشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی
بدان نرسیده و در رونق و آب داری آن قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَیْتَ
و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَیْتَ نَعِیمًا ببینی نعمتها که
در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِیرًا و ملک بزرگ که زوال بدو راه نیابد و خبر

امده که فرو ترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای
ومملکت خود را نگاه و مشاهده کند چنانچه مبدا آنرا ملاحظه می نماید و بقولی ملک کبیر
نفاد مشیة است و هرچه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن
بر ایشان و در فصول آمده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم
ملاحظه نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار بر هیچ
کار نباید الجار ثم الدار شعر زاهدان فردوس می جویند و ما دیدار دوست
عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُندُسٍ جامهای
دیبای نازک خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ سبز است دیباهای محکم سفته وَحُلُّوا
و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ دستوارها از نقره و این مخالف آنست که
يحلون فيها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشا
مانند ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از
ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل گوید طهور چشمه ایست
بر در بهشت هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد
نباشد و گفته اند پاک کند دل از ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی ماند
ببقاء او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء و بباید دانست که جوی کوثر در بهشت
خاصهٔ حضرت رسالت است صلعم و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد و چهار جوی
دیگر از آن متقیان است و شیر و خمر و عسل و شمه از صفات آن در سورهٔ حضرت
محمد صلعم مرقوم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان
و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در
سورهٔ الرحمن آمده دیگر چشمه رحیق از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان
و این هر دو در سورهٔ مطففین مذکور شدند و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور
و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشان و محققان آن شراب
شهود گویند که مرات دل را مبرا کرده اند و وقت حال او چنان صافی سازد که مطلقا
شوائب غیریت در شارع وحدت نماند و زنگ دو کانگی مبدل گرداند جام
و مدام را یکرنگ سازد شعر همه جام است و نیست گویی می ❁ یا مدامست
و نیست گویی جام ❁ عارفی گفته است اگر فردا نشینان دار البقاء ابرار انک
و سر و در شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان میخانه افضال را
بنقد از آن نصیبی داده اند شعر از سقیهم ربهم بین جمله ابرار مست ❁ در جامی
لا یزالی هفت و پنج ❁ و چیا مست ابرار را گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این
کرامتها كَانَ هست لَكُمْ جَزَاءً شما را پاداشت کردار شما وَ
كَانَ سَعْيُكُمْ و هست شتافتن شما در کار خیر مَشْكُورًا پسندیده و لایق



مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
بر تو قرآن را تَنزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس از آیتی
فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ و حکم پروردگار خود را که آنچه فرموده
از تبلیغ رسالة یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو وَلَا تُطِعْ و فرمان
مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناه کاری که ترا باثم خواند چون عتبه که گفت
از دعوت خود باز است تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا و ناسپاسی را که
ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین ما رجوع کن که ترا توانگر سازم
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَأَصِيلًا
و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ
سجود کن مر ورا یعنی نماز کن او را بعضی گفته اند بکره وقت نماز بامداد است و اصیل
متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی
چنین باشد که بر پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ و نماز کن او را برای خدای تم
لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این
گروه یعنی کفار مکه يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست می دارند سرای شتابنده یعنی دنیی را
وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و گذاشته یعنی انداخته از پس پشت يَوْمًا ثَقِيلًا روزی
گران که قیامت است بدو نگروند و برای او عمل نمی کنند نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما بیافریدیم
ایشانرا از آب سست وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ آفرینش ایشانرا یعنی
مفاصل ایشانرا باعصاب برهم بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواستیم بَدَّلْنَا بدل
کنیم ایشانرا أَمْثَالَهُمْ بامثال ایشان در خلقت تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا
بمیرانیم و در نشأه ثانیه بمانند همین صورت و هیأت باز آریم یا ایشانرا بمیرانیم
و بدل بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره
تَذْكِرَةٌ پند و موعظه است با معامله اهل البیت ع در بذل و ایثار عبرت
است مر مؤمنانرا تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزاها بهره یابند فَمَن
شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب از بندگان خود سَبِيلًا
راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ
مگر آنکه خواهد خدای تم خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای تم
هست دانا باستحقاق و استعداد هر کس حَكِيمًا صوابکار نخواهد چیزی که
بمقتضای حکمت يُدْخِلُ در آرد مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش
خود بهدایة و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران
یعنی مشرکانرا أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی درد
ناک سورة والمرسلات بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا به نیکویی یعنی با امر
و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده و بمحمد صلعم بهر نیکویی یا بادهای وزیده شده
پی در پی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه که سخت رونده و درونده عَصْفًا سخت
رفتنی در امتثال امر الهی یا آیات کلام که برندگان و محوکنندگان احکام‌اند یعنی
ناسخ شرایع و ادیان منسوخه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی
وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده
نَشْرًا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار مشاهدات منتشر سازند برای خاص و عام
یا بادها نرم جهنده جهت راحت جمعی فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا
کنندگانند میان حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی و یا آیتهای قرآنی که جدا
گردانند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابر را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگان
که فکنندگانند بر پیغمبران علیهم السلام ذِكْرًا وحی را یا آیات کلام که القاء
ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که بسبب ذکر می‌شوند چه مشاهده هبوب
ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القای ذکر عُذْرًا
برای عذر محققان است أَوْ نُذْرًا و بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این
باشد که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از
آمدن قیامت و ما یتعلق بها لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است فَإِذَا النُّجُومُ
پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند
وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته کرده شود وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه
که کوهها نُسِفَتْ پراکنده شوند از اماکن خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که
پیغمبران ع أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن گواهی
دادن بر امتان پس گویند لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس
داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و نسف جبال پس جواب آمد
که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن کدام بعد ذات و جدا کردن میان
مؤمن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا باین که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل
چه کنه او را نتوان دانست وَيْلٌ وای يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر آنها که تکذیب آن روز کنند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک کردیم پیشینان را
چون قوم نوح ع و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان در آوردیم هلاک
الْآخِرِينَ پسینیان را که مانند ایشانند چون کفار مکه كَذَٰلِكَ
مثل این کار نَفْعَلُ می‌کنیم بِالْمُجْرِمِينَ بهمه این گناهکاران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
مکروهی بزرگ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان این وعید



راست أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب خوار یعنی منی
فَجَعَلْنَاهُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه که استوار که
رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ تا مقداری مَعْلُومٍ دانسته شده که زمان ولادت
فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگی بلا پس آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر باور ندارندگان
این قدرت را است أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را كِفَاتًا
پوشنده و جمع کننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی
خود دارد و اموات را بدرون خود وَجَعَلْنَا و بیافریدیم فِيهَا در زمین
رَوَاسِيَ کوههای استوار و پای برجا شَامِخَاتٍ بلند و سرافراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ
و بیاشامانیدیم شما را مَاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع
در زمین وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادی جهنم روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب
کنندگان راست که با امثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند
که انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا بسوی آنچه كُنْتُمْ بِهِ بودید که بدان تُكَذِّبُونَ
تکذیب می‌کردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ بروید بسوی
سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سایه خنک و دائم
که در وی راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت
زبانه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق
می‌شود بر شعبها و هر شعبه بطرفی میرود در معالم آورده که کوری از دوزخ
بیرون آید و بسه شعبه منشعب گردد یکی نور دوان بر سر مؤمنان سایه افکند
و یکی دخان و آن بر سر منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای
کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد و یکی
بر فرق کافر قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال و مؤدی بدین عذاب
قوت و اهم است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر
که خواهد که فردا ازین دخان که ظل من یحموم اشارت بدان است ایمن گردد امروز
بغیر عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی ببایدش گذشت شعر
زنار یکی خشم و شهوت حذر کن ❀ که از دو دو چشم دل تیره گردد ❀ غضب چون
در آمد رود عقل بیرون ❀ هوا چون شود چیره جان خیره گردد إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ
بدرستی که دوزخ می‌افکند در آن روز شرارها را هر شراره كَالْقَصْرِ مانند
کوشکی عظیم كَأَنَّهُ گوییا آن شراره جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زرد اند برنگ آتش و بعضی
گویند صفر یعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه
باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت و شتران زرد یا سیاه جهت لون

وکثرت وسرعت حرکت وَیْلٌ مشقت بسیار یَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ
مردروغ زنانراست که مشقت دوزخ وشرارهٔ آنرا باور نداردند هَذَا این روز
یَوْمُ لَا یَنْطِقُونَ روزیست که کافران سخن نکویند بعضی ح ربعضی مواقف
یا ناطق نشوند بحجت برخدای تعم وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ ودستوری ندهند مرایشانرا
فَیَعْتَذِرُونَ تاعذرخواهی کنند وعذر نیز سود ندارد وَیْلٌ کرب واندوه
یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ آن روز مرانانراست که تکذیب کنند این چیزهارا
هَذَا یَوْمُ الْفَصْلِ این روز روز جدا کردن است محق ومبطل را جَمَعْنَاکُمْ
جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت وَالْأَوَّلِینَ وپیشینان که تکذیب
رسل کذشته کرده اند فَإِنْ کَانَ پس اگر هست لَکُمْ کَیْدٌ مرشمارا
کیدی وحیلهٔ چنانچه دردنیا برشبیت مومنان بکار می بردند فَکِیدُونِ
پس چیزی بوید بامن توقعیست مرایشانرا واظهار ثابت عجز ایشان یعنی حیله
باخدای تعم پیش نرود وبمکر ودستان عذاب ازخود دفع نتوانستد کرد شعر
بمکر وحیله عذاب ازخدای رد نشود ٭ نیاز باید واخلاص ونالهٔ سحری ٭ توان
خرید بیک آه ملک هردوجهان ٭ ازان معامله غافل مشو که حیف خوری ٭ وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ
غم وغصهٔ آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ مرمکذبان راست که بحیله ازعذاب برهیند
إِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزکاران ازشرک وعصیان فِی ظِلَالٍ درسایهای
درختان بهشت باشند وَعُیُونٍ وبرکنار چشمها آب وَفَوَاکِهَ
ودرمیان میوها مِمَّا یَشْتَهُونَ ازانچه آرزوکنند وملائکه ایشانرا میکویند
کُلُوا بخورید ازین ثمرات وَاشْرَبُوا وبیاشامید ازین آبها هَنِیئًا
خوردن واشامیدن کوارنده بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل می
کرد بودید دردنیا إِنَّا کَذَلِکَ بدرستی که ما چنین نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ جزا می
دهیم نیکوکارانرا وَیْلٌ حیل و فیح و دم یَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ مراهل
تکذیب راست که بنعیم بهشت نمی کروند کُلُوا بخورید ای مکذبان
نعیم فانی دنیا وَتَمَتَّعُوا وبرخوردار شوید قَلِیلًا زمانی اندک إِنَّکُمْ
مُجْرِمُونَ بدرستی که شما مشرکانید وعاقبت شما درعذاب دایم است وَیْلٌ
یَوْمَئِذٍ وای آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ مرمکذبانرا ازعذاب الیم وَإِذَا قِیلَ
لَهُمُ ارْکَعُوا وچون کفته شود مرایشانرا که نماز کذارید لَا یَرْکَعُونَ نکذارند
نماز را مراد آنست که مسلمانان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین
نماز است وَیْلٌ نفرین یَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ مر دروغ زنانراست
که بشرف اسلام نمی رسند فَبِأَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس ازقرآن
یُؤْمِنُونَ می کروند اکر بقرآن نکرویدند که معجزات مشتمل برحجج واضح ومعانی





لایحه ودرخبر آمده که بعد ازخواندن این آیه باید کفت امنا به سورة النبا
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ دعوت آشکارا کرد وقرآن
برخلق خواند وبروز قیامت بیم کرد وکفار دربنوت آن حضرت رسول صلعم
درنزول قرآن ودروقوع بعث اختلاف کردند وازان یکدیکر را می پرسیدند
تا ازپیغمبر صلعم ومومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه وتعم میفرماید
که عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ ازچه خبر می پرسیدند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ ازخبر
بزرک یعنی کافران ازقرآن الَّذِی هُمْ آنچه که ایشان فِیهِ دران مُخْتَلِفُونَ
اختلاف کنندکان اند یعنی اورا بسحر یا شعر یا کهانت نسبت می دهند ومفتری
واساطیر می کویند وبقولی بناء عظیم نبوت آن حضرت است صلعم که می کویند
آیا این پیغمبر صلعم هست یانی وساحراست یا شاعر یا مجنون بعضی برانند که آن خبر
بعث است ودران مختلف بودند جمعی می کفتند قیامت هست بتان مرا شفاعت
خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبرخی مطلق آنرا منکر بودند ان هی الا
حیوتنا الدنیا وکروهی شک داشتند دروقوع ولا وقوع آن بل هم فی شک منها
کَلَّا سَیَعْلَمُونَ حقا که بدانند روز قیامت بطلان قول وخبث عقیدهٔ خود را
أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا ما نساختیم زمین را مِهَادًا فراشی کسترده
یا قرارکاه شما بود وَالْجِبَالَ ونکردانیدیم کوهها را أَوْتَادًا میخهای
زمین تا بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاکُمْ وبیافریدیم ایشانرا أَزْوَاجًا
ازهرکونه نر وماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم کونه کونه سیاه وسفید
ودراز وکوتاه وخوب وزشت وَجَعَلْنَا وکردانیدیم نَوْمَکُمْ خواب
شما سُبَاتًا راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس وحرکت می کند تا
قوای حیوانیه برآسایند وماندکی ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ وساختیم
شب را لِبَاسًا پوششی تا بظلمت همه چیزها را بپوشاند صاحب خزانه
آورده که شب لباس اصحاب لیل است که ایشانرا ازنظر اغیار بپوشاند تا در
خلوت خود لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده مطلب فراخور استعداد خود برخورد
داری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندکان راه آن
روز بازار بیداران سحرکاه است شعر اللیل للعاشقین ستر ٭ یالیت اوقاته
تدوم ٭ چون در دل شب خیال او یار منست ٭ من بندهٔ شب که روز بازار
منست ٭ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وکردانیدیم روز را وقت طلب معیشت تا تحصیل
آن جست وجوی کنند وَبَنَیْنَا وبنا کرده ایم فَوْقَکُمْ بر زبر شما سَبْعًا
شِدَادًا هفت آسمان یعنی محکم واستوار که دروزجر شکافی نیست کذشتن
خلل وزلل باشد وَجَعَلْنَا وبیافریدیم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا

[illegible]

افروخته وتابان یعنی افتاب وَأَنزَلْنَا وفرو فرستاده ایم مِنَ السَّمَاءِ ازبرای
فشارنده بیاران مَاءً آبی ثَجَّاجًا دیزان لِنُخْرِجَ تابیرون آریم بِهِ بدان آب
حَبًّا دانه که قوت راشاید چون گندم وجو وَنَبَاتًا ورستنی که علف راشاید
چون کاه وگیاه وگفته اند بیرون آریم از دو دانه وان زمین گیاه وَجَنَّاتٍ
ودرختان بوستانها أَلْفَافًا درهم پیچیده یعنی بسیار وبیکدیگر نزدیک
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که حکم روز گذاری یعنی روز رستخیز كَانَ
هست درحکم خدای تع مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلایق ومجازات
ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ درصور نفخهٔ ثانیه فَتَأْتُونَ
پس بیایید شما أَفْوَاجًا گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی اورده
که حضرت رسول صلعم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند صنف صنف
از امتم بعضی بر صورت بوزینگان وبعضی بهیات خوکان وبرخی نگونسار آن
که ایشانرا بر روی دوزخ میکشند وبعضی نابینایان وبعضی کران وبعضی میخایند
زبانهای خود را وآن بر سینهای ایشان افتاده باشد وریم از دستهای ایشان
سیلان میکند واهل محشر را ازان کراهت باشد وبعضی دست وپای بریده
باشند وبعضی از دارهای اتشین آویخته وبعضی را نتنی باشد بدتر از مردار وبعضی
را جبهها پوشانیده باشند از قطران چسپیده بپوستهای ایشان اما بوزینگان
سخن چینان باشند وخوکان حرام خوران باشند ونگونساران خورندگان
ربا وکوران جور کنندگان درحکم وگنگان وکران انها که باعمال خود معجب بوده
اند وزبان خایان علما اند که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده ودست
وپا بریدگان رنجانندگان همسایگان وآویختگان از دار غمازان وسعایت
کنندگان بسلاطین وانها که نتنی عظیم از ایشان اید از متابعان شهوت
زبان دارندگان حق خدای تع وپوشندگان بلباس قطران اهل تکبر ونازش
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ وشکافته شود اسمان دران روز فَكَانَتْ پس باشد از
بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی چندان درها یا از کثرت وجها گویی
که تمام او درهاست وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ وروان شوند کوهها درهوا فَكَانَتْ سَرَابًا
پس باشند مثل سراب یعنی نمایش مثل کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا
بر حقیقت جبلت ثابت می نمایند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ
باشد مِرْصَادًا کمینگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا کمین گاهی که زبانیه
در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران وانچنان نتوان گریخت
یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار می برند برای تعذیب ایشان وخزنهٔ
بهشت نگهبانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس



باشند واین جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافرانرا که ازحد در گذشته اند مَآبًا
بازگشت یعنی آرام جای وقرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندگان دران
أَحْقَابًا روزگارها ودرازاورده اند که این احقاب که حق سبحانه وتعم
ذکر فرموده وسه حقبه است هر حقبی هفتاد خریفی وهر خریفی هشتصد
سال سیصد وشصت چهار روز هر روزی هزار سال درموضح آورده برای
آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی است که هر
حقبی که بگذرد دیگری می آید تا ابد الآبدین لَا يَذُوقُونَ نمی چشند فِيهَا در دوزخ
ازیشان باز دارد وگفته اند برد خوابست یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست
تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا ونمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم وان آبیست
که چون نزدیک روی آرند گوشت روی دران ریزد وچون بخورند امعا واحشا
پاره پاره شود وَغَسَّاقًا ودیگر ریم که از ریشهای ایشان سیلان میکند
یا اشکها که از حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب کردند جَزَاءً
پاداشت داده می شوند پاداشت دادنی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب
آخرت یا امید وار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا پس تکذیب میکردند
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که انبیاء بدیشان می نمودند كِذَّابًا تکذیب
کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ وهر چیزی از اعمال بندگان از طاعت ومعصیت غیر آن
أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم آنرا پس نگاه داشته ایم ونوشته ایم كِتَابًا نوشتنی
وخواهیم گفت مشرکانرا که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ
نَزِيدَكُمْ پس نمی افزاییم شمارا همیشه إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی از پی عذابی
ودر خبر آمده که این آیت سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان إِنَّ
لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست مَفَازًا رستگاری از عذاب
یا جای فوز وفلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست در وی درختان میوه داران
راست وَأَعْنَابًا ودرختان انگور تخصیص تفضیل است وَكَوَاعِبَ
وایشانراست دختران بستان أَتْرَابًا همه همزادان در تفسیر زاهدی
آورده که شانزده ساله باشند ومرد از سی وسه ساله ودر اکثر تفاسیر هست
که اهل بهشت آن زنان ومردان سی وسه ساله خواهند بود وَكَأْسًا ومر
ایشانراست جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ
نمی شنوند متقیان فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده وباطل وَلَا
كِذَّابًا ونه دروغ وگفته اند نشنوند در بهشت سخن عبث ودروغ
بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان وعربده وخلاف وجدال

[illegible]

بسیار بود جَزَآءً جزا دادیم ایشانرا جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار خود
بوعده عَطَآءً وعطا کرد ایشانرا از فضل خویش عطایی حِسَابًا وافی وکافی
یعنی بسنده بنا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده زمین
وآسمان وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه درمیان ایشان است الرَّحْمٰنِ بزرگ بخشایش
لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان وزمین مِنْهُ از خدای تع خِطَابًا
سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری
یا بر آنکه خطاب کنند با خدای تع واعتراض نمایند بر ثواب وعقاب او زیرا
که همه مملوک اند ومملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد
روح وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا وبایستند ملائکه صف زدگان وروح فرشته است
موکل بر ارواح در معالم گفته مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها
صفی باشد وتمامی ملائکه با کثرت عدد وعظمت جسد صفی واو در بزرگی
برابر همه بود ودر عین المعانی آورده نقل از ابن مسعود رض که مقام روح آسمان
چهارم است هر روز دوازده هزار تسبیح می گوید واز هر تسبیح او ملکی مخلوق
می گردد وگفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان وازیشان فرداصفی بایستند
وملائکه صفی وگویند روح جبریل است ع که با فرشتگان صف بر کشند
لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند درباب شفاعت اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر کسی که دستوری
دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای تع که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که
خدای تع اذن کند در شفاعت وَقَالَ وگفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمه
توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روزی است بودنی
البته خواهد بود فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد که فرا گیرد اِلٰى رَبِّهٖ بسوی پروردگار
خود مَاٰبًا بازگشتی بایمان وطاعت اِنَّآ اَنْذَرْنٰكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم
وبترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است وقرب او
بجهة تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدٰهُ
آنچه پیش فرستاده دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر وشر
وَيَقُولُ الْكٰفِرُ وگوید ناگرویده در آرزو که يٰلَيْتَنِىْ ای کاشکی من كُنْتُ تُرٰبًا
بودمی خاک یعنی هرگز زنده نشدمی یا امروز خاک بودمی ومرا زنده نکردندی
وگفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافران این تمنا کنند وقولی
آنست که مراد از کافر ابلیس است واو آدم را عیب می کرد که از خاک آفریده شده
وخود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم ع وفرزندان
مؤمن او را مشاهده نماید وعقاب وشدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی
که من از خاک بودمی ونسبت با آدم ع داشتمی ای درویش این دید بر طنطنه که خاکیانرا ست



هیچ طبقه از طبقات مخلوقات نیست شعر خاک را خوار وتیره دید ابلیس
کرد انکارش آن حسود خسیس ٭ ماند غافل ز نور باطن او ٭ نشد آگه ز سر کامن او
بهر گنجی که هست در دل خاک ٭ این صدا داده اند در افلاک ٭ که بجز خاک نیست
مظهر کل ٭ خاک شو خاک تا بروید گل ٭

سورة والنازعات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَالنّٰزِعٰتِ سوگند
بکشندگان غَرْقًا بقوت وشدت یعنی ملائکه جان کافران بسختی
نزع می کنند وَالنّٰشِطٰتِ وبفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنان را
نَشْطًا بیرون بردنی بنرمی وَالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا وبملائکه شناکننده
شناکردنی یعنی آمد شد نماینده در زمین وشتافتن در آن چنانچه اهل
سباحت فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس بفرشتگان پیشی گیرنده بر هم پیشی
گرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرٰتِ پس کننده بملائکه که تدبیر کننده اند
اَمْرًا کار دینی را یعنی جبریل ع که موکل است بر ریاح وجنود واسرافیل ع که
نازل با مور اقضیه واقدار ومیکائیل ع باران وگیاه متعلق بدوست وعزرائیل ع بیلع
که قبض ارواح شان اوست وگفته اند معتم بجوم سیا باده می روند از شرق
بغرب وروینده اند از برجی ببرجی وسیاحت می کنند در فلک وبرهم پیشی می
گیرند در رومسیر اند امری را که بدیشان باز بسته یا ذن الله تع چون اختلاف
فصول با اسبان عراة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام وهیچ نمانید
در رفتن وسبقت کننده در صفت جهاد وتدبیر یابید بدیشان کار فتح وظفر
یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات ونشاط بعالم قدس رفته در مراتب
ارتقا سیاحت نمایند وبحصول کمالات سبقت نمایند تا مکمل شده مکمل ومدبر
امور ارشاد کردند وبر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث خواهید شد
يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه وزمین
از هیبت آن کما قال تع يوم ترجف الارض والجبال وآن بوقت نفخه اولی بود که
همه بلرزند ونزندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی در آید آن روز از
پی در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قُلُوْبٌ يَّوْمَئِذٍ دلها آن روز
وَّاجِفَةٌ ترسان ولرزان بود اَبْصَارُهَا دیدهای خداوندان دلها خَاشِعَةٌ
فروخوابانیده شود يَقُوْلُوْنَ می گویند منکران بعث امروز در دنیا که
ءَاِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ آیا باز گردانیم فِى الْحَافِرَةِ بحالة اولی یعنی آیا
ما را از مرگ بهمان حیوة که داشتیم رد خواهند کرد ءَاِذَا كُنَّا یا چون گردیم
ما عِظَامًا نَّخِرَةً استخوانی کهنه ونزدیک بخاک شده ما را مبعوث کرد اند
قَالُوْا پس گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد تِلْكَ اِذًا از باز

کشتن انگاه كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتن باشد بازیان یعنی اگر ما را رجوع
باشد بحشر پس ما زیان کار باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه وتعالی
می فرماید که دشوار می گیرید امر قیامت را فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن
زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ بانگ و یکبار است یعنی بانگ دمیدن اسرافیل ع که همه خلق
بدان زنده شوند فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس در روی زمین بوده باشند و گفته اند ساهره
نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای تع
از آن کشاده کرده اند چندانکه خواهد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ مُوسَى
سخن موسی کلیم ع تا تسلی دهی خود را بر تکذیب قوم و خبر فرستادی از وعده مومنان
و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی ع رَبُّهُ پروردگار او
بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه طُوًى و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است
یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده اذْهَبْ برو برسالة إِلَى
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد درگذشته در تکبر
فَقُلْ پس بگو مر او را که ای داعی هَلْ لَكَ هیچ هست ترا میلی و رغبتی
إِلَى أَنْ تَزَكَّى بسوی آنکه پاک شوی از کفر و طغیان وَأَهْدِيَكَ و هیچ می خواهی
که راه نمایم ترا إِلَى رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشَى پس بترسی از عقاب
او و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی ع بحکم خدای تع بنزد فرعون رفت و تبلیغ
رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود او را موسی ع الْآيَةَ الْكُبْرَى
معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون
موسی ع را وَعَصَى و عاصی شد در خدای تع یعنی چون دید که عصا اژدها شد
گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی ع است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بموسی ع
کرد یعنی روی بگردانید يَسْعَى می شتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید
از اژدها و پشت گردانیده می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم
خود را فَنَادَى پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس
گفت فرعون پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه ایشان
خدایان منند نعوذ بالله و من از همه برترم امام قشیری رح در لطایف آورده
که ابلیس این سخن شنیده گفت مرا طاقت این سخن نیست من دعوی خیریت کردم
بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین می زند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ
پس گرفت او را خدای تع نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است
وَالْأُولَى و بعذاب دنیا که غرقه شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذت ساخت
کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان
این دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قد فرموده که وقتی مرا حال کرم بود





بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی
از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم و منصور انا
الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین
پس ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را
دید و خود را گم کرد پس میان فرق بسیار است شعر گفت فرعون انا الحق
گشت پست ه گفت منصور انا الحق و برست ه این انا را لعنت آمد ای محب
وان انا را رحمت آمد در عقب ه زانکه آن سنگ سیه بود این عقیق ه آن
عدو نور بود و این عشیق ه آن انا بود در سری فضول ه نه ز راه اتحاد
و از حلول إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پندیست
و اعتباری لِمَنْ يَخْشَى مر کسی را که از ایشان او آن باشد که بترسد تا از نافرمان
مجتنب شده است بر خطا ننهند أَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ
سخت تر و دشوار ترید خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا یا آسمان
با آن همه عظمت بنا کرد آنرا بر زبر شما رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا
یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست کرد بی
فتوری و قصوری وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ
و بیرون آورد ضُحَاهَا روز آنرا اضافة روز و شب بآسمان جهة آنست
که حدوث آنرا سبب اوست امام زاهد رح فرموده که روز و شب دین بآسمان
پیدا گرد و بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو وَالْأَرْضَ و زمین را بَعْدَ
ذَلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط گردانید جمهور
علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از آن
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا بیرون آورد از وی آبها و چراگاهها از متنوع
و خرم وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و پایدار ساخت و وجود زمین و ابنات
کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداری است
مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهار پایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى
پس چون بیاید بلیه بزرگتر و یا هول تر که از همه بلاهای رستخیز سخت تر باشد و آن
ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را بهشت رسانند
جواب محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی
مَا سَعَى که یاد آرد انسان آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند
تا بخوانند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَى مر کسی
که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیت باشد ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَى
پس اما آنکه از حد برده باشد و نکوییده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزید زندگانی

دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ
پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر که ترسیده
باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب
و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوهای
او یعنی از تمنا آن حرام و ناپایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ
الْمَأْوَىٰ آن آرام جای اوست و در فصول آورده که آیه در شان کسی است که قصد
معصیتی کند و بران قادر باشد خلاف نفس نموده از خدای تعالی جل شانه بترسد
و از آن عمل دست باز دارد کوتقی نفس بهر زمان نیست شعر کفر میاور که بهشت
آن نیست ∴ نفس کشد هر نفسی سوی پست ∴ هر که خلاف نفسی زد بر بست ∴
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد صلعم عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و می گویند
أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامة او و در چه زمان بیاید فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو
مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن عایشه رض فرموده که حضرت رسول صلعم می خواست
که وقت آن از خدای تعالی بپرسد حق سبحانه و تعالی فرمود ترا ز دانستن قیامت بر چه
چیزی یعنی علم آن حق تو نیست ز نهاد تا نه پرسی إِلَىٰ رَبِّكَ بپروردگار تست
مُنْتَهَاهَا منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر نه دهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت
پروردگار تست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا
هر که ابترسد از قیامت كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان مکر يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که ببینند
قیامت را که آن آمدن آن همی پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر
إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه
آن روز مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان
پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی سوره عبس
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبدالله بن مکتوم رض
بمجلس شریف حضرت پیغمبر صلعم آمد و حضرت صلعم بدعوت صنادید قریش
مشغول بود ابن مکتوم آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسول صلعم قطع
کرد آن حضرت صلعم از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرده و از و اعراض
نمود جبرئیل ع آیه آورده که عَبَسَ ترش کرد روی خود را وَتَوَلَّىٰ و روی
بگردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ بانکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله و ذکر اعمی
اشعارات بعذر او و قطع کلام بر حضرت سید انام صلعم وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز
ترا دانا کرداند لَعَلَّهُ شاید ابن مکتوم يَزَّكَّىٰ پاک شود از آثام
أَوْ يَذَّكَّرُ و پند گیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ پس سود دارد و را پند دادن تو
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکس که توانگری دارد و یا بی نیازی می کند از ایمان

فانت



فَأَنْتَ و نیست بر تو لَهُ برای او تَصَدَّىٰ روی می آری یعنی برو اقبال می کنی
از بهر حرص بر ایمان وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكَّىٰ در آنکه
آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما
آنکه آید بسوی تو يَسْعَىٰ می شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشَىٰ
و او می ترسد از خدای تعالی جل شانه یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ
پس تو از و تَلَهَّىٰ مشغول می شوی منقول است که جبرئیل ع این آیت می خواند بشره
مبارک آن حضرت صلعم متغیر می شد در لباب آورده که یکساعت زنگ رخ بیده آن
سرو جوی رساله صلعم پر آب و تاب بمشابه گل که می رفت و راه نمی دید و نزدیک
بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رحم فرموده که
سید عالم صلعم از عقب عبدالله رفت و او را باز کردانید و بعد باز آورده ردا
مبارک خود بگسترانید و بران نشانید و بعد از آن هر گاه و برا دیدی گرامی داشتی
و گفتی مرحبا لمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو می
رفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسول خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد
این عمل را بجای آورده و کراهة از سوی ادب ابن مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد كَلَّا
إِنَّهَا حقا که این آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پند است مرخلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که
ذَكَرَهُ یاد کند آنرا و بر آن متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده شده است فِي
صُحُفٍ در صحیفها مُكَرَّمَةٍ گرامی شده نزد خدای تعالی مَرْفُوعَةٍ برداشته
و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرگان نزد خدای تعالی
پاکیزگان و مهربانان بر مومنان که استغفار می کنند مر ایشان را بَرَرَةٍ بندگان
قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه
ابن ابی لهب است که اول داماد حضرت پیغمبر صلعم بود و با آخر دختران حضرت را
صلعم طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسول صلعم او را نفرین
کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی بگذشت که شیر او را
بکشت و در رین باب حسان ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه و تعالی لعنت
کرد او را و می فرماید که مَا أَكْفَرَهُ چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافرید او را مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَهُ
بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن
مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کردانید او را تا متولد شده
و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او فَأَقْبَرَهُ
پس بخاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها بیفکند ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس

چون خواهد خدای تعالی أَنْشَرَهُ زنده کرداند او را وقت نشور باسته بعثت او است
كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که نکذارد انسان و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ آنچه خدای تعالی فرموده
او را یعنی کافر نشد بعهد میثاق وفا ننموده و امر ایمان را کردن تنها و گفته اند مراد
همه آدمیانند و هرگز هیچ آدمی از عهدهٔ ادای حقوق و اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیاید
و نتواند آمد شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد ٭ ورنه
سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجای آورد ٭ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند
انسان إِلَىٰ طَعَامِهِ بخوردن خود بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده می شود
أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بآنکه ما ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ
پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا
در زمین حَبًّا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا
و تاک انگور وَقَضْبًا و سبب است وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا
و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای دیواربست بزرگ درخت یعنی اشجار آن
متکاثف و بسیار وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه
این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای غنم چهار
پایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کشنده یعنی صیحه که هر
که بشنود کر کردد مراد نفخهٔ ثانیه است جواب از آنکه پند اهوال و شدایدِ بسیار
يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود موانست
و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود
با وجود شفقت و عاطفه که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس
روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ
امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ
يُغْنِيهِ کاریست که مشغول می دارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی
قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منظوم است شعر کشتی آورده
در دریا شکست ٭ تخته ز دان جمله بر بالا نشست ٭ گربه و موشی در آن
تخته بماند ٭ کارشان با یکدیگر بخته بماند ٭ نه ز گربه موش را روی گریز ٭ نه
بموش آن گربه را چنگال تیز ٭ هر دوشان از هول دریای عجب ٭ در تحیر باز مانده
خشک لب ٭ در قیامت نیز این غوغا بود ٭ یعنی آنجا نه توی نه ما بود ٭ وُجُوهٌ
رویها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ
خندان مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضهٔ
جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشد آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی
تَرْهَقُهَا فرا گیرد آن را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی أُولَٰئِكَ آن گروه که روی سیاه



و گرد آلود دارند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگرویدگانند الْفَجَرَةُ دروغ گویان و زنا کاران
سوره التکویر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ابن عمر از حضرت پیغمبر
نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد روز قیامت یعنی ببیند احوال آن
روز را پس باید که بخواند اذا الشمس کورت إِذَا الشَّمْسُ چون آفتاب كُوِّرَتْ
در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور
شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه
که کوهها از اماکن منقلع شده روانه شوند و در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ
و چون ناقهای آورده ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین
مال عرب است عُطِّلَتْ فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند
وَإِذَا الْوُحُوشُ و آنگاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ جمع کرده شوند و بیکدیگر
مختلط شده متعاد باز امهال اضرار بیکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها را
سُجِّرَتْ آمیخته کردانند تلخ با شیرین تا یک دریا شوند یا خشک سازند یا گرم کنند
و بتفسانند در فتوحات مذکور است که هر گاه که عبدالله عمر دریا را بدیدی گفتی
یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ و آنگاه که نفسها را زُوِّجَتْ جفت کردانند یعنی هر
کس را مثل او چنانچه صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت
کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه که دختران زنده
در خاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از کار دوی قتله را سوال کنند که بِأَيِّ
ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ کشته شده است عادت اکثر عادت آن بود که
دختر را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده در گور کردندی حق
سبحانه و تعالی فرمود که از قتل او سوال کنند و قرائتی است از و پرسند که چرا کشته شدی
و فایده سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرم کشتند تا قاتل وی مخذول کردد
وَإِذَا الصُّحُفُ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند نُشِرَتْ
باز گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان كُشِطَتْ برکنده شود و در هم
پیچیده وَإِذَا الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کردد یعنی بغضب
خدای تعالی تافته شود وَإِذَا الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کردانیده
شود بدوستان خدای تعالی عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر
ساخته باشد از اعمال خیر و شر و تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش
بزمین دنیی و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه
که بداند ببیند که با هر چیزی کرامتی و عطایست و با هر شری ملامتی و عقابی
بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم
و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندارد شعر تو امروز فرصت غنیمت شمار ٭

که ندامت بنا ید بکار ٭ بکوش ای توانا که فرمان بری ٭ که در ناتوانی بسی غم خوری ٭
فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده در روز
الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده اند
که مراد خمسهٔ متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوع است وکنوس ایشان استقامت که پیش آید وگفته اند خنس
کاو کوهیست وکنس آهن وَاللَّيْلِ و سوگند بشب إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ
و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبداء
طلوع است جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه
خواننده فرستاده است كَرِيمٍ بزرگ نزد خدای تعالی جل شانه یعنی جبرائیل ع
و در تبیان آورده که مراد حضرت محمد است صلعم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت
جبرئیل ام اوضا ونده قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحهٔ ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ
نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده
در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثَمَّ در آسمانها أَمِينٍ با امانت
در وحی گذاری واگر رسول کریم حضرت محمد صلعم باشد یعنی او صاحب
قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند فوق مکانت و مطاع یعنی مستجاب الدعوة
و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد صلعم بِمَجْنُونٍ
دیوانه چنانچه گمان می برند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید حضرت مصطفا م
جبرئیل را ام بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب
وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر صلعم عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده و اخبار وحی
بدور رسیده بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ و نیست
قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ از سخن دیو رَجِيمٍ رانده بشهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا می روید
از سخنی بدین راستی و درستی چرا اعتراض می کنید إِنْ هُوَ نیست این قرآن
إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد مگر برشرف عالم لِمَنْ
شَاءَ بدلست از عالمیان یعنی قرآن موعظت است و هر کسی را که خواهد مِنْكُمْ
از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای تعالی و پی روی حق کند در اسباب
نزول آورده که ابو جهل لعین چون این آیة شنید گفت چون این کار ماست
و دانسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیة آمد
که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامة و هدایت إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه
خواهد خدای تعالی رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابو بکر
واسطی فرموده که حق سبحانه و تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر
بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی

اهل م



مگر بخذلان او پس تو چه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر
زسر تا پا همه هیچم در هیچ ٭ چه باچه سر همه هیچم در هیچ ٭ سورة انفطرت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ
آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و آنگاه که کواکب فرو
ریزد در تبیان آورده که کواکب مثال معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در
آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل
از دست ایشان بیفتد وکواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها
فُجِّرَتْ روان کرده شوند یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد
وَإِذَا الْقُبُورُ و آنگاه که گورها بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند
تا مدفونات وی از اموات و غیران ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ
نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی
وَأَخَّرَتْ و آنچه از پس گذاشته از ترکه یا تو بر وگفته اند هر تقی را که چه کرده
است اول عمر و آخر عمر آنکه خطاب رسد بکافرکه يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا
غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفته تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ
خود گفته اند فریبنده او دشمن مسلط بود یعنی شیطان یا جهل و یا متابعت هوا
یاد محبت آورده اند که نزول آیة در شان ابی الاسدین است که حضرت رسول را م
بیازرده و عقوبتی بد و نرسیده ابجاهی کوید که ترا چه چیز غره کرد تا ایمن تا از عذاب
خدای تعالی ایمن شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود جمع علما برانند که این خطاب
عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی
در خدای تعالی و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای تعالی
از من این سوال کند گویم عزت کرمت در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت می
گویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما کبریا بجهة تلقین است بنده را تا گوید
فریفته شدم بکرم تو شعر خود تو دادی فرمود لا تقنطوا ٭ من چرا ترسم
زعصیان و عتو ٭ چون تو هر اشکسته را سازی درست ٭ بر خطاها بر
امید عفو تست ٭ الَّذِي خَلَقَكَ خدایی که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ
پس راست کرد اعضا و اجزا ترا فَعَدَلَكَ پس بکرد اندت ترا از خلقت غیر تو از حیوانات
و متمیز ساخت بخلقی که مغایر خلقت ایشان است فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی
که خواست رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا و در هم زیبت كَلَّا نیست چنانچه
گمان برید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب می کنید بِالدِّينِ
روز جزا را از روی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما بر کردار شما وگفتار شما
لَحَافِظِينَ نگاه بانند از ملائکه كِرَامًا بزرگان نزد خدای تعالی كَاتِبِينَ

نویسندگان نامهٔ اعمال واقوال شمارا یعلمون می‌دانند ما تفعلون آنچه می‌کنند
از نیک وبد وازروی انصاف می‌نویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
وفرمان برداران لفی نعیم در بهشت اند وان الفجار وبدرستی که دروغ
گویان وستمکاران حشر لفی جحیم در دوزخ یصلونها درایند در دوزخ یوم
الدین روز حساب یعنی قیامت وما هم ونیست فجار عنها از دوزخ
بغائبین گم شدگان یعنی جاوید باشند وبیرون نیایند وما ادریک وچه
چیز داناکرد ترا یعنی چه دانی توکه ما یوم الدین چه چیز است روز حساب وجزا
ثم ما ادریک پس تو چه دانی ما یوم الدین چیست روز شمار مبالغه جهت
تعظیم شان آن روزاست یعنی کنه آنرا هرکس نیابد یوم لا تملک روزی که
مالک نشود نفس هر نفسی لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را یعنی هیچ
کس نتواند که بقدرت وقوت خود نفع بکسی رساند والامر وحکم وفرمان
یومئذ لله آن روز مر خدایراست دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد

سورة التطفیف بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل مدینه درکیل ووزن خیانتی عظیم داشتند وچون حضرت صلعم
از مکه هجرت فرموده متوجه مدینه شد در اثناء طریق این سوره نازل شد که
ویل وای للمطففین مر کاهندگان را در کیل ووزن گویند در مدینه مردی بود
که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی بزرگتر بخریدی ویکی که خردتر
بودی بفروختی حق سبحانه وتعالی در شان او فرستاد الذین آنانکه اذا اکتالوا
چون می‌ستانند به پیمان علی الناس بر مردمان برای خود یستوفون تمام می‌پیمایند
واذا کالوهم وچون می‌پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می‌سنجند حقوق
ایشان را یخسرون می‌کاهانند وزیان بدیشان می‌رسانند در فصول سبعین
آورده که هرکه درکیل ووزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآورده میان
دو کوه از آتش بنشانند وگویند کلهما ووزنهما از آن می‌سنجید نمی‌سوزند شعر تو کم دهی
وبیش ستانی بکاه وزن ٭ روزی بود که از کم وبیش خبر کنند ٭ الا یظن آیا
نمی‌دانند وبیقین نمی‌پندارند اولئک آن گروه بیش ستان وکم فروش انهم آنرا که
ایشان مبعوثون برانگیخته شوند لیوم عظیم مر روز بزرگ را یوم
یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیان را
یعنی از جای نخیزند تا فرمان نرسد وآن مقام سبب هیبت باشد که اهل عرصات
سیصد سال ایستاده باشند وکسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت صلعم شفاعت
کند وخلق را از مقام هیبت بمقام محاسبه آید واین شفاعت کبری باشد کلا ان
کتاب الفجار حقا که نامهٔ اعمال کافران لفی سجین در سجین بود وآن سنگی است



بخوف بر زیر دوزخ پوشیده جان کافران ونامهٔ اعمال ایشان درآن بود از کعب
الاحبار مرویست که کتاب فاجران بآسمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین بازارند
قبول نماید بزیر زمین هفتم برند وبرسجین که موضع ابلیس ولشکر اوست بنهند
وما ادریک ما سجین وچه دانی تو سجین چیست یعنی جای باهول وهیبت است
وکتاب فجار کتاب مرقوم کتابی است نوشته وعلامت کرده بعلامتی که هرکه بیند
داند که درآن خیر نیست ویل یومئذ للمکذبین کلمهٔ ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب
وعقاب وشدت ومحنت آن روز مر مکذبان را والذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده
اند بیوم الدین بروز جزا وباور نداشتند وما یکذب به وتکذیب نکند
آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد درگذشته اثیم بزه
کاری بی باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا بر وی آیتهای کلام ما
قال گوید از فرط جهل واعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیان
است کلا نه چنین است که می‌گویند بل ران غشاوه وغرور وغفلت
پوشانیده است علی قلوبهم ما کانوا یکسبون بر دلهای ایشان زنگ خورده
وبحاصل شده ودر خبر آمده است که هرگاه که بنده گناهی کند نقطهٔ سیاه
در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد کلا انهم حقا که
ایشان عن ربهم از کرامت رحمت واضح آنست که دیدار آفریدگار خود
یومئذ آن روز لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع ومحجوب
ومحروم شوند از امام مالک معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق سبحانه وتعالی محجوب
سازد اعدای خود را تا دیدار وی نه بینند وتجلی کند بر اولیاء خود تا بلقاء وی
برسند امام شافعی نیز فرموده که محجوب بودن دشمنان که در واقع شده دلالت می‌کند
بر آنکه مؤمنان از دولت دیدار خواهند بود ودوستان محجوب نخواهند شد که آن
گاه میان دوست فرق نماند شعر گر بی بر بهشت میهمانیست ٭ بی دیدن
میزبان چه باشد ٭ چون دشمن ودوست را حجاب نیست ٭ پس فرق در آن
میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم
درایندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شود زبانیه ایشان را گویند هذا این
عذاب الذی کنتم آن عذابیست که بودید شما به تکذبون تکذیب می‌کردید
کلا ان کتاب الابرار حقا وبدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی
علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش عظیم وگویند آن
قائمه یمنی بود از عرش وگفته اند سدرة المنتهی است وما ادریک وچه دانا
ساخته است ترا تا بدانی که ما علیون چه چیز است علیون یعنی محلیست
بلند ویا مکانت وکتاب ابرار کتاب مرقوم کتابی است مسطور وموسوم

بعلامتی که هر کس مشاهده کند داند که دروی همه خیرات است یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر می‌شوند
آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند و در روز قیامت بدان گواهی خواهند
داد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهای آراسته يَنْظُرُونَ می‌نگرند چیزها که از آن شادمان و خندان می‌گردند
یا کفار را نظر می‌کنند و درد و رنج عذاب ایشان مشاهده می‌نمایند تَعْرِفُ
بشناسی تو ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی
نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده می‌شوند یعنی
بدیشان می‌آشامند مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص سفید و خوش بوی مَخْتُومٍ
مهر کرده سرهای وی خِتَامُهُ مهر او بجای گل مِسْكٌ مشک است و گفته اند
ختم آشامیدن او بر سرها را بجز مشک است و مهر بجهت آن کنند که دست کسی بدان
نرسد و ابرار خود مهر آن بر دارند وَفِي ذَلِكَ و در این شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
باید که رغبت کنند یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شربان کردند وَمِزَاجُهُ
و آمیختگی وی مِنْ تَسْنِيمٍ از چشمه آب تسنیم در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده
اند که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بر بهشت می‌ریزد و آن اشرف اشربه
بهشت است عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمه که می‌آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ
از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می‌نوشند
و ممزوج با برار می‌دهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی
نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته شراب ایشان صرف و آنها که
محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد شعر ما شراب عیش
می‌خواهیم بی درد و غم ٭ صاف نوشان دیگر و دردی خوروشان دیگر اند ٭
در عرائس الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص ذکر و رات خمار کونین
و او نی مختوم وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مشک محبت است و تسنیم
اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند
و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از ین
شراب ناب بخشد بویی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد شعر سرمایه
ذوق دو جهانی عشقست ٭ آنها که از ین نچشیده اند چه دانند ٭ آورده که
صنادید قریش هر گاه فقرا اصحاب را چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال
ایشان بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی این آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند
از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ می‌خندند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند
بِهِمْ بمؤمنان يَتَغَامَزُونَ غمز می‌کنند بچشمها یعنی اشارتها می‌نمایند بجهت



استهزا و در کشاف آورده که روزی حضرت امیر المؤمنین علی رض با فقرا مسلمانان
میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا
پیش گرفتند و نزد یاران خود رفته گفتند راس ما و دیدیم امروز اصلع بود یعنی
امیر المؤمنین علی رض و بسیار بخندیدند و هنوز از امام المتقین رض بمسجد رسول صلعم
نرسیده بود که این آیتها فرود آمده بود که مجرمان بر مؤمنان می‌خندند و بچشم
و ابرو غمز می‌کنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون بازگردند إِلَى أَهْلِهِمُ بسوی کسان
خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز می‌گردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ
و چون ببینند کافران و منافقان مؤمنان را قَالُوا می‌گویند با یک دیگر إِنَّ هَؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه که متابع حضرت محمد صلعم لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند
وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مؤمنان
حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالْيَوْمَ پس روز
قیامت الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از کفار يَضْحَكُونَ
می‌خندند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ می‌نگرند بدیشان
که در دوزخ بهر نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند و در آثار آمده
که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را بگویند بیایید به بهشت ایشان بتعجیل
تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی
ایشان در بندند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ بازگردند و مؤمنان از ین حال
خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شوند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
آن عملها را که بودند در دنیا که مکر کردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مؤمنان
دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز میخندند
بر حال پریشان ایشان سورة الانشقاق بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود جهة نزول ملائکه وَأَذِنَتْ
و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را وَحُقَّتْ و سزاوار شده است
آسمان بانقیاد امر خدای تعالی جل شانه وَإِذَا الْأَرْضُ و آنگاه که زمین مُدَّتْ کشیده
شود یعنی کوهها و دریاها را از میان بر دارند و او را همی باز کشند وَأَلْقَتْ
و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه در درون وی است از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی
شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا پروردگار آفریدگار خود را وَحُقَّتْ و او
سزا باشد حکم ربانی جواب آن آنست که ببیند انسان ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا
الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نماینده
إِلَى رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد
فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود را یعنی پاداش آن را فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

پس اما آنکه داده شود کِتابَهُ نوشتهٔ اعمال او بِیَمِینِهِ بدست راست او
فَسَوْفَ پس زود بود که حساب کرده شود یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً حسابی آسان
بی مناقشه و مضایقه وَیَنْقَلِبُ و باز گردد اِلی اَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی
بگروه مؤمنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوراً
شادمان اعجب یافته باشد از خیر و کرامت فَاَمّا مَنْ اُوتِیَ پس اما آنکه داده شود
کِتابَهُ نامهٔ کرداراو وَراءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او و بود که دست
راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را بر پس پشت و از آن طرف نامه
در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ یَدْعُوا زود باشد که بخواند یعنی تمنا
کند ثُبُوراً هلاکت را یا گوید وا ثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکست وَیَصْلی
و درآید سَعِیراً با آتش افروخته اِنَّهُ کانَ بدرستی که این کس بوده است
فی اَهْلِهِ درمیان کسان خود در دنیا مَسْرُوراً شادان و نازان بمال فانی
و جاه ناپایدار اِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است اَنْ لَنْ یَحُورَ آنکه
باز نگردد بخدا یعنی او را بعث و حشر نبود بَلی آری او را بازگشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهُ
کانَ بدرستی که خدای او که هست بِهِ باعمال او بَصِیراً بینا پس او را نخواهد گذاشت
بلکه بحشر خواهد آورد و جزای عمل او بد و خواهند رسانید فَلا اُقْسِمُ پس سوگند
می خورم بِالشَّفَقِ و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده
شود و غیبوبت آن وقت عشاست بقول امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد رح
و صاحبین و اما امام اعظم رح فرموده که آن بیاضی است که بر عقب آن حمرت نماید و
جمعی برآنند که آن بیاض اصلا غایب نمی شود بلکه متردد است از افقی بافقی وَاللَّیْلِ
و سوگند بشب وَما وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی هم بهر چه تاریکی شب آنرا
فرو پوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه اِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبهٔ بدریه
رسد لَتَرْکَبُنَّ که هر آینه شما برسید و ملاقی شوید طَبَقاً حالی را عَنْ طَبَقٍ
بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست و شدائد متاعب و مواطن اهوال
آن که یکی بعد از دیگری دیده شود در تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است
از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید
و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَما لَهُمْ پس چیست
آدمیان را که با وجود این حالها لا یُؤْمِنُونَ نمی گروند بخدای تعالی و بروز آخر وَاِذا قُرِئَ
و چون خوانده شود عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ برایشان قرآن لا یَسْجُدُونَ سجده نمی کنند
برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره هم اینجا سجده
کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلعم سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات
قرآنی صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع که بعد از استماع قرآنست و قرآن



جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل
و انقطاع حجتست بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه بگرویدند یُکَذِّبُونَ
تکذیب می کنند مر قرآنرا و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای تعالی دانا
ترست بِما یُوعُونَ بآنچه نگاه می دارند در دل خود از کفر و می پوشند از کینهٔ مؤمنان
فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشانرا بِعَذابٍ اَلِیمٍ بعذاب دردناک و ایراد بشارت
برای تهکم است اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا لیکن آنانکه بگرویده اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ
و کردند کارهای شایسته لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَیْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته
و نابریده و منت نانهاده سورة البروج بِسْمِ
اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان خداوند برجها مراد بروج
اثنی عشر است یا منازل قمر یا دریاهای سموات وَالْیَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده
داده شده یعنی قیامت وَشاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است جل جلاله و همه را
می بیند و می داند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر و که بنده است بقول شاهد
پیغمبر ماست صلعم و مشهود امت او یا شاهد امت و بیند و مشهود امت دیگر
یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد
و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز
نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و فنا کنندگان در و یا آدم ع و ذریهٔ او یا عیسی ع
و امت او یا ایام و لیالی عمل کنندگان در ویشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست
که قُتِلَ بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند اَصْحابُ الْاُخْدُودِ
خداوندان شکاف نهاده در زمین و ایشان بت پرستان بوده اند از اصحاب دقیانوس
مبنی و در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بد و بودی چون
بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوای من راه
یافته شعر دیده از هر شعاع تیره شود ؞ گوش وقت سماع خیره شود ؞ نه زبان
را مجال گویایی ؞ نه تن خسته را توانایی ؞ صلاح در آنست که جوان عاقل ؞ تیز فهم
بمن سپاری ؞ تا آنچه دانسته ام بوی آموزم ؞ و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی
منتظم تواند بود ملک پسندیده آمد این سؤال که مدعا داشت پسری بوی سپرد
ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی بر پرداخت پس روزی آن پسر بدیر راهبی رسید
بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین
شده خدای پرست گشت روز بهانهٔ آنکه از ساحر تعلیم می گیرد بیامدی
و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی
از نزد راهب بیرون آمده بخانهٔ خود می رفت اژدهای بر سر راهی آمده بود و ممر
بر مردم بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چو پیش آمد اسم اعظم خوانده دست

بر پشت اژدها مالید وگفت از راه برگرد وبمنزل خود باز رو واژدها برفت
وخبر جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد جوان سنگی در گوش وی
گفت واو نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند وبدعای
او مرادات حاصل می کردند تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد
استدعاء دعا کرد جوان گفت اگر متابعت کنی وسر مرا پوشیده داری چشم ترا
روشن سازم حاجب عهد کرد وجوان او را کلمه شهادت تلقین کرد ودعا کرد
تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ونواس از روی
تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای تعالی مرا صحت بخشید گفت خدای
کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین
از که داری تا مرا هم بدو بگروم حاجب از شغفی که بر اسلام ملک داشت قصه
جوان در میان آورد ملک او را طلبید وبر عقیده او اطلاع یافت وچندانچه
جد وجهد نمودند وجوان بر نگشت وحکم شد که او را بدریا غرق سازند جمعی
ویرا بلب بحر بردند واو دعا کرد همه غرق شدند واو بسلامت باز گشت خبر
بملک رسید گروهی را نامزد کرد او را بر سر کوهی برند واز بالا اندازند چون بسر
کوه رسیدند دعا فرمود بادی بر آمد وموکلان را از کوه در افکند ووی سالم بماند
ملک بفرمود تا او را بیاویختند وتیر باران کردند هیچ تیر بروی کار نکرد جوان گفت
ای ملک بگرو بدان خدای که این آثار قدرت آن مشاهده کردی شعر

مبدع هر چیز که بود و نیست هست ** مخترع هر چه وجودیش هست ** ملک عناد

ورزیده گفت می خواهم که ترا بقتل رسانم گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان
نه وبگو بنام خدای این غلام وبیفکن تا بمن آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمد
جوان شربت شهادت چشید وحضار این مجمع تماما یکبار گفتند آمنا برب
هذا الغلام ملک بفرمود تا چند جا زمین را گو کردند ودر هر گوی آتش برافروختند
وبر کنار گوها نشسته هر کرا می آوردند می پرسید اگر بخدا گرویده بود می سوختند
حق سبحانه وتعالی ایشان را می گوید اصحاب الاخدود وداند یعنی اصحاب حفرها در زمین
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوند آتش با هیمه یعنی افروخته بر هیزم
إِذْ هُمْ ایشان بودند عَلَیْهَا بر کنارهٔ آتش قُعُودٌ نشستگان وَهُمْ وملک
واصحاب او عَلیٰ مَا یَفْعَلُونَ بر آنچه می کنند بِالْمُؤْمِنِینَ بگرویدگان شُهُودٌ
حاضران ومشاهده کنندگان وَمَا نَقَمُوا وانکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ
از مؤمنان چیزی را إِلَّا أَنْ یُؤْمِنُوا مگر آنانکه می گرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِیزِ
بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الْحَمِیدِ ستوده که برحمت او
امیدوار باید بود الَّذِی لَهُ آن خدای که مر وراست مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ



پادشاهی آسمانها وزمینها وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وخدای تعالی بر همه چیزها از افعال واقوال
مؤمن وکافر شَهِیدٌ گواهست اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه افکندند مردان وزنان گرویده را عذاب کردند بآتش
ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا پس بازنگشتند بخدای تعالی واز کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر
ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع نمود
بمقدار چهل ذراع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیقِ
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای شایسته لَهُمْ
مر ایشان راست جَنَّاتٌ تَجْرِی بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
بامساکن ایشان جویها ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ آنست رستگاری بزرگ که دنیا
وما فیها در جنب آن خورد ومختصر است اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ بدرستی گرفتن
پروردگار تو لَشَدِیدٌ سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفت هرگز ویرا نجات
نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ یُبْدِئُ ابتدا آشکارا کند بطش خود را بر کافر
از در دنیا وَیُعِیدُ وباز گرداند آنرا بر ایشان در آخرت واین نشانهٔ عدل است
وَهُوَ الْغَفُورُ واوست آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ دوست مر آنرا که کفر
مان بود وعلامة فضل است بعدل بگدازد ونابود سازد وبفضل بنوازد وبر
افرازد شعر فضل او دلنواز محزونان ** عدل او سینه سوز جباران ** ذُو
الْعَرْشِ خداوند عرش یا مالک ملک الْمَجِیدُ بزرگوار است در ذات وصفات
فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ کنندهٔ آنچه خواهد هَلْ أَتَاکَ آیا آمد بتو حَدِیثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها
یعنی برای تسلیهٔ تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره بر انبیاء ع بیرون آمدند
فِرْعَوْنَ فرعون وقوم او وَثَمُودَ وقبیله ثمود آری این عنان منزل شد ومنکران
قبول نکردند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده اند فِی تَکْذِیبٍ در دروغ
داشتن وَاللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ وخدای تعالی از وراء ایشان مُحِیطٌ عالم است
بدیشان یعنی قدرت مشتمل است بدیشان واز وی فوت نتوانند شد وچنان
نیست که گمان بردند در حق قرآن که سحر وشعر وکهانت است بَلْ هُوَ بلکه او
قُرْآنٌ مَجِیدٌ قرآن شریف وبزرگ نوشته شده فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحی که
محفوظ است از تغییر وتحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است
طول او از آسمان تا زمین وعرض او از مشرق تا مغرب وکنارهای او یاقوت است
واو در کنار نوشته ایست بر یمین عرش مجید سورة والطارق
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ آورده اند که شبی
حضرت صلعم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید وشعلهٔ
آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید وگفت این چه چیز است حضرت

عَذَابُ جَهَنَّمَ
ومر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند
همان آتش از اخدود وارتفاع نمود بمقدار چ[هل]
ذراع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسو[خت]
اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا

پیغمبر فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان می راند و نشانه ایست از
قدرتهای الهی فی الحال جبرئیل ع نازل شد بدین آیه که وَالسَّمَاءِ سوگند بحق آسمان
وَالطَّارِقِ و کوکب پیدا شونده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی مَا
الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره ایست درخشنده فروزان چون
شعلۀ آتش جواب قسم چیست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا
حَافِظٌ الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا
می نماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و قیامت
باید که درنگرد در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَاءٍ
مخلوق شده است از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آبی که بیرون می
آید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ و استخوانهای سینه
زنان إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ رَجْعِهِ باز گردانیدن آن آب لَقَادِرٌ
تواناست یا بر بعث و اعادۀ ایشان بعد از موت قادر است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
روز کاری که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی کشف مخفیات ضمائر تا طیب آن تمیز
متمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کس
بدان اطلاع ندارد و آدمی بعمل آن قایل بوده و نکرده تا پرده بردارند از کردارهای
پنهان و سیئی رسوای بران مترتب گردد شعر که پرده روزی کارها بردارند آن
کیست که در سوای دو عالم نشود فَمَا لَهُ پس نیست ایشان را مِنْ قُوَّةٍ هیچ قوتی
در نفس او تا عذاب از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بمدد کاری او دفع
و مرتفع گردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند بآسمان با باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلٌ
فَصْلٌ هر آینه سخنی است درست و راست یا جدا کننده میان حق و باطل وَمَا
هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و عزیز إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان
قریش يَكِيدُونَ مکر میکنند كَيْدًا مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر صم
این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه و تعالی خبر داد که کفار این مکر خواهند
کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا دهیم مکر ایشان را باستدراج جزایی مناسب آن فَمَهِّلِ
الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ
فروگذار ایشان را رُوَيْدًا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم
امهال منسوخ بآیه قتال سورة الأعلى بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى بتنزیه یاد کن نام پروردگار
خود را که برتر است از اعتقاد دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است
و معنی آنکه پاک بستای آفریدگار خود را از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان



ربی الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود که اجعلوها
فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید همه چیز را فَسَوَّىٰ و راست کرد خلق
هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه در اندر کار بود یا بیافرید آدمی را و راست کرد اعضای
اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدایی که تقدیر کرده روزیها را فَهَدَىٰ
پس راه نمود بطریق اکتساب آن مقدمه ساخت منافع و او هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقرر
فرمود مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ
الْمَرْعَىٰ و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی بیرون
آورد چیزها که چهارپایان بخورند فَجَعَلَهُ غُثَاءً پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از
سبزی أَحْوَىٰ خشک و پژمرده و سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم
کرده اند که چراگاه متمتعات دنیا اگرچه در اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما
اندک وقتی را بسبب هبوب ریاح خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود شعر
اگرچه خرم و تازه گلشن دنیا ٭ ولی به نکبت باد خزان نمی ارزد ٭ بگرد خود در صحن
زجای مرو ٭ که خوان چرخ بیک نای نان نمی ارزد ٭ آورده اند که چون جبرئیل ع آیتی
یا سوره از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسول صلعم هم از خواندن آغاز
فرمودی و هنوز جبرئیل ع بآخر نرسیده آن حضرت صلعم از اول تا تلاوت کردن بسبب
آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر
خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل ع بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَىٰ پس تو فراموش نکنی آنرا از وقت
حفظ که بر تو ارزانی داشته ایم یا آنکه ترا امی با آنکه حفظ این همه سوره و آیات
نشانۀ دیگر باشد بر رسالت تو درین آیه اشارت است مر آن حضرت را صلعم که هرچه
بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای تعالی که فراموش
کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ گردد حق سبحانه و تعالی از مصحف و صدور محو کند
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای تعالی میداند آشکارا را از احوال الخلق وَمَا
يَخْفَىٰ و آنچه پنهان است از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیم و توفیق
دهیم ترا لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نماییم ترا بشریعت
آسان فَذَكِّرْ پس پند ده بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ بدرستی که سود کند پند
دادن مؤمنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند تو پند دادن فرو مگذار اگر بدان
۷ ازعنم منتفع شوند و اگر نه من آنچه شرط بلاغ است باز می گویم حق تو خواه پند گیر و خواه
ملال سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَىٰ کسی که بترسد از خدای تعالی
وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فسق اشقی
است الَّذِي آنکه يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ درآید باتش بزرگ یعنی آتش درد
که جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این

آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آن آتش و گفته اند نار کبری طبقهٔ
سفلی است که جای الفرعون و منافقان منکران مائدهٔ عیسی ع باشد و نار صغری
در طبقهٔ علیا که جای گنه کاران امت محمد مصطفی ص ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت
نیز نمیرد فِيهَا در آن نار کبری و نیاساید وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد زندگی
که ازان راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکاری یافت مَنْ تَزَكَّىٰ آنکه پاک
شد زندگی که ازان راحت یابد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام
پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز کذارد که نشانهٔ اسلام است یا رستکار
شد کسی که طهارة کرده تکبیر احرام گفت و نماز پنج گانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطره داد
و تکبیر عید گفت و نماز عید کذارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر می‌گزینید الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا زندگانی دنیا خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول کار آخرت
نمی‌سازد وَالْآخِرَةُ و آخرت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَىٰ و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین
که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ در صحیفهای ابراهیم ع که نبشته است وَ
مُوسَىٰ و در صحف موسی ع یعنی الواح سورة الغاشية بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر پوشنده که قیامت
است و او بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند
و بیمقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشیده در آن عمل یعنی دوزخیان
عملی کنند که ازان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض
نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَىٰ در آورده شوند
نَارًا حَامِيَةً در آتش بنهایت گرمی رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بآن
آتش تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بیاشامند ایشان مِنْ
عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه آب بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده
شده این آب را می‌جوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ
خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد شبرق
گویند و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد
آن نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون
این آیه شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را
آیه آمد لَا يُسْمِنُ فربه نمی‌کند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمی‌کند مِنْ
جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچکدام دست نمی
دهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد از نعمت در رسیدا



یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسند
کننده یعنی پسندند کار را که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا
ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان
وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً بیهوده چه
کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا در آن جنت عَيْنٌ جَارِيَةٌ
چشمهٔ روان بود که آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آن جا تختهای مَرْفُوعَةٌ
بلند برداشته اصل از زر مکلل بزبرجد و جواهر و در معالم گفته که مرفوع باشد
در هوا و چون خدا جنتی خواهد که بروی نشیند بزمین آید و بر و قرار گیرد باز مرتفع
گشته بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله
مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر همدیگر
وَزَرَابِيُّ و فرش مَبْثُوثَةٌ گسترده امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر
مرفوعه شنیدند با همدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است بلال و خباب و امثال
ایشان را کار افتاد پس زحمت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بعضی فرصت
باید تا ازان فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ آیا نمی‌نگرند ایشان
بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن
همه بلندی و بزرگی بر پشته مسخر کودکی میشود تا بر وی بر آید پس چرا از تخت بهشت
متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دال است بر کمال
قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست بار گران بر تابد و منقاد است همه کس را و فرمان
برد و قانع است از همه گیاهها بخورد و متحمل است در تشنگی و شکیبایی و در ز و تبن
جهات است که بیابان بی آب قطع کند و هرچه مطلوب است از حیوان مثل نسل
و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصلست پیر رومی نیز فرموده است شعر
برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی ٭ بنگر بشتر بنگر تا صنع خدا بینی ٭ در
تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بریه باشند و مال ایشان شتر است
و هر طرف که می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر ایشان
شتر است و هر طرف که می‌نگرند شتر می‌باید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمی‌نگرند باسمان
که بحکمت ما كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته است وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمی
کنند بکوهها که بقدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است وَإِلَى
الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی‌نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای
آرام خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا
أَنتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِم نیستی تو بر
ایشان بِمُصَيْطِرٍ تا اکراه کنی بایمان و آیه قتال این را نسخ کرده إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ

لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَكَفَرَ و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس
عذاب کند خدای تعالی اورا الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط
و قتل و اسر معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزا آمدن إِيَابَهُمْ
بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در محشر

## سورة الفجر بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ
و سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا نماز صبح که آرام جان بیدلان است
و بقولی مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر می شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر
مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف و نیاز
حاجیان در آن است یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت در تبیان آورده
که اشارتست بانفجار آب از اصابع حضرت رسول صلعم و گفته اند انفجار میاه
از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخرهٔ صالح یا انفجار آب از حجر موسی ع یا انفجار مطر از
سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیدهٔ عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ یعنی دههٔ
ذی الحجه که عرفه درو ست یا دههٔ محرم که عاشورا از آنست یا دههٔ آخر رمضان که
شب قدر بقیه درو ست یا دههٔ میان شعبان که شب براة است وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز و ذل
و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیاة و موت یا شفع خلق اند که
و من کل شیء خلقناه زوجین و وتر خالق که قل هو الله احد و بقول بعضی جفت
و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان
و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین
صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب
قدر و در عین المعانی فرموده است که شب مزدلفه واقع آنست که برند هَلْ فِي ذَٰلِكَ
آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ سوگندی چنانچه لِذِي حِجْرٍ
مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و مؤکد جواب این
که عذاب خواهم کرد مکیان بازرا أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد
رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی ارم ابن عاد اولی را عاد ارم
می گفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم پسر سام بن نوح ع
و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عاد را
صفت می کند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها
الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن چنان قبیله که آفریده نشده مِثْلُهَا مانند ایشان در
درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و شهرهاست که ارم نام بلدهٔ عا
د است و ذات العماد صفت اوست یعنی ارم خداوند بناهای بزرگست چنان بنائی



که در هیچ بلاد نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری
گم شده در صحاری عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ محکم داشت
و بر حوالی آن قصور بسیار بود با امید آنکه کسی بیند و احوال شتر خود پرسد بدر
حصار آمد دری دید هر مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد
و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت
بنا کرده خشتی از زر و یکی از نقره و فرشها رخام و عنبره و بجای سنگ ریزه مروارید
آب دار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان
بسیار تنهای آن از زر و برگهاء آن از زبرجد و شکوفهاء آن از سیم با خود گفت هذه
الجنة التي وعد بها المتقون شعر این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری
از آن جواهر برداشت و در پشت بست و بیمن باز آمد و مردمان آن گوهرها را در دست
او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده قصهٔ وی در زبانها افتاد تا خبری که حال او را
بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایت او
از اول تا آخر استماع کرد پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید
که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان مکلل بجواهر کعب گفت
آری شهریست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده که لم یخلق مثلها فی البلاد
و از آثار شداد عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده است و نهصد سال عمر داشت
هر جا در عالم زری و جوهری بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر
فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسیصد سال با تمام رسید ده سال دیگر بتهیهٔ
راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشاء آن شهر
متوجه شد یک شبه راه میان او و آن بنا مانده بود که حق سبحانه و تعالی جل شانه ملکی
فرستاد تا صیحه بر ایشان زد همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده
ام که در حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر
گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس باز نگریست و این
قلاده را دید گفت والله ذلك الرجل وَثَمُودَ و دیگر که خدای تعالی بقوم ثمود الَّذِينَ
جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی القری
وَفِرْعَوْنَ و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک قوی و لشکر بسیار
یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی می کردند یا بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند
الَّذِينَ آنان از این سه گروه که بجهل و غوایت طَغَوْا از حد بندگی درگذشتند
فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کرده بودند فِيهَا
الْفَسَادَ در شهرها تباهی که آن مخالفت بود با حق سبحانه و تعالی و ستمکاری بر
خلق فَصَبَّ پس ریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آورنده کار تو سَوْطَ عَذَابٍ

نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها می دانستند هر گونه از
عذاب را نیز سوط می گفتند حق سبحانه و تعالی بقانون کلام ایشان عذابها خود را سوط گفت
و گفته اند درین کلمه اشارتست بانکه عذاب ایشان را نسبت عذاب آخرت چون نسبت
ضرب تازیانه است بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ
خداوند گذرگاه هست یعنی چنانچه فوت نشود از آنکه بر مرصاد نشسته و مترصد
گذرندگانست هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه و تعالی چه همه را می بیند و می شنود
و برو پوشیده نیست شعر هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد ؛ یعلم السر و اخفی
صفت حضرت اوست ؛ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی یعنی ابی ابن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
چون مبتلا کند مرد را رَبُّهُ پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو
حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کندش بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهدش و
معیشت برو فراخ گرداند فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من مرا بزرگ
داشت و با من این کرامتها فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون بیازماید او را
ببدروشی و سختی فَقَدَرَ پس تنگ سازد عَلَيْهِ رِزْقَهُ بر وی روزی او را
فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید آفریدگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوا
نگری داند و اهانت خود را بدروشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش
بیچید و آرامش درویشان فزون از عدست شعر ای دل اگر بدیده بنگری ؛
در درویشی اختیار کنی بر توانگری ؛ كَلَّا نه چنان است که گمان برده اید ای
کافران بلکه کافران کرامت بطاعتست و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت می کنم بَل لَّا تُكْرِمُونَ
الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمی دارید یتیم را و نفقه نمی دهید
وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریص نمی کنید یکدیگر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش
وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و می خورید مال میراث را أَكْلًا لَّمًّا خوردنی بسیار
یعنی جمع می کنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی دهید و بهره
ایشان را می خورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست می دارید مال را حُبًّا جَمًّا
دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ حقا که چون شکسته شود زمین
دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید
آثار قدرت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان بعرصه
محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پی صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام
ابو اللیث مذکورست که اهل هر آسمانی علیحده صفی باشند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ
و آورده شود آن روز جهنم در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را
و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده می کشند و دوزخ از خشم کافران می





جوشد و می خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش عظیم بدارند و دران محل هیچ
ملک مقرب و پیغمبر مرسل ع نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و می گوید
یارب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ع می فرماید که رب امتی امتی جهنم مالک
گوید یا محمد ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه و تعالی بر تو حرام کرده است يَوْمَئِذٍ
آن روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند انسان گناهان خود را و پند گیرد و آگاه
شود وَأَنَّىٰ و کجا باشد لَهُ الذِّكْرَىٰ مر او را منفعت یاد کردن و پند گرفتن چه
محل تذکر دنیی باشد نه عقبی و چون بنده ببیند که پند گرفتن سود ندارد از روی
حسرت يَقُولُ گوید يَا لَيْتَنِي کاشکی قَدَّمْتُ پیش چیزی می فرستادم عملی خیری
لِحَيَاتِي برای زندگانی من درین عالم فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُعَذِّبُ
عذاب نکند هیچ کس را عَذَابَهُ مثل عذاب خدای تعالی أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ و بند نکند بلا سل
و اغلال هیچ کس را وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای تعالی أَحَدٌ هیچکس قادر نبود بر
عذاب کردن و مقید ساختن کس در آن روز نه بر آنکه فرمان خدا بر او باشد و پس
و گوید خدای تعالی يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر
بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارْجِعِي باز گرد از دنیی إِلَىٰ رَبِّكِ بسوی
پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مَرْضِيَّةً پسندیده
نزدیک خدای تعالی و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي پس در آی فِي عِبَادِي
در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من با زمره
مقربان سورة البلد بسم الله الرحمن الرحيم لَا أُقْسِمُ
سوگند می خورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنْتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده
بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان
بیت الحرام است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلعم در وی
تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است شعر ای کعبه را ز یمن قدم
تو صد شرف ؛ وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا ؛ بطحا ز نور طلعت تو یافته
فروغ ؛ یثرب ز خاک پای تو با رونق و نوا ؛ و گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه
یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد بود
و این وعده بفتح مکه است و قتل بعضی مردم از قبیل ذکر سبق نزول حکم است بر فعل
وَوَالِدٍ و سوگند بپدر یعنی آدم ع یا ابراهیم ع وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است
یعنی ذریه یا محمد صلعم و گفته اند والد حضرت محمد است صلعم و ما ولد امت او حق
سبحانه و تعالی قسم یاد می فرماید بحبیب خود و امت او و جواب قسم این که لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي كَبَدٍ در رنجی و رنج یعنی آنچه بوی رسد از
ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو می رسد یا خلق کرده ایم

را در غایة قوة واو چنان بودی که ادیمی در زیر پای نهادی وده تن تنا ور بکشیدی ادیم پاره شدی واز زیر پای وی بیرون نیامدی واو دعوی کردی که کس را برمن دست رس نیست و پیوسته حضرت پیغمبر را صلعم بیازردی وجفا کردی حق سبحانه وتعالی فرمود أَيَحْسَبُ آیا آدمی پندارد ابو الاسدین أَنْ لَنْ يَقْدِرَ انکه قادر نیست عَلَيْهِ أَحَدٌ بروکسی که از وانتقام پیغمبر م بکشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر صلعم مَالًا لُبَدًا مال بسیار چه دشوت بمردم دادی پیغمبر را بیازارند أَيَحْسَبُ ایا می پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ انکه ندیده است أَحَدٌ یکی در وقت نفقه کردن او وسؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی حق سبحانه وتعالی دیده وبران نفقه مجازات خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا نداریم ویرا عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان بیند وَلِسَانًا وزبانی که بدان سخن می گوید وَشَفَتَيْنِ ودو لب که دهن او را می پوشد ودر نطق واکل وشرب معاونت او می نماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ونمودیم ویرا دو راه دو پستان تا بعد از ولادت دران چسپیده خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق وباطل باتزل کتب وارسال رسل م فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج کشید در مخالفت نفس وهوا عقبه مثلست تشبیه کرده مجاهده را بانفس وشیطان برفتن کسی که برفتن وتکلف برعقبه بالارود ملخص سخن آنکه چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلعم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وَمَا أَدْرَاكَ وچه دانی تو که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن وآزاد کردن از بند بندگی یعنی مدد کاری در عتق مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام دشواری یابند او بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابه باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا یا مسکینی را ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک یعنی پهلو بر خاک نهاده واین کنایت است از احتیاج وتنگدستی ودر ماندگی وانچنین کسی عیالمند بود یا وام دارد یا بیمار خواستار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ وباشد این آزاد کننده وطعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول هر چیز است بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا ووصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبایی بر طاعت یا بر مصیبت یا در نصرت دین الهی بانواع مشقت وَتَوَاصَوْا ووصیة نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ ببخشایش ومرحمت بر بندگان خدای تعالی أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان صابراند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند که از جانب یمین به بهشت روند یا خدا وند یمن وبرکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نگرویده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب وحجت هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را



از جانب عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت ونکبت اند عَلَيْهِمْ بر ایشانست دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ آتشی پوشیده یعنی سران درکه که در آنجا معذب باشند بطبقی بپوشند ومضبوط سازند روحی بدان در نیاید ودودی از ان بیرون نیاید

سورة والشمس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ

سوگند بآفتاب وَضُحَاهَا وبانرمی وی چون بلند گردد بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ وبماه إِذَا تَلَاهَا چون از پی درود آفتاب را یعنی پس از ان غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او ثانی غروب شمس باشد لیلة البدر وَالنَّهَارِ وسوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ تاریکی را وَاللَّيْلِ وبشب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را وَالسَّمَاءِ وسوگند باسمان وَمَا بَنَاهَا وکسی که او را بنا کرده است وَالْأَرْضِ وبزمین وَمَا طَحَاهَا وبکسی که او را گسترده است وَنَفْسٍ وبنفسی وَمَا سَوَّاهَا ... فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده واعلام نموده مر آن نفس را دروغ وناپاکی وبی پاکی او وپرهیزکاری ونیکوکاری او یعنی بیان کرده وتعلیم داده وروشن ساخته جواب قسم چیست فُجُورَهَا بد رستی که رستگار شد وَتَقْوَاهَا هر که پاک کرد نفس خود را از دنس رذایل بانشو ونما داد او را بانواع واجناس فضایل قَدْ أَفْلَحَ وبد رستی که بی بهره ماند مَنْ زَكَّاهَا هر که کم کرد نفس خود را بفسق وجهالت یا گر ساخت قدر ومرتبهٔ او را بمعصیت وضلالت وابن عباس رض روایت کرده که حضرت رسول م نزدیک تلاوة این آیت فرمودی که تزکیهٔ نفس موجب تزکیهٔ دل است هرگاه نفس از شوب هوا شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد تا نفس مزا زمنا هی نشود دل آینهٔ نور آگهی نشود كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ قبیلهٔ ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان خود مر صالح را م إِذِ انْبَعَثَ بوقتی که برخاست أَشْقَاهَا بدبخت ترین قبیله که قدار ابن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد ان فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشان را رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای تعالی یعنی صالح ع نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقهٔ خدا را وَسُقْيَاهَا وگرد مکروه مرسانید شرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را م در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت بیکبارگی راند عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد آن دمدمه مر ایشان را همه را تا صغار وکبار ایشان بمیرند وَلَا يَخَافُ ونترسید خدای تعالی عُقْبَاهَا عاقبت هلاک را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید از تبعه آنچه که او را بر دوست نیست وتبعات او را بر وراه نی

سورة والليل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ

[illegible]

سوگند بشب إذا يغشى چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار وسوگند
بروز إذا تجلى چون آشکارا شود وظلمت شب را زایل کرده اند وما خلق وسوگند بکسی
که بیافرید الذكر والأنثى نر و ماده یعنی آدم ع و حوا ع یا همه مذکر و مونث را از جمیع
حیوانات جواب قسم اینست که إن سعيكم بدرستی که جزا سعی شما در کردارها
لشتى هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامة
وجمعی را عتاب وملامة پس بیان اعمال المختلفه و پاداش آن میکند ومی فرماید فأما
من أعطى پس هر که بداد مال خود را در راه خدای تع واتقى و پرهیز کرد از شرک و کبائر
وصدق بالحسنى و تصدیق نمود کلمه نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله یا
وعدهٔ عوض را که ما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران برانند که این سوره
بعضی در شان سیدنا ابی بکر و برخی در صفت امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمده
در کشف الاسرار آورده که در بارهٔ دو کس است یکی اتقی که پیش رو صدیقان است
یعنی ابی بکر و یکی اشقی که پیش رو زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابوجهل
و در فاتحهٔ این سوره که شب و روز قسم یاد می کند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت
دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز
دعوت هیچکس را از نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را شعر ز روشن
دلان بوبکر اعظم ** که شد اقلیم تصدیقش مسلم ** ز مهرش روز دین را
روشنایی ** بدو اهل یقین را آشنایی ** آورده اند ابن خلف بلال را که بنده او
بود بانواع آزارها عذاب می کرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن
او افروخته تر بود شعر انجا که منتهای کمال ارادتست ** هر چند جور بیش محبت زیادتست **
روزی ابوبکر صدیق دید که امیه وی را بر خاک گرم افکنده بود و سنگها نهاده
بر سینه وی نهاده و او درین حال احد احد می گفت ابوبکر را دل بر وی بسوخت و گفت
ای امیه وای برتو این دوست خدا را چند عذاب کنی گفت ای ابابکر اگر دلت بر و
می سوزد از منش بخر گفت بچند می فروشی گفت عوض می کنم آن را بقسطاس رومی
و آن غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت و صدیق او را گفته
بود که اگر ایمان آری آن حال که داری بتو بخشم قسطاس مسلمان نمی شد و دل مبارک
صدیق ازو ملول بود چون این کلمه از امیه شنید بلال را بوی داد و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی
این سوره فرستاد صدیق را خبر داد و فرمود که هر که مال نفقه کرد و پاداش آن را تصدیق
نمود فسنيسره پس زود باشد که آسانی دهیم ویرا اگر درین مقام بماند هم
لليسرى برای طریقت نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را به
بهشت رساند وأما من واما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه
توحید بخل واستغنى و بی نیاز دید خود را از عذاب خدای تع و بدین سبب نمو
جبات



آن رغبت ننمود وكذب بالحسنى و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که توحید است
بدین اسلام یا وعدهٔ حق را باور نداشت فسنيسره پس مهیا گردانیم مر ورا
للعسرى برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ
برد وما يغني و دفع نمی کند عنه ازو عذاب را ماله مال او که بدان بخل کرد
إذا تردى چون بمیرد یا بگور درآید یعنی بیفتد در قبر یا فرود دوزخ إن علينا بدرستی
که بر ماست للهدى بیان کردن حق و باطل و وعید و وعد وإن لنا و بدرستی
که ماراست للآخرة آن سرای عقبی والأولى و آن سرای پیشین که دنیاست
و چون مالک هر دو و مملکت ماییم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرماییم فأنذرتكم
پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نارا تلظى باتشی که زبانه زند لا
يصلاها نیاید درو بطریق لزوم و دوام إلا الأشقى مگر بدبخت ترین یعنی
امیه یا ابوجهل الذي كذب آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را صلعم وتولى و روی
بگردانید از ایمان و طاعت وسيجنبها و زود بود که دور کرده شود از ان آتش
الأتقى پرهیزکارتر یعنی ابوبکر و غیر او الذي يؤتي آنکه میدهد ماله مال خود را
يتزكى می جوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال را حقی داشت در ذمهٔ
ابی بکر که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی در سخن ایشان فرمود که وما لأحد
و نبود هیچکس را عنده نزدیک ابی بکر من نعمة تجزى منتی که مکافات کرده شود
إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى لیکن این کار کرد برای طلب رضای حضرت پروردگار
او که برتر و برترست ولسوف يرضى و زود باشد که خشنود کرده و برسد بثواب
که موعود اوست لله الحمد والمنة سورة الضحى بسم
الله الرحمن الرحيم آورده اند که چند روز جبرئیل ع بحضرت رسالت صلعم نیامد
و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای تع او را فرو گذاشت و
دشمن گرفت حق سبحانه و تعالی در رد سخن ایشان این آیت فرستاد که والضحى سوگند بچا
شتگاه که آفتاب دران وقت ارتفاع یافته و نور نهار متزاید گشته و گفته اند
ضحی وقتی بود که خدای تع دران وقت با موسی ع سخن گفت و سحرهٔ فرعون دران وقت
خدا را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است والليل إذا سجى و سوگند بشب
آنگاه که تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری فرموده که قسم بشب معراج است
که نثار نسیم لطف و سموم قهر بود و انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی
روی حضرت مصطفی صلعم و کنایت از سیاهی موی وی شعر والضحی رمزی ز روی
همچو ماه مصطفی ** معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی ** ما ودعك ربك پروردگار
تو وما قلى و دشمن نگرفت ابن عباس رض فرموده که حضرت پیغمبر صلعم را بشارت
داد بفتحی که امت او را خواهد بود در دین و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان خواهد در آمد

آن حضرت صلعم بدان مسرور گشت و آیة آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی
که حق سبحانه و تعالی در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در
بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک از فرد هر کوشکی از خدم و حور و نعم و
امتعه و آنچه لایق آن بود خَیْرٌ لَکَ بهتر است مر ترا مِنَ الْأُولَی از کرامت نخستین
که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد
و بذروه کمال مترقی است وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ و زود باشد که عطا دهد ترا رَبُّکَ
او بدیدار تو مرتبه شفاعت در بارهٔ گنه کاران فَتَرْضَی پس تو خشنود شوی
یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس و من راضی شدم امام محمد باقر رض در
کوفه می فرمود که ای اهل عراق شما می گویید که امید وارترین آیتی از قرآن نیست که
لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل البیت نص برآنیم که ولسوف یعطیک ربک فترضی
بیشتر است چه حضرت رسول صلعم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ
باشد شعر نماند بدوزخ کسی در گرو ٭ که دارد چنین سیدی پیش رو ٭ عطای
شفاعت چنانش دهند ٭ که امت تمامی ز دوزخ رهند ٭ در معالم از ابن عباس رض
نقل کرده که حضرت رسالة صلعم فرموده که بپرسیدم حضرت پروردگار خود را
پرسیدنی و دوست می داشتم آنرا که بپرسیدم حضرت پروردگار می گفتم الهی
سلیمان را ملکی عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حضرت سبحانه
و تعالی گفت ای محمد صلعم أَلَمْ یَجِدْکَ آیا نیافت پروردگار تو ترا یَتِیمًا کودکی بی
پدر فَآوَی پس جای داد ترا در کنف کفایة تو جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا
در یتیم یافت در صدف نبوت جای داد شعر چو گهر غواص قدم در تک دریای
قدم ٭ غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم ٭ یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه
کاینات منفرد بودی و بقطع علایق نسبت از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت
احدیة جمع کرد که مقام خاص تست وَوَجَدَکَ و یافت ترا خدای تو ضَالًّا راه گم
کرده بر در دروازهٔ مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بعبد المطلب سپارد
فَهَدَی پس راه نمود ترا باین که جدت را بر تو رسانیده یا در راه شام وقتی که با میسره
بتجارة رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستادم تا زمام شتر گرفته
براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا باین راه نمود در حقایق سلمی مذکور است
که ترا یافته دستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَ
وَجَدَکَ و یافت ترا عَائِلًا درویش و عیال دار فَأَغْنَی پس ترا توانگر ساخت باموال
خدیجه یا آنکه بتجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر
بودی مشاهده خلق ترا غنی کردانید بمکاشفهٔ انوار جلال خود فَأَمَّا الْیَتِیمَ پس اما
یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ



فَلَا تَنْهَرْ و بانگ بر مزن و محروم مساز که در بی نوایی و تنگ دستی کشیده وَأَمَّا
بِنِعْمَةِ رَبِّکَ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت است فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام
آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات فرموده که نعمت
چیزیست محبوب بالذات و منعم را اغلب شکور بباشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب
خود را صلعم فرموده که از نعمت من بحقی گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم
شنود میل کند و او را دوست دارد پس بتحدث بنعمت من خلق را دوست من گردانی
و من ایشان را دوست می دارم سورة الانشراح بسم الله
الرحمن الرحیم أَلَمْ نَشْرَحْ آیا گشاده نکردیم برای تو لَکَ صَدْرَکَ سینه ترا تا مناجات
حق و غم خلق و دعوت امته در وی بگنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی
بر تو وارد شود قبول توان کرد و گفته اند شرح صدر اشارت است بآنچه اخبار آمده از
شکافتن آن سینهٔ حضرت صلعم و چنان معلوم شد که شق صدر آن حضرت صلعم
متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حضرت حلیمه رضیعه
آن حضرت صلعم وی را برده بود یا در نوبة ثانیه و در قولی هست که سالی ششم یا یازدهم نوبتی
دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل مرا تکیه
داد و از بالای سینه تا ناف شکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورده و در
سینه و عروق خلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت
و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده اند و دل مرا از آن
پر ساخت و بر جای او نهادند و نقلی هست که خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر احمر
و لذت آن هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم شعر دلم خزانهٔ اسرار بود دست
قضا ٭ درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ٭ وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنْکَ
از تو وِزْرَکَ بار گران ترا الَّذِی أَنْقَضَ آن باری که گران ساخت ظَهْرَکَ پشت ترا
که اندوه کفار بود از ترا برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا
و برداشتیم لَکَ برای اظهار قدرت تو ذِکْرَکَ ذکر ترا به نبوت و رسالة
و خاتمیة یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه
تا چون مرا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن
بر تو و ذو النون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا ع م
بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت آن حضرت صلعم بالای عرش می گردد شعر
سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت ٭ آنجا که تو ببال کرامت پریده ٭ هر یک بقدر
خویش بجایی رسیده اند ٭ آنجا که جای نیست بجای رسیده ٭ ای محمد صلعم صبر کن
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در دین یُسْرًا آسانی است در آخرت
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در دنیا هست یُسْرًا آسانی بود در مدینه

يُسْرًا آسانی ایست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در مکه هست
يُسْرًا آسانی بود در مدینه در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسر بهشت که
بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالة فَانْصَبْ پس رنج کش در
مراسم عبادت یا چون از نهان فارغ کردی جهد می کن در دعا یا چون از گذارش احکام
فراغت یابی باستغفار او زاد امت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آرد که
شیخ ما ابومدین مغربی قم در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ
اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمت وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بسوی پروردگار
خود فَارْغَبْ رغبت کن در هر وقت و هر چه خواهی از او خواه که قادر بر اسعاف
حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول است
و دعوات طیبات تو در محل قبول. چه مقصود کون و مکان جود ذات خدا می دهد
آنچه مقصود است سورة التين بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالتِّينِ سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو
میوه جهت آنست که انجیر میوهٔ پاکست و بی فضله غذائی لطیف سریع الهضم
و دوای شریف اکثر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه
مفتح سده جگر و سپرز مسمن بدن در خبر آمده که بواسیر را دفع کند و نقرس
را فایده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع
و گفته اند مراد از انجیر منبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض مقدسه
یکی طور سینا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق و بیت
المقدس در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا
و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه و تعالی بدان
قسم یاد می فرماید وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی ذیر که محل مناجات
حضرت کلیم ع بوده وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و سوگند بدین شهر امان دهنده یعنی
مکه که مولد مبارک حضرت سید عالم است م در بحر الحقایق آورده که بزبان
اشارت قسم بشجرهٔ تینیه قلبیه که مثمر علوم دینیه است و شجرهٔ زیتونیه مبارکه
که روغن مصباح دلست و طور سینین روح معلی که تجلی الهی
مجلی است و بلد امین خفی که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان
و جواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را فِي
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیده ایم از میان حیوانات با
نتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق
ساختیم مظهر اتم و اکمل و محل اعم اشکل حامل امانت الهی و منبع فیض متناهی
توانند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم او را أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین



هر فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده گردانیم بوی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعاد
را و چون دقایق حقایق این آیت در جواهر التفسیر بر بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع
بران حواله بمطالعه آنست و گفته اند معنی این آیت آنست که آفریدیم ایشان را در نیکوترین
صورتی و او را باز بردیم پس خرافت که از دل عمر است ذات هیچ کار نتواند کرد و کسی را در آن
سن هیچ مزد نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته ستوده فَلَهُمْ پس مر ایشان راست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ باز
بریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در
پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است فَمَا يُكَذِّبُكَ
پس چه چیز ترا بر تکذیب می دارد ای منکر بعث بَعْدُ بعد از ظهور دلایل تا منکر
می شوی بِالدِّينِ بروز جزا و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای تعالی بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ
حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین
باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ جمهور علما برانند که اول
چیزی که از قرآن نازل شده پنج آیه است از اول سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال
آنکه این حضرت ص در غار حرا اعتکاف داشت بر بالای کوه ایستاده ناگاه جبرئیل ع
بر وی ظاهر شد و گفت ای محمد ص مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی آنگه گفت بخوان
فرمود که ما انا بقاری جبرئیل ع وی را بگرفت و بیفشرد چنانچه بی طاقت شد پس بگذاشت
و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت
پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل ع از زیر پر خود نامهٔ
از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوخ بود بیرون آورده بر دامن سرور صلعم انداخت
و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته
نمی بینم جبرئیل ع او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش شود تا سه
نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را گذاشته این آیت خواند اقْرَأْ بخوان قرآن را در
وقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ آنکه
که بیافرید هر چیزی را یا خلق آدم را از خاک خَلَقَ الْإِنسَانَ بیافرید آدمیان را مِنْ عَلَقٍ
از خونهای بسته اقْرَأْ بخوان تکرار از برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ
و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او از همه کریمان الَّذِي عَلَّمَ آنکه
که بیاموزانید نوشتن بِالْقَلَمِ تا علم را بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی
دهند در تبیان آورده که حق سبحانه و تعالی آدم را ع تعلیم کتابت داد و اشهر آنست
که اول کسی که خط نوشت ادریس ع بود عَلَّمَ الْإِنسَانَ بد و آموخت خدای تعالی
آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمی دانست یا محمد را صلعم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه

بیان دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ حقا بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لَيَطْغَىٰ از حد می
برد و کردن کشی می کند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ بانکه می بیند خود را که بی نیاز شده است
یعنی توانگر و چراکسی که بسبب مال طاغی شود و عبادت حق تعالی فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ
بدرستی که بسوی پروردگار تست الرُّجْعَىٰ بازگشت همه در آخرت و آنجا همه را
عمل بکار آید نه اموال شعر توانگری نه بمالست نزد اهل کمال ❊ که مال تا لب گورست
و بعد از آن اعمال ❊ آورده اند که ابوجهل می گفت اگر ببینم محمد را در سجده هر آینه
بسرم کردن او را بقدم خود روزی آن حضرت صلعم نماز می گذارد او را خبر کردند
بشتاب جانب آن حضرت م روان شد و بعد و تا رسید بازگشت رنگ از روی
رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد صلعم خندقی
دیدم از آتش و اژدهایی دهن باز کرده و مرغان پر و بال افشان این خبر بحضرت پیغمبر
رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه بربودندی از و عضو عضو او را و این آیة
آمد أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَىٰ آنکه باز می دارد عَبْدًا بنده کامل را که
حضرت محمد است صلعم إِذَا صَلَّىٰ وقتی که نماز می گذارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی
تو إِنْ كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید
خلق را بِالتَّقْوَىٰ بپرهیزکاری او را باز توان داشت از آن أَرَأَيْتَ تکرار جهة تأکید است
آیا می بینی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقاً وَتَوَلَّىٰ و روی
بگرداند از ایمان و برگردد از طرق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب
أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ بانکه از روی
تحقیق خدای تعالی می بیند قصد او را بزرگان گفته اند در کلمه إن الله یری هم وعده
مندرجست و هم وعیدای زاهد پرستش های که ترا می بیند ای فاسق توبه بر کن
که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هش
دار که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چند
می گریی خدای تعالی عفو کردست گفت آری هرچند عفو کند خجالت آنکه او می دید چگونه
دفع کنم شعر گیرم که تو از سر گنه در گذری ❊ زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم ❊
آورده اند که نوبتی دیگر حضرت صلعم او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل
گفت ای محمد م نه ترا نهی کرده ام که نماز مکن ابوجهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس
من از همه اهل این وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر آیة نازل شد که
كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذا محمد م لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ
بگیریم او را بموی پیشانی و بعد و زخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ گوی خَاطِئَةٍ
خطاکار و وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجاز است و مراد صاحب ناصیه
است فَلْيَدْعُ گو بخواند ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود



باشد بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را بوادی بردن او بجهنم كَلَّا نه آنست که
گاو می گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترك نماز بر مخالفت او ثابت باش
وَاسْجُدْ و سجده کن بر دوام خدای را وَاقْتَرِبْ و نزدیك شو بحضرت احدیة
در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب است که در سجده بود این سجده
چهاردهم است و در فتوحات این را سجده قرب گفته سُورَةُ الْقَدْرِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حضرت پیغمبر م صحابه را
خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای تعالی جهاد کرد اصحاب
متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه
و تعالی این سوره فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را کنایة
غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او می کند یعنی از بزرگی و شرف و مشهور مستغنی
از تصریح آن و دیگر آنکه انزال آن را بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرمود که
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یا ابتدای نزول آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از
لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین در
مدت بیست سه سال آیة آیة و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده وَمَا
أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر
یعنی شبی با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در و
واقع شود نزدیك خدای تعالی با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصیل
کنند کارهای را مشحون بحکمت که نقص را بد و راه نبود یا بمعنی تنگیست که در آن
شب زمین بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ
شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی اسرائیلی در و جهاد کرده هر
کسی را که در یابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم نعم دایر است در
سال و حضرت شیخ قدس در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول
دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برانند که در ماه رمضانست
و در دهه آخر در شبهای وتر امید وارتر است اصحاب امام شافعی رض شب
بیست و یکم و بیست سیوم را احیا کنند و احمد رض شب بیست و هفتم را و عدد
حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره بیست
و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید می کند و اخفا آن شب قدر تعظیم همه شبها
و احیاء آن بعبادت شعر ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی ❊ هر شب شب
قدر است اگر قدر بدانی ❊ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان
دنیا وَالرُّوحُ و جبریل ع با ایشان فِيهَا در شب و قولی آنست که با ملائکه فرود
آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم

با حضرت عیسی ع بر موافقت ملائکه است و در تفسیر حضرت خواجه پارسا مذکور
که روح حضرت محمد صلعم فرود آید و در بصائر آورده که جبرئیل ع با فرشتگان که
ایشانرا با زمینیان علقهٔ آشنایی هست فرود آیند و بخانهاء مؤمنان در روند
و جبرئیل ع مؤمنانرا مصافحه کند و علامت مصافحهٔ جبرئیل ع اقشعرار جلد و رقت
قلب و اشک چشم بود برای نزول این شب است که ملائکه و روح بزمین فرو آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم
بفرمان آفریدگار ایشان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از هر کار بزرگ که حق سبحانه و تعالی قضا فرموده
است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلَامٌ سلامتی است از همهٔ آفات هِيَ شب قدر
حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیدهٔ صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است و در
جواهر شمهٔ از آن مذکور و الی الله ترجع الامور سوره البینة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود و نصاری
وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان مُنفَكِّينَ باز ایستادگان در کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
تا آنگاه که بدیشان آید حجتی روشن رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ فرستاده از خدای تعالی که حضرت
محمد است صلعم يَتْلُو می خواند بر امت خود صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهاء پاکیزه از
کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم با آنکه جامع اسرار جمیع صحف است
فِيهَا در آن صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهاء راست و درست است یعنی احکام
و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود
بودند تا پیغمبر ص آمد و ایشانرا با ایمان خواند و بعضی بمدد توفیق بدولت
ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان
حضرت صلعم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند کتاب را إِلَّا مگر
مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه بدیشان آمد الْبَيِّنَةُ پیغمبر ص یعنی پیش
از بعث آن حضرت صلعم همیشه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث
شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا و امر کرده
نشدند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر آنکه پرستش کنند خدایرا مُخْلِصِينَ
پاک کنندگان لَهُ الدِّينَ برای خدای تعالی کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند
حُنَفَاءَ میل کنند از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر مامورند با
نکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجب
را بمحل وی وَذَٰلِكَ و آنچه مامور شده اند بوی دِينُ الْقَيِّمَةِ دین و ملت درست
است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب
یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخند
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه





آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و
کردند عملهای پاک و ستوده أُولَٰئِكَ هُمْ آن گروه ایشانند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین
همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداشت ایشان که خیر الخلیقه اند عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان جَنَّاتُ بوستانهاء اقامت است تَجْرِي می رود مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها بوستان پی روان نشاید خَالِدِينَ پایندگان
ند ایشان فِيهَا در آن بهشتها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است رَّضِيَ اللَّهُ
خشنود باشد خدای تعالی عَنْهُمْ از خدای تعالی بدادن ثواب بحساب بدیشان و
ایشانرا منتهای مرادات و غایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد
اقصی باشد رسانیدن شعر دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی • مقصود ما
ز دنیی و عقبی لقای تست ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لِمَنْ خَشِيَ
برای آنکس که بترسید رَبَّهُ از عقوبات پروردگار خود و بموجبات مثوبات
اشتغال نماید سورة الزلزلة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدن وی که
مقدر است نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه و بدان درهم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ
الْأَرْضُ و بیرون آرد زمین أَثْقَالَهَا بارهای گران خود را که اجساد اموات
و دفاین و کنوزات یعنی بر اندازند درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنسَانُ
و گوید انسان یعنی کافر و گویند عامست یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال
گویند مَا لَهَا چیست زمین را که پوشیدهای خویش آشکارا می کند يَوْمَئِذٍ
آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی ویرا
بسخن آرد تا بگوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات
یا از عملها که بروی صادر شده از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ
لَهَا امر کرده مر ورا و دستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو بوده يَوْمَئِذٍ
آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ باز گردند مردمان از موقف حساب أَشْتَاتًا پراکندگان یعنی
گروه گروه یعنی بدست راست و جمعی بدست چپ لِّيُرَوْا تا نموده شوند أَعْمَالَهُمْ
جزاء کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را لقمه و کسره
نمی نواخت و گفت این اندکست چیز بسیار بخیر باید کرد تا بدان مزد دهند و دیگری گناه
خود را خوار می داشت و می گفت ما را بنظره و خطوه مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر
عتاب خواهند کرد حق سبحانه و تعالی در شان این دو کس فرستاد که فَمَن يَعْمَلْ پس هر که
عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچهٔ خورد خَيْرًا نیکی يَرَهُ به بیند پاداش
اورا وَمَن يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن غلهٔ صغیره شَرًّا بدی يَرَهُ بیابد
مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که بکند در دنیی خیری

بالشری مکر که بنماید حق تعم عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مؤمن بیامرزد و حسنات
کافر را درکند و سیئات معذب سازد ابن مسعود رض فرموده که محکمترین آیتی در قرآن
اینست و حضرت پیغمبر م آنرا جامعه جاره گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن
ناجیه که جد فرزدق بود نزد حضرت رسول م آمد و گفت از آنچه تو فرود می آید بر
من بخوان آن حضرت م این آیة بروی خواند گفت حسبی حسبی بسنده است چون کسی ثابت
کند وان عرصهٔ کبری از ذره وحبه و نقیر و قطمیر بخواهند و هیچ گونه فروگذاشتی نخواهد
بود هرآینه امروز بحساب خود باید پرداخت و نکتهٔ حاسبوا قبل ان تحاسبوا شعر
نصب العین خاطر باید ساخت ❁ حساب کار خود امروز کن که فرصت نیست ❁ زخیر
و شر بنگر تا چه هاست حاصل تو ❁ اگر بنقد نکویی توانگری خوش باش ❁ ورت بخیر
بلک نیست وای بر دل تو ❁ سورة والعادیات بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت رسول م منذر ابن عمر انصاری را که یکی از صحابه بقبیلهٔ کنانه فرستاده که فلان
روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باید که آید ایشان
چنان کردند و در بازآمدن بجهة عبور بر وادی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان
دراز کرده بایکدیگر گفتند تمام آن سریه در وادی بهلاک شدند و کسی که خبر ایشان
برساند نماند این سخن بمؤمنان رسید اندوه شدند حق سبحانه و تعم برای خوشدلی اهل
ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات سوگند باسبان
دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی باواز که نه صهیل بود فالموریات
پس به بیرون آرندگان آتش را سند بسمهای خویش یعنی چون سنگ زیر سم آتش
زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس سوگند بغارت کنندگان صبحا در
وقت صبح مراد رکبان ایشانند فأثرن پس برانگیختند آن اسبان به بوقت
سفیده دم نقعا غباری که در کنار آن قبیله فوسطن پس میان درآمدند
به بوقت سفیده دم جمعا گروهی از دشمنان دین را ان الانسان بدرستی
که انسان مراد ابن ابی منافق است یا جمع خود که از جو فها میان در میان مردم
می کند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است
و گویند آیه در شان ابوحباب جنست امام ابو اللیث آورده که سه نفر از عرب
در یک عصر یگانه بودند هر یکی در صفتی اشعث در طمع و ابوحباب جنس در بخل و حاتم
در سخاوت حق تعم یاد می فرماید که ابو حباحب بخیل است و اندک خیر و گفته اند
کنود آن باشد که محنت برشمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رض
هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند وانه و بدرستی
که خدای تعم علی ذلک بر بخل و کفران لشهید هرآینه گواه است یا ایشان بر کنودی
خود گواه است بجهة ظهور اثر آن از و وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر



برای دوستی مال لشدید عنت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قد
فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا بازت دهند و برای وارث منه که
داغ حسرت بر دل تو نهند شعر مال همان به که بیاران دهی ❁ گر ندهی بر که بخاک کنی
نهی ❁ زر زپی منفعت ای حکیم ❁ ور نهادن چه سفال و چه سیم ❁
افلا یعلم آیا نمی داند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود
ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل و حاصل کرده شود ما فی
الصدور آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند و خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب
اذا اینست که خدای تعم پاداش خواهد داد ان ربهم بهم بدرستی که آفریدگار
ایشان باقوال و افعال ایشان یومئذ آن روز لخبیر داناست و بر جزا
دادن توانا سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادریک و چه چیز ترا
داناکرد تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبید دلها را
بهول و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت تحیر
کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند
و پامال و پریشان حال می شوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کا
لعهن مانند پشم رنگین المنفوش زده شده و چه رنگ مر پشم را ست
کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فاما من پس اما آن روز که گران
باشد ثقلت موازینه ترازوهای عمل و یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود
فهو پس او فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده واما من خفت
واما آنکه سبک بود موازینه ترازوهای کردار او و یا آنکه حسنه ندارد یا راجح
سیئات او فامه پس جای او هاویة هاویه است و آن درکه باشد زیر ترهمه
درکها وما ادریک و چه داناکرد ترا که ماهیه چیست هاویه نار حامیة
آتشی بغایت رسیده در سوزش سورة التکاثر
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف
و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیلهٔ بنی عبد مناف بیشتر آمدند
بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما زنده و مرده را
شمار می کنیم چون بدین نوع شمردند بنی سهم زیاده آمدند سه خانواده و حق
سبحانه و تعم این سوره فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را تفاخر
کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را
شماره کردید و گفته اند معنی این آیت اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد
و مستغرق امور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر بر چنین

است که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی
فرود آید و ندامت سود ندارد شعر روزی که اجل کند شبیخون ؛ البته بباید
از جهان رفت ؛ گر دل نبود اسیر دنیا ؛ آسان ره آن جهان توان رفت ؛ كَلَّا
سَوْفَ تَعْلَمُونَ حقا زود باشد که بدانید خطای راه خود را عاقبت تفاخر و تکاثر
را یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید خطای راه خود را در
گور كَلَّا نه چنان است باید که بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ
اگر بدانید که چه در پیش است عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن بیگمان هرآینه شما را باز دارد
از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدا که بخواهید دید دوزخ اول از دور
وقتی که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هرآینه خواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی
بچشم بی شک وقتی که بوی درآیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هرآینه پرسیده شوید
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتها که بدان مشغول شده اید از
عبادت و این خطاب مخصوص است بهر که دنیا و را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب
کفارند و اصح آنست که اعم دارند چه همه کس از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند
کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا
اعتدال خلق یا اسلام یا بتخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث
آمده که دو نعمت است که بیشتر از مردمان در آن مغبونند و قدر آن نمی دانند صحت
و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلعم و همه را از عزت و ملت
و اتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین ؛ سپاس
داری این نعمتست فرض العین ؛ سوره والعصر بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که ابو الاسدین مر صدیق را گفت زیان کردی که دین
پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست بداشتی جواب داد که زیان کار باشد
آنکه سخن خدا و رسول صلعم شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد
و متابعت شیطان کند حق سبحانه و تعالی موافق صدیق رضه این سوره فرستاد که
وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز
عصر یا بعصر نبوت محمد صلعم که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم که إِنَّ
الْإِنْسَانَ بدرستی که ابو الاسدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هرآینه در
زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار شعر مده بر بیهده نقد عزیز عمر
درست ؛ که پس زیان کنی و مر تراند ارد سود ؛ یعنی همه مشرکان ضایع کنندگان عمر
و زیان کارانند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای پسندیده وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بعمل راست و قصد
که اقامة است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت



کرده اند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی مفسران گویند لفی خسر کنایت است از
حال ابی جهل و آمنوا ایمای می کند بصفت ابی بکر صدیق رضه بکردار فاروق رضه
و تواصوا بالحق مخبر است از کمالات ذی النورین و تواصوا بالصبر حالیست از سیرت حضرت
علی رضه سوره الهمزة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که اخنس ابن شریق عیب حضرت رسول صلعم می گفت در حضور و ولید
مغیره غیبت آن حضرت صلعم می کرد حق سبحانه و تعالی در باره ایشان فرستاد که وَيْلٌ وای
لِكُلِّ هُمَزَةٍ بر هر غیبت کننده لُمَزَةٍ عیب گوینده را یا کسی را که طعنه زنند
برو بدست و چشم اشارت کنند الَّذِي جَمَعَ آنکسی که جمع کرد مَالًا مالرا وَ
عَدَّدَهُ و شمرد آنرا یا شمارده آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع
کرده او أَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت در دنیا كَلَّا نه چنانست
که آدمی پندارد لَيُنْبَذَنَّ هرآینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نام
درکه ایست که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای
افروخته شده یعنی خدای تعالی آنرا برافروخته و هر چه حق برافروزد دیگری نتواند که
فرونشاند الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی که برآید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها و بمیان
ایشان درآید و تخصیص این آتش بدل کافر از جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته
و منشأ اخلاق ناپایسته است إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن عَلَيْهِمْ بر
کافران مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز یعنی در آن درکه
بسته اند و ستونها بدان زده و محکم ساخته که هرگز نتوانند و این اشارت ببقا و خلود
ایشان است در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتش که بدل راه یابد عجب است
حسین منصور فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقده در باطن ما زدند تا تمام سوخته
شد ناگاه شرری از معدن انا الحق برون جست و در ان سوخته افتاد اکنون سوخته
بابیکه از سوز ما خبر دهد شعر ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم ؛ کاحوال دل سوخته هم
سوخته داند ؛ سورة الفیل بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
در کتب سیر بنقلهای معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در موسم
حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان
زیارت کعبه معظمه است عرق نخوت در حرکت در آمده داعیه کرد که در مقابل آن خانه
بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسایی بساخت
قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوایف خلق ولایت یمن را
بطواف آن تکلیف فرمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره ندا
شتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن

بیت محدث را حدث آلود ساخت و آوازه این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع
مردم از اطراف آن متنفر شد ابرهه این حال مشاهده کشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی
پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و پیل محمود را
که بعظمت جثه مشابه کوه بود. بهیکل قوی راست چون کوه قاف چو شیر عرین جا طلب اندر
مصاف با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت نمود و کار بر مکه
بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر بر نشانده و پیلان را برانگیخته روی
بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر بگردانید متوجه لشکرها شد و هر چند پیل
بانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض آن
خانه پیش نمی رفتند ابرهه درین فرومانده و جماعت قریش از بالای جبال کیفیت را بر گماشته
اما حال بر چه منوال گردد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز
پدید آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و یکمرتبه قوم ابرهه مستاصل شدند
کما قال الله تبارک و تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت
و تبه نکرد كَيْدَهُمْ مکر ایشان که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در
تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ و فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان از طرف ساحل دریا بهند طَيْرًا
مرغان أَبَابِيلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ و پنجهای ایشان
چون پنجهای سنگ و سرهای ایشان چون سرهای سبع و گویند مرغان سبز بودند منقا
رها زرد تَرْمِيهِمْ می افکندند بدان لشکر بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ بسنگی از سنگ گل
سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای تعالی ایشان را بدان سنگها كَعَصْفٍ چون برگ
کاه مَأْكُولٍ خورده شده یعنی بر زمین افتاده و نابود کرده کنایت است از استیصال
ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها بر هر عضوی که
از بدن کافر زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگ نام یکی از آن سنگدلان نوشته
بود که سبب خرابی مکه خانه نیت داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته
خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که بنام ابرهه موسوم و برای هلاک او
مقرر بود سنگی در منقار داشت ملازم وی بود بالای نجاشی بالای سر ابرهه پرواز می کرد
چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند
که چندین مبارزان را هلاک کردند ابرهه درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک
یکی ازان مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در
نظر نجاشی منقش گشت شعر نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر * خطی که فاعتبروا منه
یا اولی الابصار سوره قریش بسم الله الرحمن الرحیم
اهل زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان



بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب
نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی شود قرشی است و بعضی از علما
انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه و تعالی برای
اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمایید و متعجب شوید
لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ
الشِّتَاءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را
یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بر
پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ
خداوند این خانه کعبه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خدا وندی
که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سفر مِنْ جُوعٍ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ و ایمن کرد ایشان را
بجهت این حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترسی آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را می کشند و غارت
می کنند سورة الماعون بسم الله الرحمن الرحیم
مفسران برانند که نیمه اول این سوره در شان کافران است و نصف اخیر درباره منافقا
آورده اند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هر گاه وقتی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه
و کسوه از مال بزدی و راندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه و تعالی فر
مود که أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ آیا دیدی و دانستی آنکس را که تکذیب می کند بِالدِّينِ بروز
جزا و با وی نمی دارد یعنی ابو جهل لعین فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او آنکس است که بعنف ستم يَدُعُّ
الْيَتِيمَ دفع می کند یتیم را و می راند و گفته اند ابو سفیان با ولید شتری کشته بود و
بخش می کرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه و تعالی مذمت او می کند که می
زند یتیم را وَلَا يَحُضُّ تحریص نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ
بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را می فرماید بلکه از احسان
منع می کند شعر چون زکرم سفله بود بر کران * منع کند از کرم دیگران * سفله نخواهد
دیگری را بکام * جز نگذارد که کسی را بکام * پس در شان منافقان می فرماید که فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نماز گزارندگان مرائی است یعنی ابن ابی و اصحاب او
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ بیخبرانند و غفلت
ورزندگان یعنی از آن حساب نگیرند و چون بصحبت رسند بشرط و آداب می گزارند
کلید در دوزخ است آن نماز * که در چشم مردم گزاری دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ثواب مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز می
دارند مال زکوة را یعنی نمی دهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بیکدیگر
را معونه کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد آن ماعون سه چیز است
که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر بسم

الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وایل با حضرت پیغمبر صلعم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسول م بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با کی سخن می گفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی از وی عقب نخواهد ماند و در آن ایام پسر آن حضرت م طاهر نام که از خدیجة الکبری م داشت در گذشت بود این خبر بحضرت م رسید دل مبارکش اندوهناک شد حضرت حق برای تفریح دل آن حضرت صلعم و خاطر مبارکش فرستاد که انا اعطیناک ما عطا دادیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بمعنی بسیار است و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمد که بالای آسمان هفتم جویی دیدم و برلب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و مرجان و مرغان سبز برلب آن جوی دیدم از جبریل م پرسیدم این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه و تعالی بتو عطا فرموده و در معالم از حضرت رسول صلعم نقل کرده کوثر جوی است در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای وی در یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی کوثر مسیر مدت یکماه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفة کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهر در بستان معرفة هر که از وی سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصهٔ حضرت رسالت م و کمل اولیاء امت اوست فصل پس نماز گذار لربک برای حضرت پروردگار خود وانحر و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست برچپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریة اما ترا ذریة بسیار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بی شمار است تا قیامت باقی خواهد بود سورة الکافرون بسم الله الرحمن الرحیم گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و اسود بن برنان عباس رض پیغام فرستادند بحضرت پیغمبر صلعم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم پیغام بدان حضرت صلعم رسید و مقارن حال جبریل م نازل شد این سوره فرود آورد که قل بگو یا ایها الکافرون ای کافران مراد همان جماعتند که مذکور شد و خدای تم می دانست که ایشان ایمان نیاورند لاجرم گفت که با ایشان

بکو



بکو لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما می پرستید و لا انتم عابدون و نیستید شما عابدون پرستندگان در حال ما اعبد آن را که من می پرستم و لا انا عابد و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش می کنید و لا انتم و نباشید عابدون پرستندگان در استقبال ما اعبد آن را که من پرستش می کنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بدان معتقدانید و دست باز نخواهند داشت ولی دین و مرا دین و آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شماست جزاء کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیة بآیة السیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سورهٔ نیست بر شیطان سخت تر از این سوره نیست بر شیطان سخت تر از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراة قرآن باشد سورة النصر بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای تم یعنی ظفر دادن ترا بر قریش والفتح و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان امت ترا ورأیت الناس یدخلون و ببینی که مردمان را که می آیند فی دین الله در دین خدای تم که اسلام است افواجا گروه گروه در سال نزول این سوره سابع وفود بود چون بنی اسد و بنی مره و بنی الکلب و بنی کنانه و بنی هلال و غیر ایشان از اینجاه اطراف بخدمت آن حضرت صلعم آمده بشرف اسلام مشرف می شدند فسبح پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن بحمد ربک بستایش مقترن حضرت پروردگاری را یا بگوی سبحان الله و بحمده از عایشه رض منقول است که بعد از نزول این سوره ندیدیم که حضرت پیغمبر صلعم نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن بامر خدای تم واستغفره و آمرزش طلب او را یعنی برای هضم نفس و استقصاء عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان بدرستی که خدای تم هست توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و در این سوره خبر وفات رسول آن حضرت صلعم در وقتی که نازل شد و پیغمبر صلعم بر خواند عباس رض بگریست و چون آن حضرت صلعم پرسید که چرا می گریی عباس رض بگریست و چون آن حضرت صلعم پرسید که چرا می گریی عباس رض جواب داد که خبر داد مرا از رفتن تو حضرت م فرمود که چنانست که تو گفتی و سید عالم م بعد از نزول این آیة دو سال بزیست و آخر سورهٔ که بتمام فرود آمده اینست و صحابه این را سورهٔ تودیع می گفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای صلعم حضرت ست النساء فاطمه را رض طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند شعر نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع می کنم رخت بچرخ می برم حضرت

فاطمة الزهرا رض بکر بیت و آن حضرت م فرمود که مکری اول کسی که بمن رسد تو باشی
از اهل بیت من

## سورة تبت بسم الله الرحمن الرحیم

چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت م بکوه صفا بر آمد ندا کرد که یا صبا
حاه رؤسا قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی
آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بکشایند مرا در آن تصدیق
می کنید یا نه گفتند چرا نکنیم و تو بدروغ متهم پیش ما نشده حضرت م فرمود که انی لکم
نذیر مبین بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا نعوذ بالله
ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آن حضرت
افکند در همان حال حق سبحانه و تعم فرستاد که **تبت** هلاک و نابود باد **یدا ابی لهب**
هر دو دست ابی لهب سنگ برداشته خواست که بر حبیب من بزند ابی لهب عم رسول بود
و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با حضرت م بر وی نفرین واقع شد
و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که خیر باد دنیا و آخرت او **وتب** و هلاک شد
و ناچیز گشت نخیریت از دعاء بد آورده اند که ابولهب این سخن شنید گفت اگر آنچه
برادر زاده من می گوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را آیه آمد
که **ما اغنی عنه** دفع نکند ازو خاصیت این نفرین را **ماله** خواسته او
**وما کسب** و آنکه کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب
اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات **سیصلی** زود باشد که در آید
**نارا ذات لهب** باتشی باز با نه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است **وامرأته**
وزن وی جمیله بنت حرب بود خواهر ابوسفیان نیز با او در آید **حمالة الحطب**
بردارنده هیمه و کشنده هیزم و او چنان بود که جمیله در همسایگی حضرت م
خانه داشت روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع می کردی و بشب
آوردی و بر سر راه حضرت بر یختی تا خاری نعوذ بالله در دامنش او پیوند یا در
پایش خلد و آن حضرت م که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه بر گرفتی
و بطریق ملاطبه گفتی این چه همسایگی است که با من می کنید **شعر** می بخشد
در ره تو خار و با همه ٭ چون شکفته بود رخ گلستان تو ٭ و گفته اند هیزم کشی
عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس می افزود ٭ میان
دو کس جنگ چون آتش است ٭ سخن چین بدبخت هیزم کش است ٭ کند این
و آن خوش دگر باره دل ٭ وی اندر میان کور بخت و خجل ٭ میان دو کس آتش
افروختن ٭ نه عقلست خود در میان سوختن ٭ ولم جمیل این خصلت داشت
یا حامل حطب جهنم بود که برای خود که بجهت معادات حضرت رسول م بار گناه مردم
بر داشتی و گویند فی نفس الامر وی هیزم می کشید برای خود چنانکه رسم زنان عرب است



روزی پشته هیزم در پس پشت مانده شد رسن هیزم در گردن او را با سنگی نهاد تا بیا
ساید ملکی بیامد و آن پشته هیزم در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در
گردن او بماند و خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه و تعم خبر داد که **فی جیدها**
در گردن او **حبل** رسنی **من مسد** از لیف خرما که رسن بر آن بسته بود و گویند
مراد سلسله حدیده دوزخ است که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

## سورة الاخلاص بسم الله الرحمن الرحیم

جمعی قریش گفتند ای محمد م صفت کن برای ما آن خدایی را که پرستش او دعوت
میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بان ایمان
آریم چه در تورات صفت او دانسته ایم بگو که چه چیز است و چه می خورد و می آشامد
و از که میراث گرفته و که میراث او خواهد گرفت این سوره نازل شد که **قل** بگو ای
محمد صلعم **هو الله** اوست خدای تعم **احد** یگانه موحد بذات و متفرد بصفات
**الله الصمد** خدایی که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نه خورد و نه
آشامد و پاینده است که فانی نشود ماوردی آورده که هر چه خواهد کند و در عیون
المعانی از امام علی بن موسی الرضا رض نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر
کیفیة او نا امید باشند **شعر** کمالش روی هر اندیشه بر بست ٭ خرد را پشت
ازین اندیشه بشکست ٭ **لم یلد** نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر او
**ولم یولد** و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گویند عیسی م خداست **ولم
یکن** و نیست و نبوده **له** مر او را **کفوا** همتا **احد** هیچ کس رد مجوس
و مشرکان عرب است که گفتند او را کفو هست نعوذ بالله شیخ علی دود باری قدس فرموده
که شرکت دایراست بر عدد و تقلب و علة و معلول را منتفی ساخت بلم یلد و لم یولد
و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید و لم یکن له کفوا احد و ازین جهتست که
او را سورة اخلاص می گویند محققان گفته اند توحید بنفی متماثل در ماهیة و
متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیة و متکافی در قوت یا متا
خر باشد در رتبه بمثابه معلول مثل ولد یا مقدم در آن بمنزله علة مثل والد و یا معیت
دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس ممهد قاعده توحید که بقل هو الله احد تقدیم یافت بلم
یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم است و لم
یکن له کفوا احد که مقتضای صنف سیوم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی فر
موده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام
و صفت نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست
که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو
دارد چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون الله گفت از گفتار فلاسفه

مبرا گشت چون گفت احد از روش ثنویه برست چون بر زبان راند
الله الصمد از مذهب مشتبهه دور شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود
و ترسا بیزاری کرد و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان
تبرا فرمود و بعضی گفته اند اسرار از کلمهٔ هو بهره کرد وارواح اذا کی
الله ارتیاح یابد دلها از نور احد محظوظ شود الاعقول از سر الله الصمد نصیب یابد
نفس از نقل لم یلد ولم یولد منتفع کرده و شخص از معنی ولم یکن له کفوا احد
بمراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم والهانست لفظ الله بهرهٔ دانش و رانت
نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است الفاظ
لم یلد ولم یولد قسط عاقلان است ولم یکن له کفوا احد از ان عامهٔ مومنان
است هر که به هو رسد واله است هر که الله داند عالم است هر که احدیت
دریابد محبست هر که صمدیت بشناسد عارف است هر که لم یلد ولم یولد
اعتقاد کند عارف است هر که ولم یکن له کفوا احد تصدیق نماید مومن
است و هر که این همه معانی جمع کند موحد خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره
در تفسیر جواهر توان یافت والله اعلم واحکم سورة الفلق
بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول
بود دختران لبید ابن اعصم از وی بمبالغهٔ بسیار مقداری از مشاطهٔ
راس مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم و دانهٔ چند از مشطه وی
بستدند بنام آن حضرت صلعم بر رسنی سحر کرده در چاه زروان بزیر
سنگی نهادند و جبرئیل سید انام را صلعم خبر کرد و حضرت صلعم امیر المومنین
و قاتل المشرکین علی را فرستاد تا آن دفن بیاورد یازده گره بران زده
بودند حق سبحانه و تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل
قراة فرمود بهر آیتی عقدهٔ از آن رسن بگشود و عقبه ابن عامر
رض از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ما تعوذ المعوذون
بمثل المعوذتین قُلْ أَعُوذُ بگو پناه می گیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفر
ید کار صبح و گفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوا
جهة رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهة بیرون آمدن
آب بازندانی است درد و دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند پناه باید گرفت
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن
و سباع و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ و از شر شب تاریک إِذَا وَقَبَ
چون در آید ظلمت او بر همه چیزها تا اثر آن تا آفتاب چون غروب کند



با ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام
است و طلوع آن وقت قلة امراض و الام وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان
یعنی زنانی که کلمات سحری گویند و می دمند فِي الْعُقَدِ در گرهها
مراد دختران لبیدند و از بدی حاسد إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست
مراد یهودند که بر حضرت سید انام صلی الله وسلم حسد داشتند و
ختم کرد شرور این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله
عنه گفته که اگر عالم از حسب شر بد تری بودی ختم این سوره را
بان کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم
علیه السلام و نخست گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود
بر هابیل شعر حسد آتشی دان که چون بر فروخت ✿ حسود لعین را
همان لحظه بود سوخت ✿ گرفتم بصورت همه دین شوی ✿ حسد کی گذارد
که حق بین شوی ✿ سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم
قُلْ أَعُوذُ بگو پناه می گیرم بِرَبِّ النَّاسِ بپروردگار آدمیان
مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ معبود ایشان مِنْ شَرِّ
الْوَسْوَاسِ از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ نهان شونده وقتی که یاد خدای
تعالی کنند عادت شیطان آنست که چون یاد خدای تعالی کنند وی
بگریزد و چون از ذکر حق غافل شوند بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ
آنکسی یعنی که شیطان الانس والجن فِي صُدُورِ النَّاسِ در سینه های
مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس
والجن در لباب آورده درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او
مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دالست بر آن و به
ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است
بان و به ثالث پیران و اسم اله که مبنی از طاعت و عبادت مناسب است با
و به رابع صولحان که وسواس مولعست باغوای ایشان و به خامس
مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت میکند و محققان گفته
اند که پنج مراتب کلیه که آنرا حضرات خمس خوانند منحصر در وی است دلالت بر و نهایت
تمامی دارد و بدین جهت او را دایر گویند و دوران او اشارت بانست
که هر چند او را در نفس خود ضرب کنند و حاصل را باز در و ضرب نمایند
الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را
بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات

اضافت حدود پیکر بدیع منظرش به پنج عضو منتهی شود راس و بدین
و رجلین و اطراف هر یک از آنها باز به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین
باعداد اصابع ظاهرست و در راس که بطرف علوی علاقه بیشتر دارد
ظاهرش بحواس خمسه و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید
این قول است آنکه در معوذه ثانیه که سور قرآن در و منتهی میگردد
پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در این عدد اسراری نهایه مندرج است
و بیان شطر از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته والله علیم قدیر
و در افتتاح کلام الهی بحرف با و در اختتام بحرف سین سری عزیز است
چه این هر دو حرف باشد و عرب گویند بَسْکَ ای حسبک بر معنی چنین
باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفا
قات آنست این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آمده یعنی بس ند
و حکیم سنایی اشارت بدین معنی نموده آنجا فرموده **بیت** اول و آخر قرآن
زچه با آمد و سین ∴ یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس ∴ حَسْبُنَا الله
وَكَفَى سَمِعَ الله ليس وراء الله المنتهى فله الحمد فى الآخرة والاولى والصلوة و
السلام على حبيبه محمد المصطفى وعلى مفاتيح اسرار العلى واصحابه مصابيح
انوار التقى والسلام على من اتبع الهدى بعون عنايت الهی مدد روحانیت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم تفسیر مواهب
علیه بر نام نجسته فرجام امیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و احسان
مطلع انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصر المقرب الملقب لمقرب الحضرة
نظام دولت و ملت ∴ علیشیر آنکه بک لمعه بود خورشید رخشا
ن از ضمیر مهر تنویرش ∴ وجود شد از کتاب رحمة الله آیتی آمده
که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش ∴ جعل الله
رایات دولته على ذروة الدوام منصوبة ∴ وآيات حشمته على صحايف
الايام مكتوبة باتمام رسید، و فرزند ارجمند لازال قدره علیا
و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشاء کرده و ایراد آن در آخر
این اوراق مناسب نمود **رباعی** با خامه که این نامه اقبال نوشت
و انجام سخن به این الفال نوشت ∴ گفتم مه و سال و روز تاریخ
نویس ∴ فی الحال دهم ز شهر شوال نوشت ∴ المنة لله بالاتمام والصلوة
والسلام على سيد الانام وعلى آله وصحبه خير الكرام قد وفق الله لتمام
والحمد لله رب العالمين

م م م م م
م م م
م م
م

